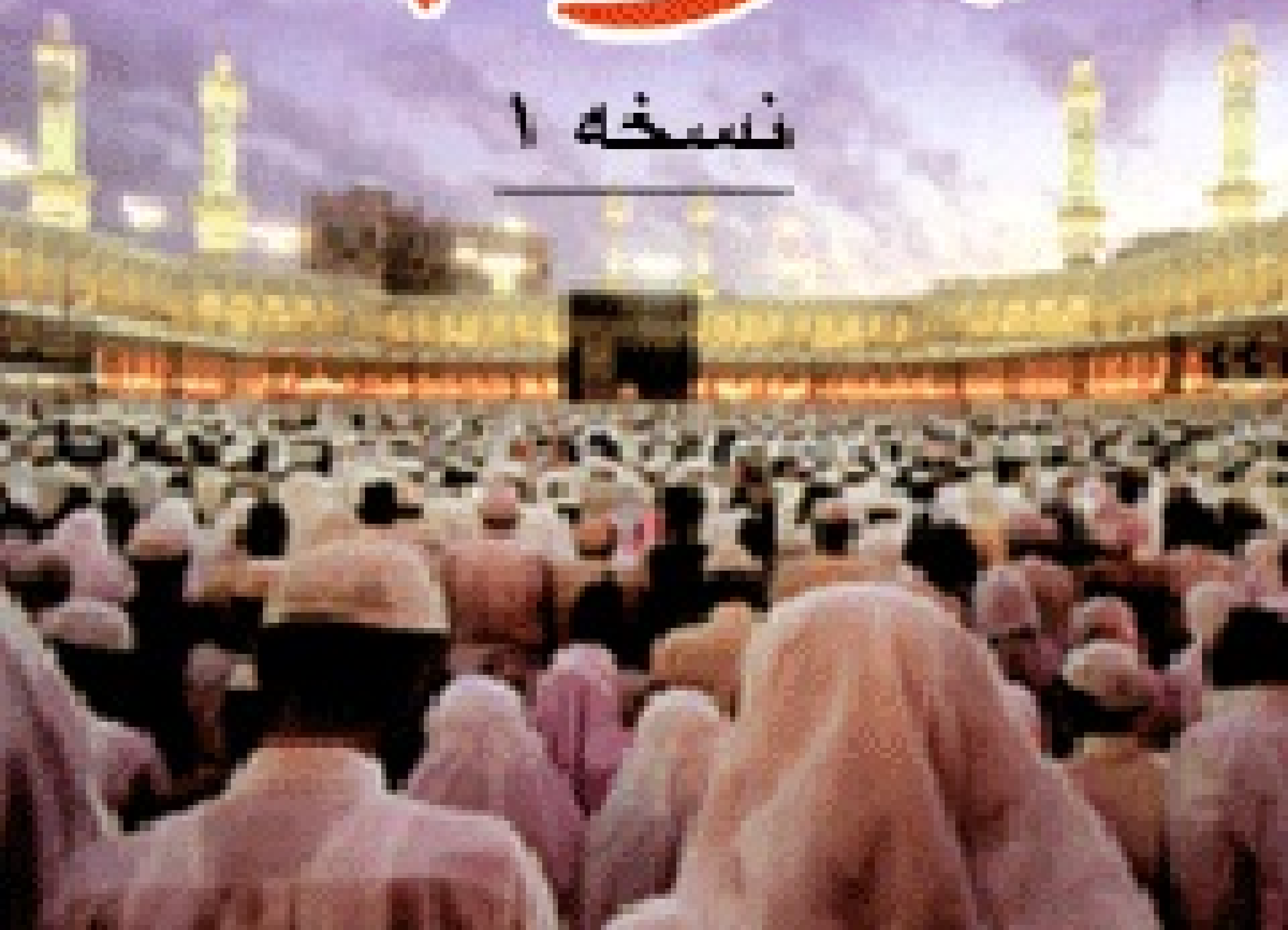
داستانهای سرزمین وحی

نسخه ۱



مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1387

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای سرزمین وحی (روضه رضوان)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، 1387.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

اعمال و ادعیه مکّه مکرّمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

1. گاه دعا کننده مطالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قدرت بر آن دارد در پیشگاه خداوند اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

2. وگاه دعا کننده مطالب و خواسته های خود را با الفاظ مخصوصی که از معصومین(علیهم السلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که باید در شرایط خاصّی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شرایط ویژه ای از زبان معصوم علیه السلام برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و در روایت وارد شده: «الدُّعاءُ مُخُّ العِباده» (بحار، ج93، ص300) مغز و روح عبادت همان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسبت های مختلف از زبان پیامبران و اولیای الهی دعاهایی نقل شده است، لکن ثواب و فضیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم علیه السلام برای کسی که آشنا به معانی آنها باشد، به مراتب بیش از دعاهای معمولی است، زیرا معصومین(علیهم السلام) به امراض روحی فرد

و جامعه آشناتر و به کیفیّت راز و نیاز با حق تعالی آگاه تر هستند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شرّ، و گاهی به جای سود و سعادت، زیان و شقاوت می طلبند: " وَیَدْعُ الاِْنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الاْنْسانُ عَجُولاً ".(اِسراء: 11، ترجمه: «انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است.») بنابر این سزاوار است دعا کننده چگونگی درخواست مطالب و حاجات خود را از معصوم فرا گیرد.البته تشخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کار آسانی نیست. اگر کسی بتواند از مدارک موجود، و با موازین علمی صحّت صدور دعا از معصوم را به دست آورد، می تواند آن را به قصد ورود بخواند، ولی اگر دلیل معتبر و مدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه برسد که سند فلان دعا ضعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتّی اگر در تشخیص خود به خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا یا عملی که سند معتبر هم دارد مربوط به زمان یا مکان خاصّی است، مانند دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسی بخواهد آنها را در غیر آن زمان یا آن مکان انجام دهد باید آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجا آورد، نه به قصد

استحباب یا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کند: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استجابت و قبولی دعا:

در احادیث و روایات ما برای اجابت دعا شرایط متعدّدی بیان شده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّل روایی مراجعه کرد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم(نک: بحار، ج93 طبع ایران.):امام صادق علیه السلام در جواب قومی که عرض کردند:ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود، فرمودند: چون کسی را می خوانید که نمی شناسید: «لاِنَّکُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».(بحار، ج90، ص368)شرط اوّل استجابت دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد می دهند.از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «فَما بالُنا نَدْعُوا فَلا نُجابُ؟» چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود:«إِنَّ قُلُوبَکُمْ خانَتْ بِثَمَانِ خِصال: أَوَّلُها أَنَّکُمْ عَرَفْتُمُ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ کَما أَوْجَبَ عَلَیْکُمْ...». (بحار، ج90، ص376)اوّلین علّت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حقّ معرفت را عملاً پیاده نکردید.رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس می خواهد دعایش مستجاب شود باید لقمه و کارش حلال باشد.(همان، ص372)امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند دعای بنده ای را که برعهده اش، مظالم و حقوق مردم باشد یا غذای حرام بخورد، قبول نمی کند.(. همان، ص372)رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند.(همان، ص321)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای

مظلومی را که خود در حقّ دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی کنم.(بحار، ج90، ص320) رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: دعایی که اوّلش «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» باشد، رَد نمی شود.(همان، ص313)رسول گرامی صلی الله علیه وآله فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود.(بحار، ج91، ص54)امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می شود.(بحار، ج90، ص317)در حدیث قُدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناک و غرق شده ای که هیچ فریادرسی ندارد(همان، ص314).

ملاحظه می کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است:الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلّی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربهً إلَی الله انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از تمایلات نفسانی رهایی پیدا کند، و با خضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سفر خصلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سفره گسترده حق تعالی بهره مند شود، یعنی در مهمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و زهرای مرضیه(علیها السلام)

و ائمه بقیع(علیهم السلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسته است درجاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرماید: گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد، "...وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ... " (حج: 37) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشخّص به یاد خدا باشید (اشاره به مَناسک منا).آنگاه می فرماید: "...وَاتَّقُوا اللهَ... " ؛(بقره: 203) «از خدا پروا کنید.» اگر زائر حرمین شریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصی داشته باشد، و حالت تقوا و پرهیزکاری پیدا کند، پس از حج مرتکب گناه نمی شود، و خصلت های خدایی در درونش جوانه می زند، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «آیَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ ما کانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ»،(مستدرک الوسائل، ج10، ص165، ح11767) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشته است.بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هر کاری را جهت رضای پروردگار انجام دهد، با مردم آن گونه رفتار نماید که دوست دارد مردم با او رفتار کنند، بندگان خدا از دست و زبانش در امان باشند، در سختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به

اعمال عبادی بویژه نماز اهمیّت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اوّل وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امّت اسلامی

اشاره

اگرچه درباره توصیه های لازم به حجّاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصّل نکاتی را تذکّر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمّیّت موضوع سزاوار است برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیّت وحدت امّت اسلامی

یکی از اسرار اعمال و مناسک حج و زیارت مَشاهد مشرّفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلّق شدن به اخلاق الهی، نمایش وحدت و عزّت امّت اسلامی و ارتباط نزدیک با برادران دینی، و همدلی و تبادل نظر با آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی صلی الله علیه وآله باید به همه میهمانان خانه خدا با هر ملیّت و مذهب و از هر سرزمینی که باشند، با چشم عزّت و برادری بنگرد، و با برخورد مودّت آمیز، آنگونه که مایل است بندگان خدا با او رفتار نمایند، با دیگران رفتار کند، و با اقتدا به پیشوایان دینی خود مایه عزّت و زینت اسلام و رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمّه اطهار (علیهم السلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشتّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسلمین در برابر دشمنان قرآن و انسانیّت یَد واحده باشند، و از عظمت و عزّت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شاید به همین دلیل است که در روایات ما توصیه های مؤکّد درباره شرکت در جماعات برادران دینی شده است.پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امّت بزرگ اسلامی می شود

باید پرهیز نمایند.

ب میهمانان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خدا وقبر مطهر پیامبر اکرم وائمّه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یک بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیّت و سازندگی آن بیش از پیش توجّه کنیم، و از هنگام تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودنِ این میهمانی را مدّ نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنّت ارزشمند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمّه معصومین (علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایّام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مَشاهد شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه وآله و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی صلی الله علیه وآله) و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین (علیهم السلام)در ایّام و مناسبت

های مختلف می باشد.

د کیفیّت عبادت را فدای کمیّت آن نکنیم

همان گونه که قبلاً تذکّر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حجّ به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضر خداوند متعال بستگی دارد. لذا باید تنها به مقدار و کمیّت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیّت آن بپردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت واخلاص باشد، موجب شکستن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقَنَا اللهُ وَإِیّاکُمْ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالی».

جایگاه حج

حج در لغت به معنای: «قصد» ودر اصطلاح شرع به معنای: قصد زیارت خانه خدا وانجام اعمال ومناسک مخصوص می باشد.حجّ به معنای زیارت خانه خدا وانجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنج گانه اسلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضروریات دین، ومنکر آن کافر می باشد ولذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است.و رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده:«مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتّی یَمُوتَ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَهُودِیّاً «کسی که حجّ رابه تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسد، خداوند در روز رستاخیز اورا یهودی ویا أَوْ نَصْرانِیّاً».(وسائل الشیعه، ج5، ص21 چاپ اسلامیه تهران.) نصرانی محشور سازد.»و امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیّت نامه خود می فرماید: وَ اللهَ، اللهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخَلُّوهُ ما بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا».(نهج البلاغه، نامه 47 ؛ وسائل الشیعه، ج5، ص15) وخدا را، خدا را، در مورد خانه خدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریع حجّ

دستور وجوب حجّ، بعد از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به مدینه نازل گردیده، واز هر مسلمان مستطیعی در تمام دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّهُ الإسلام) خواسته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حج می شود مانند نذر و...).حجّ گرچه جزو فروع دین به حساب می آید، ولی از افضل عبادات است. ودارای فواید وآثار بسیار عظیم دنیوی، اُخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی ومعنوی است که در

کمتر عبادتی دیده می شود.حجّ نمایش تعبّد محض وعبادت خالص خدا واظهار بندگی وایجاد ارتباط قلبی با

خداوند است.حجّ کلاس تعلیم و تربیت است، زمینه ای است برای تحصیل علم زندگی و حسن معاشرت، وتحکیم مبانی اخلاق اسلامی در عمل.حجّ درس جهاد و فداکاری بامال و جان و گسستن از خود و خودخواهی ها، و جدا شدن از تعلّقات و جذبات زندگی مادّی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خدا است.حجّ به ما آموزش توحید در عقیده ووحدت در رویّه و ضرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی را می دهد، و خلاصه حجّ در مجموعه اعمال ومناسک، تابلویی از تمامیّت دین مقدس اسلام وحیات دنیا وآخرت را به نمایش می گذارد، وانسان حج گزار را از عالَم خاکی به اوج می برد، وبه عالَم قدس وملکوت پرواز می دهد، وحیاتی نوین از معنویت وارتباط با حقّ وحضور نزد ربّ، در کالبد خسته حاجی می دمد.امام صادق علیه السلام در بیان آداب باطنی حجّ می فرمایند:«إذا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِل وَحِجابِ کُلِّ حاجِب، وَفَوِّضْ أُمُورَکَ کُلَّها إِلی خالِقِکَ، وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ، وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدَرِهِ، وَوَدِّعِ الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالْخَلْقَ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بِماءِ التَّوْبَهِ الْخالِصَهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْبَسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ أَحْرِمْ عَنْ کُلِّشَیْء یَمْنَعُکَ مِنْ ذِکْرِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ، وَلَبِّ بِمَعْنی إِجابَه صافِیَه خالِصَه زاکِیَه لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی دَعْوَتِکَ، مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَع الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ...».(مصباح الشریعه، ص16 و 17) «هنگامی که اراده حج نمودی، پیش از هر تصمیم دل

خود را از هر چه غیر خدا است خالی،وهر حجابی راکه میان تو و او حاجب وحائل شده است برطرف کن، وتمام امور خویش رابه آفریدگارت واگذار.در تمام حرکات وسکنات خود، بر او تو کّل کن،وبر قضا و قدر الهی وحکم وتقدیر او تسلیم باش، و از آسایش دنیا و مردم منقطع شو...،سپس با آب زلال وخالص توبه گناهانت را شستشو کن، ولباس صداقت وراستی، پاکی، صفا، خضوع وخشوع را بر تن نما، واز آنچه که تو را از یاد وذکر خدا باز می دارد ومانع تو از اطاعت او میگردد، «اِحرام» بند، ولبّیکهایت، شفافترین وخالصانه ترین پاسخ واجابت دعوت خدای متعال باشد. در حالی کهبه ریسمانِ محکم الهی تمسّک جسته (از غیر او دل بریده ای). از صمیم قلب ودر عالَم دل،به همراهی فرشتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلاً اشاره کردیم که حجّ از اعظم عبادات اسلامی است، ومی دانیم که هر عبادتی را ظاهری است وباطنی.

وباطن عبادات را، توجّه خالص وارتباط دائم قلبی ومراقبت ومواظبت همیشگی تشکیل می دهد.که بنده خود را در محضر ربّ العالمین مشاهده کند.بر این اساس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسلام به «مُخُّ الْعِبادَهِ»، «أَفْضَلُ الْعِبادَهِ»، «سِلاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الدِّینِ»، «نُورُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِلاحُ الانْبِیاءِ»، «مَفاتِیحُ النَّجاحِ» و«مَقالِیدُ الْفَلاحِ» تعبیر شده است.(بحار، ج93)

یعنی دعا مغز عبادت، برترین نیایش، سلاح مؤمن، ستون دین، فروغ آسمان و زمین، سپر مؤمن، سلاح انبیا، کلید پیروزی و رستگاری می باشد.و مرحوم کلینی در «اصول کافی» به اسناد خود از زراره از امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه "

إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ".(مؤمن: 60، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبّر ورزند به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردند.»)آورده که حضرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبادَهِ الدُّعاءُ»، «وبهترین عبادتها، دعا است».(اصول کافی، ج2، ص467)و آنچه از شیوه زندگی معنوی پیامبران الهی وائمه معصومین وبزرگان اسلام به ما رسیده نیز این معنا را تصدیق و تأیید می کند، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیّت است که توفیق بندگی حضرت ذوالجلال نصیبش می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خدا، وتوفیق تضرّع و توبه، واظهار خضوع وخشوع، واعلان تقدیس وتسبیح وتحمید حقّ است، که اگر بنده اهل دعا نباشد مورد توجّه خدا نخواهد بود: "...قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ... ".(فرقان: 77، ترجمه: «بگو: اگر دعای شما نبود، پروردگار من چه اعتنا وتوجهی به شما می کرد؟») و حاجی باید بداند که گرچه در عتبات عالیات ومَشاهد مشرّفه واماکن وازمنه حجّ، عرض حاجت دنیوی واُخروی به محضر حضرت حقّ بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خدا وشیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسیدن به مرحله «کمال الانقطاع» وتحصیل نورانیّت، بصیرت قلوب و وصول و اتّصال به معدن عظمت، وکنار زدن حجاب های ظلمت، وسر بر آستانش سودن، و آسودن است.ای برادران وخواهران، اینک که به توفیق حقّ عازم حریم حرم امن «الهی» وراهی سرزمین مقدّس وحی، گشته اید.به آوای آن شب زنده دار معصوم؛ حضرت سالار شهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه واهب المواهب

عرض می کند:«...إِلهی هَبْ لِی کَمالَ الاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ،فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَ تَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ...». «بار الها کمال انقطاع وبریدن از دیگران وپیوستن به خویش رابه من عنایت فرما، ودیدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کنند،وبه معدن عظمت واصل گردند، و روح وجان ما (تنها وتنها) به پیشگاه مقدّس تو تعلّق و وابستگی بیابند، وبه مقام قدس تو بیاویزند».وبه دعای امام حسین علیه السلام که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إِلهِی تَرَدُّدِی فِی الآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ،حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاِْعْتِمادِ عَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً، إِلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الآثارِ، فَارْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الاَْنْوارِ وَ هِدایَهِ الاِْسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها، إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرماتا به مقام وصلت نایل گردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور وپیدایش برای غیر تو هست

که آن ظهور، از تو و برای تو نباشد تا در نتیجه دلیل ظهور تو گردد؟ چه وقت غایب از نظر بوده ای تا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار وپدیده هایت دلیل نزدیکی و وصلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او و هستی در خسران و زیان است بنده ای که از عشق ومحبت تو نصیبی ندارد معبودا ! همگان را امر کردی که به آثار قدرت وعظمتت رجوع کنند، ولی مرا به تجلّیات انوار خودت رجوع ده، وبا مشاهده واستبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشته ودر سِرّ درونم بدون توجّه به آنها، بر تو وارد گشته. همّتم را چنان بلند گردان که نیاز واعتماد بر پدیده و آثار نداشته باشم که تنها تو بر همه چیز توانایی...» وشما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل ومواقیت ومواقف ودر ضمن اعمال ومناسک، اذکار وادعیه ای دارید که سزاوار است آنها را با توجّه وخلوص کامل بخوانید، و بدانید که روح حجّ، تزکیه وتعالی روحی است که با انجام مناسک حجّ و ملازمت بر دعوات و اذکار وارده وقرائت قرآن کریم ودقّت در ثمرات معنوی واسرار باطنی و عمل به واجبات و مستحبّات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال وآداب حجّ

واجبات عمره تمتّع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

1. اِحرام.

2. طواف کعبه.

3. نماز طواف.

4. سعی بین صفا و مروه.

5. تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخُن).

احکام مربوط به عمره تمتع را در مناسک بخوانید، وادعیه واذکار در

همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

1. احرام.

2. طواف کعبه.

3. نماز طواف.

4. سعی بین صفا ومروه.

5. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

6. طواف نساء.

7. نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکّه شوند. محلّی که برای احرام بستن معیّن شده «میقات» نامیده می شود. ومیقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکّه می روند مختلف می شود، وآن پنج محلّ است:

1. میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الْحُلَیْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

2. و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحفه» است.

3. و برای کسانی که از عراق ونجد عازمند «وادی عقیق» است.

4. وبرای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَرْنُ المنازل» است.

5. و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «یَلَمْلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحرِم شدن سه امر واجب است.

1. پوشیدن دو قطعه لباس اِحرام (لنگ و رِدا).

2. نیّت: در نیّت باید به سه نکته توجّه شود:

الف: قربةً الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حجّ، برای خود یا به نیابت است.

3. تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبّات احرام

1. غسل: مستحب است قبل از اِحرام، به قصد اِحرام غسل کنند، وبهتر است که بعد از ادای نماز فریضه اِحرام ببندند.شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل اِحرام خوانده شود: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْف، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم. اَللّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ لِی قَلْبِی، وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ أَجْرِ عَلِی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَمِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیْکَ، فَإِنَّهُ لا قُوَّةَ لِی إِلاّ بِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لاَِمْرِکَ، وَالاِْتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده واین دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی رَزَقَنِی ما أُوارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأُؤَدِّی بِهِ فَرْضِی، وَأَعْبُدُ فِیهِ رَبِّی، وَأَنْتَهِی فِیهِ إِلی ما أَمَرَنِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِی، وَأَرَدْتُهُ فَأَعانَنِی وَقَبِلَنِی، وَلَمْ یَقْطَعْ بِی، وَوَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِی، فَهُوَ حِصْنِی وَکَهْفِی وَحِرْزِی وَظَهْرِی ومَلاذِی وَمَلْجَئِیوَمَنْجایَوذُخْرِیوَعُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَرَخائِی».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیاً إِلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْکَ،

لَبَّیْکَ غَفّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَ الْمَعادُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ إِلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَرِیمُ لَبَّیْکَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگوید:

لَبَّیْکَ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ بِحَجَّه وَعُمْرَه مَعاً لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ هذِهِ عُمْرَهُ مُتْعَه إِلَی الْحَجِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَلْبِیَهً تَمامُها وَبَلاغُها عَلَیْکَ.»

محرّمات اِحرام

پس از آنکه حاجی مُحرِم شد، بیست و چهار چیز بر او حرام می شود، که عبارتند از:

1. شکار حیوان صحرایی (وحشی).

2. جماع کردن با زن، وبوسیدن ونگاه به شهوت وهر نوع لذّت بردن از او.

3. عقد کردن زن برای خود یا غیر.

4. استمنا.

5. استعمال عطریات وبوی خوش.

6. پوشیدن پوشش های دوخته برای مردان.

7. سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد.

8. نگاه کردن در آیینه.

9. پوشیدن کفشی که تمام روی پا را می گیرد.

10. فسوق (اعمّ از دروغ گفتن وفحش دادن یا فخر ومباهات کردن).

11. جدال وگفتن لا وَالله، وَبلَی وَالله (قسم یاد کردن به نام الله).

12. کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند.

13. انگشتر به دست کردن به جهت زینت.

14. پوشیدن زیور برای زن.

15. روغن مالیدن به بدن.

16. ازاله مو از بدن خود یا غیر چه مُحرِم باشد چه مُحِلّ.

17. پوشانیدن مرد سر خود را، با هرچه که آن را بپوشاند.

18. پوشانیدن صورت برای زنان.

19. زیر سایه قرار گرفتن برای مردان، در حال راه رفتن وطیّ طریق.

20. بیرون آوردن خون از بدن.

21. ناخن

گرفتن.

22. کندن دندان.

23. کندن درخت یا گیاه از حرم.

24. سلاح برداشتن (حمل سلاح).

مستحبات ورود به حرم:

1. غسل کردن.

2. پیاده شدن از وسیله نقلیّه.

3. خواندن این دعا:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِر یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجّ عَمِیق "،اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ مِنْ فَجّ عَمِیق، سامِعاً لِندائِکَ، وَمُسْتَجِیباً لَکَ، مُطِیعًا لاَِمْرِکَ، وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ،أَبْتَغِی بِذلِکَ الزُّلْفَهَ عِنْدَکَ،وَالْقُرْبَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیْکَ، وَالْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبِی، وَالتَّوْبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النّارِ، وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

1. غسل کردن.

2. پای برهنه با حالت متانت ووقار قدم برداشتن.

3. ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السّلام کنونی می باشد.

ومستحب است بر در مسجدالحرام ایستاده، بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللهِ

وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَماشاءَ اللهُ، اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ وَ آلِهِ، اَلسَّلاَمُ عَلى اِبْراهِيمَ وَآلِهِ، وَالسَّلامُ عَلى أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».

و در روايت ديگر وارد است كه نزد در مسجد بگويد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَى اللهِ وَما شاءَ اللهُ وَعَلى مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَخَيْرُ الْاَسْماءِ لِلّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلّهِ، وَالسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمانِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِكْ عَلى مُحَمَّد

وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، كَماصَلَّيْتَ وَبارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى إِبْراهِيمَ وَآلِ إِبْراهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَعَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ وَعَلى أَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِكَ وَمَرْضاتِكَ، وَاحْفَظْنِى بِحِفْظِ الاِيمانِ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، جَلَّ ثَناءُ وَجْهِكَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَنِى مِنْ وَفْدِهِ وَزُوّارِهِ، وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يَعْمُرُ مَساجِدَهُ،وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يُناجِيهِ.اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ وَزائِرُكَ فِى بَيْتِكَ، وَعَلى كُلِّ مَأْتِىّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ، وَأَنْتَ خَيْرُ مَأْتِىّ وَأَكْرَمُ مَزُور، فَأَسْأَلُكَ يا اَللهُ يا رَحْمانُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، بِأَنَّكَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ] لَكَ[كُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِهِ، يا جَوادُ يا كَرِيمُ يا ماجِدُ يا جَبّارُ يا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ إِيّاىَ بِزِيارَتِى إِيّاكَ أَوَّلَ شَىْء تُعْطِيَنِى فَكاكَ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

پس سه مرتبه بگويد: «اَللّهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

آنگاه چنين ادامه دهد:

«وَ أَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ الطَيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ شَياطِينِ الاِنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ». «اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ فِى مَقامِى هذا، فِى أَوَّلِ مَناسِكِى أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِى، وَ أَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِى وَ تَضَعَ عَنِّى وِزْرِى، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى بَلَّغَنِى بَيْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَشْهَدُ أَنَّ هذا بَيْتُكَ الْحَرامُ الَّذِى جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ، وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ، وَالْبَيْتَ بَيْتُكَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ، وَأَؤُمُّ طاعَتَكَ، مُطِيعًا لاَِمْرِكَ، راضِياً بِقَدَرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى بِطاعَتِكَ وَمَرْضاتِكَ».

بعد خطاب كند به كعبه

و بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَکَرَّمَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ومستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللِهِ، وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ، وَعِبادَهِ کُلِّ نِدّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللّهِ».

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجّه آن شده، این دعا را بخوان:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ، أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَکْبَرُ مِمّا أَخْشی وَأَحْذَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُولَهُ الْحَمْدُ،یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِکْ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، وَسَلامٌ عَلی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَکَ، وَأَتَّبِعُ کِتابَکَ». و در روایت معتبر وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، وحمد وثنای الهی را بجا آور، وصلوات بر پیغمبر بفرست، واز خداوندِ عالَم بخواه که حجّ تو را قبول کند، پس از آن حَجَر را بوسیده واستلام نما. واگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، واگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، وبگو: «اَللّهُمَّ أَمانَتِی أَدَّیْتُها وَمِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاهِ، اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،

آمَنْتُ بِاللهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّى، وَعِبادَةِ الشَّيْطانِ، وَعَبادَةِ كُلِّ نِدّ يُدْعى مِنْ دُونِ اللهِ». اَللَّهُمَّ إِلَيْکَ بَسَطْتُ يَدِی وَ فِيما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی فَاقْبَلْ سُبْحَتِی، وَاغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی،اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با كمال خلوص وتوجّه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نيازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذكاری كه دارد، می تواند در هر شوط اين ادعيه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اينكه طواف كننده در تعداد دورهای طواف شک نكند، می تواند دعاهای وارده را تقسيم كرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، واگر تكرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اوّل

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يُمْشِی بِه عَلی طَلَلِ الْماءِ،كَما يُمْشی بِهِ عَلی جَدَدِ الاْرْضِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يَهْتَزُّلَهُ عَرْشُکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاِسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِكَتِکَ،وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ، وَأَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَکَ، أَنْ تَرْزُقَنِی خَيْرَ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اَللّهُمَّ إِنِّی إِلَيْکَ فَقِيرٌ، وَإِنِّی خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلا تُغَيِّرْ جِسْمِی وَلا تُبَدِّلِ اسْمِی».

سپس می گويی:سائِلُکَ فَقِيرُکَ مِسْكِينُکَ بِبابِکَ، فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّهِ. اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُکَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجِيرِ بِکَ

مِنَ النّارِ، فَأَعْتِقْنِی وَ والِدَیَّ وَ أَهْلِی وَوُلْدِی وَإِخْوانِیَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ النّارِ، یا جَوادُ یا کَرِیمُ».

دعای دور سوم

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، یا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، وَالْجُودِ وَالْکَرَمِ، اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّی، إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

دعای دور چهارم

«یا اَللهُ یا وَلِیَّ الْعافِیَهِ، وَخالِقَ الْعافِیَهِ، وَرازِقَ الْعافِیَهِ، وَالْمُنْعِمَ بِالْعافِیَهِ، وَ الْمَنَّانَ بِالْعَافِیَهِ، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعافِیَهِ عَلَیَّ وَعَلی جَمِیعِ خَلْقِکَ، یا رَحْمانَ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ وَرَحِیمَهُما، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّد، وَارْزُقْنا الْعافِیَه، وَ دَوامَ الْعَافِیَهِ، وَتَمامَ الْعافِیَهِ، وَشُکْرَ الْعافِیَهِ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعای دور پنجم

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی شَرَّفَکِ وَعَظَّمَکِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِیّاً، وَجَعَلَ عَلِیّاً إِماماً. اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِیارَ خَلْقِکَ، وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ».

آنگاه می گویی:" رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الاْخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ ".

دعای دور ششم

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافِیَهُ. اَللّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَاغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَ خَفِیَ عَلی خَلْقِکَ، أَسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ».

دعای دور هفتم

«اَللّهُمَّ إِنَّ عِنْدِی أَفْواجاً مِنْ ذُنُوب، وَ أَفْواجاً مِنْ خَطایا وَعِنْدَکَ أَفْواجٌ مِنْ رَحْمَه، وَ أَفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَه، یا مَنِ اسْتَجابَ لاَِبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْنِی

إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ، اِسْتَجِبْ لِی». سپس حاجاتت را بخواه و آنگاه بگو:

«اَللّٰهُمَّ قَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی، وَبارِکْ لِی فِیما آتَیْتَنِی». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو:«اَللّٰهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّفَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ». وامام سجّاد علیه السلام هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اَللّٰهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اوّل سوره «توحید» ودر رکعت دوّم سوره " قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ " را بخواند، وپس از نماز، حمد وثنای الهی را بجا آورده وصلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، واز خداوند عالم طلب قبول نماید، وبگوید:«اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بِمَحامِدِهِ کُلِّها عَلی نَعْمائِهِ کُلِّها، حَتّی یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ إِلی ما یُحِبُّ رَبِّی وَیَرْضی. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَطَهِّرْ قَلْبِی، وَزَکِّ عَمَلِی». و در روایت دیگر چنین آمده است: «اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِطَواعِیَتِی إِیّاکَ، وَطَواعِیَتِی رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِی أَنْ أَتَعَدّی حُدُودَکَ، وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یُحِبُّکَ وَیُحِبُّ رَسُولَکَ وَمَلائِکَتَکَ وَعِبادَکَ الصّالِحِینَ».

و در بعضی از روایات است که حضرت صادق علیه السلام بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ حَقّاً حَقّاً، اَلْأَوَّلُ

قَبْلَ کُلِّ شَیْء، وَالْاخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْء، وَها أَنَا ذا بَیْنَ یَدَیْکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، فَاغْفِرْ لِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ، فَاغْفِرْ لِی، فَإِنِّی مُقِرٌّ بِذُنُوبِی عَلی نَفْسِی، وَلا یَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ». و بعد از سجده، روی مبارک آن حضرت از گریه چنان بود که گویا در آب فرو رفته باشد.

مستحبّات سعی

مستحب است پس از خواندن نماز طواف وپیش از سعی، مقداری از آب زمزم بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً، وَرِزْقاً واسِعاً، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم». پس از آن نزدیک حجرالأسود بیاید، ومستحب است از دری که روبروی حجرالأسود است به سوی صفا متوجه شود، و با آرامش دل وبدن بالای صفا رفته، وبه خانه کعبه نظر کند، و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نماید، وحمد وثنای الهی را بجا آورد، ونعمت های الهی را به خاطر بیاورد، آنگاه این ذکر را بگوید: «اَللهُ أَکْبَرُ» هفت مرتبه.

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ» (سه مرتبه).پس صلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، وسه مرتبه بگوید: «اَللهُ أَکْبَرُ عَلی ما هَدانا، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلی ما أَبْلانا، وَالْحَمْدُلِلّٰهِ الْحَیِّ الْقَیُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَیِّ الدّائِمِ».

پس سه مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لا نَعْبُدُ إِلاّ إِیّاهُ، مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ».

پس سه مرتبه بگوید:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَةَ وَالْیَقِینَ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ».

و سه مرتبه بگوید:

«اَللّٰهُمَّ آتِنا فِی الدُّنْیا

حَسَنَةً وَفِی الْاخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ».

پس بگوید:

«اَللهُ أَکْبَرُ» صد مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» صد مرتبه. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه. «سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه.

پس بگوید:«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الاْحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ وَفِیما بَعْدَ الْمَوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَهِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

و بسیار دعای بعد را که سپردن دین و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تکرار کند، بگوید:

«اَسْتَوْدِعُ اللهَ الرَّحْمنَ الرَّحِیمَ الَّذِی لا تَضِیعُ وَدائِعُهُ دِینِی وَنَفْسِی وَأَهْلِی. اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلی کِتَابِکَ وَسُنَّهِ نَبِیِّکَ، وَتَوَفَّنِی عَلی مِلَّتِهِ، وَاَعِذْنِی مِنَ الْفِتْنَهِ». پس «اَللهُ أَکْبَرُ» سه مرتبه بگوید.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تکرار کند، آنگاه یک بار دیگر تکبیر ودعا را بخواند، واگر تمام این عمل رانتواند انجام دهد هر قدر که می تواند بخواند. و مستحب است که رو به کعبه نماید، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَنْب أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَهِ، فَإِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِی، وَإِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِی، وَأَنَا مُحْتَاجٌ إِلی رَحْمَتِکَ، فَیا مَنْ أَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِی. اَللّهُمَّ لا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنِی، وَلَمْ تَظْلِمْنِی، أَصْبَحْتُ أَتَّقِی عَدْلَکَ، وَلاَ أَخافُ جَوْرَکَ، فَیا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا یَجُورُ اِرْحَمْنِی».

پس بگوید: «یا مَنْ لا یَخِیبُ سائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِذْنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

و در حدیث شریف وارد

شده است: ایستادن بر صفا را طول دهد، وهنگامی که از صفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِیقِهِ وَضَنْکِهِ. اَللّهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

سپس می گویی:

«یا رَبَّ الْعَفْوِ، یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ هُوَ أَوْلی بِالْعَفْوِ،یامَنْ یُثِیبُ عَلَی الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ، یَا جَوادُ یَاکَرِیمُ یَا قَرِیبُ، یَا بَعِیدُ، اُرْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ». و مستحب است پیاده سعی نماید، و از صفا تا مناره میانه، راه رود، واز آنجا تا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصله با چراغ سبز مشخص شده)، (هَرْوَلَه کند)، و اگر سوار باشد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هَرْوَلَه نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَللّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إِنَّکَ أَنْتَ الاْعَزُّ الاْکْرَمُ، وَاهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. اَللّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْ مِنِّی. اَللّهُمَّ لَکَ سَعْیِی، وَبِکَ حَوْلِی

وَقُوَّتِی، تَقَبَّلْ عَمَلِی، یا مَنْ یَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِینَ».

و چون از این قسمت گذشتی بگو:

«یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسید بالای آن برود، وبجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد، وبخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. وپس از آن بگوید:

«یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ یُحِبُّ الْعَفْوَ، یا مَنْ یُعْطِی عَلَی الْعَفْوِ، یا مَنْ یَعْفُو عَلَی الْعَفْوِ، یارَبَّ الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ». و

مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، ودر حال سعی دعا بسیار کند، وبخواند این دعا را:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حَال، وَصِدْقَ النِّیَّهِ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از مو یا ناخن خود را به نیّت تقصیر کوتاه کند، وبهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، وتراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد.و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ».

اقسام حج

حجّ بر سه قسم است:

1. «حجّ تمتّع» وآن وظیفه کسانی است که 48 میل(یعنی شانزده فرسخ) از مکّه دور باشند، وحجّ تمتع همراه عمره تمتع است.

2. «حجّ افراد» که عین حجّ تمتع است با این فرق که در حجّ تمتّع قربانی واجب است و در حجّ إفراد واجب نیست.

3. «حجّ قِران» مانند حجّ افراد است با این تفاوت که در حجّ قِران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حجّ را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حجّ تمتع

واجبات حجّ تمتّع 13 عمل است:

1. احرام بستن در مکّه.

2. وقوف در عرفات.

3. وقوف در مشعرالحرام.

4. زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.

5. قربانی در منا.

6. تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.

7. طواف زیارت در مکّه.

8. دو رکعت نماز طواف.

9. سعی بین صفا ومروه.

10. طواف نساء.

11. دو رکعت نماز طواف نساء.

12. ماندن در منا شب یازدهم ودوازدهم (ودر بعضی موارد شب سیزدهم).

13. رمی جمرات در روز یازدهم ودوازدهم.

ودعاهای وارده ضمن این اعمال از قرار زیر می باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نیز مستحب است، وپس از این که شخص احرام بست واز مکه بیرون آمد، همین که بر «أَبْطَح» مشرِف شد، به آواز بلند تلبیه

گوید، وچون متوجّه منا شود بگوید:

«اَللّهُمَّ إِیّاکَ أَرْجُو وَإِیّاکَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِی أَمَلِی، وَأَصْلِحْ لِی عَمَلِی».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذکر حق تعالی حرکت کند، وچون به منا رسید بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَقْدَمَنِیها صالِحاً فِی عافِیَه وَبَلَّغَنِی هذَا الْمَکانَ».

پس بگوید:

«اَللّٰهُمَّ هذِهِ مِنًى وَهِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَناسِکِ، فَأَسْأَلُکَ أنْ تَمُنَّ عَلَیَّ فِیها بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلی أَوْلِیائِکَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ».

ومستحب است شب عرفه را در منا بوده، وبه اطاعت الهی مشغول باشد، وبهتر آن است که عبادات وخصوصاً نمازها را در مسجد خَیفْ بجا آورد، وچون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب نماز بخواند، پس به سوی عرفات روانه شود، واگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعی ندارد، ولی سنّت آن است که تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسَّر رد نشود، وروانه شدن پیش از صبح مکروه است، وچون به عرفات متوجّه شود،

اين دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ إِلَيْکَ صَمَدْتُ، وَإِيّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَکَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی، وَأَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّی».

مستحبات واعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا وعبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اَللّهُمَّ يا شاهِدَ کُلِّ نَجْوی، وَمَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَعالِمَ کُلِّ خَفِيَّه، وَمُنْتَهی کُلِّ حاجَه، يا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ عَلَی الْعِبادِ،يا کَرِيمَ الْعَفْوِ، يا حَسَنَ التَّجاوُزِ، يا جَوادُ، يا مَنْ لا يُوارِی مِنْهُ لَيْلٌ داج، وَلا بَحْرٌ عَجّاجٌ، وَلا سَماءٌ ذاتُ أَبْراج، وَلا ظُلَمٌ ذاتُ ارْتِتاج، يا مَنِ الظُّلْمَةُ عِنْدَهُ ضِياءٌ،أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِيمِ، الَّذِی تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَبِاسْمِکَ الَّذِی رَفَعْتَ بِهِ السَّماواتِ بِلا عَمَد، وَسَطَحْتَ بِهِ الْاَرْضَ عَلی وَجْهِ ماء جَمَد، وَبِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْمَکْتُوبِ الطّاهِرِ الَّذِی إِذا دُعِيتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَإِذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ، وَبِاسْمِکَ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ الْبُرْهانِ الَّذِی هُوَ نُورٌ عَلی کُلِّ نُور، وَنُورٌ مِنْ نُور، يُضِیءُ مِنْهُ کُلُّ نُور، إِذا بَلَغَ الْاَرْضَ انْشَقَّتْ، وَإِذا بَلَغَ السَّماواتِ فُتِحَتْ، وَإِذا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرائِصُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ جَبْرَئِيلَ وَمِيکائِيلَ وَاِسْرافِيلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَعَلی جَمِيعِ الاَنْبِياءِ وَجَمِيعِ الْمَلائِکَهِ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی مَشی بِهِ الْخِضرُ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما مَشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْاَرْضِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَونَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَيْتَ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ أَحْيا عِيسَی بْنُ مَرْيَمَ الْمَوْتی، وَتَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ صَبِيّاً، وَأَبْرَءَ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِإِذْنِکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ حَمَلَهُ عَرْشِکَ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيکائِيلُ وَإسْرافِيلُ، وَحَبِيبُکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَلائِکَتُکَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِياؤُکَ الْمُرسَلُونَ، وَعِبادُکَ الصّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْاَرَضِينَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ ذُوالنُّونِ إِذْ

ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِى الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ، وَکَذلِکَ تُنْجِى الْمُؤْمِنِينَ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِيمِ الَّذِى دَعاکَ بِهِ داوُدُ وَخَرَّ لَکَ ساجِداً، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِى دَعَتْکَ بِهِ آسِيَهُ امْرَاَهُ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِى عِنْدَکَ بَيْتاً فِى الْجَنَّهِ وَنَجِّنِى مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَها دُعاءَها، وَبِاسْمِکَ الَّذِى دَعاکَ بِهِ أَيُّوبُ إِذْحَلَّ بِهِ الْبَلاءُ، فَعافَيْتَهُ وَآتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِکَ وَذِکْرى لِلْعابِدِينَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِى دَعاکَ بِهِ يَعْقُوبُ، فَرَدَدْتَ عَلَيْهِ بَصَرَهُ وَقُرَّهَ عَيْنِهِ يُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِى دَعاکَ بِهِ سُلَيمانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْکاً لا يَنْبَغِى لاَِحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِى سَخَّرْتَ بِهِ الْبُراقَ لِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه، إِذْ قالَ تَعالى: " سُبْحانَ الَّذِى اَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الاَْقْصى "، وَقَوْلُهُ: " سُبْحانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنّا إِلى رَبِّنا لَمنُقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِکَ الَّذِى تَنَزَّلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِى دَعاکَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَاَسْکَنْتَهُ جَنَّتَکَ، وأَسْأَلُکَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَبِحَقِّ اِبراهِيمَ وَبِحَقِّ فَصْلِکَ يَوْمَ الْقَضاءِ، وَبِحَقِّ الْمَوازِينِ إِذا نُصِبَتْ، وَ الصُّحُفِ إِذا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ الْقَلَمِ وَما جَرى وَاللَّوْحِ وَما أَحْصى، وَبِحَقِّ الاِْسْمِ الَّذِى کَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِکَ الْخَلْقَ وَالدُّنْيا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِأَلْفَىْ عامٍ، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ فِي خَزائِنِکَ الَّذِى خَلْقِکَ، لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفىً، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِى شَقَقْتَ بِهِ

الْبِحارَ، وَقامَتْ بِهِ الْجِبالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثانِی وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، وَبِحَقِّ الْکِرامِ الْکاتِبِینَ، وَبِحَقِّ «طا ها» وَ «یا سِینِ» وَ «کاف ها یا عین صاد» وَ«حا میم عین سین قاف»،وَبِحَقِّ تَوْراهِ مُوسی، وَإِنْجِیلِ عِیسی، وَزَبُورِ داوُدَ، وَفُرْقانِ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَعَلی جَمِیعِ الرُّسُلِوَبِآهِیّاًوَشَراهِیّاً.اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ تِلْکَ الْمُناجاهِ الَّتِی کانَتْ بَیْنَکَ وَبَیْنَ مُوسَی بن عِمْرانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَیْناء،وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی عَلَّمْتَهُ مَلَکَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الاْرْواحِ، وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی کُتِبَ عَلی وَرَقِ الزَّیْتُونِ، فَخَضَعَتِ النِّیرانُ لِتِلْکَ الوَرَقَهِ، فَقُلْتَ: " یا نارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاماً "، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی کَتَبْتَهُ عَلی سُرادِقِ الْمَجْدِ وَالْکَرامَهِ، یامَنْ لایُحْفِیهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، یا مَنْ بِه ِیُسْتَغاثُ وَإِلَیْهِ یُلْجَأُ،أَسْأَلُکَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ، وَمُنْتَهَی الرَّحْمَهِ مِنْ کِتابِکَ، وَبِاسْمِکَ الأعْظَمِ، وَجَدِّکَ الاْعْلی، وَکَلِماتِکَ التّامّاتِ الْعُلی. اَللّهُمَّ رَبَّ الرِّیاحِ وَما ذَرَتْ، وَالسَّماءِ وَما أَظَلَّتْ، وَالاْرْضِ وَما أَقَلَّتْ، وَالشَّیاطِینِ وَما اَضَلَّتْ، وَالْبِحارِ وَما جَرَتْ، وَبِحَقِّ کُلِّ حَقّ هُوَ عَلَیْکَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَالرَّوْحانِیِّینَ وَالْکَرُّوبِیِّینَ وَالْمُسَبِّحِینَ لَکَ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ لا یَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ اِبْراهِیمَ خَلِیلِکَ، وَبِحَقِّ کُلِّ وَلِیّ یُنادِیکَ بَیْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهِ، وَتَسْتَجِیبُ لَهُ دُعاءَهُ یا مُجِیبُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ الاْسْماءِ وَبِهذِهِ الدَّعَواتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنا ما قَدَّمْنا وَما اَخَّرْنا وَما أَسْرَرْنا وَما أَعْلَنّا وَما أَبْدَیْنا وَما أَخْفَیْنا وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، إِنَّکَ عَلی کُلِّشَیْء قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، یا حافِظَ کُلِّ غَرِیب، یا مُونِسَ کُلِّ وَحِید، یا قُوَّهَ کُلِّ ضَعِیف، یا ناصِرَ کُلِّ مَظْلُوم، یا رازِقَ کُلِّ مَحْرُوم، یا مُونِسَ کُلِّ مُسْتَوْحِش، یا صاحِبَ کُلِّ مُسافِر، یا عِمادَ کُلِّ حاضِر، یا غافِرَ کُلِّ ذَنْب وَخَطِیئَه، یا غِیاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ، یا صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ، یا کاشِفَ کَرْبِ الْمَکْرُوبِینَ،

يا فارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ،يا بَدِيعَ السَّماواتِ وَالأرَضِينَ، يا مُنْتَهى غايَهِ الطّالِبِينَ، يا مُجِيبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا رَبَّ الْعالَمِينَ، يا دَيّانَ يَوْمِ الدِّينِ، يا أَجْوَدَ الأَجْوَدِينَ، يا أَكْرَمَ الأكْرَمِينَ، يا أَسْمَعَ السّامِعِينَ، يا أَبْصَرَ النّاظِرِينَ، يا أَقْدَرَ الْقادِرِينَ، اِغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُورِثُ النَّدَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُورِثُ السَّقَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَهْتِکُ الْعِصَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَرُدُّ الدُّعاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَحْبِسُ قَطْرَ السَّماءِ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُعَجِّلُ الْفَناءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَجْلِبُ الشَّقاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُظْلِمُ الْهَواءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَکْشِفُ الْغِطاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى لا يَغْفِرُها غَيْرُکَ يا اَللهُ، وَاحْمِلْ عَنِّى کُلَّ تَبِعَه لاَِحَد مِنْ خَلْقِکَ، وَاجْعَلْ لِى مِنْ أَمْرِى فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَيُسْراً، وَأَنْزِلْ يَقِينَکَ فِى صَدْرِى، وَرَجاءَکَ فِى قَلْبِى، حَتّى لا أَرْجُوَ غَيْرَکَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِى، وَعافِنِى فِى مَقامِى، وَاصْحَبْنِى فِى لَيْلِى وَنَهارِى وَمِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِى وَعَنْ يَمِينِى وَعَنْ شِمالِى وَمِنْ فَوْقِى وَمِنْ تَحْتِى، وَيَسِّرْ لِىَ السَّبِيلَ، وَأَحْسِنْ لِىَ التَّيْسِيرَ، وَلا تَخْذُلْنِى فِى الْعَسِيرِ، وَاهْدِنِى يا خَيْرَ دَلِيل، وَلا تَکِلْنِى إِلى نَفْسِى فِى الأُمُورِ، وَلَقِّنِى کُلَّ سُرُور، وَاقْلِبْنِى إِلى أَهْلِى بِالْفَلاحِ وَالنَّجاحِ مَحْبُوراً فِى الْعاجِلِ وَالاْجِلِ، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَىْء قَدِيرٌ، وَارْزُقْنِى مِنْ فَضْلِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ طَيِّباتِ رِزْقِکَ، وَاسْتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِکَ، وَأَجِرْنِى مِنْ عَذابِکَ وَنارِکَ، وَاقْلِبْنِى إِذا تَوَفَّيْتَنِى إِلى جَنَّتِکَ بِرَحْمَتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِکَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِکَ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عافِيَتِکَ، وَمِنْ حُلُولِ نَقِمَتِکَ، وَمِنْ نُزُولِ عَذابِکَ، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَکِ الشَّقاءِ، وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ وَشَماتَهِ الأَعْداءِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَمِنْ شَرِّ ما فِى الْکِتابِ الْمُنْزَلِ.

اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْنِی مِنَ الْأشْرارِ، وَلا مِنْ أَصْحابِ النّارِ، وَلا تَحْرِمْنِی صُحْبَةَ الْأخْیارِ، وَأَحْیِنِی حَیاةً طَیِّبَةً، وَتَوَفَّنِی وَفاةً طَیِّبَةً تُلْحِقُنِی بِالأبْرارِ، وَارْزُقْنِی مُرافَقَةَ الأنْبِیاءِ فِی مَقْعَدِ صِدْق عِنْدَ مَلِیک مُقْتَدِر. اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ وَصُنْعِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی الإسْلامِ، وَاتِّباعِ السُنَّهِ، یا رَبِّکَما هَدَیْتَهُمْ لِدِینِکَ، وَعَلَّمْتَهُمْ کِتابَکَ، فَاهْدِنا وَعَلِّمْنا، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ، وَصُنْعِکَ عِنْدِی خاصَّةً، کَما خَلَقْتَنِی فَأَحْسَنْتَ خَلْقِی، وَعَلَّمْتَنِی فَأَحْسَنْتَ تَعْلِیمِی، وَهَدَیْتَنِی فَأَحْسَنْتَ هِدایَتِی، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی إنْعامِکَ عَلَیَّ قَدِیماً وَحَدِیثاً، فَکَمْ مِنْ کَرْب یا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَکَمْ مِنْ غَمّ یا سَیِّدِی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَکَمْ مِنْ هَمّ یا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ بَلاء یا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ عَیْب یا سَیِّدِی قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ حال فِی کُلِّ مَثْوىً وَزَمان، وَمُنْقَلَب وَمَقام، وَعَلی هذِهِ الْحالِ وَکُلِّ حال. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَفْضَلِ عِبادِکَ نَصِیباً فِی هذَا الْیَوْمِ، مِنْ خَیْر تَقْسِمُهُ، أَوْ ضُرّ تَکْشِفُهُ، أَوْ سُوء تَصْرِفُهُ، أَوْ بَلاءِ تَدْفَعُهُ، أَوْ خَیْر تَسُوقُهُ، أَوْ رَحْمَه تَنْشُرُها، أَو عافِیَه تُلْبِسُها، فَإنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَبِیَدِکَ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأرْضِ، وَأَنْتَ الْواحِدُ الْکَرِیمُ الْمُعْطِی الَّذِی لا یُرَدُّ سائِلُهُ، وَلا یُخَیَّبُ آمِلُهُ، وَلا یَنْقُصُ نائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، بَلْ یَزْدادُ کَثْرَةً وَطِیباً وَعَطاءً وَجُوداً، وَارْزُقْنِی مِنْ خَزائِنِکَ الَّتِی لا تَفْنی، وَمِنْ رَحْمَتِکَ الْواسِعَهِ، اِنَّ عَطاءَکَ لَمْ یَکُنْ مَحْظُوراً، وَأَنْتَ عَلی کُلِّشَیْء قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

ونیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه وعرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اَللّٰهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَتَهَیَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَه إلی مَخْلُوق، رَجاءَ رِفْدِهِ وَطَلَبَ

نائِلِهِ وَجائِزَتِهِ، فَإلَیْکَ یارَبِّ تَعْبِیَتِی وَاسْتِعْدادی، رَجاءَ عَفْوِکَ، وَطَلَبَ نائِلِکَ وَجائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعائِی، یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیْهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، فَإنِّی لَمْ آتِکَ ثِقَةً بِعَمَل صالِح عَمِلْتُهُ، وَلا لِوِفادَه إلی مَخْلُوق رَجَوْتُهُ، أَتَیْتُکَ مُقِرّاً عَلی نَفْسِی بِالْإساءَهِ وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفاً بِأنْ لا حُجَّهَ لِی وَلا عُذْرَ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ، الَّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئِینَ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلی عَظِیمِ الْجُرْمِ، أنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَهِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَهٌ وَعَفْوُهُ عَظِیمٌ، یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ، لا یَرُدُّ غَضَبَکَ إلاّ حِلْمُکَ، وَلا یُنْجِی مِنْ سَخَطِکَ إلاَّ التَّضَرُّعُ إلَیْکَ، فَهَبْ لِی یا إلهِی فَرَجاً بالقُدْرَهِ الَّتِی تُحْیِی بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَتُعَرِّفَنِی الْإجابَهَ فِی دُعائی، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْعافِیَهِ إلی مُنْتَهی أَجَلِی، وَلا تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی، وَلا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ، وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی. اَللّهُمَّ إنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی،وَإنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَضَعُنِی، وَإنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَعْرُضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَلا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَإنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ، وَإنَّما یَحْتاجُ إلَی الظُّلْم الضَّعِیفُ، وَقَدْ تَعالَیْتَ یا إلهِی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً. اَللّهُمَّ إنِّی أَعُوذُ بِکَ فَأَعِذْنِی، وَاَسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْنِی، وَاَسْتَرْزِقُکَ فَارْزُقْنِی، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنِی، وَاَسْتَنْصِرُکَ عَلی عَدُوِّی فَانْصُرْنِی، وَاَسْتَعِینُ بِکَ فَأَعِنِّی، وَاَسْتَغْفِرُکَ یا إلهِی فَاغْفِرْ لِی، آمِینَ آمِینَ آمِینَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

1. با طهارت بودن.

2. غسل نمودن وبهتر است نزدیک ظهر باشد.

3. توجه قلبی به خدا، واز خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

4. وقوف در طرف چپ جبل الرّحمه.

5. وقوف در

زمين هموار.

6. خواندن نماز ظهر وعصر با يک اذان ودو اقامه.

7. خواندن دعاهای وارده وتضرع به درگاه خداوند.

ادعيه وقوف به عرفات

وآنها بسيار است از جمله گفتن «اَللهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه، و «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» صد مرتبه، و«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه، و«سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه، و«ما شاءَ اللهُ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ» صد مرتبه، و«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد» صد مرتبه.

نيز صد مرتبه بگويد:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَه الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِی وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِی، وَهُوَ حَیٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَیْء قَدِيرٌ».

هر كدام از سوره " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " و «آيه الْكُرْسِی» و سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ " را صد مرتبه بخواند.

ومستحب است خواندن اين دعا:

«أَسْأَلُ اللهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنى، يُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيمُ».

پس بگو: «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلى نَعْمائِکَ الَّتِی لا تُحصى بِعَدَد، وَلا تُكافَأُ بِعَمَل».

پس بخوان اين دعا را:

«أَسْأَلُکَ يا اَللهُ يا رَحْمانُ بِكُلِّ اسْم هُوَ لَکَ، وَأَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ وَعِزَّتِکَ وَبِجَمِيعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَبِأَرْكانِکَ كُلِّها، وَبِحَقِّ رَسُولِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الأَكْبَرِ الأَكْبَرِ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِيمِ الَّذِی مَنْ دَعاکَ بِهِ كانَ حَقّاً

عَلَيْکَ أنْ لا تُخَيِّبَهُ، وَبِاسْمِکَ الاَعْظَمِ الاَعْظَمِ الاَعْظَمِ الّذِى مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَيْکَ أَنْ لا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِيَهُ ما سَئَلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِى ذُنُوبِى فِى جَمِيعِ عِلْمِکَ فِىَّ» و اين دُعا را نيز بخوان:

«اَللّهُمَّ فُکَّنِى مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ

الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»، وبخواند این دُعا را:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، فَلا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیَبِ وَفْدِکَ، وَارْحَمْ مَسِیرِی إِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیقِ. اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِنْسِ. اَللّٰهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَلا تَستَدْرِجْنِی. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَوْلِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ، یا أَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیا أَبْصَرَ النّاظِرِینَ، وَیا أَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد.(وَأَنْ تَرْزُقَنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد واین دُعا را بخواند:

اَللّٰهُمَّ حاجَتِی إِلَیْکَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَالَّتِی إِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، اَللّٰهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَمِلْکُ یَدِکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، وَأَجَلِی بِعِلْمِکَ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُوَفِّقَنِی لِما یُرْضِیکَ عَنِّی، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّی مَناسِکِی الَّتِی اَرَیْتَها خَلِیلَکَ اِبراهِیمَ علیه السلام ، وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیاهً طَیِّبَهً».

ونیز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَتُّتِ الاْمْرِ، وَمِنْ شَرِّ ما یَحْدُثُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، أَمْسی ظُلْمِی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ، وَأَمْسی خَوْفِی مُسْتَجِیراً بِأَمانِکَ، وَأَمْسی ذُلِّی مُسْتَجِیراً بِعِزِّکَ، وَأَمْسی وَجْهِیَ الْفانِی مُسْتَجِیراً بِوَجْهِکَ الْباقِی، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی، یا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَأَلْبِسْنِی عافِیَتَکَ، وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّ جَمِیعِ خَلْقِکَ وَارْزُقْنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ».

ونیز مُستحبّ است بعد از غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنِیهِ أَبَداً ما

أَبْقَيْتَنِی، وَاقْلِبْنِی الْیَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی،مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ الْیَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ، وَحُجّاجِ بَیْتِکَ الْحَرامِ، وَاجْعَلْنِی الْیَوْمَ مِنْ أَکْرَمِ وَفْدِکَ عَلَیْکَ، وَأَعْطِنِی أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ أَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیْرِ وَالْبَرَکَهِ وَالْعافِیَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضوانِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَبارِکْ لِی فِیما أَرْجِعُ إِلَیْهِ مِنْ أَهْل أَوْ مال أَوْ قَلِیل أَوْ کَثِیر، وَبارِکْ لَهُمْ فِیَّ».

دعای امام حسین(ع) در روز عَرَفه

دعای امام حسین علیه السلام در روز عَرَفه: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِع، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفى عَلَیْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضِیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِی کُلِّ صانِع، وَرائِشُ کُلِّ قانع، وَراحِمُ کُلِّ ضارِ ع، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْکِتابِ الْجامِعِ، بِالنُّورِالسّاطِعِ، وَهُوَلِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْکُرُباتِ دافِعٌ، وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَیْرُهُ، وَلا شَیْءَ یَعْدِلُهُ، وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَللَّطِیفُ الْخَبِیرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیَّهِ لَکَ، مُقِرّاً بِأَنَّکَ رَبِّی، وَإِلَیْکَ مَرَدِّ ی، اِبْتَدَأْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً، وَخَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنِی الأَصْلابَ، آمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ والسِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْب إِلى رَحِم، فِی تَقادُم مِنَ الأَیّامِ الْماضِیَهِ، وَالْقُرُونِ الْخالِیَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِی ِرَأْفَتِکَ بِی، وَلُطْفِکَ لِی، وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ، اَلَّذِینَ نَقَضُواعَهْدَکَ، وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ، لکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی رَأْفَهً مِنْکَ وَتَحَنُّناًعَلَیَّ لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدى،الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی،وَفِیهِ أَنْشَأْتَنِی، َمِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمِیلِ صُنْعِکَ،وَسَوابِغِ نِعَمِکَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیّ یُمْنى، وَأَسْکَنْتَنِی فِی ظُلُمات ثَلاث، مِنْ بَیْنَ لَحْم وَدَم وَجِلْد، لَمْ تُشْهِدْنِی خَلْقِی، وَلَمْ تَجْعَلْ لِی شَیْئاًمِنْ أَمْرِی، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدى إِلَى الدُّنْیا تامّاً سَوِیّاً، وَحَفِظْتَنِی فِی الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِیّاً،

وَرَزَقْتَنِى مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِيّاً، وَعَطَفْتَ عَلَىَّ قُلُوبَ الْحَواضِنِ، وَكَفَّلْتَنِى الاُْمَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَكَلاَتَنِى مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِى مِنَ الزِّ يادَهِ وَالنُّقْصانِ، فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمانُ. حَتّى إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلام، أَتْمَمْتَ عَلَىَّ سَوابِغَ الاِْنْعامِ، وَرَبَّيْتَنِى زائِداً فِى كُلِّ عام، حَتّى إِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِى، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِى، أَوْجَبْتَ عَلَىَّ حُجَّتَکَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِى مَعْرِفَتَکَ، وَرَوَّعْتَنِى بِعَجائِبِ حِکْمَتِکَ، وَأَيْقَظْتَنِى لِما ذَرَأْتَ فِى سَمائِکَ وَأَرْضِکَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِکَ، وَنَبَّهْتَنِى لِشُکْرِکَ وَذِکْرِکَ، وَأَوجَبْتَ عَلَىَّ طاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ، وَفَهَّمْتَنِى ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُکَ، وَيَسَّرْتَ لِى تَقَبُّلَ مَرْضاتِکَ، وَمَنَنْتَ عَلَىَّ فِى جَمِيعِ ذلِکَ بِعَونِکَ وَلُطْفِکَ. ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِى مِنْ حَرِّ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِى يا إِلهِى نِعْمَهً دُونَ أُخْرى، وَرَزَقْتَنِى مِنْ أَنْواعِ الْمَعاشِ، وَصُنُوفِ الرِّ ياشِ بِمَنِّکَ الْعَظِيمِ الاَْعْظَمِ عَلَىَّ، وَإِحْسانِکَ الْقَدِيمِ إِلَىَّ. حَتّى إِذا أَتْمَمْتَ عَلَىَّ جَمِيعَ النِّعَمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّى کُلَّ النِّقَمِ، لَمْ يَمْنَعْکَ جَهْلِى وَجُرْأَتِى عَلَيْکَ أَنْ دَلَلْتَنِى إِلى ما يُقَرِّبُنِى إِلَيْکَ، وَوَفَّقْتَنِى لِما يُزْلِفُنِى لَدَيْکَ، فَإِنْ دَعَوْتُکَ أَجَبْتَنِى، وَإِنْ سَأَلْتُکَ أَعْطَيْتَنِى، وَإِنْ أَطَعْتُکَ شَکَرْتَنِى، وَإِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنِى، کُلُّ ذلِکَ إِکْمالٌ لاَِنْعُمِکَ عَلَىَّ، وَإِحْسانِکَ إِلَىَّ، فَسُبْحانَکَ سُبْحانَکَ، مِنْ مُبْدِئ مُعِيد حَمِيد مجِيد، تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ، وَعَظُمَتْ آلاؤُکَ، فَأَىُّ نِعَمِکَ يا إِلهِى أُحْصِى عَدَداًوَذِکْراً، أَمْ أَىُّ عَطاياکَ أَقُومُ بِهاشُکْراً، وَهِىَ يا رَبِّ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعادّوُنَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّى اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّاءِ أَکْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِى مِنَ الْعافِيَهِ وَالسَّرّاءِ. فَأَنَا أَشْهَدُ يا إِلهِى بِحَقِيقَهِ إِيمانِى، وَعَقْدِ عَزَماتِ يَقِينِى، وَخالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِى،

وَباطِنِ مَکْنُونِ ضَمِيرِى، وَعَلائِقِ مَجارِى نُورِ بَصَرِى، وَأَسارِيرِ صَفْحَهِ جَبِينِى، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفَسِى، وَخَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِى، وَمَسارِبِ صِماخِ سَمْعِى، وَما ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتاىَ، وَحَرَکاتِ لَفْظِ لِسانِى، وَمَغْرَزِ حَنَکِ فَمِى وَفَکِّى، وَمَنابِتِ أَضْراسِى، وَمَساغِ

مَطْعَمِی وَمَشْرَبِی، وَجِمالَهِ أُمِّ رَأْسِی، وَبُلُوغ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقِی. وَمَا اشْتَمَلَ عَلَیْهِ تامُورُ صَدْرِی، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِینِی، وَنِیاطِ حِجابِ قَلْبِی، وَأَفْلاذِ حَواشِی کَبِدِی. وَما حَوَتْهُ شَراسِیفُ أَضْلاعِی، وَحِقاقُ مَفاصِلِی، وَقَبضُ عَوامِلِی، وَأَطرافُ أَنامِلِی وَلَحْمِی وَدَمِی، وَشَعْرِی وَبَشَرِی، وَعَصَبِی وَقَصَبِی، وَعِظامِی وَمُخِّی وَعُرُوقِی، وَجَمِیعُ جَوارِحِی، وَمَا انْتَسَجَ عَلی ذلِکَ أَیّامَ رِضاعِی، وَما أَقَلَّتِ الأَرْضُ مِنِّی، وَنَوْمِی وَیقْظَتِی وَسُکُونِی، وَحَرَکاتِ رُکُوعِی وَسُجُودِی، أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَی الأَعصارِ وَالأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّیَ شُکْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ، إِلاّ بِمَنِّکَ، اَلْمُوجَبِ عَلَیَّ بِهِ شُکْرُکَ أَبَداً جَدِیداً، وَثَناءً طارِفاً عَتِیداً. أَجَلْ، وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ أَنامِکَ، أَنْ نُحْصِیَ مَدی إِنْعامِکَ، سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً، وَلا أَحْصَیناهُ أَمَداً. هَیْهاتَ أَنّی ذلِکَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتابِکَ النّاطِقِ، وَالنَّبَأِ الصّادِقِ: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها، صَدَقَ کِتابُکَ اللّهُمَّ وَ نَبَؤُکَ، وَبَلَّغَتْ أَنْبِیاؤُکَ وَرُسُلُکَ، ما أَنْزَلْتَ عَلَیْهِمْ مِنْ وَحْیِکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِینِکَ. غَیْرَ أَنِّی یا إِلهِی أَشْهَدُ بِجُهْدِی وَجِدِّی، وَمَبْلَغِ طاقَتِی وَوُسْعِی، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً، اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونَ مَوْرُوثاً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ فَیُضادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ، وَلا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا. سُبْحانَ اللهِ الْواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، اَلْحَمْدُ للهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ، وَأَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ. وَصَلَّی اللهُ عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ الْمُخْلَصِینَ».

آنگاه حضرت شروع کرد به درخواست از پیشگاه خداوند متعال و سعی و اهتمام نمود در دعا و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود، پس گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشاکَ کَأَنِّی أَراکَ، وَأَسْعِدْنِی

بِتَقْواکَ، وَلا تُشْقِنِی بِمَعْصِیَتِکَ، وَخِرْ لِی فِی قَضائِکَ، وَبارِکْ لِی فِی قَدَرِکَ، حَتّی لا أُحِبَّ تَعْجِیلَ ماأَخَّرْتَ، وَلا تَأْخِیرَ ما عَجَّلْتَ.

اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِی نَفْسِی، وَالْیَقِینَ فِی قَلْبِی، وَالإِخْلاصَ فِی عَمَلِی، وَالنُّورَ فِی بَصَرِی، وَالْبَصِیرَةَ فِی دِینِی، وَمَتِّعْنِی بِجَوارِحِی، وَاجْعَلْ سَمْعِی وَبَصَرِیَ الْوارِثَیْنِ مِنِّی، وَانْصُرْنِی عَلی مَنْ ظَلَمَنِی، وَأَرِنِی فِیهِ ثارِی وَمَآرِبِی، وَأَقِرَّ بِذلِکَ عَیْنِی. اَللّهُمَّ اکْشِفْ کُرْبَتِی، وَاسْتُرْ عَوْرَتِی، وَاغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی، وَاخْسَأْ شَیْطانِی، وَفُکَّ رِهانِی، وَاجْعَلْ لِی یا إِلهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْیا فِی الآخِرَةِ وَالأُولی. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی سَمِیعاً بَصِیراً، وَلَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی خَلْقاً سَوِیّاً رَحْمَةً بِی، وَقَدْ کُنْتَ عَنْ خَلْقِی غَنِیّاً، رَبِّ بِمابَرَأْتَنِی فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِی، رَبِّ بِما أَنْشَأْتَنِی فَأَحْسَنْتَ صُورَتِی، رَبِّ بِما أَحْسَنْتَ إِلَیَّ وَفِی نَفْسِی عافَیْتَنِی، رَبِّ بِما کَلأْتَنِی وَوَفَّقْتَنِی، رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَدَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَوْلَیْتَنِی وَمِنْ کُلِّ خَیْر أَعْطَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِی وَسَقَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَغْنَیْتَنِی وَأَقْنَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِی وَأَعْزَزْتَنِی، رَبِّ بِما أَلْبَسْتَنِی مِنْ سِتْرِکَ الصّافِی، وَیَسَّرْتَ لِی مِنْ صُنْعِکَ الْکافِی، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِنِّی عَلی بَوائِقِ الدُّهُورِ، وَصُرُوفِ اللَّیالِی وَالأَیّامِ، وَنَجِّنِی مِنْ أَهْوالِ الدُّنْیا وَکُرُباتِ الآخِرَةِ، وَاکْفِنِی شَرَّ ما یَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِی الأَرْضِ. اَللّهُمَّ ما أَخافُ فَاکْفِنِی، وَما أَحْذَرُ فَقِنِی، وَفِی نَفْسِی وَدِینِی فَاحْرُسْنِی، وَفِی سَفَرِی فَاحْفَظْنِی، وَفِی أَهْلِی وَمالِی فَاخْلُفْنِی، وَفِی ما رَزَقْتَنِی فَبارِکْ لِی، وَفِی نَفْسِی فَذَلِّلْنِی، وَفِی أَعْیُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنِی، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالإِنْسِ فَسَلِّمْنِی، وَبِذُنُوبِی فَلا تَفْضَحْنِی وَبِسَرِیرَتِی فَلا تُخْزِنِی، وَبِعَمَلِی فَلا تَبْتَلِنِی، وَنِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی، وَإِلی غَیْرِکَ فَلا تَکِلْنِی، إِلهِی إِلی مَنْ تَکِلُنِی، إِلی قَرِیب فَیَقْطَعُنِی، أَمْ إِلی بَعِید فَیَتَجَهَّمُنِی، أَمْ إِلَی الْمُسْتَضْعَفِینَ لِی، وَأَنْتَ رَبِّیوَمَلِیکُ أَمْرِی، أَشْکُو إِلَیْکَ غُرْبَتِی، وَبُعْدَ دارِی، وَهَوانِی عَلی

مَنْ مَلَّكْتَهُ أَمْرِى. إلهى فَلا تُحْلِلْ عَلَىَّ غَضَبَکَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَىَّ فَلا أُبالِى سِواکَ، سُبْحانَکَ غَیْرَ أَنَّ عافِیَتَکَ أَوْسَعُ لِی، فَأَسْأَلُکَ یا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ وَالسَّماواتُ، وَکُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، أَنْ لا تُمِیتَنِی عَلی غَضَبِکَ، وَلا تُنْزِلْ بِی سَخَطَکَ، لَکَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى قَبْلَ ذلِکَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَالْبَیْتِ الْعَتِیقِ، الَّذِی أَحْلَلْتَهُ الْبَرَکَهَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْنَاً، یا مَنْ عَفا عَنْ عَظِیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، یا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، یا مَنْ أَعْطَى الْجَزِیلَ بِکَرَمِهِ، یا عُدَّتِی فِی شِدَّتِی، یا صاحِبِی فِی وَحْدَتِی، یا غِیاثِی فِی کُرْبَتِی، یا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی، یا إِلهِی وَإِلهَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ، وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکائِیلَ وَإِسْرافِیلَ، وَرَبَّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِینَ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالاِنْجِیلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ، وَمُنَزِّلَ کهیعص، وَطه وَیس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ، أَنْتَ کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذاهِبُ فِی سَعَتِها، وَتَضِیقُ بِیَ الأَرْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهالِکِینَ، وَأَنْتَ مُقِیلُ عَثْرَتِی، وَلَوْلا سَتْرُکَ إِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ، وَأَنْتَ مُؤَیِّدِی بِالنَّصْرِ عَلى أَعْدائِی، وَلَوْلا نَصْرُکَ إِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِینَ. یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ، فَأَوْلِیاؤُهُ بِعِزِّهِ یَعْتَزُّونَ، یا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّهِ عَلى أَعْناقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، یَعْلَمُ خائِنَهَ الأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَغَیْبَ ما تَأْتِی بِهِ الأَزْمِنَهُ وَالدُّهُورُ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ إِلاَّ هُوَ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ ماهُوَ إِلاّ هُوَ، یامَنْ لایَعْلَمُ مایَعْلَمُهُ إِلاّهُوَ، یامَنْ کَبَسَ الأَرْضَ عَلَى الْماءِ، وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، یا مَنْ لَهُ أَکْرَمُ الأَسْماءِ، یا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِی لا یَنْقَطِعُ أَبَداً، یا مُقَیِّضَ الرَّکْبِ لِیُوسُفَ فِی الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ

بَعْدَ الْعُبُودِيَّهِ مَلِكاً، يا رَآدَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَكَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوى عَنْ أَيُّوبَ، وَمُمْسِكَ يَدَىْ إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ، وَفَناءِ عُمُرِهِ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى، وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً، يامَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِى إِسْرائِيلَ فَأَنْجاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَوْا فِى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ،وَقَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ. يا اَللهُ يا اَللهُ يا بَدِئُ يا بَدِيعُ، لا نِدَّ لَکَ، يا دائِمُ لا نَفَادَ لَکَ، يا حَىُّ حِينَ لا حَىَّ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِى فَلَمْ يَحْرِمْنِى، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِى فَلَمْ يَفْضَحْنِى، وَرَآنِى عَلَى الْمَعاصِى فَلَمْ يَشْهَرْنِى، يا مَنْ حَفِظَنِى فِى صِغَرِى، يا مَنْ رَزَقَنِى فِى كِبَرِى، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِى لاتُحْصى، وَنِعَمُهُ لاتُجازى، يامَنْ عارَضَنِى بِالْخَيْرِ وَالْإِحْسانِ، وَعارَضْتُهُ بِالْإِساءَهِ وَالْعِصْيانِ، يامَنْ هَدانِى لِلْإِيمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الاِمْتِنانِ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضاً فَشَفانِى، وَعُرْياناً فَكَسانِى، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِى، وَعَطْشانَ فَأَرْوانِى، وَذَلِيلاً فَأَعَزَّنِى، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِى، وَوَحِيداً فَكَثَّرَنِى، وَغائِباً فَرَدَّنِى، وَمُقِلاًّ فَأَغْنانِى، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِى، وَغَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِى، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذلِکَ فَابْتَدَأَنِى. فَلَکَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يامَنْ أَقالَ عَثْرَتِى، وَنَفَّسَ كُرْبَتِى، وَأَجابَ دَعْوَتِى، وَسَتَرَ عَوْرَتِى،وَغَفَرَ ذُ نُوبِى، وَبَلَّغَنِى طَلِبَتِى، وَنَصَرَنِى عَلى عَدُوِّى، وَإِنْ أَعُدَّ نِعَمَکَ وَمِنَنَکَ وَكَرائِمَ مِنَحِکَ لاأُحْصِيها. يامَوْلاىَ أَنْتَ الَّذِى مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْمَلْتَ،

أَنْتَ الَّذِى رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِى وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَغْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى آوَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَ،أَنْتَ الَّذِى عَصَمْتَ،أَنْتَ الَّذِى سَتَرْتَ،أَنْتَ الَّذِى غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْزَزْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى عَضَدْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَيَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِى نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى شَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى عافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْرَمْتَ،تَبارَكْتَ وَتَعالَيْتَ، فَلَکَ الْحَمْدُدائِماً، وَلَکَ الشُّكْرُ واصِباً أَبَداً، ثُمَّ أَنَا يا إِلهِى الْمُعْتَرِفُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى، أَنَا الَّذِى أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِى هَمَمْتُ،أَنَاالَّذِى جَهِلْتُ،أَنَاالَّذِى غَفَلْتُ،أَنَاالَّذِى سَهَوْتُ، أَنَاالَّذِى اِعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِى تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِى وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِى نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِى أَقْرَرْتُ، أَنَا الَّذِى اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِکَ عَلَىَّ وَعِنْدِى، وَأَبُوءُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى. يا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ، وَهُوَ الْغَنِىُّ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِلهِى وَسيِّدِى، إِلهِى أَمَرْتَنِى فَعَصَيْتُکَ، وَنَهَيْتَنِى فَارْتَكَبْتُ نَهْيَکَ، فَأَصْبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِى فَأَعْتَذِرُ، وَلاذا قُوَّهِ فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَىِّ شَىْءٍ أَسْتَقْبِلُکَ يامَوْلاىَ،أَبِسَمْعِى أَمْ بِبَصَرِى، أَمْ بِلِسانِى،أَمْ بِيَدِى، أَمْ بِرِجْلِى، أَ لَيْسَ كُلُّها نِعَمَکَ عِندِى، وَبِكُلِّها عَصَيْتُکَ يا مَوْلاىَ، فَلَکَ الْحُجَّهُ وَالسَّبِيلُ عَلىَّ، يا مَنْ سَتَرَنِى مِنَ الْاباءِ وَالْاُمَّهاتِ أَنْ يَزْجُرُونِى، وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالْاِخْوانِ أَنْ يُعَيِّرُونِى، وَمِنَ السَّلاطِينِ أَنْ يُعاقِبُونِى، وَلَواطَّلَعُوا يامَوْلاىَ عَلى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّى إِذاً ما أَنْظَرُونِى، وَلَرَفَضُونِى وَقَطَعُونِى. فَها أَنَا ذا يا إِلهِى، بَيْنَ يَدَيْکَ يا سَيِّدِى، خاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌحَقِيرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ، وَلا ذُو قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، وَلا ذُوحُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها، وَلا قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَما عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يامَوْلاىَ يَنْفَعُنِى، كَيْفَ وَأَنّى ذلِکَ وَجَوارِحِى كُلُّها شاهِدَهٌ عَلَىَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ

يَقِيناً غَيْرَ ذِى شَکٍّ أَنَّکَ سائِلِى مِنْ عَظائِمِ الاُْمُورِ، وَأَنَّکَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ الَّذِى لا تَجُورُ، وَعَدْلُکَ مُهْلِکِى، وَمِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبِى، فَإِنْ تُعَذِّبْنِى يا إِلهِى فَبِذُ نُوبِى بَعْدَ حُجَّتِکَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّى فَبِحِلْمِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْخائِفِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الرّاجِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الرّاغِبِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ السّائِلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّى کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ رَبِّيوَرَبُّ آبائِىَ الاَْوَّلِينَ. اَللّهُمَّ هذا ثَنائِى عَلَيْکَ مُمَجِّداً، وَإِخْلاصِى لِذِکْرِکَ مُوَحِّداً، وَإِقْرارِى بِآلائکَ مَعَدِّداً، وَإِنْ کُنْتُ مُقِرّاً أَنِّى لَمْ أُحْصِها لِکَثْرَتِها وَسُبُوغِها، وَتَظاهُرِهاوَتَقادُمِهاإِلى حادِث،مالَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِى بِهِ مَعَهامُنْذُخَلَقْتَنِى وَبَرَأْتَنِى مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الاِْغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَکَشْفِ الضُّرِّ، وَتَسْبِيبِ الْيُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفرِيجِ الْکَرْبِ، وَالْعافِيَهِ فِى الْبَدَنِ، وَالسَّلامَهِ فِى الدِّينِ. وَلَوْ رَفَدَنِى عَلى قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمِيعُ الْعالَمِينَ مِنَ الاَْوَّلِينَ وَالاْخِرِينَ،، ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلى ذلِکَ. تَقَدَّسْتَ وَتَعالَيْتَ مِنْ رَبٍّ کَرِيم، عَظِيم رَحِيم، لا تُحْصى آلاؤُکَ، وَلا يُبْلَغُ ثَناؤُکَ، وَلا تُکافَأُ نَعْماؤُکَ، صَلِّعَلى مُحَمَّدوَآلِ مُحَمَّد،وَأَتْمِمْ عَلَيْنانِعَمَکَ،وَأَسْعِدْنابِطاعَتِکَ. سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، أَللّهُمَّ إِنَّکَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ، وَتَکْشِفُ السُّوءَ، وَتُغِيثُ الْمَکْرُوبَ، وَتَشْفِى السَّقِيمَ، وَتُغْنِى الْفَقِيرَ، وَتَجْبُرُ الْکَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْکَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَکَ ظَهِيرٌ، وَلا فَوْقَکَ قَدِيرٌ، وَأَنْتَ

الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ. یا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الأسِیرِ، یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ، یا عِصْمَةَ الْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، یا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَلا وَزِیرَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ، أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ وَأَنَلْتَ أَحَداً مِنْ عِبادِکَ، مِنْ نِعْمَه تُولِیها، وَآلاء تُجَدِّدُها، وَبَلِیَّه تَصْرِفُها، وَکُرْبَه تَکْشِفُها، وَدَعْوَه تَسْمَعُها، وَحَسَنَه تَتَقَبَّلُها، وَسَیِّئَه تَتَغَمَّدُها، إِنَّکَ لَطِیفٌ بِما تَشاءُ خَبِیرٌ، وَعَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. أَللّهُمَّ إِنَّکَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِیَ، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ، وَأَکْرَمُ مَنْ عَفا، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطی، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، یا رَحْمانُ الدُّنْیا والاْخِرَهِ وَرَحِیمَهُما، لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ، وَلا سِواکَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُکَ فَأَجَبْتَنِی، وَسَأَلْتُکَ فَأَعْطَیْتَنِی، وَرَغِبْتُ إِلَیْکَ فَرَحِمْتَنِی، وَوَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّیْتَنِی، وَفَزِعْتُ إِلَیْکَ فَکَفَیْتَنِی. اَللّهُمَّ فَصَلِّعَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ، وَعَلی آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ أَجْمَعِینَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَکَ، وَهَنِّئْناعَطاءَکَ، وَاکْتُبْنا لَکَ شاکِرِینَ، وَلِالائِکَ ذاکِرِینَ، آمِینَ آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِیَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، یا غایَةَ الطّالِبِینَ، وَمُنْتَهی أَمَلِ الرّاجِینَ، یا مَنْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْء عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِیلِینَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْماً. اَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ، الَّتِی شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها بِمُحَمَّد نَبِیِّکَ وَرَسُولِکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَأَمِینِکَ عَلی وَحْیِکَ، اَلْبَشِیرِ النَّذِیرِ، اَلسِّراجِ الْمُنِیرِ، اَلَّذِی أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَی الْمُسْلِمِینَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ.اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِکَ مِنْکَ یا عَظِیمُ، فَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلَی الْمُنْتَجَبِینَ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ أَجْمَعِینَ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِکَ عَنّا، فَإِلَیْکَ عَجَّتِ الاْصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اللّهُمَّ فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ نَصِیباً مِنْ کُلِّ خَیْر تَقْسِمُهُ بَیْنَ عِبادِکَ، وَنُور تَهْدِی بِهِ، وَرَحْمَه تَنْشُرُها، وَبَرَکَه تُنْزِلُها، وَعافِیَه تُجَلِّلُها، وَرِزْق تَبْسُطُهُ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ أَقْلِبْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِینَ مُفْلِحِینَ مَبْرُورِینَ غانِمِینَ، وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِینَ، وَلا تُخْلِنا مِنْ

رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِکَ، وَلاتَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِکَ مَحْرُومِینَ، وَلا لِفَضْلِ مانُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطِینَ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِینَ، وَلا مِنْ بابِکَ مَطْرُودِینَ، یا أَجْوَدَ الأَجْوَدِینَ، وَأَکْرَمَ الاکْرَمِینَ، إِلَیْکَ أَقْبَلْنا مُوقِنِینَ، وَلِبَیْتِکَ الْحَرامِ آمِّینَ قاصِدِینَ، فَأَعِنّاعَلی مَناسِکِنا، وَأَکْمِلْ لَناحَجَّنا، وَاْعْفُ عَنّا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَیْکَ أَیْدِیَنا، فَهِیَ بِذِلَّهِ الإِعْتِرافِ مَوْسُومَهٌ. اَللّهُمَّ فَأَعْطِنا فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ ما سَأَلْناکَ، وَاکْفِنا مَا اسْتَکْفَیْناکَ، فَلا کافِیَ لَنا سِواکَ، وَلا رَبَّ لَنا غَیْرُکَ، نافِذٌ فِینا حُکْمُکَ، مُحِیطٌ بِنا عِلْمُکَ، عَدْلٌ فِینا قَضاؤُکَ، اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَیْرِ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِکَ عَظِیمَ الأَجْرِ، وَکَرِیمَ الذُّخْرِ، وَدَوامَ الْیُسْرِ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا أَجْمَعِینَ، وَلاتُهْلِکْنامَعَ الْهالِکِینَ، وَلاتَصْرِفْ عَنّارَأْفَتَکوَرَحْمَتَکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَکَ فَأَعْطَیْتَهُ، وَشَکَرَکَ فَزِدْتَهُ، وَتابَ إِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِهِ کُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ. اَللّهُمَّ وَفِّقْنا وَسَدِّدْنا وَاعصِمنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، یا مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ، وَلا لَحْظُ الْعُیُونِ، وَلا مَااسْتَقَرَّ فِی الْمَکْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَیْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، أَلا کُلُّ ذلِکَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُکَ، وَوَسِعَهُ حِلْمُکَ، سُبْحانَکَ وَتَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً، تُسَبِّحُ لَکَ السَّماواتُ السَّبْعُ، وَالأَرَضُونَ وَمَنْ فِیهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجَدِّ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، وَالْفَضْلِ وَالإِنْعامِ، وَالأَیادِی الْجِسامِ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْکَرِیمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَعافِنِی فِی بَدَنِی وَدِینِی، وَآمِنْ خَوْفِی، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإِنْسِ».

آنگاه صورت را به سوی آسمان کرد، درحالی که از دیده های مبارکش اشک می ریخت،

با صدای بلند عرضه می داشت: «یاأَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیاأَبْصَرَالنّاظِرِینَ، وَیاأَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد السّادَهِ الْمَیامِینِ، وَأَسْأَ لُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَإِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَ لُکَ فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ، وَلَکَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ، یارَبِّ یا رَبِّ».

پس مکرّر می گفت: یا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند گوش به دعای آن حضرت فراداده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سیّد بن طاووس در اقبال بعد از «یارَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی، إِلهِی أَنَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی، إِلهِی إِنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ، وَسُرْعَهَ طَواءِ مَقادِیرِکَ، مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إِلی عَطاء، وَالْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء. إِلهِی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَمِنْکَ مایَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إِلهِی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَهِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی، أَفَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی، إِلهِی إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ، وَلَکَ الْمِنَّهُ عَلَیَّ، وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمَساوِیُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ، وَلَکَ الْحُجَّهُ عَلَیَّ. إِلهِی کَیْفَ تَکِلُنِیوَقَدْتَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أُضامُ وَأَنْتَ النّاصِرُ لِی، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی، ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَقْرِی إِلَیْکَ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُوإِلَیْکَ حالِی وَهُوَ لا یَخْفی عَلَیْکَ،أَمْ کَیْفَ أُتَرْجِمُ بِمَقالِی، وَهُوَمِنْکَ بَرَزٌ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالِی

وَهِیَ قَدْ وَفَدَتْ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِیوَبِکَ قامَتْ یا إِلهی ما أَلْطَفَکَ بِی مَعَ عَظِیمِ جَهْلِی وَما أَرْحَمَکَ بِی مَعَ قَبِیحِ فِعْلِی إِلهی ما أَقْرَبَکَ مِنِّی وَ قَدْ أَبْعَدَنِی عَنْکَ! وَما أَرْأَفَکَ بِی فَمَاالَّذِی یَحْجُبُنِی عَنْکَ، إِلهی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ، وَتَنَقُّلاتِ الْأَطْوارِ، أَنَّ مُرادَکَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْء، حَتّی لا أَجْهَلَکَ فِی شَیْء. إِلهی کُلَّماأَخْرَسَنِی لُؤْمِی أَنْطَقَنِی کَرَمُکَ، وَکُلَّما آیَسَتْنِی أَوْصافِی أَطْمَعَتْنِی مِنَنُکَ. إِلهی مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِیَ فَکَیْفَ لا تَکُونُ مَساوِیهِ مَساوِیَ، وَمَنْ کانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِیَ، فَکَیْفَ لاتَکُونُ دَعاوِیهِ دَعاوِیَ، إِلهی حُکْمُکَ النّافِذُ وَمَشِیَّتُکَ الْقاهِرَهُ لَمْ یَتْرُکا لِذِی مَقال مَقالاً، وَلا لِذِی حال حالاً. إِلهی کَمْ مِنْ طاعَه بَنَیْتُها، وَحالَه شَیَّدْتُها، هَدَمَ اعْتِمادِی عَلَیْها عَدْلُکَ، بَلْ أَقالَنِی مِنْها فَضْلُکَ. إِلهی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی وَإِنْ لَمْ تَدُمِ الطّاعَهُ مِنِّی فِعْلاً جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّهً وَعَزْماً. إِلهی کَیْفَ أَعْزِمُوَأَنْتَ الْقاهِرُ،وَکَیْفَ لاأَعْزِمُوَأَنْتَ الْآمِرُ،إِلهی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَلَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَمَتی َعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً.إِلهی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثارِ،فَأَرْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الْأَنْوارِ، وَهِدایَهِ الاِسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاِعْتِمادِعَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍقَدِیرٌ. إِلهی هذاذُلِّی ظاهِرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَهذا حالِی لا یَخْفی عَلَیْکَ، مِنْکَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَیْکَ، وَبِکَ أَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ، فَاهْدِنِی بِنُورِکَ إِلَیْکَ، وَأَقِمْنِی بِصِدْقِ الْعُبُودِیَّهِ بَیْنَ یَدَیْکَ. إِلهی

عَلِّمْنِى مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ، وَصُنِّى بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ. إِلهِى حَقِّقْنِى بِحَقائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْلُکْ بِى مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ. إِلهِى أَغْنِنِى بِتَدْبِيرِکَ لِى عَنْ تَدْبِيرِى، وَبِاخْتِيارِکَ عَنِ اخْتِيارِى، وَأَوْقِفْنِى عَلى مَراکِزِ اضْطِرارِى. إِلهِى أَخْرِجْنِى مِنْ ذُلِّ نَفْسِى، وَطَهِّرْنِى مِنْ شَکّى وَشِرْکِى قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِى، بِکَ أَنْتَصِرُ فَانْصُرْنِى، وَعَلَيْکَ أَتَوَکَّلُ فَلا تَکِلْنِى، وَإِيّاکَ أَسْأَلُ فَلا تُخَيِّبْنِى، وَفِى فَضْلِکَ رْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِى، وَبِجَنابِکَ أَنْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِى، وَبِبابِکَ أَقِفُ فَلا تَطْرُدْنِى. إِلهِى تَقَدَّسَ رِضاکَ أَنْ تَکُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْکَ، فَکَيْفَ يَکُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّى، إِلهِى أَنْتَ الْغَنِىُّ بِذاتِکَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْکَ النَّفْعُ مِنْکَ، فَکَيْفَ لا تَکُونُ غَنِيّاً عَنِّى، إِلهِى إِنَّ الْقَضاَءَ وَالْقَدَرَ يُمَنِّيِنِى، وَإِنَّ الْهَوى بِوَثائِقِ الشَّهْوَهِ أَسَرَنِى، فَکُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِى، حَتّى تَنْصُرَنِى وَتُبَصِّرَنِى، وَأَغْنِنِى بِفَضْلِکَ حَتّى أَسْتَغْنِىَ بِکَ عَنْ طَلَبِى، أَنْتَ الَّذِى أَشْرَقْتَ الاَنْوارَ فِى قُلُوبِ أَوْلِيائِکَ حَتّى عَرَفُوکَ وَوَحَّدُوکَ، وَأَنْتَ الَّذِى أَزَلْتَ الاَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّى لَمْ يُحِبُّوا سِواکَ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلى غَيْرِکَ، أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ. يا إِلهِى ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ؟ وَمَا الَّذِى فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِىَ دُونَکَ بَدَلاً، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغى عَنْکَ مُتَحَوِّلاً، کَيْفَ يُرْجى سِواکَ وَأَنْتَ ماقَطَعْتَ الاِحْسانَ، وَکَيْفَ يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِکَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَهَ الاِمْتِنانِ، يا مَنْ أَذاقَ أَحِبّاءَهُ حَلاوَهَ الْمُؤانَسَهِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَيا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِياءَهُ مَلابِسَ هَيْبَتِهِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ. أَنْتَ الذّاکِرُ قَبْلَ الذّاکِرِينَ، وَأَنْتَ الْبادِى بِالاِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ. إِلهِى اُطْلُبْنِى بِرَحْمَتِکَ حَتّى أَصِلَ إِلَيْکَ، وَاجْذِبْنِى بِمَنِّکَ حَتّى أُقْبِلَ عَلَيْکَ. إِلهِى إِنَّ رَجائِى لا يَنْقَطِعُ عَنْکَ وَإِنْ

عَصَیْتُکَ، کَما أَنَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَإِنْ أَطَعْتُکَ، فَقَدْ دَفَعْتَنِی الْعَوالِمُ إِلَیْکَ، وَقَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِکَ عَلَیْکَ. إِلٰهِی کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ أَمَلِی، أَمْ کَیْفَ أُهانُ وَعَلَیْکَ مُتَّکَلِی، إِلٰهِی کَیْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّهِ أَرْکَزْتَنِی، أَمْ کَیْفَ لا أَسْتَعِزُّوَإِلَیْکَ نَسَبْتَنِی، إِلٰهِی کَیْفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَرآءِأَقَمْتَنِی، أَمْ کَیْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِکَ أَغْنَیْتَنِی، وَأَنْتَ الَّذِی لا إِلٰهَ غَیْرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْء فَما جَهِلَکَ شَیْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْء، فَرَأَیْتُکَ ظاهِراً فِی کُلِّ شَیْء، وَأَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْء، یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَمَحَوْتَ الْأَغْیارَ بِمُحِیطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الِاسْتِواءَ، کَیْفَ تَخْفی وَأَنْتَ الظّاهِرُ، أَمْ کَیْفَ تَغِیبُ وَأَنْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیر، وَالْحَمْدُ للهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد(ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد علیه السلام در روز عرفه «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بَدِیعَ السَّماواتِ وَالأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرام، رَبَّ الأَرْبابِ، وَإِلٰهَ کُلِّ مَأْلُوه، وَخالِقَ کُلِّ مَخْلُوق، وَوارِثَ کُلِّ شَیْء، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ لایَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْء، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْء مُحِیطٌ، وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْء رَقِیبٌ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، اَلْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، اَلْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْعَلِیُّ الْمُتَعالِ، اَلشَّدِیدُ الْمِحالِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، اَلْعَلِیمُ الْحَکِیمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَلْقَدِیمُ الْخَبِیرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الأَکْرَمُ، اَلدّائِمُ الأَدْوَمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَد، وَالآخِرُ بَعْدَ

كُلِّ عَدَد، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلدّانِي فِی عُلُوِّهِ، وَالْعالِی فِی دُنُوِّهِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، ذُوالْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، الَّذِی أَنْشَأْتَ الاْشْياءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخ، وَصَوَّرْتَ ما صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثال،وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعاتِ بِلاَ احْتِذاء، أَنْتَ الَّذِی قَدَّرْتَ كُلَّ شَیْء تَقْدِيراً، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَیْء تَيْسِيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبِيراً، أَنْتَ الَّذِی لَمْ يُعِنْكَ عَلی خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَلَمْ يُؤازِرْكَ فِی أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَلا نَظِيرٌ، أَنْتَ الَّذِی أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذِی لا يَحْوِيكَ مَكانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ، وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهانٌ وَلا بَيانٌ، أَنْتَ الَّذِی أَحْصَيْتَ كُلَّ شَیْء عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَیْء أَمَداً، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَیْء تَقْدِيراً، أَنْتَ الَّذِی قَصُرَتِ الاْوْهامُ عَنْ ذاتِيَّتِكَ، وَعَجَزَتِ الاْفْهامُ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الاْبْصارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً، أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعانِدَكَ، وَلا عِدْلَ لَكَ فَيُكاثِرَكَ، وَلانِدَّ لَكَ فَيُعارِضَكَ، أَنْتَ الَّذِی إبْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ، سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأنَكَ، وَأَسْنی فِی الاْماكِنِ مَكانَكَ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ لَطِيف ما أَلْطَفَكَ، وَرَءُوف ما أَرْأَفَكَ، وَحَكِيم ما أَعْرَفَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ مَلِيك ما أَمْنَعَكَ، وَجَواد ما أَوْسَعَكَ، وَرَفِيع ما أَرْفَعَكَ، ذُو الْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْراتِ يَدَكَ، وَعُرِفَتِ الْهِدايَةُ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدِين أَوْ دُنْيا وَجَدَكَ، سُبْحانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَری فِی عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ ما دُونَ عَرْشِكَ، وَانْقادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ، سُبْحانَكَ لا تُحَسُّ وَلا تُجَسُّ وَلا تُمَسُّ، وَلا تُكادُ وَلا تُماطُ وَلا

تُنازَعُ، وَلا تُجارى وَلا تُمارى وَلا تُخادَعُ وَلا تُماكَرُ، سُبْحانَکَ سَبِیلُکَ جَدَدٌ، وَأَمْرُکَ رَشَدٌ، وَأَنْتَ حَیٌّ صَمَدٌ، سُبْحانَکَ قَوْلُکَ حُکْمٌ، وَقَضاؤُکَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُکَ عَزْمٌ، سُبْحانَکَ لا رادَّ لِمَشِیَّتِکَ، وَلا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِکَ، سُبْحانَکَ قاهِرَ الْأَرْبابِ، باهِرَ لاْیاتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسَماتِ، لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَدُومُ بِدَوامِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً نِعْمَتِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یُوازِی صُنْعَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَزِیدُ عَلی رِضاکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ کُلِّ حامِد، وَشُکْراً یَقْصُرُ عَنْهُ شُکْرُ کُلِّ شاکِر، حَمْداً لا یَنْبَغِی إِلاّ لَکَ، وَلا یُتَقَرَّبُ بِهِ إِلاّ إِلَیْکَ، حَمْداً یُسْتَدامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَیُسْتَدْعی بِهِ دَوامُ الْاخِرِ، حَمْداً یَتَضاعَفُ عَلی کُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَیَتَزایَدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَهً، حَمْداً یَعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَیَزِیدُ عَلی ما أَحْصَتْهُ فِی کِتابِکَ الْکَتَبَهُ، حَمْداً یُوازِنُ عَرْشَکَ الْمَجِیدَ، وَیُعادِلُ کُرْسِیَّکَ الرَّفِیعَ، حَمْداً یَکْمُلُ لَدَیْکَ ثَوابُهُ، وَیَسْتَغْرِقُ کُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَ باطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّیَّهِ، حَمْداً لَمْ یَحْمَدْکَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلا یَعْرِفُ أَحَدٌ سِواکَ فَضْلَهُ، حَمْداً یُعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِی تَعْدِیدِهِ، وَیُؤَیَّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِی تَوْفِیَتِهِ، حَمْداً یَجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَیَنْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلی قَوْلِکَ مِنْهُ، وَلا أَحْمَدَ مِمَّنْ یَحْمَدُکَ بِهِ، حَمْداً یُوجِبُ بِکَرَمِکَ الْمَزِیدَ بِوُفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزِید بَعْدَ مَزِید طَوْلاً مِنْکَ، حَمْداً یَجِبُ لِکَرَمِ وَجْهِکَ، وَیُقابِلُ عِزَّ جَلالِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفی الْمُکَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَواتِکَ، وَبارِکْ عَلَیْهِ أَتَمَّ بَرَکاتِکَ، وَتَرَحَّمْ عَلَیْهِ أَمْتَعَ رَحَماتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاهً زاکِیَهً لا تَکُونُ صَلاهٌ أَزْکی مِنْها، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاهً نامِیَهً لا تَکُونُ صَلاهٌ أَنْمی مِنْها، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاهً راضِیَهً لا تَکُونُ صَلاهٌ رِضاهُ، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاهً تُرْضِیکَ وَتَزِیدُ عَلی

رِضاکَ لَهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً لا تَرْضى لَهُ إلاّ بِها، وَلا تَرى غَيْرَهُ لَها أَهْلاً، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجاوِزُ رِضْوانَکَ، وَيَتَّصِلُ اتِّصالُها بِبَقائِکَ، وَلا يَنْفَدُ کَما لا تَنْفَدُ کَلِماتُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلائِکَتِکَ وَأَنْبِيائِکَ وَرُسُلِکَ وَأَهْلِ طاعَتِکَ، وَتَشْتَمِلُ عَلى صَلَواتِ عِبادِکَ مِنْ جِنِّکَ وَإِنْسِکَ وَأَهْلِ إِجابَتِکَ، وَتَجْتَمِعُ عَلى صَلاهِ کُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْنافِ خَلْقِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلاةً تُحِيطُ بِکُلِّ صَلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ صَلاةً مَرْضِيَّةً لَکَ وَلِمَنْ دُونَکَ، وَتُنْشِئُ مَعَ ذلِکَ صَلَوات تُضاعِفُ مَعَها تِلْکَ الصَّلَواتِ عِنْدَها، وَتَزِيدُها عَلى کُرُورِ الاَْيّامِ زِيادَةً فِى تَضاعِيفَ لا يَعُدُّها غَيْرُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى اَطائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ، اَلَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لاَِمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِکَ، وَحَفَظَةَ دِينِکَ، وَخُلَفاءَکَ فِى أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلى عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلى جَنَّتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِکَ وَکَرامَتِکَ، وَتُکْمِلُ لَهُمُ الاَْشْياءَ مِنْ عَطاياکَ وَنَوافِلِکَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِکَ وَفَوائِدِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صَلاةً لا أَمَدَ فِى أَوَّلِها، وَلا غايَةَ لاَِمَدِها، وَلانِهايَةَ لاِخِرِها، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زِنَةَ عَرْشِکَ وَما دُونَهُ، وَمِلْأَ سَماواتِکَ وَما فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرَضِيکَ وَما تَحْتَهُنَّ وَما بَيْنَهُنَّ، صَلاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْکَ زُلْفى، وَتَکُونُ لَکَ وَلَهُمْ رِضىً، وَمُتَّصِلَةً بِنَظائِرِهِنَّ أَبَداً. اَللّهُمَّ إِنَّکَ أَيَّدْتَ دِينَکَ فِى کُلِّ أَوان بِإِمام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَمَناراً فِى بِلادِکَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلى رِضْوانِکَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَمْرِهِ وَ الاِْنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلاّ يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَعِصْمَةُ اللاّئِذِينَ، وَکَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّکِينَ، وَبَهاءُ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَأَوْزِ عْ لِوَلِيِّکَ شُکْرَ ما

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَأَعِنْهُ بِرُکْنِکَ الاْعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَيْنِکَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِکَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِکَتِکَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الاْغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ کِتابَکَ وَحُدُودَکَ وَشَرائِعَکَ وَسُنَنَ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَحْيِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِينِکَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِکَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبِيلِکَ، وَأَزِلْ بِهِ النّاکِبِينَ عَنْ صِراطِکَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاهَ قَصْدِکَ عِوَجاً، وَأَلِنْ جانِبَهُ لاَِوْلِيائِکَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِکَ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنا لَهُ سامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِى رِضاهُ ساعِينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَالْمُدافَعَهِ عَنْهُ مُکْنِفِينَ، وَإِلَيْکَ وَإِلى رَسُولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ مُتَقَرِّبِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أَوْلِياءِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمْ، اَلْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ،اَلْمُقْتَفِينَ آثارَهُم، اَلْمُسْتَمْسِکِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، اَلْمُتَمَسِّکِينَ بِوِلايَتِهِم، اَلْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِم، اَلْمُسَلِّمِينَ لاَِمْرِهِم، اَلْمُجْتَهِدِينَ فِى طاعَتِهِمْ، اَلْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُم، اَلْمادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُم، اَلصَّلَواتِ الْمُبارَکاتِ الزّاکِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلى أَرْواحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ،وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُالْغافِرِينَ، وَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِى دارِ السَّلامِ، بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَهَ، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَکَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَکَ، وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِکَ، وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَکَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِکَ. اَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُکَ الَّذِى أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِکَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِکَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِکَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّکَ، وَعَصَمْتَهُ بَحَبْلِکَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِى حِزْبِکَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوالاهِ أَوْلِيائِکَ، وَمُعاداهِ أَعْدائِکَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِکَ، فَخالَفَ أَمْرَکَ إِلى نَهْيِکَ، لا مُعانَدَهً لَکَ وَلاَ اسْتِکْباراً عَلَيْکَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيَّلْتَهُ وَإِلى ما حَذَّرْتَهُ، وَأَعانَهُ عَلى ذلِکَ عَدُوُّکَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عارِفاً بِوَعِيدِکَ، راجِياً لِعَفْوِکَ، واثِقاً بِتَجاوُزِکَ، وَکانَ أَحَقَّ

عِبادِکَ مَعَ ما مَنَنْتَ عَلَیْهِ أَلاّ یَفْعَلَ، وَها أَنَاذا بَیْنَ یَدَیْکَ صاغِراً ذَلِیلاً خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظِیم مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَلِیل مِنَ الْخَطایَا اِجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجِیراً بِصَفْحِکَ، لائِذاً بِرَحْمَتِکَ، مُوقِناً أَنَّهُ لا یُجِیرُنِی مِنْکَ مُجِیرٌ، وَلا یَمْنَعُنِی مِنْکَ مانِعٌ، فَعُدْ عَلَیَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلی مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِکَ، وَجُدْ عَلَیَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلی مَنْ أَلقی بِیَدِهِ إِلَیْکَ مِنْ عَفْوِکَ، وَامْنُنْ عَلَیَّ بِما لاْ یَتَعاظَمُکَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلی مَنْ أَمَّلَکَ مِنْ غُفْرانِکَ، وَاجْعَلْ لِی فِی هذَا الْیَوْمِ نَصِیباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِکَ، وَلا تَرُدَّنِی صِفْراً مِمّا یَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَکَ مِنْ عِبادِکَ، وَإِنِّی وَإِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِیدَکَ، وَنَفْیَ الأَضْدادِ وَالأَنْدادِ وَالأَشْباهِ عَنْکَ، وَأَتَیْتُکَ مِن الأَبْوابِ الَّتِی أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتی مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَیْکَ بِما لا یَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْکَ إِلاّ بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِکَ بِالإِنابَهِ إِلَیْکَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالاِسْتِکانَهِ لَکَ، وَحُسْنَ الظَّنِّ بِکَ، وَالثِّقَهِ بِما عِنْدَکَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِکَ الَّذِی قَلَّ ما یَخِیبُ عَلَیْهِ راجِیکَ، وَسَأَلْتُکَ مَسْأَلَهَ الْحَقِیرِ الذَّلِیلِ، اَلْبائِسِ الْفَقِیرِ، اَلْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، وَمَعَ ذلِکَ خِیفَهً وَتَضَرُّعاً وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لامُسْتَطِیلاً بِتَکَبُّرِ الْمُتَکَبِّرِینَ، وَلا مُتَعالِیاً بِدالَّهِ الْمُطِیعِینَ، وَلا مُسْتَطِیلاً بِشَفاعَهِ الشّافِعِینَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الأَقَلِّینَ، وَأَذَلُّ الأَذَلِّینَ، وَمِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَها، فَیا مَنْ لَمْ یُعاجِلِ الْمُسِیئِینَ، وَلایَنْدَهُ الْمُتْرَفِینَ، وَیا مَنْ یَمُنُّ بِإِقالَهِ الْعاثِرِینَ، وَیَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئِینَ، أَنَا الْمُسِیءُ الْمُعْتَرِفُ الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذِی أَقْدَمَ عَلَیْکَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذِی عَصاکَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذِی اسْتَخْفی مِنْ عِبادِکَ وَبارَزَکَ، أَنَا الَّذِی هابَ عِبادَکَ وَأَمِنَکَ، أَنَا الَّذِی لَمْ یَرْهَبْ سَطْوَتَکَ وَلَمْ یَخَفْ بَأْسَکَ، أَنَا الْجانِی عَلی نَفْسِهِ، أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِیَّتِهِ، أَنَا الْقَلِیلُ الْحَیاءِ، أَنَا الطَّوِیلُ الْعِناءِ، بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَبِمَنِ اصْطَفَیْتَهُ

لِنَفْسِکَ، بِحَقِّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَمَنِ اجْتَبَیْتَ لِشَأْنِکَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِکَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِیَتَهُ کَمَعْصِیَتِکَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِکَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِکَ، تَغَمَّدْنِی فِی یَوْمِی هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جارَ إِلَیْکَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِکَ تائِباً، وَتَوَلَّنِی بِما تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طاعَتِکَ، وَالزُّلْفى لَدَیْکَ، وَالْمَکانَهِ مِنْکَ، وَتَوَحَّدْنِی بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفى بِعَهْدِکَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِی ذاتِکَ، وَأَجْهَدَها فِی مَرْضاتِکَ، وَلاتُؤاخِذْنِی بِتَفْرِیطِی فِی جَنْبِکَ، وَتَعَدِّی طَوْرِی فِی حُدُودِکَ، وَمُجاوَزَهِ أَحْکامِکَ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی بِإِمْلائِکَ لِی اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنِی خَیْرَ ما عِنْدَهُ، وَلَمْ یَشْرَکْکَ فِی حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِی، وَنَبِّهْنِی مِنْ رَقْدَهِ الْغافِلِینَ، وَسِنَهِ الْمُسْرِفِینَ، وَنَعْسَهِ الْمَخْذُولِینَ، وَخُذْ بِقَلْبِی إِلى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتِینَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِینَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنِینَ، وَأَعِذْنِی مِمّا یُباعِدُنِی عَنْکَ، وَیَحُولُ بَیْنِی وَبَیْنَ حَظِّی مِنْکَ، وَ یَصُدُّنِی عَمّا أُحاوِلُ لَدَیْکَ، وَسَهِّلْ لِی مَسْلَکَ الْخَیْراتِ إِلَیْکَ، وَالْمُسابَقَهَ إِلَیْها مِنْ حَیْثُ أَمَرْتَ، وَالْمُشاحَّهَ فِیها عَلى ما أَرَدْتَ، وَلا تَمْحَقْنِی فِیمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّینَ بِما أَوْعَدْتَ، وَلا تُهْلِکْنِی مَعَ مَنْ تُهْلِکُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِینَ لِمَقْتِکَ، وَلا تُتَبِّرْنِی فِیمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِینَ عَنْ سُبُلِکَ، وَنَجِّنِی مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَهِ، وَخَلِّصْنِی مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوى، وَأَجِرْنِی مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ،وَحُلْ بَیْنِی وَبَیْنَ عَدُوّ یُضِلُّنِی، وَهَوىً یُوبِقُنِی، وَمَنْقَصَه تَرْهَقُنِی، وَلا تُعْرِضْ عَنِّی إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِکَ، وَلا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْأَمَلِ فِیکَ فَیَغْلِبَ عَلَیَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَلا تَمْتَحِنِّی بِما لا طاقَهَ لِی بِهِ فَتَبْهَظَنِی مِمّا تُحَمِّلُنِیهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِکَ، وَلا تُرْسِلْنِی مِنْ یَدِکَ إِرْسالَ مَنْ لا خَیْرَ فِیهِ، وَلا حاجَهَ بِکَ إِلَیْهِ، وَلا إِنابَهَ لَهُ، وَ لاتَرْمِ بِی رَمْیَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَیْنِ رِعایَتِکَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَلَیْهِ الْخِزْیُ مِنْ عِنْدِکَ، بَلْ خُذْ بِیَدِی مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدِّینَ،

وَوَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفِينَ، وَزَلَّهِ الْمَغْرُورِينَ، وَوَرْطَهِ الْهالِكِينَ، وَ عافِنِی مِمَّا ابْتَلَیْتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبِیدِکَ وَ إِمائِکَ، وَبَلِّغْنِی مَبالِغَ مَنْ عُنِیتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ وَرَضِیتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِیداً، وَتَوَفَّیْتَهُ سَعِیداً، وَطَوِّقْنِی طَوْقَ الاِقْلاعِ عَمّا یُحْبِطُ الْحَسَناتِ، وَیَذْهَبُ بِالْبَرَکاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِیَ الاِزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّیِّئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ، وَلا تَشْغَلْنِی بِما لا أُدْرِکُهُ إِلاّ بِکَ عَمّا لا یُرْضِیکَ عَنِّی غَیْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِی حُبَّ دُنْیا دَنِیَّه تَنْهی عَمّا عِنْدَکَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسِیلَهِ إِلَیْکَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْکَ، وَزَیِّنْ لِیَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِکَ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، وَهَبْ لِی عِصْمَهً تُدْنِینِی مِنْ خَشْیَتِکَ، وَتَقْطَعُنِی عَنْ رُکُوبِ مَحارِمِکَ، وَتَفُکُّنِی مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ، وَهَبْ لِیَ التَّطْهِیرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْیانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّی دَرَنَ الْخَطایا، وَسَرْبِلْنِی بِسِرْبالِ عافِیَتِکَ، وَرَدِّنِی رِداءَ مُعافاتِکَ، وَجَلِّلْنِی سَوابِغَ نَعْمائِکَ، وَظاهِرْ لَدَیَّ فَضْلَکَ وَطَوْلَکَ، وَأَیِّدْنِی بِتَوْفِیقِکَ وَتَسْدِیدِکَ، وَأَعِنِّی عَلی صالِحِ النِّیَّهِ، وَمَرْضِیِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلا تَکِلْنِی إِلی حَوْلِی وَقُوَّتِی دُونَ حَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، وَلا تُخْزِنِی یَوْمَ تَبْعَثُنِی لِلِقائِکَ، وَلا تَفْضَحْنِی بَیْنَ یَدَیْ أَوْلِیائِکَ، وَلا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ، وَلا تُذْهِبْ عَنِّی شُکْرَکَ، بَلْ أَلْزِمْنِیهِ فِی أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلِینَ لاِلائِکَ، وَأَوْزِعْنِی أَنْ أُثْنِیَ بِما أَوْلَیْتَنِیهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَیْتَهُ إِلَیَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِی إِلَیْکَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبِینَ، وَحَمْدِی إِیّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِینَ، وَلا تَخْذُلْنِی عِنْدَ فاقَتِی إِلَیْکَ، وَلا تُهْلِکْنِی بِما أَسْدَیْتُهُ إِلَیْکَ، وَلا تَجْبَهْنِی بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدِینَ لَکَ، فَإِنِّی لَکَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّهَ لَکَ، وَأَنَّکَ أَوْلی بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالاِحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلی مِنْکَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْکَ إِلی أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحْیِنِی حَیاهً طَیِّبَهً تَنْتَظِمُ بِما أُرِیدُ، وَتَبْلُغُ ما أُحِبُّ مِنْ حَیْثُ لا آتِی ما تَکْرَهُ، وَلا أَرْتَکِبُ ما نَهَیْتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنِی مِیْتَهَ مَنْ یَسْعی نُورُهُ

بَیْنَ یَدَیْهِ وَعَنْ یَمِینِهِ، وَذَلِّلْنِی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَأَعِزَّنِی عِنْدَ خَلْقِکَ، وَضَعْنِی إِذا خَلَوْتُ بِکَ، وَارْفَعْنِی بَیْنَ عِبادِکَ، وَأَغْنِنِی عَمَّنْ هُوَ غَنِیٌّ عَنِّی، وَزِدْنِی إِلَیْکَ فاقَهً وَفَقْراً، وَأَعِذْنِی مِنْ شَماتَهِ الأَعْداءِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَناءِ، تَغَمَّدْنِی فِیمَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی بِما یَتَغَمَّدُ بِهِ الْقادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ، وَالاْخِذُ عَلَی الْجَرِیرَهِ لَوْلا أَناتُهُ، وَإِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَهً أَوْ سُوءاً فَنَجِّنِی مِنْها لِواذاً بِکَ، وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِی مَقامَ فَضِیحَه فِی دُنْیاکَ فَلا تُقِمْنِی مِثْلَهُ فِی آخِرَتِکَ، وَاشْفَعْ لِی أَوائِلَ مِنَنِکَ بِأَواخِرِها، وَقَدِیمَ فَوائِدِکَ بَحَوادِثِها، وَلا تَمْدُدْ لِی

مَدّاً یَقْسُو مَعَهُ قَلْبِی، وَلا تَقْرَعْنِی قارِعَهً یَذْهَبُ لَها بَهائِی، وَ لاتَسُمْنِی خَسِیسَهً یَصْغُرُ لَها قَدْرِی، وَلا نَقِیصَهً یُجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَکانِی، وَلا تَرُعْنِی رَوْعَهً أُبْلِسُ بِها، وَلا خِیفَهً أُوجِسُ دُونَها، اِجْعَلْ هَیْبَتِی فِی وَعِیدِکَ، وَحَذَرِی مِنْ إِعْذارِکَ وَإِنْذارِکَ، وَرَهْبَتِی عِنْدَ تِلاوَهِ آیاتِکَ، وَاعْمُرْ لَیْلِی بِإِیقاظِی فِیهِ لِعِبادَتِکَ، وَتَفَرُّدِی بِالتَّهَجُّدِ لَکَ، وَتَجَرُّدِی بِسُکُونِی إِلَیْکَ، وَإِنْزالِ حَوائِجِی بِکَ، وَمُنازَلَتِی إِیّاکَ فِی فَکاکِ رَقَبَتِی مِنْ نارِکَ، وَإِجارَتِی مِمّا فِیهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِکَ، وَلا تَذَرْنِی فِی طُغْیانِی عامِهاً، وَلا فِی غَمْرَتِی سَاهِیاً حَتّی حِینٍ، وَلا تَجْعَلْنِی عِظَهً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَلا نَکالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَلا فِتْنَهً لِمَنْ نَظَرَ، وَلا تَمْکُرْ بِی فِیمَنْ تَمْکُرُ بِهِ، وَلا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی، وَلا تُغَیِّرْ لِی اِسْماً، وَ لا تُبَدِّلْ لِی جِسْماً، وَلا تَتَّخِذْنِی هُزُواً لِخَلْقِکَ، وَلا سُخْرِیّاً لَکَ وَلا تَبَعاً إِلاّ لِمَرْضاتِکَ، وَلا مُمْتَهَناً إِلاّ بِالاِنْتِقامِ لَکَ، وَأَوْجِدْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ، وَرَوْحِکَوَرَیْحانِکَوَجَنَّهِ نَعِیمِکَ، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْفَراغِ لِما تُحِبُّ بِسَعَه مِنْ سَعَتِکَ، وَالاِجْتِهادِ فِیما یُزْلِفُ لَدَیْکَ وَعِنْدَکَ، وَ أَتْحِفْنِی بِتُحْفَه مِنْ تُحَفاتِکَ، وَاجْعَلْ تِجارَتِی رابِحَهً، وَکَرَّتِی غَیْرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنِی مَقامَکَ، وَشَوِّقْنِی لِقاءَکَ، وَتُبْ عَلَیَّ تَوْبَهً نَصُوحاً، لا

تُبْقِ مَعَها ذُنُوباً صَغِيرَةً وَلا کَبِیرَةً، وَلا تَذَرْ مَعَها عَلانِيَةً وَلا سَرِيرَةً، وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِی لِلْمُؤْمِنِینَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبِی عَلَی الْخاشِعِینَ، وَکُنْ لِی کَما تَکُونُ لِلصّالِحِینَ، وَحَلِّنِی حِلْيَةَ الْمُتَّقِینَ، وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْق فِی الْغابِرِینَ، وَذِکْراً نامِیاً فِی الاْخِرِینَ، وَوافِ بِی عَرْصَةَ الاْوَّلِینَ، وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ، وَظاهِرْ کَراماتِها لَدَیَّ، إِمْلأْ مِنْ فَوائِدِکَ یَدِی، وَسُقْ کَرائِمَ مَواهِبِکَ إِلَیَّ، وَجاوِرْ بِیَ الاْطْیَبِینَ مِنْ أَوْلِيائِکَ فِی الْجِنانِ الَّتِی زَیَّنْتَها لاَِصْفِيائِکَ، وَجَلِّلْنِی شَرائِفَ نِحَلِکَ فِی الْمَقاماتِ الْمُعَدَّهِ لاَِحِبّائِکَ، وَاجْعَلْ لِی عِنْدَکَ مَقِیلاً آوِی إِلَيْهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَةً أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَیْناً، وَلا تُقایِسْنِی بِعَظِیماتِ الْجَرائِرِ، وَلا تُهْلِکْنِی یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّی کُلَّ شَکّ وَشُبْهَه، وَاجْعَلْ لِی فِی الْحَقِّ طَرِیقاً مِنْ کُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لِی قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِکَ، وَوَفِّرْ عَلَیَّ حُظُوظَ الاْحْسانِ مِنْ إِفْضالِکَ، وَاجْعَلْ قَلْبِی واثِقاً بِما عِنْدَکَ، وَهَمِّی مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَلَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَکَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِی عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طاعَتَکَ، وَاجْمَعْ لِیَ الْغِنی وَالْعَفافَ وَالدَّعَةَ وَالْمُعافاهَ وَالصِّحَّةَ وَالسَّعَةَ وَالطُّمَأْنِينَةَ وَالْعافِيَة، وَلا تُحْبِطْ حَسَناتِی بِما یَشُوبُها مِنْ مَعْصِیَتِکَ، وَلا خَلَواتِی بِما یَعْرِضُ لِی مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِکَ، وَصُنْ وَجْهِی عَنِ الطَّلَبِ إِلی أَحَد مِنَ الْعالَمِینَ، وَذُبَّنِی عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقِینَ، وَ لا تَجْعَلْنِی لِلظّالِمِینَ ظَهِیراً، وَلا لَهُمْ عَلی مَحْوِ کِتابِکَ یَداً وَنَصِیراً، وَحُطْنِی مِنْ حَيْثُ لا أَعْلَمُ حِیاطَةً تَقِینِی بِها، وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ تَوْبَتِکَ وَرَحْمَتِکَ وَرَأْفَتِکَ وَرِزْقِکَ الْواسِعِ، إِنِّی إِلَيْکَ مِنَ الرّاغِبِینَ، وَأَتْمِمْ لِی إِنْعامَکَ إِنَّکَ خَیْرُ الْمُنْعِمِینَ، وَاجْعَلْ باقِیَ عُمُرِی فِی الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ ابْتِغاءَ وَجْهِکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الاْبِدِینَ».

زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه

از جمله مستحبات این روز شریف، زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می باشد و زیارتی

که برای آن حضرت دراین روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدّس کربلا توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبّات وقوف به مشعرالحرام

مستحبّ است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق علیه السلام فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته،بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحبّ است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و درصورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب وعشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

ومستحبّ است که در وسط وادی ازطرف راست نزول نماید، واگر حاجی صروره باشد (سال اوّل حجّ او باشد)، مستحبّ است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت واطاعت الهی بسر برد، واین دعا را بخواند:«اَللّٰهُمَّ هذِهِ جَمْعٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیْرِ. اَللّٰهُمَّ لا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إِلَیْکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ماعَرَّفْتَ أَوْلِیاءَکَ فِی مَنْزِلِی هذا، وَأَنْ تَقِیَنِی جَوامِعَ الشَّرِّ».

امام صادق علیه السلام فرمود: مستحبّ است بعد از نماز صبح در حال طهارت حمد

و ثنای الهی را بجا آورد، و به هر مقدار که بتواند از نعمتها وتفضّلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمّد وآل محمّد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، واین دعا را نیز بخواند:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِالْحَرامِ، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ، اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوب إِلَیْهِ، وَخَیْرُ مَدْعُوّ وَخَیْرُ مَسْؤُول، وَلِکُلِّ وافِد جائِزَهٌ، فَاجْعَلْ جائِزَتِی فِی مَوْطِنِی هذا أَنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی، وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی، وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادِی».

مستحبّ است سنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. ومستحبّ است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد وبه وادی محسّر رسید، به مقدار صد قدم هَرْوَلَه کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی، وَاقْبَلْ تَوْبَتِی، وَأَجِبْ دَعْوَتِی، وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی».

مستحبّات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحبّ است:

1. طهارت.

2. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته وآماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتِی، فَأَحْصِهِنَّ لِی، وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

3. با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

4. باهر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اَللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ. اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مَبْرُوراً، وَعَمَلاً مَقْبُولاً، وَسَعْیاً مَشْکُوراً، وَذَنْباً مَغْفُوراً».

5. در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جَمَره اُولی و وُسطی کنار جمره بایستد.

6. جمره عقبه را رو به جمره وپشت به قبله رمی نماید، وجمره اُولی ووُسطی را رو به قبله رمی نماید.

7. سنگ ریزه را

بر انگشت ابهام گذارده، وبا ناخنِ انگشت شهادت بیندازد.

8. پس از برگشت به جای خود در منا، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلی وَنِعْمَ النَّصِیرُ».

آداب قربانی

مستحبّات قربانی چند چیز است:

1. درصورت تمکّن، قربانی شتر باشد. اگر نبود گاو، واگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

2. قربانی بسیار فربه و چاق باشد.

3. درصورت شتر یا گاو بودن از جنس ماده باشد. ودر صورت گوسفند یا بز بودن از جنس نر باشد.

4. اگر قربانی شتر است ایستاده او را نحر کنند. و از سر دست ها تا زانوی او را ببندند. و شخص از جانب راست او بایستد. کارد یا نیزه و یا خنجر به گودال گردن او فرو بَرَد.

امام صادق علیه السلام فرمود: قربانی را رو به قبله قرار داده، وهنگام ذبح یا نحر این دعا را بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالاْرْضَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، اِنَّ صَلاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیایَ وَمَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِذلِکَ اُمِرْتُ وَأنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ، اَللّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ، اَللّهُمَ تَقَبَّلْ مِنِّی».

مستحبّات حلق وتقصیر

مستحبّ است رو به قبله نام خدا را بر زبان جاری کرده، و از جانب راست پیش سر را ابتدا کند، و این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِیْ بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَحَسَنات مُضاعَفات، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

ونیز مستحبّ است موی سر خود را در منا در خیمه خود دفن نماید، و بهتر این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته، و هم چنین ناخن ها را بگیرد.

مستحبّات منا

1. مستحبّ است حاجی ایّام تشریق یعنی یازدهم، دوازدهم وسیزدهم را در منا بماند، و این ماندن در منا

بهتر است از اینکه به مکه رفته، و طواف مستحبّی انجام

دهد.

2. مستحبّ است حاجی در منا بعد از پانزده نماز واجب ودر غیر منا بعد از ده نماز که اوّل آن نماز ظهر روز عید است، این تکبیرات را بخواند:

«اَللهُ أَكْبَرُ اَللهُ أَكْبَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ، اَللهُ أَكْبَر وَلِلّهِ الْحَمْدُ، اَللهُ أَكْبرُ عَلى ما هَدانا، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَهِ الأنْعامِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا».

مستحبّات مسجد خَيفْ

1. مستحبّ است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب وچه مستحب در مسجد خَيفْ بخواند، و بهترین محلّ جایگاه نماز نبیّ اکرم صلی الله علیه وآله می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله واز سمت راست وچپ و پشت سر قرار دارد.

2. صد مرتبه سُبْحانَ الله گفتن.

3. صد مرتبه لا إِلهَ إِلاَّ الله گفتن.

4. صد مرتبه اَلْحَمْدُ للهِ گفتن.

5. خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکّه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبّات برگشت به مکّه معظّمه

1. غسل جهت ورود به شهر مکه معظّمه ومسجد الحرام.

2. وارد شدن به مسجد الحرام ازباب السّلام.

3. از امام صادق علیه السلام روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرّف شدی بر در مسجد بایست، واین دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی نُسُکِکَ، وَسَلِّمْنی لَهُ وَسَلِّمْهُ لی، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ الْعَلیلِ الذَّلیلِ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لی ذُنُوبی، وَأَنْ تَرْجِعَنی بِحاجَتی. اَللّهُمَّ إِنّی عَبْدُکَ، وَالْبَلَدُ بَلَدُکَ، وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ، جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَکَ، وَاَؤُمُّ طاعَتَکَ، مُتَّبِعاً لاَِمْرِکَ، راضِیاً بِقَدَرِکَ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهِ الْمُضْطَرِّ إِلَیْکَ، اَلْمُطیعِ لاَِمْرِکَ، اَلْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِکَ، اَلْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ، أَنْ تُبَلِّغَنی عَفْوَکَ، وَتُجیرَنی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

مستحبّات واعمال مکّه مکرّمه

1. نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

2. ذکر خدا را بسیار بگوید، وحالت تذکّر وتنبّه را در خود حفظ نماید.

3. قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، وحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را ببیند.

4. بسیار به کعبه معظّمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

5. به هر اندازه که بتواند برای خود وپدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبّی انجام دهد، واگر بتواند به تعداد ایّام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

6. از آب زمزم بنوشد.

7. طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد از مکه بیرون رود، مستحبّ است طواف وداع نماید، ودر هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را درصورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحبّاتی را که قبلاً برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، وآنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، وشکم خود را به

خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حَجَر ودست دیگر را به طرف در گذاشته، وحمد وثنای الهی نماید، وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد، واین دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلي مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ، وَحَبِیبِکَ وَنَجِیِّکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَجاهَدَ فِی سَبِیلِکَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِکَ، وَأُوذِیَ فِی جَنْبِکَ حَتّی أَتاهُ الْیَقِینُ. اَللّهُمَّ اقْلِبْنِی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ الْمَغْفِرَهِ وَالْبَرَکَهِ وَالرِّضْوانِ وَالْعافِیَهِ، (مِمّا یَسَعُنِی أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِیَنِی مِثْلَ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ أَفْضَلَ مَنْ عَبَدَکَ، وَتَزِیدُنِی عَلَیْهِ) اَللّهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِی فَاغْفِرْ لِی وَإِنْ أَحْیَیْتَنِی

فَارْزُقْنِیهِ مِنْ قابِل. اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَیْتِکَ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ أَمَتِکَ، حَمَلْتَنِی عَلی دابَّتِکَ، وَسَیَّرْتَنِی فِی بِلادِکَ، حَتّی أَدْخَلْتَنِی حَرَمَکَ وَأَمْنَکَ، وَقَدْ کانَ فِی حُسْنِ ظَنِّی بِکَ أَنْ تَغْفِرَلِی ذُنُوبِی، فَإِنْ کُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِی ذُنُوبِی فَازْدَدْ عَنِّی رِضیً، وَقَرِّبْنِی إِلَیْکَ زُلْفی، وَلاتُباعِدْنِی، وَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلِی فَمِنَ الاْنَ فَاغْفِرْ لِی قَبْلَ أَنْ تَنْأی عَنْ بَیْتِکَ دارِی، وَهذا أَوانُ انْصِرافِی، إِنْ کُنْتَ أَذِنْتَ لِی غَیْرَ راغِب عَنْکَ وَلا عَنْ بَیْتِکَ، وَلا مُسْتَبْدِل بِکَ وَلا بِهِ. اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِی مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِمالِی، حَتّی تُبَلِّغَنِی أَهْلِی، وَاکْفِنِی مَؤُونَهَ عِبادِکَ وَ عِیالِی، فَإِنَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَمِنِّی».

پس مقداری از آب زمزم بیاشامد، واین دُعا را بخواند:

«آئِبُونَ تائِبُونَ عابِدُونَ لِرَبِّنا حامِدُونَ،إِلی رَبِّنا راغِبُونَ، إِلی اللهِ راجِعُونَ إِنْ شاءَ اللهُ».

بخش دوّم: زیارت مزارهای متبرّکه مکّه مکرّمه

توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکّه مکرّمه

یکی از اعمال مفید وسازنده که با تأکیدات فراوان مورد توجّه وتوصیه ائمّه اطهار وپیشوایان دین قرار گرفته، یاد گذشتگان وزیارت قبور آنان می باشد.

براین اساس محلّ مراقدی که در مکّه مشخص است و حجّاج محترم می توانند با حضور در کنار قبور آن بزرگواران یا از دور درک فیض نمایند، یادآوری می گردد:

1. قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب که به آن حُجُون وجنّه المُعلّی نیز گفته می شود پس از بقیع اشرف مقابر است، و رسول اکرم صلی الله علیه وآله مکرّر به آنجا رفت وآمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلای پیامبر، حضرت عبدالمطّلب جدّ پیامبر، حضرت ابو طالب عموی پیامبر، حضرت خدیجه همسر پیامبر، وعدّه ای از

علمای بزرگ وجمع بسیاری از مؤمنین، مدفون می باشند.

وبنابر قولی مدفن والده مکرّمه حضرت نبیّ اکرم «آمنه بنت وهب» نیز در این قبرستان قرار دارد. گر چه مشهور این است که قبر آن جناب در أَبْواء بین مکّه و مدینه است.

زیارت عبد مناف علیه السلام جدّ اعلای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّیِّدُ النَّبِیلُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْغُصْنُ الْمُثْمِرُ مِنْ شَجَرَهِ إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَدَّ خَیْرِ الْوَری، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الاْنْبِیاءِ الاْصْفِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الاْوْصِیاءِ الاْوْلِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مَقامِ إِبْراهِیمَ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ بَیْتِ اللهِ الْعَظِیمِ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی آبائِکَ الطّاهِرِینَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عبدالمطّلب جدّ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْبَطْحاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ ناداهُ هاتِفُ الْغَیْبِ بِأَکْرَمِ نِداء، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ الذَّبِیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَهْلَکَ اللهُ بِدُعائِهِ أَصْحابَ الْفِیلِ، وَجَعَلَ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیل، وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ، تَرْمِیهِمْ بِحِجارَه مِنْ سِجِّیل، فَجَعَلَهُمْ کَعَصْف مَأْکُول، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ تَضَرَّعَ فِی حاجاتِهِ إِلَی اللهِ، وَتَوَسَّلَ فِی دُعائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اسْتَجابَ اللهُ دُعاءَهُ،وَنُودِیَ فِی الْکَعْبَهِ، وَبُشِّرَ بِالاْجابَهِ فِی دُعائِهِ، وَأَسْجَدَ اللهُ الْفِیلَ إِکْراماً وَإِعْظاماً لَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ الْماءَ حَتّی شَرِبَ وَارْتَوی فِی الاْرْضِ الْقَفْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الذَّبِیحِ وَأَبَا الذَّبِیحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ساقِیَ الْحَجِیجِ وَحافِرَ زَمْزَمَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ نَسْلِهِ سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخَیْرَ أَهْلِ السَّماواتِ وَالاْرَضِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ طافَ حَوْلَ الْکَعْبَهِ وَجَعَلَهُ سَبْعَهَ أَشْواط، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ رَأی فِی الْمَنامِ سِلْسِلَهَ النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَیْبَهَ الْحَمْدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی آبائِکَ وَأَجْدادِکَ وَأَبْنائِکَ جَمِیعاً وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآلهو پدر بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْبَطْحاءِ وَابْنَ رَئِیسِها، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ الْکَعْبَهِ بَعْدَ تَأْسِیسِها، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا کافِلَ الرَّسُولِ وَناصِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ

اَلْمُصْطَفی وَأبَا الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَیْضَهَ الْبَلَدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أیُّهَا الذّابُّ عَنِ الدِّینِ، وَالْباذِلُ نَفْسَهُ فِی نُصْرَهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی وَلَدِکَ أمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت خدیجه، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمَّ الْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمَّ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أوَّلَ الْمُؤْمِناتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ أنْفَقَتْ مالَها فِی نُصْرَهِ سَیِّدِ الأنْبِیاءِ، وَنَصَرَتْهُ مَااسْتَطاعَتْ وَدافَعَتْ عَنْهُ الأعْداءَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ سَلَّمَ عَلَیْها جَبْرَئِیلُ، وَبلَّغَهَا السَّلامَ مِنَ اللهِ الْجَلِیلِ، فَهَنِیئاً لَکِ بِما أوْلاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَنا یا قاسِمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی مَنْ حَوْلِکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُمْ وَأرْضاکُمْ أحْسَنَ الرِّضا، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکُمْ وَمَسْکَنَکُمْ وَمَأویکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

2. مزار شهدای فخّ

اشاره

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا(علیها السلام) به دستور خلیفه عبّاسی «موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می گردند:

مزار شهدای فخّ

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکُمُ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أبِیکُمُ الْمُرْتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ اُمِّ الْمُؤْمِنِینَ اُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ اُمِّ الأئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِالْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الآخِرَهِ، وَأوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أیُّها

الْاَشْخاصُ الشَّرِیفَهُ الطّاهِرَهُ الْکَرِیمَهُ، أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفاهُ، وَأنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأنَّ الاِْمامَهَ فِی وُلْدِهِ إلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

3. حِجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی ورکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل ومادرش هاجر وقبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. واز برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

اشاره

ومستحبّ است اِحرام حجّ تمتُّع در حِجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا واستغفار وطلب رحمت وحاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل وهاجر علیهما السلام در حِجر اسماعیل

«اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا إسْماعِیلَ ذَبِیحِ اللهِ ابْنِ إبْراهِیمَ خَلِیلِ الله اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ وَابْنَ نَبِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أنْبَعَ اللهُ لَهُ بِئْرَ زَمْزَم حِینَ أسْکَنَهُ أبُوهُ بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِ اللهِ الْمُحَرَّم، وَاسْتَجابَ اللهُ فِیهِ دَعْوَهَ أبِیهِ إبْراهِیمَ حِینَ قالَ: " رَبَّنا إنِّی أسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ طاعَهً لاَِمْرِاللهِ تَعالی إذْ قالَ لَهُ اَبُوهُ: " إنِّی أری فِی الْمَنامِ أنِّی أذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ "، فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ الذِّبْحَ وَفَداهُ بِذِبْح عَظِیم،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أعانَ أباهُ عَلی بِناءِ الْکَعْبَهِ کَما قالَ اللهُ تَعالی: " وَإذْ یَرْفَعُ إبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإسْمعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إنَّکَ أنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ تَعالی فِی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إسْماعِیلَ إنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً وَکانَ یَأْمُرُ أهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَکانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ مُحَمَّداً سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخاتَمَ النَّبِیِّینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أبِیکَ إبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، وَعَلی أخِیکَ إسْحقَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی جَمِیعِ أنْبِیاءِ اللهِ الْمَدْفُونِینَ بِهذِهِ الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ الْمُعَظَّمَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أُمِّکَ الطّاهِرَهِ الصّابِرَهِ هاجَرَ

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، حَشَرَنَا اللهُ فِی زُمْرَتِکُمْ تَحْتَ لِواءِ مُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِکُمْ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

پس دو رکعت نماز زیارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا کن.

زیارت سایر انبیای عظام(علیهم السلام) در حجر اسماعیل

به نیّت زیارت ارواح طیّبه هریک از انبیای عظام الهی سلام الله علیهم اجمعین یا به نیّت زیارت تمامی آنان می خوانی زیارتی را که مرحوم کُلینی در کتاب شریف کافی، ومرحوم شیخ طوسی در تهذیب، وابن قولویه در کامل الزّیارات آورده اند. این زیارت که اوّل آن «اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ...» می باشد، ودر فصل اوّل این کتاب به عنوان زیارت جامعه اوّل قرار داده شده، در زیارت همه مرقدهای متبرّکه جایز است، و پس از پایان آن بسیار بر محمَّد و آل محمَّد صلوات می فرستی، وبرای خود ومؤمنین ومؤمنات به هر نحو که بخواهی دعا می کنی.

بخش سوّم: اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

حدود حرم:

اطراف مکّه معظّمه، محدوده ای به عنوان حرم در نظر گرفته شده است، وحرم از هر جانب مکّه عبارت از آن حدّی است که نمی شود بدون احرام از آن حدّ گذشت، وخداوند متعال آن حدّ را محلّ امن برای انسان و حیوان و گیاهان قرار داده است. محدوده حرم از این قرار می باشد:

1. از جانب شمال مسجد تنعیم است، که در راه مدینه و حدود شش کیلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

2. از جانب جنوب محلّ اِضائَهُ لِبْن است، که سر راه یمن وفاصله آن تا مسجدالحرام حدود دوازده کیلومتر می باشد.

3. از جانب شرق جعرانه است که سر راه طائف قرار گرفته، ورسول اکرم صلی الله علیه وآله از این حدّ برای عمره مُحرم شدند.

4 از جانب غرب منطقه حُدَیبیّه (شُمَیسی) می باشد، که در کنار راه سابق جدّه، و محل بیعت رضوان است.

حرم در فقه دارای احکامی است که حجّاج و واردین به این

سرزمین باید بدان توجّه نمایند، ودر کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکّه

در شهر مکّه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

1. مسجد جِنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّأن می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیّت خوانده شود.

2. مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکّه رسول اکرم صلی الله علیه وآله دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، وبه این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام وخصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده واز فضیلت های معنوی مسجدالحرام حدّاکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده ومکعب شکل، به ارتفاع حدود 15 متر.

وچون کعبه را می بینی بگو:«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی ومحاذی رکن شرقی است، امام صادق علیه السلام فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد.(مجمع البیان، ج1، ص478، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد 1)

حَجَر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت اِبراهیم علیه السلام نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر ونیم می باشد.

مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. ومستحبّ است انسان خود را به آنجا چسبانده، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار

است.

حَطِیم: محلّی است که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده وبه یکدیگر فشار می آورند.

وبرخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حِجر اسماعیل را محصور نموده، وما بین دو زاویه شمالی وغربی خانه کعبه به ارتفاع 31/1 متر وعرض 52/1 متر از بالا و 44/1 متر از پایین قرار دارد، وفاصله نهایی دیوار حِجر اسماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حِجر اسماعیل:

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و 30 سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسمعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا(علیهم السلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم:

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود 13 متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بر آن ایستاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمَّت ولایروبی گردیده، وفعلاً آب آن نیز مورد استفاده حُجّاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم صلی الله علیه وآله بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسول خدا صلى الله علیه وآله در مدینه آب زمزم را درخواست مى فرمودند. ودر روایت وارد شده: وقتى از آب زمزم نوشیدى، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وَشِفاءاًمِنْ کُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقى ومروه در سمت شمال شرقى کعبه قرار دارند.

منظره صفا ومروه بسیار زیبا و باشکوه مى باشد، ومستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعى را به طور «هَرْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ وچراغ سبز مشخّص گردیده است.

شِعب ابى طالب

شعب ابى طالب در شمال شرقى مسجدالحرام و در نزدیکى صفا ومروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا صلى الله علیه وآلهو فاطمه زهرا(علیها السلام) است. خاندان بنى هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگى مى کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادى شدند. طبق نقل مورّخین

عده اى از سران قریش در دارالندوه گرد آمدند و عهدنامه اى تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیرى وآنها را تحریم اقتصادى وتحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده وعهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم صلى الله علیه وآله

در نزدیکى صفا و مروه مى دانى است که در آنجا کتابخانه اى به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبىّ اکرم صلى الله علیه وآله بر جهانیان تابید، ودر همین محل مدّتى در کنار مادرش آمنه زندگى نمود. حجّاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس مى خوانند:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ نَبِیِّکَ الْمُصْطَفى، وَرَسُولِکَ الْمُرْتَضى، وَأَمِینِکَ عَلى وَحْیِ السَّماءِ، طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنْ کُلِّ وَصْف یُباعِدُنا عَنْ مُشاهَدَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ، وَأَمِتْنَا

عَلى مُوالاهِ أوْلِيائِکَ، وَمُعاداهِ أعْدائِکَ، وَالشَّوْقِ إلى لِقائِکَ، يا ذَاالْجَلالِ وَالاِکْرامِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَوْدَعْتُ فِى هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حِرا

جبل النور، اسم کوهى است در داخل شهر مکه، و در

آن غارى مى باشد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم صلى الله عليه وآله قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبادت خداوند مى پرداخت، و در هر فرصتى به سوى آن مى شتافت، تا اينکه در 27 رجب، جبرئيل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن آيات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِى خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به ديدن غار حرا شدى، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زيارت آن حضرت از راه دور ياد زحمات طاقت فرساى رسول اکرم صلى الله عليه وآلهرا گرامى دارى.

کوه ثَوْر

کوهى است که در پايين شهر مکّه، تقريباً در دو فرسخى مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غارى است که رسول خدا صلى الله عليه وآله در وقت مهاجرت به جانب مدينه در آن پنهان شدند، و اين کوه را جبل الثّور ناميده اند،از آن جهت که ثور بن عبد مناف زمانى در آن نزول کرده است.

مرحوم شيخ انصارى(رحمه الله) در مناسک اين دعا را براى کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء مى خوانى:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّد وَأَمِينِهِ وَصِدِّيقِهِ يَسِّرْ اُمُورَنا، وَاشْرَحْ صُدُورَنا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنا، وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ اُمُورَنا،اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ

سِرِّى وَعَلانِيَتِى فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِى، وَتَعْلَمُ حاجَتِى وَتَعْلَمُ ما فِى نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى ذُنُوبِى، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَوْدَعْتُ فِى هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّى أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفات

سرزمين عرفات بيابان وسيع وهموارى است که در شمال مکّه در مسافت حدود 21 کيلومترى واقع شده است، واز حدّ حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوّا علیهما السلام بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، ونسبت به هم آشنا وعارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرّحمه» می گویند، وامام حسین علیه السلام دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبّات و دعاهای مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزدَلفه (مشعرالحرام)

از انتهای مأزَمَین در سمت عرفات تا وادی مُحَسِّر در سمت مِنی، مُزدلفه یا مَشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجّه بین الطّلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبّات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسِّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکّه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حدّ نهایی مکّه است تا وادی محسّر در طرف مُزدلفه، منا است، وطول آن حدود «3600 متر» می باشد.

یکی از جهاتی که این جا را منا گفته اند آن است که جبرئیل امین در این حصار به حضرت ابراهیم گفت از خدا تمنّا و درخواست کن.

مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر وبیتوته شب یازدهم ودوازدهم، ودر بعض موارد شب سیزدهم ذی حجه از اعمالی است که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا ومسجد خَیفْ قبلاً گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

اماکن مقدّسه بين راه مكّه ومدينه

پايان بخش اين قسمت يادى از اماكن ومَشاهد مقدّسه اى است كه در مسير راه مكّه ومدينه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عبّاس در وادى طائف، قبر ميمونه همسر رسول اكرم صلى الله عليه وآله در سَرَف واقع در دو فرسخى مكه، قبر حوّا در جدّه، وآمنه در اَبواء، مسجد غدير خم در نزديكى جُحفه با فاصله سه ميل يا دو ميل از جُحفه، و قبور شهدا بدر در بدر، ومدفن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب كه در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم هاى زيادى شهيد شد، و در «رَوحاء» 17 كيلومترى مدينه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه كتاب درباره برخى از آنها بطور خلاصه مطالبى را يادآور شويم:

مسجد غدير خم:

غدير خم در سه ميلى جُحفه و به روايت ديگر در دو ميلى آن واقع شده است.

مرحوم شيخ صدوق در «فقيه» از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه نماز در مسجد غدير خم مستحبّ است.

اَبواء

اَبواء، نام قريه اى است در سيزده ميلى ميقات جُحفه، كه مادر رسول خدا جناب آمنه بنت وهب پس از زيارت قبر همسرش عبدالله در مدينه، ومراجعت به سوى مكه در آن قريه مريض شد واز دنيا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زيارت آمنه بنت وهب مادر گرامى حضرت رسول صلى الله عليه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الطّاهِرَةُ الْمُطَهَّرَةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ خَصَّهَا اللهُ بِأَعْلَى الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ سَطَعَ مِنْ جَبِينِها نُورُ سَيِّدِ الاْنْبِياءِ، فَأَضاءَتْ بِهِ الاْرْضُ وَالسَّماءُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ نَزَلَتْ لاَِجْلِهَا الْمَلائِكَةُ، وَضُرِبَتْ لَها حُجُبُ الْجَنَّةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ نَزَلَتْ لِخِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِينُ، وَسَقَيْنَها مِنْ شَرابِ الْجَنَّةِ، وَبَشَّرْنَها بِوِلادَةِ خَيْرِ الاْنْبِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا أُمَّ رَسُولِ اللهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أمَّ حَبِیبِ اللهِ، فَهَنِیئاً لَکِ بِما آتَاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

بَدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الاِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ قَدِ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِینِ اللهِ وَسُنَّهِ رَسُولِهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الاِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَأَنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، اَلَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ

وَ بَرَكاتُهُ».

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود 200 كيلومترى شمال شرقى مدينه در كوه هاى حجاز غربى، بر خط طولى 41-18 و خط عرضى 24-40 قراردارد. نزديک ترين راه براى رسيدن به آن، از راه قصيم به مدينه است كه حدود 70 كيلومتر از مدينه فاصله دارد.(ميقات حج، ش48، ربذه كجاست؟ سيد على قاضى عسكر)جناب ابوذر غفارى و جمعى از صحابه در آن جا مدفون مى باشند.ومستحبّ است ابوذر را به اين عبارات زيارت كنيد:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَبا ذَرٍّ الْغِفارِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ قالَ فِى حَقِّهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلى ذِى لَهْجَه أَصْدَقَ مِنْ أَبِى ذَرّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ يَخَفْ فِى اللهِ لَوْمَةَ لائِم، وَلا ظُلْمَ ظالِم، أَتَيْتُکَ زائِراً شاكِراً لِبَلائِکَ فِى الْاِسْلامِ، فَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِى خَصَّکَ بِصِدْقِ اللَّهْجَهِ وَالْخُشُونَهِ فى ذاتِ اللهِ وَمُتابَعَهِ الْخَيِّرِينَ الْفاضِلِينَ أَنْ يُحْيِيَنِى حَياتَکَ، وَيُمِيتَنِى مَماتَکَ، وَيَحْشُرَنِى مَحْشَرَکَ، عَلى إِنْكارِ ما أَنْكَرْتَ، وَمُنابَذَهِ مَنْ نابَذْتَ، جَمَعَ اللهُ بَيْنَنا وَبَيْنَکَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فِى مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 وصیّت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیّت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت(علیهم السلام) نیز درباره وصیّت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

2 آگاه نمودن برادران دینی وآشنایان: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده

که فرمودند: از حقوق مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطّلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

3 دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ وَالصّادِقِینَ عَنِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَآفَه وَعاهَه وَسُوء مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِیوَجَوارِحِی وَعِظامِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شاهِداً یَوْمَ حاجَتِی وَفَقْرِی وَفاقَتِی إِلَیْکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، " إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ "».

4 خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنابر قولی چهار رکعت) نماز بگزارد، در رکعت اوّل حمد و سوره توحید و در رکعت دوّم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسبیحات حضرت زهراء(علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فِی عافِیَه»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیّات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَمَنْ کانَ مِنِّی بِسَبِیلِ الْإِیمانِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْإِیمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْمَعْنا فِی رَحْمَتِکَ وَلا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ إِنّا إِلَیْکَ راغِبُونَ. اَللّهُمَّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی

الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ هذَا التَّوَجُّهَ طَلَباً لِمَرْضاتِکَ وَتَقَرُّباً إِلَیْکَ،اَللّٰهُمَّ فَبَلِّغْنِی ما أُؤَمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِیکَ وَفِی أَوْلِیائِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و اگر خواست بگوید:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّی خَرَجْتُ فِی وَجْهِی هذا بِلا ثِقَه مِنِّی لِغَیْرِکَ، وَلا رَجاء یَأْوِی بِی إِلاّ إِلَیْکَ، وَلا قُوَّه أَتَّکِلُ عَلَیْها، وَلا حِیلَه أَلْجَأُ إِلَیْها إِلاّ طَلَبَ رِضاکَ وَابْتِغاءَ رَحْمَتِکَ وَتَعَرُّضاً لِثَوابِکَ وَسُکُوناً إِلی حُسْنِ عائِدَتِکَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما سَبَقَ لِی فِی عِلْمِکَ فِی وَجْهِی مِمّا أُحِبُّ وَأَکْرَهُ. اَللّٰهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّی مَقادِیرَ کُلِّ بَلاءٍ وَمَقْضِیَّ کُلِّ لَأْواء، وَابْسُطْ عَلَیَّ کَنَفاً مِنْ رَحْمَتِکَ وَلُطْفًا مِنْ عَفْوِکَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِکَ وَسَعَهً مِنْ رِزْقِکَ وَتَماماً مِنْ نِعْمَتِکَ وَجِماعاً مِنْ مُعافاتِکَ، وَوَفِّقْ لِی یارَبِّ فِیهِ جَمِیعَ قَضائِکَ عَلی مُوافَقَهِ هَوایَ وَحَقِیقَهِ أَمَلِی، وَادْفَعْ عَنِّی ما أَحْذَرُ وَما لا أَحْذَرُ عَلی نَفْسِی مِمّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی، وَاجْعَلْ ذلِکَ خَیْراً لِی لِآخِرَتِی وَدُنْیایَ مَعَ ما أَسْأَلُکَ أَنْ تَخْلُفَنِی فِیمَنْ خَلَّفْتُ وَرائِی مِنْ وُلْدِی وَأَهْلِی وَمالِی وَإِخْوانِی وَجَمِیعِ حُزانَتِی بِأَفْضَلِ ما تَخْلُفُ فِیهِ غائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَحْصِینِ کُلِّ عَوْرَه وَحِفْظِ کُلِّ مَضِیعَه وَتَمامِ کُلِّ نِعْمَه وَدِفاعِ کُلِّ سَیِّئَه وَکِفایَهِ کُلِّ مَحْذُورٍ وَصَرْفِ کُلِّ مَکْرُوه وَکَمالِ ما تَجْمَعُ لِی بِهِ الرِّضا وَالسُّرُورَ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، ثُمَّ ارْزُقْنِی ذِکْرَکَ وَشُکْرَکَ وَطاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ حَتّی تَرْضی وَبَعْدَ الرِّضا. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ دِینِی وَنَفْسِی وَمالِی وَأَهْلِی وَذُرِّیَّتِی وَجَمِیعَ إِخْوانِی. اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ. اَللّٰهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فِی جِوارِکَ وَلا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَه وَعافِیَه وَفَضْل».

5 روایت شده که مسافر پیش از سفر، سوره حمد و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ النّاس " و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ الفَلَق " و آیهُ

الکُرسی و سوره " إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِ القَدْرِ " و آیات 191 تا 194 سوره آل عمران را که از این قرار است بخواند:

" إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالاَْرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لاَیاتٍ لاُِولِی الاَْلْبابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالاَْرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلاِْیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الاَْبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمِیعاد ".

سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطّائِلُ وَلاحَوْلَ لِکُلِّ ذِی حَوْلٍ إِلاّ بِکَ وَلاقُوَّهَ یَمْتَلِدُها ذُو قُوَّه إِلاّ مِنْکَ، أَسْأَلُکَ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِمْ، وَاکْفِنِی شَرَّ هذَا الْیَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِی خَیْرَهُ وَیُمْنَهُ، وَاقْضِ لِی فِی مُتَصَرَّفاتِی بِحُسْنِ الْعاقِبَهِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّهِ وَالظَّفَرِ بِالاُْمْنِیَّهِ وَکِفایَه ِ الطّاغِیَهِ الْغَوِیَّهِ وَکُلِّ ذِی قُدْرَه لِی عَلی اَذِیَّه، حَتّی اَکُونَ فِی جُنَّه وَعِصْمَه مِنْ کُلِّ بَلاء وَنِقْمَه، وَأَبْدِلْنِی فِیهِ مِنَ الْمَخاوِفِ أَمْناً وَمِنَ الْعَوائِقِ فِیهِ یُسْراً، حَتّی لایَصُدَّنِی صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلایَحُلَّ بِی طارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبادِ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَالاُْمُورُ إِلَیْکَ تَصِیرُ، یامَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ».

6 سپس با خانواده وداع کند، و بر درِ خانه بایستد، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را بگوید، وسوره حمد و آیه الکرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَوَجَّهْتُ وَجْهِی وَعَلَیْکَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَمالِی وَما خَوَّلْتَنِی

وَقَدْ وَثِقْتُ بِکَ، فَلا تُخَیِّبْنِی یا مَنْ لایُخَیِّبُ مَنْ أَرادَهُ وَلا یُضَیِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وآلِهِ وَاحْفَظْنِی فِیما غِبْتُ عَنْهُ وَلاتَکِلْنِی إِلی نَفْسِی یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنِی ما تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَبِّبْ لِیَ الْمُرادَ وَسَخِّرْ لِی عِبادَکَ وَبِلادَکَ وَارْزُقْنِی زِیارَةَ نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَالأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ وَجَمِیعِ أَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَمُدَّنِی مِنْکَ بِالْمَعُونَهِ فِی جَمِیعِ أَحْوالِی، وَلاتَکِلْنِی إِلی نَفْسِی وَلا إِلی غَیْرِی فَأَکِلَّ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِی التَّقْوی، وَاغْفِرْلِی فِی الاْخِرَهِ وَالاُْولی. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَیْکَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ وَاسْتَعَنْتُ بِاللهِ وَاَلْجَأْتُ ظَهْرِی إِلَی اللهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَی اللهِ رَهْبَةً مِنَ اللهِ وَرَغْبَةً إِلَی اللهِ وَلامَلْجَأَ وَلامَنْجا وَلا مَفَرَّ مِنَ اللهِ إِلاّ إِلَی اللهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذِی أَنْزَلْتَ وَبِنَبِیِّکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ لاِنَّهُ لایَأْتِی بِالْخَیْرِ إِلهِی إِلاّ أَنْتَ، وَلا یَصْرِفُ السُّوءَ إِلاّ أَنْتَ، عَزَّ جارُکَ وَجَلَّ ثَناؤُکَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ وَعَظُمَتْ آلاؤُکَ وَلا إِلهَ غَیْرُکَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود بازگردد.»(بحار، ج76، ص241)

7 پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إِنّا أَنْزَلْناهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ " (زخرف: 13)، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ

وَالْحَمْدُ للهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ».

8 قبل از مسافرت صدقه دهد به هرچه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر علیه السلام هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خدا حافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علیّ بن الحسین علیهما السلام هرگاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد.(بحار، ج76، ص231 ؛ ج9، ص233)»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنّی اِشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَهِ سَلامَتِی وَسَلامَهَ سَفَرِی وَما مَعِی، فَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ ما مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ ما مَعِی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ».

پس بگوید:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الاَرَضِینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ کُنْ لِی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّار عَنِید وَمِنْ کُلِّ شَیْطان مَرِید، بِسْمِ اللهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللهِ خَرَجْتُ. اَللّهُمَّ إِنّی اُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانِی وَعَجَلَتِی بِسْمِ اللهِ وَما شاءَ اللهُ فِی سَفَرِی هذا ذَکَرْتُهُ أَمْ نَسَیْتُهُ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الاُمُورِ کُلِّها وَأَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَهُ فِی الاَْهْلِ. اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطْوِ لَنَاالاَْرْضَ وَسَیِّرْنا فِیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ أَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فِیما رَزَقْتَنا وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الاَْهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِی وَناصِرِی. اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِی فِیهِ وَاخْلُفْنِی فِی أَهْلِی بِخَیْر وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ

الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله نقلیه شد، بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِلْاِسْلامِ وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ

مُقْرِنِینَ وَإِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الاْمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ إِلی خَیْر بَلاغ وَیَبْلُغُ إِلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ. اَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ».

9 ازامام صادق علیه السلام منقول است کسی که در سفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند.(مکارم الاخلاق، ص266 ؛ بحار، ج76، ص252)

10 در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ. اَللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَإِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، فَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الاْیمانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِمالِی وَمِنْ فَوقِی وَمِنْ تَحْتِی وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

11 بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شریف: «کُونُوا لَنا زَیْناً وَلا تَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً»، (وسائل الشیعه، ج12، ص8) باید آیینه تمام نمای اسلام ناب محمّدی باشند، و لازم است مراقب اعمال خود بوده، و به نمازهای واجب در اوّل وقت اهتمام بیشتری دهند، در جماعات برادران اهل سنّت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواسته نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که در شأن

یک زائر ایرانی نبوده و موجب نفرت دیگران گردد، و در نتیجه اعمال صالحه سایرین را هم تحت الشُّعاع قرار دهد. خداوند به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

12 در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ».

13 اخلاق حسنه و کمک به یکدیگر: در سفر لازم است به همراهان کمک کرده، و در انجام کارها پیشقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سفر، بدترین افراد آن کسی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیداً سفارش شده که با دوستان و همراهان، با اخلاق خوب وخوش، برخورد نموده و به آنان کمک نماییم، وبه ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اوّل: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه»:

از مصباح شیخ طوسی(رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه اَللهُ أَکْبَر بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ إِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاّ إِیّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، رَبُّنا وَرَبُّ آبائِنَا الاْوَّلِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الاْحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی،

وَهُوَ حَىٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَىء قَدِيرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ إِلَيْهِ».

آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ اهْدِنِى مِنْ عِنْدِکَ، وَاَفِضْ عَلَىَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَانْشُرْ عَلَىَّ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَأَنْزِلْ عَلَىَّ مِنْ بَرَکاتِکَ، سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اِغْفِرْ لِى ذُنُوبِى کُلَّها جَمِيعاً، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمِيعاً إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَيْر أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ عافِيَتَکَ فِى أُمُورِى کُلِّها، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْىِ الدُّنْيا وَعَذابِ الاْخِرَهِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِيمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِى لا تُرامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِى لا يَمْتَنِعُ مِنْها شَىْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ وَمِنْ شَرِّ الاْوْجاعِ کُلِّها وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّه أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إِنَّ رَبِّى عَلى صِراط مُسْتَقِيم، وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ، تَوَکَّلْتُ عَلَى الْحَىِّ الَّذِى لا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَکُنْ لَهُ شَرِيکٌ فِى الْمُلْکِ وَلَمْ يَکُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِيراً».

پس تسبيح حضرت زهرا(عليها السلام) را مى گويى، و پيش از آنکه از جاى خود حرکت کنى ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، إِلهاً واحِداً أَحَداً

فَرْداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَداً».

و براى اين تهليل، به خصوص در تعقيب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضيلت بسيار وارد شده است، پس مى گويى:

«سُبْحانَ اللهِ کُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَىْءٌ وَکَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما يَنْبَغِى لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ کُلَّما حَمِدَ اللهَ شَىْءٌ وَکَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُحْمَدَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما يَنْبَغِى لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ،

وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ كُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُهَلَّلَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَاللهُ أَکْبَرُ کُلَّما کَبَّرَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُکَبَّرَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ عَلی کُلِّ نِعْمَه أَنْعَمَ بِها عَلَیَّ وَعَلی کُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ کانَ أَوْ یَکُونُ إِلی یَوْمِ الْقِیامهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ ما أَرْجُو وَخَیْرِ ما لا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما لا أَحْذَرُ».

پس می خوانی سوره حمد و آیه الکرسی " وَشَهِدَ اللهُ {وآیه " قُلِ اللّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ " و آیه سخره (و آن سه آیه است از سوره اعراف که اوّل آن " إِنَّ رَبَّکُمُ اللهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِینَ " است، پس سه مرتبه می گویی:

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین ".

سپس سه مرتبه می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ

لا أَحْتَسِبُ».

واین دعایی است که جبرئیل تعلیم حضرت یوسف) علیه السلام) کرد هنگامی که در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گیر، و کف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

«یا رَبَّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّد».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«یا ذَا الْجَلالِ وَالاِْکْرامِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی وَأَجِرْنِی مِنَ النّارِ».

پس می خوانی دوازده مرتبه " قُلْ هُوَ

اللهُ أَحَدٌ " را و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبارَکِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِیمِ، یا واهِبَ الْعَطایا وَیا مُطْلِقَ الْأُسارى وَیا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیا سالِماً وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ آمِناً، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعائِی اَوَّلَهُ فَلاحاً وَأَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً، إِنَّکَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ».

و در صحیفه علویّه است که در تعقیب هر فریضه بخوان:

«یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع، یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ یا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّینَ، أَذِقْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ وَمَغْفِرَتِکَ».

و نیز می گویی:

«إِلهِی هذِهِ صَلاتِی صَلَّیْتُها لا لِحاجَه مِنْکَ إِلَیْها وَلا رَغْبَه مِنْکَ فِیها إِلاّ تَعْظِیماً وَطاعَهً وَإِجابَهً لَکَ إِلى ما أَمَرْتَنِی بِهِ، إِنْ کانَ فِیهاخَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُکُوعِها أَوْ سُجُودِها فَلا تُؤاخِذْنِی وَتَفَضَّلْ عَلَیَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرانِ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و نیز بعد از هر نماز این دعا را که پیغمبر (صلى الله علیه و آله و سلم) برای تقویت حافظه تعلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نمود، می خوانی:

«سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلى أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا یَأْخُذُ أَهْلَ الأَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ الرَّءُوفِ الرَّحِیمِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِی قَلْبِی نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

و در البلد الأمین است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«أُعِیذُ نَفْسِی وَدِینِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَإِخْوانِی فِی دِینِی وَما رَزَقَنِی رَبِّی وَخَواتِیمِ عَمَلِی وَمَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ بِاللهِ الْواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی " لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ "، وَ " بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غاسِق إِذا وَقَبَ وَمِنْ

شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ "، وَ " بِرَبِّ النّاسِ مَلِکِ النّاسِ إِلهِ النّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ "».

و از شیخ شهید نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآلهفرموده: هر کس بخواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطّلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَکَ أَرْجی مِنْ عَمَلِی، وَإِنَّ رَحْمَتَکَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ذَنْبِی عِنْدَکَ عَظِیماً فَعَفْوُکَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ لَمْ اَکُنْ أَهْلاً تَرْحَمَنِی فَرَحْمَتُکَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِی وَتَسَعَنِی،لاَِنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَیء بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و از ابن بابویه(رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه(علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَمِنْکَ السَّلامُ، وَلَکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، " سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَی الاَْئِمَّهِ الْهادِینَ الْمَهْدِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیّ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدالصّادِقِ،اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرَ الْکاظِمِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْجَوادِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد الْهادِی، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الزَّکِیِّ الْعَسْکَرِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ الْمَهْدِیّ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ».

پس هر حاجت که داری

از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده: بعد از هر نماز می گویی:

«رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالْاِسْلامِ دِیناً، وَبِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیّاً وَبِعَلِیّ إِماماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیّ وَمُحَمَّد وَجَعْفَر وَمُوسی وَعَلِیّ وَمُحَمَّدوَعَلِیّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّد الْخَلَفِ الصّالِحِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَئِمَّةً وَسادَةً وَقادَةً، بِهِمْ أَتَوَلّی وَمِنْ أَعْدائِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَهَ وَالْمُعافاهَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ».

دعای کمیل

این دعا از دعاهای معروفی است که حضرت علی علیه السلام آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشی عاشقانه و عارفانه است که بنده ای به درگاه خدای غفّار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی(رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

این دعا در شب های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می شود، و برای ایمنی از گزند دشمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

دعای ندبه

این دعای شریف، از معروف ترین دعاهای معتبر شیعه است، و مضامین بلند و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شیعه نسبت به فضایل اهل بیت ونوید آمدن حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهانی آن دادگستر موعود است، و مستحب است که در چهار عید، یعنی روز های عید فطر، قربان، غدیر، و جمعه خوانده شود.

شیخ بزرگوار محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسی است و سید بن طاوس در کتاب «مصباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأیام الأربعه» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق

علیه السلام دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود.

دعای سمات

دعای سمات که به دعای شبّور هم معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شگفتی های خلقت خدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشکار می شد، و با یادی از حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصباح» شیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سیّد ابن طاووس وکتاب های کفعمی از«محمّدبن عثمان عمری» که یکی از نوّاب چهارگانه حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بود از

امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

دعای توسّل

حاجتها را باید از خداوند خواست، امّا برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرّب درگاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسّل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم علیه السلام روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم.

دعای رفع گرفتاری

مرحوم شیخ کفعمی در بلدالأمین دعایی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر ملهوف و مکروب و محزون و گرفتار و ترسانی آنرا بخواند، حقّ تعالی او را فرج کرامت فرماید، و آن دعا این است:

«یا عِمادَ مَنْ لاعِمادَ لَهُ، وَیا ذُخْرَ مَنْ لاذُخْرَ لَهُ، وَیا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ لَهُ، وَیا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ، وَیا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ، وَیا کَنْزَ مَنْ لا کَنْزَ لَهُ، وَیا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ، یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا عَوْنَ الضُّعَفاءِ، یا کَنْزَ الْفُقَراءِ، یا عَظِیمَ الرَّجاءِ، یا مُنْقِذَ الْغَرْقی، یا مُنْجِیَ الْهَلْکی، یا مُحْسِنُ یا مُجْمِلُ یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِی سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّیْلِ وَنُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعاعُ الشَّمْسِ وَحَفِیفُ الشَّجَرِ وَدَوِیُّ الْماءِ، یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ، لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، یا رَبَّاهُ یا اَللهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت داری طلب کن.

دعای فَرَج

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» دعایی نقل کرده و فرموده است: این دعا را امام هادی علیه السلام به «یَسَع بن حمزه قمی» تعلیم داد، و فرمود که آل محمّد صلی الله علیه وآله هنگام پیش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر این دعا را می خوانند، و برای ایمنی مفید می باشد. و این دعا، از دعاهای صحیفه سجّادیه است:

«یا مَنْ تُحَلّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ، وَیا مَنْ یُفْثَأ بِهِ حَدُّ الشَّدائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلی رَوْحِ الْفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الْأَسْبابُ، وَجَری بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ،وَمَضَتْ عَلی إِرادَتِکَ الْأَشْیاءُ، فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ

قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَهٌ، وَبِإِرادَتِکَ دُونَ نَهْیِکَ مُنْزَجِرَهٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمّاتِ، لا یَنْدَفِعُ مِنْها إِلاّ ما دَفَعْتَ، وَلا یَنْکَشِفُ مِنْها إِلاّ ما کَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِی یا رَبِّ ما قَدْ تَکَأَّدَنِی ثِقْلُهُ، وَأَلَمَّ بِی ما قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِکَ أَوْرَدْتَهُ عَلَیَّ، وَبِسُلْطانِکَ وَجَّهْتَهُ إِلَیَّ، فَلا مُصْدِرَ لِما أَوْرَدْتَ، وَلا صارِفَ لِما وَجَّهْتَ، وَلا فاتِحَ لِما أَغْلَقْتَ، وَلا مُغْلِقَ لِما فَتَحْتَ، وَلا مُیَسِّرَ لِما عَسَّرْتَ، وَلا ناصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِی یا رَبِّ بابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِکَ، وَاکْسِرْ عَنِّی سُلْطانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ، وأَنِلْنِی حُسْنَ النَّظَرِ فِیما شَکَوْتُ، وَأَذِقْنِی حَلاوَهَ الصُّنْعِ فِیما سَأَلْتُ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَفَرَجاً هَنِیئاً، وَاجْعَلْ لِی مِنْ عِنْدِکَ مَخْرَجاً وَحِیّاً، وَلا تَشْغَلْنِی بِالاْهْتِمامِ عَنْ تَعاهُدِ فُرُوضِکَ وَاسْتِعْمالِ سُنَّتِکَ، فَقَدْ ضِقْتُ لِما نَزَلَ بِی یا رَبِّ ذَرْعاً، وَامْتَلأْتُ بِحَمْلِ ما حَدَثَ عَلَیَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقادِرُ عَلی کَشْفِ ما مُنِیتُ بِهِ، وَدَفْعِ ما وَقَعْتُ فِیهِ، فَافْعَلْ بِی ذلِکَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْکَ، یا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَذَا الْمَنِّ الْکَرِیمِ، فَأَنْتَ قادِرٌ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ».

دعای سریع الإجابه

مرحوم کفعمی در «مصباح» دعایی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده، و فرموده است: این دعا منزلتی عظیم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنین است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُکَ فِی أَحَبِّ الأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ التَّوْحِیدُ، وَلَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ الْکُفْرُ، فَاغْفِرْ لِی ما بَیْنَهُما یا مَنْ إِلَیْهِ مَفَرِّی، آمِنِّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَیْکَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ، وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ، یا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ، ویا رَجائِی وَالْمُعْتَمَدَ، وَیا کَهْفِی وَالسَّنَدَ، وَیا واحِدُ یا أَحَدُ، یا قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ،

اَللهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنِ اصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أَحَداً، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالْوَحْدانِیَّهِ الْکُبْری، وَالْمُحَمَّدِیَّهِ الْبَیْضاءَ، وَالْعَلَوِیَّهِ الْعُلْیا، وَبِجَمِیعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلی عِبادِکَ، وَبِالاِْسْمِ الَّذِی حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ، فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْکَ إِلاّ إِلَیْکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً، وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ، إِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِساب».

دعای حضرت مهدی صلوات اللّه علیه

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفِیقَ الطّاعَهِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِیَهِ، وَصِدْقَ النِّیَّهِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَهِ، وَأَکْرِمْنا بِالْهُدی وَالاِْسْتِقامَهِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِکْمَهِ، وَامْلأْ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ، وَاکْفُفْ اَیْدِیَنا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَهِ، وَاغْضُضْ أَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِیانَهِ، وَاسْدُدْ أَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِیبَهِ، وَتَفَضَّلْ عَلی عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِیحَهِ، وَعَلَی الْمُتَعَلِّمِینَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَهِ، وَعَلَی الْمُسْتَمِعِینَ بِالاِْتِّباعِ وَالْمَوْعِظَهِ، وَعَلی مَرْضَی الْمُسْلِمِینَ بِالشِّفاءِ وَالرّاحَهِ، وَعَلی مَوْتاهُمْ بِالرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَعَلی مَشایِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّکِینَهِ، وَعَلَی الشَّبابِ بِالاِْنابَهِ وَالتَّوْبَهِ، وَعَلَی النِّساءِ بِالْحَیاءِ وَالْعِفَّهِ، وَعَلَی الاَْغْنِیاءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَهِ، وَعَلَی الْفُقَراءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَناعَهِ، وَعَلَی الْغُزاهِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَهِ، وَعَلَی الأُسَراءِ بِالْخَلاصِ وَالرّاحَهِ، وَعَلَی الاُْمَراءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَهِ، وَعَلَی الرَّعِیَّهِ بِالاِْنْصافِ وَحُسْنِ السِّیرَهِ، وَبارِکْ لِلْحُجّاجِ وَالزُّوّارِ فِی الزّادِ وَالنَّفَقَهِ، وَاقْضِ ما أَوْجَبْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ، بِفَضْلِکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات شعبانیّه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام)بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. و بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی(قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالیه ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجّه داشته باشد مناسب است.

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاسْمَعْ دُعائِى إِذا دَعَوْتُکَ وَاسْمَعْ نِدائِى إِذا نادَيْتُکَ، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذا ناجَيْتُکَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْکَ، وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْکَ،مُسْتَکِيناً] مِسْکِيْناً [لَکَ مُتَضَرِّعاً إِلَيْکَ، راجِياً لِمالَدَيْکَ ثَوابِى،وَتَعْلَمُ مافِى نَفْسِي،وَتَخْبُرُ حاجَتِى، وَتَعْرِفُ ضَمِيرِى، وَلا يَخْفى عَلَيْکَ أَمْرُ مُنْقَلَبِى وَمَثْوایَ، وَما أُرِيدُ أَنْ اُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِى وَأَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِى، وَأَرْجُوهُ لِعاقِبَهِ أَمْرِى، وَقَدْ جَرَتْ مَقادِيرُکَ عَلَيَّ

یاسَیِّدِی فِیما یَکُونُ مِنّی إلی آخِرِ عُمُرِی مِنْ سَرِیرَتِی وَعَلانِیَتِی، وَبِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتِی وَنَقْصِی وَنَفْعِی وَضَرِّی، إلهِی إنْ حَرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْزُقُنِی، وَإنْ خَذَلْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُنِی، إلهِی أعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَحُلُولِ سَخَطِکَ، إلهِی إنْ کُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِکَ فَأنْتَ أهْلٌ أنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِکَ، إلهِی کَأنِّی بِنَفْسِی واقِفَهٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَقَدْ أظَلَّها حُسْنُ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ، فَفَعَلْتَ ما أنْتَ أهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِی بِعَفْوِکَ، إلهِی إنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أوْلی مِنْکَ بِذلِکَ، وَإنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلِی وَلَمْ یُدْنِنِی مِنْکَ عَمَلِی، فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرارَ بِالذَّنْبِ إلَیْکَ وَسِیلَتِی، إلهِی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسِی فِی النَّظَرِ لَها، فَلَهَا الْوَیْلُ إنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها، إلهِی لَم یَزَلْ بِرُّکَ عَلَیَّ أیّامَ حَیاتِی، فَلا تَقْطَعْ بِرَّکَ عَنِّی فِی مَماتِی، إلهِی کَیْفَ آیَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَماتِی، وَأنْتَ لَمْ تُوَلِّنِی إلاَّ الْجَمِیلَ فِی حَیاتِی، إلهِی تَوَلَّ مِنْ أمْرِی ما أنْتَ أهْلُهُ، وَعُدْ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ عَلی مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إلهِی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوباً فِی الدُّنْیا، وَأنَا أحْوَجُ إلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الْاُخْری، إلهِی قَدْ أحْسَنْتَ إلَیَّ إذْ لَمْ تُظْهِرْها لاَِحَدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحِینَ، فَلا تَفْضَحْنِی یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُسِ الْأشْهادِ، إلهِی جُودُکَ بَسَطَ أمَلِی، وَعَفْوُکَ أفْضَلُ مِنْ عَمَلِی، إلهِی فَسُرَّنِی بِلِقائِکَ یَوْمَ تَقْضِی فِیهِ بَیْنَ عِبادِکَ، إلهِی اعْتِذارِی إلَیْکَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِی یا أکْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إلَیْهِ الْمُسِیئُونَ، إلهِی لا تَرُدَّ حاجَتِی وَلا تُخَیِّبْ طَمَعِی، وَلا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجائِی وَأمَلِی، إلهِی لَوْ أرَدْتَ هَوانِی لَمْ تَهْدِنِی، وَلَوْ أرَدْتَ فَضِیحَتِی لَمْ تُعافِنِی، إلهِی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنِی فِی حاجَه قَدْ أفْنَیْتُ عُمُرِی فِی طَلَبِها مِنْکَ، إلهِی فَلَکَ الْحَمْدُ أبَداً أبَداً

دائِماً سَرْمَداً، يَزِيدُ وَلا يَبِيدُ كَما تُحِبُّ وَتَرْضى، إِلهِی إِنْ اَخَذْتَنِی بِجُرْمِی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ، وَإِنْ اَخَذْتَنِی بِذُنُوبِی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ، وَإِنْ أَدْخَلْتَنِی النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَها أَنِّی أُحِبُّکَ، إِلهِی إِنْ کانَ صَغُرَ فِی جَنْبِ طاعَتِکَ عَمَلِی، فَقَدْ کَبُرَ فِی جَنْبِ رَجائِکَ أَمَلِی، إِلهِی کَیْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِکَ بِالْخَیْبَهِ مَحْرُوماً، وَقَدْ کانَ حُسْنُ ظَنِّی بِجُودِکَ أَنْ تَقْلِبَنِی بِالنَّجاهِ مَرْحُوماً، إِلهِی وَقَدْ أَفْنَیْتُ عُمُرِی فِی شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْکَ، وَأَبْلَیْتُ شَبابِی فِی سَکْرَهِ التَّباعُدِ مِنْکَ، إِلهِی فَلَمْ أَسْتَیْقِظْ أَیّامَ اغْتِرارِی بِکَ وَرُکُونِی إِلی سَبِیلِ سَخَطِکَ، إِلهِی وَأَنَا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْکَ، مُتَوَسِّلٌ بِکَرَمِکَ إِلَیْکَ، إِلهِی أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَیْکَ مِمّا کُنْتُ أُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْیائِی مِنْ نَظَرِکَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ، اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ، إِلهِی لَمْ یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إِلاّ فِی وَقْت اَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ، وَکَما أَرَدْتَ أَنْ أَکُونَ کُنْتُ، فَشَکَرْتُکَ بِإِدْخالِی فِی کَرَمِکَ وَلِتَطْهِیرِ قَلْبِی مِنْ أَوْساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ، إِلهِی أُنْظُرْ إِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَأَطاعَکَ، یا قَرِیباً لا یَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَیا جَواداً لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ، إِلهِی هَبْ لِی قَلْباً یُدْنِیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ، وَلِساناً یُرْفَعُهُ إِلَیْکَ صِدْقُهُ، وَنَظَراً یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ، إِلهِی إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُول، وَمَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُول، وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَیْهِ غَیْرُ مَمْلُول، إِلهِی إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِکَ لَمُسْتَنِیرٌ، وَإِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجِیرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِکَ یا إِلهِی، فَلَا تُخَیِّبْ ظَنِّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَلا تَحْجُبْنِی عَنْ رَأْفَتِکَ، إِلهِی اَقِمْنِی فِی أَهْلِ وِلایَتِکَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّیادَهَ مِنْ مَحَبَّتِکَ، إِلهِی وَاَلْهِمْنِی وَلَهاً بِذِکْرِکَ إِلی ذِکْرِکَ، وَهِمَّتِی فِی رَوْحِ نَجاحِ أَسْمائِکَ وَمَحَلِّ قُدْسِکَ، إِلهِی بِکَ عَلَیْکَ إِلاّ اَلْحَقْتَنِی بِمَحَلِّ أَهْلِ طاعَتِکَ، وَالْمَثْوَی

الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ، فَإِنّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسِی دَفْعاً وَلا أَمْلِکُ لَها نَفْعاً، إِلهی أَنَا عَبْدُکَ الضَّعِیفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوکُکَ الْمُنِیبُ، فَلا تَجْعَلْنِی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ، إِلهی هَبْ لِی کَمالَ الاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَتَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ، إِلهی وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ، فَناجَیْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَکَ جَهْراً، إِلهی لَمْ أُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنِّی قُنُوطَ الأَیاسِ، وَلاَ انْقَطَعَ رَجائِی مِنْ جَمِیلِ کَرَمِکَ، إِلهی إِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ أَسْقَطَتْنِی لَدَیْکَ، فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ، إِلهی إِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ، فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقِینُ إِلی کَرَمِ عَطْفِکَ، إِلهی إِنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ، فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ، إِلهی إِنْ دَعانِی إِلَی النّارِ عَظِیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانِی إِلَی الْجَنَّهِ جَزِیلُ ثَوابِکَ، إِلهی فَلَکَ أَسْأَلُ وَإِلَیْکَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدِیمُ ذِکْرَکَ، وَلا یَنْقُضُ عَهْدَکَ، وَلا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ، وَلا یَسْتَخِفُّ بِأَمْرِکَ، إِلهی وَأَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّکَ الأَبْهَجِ، فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً وَمِنْکَ خائِفاً مُراقِباً، یا ذَا الْجَلالِ وَالاِکْرامِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد رَسُولِهِ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً».

مناجات امیر مؤمنان علیه السلام

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ الأمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ إِلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْب سَلیم، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی وَالاَقْدامِ، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ یَوْمَ لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ یَوْمَ

لا يَنْفَعُ الظّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ، وَأَسْأَلُکَ الأمانَ يَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالاْمْرُ يَومَئِذ لِلّهِ، وَأَسْأَلُکَ الاْمانَ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِی مِنْهُمْ يَوْمَئِذ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وَأَسْأَلُکَ الاْمانَ يَوْمَ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِی مِنْ عَذابِ يَوْمَئِذ بِبَنِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَاَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِی الاَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلاَّ إِنَّها لَظی نَزّاعَةً لِلشَّوی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلي وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إلاَّ الْمَوْلي، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إلاَّ الْمالِکُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزِيزُ وَأَنَا الذَّلِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الذَّلِيلَ إلاَّ الْعَزِيزُ، مَوْلایَ يا

مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إلاَّ الْخالِقُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظِيمُ وَأَنَا الْحَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْحَقِيرَ إلاَّالْعَظِيمُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِيْفُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيْفَ إلاَّ الْقَوِیُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الغَنِیُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إلاَّ الْغَنِیُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعْطِی وَأَنَا السَّائِلُ، وَهَلْ يَرْحَمُ السّائِلَ إلاَّ الْمُعْطِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ، وَأَنَا الْمَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إلاَّ الْحَیُّ، مَوْلایَ يا

مَوْلایَ أَنْتَ الْباقِی وَأَنَا الْفانِی وَهَلْ يَرْحَمُ الْفانِیَ إلاَّ الْباقِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الدّائِمُ وَأَنَا الزّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الزّائِلَ إلاَّ الدّائِمُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الرّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إلاَّ الرّازِقُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْجَوادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْبَخِيلَ إلاَّ الْجَوادُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعافِی وَأَنَا الْمُبْتَلی وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُبْتَلی إلاَّ الْمُعافِی، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ إلاَّ الْكَبِيرُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْهادِی وَأَنَا الضّالُّ وَهَلْ يَرْحَمُ الضّالَّ إلاَّ الْهادِی، مَوْلایَ

يا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّحْمانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ يَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلاَّ الرَّحْمانُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ السُّلْطانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلاَّ السُّلْطانُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الدَّلِيلُ وَأَنَا الْمُتَحَيِّرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُتَحَيِّرَ إِلاَّ الدَّلِيلُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَفُورُ، وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلاَّ الْغَفُورُ مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْغالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلاَّ الْغالِبُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلاَّ الرَّبُّ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُتَكَبِّرُ وَأَنَا الْخاشِعُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْخاشِعَ إِلاَّ الْمُتَكَبِّرُ، مَوْلایَ يا مَوْلایَ اِرْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَارْضَ عَنِّی بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَفَضْلِکَ يا ذَا

الْجُودِوَالاِْحْسانِوَالطَّوْلِوَالاِْمْتِنانِ بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

چند مناجات از مناجات خمسه عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که مرحوم علاّمه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تائبین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِی اَلْبَسَتْنِی الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتِی، وَجَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْكَنَتِی، وَأَماتَ قَلْبِی عَظِيمُ جِنايَتِی، فَأَحْيِهِ بِتَوْبَه مِنْکَ يا أَمَلِی وَبُغْيَتِی، وَيا سُؤْلِی وَمُنْيَتِی، فَوَعِزَّتِکَ ما أَجِدُ لِذُنُوبِی سِواکَ غافِراً، وَلا اَری لِكَسْرِی غَيْرَکَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالاِْنابَهِ إِلَيْکَ، وَعَنَوْتُ بِالاِْسْتِكانَهِ لَدَيْکَ، فَاِنْ طَرَدْتَنِی مِنْ بابِکَ فَبِمَنْ اَلُوذُ، وَإِنْ رَدَدْتَنِی عَنْ جَنابِکَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتِی وَافْتِضاحِی، وَوالَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِی وَ اجْتِراحِی، أَسْأَلُکَ يا غافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيا جابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ، أَنْ تَهَبَ لِی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَلا تُخْلِنِی فِی مَشْهَدِ الْقِيامَهِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِکَ وَغَفْرِکَ، وَلا تُعْرِنِی مِنْ جَمِيلِ صَفْحِکَ وَسَتْرِکَ، إِلهِی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبِی غَمامَ رَحْمَتِکَ، وَأَرْسِلْ عَلی عُيُوبِی سَحابَ رَأْفَتِکَ، إِلهِی هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الاَْبِقُ إِلاّ إِلی مَوْلاهُ، أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِواهُ، إِلهِی إِنْ كانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَهً

فَإِنِّى وَعِزَّتِکَ مِنَ النّادِمِينَ، وَإِنْ كانَ الاِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطِيئَهِ حِطّهً فَإِنِّى لَکَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لَکَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى، إِلهِى بِقُدْرَتِکَ عَلَىَّ تُبْ عَلَىَّ، وَبِحِلْمِکَ عَنِّى اعْفُ عَنِّى، وَبِعِلْمِکَ بِى ارْفَقْ بِى، إِلهِى أَنْتَ الَّذِى فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً إِلى عَفْوِکَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَه، فَقُلْتَ تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ، إِلهِى إِنْ كانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ، إِلهِى ما أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصاکَ فَتُبْتَ عَلَيْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِکَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ، يا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ، يا كاشِفَ الضُّرِّ،

يا عَظِيمَ الْبِرِّ، يا عَلِيماً بِما فِی السِّرِّ، يا جَمِيلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْفَعْتُ بِجُودِکَ وَكَرَمِکَ إِلَيْکَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحَنانِکَ، وَتَرَحُّمِکَ لَدَيْکَ، فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَلا تُخَيِّبْ فِيکَ رَجائِی، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِی، وَكَفِّرْ خَطِيئَتِی، بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات شاكين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِی إِلَيْکَ أَشْكُو نَفْساً بِالسُّوءِ اَمّارَهً، وَإِلَی الْخَطِيئَهِ مُبادِرَهً، وَبِمَعاصِيکَ مُولَعَهً، وَ لِسَخَطِکَ مُتَعَرِّضَهً، تَسْلُکُ بِی مَسالِکَ الْمَهالِکَ، وَتَجْعَلُنِی عِنْدَکَ أَهْوَنَ هالِک، كَثِيرَهَ الْعِلَلِ طَوِيلَهَ الأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ، مَيّالَهً إِلَی اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ، مَمْلُوَّهً بِالْغَفْلَهِ وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِی إِلَی الْحَوْبَهِ، وَتُسَوِّفُنِی بِالتَّوْبَهِ، إِلهِی أَشْكُو إِلَيْکَ عَدُوّاً يُضِلُّنِی، وَشَيْطاناً يُغْوِينِی، قَدْ مَلاَ بِالْوَسْواسِ صَدْرِی، وَأَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبِی، يُعاضِدُ لِیَ الْهَوی، وَيُزَيِّنُ لِی حُبَّ الدُّنْيا، وَيَحُولُ بَيْنِی وَبَيْنَ الطّاعَهِ وَالزُّلْفی، إِلهِی إِلَيْکَ أَشْكُو قَلْباً قاسِياً، مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّيْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَ عَيْناً عَنِ الْبُكاءِ مِنْ خَوْفِکَ جامِدَهً، وَ إِلی ما يَسُرُّها طامِحَهً، إِلهِی لا حَوْلَ لِی وَ لا قُوَّهَ إِلاَّ بِقُدْرَتِکَ، وَلا نَجاهَ لِی مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا إِلاَّ بِعِصْمَتِکَ، فَأَسْأَلُکَ بِبَلاغَهِ حِكْمَتِکَ، وَنَفاذِ مَشِيَّتِکَ، أَنْ لا تَجْعَلَنِی لِغَيْرِ جُودِکَ مُتَعَرِّضاً، وَلا تُصَيِّرَنِی لِلْفِتَنِ غَرَضاً، وَكُنْ لِی عَلَی الأَعْداءِ ناصِراً، وَعَلَی الْمَخازِی وَالْعُيُوبِ ساتِراً، وَمِنَ الْبَلايا واقِياً، وَعَنِ الْمَعاصِی عاصِماً، بِرَأْفَتِکَ وَرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات خائفين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِی أَتَراکَ بَعْدَ الإِيمانِ بِکَ تُعَذِّبُنِی، أَمْ بَعْدِ حُبِّی إِيّاکَ تُبَعِّدُنِی، أَمْ مَعَ رَجائِی لِرَحْمَتِکَ وَصَفْحِکَ تَحْرِمُنِی، اَم مَعَ اسْتِجارَتِی بِعَفْوِکَ تُسْلِمُنِی، حاشا لِوَجْهِکَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِی، لَيْتَ شِعْرِی اَلِلشَّقاءِ وَلَدَتْنِی أُمِّی، أَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْنِی، فَلَيْتَها لَمْ تَلِدْنِی وَلَمْ تُرَبِّنِی، وَلَيْتَنِی عَلِمْتُ اَمِنْ أَهْلِ السَّعادَهِ جَعَلْتَنِی، وَبِقُرْبِکَ وَجِوارِکَ خَصَصْتَنِی، فَتَقَرَّ بِذلِکَ عَيْنِی وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِی، إِلهِی هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدَهً لِعَظَمَتِکَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَهً نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلی مَجْدِکَ وَجَلالَتِکَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلی قُلُوب انْطَوَتْ عَلی مَحَبَّتِکَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْماعاً

تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِكْرِكَ فِی إِرادَتِكَ، أوْ تَغُلَّ اَكُفّاً رَفَعَتْهَا الاْمالُ إِلَيْكَ رَجاءَ رَأْفَتِكَ، أَوْ تُعاقِبُ أَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِكَ حَتّى نَحِلَتْ

فِی مُجاهَدَتِکَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلاً سَعَتْ فِی عِبادَتِکَ، إِلهی لا تُغْلِقْ عَلی مُوَحِّدِیکَ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ إِلی جَمِیلِ رُؤْیَتِکَ، إِلهِی نَفْسٌ أَعْزَزْتَها بِتَوْحِیدِکَ کَیْفَ تُذِلُّها بِمَهانَهِ هِجْرانِکَ، وَضَمِیرٌ نْعَقَدَ عَلی مَوَدَّتِکَ کَیْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرارَهِ نِیرانِکَ، إِلهِی أَجِرْنِی مِنْ أَلِیمِ غَضَبِکَ وَعَظِیمِ سَخَطِکَ، یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ، یا جَبّارُ یاقَهّارُ، یا غَفّارُ یا سَتّارُ، نَجِّنِی بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَفَضِیحَهِ الْعارِ، اِذَا امْتازَ الأَخْیارُ مِنَ الأَشْرارِ، وَحالَتِ الأَحْوالُ، وَقَرُبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعُدَ الْمُسِیئُونَ، " وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْس ما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ "».

زیارت اوّل جامعه

این زیارت در کتب کافی، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمّه و انبیا واوصیا(علیهم السلام)خوانده می شود:

«اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اُمَناءِ اللهِ وَأَحِبّائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَنْصارِ اللهِ وَخُلَفائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَساکِنِ ذِکْرِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُظهِرِی أَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی المُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُخْلِصِینَ فِی طاعَهِ اللهِ، السَّلامُ عَلَی الأَدِلاَّءِ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی اللهَ، وَمَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی اللهَ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّی مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأُشْهِدُ اللهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَعَلانِیَتِکُمْ، مُفَوِّضٌ فِی ذلِکَ کُلِّهِ إِلَیْکُمْ، لَعَنَ اللهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّد مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ، وَأَبْرَأُ إِلَی اللهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ».

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیّت خاصّی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین(علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعدّدی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصّل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمّه

معصومین(علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعدّدی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از روی بصیرت این زیارت

را با توجه به معنایش در کنار قبور ائمّه(علیهم السلام) بخواند، نوعی مرور بر اعتقادات و باورها و تجدید میثاق با اولیای دین کرده است.

زیارت امین اللّه

یکی از زیارت های بسیار معروف و معتبر است که در کتاب های زیارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسی آن را از نظر متن و سند از بهترین زیارات دانسته که مناسب است در همه حرمها و مزارهای ائمّه(علیهم السلام) بر آن مداومت شود.

این زیارت، هم از زیارتهای مطلقه محسوب می شود که در هر وقت می توان خواند، هم از زیارتهای مخصوصه روز غدیرخم است، و هم از زیارات جامعه ای است که در همه حرمهای مقدّس ائمّه(علیهم السلام) خوانده می شود. محتوایی عرفانی و سراسر شور و اشتیاق به قرب الهی دارد. کیفیّت آن چنان است که به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمّدباقر علیه السلام که امام زین العابدین علیه السلام به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، و نزد قبر آن حضرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ جاهَدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی دَعاکَ اللهُ إِلی جِوارِهِ، فَقَبَضَکَ إِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ، وَأَلْزَمَ أَعْداءَکَ الْحُجَّةَ مَعَ ما لَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلی جَمِیعِ خَلْقِهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِی مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِکَ، راضِیَةً بِقَضائِکَ، مُولَعَةً بِذِکْرِکَ وَدُعائِکَ، مُحِبَّةً لِصَفْوَهِ أَوْلِیائِکَ، مَحْبُوبَةً فِی أَرْضِکَ وَسَمائِکَ، صابِرَةً عَلی نُزُولِ بَلائِکَ، شاکِرَةً لِفَواضِلِ نَعْمائِکَ، ذاکِرَةً لِسَوابِغِ آلائِکَ، مُشْتاقَةً إِلی فَرْحَهِ لِقائِکَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِکَ، مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِیائِکَ، مُفارِقَةً لاَِخْلاقِ أَعْدائِکَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْیا بِحَمْدِکَ وَثَنائِکَ».

پس گونه

خود را بر قبر گذاشت و گفت:

«اَللّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْکَ والِهَهٌ، وَسُبُلَ الرّاغِبِينَ إِلَيْکَ شارِعَهٌ،وَأَعْلامَ الْقاصِدِينَ إِلَيْکَ واضِحَهٌ، وَأَفْئِدَهَ الْعارِفِينَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَأَصْواتَ الدّاعِينَ إِلَيْکَ صاعِدَهٌ، وَأَبْوابَ الْإِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَدَعْوَهَ مَنْ ناجاکَ مُسْتَجابَهٌ، وَتَوْبَهَ مَنْ أَنابَ إِلَيْکَ مَقْبُولَهٌ، وَعَبْرَهَ مَنْ بَکى مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَالْإِغاثَهَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَالْإِعانَهَ لِمَنِ اسْتَعانَ بِکَ مَبْذُولَهٌ، وَعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَلَ مَنِ اسْتَقالَکَ مُقالَهٌ، وَأَعْمالَ الْعامِلِينَ لَدَيْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَکَ إِلَى الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْکَ نازِلَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَهٌ، وَحَوائِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِيَّهٌ، وَجَوائِزَ السّائِلِينَ عِنْدَکَ مُوَفَّرَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِيدِ مُتَواتِرَهٌ، وَمَوائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّهٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ لَدَيْکَ مُتْرَعَهٌ. اَللّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعائِى، وَاقْبَلْ ثَنائِى، وَاجْمَعْ بَيْنِى وَبَيْنَ أَوْلِيائِى، بِحَقِّ مُحَمَّد وَعَلِيّ وَفاطِمَهَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِنَّکَ وَلِيُّ نَعْمائِى وَمُنْتَهى مُناىَ وَغايَهُ رَجائِى فِى مُنْقَلَبِى وَمَثْواىَ». «أَنْتَ إِلهِى وَسَيِّدِى وَمَوْلاىَ، اِغْفِرْ لِى وَ لِاَوْلِيائِنا، وَکُفَّ عَنّا أَعْداءَنا، وَاشْغَلْهُمْ عَنْ اَذانا، وَاَظْهِرْ کَلِمَهَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيا، وَأَدْحِضْ کَلِمَهَ الْباطِلِ وَاجْعَلْهَاالسُّفْلى، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَىْء قَدِيرٌ».

زیارت وارث

زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام معروف به زیارت وارث این زیارت معتبر و پرمحتوا، ابراز علاقه و همبستگی با سیدالشّهدا و شهدای دیگر(علیهم السلام) کربلاست، و سلسله نورانی نیاکان امام حسین و دودمان رسالت(علیهم السلام) را به یاد می آورد. و پیوند زائر را با اهلبیت عصمت تحکیم می کند. پس چون قصد زیارت امام حسین علیه السلام نمودی بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ نُوح نَبِيِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ إِبْراهِيمَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ ياوارِثَ مُوسى کَلِيمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عِيسى رُوحِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُحَمَّد حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ

أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ مُحَمَّد الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ عَلِىّ الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرى،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ثارَاللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّى أَتاکَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلاىَ ياأَباعَبْدِاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّةُ بِأَنْجاسِها،وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مِنْ دَعائِمِ الدِّينِ وَأَرْكانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِىُّ الرَّضِىُّ الزَّكِىُّ الْهادِى الْمَهْدِىُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ كَلِمَةُ التَّقْوى، وَأَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، وَأُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، أَنِّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرائِعِ دِينِى وَخَواتِيمِ عَمَلِى، وَقَلْبِى لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَأَمْرِى لِاَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلى أَرْواحِكُمْ، وَعَلى أَجْسادِكُمْ، وَعَلى أَجْسامِكُمْ، وَعَلى شاهِدِكُمْ، وَعَلى غائِبِكُمْ، وَعَلى ظاهِرِكُمْ، وَعَلى باطِنِكُمْ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يا أَباعَبْدِاللهِ، لَقَدْعَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَهُ بِکَ عَلَيْنا وَعَلى جَمِيعِ أَهْلِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَأَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِکَ، يا مَوْلاىَ يا أَباعَبْدِاللهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ وَأَتَيْتُ مَشْهَدَکَ أَسْأَلُ اللهَ بِالشَّأنِ الَّذِى لَکَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِى لَکَ لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ يَجْعَلَنِى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالآخِرَهِ». «اَللّهُمَّ إِنِّى صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِيکَ لَکَ، لِاَنَّ الصَّلاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلاّ لَکَ، لِاَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّى أَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِيَّهِ، وَارْدُدْ عَلَىَّ مِنْهُمُ السَّلامَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّةٌ مِنِّى

إِلی مَوْلایَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّ علیهما السلام ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَاجْزِنِی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی وَرَجائِی فِیکَ وفِی وَلِیِّکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

آنگاه به قصد زیارت علیّ بن الحسین علیهما السلام بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّهِیدُ بْنُ الشَّهِیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُوم، لَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیَّةُ بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمِیعِ الْمُسْلِمِینَ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَی اللهِ وَ إِلَیْکَ مِنْهُمْ».

سپس به نیّت زیارت دیگر شهدای کربلا بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَوْلِیاءَ اللهِ وَ أَحِبّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَصْفِیاءَ اللهِ وَ اَوِدّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنصارَ فاطِمَةَ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الْوَلِیِّ الزَّکِیِّ النّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی عَبْدِاللهِ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی، طِبْتُمْ وَطابَتِ الأَرْضُ الَّتِی فِیها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً، فَیا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الجِنانِ مَعَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیاره آل یس

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الأنوار به نقل از ناحیه مقدّسه چنین آورده است که هرگاه خواستی به وسیله ما به سوی خداوند تبارک وتعالی و به سوی ما توجه کنید، بگویید:

«سَلامٌ عَلی آلِ یس، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ

اللهِ وَدَيّانَ دِينِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خَلِيفَةَ اللهِ وَناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّةَ اللهِ وَدَلِيلَ إرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا تالِیَ کِتابِ اللهِ وَتَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فِی آناءِ لَيْلِکَ وَأطْرافِ نَهارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَقِيَّةَ اللهِ فِی أرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ميثاقَ اللهِ الَّذِی اَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَعْدَ اللهِ الَّذی ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّها الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْواسِعَةُ وَعْداً غَيْرَ مَکْذُوبٍ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حِينَ تَقُومُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصَلِّی وَتَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حِينَ تَرْکَعُ وَتَسْجُدُ، اَلسَّلامُ

عَلَيْکَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُکَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِی، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فِی اللَّيْلِ إذا يَغْشی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّی، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الاْمامُ الْمَأْمُونُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّها الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ بِجَوامِعِ السَّلام، أُشْهِدُکَ يا مَوْلایَ أَنّی أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبِيبَ إلاّ هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأُشْهِدُکَ يا مَوْلایَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدّ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر حُجَّتُهُ، وَعَلِیَّ بْنَ مُوسی حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ، وَعَلِیَّ ابْنَ مُحَمَّد حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ،وَأَشْهَدُأَنَّکَ حُجَّةُ اللهِ، أَنْتُمُ الاْوَّلُ وَالاْخِرُ، وَأَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ " لا رَيْبَ فِيها، يَوْمَ لا يَنْفَعُ نَفْساً اِيمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی اِيمانِها خَيْراً "، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ ناکِراً وَنَکِيراًحَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصادَ حَقٌّ، وَالْمِيزانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِما حَقٌّ، يا مَوْلایَ شَقِیَ مَنْ

خالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطاعَكُمْ، فَاشْهَدْ عَلى ما أَشْهَدْتُکَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيٌّ لَکَ بَرِیءٌ مِنْ عَدُوِّکَ، فَالْحَقُّ ما رَضِيتُمُوهُ، وَالْباطِلُ ما سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ ما أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ ما نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِی مُؤْمِنَهٌ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَبِكُمْ يا مَوْلایَ اَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَنُصْرَتِی مُعَدَّهٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِی خالِصَهٌ لَكُمْ آمينَ آمينَ».

سپس بگو:

«اَللّهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَكَلِمَهِ نُورِکَ، وَأَنْ تَمْلأَ قَلْبِی نُورَ الْيَقِينِ، وَصَدْرِی نُورَ الاِْيمانِ، وَفِكْرِی نُورَ النِّيّاتِ، وَعَزْمِی نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِی نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسانِی نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِی نُورَ الْبَصائِرِ مِنْ عِنْدِکَ،وَبَصَرِی نُورَ الضِّياءِ، وَسَمْعِی نُورَ الْحِكْمَهِ، وَمَوَدَّتِی نُورَ الْمُوالاهِ لِمُحَمَّد وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ حَتّى أَلْقاکَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِکَ وَميثاقِکَ فَتُغَشِّيَنِی رَحْمَتَکَ يا وَلِیُّ يا حَمِيدُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد حُجَّتِکَ فِی أَرْضِکَ، وَخَليفَتِکَ فِی بِلادِکَ، وَالدّاعِی إِلى سَبِيلِکَ، وَالْقائِمِ بِقِسْطِکَ،وَالثّائِرِ بِأَمْرِکَ، وَلِیِّ الْمُؤْمِنِينَ وَبَوارِ الْكافِرِينَ، وَمُجَلِّی الظُّلْمَهِ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالْحِكْمَهِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِکَ التّامَّهِ فِی أَرْضِکَ، الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَالْوَلِیِّ النّاصِحِ، سَفِينَهِ النَّجاهِ وَعَلَمِ الْهُدى وَنُورِ أَبْصارِ الْوَرى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدى، وَمُجَلِّی الْعَمى الَّذِی يَمْلأُ الاَْرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، إِنَّکَ عَلى كُلِّ شَیْء قَدِيرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّکَ وَابْنِ أَوْلِيائِکَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً، اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِکَ، وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِياءَکَ وَأَوْلِياءَهُ وَشيعَتَهُ وَأَنْصارَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ باغ وَطاغ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِکَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوء، وَاحْفَظْ فيهِ رَسُولَکَ وَآلَ رَسُولِکَ، وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَاَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانْصُرْ ناصِرِيهِ، وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ، وَاقْصِمْ

قاصِمِيهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَهَ الْكُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقِينَ وَجَمِيعَ

الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها، وَامْلأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَاَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّکَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِی اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأَرِنِي فِی آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِی عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ، إِلهَ الْحَقِّ آمِينَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زيارت ائمّه(عليهم السلام)

اين دعا به خاطر مفاهيم بسيار ارزشمند و عالی آن، به دعای عاليه المضامين معروف است که آن را سيد بن طاوس در مصباح الزاير بعد از زيارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شريف اين است:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی زُرْتُ هَذَا الْإِمامَ مُقِرّاً بِإِمامَتِهِ مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طَاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِی وَ عُيُوبِی وَ مُوبِقاتِ آثامِی وَ کَثْرَهِ سَيِّئاتِی وَ خَطَايایَ وَ ما تَعْرِفُهُ مِنِّی مُسْتَجِيراً بِعَفْوِکَ مُسْتَعِيذاً بِحِلْمِکَ راجِياً رَحْمَتَکَ لاجِئاً إِلَى رُکْنِکَ عَائِذاً بِرَأْفَتِکَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِيِّکَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِکَ وَ صَفِيِّکَ وَ ابْنِ أَصْفِيَائِکَ وَ أَمِينِکَ وَ ابْنِ أُمَنائِکَ وَ خَلِيفَتِکَ وَ ابْنِ خُلَفَائِکَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَهَ إِلى رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ وَ الذَّرِيعَهَ إِلَی رَأْفَتِکَ وَ غُفْرَانِکَ أَللَّهُمَّ وَ أَوَّلُ حَاجَتِی إِلَيْکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِی عَلى کَثْرَتِهَا وَ أَنْ تَعْصِمَنِی فِيما بَقِیَ مِنْ عُمُرِی وَ تُطَهِّرَ دِينِی مِمَّا يُدَنِّسُهُ وَ يَشِينُهُ وَ يُزْرِی بِهِ وَ تَحْمِيَهُ مِنَ الرَّيْبِ وَ الشَّکِّ وَ الْفَسَادِ وَ الشِّرْکِ وَ تُثَبِّتَنِی عَلى طَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ وَ ذُرِّيَّتِهِ النُّجَبَاءِ السُّعَدَاءِ صَلَواتُکَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ سَلامُکَ وَ بَرَکَاتُکَ وَ تُحْيِيَنِی ما أَحْيَيْتَنِی عَلَى طَاعَتِهِمْ وَ تُمِيتَنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلى طَاعَتِهِمْ وَ أَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبِی مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ أَعْدَائِهِمْ وَ مُرَافَقَهَ أَوْلِيَائِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ أَسْأَلُکَ يا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِکَ مِنِّی

وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ عِبَادَتَکَ وَ الْمُواظَبَهَ عَلَیْهَا وَ تُنَشِّطَنِی لَهَا وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَکَ وَ مَحَارِمَکَ وَ تَدْفَعَنِی عَنْهَا وَ تُجَنِّبَنِی التَّقْصِیرَ فِی صَلاتِی وَالاِسْتِهَانَهَ بِهَا وَ التَّرَاخِیَ عَنْهَا وَ تُوَفِّقَنِی لِتَأْدِیَتِهَا کَما فَرَضْتَ وَ أَمَرْتَ بِهِ عَلی سُنَّهِ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَکَاتُکَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً وَ تَشْرَحَ صَدْرِی لاِیتاءِ الزَّکَاهِ وَ إِعْطَاءِ الصَّدَقَاتِ وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الاِحْسَانِ إِلَی شِیعَهِ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ مُواسَاتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانِی إِلاّ بَعْدَ أَنْ تَرْزُقَنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ وَ زِیَارَهَ قَبْرِ نَبِیِّکَ وَقُبُورِ الاَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ أَسْأَلُکَ یا رَبِّ تَوْبَهً نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَ نِیَّهً تَحْمَدُهَا وَ عَمَلاً صَالِحاً تَقْبَلُهُ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی إِذَا تَوَفَّیْتَنِی وَ تُهَوِّنَ عَلَیَّ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنِی فِی زُمْرَهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ تَجْعَلَ دَمْعِی غَزِیراً فِی طَاعَتِکَ وَ عَبْرَتِی جَارِیَهً فِیما یُقَرِّبُنِی مِنْکَ وَ قَلْبِی عَطُوفاً عَلی أَوْلِیَائِکَ وَ تَصُونَنِی فِی هَذِهِ الدُّنْیَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الآفَاتِ وَ الاَمْرَاضِ الشَّدِیدَهِ وَ الاَسْقامِ الْمُزْمِنَهِ وَ

جَمِیعِ أَنْواعِ الْبَلاءِ وَ الْحَوادِثِ وَ تَصْرِفَ قَلْبِی عَنِ الْحَرَامِ وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَکَ وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ الْحَلالَ وَ تَفْتَحَ لِی أَبْوابَهُ وَ تُثَبِّتَ نِیَّتِی وَ فِعْلِی عَلَیْهِ وَ تَمُدَّ فِی عُمُرِی وَ تُغْلِقَ أَبْوابَ الْمِحَنِ عَنِّی وَ لا تَسْلُبَنِی ما مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ لا تَسْتَرِدَّ شَیْئاً مِمَّا أَحْسَنْتَ بِهِ إِلَیَّ وَ لاَ تَنْزِعَ مِنِّی النِّعَمَ الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ وَ تَزِیدَ فِیما خَوَّلْتَنِی وَ تُضَاعِفَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً وَ تَرْزُقَنِی مَالاً کَثِیراً وَاسِعاً سَائِغاً هَنِیئاً نَامِیاً وَافِیاً وَ عِزّاً بَاقِیاً کَافِیاً وَ جَاهاً عَرِیضاً مَنِیعاً وَ

نِعْمَهً سَابِغَهً عَامَّهً وَ

تُغْنِيَنِی بِذَلِکَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنَکَّدَهِ وَ الْمَوارِدِ الصَّعْبَهِ وَ تُخَلِّصَنِی مِنْهَا مُعَافیً فِی دِینِی وَ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ ما أَعْطَیْتَنِی وَ مَنَحْتَنِی وَ تَحْفَظَ عَلَیَّ مَالِی وَ جَمِیعَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ تَقْبِضَ عَنِّی أَیْدِیَ الْجَبَابِرَهِ وَ تَرُدَّنِی إِلَی وَطَنِی وَ تُبَلِّغَنِی نِهَایَهَ أَمَلِی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ تَجْعَلَ عَاقِبَهَ أَمْرِی مَحْمُودَهً حَسَنَهً سَلِیمَهً وَ تَجْعَلَنِی رَحِیبَ الصَّدْرِ وَاسِعَ الْحَالِ حَسَنَ الْخُلْقِ بَعِیداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفَاقِ وَالْکِذْبِ وَالْبَهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَتُرْسِخَ فِی قَلْبِی مَحَبَّهَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ شِیعَتِهِمْ وَ تَحْرُسَنِی یا رَبِّ فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوانِی وَ أَهْلِ مَوَدَّتِی وَ ذُرِّیَّتِی بِرَحْمَتِکَ وَ جُودِکَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِی عِنْدَکَ وَ قَدِ اسْتَکْثَرْتُهَا لِلُؤْمِی وَ

شُحِّی وَ هِیَ عِنْدَکَ صَغِیرَهٌ حَقِیرَهٌ وَ عَلَیْکَ سَهْلَهٌ یَسِیرَهٌ فَأَسْأَلُکَ بِجَاهِ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عِنْدَکَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ وَ بِما أَوْجَبْتَ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ الْمُخْلَصِینَ مِنْ عِبَادِکَ وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ لَمَّا قَضَیْتَها کُلَّها وَ أَسْعَفْتَنِی بِهَا وَ لَمْ تُخَیِّبْ أَمَلِی وَ رَجَائِی، اَللَّهُمَّ وَشَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِیَّ یا سَیِّدِی یا وَلِیَّ اللَّهِ یا أَمِینَ اللَّهِ أَسْأَلُکَ أَنْ تَشْفَعَ لِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَذِهِ

الْحَاجَاتِ کُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ وَ بِحَقِّ أَوْلادِکَ الْمُنْتَجَبِینَ فَإِنَّ لَکَ عِنْدَاللهِ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُهُ الْمَنْزِلَهَ الشَّرِیفَهَ وَ الْمَرْتَبَهَ الْجَلِیلَهَ وَ الْجَاهَ الْعَرِیضَ اَللَّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَکَ مِنْ هَذَا الْإِمامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنائِهِ الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ الصَّلاهُ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ حَاجَتِی وَ طَلِبَاتِی هَذِهِ فَاسْمَعْ مِنِّی وَ اسْتَجِبْ لِی وَ

افْعَلْ بِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اَللَّهُمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِى وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِى وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتِى مِنْ صَالِحِ دِينِى وَ دُنْيَایَ وَ آخِرَتِى فَامْنُنْ بِهِ عَلَیَّ وَ احْفَظْنِى وَ احْرُسْنِى وَ هَبْ لِى وَ اغْفِرْ لِى وَ مَنْ

أَرَادَنِى بِسُوء أَوْ مَكْرُوهِ مِنْ شَيْطَان مَرِيد أَوْ سُلْطَان عَنِيد أَوْ مُخَالِف فِى دِين أَوْ مُنازِع فِى دُنْيَا أَوْ حاسِد عَلَیَّ نِعْمَةً أَوْ ظالِم أَوْ بَاغ فَاقْبِضْ عَنِّى يَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّى بِنَفْسِهِ وَ اكْفِنِى شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْباعِهِ وَ شَيَاطِينِهِ وَ أَجِرْنِى مِنْ كُلِّ مَا يَضُرُّنِى وَ يُجْحِفُ بِى وَ أَعْطِنِى جَمِيعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لا أَعْلَمُ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اغْفِرْ لِى وَ لِوالِدَیَّ وَ لِاِخْوانِى وَ أَخَواتِى وَ أَعْمامِى وَ عَمَّاتِى وَ أَخْوالِى وَ خَالاتِى وَ أَجْدَادِى وَ جَدَّاتِى وَ أَوْلادِهِمْ وَ ذَرَارِيهِمْ وَ أَزْوَاجِى وَ ذُرِّيَّاتِى وَ أَقْرِبَائِى وَ أَصْدِقَائِى وَ جِيرَانِى وَ إِخْوانِى فِيکَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَوَدَّتِى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْواتِ وَ لِجَمِيعِ مَنْ عَلَّمَنِى خَيْراً أَوْ تَعَلَّمَ مِنِّى عِلْماً، اَللَّهُمَّ أَشْرِكْهُمْ فِى صَالِحِ دُعَائِى وَ زِيَارَتِى لِمَشْهَدِ حُجَّتِکَ وَ وَلِيِّکَ وَ أَشْرِكْنِى فِى صَالِحِ أَدْعِيَتِهِمْ بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ بَلِّغْ وَلِيَّکَ مِنْهُمُ السَّلامَ وَ السَّلامُ عَلَيْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يا سَيِّدِى وَ مَوْلایَ يَا فُلانَ بْنَ فُلان بجاى «فلان بن فلان» نام امامى را كه زيارت مى كند و نام پدر آن بزرگوار را بگويد:

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ وَ عَلى رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ أَنْتَ وَسِيلَتِى إِلَى اللَّهِ وَ ذَرِيعَتِى إِلَيْهِ وَ لِى

حَقُّ مُوالاتِی وَ تَأْمِیلِی فَکُنْ شَفِیعِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْوُقُوفِ عَلَی قِصَّتِی هَذِهِ وَ صَرْفِی عَنْ مَوْقِفِی هَذَا بِالنُّجْحِ بِما سَأَلْتُهُ کُلِّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی عَقْلاً کَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِیاً وَ قَلْباً زَکِیّاً وَ عَمَلاً کَثِیراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِکَ کُلَّهُ لِی وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَیَّ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف

هرگاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیّت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ وَفِی کُلِّ ساعَه، وَلِیّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِیلاً وَعَیْناً، حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً، وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ

وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ،وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالْأَرَضُونَ، وَبِاسْمِکَ الَّذی یَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، یا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ حَیّ، وَیا حَیُّ بَعْدَ کُلِّ حَیّ،وَیا حَیُّ حِینَ لا حَیَّ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی وَمُمِیتَ الْأَحْیاءِ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَاالْإِمامَ الْهادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقائِمَ بِأَمْرِکَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها، وَعَنِّی وَ عَنْ والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ کِتابُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَهِ یَوْمِی هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَیّامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَهً لَهُ فِی عُنُقِی، لا أَحُولُ عَنْها

وَلا أَزُولُ أَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ، وَالذّابِّينَ عَنْهُ، وَالْمُسارِعِينَ إِلَيْهِ فِی قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِینَ لاَِوامِرِهِ، وَالْمُحامِینَ عَنْهُ،وَالسَّابِقِینَ إِلی إِرادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ. اَللَّهُمَّ إِنْ حالَ بَیْنِی وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِیّاً، فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی، مُؤْتَزِراً کَفَنِی، شاهِراً سَیْفِی، مُجَرَّداً قَناتِی، مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّاعِی فِی الْحاضِرِ وَالْبادِی. اَللّهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ، والْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ، وَاکْحَلْ ناظِرِی بِنَظْرَه مِنِّی إِلَیْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ، وَأَحْیِ بِهِ عِبادَکَ، فَإِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ "، فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّی بِاِسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْ‏ء مِنَ الْباطِلِ إِلاّ مَزَّقَهُ، ویُحِقَّ الْحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُوم عِبادِکَ، وَناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیْرَکَ، وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْکامِ کِتابِکَ، وَمُشَیِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِینَ. اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلی دَعْوَتِهِ، وَارْحَمِ اسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ، اَللّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هذِهِ الاُْمَّهِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداًوَنَراهُ قَرِیباً، بِرَحْمَتِکَ یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هر بار می گویی:

«اَلْعَجَلَ، اَلْعَجَلَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ».

نماز شب

روایات وارده از سوی پیشوایان معصوم در فضیلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت به وصیّش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

یا علی ترا به چند چیز سفارش می کنم به خاطر بسپار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب،(کافی، ج8، ص79) و از انس نقل شده است که گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج87، ص148)

کیفیت نماز شب

نماز شب یازده رکعت است، و می توان در هر رکعت به حمد تنها اکتفا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نماز شب باید خواند و بعد از هر دو رکعت سلام گفت، سپس دو رکعت به نیت نماز شَفْع و یک رکعت به نیت نماز وِتْر و بهتر است که نمازگزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتُوبُ إِلَیْهِ» و سپس هفت بار: «هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و بعد سیصد مرتبه «اَلْعَفْو» بگوید و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شد رکوع و سجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضرت فاطمه(علیها السلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل علیه السلام تعلیم او کرده بود، در رکعت اوّل بعد از حمد صد مرتبه سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِیمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدِیمِ، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا لا هکَذا غَیْرُهُ».

شیخ در مصباح المتهجدین فرموده: سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضِع سجود

خود را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَیْسَ غَیْرَهُ رَبٌّ یُدْعی، یا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إِلهٌ یُخْشی، یا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِکٌ یُتَّقی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزیرٌ یُؤْتی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشي، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ بَوّابٌ یُغْشی، یا مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَهِ السُّؤالِ إِلاّ کَرَماً وَ جُوداً وَعَلی کَثْرَهِ الذُّنُوبِ إِلاّ عَفْواً وَصَفْحاً، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا».و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه(علیها السلام)

شیخ طوسی و سیّد بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علیّ حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه(علیها السلام)، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اوّل بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " وَالْعادِیاتِ " در رکعت سوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إِذا زُلزِلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إِذا جآءَ نَصْرُ اللِهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إِلهی وَسَیِّدِی مَنْ تَهَیَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفادَهِ مَخْلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ وَفَوائِدِهِ ونائِلِهِ وَفَواضِلِهِ وَجَوائِزِهِ، فَإِلَیْکَ یا

إِلهی کانَتْ تَهْیِئَتِی وَتَعْبِئَتِی وَإِعْدادِی وَاسْتِعْدادِی، رَجاءَ فَوائِدِکَ وَمَعْرُوفِکَ وَنائِلِکَ وَجَوائِزِکَ، فَلاتُخَیِّبْنِی مِنْ ذلِکَ، یا مَنْ لا تَخِیبُ عَلَیْهِ مَسْأَلَهُ السّائِلِ، وَلا تَنْقُصُهُ عَطِیَّهُ نائِل، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَلا شَفاعَهِ مَخْلُوق رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِشَفاعَتِهِ، إِلاَّ مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظیمَ عَفْوِکَ الَّذِی عُدْتَ بِهِ عَلَی الْخاطِئِینَ عِنْدَ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ أَنْ جُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالْمَغْفِرَهِ، وَأَنْتَ سَیِّدِی الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ، وَأَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَآلِهِ الطّاهِرِینَ أَنْ تَغْفِرَ لِی ذَنْبِیَ الْعَظِیمَ، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الْعَظِیمَ إِلاَّ الْعَظِیمُ،یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظیمُ».

نماز حضرت صاحب الزَّمان علیه السلام

نماز حضرت صاحب الزَّمان عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ دو رکعت است می خوانی در هر رکعت سوره حَمْد را و چون به " إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ " رسیدی آن را صد مرتبه تکرار می کنی و سپس بقیه سوره را می خوانی و بعد " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را یکبار می خوانی و چون از نماز فارغ شدی این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْکَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، وَإِلَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکی،

وَعَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَهِ وَالرَّخاءِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلَّذِینَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ، وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إِعْزازَهُ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اِکْفِیانِی فَإِنَّکُما کافِیایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اُنْصُرانِی فَإِنَّکُما ناصِرایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانِی فَإِنَّکُما حافِظایَ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلْغَوثَ الْغَوثَ الْغَوْثَ، أَدْرِکْنِی أَدْرِکْنِی أَدْرِکْنِی، اَلأَمانَ الأَمانَ الأَمانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت های مختلفی روایت شده است و از جمله آنها نمازی است که مرحوم کلینی(رحمه الله) در کتاب کافی به سند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: چون مشکلی به تو روی آورد، پناه بیاور به رسول

خدا صلی الله علیه وآله و سپس دو رکعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هدیه کن، و چون سلام گفتی این دعا را بخوان:

«اَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَرجِعُ السَّلامُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد مِنِّی السَّلامُ، وَ أَرْواحَ

الْأئِمَّهِ الصادِقِینَ سَلامِی، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامُ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی رَسُولِ اللهِ صلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله و َسَلَّمَ فَأَثِبْنِی عَلَیْهِما ما أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا حَیُّ لایَمُوتُ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفتی چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبّابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود بگیر و بگو:

«یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه وآله أَشْکُو إِلَی اللهِ وَإِلَیکَ حاجَتِی، وإِلی أَهْلِ بَیْتِکَ الرّاشِدِینَ حاجَتِی، وَبِکُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَی اللهِ فِی حاجَتِی».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «یا اَللهُ یا اَللهُ»، بعد صلوات فرست وحاجتت را از خدا بخواه.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزّوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیّار

نماز جعفر طیّار علیه السلام با فضیلت وسند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن،

بخشیده شدن گناهان کبیره است، و افضل اوقات آن پیش از ظهر روز جمعه است، وچگونگی آن چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، در هر رکعت پس از حمد و سوره، قبل از آن که رکوع کند، پانزده مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ»، و در رکوع پس از ذکر رکوع ده مرتبه آن را بگوید، و پس از رکوع در حال قیام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذکر سجده ده مرتبه، و در جلوس بین دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجده دوم ده مرتبه بگوید، و در هر چهار رکعت به همین کیفیّت عمل کند، که مجموع آن سیصد تسبیح می شود، و سوره مخصوصی در این نماز معیّن نشده، ولی افضل است که در رکعت اوّل پس از حمد، سوره «إِذا زُلْزِلَت» و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره «وَالْعادِيات» و در رکعت سوّم «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه» و در رکعت چهارم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را بخواند. و نیز مستحب است در سجده دوم از رکعت چهارم پس از اتمامِ تسبیحات بگوید:

«سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ، سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِى التَّسْبِيحُ إِلاَّ لَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَحْصى كُلَّ شَىْء عِلْمُهُ، سُبْحانَ ذِى الْمَنِّ وَالنِّعَمِ، سُبْحانَ ذِى الْقُدْرَهِ وَالْكَرَمِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنتَهَى الرَّحْمَهِ مِن كِتابِكَ، وَاِسْمِكَ الأَعْظَمِ، وَكَلِماتِكَ التّامَّهِ الَّتِى تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا».

و به جای «وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا» حاجت خود را از خدا بخواهد که برآورده

می شود إن شاء اللّه تعالی و مستحبّ است پس از اتمام چهار رکعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگوید:

«یا رَبّ یا رَبّ» به قدر یک نفس و نیز کلمه «یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ» را تکرار کند به قدر یک نفس، و «رَبِّ رَبِّ» به اندازه یک نفس، و «یا اَللهُ یا اَللهُ» به قدر یک نفس، و «یا حَیُّ یا حَیُّ» به اندازه یک نفس، و «یا رَحِیمُ یا رَحِیمُ» به اندازه یک نفس، و بعد «یا رَحْمانُ یا رَحْمانُ» هفت مرتبه، و «یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ» هفت مرتبه، بگوید و آنگاه این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِکَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّناءِ عَلَیْکَ، وَأُمَجِّدُکَ وَلا غایَةَ لِمَدْحِکَ، وَأُثْنِی عَلَیْکَ، وَمَنْ یَبْلُغُ غایَةَ ثَنائِکَ، وَأَمَدَ مَجْدِکَ وَأَنّی لِخَلِیقَتِکَ کُنْهُ مَعْرِفَةِ مَجْدِکَ؟ وَأَیَّ زَمَنٍ لَمْ تَکُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِکَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِکَ، عَوّاداً عَلَی الْمُذْنِبِینَ بِحِلْمِکَ تَخَلَّفَ سُکّانُ أَرْضِکَ عَنْ طاعَتِکَ، فَکُنْتَ عَلَیْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِکَ، جَواداً بِفَضْلِکَ، عَوّاداً بِکَرَمِکَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ ذُوالْجَلالِ وَالاِکْرامِ».

اعمال دهه اوّل ذی حجّه

ذی حجّه از ماه های شریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صُلَحای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایّام دهه اوّل آن «ایّام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایتِ فضیلت و برکت است. از رسول خدا صلی الله علیه وآلهروایت شده: که عمل خیر و عبادت در هیچ ایّامی نزد حقّ تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اوّل: روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه که ثواب روزه تمام عُمر

را دارد.

دوّم: خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه " وَواعَدْنا مُوسى ثَلثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيلَةً وَقالَ مُوسى لاَِخِيهِ هرُونَ اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوّم: از روز اوّل تا عصر روز عَرَفه بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سیّد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ الاْيّامُ الَّتِى فَضَّلْتَها عَلَى غَيْرِها مِنَ الاْيّامِ وَشَرَّفْتَها، وَقَدْ بَلَّغْتَنِيها بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ، فَأَنْزِلْ عَلَيْنا مِنْ بَرَكاتِكَ، وَأَوْسِعْ عَلَيْنا فِيها مِنْ نَعْمائِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهْدِيَنا فِيها لِسَبِيلِ الْهُدى وَالْعَفافِ وَالْغِنى، وَالْعَمَلِ فِيها بِما تُحِبُّ وتَرْضى. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ يا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوى، وَيا سامِعَ كُلِّ نَجْوى، وَيا شاهِدَكُلِّ مَلاَء، وَياعالِمَ كُلِّ خَفِيَّه، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَكْشِفَ عَنّا فِيهَا الْبَلاءَ، وَتَسْتَجِيبَ لَنا فِيهَا الدُّعاءَ، وَتُقَوِّيَنا فِيها وَتُعِينَنا، وَتُوَفِّقَنا فِيها لِما تُحِبُّ رَبَّنا وَتَرْضى، وَعَلى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنا مِنْ طاعَتِكَ وَطاعَةِ رَسُولِكَ وَأَهْلِ وِلايَتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهَبَ لَنا فِيهَا الرِّضا، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ، وَلا تَحْرِمْنا خَيْرَ ما تُنْزِلُ فِيها مِنَ السَّماءِ، وَطَهِّرْنا مِنَ الذُّنُوبِ يا عَلاّمَ الْغُيُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنا فِيها دارَ الْخُلُودِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَلا تَتْرُكْ لَنا فِيها ذَنْباً إِلاّغَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً إِلاّفَرَّجْتَهُ، وَلا دَيْناً إِلاّ قَضَيْتَهُ، وَلا غائِباً إِلاّ أَدَّيْتَهُ، وَلا حاجَةً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ إِلاّ

سَهَّلْتَها وَيَسَّرْتَها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ یا عالِمَ الْخَفِیّاتِ، یا راحِمَ الْعَبَراتِ، یا مُجِیبَ الدَّعَواتِ، یا رَبَّ الاَرَضِینَ وَالسَّماواتِ، یا مَنْ لا تَتَشابَهُ عَلَیْهِ الاَصْواتُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنا فِیها مِنْ عُتَقائِکَ وَطُلَقائِکَ مِنَ النّارِ، وَالْفائِزِینَ بِجَنَّتِکَ، النّاجِینَ بِرَحْمَتِکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنامُحَمَّدوَآلِهِ أَجْمَعِینَ، وَسَلَّمْ عَلَیْهِمْ تَسْلِیماً».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعایی را که حضرت جبرئیل از سوی خداوند برای حضرت عیسی هدیه آورده که در این دهه بخواند، و آن پنج دعا این است:

(1) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ». (2) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، أَحَداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً». (3) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، أَحَداًصَمَداً لَم یَلِدْ وَلَم یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ». (4) «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ». (5) «حَسْبِیَ اللهُ وکَفی، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعا، لَیْسَ وَراءَ اللهِ مُنْتَهی، أَشْهَدُ لِلّهِ بِما دَعا، وَأَنَّهُ بَرِیءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلّهِ الاْخِرَةَ وَالاُولی».

حضرت عیسی علیه السلام ثواب بسیاری برای خواندن هر کدام از این پنج دعا را صد بار، نقل کرده است.

پنجم: بخواند در هر روزِ این دهه این تهلیلات را که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است با ثواب بسیار، و اگر روزی ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ اللَّیالِی وَالدُّهُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ

أَمْواجِ الْبُحُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجَرِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ " فِی اللَّيْلِ إِذاعَسْعَسَ "، وَفِی " الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ "، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الرِّ ياحِ فِی البَرارِی وَالصُّخُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلی يَوْمِ " يُنْفَخُ فِی الصُّورِ "».

روز اوّل ذی حجّه: روز بسيار مباركی است، و در آن چند عمل وارد است:

اوّل: روزه كه ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوّم: خواندن نماز حضرت فاطمه(عليها السلام)، و طبق روايتی كه شيخ نقل كرده، چهار ركعت است؛ دو نماز دو ركعتی، مثل نماز اميرالمؤمنين عليه السلام ، در هر ركعت حمد يک مرتبه، و توحيد پنجاه مرتبه، وبعد از نماز، تسبيح حضرت را بخواند، و بگويد:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحانَ مَنْ يَری اَثَرَ النَّمْلَهِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ يَری وَقْعَ الطَّيْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلا هكَذا غَيْرُهُ».

سوّم: نيم ساعت پيش از اذان ظهر، دو ركعت نماز گزارد، در هر ركعت حمد يک مرتبه، و بعد هر كدام از توحيد و آيه الكرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر كس از ظالمی بترسد در اين روز بگويد:«حَسْبِی حَسْبِی حَسْبِی مِنْ سُؤالِی عِلْمُکَ بِحالِی».

و بدان كه در اين روز حضرت ابراهيم خليل عليه السلام متولّد شده، و به روايت شيخين تزويج حضرت فاطمه با امير المؤمنين عليهما السلام در اين روز می باشد.

روز هفتم:

سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در مدینه واقع شده، که روز حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز ترْوِیَه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفّاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرّکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اوّل فصل سوّم ذکر می شود.

روز نُهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرّکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنّت است در آن زیارت امام حسین علیه السلام و دعای:

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّه، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّه، وَاغْفِرْ لَنا یا ذَا الْعُلی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روز عید قربان

وبسیار روز شریفی است،وبعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عید غدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، از اهمیّت خاصّی برخوردار است، چرا که عید آل محمّد (علیهم السلام)و عید عدالت و رهبری است، و نزد ائمّه دارای حرمت و قداست بسیاری می باشد. در این روز رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اوّل: روزه، که کفّاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوّم: غسل.

سوّم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، بخصوص «زیارت امینُ اللّه».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره توحید را بخواند وپس از پایان نماز به سجده رود وصد مرتبه شکر خدا کند (شُکْراً للهِ)، سپس سر از سجده بردارد واین دعارا بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْدَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، وَأَنَّکَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مَحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن، کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِی مِنْ أَهْلِ إِجابَتِکَ، وَأَهْلِ دِینِکَ، وَأَهْلِ دَعْوَتِکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِذلِکَ فِی مُبْتَدَإِ خَلْقِی، تَفَضُّلاً مِنْکَ وَکَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً وَالْجُودَ جُوداً وَالْکَرَمَ کَرَماً، رَأْفَةً مِنْکَ وَرَحْمَةً، إِلی أَنْ جَدَّدْتَ ذلِکَ الْعَهْدَ لِی تَجْدِیداً بَعْدَ تَجْدِیدِکَ خَلْقِی، وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً ناسِیاً ساهِیاً غافِلاً، فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَکَ بِأَنْ ذَکَّرْتَنِی ذلِکَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ، وَهَدَیْتَنِی لَهُ، فَلْیَکُنْ مِنْ

شَأْنِکَ یا إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ أَنْ تُتِمَّ لِی ذلِکَ، ولا تَسْلُبْنِیهِ حَتّی تَتَوَفّانِی عَلی ذلِکَ وَأَنْتَ عَنِّی راض، فَإِنَّکَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِینَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ سَمِعْنا وأَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِیکَ بِمَنِّکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ، " غُفْرانَکَ رَبَّناوَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ "، آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ مَحَمَّد، وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِیَ اللهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِی مُوالاهِ مَوْلانا وَمَوْلَی المُؤْمِنِینَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، عَبْدِ اللهِ وَاَخِی رَسُولِهِ، وَالصِّدِّیقِ الاَکْبَرِ وَالْحُجَّهِ عَلی بَرِیَّتِهِ، اَلْمُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَدِینَهُ الْحَقَّ الْمُبِینَ، عَلَماً لِدِینِ اللهِ، وَخازِناً لِعِلْمِهِ، وَعَیْبَهَ غَیْبِ اللهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ، وَأَمِینَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ، وَشاهِدَهُ فِی بَرِیَّتِهِ. اَللّهُمَّ " رَبَّناإِنَّناسَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلاِْیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فآمَنّا، رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الاَْبْرارِ، رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ "، فَاِنّا یارَبَّنا بِمَنِّکَ وَلُطْفِکَ اَجَبْنا داعِیکَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا، وَاحْشُرْنا مَعَ أَئِمَّتِنا، فَاِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنّا بِسِرِّهِمْ وَعَلانِیَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ وَحَیِّهِمْ وَمَیِّتِهِمْ، وَرَضِینا بِهِمْ أَئِمَّهً وَقادَهً وَسادَهً، وَحَسْبُنا بِهِمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ، لا نَبْتَغِی بِهِمْ بَدَلاً، ولا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیجَهً، وَبَرِئْنا إِلَی اللهِ مِنْ کُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ مِنَ الاَْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالاَْوْثانِ الاَْرْبَعَهِ وَأَشْیاعِهِمْ وَأَتْباعِهِمْ وَکُلِّ مَنْ والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالاِْنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلی آخِرِهِ. اَللّهُمَّ إِنّا نُشْهِدُکَ أَنّا نَدِینُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، وَقَوْلُنا ما قالُوا، وَدِینُنا ما دانُوا بِهِ، ما قالُوا بِهِ قُلْنا، وَما دانُوا بِهِ دِنّا،وَما أَنْکَرُوا أَنْکَرْنا، وَمَنْ والَوْا والَیْنا، وَمَنْ عادَوْا

عادَیْنا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنّا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَیْهِ تَرَحَّمْنا عَلَیْهِ، آمَنّا وَسَلَّمْنا وَرَضِینا وَاتَّبَعْنا مَوالِیَنا، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا ذلِکَ وَلا تَسْلُبْناهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً، وَأَحْیِنا ما أَحْیَیْتَنا عَلَیْهِ، وَاَمِتْنا إِذا أَمَتَّنا عَلَیْهِ، آلُ مُحَمَّد أَئِمَّتُنا، فَبِهِمْ نَأتَمُّ وَإِیّاهُمْ نُوالِی، وَعَدُوَّهُمْ عَدُوَّ اللهِ نُعادِی، فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، فَاِنّا بِذلِکَ راضُونَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

باز به سجده رود و صد مرتبه «اَلْحَمْدُ للهِ» و صد مرتبه «شُکْراً لِلّهِ» بگوید. و روایت شده که هر کس این عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولایت بیعت کرده باشد، و بهتر آن است که این نماز را نزدیک زوال گذارد، که حضرت در آن ساعت امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعای ندبه.

ششم: خواندن این دعا، که سید بن طاوس از شیخ مفید نقل کرده است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِیِّکَ، وَعَلِیّ وَلِیِّکَ، وَالشَّأْنِ وَالْقَدْرِ الَّذِی خَصَصْتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَعَلِیّ، وَأَنْ تَبْدَأَ بِهِما فِی کُلِّ خَیْر عاجِل. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلْأَئِمَّهِ الْقادَهِ، وَالدُّعاهِ السّادَهِ، وَالنُّجُومِ الزّاهِرَهِ، وَالأَعْلامِ الْباهِرَهِ، وَساسَهِ الْعِبادِ، وَأَرْکانِ الْبِلادِ، وَالنّاقَهِ الْمُرْسَلَهِ، وَالسَّفِینَهِ النّاجِیَهِ الْجارِیَهِ فِی اللُّجَجِ الْغامِرَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، خُزّانِ عِلْمِکَ، وَأَرْکانِ تَوْحِیدِکَ، وَدَعائِمِ دِینِکَ، وَمَعادِنِ کَرامَتِکَ، وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اَلْأَتْقِیاءِ الْأَنْقِیاءِ النُّجَباءِ الْأَبْرارِ، وَالْبابِ الْمُبْتَلی بِهِ النّاسُ، مَنْ اَتاهُ نَجا، وَمَنْ أَباهُ هَوی. اَللّهُمَّ

صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَهْلِ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِی الْقُرْبَی الَّذِینَ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّهَ مَعادَ مَنِ اقْتَصَّ آثارَهُمْ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَما أَمَرُوا بِطاعَتِکَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِیَتِکَ، وَدَلُّوا عِبادَکَ عَلی وَحْدانِیَّتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَنَجِیِّکَ وَصَفْوَتِکَ وَأَمِینِکَ وَرَسُولِکَ إِلی خَلْقِکَ، وَبِحَقِّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، وَیَعْسُوبِ الدِّینِ، وَقائِدِ الغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ، الْوَصِیِّ الْوَفِیِّ، وَالصِّدِّیقِ الاَْکْبَرِ، وَالْفارُوقِ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَالشّاهِدِ لَکَ، وَالدّالِّ عَلَیْکَ، وَالصّادِعِ بِأَمْرِکَ، وَالْمُجاهِدِ فِی سَبِیلِکَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِیکَ لَوْمَهُ لائِم، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِی فِی هذَا الْیَوْمِ الَّذِی عَقَدْتَ فِیهِ لِوَلِیِّکَ الْعَهْدَ فِی أَعْناقِ خَلْقِکَ، وَأَکْمَلْتَ لَهُمُ الدِّینَ مِنَ الْعارِفِینَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقِرِّینَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عُتَقائِکَ وَطُلَقائِکَ مِنَ النّارِ، وَلا تُشْمِتْ بِی حاسِدِی النِّعَمِ. اَللّهُمَّ فَکَما جَعَلْتَهُ عِیدَکَ الاَْکْبَرَ، وَسَمَّیْتَهُ فِی السَّماءِ یَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِی الاَْرْضِ یَوْمَ الْمِیثاقِ الْمَأْخُوذِ وَالْجَمْعِ الْمَسْؤُولِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مَحَمَّد، وَأَقْرِرْ بِهِ عُیُونَنا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا، وَلاتُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا، وَاجْعَلْنا لاَِنْعُمِکَ مِنَ الشّاکِرِینَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَرَّفَنا فَضْلَ هذَا الْیَوْمِ، وَبَصَّرَنا حُرْمَتَهُ، وَکَرَّمَنا بِهِ، وَشَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدانا بِنُورِهِ، یا رَسُولَ اللهِ، یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، عَلَیْکُما وَعَلی عِتْرَتِکُما وَعَلی مُحِبِّیکُما مِنِّی أَفْضَلُ السَّلامِ ما بَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ، وَبِکُما أَتَوَجَّهُ إِلَی اللهِ رَبِّی وَربِّکُما فِی نَجاحِ طَلِبَتِی، وَقَضاءِ حَوائِجِی، وتَیْسِیرِ أُمُورِی».

هفتم: آنکه در دیدار با برادران مؤمن، این تهنیت را به یکدیگر بگویند که سپاس نعمت ولایت است:

«اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلایَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَالأَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ».

ونیز بخواند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَکْرَمَنا بِهذَا الْیَوْمِ، وَجَعَلَنا مِنَ الْمُوفِینَ بِعَهْدِهِ إِلَیْنا وَمِیثاقِهِ الَّذِی واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلایَهِ وُلاهِ أَمْرِهِ، وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ یَجْعَلْنا

مِنَ الْجاحِدِینَ وَالْمُکَذِّبِینَ بِیَوْمِ الدِّینِ».

هشتم آنکه صد مرتبه بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ کَمالَ دِینِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب علیه السلام ».

اعمال روز مباهله

طبق یک سنّت دیرین، گاه دو نفر یا دو گروه با هم در مسأله ای اختلاف نظر داشتند و هیچ یک به گفته دیگری قانع نمی شدند، باهم «مباهله» می کردند، و از خداوند می خواستند که طرف باطل را با فرستادن عذابی هلاک کند و طرف حق پیروز شود.

مسیحیان نجران، چون به رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ایمان نداشتند، می خواستند که با مباهله، حق آشکار شود. نصارای نجران در تاریخ مقرّر و مکان معیّن با همه زیورها و آرایش ها و تشریفات حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله هم همراه با اهل بیت خاصّ خود برای مباهله حاضر شدند.

رسول خدا پیش از آنکه خواست مباهله کند، عبا بر دوش مبارک گرفت و سپس امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را داخل در زیر عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوصترین خلق بوده اند، بار خداوندا! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شکّ و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقّانیّت آن حضرت و آثار نزول عذاب را مشاهده کردند، جرأت مباهله ننمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ... " در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، ودر آن چند عمل وارد است:

اوّل: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نماز روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیّت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباهله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سیّد هر دو دعای روز مباهله را از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ بَهائِکَ بِأَبْهاهُ وکُلُّ بَهائِکَ بَهِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِبَهائِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِأَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلیلٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمیلٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظیمَهٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِها وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَهٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَمالِکَ بِأَکْمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِأَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تامَّهٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ أَسْمائِکَ بِأَکْبَرِها وَکُلُّ أَسْمائِکَ کَبیرَهٌ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ بِأَسْمائِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنّی أَدْعُوکَ

كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّها وَكُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعِزَّتِکَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضاها وَكُلُّ مَشِیَّتِکَ ماضِیَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ

بِمَشِیَّتِکَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی كُلِّ شَیْء وَكُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِیلَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَكُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعِلْمِکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ قَوْلِک بِأَرْضاهُ وَكُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقَوْلِکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَسائِلِکَ بِأَحَبِّهاإِلَیْکَ وَكُلُّهاإِلَیْکَ حَبِیبَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَسائِلِکَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَكُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِشَرَفِکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَكُلُّ سُلْطانِکَ دائِمٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِسُلْطانِکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَكُلُّ

مُلْکِکَ فاخِرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمُلْکِکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَلائِکَ بِأَعْلاهُ وَكُلُّ عَلائِکَ عالٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعَلائِکَ كُلِّهِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ آیاتِکَ بِأَعْجَبِها وَكُلُّ آیاتِکَ عَجِیبَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِآیاتِکَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَنِّکَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلُّ مَنِّکَ قَدِیمٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَنِّکَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِما أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشُّئُونِ وَالْجَبَرُوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِكُلِّ شَأْن وَكُلِّ جَبَرُوت. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ

لُکَ بِما تُجِیبُنِی بِهِ حِینَ أَسْأَلُکَ، یا اَللهُ یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُکَ بِبَهاءِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُکَ بِجَلالِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُکَ بِلا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ بِأَعَمِّهِ وَکُلُّ رِزْقِکَ عامٌّ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرِزْقِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عَطائِکَ بِأَهْنَئِهِ وَکُلُّ عَطائِکَ هَنِیءٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَطائِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِکَ بِأَعْجَلِهِ وَکُلُّ خَیْرِکَ عاجِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِخَیْرِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ فَضْلِکَ بِأَفْضَلِهِ وَکُلُّ فَضْلِکَ فاضِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِفَضْلِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِی عَلَی الْإِیمانِ بِکَ وَالتَّصْدِیقِ بِرَسُولِکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَالْوِلایَهِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، وَالْبَراءَهِ مِنْ عَدُوِّهِ، وَالْإِیتِمامِ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَإِنِّی قَدْ رَضِیتُ بِذلِکَ یا رَبِّ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ فِی الْأَوَّلِینَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْاخِرِینَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْمَلاَ الْأَعْلی، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْمُرْسَلِینَ. اَللّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِیلَهَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِیلَهَ وَالدَّرَجَهَ الْکَبِیرَهَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَقَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی، وَبارِکْ لِی فِیما أَعْطَیْتَنِی، وَاحْفَظْنِی فِی غَیْبَتِی وَفِی کُلِّ غائِب هُوَ لِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِی عَلَی الْإِیمانِ بِکَ وَالتَّصْدِیقِ بِرَسُولِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُکَ خَیْرَ الْخَیْرِ رِضْوانَکَ وَالْجَنَّهَ، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ الشَّرِّ سَخَطِکَ وَالنّارِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاحْفَظْنِی مِنْ کُلِّ مُصِیبَه، وَمِنْ کُلِّ بَلِیَّه، وَمِنْ کُلِّ عُقُوبَه، وَمِنْ کُلِّ فِتْنَه، وَمِنْ کُلِّ

بَلاء، وَمِنْ کُلِّ شَرّ، وَمِنْ کُلِّ مَکْرُوه، وَمِنْ کُلِّ مُصِیبَه، وَمِنْ کُلِّ آفَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَی الاْرْضِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ، وَفِی هذِهِ اللَّیْلَهِ، وَفِی هذَا الْیَوْمِ، وَفِی هذَا الشَّهْرِ، وَفِی هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاقْسِمْ لِی مِنْ کُلِّ سُرُور، وَمِنْ کُلِّ بَهْجَه، وَمِنْ کُلِّ اِسْتِقامَه، وَمِنْ کُلِّ فَرَج، وَمِنْ کُلِّ عافِیَه، وَمِنْ کُلِّ سَلامَه، وَمِنْ کُلِّ کَرامَه، وَمِنْ کُلِّ رِزْق واسِع حَلال طَیِّب، وَمِنْ کُلِّ نِعْمَه، وَمِنْ کُلِّ سَعَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَی الاْرْضِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ، وَفِی هذِهِ اللَّیْلَهِ، وَفِی هذَا الْیَوْمِ، وَفِی هذَا الشَّهْرِ، وَفِی هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ إِنْ کانَتْ ذُنُوبِی قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ، وَحالَتْ بَیْنِی وَبَیْنَکَ، وَغَیَّرَتْ حالِی عِنْدَکَ، فَإِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی لایُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّد حَبِیبِکَ الْمُصْطَفی، وَبِوَجْهِ وَلِیِّکَ عَلِیّ الْمُرْتَضی، وَبِحَقِّ أَوْلِیائِکَ الَّذِینَ انْتَجَبْتَهُمْ، أَنْ

تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَغْفِرَلِی ما مَضی مِنْ ذُنُوبِی، وَأَنْ تَعْصِمَنِی فِیما بَقِیَ مِنْ عُمُرِی، وَأَعُوذُ بِکَ اَللّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِی شَیْء مِنْ مَعاصِیکَ أَبَداً ما أَبقَیْتَنِی، حَتّی تَتَوَفّانِی وَأَنَا لَکَ مُطِیعٌ وَأَنْتَ عَنِّی راض، وَأَنْ تَخْتِمَ لِی عَمَلِی بِأَحْسَنِهِ، وَتَجْعَلَ لِی ثَوابَهُ الْجَنَّه، وَأَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، یا أَهْلَ التَّقْوی وَیا أَهْلَ الْمَغْفِرَهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فصل دوّم: اعمال مدینه منوّره

فضیلت زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمّه بقیع علیهم السلام

مستحب مؤکّد است برای مردم، خصوصاً حُجّاج، مُشرّف شدن به زیارت روضه مُطهّره و آستانه منوّره فخر عالمیان حضرت سیّد المرسلین محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله، و ترک زیارت آن حضرت باعث جفا در حقّ او می شود.

و شیخ شهید فرموده: اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند، بر امام است که ایشان را مجبور

کند به رفتن زیارت آن حضرت، زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفا در حقّ پیامبر صلی الله علیه وآله است.

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از شما حجّ کند، باید حَجّش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حجّ است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: تمام کنید حجّ خود را به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که ترک زیارت آن حضرت بعد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حقّ آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصّلت هَرَوی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارشان را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصّلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت محمّد صلی الله علیه وآله را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه 80 فرمود: " مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ "، و در سوره فتح، آیه 48 فرموده: " إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ".

حضرت رسُول صلی الله علیه وآله فرموده: «هر کس

مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حِمیَری در «قرب الاسناد» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسُول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: هرکس مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردم در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام روز عیدی رفت به زیارت رسول اللّه صلی الله علیه وآله و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اهل همه شهرها مکّه و غیر مکّه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدّش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه(علیها السلام) مشرّف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیاتتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علاّمه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبداللّه بن عبّاس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس امام حسن علیه السلام را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که

فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و از جمله فرازهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد، و عرض کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آیینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت، «ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبّت پدید می آید.

خود را در محضر رسول الله صلی الله علیه وآله دیدن، و در برابر قبور پاک امامان ایستادن، هم آدابِ ظاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع روایی مانند «بحار الأنوار» و نوشته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

1 قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خواندن این دعا

هنگام غسل زیارت مستحب است:«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم وَآفَه وَعاهَه. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی،

وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی، وَسَهِّلْ لِی بِهِ أَمْرِی».

2 لباس های پاکیزه پوشیدن و عطر و بوی خوش استعمال کردن.

3 هنگام رفتن به زیارت، قدم های کوتاه برداشتن، با آرامش و وقار راه رفتن، با خضوع و خشوع آمدن، سر به زیر انداختن و به این طرف و آن طرف و بالا نگاه نکردن، و ترک کلمات بیهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسیدن به حرم.

4 هنگام رفتن به حرم و زیارت، زبان به تسبیح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمّد و آل او فرستادن، ودهان را با یاد خدا و نام اهل بیت معطّر ساختن.

5 بر درگاه حرم ایستادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواستن، و سعی در تحصیل رقّت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و این که او ما را می بیند، سخن ما را می شنود، و سلام ما را پاسخ می دهد. هرگاه رقّت قلب حاصل شد و آمادگی روحی پدید آمد، در این حال وارد شود، و زیارت نماید

6 در وقت داخل شدن، پای راست را مقدّم داشتن، و هنگام خروج از حرم پای چپ را، آن گونه که در ورود و خروج مسجد مستحب است.

7 در برابر ضریح ایستادن و زیارت نامه هایی را که از ائمه(علیهم السلام) رسیده، خواندن.

8 در زیارت قبر معصومین(علیهم السلام) رو به قبر منوّر آنها ایستادن، و پس از فراغت از زیارت، با تضرّع دعا کردن، و از خداوند

حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

9 صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع قرار دادن.

10 ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

11 هنگام مشاهده قبر مطهّر و پیش از خواندن زیارت، (آرام) اَللّهُ أَكْبَر بگوید.

12 خواندن دو رکعت نماز زیارت در حرم مطهّر، و اگر زیارت ائمّه است، بالای سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهای منقول را خواندن، و حاجت طلبیدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتیل و طمأنینه، و هدیه کردن ثواب آن به روح مقدّس آن معصوم.

13 پرهیز از سخنان ناشایست، و کلمات لغو و بیهوده، و جدال های بی مورد در حرم ها و زیارتگاه ها.

14 صدای خود را در نماز و زیارت خیلی بلند نکردن، که مزاحم زیارت دیگران نشود.

15 وداع کردن با پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام ، هنگام بیرون آمدن از شهر(زیارت وداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ائمّه در همین کتاب آمده است).

16 پس از زیارت، تعجیل در بیرون آمدن، تا هم شدّت شوق برای رجوع به زیارت بیشتر شود و هم نوبت و فرصت برای دیگران باشد، و پرهیز از اختلاط با زنان در مَشاهد مشرّفه، و رعایت حرمت و دوری از هر نوع خطا و گناه. هم چنین در صورت ازدحام و کثرت زوّار، رعایت حال آنان را کردن، و مکان و فرصت زیارت به آنان دادن.

17 حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه به نیازمندان و انفاق به مستحقّان.

18 هنگام

زیارت، باید زمینه ای برای کمال روحی و رشد معنوی و تصفیه قلب انسان فراهم شود، تا زائر را در اخلاق و زندگی و عفاف و تقوا به اولیاء اللّه نزدیک سازد، و وسیله ای برای توبه، تطهیر، و تزکیه باطنی وی گردد. این جز با توفیق الهی و جز با داشتن «معرفت» و «محبّت» نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و درباره زیارت ائمّه و معصومین (علیهم السلام) تعبیر «عارِفاً بِحَقِّهِ» اشاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هرگاه به مدینه الرّسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اَللّهُمَّ اِنِّی قَدْ وَقَفْتُ عَلی باب مِنْ اَبْوابِ بُیُوتِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النّاسَ أَنْ یَدْخُلُوا إِلاّ بِإِذْنِهِ،

فَقُلْتَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، اَللّهُمَّ إِنِّی أَعْتَقِدُ حُرْمَةَ صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ

الشَّرِیفِ فِی غَیْبَتِهِ، کَماأَعْتَقِدُها فِی حَضْرَتِهِ، وَاَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَکَ وَخُلَفاءَکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَحْیاءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامِی وَیَسْمَعُونَ کَلامِی وَیَرُدُّونَ سَلامِی، وَأَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِی کَلامَهُمْ، وَفَتَحْتَ بابَ فَهْمِی بِلَذِیذِ مُناجاتِهِمْ، وَإِنِّی أَسْتَأْذِنُکَ یا رَبِّ أَوَّلاً، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثانِیاً... ءَاَدْخُلُ یارَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّةَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَةَ اللّهِ الْمُقَرَّبِینَ اَلْمُقِیمِینَ فِی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لِی یا مَوْلایَ فِی الدُّخُولِ أَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لاَِحَد مِنْ أَوْلِیاءِکَ، فَاِنْ لَمْ أَکُنْ أَهْلاً لِذلِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ»،

پس داخل شو، وبگو:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، وَتُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».

از در جبرئیل داخل

شو، و مُقدّم دار پای راست را، و صد مرتبه اَللهُ أَكْبَرُ بگو. آنگاه دو ركعت نماز تحيّت مسجد «اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نَبِيَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مُحَمَّدَبْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خاتَمَ

النَّبِيِّينَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسالَه، وَأَقَمْتَ الصَّلاَه، وَآتَيْتَ الزَّكَاه، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّى أَتاکَ الْيَقِينُ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِکَ الطّاهِرِينَ».

سپس رو به قبله در كنار ستونى كه در سمت راست مرقد مطهّر است بايست، در حالى كه قبر مطهّر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد كه در اين حال در بالا سَرِ رسول خدا صلى الله عليه وآله قرار رفته اى و بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّکَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ، وَجاهَدْتَ فِى سَبِيلِ اللهِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّى أَتاکَ الْيَقِينُ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ،وَأَدَّيْتَ الَّذِى عَلَيْکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَغَلُظْتَ عَلَى الْكافِرِينَ، فَبَلَغَ اللهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَهِ. اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِكَتِکَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيائِکَ الْمُرْسَلِينَ وَعِبادِکَ الصّالِحِينَ، وَأَهْلِ السَّماواتِوَالأَرَضِينَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ يارَبَّ الْعالَمِينَ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، عَلى مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِيِّکَ وَأَمِينِکَ وَنَجِيِّکَ وَحَبِيبِکَ وَصَفِيِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ الرَّفِيعَهَ، وَآتِهِ الْوَسِيلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الأَوَّلُون وَالآخِرُونَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: " وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً "، وَإِنِّى أَتَيْتُکَ مُسْتَغْفِراً

تائِباً مِنْ ذُنُوبِی، وَإِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله را بخوان:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما حَمَلَ وَحْیَکَ وَ بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَحَلَّ حَلالَکَ، وَحَرَّمَ حَرامَکَ، وَعَلَّمَ کِتابَکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما اَقامَ الصَّلاةَ، وَآتَی الزَّکَاةَ، وَدَعا إِلی دِینِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما صَدَّقَ بِوَعْدِکَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِیدِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُیُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْکُرُوبَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما دَفَعْتَ بِهِ الشَّقاءَ، وَکَشَفْتَ بِهِ الْغَمّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعاءَ، وَنَجَّیْتَ بِهِ مِنَ الْبَلاءِ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما رَحِمْتَ بِهِ الْعِبادَ، وَأَحْیَیْتَ بِهِ الْبِلادَ، وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبابِرَةَ، وَأَهْلَکْتَ بِهِ الْفَراعِنَةَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَضْعَفْتَ بِهِ الأَمْوالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الأَهْوالِ، وَکَسَرْتَ بِهِ الأَصْنامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الأَنامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما بَعَثْتَهُ بِخَیْرِ الأَدْیانِ، وَأَعْزَزْتَ بِهِ الإِیمانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الأَوْثانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَیْتَ الْحَرامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ الأَخْیارِ وَسَلِّمْ تَسْلِیماً».

زیارت دوّم حضرت رسول صلی الله علیه وآله

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که رو به قبر مطهّر پیامبر صلی الله علیه وآله ایستاده، و چنین می خوانی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لاُِمَّتِکَ، وجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ رَبِّکَ، وَعَبَدْتَهُ

حَتّی اَتیکَ الْیَقِینُ، فَجَزاکَ اللهُ أَفْضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَنْ

أُمَّتِهِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَفْضَلَ ما صَلَّيْتَ عَلى اِبراهِيمَ وَآلِ اِبراهِيمَ، إِنَّکَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد علیه السلام پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواند، بخوان:

«اَللّٰهُمَّ إِلَيْکَ اَلْجَأْتُ أَمْرِی، وَإِلى قَبْرِ نَبِيِّکَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ أَسْنَدْتُ ظَهْرِی، وَالْقِبْلَةَ الَّتِی رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی خَيْرَ ماأَرْجُو لَها، وَلا أَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما أَحْذَرُعَلَيْها، وَأَصْبَحَتِ الْاُمُورُكُلُّهابِيَدِکَ، وَلا فَقِيرَ أَفْقَرُ مِنِّی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْر فَقِيرٌ. اَللّٰهُمَّ ارْدُدْنِی مِنْکَ بِخَيْرٍ وَلا رَادَّ لِفَضْلِکَ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِی، وَأَنْ تُغَيِّرَ جِسْمِی، أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَکَ عَنِّی. اَللّٰهُمَّ زَيِّنِّی بِالتَّقْوى، وَجَمِّلْنِی بِالنِّعَمِ، وَاغْمُرْنِی بِالْعافِيَةِ، وَارْزُقْنِی شُکْرَ الْعافِيَهِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که إن شاءاللّٰه برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله اهدا می کنی و می گویی:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّی صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِيکَ لَکَ، لِاَنَّ الصَّلاةَ وَالرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَکُونُ إِلاَّ لَکَ، لِاَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّٰهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِيَّهٌ مِنِّی إِلى سَيِّدِی وَمَوْلایَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی بِأَحْسَنِ قَبُولِکَ، وَأْجُرْنِی عَلى ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی، وَرَجائِی فِيکَ وَفِی رَسُولِکَ، يا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِينَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ لِنَبِيِّکَ مُحَمَّد صَلَّى

اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً "، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمانَ رَسُولِکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَقَدْ زُرْتُهُ راغِباً تائِباً مِنْ سَیِّءِ عَمَلِی، وَمُسْتَغْفِراً لَکَ مِنْ ذُنُوبِی، وَمُقِرّاً لَکَ بِها، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِها مِنِّی، وَمُتَوَجِّهاً إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ بِمُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ عِنْدَکَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللهِ، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی یا نَبِیَّ اللهِ، یا سَیِّدَ خَلْقِ اللهِ، إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّکَ وَرَبِّی، لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَیَتَقَبَّلَ مِنِّی عَمَلِی، وَیَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، فَکُنْ لِی شَفِیعاً عِنْدَ رَبِّکَ وَرَبِّی، فَنِعْمَ الْمَسْؤُولُ رَبِّی، وَنِعْمَ الشَّفِیعُ أَنْتَ یا مُحَمَّدُ، عَلَیْکَ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ السَّلامُ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لِی مِنْکَ الْمَغْفِرَهَ وَالرَّحْمَهَ، وَالرِّزْقَ الْواسِعَ الطَّیِّبَ النّافِعَ، کَما أَوْجَبْتَ لِمَنْ اَتی نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَیٌّ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُکَ علیه السلام ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

بخشی از مستحبّات مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله

در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار نماز در نامه اعمال نمازگزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منوّر آن حضرت افضل است. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منوّر تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحبّ است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذِهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ جَنَّتِکَ، وَشُعْبَهٌ مِنْ شُعَبِ

رَحْمَتِکَ، الَّتِی ذَکَرَها رَسُولُکَ وَأَبانَ عَنْ فَضْلِها، وَشَرَفِ التَّعَبُّدِ لَکَ فِیها، فَقَدْ بَلَّغْتَنِیها فِی سَلامَهِ نَفْسِی، فَلَکَ الْحَمْدُ یا سَیِّدِی عَلی عَظِیمِ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ فِی ذلِکَ، وَعَلی ما رَزَقْتَنِیهِ مِنْ طاعَتِکَ، وَطَلَبِ مَرْضاتِکَ، وَتَعْظِیمِ حُرْمَهِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، بِزِیارَهِ قَبْرِهِ وَالتَّسْلِیمِ عَلَیْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِی مَشاهِدِهِ وَمَواقِفِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْداً یَنْتَظِمُ بِهِ مَحامِدُ حَمَلَهِ عَرْشِکَ، وَسُکّانِ سَماواتِکَ لَکَ، وَیَقْصُرُ عَنْهُ حَمْدُ مَنْ مَضی، وَیَفْضُلُ حَمْدَ مَنْ بَقِیَ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْدَ مَنْ عَرَفَ الْحَمْدَ لَکَ، وَالتَّوْفِیقَ لِلْحَمْدِ مِنْکَ، حَمْداً یَمْلأُ ماخَلَقْتَ وَیَبْلُغُ حَیْثُ ما أَرَدْتَ، وَلا یَحْجُبُ عَنْکَ وَلا یَنْقَضِی دُونَکَ، وَیَبْلُغُ أَقْصی رِضاکَ وَلا یَبْلُغُ آخِرَهُ أَوائِلُ مَحامِدِ خَلْقِکَ لَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ ما عُرِفَ الْحَمْدُ، واعْتُقِدَ الْحَمْدُ، وَجُعِلَ ابْتِداءُ الْکَلامِ الْحَمْدُ، یا باقِیَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَهِ، وَدائِمَ السُّلْطانِ وَالْقُدْرَهِ وَشَدِیدَ الْبَطْشِوَالْقُوَّهِ، وَنافِذَالأَمْرِ وَالْإِرادَهِ، وَواسِعَ الرَّحْمَهِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَرَبَّ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، کَمْ مِنْ نِعْمَه لَکَ عَلَیَّ یَقْصُرُ عَنْ اَیْسَرِها حَمْدِی، وَلا یَبْلُغُ أَدْناها شُکْرِی، وَکَمْ مِنْ صَنائِعَ مِنْکَ إِلَیَّ لایُحِیطُ بِکَثْرَتِها وَهْمِی، وَلایُقَیِّدُها فِکْرِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، بَیْنَ الْبَرِیَّهِ طِفْلاً وَخَیْرِها شابّاً وَکَهْلاً، أَطْهَرِ الْمُطَهَّرِینَ شِیمَهً، وَأَجْوَدِ الْمُسْتَمْتَرِینَ دِیمَهً، وَأَعْظَمِ الْخَلْقِ جُرْثُومَهً، اَلَّذِی أَوْضَحْتَ بِهِ الدِّلالاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسالاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوّاتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بابَ الْخَیْراتِ، وَ أَظْهَرْتَهُ مَظْهَراً، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِیّاً وَهادِیاً أَمِیناً مَهْدِیّاً، داعِیاً إِلَیْکَ، وَدالاً عَلَیْکَ، وَحُجَّهً بَیْنَ یَدَیْکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْمَعْصُومِینَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّیِّبِینَ مِن اُسْرَتِهِ، وَشَرِّفْ لَدَیْکَ بِهِ مَنازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَکَ مَراتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِی الرَّفِیقِ الأَعْلی مَجالِسَهُمْ، وَارْفَعْ إِلی قُرْبِ رَسُولِکَ دَرَجاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَکانِهِ اُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو رکعت نماز نزدیک ستون ابولبابه که معروف به «ستون توبه» است بگزار، وبعد از

آن این دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. اَللّهُمَّ لاتُهِنّى بِالْفَقْرِ، وَلا تُذِلَّنى بِالدَّيْنِ، وَلا تَرُدَّنِى إِلَى الْهَلَكِهِ، وَأَعْصِمْنِى كَىْ أَعتَصِمَ، وَأَصْلِحْنِى كَىْ أَنْصَلِحَ، وَاهْدِنِى كَىْ أَهْتَدِىَ. اَللّهُمَّ اَعِنِّى عَلَى اِجْتِهادِ نَفْسِى، وَلا تُعَذِّبْنِى بِسُوءِ ظَنِّى، وَلا تُهْلِكْنِى وَأَنْتَ رَجائِى، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَلِى وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَعْفُوَ عَنِّى وَقَدْ أَقْرَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِيلَ وَقَدْ عَثِرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُحْسِنَ وَقَدْ اَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوى وَ الْمَغْفِرَهِ، فَوَفِّقْنِى لِما تُحِبُّ وَتَرْضى، وَيَسِّرْ لِىَ الْيَسِيرَ، وَجَنِّبْنِى كُلَّ عَسِيرِ. اَللّهُمَّ أَغْنِنِى بِالْحَلالِ مِنَ الْحَرامِ، وَبِالطّاعاتِ عَنِ الْمَعاصِى، وَبِالْغِنى عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّهِ عَنِ النّارِ، وَبِالأَبْرارِ عَنِ الفُجّارِ، يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَىء قَدِيرٌ» پس حاجات خود را طلب كن، كه به خواست خدا مُستجاب مى شود.

استحباب روزه ودعا در مدينه منوّره ومسجدالنّبى صلى الله عليه وآله

مستحبّ است سه روز در مدينه منوّره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگيرند، گرچه مسافر باشند، و شايسته است روزهاى چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نيز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزديک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونى كه مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونى كه جنب محراب حضرت رسُول اكرم صلى الله عليه وآله واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دُنيوى واُخروى خود از درگاه الهى مسئلت نمايند، و ضمن دعاهايى كه مى خوانى اين دعا باشد:

«اَللّهُمَّ ما كانَتْ لِى إِلَيْكَ مِنْ حاجَه شَرَعْتُ أَنَا فِى طَلَبِها وَالْتِماسِها أَوْ لَمْ أَشْرَعْ، سَأَلْتُكَهاأَوْ لَمْ أَسْأَلْكَها، فَإِنِّى أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّد نَبِيِّ الرَّحْمَهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِى قَضاءِ حَوائِجِى صَغِيرِها وَكَبِيرِها.

اَللّهُمَّ إِنّى أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ، وَجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، وأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا». وآنگاه حاجات خودرا بطلب،که إن شاءالله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم صلى الله علیه وآله به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای درِ خانه حضرت زهرا(علیها السلام) قرار گرفته، و درِ خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظّمه را در خانه اش معیّن کرده است همان دری است که محاذی قبر آن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«یامَنْ خَلَقَ السَّماواتِ، وَمَلاَها جُنُوداً مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَهُ مِنْ مَلائِکَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِینَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَغَ عَلى أَبْدانِهِمْ حُلَلَ الْکَراماتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغاتِ، وَأَلْبَسَهُمْ شِعارَ التَّقْوى، وَقَلَّدَهُمْ قَلائِدَ النُّهى، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَةً بِوَحْدانِیَّتِهِوَقُدْرَتِهِ وَجَلالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَکْمَلَهُمْ عِلْماً بِهِ،وَأَشَدَّهُمْ فَرَقاً،وأَدْوَمَهُمْ لَهُ طاعَةً وَخُضُوعاً وَاسْتِکانَةً وَخُشُوعاً، یا مَنْ فَضَّلَ الأَمِینَ جَبْرَئِیلَ علیه السلام بِخَصائِصِهِ وَدَرَجاتِهِ وَمَنازِلِهِ، واخْتارَهُ لِوَحْیِهِ وَسِفارَتِهِ وَعَهْدِهِ وَأَماناتِهِ، وَإِنْزالِ کُتُبِهِ وَأَوامِرِهِ عَلى أَنْبِیائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ واسِطَةً بَیْنَ نَفْسِهِ وَبَینَهُمْ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَعَلى جَمِیعِ مَلائِکَتِکَ وَسُکّانِ سَماواتِکَ، أَعْلَمِ خَلْقِکَ بِکَ، وَأَخْوَفِ خَلْقِکَ لَکَ، وَأَقْرَبِ خَلْقِکَ مِنْکَ، وَأَعْمَلِ خَلْقِکَ بِطاعَتِکَ، اَلَّذِینَ لا یَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُیُونِ، وَلا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلا فَتْرَةُ الاَبْدانِ، اَلْمُکَرَّمِینَ بِجِوارِکَ، وَالْمُؤْتَمَنِینَ عَلى وَحْیِکَ، اَلْمُجْتَنَبِینَ الآفاتِ، وَالْمُوقِینَ السَّیِّئاتِ. اَللّهُمَّ وَاخْصُصِ الرُّوحَ الأَمِینَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ بِأَضْعافِها مِنْکَ، وَعَلى مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَطَبَقاتِ الکَرُّوبِیِّینَ وَالرُّوحانِیِّینَ، وَزِدْ فِی مَراتِبِهِ عِنْدَکَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِی

لَهُ عَلى أَهْلِ الاْرْضِ، بِما کانَ یَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دِینِکَ، وَما بَیَّنْتَهُ عَلى اَلْسِنَهِ أَنْبِیائِکَ، مِنْ مُحَلَّلاتِکَ وَمُحَرَّماتِکَ. اَللّهُمَّ أَکْثِرْ صَلَواتِکَ عَلى جَبْرَئِیلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَهُ الاْنْبِیاءِ، وَهادِی الاْصْفِیاءِ وَسادِسُ أَصْحابِ الْکِساءِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ وُقُوفِی فِی مَقامِهِ هذا سَبَباً لِنِزُولِ رَحْمَتِکَ عَلَیَّ، وَتَجاوُزِکَ عَنِّی، أَی جَوادُ أی کَرِیمُ، أَی قَرِیبُ أَی بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُوَفِّقَنِی لِطاعَتِکَ، وَلا تُزِیلَ عَنِّی نِعْمَتَکَ، وَاَن تَرْزُقَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَتُوَسِّعَ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَتُغْنِیَنِی عَنْ شِرارِ خَلْقِکَ، وَتُلْهِمَنِی شُکْرَکَ وَذِکْرَکَ، وَلا تُخَیِّبَ یا رَبِّ دُعائِی، وَلا تَقْطَعَ رَجائِی، بِمُحَمَّد وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُکَ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْءٌ، أَنْ تَعْصِمَنِی مِنَ الْمَهالِکِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنِی مِنْ آفاتِ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، وَوَعْثاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تَرُدَّنِی سالِماً إِلى وَطَنِی، بَعْدَ حَجّ مَقبُول وَسَعْی مَشْکُور وَعَمَل مُتَقَبَّل، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِکَ وَحَرَمِ نَبِیِّکَ، صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که نزد مقام جبرئیل علیه السلام بایست و بگو:

«أَی جَوادُ أَی کَرِیمُ، أَی قَرِیبُ أَی بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیتِهِ، وَأَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ».

زیارت وداع رسول اکرم صلی الله علیه وآله

هرگاه خواستی از مدینه خارج شوی غُسل کن، و برو نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله برو و عمل کن آنچه را قبلاً انجام می دادی، پس وداع کن آن حضرت را، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، أَسْتَودِعُکَ اللهَ وَأَسْتَرْعِیکَ وَأَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ،آمَنْتُ بِاللهِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ عَلَیهِ، اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلى ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَشْهَدُأَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق عليه السلام در وداع قبر پيغمبر صلى الله عليه وآله به يونس بن يعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّى اللهُ عَلَيْکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْکَ».

در نقل ديگرى آمده است: هرگاه خواستى از مدينه منوّره خارج شوى، پس از اتمام كليّه اعمال غُسل كن، و پاک ترين لباسهايت را بپوش، و به زيارت رسول خدا صلى الله عليه وآله مُشَرَّف شو، و به همان زياراتى كه قبلاً گفته شد زيارت كن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَشِيرُ النَّذِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الْمُنِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّفِيرُ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنَّکَ كُنْتَ نُوراً فِى الأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّهُ بِأَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِکَ وَبِالأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِکَ مُوقِنٌ بِجَمِيعِ ما أَتَيْتَ بِهِ راضٍ مُؤْمِنٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ الأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِکَ أَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَهِ الْوُثْقى، وَالْحُجَّهِ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا. اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَهِ نَبِيِّکَ عليه السلام ، وَإِنْ تَوَفَّيْتَنِى فَإِنِّى أَشْهَدُ فِى مَماتِى عَلى ما أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِى حَياتِى، أَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِيکَ لَکَ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّ الأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْلِياؤُکَ وَأَنْصارُکَ وَحُجَجُکَ عَلى خَلْقِکَ، وَخُلَفاؤُکَ فِى عِبادِکَ وَأَعْلامُکَ فِى بِلادِکَ، وَخُزّانُ عِلْمِکَ، وَحَفَظَهُ سِرِّکَ، وَتَراجِمَهُ وَحْيِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِيِّکَ مُحَمَّد وَآلِهِ، فِى ساعَتِى هذِهِ وَفِى كُلِّ ساعَه تَحِيَّهً مِنِّى وَسَلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْکَ».

وبگو:

«اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَهِ قَبْرِ نَبِيِّکَ، فَإِنْ

تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ، فَإِنّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّکَ قَدِاخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ الأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیرًا، فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ، وَفِی زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوائِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)

حضرت زهرا(علیها السلام) نزد خداوند مقامی بس والا دارد، و در زیارت آن بانوی بزرگ و فداکار، پاداشی عظیم است. به نقل علامه مجلسی در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه(علیها السلام): که پدرم به من فرمود: هر کس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بیامرزد، و در هر جای از بهشت که باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شیخ طوسی در «تهذیب» نوشته است: آنچه در فضیلت زیارت حضرت زهرا(علیها السلام) روایت شده، بیش از آن است که به شمار آید.

حضرت فاطمه(علیها السلام) در سال های اوّل بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر صلی الله علیه وآله، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علیّ بن ابی طالب علیه السلام ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله 75 روز (یا 95 روز) دار فانی دنیا را وِداع گفت.

جای دقیق قبر آن حضرت، معلوم نیست. برخی مدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می دانند، برخی گفته اند در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمّه(علیهم السلام) می دانند. آنچه بیشتر نزد اصحاب ما مطرح

است، زیارت آن حضرت در روضه و کنار قبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اوّل حضرت فاطمه(علیها السلام)

وقتی در هر یک از این مواضع ایستادی، خطاب به آن معصومه مطهّره و پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله کرده، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یابِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَهَ نِساءِ الْعالَمِینَ، مِنَ الأَوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ». «اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَهُ الشَّهیدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الرَّضِیَّهُ الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْفاضِلَهُ الزَّکِیَّهُ،اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْحَوْراءُ الإِنْسِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِیْمَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَاالْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ»، صَلَّی اللهُ عَلَیْکِ وَعَلی رُوحِکِ وَبَدَنِکِ، أَشْهَدُ أَنَّکِ مَضَیْتِ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّکِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّکِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جَفاکِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاکِ فَقَدْ آذی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَکِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ قَطَعَکِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ، لاَنَّکِ بَضْعَهٌ مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْهِ، کَما قالَ عَلَیْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللهِ

وَأَفْضَلُ صَلَواتِهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ أَنّی راضٍ عَمَّنْ رَضِیتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوالٍ لِمَنْ والَیْتِ، مُعادٍ لِمَنْ عادَیْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَکَفی بِاللهِ شَهِیداً وَحَسِیباً وَجازِیاً وَمُثِیباً».

سپس می گویی: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلي عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَخَیْرِالْخَلائِقِ أَجْمَعِینَ، وَصَلِّ عَلیوَصِیِّهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، وَاِمامِ الْمُسْلِمِینَ، وَخَیْرِ الْوَصِیِّینَ، وَصَلِّ عَلی فاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّد سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، وَصَلِّ عَلی سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلْحَسَنِ والْحُسَیْنِ، وَصَلِّ عَلی زَیْنِ الْعابِدِینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، وَصَلِّ عَلَی الصّادِقِ عَنِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلی کاظِمِ الْغَیْظِ فِی اللهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَر، وَصَلِّ عَلَی الرِّضا عَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَصَلِّ عَلَی التَّقِیِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیّ، وَصَلِّ عَلَی النَّقِیِّ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلَی الزَّکِیِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، وَصَلِّ عَلَی الْحُجَّهِ الْقائِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ.اَللّهُمَّ أَحْیِ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ زَیِّنْ بِطَوْلِ بَقائِهِ الاَْرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَسُنَّهَ نَبِیِّکَ، حَتّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْء مِنَ الْحَقِّ مَخافَهَ أَحَد مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَ أَشْیاعِهِ، وَالْمَقْبُولِینَ فِی زُمْرَهِ أَوْلِیائِهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ، اَلَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً»،

سپس دو رکعت نماز بگزار در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله، و ثواب آن را به روح منوّر حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه کن، آنگاه این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّد، وَبِأَهْلِ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ الْعَظِیمِ الَّذِی لا یَعْلَمُ کُنْهَهُ سِواکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَکَ عَظِیمٌ، وَبِأَسْمائِکَ الْحُسْنَی الَّتِی أَمَرْتَنِی أَنْ أَدْعُوَکَ بِها، وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الاَْعْظَمِ الَّذِی

أَمَرْتَ بِهِ إِبْراهِيمَ، أَنْ يَدْعُوَ بِهِ الطَّيْرَ فَأَجابَتْهُ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِيمِ الَّذِی قُلْتَ لِلنّارِ " کُونِی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ "، فَکانَتْ بَرْداً، وَبِأَحَبِّ الْأَسْماءِ إِلَيْکَ وَأَشْرَفِها وَأَعْظَمِها لَدَيْکَ، وَأَسْرَعِها إِجابةً وَأَنْجَحِها طَلِبَةً، وَبِما أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وأَتَوَسَّلُ إِلَيْکَ وَأَرْغَبُ إِلَيْکَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْکَ، وأُلِحُّ عَلَيْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتِی أَنْزَلْتَها عَلی أَنْبِيائِکَ وَرُسُلِکَ صَلَواتُکَ عَلَيْهِمْ، مِنَ التَّوْریهِ وَالاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، فَاِنَّ فِيهَا اسْمَکَ الأَعْظَمَ، وَبِما فِيها مِنْ أَسْمائِکَ الْعُظْمی، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تُفَرِّجَ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَشِيعَتِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَعَنِّی، وَتَفْتَحَ أَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائِی، وَتَرْفَعَهُ فِی عِلِّيينَ، وَتَأْذَنَ لِی فِی هذَا الیَوْمِ وَفِی هذِهِ السّاعَهِ بِفَرَجِی وَإِعْطاءِ أَمَلِی وَسُؤْلِی فِی الدُّنْيا وَالْاٰخِرَهِ، یا مَنْ لا يَعْلَمُ أَحَدٌ کَيْفَ هُوَ وَقُدْرَتِهُ إِلاّ هُوَ، يا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَکَبَسَ الاَرْضَ عَلَی الْماءِ، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْماءِ، يا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ بِالاِسْمِ الَّذِی تُقْضی بِهِ حاجَهُ مَنْ یَدْعُوهُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ ذلِکَ الإِسْمِ، فَلا شَفِيعَ أَقْوی لِی مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، وَتُسْمِعَ بِمُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَهَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَمُوسَی بْنِ جَعْفَر وَعَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد، والْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ والْحُجَّهِ الْمُنْتَظَرِ لاِذْنِکَ، صَلَواتُکَ وَسَلامُکَ وَرَحْمَتُکَ وَبَرَکاتُکَ عَلَيْهِمْ صَوْتِی لِيَشْفَعُوا لِی إِلَيْکَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِیَّ، وَلا تَرُدَّنِی خائِباً، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ».

سپس حاجاتت را بخواه که إن شاء اللّه برآورده می شود.

زیارت دوّم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْکِ یامُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَکِ، فَوَجَدَکِ لِما امْتَحَنَکِ صابِرَهً، وَ زَعَمْنا أنّا لَکِ أَوْلِياءُ وَمُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ، وَلِکُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوکِ، صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتانا بِهِ وَصِيُّهُ علیه السلام

، فَاِنّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إِلاّ أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِيقِنا لَهُما لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلايَتِكِ».

آنگاه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ حَبِيبِ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةِ الْعَلِيْمَهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنّی راض عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلی مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَيْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

پس دو رکعت نماز زیارت بگزار، به همان ترتیبی که در زیارت اوّل آن حضرت ذکر کردیم.

زیارت ائمّه بقیع علیهم السلام

چون خواستی این بزرگواران را زیارت کنی آنچه در آداب زیارت ذکر شد (از غسل، طهارت، پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه، استعمال بوی خوش و إذن دخول و امثال آن) اینجا نیز بجای آور، و در اذن دخول بگو:

«يا مَوالِیَّ يا أَبْناءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُكُمْ وَابْنُ أَمَتِكُم، اَلذَّلِيلُ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ، وَالْمُضْعَفُ فِی عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بَحَقِّكُمْ، جاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكُمْ، قاصِداً إِلی حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّباً إِلی مَقامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَی اللهِ تَعالی بِكُمْ، أَأَدْخُلُ يا مَوالِیَّ، أَأَدخُلُ يا أَوْلِياءَ اللهِ، أَأَدخُلُ يا مَلائِكَةَ اللهِ الْمُحْدِقِينَ بِهذَا الْحَرَمِ، اَلْمُقِيمِينَ بِهذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقّت قلب داخل شو و پای راست را مقدّم دار، و بگو:

«اَللهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصِيلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، اَلْماجِدِ الاْحَدِ، اَلْمُتَفَضِّلِ الْمَنّانِ، اَلْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ، اَلَّذِی مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَةَ سادَتِی بِإِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِی عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزدیک قبور مقدّسه ایشان

برو، و رو به قبر آن بزرگواران بايست و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقُوّامُ فِى الْبَرِيَّهِ بِالْقِسْطِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ الْعُرْوَهُ الْوُثْقى، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِى ذاتِ اللهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِىَ إِلَيْكُمْ فَعَفَوتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّهُ الرّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُم فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعائِمُ الدِّينِ وَأَرْكانُ الأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَيْنِ اللهِ، يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَيَنْقُلُكُمْ فِى أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِيَّهُ الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الأَهْواءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْشَؤُكُمْ، مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنا دَيّانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِى بُيُوت اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا سْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَيْكُمْ رَحْمَهً لَنا وَكَفّارَهً لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَكُمُ لَنا، وَطَيَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَيْنا مِنْولايَتِكُمْ، وَكُنّاعِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى، وَرَجى بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ الرَّدى، فَكُونُوا لِى شُفَعاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيا، وَاتَّخَذُوا آياتِ اللهِ هُزُواً، وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ لايَسْهُو، وَدائِمٌ لا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَىْء، لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِى، وَعَرَّفْتَنِى بِما إِئْتَمَنْتَنِى عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُکَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلى سِواهُ، فَكانَتِ الْمِنَّهُ لَکَ وَ مِنْکَ عَلَىَّ مَعَ أَقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِى بِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَکَ فِى مَقامِى مَذْكُوراً مَكْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنِى ما رَجَوْتُ، وَلا تُخَيِّبْنِى فِيما دَعَوْتُ».

پس دعا كن از براى خود هر چه خواهى.

به تصريح اكثر بزرگان بهترين زيارت

برای ائمّه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی(رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّهَ الْمُؤْمِنِینَ، وَسادَهَ الْمُتَّقِینَ، وَکُبَراءَ الصِّدِّیقِینَ، وَأُمَراءَ الصّالِحِینَ، وَقادَهَ الْمُحْسِنِینَ، وَأَعْلامَ الْمُهْتَدِینَ، وَأَنْوارَ الْعارِفِینَ، وَوَرَثَهَ الاَْنْبِیاءِ، وَصَفْوَهَ الاَْصْفِیاءِ، وَخِیَرَهَ الاَْتْقِیاءِ، وَعِبادَ الرَّحْمانِ، وَشُرَکاءَ الْفُرْقانِ، وَمَناهِجَ الاِْیمانِ، وَمَعادِنَ الْحَقائِقِ، وَشُفَعاءَ الْخَلائِقِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوابُ نِعَمِ اللهِ الَّتِی فَتَحَها عَلی بَرِیَّتِهِ، وَالاَْعْلامُ الَّتِی فَطَرَها لاِرْشادِ خَلِیقَتِهِ، وَالْمَوازِینُ الَّتِی نَصَبَها لِتَهْذِیبِ شَرِیعَتِهِ، وَإِنَّکُمْ مَفاتِیحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقالِیدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحائِبُ رِضْوانِهِ، وَمَفاتِیحُ جِنانِهِ، وَحَمَلَهُ فُرْقانِهِ، وَخَزَنَهُ عِلْمِهِ، وَحَفَظَهُ سِرِّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْیِهِ، وَمَعادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ، وَأَماناتُ النُّبُوَّهِ، وَوَدائِعُ الرِّسالَهِ، وَفِی بَیْتِکُمْ نَزَلَ الْقُرآنُ، وَمِنْ دارِکُمْ ظَهَرَ الاِْسْلامُ وَالاِْیمانُ، وَإِلَیْکُمْ مُخْتَلَفُ رُسُلِ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْراهِیمَ علیه السلام الَّذِینَ ارْتَضاکُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلاِْمامَهِ، وَاجْتَباکُمْ لِلْخِلافَهِ، وَعَصَمَکُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَأَکُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَطَهَّرَکُمْ مِنَ الرِّجْسِ، وَفَضَّلَکُمْ بِالنَّوْعِ وَالْجِنْسِ، وَاصْطَفاکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ بِالنُّورِ وَالْهُدی، وَالْعِلْمِ وَالتُّقی وَالْحِلْمِ وَالنُّهی، وَالسَّکِینَهِ وَالْوَقارِ، وَالْخَشْیَهِ وَالاِْسْتِغْفارِ، وَالْحِکْمَهِ وَالاْثارِ، وَالتَّقْوی وَالْعَفافِ، وَالرِّضا وَالْکَفافِ، وَالْقُلُوبِ الزّاکِیَهِ، وَالنُّفُوسِ الْعالِیَهِ، وَالاَْشْخاصِ الْمُنِیرَهِ، وَالاَْحْسابِ الْکَبِیرَهِ، وَالاَْنْسابِ الطّاهِرَهِ، وَالاَْنْوارِ الْباهِرَهِ لِمَوْصُولَهِ، وَالاَْحْکامِ الْمَقْرُونَهِ، وَأَکْرَمَکُمْ بِالاْیاتِ، وَأَیَّدَکُمْ بِالْبَیِّناتِ، وَأَعَزَّکُمْ بِالْحُجَجِ الْبالِغَهِ، وَالاَْدِلَّهِ الْواضِحَهِ، وَخَصَّکُمْ بِالاَْقْوالِ الصّادِقَهِ، وَالاَْمْثالِ النّاطِقَهِ، وَالْمَواعِظِ الشّافِیَهِ، وَالْحِکَمِ الْبالِغَهِ، وَوَرِثَکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَمَنَحَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَرْشَدَکُمْ لِطُرُقِ الصَّوابِ، وَأَوْدَعَکُمْ عِلْمَ الْمَنایا وَالْبَلایا، وَمَکْنُونَ الْخَفایا، وَمَعالِمَ التَّنْزِیلِ، وَمَفاصِلَ التَّأْوِیلِ، وَمَوارِیثَ الاَْنْبِیاءِ، کَتابُوتِ الْحِکْمَهِ، وَشِعارِ الْخَلِیلِ، وَمِنْسَأَهِ الْکَلِیمِ، وَسابِغَهِ داوُدَ، وَخاتَمِ الْمُلْکِ، وَفَضْلِ الْمُصْطَفی، وَسَیْفِ الْمُرْتَضی، وَالْجَفْرِ الْعَظِیمِ، وَالاِْرْثِ الْقَدِیمِ، وَضَرَبَ لَکُمْ فِی الْقُرْآنِ أَمْثالاً،

وَامْتَحَنَكُمْ بَلْوىً، وَأَحَلَّكُمْ مَحَلَّ نَهْرِ طالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمُ الصَّدَقَةَ، وَأَحَلَّ لَكُمُ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُمْ عَنِ الْخَبائِثِ ماظَهَرَ مِنْها وَمابَطَنَ، فَأَنْتُمُ الْعِبادُ الْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفاءُ الرّاشِدُونَ، وَالأَوْصِياءُ الْمُصْطَفَوْنَ، وَالأَئِمَّةُ الْمَعْصُومُونَ، وَالأَوْلِياءِ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَماءُ الصّادِقُونَ، وَالْحُكَماءُ الرّاسِخُونَ الْمُبَيِّنُونَ، وَالْبُشَراءُ النُّذَراءُ الشُّرَفاءُ الْفُضَلاءُ، وَالسّادَةُ الأَتْقِياءُ، اَلاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللاّبِسُونَ شِعارَ الْبَلْوى وَرِداءَ التَّقْوى، وَالْمُتَسَرْبِلُونَ نُورَ الْهُدى، وَالصّابِرُونَ فِى الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، وَلَدَيْكُمُ الْحَقُّ، وَرَبّاكُمُ الصِّدْقُ، وَغَذّاكُمُ الْيَقينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطُّرُقُ إِلى ثَوابِهِ، وَالْهُداةُ إِلى خَلِيقَتِهِ، وَالأَعْلامُ فِى بَرِيَّتِهِ، وَالسُّفَراءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتادُهُ فِى أَرْضِهِ، وَخُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَأَنْصارُ كَلِمَةِ التَّقْوى، وَمَعالِمُ سُبُلِ الْهُدى، وَمَفْزَعُ الْعِبادِ اِذَا اخْتَلَفُوا، وَ الدّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذا تَنازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِى بِكُمْ يُهْتَدى، وَبِأَقْوالِكُمْ وَأَفْعالِكُمْ يُقْتَدى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِوِلايَتِكُمْ كَمُلَ الدِّينُ وَالإِيمانُ، وَإِنَّكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خالَفَكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْباطِلِ، وَأَنَّ اللهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَسْرارَ الْغُيُوبِ وَمَقادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَةِ وَطُمَأْنِينَةَ الْوَقارِ، وَجَعَلَ أَبْصارَكُمْ مَأْلِفاً لِلْقُدْرَةِ، وَأَرْواحَكُمْ مَعادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلا يَنْعَتُكُمْ إِلاَّ الْمَلائِكَةُ، وَلا يَصِفُكُمْ إِلاَّ الرُّسُلُ، أَنْتُمْ اُمَناءُ اللهِ وَأَحِبّاؤُهُ، وَعِبادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصْفِياؤُهُ، وَأَنْصارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكانُ تَمْجِيدِهِ، وَدَعائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعاتُهُ إِلى دِينِهِ، وَحَرَسَةُ خَلائِقِهِ، وَحَفَظَةُ شَرائِعِهِ، وَأَنَا اُشْهِدُ اللهَ خالِقِى، وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لاِمامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خاضِعٌ لِوِلايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللهِ سُبْحانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبَراءَةِ مِنْ أَعْدائِكُمْ، عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ،وَمِنْ كُلِّ رَيْبَه وَ رَجاسَه وَدَنائَه وَنَجاسَه، وَأَعْطاكُمْ رايَةَ الْحَقِّ، الَّتِى مَنْ قَدَّمَها ضَلَّ، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها ذَلَّ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلى كُلِّ أَسْوَدَ وَأَبْيَضَ مِنْ عِبادِهِ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلى أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ».

آنگاه بگو:

«اَلسَّلامُ عَلى

أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، سَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ الدِّینِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الأَمِینِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمّی، لَقَدْ رُضِعْتُمْ ثَدْیَ الاِیمانِ، وَرُبِّیتُمْ فِی حِجْرِ الاِسْلامِ، وَاصْطَفاکُمُ اللهُ عَلَی النّاسِ، وَوَرَثَکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَعَلَّمَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَجْری فِیکُمْ مَوارِیثَ النُّبُوَّهِ، وَفَجَّرَ بِکُمْ یَنابِیعَ الْحِکْمَهِ، وَأَلْزَمَکُمْ بِحِفْظِ الشَّرِیعَهِ، وَفَرَضَ طاعَتَکُمْ وَمَوَدَّتَکُمْ عَلَی النّاسِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ ابْنِ عَلِیّ، خَلیفَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، الاِمامِ الرَّضِیِّ الْهادِی الْمَرْضِیِّ، عَلَمِ الدِّینِ وَإِمامِ الْمُتَّقِینَ، اَلْعامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْیَبَ وَأَزْکی، وَأَنْمی ما صَلَّیْتَ عَلی أَحَد مِنْ أَوْلِیائِکَ وَأَصْفِیائِکَ وَ أَحِبّائِکَ، صَلاهً تُبَیِّضُ بِها وَجْهَهُ، وَتُطَیِّبُ بِها رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبائِهِ الْوَصِیَّهَ، وَدَفَعَ عَنِ الاِسْلامِ الْبَلِیَّهَ، فَلَمّا خافَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الْفِتَنَ رَکَنَ إِلَی الَّذِی إِلَیْهِ رَکَنَ، وَکانَ بِما أَتاهُ اللهُ عالِماً، وَبِدِینِهِ قائِماً، فَأَجْزِهِ اللّهُمَّ جَزاءَ الْعارِفِینَ، وَصَلِّ عَلَیْهِ فِی الأَوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ، وَبَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الاِمامِ الْوَصِیِّ، وَالسَّیِّدِ الرَّضِیِّ، وَالْعابِدِ الأَمِینِ، عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اِمامِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَللّهُمَّ اخْصُصْهُ بِما خَصَصْتَ بِهِ أَوْلِیاءَکَ مِنْ شَرائِفِ رِضْوانِکَ، وَکَرائِمِ تَحِیّاتِکَ، وَنَوامِی بَرَکاتِکَ، فَلَقَدْ بَلَّغَ فِی عِبادِهِ، وَنَصَحَ لَکَ فِی طاعَتِهِ، وَسارَعَ فِی رِضاکَ، وَسَلَکَ بِالأُمَّهِ طَرِیقَ هُداکَ، وَقَضی ما کانَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّکَ فِی دَوْلَتِهِ، وَأَدّی ما وَجَبَ عَلَیْهِ فِی وِلایَتِهِ، حَتّی انْقَضَتْ أَیّامُهُ، وَ کانَ بِشِیعَتِهِ رَؤُوفاً، وَبِرَعِیَّتِهِ رَحِیماً. اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَیْنا السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَی الْوَصِیِّ الْباقِرِ، وَالاِمامِ الطّاهِرِ، وَالْعَلَمِ الظّاهِرِ،

مُحَمَّدِ بْنِ عِلِیّ، أَبِی جَعْفَرِ الْباقِرِ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ، الصّادِعِ بِالْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذی بَقَرَالْعِلْمَ بَقْراً وَبَیَّنَهُ سِرّاً وَجَهْراً، وَقَضی بِالْحَقِّ الَّذِی کانَ عَلَیْهِ، وَأَدَّی الْاَمانَةَ الَّتِی صارَتْ إِلَیْهِ، وَأَمَرَ بِطاعَتِکَ، وَ نَهی عَنْ مَعْصِیَتِکَ. اَللّٰهُمَّ فَکَما جَعَلْتَهُ نُوراً یَسْتَضِیءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلاً یَقْتَدِی بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، وَأَبْنائِهِ الْمَعْصُومِینَ، أَفْضَلَ الصَّلاةِ وَأَجْزَلَها، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَغایَةَ مَأْمُولِهِ، وَأَبْلِغْهُ مِنَّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلَی الْإِمامِ الْهادِی، وَصِیِّ الْأَوْصِیاءِ، وَوارِثِ عِلْمِ الأَنْبِیاءِ، عَلَمِ الدِّینِ، وَالنّاطِقِ بِالْحَقِّ الْیَقِینِ، وَأَبِی الْمَساکِینِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصّادِقِ الْأَمِینِ. اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ کَما عَبَدَکَ مُخْلِصاً وَأَطاعَکَ مُخْلِصاً مُجْتَهِداً، وَاجْزِهِ عَنْ إِحْیاءِ سُنَّتِکَ وَاِقامَهِ فَرائِضِکَ خَیْرَ جَزاءِ الْمُتَّقِینَ، وأَفْضَلَ ثَوابِ الصّالِحِینَ، وَخُصَّهُ مِنّا بِالسَّلامِ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام حسن مجتبی علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِراطَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَیانَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّیِّدُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَرُّ الْوَفِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقائِمُ الْأَمِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعالِمُ بِالتَّأْوِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْهادِی الْمَهْدِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الطّاهِرُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُهَا التَّقِیُّ النَّقِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَقُّ الْحَقِیقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ».

زیارت امام زین العابدین علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْمُتَهَجِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اِمامَ الْمُتَّقِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ الْمُسْلِمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قُرَّةَ عَیْنِ النّاظِرِینَ الْعارِفِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَصِیَّ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ وَصایَا الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ الْمُجْتَهِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سِراجَ الْمُرْتاضِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ذَخِیرَةَ الْمُتَعَبِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِصْباحَ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَةَ الْعِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَکِینَةَ الْحِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِیزانَ الْقِصاصِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَةَ الْخَلاصِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَحْرَ النَّدی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَدْرَ الدُّجی،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أيُّهَا الاَوّاهُ الْحَلِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أيُّهَا الصّابِرُ الْحَکِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَئِيسَ الْبَکّائِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ امِصْباحَ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلایَ يا أَبا مُحَمَّد، أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِينِهِ وَابْنُ اُمَنائِهِ، وَأَنَّکَ ناصَحْتَ فِی عِبادَهِ رَبِّکَ، وَسارَعْتَ فِی مَرْضاتِهِ، وَخَيَّبْتَ

أَعْداءَهُ، وَسَرَرْتَ أَوْلِياءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، وَاتَّقَيْتَهُ حَقَّ تُقاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طاعَتِهِ، حَتّى اَتيکَ الْيَقِينُ، فَعَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ أَفْضَلَ التَّحِيَّهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت امام محمّد باقر عليه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْباقِرُ بِعِلْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفاحِصُ عَنْ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمُبَيِّنُ لِحُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقائِمُ بِقِسْطِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النّاصِحُ لِعِبادِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدّاعِى إِلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدَّلِيلُ عَلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النُّورُ السّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَدْرُ اللاّمِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَقُّ الاْبْلَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الاْسْرَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النَّجْمُ الاْزْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْکَوْکَبُ الاْبْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلاّتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الزَّکِىُّ فِى الْحَسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الرَّفِيعُ فِى النَّسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقَصْرُ الْمَشِيدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّهَ اللهِ عَلى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، أَشْهَدُ ياه مَوْلاىَ أَنَّکَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صَدْعاً، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْراً، وَنَشَرْتَهُ نَشْراً، لَمْ تَأْخُذْکَ فِى اللهِ لَوْمَهُ لائِم، وَکُنْتَ لِدِينِ اللهِ مُکاتِماً، وَقَضَيْتَ ما کانَ عَلَيْکَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِياءَکَ مِنْ وِلايَهِ غَيْرِ اللهِ إِلى وِلايَهِ اللهِ، وَأَمَرْتَ بِطاعَهِ اللهِ، وَنَهَيْتَ عَنْ مَعْصِيَهِ اللهِ، حَتّى قَبَضَکَ اللهُ إِلى رِضْوانِهِ، وَذَهَبَ بِکَ إِلى دارِ کَرامَتِهِ، وَإِلى مَساکِنِ أَصْفِيائِهِ، وَمُجاوِرَهِ أَوْلِيائِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت امام صادق عليه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الاِْمامُ الصّادِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْوَصِىُّ النّاطِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفائِقُ الرّائِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّنامُ الاْعْظَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصِّراطُ الاْقْوَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِصْباحَ الظُّلُماتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا دافِعَ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِفْتاحَ الْخَيْراتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَعْدِنَ الْبَرَکاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ الْحُجَجِ وَالدَّلالاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ الْبَراهِينَ الْواضِحاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ناشِرَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا

فاصِلَ الْخَطاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا کاشِفَ الْکُرُباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمِيدَ الصّادِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا لِسانَ النّاطِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خَلَفَ الْخائِفِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَعِيمَ الصّادِقِينَ الصّالِحِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا هادِیَ الْمُضِلِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَکَنَ الطّائِعِينَ، أَشْهَدُ يا مَوْلایَ إِنَّکَ عَلَی الْهُدی، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَشَمْسُ الضُّحی، وَبَحْرُ الْمَدی، وَکَهْفُ الْوَری، وَالْمَثَلُ الأَعْلی، صَلَّی اللهُ عَلی رُوحِکَ وَبَدَنِکَ، والسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلَی الْعَبّاسِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت وداع ائمّه بقيع(عليهم السلام)

مرحوم شيخ طوسی و سيّد بن طاوس گفته اند که چون خواستی ائمّه بقيع را وداع کنی، بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکُمْ أَئِمَّةَ الْهُدی وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْکُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُم بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ. اَللّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ».

پس دعا بسيارکن، و از خداوند بخواه که بار ديگر زيارت ايشان را نصيب تو گرداند، و اين آخرين زيارت تو نباشد.

زيارت عبّاس بن عبدالمطّلب عليهما السلام

عباس بن عبدالمطّلب، عموی پيامبر اکرم صلی الله عليه وآله مقامی والا دارد، و در راه اسلام فداکاری های بسيار کرده و از حاميان رسول خدا صلی الله عليه وآله بوده، که قبر او در قبرستان بقيع است. در مفتاح الجنّات اين زيارت برای آن بزرگوار نقل شده است:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَبّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ السِّقايَةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت فاطمه بنت اسد مادر گرامی اميرالمؤمنين عليهما السلام

فاطمه بنت اسد، از زنان عالی مقام و مورد احترام خاصّ رسول خدا صلی الله عليه وآله بود، و فرزندی هم چون علیّ بن ابی طالب عليه السلام به دنيا آورد. قبر ايشان نزديک قبور ائمّه بقيع است، لکن بعضی گفته اند قبر

آن مخدّره نزدیک قبر حلیمه سعدیّه دایه پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد. نزد قبر آن بانوی مجلّله می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الاْوَّلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الاْخِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَعَثَهُ اللهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ بِنْتِ اَسَد الْهاشِمِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةُ الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْکَرِیمَةُ الرَّضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا کافِلَةَ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا والِدَةَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُها عَلی رَسُولِ اللهِ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ تَربِیَتُها لِوَلِیِّ اللهِ الاْمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رُوحِکِ وَبَدَنِکِ الطّاهِرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی وَلَدِکِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکِ أَحْسَنْتِ الْکَفالَهَ، وَأَدَّیْتِ الاْمانَهَ، وَاجْتَهَدْتِ فِی مَرْضاهِ اللهِ، وَبالَغْتِ فِی حِفْظِ رَسُولِ اللهِ، عارِفَةً بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَةً بِنُبُوَّتِهِ،

مُسْتَبْصِرَةً بِنِعْمَتِهِ، کافِلَةً بِتَرْبِیَتِهِ، مُشْفِقَةً عَلی نَفْسِهِ، واقِفَةً عَلی خِدْمَتِهِ، مُخْتارَةً رِضاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکِ مَضَیْتِ عَلَی الاِْیمانِ وَالتَّمَسُّکِ بِأَشْرَفِ الاَْدْیانِ، راضِیَةً مَرْضِیَّةً، طاهِرَةً زَکِیَّةً، تَقِیَّةً نَقِیَّةً، فَرَضِیَ اللهُ عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَکِ وَمَأْواکِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْفَعْنِی بِزِیارَتِها، وَثَبِّتْنِی عَلی مَحَبَّتِها، وَلا تَحرِمْنِی شَفاعَتَها وَشَفاعَةَ الاَْئِمَّهِ مِن ذُرِّیَّتِها، وَارْزُقْنِی مُرافَقَتَها، وَاحْشُرْنِی مَعَها وَمَعَ أَوْلادِهَا الطّاهِرِینَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِی إِیّاها، وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ إِلَیْها أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی، وَإِذا تَوَفَّیْتَنِی فَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَتِها، وَأَدْخِلْنِی فِی شَفاعَتِها، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بِحَقِّها عِندَکَ وَمَنزِلَتِها لَدَیْکَ، اِغْفِرلِی وَلِوالِدَیَّ وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَآتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الاْخِرَهِ حَسَنَةً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ».

زیارت دختران حضرت رسول صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از فاطمه زهرا(علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «امّ کلثوم» و«رقیّه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی:«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ جَمِیعِ الاَْنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ السَّیِّدِ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الْمُجْتَبی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ مَنِ اصْطَفیهُ اللهُ فِی السَّماءِ، وَفَضَّلَهُ عَلی جَمِیعِ الْبَرِیَّهِ وَالْوَری، اَلسَّلامُ عَلی ذُرِّیَّهِ السَّیِّدِ الْجَلِیل، مِنْ نَسْلِ إِسْماعِیلَ، وَسُلاَلَهِ إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الرَّسُولِ، اَلسَّلامُ عَلی اَخَواتِ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ الْبَتُولِ، اَلسَّلامُ عَلی زَیْنَبَ وَأُمِّ کُلْثُومَ وَرُقَیَّهَ، اَلسَّلامُ عَلَی الشَّرِیفاتِ الاَْحْسابِ، وَالطّاهِراتِ الاَْنْساب، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ الاْباءِ الاَْعاظِمِ، وَسُلالَهِ الاَْجْدادِ الاَْکارِمِ الاَْفاخِمِ، عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَعَبْدِمَناف وَهاشِم، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت جناب عقیل وجناب عبداللّه فرزند جعفر طیّار علیهما السلام

عقیل و جعفر طیّار هر دو برادران علیّ بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیّار، همسر حضرت زینب(علیها السلام)است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَنا یا عَقِیلَ بْنَ اَبیطالِب، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَخا عَلِیّ الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلی عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَر الطَّیّارِ فِی الْجِنانِ، وَعَلی مَنْ حَوْلَکُما مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَ أَرْضاکُما أَحْسَنَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکُما وَ مَسْکَنَکُما وَ مَحَلَّکُما وَمَأْویکُما، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرکاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ابراهیم، پسر رسول الله صلی الله علیه وآله در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدّت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گویم که موجب ناخوشنودی پروردگارمان گردد».(بحار، ج16، ص235، ح35 و ج77، ص142، ح1)

این فرزند، که مورد علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شد. برای زیارت او، در قبرستان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَجِیِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، سَیِّدِ الأَنْبِیاءِ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِینَ، وَخِیَرَهِ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَسَمائِهِ،اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی السُّعَداءِ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ،اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی

عِبادِاللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الرُّوحُ الزّاکِیَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیَّتُهَا النَّفْسُ الشَّرِیفَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیَّتُهَا السُّلالَهُ الطّاهِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیَّتُهَا النَّسَمَهُ الزّاکِیَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ خَیْرِ الْوَری، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ النَّبِیِّ الْمُجْتَبی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلی کافَّهِ الْوَری، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ السِّراجِ الْمُنِیرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْمُؤَیَّدِ بِالْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَی الاِنْسِ وَالْجانِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ صاحِبِ الرّایَهِ وَالْعَلامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الشَّفِیعِ یَوْمَ الْقِیامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ مَنْ حَباهُ اللهُ بِالْکَرامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ اِخْتارَ اللهُ لَکَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ یَکْتُبَ عَلَیْکَ أَحْکامَهُ، أَوْ یُکَلِّفَکَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَکَ إِلَیْهِ طَیِّباً زاکِیاً مَرْضِیّاً طاهِراً مِنْ کُلِّ نَجَس، مُقَدَّساً مِنْ کُلِّ دَنَس، وَبَوَّأَکَ جَنَّهَ الْمَأْوی، وَرَفَعَکَ إِلَی الدَّرَجاتِ الْعُلی، وَصَلَّی اللهُ عَلَیْکَ صَلاهً تَقَرُّ بِها عَیْنُ رَسُولِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَکْبَرَ مَأْمُولِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِکَ وَأَزْکاها، وَأَنْمی بَرَکاتِکَ وَأَوْفاها، عَلی رَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَعَلی مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّیِّبِینَ، وَعَلی ما خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطّاهِرِینَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد صَفِیِّکَ، وَإِبْراهِیمَ نَجْلِ نَبِیِّکَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْیِی بِهِمْ مَشْکُوراً، وَذَنْبِی بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَیاتِی بِهِمْ سَعِیدَهً، وَعاقِبَتِی بِهِمْ حَمِیدَهً، وَحَوائِجِی بِهِمْ مَقْضِیَّهً، وَأَفْعالِی بِهِمْ مَرْضِیَّهً، وَأُمُورِی بِهِمْ مَسْعُودَهً، وَشُؤُونِی بِهِمْ مَحْمُودَهً. اَللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِیَ التَّوْفِیقَ، وَنَفِّسْ عَنِّی کُلَّ هَمّ وَضِیق. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی عِقابَکَ، وَامْنَحْنِی ثَوابَکَ، وَأَسْکِنِّی جِنانَکَ، وَارْزُقْنِی رِضْوانَکَ وَأَمانَکَ، وَأَشْرِکْ لِی فِی صالِحِ دُعائِی والِدَیَّ وَوُلْدِی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، اَلاَحْیاءَ مِنْهُمْ وَالاَمْواتَ، إِنَّکَ وَلِیُّ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ».

زیارت اسماعیل فرزند امام صادق علیهما السلام

اسماعیل، فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود، و عدّه ای از شیعیان پس از

امام صادق به امامت او اعتقاد پیدا کردند و به «اسماعیلیّه» معروف شدند، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبِیکَ الْمُرتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ أُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ أُمِّ الأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الآخِرَهِ، وَ أَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیفُ، الطّاهِرِ الْکَرِیم، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفیهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الإِمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیّه(علیها السلام)

حلیمه سعدیّه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطّلب (جدّ پیامبر) تحویل گرفت و میان قبیله خود در بیرون مکّه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی با عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر صلی الله علیه وآله را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشّأن چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا

أُمَّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مُرْضِعَهَ رَسُولِ اللهِ، اَلسّلامُ عَلَیْکِ یا حَلِیمَهَ السَّعْدِیَّهِ، فَرَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَ مَأْواکِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عمّه های رسول اکرم صلی الله علیه وآله

قبر این دو بانوی بزرگوار «صفیّه و عاتکه»، دختران عبدالمطّلب و امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بقیع در کنار هم قرار دارند. صفیّه، زنی شجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بیعت کرد، و به مدینه هجرت

نمود. در جنگ اَحُد و خندق هم حاضر بود، و در سال 20 هجری در سن 73 سالگی از دنیا رفت.

عاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسلمانان مهاجر به مدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمّه حضرت رسول صلی الله علیه وآله صفیّه و عاتکه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیِ الْمُصْطَفی، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَجَعَلَ

الجَنَّةَ مَنْزِلَکُما وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضرت زهرا(علیها السلام)، به همسری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشید به نامهای عباس، عبداللّه، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند، و شربت شهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهدای کربلا و چهار شهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شعر می سرود، واز احیاگران یاد کربلا و شهدا بود.

در زیارت امّ البنین(علیها السلام) می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ أَمِیرِ المُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْبَنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْعَبّاسِ بْنِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ، وَجَعَلَ الجَنَّةَ مَنْزِلَکِ وَمَأْویکِ، وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، یا أَهْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، کَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، یا لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، اِغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَهِ مَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده هر کس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و

والدینش را ببخشد. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل است هر کس هفت مرتبه سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ القَدْر " را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میّت می نویسد. پس چون روز قیامت شود به هر هولی از اهوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او برطرف کند، تا اینکه داخل بهشت شود.

زیارت حضرت عبد اللّه بن عبدالمطّلب علیهما السلام

پدر گرامی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السّلام در محلّ مُصَلّی» قرار داشت که پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اکنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ الاْنْبِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ انْتَهی إِلَیْهِ الْوَدِیعَهُ وَالاْمانَهُ الْمَنِیعَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَوْدَعَ اللهُ فِی صُلْبِهِ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الْمَکِینِ نُورَ رَسُولِ اللهِ الصّادِقِ الاْمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ سَیِّدِ الاْنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِیَّهَ، وَأَدَّیْتَ الاْمانَهَ عَنْ رَبِّ الْعالَمِینَ فِی رَسُولِهِ، وَکُنْتَ فِی دِینِکَ عَلی یَقِینٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ اتَّبَعْتَ دِینَ اللهِ عَلی مِنْهاجِ جَدِّکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ فِی حَیاتِکَ وَبَعْدَ وَفاتِکَ، عَلی مَرْضاتِ اللهِ فِی رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصَدَّقْتَ بِنُبُوَّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَوِلایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، وَالاْئِمَّهِ الطّاهِرِینَ

عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَصَلَّی اللهُ عَلَیْکَ حَیّاً وَمَیِّتاً، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرکاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطّلب علیهما السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمَجْدِ الأثِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ فَرْعٍ مِنْ دَوْحَهِ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ لذَّبِیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سُلالَهَ الأبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا النَّبِیِّ الْمُخْتارِ، وَعَمَّ الْوَصِیِّ الْکَرّارِ، وَوالِدَ الأئِمَّهِ الأطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَضاءَتْ بِنُورِ جَبِینِهِ عِنْدَ وِلادَتِهِ أَطْرافُ السَّماءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا یُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَناف، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَکَ مَسْلَکَ جَدِّهِ إِسْماعِیلَ، فَأَسْلَمَ لأبِیهِ لِیَذْبَحَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَداهُ اللهُ بِما فَداهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأَعْطاهُ اللهُ وَأَباهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ نُورِ النُّبُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَشْرَفَ النّاسِ فِی الاُبُوَّهِ وَالْبُنُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا الطّاهِرِینَ بَعْدَ الطّاهِرِینَ، وَابْنَ الطّاهِرِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شُهدای اُحُد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحُد جنگی میان مسلمانان و کفّار اتّفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلّف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحقّقین در رساله فخریّه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه علیه السلام و دیگر شهدای اُحُد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید(رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به زیارت قبر حمزه امر می فرمود وبه زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول صلی الله

علیه وآله سنّت شده است که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

ودر حدیث است که حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شُهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، و در این مکان مشرکین، وبه نقلی دیگر در آن جا نماز می گزارد ودعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان اللّه علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ الشُّهَداءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَسَدَاللهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللهِ، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَاللهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی، أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیْکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی مَتَعَوِّذاً کَ مِنْ نار اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیْتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُنُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیْکَ رَجاءَ رَحْمَهِ رَبِّی، أَتَیْتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه، طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَقَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُنُوبِی، وَأَتَیْتُ ما أَسْخَطَ رَبِّی، وَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَیْهِ خَیْراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یَوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیْکَ مَحْزُوناً، وَأَتَیْتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیْکَ مُفْرَداً، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِیَ اللهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ،

وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَهِ إِلَیْهِ، وَاَلْهَمَنِی طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَیْت لا یَشْقی مَنْ تَوَلاّکُمْ، وَلایَخِیبُ مَنْ أَتاکُمْ، وَلایَخْسَرُ مَنْ یَهْواکُمْ، وَلا یَسْعَدُ مَنْ عادیکُمْ».

پس رو به قبله می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. اَللّهُمَّ إِنِّی تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِکَ بِلُزُومِی لِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، لِیُجِیرَنِی مِنْ نِقْمَتِکَ وَسَخَطِکَ وَمَقْتِکَ فِی یَوْم تَکْثُرُ فِیهِ الاْصْواتُ، وَتَشْغَلُ کُلَّ نَفْس بِما قَدَّمَتْ، وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَاِنْ تَرْحَمْنِی الْیَوْمَ فَلا خَوْفَ عَلَیَّ وَلاحُزْنَ، وَإِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلی عَبْدِهِ،وَلاتُخَیِّبْنِی بَعْدَ الْیَوْمِ، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَیْکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ وَرَجاءَ رَحْمَتِکَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی جِنایَهِ نَفْسِی، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِی، وَما أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِی، وَلکِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْیَوْمَ تَقَلُّبِی عَلی قَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، فَبِهِما فُکَّنِی مِنَ النّارِ، وَلاتُخَیِّبْ سَعْیِی، وَلا یَهُونَنَّ عَلَیْکَ ابْتِهالِی، وَلاتَحْجُبَنَّ عَنْکَ صَوْتِی، وَلاتَقْلِبْنِی بِغَیْرِ حَوائِجِی، یا غِیاثَ کُلِّ مَکْرُوب وَمَحْزُون، وَیا مُفَرِّجاً عَنِ الْمَلْهُوفِ الْحَیْرانِ الْغَرِیقِ الْمُشْرِفِ عَلَی الْهَلَکَهِ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْظُرْ إِلَیَّ نَظْرَهً لا أَشْقی بَعْدَها أَبَداً، وَارْحَمْ تَضَرُّعِی وَعَبْرَتِی وَانْفِرادِی، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاکَ، وَتَحَرَّیْتُ الْخَیْرَ الَّذِی لایُعْطِیهِ أَحَدٌ سِواکَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِی، اَللّهُمَّ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلی عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا اَخِیبَنَّ الْیَوْمَ، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، وَلاتُخَیِّبَنَّ شُخُوصِی وَوِفادَتِی، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِی، وَ أَتْعَبْتُ بَدَنِی، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الاْهْلَ وَالْمالَ وَما خَوَّلْتَنِی، وَآثَرْتُ ما عِنْدَکَ عَلی نَفْسِی، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، فَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی ذَنْبِی، فَقَدْعَظُمَ جُرْمِی، بِرَحْمَتِکَ یاکَرِیمُ یاکَرِیمُ».

زیارت دیگر شهدای اُحُد

در زیارت شهدای جنگ اُحُد که

در دامنه کوه اُحُد دفن هستند، چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْاِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ، عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ، وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِینِ اللهِ وَعَنْ نَبِیِّهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الاِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ،وَعَرَّفَنا وُجُوهَکُمْ فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ والصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، أَتَیْتُکُمْ یا أَهْلَ التَّوْحِیدِ زائِراً وَبِحَقِّکُمْ عارِفاً، وَبِزِیارَتِکُمْ إِلَی اللهِ مُتَقَرِّباً، وَبِما سَبَقَ مِنْ شَرِیفِ الاَعْمالِ وَمَرْضِیِّ الاَفْعالِ عالِماً، فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکاتُهُ، وَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللّهُمَّ انْفَعْنِی بِزِیارَتِهِمْ، وَثَبِّتْنِی عَلی قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِی عَلی ما تَوَفَّیْتَهُمْ عَلَیْهِ، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرِّ دارِ رَحْمَتِکَ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ لَنا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِکُمْ لاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ " بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهّره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرّکه در مدینه منوّره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوّره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت

آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، کتاب هایی در این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبّات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النّبی صلی الله علیه وآله

این مسجد، توسّط نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب 35 متر، و از مشرق به مغرب 30 متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله توسعه یافت.

جاهای مهمّ مسجد عبارتند از

الف: حُجره مطهّره:

طول حجره مطهّره رسول اکرم صلی الله علیه وآله 16 متر و عرض آن 15 متر می باشد، و گنبدی به نام قبّه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله:

در سال 5 هجرت برای پیامبر منبری با سه پلّه ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خلفا، مسجدالنّبی محراب نداشت، امّا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختند، که هم اینک به نام محراب النّبی صلی الله علیه وآله معروف است.

د: روضه منوّره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنّانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجّد

ط: خانه حضرت فاطمه(عليها السلام)

قبرستان بقيع

در اين قبرستان چهار امام معصوم يعنى: امام حسن مجتبى، امام زين العابدين، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق(عليهم السلام)، و بسيارى از صحابه، همسران و دختران، و ابراهيم فرزند رسول اكرم صلى الله عليه وآله، و تعداد زيادى از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قُبا

اوّلين مسجدى كه بر اساس تقوا، توسّط پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله در مدينه ساخته شد، مسجد قُبا بود.

مَشرَبه اُم ّابراهيم ومسجد فضيخ يا ردّ الشّمس

مَشرَبه اُم ّابراهيم ومسجد فضيخ يا ردّ الشّمس كه در نزديكى قُبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه كه در مسير قُبا به مدينه قرار دارد.

قبرستان اُحد

قبرستان اُحد در اين مكان حمزه سيّدالشّهدا و ساير شهداى جنگ اُحد مدفون هستند

مسجد العسكر

مسجد العسكر و مسجد ثناياى رسول اللّه كه در اُحد قرار داشته است.

مساجد سبعه

مساجد سبعه اين مساجد كه شمارشان كمتر از هفت مى باشد ولى به مساجد سبعه معروف است، و بعد از پيامبر صلى الله عليه وآله در محلّ

وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی علیه السلام

ج: مسجد فاطمه(علیها السلام)

د: مسجد سلمان(رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبلتین

مسجد ذوالقبلتین در این مسجد قبله تغییر یافت، و مسلمین که به طرف مسجد الأقصی نماز می خواندند، موظّف شدند از آن پس به طرف کعبه نماز بگزارند.

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی صلی الله علیه وآله

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی صلی الله علیه وآله

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام)

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام) که در مناخه و نزدیک به یکدیگر قرار داشته اند.

مسجد مباهله

مسجد مباهله در محلّ این مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) برای مباهله با نصارای نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره که همان میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عازم حجّ و زیارت بیت الله الحرام می باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس که اینک از آن خبری نیست.

محلّه بنی هاشم

محلّه بنی هاشم خانه امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام و ذرّیّه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این محل بوده، و در توسعه حرم تخریب گشته و از بین رفته است.

مساجد دیگری

مسجد ابوذر، مسجد نفس زکیه، مسجد ظفر یا مسجد بنی ظفر، مسجد سُقیا، مسجد مُسَیْجِد، مسجد غزاله یا مسجد منصرف، مسجد بنی سالم، مسجد بنی قریظه، مسجد الرایه، و...

برخی از این اماکن اعمال و مستحبّات خاصّی دارند که به اختصار متذکّر می شویم:

مستحبّات مدینه منوّره و مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله

1 غسل ورود به مدینه و مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله وزیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمّه بقیع(علیهم السلام)، که می توان با یک غسل همه را نیّت کرد.

2 اقامت در مدینه منوّره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوّره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکّه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

3 مستحبّ است در مدّت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله بخواند.

4 مستحبّ است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک دِرهم صدقه در مدینه معادل ده هزار دِرهم در

جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذرّیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کوتاهی نشود.

5 مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هرچه می تواند نماز بخواند، به ویژه در مسجدالنّبی

صلی الله علیه وآله که هر رکعت نماز در مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول اللّه صلی الله علیه وآله می باشد.

6 در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

7 هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آورد.

8 از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سلام کند.

9 پس از زیارت چنانکه قبلا گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هدیه کند.

10 نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

11 در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

12 در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

13 در مسجد صدا را بلند نکند.

14 دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

15 نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا(علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجّه اینکه، روضه مبارکه مسجدالنّبی، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله زیر عنوان خاصّ خود ذکر شده است.

مسجد قُبا

حضرت رسول صلی الله علیه وآله به هنگام هجرت از مکّه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل، سال اوّل هجری، وارد قریه قُبا (5 کیلومتری

جنوب

مدینه) شد، و تا روز جمعه (4 روز) در این محل توقّف کرد، تا حضرت علی علیه السلام در مکّه امانات مردم را که نزد حضرت رسول بود به آنان برگردانده، و سایر دستورهای حضرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضرت فاطمه(علیها السلام) در میانشان بود، به حضرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مدینه خود را برای ورود حضرت آماده کنند. در این توقّف چهار روزه، حضرت رسول صلی الله علیه وآله اوّلین مسجد را با کمک مسلمانان بنا نمود، که زمین آن را مردم قُبا هدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخّص کرد. گفته اند که هر ضلع آن 66 ذراع بوده است.

در ساختن این مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مانند دیگر مسلمانان شرکت داشت، و سنگ و گِل حمل می نمود، و دوشادوش دیگران کار می کرد، و در جواب آنان که از حضرت می خواستند که گوشه ای بنشیند و فقط فرمان دهد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ یَعْمُرُ الْمَساجِدا *** یَقْرَأُ الْقُرآنَ قائِماً وَقاعِداً آیه شریفه " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ " ((توبه: 108) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسجد قبا بارها تجدید بنا و توسعه یافته، زیرا نزد مسلمین اهمّیّت بسزایی داشته، و رسول اکرم صلی الله علیه وآله هر هفته روزهای دوشنبه به قبا تشریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردند. از آن حضرت روایت شده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد قبا

رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عُمره را برای او می نویسند. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود: هنگام زیارت مَشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آور،

بعد تسبیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اوّل را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلُ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ ". اَللّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنَ النِّفاقِ، وَأَعْمالَنا مِنَ الرِّیا، وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّنا، وَأَلْسِنَتَنا مِنَ الْکِذْبِ وَالْغَیْبَهِ، وَأَعْیُنَنا مِنَ الْخِیانَهِ، فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خائِنَهَ الأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلّق به امیرالمؤمنین علیه السلام ، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلاً اثری از آن نیست.

گفته شده که انگشتر پیغمبر صلی الله علیه وآله در آن چاه افتاده و بدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهان» هم معروف است، زیرا نقل شده پیغمبر صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک را در آن چاه افکندند و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابل توجّه اینکه: در سال نُهم هجری گروهی از منافقین مسجدی ساختند تا از آن به عنوان پایگاهی بر ضدّ اسلام و مسلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست کردند که آن را افتتاح نماید

و برای تبرّک در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین کند، ولی با نزول آیه شریفه "...وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَکُفْراً... " نقشه منافقین آشکار شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنابر مشهور در نیمه رجب یا شعبان سال دوم هجری، رسول گرامی صلی الله علیه وآله به دعوت «اُمُّ بِشْر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدّس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگرداندن به سوی کعبه نازل شد، و بقیه نماز را به طرف کعبه گزاردند، و از آن پس کعبه مکرّمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیات کریمه ای که به این مناسبت نازل شد آیه کریمه: " قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ «ما تورا که صورتت را به سوی آسمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قِبْلَهً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَیْثُ ما سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هرجا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ) (بقره: 144)می باشد.

سابقاً در این مسجد دو محراب، روبروی هم شمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسّفانه در سال های اخیر که مسجد را تجدید بنا

کرده اند، تنها جای یک محراب در آن باقی مانده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد ذو قبلتین دو رکعت نماز تحیّت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَیْنِ، وَمُصَلّی نَبِیِّنا وَحَبِیبِنا وَسَیِّدِنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: " قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ ". اَللّهُمَّ کَما بَلَّغْتَنا فِی الدُّنْیا زِیارَتَهُ وَمَآثِرَهُ الشَّرِیفَةَ، فَلا تُحْرِمْنا یا اَللهُ فِی الاْخِرَهِ مِنْ فَضْلِ شَفاعَهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لِوائِهِ، وَ أَمِتْنا عَلی مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِهِ الْمَوْرِدِ بِیَدِهِ الشَّرِیفَهِ، شَرْبَةً هَنِیئَةً مَرِیئَةً لا نَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیّت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خبر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علیّ بن ابی طالب علیهما السلام ، عَمْرِو بْن عبدوُدّ عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این هنگام فرمود: «ضَرْبَةُ

عَلِیّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ (بحار، ج 39، ص 2)

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را بخوانی:

«یا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ، وَیا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، وَیا مُغِیْثَ الْمَهْمُومِینَ، إِکْشِفْ عَنِّی ضُرِّی وَهَمِّی وَکَرْبِی وَغَمِّی، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَکَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ،وَاکْفِنِی مااَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباهله است که در روز بیست و چهارم ذی حجّه داستان مباهله رسول اکرم صلی الله علیه وآله با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الإجابه پس از دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرَ الشّاکِرِینَ لَکَ، وَعَمَلَ الْخائِفِینَ مِنْکَ، وَیَقِینَ الْعابِدِینَ لَکَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، وَأَنَا عَبْدُکَ الْبائِسُ الْفَقِیرُ، وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیلُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَامْنُنْ بِغِناکَ عَلی فَقْرِی، وَبِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِقُوَّتِکَ عَلی ضَعْفِی، یا قَوِیُّ یا عَزِیزُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ وَآلِ مُحَمَّد الأوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ، وَاکْفِنِی ما أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمّد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحیم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسئلت توفیقِ زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان. ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطانا تقدیم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی ام

ا

ائمه بقیع

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اباطع

(اَ طِ) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج 1، ص 420).

ابراج شهداء

آ) شهرت برج (ساختمان) هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(اَ طَ) جایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک اندازه است و شاید به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه).

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ک) ابطح.

ابوا

(اَ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

1. محل ولادت حضرت امام کاظم (علیه السلام) است.

2. محل دفن حضرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین). نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

3. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف می شد.

4. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقبیس

(ک) کوه ابوقبیس.

ابیار علی

(اَ) نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اتمو الصف الاول فالاول (اَ تِ مُّ صَّ فَّ لْ اَ وَّ لْ فَ لْ اَ وَّ لْ).

امام جماعت اهل سنت قبل از گفتن تکبیره الاحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سدوا الخلل» و «سووا صفوفکم» و «استووا» نمازگزاران را به تسویه صفوف و منظم ایستادن در صف دعوت می کند. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش 36، ص 65).

اثبره

(اَ بَ رَ) جمع ثبیر. عمده کوه های بزرگ مکه را گویند. از جمله اند: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست)، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا التصح، ثبیر احدب. (میقات حج، ش 15، ص 91 به بعد).

اثرب

اَ رِ) نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه، میقات حج، ش 5، ص 91).

اجازه

(اِ زِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ک) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ک) حج جاهلی.

اجیاد

(اَ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش 13، ص 151).

احجاج

(اِ) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع).

احجار الزیت

(اَ رُ زَّ) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) محمدبن عبدالله مشهور به نفس زکیه (متولد 100 متوفی 145 هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال 145 هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسی بن موسی در «احجار الزیت» به شهادت رسید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می دانند که فرمود: نفس زکیه از فرزندانم در احجار الزیت کشته می شود.

احجار المراء

(اَ رُ لْ مِ َ) (1) قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جایی است در مکه، در حدیث آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در محل احجار المراء جبرئیل را دیدار کرد. به نقلی دیگر احجار المراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش 36، ص 112).

احد

(اُ حُ) منطقه ای است در شمال مدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شهری تقریباً متصل به مدینه شده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کوهی است از دیگر کوه ها به مدینه نزدیک تر و کوهی است مستقل از دیگر کوه ها و طولانی ترین کوه در شبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسلمان در مصاف با سه (یا پنج) هزار کافر قریشی به سرکردگی ابوسفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سر به مسلمین حمله آوردند و آنها را پراکنده ساختند. در این موقعیت حضرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسر عمش حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق در کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه بازگشتند.

قبرستان احد: محاذات کوه احد، مدفن حضرت حمزه سیدالشهداء و دیگر مجاهدانی است که در غزوه احد به شهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا

«قبورالشهداء» معروف است. مدفن مقدس آن حضرت قبه و بارگاهی داشت که در سال 570 (یا 590) هجری توسط مادر ناصرالدین بالله عباسی ساخته شد و سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسعه داد و نیز در زمان حکومت عبدالمجید عثمانی مرمت شد. اما وهابیون آن را (مانند دیگر زیارتگاه های مدینه) تخریب کردند و قبر آن حضرت و سایر شهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزارهای شریف، در سال 1383

1. مِ (لغت نامه) مَ (میقات حج، ش 36 ص 112).

هجری قمری دور تا دور «مقابر شهدای احد» را به صورت صحن مستطیل با دیواری سیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال 1396 قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند).

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصعب بن عمیر (در قسمت غرب) می باشد، و در ضلع شمالی قبر حضرت حمزه، محوطه گود مربع شکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیارت شهدای احد: درباره فضیلت زیارت شهدای احد احادیث فراوانی نقل شده است؛ از جمله روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کس مرا زیارت کند و عمویم را زیارت نکند بر من جفاکرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود

به زیارت آن جناب و سایر شهدا می رفتند. حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز برای زیارت به احد می رفتند. زیارت شهدای احد در روزهای دوشنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسجد حمزه، مسجد جبل احد (مسجد فسح)، مسجد جبل عینین (مسجد جبل الرماه)، مسجد ثنایا (قبه الثنایا)، مسجد الدرع (مسجد الشیخین مسجد البدائع)، مسجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر)، مسجد المستراح (مسجد استراحت).

احرام

(اِ) در لغت به معنی منع است و در اصطلاح عبارت است از آهنگ حج نمودن، به حرم در آمدن، دو پارچه نادوخته (احرامی)، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمل از واجبات حج (و عمره) است که از ارکان می باشد و با بیرون آمدن از لباس معمولی و در برکردن لباس احرامی و حرام شدن اموری بر مکلف (محرم) ضمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لبیک) را گفتن.

مکان احرام: در بر کردن احرامی (لباس احرام) باید در میقات صورت گیرد و میقات (مکان احرام بستن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

1. عمره تمتع عبارتند از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، ذوالحلیفه (مسجد شجره)، جحفه، محاذی ادنی الحل، فخ (برای کودکان).

2. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا).

3. عمره مفرده، همان میقات های عمره، تمتع است، و

در مورد انجام عمره مفرده از داخل مکه میقات ها عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، اضأه لبن، وادی نحله، وادی عرفه، ادنی الحل.

زمان احرام: 1. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

2. حج طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است).

3. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لباس احرام: احرام (احرامی) مجازاً نام دو قطعه جامه است که زائران خانه خدا جهت اجرای مراسم حج (و عمره) برتن می کنند. و استفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها باید کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورند و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگ به کمر بسته شده و) از ناف تا زانو را می پوشاند و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنده می شده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره

خورده نبودن.

از حلال تهیه شدن.

از طلا و ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان).

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند (1) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که

اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

1. ناخن گرفتن.

2. استمنا نمودن.

3. روغن مالیدن.

4. دندان کشیدن.

5. سلاح به خود بستن.

6. در آینه نگاه کردن.

7. درخت و گیاه حرم کندن.

8. خون از بدن خارج کردن.

9. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.

10. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.

11. جانور بدن را کشتن و انداختن.

12. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.

13. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.

14. زن را عقد نمودن و شاهد عقد نکاح گردیدن.

15. رفث (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.

16.

فسوق (دروغگویی، فحاشی، تفاخر، مباهات) نمودن.

17. بوی خوش و عطریات بوییدن (2) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

18. صید حیوان صحرایی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

1. باید توجه داشت که حتی در غیر حالت احرام هم بعضی از امور ذاتاً حرام هستند (مثل استمنا) و بعضی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید).

2. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیح و قیصوم.

19. سر خود را پوشانیدن (برای مردان).

20. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان).

21. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان).

22. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان) (1).

23. زینت کردن (برای زنان).

24. صورت پوشانیدن (برای زنان).

مستحبات احرام:

1. نیت به زبان راندن.

2. بلند تلبیه گفتن (مردان).

3. تلبیه را تکرار نمودن.

4. نماز نافله احرام به جا آوردن.

5. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

6. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

7. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعده نتراشیدن.

8. موی زیر بغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

9. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدنِ احرامی خواندن.

10. با خداوند جهت مُحِلّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

1. کشتی گرفتن.

2. شعر خواندن.

3. صورت ساییدن.

4. زانو به بغل نشستن.

5. در جواب کسی لبیک گفتن.

6. در مسواک زیاده روی کردن.

7. بر رخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

8. پیش از محرم شدن حنا بستن (در صورت باقی ماندن اثر تاحال احرام).

9. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه

و امثال آن بدن را ساییدن.

10. هر کاری که در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگام پوشیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسطه ادای این ذکر احرام بسته شده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دستور اختصاص به موسم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک).

مستحبات تلبیه:

1. بلند گفتن (برای مردان).

2. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلندی و پایین آمدن از بلندی، موقع ملاقات سوارها، وقت سحر، تا موقع دیدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته).

3. ذکر خواندن لبیک ذا المعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذوالجلال و الاکرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سرودی است برای اظهار بندگی نسبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در گفتن لبیک باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به

گناه و معصیت نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره تمتع و احرام حج

1. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل متعه حج یعنی بهره مندی همسران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

1. عمره مفرده کردن.

2. موی سر را تراشیدن.

3. از شهر مکه بیرون رفتن.

4. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

5. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفاراتی است برای ارتکاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و کفاره دارد.) این کفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

1. روزه گرفتن.

2. اطعام مساکین نمودن.

3. درهم و دینار پرداختن.

4. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویان از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام):

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در برکردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه).

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به اندازه یک قد و نیم بالا کشند و این عمل را احرام بیت الحرام خوانند و گویند کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص 210).

احرام حج

همان (ک) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه).

احرامی

1. حاجی محرم را گویند.

2. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

احصار)

اِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصرتم (بقره 196).

از حصر است به معنی حبس و منع در سفر، و در باب حج منع حج گزار محرم از ادامه اعمال حج است. (لغت نامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ک) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرده و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

(اِ) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احمس

(اَمَ) قبایلی از عرب (قریش، کنانه و قیس) که (در مراسم حج جاهلی) از منطقه حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند ما خویشاوندان خداییم. جمع آن حمس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شجاعت) می رسانند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص 351).

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ک) پس مدینه.

اخشبان

(اَ شَ) تثنیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

1. دو کوه منی.

2. دو کوه ابوقبیس وقعیقعان.

3. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش 3، ص 153؛ حرمین شریفین، ص 15).

اخوه

همان (ک) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(اِ رَ تُ لْ حَ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 214).

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش 27، ص 122).

ادراک و قوفین

همان (ک) درک و قوفین.

ادماء محرم

(اِ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(اَ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص 115).

ادنی الحل

(اَ نَ لْ حِ لَ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حِل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذاخر

(اَخِ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عامِ الفتح از اذاخر داخل شد و به اعلای مکه فرود آمد و آن جا قبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ک) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش 21، ص 98).

اراک

(اَ) محلی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص 180).

ارض الله

(اَ ضُ لاّ) الم تکن ارض الله (نساء 97).

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 116؛ احکام حج و اسرار آن، ص 293؛ میقات حج، ش 7، ص 159).

ارض الهجره

(لْ هِ رِ) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش 7، ص 159؛ احکام حج و اسرار آن، ص 293).

ارکان بیت

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

1. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هندوچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

2. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق). آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

3. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

4. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و مغرب) آن

زاویه است که در جهت طواف قبل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابل یمن است آن را «رکن یمانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و استلام این رکن مستحب است.

ازار

(اِ) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص 93 و...)

اسباب تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسباب محرم، مُحِلّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استار کعبه

(اَ) همان (ک) پرده کعبه (لغت نامه).

استحلال کعبه

(اِتِ) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص 363).

استطاعت

(اِتِ) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران 97).

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار.

گردد) و عبارت است از:

1. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

2. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

3. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

1. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

2. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

3. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

4. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله 17؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص 32 الی 44؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 3، ص 13؛ فرهنگ علوم).

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که بابذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِ تِ) همان (ک) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استقیموا

(اِ تَ) همان (ک) استووا.

استلام

(اِ تِ) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ک).

استلام حَجَر

لمس کردن (ک) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بابی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش 12، ص 51؛ و...)

استمتاع

(اِ تِ) عمره گزاردن با حج (لغت نامه).

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استنابه

(اِ تِ بِ) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استن

(اُ ثُ) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه

) در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِ تَ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا «استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص 20).

اسدال

(اِ) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص 106).

اسواف (

اَ) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَ قُ خ لْ رِ) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق (علیه السلام).

اشعار

(اِ) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. (توضیح مناسک حج، ص 15؛ فلسفه و اسرار حج، ص 173؛ حج و عمره، ص 9؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص 939؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 3).

اشعار البدن

(اِ رُ لْ بُ) تفصیل (ک) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اشعار بدنه

(بَ دَ نِ) تفصیل (ک) اشعار.

اشواطه

(اَ) جمع (ک) شوط (لغت نامه).

اشواط سبعه

هفت (ک) شوط.

اشُهر حج

(اَ هُ رِ) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (میقات حج، ش 4، ص 92).

اشهر حرم

(حُ رُ) فاذا انسلخ الاشهرالحرام (توبه 6).

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعده و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(مَ) الحج اشهر معلومات (بقره 197).

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه.

اصحاب عقبه

(عَ قَ بِ) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت 13 (یا 14 یا 16) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوک ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج 2، ص 482؛ مجمع البیان، ج 11، ص 158؛ تبصره العوام).

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل 1).

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ک) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ک) معلقات.

اصناف الاسلام

(اَ فُ لْ اِ) همان اهل (ک) صفه (فهرست کشف الاسرار، ص 802).

اضأه ابن عقش

همان (ک) اضأه لبن.

اضأه لبن

(اَ ء ه ل) یا اضأه ابن عقش (به معنی دره یا مسیل ابن عقش) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 130؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص 28؛ قبل از حج بخوانید، ص 77).

اضحات

(اَ). 1. روز اضحی (روز عید قربان).

2. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (ع).

اضحی (اَ حا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای

ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (اُ یَّ) قربانی مستحب روز عید (ک) اضحی.

اضطباع (اِ طِ) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بیفکنند و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص 40 و 43).

اضطراری اول

همان (ک) اضطراری مشعر (1).

اضطراری دوم

همان (ک) اضطراری مشعر (2).

اضطراری روزانه

همان (ک) اضطراری مشعر (2).

اضطراری شبانه

1. همان (ک) اضطراری عرفات.

2. همان (ک) اضطراری مشعر (1).

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

1. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

2. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(اَ حَ) همان (ک) کوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

1 احرام (بستن).

ط طواف (خانه کعبه نمودن).

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن).

س سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن).

ت تقصیر (از مو یا ناخن چیدن) (حجه التفاسیر، ج 6، ص 173؛ اصول فقه، فقه، ص 94).

آطام

جمع «اُطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله

علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش 36، ص 109).

اعتدلوا

(اِ تَ دِ لُ) (ک) استووا.

اعتمار

(اِ تِ) عمره به جای آوردن (لغت نامه).

اعلام حرم

(اَ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص 119).

اعمال حج

(اَ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(اَ عِ نَّ) از (ک) مناصب کعبه (1).

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتم، ص 44). ع

اغوات

(اَ غَ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش 17، ص 155). ل

افاضه

(اِ ضِ) ثم افیضوا من حیث افاض الناس. (بقره 199).

1. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

2. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

3. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ک) اهل آفاق

افراد

همان (ک) حج افراد

افساد حج

(اِ) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج 1، ص 218؛ فقه فارسی با مدارک، ص 70)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله 135؛ فقه فارسی با مدارک، ص 78)

اکاله البلدان

(اَ کَّ لَ ـُ ـْ بُ لْ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

1. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص 293)

2. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص 293)

3. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش 7، ص 160)

اکاله القری

(قُ را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

1. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص 293)

2. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش 7، ص 159 و 160)

3. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(اَ) همان (ک) کوه رحمت

الحاد

(اِ) از حد در گذشتن در حرم (کعبه). میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ک) عربستان سعودی

آل شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

الملم

(اَ لَ لَ) همان (ک) یلملم

ام

(اُ مّ) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تأسی به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت

حج را برعهده داشتند و یا فردی را به عنوان نماینده خود امیرالحاج منصوب می کردند. در سال نهم هجری رسول خدا امارت حجاج و انجام مراسم حج را به حضرت امیر علی (علیه السلام) واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضرت علی (علیه السلام) را مأمور ابلاغ آیات سوره برائت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتند.) حضرت امیر (علیه السلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال حج به جای نیاورد و هر که مدتی (برای پیمان) دارد همان مدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شخصاً سرپرستی حج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سرپرستی می کردند و یا کسی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیرحاج» باید مراقب ده

چیز باشد:

1. فراهم بودن و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

2. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

3. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

4. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

5. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

6. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

7. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

8. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

9. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

10. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج بکردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام بازگشت نیز

همه شرایط رفتن را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج 2، ص 350؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 3، ص 248؛ تفسیر نمونه، ج 7، ص 278؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش 30، ص 82)

ام الارضین

(اُ م لْ آ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(دّ) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص 28)

ام راحم

(اُ مَ ر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش 4، ص 141)

ام رحم

(رُ) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 65؛ حرمین شریفین، ص 14؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش 2، ص 219، ش 4، ص 141)

ام رحمان (

رَ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 37)

ام رحمه

(رَ مِ) از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 141)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش 4، ص 145؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 37)

ام زحم

(زُ) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص 37؛ میقات حج، ش 4، ص 141)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(1) از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 133 و 145)

ام الصفا

(اُ م صّ) از نام های مکه است، چون برای کسانی با خلوص ایفای فریضه حج می کنند گشایش خاطر و صفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش 21، ص 123)

ام القری

(لْ قُ را) لتنذر ام القری (انعام، 92؛ شوری، 70)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

1. قبله مسلمین است.

2. دارای مرکزیت است.

3. مرکز آبادی های حجاز است.

4. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

5. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

6. زیارتگاه خدا پرستان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

7. زمین از زیر آن گسترده شده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت الحرام بود و خشکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس 1. در «لغت نامه» کلمه «صح» (صُ حّ) به معنی بهی و برائت از هر عیب آمده است. اصل و مبدأ هر سرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص 16؛ میقات حج، ش 2، ص 212 به بعد، ش 4، ص 137 به بعد)

ام المشاعر

(لْ مَ عِ) از نام های مکه است چون اصل مشاعر حج و مرکز مواضع مسعوده ای است که در آن امکنه ادای عبادت حج می شود. (میقات حج، ش 21، ص 123 و 130)

ام کوثی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 37؛ میقات حج، ش 4، ص 143)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ک) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آنندراج) صاحب منصب (ک) امارت حج

امین

(اَ) و هذاالبلد الامین (تین 3)

لقب مکه معظمه که از طرف خداوند شهر امن و دارای امنیت معرفی گردیده و خداوند به آن سوگند یاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائره الفرائد، ج 2، ص 851)

امینه

(اَ نِ) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

انصاب

(اَ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

1. سنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

2 بت های مخصوصی بوده اند که در جایگاه خاصی نگهداری می شده و قربانی ها را روی آن ذبح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(اَ بُ لْ حَ رَ) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال 26 هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(اَ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقاب المدینه

(اَ بُ لْ) انقاب جمع «نَقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقاب المدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش 36، ص 118)

اودیه المدینه

(اَ یِ ثُ لْ) وادی های مدینه (میقات حج، ش 36، ص 119)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «بریدالبعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 84)

اولاد شیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در () عربستان سعودی.

اول مدینه

همان (ک) پیش مدینه.

او وار نحط رس طرمر

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

ا احرام بستن

و وقوف (عرفات)

و وقوف (مشعرالحرام)

ا افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر رمی (جمره عقبه)

ن نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح حلق (تراشیدن موی سر)

ط طواف (زیارت خانه خدا)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س سعی (بین صفا و مروه)

ط طواف (نساء)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م مبیت (بیتوته در منی)

ر رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج 6، ص 173؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(اِ) 1. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

2. بانک لبیک زدن. بلند گفتن حاج لبیک را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل الله

(اَ لُ لاّ) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش 7، ص 18؛مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت یِ) «لبیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لْ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضَره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ک) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَ مَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ک) حله

اهل حمس

همان (ک) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(مَ قِ) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حجشان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند.)

اهلّه قمر

(اَ هِ لَ ءِ قَ مَ) یسئلونک عن الأهله قل هی مواقیت للناس و الحج (بقره 189)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج برمبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش 12، ص 132)

آیات بینات

(بَ یِّ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا (آل عمران 67)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش 8، ص 106؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص 44)

آیات حج

(حَ جّ) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

1. و اذن فی الناس بالحج (حج 28)

2. واتمواالحج والعمره لله (بقره 196)

3. واذان من الله ورسول الى الناس يوم الحج الاکبر (توبه 3)

4. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران 97)

5. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره 158)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(تَ) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند (1) و به اختلاف نقل به جهت:

1. تابش ماهتاب در طول شب

2. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

3. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

4. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

5. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تلألو و درخشندگی آنها

6. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ک) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعده، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم ودوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه برای کسی است که تاقبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ک)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ک)

ایام نحر

ایام معدودات

(مَ) واذکروالله فی ایام معدودات (بقره 203)

1. ماه رمضان است.

2. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

3. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص 82، ج 1، ص 155)

ایام معلومات

(مَ) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج 28)

1. دهه اول ذی حجه را گویند.

2. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(مِ نا) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در سرزمین منی اعمالی را انجام می دهند:

1. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

2. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

3. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(نَ) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَ فِ) روزهای توقف حجّاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را برخود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوّءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر 9)

نام مدینه است، زیرا مردم مدینه الگو و مظهر ایمان بودند. (میقات حج، ش 7، ص 160؛ اعلاق النفیسه، ص 88؛ حرمین شریفین، ص 116)

آینه نگاه کردن در آیینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آیینه مستحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص 44)

ایوان صفه

همان (ک) صفه

1. و اسم با مسمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و

روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش 29، ص 11)

ب

بئر

(ب ءْ) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش 7، ص 20)

باب البقیع

1. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 28)

2. و از شهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شهرت دارد. (سفرنامه ابن جبیر، ص 244)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(شَ بِ) یا باب بنی الشمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مستحب می شمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسجد می شدند. آورده اند که بت هبل در این نقطه مدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

1. یا «باب علی» شهرت دری است در زاویه شمال شرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 177؛ میقات حج، ش 20، ص 113)

2. یا «باب الرسول» از باب های ضریح مقدس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها درِ کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج 1، ص 85؛ فلسفه و اسرار حج، ص 194؛ احکام حج و اسرار آن، ص 304)

باب الجبر (جَ) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسجدالنبی است واقع در سمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی ازمکان اصلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

2. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

3. باب جبر، از آن جهت که خاندان میت مجبور بودند مرده خویش را از این در خارج سازند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 231 الی 233 و 237)

باب الجنائز

(جَ ءِ)

1. همان (ک) باب جبرئیل

2. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص 87)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

1. باب تهجد، در شمال

2. باب فاطمه، در شرق

3. باب وفود، در غرب

4. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص 194؛ احکام حج و اسرار آن، ص 304)

باب الحرم

درِ حرم (مسجدالنبی و مسجد الحرام) را گویند.

باب الحناطین

(حَ نّ) از باب های مسجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشته باشند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج 1، پاورقی ص 138)

باب الرحمه

1. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش 7، ص 20)

2. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص 121) (ک) باب التوبه (1)

3. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. این در بر اثر

توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص 149؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 5؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 231 و 237)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (2)

باب السلام

1. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

2. از درهای مسجد النبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

1. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص 149؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 51)

2. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص 231)

باب قبله

از درهای مسحدالنبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

شریفین، ج 5، ص 57)

باب الکعبه

یا «باب البیت» درِ خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک (1)

1. دَرَج یا مَدْرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. درِ کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال 959 هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. درِ کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول درموارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست وشوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) واز جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها در سمت

شرقی آن، قسمتی از دیوار را باز گذاشتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن استفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شد که ابتدا همسطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

1. سال 64 هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه درِ دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

2. سال 74 هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه درِ ضلع غربی را بست.

3. سال 550 هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصفهانی (اصبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

4. سال 551 هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر درِ کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال 550 نگاشته شده بود)

5. سال 656 هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

6. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا اَقاقیا قرار داد.

7. سال 761 هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال 776 زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

8. قرن نهم هجری، بر درِ کعبه تا سال 816 هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال 871 در را مزین

نمود.

9. در سال 961، از طرف سلطان سلیمان بر درِ کعبه ورقه هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال 964 از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

10. سال 1045 هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

11. سال 1363 هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

12. سال 1389 هجری قمری به دستور خالدبن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر 280 کیلوگرم طلا با عیار 0/999/9 به کار رفته است (حرمین شریفین، ص 89 و 90؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 174 و 177؛ حج و انقلاب اسلامی، ص 78؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 112؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 30؛ تاریخ مکه، ص 112؛ عرشیان، ص 51؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 128؛ میقات حج، ش 25، ص 84)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 232)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص

عبور زنان است. این باب به جهاتی نام هایی دارد:

1. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

2. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

3. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 333)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می یافتند و یا تعویض می شدند و یا تغییر نام پیدا می کردند. اکثر درها در دوره سلاطین آل عثمان وامرای (خدیوی) مصر نامگذاری شده اند و از جمله باب هایی که به نام هایی معروف بوده اند عبارتند از در قسمت:

1. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

2. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین)، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه) باب داودیه،

باب عمره (باب بنی سهم).

3. شمال، باب دریبه، باب محکمه (1)، باب زیاده (2) (باب سویقه)، باب باسطیه (باب عجله)، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده)، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه)، باب قبطی.

4. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول)، باب بغله (باب بنی سفیان)، باب صفا (باب بنی مخزوم)، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر)، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه)، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان)، باب ام هانی (باب الفرج، باب حمیدیه). (حرمین شریفین، ص 87 به بعد؛ فلسفه و اسرار حج، ص 25؛ احکام حج و اسرار آن، ص 86؛ میقات حج، ش 11، ص 129 الی 131).

امروزه مسجدالحرام مجموعاً 30 در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس، النبی، السلام، بنی شیبه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملک فهد، (میقات حج، ش 14، ص 199 که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند.)

باب های مسجدالنبی از هنگام بنای مسجدالنبی تاکنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام شد در مسجدالنبی پنج در وجود داشت: باب جبرئیل و باب النساء (در شرق)،

باب السلام (باب مروان) و باب الرحمه (در غرب)، باب مجیدی یا همان باب توسل (در شمال)، و اما با دو توسعه ای که سعودی ها در مسجدالنبی انجام داده اند بر تعداد درهای مسجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

1. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

2. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

3. شمال، باب مجیدی (باب عبدالمجید، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسفه و اسرار حج، ص 194؛ حرمین شریفین، ص 148؛ قبل از حج بخوانید، ص 154؛ احکام حج و اسرار آن، ص 300؛ فرهنگنامه حج وعمره، دفتر دوم، ص 22)

بادی

«والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (حج 25)

1. در برخی منابع باب الحکمه.

2. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص 1053)

باره

(رَّ) از نام های مدینه است به علت کثرت احسان آن نسبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شهر، زیرا منبع اسرار و اشراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص 293؛ حرمین شریفین، ص 116؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصله بین صفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(عُ) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حج در ماه ذی قعده در بیابان وسیعی بین طایف و نخله و یا بین طایف و مکه برپا می شد. در این بازار مردم به داد و ستد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(سَّ) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عَمالیق و جُرهُم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص 27؛ حرمین شریفین، ص 14؛ میقات حج، ش 4، ص 141)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(بَ) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاقی است به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش 7، ص 160)

بحره

(بَ ر) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 116؛ احکام حج و اسرار آن، ص 293)

بحیره

(بُ حَ رِ) (بَ رِ) از نام های مدینه است، تصغیر (ک) بحر (میقات حج، ش 7، ص 160؛ حرمین شریفین، ص 116؛ لغت نامه)

بدر

(بَ) محلی است در 150 کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و 310 کیلومتری مکه و 45 کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه 17 رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها 900 یا 950 تن بودند و 100 اسب و 700 شتر داشتند، اما مسلمین 313 تن بودند و 2 اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن 70 تن از کفار و اسارت 70 تن از آنها و شهادت 14 تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لکم من شعائرالله (حج 36)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در

مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 53)

بدنه

(بَ دَ نَ) (ک) بدن

بدنه الافساد

(تُ لْ اِ) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص 120)

برطله

(بُ طَ لِ) (1) (بُ طُ لّ) (2) (بَ طُ لِ) (3) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسک حج، ص 79؛ حج و عمره، ص 188؛ لغت نامه)

برقع

(بُ قَ) پرده درِ کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 102؛ میقات حج، ش 29، ص 109)

برکه

(بِ کِّ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 60)

بره

(بَ رِّ)

1. نام زمزم است. به معنی پرمنفعت. (اعلاق النفیسه، ص 55؛ طبقات، ص 76)

2. نام مکه است به علت بلدالابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص 37؛ میقات حج، ش 21، ص 123)

3. نام مدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضی است که شامل مردم مدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص 116؛ میقات حج، ش 7، ص 160)

بریدالبعث

یا (ک) اوطاس

بساسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بساسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

1. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

2. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص 71)

3. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص 124)

بساق

(بُ)

1. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

2. نام وادیی است بین مدینه و جار

3. شهری است به حجاز. برخی از نام های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 4، ص 46)

بست

(بَ) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 31)

بشری

(بُ را) از نام های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص 55؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

بطحا

(بَ) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ طَ) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

1. لغت نامه.

2. لغت نامه ذیل «برطل».

3. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا

رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 102)

بطن عرنه

همان (ک) عرنه

بطن عقیق

همان (ک) وادی عقیق (1)

بطن محسر

همان (ک) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَ جّ) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص 42)

بعثه

(بِ ثِ)

1. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

2. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قَ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 54)

بقعه ائمه اربعه

همان (ک) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از بناهای ناصربن المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج 1، ص 341؛ میقات حج، ش 16، ص 153) (ق)

بقیع

اشاره

(بَ) یا «جنه البقیع» شهرت گورستان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود 200 متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکان وسیعی را می گفتند که در آن درخت فراوان باشد (و یا ریشه آن باشد) و در این مکان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرستان اهل یثرب بود و قبل از اسلام مردگان قبلایل در آن به خاک سپرده می شدند و پس از اسلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خاک سپرده می شدند که «حش کوکب» نام داشت. (و باغی بود متعلق به مردی قدیمی به نام کوکب یا مردی از اصحاب به نام کوکب و یا زنی یهودیه به نام کوکب) تا این که به د ستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرستان که مدفن برخی از معصومین (علیهم السلام) و بسیاری از مقربان الهی و شهدای صدر اسلام است از قداست خاصی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضرت خود بر اهل بقیع سلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان می رفت.

مشاهیر بقیع

1. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق) (علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

2. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

3. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه (1) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را

دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند.)

4. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه)، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت،

عقیل پسر عم حضرت (طبق نقلی)، عبدالله بن جعفر طیار فرزند پسر عم حضرت (طبق نقلی)، محمد حنفیه (طبق نقلی)، حضرت اسماعیل بن امام صادق (علیهما السلام)، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه)، ام البنین همسر امیر (علیه السلام) و...

5. اصحاب پیامبر. قبور اصحاب بسیار زیاد است و نخستین کسی که در اسلام در بقیع مدفون شد از مهاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعدبن زراره.

مستحبات بقیع

زیارت ائمه بقیع (و حضرت ابراهیم و حضرت فاطمه بنت اسد) مستحب مؤکد است و برای زیارت ایشان آدابی است (2) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبوتر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند ننمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

قسمت های بقیع

1. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملک براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مستر شدبالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال 1344 هجری قمری آن را تخریب کردند. (3)

1. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سَرِف می دانند.

2. متأسفانه آل سعود درِ بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال 1365 شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

3. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح

های آهنی یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون برپایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

2. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

3. شهداء الجنه، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال 62 یا 63 هجری توسط سپاه یزیدبن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند).

4. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به وسیله دیواری از آن جدا بود

ولی بعداً این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

5. بیت الحزن یا (ک) بیت الاحزان. (حرمین شریفین، ص 162؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 315 الی 330؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 155، ج 2، ص 172؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 391و 393؛ الغدیر، ج 18، ص 37 و 40؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش 11، ص 166، ش 19، ص 91 و 92 و ش 4، ص 177 و 190؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 103؛ و...)

بقیع خیل

(خَ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(عَ مَ) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غَ قَ) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُصَ لاّ) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند. (1)

بکه

(بَ کَّ) «ان اول بیت وضع للناس للّذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران 97)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یا بقاء و دوام و ثبوت دایمی خیرات و عبادات و طاعات در بکه است یعنی هیچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نمازگزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

1. پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباک» (ازدحام و راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه

کعبه و در هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج 2، ص 451 و 454؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص 21، 42 الی 44؛ میقات حج، ش 2، ص 210، ش 4، ص 136)

بلاد العرب

(بِ دُ لْ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خواند. (کعبه، ص 3)

بلاط

(بَ) سرزمین سنگفرش شده.

1. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص 116؛ احکام حج و اسرار آن، ص 293)

2. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 7، ص 161)

بلاطه حمراء

(بَ طِ ءِ حَ) همان (ک) حجرالسماق

بلد

(بَ لَ) لااقسم بهذاالبلد و انت حل بهذا البلد (بلد 1 و 2)

1. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص 5؛ فرهنگ جامع)

2. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 116؛ میقات حج، ش 7، ص 161)

بلد استیطان

(اِ) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(مِ) و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمنا (بقره 126)

مکه است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند درخواست نمود و خدا دعای او از اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَ لَ دُ لاّ) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش 4، ص 147)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

بلدالامین

(لْ اَ) و هذاالبلد الامین (تین 3)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لبیک گویند و

فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریع و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لْ حَ) مکه است. به واسطه آن که:

1. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

2. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

3. ایمن است و مردم در آن مأمون می باشند. (شرح

اربعین، ص 251؛ میقات حج، ش 4، ص 147)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش 7، ص 161)

بلدالمساجد

(لْ مَ جِ) مدینه منوره را بلدالمساجد می شناسند (همشهری، ویژنامه 75/9/20، ص 7)

بلدالنذر

(نَّ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلداليسار

(لْ یَ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل 91)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(بُ لْ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش 21، ص 123)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جَ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقیّد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص 91)

بهره

(بَ رِ) همان (ک) حده (سفرنامه مکه ص 246).

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

1. ولله علی الناس حجّ البیت (آل عمران 97)

2. و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره 125)

3. ان اول بیت وضع للناس ببکّه مبارکاً (آل عمران 96)

بیت ابی النبی

(اَ بِ نَّ) همان (ک) دارالنابغه

بیت اسماعیل

حجر است در روایات از امام صادق (علیه السلام): «الحجر بیت اسماعیل» (میقات حج ش 9 ص 128)

بیت الاحزان

(بَ تُ لْ اَ) و یا «بیت الحزن» شهرت مکانی است در مدینه به جهت آن که محل اظهار حزن و اندوه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در فراق پدر و شِکوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سیاحان مدینه از «بیت الحزن» به عنوان یکی از بقاع و اماکن زیارتی یاد نموده اند. اما در تعیین

مکان این نقطه تاریخی اختلاف شده (که این خود سند دیگری است بر استبداد رفته بر اهل بیت وحی). به نقل برخی «بیت الاحزان» در خارج مدینه و در سمت مشرق بقیع بوده است که با گسترش شهر مدینه در داخل شهر واقع شد (و سپس در این اواخر در توسعه های ساختمانی شهر مدینه، آثار این مکان از بین رفته است) اما برای این نظر که «بیت الاحزان» در خارج مدینه بوده مأخذ و مستندی از قرون گذشته وجود ندارد و به نقل بسیاری «بیت الحزن» در داخل مدینه و در بقیع و در مجاورت قبور ائمه و یا نزدیک قبر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده و در دوران عثمانی ضریح کوچکی داشته که احتمالاً وهابیون آن را همانند رواق و بارگاه سایر قبور بقیع تخریب نموده اند (طبق نقلی در سال 1344 قمری به امر ملک عبدالعزیز منهدم گردید).

1. عمر بن شبه نمیری (متولد 173 متوفی 262 هجری) از گفتارش در «تاریخ المدینه» (که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه است) درباره بقیع دو مطلب به وضوح به دست می آید. یکی این که بیت الاحزان تا

سال 61 هجری مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

2. ابن جبیر (متولد 540 متوفی 614 هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو (علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

3. سمهودی (متولد 844، متوفی 911 هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

4. فرهاد میرزا (معتمد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیرالحاج مصری در اوایل 14 هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش، ص 121 و 126؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 168؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 50؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 245)

بیت الارقم

(لْ اَ قَ) همان (ک) دارالارقم

بیت الاسلام

(لْ اِ) همان (ک) دارالارقم

بیت الله

(لّا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(لْ حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام (مائده 97)

1. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

2. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

3. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج 2، ص 38؛ ج 7 ص 186)

بیت الحرم

(لْ حَ رَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لْ حَ زَ) (1) (لْ حُ) (2) همان (ک) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 394)

بیت الدعا

(دُّ) مکه معظمه (فرهنگ آنندراج)

بیت الرسول

(رَّ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص 116)

بیت الشیخ

(شَ ِ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص 30)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص 188)

بیت الضراح

(ضُرّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم (علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج 2، ص 277).

بیت العتیق

(لْ عَ) ولیطوفوا بالبیت العتیق (حج 29)

1. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

2. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق). کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

3. کعبه است، به جهت آزادی (3) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص 26؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 157)

بیت العروس

(لْ عَ) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آنندراج)

بیت المعمور

(لْ مَ) و البیت المعمور (طور 4)

1. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

2. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه

است.

3. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آنندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

1. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص 245.

2. ضبط لغت نامه.

3. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) وقوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ک) وقوف در منی.

بیداء

(بَ ئْ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لبیک) بلند کنند. و از امام صادق (علیه السلام) روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارک، ص 90؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 57)

بین الاحرامین

(بَ نُ لْ اِ مَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش 12، ص 73)

بین الحرمین

(حَ رَ مَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

1. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 147)

2. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج 1، ص 60)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم (علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان (علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

1. پوشش کعبه به تُبَّع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی 220 سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و پیراهنی ترتیب

دهد. (به نقلی دیگر تبع قبل از ورود به مکه بر اثر کسب آگاهی از ارزش کعبه توسط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد). تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء وصائل رَیْطَه) پوشانید (و به این نحو پوشانیدن کعبه مورد پیروی جانشینان تبع و مردم قرار گرفت.) به زعمی نیز عدنان (جد بیستم پیامبر اسلام) اولین کسی است که کعبه را پوشانید. به نظر می رسد که بعد از تبع کعبه پوشانیده نشد تا زمان عدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عدنان بعد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

2. عهد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسلام اطلاعات اندکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسط آنها صورت می گرفت تا این که قُصَی بن کِلاب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوربیعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شما همگی آن را بپوشانید و از

آن پس تا زنده بود با پارچه حبری یمنی بسیار نیکویی کعبه را می پوشانید و قریش او را عدل نام نهاد). در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباج (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَیلَه» مادر عباس بن عبدالمطلب به عنوان نخستین زنی یاد می کنند که به علت نذرش (در پیدا کردن کودک گمشده اش عباس) کعبه را (با دیباج) پوشانید.

3. صدر اسلام. در عصر اسلام اولین کسی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشاند و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دستور می داد و پرده قدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می شد. در زمان عثمان کسوه از جنس قباطی و گاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد.) در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق (علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

4. عهد امویان. معاویه ابتدا پرده ای از

کتان و حریر بیاویخت و بعداً با پارچه های یمانی راه راه پوشش نمود. نوشته اند او نخستین کسی است که جامه کعبه را در سال دو بار تعویض نمود. جامه قباطی (در پایان ماه رمضان) و جامه دیبا (در روز عاشورا) بر کعبه می پوشانید و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

5. عهد عباسیان. به دستور خلفای عباسی، جامه کعبه از گرانبهاترین انواع ابریشم در مصر (در شهر «تنیس» و گاه در دو دهکده «تونه» و «شطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شهرت بسزایی داشتند) تهیه می شد. در سال 160 هجری مهدی عباسی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سقف بیت شکایت داشتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال 161 به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخسیتن کسی است که کعبه را به وسیله سه جامه (قباطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشش داد. در سال 190 به دستور هارون جامه از قباطی مصر بر کعبه انداختند. در سال 206 به امر مأمون جامه ای از دیبای سفید بر کعبه آویختند، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سرخ (در روز نهم ذی حجه)، جامه قباطی (در اول ماه رجب)، دیبای سپید (در 27 رمضان). ازرقی تعداد جامه های کعبه

بین سال های 200 تا 244 قمری را 170 جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال 532 هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (573

622) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

6. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال 659) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. 7. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبرَس (1) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که کعبه را (به سال 661 هجری) پوشانید و

ملک صالح اسماعیل (743 746) سه دهکده را در مصر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) وقف نمود و سلاطین ممالیک از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سال ارسال می داشتند و آخرین جامه کعبه دوران ممالیک از سوی اشرف طومان بای (در 922 هجری) فرستاده شد.

8. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطان عثمانی است که جامه کعبه را (در مصر) تهیه و ارسال داشت (به سال 923 هجری) و سلطان سلیمان قانونی (در سال 947 هجری) هفت دهکده مصری را خریداری و وقف تهیه پرده کعبه (و پرده حجری نبوی) نمود (و به این ترتیب بر سه دهکده وقف شده قبلی توسط ملک صالح اسماعیلی از ممالیک مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد) (2) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های 1213 الی 1215 که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود.)

9. عهد سعودی ها. با تسلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشکلی) بافته شده و هر ساله تعویض می گردد. با

این ترتیب از آن جا که بافتن پرده کعبه از نظر سیاسی بسیار اهمیت داشته (و برای بافنده آن مایه افتخار می باشد) دولت سعودی کوشید تا خود این کار را انجام داده و به این وسیله نفوذ سایر دولت ها را در زمینه امور دینی قطع کند؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال 1346 هجری قمری فرمان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احداث گردد و بی درنگ کار احداث آن در ماه محرم همان سال (در محله اجیاد مکه) آغاز شد و در ماه رجب پایان یافت و از هند بافندگانی آوردند و به این ترتیب در این کارگاه، جامه کعبه به وسیله عرب ها و هندی ها بافته می شد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال 1352 هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب ها بافته شد. کارگاه جامه بافی اجیاد همچنان تا سال 1358 هجری قمری به فعالیت خویش ادامه داد تا این که براساس یادداشت تفاهمی میان دو دولت مصر و سعودی در این سال، مصر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سرگرفت. این وضع همچنان تا سال 1381 هجری قمری ادامه یافت. عربستان در این سال مانع از پیاده شدن جامه از کشتی شد و خود در سال 1382 هجری قمری اقدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جروَل» در مکه

1. بَ بَ (ضبط دایره المعارف فارسی) بِ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ

بُ (منبع دیگر).

2. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال 579 هجری) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصرلدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال 573 هجری خلافت را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال 1397 هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد). این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند.

و اما از جمله ویژگی های پرده حالیه کعبه این که:

1. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است).

2. در کل از 54 قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه 14 متر و عرض آن 95 سانتی متر است و مساحت کلی آن به 2650 متر مربع بالغ می گردد.

3. در حد یک سوم بالای پرده، کمربند مانندی (حزام) است که از 16 قطعه ترکیب یافته با عرض 95 سانتیمتر و طول 47 متر و محیط آن 45 متر می باشد.

4. پرده درِ کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع 6/5 متر و عرض 3/5 متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده 7/5 متر و عرض آن به 4 متر رسیده است.

5. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمربند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السکوه صنعت فی مکه المکرمه بامر خادم الحرمین الشریفین» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمربند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای طلا فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن

کریم به اشکال گرد و مربع با رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

6. برای تهیه پرده به 670 کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با 720 کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمربند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلافام مورد احتیاج 120 کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح

گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال 751 هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) برخانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیرالحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و بااحترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر درآورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند. هم چنین در سال 838 هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بَرْسبای»

پادشاه مصر تقاضا کرد تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کند و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشرف بَرْسبای» مطلب را با علما در میان گذارد. برخی از دادن پاسخ خودداری کردند و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادند تا تقاضای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشد، تا این که در سال 848 هجری «شاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق» (1) جقمق) (2) شاه مصر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهده گیرد و چون ظاهر پذیرفت، شاهرخ میرزا جامه کعبه را به مصر گسیل داشت و از آن جا به همراه کاروان محمل مصری به مکه روانه شد و در روز عید قربان درون کعبه را با آن جامه پوشش دادند، زیرا سلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبه قرار داده شود، تا این که در رمضان سال 856 هجری به فرمان سلطان جامه درونی کعبه (ارسالی شاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش 12، ص 84 الی 99؛ ش 15، ص 85 الی 90؛ ش 16، ص 175؛ ش 17، ص 122 الی 124؛ ش 25، ص 84 الی 95؛ ش 26، ص 114 الی 122؛ ش 27، ص 56 الی 65؛ ش 28، ص 75 و 76؛ ش 31، ص

117؛ ش 38، ص 100؛ ش 37، ص 124؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج 2، ص 116؛ حج و انقلاب اسلامی، ص 78؛ قبل از حج بخوانید، ص 95؛ میعادگاه عشاق، ص 175؛ سیری در اماکن وحی، ص 102؛ حرمین شریفین، ص 60 و 90؛ احکام حج و اسرار آن، ص 106؛ اعلام قرآن، ص 257 و 258؛ تاریخ مکه ص 59 ش 38 ص 100).

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره غزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص 148)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پَ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص 90)

پل جمرات

(جَ مَ) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود

وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش 24، ص 116)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

1. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

2. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ک) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعده) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 148)

تارک الحج

(رِ کُ لْ حک جّ) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ءْ) همان (ک) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(تَ) قربانی حج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله 182)

تجمیر

(تَ) افکندن سنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص 267؛ و...)

تحریم

(تَ)

1. بستن (ک) احرام

2. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(هَ دْ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَصْر یا صَدّ قربانی کند و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحللل به نحر

(نَ) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ک) حلق

تحمس

(تَ حَ مُّ) چیزهای تازه ای که حمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص 63)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(تِ) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ک) احرام

تروک محرم

(مُ رِ) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ک) احرام

تروک محرمه

(مُ حَ رِّ مِ) آنچه که انجامش حرام است در حال (ک) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ک) یوم الترویه

تشریق

همان (ک) ایام تشریق

تصدیه

(تَ یِ) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ک) حج جاهلی

تضحیه

(تَ یِ) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طَ یُّ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(تَ) یا استظلال. پناه بردن به سایه. سایه بر سر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصطلاح سایبان روی سر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سر گرفتن، استفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص 123؛ احکام عمره، ص 36؛ مبادی فقه و اصول، ص 253؛ احکام حج و اسرار آن، ص 206)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یَ تُ رَّ ءْ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است. (ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفث

(تَ فَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج 29)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسک حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ آ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشند و بدون حضور ثالث نزد هم نباشند و آن ثالث نباید صغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حَ جَ) بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج 29)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می آمد و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

1. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً درکنار مروه) صورت می گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد).

2. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می شود. البته به جای «تقصیر» می توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد

و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاَ برای کسی که بار اول به حج می آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است.)

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان آوردن

رو به قبله قرار

گرفتن

با بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام)، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(تَ) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند (1) به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص 150؛ حج و عمره، ص 9)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 88)

تقلید هدی

(هَ دْ) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (تَ مُ لْ آ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص 58)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر... و الحمدلله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تُ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 90؛ ش 28، ص 122)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمد و النعمه والملک لاشریک لک لبیک که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ک)

تلبیه

(تَ یِ) لبیک گفتن در (ک) احرام

1. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لبیک است: لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک).

2. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لبیک ذالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفارالذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذالجلال والاکرام...

تل سرخ

(تَ لِّ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل

سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی وسلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج 1، ص 129؛ توضیح مناسک حج، ص 114؛ خلاصه مناسک حج، ص 62)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالایش جایی ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص 320)

تندد

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 116؛ میقات حج، ش 7، ص 174؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

تندر

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 116؛ میقات حج، ش 7، ص 174؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

1. کفشی که امکان سجده صحیح را می داده.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

1. همان (ک) عمره تمتع

2. همان (ک) حج تمتع

توسعه اول

1. توسعه مسجدالنبی است طی سال های 1372 الی 1375 قمری

2. توسعه مسجدالحرام است طی سال های 1375 الی 1395 هجری قمری

توسعه دوم

1. توسعه مسجدالنبی است که از سال 1406 هجری قمری آغاز شد.

2. توسعه مسجدالحرام است که از سال 1409 هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ک) کعبه

تهامه

(تِ مِ)

1. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

2. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

3. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

4. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشی از شبه جزیره عربستان است که امروزه در خاک عربستان سعودی و در خاک یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین 1)

1. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

2. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش 7، ص 162)

ث

ثبیر

(ک) کوه ثبیر

ثج (ثَ جّ) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش 5، ص 52)

ثنی

(ثَ) واجب است در قربانی (هدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج 1، ص 132)

ثنیه البیضاء

(ثَ یَّ ثُ لْ بَ) همان (ک) ثنیه الکدی

ثنیه الحل

(حِ لّ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش 10، ص 121)

ثنیه الکدی

(کُ دَ یّ) ثنیه البیضاء. معبری است در قسمت سفلی مکه واقع بین دو کوه که در تنگنای آن تلی سنگی قرار داشت و هر کس از آن جا رد می شد سنگی بر آن می ا نداخت. می گویند قبر ابولهب و زن او در این محل واقع است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مکه شد. (حرمین شریفین، ص 101)

ثنیه العلیا

(عُ) در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از ثنیه العلیا وارد مکه می شد و هرگاه می خواست خارج شود از

ثنیه السفی خارج می شد. ثنیه علیا همان جایی است که امروزه به آن «معلاه» می گویند. ثنیه سفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش 37، ص 136)

ثنیه المحدث

در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میان دولابه مدینه را تاعیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش 37، ص 137)

ثنیه الوداع

(وَ) مکانی در مدینه که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایگاه حضور مکرر داشتند ثنیه الوداع در تاریخ مدینه موقعیت خاصی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج 1، ص 219)

ثواب

همان (ک) کوه سلع

ثور

همان (ک) کوه ثور

ثویه

(ثَ یِّ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کند از عرفات (مناسک حج، از مسئله 365؛ فلسفه و اسرار حج، ص 180)

ثیات لقی

(لَ قا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابره

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص 117؛ اعلاق النفیسه، ص 88؛ میقات حج، ش 7، ص 162)

جارالله

(رُ لاّ) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج 2، پاورقی ص 395)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش 7، ص 174)

جامه احرام

دو قعطه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج 2، ص 25)

جامه کعبه

همان (ک) پرده کعبه

جایزه

(یِ زِ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش 7، ص 174)

جبار

(جُ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش 7، ص 162 و 174؛ حرمین شریفین، ص 116) (ع)

جباره

(جَ بّ رِ) از اسامی مدینه است زیرا در این شهر فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که دیگر شهرها را مجبور به قبول دین مبین اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص 116؛ میقات حج، ش 7، ص 162)

جبل

(جَ بَ) برای آن چه که ذیل «جبل» می جویید مراجعه فرمایید به قسمت «کوه».

جحفه

(جُ فِ) مکانی است در شمال غربی مکه به فاصله تقریبی 156 کیلومتری و منطقه غدیرخم در نزدیکی اش قرار دارد. این جا (که «مهیعه» نیز نامیده می شد) از جمله میقات ها است. و میقات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصر و مغرب و دیگر کسانی که از این راه و از راه جده به مکه می روند در صورتی که پیش از این به میقات دیگری برخورد نکرده باشند والا باید در همان میقات پیشین احرام بست، اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسمیه نام ها گفته اند:

1. جحفه، به معنی محلی است که سیل بر آن وارد شده یا چون در جاهلیت سیلی در این منطقه عده ای را هلاک کرد آن جا را جحفه گفتند، زیرا به ساکنان خود اجحاف کرد.

2. مهیعه، به معنی با وسعت و این منطقه را بدان علت که از آغاز غدیر خم تا ساحل دریای سرخ وسیع است مهیعه خوانده اند. (میقات حج، ش 7، ص 150؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 84؛ لغت نامه ذیل مهیعه؛ توضیح مناسک

حج، ص 34؛ و...)

جحفه الوداع

میقات است (ل) (ریاحین الشریعه، ج 2، ص 219)

جد

(جُ دّ) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدارالحجر

(جِ رُ لْ حِ) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(جِ) ولا جدال فی الحج (بقره 197)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لاوالله. (احکام حج و اسرار آن، ص 201)

جده (جَ (1) جُ (2) دِّ) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود 70 کیلومتری) و با مدینه حدود 425 کیلومتر و با ریاض حدود 950 کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز 7 ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده 2200 کیلومتر هوایی است که معمولاً حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود.)

جدی

(جَ دْ) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 55)

جزعه

(جَ زَ عِ) نام (ک) ستون حنانه

جزور

(جَ) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 55)

جزیره

(جَ رِ) از نام های مدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضرت رو به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالی قد برأ هذه الجزیره من الشرک» (میقات حج، ش 7، ص 163)

جزیره العرب

1. عربستان را گویند.

2. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشرکین من جزیره العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه است (میقات حج، ش 7، ص 162)

جعرانه

(جِ عِ رّ نِ) (جِ، جُ (3) نِ) مکانی است بین مکه و طایف و روستای کوچکی است در کنادِ وادی سَرِف در جانب شمال (شرقی) مکه و در حدود 26 (یا 29 یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شمالی) است و بدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در این مکان نقل گردیده است. مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارده شده است و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشیدن دیواری برگرد آن بساخت، سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سال 1370 و 1384 هجری قمری توسط سعودی ها (در مساحت 1600 متر مربع) بازسازی گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 130 و 134؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 47؛ میقات حج، ش 6، ص 140؛ و...)

جمار

(جِ) جمع (ک) جِمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در سرزمین منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

1. جمار ثلاث

2. جمار ثلاثه

3. جمار ثلث

1. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

2. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

3. جِ ضبط واژه شناسان. جُ تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش 15،

ص 96).

4. جمار حج

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(جَ مَ) جمع (ک) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

1. جمرات ثلاث

2. جمرات ثلاثه

3. جمرات حج

4. جمرات المناسک

جمره

(جَ مَ رِ) (جَ رِ) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول 271 متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود 9 متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع 1/30 متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی

انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت).

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

1. به آن سنگ می اندازند.

2. جای جمع سنگریزه است.

3. مردم

به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولی. جمره الوسطی. جمره الاخری. (ع)

جمره الاخری

(جَ مَ رَ تُ لْ اُ را) سومین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولی

(لْ اُ لا) اولین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُّ) همان (ک) جمره الاولی

جمره الصغری

(صُّ را) همان (ک) جمره الاولی

جمره العظمی

(لْ عُ ما) همان (ک) جمره الاخری

جمره العقبه

(لْ عَ قَ بِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبری

(لْ کُ را) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لْ کَ رِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الوسطی

(لْ وُ طا) دومین (ک) جمره، از جمرات ثلاثه منی است که در فاصله 155 متری از جمره بعد از خود و به فاصله 116 متری جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمع

(جَ)

1. نام روز عرفه است (لغت نامه)

2. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج 2، ص 456)

جمعه خونین مکه

اشاره به کشتاری است که رژیم آل سعود در جمعه ششم ذی حجه الحرام سال 1407 هجری

قمری (برابر با 9 مرداد 1366 هجری شمسی) از زائران ایرانی خانه خدا که در مراسم برائت از مشرکین شرکت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابی)

جنه البقیع

(جَ نِّ تُ لْ بِ) همان (ک) بقیع

جنه الحصینه

(جُ نِّ تُ لْ حِ نِ) از اسامی مدینه است. به معنی سپر محم (برای مسلمین). رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود:

«انا فی جنه حصینه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (میقات حج، ش 7، ص 163؛ احکام حج و اسرار آن، ص 293)

جنه المعلی

(جَ نَّ ةُ لْ مُ عَ لّا) قبرستان تاریخی شهر مکه است واقع در قسمت شمال شرقی شهر در منطقه سلیمانیه و حجون (در انتهای پل بزرگ هوایی) قریب یک کیلومتری مسجدالحرام و به نام های دیگری نیز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلی (المعلاه)، مقبره الحجون، مقبره المطیبین، مقبره بنی هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنی هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قریش. این جا شعبی بوده است موسوم به شعب جَزّارین و نیز شعب ابی دُبّ (به علت سکونت مردی بدین نام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره (که بخشی از حجون است) دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» نیز می نامیدند. امروزه جنه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کوه قرار گرفته و از سه طرف به وسیله کوه احاطه شده است (و متأسفانه درب این قسمت قدیمی از سال 1396 هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید).

در قسمت اصلی و قدیمی جنه المعلاه طبق مشهور بزرگان و آباء و اجداد

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

1. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

2. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

3. قُصَی (1) بن کِلاب (جد اعلای رسول الله)

4. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

5. هاشم (2) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

6. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

7. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

8. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

9. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(جَ زُ سَّ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قِبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاَ مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج 1، ص 219)

جهت شامی

همان (ک) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

1. نوشته اند قصی اولین کسی بود که در این شعب به خاک سپرده شد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

2. طبق نقلی.

سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج 1، ص 219)

جهت قبلی

(ق) همان (ک) جهت جنوبی

جیاد

همان (ک) اجیاد

جیبه

(جَ بِ) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش 7، ص 18)

چ

چاه اریس

(اَ اَ) (1) از چاه های مدینه است در کنار مسجد قبا (به فاصله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو ساخت و غسل کرد. این چاه در سال 1384 هجری قمری در توسعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید. این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

1. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

2. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند).

3. خاتم، چون خاتم (انگشتری) رسول الله در سال ششم خلافت عثمان از دست او (یا از دست غلام او) درون چاه افتاد و دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص 120؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 343؛ به سوی ام القری، ص 322؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 219 سفرنامه ابن جبیر، ص 246)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 35؛ احکام حج و اسرار آن، ص 87)

چاه انس

(اَ نَ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالک بن انس خادم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 261 و 345)

چاه بضاعه

(بُ عِ) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصلهِ پانصدمتری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 344؛ حرمین شریفین، ص 120؛ به سوی ام القری، ص 303)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 346)

چاه تفله

(ت لِ) همان (ک) چاه اریس

چاه حاء (2) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجد النبی. این چاه را ابوطلحه انصاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

1. اَ (ضبط لغت نامه) اُ (ضبط میقات حج، ش 28، ص 134).

2. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشید و حضرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و شفا می یافتند و تا دهه های گذشته همچنان مورد استفاده و سقایت زائران بود اما در دوران سعودی در توسعه مسجدالنبی تخریب و مکان آن در محدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسلامی، ص 260 و 345؛ میقات حج، ش 24، ص 81)

چاه خاتم

(تَ) همان (ک) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذُ لْ هَ) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(مِ) از چاه های مدینه در شمال شهر (و شمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چاه در میان بنی مازن حفر شده بود و به رومه غفاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خرید و صدقه داد به نام عثمان نیز معروف

شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل این چاه سخنانی فرمود و از آب آن وضو می ساخت. در سال های اخیر مکان این چاه به مقر اداره حکومتی تبدیل شده و اثری از آن دیده نمی شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 344؛ حرمین شریفین، ص 120؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 247)

چاه زمزم

(زَ زَ)

1. همان چشمه معروف مکه به نام (ک) زمزم (لغت نامه)

2. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین (علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسعه غربی مسجد تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 261؛ میقات حج، ش 28، ص 157)

3. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی ضمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 345)

چاه سقیا

(سُ) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسجد سقیا. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزاردند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 281، 345؛ و...)

چاه عثمان

همان (ک) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ لِ) از چاه های مکه واقع در زاهر (محلی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شهر مکه است) نقل است جمعی از اهالی زاهر نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که

علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پرآب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضرت علی (علیه السلام) در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ابیار علی.

چاه غرس

(غَ غُ) (1) از چاه های مدینه واقع در شرق مسجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی ستود و مبارک شمرد و از آب آن نوشیدند و وضو ساختند و به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند پس از مرگ مرا از آب چاه غرس غسل بده و آن حضرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 343؛ حرمین شریفین، ص 121؛ ناسخ التواریخ، ج 4، ص 156؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش 28، ص 134)

چاه فخ

(فَ خّ) همان (ک) چاه میمون

چاه فضا

از چاه های مدینه. این چاه با آب دهان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برکت یافت و شفای امراض شد. (میقات حج، ش 28، ص 134)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سمت مساجد سبعه متعلق به جابربن عبدالله انصاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامید و برای صاحبش دعا فرمود. اکنون اثری از آن 1. غُ (ضبط تاریخ و آثار اسلامی) غَ (ضبط لغت نامه و میقات حج). نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 326)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام وطواف، غسل کردن از چاه میمون است

پیش از ورود به مکه. چاه فخ هم گفته می شد. (لمعه، ج 1، ص 122؛ توضیح مناسک حج، ص 56)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسک حج و احکام عمره، ص 26 الی 29؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 88)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آنندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لبیک

همان (ک) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدک است. (مدینه شناسی، ج 2، ص 492)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق).

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج صروره

به جا آورنده (ک) حج صروره

حاج قارن

به جا آورنده (ک) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ک) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ک) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ک) حج افراد

حاجه

(جِّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(نِ) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(حَ رَ مَ) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ضِ) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجدالحرام (بقره 196)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(طِ مِ) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشاند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 65؛ میقات حج، ش 4، ص 144؛ کتاب حج، ص 45)

حبری

(حِ بَ یّ) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش 25، ص 97)

حبش

(ک) کوه حبش

حبیبه

(حَ بِ) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 163)

حج

(حِ جّ) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران 97)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حِج البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حَج (قصد زیارت) مقدمه حِج (زیارت قصد شده) است. (1) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص 7)

حج

اشاره

(حَ جّ) و اذن فی الناس بالحج (حج 28)

حج به معنی قصد و قصد زیارت و در اصطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشریفات و مناسک خاصی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حج)، و علت نامیده شدن مراسم و تشریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حج» برای آن است که در لغت حج به معنی قصد و رفتن به سوی کسی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شرکت در این مراسم قصد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضروریات است و از ارکان مهم دین اسلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسلام به شمار رفته است. در سال وجوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اندولی آنچه مورد اتفاق است آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند).

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محشور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حج در صورت عدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب کفر

است (و تارک حج در صورت انکار وجوب حج کافر است).

فواید حج

(2) برقراری دین

تندرستی بدن

پاکی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نیازی از دیگران

شفاعت کردن از دیگران

رهایی از فقر و نداشتن

جلوگیری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهایی یافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زیاد کردن

اهل و مال را حفظ نمودن (3)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصیت کردن

غسل سفر حج کردن

دوستان راخبر کردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن (4)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

1. و از نظر کسانی میان حَج و حِج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش 4، ص 20).

2. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

3. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی واجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

4. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هوالله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر سفره (غذا) دعوت کردن

در حال

سیر استغفار کردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد وسوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره (1) و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

1. احرام (در میقات)

2. وقوف در عرفات

3. وقوف در مشعرالحرام

4. رمی جمره العقبه (در منی)

5. قربانی کردن (2) (در منی)

6. حلق یا تقصیر (در منی)

7. طواف زیارت (کعبه)

8. نماز طواف زیارت (کعبه)

9. سعی صفا و مروه (در مکه)

10. طواف نساء (کعبه)

11. نماز طواف نساء (کعبه)

12. بیتوته کردن (در منی)

13. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

1. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

2. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

1. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع (3) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند (4) و بقیه اعمال حج را بعداز ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

2. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

1. رجوع کنید به قسمت عمره».

2. در حج افراد قربانی نیست.

3. رجوع کنید به قسمت «عمره».

4. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

3. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

4. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

5. قربانی در حج تمتع در اصل واجب است و

در حج قران به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

6. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

7. در حج افراد و حج قران عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

8. در حج افراد و حج قران پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

9. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حجاب البیت

(حِ بُ لْ بَ) همان (ک) پرده کعبه

حجابت

(حِ بَ) همان (ک) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریع کرد و به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش 2، ص 32؛ ص 239)

حجاج

(حُ جّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پیش مدینه

حجاز

(حِ)

1. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش 21، ص 92 و 123)

2. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجْز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد، و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال 656 هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال 923 هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال 1845 میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال 1916 میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال 1343 هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حَ جُّ لْ اَ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استحبابی

(حَ جِّ اِ تِ) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند).

حج استطاله

(اِ تِ لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(اِ) حجی است که به خاطر اجیر شدن بر نایب واجب می شود. حجی است که اجیر از جانب میت به جای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نداده باشد پس از فوت او شخصی را اجیر می کنند تا از جانب وی حج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(اِ)

1. همان (ک) حجه الاسلام

2. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(اَ غَ) تعبیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج 11، ص 15)

حج افراد

(اِ) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

1. اهل مکه هستند.

2. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از 48 میل (16 فرسخ شرعی) (1) می باشد.

3. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشد، یا در عمره مریض شوند و وقت وقوف به عرفات تنگ باشد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست. (2) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

1. احرام (از میقات)

2. وقوف در عرفات

3. وقوف در مشعر

4. رمی جمره عقبه

5. حلق (یا تقصیر)

6. طواف زیارت کعبه

7. نماز طواف زیارت

8. سعی بین صفا و مروه

9. طواف نساء کعبه

10. نماز طواف نساء

11. بیتوته کردن در منی

12. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(اِ) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(اَ بَ) واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر. (توبه 3)

1. نام دیگر «حجه الوداع» است.

2. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

3. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

4. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

1. هر فرسخ حدود 5/5 کیلومتر است.

2. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

5. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود. (1)

6. ظهور حضرت قائم (علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص 135؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لْ عَ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بَ نَّ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بَ نّ بِ)

1. انجام مراسم حج به جای دیگری.

2. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لْ یَ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بَ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد)، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله 53؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 49)

حج بلاغ

(بَ) همان (ک) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غِ) همان (ک) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ لَ) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُّ) همان (ک) حج تطوع

حج تجارت

(تِ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُّ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ک) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تُّ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه 16 فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً 87 کیلومتر یا لااقل 48 میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

وجه تسمیه تمتع

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره مند گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُحِلّ شده (از احرام بیرون می آید) و در فاصله ای که تا احرام مجدد برای

عمل حج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده تمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

1. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.

2. حج: شروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شروع می شود. (و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند) (2) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

1. احرام (از میقات عمره)

2. طواف زیارت خانه خدا

3. نماز طواف زیارت خانه خدا

4. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

1. و پس از آن سال

دیگر هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

2. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 77)

5. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

1. احرام (از میقات مکه)

2. وقوف در عرفات (از ظهرروز نهم ذی حجه)

3. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

4. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

5. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

6. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

7. طواف زیارت خانه خدا

8. نماز طواف زیارت خانه خدا

9. سعی بین صفا ومروه

10. طواف نساء خانه خدا

11. نماز طواف نساء خانه خدا

12. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه).

13. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(هِ) یا حج مشرکین، حجی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبرعظیم الشأن الهی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی کعبه به فراموشی سپرده شده بود، و به این ترتیب حج را نه تنها موحدان که مشرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شرک آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان ایشان باز مانده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهما السلام)

بر جای ماند که از آن پیروی می کردند همانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیل و تلبیه در حج و عمره با افزودن چیزهایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حج، در بیابان وسیعی بین طایف و نخله (یا بین طایف و مکه) در اول ذی قعده بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردند تا بیستم (یا بیست و یکم و یا سی ام) ماه به طول می کشید. آنها در این بازار به داد و ستد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و پس از آن در ماه ذی حجه به اجرای مناسک حج می پرداختند و در موقع حج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یا «اجیزی صوفه» اجازه (1) حج می گرفتند. اجازه حج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصوص صوفه (غوث بن مُر و اولاد او) بود (تا آن که طایفه «عدوان» آن را گرفتند و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئی، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن. (2)

تلبید، آن بود که حج کننده مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی

کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موی سرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصدیه، آن بود که چون حج کننده به کعبه می رسید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف برگرد کعبه ادامه می داد.

مکاء، (3) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

1. در حج جاهلی انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سیره ابن هشام «غوث بن مُرُبن اُدّ» مسئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندانش این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزندانش را صوفه می گفتند و در وجه این نامگذاری گفته اند هنگامی که مادرش او را به کعبه بست پارچه ای پشمین (صوف) بر او انداخت. و بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از حرکت شتابان منع فرمود و دستور حرکت به آرامی صادر کرد.

2. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

3. و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه (انفال 35).

پایان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد. (1) (میقات حج، ش 4، ص 101 الی 104، ص 112؛ تلبیس ابلیس، ص 134 و 135؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 48؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ک) حج جاهلی

حج حله

(ک) حله

حج حمس

(ک) حمس

حج خدمه

(حَ دَ مِ) فقهای عظام در باب حج خدمه (که ضمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش 73، ص 44)

حجر

(حِ) همان (ک) حجراسماعیل

حجر

(حَّ جَ) همان (ک) حجرالاسود

حجرات

(حُ جُ) منظور منزل مسکونی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجراسماعیل

(جِ) «حجر» یا «حجراسماعیل» یا «حجرالکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیمدایره (حجرالحجر) محصور است. (2) این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل 8/36 متر و عرض خود دیوار قوسی 1/5 متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج 9/86 متر است). دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

1. داخل در طواف است.

2. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

3. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

4. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استحباب و فضیلت

بیشتری دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

1. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق (علیه السلام) حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

2. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

1. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

2. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش 8، ص 110، ش 13، ص 56، ش 20، ص 111

الی 114؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 196؛ قبل از حج بخوانید، ص 92؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 57؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص 97؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجرالاسعد

(حَ جَ رُ لْ اَ عَ) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آنندراج، ذیل محک زرایمان؛ میقات حج، ش 10، ص 33)

حجرالاسود

(لْ اَ وَ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجر الاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود 1/5 متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال 64 هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال 189 هجری به علت سست شدن قاب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قاب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال 1290 هجری قمری حجر در 17 قطعه (سه قطعه درشت

و بقیه ریزتر) به یکدیگر در درون قاب نقره ای پیوست داده شد و مطابق سفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً از وابستگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال 1296 هجری قمری نگاشته شد ()

«حجرالاسود» قریب بیست قطعه است در طوقی نقره ای (ولی در کتاب «سفرنامه مکه» آمده است که پنجاه قطعه است که درهم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه های زرد آن در اثر جوش خوردن تَرَک ها می باشد. طبق روایات «حجر» در ابتدا سفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمد. ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در بخش سالم مانده حجرالاسود (برابر سمت راست کسی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

1. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

2. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

استلام حجر مراد از استلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح، به اشاره از

دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

1. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

2. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

3. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست (1) که از میان ما رفته است.

4. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم (صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

5. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره از دورتر اکتفا کند،

زیرا مصلحت جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

1. حضرت ابراهیم خلیل

الله. حجر برای نخستین بار توسط آن پیامبر عظیم الشأن توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

2. حضرت محمد رسول الله. حجر پنج سال قبل از بعثت در تجدید بنای کعبه به علت تخریب ناشی از سیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشته شد. آن گاه که قسمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گستردند، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

3. حضرت سجاد ولی الله. حجر در سال 73 (یا 74) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشی از سنگباران مکه) به دست امام سجاد (علیه السلام) کار گذاشته شد. در سال 64 هجری سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسلط شده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

1. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر اسماعیل را در خارج

از خانه قرار داد) و حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

4. حضرت ولی الله اعظم. حجر در سال 337 (یا 339) هجری بعد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسیله امام زمان حضرت حجت ولی عصر (علیه السلام) کار گذاشته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (295 320) که از دوره های تیره و پرآشوب حکومت عباسی است در سال 317 (یا 310) هجری قرامطه با قوت گرفتن در بحرین با سپاهی به فرماندهی ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند (1) (و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت 6 یا 7 یا 8 یا 11 روزی که در مکه بودند تعداد هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند و تعداد کشتگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید). آنها در 14 ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جدا ساختند و به هَجَر (2) از بلاد احساء بردند (طبق برخی نوشته ها بر این منظور که در آن جا عبادتگاهی بسازند و مردم را از کعبه منصرف کنند و به آن جا بکشانند). آنها مدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشتند و پیشنهادات دو قطب سیاسی جهان اسلام یعنی بنی عباس در بغداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگرداندن حجر، رد می کردند تا آن که مأیوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت قرمطی (به علت ابتلا به بیماری

جذام و کرم افتادن به تنش) حاضر به برگشت دادن حجرالاسود گردیدند. به نقلی «الراضی بالله» حجر را به مبلغ 50000 دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (329) و سال نصب حجر (337 یا 339) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر وکلای «المطیع لله» (خلیفه عباسی از 334 تا 363 هجری) در سال 337 هجری حجرالاسود را به مبلغ 30000 دینار خریدند و خلیفه آن را به مکه فرستاد. به نقلی نیز در سال 339 هجری قرامطه به دستور خلیفه فاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شریف یحیی بن حسین از نسل امام حسین (علیه السلام) آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشته اند چون عبیدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسید، قرمطی به نام او خطبه خواند ولی عبیدالله در جواب نامه قرمطی او را به خاطر کشتار زائران و ربودن حجرالاسود لعنت کرد و در نتیجه قرمطی سر از فرمان وی پیچید تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مأیوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردند و بر ستون هفتم از ستون های مسجد جامع آویختند تا این که به مکه فرستاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده اند ولی براساس شواهدی که در جریان نصب حجر روی داد فقهای شیعه مسلم گرفته اند که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص 126؛ سفرنامه مکه، ص 257؛ میقات حج،

ش 12، ص 45 الی 58؛ ش 19، ص 175؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص 252 و 253؛ همراه با زائران خانه خدا، ص 90، و منابع متعدد دیگر)

حجرالزیت

(زَّ) گویند از این سنگ (در مدینه) برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص 247)

حجر السماق

(سَّ) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین (علیه السلام) بر روی آن به دنیا

1. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال 1407 هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

2. هجر مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گویند. در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش 5، ص 78 و 81).

آمد و الان این سنگ در نزدیکی درب کعبه می باشد. در روایت دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش 7، ص 161؛ حج و عمره، ص 163)

حجر الکعبه

(حِ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) حجر اسماعیل (میقات حج، ش 21، ص 94)

حجره شریفه

(حُ رِ ءِ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

حجره طاهره

(هِ رِ) یا «حجره شریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شریفه» اطلاقی است به مدفن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع در خانه مسکونی آن جناب که فعلاً در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی واقع شده است (ولی قبل از توسعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

1. سال 17 هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقداری بر مسجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضرت مستور ماند.

2. سال 88 هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمربن عبدالعزیز بود

3. سال 577 هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کندند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

4. سال 668 هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

5. سال 678 هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

6. سال 694 هجری، الملک العادل زین الدین کَتْبُغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

7. سال 886 هجری، سلطان قاٍیتبای از ممالیک

برخی مصر بناهایی را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی 16 متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی 15 متر و مساحت کلی آن 240 متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد).

حجره طاهره دارای 4باب می باشد. باب تهجد (در شمال)، باب فاطمه (در شرق)، باب وفود (در غرب)، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب).

جامه حجره

1. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (557 - 567 هجری قمری) حجره نبوی را جامه پوشانید. او جامه ای بزرگ

و سفید تهیه کرد که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضئی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجاره داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضئ بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرلدین الله عباسی (573 622 هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضئی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

2. دوران ممالیک: سلاطین مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (743 - 746 هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطین مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

3. دوران عثمانی: در زمان خلفای عثمانی جامه

حجره نبوی هر پانزده سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 72 الی 77؛ میقات حج، ش 28، ص 73 الی 76)

حجره فاطمه

(طِ مِ) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین (صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

درِ آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

درِ آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانویِ سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنابر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

حجرین

(حَ جَ رَ) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(حَ جِّ سُ نَّ) همان (ک) حج استحبابی

حج صروره

(صَ رِ) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلس

»ک) طلس

حج عقوبه

(عُ بِ) آن که حج خود را تباه و باطل گرداند از احرام به در نشود وباید آن حج را به پایان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

1. همان (ک) عمره تمتع

2. همان (ک) عمره مفرده

حج فرضی

(فَ) حج واجب است (میقات حج، ش 8، ص 24) (ع)

حج فریضه

(فَ ضِ) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آوَرد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(فُ قَ) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا (علیه السلام) در روایت.

حج قران

(قِ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و برکسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تامکه کمتر از 48 میل (16 فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره (1) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

1. احرام (از میقات)
2. وقوف در عرفات
3. وقوف در مشعر
4. رمی جمره عقبه
5. قربانی کردن
6. حلق یا تقصیر
7. طواف زیارت
8. نماز طواف زیارت
9. سعی بین صفا و مروه
10. طواف نساء کعبه
11. نماز طواف نساء
12. بیتوته کردن در منی
13. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(قَ) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(کَ) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نّ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند. (ع)

حج لله

(لِ لاّ) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام): «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 72؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَّ لِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص 103)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام، المبرور حجهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان).

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ کِّ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به دریوزه و ستدن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار (2) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) همان (ک) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

1. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

2. تسکع دریوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهایه، ص 285؛ توضیح مناسک حج، ص 147؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بّ) همان (ک) حج استحبابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رّ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ک) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن السمجدالحرام والهدی (فتح 25)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده). و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص 147؛ احکام حج و اسرار آن، ص 181؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ک) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 15)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ک) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان).

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج منذور

(مَ) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ک) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(نَ) همان (ک) حج استحبابی (میقات حج، ش 8، ص 24)

حج نذری

(نَ) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله 164، ص 70)

حج نزهت

(نُ هَ) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(بَ) همان (ک) حج بالنیابه

حج واجب

(جِ) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

1. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

2. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

3. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص 4)

حج الوداع

همان (ک) حجه الوداع

حجول

(حُ) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش 15، ص 100 و 102)

حجون

(حَ حُ)

1. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

2. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(حَ جَ تُّ لْ اِ)

1. همان (ک) حجه الوداع

2. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یک بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(لْ بَ) همان (ک) حجه الوداع

حجه البلاغه

(لْ بَ غِ) همان (ک) حجه الوداع

حجه التمام

(تَّ) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

(لْ کَ) همان (ک) حجه الوداع

حجه الوداع

(لْ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در 25 ذی قعده حرکت فرمود و در 4 ذی حجه به مکه رسید. برا ی این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

1. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.

2. حجه البلاغ (البلاغه)، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده 97) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».

3. حجه التمام، چون با نزول آیهِ «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده 3) به دنبال خطبه رسول اللّه در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تامیّت خود رسید.

4. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.

5. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص 254؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 2؛ امام شناسی، ج 6، ص 31 و 32؛ کتاب حج، ص 154 الی 156)

حجه فروش

(حِ جِّ) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای مزدی حج

گزارد. (لغت نامه)

حجیه

(حَ جَ یِّ) همان (ک) حاجیانه

حدا

(حَ دّ) نام قدیم (ک) حده (میقات حج، ش 10، ص 126)

حدائق الفتح

(حَ ءِ قُ لْ فَ) عنوان «مساجد سبعه» (به سوی ام القری، ص 74)

حدائق سبعه

همان (ک) حوائط اسبعه

حد طواف

(حَ دِّ طَ) همان (ک) حد مطاف

حد عرفات

(عَ رَ) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص 183؛ لمعه، ج 1، ص 128) ق

حد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) از مأزمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص 192) (ک)

حد مشعر

(مَ عَ) از مأزمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص 185؛ فلسفه و اسرار حج، ص 180)

حد مطاف

(مَ) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود 13 متر است.

حد منی

(مِ نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج 1، پاورقی ص 131)

حدود حرم

(ک) مکه

حده

(حَ دِّ) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده واردِ حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند واز جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(حُ دَ یْ یِّ) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود 20

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته اند نیمی از این محل جزء حل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسمیه از جهت نام چاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیده (حدبا) و کهنسالی است که در این سرزمین در کنار چشمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن گاه که حضرت در سال ششم هجری با حدود 1300 (یا 1500) مسلمان به قصد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزید و در نتیجه اصحاب در این نقطه برای دفاع از حضرت بیعتی با پیامبر انجام دادند که به خاطر نام این سرزمین به بیعت حدیبیه معروف شد (و نیز از آن جا که این بیعت در زیر درختی صورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ»

معروف گردید). در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعده صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت ننمایند. و چون پس از دوسال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پاگذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ک) کوه حرا

حرام

(حَ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

حرامان

(حَ) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

حرم

(حِ) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ رُ)

1. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

2. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(حَ رَ) پناهگاه. چیزی که هتک حرمت آن سزاوار نیست.

1. مکه معظمه را گویند.

2. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(مِ) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص 57)

حرم مکه است. از امام صادق (علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگانی که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه 57 قصص و آیه 126 بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ک) بقیع.

حرمات الله

(حُ رُ تِ لاّ) ذلک ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه (حج 30)

مراد از «حرمات»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمات» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(حَ رَ مُ لاّ)

1. گرداگرد خانه کعبه.

2. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش 4، ص 147؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص 36)

حرم الرسول

(رَّ) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش 319، 23)

حرم امن

(حَ رَ مِ اَ) شهرت مکه (میقات حج، ش 4، ص 139)

حرمان

(حَ رَ) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(شَ فَ) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ک) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش 4، ص 175)

حرم رسول الله

1. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 164)

2. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مکه

حرمه

(حُ مِ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 147)

حرمی

(حَ رَ) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(حَ رَ مَ)

1. مکه معظمه و مدینه منوره.

2. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

1. حرم مکه و حرم مدینه.

2. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(حَ رِّ) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

1. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

2. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

3. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

4. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال 63 هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند).

حری

(حُ ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال 654 هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال 886 هجری قمری.

حزام

(حِ) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض 95 سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 102)

حزوره

(حَ وَ رِ) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص 172؛ و...)

حسنه

(حَ سَ نِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 164)

حش کوکب

(حُ حَ شِّ کُ کَ) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوکب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوکب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج 18، ص 37 و 40؛ نقش عایشه در اسلام، ج 1، ص 145؛ میقات حج، ش 28، ص 138 و 144)

حصاب

(حَ) همان (ک) محصب

حصبه

(حَ بِ)

1. بطحاست.

2. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(حِ نُ لْ عُ زّ) دژی است بر کناره خندق مشهور که اکنون ویران شده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه بساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص 247)

حصن کوکب

(حِ) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش 17، ص 175) (ک) حش کوکب

حصوه

(حَ وِ) و در دوران عثمانی، صحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر ستون هایی بلند و مرتفعی درکناره ها استوار بودند در توسعه شمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 261)

حصی

(حَ صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(حَ صَ لْ جِ) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(خَ) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش 28، ص 110)

حطاب

(حَ طّ) کسی است که برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خارج و به حرم وارد شود و از جمله کسانی است که اجازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص 13؛ و...)

حطیم

(حَ) بنابر روایات یکی از اماکن با فضیلت کعبه و از با شرافت ترین قسمت های مسجد الحرام است که نماز خواندن در آن فضیلت داشته و بدان سفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیمدایره فرضی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

1. حجر اسماعیل است. (1)

2. مقام ابراهیم است.

3. دیوار قوسی حجراسماعیل است.

4. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است. (2)

5. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

6. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

7. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجراسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجراسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجراسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجراسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 53؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1،

ص 194؛ میقات حج، ش 8، ص 19 و 114؛ احکام حج و اسرار آن، ص 83 و 84؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص 202)

1. نوشته اند اهل سنت حجراسماعیل را حطیم نامیده اند.

2. نوشته اند اهل تشیع برحسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجرالاسود می دانند.

حظیره رسول الله

(حَ رِ) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص 70)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم (علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش 36، ص 106)

حفیره عباس

(حُ فَ رِ) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص 35؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 203)

حل

(حِ لّ). حلال و حلال شدن.

1. بیرون حرم مکه

2. بیرون آمدن از حرم

3. بیرون آمدن از احرام

4. آن که از حرم بیرون آید

5. آن که از احرام بیرون آید

6. وقت بیرون آمدن از احرام

حلال

(حَ)

1. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

2. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(حَ) ولا تحلقوا رءُوسکم حتی یبلغ الهدی محله (بقره 196)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ک) تقصیر

حله

(ح لِّ) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایاَم حج برخلاف (ک) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص 109)

حلی الکعبه

(حَ لْ یُ لْ کَ بِ) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمربن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و

زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص 1208)

حمام الحرم

(حَ مُ لْ حَ رَ) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

حمس

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی.

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

1. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند).

2. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

3. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

4. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از راه خریدن).

5. لباس خاص.

آنها از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثیات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم بپوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص 39؛ تفسیر نمونه، ج 2، ص 35؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 48؛ کتاب حج، ص 206، الی 208؛ میقات حج، ش 4، ص 108؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص 206)

حمل

(حَ مَ) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص 54)

حمله دار (حَ لِ) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائطه سبعه

(حَ ءِ طِ سَ عِ) یا حوائط النبی یا حدائق سبعه یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخَیْریق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت

واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا (علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 100؛ جنایات تاریخ، ج 2، ص 34؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص 15 و 138؛ و...)

حوائط النبی

(حَ ءِ طُ نَّ) همان (ک) حوائط سبعه.

حواج

(حَ جّ) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ک) حد مشعر.

حیره

یا (ک) مسجد علی (2).

حی الشهدا

(حَ یُّ شُّ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

حیطان سبعه

همان (ک) حوائط سبعه.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

1. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

2. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (دِ مُ لْ حَ رَ مَ) خادم الحرمین الشریفین.

1. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد).

2. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال 923 هجری فتح گردید و آخرین خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را واگذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین (خادم الحرمین الشریفین) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمین الشرفین» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمین الشریفین را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمین» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص 61؛ میقات حج، ش 31، ص 113)

خادم الحرمین الشریفین

(ک) خادم الحرمین

خامه حمراء

(مِ ءِ حَ) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج 1، ص 234) (ک) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ک) مقام جبرئیل

خانه خدا

1. مسجد

2. مسجدالحرام

3. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ک) کعبه

خاوه

(وِ) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خَ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سبابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره است. (لمعه، ج 1، ص 132)

خزامی

یا (ک) گیاه خزامی

خزانه الزیت

(خِ نَ تُ زَّ) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام واندر و شمع و روغن و قنادِیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص 99؛ و...)

خزانه الکعبه

(لْ کَ بِ) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبداللله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص 34)

خضراء قریش

(خَ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش 3، ص 107)

خطبه وداع

(وَ) خطبه ای که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی (علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خَ طَ مُ لْ حُ) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش 15، ص 108)

خل المقطع

(خِ لُّ لْ مُ قَ طَّ) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبِدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص 130)

خلف مقام

(خَ فِ مَ) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش 36، ص 103)

خلوق کعبه

(خَ) ماده ای که بخش عمده آن از زعفران است مخلوط با قضیب الذریره و اشنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبند و پزند با روغن و گلاب، گُل آلود کنند) و کعبه را با این ماده خوشبو می نمایند و از حرمت بوی خوش در حال احرام استثنا شده است. (فقه فارسی با مدرک، ج 3، ص 114؛ و...)

خم غدیر

همان (ک) غدیر خم

خیرالبلاد

(خَ رُ لْ بِ)

1. کنایه از مکه است

2. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خَ یَّ رِ) (خِ یَ رِ) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 164)

خیره الاصفر

(خَ رَ ثُ لْ اَ فَ) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره المدود (

مَ) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ک) مسجد خیف

خیمه جمانه

(جَ نِ) مکان مسجد تنعیم قبلاً به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضرت ابی طالب (علیه السلام) برای سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص 133)

د

دایره حرم

دایره ای است کوچک تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال)، نمره (در جنوب)، جعرانه (در شرق)، حدیبیه یا علمین (در غرب).

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره

صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود 13 متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ک) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ک) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یک از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است).

دار

والذین تبوء والدر (حشر 9)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 1064؛ حرمین شریفین، ص 117)

دار الابرار

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش 7، ص 165؛ حرمین شرفین، ص 117)

دار ابو ایوب

سرایی بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه

در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال 1407 هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص 303)

دار ابوطالب

سرایی بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین)، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 96)

دار ابو یوسف

(ک) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 117)

دار الارقم

(رُ لْ اَ قَ) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال 555 هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدهامبدل به کتابخانه گردید تا سال 1395 هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

1. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال 55 هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

2. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

3. دارالخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به نقلی ا ین خانه را خیزران خرید) و از آن پس به دارالخیزران موسوم شد. (تفسیر ابوالفتوح، ج 5، ص 44؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج 3، ص 289؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص 98؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 94؛ آثار عجم، ص 77؛ دایره المعارف فارسی، ذیل ارقم؛

لغت نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لْ اَ عِ نّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص 117)

دار الایمان

(لْ) والذین تبوءوالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر 9)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص 117؛ احکام حج و اسرار آن، ص 249)

دار البیضاء

(لْ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دارالبیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش 3، ص 155)

دار الخیزران

(لْ خَ زُ) (ک) دارالارقم

دار السفاره

(سَّ رِ) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص 117)

دار السلامه

(سَّ مِ) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

دارالسنه

(سُّ نِّ) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

دار الشوری

(شَّ را) از مناصب اجتماعی مکه است که در دست بنی اسد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدید و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص 116)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آنندراج)

دار الضیافه

(ضّ فِ) قصری که آل سعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 105 و 106)

دار الضیفان (

ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضیافت و پذیرایی مهمانان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضرت پس از ورود به مدینه زمین وسیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت ساختن منزل تقطیع و هر قطعه ای را در اختیار یکی از مهاجرین از صحابه قرار داد که یکی از این منزل ها متعلق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش 7، ص 109)

دارالعجله

(لْ عَ جَ لِ) خانه سعیدبن سعد بود در مکه که خاندان او (بنوسعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دارالندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دارالعجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 101)

دارالعماره

(لْ عِ رِ) از مناصب مکه است جهت نگهبانی و عمران و آبادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف وافدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص 117)

دارالفتح

(لْ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص 117)

دارالقبه

(لْ قُ بِّ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص 117) (ک)

مناصب کعبه

دارالقراء

(لْ قُ رّ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفه یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دارالقراء گشت. (تاریخ قرآن، ص 246)

دارالکسوه

(لْ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش 16، ص 175)

دارالمختار

(لْ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش 7، ص 165)

دارالمنتدی

(لْ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دارالمهاجرین

(لْ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج 3، ص 301)

دارالنابغه

(نّ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار ومتعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار النابغه که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردند. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجللی ساخته شد. و در سال 1396 هجری قمری (برابر 1355 شمسی) در زمان خالدبن عبدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سنوات اخیر (1363 شمسی؟) تمام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسطح گشت و اینکه هیچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 322؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 185؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص 59، به سوی

ام القری، ص 317؛ میقات حج، ش 22، ص 108)

دارالندوه

(نَّ وِ) شهرت مکان انجمن شورایی قبایل قریش در مکه است واقع در شمالِ غربی خانه کعبه. تأسیس دار الندوه را توسط زعیم قریش جد اعلای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی قُصَی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می دانند که قریش در مکه ساخت. درِ دار الندوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دارالندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید وبعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدّار) بود. دارالندوه در دوران سیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصمیمات شومی علیه پیامبر اسلام جهت محاصره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سلطنت خود دارالندوه را از اولاد عبدالدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حج محل نزول خلفا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتند ولی در غیر موسم حج دارالندوه محل

قرآن پاره ها بود. بخشی از دارالندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملک و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مکان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاکمان مکه بود. طبق نقل در زمان متعضد عباسی به سال 280 (یا 284) هجری، دارالندوه را به شکل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مکان را به مسجد تبدیل کردند. بعدها درهای دارالندوه را که به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری که دارالندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا کعبه را ببیند. در سال 957 هجری امیر مکه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دارالهجره

(لْ هِ رِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 117؛ فهرست کشف الاسرار، ص 941)

دبرالکعبه

(دُ بُ رُ لْ كَ بِ) همان (ک) پشت کعبه

درج

(دَ رَ) یا «مدرج» نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است که آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانیده می شود تا به بیت کریم (کعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارک درِ کعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبیان که پیری کهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و کلید قفل مبارک (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می رود و یکی از پرده داران که همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی که رئیس شیبیان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص 129 و 130)

درع (دِ) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است که دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسک حج، ص 94)

درک اختیاری

1. درک اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

2. درک اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

1. درک اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

2. درک اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درک وقوف عرفات. درک وقوف مشعر (ل ع)

درک وقوفین

(وُ فَ) درک وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر کدام دو موقف اختیاری

و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراک دو وقوف هشت قسم می شوند:

1. درک اختیاری عرفات

2. درک اضطراری عرفات

3. درک اختیاری مشعر

4. درک اضطراری مشعر،

5. درک اختیاری عرفات و مشعر

6. درک اختیاری عرفات و مشعر

7. درک اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

8. درک اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 178)

دره البیضاء

(دُ رَ ثُ لْ بَ) نام حجرالاسود که در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان کعبه، ص 53)

دره هارون

(ک) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص 166)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعای مشهوری است که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در روز عرفه در عرفات خواندند. آن حضرت در حالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان خود در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشتند، مانند مسکینی این دعا را خواندند: الحمدالله الذی لیس لقضائه... (مفاتیح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج 4، ص 285)

دکه الاغوات

(دَ کَّ ثُ لْ اَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج 1، ص 109؛ میقات حج، ش 27، ص 129)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شرق مکان صفه واقع شده هنگامی که ولیدبن عبدالملک مسجد نبوی را تا این مکان توسعه داد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 57)

دکه الاقوات

(اَ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَ لّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(دَ) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مدینه مأمور رسیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارند (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحج و الزیاره» نامیده می شود. زائران با ورود به مدینه باید گذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نمایندگانی که در آن دفاتر هستند گذرنامه را گرفته، تاریخ ورود به شهر مدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 39)

دماء الحج

(دِ ءُ لْ حَ جّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَ مُ تَّ حَ لَ لْ) همان (ک) دم التمتع

دم التمتع

(تَّ مَ تُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لْ مُ عِ) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 54)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَ وّ)

1. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

2. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقرارت جنگ در اسلام، ص 13)

دم خون

مرا قربانی است در کفارات. و انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در بعضی موارد که به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتکب است با قربانی کردن دو گوسفند امتثال می شود.

دورق

(دَ رَ) نام سبویی یک دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص 125؛ حرمین شریفین، ص 23)

دویره الاهل

(دُ وَ رَ ثُ لْ آَ) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(حِ) دیوار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه که در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

ذات انواط

(ثُ آَ) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را که آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می کردند و قربان ها آورده ذبح می کردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج 3، ص 80)

ذات الحجر

(لْ حُ جَ) از اسامی مدینه است که دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

ذات الحرار

(لْ ح) از اسامی مدینه است از آن جهت که دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

ذات السلقه

(سَّ لِ قِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش 7، ص 166)

ذات السلیم

(سَّ) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاضح (احکام عمره، ص 81)

ذات عرق

(عِ) میقات است آخر (ک) وادی عقیق (النهایه، ص 217؛ لمعه، ج 1، ص 115؛ تبصره المتعلمین، ص 155)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 166)

ذات الودع

(لْ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه).

ذبح

(ذِ)

1. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

2. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبیح اکبر. گوسفند که به فدیه اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذَ) همان (ک) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک)

ذوالحجه

(ذُ لْ حَ جِّ) ذوالحجه الحرام. ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

1. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

2. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ک) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ لَ فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ک) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خَ لَ صِ) (ک) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ک) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(قَ دِ) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ک) کعبات

ذوالمجاز

(مَ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله 365؛ فلسفه و اسرار حج، ص 180)

ذوالندوه

(ذ نَّ وِ) همان (ک) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ک) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(طَ، طِ، طُ وا) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش درذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زبیر با مهاجر از اعلای مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذِ لْ مَ زِ لَ) همان (ک) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر

اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91)

راحله

(حِ لِ) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسک حج، مسئله 17)

رأس

(رَ ءْ) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهه الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش 4، ص 142؛ ش 21، ص 123 و 127؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

رأسی

همان (ک) رأس

راقصات

(قِ) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص 442)

ربذه

(رَ بَ ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال 34 هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(رِ) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 145، ش 21، ص 129)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد برخورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

رخام حمراء

(رُ مِ حَ) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج، ص 183؛ حج و عمره، ص 163)

رداء

(رِ) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(رِ دَ) از (ک) مناصب کعبه

رفث

(رَ فَ) فلا رفث ولافسوق ولاجدال فی الحج (بقره 197)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئه

(رَ قُ لْ مَ ءِ) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاء

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاء» به تأخیر اندازد. «رقطاء» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که به آن «ردم» گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله 185)

رکاز

(رِ) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(رَ ضَ ةُ) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 203؛ میقات حج، ش 5، ص 140)

رکن

(رُ)

1. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

2. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

3. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ اَ وَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن بصری

(- بَ) همان (ک) رکن شمالی

رکن جنوبی

(جَ) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حَ جَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حَ جَ رُ لْ اَ وَ) همان (ک) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ک) رکن شمالی

رکن شرقی

(شَ) از ارکان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است.) روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(شِ) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(عِ) همان (ک) رکن شمالی

رکن غربی

(غَ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(مَ رِ) همان (ک) رکن غربی

رکن یمانی

(یَ) همان (ک) رکن جنوبی

رمل

(رَ مَ) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

1. یعنی انجام (ک) هروله (آداب عمره قران، ص 43)

2. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه باحالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص 256 الی 258)

رمی

(رَ مْ) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه به هر یک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گویند. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

1. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد).

2. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (1) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد).

3. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (2) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد). (3)

1 در حج افراد دوازدهمین عمل.

2 در حج افراد دوازدهمین عمل.

3 و اگر کسی تا

قبل از طلوع آفتاب 12 ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز 13 ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را برانگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (اخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (5/5 یا 7/5 متری) جمره اخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ اندازد فرشته ای آن را می گیرد و

اگر غیر مؤمن اندازد شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی (1)

1. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

2. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

3. حضرت آدم (علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

4. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

1. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد).

5. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل (علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

6. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر (علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی درصدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براندند.

رمی جمار

(جِ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

1. رمی جمار ثلاث

2. رمی جمار ثلاثه

3. رمی جمار ثلث

4. رمی جمار

رمی جمرات

(جَ مَ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

1. رمی جمرات ثلاث

2. رمی جمرات ثلاثه

3. رمی جمرات ثلث

4. رمی جمرات حج

رمی جمره اخری

(جَ مَ رَ ءِ اُ را) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند).

رمی جمره اولی

(اُ لا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند).

رمی جمره وسطی

(وُ طا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ک) رمی

رنک

(رِ) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یاحنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله میان قطعه های کمربند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش 38 ص 100).

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش 29 ص 112).

الرواء

(رَ) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش 28، ص 121)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَ مُ مُ عِ) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص 176)

روضه

(رَ ض) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بَهشتی

(رَ ضِ ءِ بِ هِ) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(رَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(َ مَ جِ دُ نَّ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه نبوی

(نَ بَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه النبی

(رَ ضَ تُ نَّ) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود 22 متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود 15 متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت 330 متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبی) بر اساس حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمودند: «ما بین بیتی (1) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبی، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبی برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبی افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 217؛ راهنمای

حرمین

شریفین، ج 5، ص 79)

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود 950 کیلومتری جده. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل 20 قروش.

ریطه

(رَ طِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص 90؛ میقات حج، ش 25، ص 86)

1. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ءِ) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور

و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبورٍ را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنابر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله 17)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُ قُ لْ حِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(طُّ) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ک) دارالنابغه

زقاق العطارین

(لْ عَ طّ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق المولد

(لْ مُ لِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمازم

(زَ زَ) از نام های زمزم است. (ع)

زمزم

(زَ زَ) (زُ مَ زَ) (1) (زُ مَّ زِ) (2) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در 18 متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

1. ضبط (میقات حج، ش 28، ص 124).

2. ضبط (میقات حج، ش 28، ص 124).

هاجر (که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشک و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جُرهُم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت ننمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارک حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن). چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال های 223 و 224

هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال 322 هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال 322 آب آن قطع گردید که پس از لایروبی قدرت آبدهی آن چندین برابر گردید. در سال 822 هجری چاه زمزم تعمیر و توسعه یافت و در سال 1383 هجری قمری آل سعود ساختمان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردند و به صورت زیرزمینی در آوردند. در این تغییرات چاه زمزم به فاصله حدود 5 متری از کف مسجدالحرام واقع شد و دهانه یک متری آن وسعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به 30 (یا 40) متر رسید. حالیه برای رفتن بر سر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صحن مسجد منتهی می شود که محوطه ای نسبتاً وسیع است و در انتهای سمت چپ محوطه مردانه چاه زمزم قرار دارد که درون اتاقکی شیشه ای با نرده های آهنی محصور شده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبستان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم جهت نام را با توجه به معانی

مختلف زمزم (1) متفاوت ذکر کرده اند. به خاطر:

زیادتی آب آن

گوارایی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

1. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گوارای شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) بر سر آب زمزم نیت آن باید داشت که از این پس نظر به انجام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الراء، رکضه جبرئیل، الروا، زمازم، زمم، سالمه، سقیا، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده، شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء

سقم، صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم، طیبه، عافیه، عصمه، عونه، قریه النمل، کافیه، لا تدم، لا شرق، مبارکه، مرویه، مضمونه، مضنونه، مغذیه، مکتومه، مکنونه، مؤنسه، میمونه، نافعه، نقره الغراب، هزمه اسماعیل، هزمه جبرئیل، هزمه ملک. (حرمین شریفین، ص 20 و 23 و 55 و 113؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 203 و 204؛ الاعلاق النفیسه، ص 55؛ توضیح مناسک حج، ص 141؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 60 و 61؛ حجه التفاسیر، ص 94؛ احکام حج و اسرار آن، ص 90؛ ثواب اعمال حج، ص 35؛ طبقات، ص 67؛ میقات حج، ش 4 و 5 و 10 و 28؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمیین

(زَ زَ مَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش 17، ص 130 و 131)

زمم

(زَ مَّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش 10، ص 9؛ ش 28، ص 121)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص 53)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش 7، ص 21)

زیورهای کعبه

(ک) حلی الکعبه

س

سابقه الحاج

(بِ قُ لْ)

1. کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)

2. آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ک) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

سالار حاج

امیر حاج (ک) امارت حج

سالمه

(لِ مِ) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص 55؛ حرمین شریفین، ص 23)

سبوحه

ْ

(سَ بَّ حِ) (سَ حِ) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش 4، ص 146؛ ش 21، ص 128؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

ستار کعبه

(س) همان (ک) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُ نِ اَ لُ بِ) همان (ک) ستون توبه

ستون امامیه

(اِ یِّ) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سرمقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 108 و 109)

ستون توبه

(تَ بِ) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت 3 (یا 6 یا

7 یا 15) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.

و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج 10، ص 197؛ منهج الصادقین، ج 4، ص 181 و 311؛ النهایه، ص 291؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 204)

ستون تهجد

(تَ هَ جُّ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 208)

ستون جزعه

(جَ زَ عِ) همان (ک) ستون حنانه

ستون حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

ستون حنانه

(حَ نّ نِ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

1. علم رسول الله

2. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

3. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطرآگین می نمودند.

4. حنانه. تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردیدیا به فرموده حضرت درخت را کندند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بریدند. (حیوه القلوب، ج 2، ص 201؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 203 و 212 و 213؛ و...)

ستون سریر

(سَ) از ستون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار

آن قرار داشت و با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج 1، ص 108؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 206)

ستون عایشه

همان (ک) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ک) ستون محرس

ستون قرعه

(قُ عِ) همان (ک) ستون مهاجرین

ستون محرس

) مُ حَ رِّ) (مَ رَ) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد). این ستون به نام هایی موسوم است:

1. ستون علی بن ابی طالب (ع)

2. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

3. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی (علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج 1، ص 107؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 207؛ حج و انقلاب اسلامی، ص 122؛ قبل از حج بخوانید، ص 156)

ستون مخلقه

(مُ خَ لّ قِ) از ستون های مسجدالنبی.

1. (ک) ستون حنانه

2. (ک) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

ستون مقام جبرئیل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون درِ خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 208؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 78)

ستون مهاجرین

(مُ جِ) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

2. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

3. عایشه. به جهت آن که عایشه احادیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

4. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند مگر آن

که بین خود (برای نماز خواندن) قرعه می زدند. (مدینه شناسی، ج 1، ص 108؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 77؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 203)

ستون وفود

(وُ) از ستون های مسجد النبی است. سومین ستون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دیدار با وفود و دسته ها و قبایل عرب بود که در این مکان اسلام می آوردند و یا با ایشان ملاقات می کردند. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسقف شدن قسمت صحن مسجد در زمان آن جناب، این ستون آخرین ستون شبستان از سمت شمال بوده است. رجال و بزرگان صحابه به ویژه بنی هاشم در کنار آن می نشسته اند و به این علت به محل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 207؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 80)

سدانت

(سِ نَ) از (ک) مناصب کعبه و آن کلیدداری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم (علیه السلام) سدانت کعبه با حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سپس با اولاد آن حضرت بود. طبق نقل بنی جُرهُم آن را غصب نمودند و بنی خُزاعِه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی کعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصَی بن کِلاب آنان را راند و به پسر خود عَبْدُالدار سپرد و آن گاه به «شیبه» رسید. و قبل از فتح مکه سدانت کعبه را آل شَبْیَه (بنی شیبه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کلید کعبه را به آنان سپرد و از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان «شبیه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش 15، ص 82 و 86 و 101؛ ش 16، ص 175؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَ نَ تُ لْ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَ نِ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُّ لْ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ک) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص 27)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ک) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ک) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ک) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عْ یِ صَ وَ مَ وِ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر (بقره 98 158)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

1. عمره. سعی چهارمین عمل عمره (ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج).

2. حج. سعی نهمین (1) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار (2) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحاب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد از نماز طواف

به جای آوردن

ماندن بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در مسعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر (علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین خبر دادند

که یاران پیامبر در

1. هشتمین عمل حج افراد.

2. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر (علیهاالسلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد.(1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنابر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه

است و سه شوط از مروه به صفا.

سعیین

(سَ یِ) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(سَ رَ) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(اِ لَ لاّ) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج 9، ص 103)

سقایت

(سِ یَ) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (ع)

سقایه الحاج

(سِ یَ تُ لْ جّ) یا (ک) سقایه العباس (مسالک و ممالک، ص 18)

سقایه العباس

(عَ بّ) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله 80 ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرایی (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق (که یک

دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال 807 هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص 23 سفرنامه ابن جبیر، ص 125؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص 95)

سقیاء

(سُ) آب دادن و خوردن.

1. همان (ک) چاه سقیا

2. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر

تضرع هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش 10، ص 90 و 91؛ ش 28، ص 28، ص 120؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 203)

سقیاء اسماعیل

همان (ک) سقیاء (2)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ک) سقیاء (2)

1. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَ فِ ءِ بَ عِ دِ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و درکنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال 1030 هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله 500 متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش 21، ص 71)

سلام

(سَ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش 4، ص 141؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

سلع

همان (ک) کوه سلع

سلقه

(سَ لِ قِ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش 7، ص 166؛ حرمین شریفین، ص 117)

سنگ زدن

همان (ک) رمی

سنگ مقام

1. حجرالاسود است.

2. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُّ) بازار مجاور (ک) دارالنابغه

سوق هدی

(سَ قِ هَ دْ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 75)

سویقه

(سُ وَ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالبیین، ص 410 و 462)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ک) جمره

سیاق هدی

(هَ دْ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 64)

سیده

(سَ یِ دَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص 55؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

سیده البلدان

(ثُ لْ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 166)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش 4، ص 148؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

سیل ام نهشل

(اُ مِ نَ شَ) شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 56)

سیل کبیر

همان (ک) قرن المنازل

ش

شئون الحاج

(شُ ءُ نُ لْ) اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 230؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص 63)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسک حج، مسئله 384)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ک) عربستان سعودی

شادروان

همان (ک) شاذروان

شاذروان

(ذُ ذِ ذُ) یا «شادروان» (اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآ مدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید بر روی آن راه رفت و دست و یا پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع 15، عرض 35 سانتیمتر

جنوب، ارتفاع 24، عرض 87 سانتیمتر

شرق، ارتفاع 22، عرض 66 سانتیمتر

غرب، ارتفاع 28، عرض 80 سانتیمتر (1) (تاریخ و آثار اسلامی، ص 49؛ حج و انقلاب اسلامی، ص 79؛ حرمین و شریفین، ص 74؛ سفرنامه مکه، ص 257؛ حج و عمره، ص 158؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص 206؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(عِ رِ) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (یِ)

1. از نام های زمزم

است. و شفاء من كل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 112)

1. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال 1417 هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

2. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 166)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(هِ) و شاهد و مشهود (بروج 3)

1. روز عید قربان است.

2. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص 15)

شباعه

(شُ عِ) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش 10، ص 90)

شباعه العیال

(شُ بّ عَ تُ لْ عِ) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص 91)

شباک

(شُ بّ) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج 1، ص 85)

شب ماندن در مشعر

همان (ک) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ک) وقوف در منی

شب های تشریق

(ک) ایام تشریق

شیبیین

(شَ یِّ) پرده داران کعبه اند (سفرنامه ابن جبیر، ص 130)

شجره

(شَ جَ رِ) نام درختی است در ذی الحلیفه. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت از مدینه به مکه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ک) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُ لْ اَ) از اسامی زمزم است که نوشیدنی پارسایان است. (میقات حج، ش 10، ص 90)

شرط تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آن است که زائر کعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد که او را وقت احصار حلال کند و به تعهدات ناشی از احرام نگیرد. اما با صراحت سوره بقره (196) که آمره است و دستور داده که هَدیْ تحلل

(قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پیش از ذبح سر نتراشد شرط مذکور خلاف آیه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل کند هدی سیاق از او ساقط نگردد و باید در سال آینده حج قران کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طَ تُ لْ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مکه

(شُ رَ) حج (ک) شریف مکه

شریفه

(شَ رَ یِّ) مدینه الحاج. آسایشگاه هایی بوده است نزدیک فرودگاه سابق جده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شریف مکه

(شَ) لقب بزرگ و رئیس مکه. عنوان کسی که در مکه حکومت می کرد. شریف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شرفاء مراسم حج بسیار باشکوه برگزار می شد. گویند در مراسم حج، شریف مکه لباس سفید پوشیده به نشانه اطاعت از خدا شمشیری به گردن خود آویخته به طواف برگرد خانه کعبه می پرداخت و پس از آن که شریف مکه طواف خود را به پایان می رسانید، دیگران طواف خانه خدا را آغاز می کردند.

شعائر

(شَ ءِ) نشان ها در حج و طاعتی که در آن جا کنند. هر یک از مناسک حج را گویند از وقوف به عرفات و مشعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال. (کتاب حج، ص 125؛ لغت نامه؛ فرهنگ فارسی)

شعائرالله

(شَ ءِ رَ لاّ) علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. کلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است. (تفسیر نمونه، ج 1، ص 539؛ ج 2، ص 250)

1. ذلک ومن یعظم شعائر الله. (حج - 32)

2. ان الصفا والمروه من شعائرالله. (بقره 158)

3. یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله. (مائده 2)

4. والبدن جعلناها لکم من شعائرالله. (حج 36)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شعار

(شِ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُ لْ حَ جّ) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(مُ َ رِ) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 91)

شعاره

(شِ رِ) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعاع حرم

(ک) دایره حرم

شعاع طواف

(ک) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَ دُ بّ) دره ای است در مکه در دهانه کوه حجون به علت سکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معلی. همان (ک) جنه المعلی (میقات حج، ش 3، ص 150؛ ش 4، ص 166)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خاندان بنی هاشم که به آنها اختصاص داشته است. این جا محل محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سران کفار قریش با اجتماع در دارالندوه عهدنامه ای بین خود منعقد نمودند تا براساس آن هاشمیان را تحریم کنند تا مجبور گردند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپرند (تا قریش حضرت را به قتل برساند) و بدین منظور مواد عهدنامه را چنین تنظیم کردند که از آنان همسر نگیرند و به آنان همسر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نفروشند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شنودی نداشته باشند. در مدتی که هاشمیان در محاصره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی

از دنیا رفتند. آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانستند با خروج از شعب با قبایل عرب که در مکه حاضر می شدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خدیجه (علیها السلام) بر پشت شتر در شعب رها می شد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سختی ها هیچ اثری در تصمیم حضرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نداشت و هاشمیان با صبر و تحمل خود سبب شدند تا برخی از محاصره کنندگان ناراحت از اقدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهدنامه برآیند و با خبری که حضرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسیاری از مورخین مکان شعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته

و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال 1399 هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

1. قشاشیه، نام امروزی آن است.

2. شعب علی (علیه السلام)، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

3. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

4. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 122؛ میقات حج، ش 3، ص 165)

شعب ابی یوسف

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(جَ زّ) همان (ک) ابی دب

شعب علی (علیه السلام)

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(مَ بَ رِ) همان (ک) شعب ابی دب

شعب مولد

(مُ لِ) همان (ک) شعب ابی طالب

شعیره

(شَ رِ) علامت:

1. قربانی حج

2. افعال حج

3. اصل عبادت حج

4. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(شِ) از اسامی زمزم است. «آنهاطعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص 60؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(شِ ءِ سُ) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش 10، ص 90)

شمیبی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیبی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش 10، ص 123 و 127)

شمیسی

(شُ مَ) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص 205؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 3، ص 146).

شوال

(شَ وّ) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(شَ) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

1. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

2. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(شُ ەَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

شهدای احد

(اُ ح ُ) شهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع.

شهدای بدر

(بَ) شهرت مزار شهیدان غزوه بدر، در سرزمین بدر است واز زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنهامحروم گشته اند.

شهدای جنت

(جَ نَ) شهداءالجنه شهرت قبور شهدای حره و شهدای احد در بقیع است که در قسمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 172)

شهدای حره

(- حَ رّ) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فخ

(- فَ خِّ) شهرت قبور شهیدان واقعه فخ در مکه در وادی (ک) فخ، که به «الشهداء» و «حی شهدا» (محله شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال 169 هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی (علیه السلام) و بسیاری از علویان همراه او

را (در حدود سیصدتن) که پس از تصرف مدینه (به علت ستم های نایب حاکم مدینه) به سمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سپس سرهای بیش از یکصدتن از شهدا را همراه اسرا نزد خلیفه سفاک عباسی فرستادند. بدن های بی سر شهدای فخ پس از سه روز در همان محل دفن گردید. (و گفته اند پس از فاجعه کربلا هولناک تر از حادثه فخ واقع نگردیده است) امروزه مزار شهدای فخ به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 84؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فخ؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 129؛ میقات حج، ش 4، ص 192؛ ش 6، ص 139؛ ش 13، ص 158)

شهر حرام

(حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مائده 97)

ماه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامند. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را کنار می گذاشتند

و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنارگذاردن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

1. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

2. عمره تمتع، در ماه ذی قعده و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

3. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شیح

یا (ک) گیاه شیح

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

1. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

2. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

3. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص 300)

شیعیان نخاوله

(ک) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(حِ بُ رِّ دِ) شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقایه

(سِ یِ) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(یِ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص 55؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

صحرای عرفات

همان (ک) عرفات

صحرای مشعر

همان (ک) مشعر

صحرای منی

همان (ک) منی

صد

(صَ) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(صَ دَ)

1. بازگشت از حج

2. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(صَ) حج ناکرده (لغت نامه) (ع)

صروره

(صَ رِ) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج 22، ص 348؛ میقات حج، ش 8، ص 55)

صفا

همان (ک) کوه صفا

صفاح

(صُ فّ) حد حرم (مکه) در طریق عراق در هفت میلی بر کوهی به نام «مُقْطَع» قرار دارد. (احکام عمره، ص 81)

صفا و مروه

(صَ وَ مَ وِ) دو کوه هستند در مکه در جنب مسجدالحرام و فاصله بین این دو کوه به نام (ک) «مسعی» محل انجام یکی از اعمال حج و عمره است به نام (ک) سعی صفا و مروه.

صفه

(صُ فِ) شهرت سکو و ایوانی است در مسجدالنبی واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئیل به ارتفاع 40 (یا 50) سانتیمتر از کف مسجد و به مساحت 96 متر مربع (به طول 12 متر در عرض 8 متر) و تلاوت قرآن واقامه نماز را در این جا مستحب شمرده اند (و اکنون زائران روی ایوان صفه رحل های قرآن قرار می دهند و به قرائت قرآن مجید مشغول می شوند) و اما در زمان رسول الله جماعتی از فقرای مهاجر به علت فقدان مسکن در این ایوان (که در آن موقع پشت دیوار مسجد اولیه محسوب می شد) سکونت می کردند و حضرت توانگران صحابه را ترغیب می فرمود تا به آنها انفاق کنند و حضرت خود با آنها می نشست و قرآن بدیشان می آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضیات زمان از 10 تا 93

نفر ذکر کرده اند و آنچه مشهور است آن است که آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبیده، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، عتبه بن مسعود. مقداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زیدبن خطاب، ابوکبشه و... اهل صفه بعدها با

توسعه و قدرت یافتن اسلام تاحدی بی نیاز شدند لیکن عنوان اهل (اصحاب) صفه به عنوان امتیازی همچنان برای آنها باقی ماند. با پیدا شدن خواجگان حرم، آنها بر ایوان صفه می نشستند. واما سکوی

موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفه است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفه که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفه (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمربن عبدالعزیز است. ایوان صفه را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج 3، ص 174؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 211؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص 72؛ میقات حج، ش 21، ص 71 و 72)

صلاح

(صُ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص 14؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش 4، ص 141)

صما

(صَ مّ) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری

شده «صما» بنا شده است.

صنابیر

(صَ) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صنابیر (1) حنفیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل وباب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص 143 و 148)

صوره

(رِ)

1. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

2. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش 28، ص 154)

صید

(صَ) یا ایهاالذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم (مائده 95)

از محرمات احرام، شکار حیوان صحرایی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً صید در حرم حرام است. (ع)

صید احرامی

(اِ) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(حَ رَ) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده مُحل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

1. صناییر جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائب

(ءِ) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش 7، ص 167)

طائف

(ءِ)

1. طواف کننده (لغت نامه)

2. از شهرهای حجاز در عربستان در 120 کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین ییلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا (صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(ءِ) طهر بیتی للطائفین (بقره 125)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(بِ) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص 88؛ حرمین شریفین، ص 117)

طاهره

(هِ رِ) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص 55؛ حرمین شریفین، ص 23)

طبابا

(طِ) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش 7، ص 167)

طراز

(ط) کمربند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش 29، ص 109 و 120)

طعام

(طً) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 28، ص 122)

طعام الابرار

(طَ مُ لْ اَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 90؛ ش 28، ص 122)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش 10، ص 90؛ ش 28، ص 122)

طلس

(طَ طِ طُ) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادند، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْرَموت و عَک و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشیدن لباس و دخول به خانه خدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلس چون از مکان های دور می آمدند ودر حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص 208، سیره رسول الله، ص 64؛ میقات حج، ش 4، ص 109)

طواف

(طَ) لیطوفوا بالبیت العتیق (حج 29)

عبارت است از هفت بار دور زدن خانه کعبه در مراسم حج و عمره طبق شرایطی (و هر بار گردیدن را یک شوط گویند.) (1). طواف در مراسم و مناسک زیارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

1. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

2. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصی حج) می تواند انجام گیرد.

3. حج. این عبادت (حج افراد، حج قران و حج تمتع) دوطواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات طواف

نیت کردن

ختنه بودن (2)

وضو

داشتن

ستر عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است) (3).

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود 26/5 ذراع (حدود 13 متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر 6/5 ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر درِ کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

1. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

2. برای مردان.

3. با ایستادن بر بام کعبه می توان دید

که طواف کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه).

برطله گذاشتن (1)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف (2)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخرالعهد

(خِ رُ لْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و بر این تصمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشند که آنها را به حضرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِ ضِ) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَ یَّ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کند تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خانه کعبه است در ضمن انجام مناسک حج (افراد، تمتع و قران) و دوبار انجام می شود: یکی (ک) «طواف زیارت» و دیگری (ک) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است).

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

1. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

2. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

3. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران) (3) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد. (4) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

1. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

2. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

3. و ششمین عمل حج افراد.

4. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُ نَّ) (ک) طواف مستحب

طواف صدر

(صَ) (1) (صَ دَ) (2)

1. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص 169)

2. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد واین طواف را طواف صدر نیز گویند» (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 29)

طواف عریان

طوافی که عرب در حج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهد؛ یعنی هر کس که اول بار به حج یا عمره می آمد می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

1. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

2. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(فَ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(فَ ضِ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(قُ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(لِ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده اند مستحب است در ایام توقف در مکه 52 یا 360 طواف و یا 360 شوط یا هر چه توانند طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسر و اولاد و خویشان و دوستان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضوع بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(مُ عِ) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(نِ) طواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف دوم و طواف زنان. (3) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

1. عمره تمتع،

وجود ندارد.

2. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

3. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن) (4) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(فِ لِ) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیابتی از جمله طواف های مستحبی است که به نیابت از دیگران و یا به نیابت از معصومین (علیهم السلام) انجام می شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(مِ) یا (ک) طواف آخرالعهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

1. لغت نامه.

2. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

3. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرمات احرام است حلال می گردد.

4. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(بِ)

1. نام زمزم است. (لغت نامه)

2. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 117)

طیبه

(طَ یِّ بِ)

1. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

2. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 167)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام مدینه است. (میقات حج، ش 7، ص 167)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام زمزم است. (طبقات، ص 67، میقات حج، ش 10، ص 91)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش 7، ص 167).

ظلا

(ظُ لّ) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 29) (ع).

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش 26، ص 102).

ع

عائر

همان (ک) کوه عائر

عاصمه

(صِ م) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کردَ. (اَعلاق النفیسه، ص 88؛ میقات حج، ش 7، ص 167)

عافیه

(ی) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص 55؛ حرمین شریفین، ص 23)

عاقر

(قَ) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

عاکف

(کِ) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه و الباد (حج 25)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه 25 حج آیه 125 بقره)

عالیه

(یِ)

1. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

2. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 86)

عام الاستطاعه

(مُ لْ اِ تِ عِ) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(حَ) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(عَ) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش 5، ص 49؛ و...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبدالدار

(عَ دُ دّ) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص 44)

و بنی عبدالدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(عَ) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(عَ جّ) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(عَ) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(عَ)

1. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 63؛ میقات

حج، ش 4، ص 148)

2. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7 ص 167)

عراء

(عَ) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص 117؛ میقات حج، ش 7، ص 167)

عرب

(عَ رَ) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی است). مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

عرب منقرضه و عرب باقیه:

1. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثَمود، عَمالِقِه، جُرهُم اولی، حَضْرَ موت، طَسم، جَدیس، اَمیم، جاسم، عَبیل، عبد ضَخْم، حَضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

2. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند). عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَربنِ نزاربنِ مَعَدّ بن عدنان از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) رسانیده اند ولذا آنها را عرب مُضری و عرب نزاری و عرب مَعَدی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قطحانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلا اوس و خزرج از جمله عرب های یمانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعرُب بن قَحطان (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(سَ، سُ) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی (1) با مساحتی حدود 2149690 (و به نقلی دیگر 2260000) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً 54) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش (نَجد،

اَحساء، حِجاز و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود 18 میلیون (2) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی وقطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تَمیمی (متولد 1111 یا 1115 هجری قمری در «عُیَیْنِه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال 1206 یا 1207 هجری قمری در «دِرْعیّه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال 1143 هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عیینه» بود با

1. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

2. که 4/5 میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، 31/ 3/ 79، ص 12) 22 میلیون نفر که 5/3 میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، 31/ 3/ 79، ضمیمه، ص 8).

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال 1153 هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال 1160 هجری از «عیینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد بن سعود» و در

پرتو کمک های نظامی سعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مذهبی گردید و بدین ترتیب وهابیه (1) در طی دو قرن توانست مذهب رسمی عربستان سعودی گردد. اعتقادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقاید «ابن تَیمیّه حرانی» (متولد سال 661، متوفی سال 728 هجری قمری) از فقهای ظاهر و مفسر مکتب حنبلی و شاگرد او «ابن قَیِم» (متولد سال 691، متوفی سال 751 هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال 1351 هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطان عربستان را یافت) جریان پیدایی این دودمان در تاریخ با پیدایش وهابیه شروع می شود. آن گاه که محمد بن عبدالوهاب در سال 1160 هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و حاکم نیز با پذیرش

این دعوت به ترویج اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

1. در دوره اول، مقر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی 1179 هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبد العزیز اول (طی سال های 1179 1218 قمری) وسپس سعود (2) بن عبد العزیز (طی سال های 1218 1229 قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادندو کشتارهای بسیاری نمودند (3) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری کرد و مذهب آنان

1. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص 231).

2. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی).

3. از جمله در سال 1216 قمری سعود

به فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی شهر کربلا حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد). آنها در همین سال (و سال های 1221 و 1222 قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال 1218 قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند وقبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه وقبه زادگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) راخراب کردند. در سال 1220 قمری سعودبن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال 1227 قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت وهابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال 1233 قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

2. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند و حکومت آل سعود در ریاض

با سر بر آوردن «تُركى بن عبدالله بن محمد» آغاز گرديد. او در سال 1235 قمرى با همراه ساختن جمعى از اعراب در «رياض» دولت گونه اى تشكيل داد و چون (در سال 1249 قمرى) در گذشت چند تن حكومت كردند، تا اين كه به علت جنگ خانگى سعودى ها، رياض به دست آل رشيد حكومت مورد حمايت عثمانى در «نجد» (كه در جبل شَمَّر اقامت داشتند «حائل» را پايتخت قرار داده بودند) افتاد.

3. در دوره سوم، رياض در سال 1319 قمرى توسط «عبد العزيز بن سعود» مشهور به «ابن سعود» (متولد 1293، متوفى 1373 هجرى قمرى) از آل رشيد پس گرفته شد. و با غلبه او بر امير نجد (عبد العزيز بن رشيد) تمام نجد (به سال 1322 قمرى) تسليم وى شد. ابن سعود كه خود را امام وهابيه و امير نجد خواند، در سال 1324 قمرى «ابن رشيد» را شكست قطعى داد و به قتل رسانيد و در سال 1326 قمرى ارتش عثمانى را از «نجد» و در سال 1331 قمرى از «احسا» بيرون راند. در جنگ جهانى اول، بريتانيا «ابن سعود» را به عنوان حكمران مستقل نجد شناخت و كمک هاى مالى زيادى به وى نمود و پس از جنگ جهانى اول «ابن سعود» ملک حسين (شريف مكه) را مغلوب كرد و راند و در سال 1340 قمرى «آل رشيد» را برانداخت. و چون در سال 1343 قمرى بر دولت هاشميان در حجاز مسلط گشت خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در سال 1351 قمرى پادشاه «عربستان سعودى» اعلام نمود و براى جلب نظر مسلمانان جهان زيارت مكه و مدينه

را آزاد ساخت.

(تاریخ مکه، ص 170 الی 190؛ تاریخ ادیان، ص 298؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش 337، فرقه وهابی).

عرش

(عُ رُ) (عُ عَ) از نام های مکه است (میقات حج، ش 2، ص 219؛ ش 4، ص 142؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36).

عرش الله

(عَ شُ لاّ) از نام های مکه است (میقات حج، ش 212، ص 92)

عرفات

(عَ رَ) فاذا افضتم من عرفات (بقره 198)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و همواری است بین مکه و طایف حدود 20 (الی 24) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه). عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند. (1) عرفات یکی از مواقف حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سر حدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره 5 متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

1. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض 2 کیلومتر در 2 کیلومتر یا حتی طول 11 یا 12 یا 13 کیلومتر در عرض 6/5 یا 8 یا 8/5 کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز).

تسمیه

عرفات

جمع عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم (علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(عَ رَ فِ)

1. سرزمین (ک) عرفات (طبقات، ص 20)

2. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع 60 متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

3. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص 80)

عرنه

(عُ رَ نِ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص 180؛ مناسک حج، مسئله 365)

عروس عرب

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آنندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ عَ)

1. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش 4، ص 142)

2. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 142)

عروض

(عَ) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

1. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص 15)

2. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 117)

3. قمستی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعاتمندی داشته باشند (میقات حج، ش 7، ص 167)

عریش

(عَ)

1. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

2. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

عسکران

(عَ کَ) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسیله

(ک) چاه عسیله

عشره کامله

(عَ شَ رِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصر تم فما استیسر من الهدی... تلک عشره کامله (بقره 169)

کنایه از ده روزه حاجیان که سه روز در ایام حج دارند و هفت روز بعد از حج و این حکم بر کسانی است که قدرت قربانی ندارند. (فرهنگ غیاث اللغات)

عصفر

(ک) گیاه عصفر

عصمه

(عَ صِ مِ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 60؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

عقبه

(عَ قَ بِ) ناحیه ای است واقع بین مکه و منی که در این محل جمره ای واقع شده است که در مناسک حج رمی می شود. فعلا عقبه برای شیطان آخر عَلَم شده و اگر به طور مطلق گفته می شود منصرف به جمره عقبه می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج 4، ص 106؛ فرهنگ فارسی؛ دایره المعارف فارسی)

عقبه اخری

همان (ک) جمره الاخری

عقبه اولی

همان (ک) جمره الاولی

عقبه وسطی

همان (ک) جمره الوسطی

عقیق

(ک) وادی عقیق

عکاظ

همان (ک) بازار عکاظ

علایم حرم

همان (ک) انصاب الحرم

علم اسلام

(عَ لَ) تعبیری از حج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سبحانه و تعالی بالاسلام علماً»، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص 32)

علمین

(عَ لَ مَ)

ـِ

1. ظاهراً مراد دو تنگنای واقع در بین عرفات و مشعر و بین مکه و منی است که مأزمین نیز گفته می شود. (حج برنامه تکامل، ص 431)

2. حدود حرم مکه از طرف مغرب (که از جانب جده باشد) جایی است که علمین (یا حدیبیه) گفته می شود. در علمین دو ستون ساده و کوتاه (از گچ و آجر) مقابل یکدیگر روی زمین بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مکه می باشد. (توضیح مناسک حج، ص 53؛ حج و عمره، ص 134؛ احکام و آداب حج، ص 189؛ با ما به مکه بیایید، ص 28)

علمین حرم

علایم حرم همان (ک) انصاب الحرم

علیه دم

(عَ لَ هِ دَ) کسی است که به علت ارتکاب حرام در حال احرام و حرم باید قربانی کند.

عمار

(عُ مّ) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(عِ رَ) از (ک) مناصب کعبه

عمره

(عُ رِ) و تموا الحج و العمره لله (بقره 196)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسک خاصی است در زیارت خانه خدا (زیارت کعبه است با آداب و مناسک مخصوصه). عمره از واجباتی است که در ارتباط با حج صورت می گیرد و در طول عمر مکلف یک بار به صورت عمره تمتع و یا عمره مفرده واجب می گردد.

تسمیه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از کلمه عمارت به معنای:

1. آبادی. کسانی که به قصد زیارت به مکه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و یا عمره باعث آباد بودن بیت الله است.

2. زیادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

1. عمره تمتع انجام آن برای کسانی است که استطاعت حج تمتع پیدا می کنند یعنی برای اهل آفاق (غیر اهالی مکه و ساکنین حوالی آن) می باشد و پیش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذیحجه می تواند صورت گیرد.

2. عمره مفرده، انجام آن برای کسانی است که وظیفه شان حج افراد و قران است، یعنی برای اهالی مکه و ساکنین حوالی آن می باشد، که بعد از انجام حج (در صورت تمکن) و در طول سال می تواند صورت گیرد. (غیر از ایام اختصاصی حج)

واجبات عمره این عبادت دو نوع واجبات دارد:

1. واجب رکنی، احرام و طواف زیارت و سعی از واجبات رکنی هستند.

2. واجب غیر رکنی، تقصیر و نمازطواف زیارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غیر رکنی هستند.

تفاوت دو عمره

1. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع باید در اشهر حج انجام شود.

2. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

3. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

4. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر، ولی در عمره

تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

5. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِ تِ) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَ ثُ لْ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص 9)

عمره افراد

(اِ) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَ کَ مِ) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس بپرداخت عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص 179)

عمره بتلا

(بَ) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائره الفرائد، ج 3، ص 29)

عمره تطوع

(تَ طَ وُّ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَ مَ تُّ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی

کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از 16 فرسخ شرعی یا 87 کیلومتر می باشد). بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شهر حج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از (1):

1. احرام، در میقات محرم شدن.

2. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.

3. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

4. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.

5. تقصیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

1. جحفه، در شمال غربی مکه

2. یلملم، در جنوب شرقی مکه

3. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه

4. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه

5. قرن المنازل، در شرق مکه

6. محاذی،

با میقات (ل)

7. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

8. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

9. فخ، در مکه برای کودکان (2)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

1. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

2. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (جِ عِ رّ نِ) (جُ ِ نِ) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَ جَ یِّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم (علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(قِ) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(قَ) نام عمره ای است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ذی قعده سال هفتم هجری (به اتفاق اصحاب) (1) به جای آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

1. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

2. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

3. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

4. عمره القضا - چون در سال ششم هجری مشرکین مانع از ورود حضرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردید، گویی عمره سال هفتم قضای عمره سال ششم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و درسال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 170)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(مَ لِ) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص 54، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص 20؛ حج البیت، ص 155)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبابی

عمره مفرده

(مُ رَ دِ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن (2) برای کسانی است که:

1. اهل مکه اند. (3)

2. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از 16 فرسخ شرعی (یا 48 میل یا 87 کیلومتر) می باشد (4)

3. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است. (5)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمان مفرده این عمره پس از حج افراد و یا حج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصی برایش معین نشده و در طول سال (جز در ایام اختصاصی حج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده استحبابی در طول سال (جز در ایام اختصاصی حج) مجاز است و برای اهل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد).

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از: (6)

1. احرام، در میقات محرم شدن.

2. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

3. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

4. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

5. تقصیر صورت (یا حلق)، در مکه (و معمولا

جنب

1. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص 523).

2. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

3. به عنوان واجب اصلی.

4. به عنوان واجب اصلی.

5. به عنوان واجب عرضی.

6. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق).

6. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

7. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

1. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت و رود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ.

2. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضأه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل (1)

عمره مفروضه

(مَ ضِ) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه (های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(عُ) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(عِ دَ لْ مَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عِندالمقام» (نزد مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش 36، ص 103).

عوالی

(عَ) از محله های مدینه است و فعلا خیابانی بدین نام (باب العوالی) در سمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شهر کشیده شده (شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شیعه اثنا عشری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیده می شود عوالی قبلاً روستاهای پشت قلعه مدینه بود که باغ های پرمیوه و سرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعه بوده است.

عونه

(عَ نِ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 60)

عید اضحی

(اَحا) همان (ک) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

1. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاوه یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استحبابی قربان می کنند).

2. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولا) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عیر

(ک) کوه عیر

عین ارزق

(عَ نِ اَ رَ) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملک ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود.) بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

1. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در خانه

های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص 121 و 122؛ و...)

عین زرقا

(زَ) همان (ک) عین ارزق

عین عرفه

(عَ رَ فِ) معاویه حدود 10 رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص 26)

عینین

همان (ک) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ک) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ک) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ک) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص 15)

غبغب

(غَ غَ)

1. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

2. جایگاهی است در طایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردند، و مخزن هدایایی که به این دو بت تقدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(غَ رِ جَ فِ) همان (ک) غدیر خم

غدیر خم

(خُ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه 26 کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند). در صدر اسلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بازگشت به سرزمین های خویش از یکدیگر جدا می شدند و مسیرهای خاص خود را پیش می گرفتند. در حجه الوداع به روز هیجده ذی حجه سال دهم هجری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این منطقه با دستور توقف و تجمع حاجیان حضرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(غَ رّ) از اسامی مدینه است که بر سایر شهرها شرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد. (میقات حج، ش 7، ص 168؛ حرمین شریفین، ص 117؛ لغت نامه)

غرس

همان (ک) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمره مشرقیه از بالای سر گذشته باشد و حجاج باید در شروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(غَ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداوند بر جُرهُم (به علت بی احترامی هایی که در خانه مقدس می شد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهان کرد و عازم بادیه شد و یا «عمروبن حارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آنِ مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشتند، تا این که حضرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهویی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبه، غزال کعبه نامش کردند و این اولین زینتی بود که کعبه را بدان آراستند. نقل شده دو آهوی طلا که حضرت عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشکش های فارسیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 18؛ فقه فارسی با مدارک ج 3، ص 25)

غزه

(غَ زِّ) نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش 3، ص 165)

غسل سفَر (

سَ فَ) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

1. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

2. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شهر مکه، مسجد الحرام (و کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجد النبی و بقیع).

3. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین).

غلبه

(غَ لَ بِ) از اسامی مدینه است به خاطر:

1. استیلا وبلندی آن بر بلاد دیگر.

2. استیلای قومی بر قوم دیگر چون استیلای یهود بر عمالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهاجرین و انصار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص 118 و 126؛ میقات حج، ش 7، ص 168)

غمره (غَ رِ) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص 217؛ لمعه ج 1، ص 115؛ تبصره المتعلمین، ص 155)

ف

فاران

از اسم های مکه و به قولی اسم کوه های مکه است و فاران یکی از سلاطین عمالقه بود که در تقسیم اراضی حجاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 186؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 261)

فاضحه

(ضِ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که افراد فاسد العقیده رسوا و مفتضح می گردند (میقات حج، ش 7، ص 169؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشتم هجری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تاب مقاومت در خود ندیدند به پیشباز شتافتند و حضرت بدون خونریزی وارد مکه شد و براهالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده اند که آن حضرت در روز فتح

مکه فرمودند: خداوند روزی که آسمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تا روز قیامت و برای هیچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشکند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَ خّ) یا وادی فخ نام محلی است در مدخل ورودی مکه در محدوده مسجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسی بدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 84؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 86)

فدک

(فَ دَ) نام محلی بوده است (1) متشکل از چند قریه در نزدیکی (حدود 140 کیلومتری) مدینه. این منطقه قبل از اسلام حاصلخیز و یهودنشین بود. به اتفاق نظرمحدثین و سیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضر به واگذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَئْی و ملک رسول الله شد. دانشمندان شیعی و گروهی از محدثان سنی اتفاق نظر دارند که آن حضرت فدک را به دختر خود حضرت زهرا (علیها السلام) بخشیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش 193 به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبای صفا، ص 33)

فراشان

(فَ رّ) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

1. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج 2، ص 492).

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش 17، ص 156).

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(فُ) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره 197)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص 201)

فوات حج

(فَ) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(فِ لْ مَ) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش 36، ص 103)

ق

قادس

(د)

1. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

2. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کند یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 144؛ ش 21، ص 128)

قادسه

(دِ سِ) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش 4، ص 144)

قادسیه

(دِ سِ) از نام های مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 4، ص 144؛ ش 21، ص 128)

قارن

(رِ) به جا آورنده حج قران. کسی که در حج قران از برای قربانی هدی با خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص 325؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 3)

قاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دشمنان ستمگری که بدان جا تجاوز کردند خود شکست خوردند. (حرمین شریفین ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 168)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُ بَّ تَ) تا یک قرن پیش دو بنا در پیش بنای زمزم قرار داشت که به منزله انبار بوده است و هر یک از این دوِ بنا قبه ای داشته و از این رو

«قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص 598)

قبرستان ابوطالب

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان احد

واقع در (ک) احد

قبرستان بدر

واقع در (ک) بدر

قبرستان بقیع

همان (ک) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان حجون

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان قریش

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان معلا

همان (ک) جنه المعلی

قبلتین

(قِ لَ تَ) دو قبله.

1. همان (ک) مسجد قبلتین

2. (مکه معظمه» و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن که قبل از قبله شدن مکه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده

می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه السلام» یا «ایلیاء» یا «یبوس» (1) طبق نقل از بنای «ایلیا» پسر سام بن نوح است و از قرن پانزدهم قبل از میلاد سابقه دارد. حضرت داود (علیه السلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشستن بر تخت سلطنت در «حَبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضرت سلیمان (علیه السلام) در آن معبدی ساخت و بر شکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگُن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال 586 قبل از میلاد «بُختُ النَّصر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و 70 سال بعد یهودیان با کمک «کورش» پادشاه ایران به اورشلیم بازگشتند اما دولت اسرائیل دیگر احیا نشد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشلیم را گرفت و «سِزار» یک یهودی را به حکومت آن جا برگزید که به «هِرود کبیر» معروف شد. با ظهور حضرت مسیح (علیه السلام) و گرایش مردم به آن حضرت بر اثر سعایت سران قوم یهود در اورشلیم حکام رومی در تعقیب آن حضرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و از آن

تاریخ مسلمانان این شهر را بیت المقدس خواندند. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقدس» بار دیگر به تصرف مسیحیان اروپایی درآمد، ولی 88 سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی (علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسلمانان «قبه الصخره» و «مسجد الاقصی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسلمین شود، مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در 55 کیلومتری غرب رود اردن و به فاصله 80 کیلومتری سوی دریای مدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شهرسازی و معماری از دو قسمت تشکیل گردیده؛ یکی بیت المقدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احداث شده و حرم شریف و مسجدالاقصی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسلمانان، مسیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و معماری

شهری دو بخش دارد. بخشی محل سکونت و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد).

3. (مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجد الحرام (کعبه)، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه).

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

1. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ک) «قبه الصخره» که عبدالملک بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است با تمام اعضاَ و اندام

با نظم و احترام و با حضور ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شده است و هر کس در هر نقطه از زمین است در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

1. کعبه معظمه قبله است.

2. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

3. کعبه قبله برای مسجدالحرام است و مسجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص 137 و 138).

قبله انام

(اَ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول).

قبله اول

کعبه را گویند که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسلمین به سوی آن نماز می خواندند بیت المقدس بوده است).

قبله دوم

اصطلاحاً مدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند).

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سِمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و استوا

تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی آن نماز خوانده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشمندان ریاضی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش 2، ص 44).

قبور الشهداء (

قُ رُ شُّ ةَ) مزار شهدای (ک) احد (سفرنامه ناصرخسرو، ص 77).

قبوه

(قُ و) همان (ک) قبا (مدینه شناسی، ج 1، ص 5؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 191).

قبه

(قُ بَّ) از (ک) مناصب کعبه.

قبه آدم

(قُ بَّ ءِ دَ)

1. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 141).

2. قبه ای از یاقوت بهشتی که حضرت جبرئیل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضرت آدم (علیه السلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص 185 و 199).

قبه الاحزان

(ثُ لْ اَ) گنبد (ک) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص 101).

قبه الاسلام (

ثُ لْ اِ) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 168).

قبه بنات الرسول

(ءِ بَ ثُ رَّ) شهرت قبه ای بر مزار حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 103).

قبه البیضاء

(ثُ لْ بَ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 70)

قبه الثنایا

(ثُ ثَّ) یا (ک) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ءِ جَ دِّ) گنبدی بر روی تربت حضرت حوا در شهر جده که مورد زیارت مسلمانان بود و پس از تسلط آل سعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص 184).

قبه الحزن

(ثُ لْ حُ) (حَ زَ) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص 101؛ میقات حج، ش 2، ص 127).

قبه الخضراء

(ثُ لْ خَ) شهرت گنبد حرم رسول الله است به علت پوشش سبزش. این گنبد با نام اولیه «قبه الزرقا»، «قبه البیضاء»، «قبه الضیحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

1. سال 678 هجری به دستور ملک منصور قَلاوون از ممالیک بحری مصر (یا به دستور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شهرهای مصر)

بر ضریح مقبره شریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

2. سال 755 هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

3. سال 765 هجری، در زمان سلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

4. سال 887 هجری، قبه الزرقا در حریق (سال 886) مسجدالنبی به کلی سوخت و لذا به دستور سلطان قاٍیتبای از ممالیک برجی مصر، گنبد را (ضمن قرار دادن پایه های ستون در داخل مقبره) بر روی مقبره رسول الله (در سال 887 یا 888) بنا نمودند.

5. سال 891 (892) هجری، چون قسمت بالای گنبد شکاف برداشت به دستور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

6. سال 898 هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

7. سال 1228 هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه شریف، این گنبد

را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (1223 - 1255) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال 1228 یا 1233 یا 1250) بنا نمود و رنگ آن را (به سال 1228 یا 1253 یا 1255) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضرا» نامیدند.

8. سال 1265 هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود سلطان عثمانی (1255 1277) که طی سال های 1265 الی 1227 هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 243 و 246 و 247؛ حرمین شریفین، ص 142 و 145 و 160؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 60؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 70؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 62 و 84 و 85؛ و...).

قبه الخضراء

(ثُ لْ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج 3، ص 103).

در سال 305 غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج 2، ص 131؛ج

1، ص 19).

قبه الرئوس

(ثُ رُّ ءُ) شهرت (ک) مسجد سقیاء.

قبه الزرقاء

(ثُ زَّ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 70).

قبه الزوجات

(ثُ زّ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش 11، ص 166).

قبه الزیت

(ثُ زَّ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش 17، ص 168).

قبه السقایه

(ثُ سِّ یِ) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص 137). (ع)

قبه الشراب

(ثُ شَّ) قبه ای است در مسجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَورَق که یک دسته دارد بیرون می آورند و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص 125).

قبه الشمع

(ثُ شَّ) همان (ک) قبه الزیت.

قبه الصخره

(ثُ صَّ رِ) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های 69 الی 72 هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله بن زبیر رقیب امویان بود) بروند، به طواف «قبه الصخره» بیایند. قبه الصخره توسط مأمون ترمیم شد و در زمان سلطان سلیمان قانونی (پادشاه عثمانی) بنای آن کاملا تجدید شد و در زمان سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریا بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از یک

ستون مرمرین در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجدالاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلا هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س 22؛ ص 412 به بعد؛ روزنامه اطلاعات، 77/2/24، ص 12).

قبه الضیحاء

(ثُ ض) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 70).

قبه العباس عم النبی

(ثُ لْ عَ بّ) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال 519 هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش 17، ص 176).

قبه عباسیه

(ءِ عَ بّ یِّ)

1. (ک) قبه السقایه

2. (ک) قبه العباس عم النبی

قبه العتیق

(ثُ لْ عَ)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج 2، ص 124).

قبه علی (علیه السلام)

(ءِ عَ)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 56).

قبه فاطمه (ءِ طِ مَ)

1. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص 143).

2. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه (علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص 213).

قبه الفراشین (تُ لْ فَ رّ)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش 12، ص 128).

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش 27، ص 137 و 141).

قبه الوحی (تُ لْ وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص 106؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 103 و 208).

قبه هارون

(ءِ)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد 1*1/5 متر

و به ارتفاع 1/5 متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر (علیه السلام) است که در راه حج یا عمره در این نقطه درگذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (میقات حج، ش 7، ص 132 و 133).

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء)» سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و چون قبه و بقعه دارای یک مفهوم هستند، به تدریج همان کلمه بقعه را به کار برده اند. اگر اصل موضوع و دفن شدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش 31، ص 50).

قبیس

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ک) کوه ابوقبیس.

قران

همان (ک) حج قربان.

قران طواف

(قِ)

یعنی دو طواف را پشت سر هم آوردن به طوری که نماز طواف در میان آن دو برگزار نشود. قران دو طواف واجب جایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص 327).

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ک) قربانی.

قربانی (قُ)

والبدن جعلناها لکم من شعائر الله (حج، 36).

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربانی گویند) و ذبح (یا نحر) حیوان پنجمین عمل از واجبات حج است (و واجبی غیررکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است).

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام به منی در سمت راست مکان محصور وسیعی را برای قربان نمودن اختصاص داده اند. (1) این قربانگاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحیح الاعضاء بودن. (مریض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از 5 سال تمام، گاو و بز از 2 سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از 1 سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند).

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده وگرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللهم تقبل منی...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات

بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، 27 و 28) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (قَ)

1. میان حج و عمره جمع کردن.

2. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه).

قرن (قَ) (قَ رَ) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ثَّ لِ)

1. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

1. همان (ک) قرن المنازل

2. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش 15، ص 81).

قرن المنازل (نُ لْ مَ زِ)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله 94 کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود 80 کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش 15، ص 73 الی 78؛ ارمغان حج، ص 27؛ و...)

قریتان (قَ یَ)

مکه و طایف (لغت نامه) (ع)

قریتین (قَ یَ تَ)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف 9)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش 7، ص 169)

قریش (قُ رَ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمده تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

1. نسبت آنها به قریش نضربن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

2. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده است.

3. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله» افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نَوفَل، بنی زُهرِه، بنی مَخزوم، بنی اَسَد، بنی جُمَح، بنی سَهم، بنی تَیم، بنی عَدٌی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 62؛ طبقات، ص 62؛ و...).

قرین (قَ)

1. ک کوه رحمت

2. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (قَ یِ)

1. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش 7، ص 169).

2. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش 4، ص 100 و 138؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36).

قریه الانصار

(قَ یَ تُ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص 118؛ مکتب اسلام، ش 319، ص 34).

قریه الحمس (لْ حُ)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش 4، ص 147؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

36).

قریه رسول الله

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 169).

قریه القدیمه (لْ قَ مَ)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه).

قریه النمل (نَّ)

1. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش 4، ص 144؛ ش 10، ص 91).

2. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش 4، ص 144؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36).

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (قَ شّ یِّ)

همان (ک) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (قَ رُ لْ کِ وَ)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش 11، ص 95).

قعیقعان همان (ک) کوه قعیقعان

قفازین (قُ فّ) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص 95؛ احکام و آداب حج، ص 156).

فلائد (قَ ء) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مائده 97).

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هَدْی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص 23؛ کشف الاسرار، ج 3، ص 9؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه 2 سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص 84).

قلب الایمان

(قَ بُ لْ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 169).

قلیس

(قُ لَّ) (قَ) نام کنیسه ای که اَبرَهِه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء بساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کِنانه، شبانه آن را آلوده ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 346؛ و...).

قیادت

(دَ) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس (مائده، 98).

در حالی که هر خانه معمولا برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص 78 و 81).

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص 144).

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (اِ خَ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج 1، ص 122؛ توضیح مناسک حج، ص 55؛ احکام حج و اسرار آن، ص 200؛ راهنمای مصور حج، ص 84؛ لغت نامه، ذیل اذخر).

گیاه خزامی (خُ مَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله 238؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 114؛ احکام حج و اسرار آن، ص 200)

گیاه شیح

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله 238؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 114؛ احکام حج و اسرار آن، ص 200)

گیاه عصفر (عُ فَ)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصفر (لمعه، ج 1، ص 118)

گیاه قیصوم (قَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله 238؛ فقه فارسی با مدارک، ص 114؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاهرنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، 20/ 9/ 75، ص 7)

لاتدم

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91)

لباس احرام

همان (ک) (احرامی (2)

لباس حمس

(ک) حمس

لباس درع

(ک) درع

لباس لقی (لَ قا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ک) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لْ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 180)

لبیک (ل بً)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ک) تلبیه

لحیاجمل (لَ جَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَ ءِ حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملک جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارک، ص 34؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (لَ لَ ء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (جَ)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج 26، ص 447)

لیله حصبه (حَ بِ)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را لیله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (مُ دَ لَ فِ)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (مَ عَ)

همان (ک) لیله مزدلفه

لیله نفر (نَ) همان (ک) لیله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص 205)

لی لی (لَ لَ) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص 234)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آنندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذَ ن)

همان (ک) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ک) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبی

همان (ک) مناره مسجد النبی

مأرز الایمان (مَ رِ زُ لْ)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 30)

مأزم

(مَ زِ) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

1. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

2. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنیه (ک) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(مَ) تثنیه (ک) مأزم (لغت نامه)

1. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص 101)

2. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص 102؛ مسالک و ممالک، ص 19)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسک حج، ص 266 و 272؛ فقه فارسی با مدارک، ص

(174

مال الله

(لُ لاّ) نوشته اند در سوق اللیل (در مکه) خانه ای است که مال الله نامیده می شود و در آن به مریض ها کمک کرده به آنها غذا می دهند، نزدیک شعب علی. (میقات حج، ش 3، ص 166)

مال ام ابراهیم

همان (ک) مشربه ام ابراهیم (نگاهی به وقف، ص 56)

مال الجهات

(لُ لْ جِ) مالیاتی است که به مصرف خواروبار کاروان حج می رسید (فرهنگ َفارسی، ذیل جهات)

ماه حج

هر یک از ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه (توضیح مناسک حج، ص 10؛ فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 72)

ماه حرام

همان (ک) شهر حرام

ماه خون

به نقلی ماه ذی حجه را گویند که مسلمانان قربانی کنند. (بحار الانوار، ج 13، ص 1056)

مبارک

توصیفی از (ک) بکه

مبارکه

(مُ رَ کِ) 1. از نام های زمزم است (تاریخ و آثار اسلامی، ص 60؛ میقات حج، ش 10، ص 91)

2. از نام های مدینه است که جایگاه پر برکت و مبارک است و پیامبر اکرم برای این شهر درخواست برکت نمود. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 169)

مبرک

(مَ رَ) نشستنگاه. آن جای از مدینه که شتر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت در آن جای خفت (لغت نامه)

مبرک الناقه

(کُ نّ قِ) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک النافه معروف است (میقات حج، ش 27، ص 131)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزاردند. (سفر نامه ابن جبیر، ص 246)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (مَ وَ ءُ لْ)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

مبیت منی (مَ تِ مَ ِ نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (مَ بَ یِّ نُ لْ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص 118)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتّحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش 21، ص 123 و 139)

متسکع به جا آورنده (ک) حج متسکع

متعبدات (مُ تَ عَ بِّ) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعتان (مُ عَ)

متعه حج و متعه نساء (الغدیر، ج 12، ص 25)

متعود (مُ تَ عَ وِّ)

همان (ک) مستجار

متعه حج (مُ عِ)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (و زن و شوهر از هم بهره مند می شوند). در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجه

(مُ عَ تُ لْ حَ جِّ) همان (ک) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُ تَ کَ رِّ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند حطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص 157)

متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ک) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتعه

(ء) مؤنث (ک) متمتع

مثابه

(مَ بَ ِ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره 125)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن بازگردند). محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص 88؛ حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 162)

مجلس قلاده

محل (ک) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ک) ستون مهاجرین

محاذی

(مُ) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل

به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محببه

(مُ حَ بِّ بِ) (1) (مُ حَ بْ بِ) (2) از نام های مدینه است (میقات حج، ش 7، ص 163؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 118)

محبوبه

(مَ بِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص 118؛ الاعلاق النفیسه، ص 88؛ میقات حج، ش 7، ص 163)

محبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به محبوره به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 170)

محبه

(مُ حَ بِّ) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 118؛ الاعلاق النفیسه، ص 88؛ میقات حج، ش 7، ص 174)

محراب تهجد

(مِ بِ تَ هَ جُّ) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع 30 سانت و عرض حدود 6 متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(حَ نَ) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال 860 قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستد. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) همان (ک) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(سُ لَ) همان (ک) محراب حنفی

محراب عثمانی

(عُ) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

1. ضبط (میقات حج).

2. ضبط (لغت نامه).

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های 88 الی 91 هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در 886 هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزیینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته اند که

به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(1) (مِ بُ نَّ) همان (ک) محراب نبوی

محرم (مُ حَ رَّ)

1. گرداگرد کعبه

2. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ حَ رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسک حج در حال (ک) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ک) احرام.

محرمه

(مُ حَ رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصی برخوردار است (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 163)

محروسه

(مَ سِ) از نام های مدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسطه فرشتگانی که بر سر هر یک از راه های منتهی به آن

نگهبانی می دهند (میقات حج، ش 7، ص 170؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 61)

محسر

(مُ حَ سَ ِ) (2) راه تنگ و باریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صد قدم برابر صد ذراع) بین دو کوه و میان مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یک از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است).

احکام و آداب محسر

1. حجاج که باید در صبح روز دهم ذی حجه (عید قربان) مشعر را به سوی منی ترک کنند تا نزدیکی وادی محسر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند. (محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

2. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

3. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

1. منابع مورد استفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص 151؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 214 الی 216؛ مدینه شناسی ج 1، ص 94 الی 202؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص 365؛ راهنمای حرمین شریفین، ج

5 ص 81.

2. سَ (ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» سِ (ضبط لغت نامه ذیل» بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر).

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

1. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

2. مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

3. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

4. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص 180؛ قبل از حج بخوانید، ص 110؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 143؛ میقات حج، ش 3، ص 174 به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص 177)

محصب (مُ حَ صَّ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی). جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

1. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

2. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص 104؛ امام شناسی، 6،

ص 228 الی 231)

محصر

(مُ ص) همان (ک) محصور (حج و عمره، ص 288)

محصور

(مَ) به جا آورنده (ک) حج محصور

محظورات احرام

(مَ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام.

محفوظه

(مَ ظِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 171)

محفوفه

(مَ فِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 170)

محل

(مُ حِ لّ)

1. آن که از احرام بیرون آمد.

2. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(مَ حِ لّ)

1. جای کشتن هدی

2. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَ حَ لِّ سَ عْ) همان (ک) سعی

محل کفاره

(ک فّ رِ) جای ادای کفاره. آنچه از کفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

1. عمره، باید در مکه بکشد.

2. حج، باید در منی ذبح کند.

3. در صورتی که در مکان ذبح، فقیر (یا وکیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص 52)

محلل

(مُ حَ لِّ لْ) عملی است که محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص 344)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص 148)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص 148)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص 148)

محل الهدی

(مَ حِ لِّ لْ هَ دْ) هم به معنی مکان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مکان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است که

قربانی به حکم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

1. منی، در مورد حج

2. مکه، در مورد عمره

3. مکه یا منی، در مورد محصر (1)

4. محل صد، درمورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محله بنی هاشم

محله ای بسیار قدیمی در مدینه النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصله بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچه بنی هاشم» مشهور است. در کوچه های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محله خانه بنی هاشم و ائمه اطهار(علیهم السلام) وجود داشت که در دوران مختلف همچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعه دوم حرم رسول الله، آل سعود (طی سال های 1364 الی 1366 شمسی) این محله و کوچه های آن را تخریب کردند به طوری که اثری از آن به جا نمانده است و به این ترتیب به دستاویزی توسعه اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمه شیعه محو گردید.

محله شهداء

همان (ک) شهدای فخ

محله نخاوله

محله ای در مدینه محل سکونت (ک) نخاوله

محمل

(مَ مِ) کجاوه (خالی از بار) زینت شده ای بود که (از قرن هفتم هجری) از جانبِ ایران و شاهان مسلمان پیشاپیش کاروان حج به مکه فرستاده می شد (2) و علامت استقلال کشور فرستنده بود و به تدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل به صورت هودجی به شکل مربع از تخت چوب هایی ساخته می شد و دارای سقفی بود که از چهار طرف به سوی وسط محمل بالا می رفت تا به ستونی که به یک شکل

هلالی منتهی می شد، برسد و معمولا آن را با پارچه های گران قیمت تزیین می کردند و هنگام سفر به مکه آن را پشت شتر می بستند. در شهرهایی که محمل از آن جا فرستاده می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را به همراه گروهی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود تا به مردم اعلام دارند حاکمی که آن را فرستاده است شایسته داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر به همراه محمل پرده کعبه را هم به مکه فرستاد، اما در سال 1218 هجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی که از مصر می آوردند منسوب به حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و محملی که از شام می آوردند به عایشه منسوب بود. (در راه خانه خدا، ص 55؛ عرشیان، ص 66؛ سفر نامه مکه، ص 254؛ مکتب اسلام، ش 359 ص 21؛

دایره المعارف فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ک) حرم

محیط مواقیت

(مَ) یا (ک) دائره میقات ها

مخازن الزیت

(مَ زِ نُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرارداشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد دردوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 262)

مختاره

(مُ رِ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 165)

مختبی

(مُ تَ با) مکانی در (ک) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُ رَ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا - 80)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج 1، ص 140؛ میقات حج، ش 4، ص 140) یا (ک) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ک) مطاف

مدخل

(مَ خَ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص 118)

1 و 2. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

3. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال 645 هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش 36، ص 76)

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا 80)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنهابه این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُختُ النَّصر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مَأرِب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد دراین جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع 600 (یا 625) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله 295 کیلومتری و در شمال مکه به فاصله 420 کیلومتری قرارگرفته و با ریاض 990 کیلومتر فاصله دارد و حدود است ازجهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی درجنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده

است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بودکه باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بدان جا نام «مدینه النبی» و «مدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مدینه مشهور شد). مدینه پایگاه نشراسلام و صدور فرامین و پایتخت حکومت اسلام شد. از این شهر بود که به فرمان رسول اکرم مسلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فرا خواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراطوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مدینه ستیز سپاهیان ابر قدرت های زمانه را در هم شکست و پرچم توحید را در سرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانید و ائمه معصومین در این شهر در راه نمود سیاست اسلام و تبیین معارف اسلام تن و جان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مدینه منوره حرمی دارد که در حدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثَور (در شمال) و کوه عَیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف «عائر»

است و از طرف دیگر «عَیر» (یا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشرق تا مغرب محیط به مدینه است و در حقیقت بین این دو کوه حرم است. و چهار فرسخ در چهار فرسخ هم گفته اند. و اگر چه احرام در حرم مدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه استثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

- دعای بسم الله و علی مله رسول الله... را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثرب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القری، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخیار، دار الایمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرین، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سیده البلدان، شافیه، طابه،

طبابا، طیبه، ظبایا، عاصمه، عذرا، عرا، عروض، عری، غرا، غلبه، فاضحه، قاصمه، قبه الاسلام، قریه، قربه الانصار، قریه الرسول، قلب الایمان، لب الایمان، مأزر الایمان، مبارکه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبین الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدینه الرسول، مدینه السماء،

مدینه طیبه، مدینه العذراّ، مدینه مشرفه، مدینه مکرمه، مدینه منوره، مدینه

النبی،

مرحومه، مرزوقه، مسکینه، مسلمه، مضجع رسول الله، مطیبه، معصومه، مقدسه، مقر، مکینه، موفیه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجیه، نجر، هذراء، یثرب.

مساجد مدینه

آبار (ابیار) (علی شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه)، ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده، بحیر)، ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله)، احد (جبل احد، فسح) احزاب (فتح، خندق، اعلی، اجابه)، بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده)، بلال، بنی، زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه، (جبل العینین)، جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی)، حمزه (شهدا)، دارالنابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، رد شمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا سلمان، شمس (شمسی)، شیخین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع) علی، عمر، غمامه (مصلی العید، استسقاء)، قبا، قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله) مستراح (استراحت)، مصبح، معرس، منارتین، نبوی (نبی، مدینه).

مناطق و محلات مدینه

، ابوا، احد، بدر، بقیع، ربذه، سقیفه بنی ساعده، عالیه، عوالی، قبا، محله بنی هاشم، محله نخاوله، مشربه ام ابراهیم، مصلی استسقاء، حوائط النبی، فدک، ینبوع، خیبر، ثنیه الوداع، سویقه، لابه، وادی ابی جیده (وادی بطحان) وادی جن، وادی حصون النیق، وادی رانونا، وادی عقیق (وادی مبارک).

خانه های مدینه

، دار ابوایوب، دار الضیفان، دار القراء، دار النابغه.

چاه های مدینه

چاه اریس (تفله، خاتم)، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (عثمان)، چاه سقیاء، چاه زمزم، چاه علی، چاه غرس، چاه فضا، عین ارزق.

کوههای مدینه

، کوه احد، کوه ثور، کوه سلع (ثواب) کوه عائر، کوه عیر، کوه عینین (رماه)، جماوات.

مدینه آخر

همان (ک) پس مدینه

مدینه اول

همان (ک) پیش مدینه

مدینه بعد

همان (ک) پس مدینه

مدینه جلو

همان (ک) پیش مدینه

مدینه الحاج

(مَ نَ تُ لْ) نام یک رشته ساختمان های چند ضلعی سه طبقه (دارای آب و برق و حمام و توالت) در حدود 3 کیلومتری جده متصل به فرودگاه (سابق) جده که جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص یافته بود. طبقه سوم این ساختمان ها دارای تختخواب بوده و هیئت های پزشکی و سرپرستی کشورها نیز در آنجا متمرکز می شدند. در جلو اطاق های طبقه دوم و سوم ایوان های بزرگی وجود داشت. درطبقه اول نمایندگی مطوفان و پاره ای از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق های طبقه دوم و سوم مخصوص سکونت زائران بود) در مدینه الحاج پولی از کسی دریافت نمی شد. اما امروزه در فضای بسیار وسیع متصل به فرودگاه جدید جده زیر چادرهای مخصوص و بسیار مرتفع و زیبا زائران از کشورهای مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مکه و یا مدینه می شوند و بعد از بازگشت به جده در همین نقطه اطراق می کنند تا نوبت پروازشان بشود. در این جا در فواصلی چند مراکزی در اختیار هیئت های حج هر کشور قرار داده می شود و مؤسساتی نیز برای راهنمایی و درمان و سرویس غذا وجود دارند.

مدینه الرب

(رّ بّ) از اسامی مکه مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

مدینه الرسول

(رَّ) از نام های شهر مدینه است. (حرمین شریفین، ص 118)

مدینه السماء

(سَّ) از نام های مدینه الرسول است. (مکتب اسلام، ش 319، ص 23)

مدینه العذرا

(لْ عَ) لقب مدینه الرسول است. (لغت نامه، ذیل عذرا)

مدینه طیبه

(طَ یِّ بِ) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش 319، ص 23)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُ شَ رَّ فِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُ نَ وَّ رِ) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش 319، ص 23).

مدینه النبی

(مَ نَ تُ نَّ) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(یَ رِ) حسان بن ثابت و کعب بن مالک از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص 576)

مذاد

(مَ) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالبیین، پاورقی ص 249)

مذبح

(مَ بَ). قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُ هَ)

1. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش 4، ص 145)

2. از نام های مکه است (میقات حج، ش 2، ص 219؛ ش 4، ص 140)

مراهق

(مُ هِ) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُ هَ قِ) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مربد

(م بَ) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص 39 و 41)

مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(مَ مِ) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص 88؛ حرمین شریفین، ص 188؛ میقات حج، ش 7، ص 172)

مرزوقه

(مَ ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص 188؛ میقات حج، ش 7، ص 172)

مرضوض الخصیتین

(مَ ضُ ضُ لْ خِ یَ تَ) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص 168)

مرقد رسول الله

همان (ک) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَ تَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ک) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش 21، ص 123)

مرید الاعتمار

(مُ دُ لْ اِ تِ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَ وِّ)

1. همان (ک) دلیل

2. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص 46)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 261)

مساجد اربعه

(مَ جِ دِ اَ بَ عِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج 1، ص 99).

مساجد ثلاثه

(ثَ ثِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(دَ رِ) مساجد سبعه است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص 73)

مساجد سبعه

(سَ عِ) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب). این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب)، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(سِ تِّ) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ک) مساجد سبعه (مدینه منوره، ص 257)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ابیار) علی (شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده بحیر) ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله) احد، (جبل احد فسح) احزاب (فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (جبل العینین) جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (شهداء) دار النابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا، سلمان، شمس (شمسی) شیخَین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع)، علی، عمر. غمامه (مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله). مستراح (استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر (شق القمر)، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (عقبه) تنعیم (عمره) جعرانه، جن (بیعت، حرس)

حدیبیه. حمزه، خیف (منی). شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام)، نمره (عرفه عرنه)

مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام» به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.

2. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.

3. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.

4. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُ تَ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ک) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ک) مستطیع

مستلفه

(مُ تَ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش 15، ص 49)

مستمع

(مُ تَ تِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُ تَ ف رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اَعلَام مشخص است (احکام عمره، ص 81)

مسجد

(1) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

1. همان (ک) مسجد نمره

2. مسجدی است در بالای کوه ابوقبیس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود 200 متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

1. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعه است و بعد از مسجد سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

2. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمربن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال 1254 قمری و سلطان عبد المجید

1. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف)، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال 1267 هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع درشارع ابوذر در فاصله حدود 500 متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

2. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

3. سجده. گویند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله

وسلم) در این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ابیار

(اَ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(اُ بَ یّ) از مساجد مدینه. و نیز موسوم است به مسجد بنی جدیله. مسجد بقیع مسجدی بود در داخل قبرستان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صحابه بزرگ رسول الله و از یاران باوفای امیر المؤمنین. مکان آن تقریباً رو به روی قبور ائمه اطهار در سمت غرب و متصل به دیواره غربی بقیع (پایین تر از درب اصلی کنونی بقیع) بوده است (و لذا آن را مسجد البقیع هم می گفتند) حکومت عثمانی آن را تجدید بنا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سعودی پس از تخریب گنبد و بارگاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسجد (که پیامبر در آن بسیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(اِ بِ) از مساجد مکه. مسجدی است مشهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام عزیمت به طایف در این جا نماز گزاردند از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال 1394 قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی 400 متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

1. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

2. مسجدی است در جانب شرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شمال شرقی مسجد نبوی و در فاصله تقریبی 650 متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از درگاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباهله؛ به علت وقوع جریان مباهله در این نقطه (1)

مسجد احد

(اُ حُ) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود 1/5 کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصاری آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. احد، به علت واقع بودن در احد.

2. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

3. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

1. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباهله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود

چنین مسجدی را نمی توان مورد تأیید قرار داد. (میقات حج ش 41 ص 123، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباهله، نوشته آقای محمد صادق نجمی).

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله 11)

مسجد احرام

(اِ) از مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد احزاب

(اَ) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعه است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن باید از پله های طولانی بالا رفت) این مسجد توسط عمربن عبدالعزیز به سال 88 هجری مرمت و معماری و در سال 565 هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود 24 متر مربع مساحت و 3 متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

1. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

2. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

3. اجابه، از آن جهت که خداوند دعای پیامبرش را برای پیروزی در جنگ (و پیروزی حضرت علی بر عمربن عبدود) مستجاب فرمود.

4. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

5. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانید و به نقل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید. (1)

مسجد استسقاء

(اِ تِ) نام دیگر (ک) مسجد غمامه

مسجد استراحت

نام دیگر (ک) مسجد مستراح

مسجد اعلی

(اَلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

1. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص 318)

2. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص 73)

مسجد الاقصی

(اَصا) سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل 1)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

1. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان (علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

2. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملک بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس

بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان رساند. مسجد الاقصی

بارها در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال 1187 هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در 21 اوت 1969 میلادی برابر با 30 مرداد ماه 1348

1. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد).

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد ابراهیم

مسجدان

(مَ جِ) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشقاق قمر

همان (ک) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ک) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غَ لِ) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در 500 متری خیابان ملک عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قرارداشت که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارک خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملک مصر

در سال 603 هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

1. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

2. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

3. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که

این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ک) مسجد ابی بن کعب

مسجد بلال

(بَ) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد.

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقبیس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معمولا اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(جَ لِ) همان (ک) مسجد ابی بن کعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(عِ دِ) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(لِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ک) مسجد بغله

مسجد بنی عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عَ یَّ) همان (ک) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

1. همان (ک) از مسجد جن

2. مسجدی است در ابتدای منی نزدیک جمره عقبه که به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اکنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ک) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است که در حق آن آیه شریفه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه 108) نازل شده که به اختلاف نقل:

1. مسجد النبی

2. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

3. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

4. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص 245؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج 1، ص 9؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص 232)

مسجد تنعیم

(تَ) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال 240 هجری ترمیم نمود و بر چاه آن

گنبدی ساخت. در سال های 645 و 678 و 918 و 1011 هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال 1398 قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود 1200 متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

1. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

2. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام عمره مفرده از

مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند).

مسجد ثنایا

(ثَ) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در 200 متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(جَ بَ ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(جَ بَّ لُ رُّ) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(لْ عَ نَ) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(جُ فِ) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(جِ نِ) (جِ عِ رّ نِ) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود 29 کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه

میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال 1263 هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال 1370 و بعد 1384 قمری توسط سعودی ها (در مساحت 1600 متر مربع) بازسازی گردید.

مسجد جمعه

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به

کعبه در این جا بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود 200 متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

1. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

2. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

3. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَ دَ یِ) (یِّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

2. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره 191)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش 4، ص 140؛ تاریخ مکه، ص 26؛ اعلام قرآن، ص 598)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره 144)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از 1/5 الی 3 متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این مسجد آورده اند که:

1. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

2. سال 17 هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

3. سال 26 هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

4. سال 64 (یا 66) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

5. سال 73 (یا 74) هجری، عبد الملک خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از چوب ساج

بساخت و در تزیین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید).

6. سال 88 (یا 91) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوب ساج آراسته و تزیین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

7. سال 137 هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزیین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال 140 به طول انجامید).

8. سال 160 (یا161) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

9. سال 280 (یا 284) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دار الندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

10. سال 306 هجری، مقتدر عباسی

صحن را از جانب غربی توسعه داد.

11. سال 803 هجری، ناصر بن بَرقوق (1) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال 802 قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال 804 به اتمام رسید ولی چوپ پوش سقف و رواقها تا سال 807 هجری به طور انجامید.

12. سال 873 هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

13. سال 979 هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

14. سال 984 هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

15. سال 990 هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار برروی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال 994 نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود 25000 یا 27000 یا 29000 یا 30000 یا 35000 متر مربع ذکر کرده اند.

16. سال 1375 هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت 20 سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه به ارتفاع 22 متر در آمد

(13 متر طبقه اول و 9 متر طبقه دوم) و سطح مسجد با 130 پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود 160000 متر مربع یافت.

17. سال 1409 هجری، در دوران ملک فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از 230000 متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزیینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسک حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

1. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه بُ).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حایض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، مسعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد شدن. (1)

باوقار و خشوع و تذلل وارد

شدن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیک ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألک فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(حَ رَ) همان (ک) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(خَ دَ) همان (ک) مسجد احزاب

مسجد خیف

(خَ) (2) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه» (3) می گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

1. سال 240 هجری، و بعد در سال 256 هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

2. سال 556 (و یا 559) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

3. سال 720 هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

4. سال 874 (یا 894) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از 10000 متر مربع بود)

5. سال 1025 هجری، سلطان احمدبن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

1. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهربت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

2. ضبط لغت نامه (تحت عناوین)

«مسجد خیف» و «خیف منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص 203)؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف).

3. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص 146).

6. سال 1072 و 1092 هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

7. سال 1362 هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

8. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید).

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران (علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت مسلمین

ایراد فرمودند.

محل این مسجد در جریان فتح مکه (بسال هشتم هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده (1)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هریک از تسبیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نّ بِ غِ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

1. بدایع

2. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند).

3. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن

جهت «اجمه الشيخين» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند).

مسجد ذباب

(ذِ) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

1. به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (درشرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق نماز گزارد

و یا در روزهای قبل از نبرد خندق بر این کوه بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت می فرمود. در تسمیه این کوه به ذباب گفته اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذو الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) از مساحد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(یَ) از مساجد مکه. مسجدی است واقع در شرق شهر در محلی به نام جوردیه و وجه تسمیه به خاطر استقرار رایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال 640 هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبک عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سعودی ها به سال 1361 هجری قمری تعمیر شد، ولی در سال 1394 محل این مسجد (در طرح توسعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسجد ذباب دانسته اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله 1800 متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته اند:

1. در غزوه خندق، رایت مدنی ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

2. در جنگ حره (قتل عام اهل مدینه توسط سپاه یزید) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشید و در آن جا رایت نصب نمود.

3. در قرن اول هجری یزیدبن هرمز که در پشت کوه ذباب با مواليان می جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَ دِّ شَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در جنوب شرقی شهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمانی تعمیر و بنای محکم بر آن ساخته و رواق هایی بر آن قرار داده شده و صحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

2. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

3. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

4. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیح (شراب) را شکستند.

5. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.

مسجد رسول از مساجد سبعه

1. نام دیگر (ک) مسجد النبی

2. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ک) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله 500 متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(سَ رِ) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(سُ) ازمساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه. این مسجد که در غرب مسجد نبوی و درفاصله 2100 متری آن

واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است، (1) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجد مدینه و از مساجد سبعه است که در کنار مسجد فتح و در سمت قبله آن در زمین مسطحی قرار دارد با شبستان وصحنی به طول 8/50 و عرض 7 متر. این جا محل تهجد و دعای سلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَ جَ رِ) از مساجد مکه

1. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

2. مسجدی است در حدیبیه، در جای شجره ای که صلح حدیبیه منعقد گردید. این مسجد در حکومت سعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجد مدینه. مسجدی است در چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله 486 کیلومتری مکه). این جا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت مسجد در آمد. این مسجد در قرن هشتم دچار خرابی شد ولی مورد استفاده بود. در قرن هشتم و نهم تنها دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سال 961 (زین الدین الاستار» مسجد را از نو پایه گذاری کرد. در سال 1058 قمری یکی ازمسلمانان هند آن را بازسازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شد. در دوران سعودی بار دیگر بازسازی گردید و بناهای جدید بر آن افزودند و در

آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (ع)

2. مسجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جا احرام می بندد. این جا میقات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها از

نظر وثوق است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضا، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در جحه الوداع سال دهم) احرام بست.

3. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که درآخر منجر به تحالف شد. (ع)

4. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حَلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

5. مسجد آبار علی، یا مسجد ابیار علی به علت آن که حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ابیار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَ قُّ لْ قَ مَ) اقتربت الساعه و انشق القمر. (قمر 1)

1. در کتاب «مدینه شناسی» (ج 1، ص 136 الی 139) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقبیس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی درشب سیزدهم

شوال یا در شب چهارم ذی حجه برفراز کوه ابو قبیس به اشاره حضرت و به اذن پروردگار ماه دو قسمت شد. برخی مسجد شق القمر را همان مسجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقبیس) می دانند و برخی ها مستقل از یکدیگر. امروزه حکومت سعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقبیس ساخته است.

مسجد شمس

(شَ) از مساجد مدینه. مسجد شمسی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمان طلوع به آن می تابید نام شمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ک) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ک) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ک) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ک) مسجد کبش

مسجد صفایح

(صَ یِ) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سعودی تخریب شده است. درکنار و دامنه کوه صفایح غاری دایر مانند و مستدیر الشکل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ضِ) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه 107)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(عَ رَ) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند. (1)

مسجد عرنه

(عُ رَ نِ) همان (ک) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(عَ کَ) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این

مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(عَ قَ بِ) همان (ک) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

1. از مساجد سبعه است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

1. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص 246).

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

2. مسجدی است در احد درجهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و امام صادق (علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

3. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله 90 متری) مسجد غمامه و در حدود 400 متری رو به روی باب السلام. رسول الله (صلی الله علیه

وآله وسلم) نماز عید را در این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر (علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمربن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

1. از مساجد سبعه است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.

2. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مَدرج) در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال 580 هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال 1266 (یا 1267) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ک) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خُ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی (علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر (علیه السلام) بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از

ملوک شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غَ لِ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غَ مِ) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی واقع است. این مسجد را عمربن عبد العزیز در دوران ولیدبن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسجد با مساحت 338 متر مربع به طول 26 و عرض 13 متر) و ارتفاع 12 متری دارای یک گنبد بزرگ و پنج گنبد کوچک است که آن را از سایر مساجد جدا و ممتاز می سازد مناره های بلند آن در قسمت شمال غربی مسجد قرار دارد. دیوارهای مسجد از سنگ های سیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی (علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

1. استسقاء؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزاردند.

2. غمامه؛ چون بر بالای سر رسول خدا که در هوای بسیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی ماند و سپس ناپدید گردید. و یا این که حضرت از نماز استسقاء فارغ نشده بودند که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

3. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در

مدینه به جای آوردند نماز عید قربان بود که در این مکان برگزار شد و بعدها به مصلی العید شهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

1. مسجدی است در جهت شمال شرقی مسجد غمامه (در کنار بازار فرش فروش ها در طبقه فوقانی) و در نوسازی اخیر تخریب شد.

2. از مساجد سبعه است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سبب است که آن معصومه به یاد روزهای سخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ک) مسجد احزاب

مسجد فسخ

(فَ) همان (ک) مسجد احد

مسجد فضیخ

(فَ) همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(قُ) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مدینه که امروزه به هم متصل شده اند. مسجد در سال اول هجری بنا گردید. آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت از مکه در هشتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین

منزلگاه برای رسیدن به مدینه) وارد شدند به مدت 4 (یا 12 یا 13 یا 17 یا 20) روز در این منطقه ماندند تا حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) و دیگر بستگان از مکه وارد شوند و طی این مدت آن حضرت به پیشنهاد عمار یاسر و یا به تقاضای ساکنان محل مسجدی را در قبا بنا نمود که در حقیقت اولین مسجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون استوار گشت. آورده اند که حضرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

1. عثمان؛ در زمان

این خلیفه مسجد مختصری گسترش یافت.

2. عمربن عبد العزیز؛ والی مدینه به دستور ولید بنای اولیه مسجد را تخریب کرده و بنایی استوار از سنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

3. ابویَعلی احمد حسینی در سال 435 قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

4. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال 555 قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

5. ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (658 676) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

6. ناصر محمد بن قَلاوون از ممالیک بحری مصر در سال 733 هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

7. اشرف بَرْسبای از ممالیک بحری مصر در سال 840 هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

8. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال 881 قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

9. آل عثمان؛ سلاطین عثمانی مسجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سلطان محمود و فرزندش سلطان عبدالحمید طی سال های 1240 الی 1245 قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

10. آل سعود؛ در زمان ملک فیصل به سال 1388 قمری مساحت مسجد وسعت یافت (و از 1276 متر مربع به 1420 متر مربع رسید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسجد دگرگون شد و تغییرات عمده ای در آن ایجاد گردید و با وسعت بیشتری (به مساحت 6000 متر مربع) ساخته شد (1) و قبه های متعدد و مناره های طویلی بر پاگردید ولی متأسفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی

که محل نزول آیه تقوی را نشان می داد برچیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسبیحات ویژه ای وارد شده است. (2)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه 108) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند).

مسجد قبلتین

(قِ لَ تَ) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعه است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت 10 (یا 16 یا 17 یا 19 و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به

سوی کعبه خواندند. به نقلی نیز نماز ظهر تمام شده بود که فرمان رسید و نماز عصر به سمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمربن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند). مسجد در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال 950 قمری از نو بنا گردید و در آخرین بازسازی توسط سعودی ها به طرز زیبایی تجدید بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجد مدینه، واقع در نزدیکی میدان عنبریه در جنوب غربی مسجد النبی (به فاصله دو کیلو متری). در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در استانبول به یاد نماز عید رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (ک) مسجد کبش

مسجد کبش

(کَ) از مساجد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسطی (یا در سمت شمال جمره عقبه به مسافت 200 متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

1. مساحت مسجد قبا به 13500 متر مربع رسیده است (عرشیان، ص 108).

2. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شی...» است (فقه فارسی با مدارک، ص 233).

1. مسجد قوچ

2. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

3. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

4. مسجد صخره، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در جوار صخره ای. صخره در جوار مسجد به دلیل لمس و مسح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

1. یا (ک) مسجد شجره (1)

2. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ک) مسجد بغله

مسجد مباهله

(مُ هِ لِ) از مساجد مدینه. همان (ک) اجابه (2)

مسجد محرم

(مُ رِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد مختبی

(مُ تَ با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم). گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ک) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(مُ تَ) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام باز گشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یا مسجد مسیجید، مسجد منصرف، مسجد غزاله، مسجدی است در کنار کوه شرقی راه جده نزدیکی مدرسه الصحراء. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ک) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لْ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشعر (مزدلفه) طبق نقل حضرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسجد که بخشی از مشعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود 1700 متر مربع بود که در عهد عباسی به 4000 متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در

اطراف داشت. عثمانی ها در سال 1072 قمری آن را بازسازی نمودند و سعودی ها در سال 1399 قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود 6000 متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در بالای تپه مرتفعی در جنوب غربی قبا و در راهی است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسمیه آن است که حضرت درهجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ک) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صْ لاّ) همان (ک) غمامه

مسجد معرس

(مُ عّ رَّ) از مساجد مدینه. مسجد معرس (یا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسجد شجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

1. میقات حج، ش 6، ص 145.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ک) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نا) همان (ک) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ک) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل 50 متر در 50 متر (100 ذراع در 100 ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت 1050 متر مربع (به طول تقریبی 35 متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی 30 متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن مسجد حجراتی برای سکونت حضرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنار مسجد ساختند که درب هایی به مسجد داشت و از همان جا وارد مسجد می شدند تا این که به فرمان الهی درِ خانه صحابه که

به سوی مسجد باز می شد بسته گردید مگر درِ خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

1. سال 7 هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به 1800 (یا 2433 یا 2475) متر مربع

رسید و شکل چهار گوش یافت.

2. سال 16 (یا 17) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به 3575 (یا 3649 یا 4087 یا 4875) متر مربع رسید.

3. سال 29 هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به 4071 (یا 4583 یا 5950) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

4. سال 88 هجری، عمربن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملک و سپس در سال 91 به دستور ولیدبن عبدالملک تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود). او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به 6440 (و یا 6953) متر مربع رسید. او حجره و

مقبره حضرت را محصور ساخت و در چهار گوشه مسجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بنا کرد (که طبق نقلی نخستین محراب مسجد است) وی دیوارهای مسجد را کاشیکاری نمود و از جمله تزییناتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

5. سال 160 (یا 161 یا 162) هجری، والی مدینه به دستور مهدی عباسی مسجد را در قسمت شمالی توسعه داد و در این توسعه که تا سال 165 به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به 8890 (و یا 9403) متر مربع رسید.

6. سال 193 هجری، در عهد هارون و 202 در عهد مأمون و 246 در عهد متوکل و 282 در عهد معتضد و 576 در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی درسقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

7. سال 655 هجری، مستعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال 654 به علت آتش گرفتن یکی از مشعل ها (یا افتادن آتش شمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نماند (1) مستعصم مهندسین و کارگران و مواد و مصالح ساختمانی را در موسم حج به مدینه فرستاد و کار معماری آغاز شد.

8. سال 656، با سقوط مستعصم (آخرین خلیفه عباسی) و قطع ارتباط مدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز

اَیْبِک صالحی تأمین گردید و سپس از طرف امیر یمن المظفرشمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

9. سال 657 هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطُز، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال 658 به بیابان رسید.

10. سال 661 هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

11. سال 678 هجری، در زمان ملک منصور قَلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

12. سال 701 هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال 729) تعمیر نمود.

13. سال 755 هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

14. سال 765 هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

15. سال 831 هجری، اشرف بَرْسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

16. سال 853 هجری، الملک الظاهر جَقْمَق (2) (چَقْمَق) (3) ازممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

17. سال 879 (و 881) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک

برجی مصر تغییرات مهمی را در مسجد النبی شروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا 884 هجری به طول انجامید.

18. سال 886 هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شرقی (مأذنه رئیسیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسجد (جز آرامگاه شریف و گنبد وسط صحن) دچار آتش سوزی شد. (4) و مردم مدینه از حاکم مصر سلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصر) درخواست کمک کردند و به فرمان سلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال 888 هجری

1. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

2. ضبط (لغت نامه).

3. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

4. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامید. او محدوده و سیعی به حجره شریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به 9010 (و یا 9523) متر مربع رسید.

19. قرن دهم هجری، در عهد سلطان سلیم و سلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

20. قرون یازده و دوازدهم هجری، سلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

21. سال 1228 (یا 1233) هجری، سلطان محمود دوم به

تجدید بنای گنبد مسجد همت گماشت و بنای گنبد که با مرمت هایی در قسمت بام مسجد توأم بود به نظر مورخان تا سال 1255 هجری به طول انجامید.

22. سال 1265 هجری، سلطان عبد المجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال 1277 (یا 1280) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود 10303 (یا 10939) متر مربع رسید.

23. سال 1307 هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

24. سال 1348 (و 1350) هجری، در زمان حکومت عبد العزیز از آل سعود اصلاحاتی در سطح رواق ها اطراف صحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

25. سال 1368 هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سعود در 12 شعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسجد در 5 شوال 1370 امر توسعه آغازٍ گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال 1372 هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال 1374 قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سال 1375 قمری مسجد پس از توسعه رسماً افتتاح گردید. در این توسعه (1) (که در قسمت های شمالی و غربی و شرقی صورت گرفت) به میزان 6024 (یا 6033) مترمربع بر وسعت مسجد اضافه شد و مجموع مساحت مسجد النبی به 16327 (یا 16963) متر مربع رسید.

26. سال 1395 هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک خالد

مصلایی با سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت).

27. سال 1406 هجری قمری، درزمان ملک فهد توسعه ای درقسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال 1414 هجری نصب گردید. در این توسعه 82000 متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به 98500 متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار 670000 متر مربع) مساحت تقریببی مسجد به 165500 متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت 235000 متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار 135000 متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد 4005000 متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

1. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات پای راست را مقدم

داشتن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

) نَ) همان (ک) مسجد کبش

مسجد نحل

(نَ) همان (ک) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ مِ رِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عرنه و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده همواره مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال 150 هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در زمان مهدی عباسی حدود 8000 متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال 559 هجری آن را بازسازی کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به 14400 متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود 18000 متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

1. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

2. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

3. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند).

4. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

1. همان (ک) مسجد جمعه

2. همان (ک) مسجد عسکر

مسجد ین

(مَ جِ دَ) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(مَ سّ) همان (ک) استلام حجر

مسعی

(مَ عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکاکین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلا در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین است:

1. فاصله بین صفا و مروه به طول حدود 420 متر و به عرض 20 متر به صورت راهروی سر پوشیده ای در دو طبقه در آمده است.

2. طبقه اول (تحتانی) 13 متر و طبقه دوم (فوقانی) 9 متر ارتفاع دارد و طبقه اول به وسیله پله هایی که حتی اشخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

3. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصله از هم تعبیه شده که قسمت رفتن از صفا به مروه و قسمت باز گشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

4. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است

که برای رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

5. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

6. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای 8 باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالک و مسالک، ص 8 دایره المعارف فارسی، ذیل سعی، امام شناسی، ج 6، ص 48؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 36؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 1 ص 218؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(مَ فَ لِ) وادی مسفله. ادامه (ک) وادی ابراهیم

مسکینه

(مِ نِ) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص 88؛ حرمین شریفین، ص 118؛ لغت نامه، میقات حج، ش 7، ص 172)

مسلخ

(مَ لَ)

1. نام قربانگاه منی.

2. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص 155؛ النهایه، ص 117)

مسلمه

(مُ لِ مِ) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش 7، 172)

مشاعر (

مَ عِ) همان (ک) مشاعر حج

مشاعر حج

نقاط متبرک حج از قبیل خانه خدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشعر الحرام و صفا و مروه و میقات و مکه و... (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 966؛ و...)

مشاعر معظمه

نشانه های با عظمت. تعبیری است از آثار مقدسه ای که در مکه به جای مانده، مانند زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجداد پیامبر. زادگاه حضرت امیر علی (علیه السلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابستگان به رسول خدا و حضرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج 1، ص 242)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَ بِ) شهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بستانی) (1) در جهت شرقی مدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسجد قبا (و به نقلی در جنوب شرقی مسجد قبا که اکنون در داخل صحن مسجد قرار گرفته است) طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت ماریه را در این جا سکونت دادند و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

1. مشربه را چند معنی است: صفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید وظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص 117).

توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش 21، ص 123)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُ لْ اَ صا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(حَ) فاذا افضتم من عرفات فاذکرو الله عند المشعر الحرام (بقره 198)

مشعر یا مشعر الحرام وادی طویل وبیابانی گسترده و شنی است به طول 4 کیلومتر (یا بیشتر) که در خارج شهر مکه میان سرزمین منی و عرفات واقع شده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشعر» است از شب دهم ماه ذی حجه تا طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه. و نیز مستحب است از این وادی برای رمی جمرات سنگریزه برداشتن. در مورد حد مشعر برخی فقها فرموده اند مشعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محدوده ای معین کرده اند به این نحو که از آخر وادی محسر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حد مشعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

1. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس وقزح است.

2. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

3. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

4. جمع چون حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می شوند. یا

چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

5. مزدلفه؛ چون از زُلَف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «اِزدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(مَ) و شاهد و مشهود (بروج 3)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ لّ)

1. نماز گاه در کعبه.

2. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لاّ) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ک) ستون محرس

مصلی عید

همان (ک) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَ جَ) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 172)

مضمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش 28، ص 122؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 60)

مضنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص 76، اعلاق النفیسه، ص 55؛ میقات حج، ش 28، ص 121)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وِّ) طواف دهنده. کسی که حاجیان را به گرد کعبه طواف می دهد. آن که راهنما و عهده دار نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حج است. در سنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفات خیمه حجاج را آماده می سازند و انجام تشریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نمایندگی دارند که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نمایندگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ بِ) از نام های مدینه منوره است. (فرهنگ آنندراج؛ حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 167)

مظله

(مَ ظَ لِّ) خیمه و سایبان

1. همان (ک) ظلال

2. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(مَ) ان الذی فرض علیک القرآن لرادّک الی معاد (قصص 85).

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش 2، ص 219؛ ش 4، ص 138)

معافر

(مُ فِ) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(مَ فِ) نام پارچه ای (یمنی) کع تُبَّع کعبه را با آن پوشانید (تاریخ مکه، ص 59؛ میقات حج، ش 3، ص 108؛ حرمین شریفین، ص 90)

معتمر

(مُ تَ مِ) الجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم»

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص 349)

معجم

فاصله بین درِ کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص 196؛ فرهنگ دانستنی های پیش ازسفر به خانه خدا، ص 231).

معجنه

(مُ جَ نِ) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (یُحَجَنُ فیه الملاط) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص 1051؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 53؛ تاریخ مفصل اسلام، ص 60)

معدودات

(ک) ایام معدودات

معرس النبی

(مُ عَ رَّ سُ نَّ) همان (ک) مسجد معرس

معرس ذی الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) همان (ک) مسجد معرس

معصومه

(مَ مِ) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 61)

معطشه

(مُ عَ طَّ شِ) از نام های مکه ذکر شده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حج، ش 4، ص 145؛ ش 21)

معلا

(مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

معلقات

ـَ

(مُ عَ لّ) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختند و تا شعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشتند. مهم ترین مسابقه شعری در بازار عکاظ طرح می شد و در این بازار به مدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردند و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلا بر حریر مصری ثبت می کردند و بر دیوار کعبه می آویختند و بدین جهت عربان این قصاید را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شده) می گفتند و برای مدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شده بود که پایین آورده نشد تا این که با نزول آیات قرآن مجید و کلام وزین و زیبای آن اصحاب معلقات اشعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تا قبل از نزول قرآن مجید هفت معلقه موسوم به «معلقات سَبع» یا «سبعه معلقه» بر کعبه بود و اصحاب «معلقات سبعه» عبارت بودند از: اِمرَؤ القَیسِ بنِ حُجر، عَمِرو بْنَ کُلثوم ثَعلبی، طَرَفَهِ بنِ عَبدِ بَکری، زُهَیرِبنِ اَبی سُلمی مَزَنی، لَبیدِ بنِ رَبیعَه عامری، عَنْتَرَهِ بن شَدّاد عَبَسی، حارِثِ بنِ حَلْزَه یَشْکُری. (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ک) ایام معلومات

معلی

(مُ عَ لّا) همان (ک) جنه المعلی.

مغذیه

(مَ ىِّ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص 55؛ حرمین شریفین، ص 23)

مفخمه

(مُ فَ خَّ م) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است (میقات حج، ش 21، ص 123)

مفداه

(از نام های زمزم است (میقات حج، ش 10، ص 91)

مفرد

(مُ رِ)

1. به جا آورنده حج افراد.

2. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سَ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(مَ بِ) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع (میقات حج، ش 4، ص 177)

مقابر حجون

(حَ حُ) همان (ک) جنه المعلی

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ک) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(مَ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم. (آل عمران 97)

جایگاهی است واقع در کنار کعبه. و آن سنگی است تیره رنگ (میانه سفید و سیاه) با قطری حدود دو وجب و به ابعاد 35*45 سانتیمتر با اثر دو کف پای عمیق. این مقام به فاصله قریب به 13/5 متری روبه روی در بیت الله

(یعنی مقابل دیوار شرقی بیت) درون محفظه ای محصور است و جای پاها بر روی سنگ متعلق به حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشان (علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

1. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

2. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی. بقره 125)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و به مکان فعلی منتقل کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز

دستور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت (محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم (موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسجد الحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد (و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شد) پس پایه ای ساختند و آن را به جای خود منتقل کردند (و این پایه تا به امروز باقی است) به نوشته ابن جبیر سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش (که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند. (1)

حصار مقام

این سنگ با طوق زرینی بر گردش درون محفظه ای کریستالی مستقر است و این محفظه خود در میان حجره و ضریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است (ابتدای پوشش طلای این سنگ از زمان مهدی عباسی ذکر شده است. نقلی است که در سال 161 هجری به دستور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال 236 متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش دیگری

را بر تزیین مهدی افزود و در سال 256 به دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار 922 مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود (که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال 1385 هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک (فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه (ستون) سنگی و تقریباًدر محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه) ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول لله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به «مأذنه بلال» و «مکبریه» و «مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 230؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ و...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسولللله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

1. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

2. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین

باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 28).

3. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

1. سفرنامه ابن جبیر، ص 121 و زیر نویس مترجم؛همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش

7، ص 58 الی 64، ص 46 الی 48.

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 229 و 230)

مقام حنبلی

(حَ بَ) نام محلی (چارطاقی) بود در صحن مسجد الحرام (در محل دارالندوه) مخصوص نماز گزاردن حنبل مؤسس مذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَ نَ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع جنوب شرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسس مذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست. (1)

مقام ملتزم

(ک) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لّ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود. (برهان قاطع) (ک) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَ بَ رَ ةُ لْ بَ) همان (ک) بقیع

مقبره الحجون

(لْ حَ) همان (ک) جنه المعلی

مقبره الشهداء

(شُّ ةَ) مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ک) احد

مقبره المطیبین

(لْ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه. (میقات حج، ش 21، ص 117)

مقبره المعلاه

(لْ مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

مقبره بنی هاشم

همان (ک) جنه المعلی

مقدسه

(مُ قَ دَّ سِ)

1. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36؛ میقات حج، ش 2، ص 219؛ ش 4، ص 144)

2. از نام های مدینه است چون از شرک و آلودگی ها پاک شد. چون در جوار رسول الله بودن سبب می شود که گناهان معصیتکار ریخته گردد. (حرمین شریفین؛ میقات حج، ش 7؛ ص 172)

مقدمات وجوبی حج

عبارتند از استطاعت مالی و استطاعت بدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 75)

مقدمات وجودیه حج

مقدماتی که در وجود حج دخالت دارند (نه در وجوب) مثل گذرنامه و کاروان. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 75)

مقر

(مَ قَّ) از نام های مدینه است که از قرار آمده و روایت شده هر گاه رسول الله از سفری به مدینه باز می گشت می فرمود: «اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً («حرمین شریفین، ص 118، میقات حج، ش 7، ص 173)

مقصوره الشریفه

(مَ رَ تُ شَّ فِ) همان (ک) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لْ مُ بَ لِّ) همان (ک) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طَّ) (مَ طَ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینکه:

1. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

2. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند (و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

1. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه (حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال 1343 هجری قمری دولت عربستان تعدد

جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند. (احکام حج و اسرار آن، ص 97).

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مقَطَع نامیده شد. (میقات حج، ش 10، ص 121)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ک) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَ نُ لْ جَ ءِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در کنار خانه پیامبر ببریم و بعد خبر دهیم که برای نمازگزاردن بیاید و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگذاری شد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اساس قول دیگر در کنار و خارج دیوار شرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضریح شرقی قرار گرفته) و بعضی گویند بعداً نماز مردگان در دو محل مسجد النبی انجام می شد؛ بر سادات و علویین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال 942 قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسی از شیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشته است. در هر حال این روش همچنان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 228؛ طبقات ص 225؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 120و 121).

مکبریه

(مُ کَ بِّ یَّ) همان (ک) مقام بلال

مکتان

(مُ کَّ) از نام های مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشته (یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند. (میقات حج، ش 4، ص 146)

مکتومه

(مَ مِ) از اسامی زمزم است به معنی پنهان شده و اشاره به دورانی است که در دل خاک پنهان بود تا به دست حضرت عبدالمطلب حفر گردید. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 10، ص 91؛ ش 28)

مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است. (میقات حج، ش 21، ص 123)

مکنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است. (لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ کَ ِ) «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه» (فتح 24)

مکه شهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو استان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این

شهر در بستر وادی ابراهیم و در دره ای تنگ و هلالی شکل به نام ابطح میان رشته کوه های مرتفعی (از طرف مشرق و مغرب) محصور شده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا 330 متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله 62 کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل (علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر (علیه السلام) جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم (از قبایل یمنی) که در حدود مکه به سر می بردند در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش حضرت اسماعیل

(علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پیشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاک مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است که اگر ناچار

نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که در حرم (مکه و مدینه) بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود) این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند) محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند طبق نوشته

ها عبارتند از:

1. شمال، در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود 6کیلومتری مسجد الحرام.

2. جنوب، در طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود 12کیلومتری مسجد الحرام.

3. شرق، در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود 26کیلومتری (1) مسجد الحرام.

4. غرب، در طریق جده، حدیبیه (علمین) است با فاصله حدود 20کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

1. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 130).

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...»هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه (طبق نظر برخی فقها)

و...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه) وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

1. از «مک»است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می برد.

2. از «مک»است

به معنای بسط، و مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

3. از «مک»است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

4. از «مک»است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام» مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

5. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است) یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

6. از «مک»است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است).

7. از «مَکّ»است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سویی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند).

8. از «تَمَکّکِّتُ العظم» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

9. از «مَکّوک» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

10. از «مکا» است به معنای خانه (که لغتی بابلی است)

و چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل بابل بود نام خانه را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شهر باقی ماند.

11. از «مُکا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسد. یا در حج جاهلی هنگام حج می گفتند: حج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

12. از «مَکوربا» (و به تلفظ یونانی «مقوروبا)» است و به زعم برخی از محققین جدید یونانیان از آن نام، شهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

13. از «مَهْگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح، ام زحم، ام صبح، ام الصفا، ام القری، ام کوثی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلد، بلدامین، بلدالله، بلدالله تعالی، بلدالامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الدعا، بیت العروس، بینه، تاج، تهامه، جامعه، حاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غاشه، فاران، قادس، قادسیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمل، کبیره، کریساء، کوثی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه، نجر، نساسه، نقره الغراب،

وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان (امین)، ثبیر، ثور (اطحل)، حبش، حجون، حرا (جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران)، رحمت (جبل نابت، جبل الدعا، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه،) صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقعان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم (بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء (دارابو یوسف)

دار خدیجه (مولد فاطمه)، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمنتدی، دار الندوه، مولد النبیشعب های مکه

اجیاد (جیاد)، شعب ابی طالب (شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه)، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره).

آب های مکه

چاه اسماعیل (زمزم)، چاه عسیله، چاه فخ (میمون)، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فخ، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت (عقبه)، تنعیم (عمره)، جن (حرس، بیعت)، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف (منی)، رأیت، شجره، شق القمر (انشقاق قمر)، صفایح، غدیر خم، کبش (قوچ، صخره، نحر)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام) نمره (عرفه، عرنه).

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد. ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خواند مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال 73 هجری که کشته شد. و آن گاه تا پایان دوره اموی یعنی سال 132 هجری اداره مکه با امویان بود و حاکمان شهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدند. و در دوره عباسی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسنی (از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السلام» در سال 338 هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال 358 هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشرف یافت اولین شریف مکه را به نام جعفر بن محمد حسنی (ملقب به ثائر) بر گزید و او چندین سال در

آن جا حکومت کرد. و پس از ثائر پسرش عیسی به حکومت مکه دست یافت و بدین گونه حکومت شرفا (به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شریف در مکه حکومت می کرد.

اما حکومت شرفا از شاخه سادات حسنی با مرگ شُکْر (که فرزندی نداشت) در سال 453 هجری پایان یافت و پس از او بنوشَیَبه مدتی در مکه فرمانروایی کردند تا این که امیر یمن (علی بن محمد صُلَیحی) در کار مکه دخالت کرد و یکی از سادات حسنی به نام ابو هاشم محمد را به امارت برگزید و او تا سال 487 هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خاندان حسنی (که در تاریخ مکه به نام «هَواشِم» معروف شده اند) تا حدود سال 597 هجری ادامه یافت و سپس شاخه ای دیگر از سادات حسنی در مکه فرمانروا شدند. حکومت شرفا تا سال 630 هجری تا حدودی مستقل بود و از این تاریخ به بعد شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال 923 هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شرفا تابع سلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال 1228 هجری قمری محمد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصر را از عثمانی مستقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصر گردید تا این که در سال 1256 قمری حجاز از مصر منتزع گردید و بار دیگر سلطان عثمانی (سلطان عبدالمجید) رسماً شریف مکه را برگزید. و آن گاه که در سال 1323

هجری قمری شریفی مکه به شریف حسین رسید او به یاری سردمداران جنگ جهانی اول حجاز را در سال 1334 هجری از تبعیت عثمانی (که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد (و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود (که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند. (1)

مکه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُ عَ ظَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص 119).

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید (مکه، ص 59).

ملتزم

(مُ تَ زَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاه و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملتزم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

1. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

2. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

1. نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص 151 به بعد؛ حرمین شریفین، ص 59 الی 68؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی. (امام شناسی، ج 6، ص 233؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 52 و 53؛ حرمین شریفین، ص 77؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 116 و 119).

ململم (مَ لَ لَ) همان (ک) یلملم.

منا

همان (ک) منی.

منار مسجد الحرم

(مَ رُ لْ حَ رَ) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناره مسجد الحرام

(مَ رِ) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد (به نام های باب ملک عبدالعزیز، باب العمره، باب السلام) دو مناره به ارتفاع 92 متر (از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد 7*7 متر واقع است (و بر تارک هر مناره هلالی به ارتفاع 5/6 متر از برنز طلا کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است (و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به 9 رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یک از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

1. مناره باب علی

2. مناره باب العمره

3. مناره باب السلام

4. مناره باب قایتبای

5. مناره باب المحکمه (حکمه) (1)

6. مناره باب الزیاده (الزیاره) (2)

7. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص 112؛ فلسفه و اسرار حج، ص 26؛ احکام حج و اسرار آن، ص 86؛ عرشیان، ص 48).

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های 88 الی 91 هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین عثمانی تعداد مناره ها پنج

عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک 104 متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را 10 عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل «مروان حکم» و به دستور «سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال 706 هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسیه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال 886 هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار «قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسیه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال 888 هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَنْجَر جاوُلی متوفی 745 هجری بود) قرار داد. این مناره را «العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

1. و در برخی منابع باب حکمه.

2. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع 70 متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع 70 متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه شمالی مسجد تخریب گردید. به «التشکیلیه» (شکیلیه) و «اشکلیه» و «الخشیبه» نیز معروف بود. (حرمین شریفین، ص 148؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 122 و 123؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 238 و 262؛ با راهیان قبله، ص 87؛ به سوی ام القری، ص 315؛ و...)

مناسک

(مَ سِ) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فَاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله (بقره 200)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام (1) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی اُمَیه، بنی نَوفَل، بنی عَبُدالدّار، بنی اَسَد، بنی تَیْم، بنی مَخزوم، بنی عَدیّ و بنی جُمَح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

1. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

. 2 ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

3. حجابت

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

4. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

5. دیه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

6. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به

متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت. (2)

7. سدانت

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

8. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

1. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدانت را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقایت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

2. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را برای شما از میان فرزندان اسماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شما می آیند. آنان مهمانان خدا هستند. پذیرایی از آنان به عهده شماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می آیند فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشتم همه را پذیرایی نموده از شما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الان در توان دارم و از راه حلال به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شما را به خدا سوگند می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و اکراه

و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند (تاریخ اسلام، سبحانی، ص 16).

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

9. سقایت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

10. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

11. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالدبن ولید از بنی مخزوم بود.

12. قضا

داوری در خصومات بود.

13. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

14. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

15. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزیدبن زمعه از بنی اسد بود.

16. ندوه

انجمن شورای دارالندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود. (تاریخ پیامبر اسلام، ص 25 الی 27؛ تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 20 به بعد؛ زندگانی محمد، ترجمه پاینده، ص 583)

مناصب مکه

(ک) مناصب کعبه

منبر پیامبر

همان (ک) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع 12 متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال 996 قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچک تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ک) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد (1) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یک جایگاه و

دو پله) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از «یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

1. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

2. سال

150 هجری، به دستور والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

3. سال 654 هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال 656) الملک المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

4. سال 664 هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

5. سال 797 هجری، الملک الظاهر برقوق منبری ارسال

1. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین (ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

6. سال 820 هجری، الملک المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

7. سال 886 هجری، منبر الملک المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

8. سال 888 (یا 889) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملک قایِتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

9. سال 998 هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند. (1) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر 12 پله بوده و با طلا

و نقره تذهیب شده و بین سه پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 212 و 213؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 82؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 73؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 19؛و...)

منحر

(مِ حَ) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (مَ سَ)

1. عبادت خاص حج.

2. جای قربانی در حج (لغت نامه)

منی

(مَ، مِ، مُ، نا) (2) بیابان وسیعی است که در جانب شرقی مکه و میان مکه و وادی مشعر الحرام قرار گرفته است و در فاصله حدود 10 کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود (3/5) 3) کیلومتر بوده و وسعتی حدود شش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حد آن از جمره عقبه است تا وادی محسر، در رابطه با حج، منی محل توقف حاجیان و محل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صبح دهم ذی حجه که حاجیان با حال احرام از مشعر به سوی منی می آیند، طی سه روز و دو شب واجباتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهارمین و پنجمین و ششمین عمل از اعمال حج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصیر) را باید انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج (یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن (3)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در مسجد خیف خواندن

مستحبات

هر یک از اعمال واجب (رمی، قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله)، (لا اله الا الله)، (الحمدالله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر... و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از 15 نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

1. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

2. (مَ) لغت نامه، (مِ) فرهنگ فارسی، (مَ مِ مُ) عرشیان، ص 79.

3. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت: «تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را «تمنا» کردند.

حضرت آدم (علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از «اِمناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از «منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

1. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

2. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصوری است در سر راه مشعر در ورود به منی (1) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است).

3. جمرات یا جمار (جمع جمره) سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع شده و

به عمق منی تا طول 271پیش می رود.

وقایع منی

- بعد از بعثت سه واقعه تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

1. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.

2. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم (علیه السلام) بیعت کردند.

3. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ جَ هِ) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه... (مدینه شناسی، ج 1، ص 85)

مواضع

اربعه (مَ ضِ) همان (ک) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ طِ) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه (مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج 3، ص 99؛ اصول فقه، ص 91؛ فقه فارسی با مدارک، ص 199 و 286).

مواقف

(مَ قِ) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام، منی.

مواقیت

(مَ). جمع میقات. اختصار (ک) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ک) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ک) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(مَ) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسک حج، ص 168)

موسم

(مَ سِ) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص 189)

موسم الحاج

(مُ لْ جّ) همان (ک) موسم (مبسوط درترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(مَ ضِ عُ لْ جَ ءِ) همان (ک) مکان الجنائز

موفیه

(مُ وَ فّ یِ) از نام های مدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کند و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص 119؛ میقات حج، ش 7، ص 173؛ لغت نامه)

1. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(مَ قِ) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص 1279)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(مَ قِ فَ) دو موقف عرفات و مشعر الحرام. (مبادی فقه و اصول، ص 353)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص 56) (ک) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه (علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولدالنبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود 150متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری در پشت صفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه لیله المبیت و شروع هجرت

وجود مکانی در این خانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیانه به اسلام در این جا و یا به جهت اختفای حضرت از سنگ پرانی مشرکان. نوشته اند حضرت در پناه تخته سنگی خود را از سنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش 3، ص 166 و 176؛ حرمین شریفین، ص 106؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 94)

مولد النبی

(مُ لِ دُ نَّ) شهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی خانه حضرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب (علیهم السلام). این خانه بسیار مقدس و با ارزش در تاریخ اسلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در

کنار سوق اللیل (در کوچه ای مشهور به زقاق المولد) واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن رادر تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال 171هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کندند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال 576 و ملک مظفر امیر یمن در سال 659 (یا666) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال 740 و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال 757 و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال 766 و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر (امارت طی سال های 785 801 هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال 937 هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال 963 گنبد را تعمیر کردند و در سال 1009 هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین

جهان به ناچار ساختمان دو طبقه ای به عنوان کتابخانه در آن ساختند که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المکتبه المکه المکرمه» بر آن دیده می شود. این ساختمان با نمایی سفید و پنجره های متعدد در سمت میدان صفا و مروه (که ایستگاه اتوبوس است) قرار دارد و تنها این بنا در میدان مذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 87 و 88؛ میقات حج، ش 3، ص 165؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص 55؛ حرمین شریفین، ص 107؛ عرشیان، ص 71)

مؤمنه

(مُ مِ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص 118؛ میقات حج، ش 7، ص 169)

مؤنسه

از نام های زمزم است (میقات حج، ش 10، ص 91)

مهابه

(مَ بَ) از القاب مکه است چون ملحدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارند. (میقات حج، ش 21، ص 123).

مهاجر رسول الله

(مُ جَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 119)

مهاجرین

(مُ ج) عنوان مسلمانانی است که در عصر رسول الله در سال سیزدهم بعد از بعثت به فرمان آن حضرت از مکه به مدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(مَ بِ) از نام های مکه است. (لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(مِ) سنگلابی. به زعمی در راه احد واقع شده است. در پایان غزوه احد حضرت امیر با سپر خویش از مهراس (آبی که در گودی سنگ های کوه جمع شده بود) می آورد و به صورت رسول خدا می ریخت. (مدینه شناسی، ج 2، ص 241؛ میقات حج، ش 31، ص 54)

مهل

(مُ هَ لّ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُ هِ لّ) احرام بسته. تلبیه (لبیک) گوینده (کتاب حج، ص 254)

مهلل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهیعه

(مَ یَ عِ) نام قدیم (ک) جحفه

میزاب نام

(ک) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کنند و زمان خاصی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

1. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

2. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

3. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن (1) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج).

میقات مکانی موضع خاص محرم شدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها (2) متعددند و با توجه به نوع عبادت حج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتند و مانند یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

1. در حج تمتع بعد ازاتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

2. و چون «میقات»به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر یا ساکن

و برای قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

1. مسجد الحرام

2. مقام ابراهیم

3. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد) و در چند مکان (میقات) می توان احرام بست و این میقات ها (مواقیت) که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

1. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی 486 کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد. این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

2. وادی عقیق؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی 94 کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره»و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ»است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

3. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی 156 کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت)، میقات اهل شام و مصر و مغرب و همه

کسانی است که از این راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

4. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی 94 کیلومتری و از راه ریاض حدود 80 کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

5. یلملم یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی 94 کیلومتری و از راه جدید 54 کیلومتری)، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند. (1)

6. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

7. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

8. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حِلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از آن جا ورود

به حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

9. فخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه (در محدوده

1. چوادی های پنجگانه مسجد شجره (ذوالحلیفه)، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسلام تعیین فرمودند. (میقات حج، ش 6، ص 142).

مسجد تنعیم) که یکی از نقاط آغازین حرم است و به نظر برخی فقها میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همان میقات های عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ) می باشد. (ق)

ب: میقات داخل مکه: کسی که در داخل مکه است و بخواهد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببندد باید به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

1. تنعیم: مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه (که امروزه متصل به شهر مکه شده است).

2. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه (به نقلی در فاصله حدود 20 کیلومتری).

3. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و مکه در جانب شمالی حرم (در فاصله تقریبی 26 یا 29

کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف. (1)

4. اضأه لبن یا «اضأه ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب (شرقی) حد حرم مکه است. (در فاصله دوازده کیلومتری)

5. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

6. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

7. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است. «ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف «ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است. (2)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.

1. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند. پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

2. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج 1، ص 114؛ تبصره المتعلمین، ص 155؛ توضیح مناسک حج، ص 13 الی 35؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 127 الی 130؛ میقات حج، ش 2 و ش 6؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص 26؛ فقه فارسی با مدارک، ص 86؛و...

ن

نائی

(ءِ) کسی است که منزل او 48 میل (16 فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص 6؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 3)

نابت

(بِ) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(یِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش 4، ص 133)

ناجیه

(یِ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 119)

ناخن چیدن

همان (ک) تقصیر

نادره

(دِرِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش 4، ص 147؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

ناذر

(ذِ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نارالغدر

(رُلْ غَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه (از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را

برافروخت قصی بن کلاب بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(سِّ) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند. (میقات حج، ش 4، ص 142؛ حرمین شریفین، ص 14؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است. (میقات حج، ش 4، ص 146)

ناشر

(ش) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

ناشه

(ش) از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 146)

ناظر الکسوه

(ظِ رُ لْ کِ وِ) رئیس دارالکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند. (میقات حج، ش 11، ص 95)

نافعه

(فِ عِ) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لْ رِ) کسی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود. (احکام عمره، ص 13، و...)

نامیه

(یِ) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 37)

ناودان رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ک) ناودان کعبه

نادوان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

1. قریش اولین ناودان را 5 سال پیش از بعثت (هنگام تجدید بنای کعبه) از چوب نصب نمود (و قبل از این کعبه ناودان نداشت).

2. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال 64 هجری نصب ناودان نمود.

3. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال 74 هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.

4. خالد بن عبدالله قَسْرِیّ به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.

5. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال 537 هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.

6. مقتفی خلیفه عباسی در سال 541 هجری ناودانی دیگر کار گذارد.

7. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.

8. در سال 781 هجری ناودان تزیین شد.

9. بعدها ناودان دیگری از مس کارگذاری شد.

10. سلطان سلیمان قانونی در سال 954 (یا 959) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.

11. از مصر در سال 962 هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.

12. سلطان احمد خان عثمانی در سال 1012 هجری

ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

13. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال 1040 هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

14. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال 1270 (یا 1273 یا 1276) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است. (حرمین شریفین، ص 54و 63و69؛ کعبه، ص 35؛ تاریخ مکه ص 117؛ احکام حج و اسرار آن، ص 96؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 50؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص 142)

نایب

(یِ)

1. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

2. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ بَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص 119)

نبیذ سقایه

(نَ) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد (میقات حج، ش 28، ص 128)

نتف

(نَ) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(نَ فُ لْ اِ) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(نَ) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(نَ) حرارت، رنگ

1. نام زمین مکه است.

2. نام زمین مدینه است. (لغت نامه)

نحر

(نَ)

1. نام مکه به جهت شدت حرارت

2. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش. (میقات حج، ش 7، ص 173) (ل)

نخاوله

(نَ وِ لِ) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها (که از نسل حسنین (علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال 1346 قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در

کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال 1371 قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی بهتری یافته

اند. در تسمیه اینان به تفاوت گفته اند:

1. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

2. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

3. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص 271 الی 277؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 144)

نخله

همان (ک) وادی نخله

نخولی

(نَ) یا (ک) نخاوله

نزول منی

(مَ ِ نا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سّ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه؛ میقات حج، ش 2، ص 219؛ ش 4، ص 142؛ ش 21، ص 92)

نسک

(نُ سُ) (نَ نِ - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج 9، ص 34)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسی ء

(نَ) انما النسی ء زیاده فی الکفر (توبه 37)

نسی ء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسی ء می کرد «قُلَمَّس» نام داشت، و در این که هدف از نسی ء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

1. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

2. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت؛ این بود که با عمل نسئی کاری می کردند که موسم حج در یک

زمان معتدل باشد (تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کبیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی (توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش 3، ص 118 الی 125؛ و...)

نسیکه

(نَ کِ)

1. ذبح، قربانی

2. خون قربانی

3. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی (لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعه ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج 1، ص 134، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کبوتر توسط شخص مُحِلّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 52)

نفر

(نَ فَ) (نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر (لغت نامه) (ع)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد. (تبصره المتعلمین، ص 198)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم (ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است. (تبصره المتعلمین، ص 198)

نقره الغراب

(نُ رَ تُ لْ غُ)

1. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش 4، ص 144؛ ش 10، ص 91)

2. از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 144؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 63)

نقع

(نَ قَ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج 2، ص 452)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 137)

نماز استداره ای

(اِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های (زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات (غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که (به طور بلند یا آهسته) در

مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نمازگزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام «طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

1. در عمره (تمتع و مفرده)، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

2. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

1. در عمره مفرده (1) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.

2. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین (علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاک مالید.

نماز طواف زیارت

(ک) نماز طواف

نماز طواف نساء

(ک) نماز طواف

نمرات

(نَ مِ) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است (بروشور «حقیقت حج)».

نمره

(نَ مَ رِ) (نَ رِ) نام کوهی (یا ناحیه ای) است در حد عرفات و یکی از حدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام دیدار از وادی نمره باید قصد آن کرد که از این پس کسی را امر نکنند مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(نَ خِ لِ) شهرت دیگری از (ک) نخاوله (میقات حج، ش 17، ص 158 و 159)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارک، ج 3، ص 137)

نیابت

(بَ)

1. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

2. نایب بودن (جانشینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشقت و حرج آن برای زائر مثلا در سعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

1. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق)، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره (تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(جِ بُ لْ حَ جّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ک) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش 4، ص 138؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 36)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود. (دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(جَ دِ) همان (ک) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَ طِ) (بَ بُ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان برکه ای از برکه های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 395)

وادی جمع

همان (ک) مشعر الحرام

وادی جن

(جِ نّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(یُ لْ حَ رَ) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص 15)

وادی حصون النیق

(ح نُ نّ) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص 12)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص 12؛ مدینه شناسی، ج 1، ص 25؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ک) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ک) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان. (و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

1. میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی 94 کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص 33؛ فقه فارسی با مدارک، ص 84)

2. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را «وادی مبارک» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 359؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم 37)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال بندگی و

طاعت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر خدای تعالی بود به برکت وجود حضرت اسماعیل و به دعای حضرت ابراهیم (وارزقهم من الثمرات ابراهیم 37) جدای از جنبه مقدس ترین مکان عبادی عالم، دارای آب و کشت شد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه (س)

در 85 کیلومتری شمال غربی مکه نرسیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نحلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیده می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 265؛ احکام حج و اسرار آن، ص 81؛ با راهیان قبله، ص 174)

وادی فخ

همان (ک) فخ

وادی قرن

همان (ک) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ک) مأزمین

وادی مبارک

همان (ک) وادی عقیق (2)

وادی محرم

همان (ک) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ک) محسر

وادی محصب

همان (ک) محصب

وادی مسفله

(1) (مَ فَ لِ) ادامه (ک) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ک) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ک) منی

وادی النار

همان (ک) محسر

وادی نخله

(نَ لِ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ک) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسک ص 205؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره).

والده

از القاب مکه است چون زوار و حجاج پس ازقضای مناسک حج (به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کنند. (میقات حج، ش 21، ص 123)

وشاح

(وِ) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند (میقات حج، ش 5، ص 50، و...)

وصائل

1. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند. (تاریخ مکه، ص 59)

1. مِ (ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکه) مَ (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص 147).

2. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصائل نامیده است (احکام حج و اسرار آن، ص 106)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

1. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

2. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

3. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر (و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع).

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

1. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

2. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار. (رساله نوین، ج 1، ص 245؛ توضیح مناسک، ص 111)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

1. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

2. وقت اضطراری اول مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور از توقف بین الطلوعین.

3. وقت اضطراری دوم مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص 245)

وقت حج

زمان انجام عبادت و مراسم حج است. و طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن (1) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه).

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

1. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

2. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا (پیش از ظهر) است.

وقفه عرفیه

(عَ رَ یَّ) درنگ (وقوف) در عرفات است (سفرنامه ابن جبیر، ص 171)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

1. وقوف عرفات
2. وقوف در مشعر
3. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

1. وقوف اختیاری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات
2. وقوف اختیاری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

1. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات
2. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره 198).

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات. (2) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

1. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

2. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف). وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است (یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

رو به قبله به سر بردن

با وضو

به سر بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

- از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال (یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُوَری از قرآن مجید را (مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، لا اله الا الله، الحمدلله، سبحان الله، ماشاءالله و لاقوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه (نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی ها آگاه است. (تفسیر نمونه؛

مجمع البیان؛ تبصره المتعلمین، ص 183؛ لمعه، ج 1، ص 128؛ احکام حج و اسرار آن، ص 237؛ میقات حج، ش 12، ص 164؛ و...).

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام (بقره 198).

وقوف در مشعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر. (1) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که (پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

1. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صورت می گیرد به این ترتیب که در حال احرام بعد از غروب شرعی روز عرفه (نهم ذی حجه) از عرفات به سمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف).

وقوف در مشعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه (شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است).

وقوف اضطراری اول؛ ماندن در مشعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسی که کار ضروری دارد (و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب

به منی می روند) این وقوف را «اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ ماندن در مشعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان (دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شخص مضطر یعنی کسی که از روی فراموشی یا عذر دیگری از وقوف ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب متمکن نشده است. این وقوف را «اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن (1)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهمَّ انی اسئلک ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قزح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به

هنگام برداشتن ریگ در مزدلفه (مشعر) باید قصد کناره گیری از گناه و نادانی و استواری بر دانش و عمل را داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف (بیتوته) کردن در وادی منی. (2) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج (3) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

1. 49 ریگ برای رمی جمرات و 21 ریگ جهت ذخیره.

2. رجوع کنید به «منی».

3. و در «حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمدن به وادی منی صورت می گیرد و زمان وقوف (بیتوته) در منی از غروب شرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو (یا سه) شب:

شب های یازدهم و دوازدهم: حجاج چه آنها که برای ادامه اعمال حج از منی به مکه رفته اند و چه آنها که نرفته اند و در منی باقی مانده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف (بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای

مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

1. وقوف در عرفات

2. وقوف در مشعر

3. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ک) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ک) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ک) وقوف در منی

وقوفین

(و فَ)

1. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

2. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهابیان

همان (ک) وهابیه (دایره المعارف فارسی)

وهابیه

(وَ ّه یِّ) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ک) عربستان سعودی.

ه

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول (به قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توقفی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

(هَ دْ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد (مائده 97) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است (حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند). هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود (در کنار مسجد در «حزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

1. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

2. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

(هَ دْ یِ تَ حَ لُّ لْ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

(تَ مَ تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السیاق

(سّ) همان (ک) هدی القران

هدی القران

(لْ قِ) هدی السیاق. شتری است که زائر در حج قران با خود براند، و همین راندن است که وجه تسمیه هدی السیاق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

(مُ عِ) همان (ک) هدی تمتع

هدی مندوب

(مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، مانند قربانی در حج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا (مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُ دَ نْ لِ لْ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین (آل عمران 96)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بدین گونه آنان را به جهت نمازشان هدایت می کند. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هدایت است و هدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آیند محدود نمی شود و همه جهانیان را در بر می گیرد و حتی محدود به دوران اسلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هدایت بود. کعبه مسلمانان را به سعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسلمانان را

هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند.

(میقات حج، ش 4، ص 156؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص 40).

هذراء

(ةَ) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش. (میقات حج، ش 7، ص 173).

هروله

(ةَ وَ لِ) نوعی کوتاه قدم برداشتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مستحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(ةَ مِ ءِ) از نام های زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91).

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود. (حرمین شریفین، ص 23، ثواب اعمال حج، ص 35).

هزمه ملک

(مَ لَ) از اسمای زمزم است. (میقات حج، ش 5، ص 140؛ ش 10، ص 90).

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند. (فرهنگ فارسی).

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند. (فرهنگ

فارسی).

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است. (فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون).

هفت شوط

1. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

2. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ک) مساجد سبعه.

هی برکه

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش 10، ص 91).

ی

یثرب

(یَ رِ) و اذا قالت طائفه منهم یا اهل یثرب. (احزاب 13)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

1. از ماده «ثَرَبَ» است به معنای عیب و فساد.

2. از ماده «تَثریب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

3. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص 173؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص 97؛ میقات حج، ش 6 و7 ص 91، ص 174؛ الاتفاق، ج 2، ص 452؛ و...).

یرمرم (یَ رَ رَ) همان (ک) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امتثال می شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص 53).

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

1. کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

2. کفاره کشتن کبوتر است

توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 52).

یک ربع پرداختی است در کفارات و آن کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص 52).

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسی، استمنا، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 46 و 70).

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرمات احرام باشد، مانند سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 46 و 70).

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سیر برای مردان، روغن معطر مالیدن، سوگند دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص 46 و 70).

یلملم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شرقی مکه به فاصله تقریبی 94 (و از راه جدید 54) کیلومتری از میقات های عمره (تمتع و مفرده) است. برای اهل یمن و

کسانی که از این راه عازم مکه اند. (میقات حج، ش 6، ص 150؛ ش 19، ص 102؛ ش 23، ص 118؛ لغت نامه؛ و...).

یمین الله

(یَ نُ لّا) عنوان حجرالاسود در روایات (میقات حج، ش 31، ص 147؛ سفرنامه ابن جبیر، ص 126).

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبوع.

ینبوع

(یَ) یا «ینبع» (چشمه) قریه ای است در حدود دویست کیلومتری راه مدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزاردند، و ینبع هنگام تقسیم فَیْ ء توسط نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سهم حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلستان پرداخت و درآمد حاصله را به یتیمان و مستمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافت عمدتاً در ینبع سکونت داشت و به کار مشغول بود. ینبع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هستند که معروف ترین آنان عبارتند از:

1. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر (علیه السلام) است که فردی با تقواو با فضیلت بود.

2. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد (علیه السلام) است.

3. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

4. احمد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شهادت رسید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص 158؛راهنمای حرمین شریفین، ج 5، ص 236)

یندد

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (لغت نامه؛حرمین شریفین، ص 119؛میقات حج، ش 7، ص 174)

یندر

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص 119؛ میقات حج، ش 7، ص 174)

یوم استفتاح

(اِ تِ) یا «یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند (و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز).

یوم افتتاح

همان (ک) یوم استفتاح

یوم الاکارع

(یَ مُ ل اَ رِ) یا «یوم الاکرع» روز دوازدهم ذی حجه را گویند چون در این روز حاجیان «اکارع» (جمع کراع به معنی پاچه) شتران و گوسفندان را می پزند. (امام شناسی، ج 6، ص 224؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 30)

یوم الاکرع

(ل اَ رُ) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(تَّ) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز13ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(تَّ یِ) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولا در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات) احرام بسته و به عرفات می روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

1. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

2. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می فرمود.

3. ریّ، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

4. ارتوا، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولا حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می داشتند به هم که

می رسیدند می گفتند «ترویم»آب برداشتید. آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص 142؛ راهنمای حرمین شریفین، ج 4، ص 10؛ کتاب حج، ص 254؛ ثواب اعمال حج، ص 7)

یوم الجمع

(لْ جَ) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل حَ جِّ) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش 2، ص 175)

یوم الحج الاکبر

(ک) حج اکبر

یوم الحصبه

(ل حَ بِ) همان (ک) یوم التحصیب

یوم الرئوس

(رُّ ءُ) یا «یوم القر» روز یازدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حاجیان در این روز سرهای حیوانات ذبح و نحر شده را می پزند و می خورند. (امام شناسی، ج 6، ص 224؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج 4، ص 30)

یوم الصدر

(صَّ دَ) روز چهارم از روزهای نحر (با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

یوم العرفه

(لْ عَ رَ فِ) روز نهم ذی حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: «بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفوت را انعام نموده و عطایت را در آن بسیار کرده و به سبب آن بر بندگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص 340).

یوم الفتح

(لْ فَ) مراد روز فتح مکه است در سال هشتم هجری. طبق نقل تاریخ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

یوم القدر

(لْ قَ) روز دوازدهم ذی حجه (میقات حج، ش 29، ص 17).

یوم القر

(- لْ قَ رّ) همان (ک) یوم الرئوس.

یوم المزدلفه

(لْ مُ دَ لَ فِ) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(مَ) روز عرفه. (لغت نامه؛ الاتقان، ج 2، ص 643).

یوم النحر

(نَّ) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(نَّ) روز کوچ حاجیان از منی را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق). (ع)

یوم النفر الاول

(نّ رِ لْ ا وَّ) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند. (امام شناسی، ج 6، ص 224؛ فهرست کشف الاسرار، ص 829).

یوم النفر الثانی

(نَّ رِ ثّ) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود. (امام شناسی، ج 6، ص 224؛ فهرست کشف الاسرار، ص 829).

یوم النفور

(نُّ) یوم النفر (لغت نامه، ذیل نفر).

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

1. قرآن مجید، با ترجمه (های) فارسی.

2. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

3. اسرار حج - امام سجاد (علیه السلام) (1)

4. تفسیر منهج الصادقین - ملا فتح الله کاشانی.

5. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

6. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.

7. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.

8. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.

9. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.

10. اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی.

11. قصص قرآن صدر بلاغی.

12. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.

13. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.

14. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.

15. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.

16. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.

17. حیوه القلوب علامه مجلسی.

18. بحار الانوار علامه مجسلی ج 13 ترجمه علی دوانی.

19. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.

20. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.

21. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.

22. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.

23. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.

24. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.

25. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج 3 (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

26. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

27. مناسک حج آیت الله خویی.

28. مناسک حج آیت الله سیستانی.

29. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

30. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

31. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

1. گفت و گوی امام با شبلی درباره اسرار و

واقعیات حج.

32. برنامه حج بعثه آیت الله گلپایگانی.

33. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

34. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

35. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

36. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

37. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

38. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

39. ثواب اعمال حج موسوی دهسرخی اصفهانی.

40. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

41. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

42. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

43. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

44. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

45. به سوی ام القری رسول جعفریان.

46. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

47. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

48. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

49. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

50. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

51. در راه خانه خدا عزالدین قلوز ترجمه سید جعفر شهیدی.

52. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.

53. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.

54. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.

55. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.

56. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.

57. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.

58. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.

59. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.

60. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.

61. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.

62. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.

63. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز اتابکی.

64. سفرنامه ناصر

خسرو به کوشش نادر وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

65. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

66. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

67. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

68. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

69. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

70. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

71. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

72. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

73. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

74. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

75. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

76. تاریخ مفصل اسلام ج 1 عمادزاده.

77. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

78. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

79. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

80. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

81. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

82. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

83. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

84. فرقه وهابی علی دوانی.

85. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

86. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

87. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

88. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

89. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

90. لغت نامه علی اکبر دهخدا.

91. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

92. فرهنگ جامع احمد سیاح.

93. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

94. فرهنگ آنندراج محمد پادشاه (شاد).

95. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

96. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

97. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

98. فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

99.

فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین مختاری علی اصغر مرادی.

100. دایره المعارف تشیع - احمد صدر حاج سید جوادی.

101. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

102. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

103. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

104. فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

105. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

106. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

107. مبسوط در ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

108. ماهنامه مکتب اسلام.

109. روزنامه همشهری و اطلاعات.

110. فصلنامه (1) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

1. (ک) رجوع کنید به

2. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

3. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

4. حرف ما قبل (ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

1. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

کتابخانه تخصصی

بهداشت کاروانهای حج

پیشگفتار

گردآوری: کتابخانه تبیان

وَ أذِّنْ فِی النّاس بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِر یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیق. لِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ یَذکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی اَیّام مَعلُومات عَلی ما رَزَقَهُم مِن بَهیمَهِ الأنعامِ فَکُلُوا مِنها وَاَطعِمُوا البَائِسَ الفَقیر

در طول قرن های متمادی، از زمان برخاستن ندای ابراهیم خلیل الله ع تا دعوت پیامبر خاتم حضرت محمد ص و از آن زمان تاکنون، انبوه خداجویان، گروه گروه لبیک گویان، دل از خانه و کاشانه خویش بریده و سرا پا شوق و شور، به سوی معبود و معشوق می شتابند و گردخانه او به طواف و راز و نیاز می پردازند و در این اقیانوس عظیم، بندگان دلباخته، روح خویش را با زلال

استغفار و استغاثه و ابراز اطاعت و بندگی تطهیر می کنند و با ره توشه تقوا، به دیار خویش باز می گردند و از شمیم صفای این سعی عاشقانه، فضای محیط زندگی را عطر آگین و اشتیاق عاشقان لقای معشوق را افزونتر می سازند.

اینک که پس از قرن ها، فرزندان اسلام یکبار دیگر با تأسی به اسوه حسنه، رسول خدا ص ، پیروزمندانه به قطع دست های شیاطین پرداخته و برشکستن و زدودن بت های پیدا و ناپیدا از دامان میهن اسلامی توفیق یافته اند. همچنین مفتخر به جانفشانی در راه آرمان های اسلامی آن فخر عالم امکان و تربیت یافته مکتب شهادت و ایثار، رهبر کبیر و همیشه جاوید انقلاب اسلامی، امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و شاگرد برگزیده و فرزندش، حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی عزم خویش را در برافراشتن پرچم «لااله الاّ الله» بر فراز گیتی به منصّه ظهور رسانده اند، حضور زائران سرزمین شهیدان گلگون کفن در کنار زائران دیگر ملل اسلامی، شکوهی دوباره به حج ابراهیمی داده و بت های مرئی و نامرئی را در سراسر جهان به لرزه افکنده و نوید فرا رسیدن صبح امید را پس از شام تیره حاکمیت شیاطین و ستم پیشگان، نوید می دهد.

به هر صورت، مدیریّت دشوار و سنگین کاروان های زائر خانه خدا و مسؤولیت سرپرستی این عاشقان خداجو، در ابعاد مختلف از لحظه حرکت به سوی سرزمین قبله تا لحظه رسیدن دوباره به وطن، بر عهده کسانی است که علی رغم همه سختی ها عزم خود را بر خدمت میهمانان خدا جزم کرده و به این خدمت بزرگ کمر

همّت بسته اند.

از آنجا که این مسؤولیت، همه جانبه است و پاسداری از تندرستی این جمعیّت انبوه، که در میان آنان سالخوردگان، جوانان، افراد نیازمند به مراقبت های ویژه، همه با هم در سرزمینی دور از خانه و خانواده، در دیاری با مسائل خاص اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی، در کنار میلیون ها میهمان از شرق و غرب و شمال و جنوب این جهان پهناور حضور دارند، ضرورت توجه به مسائل خاص بهداشتی را به شدت طلب می کند. در این مجموعه، تلاش می کنیم آنچه را که یک مدیر کاروان به عنوان بخشی از مسؤولیت همه جانبه خود باید بداند و بر اجرای آن نظارت کند و همه اعضای کاروان و همکاران خود را در این مسؤولیت مشترک یاری و ترغیب نماید به بیانی ساده و بی پیرایه عرضه کنیم. تا به یاری پروردگار و همّت و تلاش خستگی ناپذیر آنان و همکاری و همراهی همکاران آنها در کاروان و نیز زائران بیت الله الحرام، در یک کوشش دسته جمعی با پیشگیری از بیماری ها و حوادث و تأمین آسایش جسمی، روانی و اجتماعی راهیان خانه خدا، این سفر پربرکت و این مهاجرت الی الله، با سرفرازی میهن اسلامی، تندرستی و رفاه زائران و خدمتگزاران آنها، و بالاتر از همه رضای پروردگار بیچون توأم گردد.

فصل اوّل مقدّمه

مسؤولیت کاروان در تأمین بهداشت زائران

درست است که هیأت پزشکی حج با بسیج امکانات خود در طول این سفر، از آغاز تا پایان، در خدمت زائران و کاروان های حج می باشد لیکن مسؤولیت ویژه تأمین تندرستی زائران و حفظ آن، بر عهده مدیر کاروان و همکاران او است که در طول این سفر، عهده

دار امور حمل و نقل، اسکان، تغذیه، انجام اعمال و مناسک، جابجایی های ایّام ترویه، عرفه، عید قربان و ایام تشریق می باشند.

همانگونه که مراقبت های بهداشتی و رعایت دستورالعمل های مربوط، می تواند از وقوع هر حادثه ناگوار و خطرات جانی به آسانی پیشگیری نماید. سهل انگاری در مسائل مربوط به تأمین تندرستی زائران نیز می تواند خطرات جدّی بدنبال داشته باشد لذا شایسته است با توجه به اهمیّت مسأله، مدیران محترم کاروان ها به مسؤولیت سنگین و دشواری که پذیرفته اند، توجّه خاصی نمایند و نسبت به مراعات اصول بهداشتی در کاروان توسط همه کارکنان کاروان و نیز زائران نظارت جدّی و مداوم داشته باشند. بدیهی است در هر مورد که لازم باشد هیأت پزشکی حج آماده همکاری و انجام خدمات لازم خواهد بود.

آماده سازی زائران برای سفر

نکات ساده ای وجود دارد که آموزش آنها به زائران، قبل از عزیمت به سرزمین حجاز، هم ضروری است و هم بسیار سودمند.بخشی از این آموزش ها درباره آشنایی با انجام واجبات حج، ادای دیون شرعی، دلجویی و حلالی خواستن از بستگان و معاشرین و مانند اینها است و بخش دیگری نیز در مورد تهیه لوازم ضروری؛ مانند لباس کافی و مناسب، ساک، پارچه احرام، خمیر دندان و مسواک، حوله، وسائل اصلاح، و غیره است.

همچنین اگر زائرانی به دلائلی، نیازمند مراقبت های درمانی ویژه و مداوم هستند، به منظور پیشگیری از مشکلات، لازم است نسبت به همراه داشتن توصیه های پزشکی خاص خود و احیاناً داروها و غیره اقدام نمایند.

گرمای فوق العاده هوا در جدّه، مکه و مدینه، همراه داشتن یک قمقمه کوچک آب و یک بادبزن دستی را

برای هر زائری ضروری می سازد. و نیز لازم است لیوان نشکنی را با خود داشته باشد تا او را از استفاده از لیوان های آلوده بی نیاز سازد. پس با توجه به آنچه که ذکر شد، فرصت مناسبی در اختیار مدیران محترم کاروان قبل از سفر وجود دارد تا به زائران، آموزش اوّلیه و ساده را جهت آمادگی آنان برای این سفر بدهند.

قطعاً همین سفارش های قبل از سفر می تواند موجب پیشگیری از مشکلات بعدی باشد.برخی از نکاتی که اینک ذکر می شود مربوط به آموزش زائران و مجموعه آنها بطور کلی در آموزش، اجرا و نظارت بر آنها در مسؤولیت کاروان و مدیریت آن است.

لباس مناسب

لباس های نخی و فاقد الیاف مصنوعی برنگ های سفید و یا روشن، از دیگر انواع لباس ها مناسب تر و با شرایط آب و هوای سرزمین حجاز بکارگیری آنها آسان تر است. از آنجا که گاهی مشاهده می شود تعداد اندکی از زائران ایرانی با تکیه بر گرمای هوا در انتخاب لباس رعایت شؤونات ملّی را نمی کنند لذا شایسته است مدیران کاروان ها این گونه افراد را متوجه اهمیّت مسأله و ضرورت پوشیدن لباس هایی که موجب تحقیر و بی احترامی آنان و هموطنانشان نشود بنمایند.

حمل غذا توسط زائران

همه ساله مشاهده می شود که تعدادی از زائران، هنگام حرکت از منزل تا فرودگاه، به همراه خود مقداری غذا حمل می کنند و پس از پرواز از ایران به فرودگاه جدّه و نیز حتّی در فاصله فرودگاه جده تا مدینه یا مکّه، از غذای همراه خود استفاده می کنند و این کار سبب مسمومیت غذایی آنان و مشکلات بعدی آن می گردد.لذا به نظر می رسد صرفنظر از ضرورت تذکّر به زائران در مورد خودداری از به همراه آوردن غذایی فاسد شدنی، نظارت بر این نکته و ممانعت از مصرف خوردنی هایی که احتمالاً زائر به همراه خود آورده نیز لازم باشد.

در فرودگاه جده

با هر هواپیمایی که از ایران وارد جدّه می شود، تقریباً 2 تا 3 کاروان پیاده می شود. معمولاً تشریفات گمرکی و آماده ساختن وسیله نقلیه برای حرکت زائران به مدینه یا مکّه چندین ساعت وقت می گیرد. در این ساعات، کارشناسان آموزش بهداشت هیأت پزشکی حج، خود را به محل تجمّع زائران می رسانند و نکات ساده و ضروری بهداشتی را به آنان تذکّر می دهند. همکاری روحانیون، مدیران و خدمه کاروان ها می تواند به ثمر بخشی این آموزش ها کمک مؤثر کند. زائران معمولاً یک وعده غذا را در فرودگاه جده صرف می کنند لیکن گاهی دیده می شود که برخی از زائران بدلیل عدم تمایل به صرف غذا در آن ساعت، غذای خود را تحویل می گیرند و آن را همراه خود به داخل اتوبوس می برند تا در فاصله میان جدّه تا مقصد، صرف کنند. این کار کاملاً خطرناک است و با کمال تأسف همه ساله چند

مورد مسمومیت غذایی به همین دلیل دیده می شود.بنابراین، بجز آب، میوه، نان و نوشابه حمل هیچگونه خوردنی دیگری برای زائران مجاز نیست و چنانچه به هر دلیل صرف غذا در فرودگاه جدّه میسر نباشد، نگهداری، حمل و توزیع مواد غذایی مصرف نشده، غیر از میوه، نان و نوشابه می تواند خطرناک باشد. از آنجا که به هر صورت، زائران با ورود به محیط جدید و خطرات آلودگی های مختلف می باید بسیار بیش از گذشته مراقب سلامت و نظافت خود باشند، تذکّر نکاتی، مانند شستشوی مکرّر با آب و صابون پس از استفاده از توالت یا قبل از خوردن غذا، همچنین آشامیدن آب و مایعات کافی برای جبران تعریق سودمند است و نیز با توجه به احتمال گم شدن آنها و سرگردانی آنان توصیه به فاصله نگرفتن از محلّ استقرار زائران کاروان ضروری است.

فصل دوم بهداشت مسکن و محل استقرار کاروان

بهداشت کلّی ساختمان

ساختمان های محل اسکان زائران، گرچه با تلاش فراوان و همکاری گروه های مختلف مهندسی و بهداشتی انتخاب شده اند لیکن بطور کلّی با شرایط استقرار تعداد زیادی زائر، بصورت کاروانی، در چند اتاق آنها و تهیه غذای آنها، آنهم یکجا، معمولاً مناسب نیستند لذا همین مسأله مشکلاتی را به دنبال دارد؛ از جمله محل آشپزخانه کاروان ها غالباً در حیاط خلوت یا بام ساختمان و یا در فضای سرپوشیده دیگری که به عنوان آشپزخانه ساخته نشده انتخاب می شود. همچنین محلّ انبار، تعداد توالت ها، دستشویی ها، حمام ها، وضعیت فاضلاب، محل رختشویی و مانند اینها پاسخگوی نیاز بصورت مطلوب نیست. با وجود این، رعایت چند نکته می تواند به رفع مشکلات کمک و از پیدایش برخی خطرات پیشگیری

نماید:

1 بهداشت آب انبارها

با توجه به این که در طول سال، بسیاری از ساختمان های اجاره شده، بلا استفاده بوده اند، همچنین متأسفانه شرایط ساختمانی آب انبارها و دریچه های آنها به گونه ای است که احتمال آلودگی آب انبار و رخنه برخی حشرات و تجمع کثافات در آنها وجود دارد، لذا خدمه کاروان که قبل از ورود زائران به ساختمان، در محل حضور یافته و ساختمان را برای استقرار زائران آماده می سازند، لازم است ابتدا آب انبار را کاملاً تخلیه کرده و بخوبی شستشو نمایند و سپس برای آخرین بار دیوار و کف آب انبار را با محلولی شامل یک قاشق مرباخوری (5 گرم) پرکلرین در یک سطل آب (10 لیتر) بشویند و با جمع آوری و تخلیه آب مورد اشاره، آب انبار را آماده بهره برداری نمایند.

تذکّر اوّل:

آب لوله کشی شهرهای مکّه و مدینه نیاز به کلرینه کردن مجدّد ندارد. بلکه اگر آب لوله کشی کافی نبود و کسانی خواستند از آب حمل شده در تانکرها استفاده کنند، باید در برابر هر 1000 لیتر (یک متر مکعب) آبِ کلرینه نشده، یک قاشق مرباخوری (5 گرم) پرکلرین را در مقداری آب حل کرده به داخل آب انبار بریزند؛ به عبارت دیگر، مثلاً اگر از یک تانکر 14000 لیتری، آب بداخل آب انبار تخلیه می شود، همزمان با تخلیه، ریختن 14 قاشق مرباخوری پرکلرین به داخل آب انبار ضروری می باشد. مأمورین بهداشتی در هر بار مراجعه به کاروان، مقدار کلر باقیمانده آب مصرفی را با دستگاه کلر سنج اندازه گیری خواهند نمود و خدمه کاروان ها را راهنمایی خواهند کرد.

مجدداً یادآور می شود که کلرینه کردن

آب باید همیشه همزمان با تخلیه آب از تانکرها انجام شود.

تذکّر دوم:

قبل از ورود و استقرار زائران در ساختمان، لازم است خدمه پیش پرواز در صورت عدم مراجعه مأمورین بهداشتی، با مراجعه به نزدیکترین واحد بهداشتی درمانی هیأت پزشکی حج، یا به گروه بهداشت مستقر در بیمارستان مرکزی نسبت به تهیه پرکلرین و مواد ضد عفونی کننده لازم برای دستشویی ها و تهیه پوسترهای بهداشتی و نصب آنها در جاهای مناسب اقدام نمایند.

2 دستشویی ها، توالت ها و حمام ها

نظافت مداوم و همیشگی توالت ها، دستشویی ها و حمام ها یک کار کاملاً ضروری و بسیار مهم است که هرگونه بی توجهی به آن می تواند برای سلامت زائران خطرات جدّی داشته باشد. ممکن است برخی از زائران به دلایلی، در رعایت نظافت محل های ذکر شده دقّت کافی نداشته باشند امّا از آنجا که استفاده تعداد زیادی از زائران با شرایط جسمی، عادات، آلودگی های احتمالی و نیز رفتار بهداشتی مختلف از آنها، ممکن است سبب بروز گرفتاری ها و شیوع بیماری ها شود لذا بهداشت این قسمت ها از ساختمان را باید به عنوان محلّ های بسیار مهمّ بطور جدّی و مداوم تحت نظر داشت و همه روزه محوطه مربوطه را با آب و پودرهای پاک کننده شستشو داد و از بکار بردن جاروب بکار گرفته شده در توالت برای شستشوی راهروها جداً خودداری نمود.

ریختن مواد ضد عفونی کننده در داخل کاسه توالت و اطراف آن مفید است. مأمورین بهداشتی هنگام تحویل این مواد راهنمایی لازم را خواهند نمود. مع الوصف اگر از کرئولین برای این مقصود استفاده می شود، محلول 5 درصد آن را باید تهیه و بکار گرفت، به این ترتیب که در یک ظرف، 1 پیمانه از

این ماده را در تقریباً 20 پیمانه آب ریخت و با وسیله ای مثل آفتابه آن را در داخل کاسه توالت و محوطه اطراف آن پاشید.

برای ضد عفونی کردن حمام، وان حمام، و راهروهای اطراف دستشویی ها می توان از محلول کلردار به روش زیر استفاده کرد، ابتدا در یک سطل آب (10 لیتر) یک قاشق مرباخوری (5 گرم) گرد پرکلرین ریخته و سپس با این محلول کف محوطه حمام و دستشویی ها را بشویید.

در هر توالت و حمام قرار دادن یک ظرف زباله در دار که لااقل روزی یکبار تخلیه شود، ضروری است. کنار دستشویی ها لازم است به اندازه کافی حوله کاغذی یا دستمال کاغذی وجود داشته باشد و بهر حال قرار دادن حوله معمولی در دستشویی ها و حمام ممنوع است.

نکته مهم: همیشه باید به مقدار کافی صابون در تمام دستشویی ها وجود داشته باشد.

3 بهداشت اتاق ها

اتاق ها محل استراحت و خواب زائران است در هر اتاق به تناسب گنجایش آن، تعدادی از زائران اسکان داده خواهند شد. احتمال دارد بعضی از زائران به اندازه کافی مراعات اصول بهداشتی را نکنند و همین مسأله ممکن است سلامت سایرین را به خطر بیندازد، بنابراین لازم است بطریق صحیح و با زبان خوش موارد اشکال تذکر داده شود. نظافت اتاق ها دست کم روزی یکبار باید به دقت انجام شود. در هر اتاق قرار دادن یک سطل زباله دردار برای جمع آوری تدریجی مواد دور ریختنی و سپس جمع آوری همه آنها لااقل هر روز یکبار ضروری است.

یکی از چیزهایی که سبب اشکال در نظافت اتاق ها می شود، قرار دادن وسایل اضافی در اتاق

ها است، لذا شایسته است تا حد امکان، در کاروان محل هایی برای نگهداری چمدان ها و وسائل اضافی زائران پیش بینی شود.

نکته بسیار مهم دیگر، پاکیزگی و نظافت رختخواب ها است، البته هر زائر فقط از رختخواب مخصوص خود استفاده خواهد کرد لیکن شستشوی ملافه ها و روبالشی ها باید بطور مرتب و تقریباً هفته ای دو بار صورت گیرد، گاهی ممکن است بدلیل تعریق بیش از اندازه، تعویض ملافه ها به فاصله کمتر نیز ضرورت پیدا کند.

زائران پس از استراحت و برخاستن از خواب لازم است رختخواب های خود را جمع کنند.

محل صرف غذا باید جدا از اتاق های زائران باشد و بطور کلّی صرف غذا در اتاق ها درست نیست.

نکته بسیار مهم:

متأسفانه در میان زائران، کسانی وجود دارند که هنوز نتوانسته اند عادت زشت و زیان بخش سیگار کشیدن را ترک نمایند.

سیگار کشیدن، حتی اگر بر اساس فتاوای موجود، صریحاً تحریم نشده باشد، با انجام چند گناه آشکار و آزار دهنده توأم است.

ضرر رساندن به خود، مزاحمت و آزار همسفران و اسراف و اتلاف مال نمونه های واضحی از گناهانی است که معمولاً معتادان به سیگار مرتکب می شوند.

به هر صورت، صرفنظر از زشتی این عمل، لازم است به زائرانی که مبتلا به این بلا هستند تذکر داده شود که به هیچ وجه در داخل اتاق ها مجاز به سیگار کشیدن نیستند.

4 بهداشت انبارها، یخچال و فریزر

اصولاً محل انبار که در آن مواد غذایی نگهداری می شود، باید از انباری که محلّ نگهداری وسایل و مواد دیگر است، کاملاً جدا باشد.

انبار باید خشک و خنک باشد. مواد غذایی در کیسه های سربسته یا ظروف مخصوص روی سکّو یا داخل جعبه های مناسب قرار بگیرد؛ بطوری که لااقل 20 سانتیمتر از سطح زمین بالاتر گذاشته شود. جایی که حلب های پنیر و میوه جات نگهداری می شود، باید کاملاً خنک باشد. یخچال و فریزر در سرزمین حجاز از وسائل بسیار ضروری، مهم و اساسی هستند لذا نسبت به طرز کار آنها باید کاملاً مراقب بود، برای آن که یخچال و فریزر درست کار کنند، باید اولاً بر سطح کاملاً صاف و افقی در جای مناسب قرار داده شوند (مورّب قرار داده نشوند) و ثانیاً پشت یخچال و فریزر که محلّ لوله های گاز آن ها است با دیوار فاصله داشته باشد تا تبادل حرارت به آسانی صورت گیرد.

گاهی حتی ممکن است

مجبور شویم نزدیک یخچال یا فریزر، پنکه ای را بکار اندازیم تا تبادل حرارت لوله های گاز آنها آسان شود و درست کار کنند.

داخل یخچال و فریزر هم باید کاملاً تمیز باشد. از قرار دادن مواد غذایی بصورتی که دیگر مواد غذایی موجود در آنها را آلوده کند، باید خودداری نمود. ضمناً انباشتن مقدار زیادی مواد غذایی روی یکدیگر، مانع رسیدن سرمای کافی به بخشی از آن و سبب فساد آن خواهد گردید.

گوشت های آماده مصرف را باید در بسته بندی مناسب در داخل فریزر قرار داد.

توجه: هنگامی که مقدار قابل توجهی برفک در فریزر یا یخچال تولید می شود، انتقال سرما با اشکال توأم خواهد بود لذا باید نسبت به برطرف کردن بر فک اقدام نمود.

نکته مهم: نگهداری مواد غذایی پخته شده مازاد بر مصرف، در داخل یخچال و فریزر برای استفاده بعدی، ممنوع است.

5 بهداشت آسانسور، دستگیره ها، نرده ها

با توجه به رفت و آمد مکرّر زائران به کمک آسانسور و استفاده آنها از دستگیره ها و نیز دست زدن به نرده ها، لازم است نسبت به ضد عفونی کردن دستگیره ها و نرده های مورد اشاره اقدام شود.

یک روش آسان برای این منظور، استفاده از محلول 5% دتول است؛ به این ترتیب که تقریباً نصف 1 پیمانه دتول را در 5/9 پیمانه آب حل کرده به کمک دستکش، ابر یا دستمالی را درآن قرارداده خیس می کنیم، سپس ابر یا دستمال را روی تمام دستگیره ها و نرده ها می مالیم.

6 درها و پنجره های توری

اصولاً ارتباط میان داخل اتاق ها، انبار، آشپزخانه، توالت ها و محیط خارج ساختمان نباید بصورتی باشد که مگس و حشرات بتوانند داخل آنها شوند؛ به عبارت دیگر، یا باید درها و پنجره ها کاملاً بسته باشند و یا دریچه ها و درهای دارای توری سالم، در این محل ها قرار داشته باشند.

کاروان ها لازم است نسبت به ترمیم توری های پاره شده یا نصب دریچه های توری دار، با کمک مالکین ساختمان ها اقدام فوری نمایند و به هر صورت از ورود مگس و حشرات به داخل ساختمان، به عنوان یک خطر جدّی، با اهمیت بسیاری جلوگیری کنند.

7 محل رختشویی

در شرایط فعلی، در هر کاروان می توان محلّ مناسبی را برای رختشویی اختصاص داد. در این صورت زائران نباید از دستشویی ها جهت رختشویی استفاده نمایند.

همچنین شایسته است با توجه به امکانات، محل مناسبی برای آویختن رخت های شسته و خشک کردن آنها پیش بینی شود تا زائران تنها از همان محل برای این منظور استفاده نمایند.

8 بهداشت آشپزخانه و وسایل آن

آشپزخانه در تأمین سلامت زائران تأثیر فوق العاده ای دارد؛ به نحوی که هرگونه بی دقّتی در این خصوص می تواند خطرات جدّی برای زائران و کارکنان کاروان به دنبال داشته باشد.

مهمترین نکاتی که قطعاً باید در شرایط فعلی ساختمان ها مراعات شود عبارتند از:

الف پاکیزگی همه قسمت های آشپزخانه:

پاکیزه نگاه داشتن آشپزخانه، جز با نظافت و شستشوی مکرّر با آب و مواد پاک کننده، جمع آوری سریع زباله و مواد زاید، خودداری از قرار دادن وسایل اضافی در آشپزخانه و کنترل رفت و آمد، جلوگیری از ورود افراد دیگر (بجز کارکنان آشپزخانه) میسّر نیست.

ب جلوگیری از ورود مگس و حشرات:

شاید بسیاری از آشپزخانه های کاروان، به دلایلی که قبلاً ذکر شد، به این منظور از پیش آماده نشده باشند، امّا به هر حال به محض این که محلّی نام آشپزخانه گرفت، باید در حد افراط و وسواس نسبت به پاکیزگی عمومی آن کوشید و به هر طریق که لازم باشد، از ورود مگس به داخل

آن، بطور کاملاً جدّی جلوگیری بعمل آورد. ورود مگس به آشپزخانه به معنای ورود آلودگی و خطر بیماری و مرگ است. لذا به هیچ عنوان نباید پنجره ها یا درهای توری را باز گذاشت. همچنین با سرپوشیده نگاه داشتن زباله و

قرار ندادن مواد غذایی در جایی که استفاده مگس از آن میسّر شود، باید خطر آلودگی بوسیله مگس را برطرف کرد و در صورت ضرورت با دقت کافی، بدون آن که ظرفی یا ماده غذایی و وسیله ای که با غذا سرو کار دارد آلوده شود، از حشره کش مناسب استفاده نمود.

ج مناسب بودن مجاری فاضلاب:

مجاری فاضلاب آشپزخانه باید سرپوشیده باشد و به نحوی فاضلاب به مجرای اصلی هدایت شود که به هیچ وجه محیط اطراف را آلوده ننماید. بسیار دیده می شود که فاضلاب آشپزخانه های کاروان ها به داخل کوچه و خیابان وارد شده فضایی را آلوده نموده است.

د بهداشت محل ظرفشویی:

باید محل مناسبی برای ظرفشویی پیش بینی شود؛ به نحوی که این محل از قسمت تهیه و طبخ مواد غذایی کاملاً جدا باشد. فاضلاب محل ظرفشویی باید به نحو صحیح دفع شود و از آلوده کردن اطراف آن جلوگیری گردد.

ه بهداشت ظروف زائران و وسایل آشپزخانه:

پس از شستشوی اولیه ظروف زائران؛ یعنی پس از آن که آنها را با آب گرم و مواد پاک کننده شستشو دادند و آبکشی اوّلیه انجام شد، باید ظروف را در داخل تشت یا ظرف مناسبی قرار داد و در آن محلولی از پرکلرین شامل 5 گرم (1 قاشق مرباخوری) پرکلرین به ازاء هر 10 لیتر آب (یک سطل یا نصف یک حلب بزرگ) ریخت و پس از 20 دقیقه تا نیم ساعت ظروف را از آن خارج کرده و مجدداً با آب پاکیزه آبکشی نمایند و در محل مناسبی قرار دهند تا آب آن بچکد و ظروف خشک شوند. روی ظرف خشک شده را باید با

پارچه تمیز پوشاند و از دسترس مگس و گرد و غبار محفوظ داشت، بطور کلی استفاده از ظروف تَرَک دار و آسیب دیده، ممنوع است.

دیگ ها و ظروف بزرگ آشپزخانه را نیز باید پس از استفاده، به خوبی با آب گرم و مواد پاک کننده پاکیزه کرد و پس از آبکشی، در جای مناسبی بصورت وارونه قرار داد همچنین سایر وسایل کار؛ مثل کفگیر و ملاقه و غیره را نیز باید کاملاً پاکیزه ساخت.

لازم به تذکر است که استفاده از ظروف مسی قرمز (سفید نشده) و ظروف تَرَک دار، کاردهای درزدار، کفگیر و کفگیره برّه دو تکه (دارای میخ پرچ) مجاز نیست.

تخته گوشت خُرد کنی باید سالم و بدون ترک باشد و پس از هر بار استفاده و پاکیزه کردن و شستن، روی آن را با نمک نرم فراوان بپوشانند برای خُرد کردن خیار و پیاز و غیره نباید از تخته گوشت خُرد کنی استفاده شود بلکه برای این منظور، لازم است تخته دیگری تهیه شود.

و دفع بهداشتی زباله آشپزخانه

زباله آشپزخانه را باید بطور مرتب و بی وقفه از محیط آشپزخانه خارج کرد و در داخل کیسه های زباله، که سر آن بسته شده باشد یا در داخل ظروف زباله در دار، ریخت.

بسیار دیده می شود که کارتن های مقوایی مربوط به مرغ و گوشت و میوه جات، به همان صورت داخل ظروف زباله ریخته می شود و به همین دلیل سطل های زباله اغلب زود پر می شوند و در آنها باز می ماند لذا مقوا و جعبه و نظایر آنها را باید ابتدا کمی فشرد و به هر حال طوری در ظروف زباله

قرار داد که سبب بازماندن در سطل زباله نشوند.

ز شستشو و ضدّ عفونی کردن آشپزخانه

اگر چه باید تأکید کرد که در آشپزخانه به هیچ وجه، بجز آب پاکیزه و بهداشتی، آب دیگری نباید به هیچ منظور، حتی شستشوی کف و دیوار آشپزخانه بکار رود، مع الوصف اضافه می کنیم خوب است هر روز یکبار پس از شستشو و پاکیزه سازی کامل آشپزخانه، محوطه آشپزخانه را با محلول پرکلرین بوسیله جاروی پاکیزه یا «ت» ضدّ عفونی نمایند.

محلول پرکلرین را، همانطور که قبلاً برای ضدّ عفونی کردن حمام گفتیم، به این ترتیب می توان تهیه نمود: در یک سطل آب (10 لیتر آب)، یک قاشق مرباخوری (5 گرم) گرد پرکلرین می ریزیم و از این محلول برای ضد عفونی کردن کف آشپزخانه استفاده می نماییم.

در خاتمه این بحث، تذکر این نکته سودمند است که آشپزخانه باید تمیزترین قسمت ساختمان باشد.

9 بهداشت آبدارخانه

تقریباً اصول کلّی ذکر شده در مورد آشپزخانه؛ مانند ضرورت پاکیزگی، عدم دسترسی مگس، بهداشت مجاری فاضلاب، داشتن سطل زباله در دار، بهداشت محل شستشوی استکان و نعلبکی. ضد عفونیِ گاه بگاه استکان ها با محلول پرکلرین (که ضمناً سبب رفع کدورت و باعث شفافیت استکان ها هم می شود) باید به همان صورت مراعات شود.

نکته خاص آبدار خانه، قرار دادن قند و شکر در قنددان و ظروف در دار و قطع دسترسی مگس به آن و جلوگیری از ورود افراد مختلف به آبدارخانه است.

ضمناً از آنجا که چای پر رنگ برای سلامت انسان زیان بخش است و سبب یبوست مزاج و مشکلات دیگر می شود، توصیه می گردد چای را به صورت کمرنگ و به مقدار

فراوان در اختیار زائران قرار دهند.

10 بهداشت کلمن های آب

با توجه به شرایط خاص سرزمین حجاز، اجباراً از کلمن های آب بسیار استفاده می شود پس از شستشوی یخ در داخل آبکش و ریختن آن در داخل کلمن، مقداری آب پاکیزه اضافه می شود تا زائران از آن استفاده کنند.

چند نکته قابل ذکر در این جا وجود دارد که در عین سادگی، دارای اهمیت است:

الف بهداشت یخ

یخ را از هنگام دریافت از کارخانه یخ، باید در جعبه ها یا ظروف مناسب، حمل نمود و سپس در جای مناسب و بهداشتی یا استفاده از نایلون و مشمع پاکیزه نگهداری کرد. گاهی دیده می شود که قالب های یخ را روی زمین یا در داخل وانت روی کف محل حمل بار قرار می دهند. این کار سبب می شود که مقداری از یخ که بتدریج آب می شود آلودگی ها را در خودش حل کند و به آسانی به داخل قسمت های دیگر یخ نفوذ کند شستشوی ظاهری یخ قادر به رفع این گونه آلودگی ها بطور کلی نیست، پس از شکستن قالب های یخ همانگونه که اشاره شد باید یخ را با آب پاکیزه در داخل آبکش شست و سپس به داخل ظروف آب ریخت.

ب عدم دستکاری داخل کلمن

متأسفانه گاهی دیده شده است که برخی افراد برای خنک کردن قوطی نوشابه، آن را داخل کلمن آب قرار داده اند! این کار سبب آلودگی آب و لطمه زدن به سلامت دیگران می شود.

ج کنترل درجه سرمای آب

از آنجا که به دلایل خاص، کاروان ها ناچارند مقدار زیادی یخ را در داخل کلمن قرار دهند و این کار موجب خواهد شد

که آب آشامیدنی بشدت سرد باشد و بسیاری از اوقات زائران تشنه و عرق کرده از آن استفاده نمایند لذا توصیه می شود کنار کلمن های آب، ظرف شیردار دیگری که در آن آب معمولی است نیز قرار داده شود تا زائران میزان سرمای آب مصرفی خود را کنترل نمایند.

د شستشوی کلمن ها

به هر صورت هنگام تعویض آب و یخ، کلمن ها باید آنها را از آب باقیمانده تخلیه کرد و هر چند یکبار با آب پاکیزه شستشو داد.

11 بهداشت سفره و محل صرف غذا

محلی که برای صرف غذا در نظر گرفته می شود، باید کاملاً پاکیزه، دارای جای کافی و مانند سایر قسمت ها از دسترس مگس در امان باشد.

خوب است سفره ها را کمی با پهنای کمتر بگسترانند و به هیچ کس اجازه پاگذاشتن در سفره، به هر عنوان؛ مثل چیدن ظروف یا توزیع غذا و مانند اینها ندهند. همچنین هنگام جمع کردن سفره دو سر سفره را ابتدا روی هم قرار دهند سپس به دفعات لازم تا کنند، فایده این کار این است که هیچگاه قسمت زیر سفره که با فرش اتاق تماس دارد با داخل سفره که محل قرار دادن ظروف غذا است تماس پیدا نمی کند.

12 کپسول های آتش نشانی

در داخل ساختمان باید به تعداد کافی کپسول آتش نشانی برای مقابله با حوادث احتمالی وجود داشته باشد. معمولاً به دلیل کنترلی که از جانب مسؤولین دولت حجاز وجود دارد، کم و بیش این کپسول ها را در داخل ساختمان ها می توان دید اما متأسفانه بسیاری از کارکنان کاروان ها طرز کار با آنها را به دقت نمی دانند و همین مسأله می تواند موجب خطراتی شود.

لازم است مدیران محترم کاروان ها به طریق مقتضی و با آموزش های لازم به کمک افرادی که با طرز کار آنها آشنایی دارند، از آمادگی خدمه کاروان برای استفاده صحیح از آنها در مواقع خطر مطمئن شوند.

پی نوشت ها:

1-سوره حج آیه 27 و 28 - در میان مردم نداده که به نزد تو پیاده و سواره و از هر راه دور، برای انجام حج جمع شوند تا منافع بسیار برای خود ببینند و خدا را در روزهای معیّن بر آنچه

که از چهار پایان آنها را روزی داده یاد کنند، پس از آن بخورید و به درماندگان نیز بخورانید.

حج در قرآن

حج در قرآن

تفسیر المیزان: علامه طباطبایی

«اِنَّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکّه مبارکاً و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا وللّه علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفرفانَّ اللّه غنی عن العالمین». 1

«تحقیقاً اولین خانه ای که برای انتفاع عبادی مردم نهاده شد، خانه ای است که در سرزمین بکّه(مکّه) قرار دارد. این خانه برای آن نهاده شد که منشأ برکات فراوان و هدایت جهانیان باشد، در این خانه نشانه های فراوانی بر توحید خداست؛ از آن جمله «مقام ابراهیم» سلام اللّه علیه است و هرکس وارد این سرزمین شد، شرعاً در امان است و حج این خانه از طرف خدا بر آنان که قدرت رفتن به سوی آن را دارند لازم گردیده و هرکس استطاعت داشته و مُشرّف نشود، کفر عملی ورزیده است. تحقیقاً ذات اقدس اله، از همه جهانیان بی نیاز است.»

ارتباط آیه، با آیات قبل:

خداوند قبلاً فرمود: «فاتّبعوا مله ابراهیم حنیفاً و ماکان من المشرکین» 2، از ملّت ابراهیم پیروی کنید و او از مشرکین نبوده است. بدیهی است یکی از بارزترین مصادیق پیروی ملت ابراهیم سلام اللّه علیه «حرمت نهادن به کعبه» است.

آنگاه فرمود: «اِنّ اوّل بیت وضع للناس...». خطاب به یهودی هایی که مدعی بودند بر دین ابراهیم خلیل هستند می فرماید: اگر شما بر ملّت ابراهیم هستید، باید بنای ابراهیمی را نیز گرامی بدارید، آن را قبله و مطاف بدانید و اطرافش طواف کنید. روی این دو جهت آیه مزبور، بعد از

آیه «فاتبعوا ملّه ابراهیم...» آمده است.

شبهه اهل کتاب:

همچنین ظاهراً این آیه، ناظر به جواب شبهه دیگری است که از ناحیه اهل کتاب القا شد. آنها به مسلمانان می گفتند:

اولا نسخ روا نیست و نمی توان باطلی را در دین ابراهیم خلیل ع راه داد، قبله نمازگزاران بیت المقدس است، چنانکه شما مسلمانان نیز قبل از آمدن به مدینه به طرف آن نماز می خواندید، حال از این حکم خدا برگشته، به طرف کعبه نماز می خوانید، به این خیال که حکم قبله نسخ شده، در حالی که نسخ ممکن نیست.

ثانیاً: این را به دین ابراهیم ع نسبت می دهید و وی را مسلمان دانسته خود را پیرو او می دانید. شما امر باطلی را حق دانسته به ابراهیم استناد دادید و گفتید ما در این امر پیرو او هستیم علاوه برآنکه نسخ را مرتکب شدید.

جواب از شبهه اهل کتاب:

جوابی که از این شبهه داده می شود این است که: نسخ البته جایز بوده و هیچ استحاله ای در آن نیست. حکم اصلی، قبله بودن کعبه بود. «ان اول بیت وضع...» قبل از آن که سلیمان سلام اللّه علیه بیت المقدس را در فلسطین بنا کند، وجود مبارک ابراهیم خلیل ع کعبه را در مکه بنا نهاد و قبل از آن که بیت المقدس قبله باشد، کعبه هم قبله بود و هم مطاف؛ پس اگر ما از بیت المقدس به طرف کعبه برگشتیم، به همان قبله اول برگشته ایم؛ و این کار، سیره ابراهیم و انبیای ابراهیمی بود. ذات اقدس اله، وقتی جریان حضرت ابراهیم را شرح می دهد، می فرماید:

حضرت ابراهیم فرزند و همسر خود را در آن سرزمین سوزان و غیر قابل کشت آورده،

گفت: خدایا! من ذریه ام را در کنار خانه تو قرار دادم!، تا نماز را اقامه نمایند، یعنی بهترین دودمان در برجسته ترین سرزمین مأمور اقامه نماز شده اند.

اِعْراب «مبارکاً» و «هدی» جمله «مبارکا» و «هدی» یا منصوبند بنابر حال از متعلق «ببکّه»؛ یعنی در حال مبارک و هدایت. یا حال است برای ضمیر«وضع»؛ یعنی «وضع مبارکاً و هدیً.» یا «للناس مبارکاً و هدی» یا، «للذّی ببکه مبارکاً و هدی». بر همه این احتمالات قابل تطبیق می باشد، یعنی کعبه هدایت است برای جهانیان که همه می توانند از این هدایت و برکت طرفی ببندند.

موارد اولیّت در قرآن

اولیت در قرآن کریم در موارد فراوانی به کار رفته است که نوعاً نسبی است، لیکن اولیّت در آیه: «اوّل بیت وضع للناس» نفسی است. اما در سوره مبارکه «توبه» بعد از آنکه درباره حضور در مسجد اهل نفاق، می فرماید: «لاتقم فیه ابداً»؛ «در آن مسجدِضرار که اهل نفاق اتخاذ کردند، حضور پیدا نکن» می فرماید: «لمسجد أُسِّسَ عَلَی التّقوی من أوّل یوم اَحق ان تقوم فیه» 3 «مسجدی که روز اوّل براساس تقوا نهاده شده (مسجد قبا و...) شایسته تر است که تو در آن اقامه کنی و قائم باشی.4 نه مسجد ضِراری که براساس نفاق بنا شده است.» در این آیه «أول یوم» نسبی است نه نفسی یعنی در روز بنای آن، با تقوا و تقرب ساخته شده است. بیان شیخ طوسی(ره): مرحوم شیخ در «تبیان»5 ذیل آیه شریفه می فرماید: گاهی چیزی اول دارد، و آخر ندارد مثل «واحد» که آخر ندارد چون پایانی برای عدد نیست (غیرمتناهی، لایَقفی). یا نعمت های بهشت که اول

دارد؛ زیرا مؤمنین بعد از ارتحال از دنیا، وارد بهشت می شوند ولی آخر ندارد، چون در آن، جاودانند (خالدین فیها) پس لازم نیست هرچه اول داشت آخر نیز داشته باشد تا کسی بپرسد: اگر اوّل بیت این خانه است، آخر بیت کدام است». مفسرین دیگر6 نیز این نکته را دارند که لازم نیست اوّل، ثانی هم داشته باشد مانند کسی که می گوید: این اولین سفر من است که به حجّ مشرف شده ام؛ لازمه اش این نیست که حتماً موفق به سفر دوم هم بشود. اول است یعنی قبلا نبوده، پس لازم نیست ثانی بیت هم باشد. البته ثانی بیت و ثالث بیت به عنوان «فی بیوت أذن اللّه اَن ترفع و یذکر فیها اسمه» 7 و مصادیق دیگر برای خانه هائی که جای عبادت بندگان است، هست اما نه این که در مقابل کعبه، ثانی بیت نیز داشته باشیم. این سخن شیخ طوسی (قده) فی نفسه خطاء نیست اما این که فرمود: «چیزی که اول دارد ولی آخر ندارد» نظیر نعمت های بهشت»، صحیح نیست؛ زیرا گرچه تنّعم نعمت های بهشت اول دارد و آخر ندارد اما خود نعمت های آن نه اول دارد نه آخر؛ بهشت الآن هم موجود است، نه اینکه بعد از دنیا خلق شود. نعمت های بهشت همواره بوده وهست و انقطاعی ندارد، مخصوصاً آن جنّت و بهشتی که «عِْنَدَ ملیکٍ مُقْتَدِرِ» 8 است. «اوّلیت» بالذّات و بالغیر: اولیت بالذّات، مخصوص خداوند است که: «هو الأوّل و الاخر» 9 و چیزی مثل فیض حق، که نامحدود است؛«وکلّ مَنِّهُ قدیم» و (دائم الفضل) است، اول و آخر ندارد امّا

بالعرض نه بالذات، اولش به «هو الأول» وابسته است و آخرش هم به «هو الآخر» ولی ذات اقدس اله، اول و آخر ندارد بلکه خود بالذات اول و آخر است.

کعبه اوّلین معبد

کعبه نه اولین خانه مسکونی، بلکه اولین معبدی است که در روی زمین بنا شده و استفاده این معنا، از آیه که، اولین خانه ساخته شده کعبه است، مشکل به نظر می رسد چون آیه اوّلیتش را مقید به مَعْبد بودن ساخته است.

گرچه ممکن است گفته شود، مکّه اولین سرزمینی بود که از زیر آب بیرون آمد ولی اثبات اولین خانه بودن کعبه از آیه مشکل است. البته آیه، نفی هم نمی کند چون وصف و سائر قیود مفهوم ندارند، همانطور که اطلاق نیز ندارند. مقصود از «مفهوم» نداشتن وصف و لقب آن است که اگر دلیل مطلقی داشتیم، جمله ای که مشتمل بر لَقَب و وصف باشد مُقَیِّد آن اطلاق نیست نه اینکه می توان از جمله و صفیّه یالقبیّه، اطلاق اصطیاد کرد، بین مفهوم نداشتن و مطلق بودن، فرق است؛ جمله ای که وصف یا لقب در آن است مفهوم ندارد مگر آنکه در مقام تحدید باشد.

در مورد بحث اگر دلیلی از خارج دلالت کرد که اولین خانه بنا شده در روی زمین، براساس. «دحو الأرض» و... کعبه بوده این آیه، مخالف با آن نیست. ولی اگر از این آیه بخواهیم استفاده کنیم اولین خانه بنا شده چه برای عبادت یا استراحت کعبه بود، مشکل است.

بازسازی کعبه:

منظور از «بیت» نیز خصوص کعبه است که در سوره مائده به این صورت بیان شده: «جعل اللّه الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس 10». «قیاماً» مفعول دوّم «جَعَل» است کعبه ای که این صفت را دارد که بیت حرام است خداوند آن را عامل قیام برای همه مردم قرار داد: گرچه در آیه محل بحث فرمود: «مبارکاً

و هدی للعالمین» اما سرّ مبارک بودن، و هدایت جهانی را به دنبال داشتن، در آیات دیگر تشریح شد.

قبل از جریان حضرت ابراهیم سلام اللّه علیه این بیت و سرزمین آن، مشخص بود؛ امّا حوادث فراوانی از قبیل طوفان نگذاشت با همان وضع قبلی باقی بماند؛ آنچه فعلا تاریخ روشنی دارد ساختن این بیت توسط ابراهیم خلیل سلام الله علیه است وگرنه قبلا هم اصل خانه بوده است.

سوره مبارکه ابراهیم این قسمت را به عهده دارد: «ربنا إنی اسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم» 11 وقتی ابراهیم ع همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل سلام اللّه علیهما را به این سرزمین آورد، هنگام تودیع، هاجر به ابراهیم عرض کرد: «الی من تدعنی»؟ ما را به چه کسی می سپاری؟ فرمود: «الی ربّ هذه البنیه» به پروردگار این بناء!

لذا ابراهیم ع عرض کرد: «ربنا انی اسکنت...» سپس خواسته خود را بیان نمود که: ربنا لیقیموا الصلاه فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلّهم یشکرون»12 در این سرزمین که بحسب ظاهر، سوزان و غیر معمور است آنان را اسکان دادم تا نماز را اقامه کنند، برای موفقیت آنها، دل های گروهی از مردم را به سمت آنان متوجه ساز؛ چون تو «مقلّب القلوب» هستی و آنها را نیز از میوه ها روزی ده تا شاکر باشند.

طبری در ذیل آیه مزبور نقل می کند که: اگر حضرت خلیل ع گفته بود: افئده الناس همه مردم اعم از یهود و نصاری و... حج بجا می آوردند.

این دعا را حضرت ابراهیم سلام اللّه علیه در سرزمین سوزانی بیان فرموده که هیچ اثری از

آبادانی در آن نبود، مکّه تنها سرزمین بایر و موات مصطلح نبود که به آن «لم یُزرع» می گویند، سرزمین غیر مزروعی، به سرزمینی گفته می شود که قابلیّت آبادشدن را دارد ولی تاکنون آباد نشده و «غیر ذی زرع» به سرزمینی می گویند که نمی شود آن را آباد ساخت چون کوهستانی، سنگلاخ و بدون آب است. زمینی که آب دارد ولی کسی روی آن کاری انجام نداده «لم یزرع» است از باب «عدم ملکه» یعنی شأنیّت آبادی و کشاورزی را دارد. ولی از سرزمینی که سنگ خارا است و آبی ندارد و کسی در آن ساکن نیست «غیر ذی زرع» تعبیر می شود.

از طرف دیگر چون قدرت ذات اقدس اله، بیکران است حضرت ابراهیم ع عرض کرد: «ربنا انی اسکنت من ذریّتی بواد غیر زرع» یعنی پروردگارا همه امکانات عادی در آن سرزمین منتفی است امّا تو هرچه بخواهی می توانی ! در این مقطع چند دعا دارد:

1 خدایا آنان را بر اقامه نماز موفق گردان «ربنا لیقیموا الصلوه» گرچه انگیزه است امّا خواسته ای ضمنی را به همراه دارد،

2 دل های مردم را نیز به سمتشان متوجه کن که خواهان آنان باشند.

3 آنان را نیز از ثمرات برخوردار ساز. در آخر وظیفه آنها را که حق شناسی است گوشزد نموده که: «لعلّهم یشکرون» 13

دعاهای این مقطع در سوره مبارکه بقره14 آمده که ابتدا عرض کرد: «ربّ اجعل هذا بلداً آمنا»؛ «خدایا این وادی غیر ذی زرع را شهر امن قرار بده» سپس سالیان متمادی گذشت، چشمه زمزم به برکت این دعا و استغاثه هاجر علیها سلام الله و ناله آن کودک؛ اسماعیل ع

جوشیدن گرفته، کم کم پرنده و غیر پرنده و قافله ها فراهم آمدند و آنجا «بَلد» شد و دعای اول مستجاب گردید. بار دوم که حضرت ابراهیم ع تشریف آورد ند آنجا را شهر یافتند خواسته قبلی را با تغییر سیاق، بار دیگر در سوره ابراهیم عرض کرد:

«و اذقال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا» 15 که در اینجا کلمه بلد با الف و لام تعریف ذکر شد در هردو حال «أمن» را از خدا خواست و این خواسته را نیز خداوند برآورد لذا درباره آن چنین فرمود: آیا نمی بینند همه جا قتل وغارت و آدمکشی است جز سرزمین مکه که بلد امن است؟ «أولم یروا اناجعلنا حرماً آمناً و یتخطّف الناس من حولهم أفبالباطل یؤمنون و بنعمه اللّه یکفرون».16 بیرون مکّه جای آدم ربایی است («خطفه» یعنی ربودن، کاری که کرکس و شاهین نسبت به گنجشک و کبوتر انجام می دهند و آنها را در حال ناآگاهی و غفلت می ربایند) امّا ما اینجا را امن قرار دادیم. این امنیّت به دعای ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه حاصل شد که حکم فقهی نیز چنین است: «من دخله کان آمناً». 17

غرض آنکه از جمله «عندبیتک المحرم» معلوم می شود که قبل از ابراهیم سلام اللّه علیه نیز، کعبه به عنوان بیت حرام سابقه داشته، گرچه در اثر حوادث فراوانی قبل از آن حضرت و بعد از وی چندین بار کعبه ویران شده، خواه به وسیله سیل یا حادثه دیگر همچون مورد هدف قرار دادن حجّاج پلید کعبه را از بالای کوه ابوقبیس توسط منجنیق! و این سنگ های سیاه که دیوارهای کعبه را تشکیل

می دهند، عین همان سنگ های چند قرن قبل نیست.

از این که در زمان ظهور اسلام، وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع بر بالای دوش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پانهاده، بت ها را فرو ریخت معلوم می شود؛ بر حسب ظاهر و جریان طبیعی، کعبه تقریباً به اندازه قامت دو انسان متوسط بوده (یعنی دوبرابر قد یک انسان).

البته آن بخش معنوی از این حادثه که وقتی حضرت علی ع پا روی دوش مبارک پیامبر نهاد دستش به هرجا که می خواست برسد می رسید، حساب دیگری دارد.

این کعبه خراب شد. آنگاه خداوند دستور بازسازی کعبه را به ابراهیم خلیل داد: «و اذ بَوَّأْنا لابراهیم مکان البیت»؛ یعنی ما مهندسی کعبه را خود به عهده گرفتیم. نقشه آن را، که در کجا ساخته شود، تنظیم کرده به ابراهیم نشان دادیم سپس خطاب به او گفتیم: «ألاّتشرک بِی شیئاً و طهّرِبیتی للطائفین و القائمین و الرّکع السجود»18... به هیچ چیز به من شرک نورز و خانه ام را برای طواف کننده ها و نمازگزاران و راکعان ساجد پاکیزه نما تا هم معبد پاکان باشد هم قبله و هم مطاف پاکیزگان.

بیت المقدس و کعبه:

بیت المقدس، با همه قداستی که دارد، ذات اقدس اله در قرآن آن را به خود این چنین اسناد نداده است، تنها کعبه به خدا مستند است فرمود: «بیتی» خانه من: کعبه،«بیت اللّه» است.

سپس به ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه فرمود: تو اعلام کن مردم هم به سوی تو برای زیارت کعبه می آیند. از تو گفتن و از مردم حضور بهم رساندن: «و أذّن فی الناس بالحج یا توک رجالا» جمله «یأتوک» جواب امر

است؛ یعنی سرانجام می آیند به هرنحو ممکن هم پیاده «و علی کل ضامر» هم با مرکوب های لاغراندام. معلوم می شود پیروان ابراهیم و آنان که دعوتش را اجابت می کنند یا پیاده ها هستند یا اگر مرکوب دارند لاغر اندام است؛ البته آنان که از امکانات بهتری برخوردارند، سواره هستند و مرکوب فربه دارند، کمتر توفیق می یابند، «یأتین من کل فّج عمیق» 19 از هر درّه پرعمق می آیند.

حاصل آنکه، ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه به دستور ذات اقدس اله، مراحلی را طی کرد. ابتدا این سرزمین که معلوم بود سرزمین مکه است، جای آن شناخته شده نبود بعد ابراهیم فرزند و همسرش را در آنجا نهاد و از خدا خواست که آنجا را بلد امین قرار دهد.

بار دوم که تشریف آوردند آن جا را «شهر» یافتند ولی مأمن بودن را مجدّداً مسألت نمود، دستور رسید که باید این خانه را نوسازی و بازسازی کنی جای آن را خداوند مشخص نمود، ایشان شروع به ساختن کردند، آنگاه در حین ساختن عرض کرد:

«تقبّل منّا اِنَّکَ أنت السّمیع العلیم» 20 خداوند در باره کعبه ساخته شده فرمود: «جعل اللّه الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس» 21 نه تنها خود کعبه را عامل قیام مردم قرار داده، محرّم کرد، بلکه آن محدوده وسیع حَرَم و ماهی که حج در آن انجام می شود همه آنها را به عنوان شعار و قیام مردمی قرار داد.«والشهر الحرام و الهدی و القلائد...» طبری در ذیل آیه مزبور می گوید: قوام مردم در جاهلیت که به دوزخ و بهشت معتقد نبودند به کعبه بود، خداوند آن را با اسلام تأیید

و تحکیم نمود، پناهنده به حَرَم از تعرّض مصون بود، اگر کسی قاتل پدر خود را در ماه حرام می دید متعرض وی نمی شد، و اگر قِلاده به گردن قربانی آویخته می شد آن حیوان از تعرض محفوظ بود گرچه علف دیگران را از گرسنگی می خورد. خلاصه آنکه: آهنگ زیارت خانه خدا مایه احساس امنیّت بود.

قبله بودن بیت مقدس:

شکی نیست که «بیت مقدس» از زمان سلیمان سلام اللّه علیه به بعد قبله بوده چون بانی و معمار آن، حضرت سلیمان است. وجود مبارک رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نیز وقتی در مکّه نماز می خواندند به گونه ای می ایستادند که هم کعبه قبله ایشان باشد و هم بیت مقدس؛ زیرا بیت مقدس در شمال غربی کعبه است و آن حضرت در قسمت جنوب کعبه قرار می گرفت که هم به کعبه رو کرده باشد و هم به بیت مقدس. اما در مدینه وضع تفاوت کرد و چاره ای هم نبود.

چون در اوائل قبله بیت مقدس بود مدتی هم که رسول اکرم ص در مدینه به آن سو نماز می خواندند فقط رو به بیت مقدس بود و کعبه پشت سر قرار می گرفت! سرانجام در مسجد ذوقبلتین، در حال نماز وضع برگشت و تحویل قبله صورت گرفت.

مسجد حرام و مسجد اقصی:

در سوره مبارکه «اسراء» بین کعبه و بیت مقدس جمع کرده است: «سبحان الذی أسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی الذی بارکنا حوله» گرچه اطراف مسجد اَقصی پر برکت است؛ زیرا از نظر اقلیمی سرزمینش حاصلخیز و از آب خوب و هوای لطیف و... برخوردار است ولی امروزه همه آن نعمت ها یا بیش از آن در مکّه یافت می شود؛ بدون اینکه سرزمین سوزان مکه از خود چیزی داشته باشد، این در اثر استجابت دعای حضرت ابراهیم(«و ارزقهم من الثمرات») و جزو آیات الهی است که مکه همواره پر از نعمت های خدا باشد.

تفاوت کعبه و مسجد اَقصی:

بین مسجد اقصی و کعبه تنها این فرق نیست که یکی را ابراهیم

خلیل که از انبیاء اولوالعزم است ساخته و دیگری را سلیمان سلام اللّه علیه که از حافظان شریعت انبیای اولوالعزم است نه جزو آنان. بلکه فرق دیگر، آن که ظاهراً در باره بیت مقدس خدا وعده نداده که من آن را از خطر دشمنان حفظ می کنم ولی در باره کعبه این وعده داده شد عمل هم شده است.

اگر کسی بخواهد کعبه را محو سازد همان خدایی که با «طیر ابابیل» از آن حمایت کرد، با معجزه ای دیگر آن را مصون نگه می دارد ولی در باره مسجد اقصی و بیت مقدس چنین وعده ای نیست به همین جهت،...«بخت نصر» که تمام مسجد اقصی را ویران نمود، خطری نظیر جریان ابرهه متوجه او نشد.

بنای کعبه به سود مردم است:

ظاهر آیه شریفه این است که اولین خانه ای که به عنوان معبد برای مردم بنا شده خانه ای است که در مکه به سود آنان وضع شده است در اینجا فرمود: «وضع للناس» گرچه در باره تکلیف حج با کلمه عَلی می فرماید: «للّه علی الناس» که توضیحش خواهد آمد چون عبادت و تکلیف هرگز علیه مردم نیست بلکه به سود آنان است لذا آنها که اهل راهند در باره مکلّف شدن می گویند: «مشرّف می شوند نه مکلف» ! هرگاه سنّ مرد به اول شانزده سالگی، و زن به اول ده سالگی رسید می گویند آنها مشرف شده اند به خطابات الهی. زیرا دستورات الهی کلفت نیست، شرافت است. کسی که قبلا این شایستگی را نداشت که خداوند به او خطاب کند «اقیموا الصلوه و آتوا الزکاه» 22 همراه با بلوغ، این شایستگی را بدست

می آورد چون در باره دستورات دینی می فرماید: «ذلکم خیرلکم» 23 و... از این رو در عبادت با «لام» تعبیر شده است.

عبد سایر پیامبران ظاهر اطلاق آیه این است که بیت حرام و کعبه معظّمه اولین معبد جهانی است و هیچ پیامبری غیر از کعبه قبله ای نداشته است. همین معنا را می توان با بعضی از آیات سوره مبارکه «مریم» تأیید کرد. در این سوره گذشته از این که در جریان حضرت «مسیح» آمده است: «وجعلنی مبارکاً أینما کنت و أوصانی بالصلوه و الزکوه مادمتُ حیّاً»24 و نیز وصایایی که در باره انبیای دیگر دارد وقتی تعدادی از انبیا را نام می برد، می فرماید: «اولئک الذین أنعم اللّه علیهم من النبیین من ذریه آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریه ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبَینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خرّوا سُجّدا و بکیّاً»25 از آدم سلام اللّه علیه تا نوح و از نوح تا ابراهیم و انبیای بین ایشان تا ذراری دیگر،از همه این انبیا به نیکی یاد کرده می فرماید: «اذا تتلی علیهم...» همگی سجده می کنند. ناچار به سمتی سجده می کنند، اگر مقصود از این سجده خصوص سجده باشد بالأخره جهتی خواهد داشت و اگر مراد سجده نماز باشد باز هم سمت و قبله ای دارد. چنانکه از آیه بعد که می فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّاً» گروهی ناصالح، که بعد آمدند نماز را ضایع ساخته، پیروی از شهوات را سنّت سیّئه خود قرار دادند، معلوم می گردد که انبیا، اهل نماز بودند و نماز

و سجده هم سمت و قبله ای دارد؛ یا باید بگوییم همه جهت ها مساوی بوده، براساس: «أینما توَلّوا فثم وجه اللّه»26 که بعید است و یا باید بگوییم جهت خاصی قبله آنان بوده. از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که قبله همه انبیاء از آدم تا خاتم علیهم السلام ، کعبه بوده است؛ زیرا همه نماز و سجده داشته اند و این که بگوییم قبله مشخصی غیر از کعبه داشتند، با اطلاق آیه سازگار نیست.علّت نامگذاری مکّه به «بکّه» «للّذی ببّکه» هر آینه خانه ای است که در بکّه بنا نهاده شد. گفته اند منظور از «بکّه» همان «مکّه» است،گاهی «میم» تبدیل به «باء» می شود نظیر «لازب و لازم» یا اینکه مسأله تبدیل نیست، بلکه «لان لناس یَبُکّ بعضهم بعضاً» 27 «بکّ» یعنی کوبیدن، چون مردم در آنجا در اثر وفور و ازدحام جمعیت، مزاحم یکدیگر می شوند بکّه نامیده شده یا اینکه «بکَ» به معنای دفع و کوبیدن است از آن جهت که اعناق جبابره را می کوبد.

مبارک بودن کعبه

«مبارکاً و هدی للعالمین» اولین خانه ای که در مکّه به عنوان معبد نهاده شده منشأ برکات فراوان و وسیله هدایت جهانیان است. «برکت» مال و شی ثابت رامی گویند، چیزی که سهمی از ثبات و دوام داشته باشد. گودال های آب در بیابان که در آن آب جمع شده نمی گذارد هدر برود، را«بِرکْه» می گویند و به تعبیر شیخ طوسی سینه را نیز «برک» می نامند چون جایگاه حفظ اندیشه و اسرار و علوم است. و نیز کرک مخصوص سینه شتر را «برک» می گویند.

ذات اقدس اله، از آن جهت که

ثابت و دائم است. «تبارک» است و خیر او از آن رو که دوام دارد مبارک. ولی در مکّه و کعبه، چون این خیر بیش از جای دیگر از ثبات برخوردار است فراوانتر و پایدارتر یافت می شود لذا فرمود: «مبارکاً».

از جهت دیگر کعبه وسیله هدایت جهانیان نیز هست؛ زیرا همه عابدان و سالکان به آن سمت متوّجهند و از آن جا دعوت حق توسط انبیا به گوش جهانیان رسیده است. وجود مبارک پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن جا ندای لااله الااللّه را به گوش مردم رساند؛ و وجود مبارک خاتم الاوصیاء سلام اللّه علیه نیز هنگام ظهور از آن جا پیام خویش را به گوش جهانیان می رساند و سخن حق از آن جا برمی خیزد، وسیله های فراوان دیگر برای هدایت مردم در آن جا وجود دارد. از آن جهت که آیات بیشماری را در مکّه برمی شمرد: «فیه ایات بیّنات» دراین خانه نشانه های فراوان و روشن خدا وجود دارد.

مقام ابراهیم «مَقامُ اِبراهیم»؛ بعضی خواسته اند بگویند. مقام ابراهیم بیان آیات بیّنات است و همانطور که خود ابراهیم سلام اللّه علیه «کان امه واحده» مقام او نیز به منزله آیات بینات است؛ یعنی آنجا که اثر پای حضرت خلیل سلام اللّه علیه است بینات و معجزات فراوانی را به همراه دارد، خود این مقام به منزله «امت واحده» در بحث اعجاز است. حال چگونه «مقام ابراهیم» به تنهایی آیات بینات است به (صورت جمع) با اینکه «آیه بیّنه» به (صورت مفرد) است؟ احتمال نخست این که: اولا سنگ سخت به شکل خمیر درآید خود آیت و معجزه

ای است. ثانیاً جای مشخص آن به صورت خمیر درآید نه همه آن. ثالثاً بعد از این، تا عمق و گودی معیّنی به صورت خمیر درآید سپس به حالت سنگ باقی باشد رابعاً دشمنان فراوانی خواستند این اثر را محو سازند ولی از دستبرد همه طاغیان محفوظ مانده است. خامساً عده ای در این فکرند که آثار هنری و باستانی و هرچه جنبه قدمت و حرمت خاص دارد را از دیار مسلمین بربایند ولی از دستبرد همه آنها محفوظ مانده باشد. هم اکنون نیز اثر این دو پا وجود دارد، نواری برنجی درلبه این دو قدم شریف تعبیه شده که بر چهره آن، با حسن انتخاب، این جمله از آیه الکرسی نوشته شده است: «ولایؤده حفظهما» 28 شکل گیری مقام ابراهیم:آیا شکل گیری مقام ابراهیم که حضرت روی آن ایستاد هنگام چیدن بنای کعبه بود؟ یا وقتی که حضرت برای بار دوّم برگشت و همسر اسماعیل سلام اللّه علیه گفت: پیاده شوید تا من شما را شستشو کنم (سریا پایتان را بشویم) و حضرت پیاده نشد، پا روی سنگ گذاشت و پای مبارک در سنگ اثر کرد؟ یا هنگام امتثال «و اذّن فی الناس بالحج یأتوک رجالا...» 29 بر بالای آن سنگ قرار گرفته، اعلان کرد که مردم به طرف کعبه آمده حج بجا آورند؟ در همه حالات، یا در یکی از این حالات بود که بر روی سنگ پانهاد و سنگ نظیر جسمی نرم، اثرپذیر شد؟ همه اینها محتمل است اما آنچه مسلم است اصل پاگذاشتن آن حضرت و ماندن اثر پا در آن سنگ است؛ حال کدامیک از این سه مقطع بوده، آن

را باید روایات خاصه مشخص کند. مشابه این خصیصه، در جریان حضرت داود سلام اللّه علیه در سوره «سبا»30 آمده که: «و لقد آتینا داود منّا فَضْلا یا جبال أوّبی معه و الطّیر و ألنّا له الحدید» در باره داود کارهای فراوانی انجام پذیرفت، یکی تعلیم صنعت زره سازی بود. «و علمّناه صنعه لبوس» 31 یکی هم «و ألناله الحدید» بود که آهن سرد و سخت را ما در دست او نرم کردیم! تعبیر قرآن: «ألنّا» است یعنی ما برای او نرم کردیم اما در مسأله زره سازی سخن از تعلیم است چون زره سازی جزو علوم و حرفه های صناعی و قابل انتقال به دیگران نیز هست. اما دیگران نمی توانند آهن سخت و سرد را با انگشتان نرم کنند. در این جا سخن از تعلیم نیست. نفرمود: «و علمناه اِلانه الحدید» ما یادش دادیم چگونه آهن را نرم سازد، مثلاً اگر بصورت کارخانه ذوب آهن باشد! که علم است نه معجزه، بلکه فرمود: همانطور که شخصی عادی موم را به صورت دلخواه خود در می آورد، آهن در دست وجود مبارک داود ع مانند موم نرم بود و در دستش می چرخید، لذا روی این جهت تکیه می کند. مقام ابراهیم نیز از این قبیل است با این تفاوت که: «والنّا له الحجر» خواهد بود؛ یعنی سنگ را آنچنان نرم قرار دادیم که پاهای مبارک حضرت خلیل همین که روی آن قرار گرفت فرو رفت تا اثر پاها بماند. گذشته از این که مقام ابراهیم برای خلیل حق، یک نوع محفظه نیز برای پای مبارک بود، همان گونه که حدید برای داود سلام

اللّه علیه بود. در باره اینکه چگونه مقام ابراهیم به تنهایی آیات بینات است دو احتمال بود، احتمال اول ذکر شد و همان است که جناب «زمخشری» ذکر کرده است. احتمال دیگر اینکه: «آیات بیّنات» شماره های فراوانی دارد یکی از آنها مقام ابراهیم است و دیگری: «ومن دخله کان امناً». امنیت تکوینی و تشریعی بیت اللّه الحرام:خانه کعبه، یک امن تکوینی دارد، زیرا بسیاری از طاغیان خواستند آن را از بین برده به اهل مکه نیز آسیب وارد سازند ولی ذات اقدس اله آن جا را مأمن قرار داده فرمود: «الذی اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» 32 آن روز که از تشریع سخنی نبود مردم مشرک مکه از امنیت خاصی برخوردار بودند. یک امن تشریعی که: «من دخله کان امناً» یعنی کسی که وارد حرم شد شرعاً در امان است، طبری در ذیل آیه 97 سوره آل عمران نقل می کند: در جاهلیّت اگر جانی به کعبه پناه می برد هیچ کس متعرض او نمی شد. نیازی نیست، به تکلف افتاده بگوییم منظور از «آیات بینات» خصوص «مقام ابراهیم» یا خصوص امنیّتی است که خدا قرار داده؛ جریان «زمزم»، «حجر اسماعیل» و «حجر اسود» نیز از آیات بیّنه است. به علاوه خود «بیت» آیه بیّنه و معجزه است؛ زیرا براساس آیات سوره «فیل» آنها که خواستند کعبه را از بین ببرند، با هجوم لشکریان الهی مواجه شدند: «ألم ترکیف فعل ربّک بأصحاب الفیل... فجعلهم کعصف مأکول» پس لازم نیست بگوییم «مقام ابراهیم» بیان آیات بینات است، بلکه از باب ذکر خاص بعد از عام است. در سوره مبارکه «بقره» می فرماید: «و اذ

جعلنا البیت مثابه للناس و أمناً و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل أن طهّرابیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود»33 طی بحث مبسوطی آمده است که چطور بیت الله مرجع جمیع مردم و امن همگانی است هم امن تکوینی دارد؛ زیرا اگر کسی بخواهد کعبه را محو سازد خدا به او امان نمی دهد و هم امن «تشریعی»؛ زیرا هرکس به آن جا پناه برده نمی توان حدود الهی را در آن جا بر او جاری کرد. مگر خود او حرمت بیت را رعایت نکند: «والحرمات قصاص» 34 اگر کسی حرمت کعبه و مسجد حرام و حرم یا ماه حرام را رعایت نکرد شما نیز می توانید او را و حرمت امور یاد شده را قصاص کرده، رعایت نکنید. اگر جانی در خود حرم، جنایت کرد می توان حد را بر او جاری کرد ولی اگر در خارج حَرَم مرتکب جرمی شده و به حرم پناهنده شد، باید به او مهلت داد تا از حرم بیرون بیاید. البته خرید و فروش با او، احسان و اطعام به او ممنوع است تا با فشار آوردن به وی از آنجا خارج گردد. در بعضی از آیات به امنیتی که خداوند، نصیب سرزمین مکه کرده اشاره شده، نظیر آیه سوره عنکبوت: «أولم یروا أنّاجعلنا حرماً آمناً و یتخطّف الناس من حولهم أفبالباطل یؤمنون و بنعمه اللّه یکفرون» 35 مگر اینها نمی بینند همه جا آدمکشی و آدم ربایی و غارتگری است ولی، ما این سرزمین را امن قرار دادیم! حتی در زمان جاهلیّت نیز این منطقه را امن قرار دادیم، مردم در

جای دیگر اختطاف می شوند ولی در این جا محفوظند. سرّش این است که اگر کسی بخواهد به کعبه یا مردم آن سرزمین آسیب برساند خدا به او مهلت نمی دهد مخصوصاً اگر بخواهد به کعبه صدمه برساند: «و من یردفیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم»36 و این از خصائص حرم است، اگر کسی ملحدانه بخواهد ستمی روا دارد ما به او مهلت نمی دهیم. روایتی مرحوم ابن بابویه قمی در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» نقل کرده که اگر کعبه از حرمت خاص برخوردار است و اگر در جریان ابرهه با «طیر ابابیل» از کعبه حمایت شده چطور در جریان تحصّن ابن زبیر در درون کعبه، خدا از او حمایت نکرد؟ آنگاه که حجاج بن یوسف به دستور عبدالملک بالای کوه ابوقبیس منجنیق نصب نموده کعبه را از آن جا زیرسنگ های فراوان، در هم کوبید و ابن زبیر را دستگیر کرده به هلاکت رساند؟ مرحوم «صدوق» در جواب فرموده اند: حرمت کعبه برای آن است که دین محفوظ بماند و حافظ و ضامن دین، در زمان حضور، امام معصوم ع و ولی خدا؛ و در زمان غیبت نایبان او هستند. حضرت (ظاهراً امام سجاد ع) فرمود: این زبیری که سیدالشهدا سلام اللّه علیه و امام زمانش را یاری نکرد و بعد از شهادت آن بزرگوار امام زمان دیگرش (امام سجاد ع) را نیز یاری ننمود و خود داعیه ای داشت، اگر به کعبه هم پناه ببرد، خدا او را پناه نمی دهد؛ چه اینکه خداوند در جریان ابرهه طیر ابابیل را اعزام کرد ولی در جریان منجنیق بستن حجاج چنین

لشکری را نفرستاد. بالاخره امویان ابن زبیر را که آدم فاسدی بود گرفته و کشتند بعد هم کعبه را ساختند، مشکلی هم پیش نیامد. اما ابرهه آمده بود که قبله و مطاف را بردارد خدا نیز به او امان نداد؛ پس جریان کار حَجّاج نقض آیه «من یرد فیه بالحاد بظلم...» نیست و با آن منافاتی ندارد. هم اکنون نیز این خطر وجود دارد! اگر خدای ناکرده آن سرزمین، سرزمین ستم بشود مادامی که مردم در صراط مستقیم نباشند چنین نیست که خدا دست ظالم را کوتاه سازد؛ بلکه ممکن است براساس «نُوَلّی بعض الظالمین بعضاً» 37 ظالمی را بر ظالم دیگر مسلط گرداند! عمده آن است که مسلمین وظیفه اصلی خود را انجام دهند آنگاه و عیدالهی («من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم») تحقق پذیرفته به آن ظالم مهلت نمی دهد.

منسوب بودن «بیت» به خدا و مردم

شروع آیه با تأکید نشانه اهمیّت مطلب است فرمود: «إنّ أوّل بیت...»

این بیت، هم به ذات اقدس اله منسوب است و هم به مردم. اما با دو تفاوت أدبی و تفاوت معنوی: تفاوت ادبی آن که «بیت» بدون «لام» به خدا اسناد پیدا کرده می فرماید: «أن طهّرا بیتی...» 38 لذا گفته می شود کعبه بیت اللّه است ولی وقتی به مردم اسناد پیدا می کند همراه با «لام» است. «... وضع للناس» کعبه بیت اللّه است نه بیت الناس ولی این بیت اللّه برای مردم وضع شده است.

و امّا تفاوت معنوی، آن است که این بیت در اثر اضافه به «اللّه» شرافت پیدا کرده و مردم در اثر اضافه به کعبه، شریف می شوند. شرف کعبه به خاطر ارتباط

با حق، شرف مردم بر اثر ارتباط با کعبه است. فرمود. «وضع» للناس نه «بُنِیَ» للناس؛ یعنی تشریعاً برای این که معبد و قبله و مطاف مردم بشود، برای همه مردم وضع شده، اختصاص به گروهی معیّن ندارد.

قبله تنها کعبه است: این آیه شریفه فرضاً به خود آن سرزمین هم اشاره کند به این اعتبار است که خود آن سرزمین حرم است و آنچه مهم است آن محدوده، آن بنای خاص و مبنای خاص می باشد. این که می گویند کعبه قبله است در مقابل کسانی گفته می شود که می گویند. «برای افراد نزدیک کعبه، و برای آنان که در مکه هستند مسجد حرام، و برای افرادی که دور هستند حرم قبله است»39 که البته سخنی است ناصواب. قبله فقط کعبه است چه برای دور یا نزدیک، لیکن تفاوت در نحوه استقبال است، صدق استقبال فرق می کند. اسلام در همه موارد به پیامبر و دیگران آموخت که در تمام حالات بگویند: «والکعبه قبلتی».40 در تمام اذکارِ تلقینی سخن از این جمله است. تمام زنده ها و مرده ها با کعبه سرو کار دارند در حال احتضار، به نوعی و در حال دفن، به نوع دیگر، هیچ کس با مسجد حرام یا حرم کار ندارد و جمله «شطر المسجد الحرام» 41 از آن جهت است که: «فلنولینک قبله ترضیها».42 چون شطر المسجد حرام استقبال کنی به کعبه رو کرده ای؛ پس تفاوت در روگرداندن و استقبال است نه در قبله. افراد نزدیک متوجه حرم کعبه و افراد دور به سمت حرم که بایستند به کعبه رو کرده اند. و نیز آیه «و حیث ما

کنتم فولوا وجوهکم شطره» 43 یعنی استقبالتان به آن سمت باشد نه اینکه قبله مسجد حرام است. هم اکنون نیز که به طرف حرم رو می کنیم به طرف جهت، استقبال داریم. تا این جا نزد محققین قطعی است که قبله، مسجدالحرام و حرم نیست بلکه خصوص کعبه است اما بعضی از بزرگان این نکته ظریف را نیز یادآور شده اند که: خود کعبه قبله نیست، بلکه فضای خاصّ آن قبله است. خدای رحمت کند استاد ما مرحوم محقق داماد، مکرر این جمله را می فرمود: خود کعبه قبله نیست زیرا روزی که کعبه به وسیله سیل و امثال آن ویران شد چنین نبود که مسلمانان بی قبله باشند بلکه آن فضا و آن بعد خاص «من تخوم الارض الی عنان السماء» 44 قبله است، نه همین خانه چند ضلعی که ارتفاع خاص دارد! بلکه این بیت در جای قبله قرار گرفته، لذا کسانی که زیر زمین نماز می خوانند اگرچه چند طبقه هم زیر باشند باز استقبالشان همچون افرادی که بالا هستند محفوظ است سمت آن بعد و فضا که قبله است قابل تغییر و تبدیل نیست. این لطیفه نیز در کلام فخر رازی آمده و بعدها به کتاب های دیگر منتقل شده است که: «در شرف کعبه همین بس که عامرش ذات اقدس جلیل، مهندسش جبرئیل، و معمارش خلیل و دستیارش اسماعیل است !45 «و کفی بذلک فضلا و شرفاً» ولی دلیلی بر ثبوت این شرافت در مورد بیت مقدس وجود ندارد.

مصادیق آیات بیّنات: در این سرزمین، آیات بینات، نشانه های روشنی برای غیب است. آیت یعنی علامت، به لسان و اصطلاح قرآن کریم

اینها علامت صدق انبیا، ربوبیت حقّ و خالقیت خالقند. در تفسیر فخر رازی نشانه های فراوانی، از کیفیت ساختمان کعبه و خصوصیت هایی که در آن محور و محدوده هست ذکر شده:46

1 جوشش زمزم آب زمزم گذشته از آن که شفاست، اگر مدت ها نیز بماند محفوظ است، و نیز چشمه ای است که هزاران سال جوشش دارد؛ باتوجه به این که آن جا سرزمین باران و برف نیست که براساس «فسلکه ینابیع فی الأرض» 47 باشد جایی که بارانش بسیارکم، و بارش برف در آن کمتر سابقه دارد چشمه ای چندهزار سال بجوشد و هیچگاه نخشکد! از آیات بینه الهی بشمار می آید. برکاتی نیز در این آب وجود دارد تا جایی که وجود مبارک پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم آن را استهداء می کردند، یعنی از کسانی که از مکه می آمدند هدیه آب زمزم را طلب می نمودند: جوشش زمزم، دوام جوشش آن، شفابخشی وصیانتش از فساد و بو برداشتن، هر یک به نوبه خود معجزه است پس تنها در خود این آب آیات بیّناتی وجود دارد.

2 مشعر حرام: آنچه در اطراف مکه قرار دارد (سرزمین مشعر، عرفات و منی) نیز از آیات بیّنه حق است با اینکه آن جا سیلی نیست که سنگریزه هایی به وسیله آن پدید آید (چون جایی که مسیل و سیل خیز باشد سنگ های بزرگ همراه با آبهای تند کوبیده شده به صورت ریگ در می آیند) فراهم بودن این همه ریگ، که هر زائر بطور متوسط یا حداقل هفتاد ریگ برمی دارد و هنوز تمام نشده، خود معجزه است: فخر رازی

در تفسیر خود می گوید: سالانه ششصد هزار نفر(درآن زمان) هرکدام هفتاد ریگ برمی دارند و با آن جمره ها را رمی می کنند اما معلوم نیست چه کسی آنها رابعد از رَمی جمع می کند؟! سپس می گوید: «جزء فضایل آن سرزمین است که طولی نمی کشد ریگ ها پس از جمع شدن برچیده می شوند»48 هم اکنون می گویند مأموران سعودی آمده تسطیح می کنند ولی آن زمان چنین نبوده.

3 حیوانات حرمت کعبه را نگه می دارند: پرندگان سعی می کنند بر بالای کعبه آرام نگرفته آنجا را آلوده نسازند: البته آلوده نکردن در مشاهد مشرفه نیز هست ولی اینکه پرنده آن جا ننشیند و اگر از بالا به سرعت پایین بیاید وقتی به کعبه رسید زاویه ای ایجاد کرده فاصله بگیرد خود نشانه آیه بیّنه بودن است. درباره حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین سلام اللّه علیه نیز چنین کرامتی گفته شده براساس «ینحد رعنی السیل و لایرقی الی الطیر» 49 در آنجا نیز پرندگان ادب را رعایت می کنند. و نیز گفته شده: درنده ها در محور حرم به یکدیگر کاری ندارند و به حیوانات اهلی آسیب نمی رسانند: و بالاخره شواهد ظنّی فراوانی است که آن منطقه، سرزمین عادی نیست حیوانات در امن هستند انسان نیز از یک امن نسبی خوب برخوردار است «اطعمهم من جوع وامنهم من خوف»50 با این که «... یتخطف الناس من حولهم أفباطل یؤمنون و بنعمه اللّه هم یکفرون». 51

4 مقام ابراهیم: مقام حضرت خلیل سلام اللّه علیه که قرآن در بخش نماز و طواف روی آن تکیه می کند حرمت خاصی داشته از آیات بنیه الهی

است. فرمود «اذ جعلنا البيت مثابه للناس و أمْناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلّی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرّا بیتی للطائفین و العاکفین والرّکع السجود» 52 آیا نماز باید خلف المقام باشد یا عندالمقام کافی می باشد بحث فقهی است که براساس اختلاف روایات، بعضی احتیاطاً گفته اند حتماً باید پشت مقام باشد. عده ای هم عند المقام را کافی دانسته اند. بحث درباره معجزه بودن مقام، قبلا تحت عنوان شکل گیری مقام ابراهیم، گذشت.

«و للّه علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا»

تقابل «لام» و «علی» در اینجا گرچه «علی الناس» است اما این «علی» در حقیقت «للناس» است نه علی الناس که به معنای ضرر باشد. چنانکه لام «للّه» نیز به معنای نفع نیست یعنی از طرف خدا بر مردم است... تنها وجوبی را می رساند که برای مردم خیر است نظیر «کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عیسی ان تکرهوا شیئاً هو خیر لکم»53 و اگر چیزی خیر شد البته به زیان کسی نیست. «لام» و «عَلی» وقتی در مقابل یکدیگر قرار می گیرند نشانه آن است که از یک طرف حکمی برطرف دیگر جعل و واجب شده است نه اینکه بر ضرر او باشد.

عظمت و فضیلت حج بر سایر عبادات: ظاهراً در قرآن کریم، در بین عبادات، تنها خصوص حجّ است که با تعبیر «للّه علی الناس» آمده است؛ در باره نماز، روزه و امثال آن، نیامده «لله علی الناس اقامه الصلوه» یا «ایتاء الزکاه» و... این خود نشانه عظمت و خصوصیتی است که در حج نهفته و در سایر عبادات نیست. در باره نماز فرمود «اقیموا الصلوه» 54 «نماز را به پای

دارید» ولی در مورد حج نفرموده: حج کنید بلکه فرمود: «للّه علی الناس...»

لغت «حج» «حج» مصدر است، بعضی آن را اسم مصدر می دانند به معنای آهنگ بیت، قصد خانه خدا. از دیر زمان، مسأله «حجّ البیت» رواج داشت، از زمان حضرت ابراهیم سلام الله علیه به بعد رسم بر آن بود که سال را با حج می شمردند حضرت شعیب به موسی سلام اللّه علیهما فرمود: «انی أرید ان أُنكحكَ إحدی ابنتیَّ هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج» 55 یعنی من یکی از این دو دختر را به نکاح و عقد تو درمی آورم. بر این مهر که هشت حجّه اجیر من باشی، یعنی هشت سال، چون هرسال یکبار حج انجام می شد لذا به جای اینکه بگویند مثلا چهار سال می گفتند چهار حج. «ذوالحجه» را نیز که ذوالحجه می گویند برای آن است که «حج البیت» در آن ماه انجام می پذیرد. در این آیه («لله علی الناس حج البیت...») تأکیدهای فراوانی وجود دارد:

1 در سراسر قرآن ظاهراً تنها حج است که با این تعبیر آمده.

2 «للّه» مقدم شده و مبتداء را مؤخر آورده تا مفید حصر بوده و نشان بدهدکه فقط برای خداست.

3 مطلب را با بدل بیان فرموده و می گویند ابدال به منزله تکریر است: نفرمود للّه علی المستطیع... بلکه فرمود: «لله علی الناس حج البیت من استطاع».

4 برای «الناس» که مشمول تکلیف هستند بدل «بعض من الکل» آورده شده: «من استطاع الیه سبیلا» که تفصیل بعد از اجمال یا تبیین بعد از ابهام مفید تکرار و تأکید است. و اگر می فرمود «للّه حج البیت علی المستطیع» یا

«لله علی المستطیع» یا «علی من استطاع الیه سبیلا حج البیت» این معنا را نمی فهماند. «البیت»؛ مقصود همان «أول بیت وضع للناس» است و استطاعت عقلی و شرعی هر دو مطرح است. عقلا هرکس توان رفتن... را داشته باشد (و لو متسکّعاً) می تواند مشرف شود گرچه حج وی حج واجب نبوده و مستحب است، و اگر مستحب هم نباشد زیارت است و معنای عام «مبارکاً و هدی للعالمین» برای همه هست، مستطیع باشد یا نه، حج باشد یا عمره، واجب باشد یا مستحب. اما حج واجب تنها بر مستطیع لازم است. در باب استطاعت بحثی فقهی است که آیا تنها استطاعت «الیه» لازم است یا استطاعت «الیه» و «عنه» هردو؟56.

پاورقی ها

1 آل عمران: 96

2 آل عمران: 95

3 توبه: 108

4 ج 2، ص 535

5 مجمع البیان،ج2، ص 477.

6 نور: 36.

7 قمر: 55.

8 حدید: 3

9 مائده: 97

10 ابراهیم: 37

11 ابراهیم: 37

12 ابراهیم: 37

13 بقره: 126

14 ابراهيم: 36

15 عنكبوت: 67

16 آل عمران: 97

17 حج: 26

18 حج: 27

19 بقره: 127

20 مائده: 97

21 اسراء: 1

22 بقره: 43

23 بقره: 54، 184، 271

24 مريم: 31

25 مريم: 58

26 بقره: 115

27 نورالثقلين، ج1، ص 367.

28 بقره: 255

29 حج: 27

30 سبا: 10

31 انبيا: 80

32 قريش: 4

33 بقره: 125

34 مائده: 45

35 عنكبوت: 67

36 حج: 25

37 انعام: 129

38 بقره: 129

39 جواهر الكلام، ج 7، ص 320

40 شرايع الأحكام، ج 1، ص

41 بقره: 144

42 بقره: 144

43 بقره: 144

44 وسائل، ج3، ص 247.

45 تفسير كبير، ج 8، ص 145.

46 التفسير الكبير، ج 8، ص 145.

47 زمر:21

48 التفسير الكبير، ج 8، ص 145

49 نهج البلاغه خطبه 3.

50 قريش: 4

51 عنكبوت: 67

52 بقره: 125

53 بقره: 216

54 بقره: 43

55 قصص:

56 جواهر الکلام، ج17، ص 273.

چهل حدیث پیرامون حج

پیشگفتار

نویسنده: مهدی مهدی پور

انسان در باتلاق روزمرگی ها غرق می شود نیازهای کاذب و صادق، گرفتاری های اداری و شغلی و اخبار و اطلاعات محدود محلی و منطقه ای، انسان را از آرمان های بلند و وظایف الهی و اساسی بازمی دارد. او را از هویت اصیل و وطن راستین غافل می سازد، و حج هجرتی است مقدس از وابستگی ها و عادت ها بسوی خدا و بسوی فطرت الهی خویش.

حج حضور در مجمع عمومی سالانه مسلمین است و دیداری الهی همراه با همه آنها که به یک دین معتقدند و به یک آرمان می اندیشند و خدای یگانه را می پرستند.

حضور در میقات و لبیک و طواف، نماز و سعی تقصیر همراه با وقوف در عرفات مشعر و منی، قربانی و سرتراشیدن هزاران راز و رمز نهفته دارد که بیان آن در ضمن چهل حدیث کوتاه میسر نیست. اما یادآوری گوشه ای از اسرار این عبادت سیاسی، الهی، می تواند راهگشای پژوهشی بیشتر و مایه شور و شوقی افروخته تر گردد.

اندیشه های خرد و آرمان های کوچک در اجتماع بزرگ و سراسری مسلمین رنگ می بازد و بینش و خواسته های عمومی و بزرگ سراسری جای آن را می گیرد.

حاجی با شرکت در اردوی ابراهیمی حج با تاریخ پیامبران پیوند می خورد و هویت تاریخی خویش را باز می یابد. فریاد مقدس لبیک اللهم لبیک عهد دیرین و میثاق فطرت را یادآوری می شود و انسان با پوشیدن جامه های سپید احرام از ظلمت خودخواهی ها، خودنمائی ها و لذت گرایی ها و عادات و رفتار زیانبار می

گریزد و ستایش و نعمت و قدرت را ویژه خدا می بیند.

آداب حرم، اخلاق شایسته حیم قدس ربوبی را می آموزد. در مانور بزرگ حج، وحدت، عبادت و سیاست، ایمان و اتحاد و آزادی و مبارزه با کفر و شرک و شیطان یکجا جلوه می کند.

انسان با طواف در کوی دوست با فرشتگان آسمان هماهنگ می شود. و در مقام ابراهیم می ایستد و نماز می گزارد.

و با سعی بین صفا و مروه، موهای زاید از سر می زداید و با طوافی دیگر بنام نساء دوباره پروانه وار گرد خانه یار می چرخد و در نزد جایگاه خلیل الله علیه السلام نماز می خواند.

با استلام حجر الاسود و بوسیدن آن عهد الست را با مقام ربوبی تجدید می کند و با نوشیدن آب خوشگوار زمزم، زمزمه زندگی را دوباره در اعماق روحش می شنود.

وقوف ها و حرکتها به فرمان خدا و با یاد خدا راه و رسم زندگی ابراهیمی را به انسان می آموزد و انسان با انجام قربانی حنجره آزمندی ها و زفتی را می برد و با تراشیدن سر، آماده حضور دوباره در مسجدالحرام و خانه دوست می شود و با رمی جمرات با شیطان های بزرگ و میانه و کوچک درگیر می گردد و از هرچه شیطان و شرک است اعلام برائت می کند.

آنچه در این دفتر گردآمده چهل حدیث برگزیده درباره این فریضه بزرگ - حج - است که آداب و اهداف حج، قداست و امنیت اماکن مقدسه حج و نقش سازنده آن را در زندگی مسلمین مطرح می سازد. پیشوایان معصوم علیهم السلام در این احادیث کوتاه روزنه هایی به

دنیای زیبای حج گشوده اند که برای زائران بیت الله الحرام و دیگر مشتاقان دیار یار، مطالعه آن آموزنده و چشم نواز است.

حجکم مقبول و سعیکم مشکور

محمود مهدی پور

1- اهمیت حج

قال علی علیه السلام :

الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا.

علی(ع) فرمود:

خدا را! درباره خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید تا هستید، آن را خالی نگذارید. زیرا اگر حج متروک شود نظر رحمت خدا از شما قطع خواهد شد.

بحار الانوار/ ج 96/ 16

2- حج و توجه بسوی خدا

عن ابی جعفر الباقر علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی:

«ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» (2) قال: حجوا الی الله.

امام باقر(ع) درباره آیه شریفه «ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» فرموده است: منظور از فرار بسوی خدا آن است که آهنگ حج کنید.

معانی الاخبار/ ص 222

3- لبیک و قربانی

عن علی علیه السلام قال:

نزل جبرئیل عی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا محمد مر اصحابک بالحج و الثلج، فالحج رفع الاصوات بالتلبیه و الثلج نحر البدن.

امام علی علیه السلام فرمود:

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد یارانت را به عج و ثج فرمان ده. عج یعنی فریاد و لبیک برآوردن و ثج یعنی قربانی کردن شتران.

معانی الاخبار/ ص 224.

4- حج اکبر و اصغر

عن معاویه بن عمار، قال:

سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن یوم الحج الاکبر فقال: هو یوم النحر و الاصغر العمره.

معاویه بن عمار گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم روز حج اکبر چه روزی است؟ حضرت فرمود: روز حج اکبر روز عید قربان است و حج اصغر عمره است.

معانی الاخبار/ ص 295

5- آثار حج

عن الرضا علیه السلام قال:

ما رایت شیئا اسرع غنا و لا انفی للفقر من ادمان الحج

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هیچ چیزی را بیشتر از حج مداوم، در بی نیازی و فقر زدائی مؤثر ندیدم.

بحار الانوار، ج 74، ص 318

6- مرگ در راه حج

عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

من مات فی طریق مکه ذاهبا اوجائیا امن من الفزغ الاکبر یوم القیامه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس در راه رفت و برگشت مکه بمیرد از اندوه بزرگ روز قیامت ایمن خواهد بود.

ملاذ الاخیار/ ج 7/ 223

7- حرمت مهمانان خدا

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: الحاج و المعتمر وفد الله ان سالوه اعطاهم و ان دعؤه اجابهم و ان شفعوا شفعهم و ان سکتوا ابتداهم و یعوضون بالدرهم الف الف درهم

امام صادق علیه السلام فرمود: حاجی و عمره گزار مهمان خدایند. اگر چیزی بخواهند به ایشان دهد. اگر او را بخوانند، پاسخ می گوید. اگر شفاعت کنند. شفاعت ایشان را می پذیرد، اگر سکوت کنند، با آنان آغاز سخن می کند و در برابر هر درهمی که خرج کرده اند، یک میلیون درهم به آنان می پردازد.

ملاذ الاخبار/ ج 7/ 226

8- آمادگی برای احرام

عن حماد بن عیسی قال: سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن التهیؤ للاحرام، فقال: تقلیم الاظفار و اخذ الشارب و حلق العانه.

حماد بن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم. برای احرام چگونه باید آماده شد؟ فرمود: با گرفتن ناخن ها، کوتاه کردن شارب و تراشیدن موی بالای شرمگاه.

ملاذ الاخیار، ج 7/ 308

9- نظر به کعبه

عن الباقر علیه السلام : من نظر الی الکعبه لم یزل یکتب له حسنه و یمحی عنه سیئه حتی یصرف بصره عنها.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: هر کس به کعبه نگاه کند. تا وقتی به آن می نگرد مدام کار نیک برایش نوشته می شود و گناهش پاک می شود تا وقتی دیده از آن برگرداند.

بحار الانوار/ ج 96/ 65

10- نیت حج

عن ابی عبدالله -علیه السلام- قال: الحج حجان، حج لله و حج للناس، فمن حج لله کان ثوابه علی الله و الجنه و من حج للناس کان ثوابه علی الناس یوم القیامه.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: حج دو گونه است: حجی برای خدا و حجی برای خلق، هر کس برای خدا حج گزارد، پاداشش آنست که خدا که وی را به بهشت درآورد و هر کس برای مردم حج گزارد، پاداش وی روز قیامت برعهده مردم خواهد بود.

بحار الانوار/ ج 96/ 24

11- روزه ایام تشریق در منی

سئل الصادق علیه السلام : لم کره الصیام فی ایام التشریق؟ فقال: لان القوم زوار الله و هم فی ضیافته و لا ینبغی للضیف ان یصوم عند من زاره و اضافه.

از امام صادق -علیه السلام- سئوال شد: چرا روزه ایام تشریق «11 - 12 - 13 ذی حجه» نامطلوب است. حضرت فرمود: زیرا مردم، زائران خدا و مهمان وی هستند. و شایسته نیست که مهمان در نزد میزبان و کسی که به دیدارش رفته روزه بگیرد.

بحار الانوار/ ج 96/ 34

12- حج یا جهاد

عن الصادق -علیه السلام- انه قال: ما سبیل من سبیل الله افضل من الحج الا رجل یخرج بسیفه فیجاهد فی سبیل الله حتی یستشهد.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هیچ راهی از راههای خدا برتر از حج نیست مگر اینکه مردی شمشیر بردارد و در راه خدا جهاد کند تا شهید گردد.

بحار الانوار/ ج 96/ 49

13- ثواب طواف

عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه قال: من طاف بهذا البیت اسبوعا و احسن صلاه رکعتیه غفر له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هرکس هفت بار به دور این خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخوبی انجام دهد. گناهش آمرزیده شود.

بحارالانوار/ ج 96/ 49

14- حج و تجدید میثاق

قال ابو جعفر علیه السلام : و الحجر کالمیثاق و استلامه کالبیعه و کان اذا استلمه قال: اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لیشهدلی عندک بالبلاغ.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: حجرالاسود مثل یک پیمان است و دست کشیدن بر آن چون بیعت [با خدا] است وقتی حضرت دست بر حجرالاسود می کشید می فرمود: خدایا ! امانتم را ادا کردم. میثاق خود را تجدید کردم، تو گواه باش که من وظیفه ام را بپایان رساند.

بحار الانوار/ ج 96/ 48

15- اهمیت حج

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبه.

اما صادق -علیه السلام- فرمود: تا کعبه برپاست دین برپاست.

بحار الانوار/ ج 96/ 57

16- فلسفه نام کعبه

عن ابی جعفر -علیه السلام- قال: قلت له: لم سمی البیت العتیق؟ قال: لانه حر عتیق من الناس و لم یملکه، احد.

از امام باقر -علیه السلام- سؤال شد، چرا کعبه را بیت العتیق نامیده اند؟

فرمود: زیرا این خانه آزاد است و رها شده و در ملکیت هیچ کس درنیامده است.

بحارالانوار/ ج 96/ 59

17- مثلث مقدس

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: ان الله عزوجل حرمات ثلاث لیس مثلهن شی ء کتابه و هو حکمه و نوره و بیته الذی جعله قبله للناس لایقبل من احد توجها الی غیره و عتره نبیکم.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: خدای عزوجل سه ناموس محترم و مقدس دارد که هیچ چیز به حرمت آن نرسد. کتابش که فرمان او و نور اوست و خانه اش که آنرا قبله مردم قرار داده و توجه به جایی غیر آن از هیچ کس پذیرفته نیست و عترت پیامبر شما.

بحار الانوار/ ج 96/ 60

18- نذر کعبه

عن علی -علیه السلام- قال: لو کان لی وادیان یسیلان ذهبا و فضه ما اهدیت الی الکعبه شیئا لانه یصیر الی الحجبه دون المساکین.

امام علی -علیه السلام- فرمود: اگر دو رودخانه مواج از طلا و نقره داشته باشم هیچ چیز به کعبه اهدا نخواهم کرد، زیرا به پرده داران «ناشایست» می رسد نه به مساکین و مستمندان.

بحارالانوار/ ج 96/ 67

19- امنیت حرم

عن عبد الله بن سنان، عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال قلت: ا رایت قوله «و من دخله کان امنا» (3) البیت عنی او الحرم؟ قال: من دخل

الحرم من الناس مستجيرا به فهو امن و من دخل البيت من المؤمنين مستجيرا به فهو امن من سخط الله و من دخل الحرم من الوحش و السباع و الطير فهو امن من ان يهاج او يؤذی حتی يخرج من الحرم.

عبد الله بن سنان گويد به امام صادق -عليه السلام- گفتم: بفرماييد منظور از آيه «و من دخله كان امنا» چيست؟ كعبه مورد نظر است يا حرم؟ فرمود: هر كس از مردم به حرم پناه آورد در امان است. هركس از مؤمنين بر حرم پناه آورد از خشم خدا در امان است و هر حيوان وحشی و درنده و پرنده ای كه داخل حرم شود. در امان است از ارعاب و اذيت تا از آن بيرون رود.

بحار الانوار/ ج 96/ 74

20- چهار شهر برگزيده

قال رسول الله صلی الله عليه و آله: ان الله اختار من البلدان اربعه فقال عز و جل: و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين. و التين المدينه و الزيتون بيت المقدس و طور سينين الكوفه و هذا البلدا الامين مكه.

رسول خدا -صلی الله عليه و آله- فرمود: خداوند از شهرهای چهار شهر برگزيده است و فرموده: والتين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين. منظور از تين مدينه و منظور از زيتون بيت المقدس است و مقصود از طور سينين كوفه و مقصود از اين شهر امن، مكه معظمه است.

بحار الانوار/ ج 96/ 77

21- حج از مال حرام

قال ابو جعفر عليه السلام : لا يقبل الله عز و جل حجا و لاعمره من مال حرام

امام باقر -عليه السلام- فرمود: خداوند عز و جل، حج و عمره از مال حرام را قبول نمی كند.

بحار الانوار/ ج 96/ 120

22- آداب حج

عن ابی جعفر قال: ما یعبؤ بمن یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الصحابه لمن صحبه.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: کسی که قصد این خانه می کند اگر سه خصلت نداشته باشد، مورد اعتنا قرار نخواهد گرفت:

1- ورعی که او را از گناهان بازدارد.

2- بردباری که جلو خشمش را بگیرد.

3- حسن معاشرت با همراهان.

خصال/ ج 1/ 97 و بحار الانوار/ ج 96/ 121

23- معافیت بانوان در مناسک حج

عن ابی جعفر علیه السلام قال: لیس علی النساء اجهار التلبیه و لا الهروله بین الصفا و المروه و لا استلام الحجر الاسود و لا دخول الکعبه و لا الحلق انما یقصرون من شعورهن...

امام باقر -علیه السلام- فرمود: برای زنان در حج این امور لازم نیست:

1- بلند گفتن لبیک

2- هروله بین صفا و مروه [که نوعی دویدن است]

3- دست کشیدن بر حجر الاسود

4- ورود به کعبه

5- سر تراشیدن، تنها باید قدری از موی خود را کوتاه کنند.

بحارالانوار/ ج 96/ 189

24- توزیع و رحمت در اطراف کعبه

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: لله تبارک و تعالی حول الکعبه عشرون و مائه رحمه منها ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون

للناظرين.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: خداوند تبارک و تعالی در پیرامون کعبه صدو بیست بخش رحمت دارد، شصت قسمت آن برای طواف کنندگان چهل قسمت برای نمازگزاران و بیست قسمت برای ناظران کعبه است.

بحار الانوار/ ج 96/ 202

25- حجر اسماعیل

قال ابو عبد الله علیه السلام : ان اسماعیل دفن امه فی الحجر و جعل له حائطا لئلا یوطا قبرها.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: اسماعیل -علیه السلام- مادرش را در حجر دفن کرد و برای آن دیواری قرار داد تا قبرش زیر گامها قرار نگیرد.

بحار الانوار/ ج 96/ 204

26- 360 طواف

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: یستحب ان تطوف ثلاث مائه و ستین اسبوعا عدد ایام السنه فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطواف.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: مستحب است که 360 طواف به تعداد روزهای ایام سال بجای آوری، اگر نتوانستی هر قدر که ممکن شد طواف کن.

بحار الانوار/ ج 96/ 204

27- دست کشیدن بر رکن حجر الاسود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طوفوا بالبیت و استلموا الرکن فانه یمین الله ارضه یصافح بها خلقه.

پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: دور خانه خدا طواف کنید، رکن «حجر الاسود» را دست بسائید، زیرا به منزله دست راست خدا در زمین است که با بندگانش دست می دهد.

بحار الانوار/ ج 96/ 202

28- نماز در مسجد الحرام

عن الباقر -علیه السلام- قال: صلاه فی المسجد الحرام افضل من مائه الف صلاه فی غیره من المساجد.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: یک نماز در مسجد الحرام از صد هزار نماز در مساجد دیگر برتر است.

بحار الانوار/ ج 96/ 241

29- آب زمزم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ماء زمزم شفاء لما شرب له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: آب زمزم به هر قصدی بنوشد برای آن شفاست.

بحار الانوار/ ج 96/ 245

30- دعا در عرفات

عن الرضا -علیه السلام- قال: کان ابو جعفر یقول: ما من بر و لا فاجر یقف بجبال عرفات فیدعو الله الا استجاب الله له. اما البر ففی حوائج الدنیا و الاخره و اما الفاجر ففی امر الدنیا.

امام رضا-علیه السلام- فرمود: هیچ نیکوکا و بدکاری در کوههای عرفات دعا نمی کند مگر اینکه خدا دعایش را می پذیرد. دعای نیکوکاران را در حوائج دنیا و آخرت و دعای بدکاران را در کار دنیا می پذیرد.

بحار الانوار/ ج 96/ 251

31- اهمیت عرفات

عنی النبی -صلی الله علیه و آله- قال: اعظم اهل عرفات جرما من انصرف و هو یظن انه لن یغفر له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: گناه کسی از همه بزرگتر است که از عرفات برگردد و خیال کند آمرزیده نخواهد شد.

بحار الانوار/ ج 96/ 248

32- ثواب رمی شیطان

عن ابی عبدلله -علیه السلام- فی رمی الجمار قال: له بکل حصاه یرمی بها تحط عنه کبیره موبقه.

امام صادق -علیه السلام- درباره رمی جمرات فرمود: با هر سنگریزه ای که حاجی می زند یک گناه کبیره هلاکت بار از وی فرو می ریزد.

بحار الانوار/ ج 96/ 273

33- فلسفه رمی

عن علی بن جعفر عن اخیه موسی -علیه السلام- قال: سئلته عن رمی الجمار لم جعل قال: لان ابلیس اللعین کان یتراءی لابراهیم -علیه السلام- فی موضع الجمار. فرجمه ابراهیم -علیه السلام- فجرت السنه بذلک.

علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم -علیه السلام- پرسیدم: چرا رمی جمرات واجب شده است؟

فرمود: چون ابلیس لعین در جایگاه این سنگها برای ابراهیم -علیه السلام- ظاهر شد و آن حضرت او را سنگسار کرد، این کار در حج سنت شد.

بحار الانوار/ ج 96/ 273

34- قربانی حج

قال علی بن الحسین -علیه السلام- فی حدیث له: اذا ذبح الحاج کان فداه من النار.

امام سجاد -علیه السلام- در ضمن یک حدیث فرمود: وقتی حاجی قربانی را ذبح کند در برابر آتش جهنم فدیه او خواهد بود.

بحار الانوار/ ج 96/ 288

35- دفن مو در منی

عن جعفر عن ابیه -علیه السلام- قال: ان الحسن و الحسین کانا یامران بدفن شعورهما بمنی.

امام باقر -علیه السلام- از پدرش نقل کرده است که حضرت فرمود: امام حسن و امام حسین علیهم السلام دستور می دادند موهایشان در منی دفن گردد.

بحار الانوار/ ج 96/ 302

36- زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

عن النبی -صلی الله علیه و آله- انه قال: من رای [زار] قبری حلت له شفاعتی و من زارنی میتا فکانما زارنی حیا.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او روا گردد. و هر کس پس از مرگ به زیارت من بیاید گویا در زندگی مرا دیدار کرده است.

بحار الانوار/ ج 96/ 334

37- وداع کعبه

عن ابراهیم بن محمود قال: رایت الرضا -علیه السلام- ودع البیت فلما اراد ان یخرج من باب المسجد خر ساجدا ثم قام فاستقبل الکعبه و قال: اللهم انی انقلب علی ان لا اله الا الله.

ابراهیم بن محمود گوید: اما رضا -علیه السلام- را در حال وداع کعبه دیدم. وقتی می خواست از در مسجد بیرون رود. به سجده افتاد سپس برخاست و رو به کعبه کرد و گفت: خدایا! من با عقیده توحید «لا اله الا الله» بازمی گردم.

بحار الانوار/ ج 96/ 370

38- حج و رهبری

عن ابی جعفر -علیه السلام- قال: انما امر الناس ان یاتوا هذه الاحجار فیطوفو بها ثم یاتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: مردم مامور شده اند بیایند دور این سنگها طواف کنند سپس نزد ما بیایند و اعلام وابستگی و حمایت و یاری نمایند.

بحار الانوار/ ج 96/ 374

39- استقبال و مصافحه حاجیان

عن ابی عبد الله علیه السلام : من لقی حاجا فصافحه کان کمن استلم الحجر.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هر کس با حاجی دیدار کند و با او مصافحه نماید گویا بر حجر الاسود دست کشیده است.

بحار الانوار/ ج 96/ 384

40- ولیمه حج

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا ولیمه الا فی خمس فی عرس او خرس او عذار او وکار او رکاز فاما العرس فالتزویج، و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان و الوکار الرجل یشتری الدار و الرکاز الذی یقدم من مکه.

رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: ولیمه ای نیست مگر در پنج مورد:

1- در عروسی

2- در تولد کودک

3- در ختنه سوران

4- در خرید منزل

5- در بازگشت از سفر مکه.

بحار الانوار/ ج 96/ 384

1- آل عمران/ 97

2- سوره الذاریات آیه 51

3- سوره آل عمران آیه 97.

فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

پیشگفتار

نویسنده: عبدالله امینی

پیشگفتار کسی را سراغ نداریم که همچون علی بن ابی طالب علیه السلام فضایل را در خود گرد آورده باشد و به مانند او، فضایلش در دانش و فقه و چیره دستی اش بر احکام و سنن و قضایا ظهور کند. در منقبت او همین بس که رسول الله درباره اش فرمود: «اَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها» 1. به رغم جفای زمانه و توطئه ها و خیانت هایی که منجر شد بر بسیاری از دانش ها و داده های پربار او برای اسلام و انسانیت او پرده «تجاهل و» تعاصب کشیده شود. او نخستین مفسر و متکلّم و فقیه اسلام است. اگر شخصی منطقی به دور از غوغا و هیاهوی سیاست ببیند صحیح بخاری و مسلم در موازین صحیح دینی و فقهی، به ذکر نام راویان ضعیف یا گمنام؛ مانند ابوهریره و عِکرمه و کعب الأحبار اهتمام تام می ورزند، اما در اسناد خود از علی بن ابی طالب علیه السلام جز گذرا و به گونه پیشامد، نامی نمی برند، قلبش

از درد پاره می شود! از آن رو که ایشان پیشوای فکریِ مسلمانان است، آنان باید در مشکلات فکری و مطالب دینی از جمله مطالب فقهی بدو رجوع کنند. پژوهش حاضر تلاش دارد میراث فقهی امام علیه السلام را در ابواب مختلف حج که به ما رسیده است، تبیین کند. امیدواریم در دستیابی به اهداف مورد نظر در مانا کردن میراث فقهی امام از یک سو و تاباندن پرتو علوی بر فقه حج از سوی دیگر موفق باشیم. به گونه اساسی، مصدر روایات و احادیث این پژوهش، منابع ذیل است:

1 اخبار و روایاتی که منسوب به امام علی علیه السلام است و در وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی آمده و درباره جوانب گوناگون حج است.

2 اخبار و روایاتی که از امام علی علیه السلام مربوط به باب های مختلف حج می باشد و از مصادر گوناگون حدیث و فقه و تفسیر، بنا بر مذهب جمهور، دکتر «محمد روّاس قلعه چی» در کتاب «موسوعه فقه علی بن ابی طالب» گرد آورده است. منبع نخست، اساس پژوهش بوده، دوّمین مصدر با هدف مقارنه و افزایش مناسب به موضوع بحث است. تا آن اندازه که توانسته ایم این تحقیق را به گونه ابواب متعارف فقهی در کتاب حج، تقسیم کرده و باب هایی را که سخنی از امام علی علیه السلام در آن یافت نمی شود، حذف نموده ایم.

قسمت نخست مقدمات حج

این قسمت در بردارنده احکام مقدماتی فقهی فریضه حج است که مربوط به پیش از احرام می باشد. از امام علی علیه السلام درباره این مرحله، احادیثی فقهی گفته شده، که در نکات آتی تقدیم می شود:

1 وجوب

و فضیلت و ارکان حج در شریعت اسلام معروف است: حج از اعظم شعائر اسلام می باشد و از پیامبر نقل شده است: آن که مستطیع باشد و انجام حج را به تأخیر اندازد تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی برمی انگیزاند 2. در این باره گفته های بسیاری از امیر مؤمنان علیه السلام هست؛ از جمله در خطبه ای فرمود: «آیا نمی بینید خداوند از نخستین آفریده های خود از آدم تا آخرین آنان را در این عالم، به سنگ هایی آزمود که ضرر و سودی نمی رساند و نمی بیند و نمی شنود؟! سپس به آدم و فرزندانش دستور داد توجه خود را بدان معطوف کنند.» 3 و در خطبه دیگر فرمود: «خدای سبحان بر شما حج بیشتر را واجب کرد، تا نشانه تواضع آنان در برابر عظمت خداوند و اذعانشان به عزّتش باشد... حجّش را واجب و حقّش را لازم و کوچ بدان جا را بر شما فرض کرد.» 4 و به فرزندانش فرمود: «توجه به بیت پروردگارتان داشته باشید که از شما خالی نماند، که در این صورت، سعادتمند خواهید شد.» 5 این فرمایش ها درباره حج واجب است. در فضیلت و استحباب حج، در خبری به نقل از ایشان علیه السلام در علل الشرائع و عیون الاخبار و خصال به سندی که منتهی به امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش(علیهم السلام) می باشد آمده است: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید «حضرت» آدم چند بار حج گزارد؟ حضرت فرمود: هفتصد بار پیاده حج کرد. نخستین حجّی که گزارد، زنجره ای با او

بود که آب را به او نشان داد و با او از بهشت بیرون آمده بود. و از امام در باره اوّلین کسی که از اهل آسمان حج گزارد، پرسید. فرمود: جبرئیل بود.» 6

و از ایشان روایت است: برای شش کس بهشت را ضمانت می کنم؛ از جمله کسی که در راه حج بمیرد. 7 فضیلت حج نیاز به بیان ندارد، بلکه بحث در تعیین نوع افضل است و علمای مشهور اهل سنّت، به افضلیت اِفراد معتقدند و امامیه به افضلیت تمتّع. در جواهر الکلام آمده است: «اگر شخص مستطیع نباشد یا حَجّه الإسلام را به جا آورده باشد و حج برای او مستحب باشد، اختلافی نیست که تمتع به هر دو قسمش افضلیت دارد. نصوص در این باره مستفیض یا متواتر، بلکه از قطعیّات مذهب شیعه است و در برخی به نقل از صادق علیه السلام است: اگر دو هزار سال حج گزارم، جز به تمتع نیست.» 8 از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیده شد، فرمود: «علی علیه السلام می فرمود: برای هر ماهی عمره ای است. تمتّع به جاآر، که والله افصل است...» 9 بر خلاف آنچه که مصادر سنی از ایشان روایت می کنند که می فرمود: «حج را به افراد گزار، که افضل است.» 10

2 نیّت معلوم است که در شریعت اسلام، نیّت در هر عبادتی شرط است و حج از شمار عباداتی است که جز با نیّت صحیح نیست. در این باره اشکال و شکی نیست. بحث فقها در جنبه نیّت است، که نیّت احرام است یا خروج به طرف مکه یا نیّت نوع (تمتع، اِفراد یا

قِران) یا جمع میان نیّت نوع و نیّت هر یک از افعال حج؟ صاحب جواهر وجوه متعددی را از فقها نقل کرده و سپس این قول را برگزیده است که نیّت نوع است. 11 در موسوعه فقه علی بن ابی طالب، نصّی از امام به نقل از مسند زید آورده که فقهای سنّت از آن «نیت نوع» را استفاده کرده اند. امام علیه السلام فرمود: «هرکس حج نگزارده است، می تواند عمره تمتع به جاآورد یا اگر بخواهد قِران یا اِفراد گزارد.» 12 اما در این حدیث، حکم مختصر کسی آمده که حج به جا نیاورده است و می فهماند که امام علیه السلام در صدد امر دیگری جز نیّت است؛ زیرا وجوب نیّت در عبادت واجب و مستحب، بر کسی که حج بسیار بجا آورده و می خواهد حج جدید مستحبی به جا آورد یا کسی که حج نرفته و اولین بار است که حج مشرّف می شود، ثابت است.

3 وجوب حج برزن، گرچه همراهش محرم نباشد عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد، از حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان از قول پدرش، امام باقر علیه السلام فرمود: «علی علیه السلام می فرمود: اگر همراه زنی که برای اولین بار به حج می رود، محرم یا شوهرش نباشد، بلکه گروهی صالح باشند، اشکالی ندارد.» 13 در وجوب حج بر این زن، گمان وی به امنیّتش کافی است؛ زیرا اگر امنیت داشته و در گروه (کاروان)، معتمدانی باوی باشند، مستطیع خواهد بود، چنان که در جواهر گفته است. 14 مفهوم فرمایش علی علیه السلام و دیگر روایات این

بحث، آن است که اگر ترس از راه بر او چیره شود، حج گزاردن بر او واجب نیست.

4 حج خردسال و برده در فقه معروف است: حج بر خردسال و برده واجب نیست و اگر یکی از این دو حج به جاآورد، به هنگامی که خردسال، بالغ شود و برده آزاد گردد، مجزی از حَجّه الإسلام نیست. دراین باره روایات بسیاری از امامان(علیهم السلام) آمده؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«اگر خردسال را به حج برند، حَجّه الإسلام را وقتی بزرگ شد، به جا می آورد، و اگر برده را به حج برند، حَجّه الإسلام را وقتی آزاد شد، به جا می آورد.» 15 فقهای امامیه در این باب به حدیثی از امام علی علیه السلام استدلال نکرده اند، اما فقهای سنت از ایشان حدیثی آورده اند که فرمود:

«اگر خردسال حج بگزارد، تا زمانی که طفل است، مجزی است، اما هنگامی که بالغ شد، حَجّه الإسلام بر او واجب است و اگر برده حج به جا آورد، تا وقتی که عبد است، مجزی است و زمانی که آزاد گردید،حَجّه الإسلام بر وی واحب است.» 16

5 حج قِران حج، به «تمتع»، «اِفراد» و «قِران» تقسیم می شود؛ آن که از مکه دور است، تمتع بر او واجب است و بر اهالی مکه، اِفراد و قِران فرض است. در مصادر حدیثی و فقهیِ امامیه از علی علیه السلام در این باب، چیزی نیامده، اما مصادر سنی ذکر کرده اند که ابا نصر سلمی گفت: «حج را آغازیدم و در این هنگام علی[علیه السلام] را دیدم. پرسیدم: حج را تازه آغاز کرده

ام، می توانم عمره را بدان ضمیمه کنم؟ فرمود: نه، اگر عمره را آغاز کرده بودی، می توانستی حج را بدان ضمیمه کنی، اما اگر حج را شروع کرده ای، عمره را بدان ضمیمه نکن. پرسیدم: اگر بخواهم این کار را انجام دهم، چه؟ فرمود: با چند ظرف آب غسل کن، سپس برای هر دو احرام بپوش و دو طواف به نیّت آن دو به جای آر.» 17 همچنین روایت کرده اند: «مقداد در منطقه «سقیا» بر علی بن ابی طالب وارد شد، در حالی که ایشان به بچه شتران، مخلوطی از آب و آرد و گیاه را می خوراند. عرض کرد: عثمان بن عفّان از جمع میان حج و عمره نهی می کند. علی علیه السلام در حالی که بر دستانش اثر آرد نمایان بود، وارد بر عثمان شد و فرمود: تو از جمع میان حج و عمره نهی کرده ای؟ عثمان گفت: این اعتقاد من است. علی[علیه السلام] در حالی که خشمگین بود، بیرون آمد و «به نیت حج و عمره» می گفت: «لَبَّیْکَ اَللّهُمَّ لَبَّیک بِحَجٍّ وَ عُمْرَه مَعاً». 18

ابن ابی شیبه از مروان بن حکم روایت می کند: «با عثمان بودیم که شنیدیم مردی به قصد هر دو «حج و عمره» لبّیک می گوید. عثمان پرسید: کیست؟ گفتند: علی است. عثمان نزد ایشان رفت و گفت: نمی دانی من از این کار نهی کرده ام؟ فرمود: می دانم، اما به خاطر حرف تو، فعل رسول الله را ترک نمی کنم.» 19 روایات اهل سنت از امام علیه السلام ، درباره چگونگی این عمل، متفاوت است. در روایتی از ایشان

آمده است: «قارن» (جمع کننده حج و عمره) یک طواف و سعی می کند و در حدیثی دیگر است: دو طواف و یک سعی می گزارد. 20 در فقه امامیه معروف است: قِران به یک سعی و دو طواف است 21 و از ایشان علیه السلام نقل کرده اند: «هر کس بخواهد بین حج و عمره جمع کند، قربانی با خود ببرد.» 22

6 نیابت و احکام آن در باب نیابت در حج، از امام علی علیه السلام دو روایت در دو جا آمده است: نخست: نیابت از توانمند، به هنگامی که بیماری یا پیری یا دشمن مانع وی شود. روایت است: آن حضرت پیر مردی را دید که حج نگزارده بود و به دلیل پیری توان آن را نداشت. پس به وی دستور داد مردی را بفرستد تا به نیابت از او حج به جا آورد. 23 بر خلاف حدائق که قائل به وجوب نیابت به دلیل این روایت است، صاحب جواهر، دلالت این حدیث و امثال آن را بر وجوب رد کرده است. مصادر سنی این مضمون را از امام علی علیه السلام نقل کرده و از ایشان روایت نموده اند: «پیر مردی که در شُرف موت است و نمی تواند حج به جا آورد، مردی را با هزینه خود می فرستد تا از طرف او حج بگزارد.» 24 همچنین از ایشان روایت شده که معتقد بود اشکالی ندارد از طرف مردی که حج به جا نیاورده، حج گزارند. 25. اگر نایب شرایط وجوب را در آن سال داشته باشد، قول اخیر موافق فقه امامی است. 26 دوم: واجب است نایب طبق شرط، حج

تمتع یا قران یا افراد انجام دهد. در این باره روایتی آمده که صاحب وسائل به نقل از تهذیب و استبصار از حسن بن محبوب از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت درباره مردی که به شخصی درهم هایی داد تا به نیابت از او حج مفرده به جاآورد، فرمود: «نمی تواند حج تمتع به جاآورد. با صاحب دراهم مخالفت نکند.» 27 در این روایت، امامی که از او سؤال شده، معلوم نیست. روشن است که «حسن بن محبوب» از امام علی علیه السلام روایت نمی کند «زیرا معاصر ایشان نیست». اگر مقصود از «علی» امیر مؤمنان و روایت منقول از امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب معاصر ایشان بوده و از آنها روایت کرده است، بیش از یک واسطه در روایت ارسال هست. محتمل است که مقصود، از امام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب از ایشان روایت می کند و به سبب تردّد روایت میان این دو احتمال، شیخ طوسی در تهذیب آن را موقوفه و غیر مستند به یکی از ائمه(علیهم السلام)می داند. 28 صاحب جواهر آن را مضمره شمرده، اما مسؤول در روایت را ناشناخته می داند، 29 ولی اشتهار تعبیر از امام علی، در لسان روایات، به گونه ای که در این روایت آمده، واشتهار تعبیر از ائمه همنام ایشان به کنیه یا القاب یا اسم دوم یا سوم، به گونه ای است که تعبیر به اسم مفرد می شود و گویا این از خواص روایات مروی از اما علی علیه السلام است، که به

احتمال بسیار از ایشان باشد، و در این صورت مرسله خواهد بود.

7 آن که نذر کند پیاده به حج برود معروف در این مسأله، وجوب وفا به این نذر می باشد و ادعای اجماع بر آن شده است و به عنوان فرع این مسأله حکم جاهایی که حاجی مجبور است سوار بر کشتی یا مانند آن شود، مطرح گردیده است. امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت می کند: از علی علیه السلام در این باره پرسیدند و آن حضرت فرمود:

«در معبر می ایستد تا از آن جا بگذرد.» 30

8 مواقیت در مصادر حدیث و فقه امامی، گفته ای از امام علی علیه السلام در باب مواقیت نیست، اما برخی مصادر سنی، خبری از ایشان نقل کرده اند که می فرماید: «میقات کسی که از مدینه، حج یا عمره بگزارد «ذوالحُلیفه» است. می تواند پیش از رسیدن بدان جا، از همسرش بهره جوید یا هر لباسی بپوشد. میقات اهالی عراق، «عقیق»است و پیش از وصول به آن مکان، می توان از همسر و لباس بهره جست. اگر اهل شام بخواهند حج یا عمره به جا آورند، میقاتشان «جُحفه» است. می توانند هر لباسی را بپوشند و از اهل خود بهره جویند، تا به «جُحفه» برسند. میقات اهل یمن، «یَلَمْلَم» است و تا آن جا، حق استفاده از همسر و لباسِ غیر احرام را دارند. میقات اهل نجد «قَرْن المَنازل»است. و میقات هر که پس از مواقیت است، خانه اش می باشد.» 31 این مواقیت جز با اندکی تفاوت مطابق فقه امامی است. 32

9 حکم احرام پیش از میقات جایی که پوشیدن لباس احرام واحب است،

«میقات» نام دارد. اما اگر حاجی پیش از میقات محرم شده باشد، حکمش چیست؟ در فقه سنی معروف است که این عمل جایز می باشد و حج درست است. در این باره روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که در تفسیر آیه {...وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ العُمْرَةَ للهِ...} 33 فرمود: «اتمام حج به این است که از خانه ات برای حج و عمره مُحرِم شوی». مردی نزد عمر آمد و پرسید: من سوار بر کشتی و اسب و شتر آمده ام. کجا محرم شوم؟ عمر گفت: نزد علی برو و از وی بپرس. از علی علیه السلام پرسید، آن حضرت فرمود: «از جایی از وطنت که سفر را آغاز کردی، احرام بپوش» و او از مدینه منوره مُحرم شد. 34 فقه امامی کاملا مخالف این اعتقاد است و احرام پیش از میقات را درست نمی داند و روا نمی شمرد. 35 در این باره روایات بسیاری از امامان اهل بیت(علیهم السلام) آمده است؛ از جمله روایاتی از امام باقر و دو روایت از امام صادق علیهما السلام در رد آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت می کنند. در آنها اعتقاد اهل سنت بعید شمرده شده است. اگر چنان بود که سنیان می گویند، رسول الله صلی الله علیه وآله این فضیلت را ترک نمی کرد و از مدینه محرم می شد، اما او از «ذی الحُلیفه» احرام بست. 36

قسمت دوم: محرّمات احرام و کفاره کارهای خلاف در حال احرام

احادیث ذیل در باب محرّمات احرام، از مصادر شیعه و سنی روایت شده است:

1 عدم جواز صید بَرّی توسط محرم و حرمت اکل آن بر مُحرم و مُحِلّ در

صحیحه محمدبن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «علی علیه السلام به گروهی برخورد که ملخ دریایی می خوردند. فرمود: سبحان الله! شما در حال احرام هستید و چنین می کنید؟! گفتند: آن را از دریا صید کرده ایم. فرمود: اگر چنین است، آن را در آب بیندازید.» 37 مقتضای شبهه آن گروه، این بود که خوردن گوشت ملخ حلال است؛ زیرا قرآن 38 بر حلیّت صید بحر تصریح کرده است: {أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَهِ... } اما امام برای ردّ شبهه آنان فرمود: آن را در آب بیندازید؛ یعنی اگر بحری بود می توانست در آب زنده بماند. در جواهر از منتهی و تذکره علامه آمده است: «بسیاری از علمای ما و علمای عامه می گویند ملخ دریایی، صید برّی است. مسالک می گوید: «در این باره اختلافی نداریم، ولی ابی سعید خدری و شافعی و احمد به روایتی با ما مخالفند.» 39 نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب در این باب روایاتی از امام گرد آورده که در مصادر سنی موجود است. وی می نویسد: «کشتن و اشاره و نشان دادن و دنبال کردن و خوردن صید بر محرم حرام است.» علی علیه السلام فرمود: «محرم صید را نمی کشد و بدان اشاره و راهنمایی نمی کند و آن را دنبال نمی نماید.» 40 اگر یکی از این کارها را بکند و صید را وی یا غیر محرم بکشند، محرم ضامن است. 41 خوردن گوشت صید بر محرم حلال نیست، چه غیر محرم آن را شکار کند، چه محرم و چه برای وی شکار شود یا

برای دیگری 42. «حارث بن نوفل» جانشین عثمان در مکه بود. هنگامی که وی به مکه آمد، با غذای نمک سود از وی پذیرایی کردند. ماهیگیران کبکی را شکار کرده، پختند و در مقابل عثمان و همراهانش گذاشتند. اینان نخوردند، ولی عثمان گفت: ما آن را صید نکرده و دستور نداده ایم شکارش کنند. و غیر محرمان آن را صید کره و ما را بدان اطعام کرده اند. اشکالی ندارد بخوریم. به دنبال علی [علیه السلام] فرستادند و جریان را به ایشان گفتند. علی ناراحت شد و فرمود: شما را به خدا سوگند! یکی از شما سخن مرا تأیید کند. وقتی برای رسول الله [صلی الله علیه وآله] ران گور خری آوردند، رسول الله نفرمود: ما محرم هستیم و آن را به کسانی که غیر محرمند، بدهید؟! دوازده نفر از اصحاب رسول الله شهادت دادند. سپس علی فرمود: یکی از شما مردان برای خاطر خدا شهادت بدهد. وقتی برای رسول الله تخم شتر مرغی آوردند، ایشان نفرمود: ما محرم هستیم. به غیر ما بخورانید؟ از آن گروه دوازده نفری، عده ای شهادت دادند. حارث بن نوفل می گوید: «پس از شهادت اصحاب» عثمان خود را از سر سفره عقب کشید و به همراهانش پیوست و ماهی گیران غذا را خوردند. 43 عبد الرزّاق روایت کرده که علی در حالی احرام، صید را مکروه می دانست و این آیه را می خواند:

{أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ وَلِلسَّیَّارَهِ وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً... } 44. کشتن کفتار که به انسان حمله نکند، صید شمرده شده و موجب کفاره است، اما اگر

بر محرم حمله کند و توسط وی کشته شود، بر محرم کفاره واجب نیست. علی علیه السلام فرمود: «اگر کفتار بر محرم حمله کند، می تواند آن را بکشد، اما اگر پیش از حمله، آن را بکشد، باید میش بالغی کفاره دهد.» 45 کشتن مار سیاه و افعی و عقرب و سگ هار و حیوانی که بر محرم حمله آورد، رواست 46 و نیز کلاغ 47 و می تواند کنه های شترش را بگیرد و بکشد. در جواهر آمده است: اگر محرم، حیوان برّی را صید کند، میته بوده و بر محلّ و محرم حرام است، چنان که شیخ طوسی وحلّی (ابن ادریس) و قاضی ابن سراج و یحیی بن سعید حلّی و فاضلان محقق و علامه حلی) و دیگران آن گونه که از برخی از آنان نقل شده بدان تصریح کرده اند، بلکه در نهایه و مبسوط و تهذیب و وسیله و جواهر بنابر آنچه از بعضی نقل شده مانند میته است. در کتاب اخیر اجماع بر این اعتقاد است، و به دو خبر از امام علی علیه السلام در این مورد استدلال شده است: نخست: خبر وهب بن وهب از جعفر از پدرش از علی علیه السلام : «اگر محرم صید را ذبح کند، محرم و مُحل نمی توانند از آن بخورند و مانند میته است و اگر صید در حرم ذبح شود میته است، چه محلّ ذبحش کند و چه محرم.» دومین خبر از اسحاق از امام جعفر علیه السلام است که علی علیه السلام می فرمود: «اگر محرم صید را در غیر حرم ذبح کند، میته است و محل و محرم

نمی توانند از آن بخورند و اگر محل صید را در حرم بکشد، میته است و محل و محرم نمی توانند از آن بخورند.» 48

2 جواز روغن مالی پیش از احرام در فقه حج معروف است: حاجی پس از احرام نمی تواند روغن استعمال کند و اگر بوی آن پس از احرام باقی می ماند، باز نمی تواند پیش از احرام روغن استعمال نماید49، اما اگر پس از احرام بویی باقی نمی ماند، پیش از آن رواست. خبری که محمدبن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، به همین معناست: «علی علیه السلام در این باره فرمود: «نباید محرم، عطر و روغن استعمال کند. اگر پوستش ترک خورد، از غذایی «چرب»که می خورد، بر آن می مالد و اگر چشم درد داشته باشد، صبرزرد «که گیاهی دارویی است» به چشمش می کشد، نه زعفران.»50

3 جواز احرام به لباس رنگ شده با گل سرخ بین فقها مشهور است که احرام به لباس رنگ شده کراهت دارد، مگر آنچه با دلیل استثنا شده است؛ از جمله لباسی که با گِل سرخ (خاکی سرخ که با آن لباس را رنگ می کنند) رنگ شده باشد. از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است: «علی علیه السلام محرم بود و یکی از کودکانش با او بود که او لباس رنگی به تن داشت. عمر بن خطاب وی را دید و گفت: ای ابا الحسن! احرام با لباس رنگی رواست؟ فرمود: نیاز به کسی نداریم که به ما سنت آموزد! این لباس ها با گل سرخ رنگ شده است.»51 نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب مضمون این

خبر و احادیث دیگر را به عنوان «ما یَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرِم مِنَ اللِّباس» آورده و می نویسد: «مرد نمی تواند لباس را که با زعفران یا ورس یا گل کاجیره (کافشه) رنگ شده، بپوشد.»52، اما اگر با چیزی جز اینها رنگ شده، می تواند بپوشد. محمدبن علی بن الحسین می فرماید: عمربن خطاب، عبدالله بن جعفر را در حال احرام با دو لباس رنگی دید، پرسید: این چیست؟ علی بن ابی طالب «که در آن جا بود» فرمود: فکر نمی کنم کسی بتواند به ما سنت را بیاموزد! عمر چیزی نگفت.53 محرم نمی تواند سرش را بپوشاند. علی علیه السلام فرمود: «احرام مرد این است که سرش را نپوشاند54، اما زن هر لباسی را که بخواهد، می تواند بپوشد، جز آنچه رنگ شده است. وی می تواند کفش «غیر بندی» و شلوار و روپوش بلند بپوشد55، ولی روبند بر صورتش نباید بیندازد. اگر بخواهد صورتش را بپوشاند، لباسش را بر رویش می کشد.» ابن ابی شیبه از علی[علیه السلام] روایت کرده که ایشان زنانی را که محرم بودند، از استفاده از نقاب نهی می کرد، اما می توانستند لباسشان را بر صورتشان بکشند56، همچنان که از پوشیدن دستکش نهیشان نمود.57 محرم می تواند انگشتر در دست کند. اسماعیل بن عبدالملک می گوید: علی را در حالی که محرم بود، دیدم انگشتر در دست دارد58 و59 نگارنده موسوعه احادیثی را از امام علی علیه السلام آورده که در مصادر سنی است و درباره حرمت نکاح محرم و نیز حرمت جدا کردن دندان یا ناخن و... از بدن، و مباح بودن حجامت است. وی می

نویسد:

4 نکاح و محرّک های آن نکاح بر محرم جایز نیست و اگر این کار را کرد، نکاحش باطل است. علی کرّم الله وجهه فرمود: «محرم نمی تواند ازدواج کند و نمی توان با زن محرم ازدواج کرد. اگر این کار انجام شود، نکاح باطل است.» در روایتی دیگر فرمود: «اگر محرم ازدواج کند، همسرش را از او جدا می کنیم.»60 زیرا آمیزش با همسر، حج را باطل می کند. از علی[علیه السلام] درباره حکم حجّ مرد محرمی که با همسرش آمیزش کرد، پرسیدند، فرمود: «اعمال را به جا می آورند تا حج را به پایان برسانند، مناسک را ادامه می دهند و در سال آینده، باید دوباره حج بگزارند و قربانی کنند. سال بعد که حج به جا می آورند، از هم جدا خواهند بود تا اعمال را تمام کنند.»61 همچنان که در حج، جماع حرام است، محرّک هایش مانند بوسیدن و امثال آن هم حرام می باشد، ولی حج را باطل نمی کند. علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند.»62

5 جدا کردن عضوی از بدن؛ مانند دندان و ناخن و مو علی علیه السلام فرمود: «محرم نباید دندان و ناخنش را بکند، مگر اینکه درد بکشَد.»63 حسین بن علی [علیه السلام] در سفر به مکه همراه عثمان بود که در راه بیمار شد، عبدالله بن جعفر در «سقیا» به او برخورد و از وی پرستاری نمود، تا زمانی که ترسید حج را از دست بدهد. از این رو، به دنبال علی بن ابی طالب و اسمای بنت عمیس که در مدینه بودند، فرستاد و خود به

سوی مکه روانه شد. آن دو آمدند و «امام»حسین به سر درد خود اشاره کرد و علی دستور داد سرش را بتراشند، سپس در «سقیا» قربانی را به نیابت از او کشت و شتری را نحر کرد.64

محرم می تواند بدن و سرش را بشوید65 و حجامت کند. علی کرّم الله وجهه فرمود: «اگر محرم خواست، می تواند حجامت کند.»66 و67 آنچه گفته شد، سخنان امام علیه السلام درباره «محرمات احرام» بود، اما درباره «کفاره مخالفت با محرمات»، احادیثی دارند؛ از جمله:

قسمت سوم: کفاره مخالفت با محرمات

1 روایت شده که از ایشان (علی علیه السلام) در باره حرمت و ضمان صید پرنده ای که بر شاخه درختی باشد که ریشه اش در حرم و شاخه اش در بیرون حرم است، پرسیدند و او فرمود: «اگر ریشه اش در حرم باشد، باید کفاره دهد.»68

2 کفاره کشتن کبوتر، میش است. در جواهر آمده است: «اگر محرم در غیر حرم، کبوتری را بکشد، بنابر مشهور میان اصحاب، باید میشی کفاره دهد.» در تذکره و منقول از خلاف و منتهی اجماع بر این مطلب است، بلکه در خلاف نیز اجماع هست. علی علیه السلام و عمر و عثمان و ابن عمر قائل به آنند...»69 در وسائل خبری در این باره نیافتم. شاید چنان که خواهد آمد صاحب جواهر آن را از مصادر عامه نقل کرده است.

3 کفاره کشتن مرغ سنگ خوار، یک برّه است. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که اگر محرم، مرغ سنگ خوار را آسیب رساند، باید بره ای را کفاره دهد که از شیر بریده شده است وبرگ درختان را

می خورد.» خبری دیگر به مانند همین از امام باقر علیه السلام هست و فتوای فقها همین است70

4 حکم محرم و غیر محرم، اگر صیدی را بکشند. از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «علی علیه السلام درباره محرم ومُحِل،که صیدی را بکشند،سخن می گفت و فرمود: محرم باید قربانی کاملی را بدهد و محل «قیمت» نیمی از قربانی را.»71 در این مسأله میان فقها اختلاف است.72

5 شکستن تخم شتر مرغ. این مسأله دو صورت دارد: الف در تخم جوجه باشد که حرکت کند. در این باره امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام هست که کفاره شکستن هر تخم مرغ سنگ خوار توسط محرم، گوسفندی یکساله است وکفاره شکستن تخم شتر مرغ، شترِ جوانی است.»73 ب پیش از حرکت جوجه، تخم بشکند یا اصلا در آن جوجه ای نباشد. از امام صادق علیه السلام در این باره روایت شده است: «امیر مؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد: به شمار تخم ها، شتر نر میان شتران ماده رها کنند. هر شتر ماده ای که حامله گردد و بچه شتری سالم به دنیا آید، بچه به عنوان قربانی به کعبه برده می شود.»74 نظر فقها در هر دو صورت، طبق این حدیث است.75

6 اگر صیدی را مجروح کند و از حالش خبر نداشته باشد. اگر محرم صیدی را زخمی کند و آن را به حال خود واگذارد و نداند پس از زخمی شدن، در چه حالی است، قربانی کامل بر او واجب است. در این باره روایتی از امام باقر به نقل از پدرانش، از قول علی علیه السلام

وارد شده است: «اگر محرم به صیدی آسیب رساند و آن را خونی کند، سپس به حال خود رها سازد، باید کفاره اش را بدهد.»76

7 اگر محرم مضطر شود و صید یا میته بخورد حکم محرمی که ناچار صید ما میته ای را که نزدش هست بخورد چیست؟ از امام علی علیه السلام در این باره خبری آمده که می فرماید: «اگر محرم به صید و میته مضطر شود، می تواند میته ای را که خدا برایش حلال کرده است بخورد.»77 این روایت مخالف مذهب امامیه مبنی بر اختیار صید به شرط تمکن ادای کفاره است، اما اگر نتواند کفاره (قربانی) دهد، صید را کنار گذاشته، از میته می خورد. صاحب جواهر ادعای اجماع بر این قول را به نقل از سید مرتضی کرده، گو این که صاحب جواهر الکلام احتمال داده روایت در موردی است که نتواند کفاره صید را بدهد، گر چه بدان مضطر باشد.78 آنچه مصادر سنی در مورد احکام فقهی امام علی علیه السلام در مورد مخالفت احرام ذکر کرده اند، نگارنده موسوعه فقهی علی بن ابی طالب گرد آورده است:

درباره شتر مرغ، علی [علیه السلام] حکم به شتر قربانی نمود79 و در مورد تخمش، به جنین ماده شتر. ابن عباس می گوید: علی بن ابی طالب در مورد تخم شتر مرغی که محرم بدان آسیب رساند، حکم کرد: شتران نر را میان شتران ماده رها می کنی، وقتی معلوم شد بار دارند، تخم هایی را که شکسته ای می شمری [و به شمار تخم ها بچه شتر می دهی] . گفتم این قربانی «کفاره» است و پس از

این ضامنِ آنچه از بین برده ای نیستی. ابن عباس می گوید: معاویه از قضاوت عَلی شگفت زده شد. وی می افزاید: چرا باید معاویه متعجب شود؟ در بازار، تخم را چنین می فروشند و بدان می بخشند.80 در سنن بیهقی است که علی [علیه السلام] در زمان حیات رسول الله این گونه قضاوت کرد. مردی نزد پیامبر خدا رفت و آنچه را علی گفته بود، به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آنچه را شنیدی، علی به درستی گفت، اما کار دیگری هم می توانی بکنی. می توانی عوض هر تخم، یک روز روزه بگیری یا مسکینی را اطعام کنی.81 کفاره کفتاری که محرم بکشد، بی آن که بر وی حمله کرده باشد، یک قوچ است، ولی اگر حمله کند، چیزی بر وی واجب نیست82. کفاره آهو، گوسفند است83 درباره کبوتر حرم که دو شخص عادل از مسلمانان باید حکم کنند فرمود: گوسفند بدهد84 کفاره دو تخم کبوتر، یک درهم است.85 کفاره تراشیدن مو؛ علی [علیه السلام] در مورد کسی که سر درد دارد و مویش را می تراشد، فرمود: «سه روز روزه بگیرد و می تواند به شش مسکین هر یک نیم صاع طعام دهد و اگر خواست قربانی کند، گوسفندی را می کشد.»86 هرجا خواست حرم یا جای دیگر این کار را انجام می دهد. علی [علیه السلام] در «سیقا» هنگامی که موی پسرش حسین را تراشید، شتری را قربانی کرد، که بخشش مستحب توسط وی رضی الله عنه بود.87 کفاره آمیزش؛ علی درباره مرد محرمی که با زنش آمیزش کند فرمود: «هر کدام

باید شتری بدهند»88 و در سال آینده حج بگزارند. کفاره بوسیدن و لمس شهوت انگیز؛ علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند»89؛ یعنی گوسفند بدهد. آن که حیوانی را برای کفاره می کشد، نمی تواند از آن بخورد. علی فرمود: «از گوشت نذری و کفاره صید و آنچه مال مساکین است، نمی توان خورد.»90 و 91

قسمت چهارم افعال حج

دوازده کار در حج واجب است احرام، وقوف به عرفات و مشعر، منا، رمی، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. در مورد بسیاری از این افعال، سخنانی از امام علی علیه السلام آمده است:

1 از واجبات احرام، تبلیغات اربع است عمره تمتع و حج جز با تلبیه درست نیست. یک بار تلبیه واجب است و تکرار و زیاده بر آن، تا زوال روز عرفه، برای حاجی مستحب است92 در این باره دو خبر از امیر مؤمنان نقل شده؛ یکی در مورد استحباب تلبیه برای مردان با صدای بلند است؛ علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: شعار محرم تلبیه است. به هنگام تلبیه صدایت را بلند کن.»93 فقهای مشهور بر این رأی هستند و بر آن به اخبار دیگری نه این خبر استدلال کرده اند، که شاید به سبب مرسل بودن این خبر است.94 دوّمین خبر آن است که فرمود: «تلبیه و شهادت و قرائت قرآن در نماز توسط گنگ، با تکان دادن زبان و اشاره به انگشتان است.»95 به نقل از مصادر سنی، نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب گفته است: ابن ابی شیبه و بیهقی و ابن

حزم اندلسی در المحلّی به سند خود روایت کرده اند که علی رضی الله عنه پیوسته تهلیل می گفت تا به جمره عقبه رسید. «عکرمه» می گوید: با حسین بن علی راه افتادم و تا رمی جمره عقبه می شنیدم که پیوسته تلبیه می گفت: به من فرمود: رسول الله این کار را می کرد. نووی در المجموع بیان می کند که علی [علیه السلام] تا پیش از وقوف در عرفات، تلبیه می گفت. این خبر معارض روایتی است که ابن ابی شیبه روایت می کند که به ابن عباس گفت: معاویه از تلبیه در روز عرفه نهی کرد و آمد تا عمود خیمه را گرفت آنگاه لبیک گفت. وی می افزاید: معاویه می دانست علی در این روز تلبیه می گفت. از این رو دوست داشت با ایشان مخالفت کند. ابن قدامه در المغنی ذکر می کند که علی تا زوال خورشید در روز عرفه تلبیه می گفت.96

2 وقوف در عرفات وقوف در عرفات از ارکان حج است و هر که به عمد وقوف در عرفات را به هنگام زوال روز عرفه از دست بدهد، حج را از کف داده است. از این رو، در برخی اخبار آمده است که «یوم حج اکبر» (بزرگترین روز حج) روز عرفه است. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت است: «فضیل بن عیاض از ایشان از حج اکبر پرسید. فرمود: خودت چیزی می دانی؟ عرض کرد: آری، ابن عباس می گفت: حج اکبر روز عرفه است؛ یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجرِ روز قربانی درک کند، حج را درک کرده

است و آن که این روز را از دست بدهد، حج را از کف داده است. امام صادق علیه السلام بدو فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حج اکبر، روز قربانی است و این آیه را دلیل آورد: {فَسِيحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر} که بیست روز از ذی الحجه و محرّم و صفر و ماه ربیع الأول و ده روز از ربیع الآخر است. اگر حج اکبر، روز عرفه بود، سیح (کوچیدن) چهار ماه و یک روز می باشد...»97 در مسند زید از ایشان علیه السلام روایت است: «هر که وقوف در عرفه با مردم را از دست بدهد و شب هنگام بیاید و در جمعی از مردم، پیش از انصراف امام باشد، حج را درک کرده است.»98

3 اعمال منا در منا سه کار بر حاجی واجب است: رمی و قربانی و حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر). در مورد دومین و سومین عمل، احکام فقهی از امیر مؤمنان آمده، ولی در مورد نخست، بر خبری از امام دست نیافتم. از امام درباره قربانی (هَدْی) احکام بسیاری آمده که در ضمن مسائل آتی آن را ذکر می کنیم: کمترین قربانی که مجزی است از ایشان روایت است که فرمود: شتر و گاو و بز «ثنیه» و میش «ضأن» باشد99؛ یعنی بنابر اعتقاد مشهور، شتر پنج سال را تمام کرده، وارد شش سال شده باشد. بز و گاو یکساله و داخل سال دوم شده باشند، جذع، پس از یک سالگی و ورود به دو سالگی است. رأی فقها این است که کمترین قربانی که مجزی است، باید در این سن و سال باشد.100

شروط

قربانی فقها شروطی را برای قربانی گفته اند. محقق در شرایع می گوید: «شرط سوم آن است که سالم باشد؛ پس یک چشم و لنگی که آشکارا بلنگد و آنچه شاخش از داخل شکسته یا گوشش بریده است، مجزی نیست. همچنین نرهایی که اخته شده اند یا لاغری که بر پهلوهایش پیه نباشد و...، مستحب است فربه باشد، که در علفزار نگهداری می شود و در آنجا می خوابد و می چرد...»101 در این باره اخبار صحیحی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده که مورد استدلال فقهاست و احادیث ضعیفی نیز وجود دارد که در کنار ادله خود آورده اند،102 مانند: «برای اطمینان از سلامت قربانی، چشم و گوشش وارسی شود، اگر چشم و گوش سالم باشند، قربانی کامل است و اگر شاخش شکسته باشد یا پایش را به طرف قربانگاه بکشد، مجزی نیست.»103

و از ایشان است: «اگر مرد، قربانی لاغر بخرد، مجزی نیست و اگر فربه بخرد، ولی معلوم شود لاغر است مجزی است. در قربانی تمتع نیز همین حکم است.»104 همچنین نقل شده است: «علی علیه السلام خوش نداشت گوش و بینی قربانی بریدگی داشته باشد اما اگر زمانی سوراخی داشت، اشکال نمی دانست.»105 در صورت ضرورت، یک قربانی برای پنج و هفت نفر مجزی است اصل این است که یک قربانی، برای یک شخص مکلف مجزی است، اما اخباری وارد شده که به هنگام ضرورت و اگر چند نفر، همسفره باشند، یک قربانی، مجزی برای بیشتر از یک نفر است. از شمار این اخبار، روایتی از امیر مؤمنان است: گاو دوسه ساله مجزی برای سه نفری است که از یک خانواده باشند و

بالغ مجزی برای هفت نفرِ متفرقه است و گاو پیر مجزی برای ده نفرِ متفرقه است». صاحب جواهر این خبر و مانند آن را از دیگر امامان بر قربانی ِ مستحب حمل نموده؛ زیرا در آن تصریحی بر قربانی واجب نیست.106

حکم استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آن خبری از امام علی علیه السلام درباره جواز استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آمده است. روایت است که ایشان «شیر قربانی را می دوشید و اگر ضرری نداشت، بر آن سوار می شد.»107 و اگر می دید مردمی پیاده راه رفته و خسته اند، بر (شتر) قربانی سوارشان می کرد و می فرمود: اگر مرکوبِ سوار گم یا سقط شود و همراهش (شتر قربانی باشد)، بر آن سوار شود.108تمامی فقها به این حدیث فتوا داده اند.109

احکام قربانی از جمله مستحبات اسلام، قربانی است، علی علیه السلام فرمود: «اگر مردم می دانستند قربانی چه ثمره ای دارد، قرض می گرفتند و قربانی می کردند. با اوّلین قطره خونی که از قربانی بریزد، قربانی کننده بخشوده می شود.»110 ایشان هر سال به نیّت رسول الله صلی الله علیه وآلهو برای خودشان، دو قوچ را می کشت111و می فرمود:

«دو قربانی یا بیشتر بکش و آن را که گوش و چشمش سالم باشد؛ بخر و رو به قبله ذبح کن...»112 و از رسول الله نقل است که فرمود: «شما را از سه چیز نهی نمی کنم... این که گوشت قربانی را پیش از سه روز از قربانگاه خارج کنید. پس از سه روز، از آن بخورید و ذخیره کنید.»113 و از ایشان است: «قربانی در سه روز است،

که بهتر، نخستین روز است.»114 فقها بر این مطالب فقهی، به ادلّه ای از جمله این کلمات امیر مؤمنان استدلال کرده اند.115

هر که قربانی نیافت، ده روز روزه بگیرد اگر حاجی قربانی نیابد یا نتواند بهایش را بپردازد، به عنوان بدل بر او واجب است ده روز روزه بگیرد؛ سه روز در حج و هفت روز در وطنش. سه روزِ حج واجب است پشت سر هم شد نه متفرقه امام علی درباره آیه: {فَصِیَامُ ثَلاَثَهِ أَیَّام فِی الْحَجِّ... } فرمود: «روز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه، و هر که این سه روز را از دست بدهد، از روز حصبه شب کوچ از منا شروع کند.»116 تمام احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره هدی بود گذشت. اما حلق (تراشیدن مو) که سومین کار در منا است؛ روایت است که امیر مؤمنان فرمود: «مستحب است تا محاذی گوش بتراشد.»117 فقها نیز چنین فتوا داده اند.118 مصادر امامیه درباره اعمال منا، فقط همین احادیث را در بر دارد، اما آنچه مصادر اهل سنت روایت کرده اند، توسط نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب جمع آوری شده است. وی می نویسد: از مزدلفه (مشعر الحرام) حاجیان به منا می روند و در اولین روز از ایام منا روز قربانی کردن به ترتیب چند کار می کنند: رمی جمره عقبه، قربانی کردن، تراشیدن مو و طواف خروج. علی[علیه السلام] فرمود: «نخستین کار در روز نحر، رمی جمره، سپس ذبح، بعد حلق و پس از آن طواف زیارت است.»119

رمی جمره عقبه علی[علیه السلام] فرمود: «در روز دهم ذی الحجه، پس از

طلوع خورشید، با هفت سنگریزه رمی جمره عقبه می کند و با هر ریگی تکبیر می گوید. در این روز فقط بدین جمره رمی می شود.»120

ذبح هدی اگر حاجی قارن (جمع کننده میان حج و عمره) یا متمتّع باشد یا بخواهد کفاره کار خلافش را بدهد، واجب است قربانی کند، که وقتش روز دهم است. پس از ذبح، برخی چیزها بر او حلال خواهد شد.

حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن مو) پس از ذبح، مویش را کوتاه می کند یا می تراشد، آنگاه مُحلّ می شود، اگر کسی مویش را تراشیده، یا بافته و یا پشت سرش بسته باشد، تقصیر مجزی نیست و باید حلق کند.121 زن مویش را کوتاه می کند. نه اینکه بتراشد. ترمذی و نسائی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «رسول الله نهی کردند زن مویش را بتراشد.»122 در موسوعه درباره روز بدل قربانی، به نقل از امام علیه السلام آمده است: آخرین روز از سه روزی که واجب است در حج روزه بگیرد، باید روز عرفه باشد، علی[علیه السلام] در تفسیر آیه: {فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّام فِى الْحَجِّ...} فرمود: «آخرینش، روز عرفه است.» و فرمود: «روز ترویه و پیش از آن و روز عرفه را روزه بگیر.»123 اگر این سه روز را حتی روز عرفه را روزه نگیرد، آیا باید بعداً بگیرد؟ علی[علیه السلام] معتقد است: نمی تواند در ایام منا روزه بگیرد؛ چرا که ایام تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن است. در این باره علی[علیه السلام] می فرماید: «اگر روزه را از دست بدهد، پس از روزهای تشریق، روزه

بگیرد.»124 و می افزاید: «پس از این، سه روز در حرم و هفت روز بعد از بازگشت (به وطن) روزه بگیرد.»125

4 طواف پس از اعمال منا، پنج عمل بر حاجی واجب است: طواف حج و دو رکعت نماز آن، سعی میان صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. درباره طواف، احکام فقهی از امیر مؤمنان وارد شده که ضمن نکات آتی، ذکر می شود: استحباب برگزیدن طواف مستحب، به جای نماز مستحب در کعبه: «خداوند در بیت الحرام، صد و بیست رحمت دارد، که شصت رحمت از آنِ طواف کنندگان و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای ناظران است.»126

استحباب استلام حجر الاسود به هنگام طواف از امام صادق علیه السلام روایت است: «عمربن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت وگفت: به خدا قسم، ای سنگ! می دانیم تو سنگی بیش نیستی و نفع و ضرری نداری. فقط شاهد بودیم رسول الله تو را دوست داشت. ازاین رو ما نیز تو را دوست داریم. امیر مؤمنان فرمود: ای پسر خطاب! چگونه چنین می گویی، به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند حجرالاسود را در حالی بر می انگیزاند که زبان و لب دارد و به سود آن که بدان احترام کرده، شهادت می دهد. با این سنگ، خداوند عزّ وجلّ زمینیان را قسم می دهد و با آفرینندگانش بیعت می کند. عمر گفت: در شهری که علی بن ابی طالب در آن جا نباشد، خدا ما را عمر ندهد!»127 این حدیث از جمله روایاتی است که دلالت دارد مستحب است طواف کننده در اثنای طواف، مقابل حجرالأسود بایستد، دست ها را

به دعا بالا ببرد و آن را لمس کند و ببوسد. صاحب جواهر این حدیث را به هنگام بحث در این مسأله آورده است.128

دست بریده، از موضع بریدگی، حجرالأسود را لمس می کند امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از علی علیه السلام پرسیدند: چگونه دست بریده، حجر الأسود را لمس کند؟ فرمود: از موضع بریدگی سنگ را استلام کند. اگر از آرنج دستش بریده باشد، با دست چپش لمس کند 129. برای فتوا در این مسأله، فقها بر این روایت تکیه کرده اند.130

هر که یک دور بیفزاید، دوبار طواف هفتگانه می کند هفت دور در طواف واجب است و حدّی برای مستحب نیست. اگر در طواف واجب، یک دور بیافزاید، واجب است شش دور دیگر کند، تا دو بار طواف هفتگانه کرده باشد.131 دلایل عمده در این باب، روایاتی از امیرمؤمنان است؛ مانند صحیحه محمدبن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام : «در کتاب علی علیه السلام است، اگر آدمی یقین کند، در طواف واجب هشت دور گشته است، شش دور دیگر بدان می افزاید.»132 و امام صادق علیه السلام فرمود: «علی هشت دور طواف کرد. ازاین رو شش دور افزود، سپس چهار رکعت نماز گزارد.»133 مصادر امامیه درباره طواف، از ایشان علیه السلام همین احادیث را ذکر کرده اند و مصادر سنی احادیث دیگری از ایشان آورده اند؛ مانند: «هرکه طواف را فراموش کند، بر می گردد حتی اگر در خراسان باشد» و «هر که حج گزارد، آخرین عملش طواف بیت باشد، مگر زنانی که حائض باشند، که رسول الله بدین سبب آنان را معاف کرد» و «حائض در

عرفات وقوف می کند و تمامی اعمال را انجام می دهد و به مشعرالحرام می آید و رمی جمره می کند و سعی میان صفا و مروه می نماید، ولی بیت را طواف نمی کند، تا پاک شود.»134 و «اگر طواف بیت کنی و ندانی کامل کرده ای یا نه، آنچه را شک داری، تمام کن، که خداوند بر زیادی عذاب نمی کند» و درباره کسی که فراموش کند و هشت دور طواف نماید، فرمود: «شش دور به آن می افزاید تا چهارده دور شود و بعد چهار رکعت نماز می خواند» وروایت کرده اند هرگاه ایشان علیه السلام حجرالأسود را استلام می کرد، می گفت: «اَللّهُمَّ اِیماناً بِکَ وَ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَ وَفاءً بِعَهْدِکَ واتِّباعاً لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ مُحَمَّد صلی الله علیه وآله»135

پاورقی ها

1. مصادر و نصوص این حدیث را در کتاب های سنی و شیعی در حاشیه شیخ حسین الراضی بر قسمت نهم از مراجعه 48 المراجعات امام سید عبدالحسین شرف الدین ملاحظه کنید.

2. وسائل الشیعه، ج11، ص23، چاپ مؤسسه آل البیت.

3. وسائل، ج11، صص

11 12

4. وسائل، ج11، ص15

5. وسائل، ج11، ص21

6. وسائل، ج11، ص128، ح 20

7. وسائل، ج11، ص102، ح 29

8. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج6، ص442

9. وسائل، ج11، ص251، ح18

10. موسوعه فقه علی بن ابی طالب، د. رواس قلعه چی، ص205، به نقل از سنن بیهقی و کنز العمال و المجموع نووی.

11. جواهر، ج6، ص442

12. الموسوعه، ص205

13. وسائل، ج11، ص155

14. جواهر، ج6، ص393

15. وسائل، ب16 (وجوب الحج)، ح2

16. الموسوعه، ص24، به نقل از الروض النضير، ج3، ص296

17. سنن بيهقى، ج4، ص348 ؛ المغنى، ج3، ص484

18. الموطأ، ج1، ص336 ؛ كنز العمال،

ح 12465

19. الموسوعه، ص207

20. الموسوعه، ص207، به نقل از ابن ابى شيبه، ج1، ص183 ؛ المحلى، ج7، ص174 ؛ سنن بيهقى، ج5، ص108 ؛ كنز العمال، ح14464

21. جواهر، ج6، صص462 و 463

22. الموسوعه، ص208، به نقل از المحلى، ج7، ص10 و المغنى، ج3، ص468

23. وسائل، ج11، ص63، ح1، حديث سوم و پنجم و ششم اين باب، همين گونه است.

24. الموسوعه، ص204، به نقل از مصنف ابن ابى شيبه، ج1، صص194 و 169 ؛ المحلى، ج7، ص61 ؛ المجموع، ج7، ص80 ؛ المغنى، ج3، ص228

25. الموسوعه، ص204

26. جواهر، ج6، ص410

27. وسائل، ج11، ص182، ح2

28. وسائل، ج11، ص92

29. جواهر، ج6، ص410

30. وسائل، ج11، ص92

31. الموسوعه، ص204، به نقل از الروض النضير، ج3، ص138

32. جواهر، ج6، صص

489 498

33. بقره: 196

34. الموسوعه، ص208، به نقل از المغنی، ج3، ص266 و المحلی، ج7، ص75 و سنن بیهقی، ج5، ص30، و ج4، ص341 و مسند زید، ج3، ص144 و المجموع، ج7، ص201 و آثار ابی یوسف، ص484 و ابن ابی شیبه، ج1، صص

164 162 و تفسیر ابن کثیر، ج2، و ص103

35. جواهر، ج6، ص500

36. وسائل، ج11، ص321، ح5، و ص323، ح2 و ص324، ح4

37. وسائل، ج12، ص428، ح1

38. مائده: 96

39. جواهر، ج6، ص590

40. الروض النضیر، ج3، ص221

41. المغنی، ج3، ص309 ؛ المجموع، ج7، ص337

42. المحلی، ج7، ص250 ؛ المغنی، ج3، ص312 ؛ المجموع، ج7، ص331

43. سنن بیهقی، ج5، ص182 ؛ سنن ابی داود، مناسک، باب لحم الصید للمحرم ؛ المغنی ج3، ص312 ؛ ابن ابی شیبه، ج1، ص185 ؛ الأم، ج7، ص170

44. عبد الرزاق، ج4، ص427 ؛ تفسیر طبری، ج7، ص70، چاپ دوم.

45. ابن ابی شبیه، ج1، ص203. 1911 ؛ الأم،

ج7، ص171 ؛ الأوسط، ج2، ص312 ؛ الإشراف، ج2، ص319

46. الروض النضير، ج3، ص269

47. ابن ابى شيبه، ج1، ص204 ؛ الروض النضير، ج3، ص269

48. جواهر، ج6، ص588 ؛ وسائل، ج11، ص432، ح4 و 5

49. جواهر، ج6، ص633

50. الموسوعه، ص210 به نقل از الروض النضير، ج3، صص257 و 265

51. وسائل، ج12، ص482

52. المحلى، ج2، ص82

53. المحلى، ج7، ص260

54. الروض النضير، ج3، ص217

55. الروض النضير، ج3، ص216

56. ابن ابى شيبه، ج12، صص181 و 183

57. المحلى، ج7، ص82 ؛ المغنى، ج3، ص329

58. ابن ابى شيبه، ج1، ص181

59. الموسوعه، ص210

60. ابن ابى شيبه، ج1، ص164 ؛ المحلى، ج7، ص199 ؛ سنن بيهقى، ج5، ص66 و ج7، ص213 ؛ كنز العمّال، ص12845 ؛ المجموع، ج7، ص29

61. الموطأ، ج1، ص381 ؛ المحلى، ج7، ص180 ؛ ابن ابى شيبه، ج1، ص165 ؛ سنن بيهقى، ج5، ص167 ؛ الروض النضير، ج3، ص250 ؛ كنز العمّال، ص12815 ؛ المجموع، ج7، ص380 ؛ المغنى، ج3، ص365 ؛ كشف الغمه، ج2، ص220

62. ابن ابی شیبه، ج1، ص163 ؛ سنن بیهقی، ج5، ص168 ؛ کنز العمّال، ص12798

63. الروض النضیر، ج3، ص265

64. الموطأ، ج1، ص388 ؛ ابن ابی شیبه، ج1، ص167 ؛ المحلی، ج7، ص213 و 205 ؛ سنن بیهقی، ج5، ص218 ؛ المغنی، ج3، ص498 و 545

65. المغنی، ج3، ص299

66. الروض النضیر، ج3، ص267

67. الموسوعه، ص211

68. وسائل، ج12، ص561

69. جواهر، ج7، ص361

70. جواهر، ج7، ص368

71. وسائل، ج13، ص50

72. جواهر، ج7، صص382 و 383

73. وسائل، ج13، ص55، ح2 و 4

74. وسائل، ج13، ص52، ح2 و ص54، ح6، و ص53، ح4

75. جواهر، ج7، صص352 و 353

76. وسائل، ج13، ص63

77. وسائل، ج13، ص87

78. جواهر، ج7، صص419 و 420

79. المجموع، ج7،

صص403 و 421 ؛ المغنی، ج3، صص509 و 517 ؛ المحلی، ج7، ص227 ؛ الروض النضیر، ج3، ص266

80. عبد الرزاق، ج4، ص422 ؛ المحلی، ج7، ص234

81. سنن بیهقی، ج5، ص208

82. ابن ابی شیبه، ج1، صص177 و 191 و 203 ؛ عبد الرزاق، ج4، ص403 ؛ المحلی، ج7، ص227 ؛ الروض النضیر، ج3، ص226 ؛ المجموع، ج7، ص401 ؛ المغنی، ج3، ص510

83. المغنی، ج3، ص509 و 511 ؛ الروض النضیر، ج3، ص226

84. عبدالرزاق، ج4، ص418

85. عبدالرزاق، ج4، ص420 ؛ المجموع، ج7، ص339

86. الروض النضیر، ج3، ص248 ؛ تفسیر طبری، ج2، ص235

87. تفسیر طبری، ج2، ص239

88. ابن ابی شیبه، ج1، ص165

89. ابی ابی شیبه، ج1، ص163 ؛ سنن بیهقی، ج5، ص168 ؛ کنز العمال، ص12798

90. ابن ابی شیبه، ج1، ص166

91. الموسوعه، صص212 و 213

92. تحریر الوسیله، ج1، ص416

93. وسائل، ج12، ص379

94. جواهر، ج6، ص579

95. وسائل، ج12، ص381

96. الموسوعه، صص213 و 214

97. وسائل، ج14، ص44

98. الموسوعه، ص215، به نقل از مسند زید، ج3، ص183

99. وسائل، ج4، ص103، این مضمون از امام در دو روایت دیگر، ص105 تکرار شده است.

100. جواهر، ج7، ص77

101. جواهر، ج7، صص

84 79 نک: به سخن محقق و استدلال صاحب جواهر.

102. همان.

103. وسائل، ج14، صص110 و 111

104. وسائل، ج14، ص115

105. وسائل، ج14، ص129

106. جواهر، ج7، ص70

107. وسائل، ج14، ص146

108. وسائل، ج14، ص147

109. جواهر، ج7، ص115

110. وسائل، ج14، ص210

111. وسائل، ج14، ص206

112. وسائل، ج14، ص207

113. وسائل، ج14، ص170

114. وسائل، ج14، ص93

115. جواهر، ج7، صص

121 124

116. وسائل، ج14، ص183، در همین مطلب، احادیث دیگر از ایشان در ص184 آمده است.

117. وسائل، ج14، ص229

118. جواهر، ج7، ص134

119. مسند زید، ج3، ص244

120. مسند زید، ج3، ص194

121. کنز العمال، ص12733

122.

الموسوعه، ص216

123. ابن ابی شیبه، ج1، ص196 ؛ تفسیر طبری، ج2، ص247

124. سنن بیهقی، ج5، ص25 ؛ المغنی، ج9، ص479

125. الموسوعه، ص206

126. وسائل، ج13، ص312

127. وسائل، ج13، ص320

128. جواهر، ج7، ص184

129. وسائل، ج13، ص343

130. جواهر، ج7، ص187

131. جواهر، ج7، صص

197 199

132. وسائل، ج13، ص366

133. وسائل، ج13، ص365

134. الموسوعه، ص217، به نقل از مسند زید بن علی، ج3، ص208 و 209 و 275 ؛ ابن ابی شیبه، ج1، ص165

135. الموسوعه، ص114، به نقل از ابن ابی شیبه، ج1، صص168 و 205 ؛ مسند زید، ج3، ص169 ؛ مصنف عبدالرزاق، ج5، ص501 ؛ المجموع، ج8، ص34 ؛ کنز العمال، ح12519

پاسخ به شبهات وهابیّت

مقدمه

اشاره

در پرتو شریعت نویسنده: عباسعلی زارعی سبزواری

الحمد لله ربّ العالمین و الصلاه والسلام علی سید الأنبیاء محمد و آله الطیبین.

پرسشگری و کنجکاوی انسان

حسّ پرسشگری و کنجکاوی یکی از ویژگی های روحی و روانی انسان است. وجود این ویژگی انسان را از حیوانات متمایز کند و او با طرح پرسش های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جستوجوی پاسخ آنها می پردازد و با گرفتن پاسخ هر پرسشی، پله های تکامل را طی می کند. انسان پاسخ بعضی از پرسش ها را نزد وجدان و عقل می یابد و پاسخ بعضی را با تجربه کسب می کند و پاسخ بعضی دیگر را نه با عقل درک می کند و نه با تجربه کسب می نماید، بلکه از نیرویی ماورای طبیعت می گیرد. نخستین پرسشی که برای هر انسان با شعوری پدید می آید و عقل او پاسخ گوی آن می باشد، این است که آیا من و آنچه در این جهان پهناور وجود دارد نیازمند یک آفریننده هستیم و یا تمام هستی، خود به خود، تصادفی و بدون هیچ آفریننده ای وجود پیدا کرده است؟

هر انسان باوجدان و عاقلی با بکارگیری اندیشه و عقل، نیازمندی این جهان باعظمت را به مدبّری حکیم و آفریننده ای دانا و توانا درک می کند.

پرسش دیگری که برای انسان پدید می آید و عقل پاسخ گوی آن است، این که آیا آفریننده جهان در آفرینش این جهان هدف خاصی را دنبال می کند یا این جهان را بدون هدف و پوچ آفریده است؟ اینجا نیز عقل انسان می گوید: آفریننده این جهان باعظمت و پر از رمز و راز، حکیم، دانا

و تواناست و هر حکیمی در کارهای خویش حکمت و هدفی را دنبال می کند؛ پس آفریننده این جهان نیز تمام هستی را هدفمند آفریده است.

پرسش سومی که پدید می آید، این است که هدف آفریننده حکیم و دانا از آفرینش موجودات عالم چیست؟

عقل در اینجا عاجز است و پاسخ این پرسش را باید آفریننده حکیم بدهد، لذا در کلام خود می فرماید: {هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الأرْضِ جَمیعاً}؛ (خداوند این جهان کسی است که تمام آنچه را که در زمین است برای شما انسانها آفریده است)(بقره: 29).

پرسش چهارم این است که چرا و به چه هدفی خداوند ما انسان ها را آفریده است؟

اینجا نیز عقل تعطیل است و انسان باید پاسخ این پرسش را از خود آفریننده هدفدار بپرسد. از این رو خداوند متعال می فرماید: {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُونِ}، (جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند)(ذاریات: 56).

پرسش پنجم این است که چگونه خداوند را عبادت کنیم؟ پرستش خداوند با انجام چه کارهایی و اجتناب از چه کارهایی تحقق می یابد؟ پاسخ این پرسش را نیز نمی توان از عقل یا تجربه گرفت، بلکه پاسخ آن نیز در نزد خود آفریننده است. و از آنجا که انسان در مرتبه ای پایین از مراتب هستی است و آفریننده جهان در بالاترین مرتبه از مراتب هستی قرار دارد، به حکم عقل انسان به طور عامّ نمی تواند پاسخ این پرسش را مستقیماً از آفریننده جهان بگیرد؛ بنابراین وجود یک واسطه را میان خود و آفریننده برای دریافت این پاسخ ضروری می داند. از این رو خداوند

متعال پیامبرانی را از میان خود بشر برای برقراری ارتباط میان خود و بشر انتخاب کرد تا راه پرستش و اطاعت را به آنان بیاموزد. آخرین پیامبر از پیامبران الهی پیامبر اسلام حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله است، که رسالت خود را به خوبی انجام داد و مردم را تا آخرین لحظه عمر خویش، با ابلاغ کلام خدا و سنت خویش آگاه کرد و تنها راه عبودیت نجات بخش را تمسّک به قرآن کریم و عترت خویش پس از خود معرّفی نمود و فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً)؛ (دو گوهر گران بها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من؛ چنانچه به آن دو چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید).در حقیقت خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله راه پرسشگری و پاسخ گویی پس از خود را به مردم معرفی نمود و قرآن کریم به همراه عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله را تنها مرجع برای پاسخ گویی به پرسش های مردم دانست. ولی متأسفانه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به دلایلی که اکنون فرصت بیان آن نیست، وصیت آن حضرت نادیده و یا ناکافی دانسته شد و راه برای اختلافات مذهبی هموار گشت و بسیاری از مردم با فاصله گرفتن از تنها مرجع صحیح برای پاسخ گویی یعنی قرآن به همراه اهل بیت (علیهم السلام) دچار سردرگمی شدند و رفته رفته با گذشت زمان، شبهه افکنی مغرضانه در بسیاری از موارد جایگزین پرسشگری معقول شد.

با این وجود اهل بیت عصمت و طهارت در طول زندگی به پرسش های معقول مردم پاسخ می دادند و شبهات دشمنان دین را با متانت و سعه صدر پاسخ می گفتند. امامان معصوم (علیهم السلام) با وجود تمام مشکلات اجتماعی، با تشکیل مجالس مناظره، از کیان اسلام دفاع می کردند و راه پرسشگری را که راه تکامل بشری است بر روی مردم باز می گذاشتند.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مسئولیت پاسخ گویی به پرسش ها و شبهات بر عهده عالمان و دانشمندان جامعه گذاشته شده است. آنان باید خود را مصداق آیه شریفه: {الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللهَ وَکَفَی بِاللهِ حَسِیباً}،(1) قرار داده، راه خدا و سیره پیامبران و امامان را ادامه دهند. آنان باید بحث و گفتمان برادرانه و منطقی درباره مسائل مختلف دینی را بدون تعصّب و هرگونه پیش داوری جانبدارانه در جامعه رواج داده، به پرسش های معقول دوستان و یا شبهات نامعقول دشمنان به صورت منطقی و با استفاده از قرآن کریم و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ منطقی و قانع کننده بدهند.

پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی

از دیرباز اندیشمندان در حوزه های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده اند؛ در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور گسترده ای وجود داشت و از آن به عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می شد. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از

1. احزاب / 39

فرقه های

گوناگون، گواه بر این مطلب است و در اینجا به نمونه ای از این مناظرات به صورت فهرست اشاره می کنیم:

1. مناظره امام علی علیه السلام با جاثلیق درباره دین شناسی و خداشناسی.

2. مناظره امام علی علیه السلام با قدریّه درباره قضا و قدر.

3. مناظره امام علی علیه السلام با مرد شامی درباره قضا و قدر.

4.پاسخ امام علی علیه السلام به ذعلب درباره رؤیت خداوند و صفات او.

5.مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک درباره حالت مردم در روز قیامت.

6. پاسخ های امام باقر علیه السلام به پرسش های محمدبن مسلم.

7.مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق درباره خداشناسی.

8. مناظره امام صادق علیه السلام با ابن أبی العوجاء درباره حدوث عالم.

9. مناظره امام صادق علیه السلام با عبدالله دیصانی.

10. پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسش های ابوبصیر درباره صفات ذات خداوند.

11. مناظره امام صادق علیه السلام با صالح نیلی درباره توان و قدرت بندگان.

12. مناظره امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره اثبات ضرورت امامت.

13. مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق درباره اثبات نبوت محمد صلی الله علیه وآله و اثبات تحریف انجیل.

14.مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت درباره اثبات نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه وآله.

15.مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگ هیربدان در ردّ زرتشتیان.

16. مناظره امام رضا علیه السلام با عمران صابی درباره الهیات.

17.مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی درباره بداء و اراده خداوند.

18. مناظره امام رضا علیه السلام با ابن جهم درباره عصمت پیامبران (علیهم السلام).

19. مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون درباره عصمت انبیا.

بر تمام این مناظرات فضایی آرام و

به دور از تعصّب کورکورانه حاکم بوده است؛ پرسشگران به قصد پاسخ گرفتن از امامان معصوم (علیهم السلام) می پرسیدند و آنان، با ارائه برهان و استفاده از منطق پاسخ آنان را می دادند و نتیجه این پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی، چیزی جز گرویدن اشخاص به دین مبین اسلام نبود. این فضا را در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی اندیشمندان شیعه و سنی پس از عصر غیبت نیز مشاهده می کنیم؛ آنان در جلسات و کتاب های خویش با رعایت احترام همدیگر، به نقد و بررسی اندیشه های یکدیگر می پرداختند، بدون اینکه شخص و یا فرقه ای را متهم به کفر و شرک کنند. و تا زمانی که این فضا بر مباحثات و مناظرات علمی حاکم باشد، شاهد روشنگری و هدایت بسیاری از افراد جامعه اسلامی می باشیم.

جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری

سرانجام حریم دوران حاکمیت فضای گفتوگو، منطق و استدلال بر جامعه اسلامی با ظهور فرقه وهابیّت و ترویج مبانی فکری ابن تیمیّه در قرن هفتم شکسته شد و پرسشگری معقول اهل سنت از اندیشمندان بزرگ شیعه تبدیل به شبهه افکنی مغرضانه در راستای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان شد. در واقع ظهور فرقه وهابیّت پس از جریان سقیفه بنی ساعده، مهمترین گام دشمنان دین اسلام در راستای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و زدودن انسجام اسلامی بود؛ از این رو شایسته است مقداری درباره پیدایش این فرقه و مؤسس و مروّج آن و مبانی فکری و عواقب آن سخن بگوییم.

ابن تیمیّه بنیانگذار فکری وهابیت

برخی از مبانی فکری وهابیّت عبارتند از:

1. توسل به انبیا و اولیا شرک به خداوند است.

2. قصد زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه وآله گناه و بدعت است.

3. درخواست شفاعت از اولیای الهی شرک است.

4.زیارت قبور و ساختن گنبد بر روی آنان شرک به خداوند است.

5.استغاثه به غیر خداوند شرک است.

6. برگزاری مراسم سوگواری حرام است.

7.برگزاری اعیاد و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر اولیا حرام است.

همانطور که در آینده خواهد آمد، بنیان گذار فکری وهابیّت احمد بن عبدالحلیم بن تیمیّه حرّانی، معروف به (ابن تیمیّه) است. او در سال 661ق. در حرّان، از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در این سرزمین به پایان برد. او پس از حمله مغول به اطراف شام، همراه خانواده اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت نمود. در سال 698ق. شروع به تبلیغ انحرافات اعتقادی خویش و اثبات شرک و کفر فرقه های اسلامی بخصوص شیعه نمود.

افکار باطل ابن

تیمیّه همواره افکار عمومی مسلمانان را متشنّج و اعتقادات دینی آنان را باطل می شمرد. از این رو گروهی از اندیشمندان خواستار محاکمه وی شدند. جلال الدین حنفی قاضی دمشق، او را به دادگاه فرا خواند، ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید. سرانجام در هشتم رجب سال 705ق. قضات شهر دمشق همراه با ابن تیمیّه در قصر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسطیه وی محور مناظره با کمال الدین زملکانی قرار گرفت و پس از اثبات انحراف فکری ابن تیمیّه او را به مصر تبعید کردند. ابن تیمیّه در مصر نیز مشغول تبلیغ مبانی فکری خویش شد و توسط ابن محلوف مالکی، محکوم به زندان گشت. پس از آزادی در 23 ربیع الاول سال 707 به خاطر پافشاری بر نشر عقاید خویش، توسط قاضی بدرالدین محاکمه و دوباره روانه زندان شد. او در سال 708ق. از زندان آزاد شد، ولی فعالیت تبلیغی او در راستای نشر عقاید بی اساسش وارد مرحله جدیدی شد و قوی تر از گذشته ادامه یافت تا اینکه در آخر ماه صفر سال 709ق. به اسکندریه مصر تبعید شد و پس از هشت ماه، به قاهره بازگشت. ابن تیمیّه در سال 720ق. به دارالسعاده احضار شد و توسط قضات و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سنت به خاطر فتاوای خلاف مذاهب اسلامی محکوم به زندان گشت و در دوم محرم سال 721ق. از زندان آزاد گردید و او سرانجام در سال 728ق. در داخل زندان درگذشت.

مخالفت صریح اندیشمندان اسلامی با عناصر فکری ابن تیمیّه مانع از آن شد که افکار باطل او به عنوان یک مذهب مطرح شود؛ اگر

چه شاگردش ابن قیّم برای ترویج افکار او تلاش بسیاری کرد. ذهبی (م774) در نامه ای خطاب به ابن تیمیّه می نویسد:

(یا خیبه ! من اتّبعک فإنّه معرض للزندقه والإنحلال، و لاسیّما اذا کان قلیل العلم و الدین باطولیّاً، شهوانیّاً لکنّه ینفعک و یجاهد عنک بیده و لسانه و فی الباطن عدوٌّ لک بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعک إلا قعید مربوط، بالعدل.

إلی متی تمدح کلامک بکیفیه لاتمدح بها والله أحادیث الصحیحین، یا لیت أحادیث الصحیحین تسلم منک، بل فی کلّ وقت تغیر علیها بالتضعیف و الاهدار أو بالتأویل والانکار.

أما ان لک أن ترعوی؟ أما حان لک أن تتوب و تُنیب؟ أما أنت فی عشرالسبعین و قد قرب الرحیل.

بلی والله ما اذکر انّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یذکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و تصغی إلی وعظی، فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف حالک عند أعدائک، وأعداؤک والله فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء کما أنّ اولیاءک فیهم فجره کذبه و جهله و عور و بقر).

(ای بیچاره، کسانی که از تو پیروی می کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند. نه این است که عمده پیروان تو را یا افرادی عقب مانده و گوشه گیر و کم عقل تشکیل می دهند و یا بی سوادانی دروغگو و کودن و یا بیگانگانی فرومایه و مکّار، و یا خشک مقدسانی ظاهرالصلاح و نفهم. اگر سخن مرا قبول نداری آنان را امتحان کن و با رعایت عدالت بسنج.

تا چه زمانی می خواهی سخنان ناشایست خود را طوری تمجید نمایی که به خدا سوگند احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری

آن گونه تمجید نشده است؟! ای کاش احادیث این دو کتاب از دست تو در امان مانده بود! ولی تو در بعضی اوقات آنها را تضعیف کرده، بی ارزش می کنی و یا توجیه نموده، انکار می کنی!!

آیا وقت آن نرسیده که راه و روش خود را عوض کنی؟ آیا وقت آن نرسیده که توبه نموده، برگردی؟ بدان که مرگت نزدیک شده است. به خدا سوگند گمان نمی کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، کوچک می کنی! چگونه امیدوار

1. السیف الصقیل، 218.

باشم که سخنانم را پذیرفته، از نصیحت من پند گیری؟ دیدگاه من که دوستت هستم درباره تو چنین است، پس دشمنان تو درباره ات چه می گویند!

به خدا سوگند در میان دشمنان تو، افرادی صالح و شایسته و عاقل و دانشمند وجود دارند؛ همانطور که در میان دوستان تو، افراد آلوده، دروغگو و نادان زیاد به چشم می خورد).

ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیّه می گوید:

(و منهم من ینسبه إلی النفاق، لقوله فی علیّ ما تقدم أی أنّه أخطأ فی سبعه عشر شیئاً ؛ و لقوله: أنّه أی علیّ کان مخذولا حیثما توجّه، و أنّه حاول الخلافه مراراً فلم ینلها، و إنّما قاتل للرئاسه لا للدیانه؛ و لقوله: أنّه کان یحب الرئاسه ؛ و لقوله: أسلم ابوبکر شیخاً یدری ما یقول، و علیّ أسلم صبیّاً، و الصبیّ لا یصحّ إسلامه؛ و بکلامه فی قصه خطبه بنت أبی جهل، فإنّه شنع فی ذلک، فألزموه بالنفاق، لقوله9: و لا یبغضک إلاّ منافق).

(و بعضی به خاطر سخنان زشتی که درباره علی علیه السلام بیان داشته است او را منافق

می دانند. او گفته است: علی بن ابی طالب در هفده مورد اشتباه کرده است. و نیز گفته است: علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دین نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، اسلام ابوبکر از روی آگاهی بود و اسلام علی بن ابی طالب در دوران طفولیت بود و ارزشی ندارد. نیز خواستگاری علی از دختر ابوجهل را نقص بزرگی برای او دانسته است. تمامی این سخنان موجب شده که او را منافق بدانند؛ زیرا پیامبر می فرماید: کسی جز منافق با تو دشمنی نمی کند).

تقی الدین سُبکی، ابن تیمیّه را شخصی بدعت گذار معرفی کرده است. او درباره ابن تیمیّه می گوید:(لمّا أحدث ابن تیمیه ما أحدث فی أصولٍ العقائد، و نقض من دعائم الإسلام الأرکان والمعاقد، بعد أن کان مستتراً بتبعیه الکتاب و السنه، مظهراً

1. الدرر الکامنه فی أعیان المائده الثامنه 1: 155.

أنّه داع إلی الحقّ، هاد إلی الجنّه، فخرج عن الاتّباع إلی الابتداع)(ابن تیمیّه آنگاه که در پوشش پیروی از کتاب و سنت و با تظاهر به دعوت دیگران به حق، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست، از پیروی کتاب و سنت به بدعت گذاری در دین روی آورد).حصنی دمشقی، ابن تیمیّه را زندیق می داند و می گوید:

(أنّ ابن تیمیّه الذی کان یوصف بأنّه بحر فی العلم، لا یستغرب فیه ما قاله بعض الأئمه عنه: من أنّه زندیق، و سبب قوله ذلک أنّه تتّبع کلامه فلم یقف له علی اعتقاد، حتی أنّه فی مواضع عدیده یکفّر فرقه و یضلّلها، و

فی آخر یعتقد ما قالته أو بعضه. مع أنّ کتبه مشحونه بالتشبیه و التجسیم، والإشاره إلی الازدراء بالنبی صلّی الله علیه و آله و سلم و الشیخین و تکفیر عبدالله بن عباس رضی الله عنه، و أنّه من الملحدین، و جعل عبدالله بن عمر رضی الله عنهما من المجرمین. و أنّه ضالّ مبتدع، ذکر ذلک فی کتاب له سمّاه (الصراط المستقیم) والردّ علی أهل الجحیم، و قد وقفت فی کلامه علی المواضع التّی کفّر فیها الائمه الأربعه، و کان بعض أتباعه یقول: أنّه أخرج زیف الأئمه الأربعه یرید بذلک اصلاح هذه الأمّه، لأنّها تابعه لهذه الأئمه فی جمیع الأقطار و الأمصار، و لیس وراء ذلک زندقه).

(ابن تیمیّه را دریای دانش معرفی می کنند، ولی اینکه بعضی از پیشوایان دین او را زندیق خوانده اند، ناآشنا نیست. و علت گفتار این پیشوایان این است که آثار علمی ابن تیمیّه را بررسی کرده، به یک اعتقاد صحیحی برخورد نکرده اند، بلکه در موارد گوناگونی برخی از مسلمانان را کافر دانسته، برخی دیگر را گمراه می داند. با این که کتاب های او آمیخته به تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باریتعالی است و نیز در کتابهای او به

1. السیف الصقیل، 177، طبقات الشافعیه 9: 253.

2. دفع الشبه عن الرسول: 125 126.

ساحت مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و شیخین جسارت شده، عبدالله بن عباس را تکفیر کرده و عبدالله بن عمر را مجرم وگمراه و بدعت گزار دانسته است. این سخنان را در کتاب الصراط المستقیم بیان کرده است.

من در کتاب های ابن تیمیّه، با مواردی برخورد کردم که پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را

تکفیر کرده است. و برخی از طرفداران ابن تیمیّه در توجیه این عمل می گفتند: از آنجا که در طول تاریخ، امت اسلامی پیرو این پیشوایان بودند، ابن تیمیّه خواسته با بیان انحرافات پیشوایان مذاهب، امت اسلامی را اصلاح کند. بنابراین نتیجه می گیریم که ابن تیمیّه بالاترین زندقه است).

ابن حجر مکّی، ابن تیمیّه را گمراه دانسته و سخنان او را فاقد ارزش می داند(1).

شوکانی اطلاق شیخ الاسلام به ابن تیمیّه را کفر می داند(2).

ابن بطوطه، ابن تیمیّه را دیوانه می خواند(3).

موضع گیری به موقع اندیشمندان اهل سنت و شیعه در برابر افکار خطرناک ابن تیمیّه و عدم حمایت دولت ها از او، موجب انزوای ابن تیمیّه شد و افکار و عقاید او تا مدتی به فراموشی سپرده شد.

محمدبن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه

در قرن دوازدهم دوباره افکار و عقاید ابن تیمیّه توسط محمدبن عبدالوهاب و به کمک خاندان آل سعود و پشتیبانی قدرت های استعماری منتشر شد. محمدبن عبدالوهاب در سال 1115، در شهر عُیَینه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد و فقه حنبلی را در زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد و نزد شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاه سندی حنفی درس خواند. مهمترین کار او این بود که عقاید ابن تیمیّه را به صورت یک فرقه و مذهب جدید که با تمام مذاهب اسلامی تفاوت داشت درآورد.

1. الفتاوی الحدیثه: 86.

2. البدرالطالع 2: 260.

3. رحله ابن بطوطه 1: 57.

محمدبن عبدالوهاب ترویج عقاید ابن تیمیّه را در قالب مذهبی به نام وهابیت از شهر بصره آغاز کرد. مردم بصره و اندیشمندان اسلامی در مقابل افکار او قیام کرده، او را

از بصره بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان رفت و سرانجام به حُریمله، اقامتگاه پدرش بازگشت. محمدبن عبدالوهاب تا زمانی که پدرش زنده بود، جرأت اظهار عقاید خویش را در زادگاهش نیافت، ولی پس از درگذشت پدرش در سال 1153، محیط را برای اظهار عقاید خویش مناسب دید و مردم را به پیوستن به فرقه وهابیت دعوت نمود. اعتراض عمومی مردم او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش، عُیَینه باز گردد. ولی طولی نکشید که حاکم عُیینه او را از شهر اخراج کرد. محمدبن عبدالوهاب ناچار شد به شهر دِرعیه رود و با محمدبن سعود پیمان بندد که حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمدبن عبدالوهاب باشد. او با همکاری خاندان آل سعود مسلمانان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و بعضی عقاید دینی مشرک دانست و فتوا به کافر بودن آنان داد و خونشان را حلال دانست. و متأسفانه هم اکنون نیز پیروان او در راستای تخریب چهره مذاهب اسلامی و به خصوص مذهب شیعه، از هر راهی جز راه منطق و استدلال فرو گذاری نکرده اند و با شبهه افکنی و تکفیر شیعیان، سعی در نابودی وحدت و انسجام اسلامی میان مذاهب گوناگون دارند.

تفکر وهابی و تفکر شیعی

تفکر وهابیون از زمان تأسیس و ظهور فرقه وهابیت تاکنون چیزی جز بی منطقی و فرار از رویارویی با استدلال و برهان و گرایش به تکفیر فرقه های اسلامی و به خصوص شیعه نبوده است. آنان با شعار توحید، به استفاده از خشونت و تهاجم روی آوردند. به مدینه منوره یورش بردند و حرم پیامبر صلی

الله علیه وآله را غارت کردند. در سال 1216ق. به عراق حمله کردند و با یورش به کربلا، بسیاری از اهالی این شهر را در کوچه و بازار کشتند، اموال آنان را غارت کرده، بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران کردند. در همان سال به نجف اشرف نیز حمله کردند.

و اکنون نیز همایش های ضد شیعی تشکیل داده، کشتار شیعیان را واجب می دانند. توجه شما را به گزارشی جلب می کنیم که در پایگاه اینترنتی شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ 3/7/1386 درباره همایش ضد شیعی مفتی های سلفی در شهر ریاض درج شده است:(به گزارش المرصد العراقی، سلمان بن عبدالعزیز امیر منطقه ریاض، در این همایش که در آن مفتیانی چون: صالح الفوزان، عبدالله بن جبرین، ناصر العمر و برخی از چهره های مشهور ضد شیعی دیگر حاضر بودند در سخنانی التزام عربستان به مذهب سلفی را از اصول کشور خود دانست و از چنین اندیشه ای به عنوان تنها اندیشه صحیح اسلامی نام برد.

در این همایش سخنرانان به جای دعوت به وحدت در جهان اسلام، حاضران را به دوری و حتی قتل مسلمانانی که اندیشه سلفی را نمی پسندند ترغیب کردند.

شیخ صالح الفوزان در سخنانی در این همایش، خواستار دوری از شیعیان شد و پیروان مذهب شیعه را خطری اصلی برای کشور عربستان دانست و خواستار آن شد تا هیئت حاکمه کشور، شیعیان مقیم مناطقی چون القطیف، مدینه منوره و نجران را به اسلام (اندیشه سلفی) دعوت کنند و در صورتی که نپذیرفتند، آنان را برای پذیرش اندیشه سلفی مجبور نمایند.

عبدالله بن جبرین در سخنان خود در

این همایش خواستار دشمنی با شیعیان و اهانت و تحقیر آنان شد و گفت: نباید به شیعیان اجازه داد تا در مساجد نماز بخوانند، باید با آنان برخورد شدید داشت.

وی ادامه داد باید روش ملک عبدالعزیز در برخورد با شیعیان را ادامه داد و شیعیان را در سلک دیپلماتیک و نظامی نپذیرفت و به آنان اجازه نداد تا سمتهای مهمی را در کشور به دست گیرند، ضمن آنکه باید قربه الی الله با فرزندان شیعه در دانشگاه ها سخت گیری کرد و در صورت لزوم حتی کشتار شیعیان واجب است.

ناصر العمر نیز در سخنان خود خواستار برخورد با شیعیان عراق شد. وی پیشاپیش در یادداشتی خواستار ممانعت از حج شیعیان، تخریب مساجد و حسینیه های شیعیان و همچنین جلوگیری از انتشار کتاب، روزنامه و یا مجله هایی در کشور عربستان شد که شیعیان در نگارش آن نقش دارند، ضمن آنکه تعطیلی دادگاه شیعیان در منطقه القطیف و جلوگیری از مشغول شدن شیعیان در مشاغلی چون: مشاغل امنیتی، بهداشت و درمان، رسانه باید به شدت مورد توجه باشد و نباید اجازه داد که شیعیان در هیچ مقطعی به تدریس مشغول باشند).

تفکر شیعی درست در مقابل تفکر وهابی و عبارت است از تفکر منطق، گفتوگو و تحقیق و تفحّص در متون اصیل اسلامی و دعوت به انسجام اسلامی.

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به عنوان شعار اصلی خویش قرار داده، با استفاده از منطق و استدلال از کیان مذهب شیعه و باورهای دینی خویش با حفظ احترام مسلمانان دیگر دفاع کرده اند. در حالی که وهابیون همایش ضد شیعی تشکیل داده، بر طبل تکفیر شیعیان

می کوبند، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای دام ظله، امسال را سال انسجام اسلامی نام گذاری می کند و در ایران اسلامی همایش های برقراری وحدت و مبارزه با تکفیریها برگزار می گردد. نتیجه تفکر وهابی و ترویج آن پیدایش گروه های خشونت طلب و تروریستی مانند طالبان و القاعده است که با کشتار و ترور، خون بسیاری از مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و از دین اسلام که دین رأفت و مهربانی است چهره ای خشن نزد جهانیان ترسیم نموده، موجب سرافکندگی مسلمانان شده اند. نتیجه تفکر شیعی و ترویج آن، پیدایش گروه های اصلاح طلب و شجاع و آزاده ای مانند حزب الله لبنان است که از یک سو خواستار وحدت مسلمانان است و از سوی دیگر در مقابل دشمن تمام مسلمانان با تمام توان مقاومت نموده، موجب ذلت و خواری اسرائیل و عزت و افتخار تمام مسلمانان جهان می شود.

اکنون وقت آن رسیده که تمام اندیشمندان شیعه و سنّی در یک صف و با یک صدا در مقابل تندروی های وهابیون قیام نموده، ضمن نقد و بررسی منطقی افکار و عقاید آنان، نارضایتی و انزجار خویش را از این فرقه افراطی به گوش جهانیان برسانند.

پاسخگویی به پرسشها و شبهات

وظیفه تمام اندیشمندان شیعه در این موقعیت حساس این است که به طور معقول و بدون تعصّب به پرسش های معقول برادران اهل سنت و نیز به شبهات نامعقول و مغرضانه وهابیون پاسخ داده، ضمن حفظ انسجام اسلامی در یک فضای سالم و آرام، به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم (علیهم السلام) با قوّت تمام

از کیان مذهب تشیّع و عقاید پیروان مکتب اهل بیت دفاع نموده، از حرکت های افراطی و نامعقول و راه یابی خرافات به جامعه اسلامی جلوگیری نمایند. در این راستا معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اجرای طرح ره آورد حج، اقدام به جمع آوری پرسش ها و شبهاتی نمود که روحانیون حج در ایام حج و عمره با آنها برخورد دارند و دشمنان اسلام با ترویج آنها سعی در تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دارند. پس از جمع آوری، این پرسش ها و شبهات توسط کمیته تدوین برای پاسخ گویی در اختیار اینجانب قرار داده شد. و توفیق پیدا کردم با رعایت نکات ذیل به آنها پاسخ دهم:

1.در پاسخ به پرسش ها و شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است. در واقع سعی شده حقانیّت دیدگاه های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود. و در این راستا حدود سیصد منبع از منابع و مآخذ اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته است.

2. هر یک از پرسش ها و شبهات، آنگونه که توسط پرسشگران یا طراحان شبهه مطرح شده ذکر می شود و پس از پرورش پرسش و شبهه و بیان استدلال پرسشگر، به نقد و بررسی آن پرداخته می شود.

3.از هرگونه اظهارات نابخردانه و متعصبانه و دور از فضای منطق و گفتوگو پرهیز می گردد.

آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار گرفته، جلد اول از این مجموعه دو جلدی است که با همّت (معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری) به چاپ رسیده است.

امیدوارم این حرکت علمی پاسخ گوی پرسش

برادران اهل سنت و شبهات وهابیون بوده، گامی در راستای تحقق انسجام اسلامی و نزدیکی پیروان مذاهب اسلامی باشد.

عباسعلی زارعی سبزواری حوزه علمیه قم 10/7/1386

زیارت قبور

شبهه

زیارت قبور یکی از مسائلی است که همواره مورد اختلاف شیعه و سنّی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ اگر چه اهل سنت در مسئله زیارت قبور دیدگاهی نزدیک به دیدگاه شیعیان دارند، ولی وهّابیون همواره در تبلیغات خود نسبت به دو موضوع حسّاسیت داشته، شیعیان را تخطئه می کنند:

1. می گویند: شما شیعیان به زیارت قبرهای مردگان می روید و گریه می کنید و این زیارت را برای مردان و زنان مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله از رفتن زنان به کنار قبرها نهی نموده و فرموده است:

(لَعَن الله زوّارات القبور.(1)

(خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می روند، نفرین کرده است.)

و در روایتی دیگر نقل شده است:

(لعن رسول الله صلی الله علیه وآله زوّارات القبور.(2)

1.کنز العمّال، ج 16، ص 388؛ إرواء الغلیل، ج 3، ص 232؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص 311؛ مسند أبی یعلی، ج 10، ص 314.

2.مسند أحمد، ج2، ص337؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص502؛ سنن الترمذی، ج2، ص259؛ المستدرک، ج1، ص374؛ السنن الکبری (للبیهقی)، ج4، ص78؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص357؛ المعجم الکبیر، ج4، ص42؛ تفسیر القرطبی، ج20، ص170.

(رسول خدا صلی الله علیه وآله زنهایی را که به زیارت قبرها می روند نفرین کرده است.)

2. می گویند: شما مسافرت نمودن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و امامزادگان را مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله شدّ رحال (بار بستن)

برای زیارت خود و دیگران را اجازه نداده و فرموده است:

(لاتشدّ الرِحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد، إلی المسجد الحرام، ومسجد الأقصی، ومسجدی.)

(باربندی و مسافرت نکنید مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجد من.(1)

و نیز می فرماید:

(ولاتجعلوا قبری عیداً، وصلّوا علیَّ، فإنّ صلاتکم یبلغنی حیثما کنتم.(2))

(قبر مرا مکان جشن و سرور قرار ندهید، بلکه بر من صلوات بفرستید؛ زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد.)

پاسخ شبهه

حکم زیارت اهل قبور برای مردان

زیارت اهل قبور نزد فقها و اکثر مذاهب اهل سنّت مستحب است و غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن، توجّه به آخرت، دل نبستن به این دنیا، دعا برای اموات و قرائت قرآن در کنار قبور است.

برای استحباب زیارت قبور چند دلیل وجود دارد:

1. صحیح مسلم، ج4، ص102 و 126؛ صحیح البخاری،ج2، ص58 و 250؛ مسند أحمد، ج3، ص7 و ج6، ص7؛ سنن الدارمی، ج1، ص330؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص452؛ سنن الترمذی، ج1، ص205؛ سنن النسائی، ج2، ص37؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج10، ص82.

2.مسند أحمد، ج2، ص367؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص453؛ مجمع الزوائد، ج4، ص3.

1.روایات

از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله با سندها و عبارات گوناگون روایت شده است که آن حضرت ابتدا از زیارت قبور نهی می فرمودند،

ولی بعدها مسلمانان را به زیارت قبور امر کردند.

روایاتی که در کتب حدیثی اهل سنّت در خصوص این مطلب از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، سه دسته اند:

الف) روایاتی که تنها بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبرها را اجازه داده است. در این روایات این گونه نقل شده که

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.(1))

(من شما را در گذشته از زیارت قبرها نهی می کردم و اکنون [می گویم که] قبرها را زیارت کنید.)

ب) دسته دوم روایاتی است که علاوه بر دستور به زیارت قبرها، فواید و عواقب زیارت را نیز بیان کرده اند. در این روایات در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله آمده: (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) یکی از عبارات ذیل آمده است:

1.(فانّها تزهد فی الدنیا وتذكّر الآخره(2)؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می گردد.)

1.صحیح مسلم، ج6، ص82، سنن النسائی، ج4، ص89 و ج8، ص311؛ السنن الكبری (النسائی)، ج1، ص654 و ج3، ص225؛ المعجم الأوسط، ج3، ص133؛ نصب الرایه، ج6، ص239؛ كنز العمّال، ج12، ص443؛ المصنّف (ابن أبی شعیبه)، ج3، ص223.

2. سنن ابن ماجه، ج1، ص501؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص375؛ صحیح ابن حبّان، ج3، ص261؛ سنن الدارقطنی، ج4، ص173؛ موارد الظمآن، ص201؛ مسند الشامیّین، ج3، ص347؛ الجامع الصغیر، ج2، ص297؛ كنز العمّال، ج15، ص646.

2.(فانّ فیها تذكره(1)؛ زیرا در زیارت قبور یادآوری هست.)

3.(فانّها تذكّركم الموت(2)؛ زیرا زیارت قبور یادآوری مرگ را به همرا دارد.)

4.(فإنّها تذكّركم الآخره(3)؛ زیرا زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد.)

5.(فانّ فیها عبره(4)؛ زیرا در زیارت قبور پندآموزی وجود دارد.)

6.(انّها ترّق القلب وتدمع العین وتذكّر الآخره فزوروها(5)؛ زیرا زیارت قبور موجب دلسوزی و اشكبار شدن چشم و یادآوری آخرت می گردد، پس

قبرها را زيارت كنيد.)

و از اين رو قرطبى ذيل تفسير فرمايش خداوند متعال: (الهكم التكاثر حتى زرتم المقابر) مى گويد:

(لم يأت فى التنزيل ذكر المقابر إلاّ فى هذه السوره. وزيارتها من أعظم الدواء للقلب

القاسی، لأ نّها تذكّر الموت والآخره وذلک یحمل علی قصر الأمل والزهد فی الدنیا وترک الرغبه فیها.(6))

در قرآن کریم فقط در این سوره ازمقبره ها یاد شده است. و زیارت مقبره ها بهترین دارو برای دلهای سخت است. زیرا زیارت آنها یادآور مرگ و آخرت است و یادآوری مرگ و آخرت، موجب کوتاه شدن آرزوها و زهد در دنیا و ترک اشتیاق به ماندن در آن می گردد.)

1.سنن أبی داود (السجستانی)،ج2،ص87؛ السنن الكبری (البیهقی)، ج9، ص292؛ كنز العمّال، ج15، ص648.

2.مستدرک الصحیحین، ج1، ص375؛ الجامع الصغیر، ج2، ص677؛ كنز العمّال، ج5، ص647.

3.مسند أحمد، ج1، ص145؛ مجمع الزوائد، ج3، ص58؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج3، ص223؛ مسند أبی یعلی، ج1، ص240؛ كنز العمّال، ج15، ص652.

4.مسند أحمد، ج3، ص38؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص375؛ مجمع الزوائد، ج3، ص58؛ المعجم الكبیر، ج23، ص278.

5.مسند أحمد، ج3، ص237؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص376؛ السنن الكبری (البیهقی)، ج4، ص77؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص373 374؛ الجامع الصغیر، ج2، ص297؛ كنز العمّال، ج15، ص646.

6. تفسیر القرطبی، ج20، ص170.

قرطبی در ادامه می گوید:

(قال العلماء: ینبغی لمن أراد علاج قلبه وانقیاده بسلاسل القهر إلی طاعه ربّه أن یكثر من ذكر هادم اللذات ومفرّق الجماعات وموتم البنین والبنات ویواظب علی مشاهده المحتضرین وزیاره قبور أموات المسلمین. فهذه ثلاثه أُمور ینبغی لمن قسا قلبه ولزم ذنبه أن یستعین بها علی دواء دائه ویستصرخ بها علی فتن الشیطان وأعوانه، فإن انتفع بالإكثار من ذكر الموت وانجلت به قساوه قلبه فذاک، وإن عظم علیه ران قلبه واستحكمت فیه

دواعى الذنب، فإنّ مشاهده المحتضرين وزياره قبور أموات المسلمين تبلغ فى دفع ذلک ما لا يبلغه الأوّل، لأنّ ذكر الموت إخبار للقلب مما

إليه المصير وقائم له مقام التخويف والتحذير. وفى مشاهده من احتضر وزياره قبور من مات من المسلمين معاينه ومشاهده، فلذلک كان أبلغ من الأوّل، قال صلى الله عليه وآله: (الخبر كالمعاينه) رواه ابن عبّاس.

فأمّا الاعتبار بحال المحتضرين فغير ممكن فى كلّ الأوقات، وقد لا يتّفق لمن أراد علاج قلبه فى ساعه من الساعات.

وأمّا زياره القبور فوجودها أسرع والانتفاع بها أليق وأجدر، فينبغى لمن عزم على الزياره أن يتأدّب بآدابها ويحضر قلبه فى اتيانها ولا يكون حظّه منها التطواف على الأجداث فقط، فإنّ هذه حاله تشاركه فيها بهيمه ونعوذ بالله من ذلک، بل يقصد بزيارته وجه الله واصلاح فساد قلبه أوتقع الميّت بما يتلوا عنده من القرآن والدعاء، ويتجنّب المشى على المقابر والجلوس عليها، ويُسَلّم عليه أيضاً وأتاه من تلقاء وجهه، لأ نّه فى زيارته كمخاطبته حيّاً، ولو خاطبه حيّاً لكان الأدب استقباله بوجهه فكذلک هنا أيضاً)(1).

1.تفسير القرطبى، ج20، ص171.

تمام سخن قرطبى در اين قسمت در چند نكته خلاصه مى شود:

الف) راه علاج سنگدلى و تسليم در برابر اوامر خداوند، عبارت است از: 1. يادآورى مرگ. 2. مشاهده افراد در حال مرگ. 3. زيارت قبور اموات.

ب) از اين سه امر، زيارت قبور، بهترين راه براى علاج سنگدلى و دفع فتنه هاى شيطان است؛ زيرا يادآورى مرگ موجب توجّه نفس به عاقبت خويش است، ولى به اندازه مشاهده افراد در حال مرگ مؤثّر نخواهد بود. و مشاهده افراد در حال مرگ نيز براى همه افراد در هر ساعتى ممكن نيست. پس زيارت قبرها بهترين راه است؛ چون هم قابل ديدن است و هم در دسترس!

ج) بايد هدف از رفتن به مقبره ها اصلاح قلب و توجّه به

خدا و قیامت باشد و یا به قصد تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات.

وهمه می دانند که تمام شیعیان در رفتن به مقبره ها هدفی جز اصلاح قلب و توجّه به خدا و قیامت و تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات ندارند.

2.سیره پیامبر صلی الله علیه وآله

بی شکّ زیارت قبور سیره پیامبر صلی الله علیه وآله است. در کتب حدیثی اهل سنّت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش، آمنه می رفت و در آنجا می گریست.

از ابوهریره چنین نقل شده است:

(زار رسول الله صلی الله علیه وآله قبر امّه، فبکی وأبکی من حوله، وقال: استأذنت ربّی أن استغفر لها فلم یأذن لی، واستأذنته أن أزور قبرها فأذِنَ لی، فزوروا القبور، فإنّها تذکّرکم الموت(1).)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت کرده و در آنجا گریست و دیگران را نیز گریانید

1.مسند أحمد،ج2،ص441؛صحیح مسلم،ج3،ص65؛سنن ابن ماجه، ج1، ص501؛ سنن أبی داود السجستانی، ج9، ص87؛ سنن النسائی، ج4، ص9؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص275، السنن الکبری، ج4، ص70و74.

و فرمود: از خداوند خواستم به من اجازه دهد برای مادرم طلب آمرزش کنم، ولی خداوند به من اجازه نداد؛ و از او خواستم قبر او را زیارت کنم و اجازه داد. پس قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور یادآور مرگ است.)

روایات زیادی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت مکرّر از بقیع نقل شده است.

عایشه گفته است:

(فقدتُ رسول اللهَ صلی الله علیه وآله فاتّبعُته، فأتی البقیع، فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.(1))

رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه بیرون رفت، من او را

دنبال کردم تا به بقیع رسید و فرمود: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.)

و نیز از عایشه نقل شده است:

(کان رسول الله صلی الله علیه وآله کلّما کانت لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وآله یخرج من آخر اللیل إلی البقیع، فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین، أتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، وأنّا إن شاء الله بکم لاحقون، اللّهمّ اغفر لأهل بقیع الغرقد(2).)

هر شب که پیامبر صلی الله علیه وآله نزد او می آمد، آخر شب به بقیع می رفت و می فرمود: السلام علیکم دار قوم...)

ج) دسته سوم روایاتی است که در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که: (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها)، یکی از دو عبارت ذیل وجود دارد:

1.(ولاتقولوا هجراً(3)؛ و زبان به فحش و ناسزا نگشایید.)

1.مسند أبی یعلی؛ ج8، ص69.

2.صحیح مسلم، ج3، ص63؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص79 و ج5، ص249؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص656؛ مسند أبی یعلی، ج8، ص199؛ صحیح ابن حبّان، ج7، ص444؛ ریاض الصالحین، ص308؛ ارواء الغلیل، ج3، ص213.

3.کنز العمّال، ج5، ص859؛ مسند أحمد، ج3، ص237؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص376.

2.(واجعلوا زیارتکم لها صلاةً علیهم واستغفاراً لهم(1)؛ و زیارت خویش را همراه با نماز بر آنان و طلب آمرزش آنها قرار دهید.)

از مجموع این روایات استفاده می شود که اگرچه پیامبر صلی الله علیه وآله ابتدا مسلمانان را از زیارت قبور نهی کرده است، ولی این نهی، مصلحتی و به هدف اظهار مخالفت با مشرکانی بوده که به کنار قبرها می رفتند و قبرها را معبود خویش قرار داده، بر آنان سجده می نمودند. پس از ارتقای فرهنگ دینی مردم و آشنایی آنان با معارف الهی،زیارت قبرها

را اجازه دادند و یادآور فواید مهمّ این عمل شدند. با صرف نظر از این مطلب می گوییم: حکم اوّلی زیارت قبور در سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله حرمت آن بوده است، سپس این حکم را پیامبر صلی الله علیه وآله نسخ کرده و جواز آن و بلکه استحباب آن را صادر فرموده است. در حقیقت این مورد یکی از موارد نسخ سنّت به سنّت است و بسیاری از اندیشمندان اصولی اهل سنّت نیز این مورد را از مصادیق نسخ سنّت به سنّت دانسته اند.

در دلالت این روایات بر استحباب زیارت برای مردان، میان تمام فقهای اسلام اتّفاق نظر وجود دارد و بعضی ادّعای اجماع کرده اند.(3) و امّا در دلالت آنها بر استحباب یا جواز زیارت برای زنان اختلاف دارند و تفصیل آن خواهد آمد.

بشیر بن خصاصه می گوید:

(أتیت النبی صلی الله علیه وآله فلحقتُه بالبقیع، فسمعته یقول: السلام علی أهل الدیار من المؤمنین.(4)

1. کنز العمّال، ج15، ص 652653؛ المعجم الکبیر، ج2، ص94.

2. الفصول فی الأُصول (الجصّاص)، ج2، ص34؛ الإحکام (ابن حزم)، ج4، ص459؛ الإحکام (الآمدی)، ج3، ص146؛ اصول السرخسی، ج2، ص77؛ المستصفی، ج1، ص103؛ المحصول، ج3، ص331؛ إرشاد الفحول، ج1، ص293؛ المعتمد، ج1، ص390؛ روضه الناظر، ص88.

3.المجموع (نووی)، ج5، ص310؛ الإقناع، ج1، ص192؛ مغنی المحتاج، ج1، ص365؛ الشرح الکبیر، ج2، ص427.

4.المعجم الکبیر، ج22، ص347.

(به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله رفتم و در بقیع به او رسیدم، شنیدم که می فرمود: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین.)

در روایت دیگری نقل شده که:

(انّ رسول الله صلى الله عليه وآله خرج فى جوف الليل يدعوا بالبقيع ومعه أبورافع فدعا بما شاءالله...(1) (رسول خدا صلى

الله علیه وآله در نیمه شب به بقیع رفت و در بقیع دعا کرد.)

ابومویهبه، غلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نقل می کند: به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله به بقیع رفتم، او برای آمرزش اهل قبور دعا کرد.

ابن ابی الحدید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هر سال به زیارت شهدای اُحد می رفت وبا صدای بلند می فرمود: (السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار)(3).

همه این روایات بیانگر این است که زیارت قبور و دعا برای اموات، سنّت و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده است.

3. سیره متشرّعه

بی شکّ امّت پیامبر صلی الله علیه وآله همواره به زیارت قبرها می رفتند و برای اموات دعا می کردند و کسی آنها را از این عمل نهی نمی کرد.

ابوبکر کاشانی در کتاب (بدائع الصنائع) برای اثبات جواز زیارت قبور به این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) استدلال نموده و سپس می گوید:

1.المعجم الکبیر، ج1، ص322.

2. المعجم الکبیر، ج22، ص346.

3. شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج15، ص40.

(ولعمل الأمّه من لدن رسول الله صلی الله علیه وآله الی یومنا هذا.(1)

(و نیز به دلیل اینکه امّت پیامبر صلی الله علیه وآله از زمان آن حضرت تاکنون به زیارت قبور می رفته اند.)

حکم زیارت قبرها توسّط زنان

درباره حکم زیارت قبرها توسّط زنان چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اوّل: حرمت زیارت قبرها

ابن تیمیّه نخستین کسی است که زیارت قبرها را برای زنان به طور مطلق حرام می داند. دلیل ایشان بر حرمت، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لعن الله زوّارات القبور.) خلاصه استدلال

ایشان در کتاب (مجموع الفتاوی) و (الفتاوی الکبری) از این قرار است: (دو روایت در کتابهای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که در ظاهر با همدیگر تعارض دارند:

1. (لعن الله زوّارات القبور.)

2. (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّها تذكّر الآخره.)

بعضی گفته اند: روایت اوّل توسّط روایت دوم نسخ شده است؛ بنابراین روایت دوم دلالت بر جواز زیارت برای عموم مردان و زنان دارد.

ولی این گفتار غلط است، زیرا:

اوّلا: روایت دوم بطور کلّی شامل زنان نمی شود تا بتواند روایت اوّل را نسخ کند؛ زیرا در این روایت کلمه (نهیتکم) و (فزوروها) جمع مذکّر آورده شده است و شامل زنان نمی شود.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که روایت دوم عمومیّت دارد و شامل زنان نیز می شود، در این صورت با یک روایت عامّ (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) که شامل زنان نیز

1. بدائع الصنائع، ج1، ص320.

می شود و زیارت قبور را برای آنان جایز می داند و یک روایت خاصّ که فقط شامل زنان شده و زیارت قبور را برای آنان حرام می داند (لعن الله زوّرات القبور.) و در چنین صورتی از سه حالت خارج نیست:

الف) می دانیم روایت خاصّ پس از روایت عامّ صادر شده است.در این صورت روایت خاصّ روایت عامّ را تخصیص می زند. نتیجه این که در اینجا روایت اوّل، روایت دوم را تخصیص می زند و حرمت زیارت برای زنان ثابت می گردد.

ب) می دانیم روایت عامّ پس از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت اصولیون عامّ را ناسخِ خاصّ نمی دانند. و در نتیجه حرمت زیارت قبور برای زنان ثابت است.

ج)

نمی دانیم روایت عامّ بعد از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت عموم اهل علم از اصولیون، خاصّ را مقدّم بر عامّ می کنند. در نتیجه، اینجا دلالت روایت اوّل بر حرمت زیارت قبور برای زنان پابرجاست.)

پاسخ استدلال ابن تیمیّه

پاسخ اوّل

ادّعای اختصاص روایت دوّم (نهیتکم، فزوروها) به مردان به دلیل مذکّر بودن این دو لفظ ادعای بی اساس و ناآگاهانه است، زیرا:

(بعضی از دانشمندان معتقدند حدیث (زوّارات القبور) قبل از صدور اجازه پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به زیارت قبور، صادر شده است و هنگامی که زیارت قبور را اجازه داد، مردان و زنان داخل در این اجازه شدند.)

و محمدبن اسماعیل کحلانی و مبارکفوری، سخن ترمذی را با دو نکته تأیید کرده اند: 1. اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله به عایشه چگونه زیارت کردن را آموخت. 2. اینکه فاطمه (علیها السلام) بارها به زیارت قبر حمزه علیه السلام می رفت.

درباره این دو نکته بعداً سخن خواهیم گفت.

احتمال دوم: روایت اوّل (لعن الله زوّارات القبور) پس از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت لازم می آید حکم اوّل (نهی عمومی از زیارت قبور) یک مرتبه توسّط حکم سوم (امر به زیارت عمومی) نسخ شود و مرتبه دوم با حکم دوم (نهی خصوص زنان از زیارت قبور) نسخ گردد. و صدور چنین امری شایسته مولا و شارع حکیم نیست.

پاسخ سوم

بر فرض بپذیریم که روایت اوّل و دوم متعارض هستند، باید میان آنها جمع نمود؛ چنانکه قرطبی و قاری و شوکانی و دیگران انجام داده اند.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)، ابتدا کلامی را از قرطبی نقل کرده و می گوید:

1. مجموع

الفتاوی، ج 24، ص 360؛ الفتاوی الکبری، ج3، ص42.

2. البقره / 183. 3 البقره / 43 4 المائده / 5.

شکّ این آیات اختصاص به مردان ندارد.

ثانیاً: در روایت دوم سه جمله وارد شده است:

1. (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها، لأ نّها تذکّر الآخره؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبور موجب یادآوری آخرت است.)

2. (ونهیتکم عن لحوم الأضاحی فوق ثلاث، فکلوا وامسکوا ماشئتم؛ من شما را از خوردن بیشتر از سه گوشتِ قربانی نهی کرده بودم، اکنون هر مقدار که می خواهید بخورید.)

3. (ونهیتکم عن الأشربه فی الأوعیه، فاشربوا فی أیّ وعاء شئتم، ولاتشربوا مسکراً؛ شما را از آشامیدن در هر ظرفی نهی کرده بودم، اکنون در هر ظرفی که خواستید بیاشامید، فقط مشروبات مست کننده را نیاشامید.)

ابن تیمیّه ادّعا می کند که در جمله اوّل کلمه (نهیتکم) خطابِ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. و کلمه (فزوروها) نیز جمع مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. در نتیجه اگر چه ابتدا پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبور را برای عموم حرام کرد، ولی با این روایت، نهی از زیارت قبور برای خصوص مردان را نسخ کرده است، لذا حکم به حرمت زیارت برای زنان باقی است.

ایشان باید در جمله دوم نیز همین استدلال را پیاده کند، یعنی بگوید: کلمه (نهیتکم) و (فکلوا وامسکوا) لفظ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله خوردن بیش از سه قربانی را برای مردان جایز نموده و حکم گذشته را در خصوص مردان نسخ کرده است، بنابراین خوردن بیش از سه

قربانی در حال حاضر برای زنان حرام است.

و نیز در جملهٔ سوم با همین استدلال باید خوردن مشروبات مباح را برای زنان در هر ظرفی حرام بداند و در ظرف مخصوص پوست دبّاغی شده جایز بداند.

هیچ فقیهی از فقهای اسلامی چنین احکامی را صادر نکرده است.

ثالثاً: در آخر روایت دوم این جمله وجود دارد: (لأنّها تذكّركم الآخره؛ زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) در حقیقت پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبرها را برای هر کسی که متذکّر آخرت شود، جایز دانسته است و فرقی ندارد؛ چه مرد باشد چه زن. و به تعبیر اصولیون علّت عام است و شامل زنان نیز می شود.

بنابراین نتیجه می گیریم: روایت دوم (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها) عامّ است و شامل زنان نیز می شود.

پاسخ دوم

با توجّه به پاسخ پیشین می توانیم از دو روایت گذشته سه حکم را استنباط کنیم:

1. نهی از زیارت قبور برای مردان و زنان در صدر اسلام. این حکم از جمله (نهیتکم عن زیاره القبور) استفاده می شود.

2. نهی از زیارت قبور برای زنان. این حکم از روایت (لعن الله زوّارات القبور) استفاده می شود.

3. امر به زیارت قبور برای مردان و زنان پس از نهی سابق. و این حکم از جمله (فزوروها) استفاده می شود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل: روایت نخست (لعن الله زوّارات القبور) قبل از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت این روایت در حقیقت نهی از زیارت قبور را که در صدر اسلام نسبت به عموم صادر شده تأکید می کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه وآله در صدر اسلام فرموده است:

(تمام مردم، بخصوص زنان را از زیارت قبرها نهی می کنم.) در نتیجه ما در صدر اسلام یک حکم عامّ مبنی بر نهی از زیارت قبور داشته ایم و این حکم عامّ درباره زنان مورد تأکید قرار گرفته است. و یک حکم عامّ مبنی بر جواز زیارت قبور برای مردان و زنان داریم که بعداً صادر شده است. در این صورت به اتّفاق همه علمای اصولی حکم دوم ناسخ حکم اوّل است.

و همین احتمال را بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت تأیید کرده اند. ترمذی می گوید:

(وقد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبی صلی الله علیه وآله فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دخل فی رخصته الرجال والنساء.(1))

1. سنن الترمذی، ج2، ص259.

2. سبل السلام، ج2، ص114؛ تحفه الأحوذی، ج4، ص137.

(قال القرطبی: اللعن المذکور فی الحدیث إنّما هو للمکثّرات من الزیاره، لما تقتضیه الصیغه من المبالغه. ولعلّ السبب ما یفضی إلیه ذلک من تضییع حقّ الزوج والتبرّج وما ینشأ من الصیاح ونحو ذلک، وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلک فلا مانع من الإذن لهنّ، لأنّ تذکّر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء.(1))

(قرطبی گفته است: نفرینی که در این حدیث آمده، اختصاص به زنانی دارد که زیاد به زیارت قبور می روند، صیغه مبالغه (زوّارات) به این معنا دلالت دارد. و شاید سبب نهی چنین زنانی از زیارت قبور عواقب آن باشد؛ مانند از بین رفتن حقّ همسر، زینت و خودنمایی، فریاد زدن و امثال آن. لذا گفته می شود: چنانچه از تحقّق نیافتن این عواقب مطمئن باشیم، مانعی ندارد که زنان به زیارت قبور روند. زیرا یادآوری آخرت چیزی است که هم مردان

و هم زنان نیازمند به آن هستند.)

و سپس می گوید:

(وهذا الکلام هو الّذی ینبغی اعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضه فی الظاهر.(2))

(سخن قرطبی شایسته اعتماد در جمع بین احادیثی است که به ظاهر متعارض می باشند.)

مبارکفوری نیز در کتاب (تحفه الأحوذی) پس از نقل سخن قرطبی می گوید:

(آنچه قرطبی می گوید چیزی است که ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد.)

پاسخ چهارم

حدیث (لعن الله زوّارات القبور) یا (لعن رسول الله صلی الله علیه وآله زوّارات القبور) از سه طریق روایت شده است:

1. نیل الأوطار، ج4، ص166.

2. همان.

3. تحفه الأحوذی، ج4؛ ص137.

1. أبو عوانه عن عمر بن أبی سلمه عن أبیه عن أبی هریره.

2. سفیان عن عبدالله بن عثمان بن خثیم عن عبدالرحمن بن بهمان عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت عن أبیه.

3. عبدالوارث بن سعید عن محمد بن جحاده عن أبی صالح عن ابن عبّاس.

در سند اوّل عمر بن ابی سلمه وجود دارد که توسّط علمای رجالی تضعیف شده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) در شرح حال عمر بن ابی سلمه می نویسد:

(قال ابن سعد: کان کثیر الحدیث، و لیس یحتجّ بحدیثه.

وقال ابن المدینی عن یحیی بن سعید: کان شعبه یضعِّف عمرَ بن أبی سلمه.

وقال ابوقدامه: قلت لابن مهدی: إنّ شعبه أدرکه ولم یحمل عنه؟ قال: أحادیثه واهیه.

وقال ابن أبی خیثمه: سألت أبی عنه، فقال: صالحٌ ان شاءالله، وکان یحیی بن سعید یختار محمدَ بن عمروعلیه.

وقال أحمد: لم یسمع شعبه منه شیئاً.

وقال ابن معین: لیس به بأس. وفی روایه: ضعیف الحدیث.

وقال أبوحاتم: هو عندی صالح صدوق فی الأصل، لیس بذلک القوی، یکتب حدیثه ولایحتجّ به.

وقال العجلی: لابأس به.

1. مسند أحمد بن حنبل، ج2،

ص337؛ سنن الترمذی، ج2، ص259؛ السنن الکبری، ج4، ص78؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص502.

2. مستدرک الصحیحین، ج1، ص374؛ مسند أحمد، ج3، ص442443؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص502؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص78؛ المعجم الکبیر، ج4، ص42.

3. سنن ابن ماجه، ج1، ص502.

وقال الجوزجانی: لیس بقویّ فی الحدیث.

وقال النسائی: لیس بالقوی.

وقال ابن خزیمه: لایحتجّ بحدیثه.)

ملاحظه می کنید که از عمر بن ابی سلمه با این عناوین یاد شده است: (کسی که نمی شود به حدیثش استدلال نمود)، (شعبه او را تضعیف کرده است)، (احادیث او پوچ است)، (ضعیف الحدیث است)، (قوی نیست، حدیثش نوشته نمی شود و قابل استدلال نیست) و (او در حدیث قوی نیست.) با وجود چنین شخصی در سند حدیث، این حدیث از اعتبار ساقط می شود.

و در سند دوم عبدالرحمن بن بهمان وجود دارد و از علی بن مدینی درباره شخصیّت او پرسیدند، او گفت: (شناخته شده نیست.)

در سند سوم ابوصالح قرار دارد، نام او باذان یا باذام است. این شخص را فقط عجلی توثیق کرده است(3) و سایرین یا او را تضعیف کرده اند و یا نسبت به او بی تفاوت اند.

احمد بن حنبل می گوید: (عبدالرحمن بن مهدی به حدیث ابوصالح عمل نمی کرد.)

ابن عدی می گوید: (آنچه ابوصالح روایت می کند، تفسیر است نه روایت و در تفسیرش نیز اهل تفسیر از او متابعت نکرده اند. و هیچ کس از گذشتگان را ندیدم از او راضی باشد(5).)

1. تهذيب التهذيب، ج7، ص401. و نيز ر.ک: به کتابهای الجرح والتعديل، ج1، ص146؛ العلل (أحمد بن حنبل)، ج1، ص419 و ج3، ص187؛ معرفه الثقات (العجلى)، ج2، ص168.

2. تاريخ مدينه دمشق، ج1، ص289.

3. معرفه

الثقات، ج2، ص 408.

4. العلل ج2، ص502.

5.الکامل (ابن عدی)، ج2، ص71.

زکریّا بن ابی زائده گفته است: (روزی شعبی از کنار ابوصالح می گذشت، گوش او را کشید و گفت: وای بر تو! قرآن را تفسیر می کنی در حالی که آن را حفظ نیستی.)

ابوحاتم گفته است: (حدیث او نوشته می شود، ولی به آن استدلال نمی شود.)

نسائی گفته است: (ضعیف است.)

عقیلی گفته است: (مغیره گفته که: ابوصالح فقط کودکان را تعلیم می داد، و تفسیرش ضعیف است.)

جوزقانی گفته است: (ابوصالح متروک است.)

ابن جوزی از ازدی نقل کرده است که او گفت: (ابوصالح بسیار دروغگو است.)

ابن حبّان گفته است: (ابوصالح از ابن عبّاس روایت کرده است، ولی روایاتش نشنیده گرفته می شود.)

بنابر این، بر فرض دلالت این حدیث کامل باشد، سند آن بسیار مخدوش است.

علاوه بر ابن تیمیّه، بن باز نیز زیارت قبرها توسط زنان را حرام و گناه کبیره دانسته است، ایشان گفته است:

(امّا زیاره المرأه للقبور فهی محرّمه، بل من کبائر الذنوب، لأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله لعن زائرات القبور والمتّخذین علیها المساجد والسرج.)

(زیارت زنان از قبرها حرام و از گناهان کبیره است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله زنانِ زیارت کننده قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می

سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین کرده است.)

1. تهذیب التهذیب، ج1، ص364؛ ضعفاء العقیلی، ج1، ص165.

2. تهذیب التهذیب، ج1، ص365.

3. کتاب الضعفاء والمتروکین، ص158.

4. ضعفاء العقیلی، ج1، ص166.

5.تهذیب التهذیب، ج1، ص365.

6. الموضوعات، ج1، ص373؛ تهذیب التهذیب، ج1، ص365.

7.کتاب المجروحین، ج1، ص185.

8.فتاوی مهمّه، ج1، ص 72 و 149 150.

با پاسخی که از کلام ابن تیمیّه دادیم، بی اساسی کلام بن باز

روشن می شود، و نیازی به تکرار نیست؛ بخصوص اینکه در سند روایتی که بن باز به آن استدلال کرده نیز ابوصالح وجود دارد، و روایات او همانطور که گذشت، قابل استدلال نیست.

نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها

بسیاری از فقهای اهل سنّت زیارت قبور برای زنان را مکروه دانسته اند.(1) و در مقام استدلال، به یکی از دو دلیل ذیل تمسّک کرده اند:

1. روایت (لعن الله زوّارات القبور) دلالت بر کراهت دارد، زیرا در این روایت چند احتمال وجود دارد و در حقیقت مفاد آن دائر مدار حرمت یا جواز است که در این صورت روایت را حمل بر کراهت می کنیم.

2. زنان در مصیبتها کم صبر و بی طاقتی می کنند. به همین دلیل رفتن آنان به زیارت قبرها مکروه است.

ردّ نظریه دوم

این نظریه از آن جهت مردود است که دلیلهای آنها بی اساس و مردود می باشد.

امّا دلیل اوّل، پاسخ آن در ردّ نظریه اوّل ذکر شد.

و دلیل دوم نیز بی اساس است؛ زیرا این دلیل اخصّ از مدّعاست، مدّعای آنان این است که زیارت قبرها به طور کلّی، در هر زمان و هر مکانی، مکروه است. و دلیل آنان نیز این است که زنان کم صبری و ناشکیبایی می کنند. این دلیل بر فرض بپذیریم که بی صبری زیاد در مصائب مکروه است تنها در صورتی دلالت بر کراهت می کند که زنان کم صبری زیاد نموده، بی اندازه شیون نمایند.

1. فتح العزیز، ج5، ص248؛ الاقناع، ج1، ص192؛ مغنی المحتاج، ج1، ص365؛ المغنی، ج2، ص430؛ کشف القناع، ج2، ص174؛ الکافی فی فقه ابن حنبل، ج1، ص275.

نظریه سوم: جواز زیارت قبرها

برای اثبات این نظریّه

به چند دلیل استدلال شده است:

1. هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت زیارت برای زنان وجود ندارد، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: (کنت نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.) این روایت دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ابتدا همه مسلمانان زن و مرد را از زیارت قبرها نهی فرموده و سپس برای همه آنان چه زن و چه مرد جایزه کرده اند.

و روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است: (لعن الله زوّارات القبور)(1) قبل از روایتِ (فزوروها) صادر شده است. ترمذی می گوید:

(قد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبیّ فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دَخَلَ فی رخصته الرجال والنساء.(2))

(بعضی از دانشمندان معتقدند روایت (لعن الله زوّارات القبور) قبل از این بوده که پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبور را اجازه دهند و هنگامی که زیارت قبرها را اجازه دادند، تمام مردان و زنان در این اجازه داخل شدند.)

علاوه بر آن، حدیث (لعن الله زوّارات القبور) هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بسیار ضعیف است.

2. پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه زیارت کردن را به همسرش عایشه تعلیم داد.

در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت به من فرمود:

(انّ ربَّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع، فتستغفر لهم. قلت: کیف أقول لهم یا رسول الله؟ قال: قُولی السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، یرحم الله المستقدمین منّا والمستأخرین، وانّا إن شاءالله بکم لاحقون.(3))

1. مدرک این حدیث نیز قبلا ذکر شد.

2. سنن الترمذی، ج2، ص259.

3. صحیح مسلم،

ج3، ص64؛ مسند أحمد بن حنبل، ج6، ص221؛ سنن النسائی، ج4، ص93؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص 79؛ المصنف (الصنعانی)، ج3، ص576؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص656؛ صحیح ابن حبّان، ج16، ص46.

(پروردگارت به تو أمر می کند که به قبرستان بقیع آمده و برای آنان طلب آمرزش کنی. عرض کردم: در کنار قبرها چه چیزی بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار...)

این روایت دلالت بر جواز زیارت قبرهای برای زنان دارد.

3. عایشه به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر می رفت.

عبدالله بن ابی ملیکه می گوید:

(إنّ عائشه أقبلت ذات یوم من المقابر. فقلت لها: یا أمّ المؤمنین من أین أقبلت؟ قالت: من قبر أخی عبدالرحمن بن أبی بکر. فقلت لها: أليس كان رسول الله صلی الله علیه وآله نهی عن زیاره القبور؟! قالت: نعم كان نهی، ثمّ أمر بزیارتها(1).)

روزی عایشه از قبرستان برمی گشت، به او گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر. گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله از زیارت قبور نهی نکرده بود؟! گفت: آری، ابتدا نهی کرده بود و سپس دستور به زیارت قبور داد.)

سیّد سابق در کتاب (فقه السنّه) می گوید:

(رخّص مالک وبعض الأحناف وروایهٌ عن أحمد وأکثر العلماء فی زیاره النساء للقبور، لحدیث عائشه: کیف أقول...(2))

(مالک بن انس و بعضی از حنفی ها و به نقلی احمد بن حنبل و بیشتر علما زیارت زنان از قبرها را جایز دانسته اند؛ به دلیل حدیث عایشه که گفته است: در زیارت قبور چه بگویم؟!...)

در کتاب (التمهید) نقل کرده است که احمد بن حنبل به دلیل زیارت عایشه

از قبر برادرش، زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته است.

1. مستدرک الصحیحین، ج1، ص376؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص78؛ أحکام الجنائز، ص181، مسند أبی یعلی، ج8، ص284.

2. فقه السنّه، ج1، ص566.

3. التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج3، ص234.

محمدبن اسماعیل کحلانی نیز روایت عبدالله بن ابی ملیکه را دلیل بر جواز زیارت قبور دانسته است.

4. حضرت زهرا (علیها السلام) هر جمعه به زیارت قبر حمزه و شهدای اُحُد می رفت.

در روایتی امام سجّاد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

(انّ فاطمه بنت النبیّ صلی الله علیه وآله کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فنصلّی وتبکی عنده.(2))

(فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر صلی الله علیه وآله هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز می خواند و در کنار قبر گریه می کرد.)

طحطاوی در (حاشیه مراقی الفلاح) برای اثبات جواز زیارت قبور برای زنان به این روایت استدلال کرده است.

بعضی مانند محمّدبن اسماعیل کحلانی در مقام تضعیف این روایت گفته اند:

(وهو حدیث مرسل، فإنّ علیّ بن الحسین لم یدرک فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله (4).)

این حدیث مرسل است. زیرا علی بن حسین، زمانِ فاطمه را درک نکرده است.)

جای بسیار تعجّب است که چنین سخنی از مثل چنین شخصی صادر شود؛ زیرا در کتاب (مستدرک الصحیحین) و (السنن الکبری) سند روایت (علی بن الحسین عن أبیه) است. در واقع این روایت از امام حسین علیه السلام نقل شده است و مرسل دانستن این حدیث ناشی از بی دقّتی است.

5.پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله زنی را که درکنار قبری گریه می کرد، فقط توصیه به صبر کرد و او را

از این عمل نهی نفرمود. و این دلالت بر جواز زیارت قبرها توسّط زنان دارد.

1. سبل السلام، ج2، ص115.

2. مستدرک الصحیحین 1: 377 و 3: 28، السنن الکبری (البیهقی) 4: 78، أحکام الجنائز (البانی): 183.

3. حاشیه مراقی الفلاح، ج2، ص619.

4. سبل السلام، ج2؛ ص115.

انس بن مالک گفته است:

(مرّ النبیّ صلی الله علیه وآله بامرأه عند قبر وهی تبکی، فقال: اتّقی الله واصبری. قالت: إلیک عنّی، فانّک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقیل لها: إنّه النّبیّ صلی الله علیه وآله. فأتت باب النبی صلی الله علیه وآله، فلم تجد عنده بوّابین، فقالت: لم اعرفک. فقال: إنّما الصبر عند الصدمه الاُولی

(روزی پیامبر صلی الله علیه وآله زنی را در کنار قبری دید که گریه می کند. به او فرمود: تقوای الهی پیشه کن و صبر نما. آن زن گفت: دور شو، تو که مبتلا به مصیبت من نشده ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده ام. شخصی به آن زن گفت: او پیامبر صلی الله علیه وآله بود. آن زن به درِ خانه پیامبر صلی الله علیه وآله آمد، هیچ نگهبانی نبود، به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: من شما را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: صبر حقیقی صبر در مصیبت اوّل است.)

عینی در کتاب (عمده القاری) می گوید: (این حدیث دلالت بر جواز زیارت قبرها دارد؛ فرقی میان زن و مرد نیست.)

البانی نیز این حدیث را دلیلی بر جواز زیارت قبور برای تمام مردان و زنان دانسته است.

نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها

تحقیق در روایات بیانگر این مطلب است که زیارت قبرها نه تنها برای زنان جایز است، بلکه استحباب نیز دارد؛ زیرا:

اوّلا:

در روایت (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) کلمه (فزوروها) امر است. و از آنجا که قرینه های گوناگون و اجماع فقها قائم است بر عدم وجوب زیارت قبور،(4) این

1. صحیح البخاری، ج2، ص79؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص78؛ السنن الکبری (النسائی)، ج6، ص264؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص176 و ج10، ص453.

2. عمده القاری، ج8، ص68.

3. أحکام الجنائز، ص184.

4. تنها شخصی که زیارت قبرها را یک بار واجب دانسته، ابن حزم در کتاب (المحلّی، ج5، ص160) است.

کلمه حمل بر استحباب می شود. لذا این روایت دلالت بر استحباب زیارت قبرها برای همه مسلمانان دارد.

ثانیاً: در همین روایت علّت امر به زیارت قبور، (یادآوری آخرت)، (یادآوری مرگ)، (پند آموزی) و (زهد در دنیا) معرّفی شده و همه این فواید قرینه است بر ظهور امر بعد از نهی در استحباب زیارت قبور.

ثالثاً: در روایت عایشه نیز این عبارت نقل شده است: (انّ ربَّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع...) در اینجا نیز سخن از امر خداوند به زیارت قبور بقیع مطرح شده است. و باید حمل بر استحباب شود.

رابعاً: از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است:

(من زار قبر والدیه أو أحدهما فی کلّ جمعه غفر[الله] له وکان بارّاً لوالدیه(1).)

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را در روز جمعه زیارت کند، خداوند گناهانش را آمرزیده، او را از نیکی کنندگان به پدر و مادر خواهد شمرد.)

(من زار قبر والدیه أو أحدهما فی کلّ جمعه فقرأ عنده یس غفرالله له بعدد کلّ حرف منها(2).)

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان را روز جمعه زیارت کند و سوره

یس را در کنار قبر آنها قرائت نماید، خداوند به عدد هر حرفی از این سوره گناهانش را می آمرزد.)

(من زار قبر والدیه أو أحدهما احتساباً کان کعِدْل حجّه مبروره، ومن کان زوّاراً لهما زارت الملائکه قبرَه(3)

1. الجامع الصغیر، ج2، ص605؛ مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج3، ص59؛ المعجم الصغیر، ج2، ص69؛ کنز العمّال، ج6، ص468؛ الدرّ المنثور، ج4، ص174.

2. کنز العمّال، ج16، ص479؛ الدر المنثور، ج5، ص257.

3. کنز العمّال، ج16، ص479.

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حجّ را کسب کرده است. و هر کسی که زیاد به زیارت آنها رود، ملائکه نیز در آینده قبر او را زیارت می کنند.)

این روایات، اگر چه توسّط بعضی از نظر سند مخدوش دانسته شده، ولی قاعده (تسامح در ادلّه سنن) به ما کمک می کند که با استناد به این احادیث، زیارت قبور برای همه مسلمانان چه مردان و چه زنان را مستحب بدانیم.

بنابر این نتیجه می گیریم که زیارت قبور برای زنان نه تنها حرام نیست، بلکه کراهت ندارد و مستحب هم است.

شرنبلانی و البانی از کسانی هستند که صراحتاً تفاوتی میان مرد و زن در استحباب زیارت قبرها نگذاشته اند.

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

شایسته است پیش از بررسی ادلّه جواز و استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نظریه ابن تیمیّه و دلیلهای او را برشمریم:

نظریّه ابن تیمیّه: حرمت زیارت قبر پیامبران

بعضى تلاش مى كنند ابن تيميّه را در فتوا به حرمت زيارت قبر پيامبر صلى الله عليه وآله تبرئه كنند. از اين رو لازم است كلمات ابن تيميّه و اظهارات بعضى از انديشمندان اهل سنّت در باب اعتقادات او در زيارت پيامبر مكرّم اسلام صلى الله عليه وآله و ساير پيامبران گفته شود تا باورهاى فاسد او بر همگان روشن شود.

ايشان در كتاب (مجموع الفتاوى) در پاسخ به سئوال از زيارت پيامبر صلى الله عليه وآله مى گويد:

(وأمّا الزياره البدعيّه فمن جنس زياره اليهود والنصارى وأهل البدع الّذين

1. مراقى الفلاح، ج1، ص233؛ أحكام الجنائز، ج1، ص180.

يتّخذون قبور الأنبياء والصالحين مساجد... فالزياره البدعيّه مثل قصد قبر بعض الأنبياء والصالحين للصلاه عنده والدعاء عنده أوبه أوطلب الحوائج منه أومن الله تعالى عند قبره أو الاستغاثه به أو الإقسام على الله تعالى به ونحو ذلک هو من البدع الّتى لم يفعلها أحد من الصحابه ولاالتابعين، ولاسنّ ذلک رسول الله، ولا أحد من خلفائه الراشدين، بل قد نهى عن ذلک أئمّه المسلمين الكبار

(زيارتى كه بدعت است مانند زيارت يهوديان و مسيحيان و بدعت گذارانى كه بر روى قبرهاى پيامبران و صلحا مسجد مى سازند... زيارتى كه بدعت است، مانند اينكه شخصى قصد كند كنار قبر بعضى از پيامبران و افراد صالح برود تا در كنار قبر آنها نماز بخواند، يا دعا كند، يا به آنها متوسّل شود و نيازهايش را از آنها يا از خدا در كنار قبر آنها بخواهد يا از آنها مدد جسته، يا

خداوند را به آنها سوگند دهد. این کارها بدعتهایی است که هیچیک از صحابه و تابعین انجام نداده اند و رسول خدا صلی الله علیه وآله یا یکی از خلفای راشدین دستور به آن نداده اند، بلکه پیشوایان بزرگ مسلمانان از انجام این کارها نهی کرده اند.)

در این عبارت ابن تیمیّه تصریح می کند زیارت کسی که به قصد زیارت پیامبران و افراد صالح مسافرت می کند بدعت است و بدعت حرام است؛ لذا زیارت او حرام خواهد بود.

و در جای دیگر می گوید:

(فمَن قَصَد قبورَ الأنبیاء والصالحین لأجل الصلاه والدعاء عندها فقد قَصَد نفسَ المحرّم الّذی سدّ الله ورسوله ذریعته.(2))

(هر کسی که به قصد نماز و دعا به کنار قبرهای پیامبران و صلحا برود، در واقع حرامی را قصد کرده که خدا و رسولش مانع از واسطه قرار دادن آن شده اند.)

1. مجموع الفتاوی، ج24، ص334.

2. همان، ج1، ص237.

و نیز گفته است:

(الأحادیث المرویّه فی زیاره قبره کلّها ضعیفه، بل کذب.(1))

(تمام احادیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده ضعیف و دروغ است.)

همچنین گفته است:

(نفس السفر لزیاره قبر من القبور قبر نبیٍّ أو غیره منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّی أ نّهم لا یجوّزون قصر الصلاه فیه بناءً علی أ نّه سفر معصیه، لقوله الثابت فی الصحیحین: (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام، والمسجد الأقصی، ومسجدی هذا)...(2))

(به نظر علما از مسافرت نمودن به قصد زیارت قبری چه قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و چه سایر قبرها نهی شده است، طوری که جایز نمی دانند کسی در این سفر نماز را شکسته بخواند؛ چون مسافرتش مسافرت معصیت است ! به

دلیل اینکه پیامبر فرموده است: باربندی و مسافرت نمی شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی ومسجد من.)

و نیز گفته است:

(وأمّا الحدیث المذکور فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله فهو ضعیف، ولیس فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله حدیث حسن ولاصحیح، ولاروی أهل السنن المعروفه کسنن أبی داود والنسائی وابن ماجه والترمذی، ولا أهل المسانید المعروفه کمسند أحمد ونحوه، ولاأهل المصنّفات کموطأ مالک وغیره فی ذلک شیئاً، بل عامّه ما یروی فی ذلک أحادیث مکذوبه موضوعه، کما یروی عنه صلی الله علیه وآله أنّه قال: (من زارنی وزار أبی ابراهیم فی عام واحد ضمن له علی الله الجنّه)، وهذا حدیثٌ موضوعٌ کذبٌ باتّفاق أهل العلم. وکذلک ما یروی أنّه قال: (من زارنی بعد

1. همان، ج1، ص355.

2. همان، ج4، ص520.

مماتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی) و(من زارنی بعد مماتی ضمنتُ له علی الله الجنّه) لیس لشیء من ذلک أصل. وإن کان قد روی بعض ذلک الدارقطنی والبزار فی مسنده، فمدار ذلک علی عبدالله بن عمر العمری أومن هو أضعف منه ممّن لا یجوز أن یثبت بروایته حکم شرعیٌ. وانّما اعتمد الأئمّه فی ذلک علی ما رواه أبوداود فی السنن عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه وآله أ نّه قال: (ما من رجل یسلّم علیّ إلاّ ردّ الله علیّ روحی حتّی أرد علیه السلام) وکما فی سنن النسائی عن النبیّ صلی الله علیه وآله أنّه قال: (إنّ الله وکّل بقبری ملائکه تبلغنی عن اُمّتی السلام)، فالصلاه والسلام علیه ممّا أمر الله به ورسوله، فلهذا استحبّ ذلک العلماء(1)

امّا حدیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر شده

است ضعیف می باشد. درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ حدیثِ نیکو و صحیح وجود ندارد. و اهل سنن مانند ابوداود و نسائی و ابن ماجه و مسانید مانند مسند احمد و دیگران و مصنّفات مانند موطأ مالک و غیر او روایتی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر نکرده اند. بلکه تمام روایاتی که در خصوص زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده دروغ و جعلی است. مثلا از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: (هر کسی که من و پدرم ابراهیم را در یک سال زیارت کند، تعهّد می کنم خداوند او را به بهشت ببرد.) این حدیث به اتّفاق همه علما ساختگی و دروغ است. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (هر کسی که پس از مُردن، مرا زیارت کند به مانند این است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است)، این حدیث نیز اصل واساسی ندارد. البتّه بعضی از این احادیث را دارقطنی و بزار در مسندشان روایت کرده اند، ولی در سند آن احادیث، عبدالله بن عمر عمری یا کسانی ضعیف تر از او وجود دارد که نمی شود با روایت آنها حکم شرعی را ثابت نمود.

آری! پیشوایان دین در باب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله فقط به روایتی که ابوداود در سنن ابی داود از ابوهریره نقل می کند اعتماد کرده اند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که

1. همان، ج24، ص 356 و 357.

آن حضرت فرمود: (هیچ مردی نیست که به من سلام کند، مگر

اینکه خداوند روح من را به جسدم برمی گرداند تا من جواب سلام او را بدهم.) و نیز در سنن نسائی از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود: (خداوند در کنار قبر من فرشتگانی را گمارده تا سلام امّت مرا به من ابلاغ کنند.) لذا درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی است که خداوند و رسولش به آن امر کرده اند و به همین دلیل علما سلام دادن به پیامبر صلی الله علیه وآله را مستحب دانسته اند.)

از مجموع کلمات ابن تیمیّه استفاده می شود که ایشان در باب زیارت پیامبران مدّعی چند نکته است:

1. زیارت قبر پیامبران در صورتی که شخصی به قصد زیارت آنان برود، عملی ساختگی و بدعت است.

این سخن در حرمت زیارت قبر پیامبران برای هر کسی که قصد زیارت کند کاملا صراحت دارد؛ زیرا به اعتقاد ابن تیمیّه این زیارت بدعت است و بدعت حرام می باشد.

2. کسی که به قصد زیارت قبر پیامبران و افراد صالح و برای انجام نماز و دعا به آنجا مسافرت کند، قصد انجام فعل حرام را کرده است.

این کلام نیز صراحت دارد که (زیارت قبر پیامبران و افراد صالح) حرام است.

3. کسی که برای زیارت قبر پیامبران و افراد صالح مسافرت کند، سفر معصیت انجام داده و باید نمازش را تمام بخواند.

مسافرت زمانی سفرِ معصیت می شود که در آن مسافرت فعل حرام انجام گیرد، مثلا به قصد فروش شراب مسافرت انجام گیرد، یا به قصد غارت اموال مردم مسافرت انجام شود؛ از این رو این قسمت از سخن ابن تیمیّه صراحت دارد که

زیارت قبر پیامبران و اولیا از دیدگاه ابن تیمیّه حرام است.

4. تمام احادیثی که درباره زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده، ساختگی و دروغ است، و هیچ یک از اهل علم متعرّض آن نشده اند.

5.دلیل بر حرام بودن سفر برای زیارت قبر پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لاتشدّ الرحال...)

گفتنی است که این اظهارات نه تنها باطل و بی اساس است، بلکه بسیار زشت و بی ادبانه است. ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(وهی من أبشع المسائل المنقوله عن بن تیمیّه(1).)

(سخن ابن تیمیّه در منع زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از زشت ترین مسائلی است که تاکنون از او نقل شده است.)

و تعجّب است از کسانی که سعی می کنند ابن تیمیّه را تبرئه نموده، انتساب مطالب مذکور را به ایشان تهمت می دانند و می گویند: (ابن تیمیّه تنها مسافرت نمودن به قصد زیارت را حرام دانسته است، نه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را، بلکه ایشان زیارت قبر پیامبران را مستحب می داند.)(2) چگونه ابن تیمیّه مدعّی استحباب زیارت قبر پیامبران است، ولی قصد زیارت آنان را حرام می داند و مسافرت برای زیارت آنان را سفر معصیت می داند؟! آیا این تناقض گویی نیست؟! آیا تضعیف روایات زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله توسط ابن تیمیّه بهترین گواه بر عدم اعتقاد ایشان به استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت از فتوای ابن تیمیّه به معصیت بودن زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سایر

پیامبران پرده برداشته اند.

پاسخ به ابن تیمیّه

بی اساس بودن سخنان ابن تیمیّه زمانی روشن می شود که دو مطلب بررسی گردد:

1. حدیث (لاتشدّ الرحال) و دلیل ابن تیمیّه بر گفتارش.

2. دلیل بر مستحب بودن زیارت قبور پیامبران به خصوص قبر پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله و سایر اولیاء الله و سفر برای این زیارت.

1. فتح الباری، ج3، ص54.

2. شرح قصیده ابن القیّم، ج2، ص363 و 364.

3. رفع المناره، ص 71؛ دفع شبه من شبّه و تمرّد، ص 47؛ التوفیق الربانی، ص21.

مطلب اوّل: حدیث (لاتشدّ الرحال...)

این حدیث در (صحیح البخاری) و (صحیح مسلم) با دو سند از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده است:

1. سفیان عن الزهری عن سعید عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه وآله، قال: لا تشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام، و مسجد الرسول و مسجد الأقصی

(پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: باربندی نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الرسول و مسجد الاقصی.)

2. شعبه عن عبدالملک عن قزعه عن أبی سعید الخدری عن النبیّ صلی الله علیه وآله قال: ولاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد: مسجدالحرام و مسجد الأقصی ومسجدی.)

این حدیث در سایر کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای دیگری روایت شده است،(3) و در صدور آن اتفاق نظر دارند.

ابن تیمیّه همانطور که گذشت بر حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) به این حدیث استدلال می کند، با این توضیح که در حدیث نبوی از هر گونه باربندی و سفر منع شده است، جز مسافرت به مساجد سه گانه. پس اگر کسی برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

باربندی و مسافرت کند، با نهی پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت کرده و سفر معصیت انجام داده است. متن کلام ایشان در (مجموع الفتاوی) این است:

1. صحیح البخاری، ج2، ص 56 و 58؛ صحیح مسلم، ج4، ص102.

2. صحیح البخاری، ج2، ص56؛ صحیح مسلم، ج4، ص126.

3. سنن ابن ماجه، ج1، ص452؛ مسند أحمد بن حنبل، ج6، ص 7و34و45؛ سنن الدارمی، ج1، ص330؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص451؛ سنن الترمذی، ج1، ص205؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص192؛ مسند الحمیدی، ج2، ص330؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج2، ص268 و ج4، ص518 519؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص258؛ مسند أبی یعلی، ج2، ص288؛ صحیح ابن حبّان، ج4، ص496.

(وربما کان مقصوده بالحج من زیاره قبره أکثر من مقصوده بالحج، وربما سوّی بین القصدین، وکلّ هذا ضلال عن الدین باتّفاق المسلمین، بل نفس السفر لزیاره قبر من القبور قبر نبیٍّ أوغیره منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّی أ نّهم لایجوّزون قصر الصلاه فیه بناءً علی أنّه سفر معصیه، لقوله الثابت فی الصحیحین: لا تشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام والمسجد الأقصی ومسجدی هذا(1)

بعضی در سفر حج مقصود اصلی را زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله قرار می دهند، یا هر دو [یعنی زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله] را قصد می کنند، و تمام این کارها به اتّفاق تمام مسلمانان خروج از دین است. بلکه خود سفر برای زیارت قبری چه قبر پیامبری از پیامبران و چه قبر سایرین در نظر جمهور علما نهی شده است، طوری که شکسته خواندن نماز در این سفر را اجازه نداده اند، زیرا این سفر،

سفر معصیت است، به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده است: باربندی و سفر نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، اینجا.)

جواب از حدیث (لاتشدّ الرحال)

این حدیث هیچ ارتباطی به مسئله زیارت قبر پیامبران و اولیا ندارد؛ زیرا:

اوّلا: استثنا در این حدیث استثنای مفرّغ است و نیازمند تقدیر در مستثنی منه می باشد و در اینجا سه احتمال متصوّر است:

1. احتمال اوّل این است که در مستثنی منه، یک کلمه عامّ و فراگیری در تقدیر گرفته شود، مثلا کلمه (شیء) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (مسافرت و باربندی به قصد هر چیزی انجام نمی شود مگر به قصد مساجد سه گانه.)

طبق این احتمال، حدیث مذکور دلالت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبران و امامان دارد. ولی به طور قطع، این احتمال مردود است و هیچ یک از علمای

1. مجموع الفتاوی، ج4، ص520.

اسلام این احتمال را مطرح نکرده اند؛ زیرا طبق این احتمال، حدیث (لاتشدّ الرحال) دلالت دارد بر حرمت هر مسافرتی به جز مسافرت به مساجد سه گانه. در نتیجه باید گفت: مسافرت به قصد تجارت، تحصیل علم، صله رحم، تفریح و... جایز نباشد، و یا باید همه این موارد حدیث (لاتشدّ الرحال) را تخصیص بزنند. و معلوم است که مسافرت به قصد تجارت و تحصیل علم و صله رحم و... جایز و گاهی واجب و یا مستحب است؛ و تخصیص این امور نیز تخصیص اکثر است و تخصیص اکثر در نزد علما و فقها مستهجن و مرجوح است. بنابر این، چنین احتمالی از اساس مردود است.

2. احتمال

دوم این است که کلمه (مکان) در تقدیر باشد؛ یعنی در واقع رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: (لاتشدّ الرحال إلی مکان إلاّ...) در این صورت حدیث مذکور دلالت دارد بر اینکه باربندی و مسافرت به قصد هر مکانی جایز نیست، مگر به قصد مکانهای سه گانه مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

ابن تیمیّه نیز همین احتمال را پذیرفته است و می گوید:

(إنّ قوله: (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) یتناول المنع من السفر إلی کل بقعه مقصوده. بخلاف السفر للتجاره وطلب العلم ونحو ذلک(1).)

(سخن پیامبر صلی الله علیه وآله: (لاتشدّ الرحال) شامل سفر به هر بقعه ای می شود که به قصد آن بقعه مسافرت شود. ولی شامل سفر برای تجارت و تحصیل علم و امثال آن نمی گردد.)

این احتمال نیز مردود است؛ زیرا اگر چه گفته اند: (در مستثنای مفرّغ لازم است عمومی ترین مفهوم در مقایسه با مستثنا در تقدیر گرفته شود)، ولی هم نوع و هم صنف بودن مقدَّر با مستثنا لازم و ضروری است.

و بر فرض بپذیریم که کلمه مقدَّر (مکان) است، در این صورت حدیث دلالت دارد بر اینکه برای زیارت بقعه یا مکانی جز مساجد سه گانه باربندی و مسافرت نشود. امّا اگر کسی به قصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اولیای الهی و سلام دادن به آن حضرات

1. همان، ج27، ص21.

مسافرت کند، نه به قصد زیارت ضریح و مکانی که آن حضرات در آنجا مدفون اند، این حدیث شامل آن نمی شود. شکّی نیست که مسلمانان از دورترین شهرهای اسلامی با اعتقاد به زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان

و به قصد عرض ارادت و اخلاص و سلام، به مدینه و شهرهای دیگر می روند، نه برای زیارت ضریح و یا مکانی که آنان در آنجا دفن شده اند.

3. احتمال سوم این است که کلمه (مسجد) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت به قصد مسجدی نکنید، مگر به قصد مساجد سه گانه.)

طبق این احتمال حدیث مذکور هیچ ارتباطی به زیارت قبور و اولیا ندارد. بدون شکّ این احتمال به واقع نزدیکتر است؛ زیرا هیچ یک از محذورات دو احتمال گذشته را ندارد، علاوه بر اینکه دو قرینه بر تأیید این احتمال وجود دارد:

الف) پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث در مقام معرّفی اهمّیت و برتری مساجد سه گانه نسبت به مساجد دیگر است و در حقیقت می خواهد بفرماید که این مساجد سه گانه به حدّی فضیلت دارند که شایسته است انسانها کار و زندگی را رها کرده، برای درک فضیلت آنها بار بسته، مسافرت کنند، همچنان که درک فضیلت حج و عمره چنین است و امّا مساجد دیگر این اهمّیت را ندارند و شایسته نیست که افراد زندگی را رها کرده، به قصد آنها مسافرت کنند.

و گواه بر این مطلب این است که در تمام کتابهای اهل سنّت جز در یک مورد این حدیث به صورت نفی (لاتشدّ) وارد شده و این قرینه است بر نفی فضیلت شدّ رحال به قصد مساجد دیگر. علاوه بر اینکه در بعضی از نقلها این روایت با کلمه (لاینبغی الرحال) (مسافرت شایسته نیست) آمده است. البتّه در خصوص این دو موضوع در پاسخ بعدی بطور مفصّل سخن خواهیم

گفت.

ب) مستثنا در این روایت، (مساجد ثلاثه) است و تقدیر کلمه (مسجد) در مستثنا منه از جنس خودِ مستثنا بوده و مناسب می باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(ومنها: أنّ المراد حکم المساجد فقط، وأنّه لاتشدّ الرحال إلی مسجد من المساجد الولاء فیه غیر هذه الثلاثه. وأمّا قصد غیر المساجد لزیاره صالح أو قریب أو صاحب أو طلب علم أوتجاره أونزهه فلا یدخل فی النهی. ویؤیّده ما روی أحمد من طریق شهر بن حوشب، قال: سمعت أباسعید وذکرت عنده الصلاه فی الطور، فقال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (لا ینبغی للمصلّی أن یشدّ رحاله إلی مسجد تبتغی فیه الصلاه غیر المسجد الحرام والمسجد الأقصی ومسجدی). وشهر حسن الحدیث وإن کان فیه بعض الضعف(1)

(و یکی از پاسخهای حدیث (لاتشدّ الرحال) این است که مراد از این حدیث فقط بیان حکم مساجد سه گانه است. و معنای حدیث این است که باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی از مساجدی که دوست دارید، مگر به این مساجد سه گانه. و امّا اگر کسی قصد سفر به غیر از این مساجد را کند تا شخص صالح یا قریب یا دوستی را زیارت کند و یا مقصودش تحصیل علم یا تجارت و یا گردش تفریحی باشد، داخل در این حدیث نمی شود. و مؤیّد آن، روایتی است که احمد بن حنبل از طریق شهر بن حوشب نقل کرده است. شهر بن حوشب گفته است: از ابوسعید خواستم نظرش را درباره نماز در کوه طور بگوید. از او شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (شایسته نیست که نمازگزار قصد رفتن به

مسجدی و آرزوی نماز در آن مسافرت کند، مگر به قصد رفتن به مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مسجد من.) شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگر چه مقداری ضَعف هم دارد.)

در ادامه می گوید:

(قال بعض المحقّقین: فی قوله: (إلاّ إلی ثلاثه مساجد) المستثنی منه محذوف. فإمّا أن یقدّر عامّاً فیصیر: (لاتشدّ الرحال إلی مکان فی أیّ أمر کان إلاّ إلی الثلاثه)، أو أخصّ من ذلک. لا سبیل إلی الأوّل، لإفضائه إلی سدّ

1. فتح الباری، ج3، ص53.

باب السفر للتجاره وصله الرحم وطلب العلم وغیرها. فتعیّن الثانی. والأولی أن یقدّر ما هو أکثر مناسبهً، وهو (لا تشدّ الرحال إلی مسجد الولاء فیه إلاّ إلی الثلاثه) فیبطل بذلک قول من منع شدّ الرحال إلی زیاره القبرالشریف وغیره من قبور الصالحین(1).)

(بعضی از محقّقین گفته اند: در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (إلاّ إلی ثلاثه مساجد) مستثنی منه محذوف است. لذا یا یک مفهوم عامّی در تقدیر گرفته می شود و معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت نمی شود به مکانی به قصد هر امری مگر به مساجد سه گانه)، و یا یک مفهومی اخّص از آن در تقدیر گرفته می شود. احتمال اوّل ممکن نیست، زیرا موجب می شود باب سفر برای تجارت، صله رحم، تحصیل علم و سایر موارد بسته شود. پس احتمال دوم درست است. و بهتر این است که لفظی در تقدیر گرفته شود که با مستثنا مناسبت بیشتری داشته باشد و آن لفظ این است که (باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی مگر مساجد سه گانه.) در این صورت نظر کسانی که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه

وآله و صلحا را ممنوع می دانند، باطل می شود.)

ثانیاً: حدیث (لاتشدّ الرحال) در صحیح بخاری از ابوهریره و ابوسعید خدری به صورت نفی (لاتشدّ) وارد شده است.(2) و در صحیح مسلم از ابوسعید به صورت نهی (لاتشدّوا) و از ابوهریره به صورت نفی (لاتشدّ) روایت شده است.

و به احتمال بسیار زیاد روایت مسلم از ابوسعید به صورت نهی غلط است و امکان دارد نسخه نویسان اشتباه کرده باشند.

دلیل بر این مطلب این است که در تمام کتابهای حدیثی، تفسیری، فقهی و رجالی اهل سنّت این حدیث از ابوسعید و ابوهریره به صورت نفی نقل شده است.

1. فتح الباری، ج3، ص54.

2. صحیح البخاری، ج2، ص56 و 58 و 220 و 250.

3. صحیح مسلم، ج4، ص 102 و 126.

4. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص 7 و 34 و 45 و 78 و ج6، ص 7 و 398؛ سنن الدارمی، ج1، ص330؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص452؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص451؛ سنن الترمذی، ج1، ص205؛ سنن النسائی، ج2، ص37؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج10، ص82؛ مجمع الزوائد، ج4، ص34؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص192؛ مسند الحمیدی، ج2، ص330 و 421؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص258.

تنها ابن ابی شیبه این حدیث را به چند طریق با کلمه (لاتشدّوا) به صورت نهی ذکر کرده است. ولی او نیز همین حدیث را در جای دیگر به همان سندهای پیشین به صورت نفی ذکر کرده است.

نووی نیز در (شرح صحیح مسلم) روایت ابوسعید را از صحیح مسلم به صورت نهی ذکر کرده است. و در همین کتاب دوباره این حدیث را به صورت نفی ذکر کرده است.

و کلمه نفی

ظهور در تحریم ندارد، بلکه برای اثبات استعمال نفی در مقام نهی نیازمند به قرینه می باشیم. و در حدیث (لاتشدّ الرحال) هیچ قرینه ای بر استعمال نفی در مقام نهی وجود ندارد. بلکه وجود کلمه (لا تنبغی) در روایت شهر بن حوشب قرینه است بر اینکه کلمه (لاتشدّ) در این روایت جهتِ توصیه ای دارد و فضیلت سفر به مکان دیگر را نفی می نماید و هیچ دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت قبور ندارد.

ملاّ علی قاری می گوید:

(و(لاتشدّ الرحال) أی لاینبغی أن یسافر أحدٌ للتبرّک إلی المشاهد(3).)

(معنای لاتشدّ الرحال این است که شایسته نیست کسی برای تبرّک جستن به مشاهد مشرّفه مسافرت کند.)

ابن قدامه نیز می گوید:

(فإن سافر لزیاره القبور والمشاهد، فقال ابن عقیل لایباح له الترخیص، لأ نّه منهی عن السفر الیها، قال النبی صلی الله علیه وآله: (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) متّفق علیه. والصحیح اباحته وجواز القصر فیه، لأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله کان یأتی قباء راکباً وماشیاً، وکان

1. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج2، ص 268 و ج4، ص 518.

2. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج9، ص 105 و ج9، ص 167.

3. شرح مسند أبی حنیفه، ص250.

یزور القبور وقال: (زوروها تذكّركم الآخره). وأمّا قوله صلی الله علیه وآله (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) فیحمل علی نفی التفضیل، لا علی التحریم(1).)

اگر کسی به قصد زیارت قبرها و مشاهد مسافرت کند، ابن عقیل آن را مباح نمی داند، به دلیل اینکه از مسافرت به قصد زیارت قبور و مشاهد نهی شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: (باربندی نمی شود مگر به سه مسجد)، و این حدیث

مورد اتّفاق است. ولی نظریّه صحیح این است که مسافرت به قصد زیارت قبرها و مشاهد مباح و در این مسافرت نماز شکسته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاهی سواره و گاهی پیاده به مسجد قبا می رفت و قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: (قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) و امّا سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله که می فرماید: (لاتشدّ الرحال...) حمل بر نفی فضیلت می شود نه حرمت.)

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می گوید:

(و اگر کسی به قصد مشهدی از مشاهد مشرّفه یا مسجدی غیر از مساجد سه گانه یا زیارت قبر پیامبری یا زیارت قبر یکی از اولیا مسافرت کند، اشکالی ندارد. و حدیث (لاتشدّ الرحال...) معنایش این است که مسافرت به جایی غیر از مساجد سه گانه مانند مسافرت به مساجد سه گانه مطلوب نیست؛ از این رو این حدیث از باربندی و مسافرت به غیر مساجد سه گانه نهی نمی کند به خلاف بعضی که چنین پنداشته اند زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا مسافرت می کرد و نیز قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها شما را به یاد آخرت می اندازد)(2).

نووی در (شرح صحیح مسلم) درباره حکم سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) می گوید: (نظریه صحیح نزد اصحاب ما که امام الحرمین و محقّقین نیز آن را برگزیده اند، این است که مسافرت به قصد زیارت قبور افراد صالح و مکانهای با فضیلت حرام و مکروه

نیست. آنان گفته اند: مراد از حدیث (لا تشدّ الرحال) این

1. المغنی، ج2، ص 103 و 104.

2. کشف القناع، ج1، ص618.

است که فضیلت تامّ فقط در سفر به مساجد سه گانه است)(1).

کلام نووی صراحت دارد که نظر محقّقین اهل سنّت این است که در سفر به مساجد سه گانه فضیلت تامّ و کامل وجود دارد. و امّا در سفر به غیر مساجد سه گانه یعنی قبور انبیا و مشاهد مشرّفه فضیلت هست، ولی فضیلت تامّ نیست.

دو روایت دیگر وجود دارد که سخن نووی را تأیید می کند.

روایت اوّل روایتی است که جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

(إنّ خیر ما رکبتْ إلیه الرواحل مسجدی هذا والبیت العتیق(2).)

(بهترین مکانی که مسافران به قصد آنجا سوار بر وسائل نقلیه می شوند، مسجد من و بیت عتیق (خانه کعبه) است.)

والترهیب(5)) از روایات صحیحه ذکر کرده است. ابن حبّان نیز آن را در کتاب (صحیح ابن حبّان(6)) ذکر می کند.

این روایت گویای این واقعیّت است که مسجدالنبی و مسجدالحرام بهترین مقصد مسافرت اند، نه تنها مقصد مسافرتی. پس مسافرت به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرّفه اگر چه بهترین مسافرت نیست، ولی مسافرتِ خوبی است.

1. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج9، ص105.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص35؛ السنن الکبری (النسائی)، ج6، ص411؛ مسند أبی یعلی، ج4، ص183.

3. مجمع الزوائد، ج 4، ص 4.

4. السلسله الصحیحه، ج 4، ص 204.

5.صحیح الترغیب و الترهیب، ج 2، ص 28.

6. صحیح ابن حبّان، ج 4، ص 495.

روایت دوم روایتی است که عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

(قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنا خاتم الأنبیاء

ومسجدی خاتم مساجد الأنبیاء. أحقّ المساجد أن یُزار وتشدّ إلیه الرواحل المسجد الحرام ومسجدی. صلاه فی مسجدی أفضل من ألف صلاه فیما سواه من المساجد إلاّ المسجد الحرام(1).)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من خاتم پیامبران و مسجد من، خاتَم مسجدهای پیامبران است. شایسته ترین مسجد برای زیارت و مسافرت مسجدالحرام و مسجد من است. نماز در مسجد من برتر از هزار رکعت نماز در مساجد دیگر، جز مسجدالحرام است.)

این روایت نیز مسجدالحرام و مسجدالنبی را شایسته ترین مکان برای باربندی و سفر به قصد زیارت معرّفی کرده و شایستگی سایر اماکن و مشاهد مشرّفه مانند قبر پیامبران بخصوص بارگاه رسول مکرّم اسلام که (أفضل بقاء الأرض) معرّفی شده یا بارگاه امامان معصوم و اولیاء را نفی نکرده است، بلکه اشاره به شایستگی این اماکن برای مسافرت و زیارت دارد.

اینجا است که می بینیم کسانی مانند ابن تیمیّه برای اثبات نظریات خویش از بسیاری روایات صحیحه چشم پوشی نموده، به دروغ پردازی و فریبکاری رویگردان می شوند. ابن قدامه (م.620) نظریّه حرمت سفر به قصد زیارت قبور پیامبران را تنها به ابن عقیل نسبت می دهد. و نووی (م.676) که مورد توجّه تمام اندیشمندان اهل سنّت است می گوید: (نظریّه محقّقین اهل سنّت این است که سفر به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرّفه حرام یا مکروه نیست، بلکه تنها فضیلت سفر به قصد مساجد سه گانه را ندارد.) و ابن تیمیّه (م.728) که توسّط بسیاری از علمای اهل سنّت فاسق و کافر و بدعت گذار معرّفی شده، می گوید: (محقّقین اهل سنّت سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و دیگران را سفر معصیت

و حرام می دانند) !.

1. مجمع الزوائد،ج4،ص4؛ کنز العمّال،ج12، ص270؛ الدر المنثور، ج2، ص54؛ تهذیب الکمال، ج8، ص451.

مطلب دوم: استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبران و اولیا

1. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

در استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر مکرّم اسلام دلیلهای گوناگونی وجود دارد:

دلیل اوّل: قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَلَو أَنَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم جاؤکَ فَاسْتَغْفَرُوا الله وَاسْتَغْفَر لَهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدوا الله تَوّاباً رَحیماً)

(و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.)

این آیه دلالت بر ترغیب مردم به آمدن نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و استغفار نزد آن حضرت و استغفار رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آنان دارد. و در این جهت تفاوتی میان زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان مردم بود و زمانی که در ظاهر از دنیا رفته، وجود ندارد. زیرا در حدیث است که (الأنبیاء أحیاءٌ فی قبورهم(2)؛ پیامبران در قبرها[یشان] زنده هستند.)

علاوه بر آن در جمله (إذ ظلموا) فعل در سیاق شرط واقع شده است و به اعتراف علمای علم اصول، یکی از صیغه های عموم عبارت است از صیغه ای که در سیاق شرط واقع شود،(3) بنابر این آیه شریفه عامّ است و شامل حالت زنده بودن پامبر صلی الله علیه وآله

1. النساء/ 64.

2. مجمع الزوائد، ج8، ص211؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص147؛ الجامع الصغیر، ج1، ص477؛ تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص326.

3. الإبهاج، ج2، ص106؛ الاعتصام، ج1، ص467؛ البرهان فی اُصول الفقه، ج1، ص232؛ التمهید(الأسنوی)، ج1، ص324.

و حالت رحلت

او می شود.

و مفسّران نیز از آیه شریفه عموم را فهمیده اند، و بسیاری از آنان در تفسیر این آیه، داستان اعرابی را نقل کرده اند. و آن داستان این است که علی علیه السلام و به نقلی عتبی می گوید:

(السلام علیک یا رسول الله! سمعت الله یقول: (ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفَرَ لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً) وقد جئتک مستغفراً لذنبی مستشفعاً بک إلی ربّی...(1)

(سلام بر تو ای رسول خدا! از خداوند متعال شنیدم که می فرماید: (و لو أنّهم إذ ظلموا...). و من آمدم در حالیکه آمرزش گناهانم را می طلبم و تو را شفیع خود در نزد پروردگارم قرار می دهم.)

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی درباره زیارت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است. در اینجا ترجمه بعضی از آنها را می آوریم:

1. (ابن عبّاس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که مرا پس از مردنم زیارت کند، مانند کسی است که در حال زنده بودنم زیارتم نماید. و هر کسی که به زیارت من آید و به کنار قبر من برسد در روز قیامت برای او گواهی می دهم.)

2. عبدالله بن عمر از قول پیامبر گفته: (هر کسی که به حجّ آید و سپس قبر مرا پس از وفات من زیارت کند، گویا مرا در زندگی زیارت کرده است.)

1. تفسیر القرطبی، ج5، ص265 266؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص532، الدرّ المنثور، ج1، ص238؛ تفسیر الثعالبی، ج2، ص257.

2. الضعفاء (العقیلی)، ج3، ص457؛ میزان الاعتدال، ج3، ص348.

3. شعب الإیمان، ج3، ص486؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج5، ص246؛ الکامل (ابن عدی)، ج2،

ص382؛ میزان الاعتدال، ج1، ص559؛ الدر المنثور، ج1، ص237؛ المعجم الأوسط، ج3، ص351؛ المعجم الکبیر، ج12، ص310؛ کنز العمّال، ج5، ص135.

3. (انس بن مالک گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که با توجّه و قصد زیارت به مدینه آمده، مرا زیارت کند، در قیامت شفیع او خواهم بود و به نفع او گواهی خواهم داد.)

4. (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: هر کسی که پس از مردنِ من به زیارتم آید، گویا در حال حیات من به زیارتم آمده است. و هر کسی که در یکی از دو حرم (مسجدالحرام، مسجدالنبی) بمیرد، در روز قیامت با آسوده خاطر برانگیخته می شود.)

5.(عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید: هر کسی که قبر مرا زیارت کند یا گفت: هر کسی که مرا زیارت کند شفیع او یا گواه بر او خواهم بود.)

6. (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که با قصد [نه به صورت اتّفاقی و گذرا] به زیارت من آید، در قیامت همسایه من خواهد بود.)

7.(ابن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که به حج آید و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.)

8. (ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعتِ من برای او واجب می شود.)

1. شعب الإیمان، ج3، ص489؛ تاریخ جرجان، ص220؛ الشفاء، ص82؛ الجامع الصغیر، ج2، ص605؛ الدرّ المنثور، ج1، ص237؛ کنز العمّال، ج12، ص272؛ میزان الاعتدال، ج1، ص53.

2. شعب الإیمان، ج3، ص488؛ کنز

العمّال، ج5، ص135؛ الدرّ المنثور، ج1، ص237؛ لسان الميزان، ج6، ص18؛ ميزان الاعتدال، ج4، ص285.

3. السنن الكبرى (البيهقى)، ج5، ص245؛ مسند أبى داود الطيالسى، ص13؛ شعب الإيمان، ج3، ص488؛ الدرّ المنثور، ج1، ص237.

4. شعب الإيمان، ج3، ص488؛ كنزالعمّال، ج5، ص136؛ ميزان الاعتدال، ج4، ص285؛ لسان الميزان، ج6، ص180.

5.الدرّ المنثور، ج1، ص237.

6. مجمع الزوائد، ج4، ص2؛ الجامع الصغير، ج2، ص605.

اين احاديث از دو زاويه قابل بررسى و دقّت است:

الف) بدون شكّ، اين روايات دلالت بر استحباب زيارت قبر پيامبر صلى الله عليه وآله دارد؛ زيرا در آنها براى زيارت پيامبر صلى الله عليه وآله فوايد و بركات معنوى زيادى ذكر شده، و هيچ اثرى از وجود تفاوت ميان ساكنان مدينه و ساير شهرها در اين روايات مشاهده نمى شود، بلكه بعضى از آنها به زيارت ساكنان ساير شهرهاى دور اشاره دارند.

ب) اگر چه بسيارى از اين روايات از نظر سند مورد نكوهش قرار گرفته اند، ولى به چند دليل قابل اعتماد و استدلال اند:

1. اين احاديث اگر چه به صورت جداگانه قابل اعتماد نيستند، ولى بعضى از آنها سندهاى مناسبى دارند وموجب تقويت بعضى ديگر مى شوند.

درباره حديث اوّل، عقيلى مى گويد: (اين حديث با سند ديگرى از طريقى كه كمترين ضعف را دارد نقل شده است.)

و نيز ذهبى مى گويد: (اين حديث با سندى بهتر از اين سند نقل شده است.)

ابن حجر عسقلانى مى گويد: (تمام سندهاى اين احاديث ضعيف است، ولى اين حديث را ابوعلى بن سكن به اسناد ابن عمر صحيح دانسته و آن را در كتاب (السنن الصحاح) نقل كرده است. عبدالحقّ نيز در كتاب (الاحكام) آن را صحيح دانسته است، به

دلیل این که آن را نقل می کند و درباره ضعف سندی آن سخن نمی گوید. و شیخ تقی الدین سبکی نیز به اعتبار مجموعه سندها آن را صحیح دانسته است.)

عبدالحی لکنوی از اندیشمندان قرن دوازدهم نیز در کتاب (شرح موطأ مالک) می گوید: (اگر چه بیشتر سندهای این احادیث ضعیف است، ولی بعضی از سندهای آن از چنان ضعفی برخوردار نیست که به اعتبار حدیث ضرر برساند، بلکه با در نظر گرفتن مجموع سندها برخوردار از قوّت می شود، همانطور که ابن حجر در کتاب

1. الضعفاء (العقیلی)، ج3، ص457.

2. میزان الاعتدال، ج3، ص449.

3. تلخیص الحبیر، ج7، ص417.

(تلخیص الحبیر) و تقی الدین سبکی در کتاب (شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام) چنین گفته اند. و بعضی از معاصرین سبکی یعنی ابن تیمیّه که گمان کرده است تمام این احادیث ضعیف یا ساختگی می باشد سخت در اشتباه است.)

2. بسیاری از فقهای اهل سنّت به این احادیث برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله استدلال کرده اند.

رافعی در کتاب (فتح العزیز) می گوید:

(ویستحبّ أن یشرب من ماء زمزم وأن یزور بعد الفراغ من الحجّ قبرَ رسول الله صلی الله علیه وآله. وقد روی عنه أنّه قال: من زارنی بعد موتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی و... من زار قبری فله الجنّه...(2))

(مستحب است کسی که به حج می رود، از آب زمزم بیاشامد، و پس از انجام مناسک حجّ قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیارت کند؛ زیرا از آن حضرت روایت شده است که فرمود: هر کسی که پس از مرگ من، به زیارت من آید، مثل این است

که در زندگی به زیارت من آمده است و... هر کسی که قبر مرا زیارت کند، پاداشش بهشت است...)

ابن قدامه می گوید: (و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است، به دلیل روایتی که دار قطنی از ابن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی پس از مرگ من، قبر مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی وارد شده است (هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود)...)

بهوتی نیز در (کشف القناع) می گوید: (هر گاه حاجی مناسک حج را تمام کرد، مستحب است به زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و دو همراه او ابوبکر و عمر برود، به دلیل حیث دار قطنی از ابن عمر که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی حج انجام دهد و

1. شرح موطأ مالک (الکنوی)، ج3، ص448.

2. فتح العزیز، ج7، ص417.

3. المغنی، ج3، ص588.

پس از آن قبر مرا پس از مرگ من زیارت کند، مانند آن است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی دیگر فرموده است: هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود...)

ایشان در ادامه می گوید: (ابن نصرالله گفته است: لازمه استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله استحباب باربندی و مسافرت به قصد زیارت آن حضرت است؛ زیرا برای حاجی پس از حج زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله بدون باربندی و مسافرت به مدینه ممکن نیست.)

و در جایی دیگر زیارت قبر پیامبر صلی الله

علیه وآله را برای زنان و مردان مستحب می داند به دلیل عموم روایت ابن عمر.

ملاّ علی قاری در (مراقی الفلاح) می گوید: (از آنجا که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از برترین راههای نزدیک شدن به خدا و از نیکوترین اعمال مستحبی است و بلکه مرتبه ای نزدیک به واجبات دارد، پیامبر صلی الله علیه وآله امّت خویش را به زیارت قبرش واداشت و در استحباب آن تأکید ورزید و فرمود: هر کسی که بتواند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است، و نیز فرمود: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او لازم می شود، و فرمود: هر کسی که مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند آن است که در حیاتم مرا زیارت کرده است و...)

محمّد بن شربینی نیز می گوید: (زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله مستحب است، به دلیل فرمایش آن حضرت که می فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می شود. ابن خزیمه این روایت را در صحیح خودش از ابن عمر نقل کرده است.)

1. کشف القناع، ج2، ص598.

2. کشف القناع، ج2، ص598.

3. همان، ج5، ص37.

4. مراقی الفلاح، ج1، ص298.

5.مغنی المحتاج، ج1، ص512.

بسیاری دیگر از فقهای اهل سنّت نیز به این روایت استدلال کرده اند. و این دلیل بر آن است که ضعف سندی این روایات، در حدّی نیست که بتواند آنان را از اعتبار ساقط کند.

3. بر فرض بپذیریم که سند این احادیث ضعیف است، قاعده (تسامح در ادلّه سنن) حکم می کند که برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله

علیه وآله به این روایات استدلال شود.

نووی در مقام بیان مستحبات مسجدالحرام به چند روایت ضعیف السند استدلال می کند و می گوید:

(وقد سبق مرّات أنّ العلماء متّفقون علی التسامح فی الأحادیث الضعیفه فی فضائل الأعمال ونحوها(1).)

(و به صورت مکرّر در گذشته عرض کردیم که علما بر تسامح در احادیث ضعیفی که درباره فضیلت اعمال و مانند آن وارد شده، اتّفاق نظر دارند.)

دلیل سوم: عمل اصحاب و تابعین

مسافرت نمودن به قصد زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعین در طول تاریخ به آن عمل می کرده اند.

از کسانی که به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از شام به مدینه مسافرت نمود، بلال ابن ریاح (معروف به بلال حبشی) مؤذّن رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ابن عساکر می گوید:

(بلال، پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دید که به او می فرماید: این چه جفایی است که تو می کنی؟ ! آیا وقت آن نرسیده که مرا زیارت کنی؟ بلال از خواب برخاست در حالی که غمگین بود و بر خود می ترسید. سپس سوار بر مرکب شد و به قصد مدینه حرکت

1. المجموع، ج8، ص261.

کرد و نزد قبر پیامبر آمد. در کنار قبر گریه می کرد و صورت خود را به قبر می مالید که ناگهان حسن و حسین آمدند و بلال آنها در آغوش گرفت و بوسید. حسن و حسین به او گفتند:

(علاقه داریم أذانی را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در سحر می خواندی از تو بشنویم...)

شوکانی در (نیل الأوطار) به داستان

مسافرت بلال برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به نقل از ابن عساکر اشاره می کند و می گوید: (سند داستانی که ابن عساکر نقل می کند سند خوبی است.)

معروف است که عمر بن عبدالعزیز، همواره از شام قاصدی به مدینه می فرستاد تا به مدینه برود و بر پیامبر صلی الله علیه وآله سلام کند و برگردد.

و نیز مشهور است که عمر بن خطاب به کعب الاحبار که تازه مسلمان شده بود گفت:

(آیا دوست داری با من به مدینه آمده، قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت کنی و از زیارت او بهره مند شوی؟.)

او گفت: (آری! این کار را انجام می دهم) وبه همراه عمر به مدینه مسافرت کرد.

1. تاریخ مدینه دمشق، ج7، ص137.

2. نیل الأوطار، ج5، ص180.

3. إعانه الطالبین، ج1، ص267.

4. أسدالغابه، ج1، ص208.

(سیر أعلام النبلاء)(5) نیز این داستان را آورده اند.

5.سیر أعلام النبلاء، ج1، ص358.

6. البدایه والنهایه، ج9، ص214.

7.دفع الشبه عن الرسول، ص130.

اینها نمونه هایی از مسافرت اصحاب و تابعین به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله است که در تاریخ ثبت شده است.

2. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا

اگر چه در کتابهای حدیثی اهل سنّت روایتی درباره زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و سایر اولیا به طور صریح ذکر نشده، ولی پس از چشم پوشی از روایات گوناگون و معتبری که از طریق شیعه در خصوص زیارت قبور امامان وارد شده است، و نیز چشم پوشی از آثار و برکاتی که بسیاری از مسلمانان شیعه و سنّی در مسافرت به این مشاهد مشرّفه دیده اند ، سفر برای زیارت اولیاء الله بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) به چند دلیل

استحباب دارد:

الف) در روایت (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) فلسفه و علّت تأکید پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبرها، پندآموزی، یادآوری آخرت و مرگ، زهد در دنیا، دلسوزی و اشک آلود شدن چشم معرّفی شده بود. و شکّی نیست که این آثار در زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و اولیا بیشتر احساس می شود؛ زیرا زیارت آنها یادآور مبارزات شهادت طلبانه و زهد و پارسایی آنان می شود و نیز یادآور مظلومیت آنان و موجب دلسوزی و اشک آلود شدن چشم ها می شود.

بنابر این روایت (فزوروها) به طریق اولی و به طور مؤکّد، دلالت بر استحباب زیارت این بزرگواران دارد.

و لازمه استحباب زیارت آنان، استحباب سفر به قصد زیارت آن بزرگواران است.

ب) بی شکّ اهتمام به زیارت اولیای خداوند بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) و مسافرت نمودن برای زیارت قبور آنان، بزرگداشت نام و سیره آن بزرگواران است و بزرگداشت آنها یکی از مصادیق قطعی بزرگداشت شعائر خداوند متعال است؛ زیرا بزرگداشت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی بزرگداشت عدالت، تقوا، پارسایی، شهامت، کمک به تهیدستان؛ و بزرگداشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یعنی بزرگداشت مبارزه با ظلم، احیای امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ شهادت و نپذیرفتن ذلّت؛ و بزرگداشت امام سجّاد علیه السلام یعنی بزرگداشت تقوی، زهد، پارسایی، عبادت خالصانه خداوند، سجده در برابر خداوند؛ و بزرگداشت امام باقر و امام صادق و سایر ائمّه (علیهم السلام) یعنی بزرگداشت علوم اسلامی و مبارزه با هجمه های فرهنگی دشمنان. و همه این اوصاف از شعائر خداوند متعال است و خداوند فرموده است: (وَمَن يُعَظِّم شَعائرَ

الله فإنَّها مِنْ تَقْوى القلوب)(1)؛ و هر كسى كه شعائر خداوند را بزرگ شمارد، اين بزرگداشت از پرهيزكارى دلهاست.)

ج) زيارت قبور اوليا و بخصوص امامان معصوم (عليهم السلام) همواره به عنوان سيره عملى مسلمانان بوده است.

ابن حجر عسقلانى در كتاب (تهذيب التهذيب) به نقل از حاكم نيشابورى مى گويد:

(قال: وسمعت أبابكر محمّد بن المؤمّل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع إمام أهل الحديث أبى بكر بن خزيمه وعديله أبى علىّ الثقفى مع جماعه من مشايخنا، وهم إذ ذاك متوافرون إلى زياره قبر علىّ بن موسى الرضا بطوس قال: فرأيت من تعظيمه يعنى ابن خزيمه لتلك البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحيّرنا(2))

(ابوبكر محمدبن مؤمّل بن حسن بن عيسى مى گويد: به همراه پيشوايان اهل حديث؛ ابوبكر بن خزيمه و ابو على ثقفى و گروه زيادى از بزرگان به زيارت قبر على بن موسى الرضا در طوس حركت كرديم. وقتى به كنار قبر آن حضرت رسيديم، ابن خزيمه را ديدم كه طورى در برابر بارگاه او تعظيم و تواضع و تضرّع مى كرد كه همه ما تعجّب كرديم.)

1. حج / 32.

2. تهذيب التهذيب، ج7، ص339.

ايجاد گنبد و بارگاه روى قبرها

شبهه

يكى از موضوعاتى كه همواره در قالب يک شبهه توسّط وهّابى ها مطرح شده، مسئله ساختن بنا و گنبد بر روى قبور پيامبران و اوليا و علما و سايرين است. آنان در تبليغات خويش بخصوص در موسم حج و عمره اين مسئله را از ابداعات شيعه دانسته بر حرمت آن تأكيد كرده و تخريب مزار بزرگوارانى مانند: ابن عبّاس در طائف، عبدالمطلب و ابوطالب و خديجه در مكّه و ائمّه شيعه در بقيع و ساير اصحاب در مدينه را مطابق

با احکام اسلام و از واجبات می دانند. آنان برای اثبات مدّعای خویش به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: اجماع

در سال 1344 ق. از علمای مدینه درباره ساختن بنا بر قبور چنین سئوال شد:

(ما قول علماء المدینه (زادهم الله فهماً وعلماً) فی البناء علی القبور واتّخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟...)

(نظر علمای مدینه درباره بنای بر قبور و مسجد قرار دادن آنها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟.)

پانزده نفر از علمای مدینه در پاسخ به این سئوال نوشتند:

(أمّا البناء علی القبور فهو ممنوع إجماعاً...(1)

(امّا بنای بر قبور، به اجماع علما ممنوع است.)

دلیل دوم: روایت ابی الهیّاج

در کتاب (صحیح مسلم) روایت ابی الهیّاج را چنین نقل کرده است: (از أبی الهیّاج أسدی نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود:

(آیا تو را برنینگیزم به کاری که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا بدان برانگیخت؟ و آن اینکه از هیچ تمثالی نگذری، مگر اینکه آن را نابود سازی و از هیچ قبرِ برآمده ای عبور نکنی، مگر این که آن را مساوی و مسطّح گردانی.)

این روایت در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنّت با اندکی اختلاف در عبارات نقل شده است.(3) و دلالت دارد بر اینکه جایز نیست هیچ بنا و ساختمانی بر روی قبرها ساخته شود.

دلیل سوم: روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که به حرام بودن بنا بر روی قبور و واجب بودن تخریب آنها دلالت دارد.

در کتاب (صحیح مسلم) نوشته است: (ابوبکر ابن ابی شیبه از حفص بن غیاث از ابن جریج و او نیز از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله از گچ کاری قبر و نشستن بر روی قبر و ایجاد ساختمان بر روی آن نهی فرموده است.)

این روایت در بسیاری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است.

1. به نقل از کتاب کشف الإرتیاب، ص287.

2. صحیح مسلم، ج3، ص61.

3. مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص96 و 129؛ سنن النسائی، ج4، ص88؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص369؛ السنن الکبری (للنسائی)، ج1، ص653.

4. صحیح مسلم، ج3، ص62.

5.نیل الأوطار، ج2، ص138 و ج4، ص133؛ فقه السنّه، ج1، ص554؛ المصنَّف (ابن أبی شیبه)ج3، ص218؛ إرواء الغلیل،ج3،ص207؛ سنن النسائی، ج4، ص86؛ تاریخ بغداد، ج3، ص314؛ تفسیر القرطبی،ج10،ص380.

احمد بن حنبل نیز از امّ سلمه نظیر

این حدیث را روایت کرده است. متن حدیث در کتاب (مسند احمد) چنین است:

(حدّثنا عبدالله حدّثنی أبی حدّثنا حسن حدّثنا ابن لهیعه حدّثنا یزید بن أبی حبیب عن ناعم مولی اُمّ سلمه عن اُمّ سلمه، قالت: نهی رسول الله صلی الله علیه وآله أن یبنی علی القبر أو یجصّص

(عبدالله از پدرم، از حسن، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از ناعم از امّ سلمه روایت کرده است که امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر قبر و یا گچ کاری آن نهی کرده است.)

و ابن ماجه نیز از ابوسعید نقل کرده که: (پیامبر صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر روی قبر نهی کرده است.)

این روایات دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبر نهی کرده است، و این نهی ظهور در حرمت دارد.

دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است

بعضی ایجاد بنا و گنبد بر روی قبور را مانند ساختن لات و عزّا (دو بت معروف زمان جاهلیت) دانسته، آن را موجب شرک می دانند.

و در شرح این رساله نوشته شده است: (در صورتی بنا بر روی قبرها مکروه است که در زمین موات یا مملوک باشد و مقصود از ساختن بنا، تعظیم صاحب قبر یا تشخیص قبر او نباشد. امّا در صورتی که مقصود فقط تشخیص قبر باشد ساختن بنا بر روی آن جایز است و در صورتی که مقصود تعظیم صاحب قبر باشد، حرام است.)

در کتاب (الفقه علی المذاهب الأربعه) آمده: (مکروه است که بر قبر، اتاق یا گنبد یا مدرسه یا مسجد یا دیواری ساخته شود که آن را

احاطه کند.)

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می نویسد:

(نهی أن یقعد علی القبر وأن یجصّص وأن یُبنی علیه قُبَّهٌ أو غیرها، فیکره کلّ من الثلاثه تنزیهاً، فإن کان فی مسبَّله أوموقوفه حرم بناؤه والبناء علیه(4)

1. مسند أحمد بن حنبل، ج6، ص299.

2. سنن ابن ماجه، ج1، ص498.

3. منهاج السنّه، ج2، ص39.

4. چنانکه در کتاب کشف القناع، ج2، ص162 نقل شده است.

5.نیل الأوطار، ج4، ص131.

6. همانطور که در کتاب فقه السنّه، ج1، ص549 نقل شده است.

مشاهد و گنبدها را واجب دانسته اند؛ به این دلیل که چنین بناهایی مانند لات و عزّا بود، موجب شرکی عظیم می باشند.

پاسخ شبهه

همانطور که گذشت، وهّابیون برای اثبات حرمت ایجاد بنا بر قبور و توجیه تخریب مزار بزرگان دین، به چهار دلیل استدلال کردند. اما تمام این استدلالها بی اساس و پوچ است.

الف) بررسی ادّعای اجماع در تخریب قبور

یقیناً منظور مدّعیان اجماع این است که همه فقهای مذاهب چهارگانه شافعیّه، مالکیّه، حنفیّه و حنابله، فتوا به حرمت ساختن بنا و گنبد بر روی قبور داده اند و تخریب هر گنبد و مزاری را واجب می دانند. با مراجعه به کتب فقهی و روایی، بی اساسی این ادّعا وگزاف بودن آن روشن می شود.

در کتاب (رساله ابن أبی زید) می نویسد: (ساختن بنا بر قبرها و گچکاری آنها مکروه است.)

1. رساله ابن أبی زید، ص275.

2. الثمر الدانی (شرح رساله ابن أبی زید)، ص275.

3. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج1، ص 536.

4. فیض القدیر، ج6، ص 402.

(از نشستن روی قبر و گچ کاری آن و ساختن گنبد یا چیز دیگری بر روی آن نهی شده است. لذا هر یک از این سه امر مکروه است. و اگر قبر در زمین وقفی، باشد ساختن بنا بر روی آن حرام است.)

نوَوی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد:

(وأمّا البناء علیه فإن کان فی ملک البانی فمکروه، وإن کان فی مقبره مسبّله فحرام، نصّ علیه الشافعی والأصحاب.(1)

(اگر کسی در ملک خودش بر روی قبر ساختمانی بسازد، مکروه است و اگر در گورستانی وقفی بسازد، حرام است. شافعی و اصحاب به این مطلب تصریح کرده اند.)

در کتاب (مواهب الجلیل) نام بسیاری از علمای اهل سنّت که ساختن بر روی قبر را به قصد تشخیص قبر جایز دانسته اند، ذکر می کند.

بنابر این بسیاری از فقهای اهل سنّت ساختن بنا بر

روی قبر را فقط در دو مورد حرام می دانند:

1. در صورتی که قبر در گورستان وقفی باشد. و شاید دلیل آن این باشد که در این صورت گورستان فقط برای دفن کردن افراد وقف شده و ساختن بنا بر روی قبر، خارج از موقوف له می باشد، و الوقوف علی حسب ما یوقف اهلها؛ یعنی: اموال وقفی در همان مواردی که وقف شده، قابل تصرّف می باشند.

2. در صورتی که ساختن بنا به منظور تعظیم در برابر قبر و مباهات کردن به آن باشد.

و در غیر این دو صورت یا حکم به کراهت کرده اند و یا حکم به جواز نموده اند.

سئوال ما از مدّعیان اجماع این است که با وجود مخالفت بسیاری از فقهای اسلام، چگونه ادّعا می کنید که همه فقهای اسلام ساختن بنا بر روی قبور را حرام می دانند و تخریب آنها را نیز واجب می دانند؟!

1. شرح صحیح مسلم، ج7، ص 27.

2. مواهب الجلیل، ج3، ص60 61.

ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیّاج

استدلال به این روایت از دو جهت مخدوش است:

1. سند روایت

در سند این روایت نام پنج روای وجود دارد که در کتابهای حدیثی و رجالی اهل سنّت مورد مذمّت قرار گرفته اند.

الف) وکیع: اگرچه در کتابهای رجال اهل سنّت از حافظه وکیع بن جرّاح تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید:

(سمعت أبی یقول: أخطأ وکیع ابن الجرّاح فی خمسمائه حدیث(1).)

(از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می گوید: وکیع بن جرّاح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است.)

و از محمّد بن نصر مروزی نیز نقل شده که: (وکیع بن جرّاح حدیث را تا آخر از حفظ می خواند

و الفاظ حدیث را تغییر می داد؛ گویا نقل به معنا می کرد و از اهل زبان عربی نبود.)

ب) سفیان: درباره سفیان ثوری نقل شده است که او در احادیث تدلیس می کرد.

ج) حبیب بن ابی ثابت: در مورد او نیز گفته شده است: در احادیث تدلیس می کرد.

د) ابووائل: شقیق بن سلمه ابووائل اسدی در بسیاری از کتابهای رجالی اهل سنّت توثیق شده است،(5) ولی در بعضی از کتابها به عنوان یکی از منحرفین از

1. تاریخ بغداد، ج2، ص348؛ تهذیب التهذیب، ج11، ص110؛ سیر أعلام النبلاء، ج9، ص154؛ تاریخ مدینه دمشق، ج63، ص98؛ تهذیب الکمال، ج23، ص208 و ج30، ص471.

2. تهذیب التهذیب، ج11، ص114.

3. همان، ج4، ص102 و ج11، ص192.

4. التبیین لأسماء المدلّسین، ص19؛ تهذیب التهذیب، ج2، ص157.

5.الجرح و التعدیل، ج4، ص371؛ الثقات (ابن حبّان)، ج4، ص354؛ معرفه الثقات، ج1، ص459؛ تهذیب الکمال، ج12، ص547554؛ سیر أعلام النبلاء، ج4، ص161164؛ تهذیب التهذیب، ج4، ص317.

علی علیه السلام مطرح شده است.

ه) ابوالهیّاج: حیّان بن حصین ابوالهیّاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیر المؤمنان علی علیه السلام معرّفی گشته است.(2) ولی اگر در تمام کتابهای حدیثی جستوجو کنیم، تنها این حدیث از او نقل شده است. سیوطی نیز در (شرح سنن النسائی) می گوید: (در تمام کتابهای حدیث تنها همین حدیث از او نقل شده است.)

با توجّه به آنچه بیان شد، یک فقیه و محقّق در مقام استناد نمی تواند به حدیثی که راویان آن در کتابهای رجال مورد جُرح و قدح واقع شده اند،

اعتماد کند.

2. دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعای وهّابی ها را اثبات نمی کند.

آنان مدّعی هستند ساختن بنا بر روی قبر حرام است و تخریب قبور و گنبدها وبناها واجب! ولی این روایت هیچ دلالتی بر مدّعای آنان ندارد؛ زیرا:

اوّلا: در این روایت هیچ اشاره ای به تخریب قبور و بناهای ساخته شده بر روی آنها نشده است، بلکه می فرماید: (ولا قبراً مشرفاً إلاّ سویّتَه.) توضیح مفهوم این روایت، نیازمند بررسی معنای (مُشرف) و (تسویه) است.

کلمه (مشرف) از (الشَّرَف) اشتقاق یافته است. و کلمه (الشَّرَف) به معنای بلندی و مکان بلند است.(4) و بعضی گفته اند:

(الشَّرَفُ کلُّ نشر من الأرض قد أشرف علی ما حوله(5).)

(هر برآمدگی از زمین که نسبت به اطرافش بلندتر باشد، شَرَف است.)

و کلمه (تسویه) به معنای برابر قرار دادن، مساوی و متعادل ساختن است.

1. شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج4، ص99.

2. معرفه الثقات (العجلی)، ج2، ص435؛ الثقات (ابن حبّان)، ج4، ص170.

3. شرح سنن النسائی، ج4، ص89؛ حاشیه السندی علی النسائی، ج4، ص88.

4. الصحاح، ج4، ص1379،؛ النهایه (ابن أثیر)، ج2، ص462؛ القاموس المحیط، ج3، ص157.

5.لسان العرب، ج9، ص170.

6. القاموس المحیط، ج4، ص345.

حنابله و حنفیّه ومالکیّه(3) فتوا به استحباب تسنیم قبر (کوهانی شکل قرار دادن قبر) داده اند.

و مستند فقها در استحباب اصل مرتفع ساختن قبر علاوه بر روایت ابی الهیّاج، روایت ابوداود از قاسم بن محمّد بن ابی بکر است.

(امر سوم: مسطّح نمودن قبر و کوهانی شکل کردن آن است، و اینکه کدام افضل است، دو نظریه وجود دارد: نظریه صحیح این است که مسطّح کردن افضل است و به این مطلب شافعی در کتاب الامّ و در مختصر مزنی تصریح کرده است. و جمهور اصحاب ما از متقدّمین و گروه هایی از

متأخّرین یقین به افضل بودن تسطیح دارند، مانند: مارودی فورانی و بغوی و دیگران مانند مصنّف این کتاب نیز این مطلب را پذیرفته و استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر را تضعیف کرده اند. و قاضی حسین، مدّعی استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر به اتّفاق اصحاب است، ولی این ادّعا درست نیست. و جمهور فقها در برابر ابن ابی هریره که مدّعی افضل بودن تسنیم بود و دلیلش این بود که مسطّح کردن شعار رافضی هاست مقاومت کرده اند. از این رو موافقت با

1. تذکره الفقهاء، ج2، ص97؛ ریاض المسائل، ج2، ص223.

2. الأمّ، ج1، ص317.

3. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج1، ص535.

4. إرشاد الساری، ج2، ص477.

5.تلخیص الحبیر، ج5، ص225.

6. المجموع، ج5، ص295.

7.المغنی (ابن قدامه)، ج2، ص384.

متن روایت چنین است:

(روی أبوداود بإسناد صحیح أنّ القاسم بن محمّد بن أبی بکر قال: دخلتُ علی عائشه، فقلت لها: اکشفی لی عن قبر النبیّ صلی الله علیه وآله وصاحبَیْه فکشفتْ عن ثلاثه قبور، لامشرِفةً ولا لاطئةً مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء.)

(ابوداود به سند صحیح روایت کرده است که قاسم بن محمّد بن ابی بکر گفت: به نزد عائشه رفتم و به او گفتم: پرده را از روی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و دو قبر دیگر بردار. او چنین کرد و دیدم آن سه قبر نه مشرف (با ارتفاع زیاد) و نه آنچنان صاف بود که با زمین یکسان باشد.)

شیعه معتقد است مسطّح کردن روی قبر و خارج کردن آن از حالت کوهانی شکل سنّت بوده و کوهانی شکل کردن آن چنانکه اهل سنّت انجام می دهند بدعت است. و محیی الدین نووی، از فقهای بزرگ اهل سنّت، به

این مطلب اعتراف کرده و می گوید:

(الثالثه: تسطیح القبر وتسنیمه، وأیّهما أفضل؟ وجهان: الصحیح التسطیح أفضل، وهو نصّ الشافعی فی الامّ ومختصر المزنی، وبه قطع جمهور أصحابنا المتقدّمین وجماعات من المتأخّرین، منهم المارودی والفورانی والبغوی وخلائق. وصحّحه جمهور الباقین، کما صحّحه المصنّف، وصرّحوا بتضعیف التسنیم کما صرّح به المصنّف... وادّعی القاضی حسین اتّفاق الأصحاب [علی أفضلیّه التسنیم] ، ولیس کما قال. وردّ الجمهور علی ابن أبی هریره فی دعوه أنّ التسنیم أفضل، لکون التسطیح شعار الرافضه. فلا یضرّ موافقه الرافضی لنا فی ذلک(1).)

1. المجموع، ج5، ص297.

رافضی در این حکم ضرری به ما نمی رساند.)

و در جای دیگر می گوید: (سنّت این است که قبر بسیار بلندتر از سطح زمین و مانند کوهان شتر ساخته نشود، بلکه آن را یک وجب از زمین بالاتر و به طور مسطّح بسازند.)

از تمام مطالبی که تاکنون درباره سند و دلالت روایت ابی الهیّاج گفته شد، روشن می شود که این روایت هیچ ارتباطی به ادعای وهابیّون و حرمت ساختن بنا بر قبور و وجوب انهدام آنها ندارد.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد، به قرینه عطف جمله: (ولا تمثالاً إلاّ طمسته)؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می گذاشتند و آنها را مورد پرستش قرار می دادند. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می خواست با دستور خراب کردن آنها، آثار شرک و بت پرستی را محو کند. ماردینی در کتاب (الجوهر النقی)همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.

ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر

این روایات نیز از دو جهت قابل بررسی است:

1. سند

روایات

امّا روایت جابر به لحاظ وجود (ابن جریج) و (ابی الزبیر) از نظر سند ضعیف است.

در مورد ابن جریج (عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج) سخنان متضاد و گوناگونی وجود دارد. بعضی مانند عجلی و ابن حبّان و ابن معین او را ثقه و مورد اطمینان دانسته اند و بسیاری دیگر مانند یحیی ابن سعید، احمدبن حنبل، مالک بن انس و

1. شرح صحیح مسلم، ج7، ص36.

2. الجوهر النقی، ج4، ص2.

دارقطنی او را ضعیف ومدلِّس و بی دقّت می دانند.

و در مورد ابی الزبیر از احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: (از پدرم پرسیدم آیا ایّوب، ابوالزبیر را در نقل حدیث ضعیف می دانست؟ او گفت: آری.)

اگر چه ابوالزبیر نیز توسّط بعضی توثیق گشته، ولی تضعیف او توسّط بعضی دیگر اعتماد به روایت او را متزلزل می سازد.

وامّا روایت احمد بن حنبل به لحاظ وجود (ابن لهیعه) از نظر سند ضعیف است.

در کتاب (تاریخ ابن معین) آمده است:

(قلت: کیف روایه ابن لهیعه عن أبی الزبیر عن جابر؟ فقال: ابن لهیعه ضعیف السند(3).)

(گفتم: روایه ابن لهیعه از ابی الزبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعه ضعیف السند است.)

از یحیی بن سعید درباره تضعیف ابن لهیعه این عبارات نقل شده است: 1. ضعیف الحدیث. 2. ضعیف. 3. لایتحجّ بحدیثه. 4. لایراه شیئاً. 5.ضعیف قبل ان یحترق کتبه و بعد ما احترقت.

ابن حبّان می گوید:

(کان شیخاً صالحاً، ولکنّه یدلّس عن الضعفاء قبل احتراق کتبه(5).)

(ابن لهیعه شیخ صالحی بود، ولی در نقل روایت از افراد ضعیف تدلیس می کرد.)

و امّا روایت ابن ماجه از آن جهت که در سند آن شخصی بنام (وهب) ذکر شده و

1. تهذیب التهذیب،

ج6، ص357360.

2. همان، ج9، ص391.

3. تاریخ ابن معین، ص153.

4. الکامل (ابن عدی)، ج4، ص144 146؛ تهذیب التهذیب، ج 5، ص327 331.

5.کتاب المجروحین (ابن حبّان)، ج2، ص11.

6. منظور از تدلیس این است که او خبری را که با واسطه شنیده بود و افراد ضعیفی در سند آن روایت وجود داشت، بدون ذکر واسطه های ضعیف نقل می کرد.

این نام میان هفده نفر که بعضی کذّاب و وضّاع هستند مشترک می باشد، این روایت از نظر سندی مورد اعتماد نیست.

2. دلالت روایات

اینگونه روایات با متنهای متفاوتی که دارند، دلالت بر مدّعای وهّابیون مبنی بر حرمت ساختن بنا بر روی قبور یا وجوب انهدام آنها ندارد؛ زیرا:

اوّلا: در این روایات چند چیز نهی شده است: 1. ساختن بنا بر روی قبرها. 2. گچ کاری قبرها. 3. راه رفتن بر روی آنها. 4. نشستن روی آنها.

بی شکّ انجام هر یک از این امور در نظر مردم بی احترامی به صاحب قبر است و نهی شارع مقدّس، بیانگر این است که اسلام همانطور که احترام به اشخاص را در زندگی لازم می داند، احترام به جسد بی روح آنان را نیز لازم می داند. از این رو برای حفظ احترام میّت دستور به غسل دادن، کفن کردن، تشییع، نماز خواندن و دفن نمودن آن می دهد. و از همین رو، از راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن که موجب تخریب و نابودی قبر می گردد، منع کرده است. بعید نیست منظور از ساختن بنا بر روی قبر، ساختن خانه و ساختمان شخصی باشد؛ زیرا این امر مستلزم راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی

آن و نابودی تدریجی آن و در نهایت، باعث بی احترامی به قبر و صاحب آن خواهد شد. و امّا اگر ایجاد ساختمان برای حفظ حرمت قبر و یا راحتی زائران قبر و یا به عنوان علامت قبر انجام گیرد، مشمول این روایات نخواهد بود.

و مؤیّد آن این است که قبل و بعد از اسلام قبور پیامبرانی مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف در بیت المقدّس و بعضی از پیامبران در عراق، و حضرت حوّا در جدّه دارای بنا بوده است و هیچ اشاره ای در متون اسلامی به لزوم تخریب آنها نشده است.

و مؤیّد دیگر آنکه در طول هزار و سیصد سال پس از اسلام، مسلمانان بر روی قبور انبیا و اولیا و ائمّه و علما، گنبد و بارگاه می ساختند و یاد و خاطره آنها را زنده نگه می داشتند و تا زمان عبدالوهّاب هیچ کس از علمای اسلام به ساختن گنبد و بارگاه اعتراض نکرد.

و مؤیّد سوم اینکه جسد مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ابوبکر و عمر، در داخل خانه عایشه دفن شد و اکنون پس از گذشت چهارده قرن، آن مکان بدون هیچ گونه تغییری، بلکه پس از تعمیر و آبادانی پابرجاست. از طرفی هیچ یک از علما و فقهای اسلام لزوم تخریب آن را از روایات استنباط نکرده اند.

و مؤیّد چهارم این است که در حدیث دیگری ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: (لاتجعلوا بیوتکم مقابر(1)؛ خانه های خود را مکانی برای قبرها قرار ندهید.) و این قرینه است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از احداث خانه

های شخصی بر روی قبر و مقبره قرار دادن آنها که موجب بی احترامی به قبر می گردد نهی نموده است، نه از احداث هر بنا و ساختمانی.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که این روایات از پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شده و بپذیریم که جمله (یُبنی علیه) انصراف به ساختمان مسکونی ندارد، بلکه هر گونه بنا و ساختمانی را شامل می شود، یقیناً نهی در این روایات حمل بر کراهت می شود، زیرا متفاهم از این جمله، کراهت بنا بر روی قبر است و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه اهل سنّت ایجاد بنا بر روی قبر را مکروه دانسته اند. و در گذشته ثابت کردیم که نه تنها اجماعی بر حرمت ساختمان بنا بر روی قبور وجود ندارد، بلکه اکثر فقهای اهل سنّت فتوا به کراهت داده اند.

بنابر این معلوم می شود این روایات پس از چشم پوشی از سند آنها و بعضی

1. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص284؛ صحیح مسلم، ج2، ص188؛ سنن الترمذی، ج4، ص232؛ فتح الباری، ج1، ص441؛ السنن الکبری (النسائی)، ج6، ص240؛ کنز العمّال، ج15، ص391.

اشکالهای دیگر تنها ممکن است دلالت بر کراهت ایجاد بنا بر روی قبور داشته باشد. و هرگز دلالت بر حرام بودن آن و وجوب تخریب آنها ندارد.

د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودنِ بنا بر روی قبور اولیا

وهّابی ها می گویند: شیعیان بر روی قبور پیامبران و امامان و امامزادگان و علما ساختمان های مجلّل و گنبدهای بزرگ و بارگاه های عظیم می سازند و با حضور در این مکانها در و ضریح را می بوسند و در مقابل قبور آنان تعظیم می کنند و به تضّرع و گریه می پردازند، همه این کارها شرک

به خداوند و بزرگتر از پرستش (لات و عزّا) است.

در پاسخ این تهمت بزرگ می گوییم: بی شک در دین اسلام جنازه افراد پس از مردن مورد احترام ویژه ای است و در شرع مقدّس اسلام دستور داده شده که:

1. مرده را غسل بدهید و حنوط کنید. 2. او را با پارچه ای تمیز کفن کنید. 3. بر جنازه او نماز بخوانید. 4. جنازه او را تشییع کنید. 5.برای میّت عزاداری کنید. 6. روی قبر را به اندازه یک وجب یا چهار انگشت مرتفع قرار دهید.(1) آیا همه این امور حکایت از لزوم حفاظت از میّت و رعایت احترام و تکریم آن نیست؟ بی شکّ رعایت احترام جنازه اولیا و امامزادگان از اهمیّت بیشتری برخوردار است. بنابراین چه اشکالی دارد که از باب احترام و تکریم از قبور آنها حفاظت شده، بر روی آنها بارگاه بسازند؟!

اکنون از آنان می پرسیم: منظور شما از تعظیم شیعیان در برابر قبور و شرک بودن آن چیست؟

اگر منظور شما این است که شیعیان به این اماکن پناه می برند و به جای پرستش خداوند یکتا، این قبور را پرستش می کنند و از خداوند متعال غافل می شوند، یقیناً

1. أحكام الجنائز (الألبانی)، ص47162.

چنین چیزی اگر وجود خارجی داشت، شرک است و همه مسلمانان موظّف به مقابله با آن هستند، ولی به طور قطع چنین چیزی وجود خارجی ندارد، بلکه فقط تبلیغات دروغینی است که ابن تیمیّه و ابن قیّم و بعضی دیگر از متعصّبین اهل سنّت، کورکورانه به آن دامن زده اند. ما وقتی به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و امامزادگان ومقابر اولیای خدا مراجعه

می کنیم، چیزی جز عبادت خداوند یکتا در این اماکن مشاهده نمی کنیم. مردم با حضور در این اماکن نه تنها از عبادت خداوند غافل نمی شوند، بلکه با یادآوری حالات روحی و معنوی و مجاهدتهای آنان در راه خدا مشغول دعا و پرسش خداوند می شوند. در زیارتنامه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله یا امام علیه السلام می گویند: (اشهد أنّک قد أقمت الصلاه وآتیت الزکاه وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر.) چگونه شما این بندگان خدا را متّهم به شرک می کنید، در حالیکه همه آنان در این اماکن به سمت یک قبله (کعبه) نماز می گذارند؟! و چگونه ساختن این اماکن را شرک می دانید، در حالیکه بر در و دیوار آنها آیات قرآن و نام خداوند متعال نوشته شده است؟!

و اگر منظور شما این است که ایجاد ساختمان بر روی قبور و ساختن گنبد و بارگاه موجب تعظیم و تکریم آنها و پاس داشتن مقام آنان و بزرگداشت نام آنان می شود، این نه تنها قابل مذمّت نیست، بلکه امری پسندیده و لازم است؛ زیرا تعظیم و تکریم قبور پیامبران و امامان و اولیاءالله که یادآور جهاد در راه خدا و ترسیم کننده بندگی خالص خداوند می باشد در واقع تعظیم شعائر الله است و خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَمَن يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ)

(و کسی که نشانه های خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت از پرهیزگاری دلهاست.)

1. حج / 32.

و نیز از آنان می پرسیم: چرا در حرم پیامبر صلی الله علیه وآله نام رسول الله و خلفای چهارگانه و صحابه و تابعین پس از

نام مبارک الله بر روی دیوارها نوشته شده است؟ و چرا در بیت الله الحرام نام پیامبر صلی الله علیه وآله و خلفای اربعه نوشته شده است؟ و چرا نام بسیاری از خیابانهای مکّه و مدینه و سایر شهرهای اسلامی به نام اصحاب و تابعین نام گذاری شده است؟ آیا همه اینها جز به خاطر ابراز علاقه به آنان و تکریم و تعظیم نام آنان و پاس داشتن مقام آنان است؟! ساختن بنا و گنبد و بارگاه بر روی قبور آنان نیز تکریم و تعظیم مقام آنان و نوعی ابراز علاقه به مرام و راه آنان است. آیا شایسته است شیعیان به خاطر تعظیم و تکریم پیامبران و امامان و اولیاءالله که در حقیقت تکریم و تعظیم خداوند و سبب خوشنودی پروردگار می شود، متهّم به شرک شوند؟!

و نیز از آنان می پرسیم: اگر ساختن بنا و گنبد بر روی قبور اولیاءالله حرام است، چرا در طول هزار و سیصد سال و تا زمان عبدالوهّاب، مسلمانان بر روی قبور انبیا، امامان و علما گنبد و بارگاه می ساختند و هیچ شخصیّت علمی و مذهبی از آن جلوگیری نمی کرد؟ مگر قبر ابوحنیفه در بغداد بارگاه ندارد؟ مگر قبر مالک در بقیع گنبد نداشت؟(1) مگر قبر شافعی در مصر بارگاه ندارد؟ مگر قبور أئمه بقیع امام حسن، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) سالها گنبد و بارگاه نداشت؟ مگر قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه (علیهم السلام) در قبرستان ابوطالب (معلاه) دارای ساختمان نبود؟ مگر قبر امثال احمد بن محمد بن غالب و ابن الباجی گنبد نداشت؟(2).

ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور بزرگان

دین سیره عملی مسلمانان بوده است. چطور ممکن است ساختن همه این گنبدها شرک و حرام بوده باشد و علمای اسلام در کشورهای اسلامی نسبت به آن سکوت کرده باشند؟!

1. مواهب الجلیل، ج1، ص39.

2. تاریخ بغداد، ج5، ص285؛ لسان المیزان، ج1، ص273؛ میزان الاعتدال، ج1، ص142؛ سیر أعلام النبلاء، ج23، ص29.

نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر

در پایان شایسته است به نقد و بررسی استدلال دیگری بپردازیم که نابخردانه و مغرضانه در جهت تقویت افکار وهّابیون و اثبات حرمت ایجاد گنبد و بارگاه برروی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) در کتابی به نام (المزار عند أئمّه الأطهار (علیهم السلام)) نوشته شده است. این کتاب در سالهای أخیر ترجمه شده و با عنوان (زیارت از دیدگاه ائمه (علیهم السلام)) بطور گسترده ای منتشر و میان زائران بیت الله الحرام توزیع می گردد.

در قسمتی از این کتاب روایاتی که دلالت دارند بر مستحب بودن بلند ساختن قبر به اندازه چهار انگشت یا یک وجب، در مسیر استدلال بر جایز نبودن ایجاد گنبد وبارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) مطرح شده است.

با کمی دقّت دراین نوشتار، روشن می شود نویسنده و مترجم آن نسبت به فهم متون روایی و اجتهاد در آنها کاملاً بیگانه بوده و هدف آنها فقط فریب افکار عمومی با تحریف لفظی و معنوی در روایات موجود در کتابهای شیعه است. از این رو شایسته است متن این نوشتار را ذکر کرده و سپس به نقد و بررسی آن بپردازیم.

متن استدلال

نویسنده در قسمتی از این کتاب نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتب تشیع آنچه بر می آید این است که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند میشود، که از چهار انگشت کمتر، و

از یک وجب بیشتر جایز نیست.

روشن است که اگر بلند ساختن قبر طوری که در بعضی جوامع رایج است درست بود، نیازی نبود که امامان از بلند کردن آن منع کنند، یا برای آن مقداری مشخّص کنند، ما در اینجا

چند روایت بر می گزینیم.

روایت اول: از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: رسول گرامی صلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین (علیهم السلام) فرمودند:

(یا علی، ادفنی فی هذا المکان وارفع قبری من الأرض أربع أصابع، ورشّ علیه الماء).

(ای علی مرا در اینجا دفن کن، و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن، آنگاه بر آن آب بپاش).

روایت دوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند:

(أنّ قبر رسول الله صلی الله علیه وآله رفع شبراً من الأرض، و أنَّ النبی صلی الله علیه وآله أمر برشّ القبور).

(قبر رسول الله صلی الله علیه وآله یک وجب از زمین بلند شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور دادند که پس از دفن مُرده بر قبر آب پاشیده شود).

روایت سوم: از امام صادق و ایشان از پدرش و پدرش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یک وجب و چهار انگشت از زمین بلند شد و برآن آب پاشیده شد، و فرمود:

(و السنّه أن یرشّ علی القبر الماء).

(سنت این است که بر قبر آب پاشیده شود).

روایت چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنَّ أبی قال لی ذات یوم فی مرضه: أذا أنا متّ فغسّلنی وکفّنی وارفع قبری أربع أصابع ورشّه بالماء).

(هنگامی که پدرم مریض بود روزی به من فرمود: هرگاه مُردم مرا بشویید و کفن کنید و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و آنگاه بر آن آب بپاش).

روایت پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:

(إنَّ أبی أمرنی أن أرفع

القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذكر أنَّ رشّ القبر بالماء حسن).

1.وسائل الشيعه، ج2، ص856

2.همان، ج2، ص857

3. همان، ج2، ص858

4.وسائل الشيعه، ج2، ص857

(پدرم به من دستور داده است که قبرش را چهارانگشت جدا از یکدیگر از زمین بلند کنم، و فرمود که آب پاشیدن بر قبر خوب است).

روایت ششم: همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنَّ أبی أمرنی أن أرفع القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذکر أنَّ رشّ القبر بالماء حسن، قال: توضّأ إذا أدخلت المیّت القبر).

(پدرم به من دستور داد که ارتفاع قبر ایشان را از زمین چهار انگشت باز قرار دهم. و فرمودند: که پاشیدن آب بر قبر خوب است. و فرمود: پس از اینکه جنازه را داخل قبر گذاشتی وضو بگیر).

روایت هفتم: از محمّد بن مسلم روایت است که گفت: از یکی از دو امام(باقر وصادق) درباره میت پرسیدم، فرمود:

(تسلم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلاً قدر أربع أصابع مفرّجات، تربّع وترفع قبره).

(ازطرف پاها بگیر و آنرا داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را با زمین هموار کن).

روایت هشتم: از طریق محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت:

(یُدعی للمیّت حین یدخل حفرته و یرفع القبر فوق الأرض أربع أصابع).

(برای میت دعا شود و قبر به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود).

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(یستحب أن یدخل معه فی قبره جریده رطبه، و یرفع قبره من الأرض قدر أربع أصابع مضمومه، و ینضح علیه الماء و یخلی عنه)

1. همان.

2. همان.

3. الکافی، ج3، ص195

4.الکافی، ج3، ص201

(مستحب است که

با او شاخه تری در قبر گذاشته شود و قبرش به اندازه چهار انگشت بسته، از زمین بلند شود، آنگاه بر او آب پاشیده شود، سپس به حال خودش رها شود).

محمد آخوندی شارح کافی در شرح جمله (یخلی عنه) مینویسد: (أی لایعمل علیه شی ء آخر من جصّ و آجر و بناء و لایتوقف عنده بل ینصرف عنه).

(هیچ چیز دیگری بر او گذاشته و ساخته نشود، نه گچ، نه آجر،و نه دیوار، و کنار قبر نایستند بلکه بلافاصله برگردند).

سپس اضافه می کند روایات دیگری وجود دارد که هر کدام از این امور را تأیید می کند.

روایت دهم: در روایت طولانی که درآن وفات موسی بن جعفر علیه السلام ذکر شده، آمده است: (فإذا حملت إلی المقبره المعروفه بمقابر قریش فألحدونی بها و لاترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات)(2).

(هنگامی که جنازه مرا بر دوش گرفتید و به قبرستان معروف قریش بردید در قبری دفنم کنید که لحد داشته باشد و قبرم را چهار انگشتِ باز، بیشتر از زمین بلند نکنید).

روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: (ورفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلی شبر، لا أزید، لیعرف فیزار فیحترم).

(قبر فقط باید به اندازه چهار انگشتِ باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

روایت دوازدهم: شیخ طائفه أبو جعفر طوسی می نویسد: (فإذا أراد الخروج من القبر فلیخرج من قبل رجلیه ثمّ یطم القبر و یرفع من الأرض مقدار أربع أصابع و لا یطرح فیه من غیر ترابه).

1. وسائل الشیعه، ج2، ص856

2. وسائل

الشیعه، ج2، ص858

3. شرح اللمعه، ج1، ص440

4.النهایه، ص39

(کسی که جنازه را در قبر می گذارد هنگامی که می خواهد از قبر بیرون بیاید از طرف پا بیرون بیاید، سپس قبر پر شود و به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود، وغیر از خاک خود قبر چیز دیگری برآن ریخته یا گذاشته نشود).

و در چند صفحه بعدی می نویسید:

(از بعضی ها که از گنبد و بارگاههای مدرن امروز دفاع می کنند و به دلائل نامعلومی! آنرا وسیله ی نزدیکی بسوی الله می دانند، روایات ذکر شده ای را که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل کردیم تأویل های جور وا جور می کنند، از جمله اینکه: قبور ائمه و انبیاء (علیهم السلام) از روایات مذکور مستثنی هستند.

پاسخ این است که در روایات مذکور بارها ذکر شده که پیامبران و امامان (علیهم السلام) صراحتاً از بلند کردن قبور شان منع کردند، و حد آن را چهار انگشت تا یک وجب تعیین نمودند، پس با توجه به این صراحت، چگونه می توان ادعا کرد که قبور پیامبران و امامان مستثنی است، بلکه قبور این بزرگواران بیش از قبور دیگران مورد نهی قرار گرفته است)

نقد استدلال

این نوشتار ازچند زاویه قابل نقد است:

1 این روایات از نظر موضوع هیچ ارتباطی به ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرهای پیامبران و امامان و أولیا ندارد، زیرا موضوع تمام این روایات بلند ساختن قبر یعنی مکان دفن جسد به مقدار چهار انگشت و یا یک وجب است. در حقیقت این روایات بیانگر تشویق مردم به مرتفع ساختن قبر از سطح زمین و اجتناب از همسان سازی قبر با زمین

به هدف امکان تشخیص قبر در هنگام زیارت است.

نویسنده به هدف فریب افکار عمومی موضوع بلند ساختن قبر را به آن مقدار خاص با موضوع ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبر یکی دانسته و تعیین آن مقدار خاصّ را دلیل بر حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبور پیامبران و امامان علیه السلام معرّفی کرده، و این نوعی مغالطه است.

1. زیارت از دیدگاه ائمّه، ص12 26

2. همان: 42

2. اگر از نقد پیشین چشم پوشی نموده و بپذیریم که جمله (رفْع القبر= بلند ساختن قبر) شامل ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبرها نیز می شود، این روایاتی که نویسنده نقل می کند هیچ دلالتی بر ممنوعیت بلند ساختن قبر، بیش از چهار انگشت یا یک وجب، و ایجاد گنبد و بارگاه ندارد، زیرا آنچه ایشان در این نوشتار به عنوان دلیل بر ممنوع و حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه ذکر می کند به سه گروه تقسیم می شود:

گروه اوّل: روایاتی که در مجموع دلالت بر استحباب بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت یا یک وجب دارند.

گروه دوم: روایاتی که نهی کرده است از بلند ساختن قبر بیش از مقداری که ذکر شد.

گروه سوم: بعضی از کلمات فقها که به عنوان روایت ذکر شده است.

هر کسی که آشنائی مختصری با مبانی اجتهادی داشته باشد پی به بی اساسی استدلال به این سه گروه برده و از بیگانه بودن نویسنده نسبت به فهم متون روایی و تحریف لفظی و معنوی روایات توسّط او و مترجم پرده برمی دارد. ازاین رو شایسته است به نقد استدلال به هر یک از گروه های سه

گانه بپردازیم.

گروه اوّل:

این گروه از روایات به پنج دسته تقسیم می شوند:

1. روایت اوّل: دراین روایت، پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور می دهد قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند کند.

2. روایت دوم و سوم: در روایت دوم خبر داده شده است از بلند بودن قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب. و در روایت سوم خبر داده شده است از ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب و چهار انگشت.

3. روایت چهارم، پنجم و ششم: در این روایات امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام امر می کند قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند بسازد.

4. روایت هشتم: دراین روایت توصیه شده است به بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت، همانطور که توصیه شده است به دعا برای میّت در هنگام دفن.

5.روایت نهم: دراین روایت صراحتاً حکم به استحباب بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت شده است.

روایت هشتم و نهم حکایت دارد از اینکه دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام و دستور امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام دستور وجوبی نبوده، بلکه دستور استحبابی بوده است. بنابراین از مجموع این گروه از روایات استفاده می شود که بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت مستحب است. و امّا نسبت به بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت، این روایات ساکت بوده و هیچ دلالتی بر جایز نبودن آن ندارند، چنانکه هیچ دلالتی بر مستحب نبودن آن ندارند، زیرا درصورتی

این روایات دلالت بر مستحب نبودن بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت و ایجاد گنبد و بارگاه بر روی آن خواهد داشت که معتقد به ثبوت مفهوم برای عدد و حجیّت مفهوم عدد باشیم. درحالی که بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنّت مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

دلیل بر این گفتار روایات گوناگونی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده است.

یکی از آن روایات این است:

1. الجوهر النقی، ج3، ص 180.

2. البحر الرائق، ج1، ص200.

3. شرح صحیح مسلم، ج11، ص120 و ج 13، ص 88.

4.السنن الکبری، ج3، ص 180.

5.تحفه الأحوذی، ج7، ص 147.

6. فیض القدیر، ج1، ص 259و 497.

اندیشمندان علم اصول دانسته اند.

1. فتح الباری، ج3، ص 97.

2. فتح الباری، ج11، ص 237.

3. روح المعانی، ج1، ص 217.

4.الدیباج علی مسلم، ج5، ص 255.

5.فیض القدیر، ج1، ص 198.

دیگر از اندیشمندان اهل سنت مفهوم عدد را حّجت ندانسته و گفته اند: ذکر یک عدد (مانند چهار انگشت) دلیل بر نفی بیش از آن نیست.

6. وسائل الشيعه، ج8، ص 88.

7.بحارالأنوار، ج61، ص 263.

8.قوانين الاُصول، ج1، ص 161.

دانشمندان اصولى شيعه نيز مفهوم عدد را حجّت نمى دانند.

علاوه بر آن، در روايت دوم، ارتفاع قبر پيامبر صلى الله عليه وآله يک وجب، و در روايت سوم يک وجب و چهار انگشت معّرفى شده است، و اين دلالت دارد بر اينكه استحجاب بلند ساختن قبر اختصاص به چهار انگشت ندارند.

و بر فرض بپذيريم كه عدد، مفهوم دارد، تنها چيزى كه از اين روايت استفاده مى شود عبارت است از مستحب نبودن ارتفاع قبر بيش از مقدار چهار انگشت يا يک وجب، نه حرام بودن ارتفاع بيش

از آن مقدار.

با این وجود، نویسنده در نوشتار خود با کمال بی شرمی نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتُب تشیع بر می آید که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند می شود که از چهار انگشت کمتر و از یک وجب بیشتر جایز نیست).

گروه دوم:

در گروه دوّم دو روایت در اثبات حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها ذکر شده است. ولی استدلال به هر دو روایت (روایت هفتم و روایت دهم) مخدوش است.

در روایت هفتم نویسنده در لفظ روایت و مترجم در معنای آن تحریف کرده اند. آن دو می نویسند:

(از محمد بن مسلم روایت است که گفت از یکی از دو امام(باقر یا صادق) درباره میّت پرسید، فرمود: (تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالارض إلّا قدر أربع أصابع مفّرجات تربّع و ترفع قبره؛ ازطرف پاها بگیر و آن را داخل قبر بگزار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را بازمین هموار کن).

مترجم و نویسنده، این روایت را از کتاب (الکافی) و(وسائل الشیعه) آدرس می دهند. در حالی که متن این روایت در کتاب (الکافی) و نسخه ای از (وسائل الشیعه) چنین است: (تسلّه من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلی قدر أربع أصابع مفرّجات و تربّع قبره؛ میّت را از طرف پاها آهسته داخل قبر بگذار، و قبر را تا مقدار چهار انگشتِ باز به زمین بچسبان، وقبر را چهار گوش کن).

ملاحظه می کنید نویسنده، کلمه (تسلّم) را جایگزین کلمه (تسلّه) یا (یسلّ) کرده، و کلمه (إلاّ) را دلالت بر حصر دارد جایگزین کلمه (إلی) نموده، و کلمه (ترفع) را اضافه کرده است.

البتّه

در بعضی از نسخه ها کلمه (إلاّ) وارد شده است، چنانکه در بعضی نسخه ها بجای کلمه (تربّع) کلمه (ترفع) وارد شده است، ولی در هیچ روایتی کلمه (تربّع) و (ترفع) در کنار همدیگر وارد نشده است.

و مترجم نیز در معنای روایت تحریف کرده است.

علاوه برآن، بر فرض کلمه (إلّا) درست باشد، این روایت دلالت دارد بر حصر استحباب بلند ساختن قبر در اندازه چهار انگشت، و نسبت به بیش از آن اندازه ساکت است و هیچ دلالتی بر حرام بودن آن ندارد.

علاوه برآن، سند این روایت ضعیف است، چون درسند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد و او ضعیف است.

و روایت دهم (لا ترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات) اگر چه در ظاهر دلالت دارد بر اینکه قبر امام علیه السلام نباید بیشتر از چهار انگشت ارتفاع یابد، و نهی دلالت بر حرمت دارد، ولی این روایت از نظر سند بسیار ضعیف بوده و شایسته استدلال نیست، زیرا عمر بن واقد که در سند این روایت بوده مجهول است و در کتابهای رجالی درباره او سخن گفته نشده است.

گروه سوم:

در گروه سوم نویسنده و مترجم کلمات بعضی از فقها را ذکر کرده و از آنها به عنوان روایت یازدهم و دوازدهم یاد می کنند. آنها می نویسند:

(روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: (رفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفّرجات إلی شبر، لاأزید، لیعرف فیزار فیحترم؛ قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت وآمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

توجّه

شما را به چند نکته درمورد این سخن جلب می کنم:

1. آنچه نویسنده و مترجم نوشته اند روایت نیست، بلکه سخن یک دانشمند شیعه است. از این رو طرح آن به عنوان روایت، غلط و دروغ است.

2. این فرمایش، سخن شهید اوّل نیست. سخن شهید اول در مقام بیان مستحبات این است: (و رفع القبر أربع أصابع). آنچه نویسنده ذکر می کند سخن شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) است. از این رو نسبتِ این سخن به شهید اوّل دروغ دیگری است.

3. شهید ثانی می فرماید: مستحب است قبر به مقدار چهار انگشتِ باز و تا یک وجب بلند ساخته شود، و زیادتر از آن مستحب نیست، نه آنکه زیادتر از آن خلاف شرع است.

4- مترجم نفهمیده است که جمله (لیعرف فیزار فیحترم) متعلّق به (رفع القبر...إلی شبر) است، و متعلّق به (لا أزید) نیست. معنای سخن ایشان این است: (بلند ساختن قبر از روی زمین به مقدار چهار انگشتِ باز تا یک وجب مستحب است تا قبر شناخته شده و بتوان آن را زیارت نموده و احترام کرد).

در ادامه، سخن شیخ الطائفه نیز به دروغ و به هدف فریب افکار به عنوان روایت دوازدهم معّرفی شده است.

از آنچه تا کنون ذکر شده، چند مطلب روشن می شود:

1. کسانی که این نوشتار را تهیه کرده اند نسبت به فهم متون روایی کاملاً بیگانه و نا آشنا هستند.

2. آنان با توسّل به تحریف لفظی و معنوی روایات معصومین علیه السلام قصد فریب افکار عمومی را دارند.

3- آنچه در این نوشتار آمده هیچ دلالتی بر حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان و

اولیا ندارد.

(3)

احداث مسجد بر روی قبرها

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که توسّط اهل سنّت مطرح می شود و وهّابی ها در تبلیغات خویش، بخصوص در موسم حج و عمره، به عنوان یک شبهه و به قصد تشویش ذهن مسلمانان مطرح می نمایند، ساختن مسجد بر روی قبرها و احداث عبادتگاه بر روی قبور پیامبران، امامزادگان و اولیا است.

آنان می گویند: ساختن مسجد بر روی قبور و یا دفن کردن میّت در مساجد و روشن نگه داشتن چراغ در جایی که قبر وجود دارد، مخالف با شریعت اسلام و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله است. چرا شما شیعیان بر روی قبرها مسجد می سازید و تا پاسی از شب بر بالای آنها چراغ روشن می کنید و در آن اماکن نماز می گذارید؟! مسجدی که بر روی قبرها بنا شده، باید تخریب شود، همان طور که اگر مرده ای در مسجد دفن گردد باید نبش قبر شده، خارج گردد. در دین اسلام مسجد و قبر با یکدیگر جمع نمی شود، بلکه هر کدام بعد از دیگری احداث شده باشد، از آن منع شده و تخریب می گردد و هر کدام که زودتر بنا شده، باقی می ماند. و نماز در مسجدی که بر روی قبر احداث شود باطل است.

1. زاد المعاد، ج1، ص506؛ الفتاوی الکبری، ج3، ص32.

(عن عطاء بن یسار، أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال: اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً یُعبد. اشتدّ غضب الله علی قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(1).)

(از عطاء بن یسار روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پروردگارا! قبر مرا بُتی قرار نده که عبادت شود. غضب خداوند نسبت

به قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است.)

و در روایت دیگر، ابوعبیده بن جرّاح می گوید:

(آخر ماتكلّم به النبی صلی الله علیه وآله: اخرجوا يهود أهل الحجاز وأهل نجران من جزيره العرب، واعلموا أنّ شرار الناس الّذين اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد(2).)

(آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه وآله این بود: یهودیان حجاز و نجران را از جزیره العرب بیرون کنید و بدانید که بدترین مردم در نزد خداوند کسانی هستند که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابوهریره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید:

(قاتل الله اليهود والنصارى اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد(3).)

(خداوند یهودیان را بکشد، آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود:

(لعن الله اليهود والنصارى اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد(4).)

1. الموطأ، ج1، ص172؛ مسند أحمد، ج2، ص246؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج1، ص406.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص195؛ کنز العمّال، ج4، ص382.

3. صحيح مسلم، ج2، ص67؛ صحيح البخاری، ج1، ص113؛ مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص284و285 و396؛ سنن أبی داود السجستانی، ج2، ص85؛ السنن الكبرى (البيهقی)، ج4، ص80؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج4، ص257؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج1، ص406؛ الجامع الصغير، ج2، ص396؛ كنزالعمّال، ج7، ص147.

4. صحيح مسلم، ج2، ص67؛ صحيح البخاری، ج1، ص110و112 و ج2، ص91 و ج5، ص139؛ مسند أحمد، ج1، ص285 و ج5، ص204؛ سنن

النسائى، ج2، ص41؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج2، ص435؛ مجمع الزوائد، ج2، ص27 28؛ مسند أبى داود الطيالسى، ص88؛ السنن الكبرى (النسائى)، ج1، ص260؛ كنز العمّال، ج7، ص236؛ المصنّف (ابن أبى شيبه)، ج2، ص269. (نفرين خداوند بر يهود و

نصاری باد؛ زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابن عبّاس گفته است: (رسول خدا لعنت کرده زنانی را که قبرها را زیارت کنند و کسانی را که بر قبرها مساجد می سازند و در کنار آنها چراغهایی می افروزند.)

در این روایات، سازندگان مسجد بر روی قبرها به عنوان (مغضوب = مورد خشم) و (ملعون = نفرین شده) و (شرار الناس= بدترین مردم) در نزد خداوند و رسولش معرّفی شده اند و این دلالت دارد بر اینکه ساختن مسجد بر روی قبور حرام است.

پاسخ شبهه

پاسخ اوّل

در اینجا باید جمله (اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) از نظر مفهومی مورد بررسی قرار گیرد.

این جمله به دو صورت ممکن است معنا شود:

1. یهودیان و نصاری بر روی قبور یا در کنار قبور پیامبرانشان مسجد می ساختند و در آنجا به سمت قبله اصلی و در برابر خداوند یکتا سجده می نمودند؛ بنابر این روایات دلالت دارد بر اینکه نباید در روی قبر و یا کنار قبر مسجد ساخت.

2. یهودیان و نصاری قبر پیامبرانشان را قبله قرار می دادند و در برابر آنها سجده می کردند؛ مانند بت پرستان که در برابر بت های چوبی و سنگی سجده می نمودند. از این رو روایات، سجده شرک آمیز و پرستش قبور انبیا و اولیا را مورد نکوهش قرار می دهد، نه ساختن مسجد بر روی قبور و یا در کنار قبور را.

بی شکّ مراد از جمله مذکور، معنای دوم است. و شواهد و قرائن گوناگونی در

1. مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص229؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج2، ص87؛ سنن الترمذی، ج1، ص201؛ سنن النسائی، ج4، ص95؛ مستدرک

الصحيحين،

ج1، ص374؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص657؛ صحیح ابن حبّان، ج7، ص452453.

تأیید این مطلب وجود دارد.

اوّلا: اگر معنای کلمه (اتّخاذ) و (مسجد) از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی گردد، روشن می شود که مراد از جمله مذکور، معنای دوم است.

کلمه (اتّخاذ) هم در لغت و هم در اصطلاح قرآن و احادیث، به معنای (قرار دادن) و (گردانیدن) است.

در کتاب (المنجد) می نویسد: (اتَّخَذَه وتَخِذَه تَخْذاً: صیَّره. نقول: اتّخذه صدیقاً: جعله صدیقاً له(1)؛ اتّخذه و تَخِذَه، یعنی: گردانید او را. می گوییم: اتّخذه صدیقاً، یعنی: او را دوست خودش قرار داد.)

قرآن کریم نیز می فرماید:

(أفَرَأیْتَ مَنْ اِتَّخَذَ اِلهَهُ هَواه)

(آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرارداد؟.)

(وَقالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً)

(و گفتند: خداوند برای خویش فرزند قرار داده است.)

و نیز گفته می شود:

(الحمد لله الّذی اتّخذ محمّداً نبیّاً.)

(سپاس خداوندی را که محمد را پیامبر قرار داد.)

و کلمه (مسجد) در اصل به جایی گفته می شود که در آن سجده می شود.(4) و در عُرف به محلّی گفته می شود که در آن دعا و سایر عبادات انجام می گیرد.

با توجّه به معنای این دو کلمه، نتیجه می گیریم که در معنای جمله (اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) دو احتمال است:

الف) آنها بر قبور پیامبرانشان مسجد بنا کردند.

1. المنجد فی اللغه، ص4.

2. الجاثیه / 23.

3. البقره / 116.

4. تاج العروس، ج2، ص371؛ لسان العرب، ج3، ص304.

ب) آنها قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار می دادند و در برابر آنان خضوع می کردند.

سیاق روایت، همین معنای دوم را می فهماند. و اگر مراد معنای اوّل باشد، شایسته بود بگوید: (اتّخذوا علی قبور أنبیائهم مساجد)، یعنی: (آنان بر

قبور پیامبرانشان مسجدهایی ساختند.) همانطور که در قرآن کریم درباره داستان اصحاب کهف می فرماید:

(قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِم مَسْجِداً)

(کسانی که بر امر آنها غلبه یافتند، گفتند: بر روی آنها مسجدی قرار می دهیم.)

بدیهی است که معنای سازگار با لعن و نفرین معنای دوم است، نه معنای اوّل. یهود و نصاری از آن جهت مورد لعن خدا و رسولش هستند که قبرهای پیامبرانشان را قبله خویش قرار می دادند و در برابر آنان سجده می نمودند؛ مانند سجده بت پرستان در برابر بتها.

بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نیز از روایاتی که ذکر شد همین معنای دوم را استنباط کرده اند.

از بیضاوی نقل شده است: (چون یهود و نصاری به منظور بزرگداشت مقام پیامبران بر قبور آنان سجده می کردند و قبرها را قبله قرار داده. در نماز به سوی آنها می ایستادند و آنها را بُت قرار می دادند، پیامبر اسلام مسلمانها را از این کار منع کرد. امّا اگر کسی مسجدی در کنار قبر شخص صالحی بسازد و قصدش تبرّک و نزدیک شدن به آن شخص باشد، نه تعظیم در برابر قبر و قبله قرار دادن آن، این کس مشمول وعده عذاب نیست.)

و سندی بن عبدالهادی در حاشیه بر سنن نسائی می نویسد: (منظور پیامبر صلی الله علیه وآله این است که امّتش را از آنچه یهود و نصاری با قبرهای پیامبرانشان انجام دادند بر

1. کهف / 21.

2. فتح الباری، ج1، ص438؛ شرح سنن النسائی، ج2، ص42.

حذر دارد، زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، یا به سمت آن قبرها به قصد تعظیم سجده می کردند، و یا آنها را قبله

قرار می دادند و در نماز به سمت آنها می ایستادند.)

و بکری در کتاب (اعانه الطالبین) درباره معنای این روایت می نویسد: (آنچه از آن نهی شده است قبله قرار دادن این قبرها به قصد تبرّک و مانند آن است.)

و در جای دیگر می نویسد: (آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می دهند، یعنی؛ با نماز خواندنشان به سمت آن قبرها.(3))

قرطبی در تفسیر آنچه ابومَرثد غنوی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند (لا تصلّوا إلی القبور ولاتجلسوا علیها) می گوید: (این قبرها را قبله قرار نده و بر آنها یا بسوی آنها نماز نخوانید چنانکه یهود و نصاری انجام داده اند.)

ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) می گوید: (و احتمال می رود معنای حدیث این باشد: قبرهای پیامبران را قبله ای که به سمت آن نماز خوانده می شود قرار نده.)

ثانیاً: در روایت عطاء بن یسار، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابتدا می فرماید: (اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً یُعبد؛ پروردگارا! قبر من را بُت قرار نده...) و این قرینه است بر اینکه مرادش از (قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) این است که چون قوم یهود و نصاری قبرهای پیامبرانشان را بُت قرار می دادند، خداوند بر آنها غضب کرده است.

ثالثاً: وقتی پیشینه اعتقادی و عملی یهود و نصاری را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که آنان درباره پیامبران خویش غلوّ می کردند و به قصد تعظیم آنان، سخنهای شرک آمیز می گفتند، و به همین جهت همواره مورد نکوهش خداوند قرار می گرفتند؛ از این رو در قرآن کریم می فرماید:

1. حاشیه السندی علی سنن النسائی، ج2، ص41.

2.

إعانه الطالبين، ج1، ص227.

3. همان، ج2، ص151.

4. تفسير القرطبى، ج10، ص380.

5.التمهيد، ج6، ص383.

(قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَا لِکَ قَوْلُهُم بِأَفْوَا هِهِمْ يُضَهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ کَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَ نَّى يُؤْفَکُونَ)

(قوم يهود: گفتند: عُزير پسر خداوند است. و قوم نصارا گفتند: مسيح پسر خداوند است. اين چيزى كه بر زبان مى آوردند، همانند سخن كسانى است كه بيش از اين كافر شده بودند. خداوند آنها را بُكشد. به كدام بيراهه رانده مى شوند؟ !.)

توجّه داريد كه جمله (قاتلهم الله) در نكوهش يهود و نصارى صادر شده است، به خاطر اينكه آنان درباره پيامبرانشان غلوّ كرده، سخنان شرك آميز مى گفتند. و همين جمله نيز در حديث ابوهريره درباره يهود نقل شده است و دليل آن را (اتّخذوا قبور أنبياهم مساجد) قرار داده است و اين قرينه است بر اينكه منظور از (مساجد) ساختن مسجد بر روى قبر نيست، بلكه منظور اين است كه آنان به قصد تعظيم پيامبرانشان در كنار قبور آنان كارهاى شرك آميز انجام مى دادند، اين قبرها را مسجود قرار مى دادند و براى آنها سجده مى كردند.

پاسخ دوم

بر فرض بپذيريم كه مراد از اتّخاذ مسجد اين است كه يهود و نصارى بر روى قبرهاى پيامبرانشان مسجد مى ساختند و به همين جهت لعن شده اند. ولى بايد توجّه داشت كه لعن در همه موارد دلالت بر حرمت ندارد؛ زيرا معناى لعن خداوند دور شدن شخص از رحمت خداوند است، بلكه در بسيارى از موارد كلمه (لعن) براى بيان كراهت استعمال شده است، مانند اين روايت: (لعن الله كلّ مذواق مطلاق(2)؛ خداوند هر كسى را كه

زیاد طلاق می دهد، نفرین می کند.) بی شکّ طلاق همواره جایز است، اگر چه زیاد طلاق دادن کراهت دارد.

بنابراین، روایات مذکور دلالت بر کراهت ساختن مساجد بر روی قبور و خواندن نماز در آنجا دارد. و کراهت در این گونه موارد به معنای اقلّ ثواباً (ثواب کمتر) است.

1. التوبه / 30.

2. البحر الرائق، ج3، ص412.

پاسخ سوم

چگونه ممکن است بگوییم: (قبر و مسجد قابل جمع نمی باشند)، در حالیکه قبر اسماعیل علیه السلام در مسجدالحرام داخل حجر اسماعیل است و قبر هفتاد پیامبر در مسجدالحرام بین حجرالأسود و چاه زمزم واقع شده است.

طحطاوی در حاشیه بر شرح مراقی الفلاح، در دفاع از کراهت نداشتن نماز در مقبره پیامبران می گوید:

(لأ نّهم أحیاء فی قبورهم، ألا ترى أنّ مرقد اسماعیل علیه السلام فی الحجر تحت المیزاب وأنّ بین الحجر الأسود وزمزم قبر سبعین نبیّاً(1).)

(زیرا پیامبران در داخل قبرها نیز زنده اند. آیا نمی بینی که مرقد اسماعیل علیه السلام در حِجر زیر ناودان طلا و قبر هفتاد پیامبر در فاصله میان حجرالاسود و چاه زمزم می باشد؟.)

پاسخ چهارم

مسجدالنبی به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مکانی ساخته شد که گورستان مشرکان بود. واین مطلبی است که تمام اندیشمندان اهل سنّت پذیرفته اند.(2) در روایتی انس بن مالک گفته است: (پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه آمد و در بالای مدینه در منطقه ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن منطقه چهارده شب

اقامت کرد. سپس شخصی را به نزد قبیله بنی النجّار فرستاد و آنها را فراخواند. بنی النجّار شمشیرها را به کمر بسته، به

محضر پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند. ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله حرکت کرد، ابوبکر پشت سر او بود و بزرگان بنی النجّار در اطراف آن حضرت حرکت می کردند، تا رسیدند به حیاط خانه ابوایّوب. پیامبر صلی الله علیه وآله دوست داشت هرگاه هنگام نماز می شود

1. حاشیه الطحطاوی، ج2، ص315.

2. ابن قدامه می گوید: (در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله قبرهای مشرکان وجود داشت و این مطلب اتّفاقی است.) المغنی، ج1، ص718.

نماز بخواند و [اگر هنگام نماز می شد] در آغل گوسفندان هم نماز می خواند. از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله به یاران خویش دستور احداث مسجدی را دادند. شخصی را به نزد بنی النجّار فرستاد و به آنان فرمود: ای قبیله بنی النجّار! قیمت این مکان را که دیوار چینی کرده اید ارزیابی کنید. بنی النجّار گفتند: به خدا سوگند قیمت آن را جز از خداوند نمی خواهیم. أنس می گوید: در داخل آن محوطه قبرهای مشرکان و خانه های خراب و درختان خرما وجود داشت پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد قبرهای مشرکان ویران گردد و خرابه ها همسان شود و درختان خرما قطع گردد. اصحاب درختان خرما را در قبله مسجد به طور منظّم و در یک ردیف گذاشتند و در دو طرف نخلها سنگ ریزه هایی را جاسازی کردند (تا غلتیدن آنها آسان شود) و سنگهای بزرگ را بر روی آنها به مکان دیگری منتقل ساختند، پیامبر صلی الله علیه وآله نیز در کنار آنها بود و می فرمود:

پروردگارا! خیر و نیکی جز نیکی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین را

بیامرز.)

این روایت را بسیاری از محدّثین و فقهای اهل سنت ذکر کرده اند(2) و گواه بر این است که ساختن مسجد بر روی قبور اشکالی ندارد.

بنابر این هیچ دلیل معتبری بر حرام بودن احداث مسجد در روی قبور یا کنار قبور وجود ندارد، بلکه احداث مسجد بر روی قبرهای انبیا و امامان و اولیا امری پسندیده و از مصادیق تعظیم شعائر خداوند است.

آری، احداث مسجد در گورستانی که فقط برای گورستان وقف شده است، یا احداث قبر در مسجدی که فقط برای مسجد وقف شده جایز نیست؛ زیرا در موقوفات، آنگونه که وقف شده اند تصرّف جایز است.

1. صحیح البخاری، ج1، ص111.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص212و244؛ نیل الأوطار، ج2، ص152؛ صحیح البخاری، ج4، ص266؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص111؛ سنن النسائی، ج2، ص40؛ السنن الکبری (البیقهی)، ج2، ص438؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص259؛ مسند أبی یعلی، ج7، ص194؛ صحیح ابن خزیمه، ج2، ص6؛ صحیح ابن حبّان، ج6، ص97؛ الطبقات الکبری، ج1، ص240؛ البدایه و النهایه (ابن کثیر)ج3، ص261؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج2، ص303.

دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

شبهه

یکی از دیگر شبهاتی که توسّط مبلّغان اهل سنّت مطرح می شود، خواندن دعا و نماز در کنار مرقد پیامبران، امامان، علما و قبور سایر مسلمانان است. همواره در بقیع و مزار شهدای اُحد و سایر اماکن از خواندن نماز و دعا جلوگیری کرده، خواندن قرآن یا فاتحه برای اموات را کاری بیهوده و بلکه بدعت و حرام می دانند. البتّه اینگونه تبلیغات برگرفته از آموزه های ابن تیمیّه و ابن قیّم است.

ابن تیمیّه می گوید:

(نماز در کنار قبور مشروع نیست.)

و نیز می گوید: (نماز در مقبره و

یا به سوی مقبره صحیح نیست.)

و ابن قیّم می گوید:

(از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه وآله نیست که برای عزاداری اجتماع شود و برای میّت قرآن خوانده شود، نه در کنار قبرش و نه در جای دیگر. همه این کارها بدعتهای جدیدی است که اسلام نمی پسندد.)

1. مجموع الفتاوی، ج3، ص 398.

2. الفتاوی الکبری، ج5، ص326؛ الاختیارات العلمیه، ص25 به نقل از أحکام الجنائز (البانی)، ص214.

3. زاد المعاد، ج1، ص508.

آنان در مقام استدلال به چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله استدلال کرده اند:

روایت اوّل: (ابوسعید خدری گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همه زمین مسجد است، جز مقبره و حمّام.)

روایت دوم: (پیامبر صلی الله علیه وآله از نماز در میان قبرها نهی فرموده است.)

روایت سوم: (ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند: در خانه های خود جایی را برای خواندن نماز اختصاص دهید و آنها را قبر قرار ندهید.)

روایت چهارم: (ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است: خانه های خود را گورستان قرار ندهید.)

روایت پنجم: (زید بن جبیره از داود بن حصین از ابن عمر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وآله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، مقبره، وسط راه، حمام، آغلهای شتران و پشت بام کعبه.)

از مجموع این روایات استفاده می شود که نماز خواندن در کنار قبرها حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله از خواندن نماز در کنار قبرها نهی کرده است، و نهی پیامبر صلی الله علیه وآله ظهور در حرمت دارد. در این جهت تفاوتی میان قبرهای

افراد معمولی و قبرهای پیامبران و امامان و شهدا نیست، زیرا روایات مطلق است و شامل همه این موارد می شود.

1. نیل الأوطار، ج2، ص135؛ مسند أحمد، ج3، ص83؛ سنن الدارمی، ج1، ص323؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص246؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج1، ص119؛ سنن الترمذی، ج1، ص199؛ مستدرک الحاکم، ج1، ص251، السنن الکبری (البیهقی)، ج2، ص435؛ کنز العمّال، ج7، ص343.

2. صحیح ابن حبّان، ج6، ص90؛ کنز العمّال، ج8، ص195؛ مسند أبی یعلی، ج5، ص175؛ مجمع الزوائد، ج2، ص27.

3. صحیح البخاری، ج1، ص112 و ج2، ص56، سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج1، ص235.

4. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص284؛ صحیح مسلم، ج2، ص188؛ سنن الترمذی، ج4، ص232.

5.نصب الرایه، ج2، ص377؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص246؛ سنن الترمذی، ج1، ص216؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج2، ص329.

پاسخ شبهه

الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

1. اصل اوّلی این است که اقامه نماز اختصاص به مکان خاصّی ندارد؛ پس هر مسلمانی می تواند در هر مکانی نمازهای واجب و مستحب خود را بخواند، مگر اینکه شارع مقدّس در مورد مکانی خاصّ از اقامه نماز نهی کرده باشد. مراجعه به قرآن کریم و احادیث، بیانگر وجود یک قاعده کلّی و اصل اوّلی در اسلام است به نام (صحّه الصلاه فی کلّ مکان إلاّ ما خرج بالدلیل)؛ (نماز در هر مکانی صحیح است مگر اینکه دلیل خاصّی درباره بطلان نماز در یک مکان خاصّ وجود داشته باشد.)

خداوند متعال می فرماید:

(أقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَقُرءانِ الْفَجْرِ)

(نماز را در وقت زوال خورشید تا ابتدای تاریکی شب و هنگام طلوع فجر به پا دارید.)

(وَحَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَه)

(و هر کجا بودید صورتتان را هنگام نماز بسوی

قبله برگردانید)

در آیه اوّل برای اقامه نماز، وقت خاصّی را معیّن کرده است، ولی از مکان خاصّ هیچ سخنی به میان نیاورده، پس آیه نسبت به مکانها اطلاق دارد.

و در آیه دوم خداوند متعال تصریح کرده است که در هر مکانی که بودید، نماز را به سمت قبله اقامه کنید.

و همچنین علاوه بر روایات موجود در کتابهای ما شیعیان روایتی را اباذر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود ذکر کرده اند که دلالت آن بر وجود این قاعده کلّی بسیار واضح و روشن است.

اباذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

1. الإسراء / 78.

2. البقره / 144.

(حیثما أدرکتْک الصلاه فصلّ والأرض لک مسجد(1).)

(هر کجا که هنگام نماز شد، نماز را اقامه کن؛ زیرا همه زمین برای تو مسجد است.)

این روایت با تعبیرهای گوناگون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است، در بعضی عبارتی را که ذکر کردیم، و در بعضی دیگر: (أینما ادرکتْکِ الصلاه فصلّ، فهو مسجد) یا (قال: جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما أدرکتْک الصلاه فصلِّ) یا (حیثما أدرکتک الصلاه فصلّ، فإنّه مسجد) وجود دارد.

مضمون همه این عبارات یک مطلب است و آن مطلب عبارتست از صحیح بودن نماز در هر مکانی، مگر اینکه یک دلیل گویا و صریح درباره مکان خاصّی وارد شده باشد که ادای نماز در آن مکان حرام باشد.

فقهای اهل سنّت نیز روایت ابوذر را یک قانون کلّی و اصل اوّلی معرّفی کرده و برای اثبات صحّت نماز در بسیاری از مکانها به این روایت استناد کرده اند.

ابن حزم

در کتاب (المحلّی) می نویسد:

(الصلاه فی البیعه والکنیسه وبین النار والمجزره... وفی کلّ موضع جائزهٌ ما لم یأت نصٌّ أو إجماع متیقّن فی تحریم الصلاه فی مکان مّا، فیوقف عند النهی فی ذلک،... عن أبی ذرّ، قال قلت: یارسول الله ! أیّ مسجد وضع فی الأرض أوّل؟ قال: المسجدالحرام. قلت: ثمّ أیّ؟ قال: المسجد الأقصی. قلت: کم بینهما؟ قال: أربعون سنه، ثمّ حیثما ادرکتْک الصلاه فصلِّ، فهو مسجد(3).)

نماز در معبدِ یهودیان و کلیسای مسیحیان و میان آتش و کشتارگاه و... در هر مکانی جایز

1. صحیح البخاری، ج4، ص36.

2. صحیح مسلم، ج2، ص63؛ مسند أحمد بن حنبل، ج5، ص156و160؛ نیل الأوطار، ج2، ص135؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص248؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج5، ص2؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص256؛ صحیح ابن خزیمه، ج2، ص5؛ صحیح ابن حبّان، ج4، ص475؛ کنز العمّال، ج14، ص98.

3. المحلّی، ج4، ص8182.

است، تا زمانی که روایت یا اجماع مستحکمی بر حرام بودن نماز در مکان خاصّی وارد نشده باشد، در غیر این صورت باید از خواندن نماز در آن مکان خودداری کرد. ابوذر می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: یا رسول الله ! نخستین مسجدی که در روی زمین تأسیس شد کدام مسجد است؟ فرمود: مسجدالحرام. عرض کردم: پس از آن چه مسجدی تأسیس شد؟ فرمود: مسجد الاقصی، و شما باید هر کجا هنگام نماز شد، نماز را اقامه کنی؛ زیرا همانجا مسجد است.)

و نیز می گوید: (نماز جایز است در معابد و کلیساها و آتشکده ها و محلّ نگهداری بتها و خانقاه ها، در صورتی که آنچه اجتناب از آن در هنگام نماز واجب است مانند خون یا

شراب یا... در آنجا نباشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است، پس هنگام نماز هر کجا بودی نماز بخوان.)

و نیز می گوید: (این مطلب درست است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده، پس هر کجا وقتِ نماز رسید نماز بخوان. لذا جایز نیست کسی را از خواندن نماز در مکانی منع کرد، مگر مکانی که روایتی درباره منع نماز در آنجا وارد شده باشد.)

سیّد سابق در کتاب (فقه السنّه) می نویسد: (از نعمتهای ویژه ای که خداوند به امّت اسلام داد، این است که زمین را برای آنان پاک و مسجد قرار داد. بنابراین هر کسی از مسلمانان در هر کجا که وقت نماز شد، در همانجا باید نماز بخواند، ابوذر گفته است...)

نووی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد: (فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (أینما ادرکتک...)

1. همان، ص185 186.

2. همان، ج5، ص76.

3. فقه السنّه، ج1، ص246.

دلالت بر جواز نماز در تمام مکانها دارد، مگر مکانهایی که شرع استثنا کرده است.)

قرطبی نیز در (تفسیر القرطبی) درباره روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه وآله مطالبی خواندنی و بدون تعصّب دارد. ایشان ابتدا اشاره ای به گفتار بعضی از علما دارد که از اقامه نماز در بعضی مکانها منع کرده اند. سپس روایت ترمذی از ابن عمر را نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، گورستان، وسط راه، حمّام، آغلهای شتران و بر بام خانه خدا. و

در ادامه اشاره می کند به اقوال علما درباره نماز خواندن در این مکانها. آنگاه می گوید:

(الصحیح إن شاء الله الّذی یدلّ علیه النظر والخبر أنّ الصلاه بکلّ موضع طاهر صحیحهٌ.

وما روی من قوله صلی الله علیه وآله: (إنّ هذا واد به شیطان)، وقد رواه معمّر عن الزهری، فقال: (واخرجوا عن المواضع الّذی أصابتکم فیه الغفله)، وقول علی: (نهانی رسول الله صلی الله علیه وآله أن اصلّی بأرض بابل فإنّها ملعونه)، وقوله علیه السلام حین مرّ بالحجر من ثمود: (لا تدخلوا هؤلاء المعذّبین إلاّ أن تکونوا باکین)، ونهیه عن الصلاه فی معاطن الإبل، إلی غیر ذلک ممّا فی الباب فإنّه مردود إلی الأُصول المجتمع علیها والدلائل الصحیح مجیئها. قال الإمام الحافظ أبوعمر: المختار عندنا فی هذا الباب أنّ ذلک الوادی وغیره من بقاع الأرض جائز أن یصلّی فیها کلّها ما لم تکن نجاسه متیقّنه تمنع عن ذلک.

ولا معنی لاعتلال من اعتلّ بأنّ موضع النوم عن الصلاه موضع شیطان، وموضع ملعون لایجب أن تقام فیه الصلاه.

وکلّ ما روی فی هذا الباب من النهی عن الصلاه فی المقبره وبأرض بابل وأعطان الأبل وغیر ذلک ممّا فی هذا المعنی، کلّ ذلک عندنا منسوخ ومدفوع

1. شرح صحیح مسلم (النووی)، ج5، ص2.

لعموم قوله صلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً وطهوراً).

وبقوله صلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً) أجزنا الصلاه فی المقبره والحمام وفی کلّ موضع من الأرض إذا کان طاهراً من الأنجاس. وقال صلی الله علیه وآله لأبی ذرّ: (حیثما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد)، ذکره البخاری ولم یخص موضعاً من مواضع.

وأمّا من احتجّ بحدیث ابن وهب قال: أخبرنی یحیی بن ایّوب عن

زيد بن جبيره عن داود بن حصين عن نافع عن أبى عمر حديث الترمذى الّذى ذكرناه، فهو حديث انفرد به زيد بن جبيره وأنكروه عليه، ولايعرف هذا الحديث مسنداً إلاّ برِوايه يحيى بن ايّوب عن زيد بن جبيره. وقد كتب الليث بن سعد إلى عبدالله بن نافع مولى ابن عمر يسأله عن هذا الحديث، وكتب إليه عبدالله بن نافع: لا أعلم من حدَّث بهذا عن نافع إلاّ قد قال عليه الباطل(1).)

نظريه صحيح و مستدل اين است كه نماز در هر مكانى كه پاک باشد صحيح و جايز است.

و امّا اينكه مى بينيد روايت شده است از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمود: در اين مكان شيطان وجود دارد، و يا معمّر از زهرى روايت كرده است كه پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: از مكانهايى كه موجب غفلت مى شود خارج شويد، و يا از على عليه السلام روايت شده كه: پيامبر صلى الله عليه وآله مرا از خواندن نماز در سرزمين بابل نهى فرمود، زيرا اين سرزمين نفرين شده است، و يا فرمايش آن حضرت در هنگام برخورد با فردى از قوم ثمود در كنار حجرالاسود: بر اين عذاب شده گان وارد نشويد، مگر اينكه گريان باشيد، و يا اينكه پيامبر صلى الله عليه وآله از نماز در آغلهاى شتران نهى كرده است، و يا احاديث ديگرى كه در اين باب وارد شده است،

1. تفسير القرطبى، ج10، ص48 50.

همه اينها به احكام اصولى اسلام كه مورد اتّفاق مى باشد و نيز به دليلهاى درستى كه در آينده مى آيد برگشت داده مى شود. امام حافظ ابوعمر(1) گفته است: نظر ما در اين

باب این است که نماز در آن وادی درّه ای که قوم ثمود در آنجا می زیستند و سایر مکانهای روی زمین جایز است، در صورتی که یقین به نجاست آن مکان نباشد.

و معنا ندارد که کسی عذر آورد که مکان خواب جای شیطان و نفرین شده است.

و هر آنچه در این باب روایت شده مانند نهی از نماز در مقبره یا سرزمین بابل یا آغلهای شتران و... به نظر ما منسوخ و بی اساس است؛ زیرا عموم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً وطهوراً) شامل همه آن موارد می شود.

و به دلیل فرمایش آن حضرت: (جعلت لی الأرض...) نماز در مقبره و حمّام و هر مکان دیگری که آلوده به نجاست نباشد را جایز می دانیم.

و پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوذر فرمود: حیثما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد. این روایت را بخاری نقل کرده و اختصاص به مکان خاصّی نداده است.

در پاسخ از کسانی که برای اثبات عدم جواز، به حدیث ابن وهب که گفته است: یحیی بن ایّوب، از زید بن جبیره، از داود بن حصین، از نافع از ابن عمر برای من روایت کرد حدیثی که ترمذی ذکر کرده است، استدلال می کنند، می گوییم: این حدیث را تنها زید بن جبیره نقل کرده است و از او نپذیرفته اند.

و نیز این حدیث فقط به روایت یحیی بن ایّوب از زید بن جبیره مسند است. لیث بن سعد به عبدالله بن نافع نامه ای می نویسد و از این حدیث می پرسد. عبدالله ابن نافع در جواب می نویسد: من کسی را

که این حدیث را از نافع نقل کرده است، بهتان زننده به او می دانم.)

1. منظورش ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) است. ر.ک: کتاب التمهید ج5، ص203.

2. در خصوص ضعف زید بن جبیره به طور مفصّل سخن خواهیم گفت.

در مجموع قرطبی معتقد به استواری قاعده کلّی (صحّت نماز در هر مکان) است و عموم فرمایش رسول الله صلی الله علیه وآله (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما ادرکتک الصلاه فصلّ) را پایدار می داند و روایات معارض را حمل بر کراهت می کند.

بنابر این از آیات قرآن کریم و روایت پیامبر صلی الله علیه وآله استفاده می شود که اصل اوّلی درباره اقامه نماز در مقبره و مشاهد مشرّفه و نیز هر مکان دیگری جواز آن است. مگر اینکه روایت معتبر و دلیل مستحکمی در خصوص موردی عدم جواز را ثابت کند؛ مانند روایاتی که اقامه نماز در مکان غصبی یا نجس را ثابت می کند.

و امّا روایات پنجگانه ای که درباره نهی اقامه نماز در کنار قبور ذکر شده همانطور که خواهد آمد از استحکام لازم برخوردار نبوده، قدرت تخصیص عمومات را نداشته و دلالت بر حرمت ندارند.

2. در خصوص روایت اوّل (روایت ابو سعید خدری) باید گفت که این روایت با سندهای نامتوازن و مضطرب از ابو سعید نقل شده است. ترمذی می گوید: (حدیث أبوسعید از عبدالعزیز بن محمّد به دو روایت نقل شده است. بعضی ابوسعید را در سند روایت ذکر کرده اند، و بعضی ذکر نکرده اند و این حدیث اضطراب دارد.)

البتّه این حدیث در منابع حدیثی شیعه با سند معتبر نقل شده است. عبید بن زراره می گوید: (از

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: تمام زمین مسجد است، مگر چاه مدفوع یا مقبره یا حمّام.)

بنابر این باید از ضعف سندی این روایت چشم پوشی کنیم. ولکن دلالت آن بر مشروع نبودن نماز در کنار قبور و مشاهده مشرّفه پذیرفتنی نیست، زیرا:

اوّلا: کلمه (مسجد) در اصل به معنای مکانی است که بر روی آن در برابر خداوند سجده می شود، لذا معنای (الأرض کلّها مسجد) این است که تمام نقاط روی زمین شایسته سجده کردن در برابر خداوند متعال است. از این رو معنای جمله (إلاّ المقبره

1. سنن الترمذی، ج1، ص199.

2. وسائل الشیعه، الباب1 من أبواب مکان المصلّی، ح 4.

أو الحمّام) این است که بر روی قبر یا در حمام که در معرض نجاست می باشند، سجده نشود. امّا درباره سجده کردن در برابر خداوند در کنار قبور و مشاهد مشرّفه، این روایت ساکت است.

ثانیاً: در روایت زراره جمله (بئر غائط) اضافه شده است و جمله (مقبره أو حمام) بر آن عطف شده است. و در روایت ابن عمر کلمه (مقبره) عطف بر (مزبله و مجزره) شده است. اینها قرینه است بر اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله از نهی در این موارد اشاره به در امان ماندن از نجاست در هنگام نماز می باشد، پس این روایت اقامه نماز در این اماکن را، در صورتی که به همراه نجاست باشد، حرام و باطل می داند و در غیر این صورت حمل بر کراهت می شود.

ابن قدامه نیز می گوید: (علّت نهی از نماز در این مکانها این است که احتمال نجس شدن لباس یا بدن نمازگزار بسیار زیاد است، لذا

شارع مقدّس حکم به بطلان نماز را مشروط به نجس شدن کرده است، نه وجود نمازگزار در آن مکانها.)

ثالثاً: در این حدیث کلمه (مقبره) ذکر شده است. و مقبره به معنای گورستان است. این روایت تنها دلالت بر کراهت اقامه نماز در گورستان دارد و شامل مشاهد مشرّفه مانند مشهد امام علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و... نمی شود؛ زیرا گورستان بر آنها صدق نمی کند.

3. روایت دوم (روایت أنس) نیز نمی تواند حرمت نماز خواندن در کنار قبرها را ثابت کند؛ زیرا این روایت اگر چه موافق با مضمون بعضی روایات در کتابهای حدیثی ماست مانند روایت عمّار ساباطی از امام صادق که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که میان قبرها نماز می خواند پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: (جایز نیست مگر اینکه از چهار طرف ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد.)(2) ولی روایات دیگری نیز

1. المغنی، ج1، ص718.

2. الکافی، ج3، ص390، ح13.

روایت علی بن یقطین(2) از امام رضا علیه السلام . این روایات متعارض هستند، و راه علاج تعارض آنها حمل روایت أنس و عمّار بر کراهت است.

البتّه کلمه (بین القبور) اشاره به گورستانی دارد که در آنجا قبرهای فراوانی وجود دارد. پس شامل نماز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و قبرهای انفرادی نمی شود.

4. روایت سوم (روایت ابن عمر) و روایت چهارم (روایت ابوهریره) نیز ربطی به مدّعای شما ندارد؛ زیرا مضمون این دو روایت این است که در خانه های خویش نماز بخوانید و مشغول ذکر شوید، این خانه ها را مانند قبرها و گورستانهایی که اموات را

در درون خود جای داده و اثری از عبادت و ذکر خداوند در آنها نیست، قرار ندهید.

و روایات دیگری که در همین باب وارد شده است همین معنا را تأیید می کند.

متقی در (کنز العمّال) روایت کرده است:

(اجعلوا فی بیوتکم من صلاتکم واعمروها بالقرآن، فإنّ أفقر البیوت بیتٌ لا یقرأ فیه کتاب الله(3).)

(در خانه ها نماز بخوانید و آنها را با قرائت قرآن آباد کنید؛ زیرا فقیرترین خانه ها، خانه ای است که در آن کتاب خدا قرائت نشود.)

و بعضی از محقّقین اهل سنّت نیز روایت ابن عمر و ابوهریره را آنگونه که ذکر شد معنا کرده اند.

5.روایت پنجم به لحاظ وجود زید بن جبیره در سند آن، ضعیف است. درباره زید بن جبیره این عبارات از فقها و محدّثین نقل شده است: (منکر الحدیث)، (اتفّقت الناس علی ضعفه)، (لیس بثقه)، (ضعیف الحدیث)، (عامّه ما یرویه لایتابعه

1. التهذیب، ج2، ص228، ح897.

2. همان، ص374، ح 1555.

3. کنز العمّال، ج15، ص393.

4. تنویر الحوالک (سیوطی)، ص185؛ تحفه الأحوذی، ج2، ص436.

علیه أحد)، (متروک)، (منکر الحدیث جدّاً، لا یکتب حدیثه.)

6. در صحیح بخاری می گوید:

(رأی عمرُ أنسَ بن مالک یصلّی عند قبر، فقال: القبر القبر! ولم یأمره بالإعاده(2).)

(عمر دید که انس بن مالک در کنار قبری نماز می خواند. به او گفت: قبر قبر!. ولی دستور نداد نماز را اعاده کند.)

این حدیث نیز گویای این حقیقت است که اقامه نماز در کنار قبر در گورستان موجب بطلان نمی شود.

7.و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان به بقیع آمد ودو رکعت نماز خواند.(3) واین دلالت بر جواز اقامه نماز در گورستان است.

ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

دعا

در كنار قبرها چند صورت دارد:

1. اينكه كسى به گورستان برود و در كنار قبرها براى آمرزش گناهان خود ومردگان طلب مغفرت نمايد و براى شادى ارواح آنان قرآن بخواند.

بدون شكّ دعا و طلب آمرزش براى خود و سايرين در هر مكانى كه باشد، ستودنى و جايز است؛ زيرا خداوند متعال در قرآن كريم مى فرمايد:

(ادْعُونى أسْتَجِب لَكُمْ)

1. نيل الأوطار، ج2، ص142؛ مجمع الزوائد، ج8، ص159 و ج10، ص53؛ التأريخ الكبير، ج3، ص390؛ التأريخ الصغير، ج2، ص60؛ ضعفاء العقيلى، ج2، ص71؛ كتاب المجروحين (ابن حبّان)، ج1، ص309؛ تقريب التهذيب، ج1، ص327؛ تحفه الأحوذى، ج2، ص271؛ نصب الرايه، ج2، ص377؛ الجرح و التعديل، ج3، ص559؛ الكامل (ابن عدى)، ج3، ص202؛ تهذيب الكمال، ج10، ص34 35؛ ميزان الاعتدال، ج2، ص99؛ تهذيب التهذيب، ج3، ص346.

2. صحيح البخارى، ج1، ص110.

3. مسند ابن الجعد، ص398؛ أحكام القرآن (الجصّاص)، ج3، ص644؛ السنن الكبرى (البيهقى)،ج3،ص311.

4. الغافر / 60.

(شما مرا بخوانيد تا اجابت كنم.)

در اين آيه شريفه براى انجام دعا، مكان خاصّى را معيّن نفرموده است. و در هيچ روايتى از دعا و قرائت قرآن در كنار قبور نهى نشده، بلكه در بسيارى از روايات دعا و قرآن در كنار قبور موجب تخفيف عذاب براى صاحب قبر و ثواب براى دعاكننده دانسته شده است.

از پيامبر مكرّم اسلام نقل شده است:

(مَن دَخَل المقابر فقال: اللّهمّ ربّ الأجساد الباليه والعظام النخره الّتى خرجت من الدنيا وهى بک مؤمنه، ادخل عليها رَوْحاً من عندک وسلاماً منّى استغفر له كلّ مؤمن مذ خلق الله(1).)

(هر کسی که داخل گورستان ها بگوید: ای پروردگار، جسدها و استخوانهای پوسیده ای که از دنیا خارج شدند، در حالیکه به تو ایمان

داشتند! بر آنان آسودگی را از طرف خود و سلام را از طرف من عنایت کن برای این شخص، هر مؤمنی که تا آن زمان خلق شده استغفار می کند.)

و در روایت دیگری انس بن مالک می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی وارد گورستان ها شود و سوره (یس) را بخواند، خداوند در آن روز عذاب را از صاحبان قبر برمی دارد و برای خودش به تعداد قبرها نیکویی و حسنه نوشته می شود.(2))

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: (هر کسی به گورستان رود و سوره های: فاتحه الکتاب، قل هو الله أحد و الهکم التکاثر را بخواند و بگوید: پروردگارا! ثواب آیاتی را که قرائت کردم به اهل این قبرها مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم آنان در نزد خداوند برای او وساطت می کنند.)

1. إعانه الطالبین، ج2، ص163؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج7، ص188؛ التمهید، ج20، ص241؛ مراقی الفلاح، ج1، ص233؛ المستطرف، ج2، ص533.

2. مراقی الفلاح، ج1، ص233؛ المغنی، ج2، ص425؛ کشف القناع، ج 2، ص 171؛ عمده القاری،ج3،ص118.

3. تحفه الأحوذی، ج3، ص275.

و نیز روایات دیگری در کتابهای اهل سنّت نقل شده است(1) که حاکی از استحباب دعا در کنار قبور دارد.

2. کسی به گورستان رود و با اعتقاد به اجابت دعا در گورستان، اموات را واسطه قرار داده، دعا نماید.

یقیناً شیعیان معتقد به این موضوع نیستند، بلکه تنها زیارت قبور و دعا برای اموات را مستحب می دانند.

3. کسی به مشاهد مشرّفه مانند حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و اولیا برود و حضور در این اماکن

را مبارک دانسته، و پیامبران و امامان و اولیا را که به اعتقاد همه مسلمانان زنده هستند شاهدِ خود بداند و از آنان به اعتبار مقامی کهِ در نزد خداوند دارند، تمنّای دعا برای آمرزش گناهانش داشته باشد. یقیناً این عمل یک عمل عقلایی و پسندیده است. ذهبی در کتاب (سیر أعلام النبلاء) می نویسد:

(الدعاء مستجاب عند قبور الأنبیاء والأولیاء وفی سایر البقاع، لکن سبب الاجابه حضور الداعی وخشوعه وابتهاله. وبلا ریب فی البقعه المبارکه وفی المسجد وفی السحر ونحو ذلک، یتحصّل ذلک الداعی کثیراً، وکلّ مضطر فدعاؤه مجاب(2).)

(دعا در کنار قبور پیامبران و اولیا و سایر بارگاه ها مستجاب است. ولی سبب اجابت، حضور و خشوع و تضرّع دعاکننده است و بدون شکّ در بقعه مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله و در مسجد و در وقت سحر، دعا مستجاب است. و دعای هر مضطرّی اجابت می شود.)

بنابراین نتیجه می گیریم که نماز در کنار قبور در گورستانها جایز و مکروه است و در مشاهد مشرّفه جایز است و کراهت ندارد، بلکه روایاتی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد که چه بسا دلالت بر استحباب نماز در این مشاهد داشته باشد. و دعا در کنار قبور و مشاهد مشرّفه جایز و پسندیده است.

1. التمهید، ج20، ص241.

2. سیر أعلام النبلاء، ج17، ص77.

ازدواج موقّت

شبهه

در مذهب شیعه، ازدواج موقّت با زنان جایز است و در مذهب اهل سنّت، این ازدواج حرام ! اهل سنّت همواره شیعیان را تخطئه نموده، بخصوص در موسم حج و عمره شبهه افکنی کرده، می گویند: (شما شیعیان، حرامِ خداوند را حلال کرده اید.) آنان در دفاع از نظریه خویش و برای تشویش افکار

مسلمانان به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: قرآن کریم و نسخ آیه متعه

در قرآن کریم می فرماید:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً)

(و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید.)

مراد از (ما استمتعم به منهنّ) نکاح متعه است.(2) این آیه اگر چه دلالت بر جواز ازدواج موقّت دارد، ولی روایات گوناگونی دلالت بر نسخ این آیه به آیات دیگر دارد. در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

1. نساء / 24.

2. جامع البیان، ج5، ص18؛ الناسخ و المنسوخ (ابن حزم)، ص33؛ تفسیر القرطبی، ج5، ص130؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص485.

1. آیات سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ* إِلاَّ عَلَى أَزْوَا جِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنِ ابْتَغَى وَرَآءَ ذَا لِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)

(و کسانی که شهوات خود را حفظ می کنند * مگر از همسران یا مالکان خود، زیرا آنان قابل سرزنش نیستند*پس اگر کسانی غیر از آن را برگزینند، برگشت کنندگان هستند.)

ابن عبّاس گفته است: متعه در اوّل اسلام وجود داشت، هر گاه مردی از دیاری به شهری دیگر مسافرت می نمود و در آنجا آشنایی نداشت، با زنی ازدواج موقّت می کرد تا اثاث او را حفظ نموده، سرمایه اش را زیر نظر داشته باشد و زندگی او را اداره کند. این حکم ادامه داشت تا هنگامی که آیه: (إلاّ عَلى أزْواجِهِمْ أوْما مَلَكَتْ أيْمانُهُم...)نازل شد. خداوند آیه پیشین را

به این آیه نسخ کرد و متعه حرام گردید. و به حکم این آیه هر زنی که غیر از همسر دائم یا کنیز باشد، حرام است.

عبدالله

بن ابی ملیکه نیز گفته است: من از عایشه درباره متعه زنان پرسیدم. او گفت:

(بین من و شما کتاب خدا حکم می کند، خداوند در قرآن می فرماید: (والّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُون * إلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ...)، پس کسی که از این دو (همسری دائم و کنیزی) تجاوز کند، مشمول آیه (فَمَنْ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئک هُمُ الْعادُون)می گردد(3).)

1. المؤمنون / 5 7.

2. السنن الکبری (البیهقی)، ج7، ص206؛ الدرّ المنثور، ج2، ص139140؛ مستدرک الصحیحین، ج2، ص205؛ سنن الترمذی، ج2، ص295.

3. الدرّ المنثور، ج5، ص6؛ مستدرک الصحیحین، ج2، ص305.

2. آیات طلاق و عدّه

آیه متعه به آیات طلاق و عدّه نسخ گردیده است؛ زیرا در متعه نیازی به طلاق و عدّه نبوده است. ابن عبّاس می گوید:

نتیجه: بنابراین استدلال بر جواز متعه به آیه (فما استمتعتم به منهنّ...) باطل است.

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی در اثبات حرمت ازدواج موقّت نقل شده است.

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز فتح قلعه خیبر، از متعه نهی کرده است.

1. الطلاق / 1.

2. البقره / 228.

آیه (وَالِّی یَئِسْنَ مِنَ ا لْمَحِیضِ مِن نِّسَآئُکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَثَهُ أَشْهُر)(3) نسخ شده است.

3. الطلاق / 4.

4. الدرّ المنثور، ج2، ص140.

3. آیه میراث زن ومرد

زنی که با ازدواج موقّت به همسری شخصی درآید، وارث آن مرد نخواهد بود، چنانکه آن مرد نیز از آن زن ارث نمی برد. لذا آیه متعه با آیه میراث زن از مرد و مرد از زن نسخ گردیده است.

سعید بن مسیّب گفته است: آیه میراث، آیه متعه را نسخ کرده است.

5.همان.

ابن عبّاس متعه را اجازه می داد، علی علیه السلام به او

فرمود:

(رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر از دو چیز نهی نمود: گوشت الاغهای اهلی و متعه زنان)(2).

در روایت دیگری از سبره جهنی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه ازدواج موقّت با زنان را اجازه داد. لکن قبل از خروج از مکّه دوباره ازدواج موقّت را حرام گردانید.

و نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه فرمود: (ای مردم! من به شما اجازه دادم زنان را متعه کنید، اکنون بدانید که خداوند متعه زنان را تا روز قیامت حرام گردانید، لذا هر کسی که زنی متعه نموده است و در کابین دارد، رها کند.)

دلیل سوم: دلیل عقلی

غرض از تشریع ازدواج، زاییدن فرزندان و محافظت از نسل انسان است، در متعه، تنها برآوردن نیازهای شهوانی دنبال می شود و در حقیقت متعه شبیه زنا است.

دلیل چهارم: تحریم متعه توسّط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب

عمر بن خطّاب در هنگام خلافت، متعه را حرام کرد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در این جهت با او مخالفت نکردند؛ این دلیل است بر اینکه عمر بن خطاب در صدور حکم اشتباه نکرده، زیرا اگر این حکم اشتباه بود، صحابه با او مخالفت می کردند.

1. سنن النسائی، ج6، ص126.

2. سنن النسائی، ج6، ص126؛ صحیح البخاری، ج5، ص78؛ صحیح مسلم، ج6، ص63؛ سنن الترمذی، ج3، ص163؛ مسند أحمد، ج1، ص142؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج7، ص201؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج9، ص189؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص630.

3. نیل الأوطار، ج6، ص269.

4. سنن ابن ماجه، ج1، ص631.

5.فقه السنّه، ج2، ص42.

پاسخ شبهه

الف) جواز متعه در قرآن

یکی از مهمترین دلیلها بر جواز عقد و ازدواج

موقّت این آیه شریفه است که می فرماید:

(وَا لْمُحْصَنَتُ مِنَ النِّسَآءِ إِلاَّ مَامَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ كِتَبَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّاوَرَآءَ ذَا لِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَا لِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِى مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَا ضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ ا لْفَرِيضَهِ)

(و زنان شوهردار بر شما حرام شده است، به جز زنانی که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما مقرّر گردیده. و سایر زنان برای شما حلال است که با اموال خود آنها را طلب کنید تا پاکدامن باشید و زناکار نباشید. و زنانی را که متعه کرده اید، واجب است مهرشان را بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از وقت مقرّر با یکدیگر توافق کنید.)

مراد از (فما استمتعتم به منهنّ) به طور قطع نکاح متعه است. علاوه بر روایات گوناگونی که از طریق شیعه در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، چند نکته دیگر نیز این مطلب را تأیید می کند:

1. بسیاری از اندیشمندان و مفسّران اهل سنّت تصریح کرده اند که مقصود از آیه شریفه، نکاح متعه است.

نووی در کتاب (المجموع) می گوید: (در تفسیر کلام خدا؛ (فما استمتعتم...) گفته

1. همان.

2. نساء / 24.

شده است: مراد از آن نکاح متعه است.)

طبری و ابن کثیر از مجاهد روایت کرده اند که مقصود از آیه شریفه نکاح متعه است.

قرطبی می گوید: (جمهور گفته اند: مراد از آیه شریفه، نکاح متعه است که در صدر اسلام عملی می شد.)

2. در روایتی از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عبّاس نقل شده است که آن دو این آیه را اینگونه قرائت می نمودند: (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ

بِهِ مِنْهُنَّ إلى أَجَل مُسَمّى). ودر این صورت دلالت آیه بر نکاح متعه بسیار واضح است. این روایت را بسیاری از مفسّران و محدّثان اهل سنّت نقل کرده اند.

و نیز از أبی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز این قرائت روایت شده است.

3. در اوّل سوره خداوند متعال حکم ازدواج دائم را بیان فرموده است: (فَانكِحُواْ مَاطَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنَى وَثُلَثَ وَرُبَعَ... وَءَاتُواْ النِّسَآءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً)(6). اگر مراد از این آیه نیز نکاح دائم باشد، تکرار مطلب لازم می آید. بنابر این در اصلِ دلالت این آیه بر جواز نکاح متعه، اکثر مفسّران و محدّثان اهل سنّت نیز با شیعه موافقت دارند. تنها در این جهت اختلاف دارند که آیا این آیه شریفه با سایر آیات نسخ گردیده است یا نه؟

1. المجموع، ج16، ص253.

2. جامع البیان، ج5، ص18؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص486.

3. تفسیر القرطبی، ج5، ص130.

4. همان؛ الکشّاف، ج1، ص519؛ أحکام القرآن (ابن عربی)، ج1، ص389؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص486؛ التفسیر الکبیر، ج10، ص50؛ الدرّ المنثور، ج2، ص140؛ نیل الأوطار، ج6، ص275؛ مستدرک الصحیحین، ج2، ص305؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج7، ص206؛ المعجم الکبیر، ج10، ص320؛ جامع البیان، ج5، ص1819.

5.الدرّ المنثور، ج2، ص140؛ فتح القدیر، ج1، ص449؛ جامع البیان، ج5، ص 18.

6. النساء / 3 و 4.

ما معتقدیم هیچ دلیلی بر نسخ این آیه شریفه به وسیله آیات طلاق و میراث و عدّه وجود ندارد. و امّا روایاتی را که اهل سنّت به عنوان دلیل بر نسخ این آیه به آیات مذکور ذکر کرده اند، از چند جهت مخدوش می دانیم:

اوّلا: این روایات که به عنوان دلیل بر نسخ ذکر

شده، اخبار آحادی است که قدرت اثبات نسخ را ندارند. فخر رازی و ابن جوزی نیز به این مطلب تصریح کرده اند.

ثانیاً: این اخبار با روایاتی که دلالت بر نسخ نشدن آیه شریفه دارند، در تعارض است، پس از اعتبار ساقط می شوند.

روایت کرده اند که ابن عبّاس برای اثبات جواز متعه به این آیه شریفه (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...) استدلال می کرد و می گفت: (نکاح متعه، رحمتی از طرف پروردگار بود که به امّت محمّد صلی الله علیه وآله داده بود و اگر عمربن خطاب از انجام آن ممانعت نمی کرد، هیچ شخصی بجز افراد شقی زنا نمی کردند.)

در تفسیر طبری و الدرّ المنثور این حدیث را از عبدالرزاق، و ابن جوزی در کتاب (نواسخ) از حِکَم روایت کرده اند که شخصی از او پرسید: آیا این آیه نسخ شده است؟ گفت: (نه. علی علیه السلام فرمود: اگر عمر بن خطاب از متعه نهی نکرده بود، هیچ کس گرفتار زنا نمی شد، مگر شقی ترین افراد)(3).

و نیز از ابن عبّاس پرسیدند که آیا متعه زنا است یا نکاح؟ او گفت: (نه نکاح است و نه زنا.) پرسیدند: پس چیست؟ گفت: (متعه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: (فما استمتعتم...))(4).

1. التفسیر الکبیر، ج1، ص54؛ نواسخ القرآن، ص125.

2. بدایه المجتهد، ج2، ص47؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج7، ص497.

3. جامع البیان، ج5، ص19؛ الدرّ المنثور، ج2، ص140؛ نواسخ القرآن (ابن جوزی)، ص124.

4. نیل الأوطار، ج6، ص270؛ تفسیر القرطبی، ج5، ص132.

ثالثاً: شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد بر اینکه نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رایج بوده و در زمان خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر

نیز عمل می شده است. تفصیل این شواهد در صفحه های بعدی می آید. و این مهمترین شاهد بر عدم نسخ آیه نکاح متعه است.

رابعاً: بعضی از اندیشمندان اهل سنّت تصریح کرده اند که آیه (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ...)محکّمه است، یعنی این آیه ثابت است و تا قیامت به آن عمل می شود. نووی در (المجموع) و فیّومی در (المصباح المنیر) از کسانی هستند که به این موضوع اعتراف کرده اند.

نتیجه: بنابراین آنچه اهل سنّت به عنوان دلیل قرآنی بر حرمت نکاح متعه ذکر کرده اند، کاملا بی اساس و باطل است.

ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله

اشاره

روایاتی که در توضیح شبهه مورد اشاره قرار گرفت، هیچ دلالتی بر حرمت ابدی نکاح متعه ندارد؛ زیرا:

اوّلا: وجود نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله امری قطعی است.

عطا می گوید: جابر بن عبدالله از سفر عمره آمد، ما به دیدنش رفتیم. هر کسی از او چیزی می پرسید، تا آن که سخن درباره متعه مطرح شد. جابر گفت: ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و در عهد ابوبکر و عمر متعه می کردیم، و عمر از آن نهی کرد.

از عمر بن خطّاب نقل شده است که در یکی از خطبه هایش گفت:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وأنا أنهی عنهما واعاقب علیهما: متعه الحجّ ومتعه النساء(1)

1. المجموع، ج16، ص253؛ المصباح المنیر، ج2، ص97.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص380؛ صحیح مسلم، ج4، ص131؛ فتح الباری، ج9، ص141؛ المصنّف (الصنعانی)، ج7، ص497؛ کنز العمّال، ج16، ص523.

(دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشت و من شما
را از آن دو نهی می

کنم و کسی که مرتکب شود، مجازاتش می کنم: متعه حجّ و متعه زنان.)

این سخن عمر بهترین شاهد بر سنّت بودن نکاح متعه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است.

در کتاب (کنز العمّال) از سلیمان بن یسار، از امّ عبدالله، دختر ابوخیثمه نقل کرده که او گفت: مردی از شام به مدینه آمد و در خانه امّ عبدالله منزل کرد و به او گفت: تنهایی مرا در فشار قرار داده، از تو می خواهم زنی را برای من متعه کنی. امّ عبدالله می گوید: من او را به [متعه با] زنی راهنمایی کردم. مرد شامی با او قرار بست و چند نفر عادل را شاهد گرفت و مدّتی را با او گذراند و از مدینه خارج شد. عمر بن خطّاب از این موضوع آگاه شد و مأموری را نزد من فرستاد و پرسید: آیا این مطلب صحّت دارد؟ گفتم: آری. گفت: پس هر گاه آن مرد از شام آمد، مرا خبر کن. وقتی مرد شامی آمد، به عمر اطّلاع دادم. عمر مأموری را نزد آن مرد فرستاد تا او را به نزد خود آورد. سپس به او گفت: چه چیز تو را وادار به چنین کاری نمود؟ او گفت: من در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه می کردم و آن حضرت تا زنده بود مرا از این کار نهی نکرد؛ و بعد از درگذشت آن حضرت، در عهد ابوبکر نیز متعه می کردم و او نیز مرا از این کار نهی نکرد؛ و در زمان تو نیز مرتکب این عمل شده بودم و تاکنون مرا نهی نکرده بودی. عمر گفت:

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر با آگاهی از نهی من اقدام به این عمل کرده بودی، تو را سنگسار می کردم.

مسلم القری می گوید: من از ابن عبّاس درباره متعه پرسیدم. ابن عبّاس گفت:

1. المبسوط (السرخسی)، ج4، ص27؛ المغنی (ابن قدامه)، ج7، ص572؛ المحلّی (ابن حزم)، ج7، ص107؛ کنز العمّال، ج16، ص521؛ تفسیر القرطبی، ج2، ص392.

2. کنز العمّال، ج16، ص522.

هیچ اشکالی ندارد. این در حالی بود که عبدالله بن زبیر از متعه نهی می کرد. ابن عبّاس در تأیید فتوای خویش گفت: مادر عبدالله بن زبیر زنده است و شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه را اجازه داده است، بروید و از او بپرسید.

مسلم القری می گوید: ما به خانه مادر عبدالله بن زبیر (دختر ابوبکر) رفتیم، او زنی تنومند و نابینا بود. از او پرسیدیم. در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه را اجازه داد.

ثانیاً: روایاتی که درباره نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از متعه وارد شده، مختلف و مضطرب است. بعضی دلالت دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از انجام متعه در روز فتح خیبر نهی کرد. و بعضی دلالت دارند بر اینکه در روز فتح مکّه از آن نهی نمود. و بعضی روایات بیانگر این معناست که پیامبر صلی الله علیه وآله در غزوه تبوک از متعه نهی کرد. و بعضی حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه وآله در حجّه الوداع است.

در تحلیل این روایات سه احتمال وجود دارد:

1. پیامبر مکرّم اسلام متعه را که قبل از روز خیبر حلال بود در این روز حرام

کرد و پس از آن روز حلال نمود، همچنین سه سال بعد در فتح مکّه حرام نمود و سپس حلال کرد و در حجّه الوداع حرام نمود.

این احتمال مستلزم آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه وآله چند بار حکم به حلال بودن متعه را نسخ کرده است. ولی کسی آن را نگفته است.

2. پیامبر صلی الله علیه وآله در روز خیبر متعه را حرام کرد و سه سال بعد، در فتح مکّه آن را تأکید و تأیید نمود.

1. صحیح مسلم، ج4، ص55، مسند أحمد بن حنبل، ج6، ص348؛ المعجم الکبیر، ج24، ص77و78.

2. بدایه المجتهد، ج2، ص47.

3. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج9، ص179.

این احتمال اگر چه معقول است، ولی در صورتی صحیح خواهد بود که حکم به حرمت متعه از روز خیبر تا فتح مکه تداوم داشته باشد و ابن سبره جهنی همانطور که گذشت تصریح کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه، متعه را اجازه داد و قبل از خروج از مکّه آن را حرام کرد.

3. پیامبر صلی الله علیه وآله در چند مورد روز فتح قلعه خیبر و فتح مکه و... بطور مصلحتی و به صورت موقّت به امر حکومتی مانع از انجام متعه شده است، در حالیکه متعه، فی نفسه در همان موارد جایز بوده است. البتّه مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وآله از آن جهت که مخالفت امر اوست، حرام می باشد. ولی این حرمت ابدی متعه را ثابت نمی کند. بنابراین، روایات مذکور نمی تواند حرمت ابدی متعه را اثبات کند.

ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل

اگر کسی بدون تعصّب و با انصاف، نکاح متعه را از منظر عقل مورد

بررسی قرار دهد، یقیناً حکم به جواز آن می کند، بلکه وجود آن را در جامعه های کنونی ضروری می داند. اگر کورکورانه با این مسئله برخورد نکنیم و لجبازی را کنار بگذاریم، خواهیم دید که هر فایده ای که بر ازدواج دائم مترتّب است، بر ازدواج موقّت نیز مترتّب می شود.

با ازدواج دائم، عفاف بر جامعه حاکم می شود و جوانان از چشم داشت به ناموس مردم منصرف می شوند؛ با ازدواج موقّت نیز مرد و زن به همسری همدیگر درمی آیند و عفاف و پاکدامنی و حفظ ناموس دیگران تحقّق می یابد.

با ازدواج دائم از اختلاط نطفه ها جلوگیری می شود؛ ازدواج موقّت نیز چنین است.

در ازدواج دائم، راه تولید نسل و تشکیل خانواده فراهم می گردد؛ با ازدواج موقّت نیز افراد دارای فرزند شده، زمینه تشکیل خانواده های بیشتر در جامعه محقّق می گردد.

با ازدواج دائم از رواج زنا در جامعه جلوگیری می شود؛ با ازدواج موقّت نیز چنین می شود.

در این راستا جای این سئوال است که اگر کسی فقط برای نیاز شهوانی و دفع شهوت اقدام به ازدواج موقّت کند، گناه و حرام است؟! ولی اگر کسی به همین قصد اقدام به ازدواج دائم نماید، گناه و حرام نیست؟!

د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر

شکّی نیست که عمر بن خطاب، حکمِ خداوند و سنّت رسول الله صلی الله علیه وآله را در مورد حجِّ تمتّع و نکاحِ متعه تغییر داده است. عامّه و خاصّه با سندهای مختلف و به طور متواتر روایت کرده اند که عمر بر روی منبر با صدای بلند گفت:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)، وأنا أنهی عنهما

واعاقب علیهما: متعه الحج ومتعه النساء.)

این سخن صراحت دارد در اینکه حجّ تمتّع و نکاح متعه، در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله حلال بوده و به آنها عمل می شده است. ولی عمر، این دو حکم را تغییر داد و مردم را از انجام آن نهی کرده است. شیعیان و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعین، هم در فتوا و هم در عمل با او مخالفت کردند.

کسانی که در میان صحابه با فتوای عمر به حرمت نکاح متعه مخالفت کرده اند عبارتند از: امیر مؤمنان علی علیه السلام ، جابر بن عبدالله انصاری، مسلمه بن أکوع، اسماء بنت ابی بکر، ابن مسعود، ابن عبّاس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، مغیره ابن شعبه و ابوسعید خدری.

و کسانی که در میان تابعین با این فتوا مخالفت کرده اند عبارتند از: ابن جریج، عطاء، مجاهد، طاووس، سعید بن جبیر، گروهی از اهل مکّه و مدینه و اهل کوفه.

و در فتوای عمر به حرمت حجّ تمتّع، همه مسلمانان هم در فتوا و هم در عمل، با او مخالفت کرده اند.

عجیب است کسانی که در فتوا به حرمت نکاح متعه به کلام عمر استناد کرده اند، در حج تمتّع کاملا کلام او را نادیده گرفته و مردود دانسته اند!

فتوای مذاهب اربعه اهل سنّت در حجّ تمتّع از این قرار است:

شافعیّه گفته اند: شخص مخیّر است حجّ إفراد یا تمتّع یا قران انجام دهد، و افضل إفراد است، پس از آن تمتّع افضل است.

مالکیّه گفته اند: افضل إفراد است و پس از آن قران.

حنابله گفته اند: افضل، تمتّع است و پس از

آن إفراد.

حنفيّه گفته اند: قران افضل است، و پس از آن تمتّع.

بنابر این حمایت صحابه از فتوای عمر و تأیید او در حکم به حرمت حج تمتّع و نکاح متعه مردود است، بلکه در فتوا به حرمت نکاح متعه، بسیاری از صحابه و تابعین و در حرمت حجّ تمتّع تمام فرقه های اسلامی با او مخالفت کرده اند.

از تمام آنچه تاکنون بحث شد، روشن می شود که نظریه شیعیان درباره ازدواج موقّت و حکم به حلال بودن، یک نظریه استدلالی و موافق با کلام خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله است. و تبلیغات مسموم وهّابیون با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان انجام می گیرد.

1. نیل الأوطار، ج2، ص135 و ج6، ص270271؛ المغنی (ابن قدامه)، ج7، ص571؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج9، ص179؛ نصب الرایه، ج3، ص181؛ الجامع لأحکام القرآن، ج5، ص130؛ تفسیر الطبری، ج5، ص10؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص486؛ فتح القدیر، ج1، ص455.

2. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج1، ص688.

3. همان، ج1، ص690.

4. همان، ج1، ص692.

5.همان، ج1، ص693.

اسناد خیانت به جبرئیل

شبهه

در بعضی از کتابهای اهل سنّت اعتقاد به خیانت جبرئیل را یکی از باورهای دینی شیعیان دانسته اند. مؤلّف کتاب (تبدید الظلام) می نویسد:

(یَزْعَمُون أَنَّ الله أَمَرَ (أی جبرئیل الأمین) بِأنْ یُبلِغَ رسالَه الإسلام إلی عَلِیّ علیه السلام فَخالَفَ أَمْرَ الله وأبلَغَها إلی مُحَمَّد صلی الله علیه وآله (1).)

(شیعیان می پندارند که خداوند به جبرئیل امین دستور داد تا رسالت اسلام را به علی علیه السلام ابلاغ نماید، ولی جبرئیل توجّهی به دستور خداوند ننمود و رسالت را به محمّد صلی الله علیه وآله ابلاغ کرد.)

و ابن تیمیّه در کتاب (منهاج

السنّه) در صدد تشابه بين شيعه و يهود برآمده و مى گويد: همانطور كه يهود نقص و عيب بر جبرئيل وارد كرده اند و او را دشمن خود مى دانند، شيعه نيز جبرئيل را متّهم به خيانت در وحى كرده است(2).

و نيز در محافل اهل سنّت شايع است كه شيعيان پس از سلام هر نمازى سه مرتبه دستهاى خود را بلند كرده و مى گويند: (خان الأمين.)

از اين رو اعتقاد به خيانت جبرئيل در اعتراض به باورهاى دينى شيعيان، بخصوص در موسم حج توسّط اهل سنّت مطرح مى شود.

1. تبديد الظلام، ص222.

2. منهاج السنّه، ج1، ص27.

پاسخ شبهه

1. بدون شک اعتقاد به خيانت جبرئيل يكى از تهمتهاى بزرگى است كه گروهى متعصّب براى ايجاد تفرقه ميان مسلمانان در كتابهاى خود نسبت به شيعه روا داشته اند و وهّابيون آن را در كشورهاى اسلامى ترويج داده اند. دليل و گواه اين مطلب اين است كه در اكثر قريب به اتّفاق كتابهاى اهل سنّت، هيچ اثرى از طرح اين اعتقاد و منسوب نمودن آن به شيعيان وجود ندارد. بلكه بعضى از انديشمندان اهل سنّت، طرح اين اعتقاد و منسوب كردن آن را به شيعه توطئه اى براى ايجاد تفرقه ميان مسلمانان دانسته اند. شيخ محمد غزالى در كتاب (دفاع عن العقيده والشريعه)(1) مى نويسد:

(گروهى از دروغ پردازان، كسانى هستند كه اين مطالب را انتشار مى دهند كه شيعه پيروان على عليه السلام و اهل سنّت پيروان محمّد صلى الله عليه وآله مى باشند، و شيعه معتقدند على عليه السلام براى رسالت شايسته تر از محمّد صلى الله عليه وآله بوده است و مقام رسالت اشتباهاً به محمّد صلى

الله علیه وآله ابلاغ شده است. و این مطالب زشت و ساختگی، بی اساس و با هدف بدنام کردن شیعه مطرح شده است. در حقیقت کسانی که همواره پی گیر تقسیم امّت اسلامی به گروههای گوناگون هستند و برای تقسیم امّت اسلام به پیروان علی علیه السلام و پیروان محمّد صلی الله علیه وآله دلیل معقولی نیافتند، متوسّل به پردازش اسباب تفرقه میان مسلمانان شدند؛ از این رو وقتی میدان راستگویی بر آنها تنگ آمد میدان دروغگویی را روبه روی خویش باز دیدند.)

2. شیعه معتقد به عصمت ملائکه است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(عَلَيْهَا مَلائِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لايَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُون)

(برآتش جهنم فرشتگانی درشت خو و سخت گیر هستند که با آنچه خداوند به آنها فرمان

1. دفاع عن العقیده والشریعه، ص 253 و 264 265.

2. التحریم / 6.

دهد مخالفت نمی کنند و به فرمان او عمل می نمایند.)

و نیز می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)

(بلکه فرشتگان بندگانی گرامی اند که بر گفتار خداوند پیشی نمی گیرند وبه فرمان او عمل می کنند.)

ملائکه خداوند طوری آفریده شده اند که جز آنچه را که خداوند بخواهد انجام نمی دهند. و جبرئیل نیز یکی از ملائکه است و به اعتقاد شیعه، دارای ملکه عصمت می باشد و امکان ندارد در امر خداوند خیانت کرده باشد.

با توجّه به این مطلب، ناروا بودن این نسبت که شیعه معتقد به خیانت جبرئیل است روشن می شود.

3. مراجعه به روایات و فتاوای فقهای شیعه، ناروا بودن این نسبت را کاملاً روشن می سازد. شیخ طوسی در کتاب (النهایه) می فرماید:

(فإذا انصرف من

صلاته یستحبّ له أن یقول قبل قیامه من مصلاّه: الله أکبر ثلاث مرّات یرفع بها یدیه إلی شحمتی اُذنیه. ثمّ یقول: لا إله إلاّ الله واحداً ونحن له مسلمون... ثُمّ یُسَبّح تَسبیح الزهراء (علیها السلام) وهو أربع وثلاثون تکبیره وثلاث وثلاثون تحمیده وثلاث وثلاثون تسبیحه...(2))

(برای نمازگزار مستحب است که پس از تمام شدن نماز و پیش از برخاستن از مکانی که نماز خوانده، سه مرتبه (الله اکبر) بگوید و در هر تکبیر دست هایش را تا لاله های گوش بالا ببرد؛ و سپس بگوید: لا إله إلاّ الله واحداً ونحن له مسلمون؛ و آنگاه تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) را بخواند؛ تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) سی و چهار مرتبه (الله اکبر)، سی و سه مرتبه (الحمدلله) و سی و سه مرتبه (سبحان الله) است...)

1. الأنبیاء / 26 و27.

2. النهایه، ص 84 85.

در هیچ روایتی از روایات موجود در کتابهای روایی و در هیچ مسئله ای از مسائل موجود در کتابهای فقهی شیعه، توصیه به گفتن جمله (خان الأمین) بعد از سلام نماز نشده است.

4. به کسانی که این گونه تهمتها را به شیعیان نسبت می دهند، توصیه می کنیم تا در موسم حجّ و در هنگام نماز کنار حاجیان بنشینند، آنگاه درمی یابند که هیچ یک از شیعیان، پس از سلامِ نماز، جمله (خان الأمین) را نمی گویند.

نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن

شبهه

یکی از شبهات یا پرسشهایی که در اعتراض به شیعیان مطرح می شود، این است که شیعیان، نام فرزندان خود را عبدالنبی (بنده پیامبر)، عبدالحسین (بنده حسین)، عبدالعلی (بنده علی) و امثال آن می گذارند. می گویند که این نام گذاری ها حرام است، زیرا پرستش

و عبودیّت مختصّ به خداست و معنا ندارد کسی خود را بنده پیامبر یا هر شخص دیگری بنامد.

سلیمان بن عبدالله بن محمّد بن عبدالوهّاب می نویسد: (تمام علما اجماع کرده اند بر حرام بودن نام گذاری افراد به عبدالنبی و عبدالرسول و عبدالمسیح و عبدالعلی و عبدالحسین و عبدالکعبه.)

و نیز از ابن حزم نقل شده: (تمام علما اتّفاق دارند بر حرام بودن هر اسمی که کلمه (عبد) در آن به غیر خداوند اضافه شود، مانند عبد عزّی و عبد هبل و عبد عمرو و عبدالکعبه و مانند آن، مگر اسم عبدالمطلب.)

پاسخ شبهه

کلمه (عبد) از نظر کاربردی به اعتبار مضاف الیه خودش دارای دو معناست:

اگر این کلمه به (الله)، (الرحمن)، (الرحیم)، (الخالق) و سایر نام های خداوند اضافه شود، یقیناً به معنای (پرستش) است.

1. تیسیر العزیز الحمید، ج1، ص567.

2. کشف القناع، ج3، ص28؛ فقه السنّه، ج3، ص 329.

و اگر این کلمه به اسم دیگری اضافه شود، به معنای (پرستش) نیست؛ بلکه به معنای (غلام و مملوک) در مقابل (مولا و سیّد) است.

در قرآن کریم کلمه (عبد) به معنای دوم نیز استعمال شده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(وَانْکِحُوا الأیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَإمائِکُم...)

(مردان و زنان بی همسرِ خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را...)

شیعیان به جهت ابراز علاقه و اظهار محبّت خود به پیامبر صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، فرزندان خود را غلامان و کنیزان

این بزرگواران دانسته، نام فرزندان خود را منسوب به نام آنها نموده اند تا نام آن بزرگواران پاس داشته شود.

و ادّعای اتّفاق علما بر حرام بودن نام گذاری به عبدالنبی و

عبدالحسین و مانند آن، ادّعایی پوچ و بی اساس است. بلکه بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن را جایز دانسته اند.

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

(قال الأذرعی من أجلاّء الشافعیّه: ووقع فی الفتاوی أنّ انسان یسمّی بعبدالنبیّ، فتوقّفتُ فیه، ثمّ ملتُ إلی أ نّه لایحرم إذا قصد به التشریف بالنسبه إلی النبیّ صلی الله علیه وآله. ویعبّر بالعبد عن الخادم. ویحتمل المنع من ذلک خوف التشریک من الجهله أو اعتقاد أو ظنّ حقیقه العبودیّه. وقال الدمیری: التسمّی بعبد النبیّ، قیل یجوز إذا قصد به النسبه إلی رسول الله صلی الله علیه وآله. ومال الأکثر إلی المنع خشیه التشریک واعتقاد حقیقه العبودیّه...(2)

1. النور / 33.

2. فیض القدیر، ج1، ص219.

(اذرعی از بزرگان مذهب شافعیه گفته است: در میان فتاوی این مطلب وجود داشت که انسانی با نام عبدالنبی نام گذاری شده است. من ابتدا در حکم آن توقّف نمودم و سپس این نظریّه را برگزیدم که چنانچه به قصد مفتخر شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد حرام نیست، زیرا از خادم نیز با کلمه (عبد) یاد می شود. و احتمال حرمت از آن جهت است که ترس شرک ورزی از افراد نادان یا اعتقاد به حقیقت عبودیّت وجود دارد. و دمیری گفته است: گفته اند: نام گذاری افراد به عبدالنبی در صورتی که قصد منسوب شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله شود جایز است. و بیشتر فقها آن را از باب ترس شرکورزی و اعتقاد به حقیقت عبودیّت حرام دانسته اند...)

عبدالحمید شروانی در حواشی تحفه المحتاج می گوید:

(برهانی ترین نظریه جواز نام گذاری

به همراه کراهت است، به خصوص در صورتی که مقصود، منسوب ساختن خود را به نام رسول الله صلی الله علیه وآله باشد.)

شربینی نیز می گوید:

(نام گذاری افراد به عبدالنبی جایز است در صورتی که مقصود نام گذاری به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد، نه خود پیامبر صلی الله علیه وآله واکثر افرادی که آن را منع کرده اند از باب ترس از شرکورزی در برابر حقیقت عبودیّت است.)

از مجموعه این سخنان استفاده می شود که اگر مقصود از اضافه کلمه (عبد) به این اسامی، به معنای غلام و خادم باشد، نه پرستش و معبود قرار دادن آن اسامی، نام گذاری به این نامها هیچ اشکالی ندارد. از این رو بسیاری از راویان و علمای اهل سنّت موسوم به این اسامی هستند. مانند: عبدالنبی بن احمد القدّوسی الحنفی، عبدالنبی المغربی المالکی، عبدالنبی الرهان المکیّ الحنفی، قاضی ابو عبدالحسین بن علی البیهقی، ابوعبدالحسین بن عبدالرحمن، عبدالعلی بن أحمد، عبدالعلی محمد بن نظام الدّین الأنصاری و...

1. حواشی الشروانی، ج9، ص373.

2. مغنی المحتاج، ج4، ص295.

شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه

شبهه

شما شیعیان در اذان و اقامه جمله (أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله وأشهد أنّ علیّاً حجّه الله) را اضافه کرده اید. و این از سه جهت اشکال دارد:

1. یقیناً این جمله در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله و خلفا، در اذان و اقامه قرائت نمی شده است، پس این جمله جزء اذان و اقامه نبوده و اضافه نمودن آن بدعت است و بدعت نیز حرام است.

2. اضافه نمودن این جمله به اذان و اقامه موجب می شود میان اجزای اذان فاصله شود و این فاصله به اذان و اقامه

خلل می رساند.

3. کلمه (ولیّ الله) به معنای این است که علی علیه السلام ولیّ و قیّم خداوند است، در حالی که خداوند ولیّ و قیّم ندارد، او قادر مطلق و ولیّ همه مخلوقات است.

پاسخ شبهه

1. شیعه جمله (أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله...) را به عنوان جزئی از اجزای اذان و اقامه ذکر نمی کند تا بدعت لازم آید، بلکه اذان و اقامه بدون ذکر این جمله را نیز صحیح می داند، فقط این جمله را به عنوان شعار شیعه در اذان و اقامه ذکر می کند.

شیخ صدوق در کتاب (من لا یحضره الفقیه) می فرماید:

(روی أبوبکر الحضرمیّ وکلیب الأسدیّ عن أبی عبدالله علیه السلام أ نّه حکی لهما الأذان فقال: الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر، أشهد أن لا إله الاّ الله، أشهد أن لا إله إلاّ الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح، حیّ علی خیر العمل، حیّ علی خیر العمل، الله أکبر، الله أکبر، لا إله الاّ الله، لا إله الاّ الله، والإقامه کذلک...(1)

و سپس می فرماید:

(هذا هو الأذان الصحیح، لا یُزادُ فیه ولا یُنْقَص منه. والمفوِّضه(2) لَعَنَهم الله قد وَضَعوا أخباراً وزادُوا فی الأذان (مُحمّدٌ وآل مَحَمّد خیرٌ البَرِیَّه) مرَّتین؛ وفی بعض روایاتِهم بعد أَشْهَد أنّ محمّداً رَسُول الله (أشهد أَنّ علیّاً ولیّ الله) مرّتین؛ منهم من روی بدل ذلک (أشهد أنّ علیّاً أمیر المؤمنین حقّاً) مرّتین. ولا شکّ أنّ علیّاً ولیّ الله وأ نّه أمیرالمؤمنین حقّاً وأنّ محمّداً وآله خَیرُ البریّه. ولکن لَیسَ ذلک فی أصل الأذان.(3)

شیخ طوسی نیز در کتاب (المبسوط)

می فرماید:

(فأمّا قول أشهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين وآل محمّد خَيرُ البَريّه عَلى ماوَرَد فى شَواذّ الأخبار فلَيس بِمُعَوَّل عليه فى الأذان ولو فَعَله الإنسان لم يَأثِم به)(4).

علاّمه حلّى در كتاب (منتهى المطلب) مى فرمايد:

(وأمّا ما رُوِى فى الشاذّ مِنْ قولِ أنّ عَلِيّاً ولىّ الله ومحمّداً وآل محمّد خيرُ البريّه فَمِمّا لا يُعَوّلُ عَليه)(5).

1. من لايحضره الفقيه، الحديث 897.

2. مراد از مفوّضه، بعضى از شيعيانى هستند كه معتقد بوده اند خداوند امور عالم را به على عليه السلام و ساير اهل بيت واگذار كرده است. و اعتقاد اين فرقه باطل است.

3. من لا يحضره الفقيه، الحديث 897.

4. المبسوط، ج1، ص99.

5.منتهى المطلب، ج4، ص381.

و صاحب كتاب (العروه الوثقى) مى فرمايد:

(وأمّا الشهادةُ لِعَلِىّ عليه السلام بالولايه وإمْرَهِ المُؤمِنين فليست جزءاً منهما)(1).

بنابراين، مشهور فقهاى شيعه، شهادت به ولايت على عليه السلام را جزء اذان و اقامه نمى دانند. با اين وجود ذكر شهادت به ولايت على عليه السلام را در اذان به عنوان شعار شيعه(2) و از باب اينكه ولايت از متمّمات رسالت و مقوّمات ايمان است، ممدوح دانسته اند.

2. ذكر جمله (أَشْهد أنّ عليّاً ولىُّ الله وأَنّ عَليّاً حجّةُ الله) هيچ خللى به ترتيب اذان و اقامه نمى رساند. و به تعبير ديگر فصل مخلّ نيست. و گواه بر اين مطلب وجدان و عرف است.

از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه این عبارت نقل شده است:

(لا أری بأساً بأن یقول المؤذّن السلام علیک أیّها الأمیر ورحمه الله وبرکاته، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الفلاح، الصلاه یرحمک الله.(3)

(اشکالی ندارد مؤذّن (بعد از شهادت به رسالت) بگوید: السلام علیک أیّها الأمیر ورحمه الله وبرکاته (مراد از امیر ظاهراً خلیفه وقت بوده است)...)

وقتی

ذکر این جملات در اذان خللی به ترتیب اذان نمی رساند، چگونه ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام فصل مخلّ است؟

3. تشکیک کنندگان در اذان شیعیان، شایسته است به این نکته توجّه داشته باشند که این صورت از اذان و اقامه که در میان اهل سنّت مرسوم است، در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله قرائت نمی شده است، بلکه آنان در اذان و اقامه ای که سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، تصرّف نموده و تغییراتی داده اند.

1. العروه الوثقی، ج2، ص412.

2. گفته شده از زمانی که معاویه دستور به لعن و سبّ علی علیه السلام بر بالای منبرها و مأذنه ها داد، شیعه برای جلوگیری از مکتوم شدن ولایت علی علیه السلام شهادت به آن را در اذان به عنوان شعار گنجانید.

3. بدائع الصنائع، ج1، ص148.

اوّلاً: کلمه (حیّ علی خیر العمل) جزء اذان و اقامه بوده و امروزه اهل سنّت آن را حذف کرده اند و این بدعت است و بدعت حرام می باشد.

ابن ابی شیبه در کتاب (المصنّف) روایت کرده است:

(اِنّ عَلیّ بن الحسین کان یُؤذّن، فإذا بلغ حیّ علی الفلاح قال: حیّ علی خیر العمل، ویقول: هو الأذان الأوّل. وکان ابن عمر زاد فی أذانه: حیّ علی خیرِ العمل.(1)

(علی بن حسین در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد و می فرمود: این اذانی است که در صدر اسلام خوانده می شد. و ابن عمر در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.)

و مُتّقی در کتاب (کنز العمّال) می گوید:

(عَنْ بِلال کانَ بِلال یُؤذّن بالصُبح فیقول: حیّ علی خیرالعمل.(2)

(از خود

بلال روایت شده است که او در اذان صبح جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.)

ابن حزم در کتاب (المحلّی) می گوید:

(قد صحّ عن ابن عمر و أبی أمامه بن سهل بن حنیف انّهم کانوا یقولون فی أذانهم حیّ علی خیر العمل.(3)

(از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف با سند صحیح روایت شده است که آنان در أذان جمله حیّ علی خیر العمل را ذکر می کردند.)

و بیهقی نیز در کتاب (السنن الکبری) روایات گوناگونی با سندهای معتبر نقل می کند که گویای این واقعیّت است که جمله (حیّ علی خیر العمل) را بسیاری از صحابه و تابعین مانند: ابن عمر و ابوامامه و بلال و امام سجّاد علیه السلام در اذان ذکر می کرده اند.

1. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج1، ص244.

2. کنز العمّال، ج8، ص342.

3. المحلّی، ج3، ص160.

ثانیاً: جمله: (الصلاه خیر من النوم) را در اذان صبح اضافه کرده اند. در حالی که یقیناً این جمله در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله جزء اذان صبح نبوده است. اگر چه بعضی از علمای اهل سنّت ذکر این جمله را به جای (حیّ علی خیر العمل) از دستورهای پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند. ولی این دروغ است؛ زیرا مستند آنان روایتی است که در سند آن بعضی از راویان حذف شده اند، پس این روایت مرسَل است. علاوه بر آن در سند این روایت شخصی به نام عبد الرحمن بن سعد وجود دارد که مجهول می باشد.

حذف جمله (حَیَّ عَلی خَیرِ العَمل) و اضافه جمله (الصلاهُ خَیرٌ من النّوم) از ابداعات عمر بن خطّاب، خلیفه دوم بوده

است.

قوشجی در (شرح التجرید) می گوید:(عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! سه چیز در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله بود و من آنها را منع و حرام می کنم، وهر کس را که مرتکب آنها شود، عقاب می کنم و آنها عبارتند از: عقد موقّت، متعه حجّ و گفتن حیّ علی خیر العمل.)

امام مالک در کتاب (الموطأ) می گوید:(مؤذّن نزد عمر آمد و اذان صبح گفت، در حالی که او خواب بود، مؤذّن گفت (الصلاه خیر من النوم) یعنی: نماز بهتر از خواب است. سپس عمر امر کرد که این جمله در اذان صبح گنجانده شود.)

و شوکانی در (نیل الأوطار) به نقل از کتاب (البحر الزخّار) می گوید: (أَحْدَثَه عُمَر، فقال ابنُه: هذه بِدْعَه(5)؛ جمله (الصلاه خیر من النوم) را عمر به اذان اضافه کرد. و پسرش به او گفت: این بدعت است.)

1. السنن الکبری (البیهقی)، ج1، ص424.

2. السنن الکبری (البیهقی)، ج1، ص425؛ مجمع الزوائد، ج1، ص330.

3. شرح التجرید (قوشجی)، ص408.

4. الموطأ، ج1، ص72.

5.نیل الأوطار، ج1، ص192.

ودارقطنی نیز در کتاب (السنن) از عمری نقل کرده است که عمر بن الخطّاب به مؤذّن دستور داد جمله (الصّلاهُ خیرٌ مِنَ النّوم) را پس از جمله (حیَّ علی خَیر العمل) بگوید.

در هر حال اگر جمله (الصلاه خیر من النوم) را به عنوان جزء اذان صبح ذکر کرده اند، بدعت و حرام است و اگر به عنوان شعار ذکر می کنند، خصوصیتی در این شعار دیده نمی شود. به خلاف شعار شهادت به ولایت علی علیه السلام که در حقیقت شعار رسول الله صلی الله علیه وآله در روز غدیر است که فرمود: (مَنْ کُنتُ مَولاه

فَهذا عَلىٌّ مَولاه.)

4. در پاسخ از قسمت سوم شبهه عرض می کنیم: کلمه (ولیّ) در لغت، به معنای دوست در مقابل (عدوّ)، به معنای دشمن است(2). و (ولیّ الله) به کسی گفته می شود که دوست و فرمانبردار خداوند باشد.

در کتاب (المنجد) می گوید: (المُؤمِنُ وَلیُّ الله، أی: مطیع له تعالی.)

و در اصطلاح نیز ولیّ الله به کسی گفته می شود که با اطاعت تامّ و رعایت تقوا مقرَّب عندالله باشد.

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین)(4) روایتی را نقل کرده است که این مطلب را تأیید می کند. آن روایت این است:

(زید بن أسلم از پدرش روایت کرده است: عمر بن خطّاب به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله می رفت که دید معاذ بن جبل در کنار قبر پیامبر گریه می کند. عمر به معاذ گفت: سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: سبب گریه من چیزی است که از صاحب این قبر شنیدم.

1. سنن الدارقطنی، ج1، ص243، ح40.

2. الصحاح، ج6، ص2528.

3. المنجد فی اللغه، ص919.

4. مستدرک الصحیحین، ج4، ص328.

عمر گفت: چه چیزی از صاحب این قبر شنیدی؟

معاذ گفت: از او شنیدم که می فرماید: ریا، هر چند کم باشد شرک است، و هر کسی که با ولیّ خدا دشمنی کند، آشکارا به جنگ با خداوند برخاسته است، چون خداوند پرهیزگاران پنهان کار را دوست دارد؛ آنان که غیبت ظاهری آنان سبب فقدان واقعی آنها نیست و در صورت حضور در مکانی ناخوانده و ناشناخته می باشند، و قلبهای آنان چراغ هدایت بشر می باشد و از هر زمین تاریکی، نمایان می گردند.)

سپس حاکم نیشابوری می گوید: (هذا حدیثٌ صَحیح الإِسناد.)

در این روایت زیبا که

به نوعی کنایه به عمر بن الخطّاب و غصب خلافت و گوشه نشین کردن علیّ ولیّ الله علیه السلام است، جمله (ولیّ الله) به معنای پرهیزگار و کسی که مصباح هدایت بشر است آورده شده است.

و ابن حجر در کتاب (فتح الباری)(1) به نقل از طوفی می گوید: (لمّا کان ولیّ الله من تولّی الله بالطاعه والتقوی تولاّه الله بالحفظ والنّصره؛ چون ولیّ الله کسی است که با اطاعت و تقوا به خدا نزدیک شده است، خداوند هم او را حفظ و یاری می کند.)

بنابراین ولیّ الله یعنی دوست خداوند، فرمانبردار خداوند، نزدیک به خداوند.

و شکّی نیست که بهترین مصداق برای (ولیّ الله) پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

1. فتح الباری، ج11، ص294.

استفاده از مُهر در سجده

شبهه

یکی از پرسشهایی که شیعیان با آن مواجه هستند، این است که چرا شما بر مُهر سجده می کنید؟ بعضی از دشمنان تشیّع و متعصّبین اهل سنّت مانند وهّابیون شایع کرده اند که شیعیان به جای سجده بر خداوند و خضوع در برابر او، بر مهر و بخصوص تربت حسین علیه السلام سجده می کنند؛ در حالیکه سجده بر غیر خداوند شرک است.

و بر همین اساس اگر کسی در مجامع و مساجد اهل سنّت از مُهر استفاده کند، شدیداً با او برخورد می کنند.

پاسخ شبهه

1. هر فرد با انصافی با مراجعه به متون فقهی و حدیثی شیعه درمی یابد که شیعیان همانند سایر مسلمانان فقط برای خداوند سجده می کنند و در هر نمازی به جز خداوند متعال (مسجود له) آنان نیست. البتّه در فقه شیعه شرط صحّت نماز این است که (مسجود علیه) زمین باشد. ودلیل بر این

شرط فرمایش پیامبر مکرّم اسلام است که می فرماید: (جُعِلَتْ لِیَ الأرضُ مسجداً وطهوراً)(1) یعنی: (برای من زمین

1. صحیح البخاری، ج1، ص113؛ مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص250؛ سنن الترمذی، ج3، ص56؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص267؛ کنز العمّال، ج11، ص407.

محل سجده و تیمّم قرار داده شده است.) یقیناً مراد از (الأرض) خاک است.

بنابر این در شبهه مذکور میان تربت (مسجود علیه) و خدا (مسجود له) اشتباه شده است.

و در اینجا باید از کسانی که این گونه شبهات را مطرح می کنند، پرسید: شما چگونه ادّعای مسلمانی دارید، در حالی که برادران مسلمان خود (شیعیان) را مشرک می دانید؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده است: (وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)(1)؟

در آیه

شریفه می فرماید: (به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید تو مؤمن نیستی.) شما چگونه شیعیانی را که همواره در اذانها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله را بانگ می زنند و همیشه قرآنی را تلاوت می کنند که شما تلاوت می کنید و به سوی قبله ای نماز می خوانند که شما نماز می خوانید، مشرک می خوانید؟ آیا نمی دانید که ورود مشرک به مکّه حرام است؟

2. روایات گوناگونی از طریق اهل سنّت نقل شده که دلالت دارند بر اینکه سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و سنّت آن حضرت سجده بر زمین بوده است.

الف) (روی عن النبیّ صلی الله علیه وآله یقول: إذا سَجَدتَ فَمَکِّن جَبْهَتَک وأَنْفکَ من الأرض(2)؛ از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: هرگاه سجده کردی، پیشانی و بینی را بر زمین گذار.)

ب) (روی وائل بن حجر، قال: رأیتُ النّبیّ صلی الله علیه وآله إذا سَجَد وضع جبهَتَه وأنفَه علی الأرض(3)؛ وائل بن حجر می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که در هنگام سجده پیشانی و بینی خود را بر زمین می گذاشت.)

ج)(روی أبوسلمه بن عبدالرحمن عن أبی سعید الخدری أنه رأی الطین فی أنف

1. النساء / 94.

2. أحکام القرآن (الجصّاص)، ج3، ص272؛ إعانه الطالبین، ج1، ص192؛ تلخیص الحبیر، ج3، ص451.

3. أحکام القرآن (الجصّاص)، ج3، ص272.

رسول الله صلی الله علیه وآله وأرنَبَتِه مِن أَثَر السُجود، وکانوا مُطرِوا من اللّیل(1)؛ ابوسعید خدری دید که بر اثر سجود، گِل روی بینی پیامبر صلی الله علیه وآله مانده است؛ و شب گذشته باران آمده بود.)

د) (روی جابر بن عبدالله

الأنصاری، قال: کنتِ اُصَلّی مع النبیّ صلی الله علیه وآله الظهرَ، فَآخذُ قَبضَةً من الحِصی، فَأَجْعَلها فی کفّی، ثُمّ أُحَوِّلُها إلی الکفّ الآخر، حتّی تَبْرد ثمّ أضَعُها لِجَبینی حتّی أَسْجُدَ علیها مِن شِدّه الحَرّ(2)؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید: در هنگام ظهر خواستم به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله نماز بگذارم، یک مشت ریگ برداشته، از این دست به آن دست کردم تا خنک شد، سپس پیشانی را برای سجده بر آن ریگها گذاشتم، چون حرارت زیاد بود.)

ه) (روی خباب بن الأرت، قال: (شکونا إلی رسول الله صلی الله علیه وآله حَرَّ الرَّمضاء فی جِباهِنا واَکُفِّنا فَلم یَشْکینا(3)؛ خباب بن أرت می گوید: از گرمای سوزان در پیشانی و دستهایمان، از پیامبر صلی الله علیه وآله دادخواهی کردیم، آن حضرت به ما توجّهی نکرد.)

سه روایت اوّل صراحت دارد که باید پیشانی را بر روی زمین گذاشت.

و روایت چهارم نیز دلالت بر این مطلب دارد، زیرا اگر سجده بر غیر زمین جایز بود، خنک کردن ریگها ضرورتی نداشت، بلکه می توانست با گذاشتن عمامه و سجده بر آن از گرمای سوزان جلوگیری کند.

و دلالت روایت پنجم هم واضح است. نَوَوی در کتاب (المجموع) می گوید: (اَسناده جیّدَه)، و سپس می گوید: (ولو کان الکَشْفْ غیر واجب لقیل لهم اُستُرُوها، فلمّا لم یقل

1. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص94؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج2، ص181؛ أحکام القرآن، (الجصّاص)، ج3، ص272.

2. مسند أحمد، ج3، ص327؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج1، ص100؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص195؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج2، ص105؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج1، ص358، صحیح ابن حبّان، ج6، ص53؛ کنزل العمّال، ج8، ص37.

3. صحیح مسلم، ج2،

ص109؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص222؛ سنن النسائی، ج1، ص247؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج1، ص438؛ مجمع الزوائد، ج1، ص306؛ السنن الکبری، (النسائی)، ج1، ص466؛ المعجم الکبیر، ج4، ص79؛ کنز العمّال، ج8، ص220.

ذلک لابدّ من کشفها(1)؛ اگر نپوشانیدن پیشانی (حائل نشدن بین پیشانی و زمین) واجب نبود، به آنها گفته می شد: پیشانی خود را با چیزی بپوشانید. چون پیامبر صلی الله علیه وآله این را نگفت پس باید پیشانی را نپوشانید.)

3. هیچ یک از علمای اهل سنّت و فقهای سلف، سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید را باطل نمی دانند، بلکه به اتّفاق آن را افضل می دانند.

بنابر این سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید، هم در نزد فقهای شیعه و هم نزد فقهای اهل سنّت صحیح است. پس شیعه بر چیزی سجده می کند که همه سجده بر آن را صحیح می دانند.

4. شکّی نیست که سجده بر زمین و خاک با مقام عبودیّت و پرستش، تواضع و خضوع در برابر خداوند سازگارتر است. هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: (سجده بر زمین بهتر است؛ زیرا تواضع و خضوع در برابر خداوند را بهتر جلوه می دهد.)(3) بنابر این عمل شیعیان و پیشانی بر زمین ساییدن بهترین مظهر عبودیّت و پرستش خداوند متعال است.

5.شیعه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را در صورتی که تربت آن حضرت شرایط محلّ سجده را داشته باشد مثلاً پاک باشد جایز می دانند. بعضی از وهّابیون شایع کرده اند که شیعیان شرط صحّت نماز را سجده بر تربت امام حسین علیه السلام می دانند.

مؤلّف کتاب (تبدید

الظلام) می نویسد: (شیخ طوسی در (مصباح التهجّد) گفته است: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می زداید و نماز کسی که بر تربت حسین علیه السلام سجده نکند قبول نمی افتد.)

با مراجعه به کتاب (مصباح المتهجّد) دروغ بودن این نسبت روشن می شود.

1. المجموع، ج3، ص483.

2. تفسیر القرطبی، ج1، ص347؛ رسائل وفتاوی ابن تیمیّه، ج22، ص170.

3. وسائل الشیعه، ج3، ص608.

4. تبدید الظلام، ص55.

6. در روایات گوناگونی از طُرُق اهل سنّت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خمره نماز می خواند.

خمره به حصیر کوچکی به اندازه محلّ سجده از جنس شاخه خرما می گویند.

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام نماز به من می فرمود: (ناولینی الخمره من المسجد(3)؛ آن حصیری را که پیشانی بر آن می گذارم از مسجد برای من بیاور.)

بسیار واضح است که پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه می توانست بر روی فرش و پوست نماز بخواند و درخواست خمره اشعار دارد به اینکه بر هر چیزی نمی شود سجده کرد.

1. صحیح البخاری، ج1، ص100؛ مسند أحمد، ج6، ص377؛ سنن الدارمی، ج1، ص319؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص328؛ سنن الترمذی، ج1، ص207؛ سنن النسائی، ج2، ص57؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج2، ص421؛ مجمع الزوائد، ج2، ص56 57.

2. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج1، ص277؛ الصحاح، ج2، ص484؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج2، ص77؛ لسان العرب، ج3، ص205؛ مختار الصحاح، ص154؛ مجمع البحرین، ج1، ص701.

3. صحيح مسلم، ج1، ص168؛ مسند أحمد بن حنبل، ج6، ص45؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص207؛ سنن أبى داود السجستانى، ج1، ص65؛ سنن الترمذى، ج1، ص90؛ سنن النسائى،

ج1، ص146؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج1، ص186؛ صحیح ابن حبّان، ج4، ص191.

لعن و دشنام به صحابه

شبهه

در اعتراض به شیعیان، گفته می شود: چرا شما صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله را لعن (نفرین) و سبّ (دشنام) می نمایید؟ در حالی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد احترام او بوده، آن حضرت از آنان با القاب و اوصاف ویژه ای تقدیر نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

(لَعَنَ الله مَن سَبّ أصحابی.(1))

(خداوند کسی را که اصحاب مرا دشنام دهد نفرین می کند.)

و نیز فرموده است:

(اِنّ النّاسَ یَکْثرون وأصحابی یَقِلّون فلا تَسُبُّوا أصحابی، فمَنْ سَبَّهم فَعَلیه لَعْنَه الله(2).)

(مردم زیاد می شوند و اصحاب من کم می شوند، پس اصحابم را دشنام ندهید، هر کسی آنان را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.)

1. مجمع الزوائد، ج10، ص21؛ المعجم الأوسط، ج5، ص94؛ المعجم الکبیر، ج12، ص332؛ کنز العمّال، ج11، ص53؛ فیض القدیر، ج5، ص350.

2. کنز العمّال، ج11، ص528.

و در روایت دیگری فرموده است: (خداوند مرا به پیامبری برگزید و برای من اصحابی انتخاب نمود و از میان آنان وزرا و یاران و خویشانی برای من قرار داد؛ هر کسی به آنان دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.(1))

با توجّه به این احادیث شیعیان حقّ ندارند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را لعن کنند، و دشنام به صحابه موجب کفر می گردد چنانکه لعن و نفرین آنها موجب فسق می شود(2).

پاسخ شبهه

امّا لعن به صحابه

1. اگر منظور این است که شیعیان همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله را لعن و سبّ می کنند، یقیناً این یک تهمت بزرگی به شیعیان است؛ زیرا علی علیه السلام یکی از صحابه رسول خدا

صلی الله علیه وآله است، ابوذر و مقداد و سلمان و عمّار و... نیز از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و همه آنان از برگزیدگان مکتب اسلام و پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام ویژه ای نزد شیعیان می باشند.

و اگر منظور این است که شیعیان بعضی از صحابه را لعن و سبّ می کنند، باید چند مطلب بررسی شود:

1) آیا لعن و نفرین این اشخاص واقعیّت دارد؟

2) در صورتی که واقعیّت دارد، چرا شیعیان آنان را نفرین می کنند؟

3) آیا لعن این اشخاص موجب کفر می شود؟

4) آیا شیعیان این اشخاص را سبّ می کنند ودشنام می دهند؟

1. مستدرک الصحیحین، ج3، ص632؛ مجمع الزوائد، ج1، ص17؛ المعجم الأوسط، ج1، ص144؛ المعجم الکبیر، ج17، ص140؛ کنز العمّال، ج11، ص528؛ الکامل (ابن عدی)، ج3، ص239؛ تاریخ بغداد، ج1، ص224، اسد الغابه، ج3، ص24؛ البدایه والنهایه، ج8، ص148.

2. الصارم المسلول، ص575؛ إعانه الطالبین، ج4، ص333.

5) آیا دشنام و سبّ این اشخاص موجب کفر می شود؟

6) و از همه مهمتر، آیا حکمت لعن درقرآن و روایات دوری از زشتیها نیست؟

پاسخ همه این امور در ذیل جوابهای بعدی خواهد آمد.

2. یقیناً القاب و اوصافی که پیامبر صلی الله علیه وآله برای صحابه نقل کرده است و نیز وعده های بهشتی که به آنان داده، درباره کسانی صادق است که تا واپسین لحظات عمر مرتکب عملی نشوند که موجب سلب آن فضایل گردد، نه درباره کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به سفارش های آن حضرت بی توجّه بودند و منحرف شدند.

3. لعن به صحابه نه موجب فسق می

گردد و نه از گناهان محسوب می شود، زیرا کلمه (لعن) در صورتی که از طرف خداوند متعال صادر شود، به معنای طرد و دور ساختن شخص از رحمت الهی و گرفتار نمودن او به عذاب قیامت است، و در صورتی که از بندگان نسبت به همدیگر صادر شود، به معنای درخواست زیان برای شخص و نفرین اوست.

و نیز در روایات پیامبر صلی الله علیه وآله بیش از سیصد مورد لعن وارد شده است(6). و این دلیل بر این است که لعن به صورت کلّی ومطلق قابل مذمّت نیست.

4. بعضی از صحابه توسّط خود پیامبر صلی الله علیه وآله لعن و نفرین شده اند؛ آنگاه که جیش اُسامه آماده حرکت برای نبرد با کفّار بود و پیامبر صلی الله علیه وآله به همه اصحاب دستور پیوستن

1. المفردات فی غریب القرآن، ص451.

2. خداوند در قرآن 37 بار لعن را با انتساب به خودش و یک بار با انتساب به مردم به کار برده است.

3. هود / 18.

كَفَرُواْ مِن بَنِى إِسْرَائيلَ)(4)، (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ).

4. المائده / 78.

5.الأحزاب / 64.

6. موسوعه أطراف الحدیث النبوی، ص 594 606.

به جیش اسامه و حضور در اردوگاه لشکر اسلام را صادر کرده بود کسانی بودند که پس از دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه ماندند و آن حضرت وقتی متوجّه نرفتن آنان شد فرمود:

(لَعَنَ الله مَنْ تَخَلّف عَنْ جیش اُسامه.(1)

5.چگونه شیعه را در نفرین و لعن به بعضی صحابه مذمّت می کنید، در حالی که شیعیان با استناد به مآخذ اهل سنّت معتقدند که بعضی از صحابه

به علی و فاطمه علیهما السلام ظلم کردند و بذر تفرقه میان

مسلمانان پاشیدند و به آرمانهای رسول الله صلی الله علیه وآله بی اعتنایی نمودند؛ طوری که حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در نمازها آنان را لعن می کرد.

در اینجا مناسب است روایتی را که ابن قتیبه در کتاب (الإمامه والسیاسه) درباره وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده، مورد توجّه قرار دهیم.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

(فقال عمر لأبی بکر: اِنْطَلِق بنا إلی فاطِمَه، فأ نّا قَد أغْضَبْناها.

فَانطَلَقا جمیعاً، فَاستَأذنا علی فاطمه، فَلَم تَأذَنِ لهما، فَأَتَیا عَلِیّاً، فَکلَّماه، فأدخلهما علیها. فلمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها إلی الحائِط، فَسَلَّما علیها، فلم تَرُدَّ علیهما السلام .

فَتَکلَّم أبوبکر، فقال: یا حَبیبهَ رسول الله ! واللهِ إنَّ قَرابهَ رسُولِ الله اَحَبّ إلیّ من قَرابتی، وانّکَ لاَحبّ إلیّ مِن عایشَه اِبْنَتَی، ولَوَدَدْتُ یَومَ ماتَ أبُوک أ نّی مَتُّ ولا أبقی بعده، أفتَرانی أعْرِفُکِ وأعرِفُ فضلکِ وشرفَک واَمْنَعُکِ حقّکِ ومیراثِکِ من رسول الله، إلاّ اَنّی سمعتُ أباک رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: لا نُوَرِّث، ما تَرَکنا فهو صدقه.

1. (خداوند لعنت کند کسانی را که به جیش اسامه نپیوستند.) شواهد التنزیل، ص338؛ شرح نهج البلاغه، ج6، ص56.

فقالَتْ: أرأیتُکما إن حدّثتُکما حدیثاً عن رسول الله صلی الله علیه وآله تَعرفانه وتَعمَلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتُکُما اللهَ ألَم تَسْمَعا رسولَ الله صلی الله علیه وآله یقول: رضا فاطمه مِن رِضائی، وسَخَطُ فاطِمَه مِن سَخَطی، فَمَن أحبَّ فاطمه ابنتی فَقَد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فَقَدأرضانی، ومن أسخطَ فاطمَه فقد أسخطنی؟

قالا: نعم، سمعَناه من رسول الله صلی الله علیه وآله.

قالَتْ: فإنّى اَشهدالله وملائكتَه أ نّكما أسخَطتُمانى وما أرضَيْتُمانى، ولئن لقَيتُ النبىّ لاَشْكُوَنّكُما إليه.

فقال أبوبكر: أنا عائِذً بالله تعالى من سخطِه وسخطِكِ يا فاطمه.

ثُمّ

انتحب أبوبکر یَبْکِی حتّی کادتْ نفسُه أن تزهَق، وهی تَقُول: والله لأدعُونّ اللهَ علیک فی کلِّ صلاه أُصلّیها...)

(عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه رویم، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

عمر و ابوبکر به نزد فاطمه رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمده، با او در این زمینه صحبت کردند (تا فاطمه را راضی کند).

علی آنها را نزد فاطمه برد. وقتی وارد خانه شد، روبه روی فاطمه نشستند، فاطمه صورتش را به سمت دیوار کرد.

ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر به فاطمه گفت: حبیبه رسول الله! به خدا سوگند نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله در نزد من از نزدیکان خودم محبوب تر هستند، و تو در نزد من از عایشه دخترم نیز محبوب تری. روزی که پدرت از دنیا رفت، آرزو کردم من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو بر این باوری که من فضل وشرف تو را می دانم ولی حقّ تو را از تو و میراث تو از رسول خدا صلی الله علیه وآله را باز می دارم؟ ولی من از پدرت رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم می فرماید: آنچه را ما واگذاریم ارث نیست، بلکه صدقه است.

1. الإمامه والسیاسه (ابن قتیبه)، ج1، ص20.

فاطمه فرمود: آیا باور کنم که اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کنم آن را شناخته و بدان عمل می کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله

علیه وآله نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است؟ پس هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هر کسی فاطمه را اذیّت و ناراحت کند من را اذیّت و ناراحت کرده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیده ایم.

فاطمه فرمود: خداوند و ملائکه اش را گواه می گیرم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خشنودم ننمودید و هرگاه پیامبر صلی الله علیه وآله را ملاقات نمایم، از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان گفت: ای فاطمه من از اذیّت کردن رسول الله صلی الله علیه وآله و شما به خدا پناه می برم.

سپس ابوبکر آنقدر گریه کرد که نزدیک بود نفسش بند آید. و این در حالی بود که فاطمه فرمود: به خدا سوگند! در هرنمازی که بخوانم شما را نفرین خواهم نمود.)

شیعیان به پیروی از خداوند متعال و تبعیّت پیامبر صلی الله علیه وآله و دخترش فاطمه (علیها السلام) که دارای ملکه عصمت هستند، کسانی را که از رسول الله صلی الله علیه وآله پیروی نکرده، او را اذیّت کردند، نفرین نموده و می گویند: (اللّهمّ العن مَنْ ظَلَم مُحَمّداً وآل محمّد)، زیرا در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ)

(کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله را اذیّت می کنند، خداوند آنها در دنیا و آخرت نفرین می کند.)

آیا اذیّت و آزار فاطمه اذیّت و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ و آیا اذیّت بالاتر از اینکه

به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و او را تهدید به آتش زدن کردند؟!

آیا اذیّت و آزار علی علیه السلام اذیّت و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ و آیا اذیّت بالاتر از این که علی علیه السلام را برای بیعت گرفتن تهدید به قتل کردند؟!

6. پیامبر صلی الله علیه وآله در مواردی بعضی از صحابه مانند حکم بن أبی العاص را لعن کرده اند(4) و شجره ملعونه در آیه 60 سوره إسراء، تفسیر به حکم بن أبی العاص و فرزندان او شده است.

(از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید: هر کسی که علی علیه السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است.)

و نیز روایت شده است:

(عنِ عبدالله بن عبّاس وکان سعید بنِ جبیر یَقُوده، فمَرَّ علی صُفَه زمزم، فإذاً قومٍ من أهل الشام یشتمون علیّاً علیه السلام . فقال سعید بن جبیر: رُدَّنی إِلَیهم، فَوَقَفَ علیهم، فقال: أیُّکم السابّ لله عزّوجلّ؟

فقالوا: سبحانَ الله! ما فینا أحدٌ سَبّ الله.

1. الأحزاب / 57.

2. الإمامه والسیاسه، ج1، ص19.

3.همان، ص20.

4. مستدرک الصحیحین، ج4، ص481؛ الصواعق المحرقه، ج2، ص528؛ کنزالعمال، ج11، ص357.

5.فتح القدیر، ج3، ص240؛ الدرّ المنثور، ج4، ص191؛ تفسیر روح المعانی، ج15، ص107.

6. مروج الذهب، ج2، ص54.

7.تاریخ الطبری، ج2، ص241؛ شرح نهج البلاغه، ج20 ص 17-18.

8.جامع بیان العلم وفضله، ج16، ص414.

و همه این امور گواه بر جواز لعن است.

و شاید حکمت لعن در قرآن و روایات این باشد که لعن در حقیقت بیزاری از بدیهاست و انسان با تکرار لعن دوری از زشتیها را به خود تلقین می کند.

و امّا

سبّ و دشنام به صحابه

1. در مورد ناسزا گویی به صحابه توسّط شیعیان، می گوییم: این تهمتی بیش نیست. شما با مراجعه به کتابهای شیعه درمی یابید که مکرّراً از عمر و ابوبکر و عثمان نام برده شده است، ولی اثری از دشنام به آنان نیست.

2. دشنام به اشخاص زمانی موجب کفر می گردد که برگشت به دشنامِ خداوند متعال کند.

یقیناً دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام به خداوند است و دشنام به علی علیه السلام نیز دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله. پس دشنام به علی علیه السلام دشنام به خداوند است و موجب کفر می گردد.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که با سندهای معتبر از امّ سلمه روایت شده است که او گفت:

(فإنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من سَبَّ علیّاً فقد سَبَّنی، ومن سبَّنی فقد سَبَّ الله تعالی.(1)

1. مستدرک الصحیحین، ج3، ص121؛ مجمع الزوائد، ج9، ص130؛ السنن الکبری (النسائی)، ج5، ص133؛ خصائص أمیر المؤمنین (النسائی)، ص99؛ الجامع الصغیر، ج2، ص608؛ کنز العمّال، ج11، ص573 و602؛ فیض القدیر، ج6، ص190؛ البدایه والنهایه، ج7، ص391؛ فضائل الصحابه، ج2، ص594؛ تاریخ دمشق، ج30، ص179؛ الصواعق المحرقه، ج2، ص360.

قال: فأیّکم السابُّ لرسول الله صلی الله علیه وآله؟

قالوا: سبحان الله ما فینا أحدٌ سبّ رسول الله صلی الله علیه وآله؟

قال: فأیّکم السابّ لعلیّ بن ابیطالب؟

قالوا: أَمّا هذا فَقَد کان.

قال: فَأَشْهَد عَلی رسولِ الله صلی الله علیه وآله سَمعتُه بأُذنای ووَعاه قلبی، یقول لعلیّ بن أبیطالب: یا علیّ! مَن سبّک فقد سَبَّنی ومن سبَّنی فقد سبَّ الله ومن سبَّ الله أکبَّه الله علی مِنْخَریَه فی النار.(1)

(عبدالله بن عبّاس به همراه

سعید بن جبیر از کنار زمزم می گذشتند که به گروهی از مردم شام برخورد کردند که علی علیه السلام را دشنام می دادند.

سعید بن جبیر به عبدالله بن عبّاس گفت: پاسخ آنها را به من واگذار.

سعید بن جبیر نزد آنها رفت و گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به خداوند را دارد؟

گفتند: سبحان الله! در میان ما هیچ کسی نیست که خداوند را دشنام داده باشد.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به پیامبر صلی الله علیه وآله را دارد؟

گفتند: سبحان الله! هیچ کس در میان ما رسول خدا صلی الله علیه وآله را دشنام نداده است.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما به علی بن ابیطالب ناسزا می گوید؟

گفتند: ناسزا به علی را انجام داده ایم.

سعید بن جبیر گفت: در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله حاضر بودم، گوشهای من از ایشان شنید و قلب من آن را ضبط نمود که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای علی! هر کسی که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر کسی که خدا را دشنام دهد، پروردگار او را به صورت واژگون در آتش جهنم می اندازد.)

1. ینابیع المودّه، ج2، ص278؛ جواهر المطالب، ج1، ص65، المناقب (الخوارزمی)، ص137.

از این رو دشنام به علی علیه السلام به طور قطع موجب کفر است و فقهای اهل سنّت نیز به اجماع دشنام دهنده به خداوند و پیامبرش را کافر و مرتد دانسته، قتل او را واجب می دانند(1). اکنون این پرسش از اهل سنّت و اندیشمندان

آنان مطرح می شود که چرا از کافر دانستن معاویه امتناع میورزید و بلکه او را تمجید می کنید، در حالی که او دشنام بر علی صلی الله علیه وآله را بر منبرها و در خطبه های جمعه لازم گردانید؟ چرا مسلمانان مدینه و سایر شهرهای اسلامی در برابر معاویه قیام نکرده او را به قتل نرسانیدند؟ مگر به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله و دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام به خدا نبود؟

با این وجود ابن تیمیّه که چشمان خود را بر روی احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله بسته و با دلی آکنده از بغض نسبت به علی علیه السلام و خاندان او قلم فرسایی نموده و سخن می گوید، در کتاب (منهاج السنّه) می نویسد:

(ومن سبّ ابابکر وعمر وعثمان فهو أعظم إثماً ممّن سبّ عليّاً.(2))

(گناه کسی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا بگوید، بیشتر از گناه کسی است که علی را دشنام دهد؟ !.)

(علیها السلام) در پاسخ از روایت: (صلی الله علیه وسلم)(رحمهما الله)می گوییم:

اوّلاً: شیعیان به هیچ یک از صحابه دشنام نداده اند، و بلکه دشنام به هیچ انسانی گرچه کافر و مشرک باشد را جایز نمی دانند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(لاَتَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ)

(کسانی که مشرک هستند و غیر خدا را می خوانند (و عبادت می کنند) مورد سبّ وناسزا قرار ندهید.)

1. المحلّی، ج11، ص410 و415؛ أحکام القرآن(للجصّاص)، ج3، ص85.

2. منهاج السنّه، ج4، ص468.

3. الأنعام / 108.

بنابر این ناسزاگویی شیعیان به صحابه، تهمتی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شکاف

میان مسلمانان ترویج کرده اند.

ثانیاً: بعید نیست که مراد رسول الله صلی الله علیه وآله این باشد که اگر کسی همه صحابه را دشنام دهد ملعون است.

ثالثاً: خوب است اهل سنّت همین حساسیّت را نسبت به بعضی از رهبران مذهبی خویش اعمال کنند؛ مثل ابن تیمیّه که تمام کتاب (منهاج السنّه) او را فحش و ناسزاگویی به بزرگان شیعه و مسلمان پر کرده است.

4. چگونه ناسزاگویی به اشخاص عادی غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله یا کسی که دشنام به او، دشنام به رسول الله صلی الله علیه وآله می شود موجب کفر است، در حالی که اگر چنین باشد باید شما ابوبکر را نیز کافر بدانید. احمد بن حنبل و دیگران در کتابهای روایی و تفسیری واقعه ای را نقل می کند که ثابت می کند ابوبکر به مسلمانی فحش داده است. او می نویسد:

(سعید بن أبی سعید عن أبی هریره: انّ رَجُلاً شَتَم أبابکر، والنبیّ جالسٌ، فجعل النبیّ یتبسّم، فلمّا أکثر ردّ علیه بعض قوله، فغضب النبیّ صلی الله علیه وآله وقام، فلحقه أبوبکر، فقال: یا رسول الله! کان یَشْتِمُنی وأنتَ جالس، فلمّا رَدَدْتُ عَلیه بعضَ قوله غَضبْتَ وقُمتَ؟!(1))

(مردی به ابوبکر دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نشسته بود و پس از شنیدن دشنام آن مرد، تبسّم کرد. وقتی دشنام آن مرد زیاد شد، ابوبکر بعضی از دشنامهای او را به خود او برگردانید، پیامبر صلی الله علیه وآله ناراحت شد و حرکت کرد. ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و گفت: یا رسول الله! آن مرد به من دشنام داد در حالی که شما نشسته بودید،

همین که من پاسخش را دادم و بعضی از دشنامهای او را به او برگرداندم، ناراحت شدید و حرکت کردید؟!)

1. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص436؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج10، ص236؛ مجمع الزوائد، ج8، ص189؛ مسند الشهاب (ابن سلامه)، ج2، ص30؛ تفسیر ابن کثیر، ج4، ص129؛ الدرّ المنثور، ج6، ص11.

اگر دشنام به افراد عادی موجب کفر است، چرا پیامبر این دو را نهی نکرد، بلکه به حرف اوّلی تبسّم کرد و چون توقّع از ابوبکر نبود، پیامبر ناراحت شد و از مجلس بیرون رفت؟

اگر سبّ به صحابه موجب کفر بود، باید رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که به ابوبکر سبّ کرد کافر می شمرد، و اگر آن مرد از صحابه بود باید ابوبکر را هم کافر می دانست.

5.شخصی در زمان خلافت ابوبکر به او ناسزا گفت: ابوبرزه اسلمی گفت: این شخص را به من واگذار تا گردن او را با شمشیر بزنم.

ابوبکر گفت: (لیس هذا الاّ لمن شتم النبی صلی الله علیه وآله (1)؛ بنشین، فقط ناسزای به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب جواز کشتن گوینده آن است.)

ظاهراً مرادش این است که اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام دهد، مرتد می شود و باید به قتل برسد. ولی دشنام به اشخاص دیگر موجب کفر نخواهد شد.

در مجموع شایسته است برادران اهل سنّت میان لعن و سب تفکیک کنند و متوجّه توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان باشند.

1. مستدرک الصحیحین، ج4، ص354 و 355.

دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه

شبهه

یکی از پرسشهایی که اهل سنّت در اعتراض به مذهب شیعه مطرح می کنند، این است که چرا شیعیان به عایشه و حفصه،

همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بی احترامی می کنند، به آنان سبّ و ناسزا می گویند، آنان را لعن و نفرین می کنند؟ در حالی که عایشه و حفصه از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام آن حضرت بوده اند، بخصوص عایشه حافظ هزاران حدیث نبوی و محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است و مسلمانان او را (امّ المؤمنین) می خوانند!

پاسخ شبهه

1. ناسزاگویی به عایشه و حفصه در محافل شیعی دروغ است، در حقیقت ترویج این مطلب و منسوب نمودن آن به شیعیان، توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

و امّا لعن به عایشه و حفصه طبق ادلّه ای که در شبهه قبلی گذشت و ادلّه ای که خواهد آمد، قابل مذمّت نیست. البتّه شیعیان لعن آن دو را افضل اعمال نمی دانند، هر چند بعضی از متعصّبین اهل سنّت چنین مطلبی را به شیعیان نسبت داده اند.

1. مؤلّف کتاب (تبدید الظلام) نوشته است: (شیعیان معتقدند نفرین صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه وآله از بزرگترین اعمال برای نزدیکی به خداوند است)؛ تبدید الظلام، ص496.

احترام به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی شیعیان بیشتر از اهل سنّت است. خدیجه، سوده، امّ سلمه، زینب دختر خزیمه بن حارث، امّ حبیبه و ماریه قبطیه همگی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام شیعیان می باشند. احترام به آنان موجب شده که هرگاه به قبرستان بقیع می روند، قبر آنان را زیارت کنند و برای آنان طلب مغفرت نمایند و هرگاه به قبرستان معلاه می روند، یادآور فداکاریهای خدیجه شده، به او عشق بورزند

و به پاس زحمات او قبرش را زیارت کنند و او را افضل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بدانند، و وقتی به مشربه امّ ابراهیم می روند، یادآور بزرگواری ماریه قبطیه شوند.

2. اعتقاد شیعه در باره عایشه و حفصه این است که نزد خداوند و رسولش دارای منزلت و احترام نیستند، بلکه خداوند متعال با لحنی تهدیدآمیز آنان را مذمّت و سرزنش کرده و به خاطر فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله گناهکار دانسته است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(إِنْ تَتُوبَآ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ ا لْمُؤْمِنِينَ وَا لْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)

(اگر شما (دو زن) به خدا باز گردید و توبه کنید [بهتر است] ، زیرا دلهای شما به گناه آلوده شده است. و اگر بر ضدّ پیامبر همپشتی کنید، همانا خداوند یاور اوست و جبرئیل و شایستگان از مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او هستند.)

در این آیه، خداوند متعال دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را نکوهش نموده و گناهکار می داند.

و در آیه ای دیگر از آیات همین سوره و ادامه نکوهش آن دو زن می فرماید:

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ امْرَأَتَ نُوح وَامْرَأَتَ لُوط كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ)

1. التحریم / 4.

(خداوند برای کسانی که کافر شدند، مثال زده است به زن نوح و زن لوط که زیر فرمان دو بنده شایسته ما بودند و آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت

و گفته شد: به همراه دیگران وارد آتش شوید.)

در این آیه خداوند متعال عملِ آن دو زنِ پیامبر صلی الله علیه وآله را از سنخ عمل همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام شمرده است که اسرار حضرت نوح و لوط را فاش ساخته و برای کفّار جاسوسی می کردند.

این دو آیه شریفه در باره عایشه و حفصه نازل شده است.

این آیات حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله اسرار مهمّی را به حفصه و عایشه گفته و آنان آن اسرار را فاش کرده اند.

زمخشری در تفسیر آیه اوّل می گوید: (کلمه (إن تتوبا) خطاب به حفصه و عایشه است که به روش کنایه ذکر شده تا در سرزنش آنان رساتر باشد) (2).

قرطبی می گوید:

(إن تتوبا إلی الله یعنی حفصه وعائشه)

(مراد از دو زنی که توبه کنند حفصه و عایشه است.)

همچنین شوکانی، بغوی، بیضاوی، جلال الدین محلّی، جلال الدین سیوطی، واحدی، ابوالسعود و ثعالبی در تفسیر این آیه شریفه کلمه (إن تتوبا) را خطاب به عایشه و حفصه دانسته اند.

و روایتی از ابن عبّاس در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهلِ سنّت نقل

1. التحریم / 10.

2. الکشّاف، ج4، ص566.

3. تفسیر القرطبی، ج18، ص188.

4. فتح القدیر، ج5، ص251؛ تفسیر البغوی، ص165؛ تفسیر البیضاوی، ج2، ص505؛ تفسیر الجلالین، ص752؛ الوجیز، ص1112؛ تفسیر أبی السعود،

ج8، ص267؛ تفسیر الثعالبی، ج5، ص451.

شده است که تأیید می کند مراد از آن دو زن در آیه شریفه، عایشه و حفصه می باشد. آن روایت چنین است:

(ابن عباس گفته است: همواره در پی آن بودم تا از آن دو زنی که در آیه شریفه به آنان اشاره

شده، از عمر بپرسم؛ تا آنکه عمر به حجّ رفت و من نیز به همراه او به حجّ رفتم، در وسط راه به گوشه ای رفت تا وضو بگیرد، من نیز مشک آب را برداشته با او همراه شدم، آب روی دست او ریختم و او وضو گرفت. آنگاه پرسیدم: آن دو زن چه کسانی هستند؟ عمر گفت: شگفتا از ابن عبّاس گویا از پرسش ابن عبّاس ناراحت شده بود ؛ و سپس گفت: آن دو حفصه و عایشه هستند.(1)

و نیز زمخشری در تفسیر آیه دوم می گوید:

(وفی طِیِّ هذین التمثیلَین تَعریضٌ بأُمَّیِ المؤمنین المذکورتین فی السوره، و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول الله بما کرهه، وتَحذیرٌ لهما علی أغْلَظ وجه وأشدّ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر، والتعریض بحفصه أرجح، لأنّ امرأهَ لُوط اَفْشَت علیه، کما افشت حفصه علی رسول الله.(2))

(این دو مثال اشاره دارند به عایشه و حفصه که در اول سوره نیز ذکر شد. و نیز اشاره دارند به اشتباه آن دو در همکاری بر انجام آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله از انجام آن ناراحت می شد. و در حقیقت اخطاری است به آنان با شدیدترین لحن و غلیظ ترین صورت؛ زیرا در مثال سخن از کفر به میان آمده است. و مناسب تر آن است که اشاره به حفصه باشد؛ زیرا همسر لوط اسرار او را فاش نمود همانطور که حفصه اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله را فاش کرد.)

با توجّه به آنچه در این آیه شریفه در باره عایشه و حفصه وارد شده است، ثابت می شود آن دو گناهکار و فاش کننده اسرار پیامبر صلی الله

علیه وآله بوده و خداوند متعال با لحنی

1. صحیح البخاری، ج3، ص103 و ج6، ص148؛ صحیح مسلم، ج2، ص192؛ مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص33.

2. الکشّاف، ج4، ص131.

شدید آنان را سرزنش کرده و به زنان نوح و لوط تشبیه نموده است. با این وجود نه تنها در نزد خداوند منزلت و مقام ویژه ای ندارند، بلکه نسبت به سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله دارای هیچ گونه احترامی نیستند. پس بی توجّهی شیعیان به آن دو بدون علّت نیست.

خود علی علیه السلام ترغیب نمود و تعدادی از منافقان را جمع کرد و در جنگ جمل با علی علیه السلام جنگید؛ و جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه وآله است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) فرموده است: (أنا حرب لمن حاربکم، وسلم لمن سالمکم)(2). چگونه انتظار دارید شیعه برای کسی که به جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله برخاسته است، ارزش و احترام قائل باشد؟!

عایشه با اقدام به این عمل زشت مورد بی توجّهی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نیز قرار گرفت. امّ سلمه سوگند یاد کرد که تا ابد با عایشه سخن نگوید.

بیهقی در کتاب (المحاسن) می گوید: (از عایشه روایت شده است که پس از جنگ جمل به دیدار اُمّ سلمه رفت. امّ سلمه سوگند یاد کرده بود که تا ابد با عایشه سخن نگوید، زیرا به جنگ با علی بن ابیطالب رفته بود.

وقتی عایشه به نزد اُمّ سلمه رفت، گفت: سلام بر تو ای اُمّ المؤمنین.

امّ سلمه گفت: مگر تو را

از جنگ با علی نهی نکردم؟ ! مگر به تو نگفتم نرو؟ !

عایشه گفت: اکنون از خداوند طلب بخشش می کنم و توبه می نمایم، با من هم سخن شو.

1. احزاب / 32.

2. مستدرک الصحیحین، ج3، ص149؛ مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص442؛ مجمع الزوائد، ج9، ص169؛ کنزالعمّال، ج12، ص97؛ المعجم الکبیر (الطبرانی)، ج3، ص40.

اُمّ سلمه گفت: آیا نگفتم به جنگ با علی نرو؟ ! آیا تو را از این کار نهی نکردم؟ !

(اُمّ سلمه تا هنگام مرگ با عایشه سخن نگفت).

و عایشه گریه کنان از نزد اُمّ سلمه بیرون رفت و با خود می گفت: تأسّف می خورم بر اشتباهی که انجام دادم.(1)

می بینید که اُمّ سلمه قسم می خورد با عایشه تا ابد سخن نگوید و عذر خواهی عایشه و اظهار توبه اش نیز نزد اُمّ سلمه پذیرفته نشد.

شیعیان نیز عذرخواهی و توبه عایشه را اصلاح کننده شخصیّت عایشه نمی دانند و همواره او را سرزنش نموده، مذمّت می کنند؛ زیرا جنگ جمل سرنوشت حکومت اسلامی را تغییر داد و مسلمانان را به گروههای مختلف تقسیم نمود و در حقیقت نخستین جنگ میان خود مسلمانان بود. با این وجود چگونه می شود عایشه را اُمّ المؤمنین خطاب کرد، در حالی که با بهترین فرزندان خود جنگید؟

4. و در خصوص حفصه، پدرش عمر بن خطّاب اعتراف می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله حفصه را دوست نداشت.

در (صحیح مسلم) از عمر بن خطّاب نقل می کند که خطاب به دخترش حفصه گفت:

(والله لقد علمت انّ رسول الله صلی الله علیه وآله لا یحبّک، ولو لا أنا لطلّقک.(2)

(به خدا سوگند یقین دارم رسول خدا صلی الله علیه وآله

تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، تو را طلاق می داد.)

با توجّه به اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله حفصه را دوست نداشت و در فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله همکار عایشه بود، بر چه اساسی شیعیان را بر سرزنش کردن او مذمّت می کنید؟

1. المحاسن (البیهقی)، ج1، ص 145 149.

2. صحیح مسلم، ج1، ص188.

توسّل به اولیای الهی

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسأله توسّل به اولیای الهی است.

بی شک مسأله توسّل از مسائلی است که در میان خدا پرستان و مسلمانان جهان و به خصوص در میان شیعیان رواج داشته است. در واقع همه انسانهای موحّد و پیروان ادیان و مذاهب به نوعی توسّل را پذیرفته اند. ولی در کیفیّت توسّل و آنچه وسیله قرار می گیرد، اختلاف است. و منشأ این اختلاف در میان مسلمانان چیزی جز تبلیغات مسموم و آموزه های غلط و نظریّات دور از واقع سردمداران مسلک وهّابیّت نیست، به گونه ای که آنان بعضی از انواع توسّل را که در میان شیعیان رواج دارد، کفر و شرک دانسته اند و بر همین اساس سایر مسلمانان را بر ضدّ شیعیان تحریک نموده، به خصوص در موسم حج و عمره با هدف ایجاد تفرقه و بدبینی نسبت به مذهب شیعه مسئله توسّل را مطرح کرده، شیعیان را متّهم به کفر و شرک می کنند.

آنان در تبلیغات خویش ادّعا می کنند: توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر اولیا پس از مرگ آنان، با آموزه های دین اسلام مخالفت دارد و بدعت است وبدعت حرام است.

این

گونه تبلیغات ریشه در عقاید و آیین وهابیّت دارد که اشخاصی مانند ابن تیمیّه و بن باز، سالها آن را ترویج نموده و اسباب انحراف بعضی از مسلمانان را ایجاد نموده اند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان آن دو را در باب توسّل ذکر کنیم تا اصل شبهه از زبان و قلم خودشان توضیح داده شود.

ابن تیمیّه می گوید:

(لفظ التوسّل قد یراد به ثلاثه اُمور. یراد به أمران متّفق علیهما بین المسلمین:

أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التّوسل بالإیمان به وبطاعته.

والثانی: دعاؤه وشفاعته وهذا أیضاً نافع یتوسّل به من دعا له وشفع فیه باتّفاق المسلمین.(1))

(از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود. دو معنای آن به اتّفاق تمام مسلمانان صحیح است:

1. معنایی که اصل ایمان و اسلام است و آن عبارت است از توسّل با ایمان به پیامبر و اطاعت از او.

2. دعا و شفاعت پیامبر. و این نیز مفید است؛ زیرا کسی که پیامبر برای او دعا کند و درباره او شفاعت کند، به پیامبر توسّل کرده است و به اتّفاق همه مسلمانان مفید است.)

و سپس معنای سوم توسّل را، توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و واسطه قرار دادن آن حضرت و سایر اولیا معرّفی کرده و می گوید:

(ومنهم من یتأوّل قوله تعالی: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا) ویقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته کنّا بمنزله الّذین طلبوا به الاستغفار من الصحابه. ویخالفون بذلک إجماع الصحابه والتابعین لهم بإحسان وسائر المسلمین، فإنّ أحداً منهم لم یطلب من النبیّ صلی الله علیه وآله بعد موته أن یشفع له

ولا سأله شيئاً ولا ذكر ذلک أحدٌ من أئمّه المسلمین فی کتبهم. فهذه الأنواع من

1. مجموع الفتاوی، ج1، ص153.

خطاب الملائکه والأنبیاء والصالحین بعد موتهم عند قبورهم وفی مغیبهم وخطاب تماثیلهم هو من أعظم أنواع الشرک الموجود.(1)

(و بعضی در تفسیر آیه شریفه (وَلو أنّهم إذ ظلموا...) گفته اند: هر گاه ما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله از او طلب استغفار نماییم، به منزله صحابه آن حضرت هستیم که در حال زنده بودن آن حضرت از او طلب استغفار می نمودند. اینها با این سخن به مخالفت با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان برخاسته اند؛ زیرا هیچ یک از صحابه و تابعین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله طلب شفاعت از او نکرده، چیزی از او درخواست ننمودند. و هیچ یک از پیشوایان مسلمین نیز آن را در کتابهای خویش ذکر نکرده اند. لذا این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صالحان پس از مرگ آنها و در کنار قبر آنان از بزرگترین انواع شرک به خداوند متعال است.)

و در جایی دیگر می گوید:

(فلفظ التوسّل یراد به ثلاثه معان:

أحدها: التوسّل بطاعته. فهذا فرض لا یتمّ الإیمان إلاّ به.

والثانی: التوسّل بدعائه وشفاعته. وهذا کان فی حیاته ویکون یوم القیامه یتوسّلون بشفاعته.

الثالث: التوسّل بمعنی الإقسام علی الله بذاته والسؤال بذاته. فهذا هو الّذی لم تکن الصحابه یفعلونه فی الاستقاء ونحوه، ولا فی حیاته، ولا بعد مماته، ولا عند قبره ولا یعرف هذا فی شیء من الأدعیه المشهوره بینهم، وإنّما ینقل من ذلک فی أحادیث ضعیفه مرفوعه وموقوفه أو عمن لیس قوله حجّه.(2)

(از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود:

1. توسّل

به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله. اینگونه توسّل واجب است، زیرا ایمان جز با آن کامل نمی شود.

1. همان، ص159. 2. همان، ص202.

2. توسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله. و اینگونه توسّل در هنگام زنده بودن پیامبر صلی الله علیه وآله وجود داشته و در قیامت نیز به شفاعت او متوسّل می شوند.

3. توسّل به معنای قسم دادن خداوند را به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و درخواست حاجت از خداوند با واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله. و این همان چیزی است که صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله در حیات ایشان، پس از رحلت او و در کنار قبر آن حضرت انجام نداده اند، و در هیچ دعای مشهوری نیز وارد نشده است، بلکه فقط یا در احادیث ضعیف و یا توسّط کسانی که سخنشان حجّت نیست نقل شده است.)

و بن باز می گوید:

(توسّل به صلحا دو قسم است:

قسم اوّل: توسّل به دعای آنها. و این اشکالی ندارد، زیرا صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله در زمانی که آن حضرت زنده بود به دعای آن حضرت توسّل می جستند و پیامبر صلی الله علیه وآله درباره آنان دعا می کرد و آنان به فیض می رسیدند. و نیز عمر بن خطاب در طلب باران متوسّل به دعای عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله شد.

قسم دوم: توسّل به خود آنها. این گونه توسّل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقّق امری تأثیر گذار است، نوعی از انواع

شرک را اظهار کرده است.

بنابر این توسّل به خود پیامبر صلی الله علیه وآله و اینکه کسی بگوید: (أسألک بنبیّک محمّد) جایز نیست، مگر اینکه منظورش این باشد که با ایمان به رسول الله صلی الله علیه وآله و محبّت به او توسّل به خدا می جوید؛ زیرا این گونه توسّل در دین خدا وارد شده و برای بندگان خدا مفید است. و امّا خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله ای نیست که برای بندگان مفید باشد.

و همچنین به نظر من توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند نیز جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله برای خودش مفید است نه برای دیگران...(1)و در جای دیگر می گوید:

(توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله سه قسم است:

1. فتاوی مهمّه، ج1، ص90.

قسم اوّل: توسّل به ایمان به پیامبر صلی الله علیه وآله و اطاعت از او. این گونه توسّل هم در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و هم پس از او جایز است.

قسم دوم: توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه وآله بخواهد تا در حقّ او دعا کند. این قسم از توسّل در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله پس از مردن نمی تواند برای او دعا کند.

قسم سوم: توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند. این قسم چه در زمان زنده بودن پیامبر صلی الله علیه وآله و چه در زمان

پس از رحلت او جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله ای برای رسیدن به مقصود نیست، به این دلیل که مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل او نیست.

اگر کسی بگوید: من به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمدم و از او خواستم تا برای من در نزد خداوند استغفار و شفاعت کند، آیا این کار جایز است یا نه؟

می گویم: جایز نیست.

و اگر کسی بگوید: مگر خداوند متعال نفرموده است: (ولو أنّهم إذ ظلموا...)؟

می گویم: آری خداوند متعال چنین فرموده است، ولی باید توجّه داشت که خداوند می فرماید: (لو انّهم إذ ظلموا)، و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است، نه ظرف برای آینده. خداوند نفرمود: (ولو انهم إذا ظلموا)، بلکه فرمود: (إذ ظلموا.) لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رخ داده سخن می گوید. رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از مردن نمی تواند برای دیگران استغفار کند؛ زیرا هرگاه بنده خدا از دنیا برود، عملش نیز قطع می گردد...(1))

سخنان ابن تیمیّه و بن باز در چند مطلب خلاصه می گردد:

1. اگر کسی ایمان خود به پیامبر صلی الله علیه وآله و اطاعت از او را واسطه میان خود و خداوند قرار دهد، هیچ اشکالی ندارد.

2. اگر کسی دعای پیامبر صلی الله علیه وآله را واسطه و وسیله برای بر آورده شدن حاجات

1. همان، ص 101 و 102.

خویش توسّط خداوند قرار دهد و از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کند تا برای او دعا نماید، جایز نیست؛ زیرا این عمل در صورتی ممکن است که پیامبر

صلی الله علیه وآله زنده باشد و بتواند دعا کند. پیامبر صلی الله علیه وآله پس از مردن مانند سایر بندگان خدا از دنیا فاصله گرفته و نمی تواند برای کسی دعا کند.

3. واسطه قرار دادن شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سایر پیامبران و امامان و صلحا چه در زمان حیات و چه پس از مردن آنان جایز نیست. و دلیل بر آن عبارت است از:

الف) وسیله قرار دادن آنان برای برآورده شدن نیازها به معنای روی گرداندن از خداوند و روی آوردن به کسی دیگر است، و این شرک به خداوند متعال می باشد.

ب) توسّل به شخص پیامبران و اولیای در هیچ زمانی از صحابه صادر نشده است.

ج) توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله در هیچ یک از دعاهای مشهور وارد نشده است.

د) روایتی که دلالت بر جواز توسّل به شخص پیامبران و اولیای داشته باشد وجود ندارد.

4. واسطه قرار دادن مقام و منزلت پیامبران و صلحا و قسم دادن خداوند را به مقام و منزلت آنان در نزد خود جایز نیست، زیرا مقام و منزلت آنان فقط برای خودشان مفید است و از این مقام سودی به دیگران نمی رسد.

نکات دیگری نیز در سخنان آن دو و بعضی دیگر از پیروانشان در دفاع از نظریّه خویش دیده می شود که در ذیل پاسخ به شبهه مورد اشاره قرار خواهدگرفت.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه لازم است معنای توسّل و بیگانگی آن با انواع شرک وجایگاه آن در قرآن و روایات و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله و سیره مسلمانان مورد بررسی قرار گیرد.

معنای توسّل و وسیله

کلمه (توسّل) در لغت به معنای تقرّب و نزدیک کردن است. و کلمه (وسیله) به معنای منزلت و درجه و نزدیکی به پادشاه است.

ابن منظور در کتاب (لسان العرب) می گوید: (وسیله یعنی منزلت نزد پادشاه. وسیله یعنی درجه. وسیله یعنی نزدیکی. گفته می شود: وسل فلان إلی وسیله وقتی که شخص با انجام عملی خود را به شخص دیگری نزدیک کند. و گفته می شود: وتوسّل إلیه بوسیله وقتی که با انجام عملی خود را به شخص نزدیک گرداند. و گفته می شود: توسّل إلیه بکذا یعنی با رشته محبّت و احترامی که شخصی در نزد شخص دیگر دارد، خود را به او نزدیک کند. و وسیله یعنی پیوند و نزدیکی.)

(گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.)

و نیز می فرماید:(فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ ذَا لِکَ هُوَ ا لْفَوْزُ ا لْمُبِینُ)

(کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارشان آنان را در رحمت خویش داخل می کند، و این کامیابی آشکار است.)

این اشخاص هر مقدار که عمل کنند به درجات آنان در نزد خداوند افزوده می شود، خداوند متعال می فرماید:(الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ * أُوْلَبِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ)

1. لسان العرب، ج11، ص724.

2. الصحاح، ج5، ص1841.

3. القاموس المحیط، ج4، ص64.

معنای توسّل را تقرّب و معنای وسیله را منزلت و درجه دانسته اند.

بنابراین

توسّل به خدا به وسیله چیزی یا شخصی، یعنی تقرّب به خدا به واسطه آنچه که دارای مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند است. و نیز معنای وسیله بودن، مقام و منزلت داشتن است؛ و معنای (صاحب الوسیله) عبارتست از کسی که مقام و منزلت دارد.

بی شکّ مقام و منزلت و درجه اوصافی هستند که برای هر چیزی قابل ثبوت است. فرقی ندارد که آن چیز یکی از اعمال مانند نماز، روزه، حج و... باشد و یا یکی از اشخاص باشد؛ از این رو هر عمل و یا هر شخصی که در نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلت باشد، (صاحب الوسیله) است و می توانیم به واسطه مقام و منزلت و احترامش در نزد خداوند تقرّب به ذات اقدس الهی جسته، او را برای برآورده شدن حاجات التماس نماییم.

البتّه تفاوت عمل و شخص در این جهت است که هر عملی از اعمال صالحه خود به خود دارای مقام و درجه و منزلت در نزد خداست، طوری که انجام آن عمل مستلزم تقرّب به خداوند متعال است. مثلاً ایمان به خداوند یا ایمان به نبوت انبیا یا انجام نماز و روزه وسیله هایی برای تقرّب به خداوند هستند.

و امّا اشخاص دو گروه اند:

1. کسانی که تنها با انجام اعمال صالحه برخوردار از مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند می شوند، مانند عموم بندگان خدا که با ایمان به خدا و پیامبرش و انجام عملهای نیک در رحمت خداوند داخل شده، بارعایت تقوای الهی در نزد خداوند، گرامی می شوند؛ همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ)

1. الحجرات/ 13.

2.

الجاثیه/ 30.

3. الأنفال/ 3 و 4.

(کسانی که نماز بر پا می دارند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند، حقیقتاً مؤمن هستند و در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و آمرزیده می باشند و از نعمت خداوند برخوردارند.)

2. کسانی که علاوه بر برخورداری از درجات با انجام اعمال نیک، خداوند متعال ذاتِ آنان را بر سایر ذوات برتری داده و خود آن اشخاص از مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند برخوردار هستند؛ مانند: پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) و بعضی اولیای الهی.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَا هِیمَ وَءَالَ عِمْرَا نَ عَلَی ا لْعَلَمِینَ)

(خداوند حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر همه برگزیده است.)

و نیز درباره شخصیت والای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَمَآ أَرْسَلْنَکَ إِلاَّ رَحْمةً لِّلْعَلَمِینَ)

(تو را جز به عنوان رحمتی بر جهانیان نفرستادیم.)

(وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ ا لْکِتَبَ وَا لْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مَالَمْ تَکُن تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیمًا)

(خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل گردانید و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت. و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.)

و درباره سایر پیامبران (علیهم السلام) می فرماید:(وَإِسْمَعِیلَ وَا لْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطاً وَکُلاًّ فَضَّلْنَا عَلَی ا لْعَلَمِینَ)

(اسماعیل و یسع و یونس و لوط، تمام آنها را بر جهانیان برتری دادیم.)

1. آل عمران/ 33.

2. الأنبياء/ 107.

3. النساء/ 113.

4. الأنعام/ 86.

و درباره اهل بیت (علیهم السلام) می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

(خداوند خواسته است هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند.)

یقیناً پیامبران و امامان معصوم (علیهم

السلام) شخصیت های برتر عالم امکان هستند که خداوند متعال ذات اقدس آنان را با نور عصمت، معرفت و اعطای درجه نبوّت و امامت بر همه جهانیان برتری داده است. و این برتری به ذات این شخصیت ها بر می گردد. علاوه بر آن با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات و رعایت تقوای تامّ الهی به بالاترین درجه ای که ممکن است از این طریق کسب شود، دسترسی پیدا می کنند.

بنابر این پیامبران و امامان و اولیا از دو کانال دارای وسیله و منزلت و مقام در نزد خداوند می باشند و خداوند متعال از دو جهت به آنان وسیله و درجه عنایت فرموده است؛ از این رو یکی از بهترین راههای تقرّب به خداوند این است که صاحبان حقیقی وسیله و مقام و درجه یعنی پیامبران و امامان و بعضی اولیا را واسطه قرار دهیم و ازخداوند به واسطه مقام و منزلت آنان در نزد خودش آمرزش گناهان و بر آورده شدن حاجات و نزدیک شدن به خودش را طلب کنیم.

پس از روشن شدن معنای توسّل و وسیله، می پردازیم به پاسخ از شبهه ای که مطرح شد.

پاسخ اوّل: بیگانگی توسّل از شرک

یکی از شگردهای وهّابیون در مبارزه با عقاید شیعه این است که این عقاید را شرک به خداوند متعال می دانند. توسّل به شخصیتهای معنوی مانند پیامبران، امامان و صلحا را نوعی از انواع شرک دانسته اند. ابن تیمیّه و بن باز، طوری درباره توسّل قلم فرسایی می کند و آن را از انواع شرک می دانند که گویا درباره معنای توسّل و آنچه در میان مسلمانان رواج دارد، فقط به تبلیغات

مسموم دیگران بر ضد شیعه توجّه داشته، هیچ گونه تحقیقی در این خصوص نکرده اند.

1. الأحزاب/ 33.

ابن تیمیّه می گوید:

(این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صلحا پس از مردن آنها بزرگترین نوع شرک است.(1))

و بن باز درباره توسّل می گوید:

(رفتن به کنار قبرها چه قبر عموم مردم و چه قبر کسانی که آنان (شیعیان) گمان می کنند اولیای خدا هستند به قصد کمک گرفتن از آنان و پناهنده شدن به آنان و مطالبه آسان شدن امور زندگی شرک اکبر و خارج کننده از دین است، زیرا خداوند می فرماید: هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند هیچ دلیلی برای آن ندارد، و حساب او با خداوند است، به راستی که خداوند کافران را رستگار نمی گرداند. این آیه دلالت دارد بر این که هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند، هیچ برهان و دلیلی بر این کار ندارد. و نیز دلالت دارد بر این که خداوند این اشخاص را تهدید می کند. و دلالت دارد بر این که چنین اشخاصی جز با دعای خداوند رستگار نمی شوند. و نیز دلالت دارد بر اینکه این اشخاص کافر می باشند.(2))

و در جای دیگر می گوید: (یکی از انواع شرک عبارت است از شرک اکبر که انسان را از اسلام خارج می گرداند، مانند کمک خواستن از غیر خداوند در امور خارق العاده. و یکی دیگر از انواع شرک عبارت است از عملی که سبب شرک می گردد، مانند توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت صلحا.)

و در جای دیگر نیز گفته است: (قسم دوم از اقسام توسّل عبارت

است از توسّل به خود پیامبران و اولیا، و این قسم از توسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است.)

1. مجموع الفتاوی، ج 1، ص 159.

2. فتاوی مهمّه، ج1، ص76.

3. فتاوی مهمّه، ج1، ص 32 و 33.

جای بسیار تأسّف است شخصی که مفتی یکی از کشورهای اسلامی است، با چشم پوشی از واقعیات موجود در جوامع اسلامی و بدون توجّه به توسّلِ رایج در میان مسلمانان، این گونه سخن بگوید و بسیاری از مسماَنان و بزرگان دین و بعضی از علمای اهل سنّت مانند: شیخ عزالدین عبدالسلام و خطابی و آلوسی و... و بلکه افرادی مثل: احمد بن حنبل و مالک را مشرک بشمارد.

در گذشته توضیح دادیم که معنای توسّل به خداوند عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند، و معنای وسیله عبارت است از مقام و منزلت؛ بنابراین معنای توسّل به خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند به واسطه مقام و منزلتی که پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند متعال دارد.

روشن می شود که توسّل نه تنها با شرک به طور کامل بیگانه است، بلکه به نوعی تظاهر به وحدانیت خداوند متعال است؛ زیرا در توسّل (مسئولٌ عنه) در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیست، وقتی می گوییم: (اللّهمّ أتوسّل إلیک بنبیّک أن تقضی حاجاتی) منظور این است که پروردگارا ! مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله را که در نزد تو محترم است، واسطه قرار داده و می خواهم حاجاتم را برآورده سازی.

آیا شایسته است کسی که محبوب خداوند را واسطه فیض خداوند قرار

می دهد، مشرک خوانده شود و در اعتراض به او از آیاتی که در مذمّت مشرکان و ملحدان نازل شده است استفاده گردد؟! و آیا کسی که مقام و منزلت اولیا و امامان و حرمت علما و صلحا را واسطه توجّه خداوند به خودش قرار داده و بر آورده شدن حاجاتش را از خداوند می طلبد، شایسته مقایسه با ملحدان و مشرکان است؟!

شوکانی برای اثبات واسطه بودن پیامبران و اولیا، در کتاب (نیل الأوطار) می گوید:

(أردف الحمدلله بالصلاه علی رسوله صلی الله علیه وآله، لکونه الواسطه فی وصول

1. همان، ص 90.

الکمالات العلمیّه والعملیّه إلینا من الرفیع عزّ سلطانه وتعالی شأنه. وذلک لأنّ الله تعالی لمّا کان فی نهایه الکمال ونحن فی نهایه النقصان لم یکن لنا استعداد لقبول الفیض الإلهی، لتعلّقنا بالعلائق البشریّه والعوائق البدنیّه وتدنُّسنا بأدناس اللذات الحسّیه والشهوات الجسمیّه وکونه تعالی فی غایه التجرّد ونهایه التقدّس، فاحتجنا فی قبول الفیض منه جلّ وعلا إلی واسطه له وجه تجرّد ونوع تعلّق، فبوجه التجرّد یستفیض من الحقّ وبوجه التعلّق یفیض علینا. وهذه الواسطه هم الأنبیاء، وأعظمهم رتبةً وأرفعهم منزلةً نبیّنا صلی الله علیه وآله (1).)

(مصنّف کتابِ (منتقی الأخبار) پس از حمد خداوند شروع به صلوات بر پیامبرش می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله واسطه در رسیدن کمالات علمی و عملی به ما از طرف خداوند است. و دلیل بر این مطلب این است که خداوند متعال در بالاترین مرتبه کمال قرار دارد، و ما در پایین ترین مرتبه کمال قرار داریم؛ از این رو استعداد پذیرش فیض الهی را به طور مستقیم نداریم، زیرا ما وابسته به دلبستگی های بشری، حجابهای بدنی و

آلوده به لذّتهای ظاهری و شهوتهای جسمانی هستیم؛ در حالی که خداوند متعال در نهایت تجرّد و تقدّس است. پس در پذیرش فیض از خداوند نیاز به واسطه ای داریم که برخوردار از حقیقتی معنوی دنیوی باشد، تا با معنویت و تجرّدش از خداوند فیض را بطلبد و با دنیایی بودنش به ما فیض او را برساند. و این واسطه انبیا هستند و در میان انبیا بالاترین مرتبه و منزلت را پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دارد.)

اگر بن باز مقداری در حقیقت پیامبران و امامان و مقداری در معنای وسیله بودن آنان و مقداری در توسّل رایج میان مسلمانان می نگریست، هرگز کسانی را که به واسطه آنان توسّل می جویند متّهم به شرک نمی کرد.

شوکانی در کتاب (الدرّ النضید) نیز مطالبی دارد که در واقع پاسخ قاطعی به کسانی است که چشم های خود را بر روی واقعیتهای خارجی بسته اند و به همه چیز رنگ شرک می دهند. او می گوید: (به نظر من دلیلی بر اختصاص جواز توسّل به

1. نیل الأوطار، ج1، ص8.

پیامبر صلی الله علیه وآله آن گونه که شیخ عزّالدین عبدالسلام نوشته وجود ندارد، زیرا:

اوّلاً: عرض کردیم که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله اجماع دارند که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله به عباس عموی پیامبر علیه السلام توسّل جسته شد.

و ثانیاً: توسّل به خداوند به واسطه اهل فضل و دانش در واقع توسّل به عملهای نیک و امتیازات درونی آنان است؛ زیرا شخص فاضل و پاکدامن تنها با انجام کارهای نیک، فاضل و پاکدامن می گردد. اگر کسی بگوید: (اللّهمّ أتوسلّ إلیک بالعالم الفلانی) به

خاطر جایگاه و منزلت علمی او است.

و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله حکایت کرده است که تخته سنگ بزرگی بر روی سه نفر فرود آمد و آنها را زندانی کرد، هریک از آنها به واسطه بهترین عمل نیکی که انجام داده بودند به خداوند متوسّل شدند و آن تخته سنگ کنار رفت.

اگر توسّل به کارهای نیک جایز نبوده و شرک باشد آنگونه که تنگ نظرانی مانند ابن سلام و پیروانش پنداشته اند خداوند خواسته آن سه نفر را اجابت نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله پس از نقل آن، ساکت نمی شد.

و از همین جا در می یابیم کسانی که توسّل به خداوند را با واسطه قرار دادن پیامبران و صلحا جایز نمی دانند و استدلال می کنند به آیاتی مانند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) و (فَلاَ تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) و (لَهُو دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَيَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْء) ایرادهای این افراد با استدلال به این آیات مردود است؛ زیرا در آیه اوّل تصریح شده است که آنان بتها را فقط با هدف نزدیک شدن به خداوند می پرستیدند؛ و کسی هم که به عالِم متوسّل می شود، او را نمی پرستد، بلکه چون می داند برای دانشمندی که حامِل علم باشد، امتیاز و احترامی در نزد خداوند هست، به او متوسّل می شود تا خدا را عبادت کند. و در آیه دوم نیز نهی شده است از اینکه بندگان کسی دیگر را در کنار خداوند قرار داده و بگویند: (یا الله) (یا

فلان) ؛ و کسی که به عالم متوسّل می شود، تنها به واسطه عمل نیکی که بعضی بندگان خدا انجام داده اند، به خداوند تقرّب می جوید، آن گونه که آن سه نفر به واسطه عملهای نیکشان متوسّل به خداوند شدند. و در آیه سوم تصریح شده است که آن افراد به کسی روی آوردند که قدرت پاسخ گویی به آنان را ندارد و از پروردگارشان که پاسخ گوی آنان است، روی گردان شدند؛ و امّا متوسّل به علم کسی، جز خداوند را نمی خواند و هیچ کس دیگری را در مرتبه ای پایین تر و یا مساوی با خداوند قرار نمی دهد. (1)

شوکانی در حقیقت می خواهد به کسانی مانند بن باز در (فتاوی مهمّه) و البانی در کتاب (التوسّل) و دیگران هشدار بدهد که واژه توسّل از نظر مفهومی و خارجی کاملاً با واژه شرک مغایرت دارد و اتّهام شرک به کسانی که جز خداوند متعال را نمی پرستند و تنها برای تقرّب به خداوند اشخاصی را واسطه قرار می دهند که یا با انجام اعمال نیک در نزد خداوند احترام پیدا کرده اند و یا علاوه بر انجام اعمال نیک به خاطر امتیازات الهی مانند نبوّت و امامت دارای مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند شده اند، بی اساس است.

پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا

ابن تیمیّه و بن باز و پیروان آنها معتقد بودند توسّل به خداوند به واسطه دعای پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن آن حضرت جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا (بعد مماته متعذّر)؛ پس از مردنش توان دعا کردن برای دیگران را ندارد،

و (لأنّه اذا مات العبد انقطع عمله)؛ هر بنده ای که می میرد عملش نیز قطع می گردد.

اکنون از آنان می پرسیم: اگر در حال حاضر پیامبران و امامان و شهدا زنده باشند، توسّل به خداوند به واسطه دعای آنان جایز است یا نه؟ یقیناً پاسخی جز جواز توسّل ندارند؛ زیرا خودشان تصریح کردند که دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن، برای هر کسی که انجام گیرد مفید است و همه مسلمانان در این امر اتفاق نظر دارند.و حقیقت این است که پیامبران و امامان و شهدا در حال حاضر زنده هستند.

1. الدرّ النضید، ص 9 و 10؛ تحفه الأحوذی، ج10، ص26.

امّا پیامبران

درباره زنده بودن پیامبران روایات گوناگونی نقل شده است:

1. (عن أنس بن مالک: أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله قال: الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون(1).)

(انس بن مالک گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می خوانند.)

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) درباره سند این حدیث می گوید: (بیهقی کتاب زیبایی درباره زنده بودن پیامبران در قبرهایشان تألیف کرده است. در این کتاب حدیث انس بن مالک (الأنبیاء أحیاء...) را ذکر کرده و آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر که از رجال صحیح مسلم محسوب می شود، از مسلم بن سعید که احمد بن حنبل و ابن حبّان او را ثقه دانسته اند، از حجّاج اسود که توسّط احمد بن حنبل وابن معین توثیق شده است، از ثابت، از انس بن مالک روایت می کند. و ابویعلی نیز این حدیث را در مسندش با همین سند ذکر

می کند.)

مناوی نیز در کتاب (فیض القدیر) می گوید: (این روایت از انس بن مالک روایت شده است و این حدیث صحیح است.(3)

1. مسند أبی یعلی، ج6، ص147؛ الجامع الصغیر، ج1، ص477؛ فیض القدیر، ج3، ص239؛ الکامل (ابن عدی)، ج2، ص327؛ تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص326؛ میزان الاعتدال، ج1، ص460؛ مجمع الزوائد، ج8، ص211.

2. فتح الباری، ج6، ص352.

3. فیض القدیر، ج3، ص239.

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) می گوید: (این روایت را ابویعلی و بزار روایت کرده اند. راویانی که در سند روایتِ ابویعلی ذکر شده همگی ثقه می باشند.)

عظیم آبادی نیز در کتاب (عون المعبود) و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گویند: (در حدیث ثابت شده است که پیامبران در قبرهایشان زنده هستند. این روایت را منذری ذکر کرده و بیهقی آن را روایت صحیحی دانسته است.)

شعیب ارنؤوط در حاشیه بر (سیر اعلام النبلاء) می گوید: (حدیث الأنبیاء أحیاء فی قبورهم صحیح بطرقه(3)؛ حدیث (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم) با سندهای موجود، صحیح است.)

و ألبانی در کتاب (أحکام الجنائز) گفته است:

(ثبت عنه صلی الله علیه وآله انّه قال: (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون). أخرجه أبویعلی بإسناد جیّد. وقد خرجته فی الأحادیث الصحیحه.(4)

(ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (الأنبیاء أحیاء...). وابویعلی این روایت را با سند خوبی روایت کرده است. و من نیز آن را در حدیثهای صحیح ذکر کرده ام.)

بنابراین روایت مذکور از نظر سند مشکلی ندارد. و از نظر دلالت نیز بسیار واضح است.

2. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (شبی که معراج رفتم موسی علیه السلام را در کثیب أحمر (توده ریگ سرخ) دیدم که در قبرش ایستاده و

نماز می خواند.)

3. بسیاری از روایات دلالت دارد بر اینکه صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله توسّط آن

1. مجمع الزوائد، ج8، ص211.

2. عون المعبود، ج3، ص261؛ نیل الأوطار، ج3، ص305.

3. سیر أعلام النبلاء، ج9، ص161.

4. أحکام الجنائز (الآلبانی)، ص213.

5.صحیح مسلم، ج7، ص102؛ مسند أحمد، ج3، ص148؛ سنن النسائی، ج3، ص215؛ مجمع الزوائد، ج9، ص205؛ صحیح ابن حبّان، ج1، ص242؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص71؛ نیل الأوطار، ج3، ص305؛ السنن الکبری (النسائی)، ج1، ص419؛ کنزالعمّال، ج11، ص511؛ الدرّ المنثور، ج4، ص150.

حضرت پاسخ داده می شود: اکنون بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

الف) (ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بر من صلوات فرستید، زیرا صلوات شما هرکجا باشید به من می رسد.)

بسیاری از دانشمندان اهل سنّت این حدیث را حدیث صحیح دانسته اند(2).

ب) (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در روز جمعه زیاد صلوات بر من بفرستید، چون صلوات شما برمن عرضه می گردد. گفتند: چگونه صلوات ما بر تو عرضه می گردد، در حالیکه بدن شما پوسیده شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند متعال به زمین اجازه نمی دهد بدنهای پیامبران را فاسد کند.)

(به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید، بلکه آنان زنده هستند و شما نمی فهمید.)

(وَلاَتَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَا تًا بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ)

(کشته شدگان در راه خدا را مرده نپندارید، بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند.)

امامان معصوم (علیهم السلام) نیز شهید هستند.

البتّه معنای زنده بودن پیامبران، امامان و شهدا این است که آنان در قبرهایشان به اذن خداوند

متعال شاهد کردار مردم هستند. در این صورت توسّل به خداوند به واسطه آنان، درخواست دعا در نزد خداوند و طلب مغفرت از خداوند در حال حاضر جایز است.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گوید: (استاد ابومنصور بغدادی گفته است: (محقّقین و متکلّمین گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وآله پس از وفاتش زنده است.) و مؤیّد آن، فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: (شهدا در قبرهایشان زنده هستند و روزی داده می شوند)، و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز از شهداست. و هنگامی که ثابت شد آن حضرت در قبرش زنده است، آمدن به نزد او پس از مرگش مانند آمدن به نزد او قبل

1. مسند أحمد، ج2، ص367؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص453؛ مجمع الزوائد، ج10، ص162؛ المعجم الأوسط، ج8، ص82.

2. المجموع، ج8، ص275؛ فقه السنّه، ج1، ص612؛ أحکام الجنائز، ص219؛ فتح الباری، ج6، ص352؛ ریاض الصالحین، ص556.

3. مسند أحمد، ج4، ص8؛ سنن الدارمی، ج1، ص369؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص 345 و 524؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص 236 و 324؛ سنن النسائی، ج3، ص91؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص 278 و ج4، ص560؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج3، ص249.

4. فتح الباری، ج6، ص352.

5.شرح سنن النسائی، ج4، ص 82.

6. عون المعبود، ج6، ص201.

7.فیض القدیر، ج6، ص220.

والرشاد)(8)، و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)(9) و...

8.سبل الهدی والرشاد، ج12، ص360.

9. نیل الأوطار، ج3، ص305.

در قرآن کریم به طور صریح زنده بودن شهدا را متذکّر شده است. خداوند متعال می فرماید:

(وَلاَتَقُولُواْ لِمَن يُقْتَلُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَا تٌ بَلْ أَحْيَآءٌ وَلَكِن لاَّتَشْعُرُونَ)

1. البقره/ 154.

2. آل عمران / 169.

از مرگش است.)

بکری دمیاطی می گوید:

(پیامبر صلی الله علیه وآله در قبرش زنده است و به اذن خداوند از ظواهر و اسرار خلق اطلاع دارد.)

نتیجه: افرادی مانند ابن تیمیّه و بن باز، توسّل به معنای درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وآله را در حال زنده بودنش جایز دانستند. وقتی ثابت شد پیامبران و امامان اکنون نیز زنده اند، پس توسّل به خداوند متعال به واسطه آنان به معنای درخواست دعا از آنان برای برآورده شدن حاجات جایز است.

پاسخ سوم: توسّل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست

در کلمات ابن تیمیّه مهمترین سند برای اثبات حرمت توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت پیامبران، معهود نبودن این عمل در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسّل نکردن صحابه و تابعین و ائمّه چهارگانه مذاهب به مقام و منزلت آن حضرت معرّفی شده است. در پاسخ از این سند به ذکر دو مطلب بسنده می کنیم:

1. توسّل نکردن صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله دلیل بر حرمت نیست، همانطور که آلوسی در تفسیر (روح المعانی) پس از نقد و بررسی بعضی از ادلّه ای که درباره جواز توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند ذکر شده، اینگونه نتیجه گیری می کند: (پس از آنچه ذکر شد، به نظر من هیچ اشکالی در توسّل به خداوند به واسطه منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن و یا پس از رحلت آن حضرت نیست. و منظور از جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله معنا و مفهومی است که به یکی از صفات خداوند برمی گردد، مثلاً

منظور این است که محبّت تامّ خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب می شود تا خواسته او را رد نکرده، شفاعتش را بپذیرد؛ بنابر این معنای (إلهی أتوسّل بجاه نبیّک أن تقضی لی حاجتی) این است: پروردگارا! محبتّ خود

1. نیل الأوطار، ج5، ص178.

2. إعانه الطالبین، ج2، ص356.

به پیامبر صلی الله علیه وآله را وسیله ای برای بر آوردن حاجت من قرار بده. و فرقی بین این جمله و جمله (أتوسّل برحمتک أن تفعل کذا) نیست، زیرا معنای این جمله نیز این است: پروردگارا! رحمت خویش را وسیله ای در انجام فلان کار قرار بده.

بلکه به نظر من اشکالی ندارد که انسان به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله به معنایی که ذکر شده خداوند را قسم بدهد.

آری! توسّل به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله از صحابه نقل نشده است. و شاید علّت دوری نمودن آنان از توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله این بوده است که نمی خواستند پیامد بد و ترسناکی داشته باشد و در اذهان مردم آن زمان، طور دیگری نقش بندد؛ زیرا توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در زمانی تحقّق پیدا می کرد که نزدیک به زمان توسّل به بتها بود. از این رو سایر امامان پس از صحابه نیز به همین دلیل توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ترک کرده اند.

دو نکته دیگر باقی است:

اوّل: توسّل به مقام و منزلت کسانی دیگر غیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نیز اشکالی ندارد، در صورتی که بدانیم آن شخص نزد خداوند دارای مقام و منزلت است، مثلاً یقین

داشته باشیم شخص صالحی است و خداوند او را دوست دارد. و امّا کسانی که درباره آنان یقین به این موضوع نداریم توسّل به آنان جایز نیست.)

2. ابن تیمیّه در همان کتاب (مجموع الفتاوی) که ادّعا می کند توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از اصحاب و تابعین و ائمّه مذاهب نقل نشده است به صدور توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی گذشتگان اعتراف می کند. ایشان می گوید: (و مطالبی در باره توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از بعضی پیشینیان ذکر شده است، مانند حکایتی که ابن ابی الدنیا در کتاب (مجابی الدعاء) نقل کرده و گفته: ابوهاشم گفته است: از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گوید: مردی برای مداوا نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد. عبدالملک دستی به شکم او مالید و گفت: (تو

1. تفسیر روح المعانی، ج6، ص128.

مبتلا به مرضی شده ای که مداوا نمی شود.) آن مرد گفت: (مریضی من چیست؟) عبدالملک گفت: (دبیله(1) است.)

ابوهاشم می گوید: آن مرد مبادرت به خواندن این جملات کرد: (الله الله الله، پرودرگار من است که هیچ کس را شریک او قرار ندهم. پروردگارا! من به واسطه پیامبرت محمّد، پیامبر رحمت، به سوی تو روی آورده ام. ای محمّد! من به واسطه تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده ام تا نسبت به مرضی که به آن مبتلا شدم بر من ترحّم نماید.)

ابوهشام می گوید: عبدالملک دوباره شکم او را مالید و گفت: تو اکنون خوب شده ای.

من می گویم: این دعا و مانند آن از دعاهایی است که

پیشینیان در هنگام دعا استفاده می کردند. و در منسک مردوذی نیز نقل شده است که احمد ابن حنبل در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه وآله متوسّل می شد.)

پاسخ چهارم: دلیل های قرآنی بر جواز توسّل

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر جواز توسّل دارد:

1. خداوند متعال می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوآْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا)

(اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده بودند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می نمود، خداوند را توبه پذیر و بخشنده می یافتند.)

1. ابن اثیر در کتاب (النهایه، ج2، ص99) درباره معنای (دبیله) می گوید: (دبیله دمل بزرگی است که در داخل شکم پدیدار می شود و می ترکد و شخص را غالباً می کشد.)

2. مجموع الفتاوی، ج1، ص 263 264.

3. النساء/ 64.

بسیاری از مفسّران و محدّثان در تفسیر این آیه شریفه، داستان معروف اعرابی را نقل کرده اند که بیانگر این مطلب است که درخواست طلب آمرزش توسّط پیامبر صلی الله علیه وآله از خداوند متعال اختصاص به قبل از رحلت آن حضرت ندارد، بلکه شایسته است مردم پس از رحلت آن حضرت نیز به آن حضرت متوسّل شده و از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست استغفار نمایند.

عتبی و به روایتی علی علیه السلام نقل می کند: (در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: السلام علیک یا رسول الله. از خداوند متعال شنیده بودم که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوآْ أَنفُسَهُمْ...)، اکنون

من در حالی آمده ام که طلب آمرزش گناهانم را نموده، به واسطه تو از پروردگارم طلب شفاعت می کنم.

سپس مرد اعرابی دو بیت شعر سرود که ترجمه آن چنین است:

ای بهترین کسی که در بهترین دشت دفن شدی از عطرش دشت و تپّه عطر آگین گشته

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی که در این قبر پاکدامنی و جود و کرم هست

پس از سرودن این اشعار از آنجا رفت. در همان وقت بود که به خواب رفتم و پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که می فرمود:

(ای عتبی! خودت را به اعرابی برسان و به او مژده بده که خداوند او را آمرزیده است.)

همانطور که گذشت بن باز (مفتی عربستان) در مقام ردّ دلالت این آیه شریفه بر جواز توسّل به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: (خداوند متعال این آیه را نازل کرده است، ولی فرموده: (ولو أنّهم إذ ظلموا.) و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است و

1. تفسیر ابن کثیر، ج1، ص532؛ الدرّ المنثور، ج1، ص238؛ تفسیر الثعالبی، ج2، ص257؛ المجموع، ج8، ص274؛ إعانه الطالبین، ج2، ص357؛ المغنی (ابن قدامه)، ج3، ص589؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج3، ص494، کشف القناع، ج2، ص599؛ الأذکار النوویّه، ص206.

به عنوان ظرف برای آینده استعمال نمی شود. خداوند نفرموده است: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذا ظَّلَمُواْ)، بلکه فرموده است: (إذ ظلموا.) لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رُخ داده، سخن می گوید.)

ایشان طوری سخن می گوید که گویا هیچ اطّلاعی نسبت به ادبیّات عرب ندارد. تمام اندیشمندان ادبیّات عرب تصریح کرده اند که کلمه (إذ) اگر

چه غالباً برای ظرف ماضی استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف مستقبل (آینده) نیز استعمال می گردد، همانطور که کلمه (إذا) اگر چه غالباً برای ظرف مستقبل (آینده) استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف ماضی نیز استعمال می گردد(2)؛ از این رو تعیین یکی از دو وجه نیاز به قرینه دارد. و درباره آیه شریفه قرینه وجود دارد که کلمه (إذ) در مطلق زمان ماضی و مستقبل استعمال شده است، زیرا مراجعه اصحاب به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و درخواست دعا از ایشان قرینه برای زمان گذشته است، همانطور که داستان اعرابی قرینه برای مستقبل است.

2. خداوند متعال می فرماید:

(یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَجَهِدُواْ فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به سوی او دستاویز بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.)

در گذشته توضیح دادیم که وسیله عبارت است از هر عمل و یا شخصی که در نزد خداوند دارای مقام و منزلت و احترام باشد.

پس معنای (وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ ا لْوَسِیلَهَ) این است که در پی عمل و یا شخص با ارزشی برای تقرّب به خداوند متعال باشید. بی شک همانطور که انجام یک عمل صالح

1. فتاوی مهمّه، ج1، ص102.

2. شرح الرضی علی الکافیه، ج3، ص184؛ مغنی اللبیب، ج1، ص80 86.

3. المائده/ 35.

انسان را به خداوند نزدیک می کند، دعای شخص محترمی مانند پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) در تقرّب به سوی خدا و آمرزیده شدن گناهان توسّط خداوند بی تأثیر نیست.

3. برادران حضرت یوسف پس از پشیمانی نزد حضرت یعقوب آمدند و گفتند:

(یَأَبَانَا اسْتَغْفِرْ

لَنَا ذُ نُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَطِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى)

(پدر جان! ما خطاکار بودیم، تو درباره گناهان ما از خداوند طلب آمرزش کن. یعقوب گفت: به همین زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می کنم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه واسطه قرار دادن پیامبران و اولیا از دیرباز در میان مؤمنان وجود داشته است و پیامبران و اولیا این درخواست مردم را اجابت می کردند و میان آنان و خداوند واسطه می شدند.

از طرفی پیامبران و امامان و شهدا پس از مرگ نیز در قبرهایشان زنده هستند و ناظر کسانی هستند که به کنار قبرهای آنان می روند؛ از این رو واسطه قرار دادن آنها و درخواست استغفار از خداوند در حال حاضر نیز جایز است.

4. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله درباره زنانی که در گذشته مرتکب گناهانی شده و می خواهند با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت نموده، کارهای گذشته را ترک کنند، می فرماید:

(وَاستَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

(از خداوند برای آنان طلب آمرزش کن، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.)

این آیه نیز بیانگر این است که خداوند متعال دعای پیامبر صلی الله علیه وآله را واسطه ای برای بخشیده شدن دیگران قرار داده است. و از این جهت تفاوتی میان زمانی که آن حضرت در دنیا زندگی می کرد و زمانی که از دنیا رفته وجود ندارد.

1. یوسف/ 97 و 98.

2. الممتحنه/ 12.

پاسخ پنجم: دلیلهای روایی بر جواز توسّل

روایات گوناگونی وجود دارد که دلالت بر جواز توسّل دارند.

روایت اوّل: حدیث غار

در صحیح بخاری روایتی را در چند مورد از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه

وآله نقل کرده است.

متن روایت این است:

(بینما ثلاثه نفر یتماشون أخَذَهم المطر، فمالوا إلی غار فی الجبل، فانحطتْ علی فم غارهم صخره من الجبل، فأطبقتْ علیهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا أعمالاً عملتموها لله صالحه فادعوا الله بها لعلّه یفرّجها.

فقال أحدهم: اللّهمّ إنّه کان لی ولدان شیخان کبیران، ولی صبیّه صغار، کنت ارعی علیهم؛ فأذا رحتُ علیهم فحلبتُ بدأتُ بوالدیّ أسقیهما قبل ولدی. وأنّه نأی بی الشجر، فما أتیتُ حتّی أمسیتُ فوجدتهما قد ناما، فحلبت کما کنت احلب، فجئت بالحلاب، فقمت عند رؤسهما، أکره أن اُوقظهما من نومهما واکره أن أبدأ بالصبیّه قبلهما والصبیّه یتضاغون عند قدمی، فلم یزل ذلک دأبی ودأبهم، حتّی طلع الفجر. فإن کنت تعلم أنّی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجهً نری منها السماء. ففرَّجَ الله لهم فرجه حتّی یرون منها السماء.

وقال الثانی: اللّهمّ إنّه کانت لی ابنه عمّ أحبها کأشدّ ما یحبّ الرجال النساء، فطلبت إلیها نفسها، فأبتْ حتّی آتیها بمائه دینار، فسعیت حتّی جمعت مائه دینار، فلقیتها بها، فلمّا قعدت بین رجلیها قالت: (یا عبدالله اتّق الله ولا تفتح الخاتم)، فقمت عنها. اللّهمّ فإن کنت تعلم أنّی قد فعلت ذلک ابتغاء وجهک فاخرج لنامنها. ففرَّجَ لهم فرجهً.

وقال الآخر: اللّهمّ إنّی کنت استأجرت أجیراً بفرق أرُز، فلمّا قضی عمله قال: (اعطنی حقّی). فعرضت علیه حقَّه، فترکه ورغب عنه، فلم أزل أزرعه حتّی جمعتُ منه بقراً وراعیها، فجاءنی فقال: (إتّق الله ولا تظلمنی واعطنی حقّی). فقلت: (اذهب إلی ذلک البقر وراعیها)، فقال: (إتّق الله ولا تهزأ بی). فقلت: (إنّی لا أهزأ بک، فخذ ذلک البقر وراعیها) فأخَذَه فانطلق. فإن کنتَ تعلم أنّی فعلتُ ذلک ابتغاء وجهک فافرج ما بقی. ففرّج الله

عنهم.(1)

(سه نفر در بین راه می رفتند که باران شروع به باریدن کرد؛ به داخل غاری که در دامنه کوهی بود پناه بردند. ناگهان از بالای کوه، سنگ بزرگی افتاد و دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عملهای نیکی را که برای رضای خداوند انجام داده، در نظر بگیرد و خداوند را به آن عملهای صالح بخواند تا شاید خدا گشایشی حاصل کند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا! من پدر و مادری پیر و بچه هایی کوچک دارم که از آنها سر پرستی می کنم. هرگاه به آنها مهربانی می کنم و برای آنان شیر تهیه می نمایم، قبل از آنکه به بچه هایم بنوشانم ابتدا به پدر و مادرم می نوشانم. یک بار به علت دوری راه، شب به خانه برگشتم؛ پدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه شیر را برداشته، بر بالین آنها حاضر شدم، ولی راضی نشدم آنها را از خواب بیدار کنم. از طرفی راضی نبودم که قبل از آنها به بچّه هایم که به پاهای من چسبیده بودند شیر بدهم، این عادت من و آنها نبود که پیش از پدر و مادر غذایشان را بدهم؛ از این رو صبر کردیم تا اینکه روز شد و پدر و مادرم بیدار شدند. پروردگارا! اگر تو می دانی که این عمل را فقط به خاطر تو انجام داده ام، اکنون برای ما روزنه ای بگشا تا از آن جا آسمان را ببینیم. خداوند برای آنها روزانه ای گشود تا آسمان را ببینند.

نفر دوم گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که او را بسیار دوست داشتم، از او خواستم تا خود

را در اختيار من قرار دهد، ولى او امتناع ورزيد مگر اينكه صد دينار به او بدهم. من تلاش نمودم و صد دينار را جمع كرده، نزد او رفتم. هنگامى كه خواستم عمل را انجام دهم به من گفت: (اى بنده خدا ! از خدا بترس و چيز مُهر شده را به ناحق باز نكن.) من از جا برخاستم و از انجام اين عمل پرهيز كردم. پروردگارا ! اگر مى دانى كه من اين كار را فقط براى اطاعت از تو انجام دادم، پس براى ما گشايشى و راه نجاتى قرار ده. خداوند يک روزنه ديگر گشود.

1. صحيح البخارى، ج7، ص69.

نفر سوم گفت: پروردگارا ! من شخصى را براى چيدن برنج اجير نمودم. وقتى كارش تمام، شد گفت: حقّ مرا بپرداز، و من حقّش را به او دادم، ولى او به آن مقدار راضى نشد ونگرفت. من با آن مقدار برنج زارعت كردم و از ثمره آن يک گاو و گاوچران خريدم. پس از مدّتى آن مرد آمد و گفت: از خدا بترس و به من ظلم نكن و حقّ مرا بده. گفتم: برو آن گاو و گاو چران را بردار. او گفت: از خدا بترس و من را مسخره نكن. گفتم: تو را مسخره نمى كنم، اين گاو و گاوچران را بگير. او گرفت و رفت. پروردگارا ! اگر تو مى دانى كه من به خاطر تو چنين كردم، پس گشايشى در آنچه باقى مانده قرار بده. خداوند براى آنها گشايشى ايجاد كرد و از غار بيرون رفتند.)

بسيارى از محقّقين اين روايت را بيانگر جواز توسّل به هر نوع عمل صالح و خالص دانسته اند(4). ولى بى شک

یک عمل صالح تا انجام نشده است، موجبات خوشنودی خداوند را فراهم نمی سازد. و هنگامی که انجام شود، ارزشی است که به

1. صحیح مسلم، ج8، ص89؛ مسند أحمد، ج2، ص116؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج6، ص117؛ مجمع الزوائد، ج8، ص143؛ مسند الشامیّین، ج4، ص228؛ کنز العمّال، ج15، ص 154 155؛ تاریخ مدینه دمشق، ج12، ص203؛ کرامات الأولیاء، ج1، ص84؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص82؛ الأحادیث الطوال، ص110؛ المعجم الأوسط، ج8، ص34.

2. البتّه واقعه غار ثور نیز معروف به (حدیث الغار) می باشد.

کتابهای ما نیز با کمی تغییر در بعضی عبارات ذکر شده است.

3. المحاسن، ج1، ص253؛ الأمالی (الطوسی)، ص396؛ بحارالأنوار، ج67، ص383.

4. الدیباج علی مسلم، ج6، ص85؛ الأذکار النوویّه، ص398؛ تفسیر روح المعانی، ج6، ص125.

برابر درجه ای که کسب کرده، جزا داده می شود)، (کُلُّ نَفْس بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ)(4)؛ (هر کسی در گرو آنچه است که کسب کرده است.)

این مطلب (حدیث غار) بیانگر این مطلب است که آن سه نفر در حقیقت، مقام و درجه ای را که با انجام آن عملهای صالح در نزد خداوند کسب کرده بودند، واسطه ای برای اجابت دعایشان قرار دادند؛ بنابراین این روایت دلالت بر جواز توسّل به شخصیتهای معنوی دارد.

روایت دوم: حدیث مرد نابینا

(عن عثمان بن حنیف أنّ رجلاً ضریراً أتی النبیّ صلی الله علیه وآله. فقال: یا نبی الله! ادع الله أن یعافینی. فقال صلی الله علیه وآله: وإن شئتَ دعوتُ لک وإن شئت أخّرت ذلک فهو خیر. فقال: لا، بل ادع الله لی. فأمره أن یتوضّأ وأن یُصلّی وأن یدعو بهذا الدعاء: (اللّهمّ إنّی أسئلک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمه. یا محمّد! إنّی توجّهت بک إلی

ربّی فی حاجتی هذه فتقضی وتشفّعنی فیه وتشفّعه فیّ). قال

1. الحجرات/ 13.

2. الأحقاف/ 19.

3. غافر/ 17.

4. المدثّر/ 38.

(ابن حنیف): ففعل الرجل فبرأ.(1))

(مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه تا به من عافیت بخشد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر بخواهی دعا می کنم و اگر خواستی صبر کن که این بهتر است. آن مرد گفت: از خداوند بخواهید به من عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه وآله به او دستور داد تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و اینگونه دعا کند: (پروردگارا! من از تو درخواست می کنم به واسطه پیامبرت محمّد که پیامبر رحمت است، ای محمّد! من به واسطه تو به پروردگارم در مورد حاجتی که دارم روی می آورم تا حاجتم را برآورده سازی و شفاعت او را درباره من بپذیری و او را شفیع من قرار دهی.) عثمان بن حنیف می گوید: آن مرد این کار را انجام داد و خوب شد.)

این حدیث با اندکی اختلاف در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و فقهی و اعتقادی اهل سنّت آمده است(2).

این حدیث باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

اما سند روایت:

در صحّت سند این حدیث هیچ گونه اختلاف و ایرادی نیست. زیرا در سند حدیث (عن عثمان بن عمر عن شعبه عن أبی جعفر عن عمّاره بن خزیمه عن عثمان بن حنیف) یا (عن روح عن شعبه عن أبی جعفر...) وجود دارد.

مقصود از (ابوجعفر) ابوجعفر خطمی است که ثقه می باشد. در بعضی از کتابها کلمه (ابوجعفر) به صورت مطلق در سند حدیث

ذکر شده است(3). و در بعضى ديگر با

1. مسند أحمد، ج4، ص138.

2. سنن الترمذى، ج5، ص329؛ مستدرک الصحيحين، ج1، ص 313 و 526؛ السنن الكبرى (النسائى)، ج6، ص169؛ صحيح ابن خزيمه، ج2، ص226؛ الأربعين البلدانيه، ص85؛ البدايه والنهايه (ابن الأثير)، ج6، ص179؛ الجامع الصغير، ج1، ص227؛ كنز العمّال، ج6، ص521؛ عمل اليوم والليله، ص417.

3. مسند أحمد، ج4، ص138؛ السنن الكبرى (النسائى)، ج6، ص169.

وصف (الخطمى) آمده است(1). و در بعضى ديگر با وصف (المدينى) يا (المدنى) ذكر شده است(2). و منظور از (المدينى) يا (المدنى) همان ابوجعفر خطمى است.

و ترمذى در كتاب (سنن الترمذى) پس از تصريح به صحيح بودن اين حديث مى گويد:

(لا نعرفه إلاّ من هذا الوجه من حديث أبى جعفر، وهو غير الخطمى(3).)

(اين حديث را تنها از طريق ترمذى از ابوجعفر مى شناسم. و او غير از ابوجعفر خطمى است.)

شايد منظور ترمذى از ابوجعفر در سند اين روايت ابوجعفر رازى تيمى باشد و او نيز شيخ شعبه است و ثقه مى باشد.

حاكم نيشابورى مى گويد:

(هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.(5)

(اين حديث صحيح الاسناد است و آن را شيخين نقل نكرده اند.)

البانى در كتاب (التوسّل) مى نويسد:

(أخرج أحمد وغيره بسند صحيح عن عثمان بن حنيف.(6)

(این حدیث را احمد و سایرین با سند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده اند.)

ابن تیمیّه نیز این حدیث را ذکر می کند و در سند آن هیچ ایرادی نمی گیرد. بلکه می گوید: (مراد از ابوجعفر در این روایت ابوجعفر خطمی است.(7)

1. مسند أحمد، ج4، ص138؛ تهذیب الکمال، ج19، ص359.

2. صحیح ابن خزیمه، ج2، ص226؛ الأربعین البلدانیه، ص86؛ البدایه والنهایه، ج6، ص178؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص 519 و

.526

3. سنن الترمذی، ج5، ص229.

4. معارج القبول، ج2، ص521.

5.مستدرک الصحیحین، ج1، ص519 و 526.

6. التوسّل، ص69.

7.مجموع الفتاوی، ج1، ص 105 و266.

رفاعی از نویسندگان معاصر وهّابیون می گوید:

(لا شکّ أنّ هذا الحدیث صحیح ومشهور وقد ثبت فیه بلا شکّ(1)

شکّی نیست که این حدیث صحیح، مشهور و ثابت است.)

بنابر این در سند این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد.

و امّا دلالت روایت:

بعضی از اندیشمندان اهل سنّت و بخصوص پیروان آیین وهّابیت سعی کرده اند دلالت این روایت بر جواز و استحباب توسّل به شخصیّت مقام والا و صاحب منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله را ردّ کنند. آنان این روایت را دلیل بر جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند.

ابن تیمیّه می گوید:

(وحدیث الأعمی لا حجّه لهم فیه، فإنّه صریح فی أنّه إنّما توسّل بدعاء النبیّ وشفاعته وهو طلب من النبیّ الدعاء.(2)

(در حدیث مرد نابینا هیچ برهانی برای کسانی که توسّل به شخصیّت پیامبر صلی الله علیه وآله را جایز می دانند نیست، زیرا این حدیث صراحت دارد به اینکه آن مرد متوسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله شده و از آن حضرت تقاضای دعا نموده است.)

و در جای دیگر نیز می گوید:

(انّ معنی قوله: اسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد أی بدعائه وشفاعته.(3)

(معنای کلام مرد نابینا که می گوید: (أسألک واتوجّه...) این است که به دعا و شفاعت پیامبر محمّد صلی الله علیه وآله از تو می خواهم و به تو روی می آورم.)

البانی سعی کرده است در دفاع از پندار ابن تیمیّه مسئله را به صورت برهانی مطرح کند، لذا می گوید: (مراد از دعای نابینا: (اللّهمّ إنّی أسألک...)

عبارت است از

1. التوصل إلی حقیقه التوسّل، ص158.

2. مجموع الفتاوی، ج1، ص223.

3. مجموع الفتاوی، ج1، ص 325 و326؛ الفتاوی الکبری، ج2، ص439؛ اقتضاء الصراط، ج1، ص415.

(أتوسّل إلیک بدعاء نبیّک)، یعنی مضاف در این جمله حذف شده است. و حذف مضاف در لغت معروف است. ما و مخالفینمان در این جهت که مضاف در این جمله در تقدیر است، اتّفاق نظر داریم. این جمله مانند جمله ای است که در توسّل عمر به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است.

بنابراین در دعایی که از مرد نابینا نقل شده، یا یکی از کلمات: (جاه، ذات و منزلت) در تقدیر است و معنای آن دعا این است: (من به تو روی آور می شوم) و این همان معنایی است که مخالفین ما پنداشته اند. و یا کلمه (دعاء) در تقدیر است و معنای آن این است: (من به تو روی می آورم به واسطه دعای پیامبرت؛ ای محمّد! من بواسطه دعای تو به پروردگارم روی می آورم)، و این معنایی است که ما قبول داریم.

و ترجیح یکی از دو احتمال نیازمند دلیل است.

امّا تقدیر کلمه (جاه) بدون دلیل است و کسانی که این احتمال را پذیرفته اند، دلیلی بر آن ندارند؛ نه دلیل حدیثی و نه دلیل دیگر، زیرا در چینش و ترتیب دعا نه به طور صریح و نه با اشاره، کلمه (جاه) و آنچه به معنای آن باشد، وجود ندارد. همانطور که مدرکی از قرآن یا سنّت و یا فعل صحابه را که بتواند دلالت بر جواز توسّل به جاه کند، در اختیار ندارند. پس این احتمال بدون مرجّح است و از اعتبار

ساقط می شود.

و امّا تقدير كلمه (دعاء) چيزی است كه دليلهای زيادی كه در گذشته نقل شد دلالت بر آن دارد.)

در نقد و بررسی كلام البانی كه سعی می كند نظريه خويش را برهانی و نظريه ما را غير برهانی معرّفی كند، توجّه شما را به نكات زير جلب می كنيم:

1. شكّی نيست كه مقام و منزلت و درجه از اوصاف مربوط به ذات است و از ذات انفكاک پيدا نمی كنند. و به تعبيری مقام و منزلت و جاه برگشت به شخصيت شخص می كند؛ همانطور كه ذات شیء، چيزی جز خود آن شیء نيست. و امّا دعا يكی از افعالی است كه گاه از ذات صادر می شود و قابل انفكاک از ذات است؛ از اين رو ذكر يک شیء مستلزم ذكر مقام و درجه و ذات آن شیء است و نيازی به تقدير و اضافه نيست. اما ذكر يک شیء مستلزم ذكر فعل و كارهای او نيست. پس اگر مراد، ذكر فعلِ آن شیء باشد، نيازمند تقدير هستيم.

1. التوسّل، ص 7 77.

در جمله (نبيّک محمّد) اگر مراد خود نبیّ (كسی كه دارای مقام نبوّت است) و ذات او مقصود باشد، به طور قطع نيازی به تقدير نيست؛ زيرا خود كلمه (نبيّک) معرِّف مقام و ذات پيامبر صلی الله عليه وآله است. و امّا اگر مراد، دعای پيامبر صلی الله عليه وآله باشد، به ناچار بايد كلمه (دعا) در تقدير گرفته شود، زيرا كلمه (نبيّک) نه به طور صريح و نه به طور اشاره، معرِّف دعای پيامبر صلی الله عليه وآله نيست.

بنابر اين در جمله (نبيّک محمّد) و جمله (بک إلی ربّی) دو

احتمال مطرح است:

الف) مقصود مقام و منزلت و ذات پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ در این صورت نیازی به تقدیر کلمه ای نیست، بلکه به ظاهر آن دو جمله توجّه می شود و معنای حدیث این است: (پروردگارا ! من به واسطه ذات و شخصیت معنوی پیامبرت محمّد صلی الله علیه وآله از تو طلب عافیت نموده، رو به تو می نمایم.)

ب) مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ در این صورت باید کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود و از ظاهر دو جمله چشم پوشی گردد.

می توانیم بگوییم: در دو جمله (نبیّک محمّد) و (بک إلی ربّی) سه احتمال وجود دارد:

1. مقصود ذات و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد.

2. مقصود مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

3. مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

در صورت اوّل هیچ نیازی به تقدیر کلمه ای نیست؛ زیرا هر شخصی خودِ ذات آن شخص است. و در صورت دوم و سوم نیاز به تقدیر کلمه (جاه) و (دعا) است.

در هر صورت چه در صورت دوم بگوییم نیاز به تقدیر هست و چه بگوییم نیاز به تقدیر نیست امر دائر است بین تقدیر و عدم تقدیر. و در این گونه موارد فقها اصل عدم تقدیر را جاری می کنند(1). و در ادبیات عرب نیز اصل عدم تقدیر است(2).

الف) مرد نابینا به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد تا برای او دعا کند، لذا عرض کرد: (ادع الله أن یعافینی.) و این قرینه است بر اینکه آن مرد متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله شده است. و اگر مقصودش توسّل

به جاه و ذات پیامبر صلی الله علیه وآله بود، نیازی به آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله نبود، بلکه در خانه می نشست و می گفت:

(اللّهمّ إنّی أسألک بجاه نبیّک ومنزلته عندک أن تشفعنی وتجعلنی بصیراً.)

پاسخ: واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله اختصاص به زمان یا مکان خاصّی ندارد؛ همانطور که آن مرد می توانست در خانه این کار را انجام دهد، می توانست به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، چنین کند. علاوه بر آن، اگر چه ممکن است آن مرد نابینا به قصد دعا کردن پیامبر صلی الله علیه وآله آمده باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله برای او دعا نکرد و نفرمود: (اللّهمّ اشفه، اللّهمّ اجعله بصیراً)، بلکه به او آموخت که خودش در نزد پروردگار با واسطه قرار دادن پیامبرِ رحتمش دعا کند و بینا شدنش را از خداوند بخواهد.

ب) پیامبر صلی الله علیه وآله به مرد نابینا وعده داد که برای او دعا کند، لذا فرمود: (إن شئتَ دعوتُ.) و این دلیل بر این است که آن مرد نابینا متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله شده است.

پاسخ: اگر چه پیامبر صلی الله علیه وآله وعده داد برای او دعا کند، ولی دعا نکرد؛ بلکه راه بهتری را پیش روی او قرار داد و آن توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و واسطه قرار دادن او بود. شاید پیامبر صلی الله علیه وآله می خواست به این صورت شیوه توسّل را به دیگران نیز بیاموزد.

ج) آن مرد نابینا اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه وآله او را دعا

کند و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز وعده داد

1. حواشی الشروانی، ج1، ص412؛ سبل السلام، ج1، ص81؛ فتح الباری، ج2، ص 28 و ج10، ص 43 و ج12، ص285.

2. شرح الرضی علی الکافیه، ج1، ص 303 و ج4، ص309؛ مغنی اللبیب، ج1، ص173.

بر این اساس، واهی بودن سخن البانی (نحن ومخالفونا متّفقون علی ذلک) روشن می شود، زیرا همه فقها و علمای اصول اتّفاق نظر دارند بر اینکه اصل عدم تقدیر مضاف است و برای اثبات تقدیر نیاز به دلیل است.

2. البانی می گوید احتمال اوّل (اینکه مراد از این دعا توسّل به ذات و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد) توسّط قرینه و یا دلیلی تأیید نمی شود.

همانگونه که گذشت، نیازی به تقدیر کلمه (ذات) نیست، بلکه جمله (نبیّک محمّد) کاملاً ظهور در ذات پیامبر دارد. اگر جمله (اللّهمّ إنّی أسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد) را به دست یک فردی آشنا به زبان عربی بدهیم اینگونه معنا می کند: (پروردگارا ! از تو می طلبم و به تو روی می آورم به واسطه شخص پیامبرت محمّد صلی الله علیه وآله.)

بنابر این اثبات دلالت این جمله بر جواز توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله نیاز به تأیید و قرینه ندارد، بلکه اثبات دلالت آن بر خصوص جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله نیازمند تأیید وقرینه است.

علاوه بر آن، جمله (محمّد نبی الرحمه) نیز کاملاً ظهور دارد در اینکه مقصود، سئوال از خداوند به واسطه شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است، البتّه شخصی که دارای شخصیت عظیم است.

و در جمله (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی) ضمیر در

(بک) به خود شخص محمّد صلی الله علیه وآله باز می گردد و این نیز قرینه است بر دلالت این روایت بر جواز توسّل به واسطه ذات پیامبر صلی الله علیه وآله.

در جمله (فشفّعه فی) نیز ضمیر به شخص محمّد صلی الله علیه وآله برگشت می کند و مفاد آن این است که: پروردگارا! محمّد صلی الله علیه وآله را شفیع من قرار بده و شفاعت او را در مورد من بپذیر.

3. البانی ادّعا می کند در این روایت کلماتی وجود دارد که قرینه است بر تقدیر کلمه (دعا)(1).

1. التوسّل، ص 71 75.

برای او دعا کند. و این اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله حتماً برای او دعا نماید؛ زیرا او (خیرُ مَنْ وفی بما وعد) بهترین وفا کننده به وعده های خویش است. این قرینه است بر اینکه در جمله (نبیّک) کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود تا وعده پیامبر صلی الله علیه وآله محقّق گردد.

پاسخ: خواسته مرد نابینا عافیت و سلامت چشمش بود. لذا از پیامبر صلی الله علیه وآله خواست دعا کند، همانطور که دیگران از او می خواستند دعا کند. و پیامبر صلی الله علیه وآله راه بهتری را به او و دیگران یاد داد تا لازم نباشد هر کسی برای هر حاجتی به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، درخواست دعا نماید و آن راه، توسّل به خداوند به واسطه پیامبر رحمت است. و آن مرد از این راه به مقصود خودش رسید و خُلف وعده نشد.

د) در دعایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به آن مرد نابینا آموخت جمله (اللّهمّ فشفّعه فیّ) وجود داشت و

این جمله ممکن نیست حمل بر توسّل به ذات و منزلت پیغمبر صلی الله علیه وآله شود؛ زیرا شفاعت به معنای دعاست، و معنای جمله مزبور می شود: (اللّهمّ اقبل دعاءه فی أن ترد علیّ بصری؛ پروردگارا! دعای او را در برگرداندن بینایی به من بپذیر.)

پاسخ: کلمه شفاعت هرگز در لغت به معنای دعا نیامده است، بلکه همانطور که در بحث شفاعت به طور مفصّل بیان خواهیم کرد شفاعت به معنای همراهی کردن است و شفیع به همراه می گویند. بنابراین معنای جمله (اللّهمّ فشفّعه فیّ) این است که: پروردگارا! او را که شخصی آبرومند و دارای احترام است، همراهی برای من در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

و معنای جمله (وشفِّعنی فیه) این است که: پروردگارا! مرا به اعتبار ایمانی که دارم و بنده تو هستم همراهی دیگر، در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

در حقیقت مرد نابینا برای طلب بینایی دو همراه را واسطه قرار داده است: 1. شخص پیامبر اعظم. 2. خودش را بعنوان بنده ای از بندگان خدا.

نتیجه: این روایت به طور قطع دلالت بر استحباب توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله برای همه انسانها دارد.

در کتاب (قطف الثمر فی بیان عقده أهل الأثر) چنین آمده:

(وفی التوسّل خلاف. والحق أنّ ما صحّ عن النبیّ وجب اتّباعه والعمل به، کحدیث الأعمی الّذی فی السنن، وهو حدیث حسن لا موضوع. وفیه (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی)...(1))

در مسئله توسّل اختلاف است. به نظر من حق این است که پیروی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله به ما رسیده واجب است، مانند حدیث مرد نابینا که در کتابهای سُنن

ذکر شده است؛ و این حدیث نیکو است و ساختگی نیست. و در این حدیث جمله (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی) وجود دارد.)

روایت سوم: توسّل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین) از عمر بن الخطّاب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

(لمّا اقترف آدم الخطیئه قال: (یا ربّ أسألک بحقّ محمّد لما غفرت لی.) فقال الله: (یا آدم! کیف عرفت محمّد، ولم أخلقه؟) قال: (یا ربّ لأنّک لمّا خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعتُ رأسی، فرأیت علی قوائم العرش مکتوباً لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله، فعلمت إنّک لم تضف إلی إسمک إلاّ أحبّ الخلق إلیک.) فقال الله: (صدقت یا آدم، انّه لأحبّ الخلق إلیّ، ادعنی بحقّه فقد غفرت لک، ولولا محمّد ما خلقتک.) هذا حدیث صحیح الإسناد.(2))

(وقتی آدم علیه السلام مرتکب خطا شد، به پرودگار عرض کرد: پرودگارا! به حقّ محمّد از تو می خواهم که مرا ببخشی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را که هنوز نیافریده ام شناختی؟ آدم گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در پیکر من دمیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، آنگاه دیدم بر ستونهای

1. قطف الثمر، ص102.

2. مستدرک الصحیحین، ج2، ص615.

عرش نوشته شده است (لاإله إلاّالله، محمّدرسول الله.) آنجا فهمیدم که تو در کنار نام خود، جز نام کسی را که دوست داشتنی ترین شخص نزد توست، نمی گذاری. خداوند فرمود: ای آدم! راست گفتی، محمّد از تمام آفریده ها در نزد من محبوبتر است. مرا به حقّ او بخوان تا

تو را ببخشم. و اگر محمّد نبود تو را خلق نمی کردم. این حدیث از نظر سند صحیح است.)

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت ذکر شده است.

محمّد شربینی در کتاب (مغنی المحتاج)(2) این روایت را دلیل بر استحباب توسّل به حقّ پیامبر صلی الله علیه وآله در هنگام زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

حاکم نیشابوری تصریح به صحیح بودن این حدیث کرد و خود ابن تیمیّه در مبحث خلقت آدم و ثبت نام مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی عرش الهی، همین روایت را ذکر کرده و به آن استناد می کند.(4) و این یک تناقض گویی آشکار است. البتّه این گونه اشتباهات و تناقض گویی در کلمات ابن تیمیّه فراوان است.

روایت چهارم: توسّل به حقّ سائلین

روایت دیگری که دلالت بر استحباب توسّل دارد، روایتی است که عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است. در این روایت از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

1. مجمع الزوائد، ج8، ص253؛ المعجم الأوسط، ج6، ص313؛ کنز العمّال، ج2، ص359 و ج11، ص455؛ شواهد التنزیل، ج1، ص101؛ الدرّ المنثور، ج1، ص 58 و 60؛ تاریخ مدینه دمشق، ج7، ص437؛ البدایه والنهایه، ج1، ص91؛ ینابیع المودّه، ج2، ص336؛ الشریعه، ص 428 و431.

2. مغنی المحتاج، ج1، ص512.

3. مجموع الفتاوی، ج1، ص 254 255.

4. همان، ج 2، ص151.

(من قال حین یخرج إلی الصلاه : (اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ السائلین علیک وبحقّ ممشای، فإنّی لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا ریاءً ولا سمعه، خرجتُ اتقاءَ سخطک وابتغاء مرضاتک، فاسئلک أن تنقذنی

من النار وان تغفر لى ذنوبى إنّه لا يغفر الذنوب إلاّ أنت) وكّل الله به سبعين ألف ملک يستغفرون له وأقبل الله عليه بوجهه حتّى يفرغ من صلاته(1).)

(هر کسى که هنگام رفتن به مسجد براى نماز بگويد: پروردگارا! از تو درخواست مى کنم به حقّ سئوال کنندگان از درگاهت و به حقّ گامهايى که به سوى تو برمى دارم، من از روى نافرمانى و يا براى خوش گذرانى و يا ريا و شهرت از خانه بيرون نيامده ام، بلکه براى پرهيز از خشم تو و تحصيل رضاى تو بيرون آمده ام، از تو مى خواهم مرا از آتش جهنّم نجات داده، گناهان مرا ببخشى؛ زيرا کسى جز تو گناهان را نمى بخشد. خداوند هزار فرشته را مأمور مى سازد که براى او طلب آمرزش کنند و نيز با رحمتش به او روى مى آورد تا زمانى که نمازش تمام شود.)

اين حديث دلالت دارد بر اينکه انسان در مقام درخواست حاجت از خداوند، مى تواند مقام و منزلت صالحان را واسطه اى براى برآورده شدن حاجت قرار دهد.

1. مسند أحمد، ج3، ص21؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص256؛ مسند ابن الجعد، ص299؛ المصنّف (ابن أبى شيبه)، ج7، ص29؛ کتاب الدعاء (الطبرانى)، ص149؛ الأذکار النوويّه، ص30؛ کنز العمّال، ج15، ص396؛ الدرّ المنثور، ج2، ص36؛ ميزان الاعتدال، ج2، ص447.

2. إعانه الطالبين، ج2، ص35.

3. حاشيه ردّ المختار، ج6، ص716.

4. الشرح الکبير، ج1، ص501؛ کشف القناع، ج1، ص388.

دعا هنگام رفتن به مسجد(5) ذکر کرده اند.

5.فقه السنّه، ج1، ص247.

همانطور که ذکر شد بسيارى از فقهاى اهل سنّت به اين حديث استدلال کرده اند. و صدها حديث از عطيه عوفى از ابو

سعید در کتابهای معتبری مانند: (سنن ابی داود)، (سنن الترمذی)، (سنن ابن ماجه)، (صحیح ابن ماجه)، (مسند احمد بن حنبل)، (مستدرک الصحیحین) و... نقل شده است. و جالب آن است که آلوسی در (تفسیر روح المعانی) در موارد زیادی از عطیّه عوفی حدیث نقل می کند و به آن استدلال می نماید(3). همچنین ابن تیمیّه در بعضی موارد به حدیث عطیّه عوفی استناد کرده است.

روایت پنجم: توسّل به حقّ پیامبران

در روایتی نقل شده هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالین او آمد و فرمود: (ای مادر من پس از مادرم ! خدا تو را رحمت کند.) سپس اسامه و ابو ایّوب و عمر بن الخطّاب و غلام سیاهی را خواست تا قبری را آماده سازند. وقتی قبر آماده شد، پیامبر صلی الله علیه وآله با دستان خود لحدی ساخت و خاک آن را درآورد و در درون قبر به پهلو دراز کشید و فرمود:

(الله الّذی یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت، اغفر لأُمّی فاطمه بنت أسد، ووسِّع علیها مدخلها بحقّ نبیّک والأنبیاء الّذین من قبلی.(5))

1. تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه، ص289؛ روح المعانی، ج6، ص127؛ اقتضاء الصراط، ص418.

2. تاریخ ابن معین، ج1، ص363؛ معرفه الثقات، ج2، ص140؛ تاریخ أسماء الثقات، ص172.

3. روح المعانی، ج5، ص 49 و ج9، ص 60 و ج26، ص125.

4. اقتضاء الصراط، ص45.

5.المعجم الأوسط، ج1، ص68؛ المعجم الکبیر، ج24، ص352؛ مجمع الزوائد، ج9، ص257؛ کنز العمّال، ج12، ص148.

(پروردگاری که زنده می کند و می میراند، و زنده ای که نمی میرد ! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و جایگاه او را وسیع

قرار بده، به حقّ پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده اند.)

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث می گوید: (طبرانی این حدیث را در کتاب (المعجم الأوسط) و (المعجم الکبیر) نقل کرده است. و در سند حدیث روح بن صلاح وجود دارد که ابن حبّان و حاکم او را ثقه دانسته اند. البتّه در او مقداری ضعف هست. و بقیّه راویان این سند صحیح هستند.)

محمود سعید ممدوح در کتاب (رفع المناره) می گوید: (در باره روح بن صلاح اختلاف است. بعضی مانند: حاکم وابن حبّان و یعقوب سفیان فسوی او را ثقه دانسته اند. و کسانی که او را ضعیف دانسته اند مانند دارقطنی و ابن ماکولا و ابن عدی هیچ اشاره ای به علّت ضعف او نکرده اند. و در چنین مواردی جُرح و تضعیف در مقابل توثیق و تعدیل دیگران پایدار نیست.)

رسیره مسلمانان در توسّل به اولیا و پیامبران

یکی دیگر از دلیلهایی که استحباب توسّل به اولیا را ثابت می کند، پیشینه توسّل و جایگاه آن نزد مسلمانان است. تحقیق در سیره مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و پس از او گویای این مطلب است که آنان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسّل می جسته اند. و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

1. توسّل عمر بن خطّاب به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف و مشهور است که عمر بن خطّاب برای طلب باران به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله متوسّل شد.

در کتاب (صحیح البخاری) نقل شده است:

1. مجمع الزوائد، ج9، ص257.

2. رفع المناره، ص 116.

(عن أنس أنّ عمر بن الخطّاب کان إذا قحطوا استسقی بالعبّاس

بن عبدالمطّلب، فقال: (اللّهمّ إنّا کنّا نتوسّل إلیک بنبیّنا صلی الله علیه وآله فتسقینا، وإنّا نتوسّل إلیک بعمّ نبیّنا، فاسقنا.) قال: یسقون.(1)

(أنس می گوید: هرگاه قحطی می شد، عمر بن خطّاب به وسیله عباس بن عبد المطّلب طلب باران می نمود و می گفت: (پروردگارا! ما در گذشته به پیامبرمان توسّل می کردیم و تو ما را سیراب می نمودی. و اکنون به عموی پیامبرمان توسّل می کنیم، پس ما را سیراب کن.) أنس می گوید: برای آنان باران می بارید.)

این مطلب در بسیاری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است(2) و هیچ اشکالی در آن نیست.

و حاکم نیشابوری در (مستدرک الصحیحین) حدیث دیگری را نقل کرده، می گوید:

(عن زید بن أسلم عن بن عمر، قال: استسقی عمر بن الخطّاب عام الرماده بالعبّاس بن عبد المطّلب، فقال: (اللّهمّ هذا عمّ نبیّک العبّاس، نتوجّه إلیک به، فاسقنا)، فما برحوا حتّی سقاهم الله. قال: فخطب عمر فی الناس، فقال: أیّها الناس إنّ رسول الله کان یری للعبّاس ما یری الولد لوالده، یعظّمه ویفخمه ویبر قسمه، فاقتدوا أیّها الناس برسول الله صلی الله علیه وآله فی عمّه العبّاس واتّخذوه وسیله إلی الله فیما نزل بکم.(3)

(زید بن اسلم از ابن عمر نقل کرده است که او گفت: در سال رماده، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبد المطّلب از خداوند طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! این عباس عموی پیامبرت است، به وسیله او به تو روی می آوریم، پس ما را سیراب کن)؛ مکان دعا را ترک نکرده بودند که خداوند آنها را سیراب نمود

1. صحیح البخاری، ج2، ص16 و ج4، ص209.

2. السنن الکبری (البیهقی)، ج3، ص352؛

الطبقات الکبری ج4، ص29؛ تاریخ مدینه دمشق، ج26، ص355؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج7، ص105؛ نیل الأوطار، ج4، ص32؛ الصواعق المحرقه، ج2، ص518؛ کرامات الأولیاء، ج1، ص135.

3. مستدرک الصحیحین، ج3، ص334؛ کنز العمّال، ج3، ص504؛ تاریخ مدینه دمشق، ج26، ص 328 329؛ الصواعق المحرقه، ج2، ص519؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص 607.

ابن عمر گفت: عمر بن خطّاب پس از آمدن باران، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عبّاس به عنوان پدر می نگریست و او را تعظیم می نمود، شما مردم نیز به رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره عمویش عباس اقتدا کنید و او را وسیله ای به سوی خدا در آنچه بر شما فرود آمد قرار دهید.)

این داستان که یکی از واقعیات ثبت شده در تاریخ است، دلالت دارد بر استحباب توسّل به شخصیتهای الهی و معنوی که مقرّب عندالله می باشند. بسیاری از علمای اهل سنّت نیز به این مطلب اعتراف کرده اند. ما در اینجا بعضی از اعترافات را ذکر می کنیم:

ابن حجر عسقلانی می گوید:

(یستفاد من قصّه العبّاس استحباب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه.(1))

(از قصّه عباس استفاده می شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است.)

قسطلانی می گوید:

(ففیه التصریح بالتوسّل. وبهذا یبطل قول مَنْ مَنَعَ التوسّل مطلقاً بالأحیاء والأموات، وقولُ مَنْ مَنَع ذلک بغیر النبیّ صلی الله علیه وآله.(2)

(در داستان عبّاس بن عبدالمطّلب تصریح به توسّل شده است. و با این داستان نظریّه کسانی که توسّل را به طور مطلق چه توسّل به افراد زنده و چه

افراد مرده و کسانی که توسّل به غیر پیامبر را ممنوع می دانند باطل می شود.)

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

1. فتح

(وفیه ندب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه(1)

(این داستان دلالت دارد بر اینکه طلب همراهی و واسطه قرار دادن اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مستحبّ است.)

حطاب رعینی می گوید:

(فعل سیّدنا عمر لذلک إنّما کان بمحضر الصحابه ولم ینکره أحد، فدلّ علی جوازه(2).)

(آنچه عمر انجام داد در حضور صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بود، وهیچ کس او را از این کار منع نکرد، لذا دلالت برجوازتوسّل دارد.)

حسن بن علی سقّاف می نویسد:

(فی الحدیث إثبات التوسّل به صلی الله علیه وآله، وبیان جواز التوسّل بغیره کالصالحین من آل البیت ومن غیرهم(3)

(این حدیث اثبات می کند جواز توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگرانی را مانند افراد صالح از میان اهل بیت و غیر اهل بیت.)

عبدالرحمن احمد بکری می نویسد:

(من الغریب أنّ الوهّابیین یحکمون علی المسلمین الّذین یتّخذون الوسیله بالکفر مع العلم انّ عمر بن الخطّاب قد توسّل بغیر الله کما مرّ فی الحدیث المتقدّم(4)

(شگفت انگیز است که وهّابی ها مسلمانانی را که متوسّل به وسیله می شوند کافر دانسته اند، در حالی که می دانند عمر بن خطّاب متوسّل به

اشخاصی غیر از خداوند شده است؛ همانطور که در حدیث گذشته ذکر شد.)

محمود سعید ممدوح می گوید:

1. فیض القدیر، ج5، ص273.

2. مواهب الجلیل، ج4، ص405.

3. إرغام المبتدع الغبی، ص5.

4. حیاه عمر بن الخطّاب، ص356.

(وفیه أیضاً انّ التوسّل کان بالعبّاس ولیس بدعائه، بدلیل قول عمر: واتّخذوه وسیله إلی الله فیما نزل بکم.(1)

(در این حدیث

نیز توسّل به شخص عبّاس، نه به دعای او وجود دارد، به دلیل سخن عمر که گفت: عباس را وسیله ای به سوی خدا قرار دهید.)

وابن اثیر در کتاب (اسد الغابه) در آخر این داستان می گوید: (فقال عمر: هذا والله الوسیله إلی الله والمکان منه(2)؛ به خدا سوگند! عباس وسیله ای به سوی خدا است و در نزد خداوند دارای منزلتی است.) و این جمله تأیید می کند که توسّل در این مورد توسّل به شخص یا شخصیت عبّاس است.

2. توسّل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله

احمد بن حنبل می گوید که در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه وآله توسّل می جست.

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می نویسد:

(ولا بأس بالتوسّل بالصالحین ونصّه فی منسکه الّذی کتبه للمروزی انّه یتوسّل بالنبیّ فی دعائه وجزم به فی المستوعب وغیره.(3)

(توسّل به صلحا جایز است. واحمد بن حنبل در رساله (منسک) که به مروزی نوشته است تصریح می کند که در دعاهایش متوسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله می شود. و در کتاب (مستوعب) و کتابهای دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.)

(چرا چهره از پیامبر صلی الله علیه وآله برمی تابی، در حالیکه او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیر است؟!)

4. توسّل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله

البانی که سعی دارد احادیث توسّل را ردّ کند این حدیث را از نظر سندی صحیح می داند(2).

و نیز معروف است که ضحّاک بن قیس نیز یک بار به یزید بن اسود متوسّل شده است(3).

6. توسّل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف است که در زمان خلافت عمر بن خطّاب، خشکسالی شد و مردم گرفتار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر آمد و گفت: (یا رسول الله ! استسق لأُمّتک فإنّهم قد هلکوا؛ ای رسول خدا ! برای امّت خود طلب باران کن که در حال هلاکت هستند.) سپس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دید که می فرمود: به عمر بن خطّاب خبر بده که به زودی مردم سیراب خواهند شد.

ابن حجر در کتاب (فتح الباری) می نویسد: (سیف در کتاب (الفتوح) روایت کرده است که آن شخصی که پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دید، بلال بن حارث مزنی، یکی از صحابه بود.)

و نیز هنگام ذکر داستان می گوید: (ابن شیبه با سندی صحیح از ابوصالح سمان

1. رفع المناره، ص92.

2. اسد الغابه، ج3، ص111.

3. کشف القناع، ج2، ص84.

4. مجموع الفتاوی، ج1، ص140.

5.الفتاوی الکبری، ج2، ص422.

ابن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ذکر کرده است.

3. توصیه مالک به منصور دوانقی

قاضی عیاض در کتاب (الشفاء بتعریف حقوق المستطفی) می گوید: منصور به مالک گفت:

(یا أبا عبدالله ! استقبلُ القبله وادعو أم استقبلُ رسول الله صلی الله علیه وآله؟)

(آیا رو به قبله کرده و دعا نمایم و یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟.)

مالک گفت:

(لِمَ تصرف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسیله أبیک آدم علیه السلام إلی الله یوم القیامه؟)

1. الشفا، ج2، ص41.

2. الصواعق المحرقه، ج2، ص 524 525.

3. ینابیع المودّه، ج2، ص428.

نقل کرده اند که شافعی این دو شعر را سروده است:

(آل النبیّ ذریعتی هم إلیه وسیلتی

ارجوا بهم أُعطی غدا بیدی الیمین صحیفتی)

(خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله من به سوی خدا

می باشند، و به وسیله آنها امیدوارم نامه عمل من در قیامت به دست راست من داده شود.)

5.توسّل معاویه به یزید بن الأسود

معروف و مشهور است که مردم در منطقه شام گرفتار قحطی و خشکسالی شدند. معاویه یزید بن اسود را واسطه ای برای طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! ما متوسّل به بهترین شخص در میان ما یزید بن اسود می شویم...)(1).

1. فتح العزیز، ج5، ص97؛ المجموع، ج5، ص65؛ تلخیص التحبیر، ج5، ص97؛ حواشی الشروانی، ج3، ص79؛ کشف القناع، ج2، ص78؛ إرواء الغلیل، ج3، ص140؛ الطبقات الکبری، ج7، ص444؛ تاریخ مدینه دمشق، ج65، ص111؛ الإصابه، ج6، ص548؛ کرامات الأولیاء، ج1، ص191؛ المغنی (ابن قدامه)، ج2، ص295؛ مقدّمه ابن الصلاح، ص211.

2. التوسّل، ص41.

3. ارواء الغلیل، ج3، ص140؛ سیر أعلام النبلاء، ج4، ص137؛ الشرح الکبیر، ج2، ص295.

4. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج7، ص482؛ کنز العمّال، ج8، ص431؛ تاریخ مدینه دمشق، ج44، ص345 و ج56، ص489؛ الإصابه، ج6، ص216؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج7، ص105.

5.فتح الباری، ج2، ص412.

از مالک الداری روایت کرده است.)

ابن کثیر نیز پس از ذکر این داستان می گوید: (سند این حدیث صحیح است.)

از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، روشن می شود که گفتار ابن تیمیّه و شاگردانش در مسئله توسّل بسیار بی اساس و گزافه گویی است. هر مسلمان با انصافی پس از مطالعه آنچه ذکر کردیم، درمی یابد که توسّل

به انبیا، اولیا و امامان معصوم (علیهم السلام) چیزی است که قرآن و روایات و سیره مسلمانان دلالت بر استحباب آن دارد.

و چه زیبا گفته است شیخ تقی الدین سبکی:

(یحسن التوسّل بالنبیّ صلی الله علیه وآله إلی ربّه. ولم ینکره أحد من السلف ولا الخلف إلاّ

ابن تیمیّه، فابتدع مالم یقله عالم قبله(3).)

(توسّل به خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله عمل نیکی است که هیچ کس از گذشتگان و آیندگان منکر آن نیست، مگر ابن تیمیّه که بدعت گذار آنچه است که هیچ دانشمندی پیش از او نگفته است.)

به دعای قرطبی سخن را خاتمه می دهیم که می گوید:

(نجانا الله من أهوال هذا الیوم بحقّ محمّد نبیّ الرحمه(4).)

(خداوند ما را از وحشت و ترس روز قیامت، به حقّ محمّد، پیامبر رحمت، نجات دهد.)

1. همان.

2. البدایه والنهایه، ج7، ص105.

3. حاشیه درّ المختار، ج6، ص176.

4. التذکره، ج1، ص254.

درخواست شفاعت از غیر خداوند

شبهه

مسئله شفاعت یکی از باورهای دینی تمام مسلمانان است. اندیشمندان اسلامی همواره درباره این مسئله در محورهای گوناگون بحث کرده اند و درباره معنا، گستردگی و حدود آن، زمان و مکان آن و شرایط و لوازم آن به طور مفصّل در کتابها و مقالات و گفتارهای خویش اظهار نظر کرده اند؛ بدون اینکه شخص و گروهی از مخالفان خود را متّهم به شرک، کفر و بدعت کنند. ولی در چند قرن گذشته و مخصوصاً در زمان ما، بعضی از گروه های افراطی و متعصّب اهل سنت (وهّابیون) موضوع شفاعت در اعتقادات شیعه را در قالب یک شبهه مطرح نموده، در کشورهای اسلامی بخصوص در موسم حج شیعیان را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران، اولیا و مقرّبان الهی متّهم به شرک و کفر و بدعت می کنند.

اساس این تهمت ناروا توسّط ابن تیمیّه طراحی شد و پیروان متعصّب او مانند: ابن قیّم و محمّد بن عبدالوهّاب و بن باز و دیگران به ترویج آن کمک کردند.

برای آشنایی با اساس فکری ابن تیمیّه و

دلایلی که ارائه کرده، بعضی از گفته های او را یادآور می شویم.

او درباره شفاعتی که قرآن کریم آن را نفی کرده، می گوید: (شفاعتی را که قرآن نفی می کند، شفاعتی است که مشرکان باور دارند و این شفاعت از نوع شرکی است که نصاری و کسانی که خود را مسلمان می دانند، مرتکب می شوند؛ زیرا آنان معتقدند که فرشتگان، پیامبران و بزرگان برای آنها نزد خداوند شفاعت می کنند.)

در خصوص شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در قیامت، می گوید: (تمام مسلمانان باور دارند که پیامبر ما در قیامت شفاعت می کند و نیز باور دارند که تمام مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می کنند؛ البتّه به اعتقاد اهل سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله از کسانی شفاعت می کند که گناه کبیره انجام داده اند. به اعتقاد فرقه (وعیدیّه) آن حضرت فقط در زیاد شدن ثواب مردم شفاعت می کند.)

همچنین در معنای شفاعت گفته است: (خداوند متعال شفاعت فرشتگان و پیامبران را چیزی جز شفاعت به اذن خودش نمی داند. و معنای شفاعت دعاست. و شکّی نیست که دعای بعضی از مردم درباره بعضی دیگر مفید است و خداوند به انجام آن دستور داده است، ولی [شخص] دعا کننده و شفاعت کننده، نمی تواند بدون اجازه خداوند درباره شخصی دعا و شفاعت کند؛ از این رو نمی تواند کسانی را که از شفاعت آنان نهی شده است شفاعت کند، مانند مشرکان.)

و درباره درخواست شفاعت از پیامبران در دنیا می گوید: (جایز است هر شخص بلند مرتبه ای درباره شخص پایین مرتبه و شخص پایین مرتبه درباره شخص بلند مرتبه

دعا کند. لذا درخواست شفاعت و دعا از پیامبران به این معنا جایز است؛ همانطور که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه وآله برای طلب باران درخواست شفاعت کرده، از او خواستند دعا نماید. و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه وآله عمر بن خطاب و مسلمانان به واسطه عبّاس عموی پیامبر طلب باران کردند. و نیز مردم در روز قیامت از پیامبران و محمّد صلی الله علیه وآله درخواست شفاعت می کنند. پیامبر صلی الله علیه وآله سرور شفاعت کنندگان و دارای شفاعت ویژه است.)

1. الردّ علی المنطقیین، ج1، ص527.

2. مجموع الفتاوی، ج1، ص104.

3. همان، ص 130.

4. همان، ص 131 و 132.

و نیز درباره شفاعت مشروع و شفاعت نامشروع می گوید: (امّا شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دعای او برای دنیا و دین مردم مؤمن به اتّفاق همه مسلمانان مفید است. و نیز به اتّفاق تمام مسلمانان شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله برای زیاد شدن ثواب مؤمنان در قیامت مفید است. و امّا شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله درباره کسانی که مرتکب گناه شده اند، به اتّفاق صحابه و تابعین مفید می باشد.

صحابه و تابعین و پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنّت و دیگران به مضمون احادیث معتبری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده، اعتراف دارند. در این احادیث از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که خداوند متعال گروهی از مردم را پس از مقداری عذاب، با شفاعت محمّد صلی الله علیه وآله و گروهی را با شفاعت دیگران و گروهی را بدون شفاعت کسی از آتش جنهّم بیرون می آورد.

و کسانی که شفاعت

را انکار می کنند به این آیات استدلال کرده اند: 1. خداوند متعال فرموده است: بپرهیزید از روزی که هیچ کسی نمی تواند به کسی دیگر پاداش دهد و از هیچ کسی شفاعت دیگران پذیرفته نمی شود و جایگزینی نمی گردد. 2. خداوند فرموده است: از آنان جایگزینی پذیرفته نشده، شفاعت دیگران برای آنان مفید نمی باشد. 3. و خداوند فرموده است: پیش از آن که روزی فرا برسد که در آن روز خرید و دوستی و شفاعتی نیست. 4. وخداوند فرموده است: برای ستمگران دوست و شفاعت کننده ای نیست که فرمان برد. 5.خداوند فرموده است: شفاعتِ شفاعت کنندگان برای آنان مفید نیست.

پاسخ اهل سنّت این است: از این آیات دو چیز ممکن است اراده شود:

اوّل: اینکه شفاعت برای مشرکان مفید نیست.

دوم: اینکه منظور از شفاعت در این آیات، شفاعتی است که مشرکان و بدعت گذاران کافر و یا مسلمان معتقد به آن هستند. آنان معتقدند که مخلوقات در نزد خداوند دارای مقامی هستند که می توانند بدون اذن خداوند برای دیگران شفاعت کنند؛ همان طور که بعضی از مردم از بعضی دیگر در نزد افرادی شفاعت می کنند و آنان شفاعت او را می پذیرند.)

ابن تیمیّه برای اثبات مشروع نبودن درخواستِ شفاعت و دعا از پیامبران پس از رحلت آنان، می گوید: (یادآوری فرشتگان و پیامبران پس از مردن آنان یا در حال غیبت آنان، درخواستِ از آنها، یاری طلبیدن از آنان و درخواست شفاعت آنان از احکام دینی است که خداوند آن را تشریع نکرده و برای آن پیامبر و کتابی نفرستاده است، و این امور به اتّفاق تمام مسلمانان واجب یا

مستحب نیست؛ هیچ کسی از صحابه و تابعین هم انجام نداده اند و هیچ پیشوایی از پیشوایان مسلمین به انجام این امور دستور نداده است. اگر چه بسیاری از مردمی که در ظاهر اهل عبادت و زهد هستند، این امور را انجام داده، داستانها و خوابهایی را درباره این موضوعات بازگو می کنند. تمام این امور کارهای شیطان است و مشروعیت ندارد، نه واجب است و نه مستحب. و اگر کسی خداوند را به عبادتی که واجب یا مستحب نیست پرستش نماید و معتقد به واجب یا مستحب بودن آن باشد، گمراه و بدعت گذار بدعتی بد است.)

ایشان در جایی دیگر درخواست شفاعت از پیامبران را در هنگام زنده بودن آنان جایز دانسته ولی درخواست شفاعت از آنان را پس از مرگ آنها شرک می داند، و می گوید: (قرآن نهی کرده است از اینکه کسی غیر از خداوند یعنی ملائکه، پیامبران و دیگران خوانده شود؛ زیرا این شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. امّا درخواست دعا و شفاعت از ملائکه یا پیامبران و دیگران در هنگام زنده بودن آنان، موجب شرک نمی شود؛ چرا که هیچ کس از پیامبران یا بندگان صالح در حضور خودش پرستش نمی شود، چون خود او دیگران را از این عمل نهی می کند. و امّا درخواست از آنان پس از مرگ، وسیله ای به سوی شرک است. از این رو اگر شخصی یکی از پیامبران را ببیند و یا یکی از فرشته ها را زیارت کند و به او بگوید: (از تو درخواست می کنم) موجب شرک نیست، ولی اگر همین جمله را در حالی که

آن پیامبر یا فرشته غایب است بگوید، موجب شرک می شود.

1. همان، ص 149 و 150.

2. همان، ص 159 و 160.

و ما می دانیم که ملائکه برای مؤمنان دعا کرده، طلب مغفرت می کنند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: کسانی که عرش خداوند را حمل می کنند، و در اطراف عرش، خداوند را تنزیه و ستایش می نمایند و به خدا ایمان دارند، برای کسانی که ایمان آورده اند و در زمین هستند طلب بخشش می کنند.

بنابراین ملائکه برای مؤمنان طلب بخشش می کنند بدون اینکه کسی از آنها بخواهد. و دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران پیامبران و بندگان صالح درباره برگزیدگان از امّتش از این نوع است؛ یعنی آنان به مقداری که خداوند اذن داده، شفاعت می کنند بدون اینکه کسی از آنها طلب شفاعت کند.

وقتی درخواست از ملائکه مشروع نباشد، پس درخواست از پیامبران و بندگان شایسته ای که مرده اند نیز جایز نیست و نباید از آنان درخواست دعا و شفاعت کنیم.)

و در جایی دیگر در مقام استدلال بر مشروع نبودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: (روشن است که اگر درخواست دعا و شفاعت و استغفار از پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبرش جایز باشد، صحابه و تابعین بهتر از ما به این موضوع آگاه بودند و زودتر از ما انجام می دادند و یا پیشوایان مسلمانان یادآوری می کردند.)

در قسمتی دیگر می گوید: (شفیع همانطور که شفاعت کننده و همراه درخواست کننده شفاعت در طلب حاجت اوست، همراه و در کنار (مشفوع إلیه) (کسی که در نزد او

شفاعت می شود) نیز قرار می گیرد، زیرا او پس از شفاعتِ شفیع، حاجتِ درخواست کننده شفاعت را برآورده می سازد. پس در واقع طالب و مطلوب در کنار هم قرار می گیرند. ولی خداوند یکی است و هیچ کس در کنار او قرار نمی گیرد؛ از این

1. همان، ص 179 و 180.

2. همان، ص 240.

رو هیچ کسی بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند.(1)

مقصود از ذکر این عبارات علاوه بر بیان عناصر فکری ابن تیمیّه درباره شفاعت، اشاره به وجود تناقض در تمام این عبارات است که در قسمت پاسخ به شبهه ذکر می کنم.

نظیر این سخنان را ابن تیمیّه در موارد گوناگون دیگری نیز گفته است(2)، وابن قیّم و محمّد بن عبدالوهاب و بن باز و پیروان متعصّب آنها نیز در گفته ها، مقالات و کتابهای خویش سخنان ابن تیمیّه را مورد استناد قرار داده اند(3).

خلاصه عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروانش عبارتند از:

1. شفاعت به معنای دعاست.

2. درخواست شفاعت از پیامبران، ملائکه و صلحا در هنگامی که زنده هستند، اشکالی ندارد؛ زیرا موجب شرک نیست.

3. درخواست شفاعت از پیامبران و دیگران پس از مرگ آنان حرام است و درخواست کنندگانِ شفاعت در این حال مشرک و بدعت گذار اند، زیرا آیات قرآن و سیره اصحاب آن را نفی کرده است.

4. اعتقاد به اینکه بعضی از بندگان در نزد خداوند دارای مقام ویژه ای بوده و می توانند در نزد خداوند برای دیگران شفاعت کننده عقیده مشرکان و بدعت گذاران است.

5.پیامبران و ملائکه در روز قیامت بدون درخواست دیگران، شفاعت می کنند.

اکنون روشن می شود که ریشه و اساس اتّهام بدعت و شرک

و کفر به پیروان اهل

1. همان، ج 14، ص 381.

2. همان، ج 1، ص 332 و382؛ ج14، ص402 414؛ ج24، ص341 و 342 و 76؛ الفتاوی الکبری، ج3، ص42؛ اقتضاء الصراط، ج1، ص 443 و 444.

3. إغاثه اللهفان، ج1، ص220 223؛ فتاوی مهمّه، ج1، ص34؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج1، ص229؛ مؤلّفات ابن عبدالوهّاب، ص 112 و 213؛ تیسیر العزیز الحمید، ص 187 188.

بیت (علیهم السلام) چیزی جز عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروان او نیست. گروهی از افراطیّون متعصّب که باورهای غلط ابن تیمیّه را بدون مطالعه و دقّت پذیرفته وتبلیغ می کنند، شیعه را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران و امامان و اولیای الهی متّهم به کفر و شرک و بدعت می نمایند و همواره به دنبال ایجاد تفرقه میان مسلمانان و حرکت در مسیر نابودی انسجام اسلامی آنان اند.

ما در پاسخ این شبهه، مسئله شفاعت در پرتو شریعت محمّدی را مورد بررسی قرار می دهیم تا گامی در مسیر احیای انسجام اسلامی باشد.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه چند موضوع را باید تحقیق کرد:

1. معنای شفاعت

کلمه شفاعت در اصطلاح قرآن و روایات چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش برای کلمه (شفاعت) چند معنا ذکر شده است.

بعضی گفته اند: (کلمه شفاعت به معنای دعاست.)

و بعضی دیگر گفته اند: (شفاعت به معنای کمک کردن به دیگران است.)

و بعضی گفته اند: (شفاعت یعنی درخواست برداشتن ضرر از دیگران.)

و بعضی نیز گفته اند: (شفاعت به معنای وساطت و میانجیگری برای رسیدن دیگران به منافع دنیوی و اخروی و نجات آنان از ضرر است.)

به نظر ما کلمه (شفاعت) دارای حقیقت شرعیّه نیست؛ یعنی در قرآن و روایات

1. مجموع الفتاوی، ج1، ص130.

2. منهاج السنّه، ج6، ص117؛ مجموع الفتاوی، ج15، ص341؛ الصفديّه، ج2، ص291.

3. رسائل الشریف المرتضی، ج2، ص273.

4. تفسیر روح المعانی، ج5، ص97؛ تفسیر أبی السعود، ج2، ص210.

برای این کلمه، تعریف خاصّی ذکر نشده است. بنابراین برای کشف معنای آن باید به لغت عرب و موارد استعمال آن در قرآن و روایات مراجعه کرد.

مراجعه به لغت و موارد استعمال این کلمه، بیانگر این واقعیت است که شفاعت عبارت است از: (همراه کردن دیگران با خود)، و طلب شفاعت عبارت است از: (درخواست از کسی برای همراهی کردن با خود به نزد کسی.)

کلمه (شفاعت) از کلمه (شفع = زوج) در مقابل کلمه (وتْر = فرد) گرفته شده است.

و شفیع به کسی گفته می شود که فردی دیگر را همراه خود سازد و زوج گردند.

ابن جریر طبری درباره معنای شفاعت گفته است:

(الشفاعه مصدر من قول الرجل: (اشفع لی فلان إلی فلان شفاعةً). وانّما قيل للشفيع شفيع وشافع لأنّه ثنّی المستشفع به، فصار به شفعاً، فكان ذوالحاجه قبل

استشفاعه به فی حاجته فرداً، فصار صاحبه له فیها شافعاً وطلبه فیه وفی حاجته شفاعةً، ولذلک سمّی الشفیع فی الدار وفی الأرض شفیعاً، لمصیر البایع به شفعاً(2).)

(کلمه شفاعت مصدر است، آنجا که شخصی می گوید: به همراه گرفتم فلانی را به نزد فلانی. و علّت نام گذاری همراه کننده به شفیع و شافع این است که او درخواست کننده همراهی را همراه خود می سازد و زوج می گردند. بنابراین فردی که نیازمند همراهی است، قبل از درخواست همراهی فرد است و رفیقش همراه او می گردد و با همدیگر نیازش را درخواست می کنند. شریک در خانه یا زمین را نیز شفیع می گویند چون خریدار به همراه شریکش زوج می گردند.)

و قرطبی نیز در تفسیرش می گوید: (کلمه شفاعت و شُفْعه و مانند آن، از کلمه شَفْع گرفته شده است، و شَفْع به عدد زوج می گویند. و شفیع از همین معنا اشتقاق

1. لسان العرب، ج8، ص183 184؛ تاج العروس، ج5، ص401.

2. تفسیر الطبری، ج1، ص381.

یافته است؛ زیرا او با رفیق نیازمندش جفت می شود. و به شتری که در یک بار، دو بچه اش را شیر می دهد می گویند: (ناقه شفوع). و شَفْع یعنی ضمیمه نمودن یکی به یکی دیگر. و شُفْعه یعنی ضمیمه کردن ملک شریک را به ملک خود؛ بنابراین شفاعت یعنی دیگران را ضمیمه کردن به مقام و احترام خود. شفاعت در واقع عبارت است از اظهار منزلت همراهی کننده (شفیع) در نزد کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود، و نیز رساندن منفعت به همراهی شونده.)

بیضاوی می گوید:

(الشفاعه من الشفع، کأن المشفوع له کان

فرداً فجعله الشفيع شفعاً بضمّ نفسه إليه(2).)

(شفاعت از شَفْع اشتقاق یافته است، همراهی شده ابتدا فرد بود و سپس همراهی کننده (شفیع) او را با ضمیمه به خودش زوج قرار داد.)

و بسیاری دیگر از مفسّران نیز کلمه شفاعت را به همین معنا تفسیر کرده اند.

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت عبارت است از همراه نمودن دیگران با خود. و شفیع به کسی می گویند که کسی را به اعتبار مقام و احترامی که در نزد شخصی دیگر دارد، با خود به سوی آن شخص همراهی می کند. و طلب شفاعت یعنی درخواست همراهی شخصی در حرکت به مسیری و یا به جایی!

این معنا همانطور که خواهد آمد، با ظاهر آیات قرآن کریم و روایات کاملاً سازگاری دارد و راه را برای پاسخ گویی به مغالطه های دیگران هموار می سازد.

2. شفاعت در قرآن کریم

آیات قرآن کریم درباره شفاعت به چند گروه تقسیم می شود:

1. آیاتی که شفاعت در قیامت را نفی می کند و یا مفید نمی داند.

1. تفسیر القرطبی، ج5، ص295.

2. تفسیر البیضاوی، ج1، ص319.

3. فتح القدیر، ج1، ص82؛ المفردات فی غریب القرآن، ص 263؛ مجمع البیان، ج1، ص200.

خداوند متعال می فرماید:

(وَاتَّقُواْ يَوْمًا لاَّ تَجزِی نَفْسٌ عَن نَّفْس شَيًّا وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُهَا شَفَعَةٌ)

(بپرهیزید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و برای او جایگزینی پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی سود ندهد.)

(يَأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَكُم مِّن قَبْلِ أَن يأْتِىَ يَوْمٌ لاَّبَيْعٌ فِيهِ وَلاَخُلَّهٌ وَلاَشَفَعَهٌ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید ! از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز داد و ستدی و یا دوستی و

یا شفاعتی نباشد.)

2. آیاتی که شفاعت را اختصاص به خداوند داده و فقط او را شفیع می داند.

خداوند متعال می فرماید:

(وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ)

(و با قرآن به کسانی که از برانگیخته شدن به سوی پروردگارشان می ترسند هشدار ده، در حالی که هیچ کس جز خداوند ولی و شفیع آنان نیست.)

(وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلاَشَفِيعٌ)

(و با قرآن یادآوری کن تا کسی با آنچه انجام داده گرفتار نماند، برای هر کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده ای نیست.)

(مَالَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیّ وَلاَ شَفِيع)

1. البقره/ 123.

2. البقره / 254.

3. الأنعام/ 51.

4. الأنعام / 70.

5.السجده/ 4.

(برای شما کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده نیست.)

(أَمِ اتَّخَذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَآءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُواْ لاَ يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلاَ يَعْقِلُونَ * قُل لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُو مُلْكُ السَّمَوَا تِ وَالأَرْضِ)

(شفاعت کنندگانی غیر از خداوند گرفته اند، بگو: آیا هر چند آنان به چیزی توانایی نداشته باشند و چیزی در نیابند؟ بگو: همه شفاعت برای خداست، پادشاهی آسمان ها و زمین برای اوست.)

3. آیاتی که شفاعت کردن درباره کفّار و مشرکان را نفی می کند.

(مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ حَمِيم وَلاَ شَفِيع يُطَاعُ)

(برای ستمکاران (کافران) هیچ دوست نزدیک و هیچ شفاعت کننده ای نیست که شفاعتش پذیرفته شود.)

منظور از (ظالمین) کافران هستند؛ همانطور که در سوره بقره می فرماید:

(وَلاَشَفَعَةٌ وَا لْكَفِرُونَ هُمُ الظَّٰلِمُونَ)

(و شفاعتی نیست و کافران همان ظالمان هستند.)

(فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّٰفِعِينَ)

(پس شفاعت شفیعان به آنها سود نمی دهد.)

4. آیاتی که شفاعتِ دیگران را مشروط می کند.

(مَن ذَا الَّذِى يَشْفَعُ

عِندَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ)

(کیست آن که جز با اذن خداوند نزد او شفاعت کند؟)

1. الزمر / 43 و 44.

2. الغافر / 18.

3. البقره / 254.

4. المدثّر / 48.

5.البقره / 255.

(وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَعَهُ عِندَهُو إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)

(و شفاعت نزد او سودی ندارد مگر برای کسی که او اجازه دهد.)

(مَامِن شَفِیع إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ)

(هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اذن او.)

(لاَّیَمْلِکُونَ الشَّفَعَهَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)

(دارای شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته باشد.)

(یَوْمَبِذ لاَّتَنفَعُ الشَّفَعَهُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِیَ لَهُو قَوْلا)

(در این روز شفاعت سود ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اجازه دهد و سخن او را بپسندد)

(وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَی)

(و ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسی که او بپسندد)

(وَلاَ یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَهَ إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ)

(و کسانی که جز خداوند را می خوانند دارای شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند)

(وَکَم مِّن مَّلَک فِی السَّمَوَا تِ لاَ تُغْنِی شَفَعَتُهُمْ شَیًْا إِلاَّ مِن بَعْدِ أَن یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن یَشَآءُ وَیَرْضَی)

(و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند، [که] شفاعت آنها هیچ سودی ندارد، مگر پس از آنکه بر هرکس بخواهد و پسندد، اجازه دهد.)

1. سبأ / 23.

2. یونس / 3.

3. مریم / 87.

4. طه / 109.

5.الانبیاء / 28.

6. الزخرف / 86.

7.النجم / 26.

مطالعه و دقّت در این آیات بیانگر چند مطلب است:

مطلب اوّل: گروه دوم از آیات ثابت می کند خداوند متعال شفیع (شفاعت کننده) است. و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت و شفیع به معنای دعا، دعا کننده، درخواست کننده، وساطت و واسطه نیست؛ زیرا

خداوند متعال (مدعوٌّ به) (کسی که به نزد او دعا می شود) و (مطلوبٌ منه) (کسی که از او درخواست می شود) و (ذی الواسطه) (کسی که در نزد او وساطت می شود) است.

معنای شفیع در این آیات همراهی کننده مستقلّ، فراگیر و همیشگی است؛ زیرا او تنها کسی است که بندگان را همواره و همیشه با رحمت و قدرت و روزی خویش در مسیر حرکت به جهان آخرت و بهشت همراهی می کند. این نوع از همراهی مخصوص خداوند است؛ چنانکه نیرو و عزّت حقیقی و فراگیر مخصوص خداوند است در قرآن کریم می فرماید:

(أَنَّ القُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(ا لْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا)

مطلب دوم: گروه سوم از آیات دلالت دارد بر اینکه شفاعتِ کسی درباره مشرکان پذیرفته نیست؛ زیرا آنان قابل همراهی کردن و نجات نیستند و همیشه در جهنّم هستند، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لاَيَغْفِرُ أَن يُشْرَکَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَادُونَ ذَا لِکَ)

(خداوند شرک را نمی بخشد، و گناهان دیگر را می بخشد.)

مطلب سوم: گروه چهارم از آیات، دلالت دارد بر اینکه کسانی دیگر غیر از

1. البقره / 165.

2. النساء / 139.

3. الزمر / 44.

4. النساء / 48 و 116.

خداوند نیز با حفظ چند شرط از حقّ شفاعت و همراهی نمودن برخوردار می باشند:

1. شفاعتِ آنان هنگامی پذیرفته می شود که خداوند اجازه دهد. لذا آنان از شفاعتی که گروه دوم آیات دلالت داشت (شفاعت مستقلّ، فراگیر و همیشگی) برخوردار نیستند.

2. شفاعت کننده مشرک و کافر نباشد، بلکه گواهی به حقّ بدهد.

3. برای کسانی شفاعت کنند که مورد پسند خداوند است.

4. ملائکه می توانند با اذن خداوند شفاعت کنند.

باتوجّه به

این گروه از آیات درمی یابیم که مراد از شفاعت در گروه اوّل، شفاعتِ مستقلّ و بدون اذن خداوند است.

و اکنون از ابن تیمیّه و پیروان متعصّب او (وهّابیون) می پرسیم در کدام آیه از آیات قرآن کریم برخورداری دیگران از حقّ شفاعت و تأثیر گذاری شفاعت آنان درباره افراد، مشروط شده است به اینکه شفاعت کننده زنده باشد و کسی از او درخواست شفاعت نکرده باشد؟ !

و در کدام آیه از آیات قرآن شفاعت توسّط دیگران به طور کلّی (هر چند محدود و پس از اجازه خداوند باشد) نفی شده و دخالت در افعال خداوند متعال دانسته شده است، تا درخواست شفاعت از غیر خدا به طور کلّی مستلزم شرک باشد؟ !

و از برادران اهل سنّت می پرسیم آیا شایسته است شیعیانی که به حکم قرآن معتقد به شفاعت پیامبران، امامان و اولیای الهی به طور محدود هستند و در همین دنیا درخواست شفاعت آنان در قیامت را دارند، متّهم به شرک و کفر شوند؟ !

آیا شایسته است درباره آنان بنویسند:

(ما حدث من سؤال الأنبياء والأولياء من الشفاعه بعد موتهم من حوادث الامور الّتی أخبر بها النبی صلی الله علیه وآله امّته وحذّر منها، كما فی الحديث عنه صلی الله علیه وآله قال: لا تقوم الساعه حتّى يلحق حیّ من امّتی بالمشركين وحتی تعبد فئام من امّتی الأوثان.(1)

(موضوع درخواست شفاعت از پیامبران و اولیا پس از مرگ آنان از حوادثی است که پیامبر صلی الله علیه وآله از وقوع آن خبر داده و امّت خویش را از آن منع کرده است. همانطور که در حدیثی می فرماید: پیش از قیامت عدّه ای از امّت من به مشرکان

می پیوندند و بتها را می پرستند؟ !)

و آیا سزاوار است کسانی که در کنار قبور پیامبران و امامان و اولیای چیزی جز ذکر خداوند متعال و درخواست شفاعت از این بزرگواران را اظهار نمی کنند، متّهم به شرک و کفر و بدعت شوند؟ !

3. شفاعت کنندگان

به اعتقاد ما هر کسی که نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلتی باشد، می تواند از گناهکاران شفاعت کند و آنان را با خود همراه نماید و شفیع آنان گردد. البتّه تأثیر شفاعتِ آنان مشروط به شرایطی است که در بخش پیش گفته شد. و هیچ شرط دیگری در آیات و روایات برای تأثیر گذاری شفاعت ذکر نشده است.

آیات و روایات بیانگر این واقعیّت است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران به طور عام، پیامبر اسلام به طور خاص، اولیا و امامان، ملائکه، شهدا، افراد صالح، قرآن، مؤمنان، اطفال و بعضی از اعمال صالح.

الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

درباره شفاعت پیامبر اسلام به طور خاص، احادیث فراوانی نقل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(من قال حین یسمع النداء: (اللّهمّ ربّ هذه الدعوه التامّه والصلاه القائمه آتِ محمّداً الوسیله والفضیله وابعَثْه مقاماً محموداً الّذی وعدْتَه) حلّت له

1. عجائب الآثار، ج2، ص590.

شفاعتی یوم القیامه.(1)

(هرکسی آنگاه که اذان را بشنود بگوید: (اللّهمّ رب هذه الدعوه...) شفاعت من برای او در قیامت کارگشا است.)

(لكلّ نبیّ دعوه قد دعا بها فاستجیب، فجعلت دعوتی شفاعهً لاُمّتی یوم القیامه

(هر پیامبری از یک خواسته مستجاب برخوردار است و من خواسته ام را شفاعت امّت خویش در قیامت قرار دادم.)

(لكلّ نبیّ دعوه یدعوها، فارید أن اختبیء دعوتی شفاعهً لاُمّتی یوم القیامه

(هر پیامبری خواسته ای دارد که آن را از خداوند می طلبد، و من اراده نمودم که خواسته ام را برای شفاعت امّت خویش در قیامت پنهان کنم.)

این حدیث در کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای مختلف و عبارات گوناگون نقل شده است(4).

ترمذی همین حدیث را نقل کرده و به آخر

حدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی نائله إن شاء الله من مات منهم لا یشرک بالله شیئاً(5)؛ شفاعت من شامل هر کسی از امّت می شود که مشرک نمیرد.)

1. صحیح البخاری، ج1، ص 152 و ج5، ص228؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص239؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج1، ص129؛ سنن الترمذی، ج1، ص136؛ سنن النسائی، ج2، ص27؛ الدر المنثور، ج4، ص298؛ المعجم الصغیر، ج1، ص240؛ تفسیر القرطبی، ج10، ص310.

2. صحیح البخاری، ج7، ص145.

3. صحیح مسلم، ج1، ص130 132؛ صحیح البخاری،ج7،ص145وج8،ص192؛مسند ابن المبارک،ص65.

4. المصنّف (الصنعانی)، ج11، ص413؛ مسند أبی یعلی، ج4، ص167، ج5، ص 229 و 306؛ صحیح ابن حبّان، ج14، ص76، المعجم الاوسط، ج2، ص203؛ مسند الشامیّین، ج4، ص175؛ مسند الشهاب، ج2، ص131 133، الجامع الصغیر، ج1، ص372؛ کنز العمّال، ج14، ص391.

5.سنن الترمذی، ج5، ص238.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(یخرج قوم من النار بشفاعه محمّد فیدخلون الجنّه یُسمّون الجهنمیّین.(1))

(گروهی که جهنّمیون نام دارند، با شفاعت محمّد صلی الله علیه وآله از آتش خارج شده، به بهشت وارد می شوند.)

نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود:

(خیّرتُ بین الشفاعه وبین أن یدخل نصف اُمّتی الجنّه، فاخترت الشفاعه لأ نّها أعمّ وأکفی.(2)

(من مخیّر شدم بین شفاعت و اینکه نصف امّت من وارد بهشت شود، و من شفاعت را برگزیدم، زیرا با شفاعت افراد بیشتری قابل ورود به بهشت می شوند.)

و ترمذی همین حدیث را با کمی اختلاف در عبارات ذکر نموده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی لمن مات لایشرک بالله شیئاً(3)؛ شفاعت

اختصاص به کسانی دارد که مشرک نشده باشند.)

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است؛ این حدیث معروف به (حدیث شفاعت) است و در بسیاری از کتابهای معتبر اهل سنّت با سندهای بسیار جالب و عبارات گوناگون همراه با یک مضمون نقل شده است.

ما در اینجا این حدیث را از کتاب صحیح بخاری نقل نموده، شما را به مطالعه کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

معبد بن هلال عنزی می گوید: با گروهی از مردم بصره جمع شده نزد انس بن مالک رفتیم و قرار شد درباره حدیث شفاعت از او بپرسیم. وقتی از مضمون حدیث شفاعت پرسیدیم، در جواب گفت:

1. صحیح البخاری، ج7، ص203؛ سنن ابن ماجه، ج2، ص1443؛ سنن أبی داود السجستانی، ج2، ص422؛ مسند أحمد بن حنبل، ج4، ص434؛ کنز العمال، ج14، ص506.

2. سنن ابن ماجه، ج2، ص1441.

3. سنن الترمذی، ج4، ص47.

(حدّثنا محمّد صلی الله علیه وآله، قال: إذا کان یوم القیامه ماج الناس بعضهم فی بعض، فیأتون آدم فیقولون: اشفع لنا إلی ربّک. فیقول: لست لها ولکن علیکم بابراهیم، فإنّه خلیل الرحمن.

فیأتون إبراهیم، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بموسی، فإنّه کلیم الله.

فیأتون موسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بعیسی، فإنّه روح الله وکلمته.

فیأتون عیسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بمحمّد صلی الله علیه وآله.

فیأتونی، فأقول: أنا لها، فأستأذن علی ربّی، فیؤذن لی ویلهمنی محامد أحمِدُه بها لا تحضرنی الآن، فأحمِدُه بتلک المحامد وأخرُّ له ساجداً، فیقال: (یا محمّد! ارفع رأسک وقل یُسمع لک، وسلْ تُعط، واشفع تُشفع).

فأقول: يا ربّ اَمّتى اَمّتى.

فيقال: انطلق فاخرج منها من كان فى قلبه مثقال شعيره من ايمان.

فأنطلقُ فافعلُ، ثمّ أعوذ فأحمده بتلك المحامد، ثمّ أخرُّ

له ساجداً.

فيقال: يا محمّد ! ارفع رأسک، وقل يُسمع لک، وسِلْ تُعط، واشفعْ تُشفع.

فأقول: يا ربّ اُمّتی اُمّتی.

فيقال: انطلق، فاخرج منها من كان فی قلبه مثقال ذرّه أو خردله من إيمان. فأنطلقُ فأفعلُ، ثمّ أعوذ، فأحمده بتلک المحامد، ثمّ أخرُّ له ساجداً.

فيقال: يا محمّد ! ارفع رأسک، وقلْ يسمع لک، وسلْ تُعْط، والشفع تشفع.

فأقول: يا ربّ ! اُمّتی اُمّتی.

فيقول: انطلق فاخرج من كان فی قلبه أدنی أدنی مثقال حبّه من خردل من إيمان.

فاخرجه من النار.)

(رسول خدا صلی الله عليه وآله فرمود: در روز قيامت گروهی از مردم به سوی گروهی ديگر هجوم برده، به صورت يک موج به نزد حضرت آدم عليه السلام می آيند و می گويند: ما را به سوی پروردگارت شفاعت و همراهی كن.

1. صحيح البخاری، ج8، ص 200 201.

حضرت آدم عليه السلام می فرمايد: من برای اين كار نيستم، برويد به نزد ابراهيم عليه السلام ، زيرا او خليل الرحمن است.

آنان به نزد ابراهيم عليه السلام می آيند و درخواست شفاعت می كنند.

حضرت ابراهيم عليه السلام نيز می فرمايد: من برای اين كار نيستم، برويد به نزد موسی عليه السلام ، زيرا او كليم الله است.

مردم به نزد موسی عليه السلام می آيند و درخواست شفاعت می كنند. او نيز می فرمايد: من برای اين كار نيستم، برويد به نزد عيسی عليه السلام ، زيرا او روح الله و كلمه الله است.

همه مردم به نزد عیسی علیه السلام می آیند و او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، شما بروید به نزد محمّد صلی الله علیه وآله.

آنگاه مردم به نزد من می آیند و من می گویم: من شما را شفاعت می

کنم.

آنگاه از پروردگارم اجازه شفاعت می خواهم و او به من اجازه می دهد و الفاظی را برای ستایش خویش به قلب من الهام می کند و من او را با آن الفاظ سپاس می گویم و در برابر او به سجده می افتم.

در این حال به من گفته می شود: ای محمّد! سر از سجده بردار و هر چه می خواهی، بر زبان جاری کن که اکنون شنیده می شود و درخواست کن که اکنون عنایت می گردد و شفاعت کن که اکنون پذیرفته می شود.

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در این حال گفته می شود: هر کسی را که در قلبش به مقدار یک دانه جو ایمان هست از جهنّم آزاد کن.

و من آنها را آزاد می کنم و دوباره برمی گردم و به همان صورت خداوند را با آن الفاظ ستایش کرده، در مقابل او سجده می کنم.

دوباره گفته می شود: ای محمّد! سر خود را بلند کن و هرچه می خواهی...

من دوباره می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در جواب گفته می شود: برو و هرکسی را که در قلبش ذرّه ای یا خردلی ایمان باشد از جهنّم خارج کن.من می روم و چنین می کنم.

و برای مرتبه سوم برمی گردم و با همان الفاظ خداوند را ستایش کرده و سجده می کنم.

و در جواب گفته می شود: ای محمّد! سرت را بلند کن و...

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

خداوند می فرماید: برو و هرکسی را که در قلبش کمتر از مثقالی ایمان باشد، از آتش خارج کن.

من می روم و چنین می کنم.)

این حدیث در بسیاری

از کتابهای حدیثی اهل سنّت با تعابیر گوناگون آمده است.(1) و بیانگر این مطلب است که پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله به لحاظ اینکه سیّد المرسلین و خاتم الانبیاست، برخوردار از شفاعتی است که سایر پیامبران برخوردار از آن نوع شفاعت نیستند.

ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

در قرآن کریم می فرماید:

(وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَی)

(و جز برای کسی که خداوند اجازه دهد شفاعت نمی کنند.)

فاعل کلمه (لا یشفعون) کسانی هستند که کفّار آنان را فرزندان خداوند می دانستند و آنها عبارتند از: ملائکه و عیسی علیه السلام و عزیر علیه السلام ، پس آیه ثابت می کند که آنان برخوردار از حقّ شفاعت هستند.

1. مسند أحمد، ج1، ص282 و 295، ج2، ص436؛ صحیح البخاری، ج5، ص225؛ صحیح مسلم، ج1، ص127 و 128؛ سنن الترمذی، ج4، ص43؛ مجمع الزوائد، ج10، ص372؛ مسند ابن المبارک، ص62 63؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج7، ص 415 416؛ مسند ابن راهویه، ج 1، ص228 229، السنن الکبری (النسائی)، ج6، ص379؛ مسند أبی یعلی، ج1، ص57 58؛ تعظیم قدر الصلاه، ج1، ص289؛ صحیح ابن حبّان، ج14، ص400؛ تهذیب الکمال، ج28، ص242.

2. الأنبیاء / 28.

3. جامع البیان، ج25، ص135.

و در سوره (النجم) می فرماید:

(کَم مِّن مَّلَک فِی السَّمَوَا تِ لاَ تُغْنِی شَفَعَتُهُمْ شَیًْا إِلاَّ مِن بَعْدِ أَن یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن یَشَآءُ).

این آیه دلالت دارد بر اینکه ملائکه برخوردار از حقّ شفاعت هستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلاَ يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ).

و مراد از جمله (من شهد بالحق) کسانی اند که ایمان آورده و گواهی به شهادتین بدهند.

قرطبی در تفسیر این آیه می گوید: (مراد از جمله (من شهد

بالحقّ) مؤمنان هستند. البتّه در صورتی که خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد. ابن عبّاس گفته است: (مَنْ شهد بالحقّ) یعنی کسی که به وحدانیّت خداوند و رسالت محمّد صلی الله علیه وآله شهادت بدهد.)

و در تأیید این تفسیر می گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنان را به شهدا تعبیر کرده و می فرماید:

(وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِی أُوْلَبِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدآءُ عِندَ رَبِّهِمْ)

(کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند راستگویان و شهدا در نزد پروردگارشان هستند.)

بنابراین از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران و ملائکه و شهدا به معنای کسانی که گواهی به وحدانیّت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله بدهند و مؤمنان می توانند شفاعت کنند، البتّه شفاعتِ آنان مشروط به اذن خداوند متعال است.

1. النجم / 26.

2. الزخرف / 86.

3. تفسیر القرطبی، ج16، ص122.

4. الحدید / 19.

درباره شفاعت پیامبران و ملائکه و مؤمنان روایات بسیار زیادی نقل شده است.

در روایتی آمده است که وقتی پیامبران و ملائکه و مؤمنان از افراد جهنّمی شفاعت می کنند، خداوند متعال می فرماید:

(شفعَتْ الملائکه وشَفَع النبیّون وشَفَع المؤمنون ولم یبق إلاّ أرحم الراحمین، فیقبض قبضه من النار فیخرج منها قوماً لن یعملوا خیراً قطّ... (1)

(ملائکه و پیامبران و مؤمنان شفاعت کردند، و کسی برای شفاعت کردن جز خداوند باقی نمانده است. در اینجاست که خداوند گروهی از اهل جهنّم

را جمع می کند و کسانی را از جهنّم نجات می دهد که هرگز عمل نیکی انجام نداده اند...)

ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

(الصیام والقرآن یشفعان للعبد یوم القیامه. یقول الصیام: أی ربّ! منعته الطعام والشهوات بالنهار

فشفعّنی به. ویقول القرآن: منعته النوم باللیل فشفّعنی فیه. فیشفعان. ((2)

(روزه و قرآن در روز قیامت برای بندگان خدا شفاعت می کنند. روزه می گوید: پروردگارا! من این بنده را در روز از خوردن طعام و استفاده از شهوات منع کردم، پس مرا شفیع او قرار بده. و قرآن می گوید: من او را در شب از خواب باز داشتم، پس مرا شفیع او قرار بده. و هر دو شفاعت می کنند.)و در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

1. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص94؛ صحیح مسلم، ج1، ص116؛ مستدرک الصحیحین، ج4، ص583؛ فتح الباری، ج11، ص372؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج290؛ المصنّف (الصنعانی)، ج11، ص410؛ تفسیر الثعالبی، ج4، ص69؛ تفسیر البغوی، ج1، ص198.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص174؛ مسند ابن المبارک، ص59؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص554؛ الجامع الصغیر، ج2، ص123؛ کنز العمّال، ج8، ص445؛ فقه السنّه، ج1، ص432.

(من قرأ القرآن فاستظهره شفع فی عشره من أهل بیته قد وجبت لهم النار(1)

(هر کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند، درباره ده نفر از خویشاوندانش که جهنّم بر آنها واجب شده، شفاعت می کند.)

د) شفاعت شهدا و اطفال

قرطبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره شفاعت شهدا روایت کرده است:

(أنّ الأنبیاء تعطی لهم الشفاعه یوم القیامه، وشفاعتی أیضاً یوم القیامه. وأمّا الشهداء فإنّهم فی کلّ یوم فیمن یشفعون.(2)

(پیامبران در روز قیامت برخوردار از شفاعت می شوند. و من نیز در روز قیامت شفاعت می کنم. ولی شهدا در هر روز می توانند افرادی را شفاعت کنند.)

و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که

اطفال، پدر و مادر خویش را شفاعت می کنند(3).

4. شفاعت شوندگان

(خداوند شرک به خودش را نمی بخشد، و سایر گناهان را می بخشد.)

و در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: (فهی لمن لایشرک بالله شیئاً(2)؛ شفاعت مخصوص کسانی است که به خداوند شرک نورزند.)

و همچنین از حدیث شفاعت نیز استفاده می شود که ایمان شرط اساسی برای امکان بهره مندی از شفاعت اولیا است.

و درباره امکان بهره مندی اهل ایمان از شفاعت اولیا الهی دو دلیل وجود دارد، یکی عامّ است و دیگری خاصّ می باشد. بعضی از روایات امکان بهره مندی از شفاعت را حقّ هر مسلمانی می داند.

سلیم بن عامر می گوید: از عوف بن مالک اشجعی شنیدم که می گوید:

(قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أتدرون ما خیّرنی ربّی اللیله؟ قلنا: الله ورسوله أعلم. قال: فإنّه خیّرنی بین أن یدخل نصف اُمّتی الجنّه وبین الشفاعه، فاخترت الشفاعه. قلنا: یا رسول الله! ادع الله أن یجعلنا من أهلها. قال: هی لکلّ مسلم.(3)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا می دانید در امشب خداوند مرا میان چه چیز مخیّر نمود؟

عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

آن حضرت فرمود: خداوند مرا مخیّر کرد بین اینکه نصف امّت من به بهشت بروند و یا توسّط من شفاعت شوند. من شفاعت آنان را انتخاب نمودم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه تا ما را از اهل شفاعت قرار دهد.

1. مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص148.

2. تفسير القرطبی، ج4، ص276.

3. مسند ابن راهويه، ج4، ص251.

4. طه / 109.

5.سبأ / 23.

حديث شفاعت استفاده می شود.

از این رو شفاعت اولیا شامل

مشرکان نمی شود؛ زیرا آنان قابل بخشش نبوده، همیشه در جهنّم باقی می مانند، همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لاَیَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِی وَیَغْفِرُ مَادُونَ ذَا لِکَ)

1. النساء / 48 و115.

2. السنن الکبری (البیهقی)، ج3، ص13؛ مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص301 و ج5، ص149؛ شرح سنن النسائی، ج1، ص211؛ موارد الظمآن، ص75؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج2، ص88؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج2، ص408؛ تفسیر ابن کثیر، ج2، ص125؛ کنز العمّال، ج1، ص437.

3. مستدرک الصحیحین، ج1، ص 15؛ المعجم الکبیر، ج18، ص69؛ مسند الشامیّین، ج1، ص327؛ کنزالعمّال، ج4، ص402.

آن حضرت فرمود: شفاعت حقّ هر مسلمانی است.)

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید: (این حدیث صحیح است و تمام راویان آن ثقه هستند و هیچ ضعفی در این حدیث نیست.)

و ابن منده نیز می گوید: (سند این حدیث صحیح است.)

البانی می گوید: (سند این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان موجود در سند آن ثقه و از راویان بخاری می باشند.)

ولی در روایات بسیاری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنّت نقل شده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

(انّما شفاعتی لأهل الکبائر من اُمّتی(4)

(شفاعت من اختصاص به کسانی از امّت من دارد که مرتکب گناه کبیره شده باشند.)

جمع بین این روایات به این است که روایات گذشته با این روایات تخصیص می خورد؛ از این رو شفاعت شامل خصوص کسانی می شود که دین حقّ را پذیرفته و مرتکب گناهان کبیره شده اند.

امّا کسانی که مرتکب هیچ گناه کبیره ای نشده اند، از دو حالت خارج نیست: یا مرتکب گناه صغیره نیز نشده اند، در این

صورت نیازی به شفاعت ندارند، بلکه برخوردار از حقّ شفاعت نسبت به دیگران هستند. و یا مرتکب گناه صغیره شده اند، در این صورت خداوند متعال گناهان آنان را پیش از قیامت می بخشد؛ زیرا می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَاتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّاَتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا)

1. مستدرک الصحیحین، ج1، ص15.

2. الایمان (ابن منده)، ج2، ص874.

3. ظلال الجنّه، ج2، ص84.

4. مسند أحمد،ج3،ص213؛صحیح ابن حبّان،ج14، ص386 387؛سنن ابن ماجه،ج2،ص1441؛سنن أبی داود السجستانی،ج2،ص421؛سنن الترمذی،ج4،ص45؛السنن الکبری(البیهقی)، ج8، ص17؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص40؛ مجمع الزوائد، ج10، ص378؛ کنزالعمال، ج14، ص398؛ مستدرک الصحیحین، ج2، ص382.

(اگر از انجام گناهان کبیره ای که نهی شده اید اجتناب ورزید، گناهان (کوچک) شما را می زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی آوریم.)

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت اولیای الهی شامل کسانی می شود که پس از پذیرش دین حقّ، مرتکب گناهان کبیره شده باشند. و البتّه تأثیر شفاعت درباره آنان مشروط به اجازه خداوند متعال است.

5.درخواست شفاعت از اولیا الهی

تاکنون چند مطلب روشن شد:

1. شفاعت یعنی همراهی کردن دیگران با خود.

2. مسئله شفاعت از باورهای دینی تمام مسلمانان است.

3. شفاعت اولیای الهی زمانی مؤثّر و مفید است که خداوند متعال اجازه دهد و شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان شرایط تأثیر گذاری شفاعت را داشته باشند.

4. شفاعت خداوند فقط درباره مشرکان انجام نمی گردد و هیچ شرطی برای تأثیر گذاری آن نیست.

آنچه اکنون برای ما اهمیّت دارد و در واقع قسمت اصلی پاسخ به وهابیّون را تشکیل می دهد، موضوع درخواستِ شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران است.

به اعتقاد ما درخواست شفاعت از اولیای الهی، جایز و بلکه عملی بسیار پسندیده است. ولی ابن

تیمیّه و پیروان متعصّب او در تضعیف اعتقادات شیعه و اثبات حرام بودن درخواستِ شفاعت از اولیای الهی به دلیلهایی استدلال کرده اند که حکایت از سردرگمی آنان دارد. اکنون دلایل آنها را ذکر کرده، در پرتو شریعت اسلام و با استفاده از سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنها پاسخ می دهیم.

1. النساء / 31.

دلیلهای وهابیّون بر حرمت درخواست شفاعت

دلیل اوّل: شرک بودن درخواست شفاعت

ابن تیمیّه درخواست شفاعت را دو قسم کرده است:

1. درخواست شفاعت از اولیا در حالی که زنده هستند.

2. درخواست شفاعت از آنان پس از مرگ آنها.

قسم اوّل را شرک نمی داند و قسم دوم را شرک می داند.

اگر چه کلام وی قبلاً ذکر شد، ولی شایسته است دوباره آن را ذکر کنیم. ایشان می گوید:

(القرآن ینهی أن یدُعی غیر الله، لا من الملائکه ولا الأنبیاء ولا غیرهم، فإنّ هذا شرک أو ذریعه إلی الشرک. بخلاف ما یطلب من أحدهم فی حیاته من الدعا والشفاعه، فإنّه لا یفضی إلی ذلک، فإنّ أحداً من الأنبیاء والصالحین لم یعبد فی حیاته بحضرته، فإنّه ینهی من یفعل ذلک. بخلاف دعائهم بعد موتهم، فإنّ ذلک ذریعه إلی الشرک بهم، وکذلک دعائهم فی مغیبهم هو ذریعه إلی الشرک. فمن رأی نبیّاً أو ملکاً وقال له: (ادع لی) لم یفض ذلک إلی الشرک به، بخلاف من دعاه فی مغیبه، فإنّ ذلک یفضی إلی الشرک به)(1).

و در قسمتی دیگر می گوید:

(الشفیع کما أ نّه شافع للطالب شفاعته فی الطلب فهو أیضاً قد شفع المشفوع إلیه فبشفاعته صار المشفوع إلیه فاعلاً للمطلوب، فقد شفع الطالب والمطلوب، والله تعالی وتْرٌ لایشفعه أحد)(2).

خلاصه سخنان ایشان این است:

1. درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه ودیگران در حقیقت درخواستِ از

غیرخداوند است و این، شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. و در قرآن کریم از

1. مجموع الفتاوی، ج1، ص179 و 180. ترجمه آن در ابتدای طرح شبهه گذشت.

2. مجموع الفتاوی، ج14، ص381.

درخواستِ از غیر خداوند نهی شده است.

2. چنانچه شفاعت کننده زنده باشد، درخواست شفاعت از او موجب شرک نمی شود؛ زیرا خود شفاعت کنندگان افراد را از شرک نهی می کنند. ولی اگر زنده یا حاضر نباشند، درخواست شفاعت از آنان موجب شرک می شود.

3. شفیع قرار دادن افراد در حقیقت همراه قرار دادن آنها با خداوند است، در حالی که خداوند متعال واحد است و هیچ کس همراه و زوج او نیست.

پاسخ

1. شما گفتید: (القران ینهی أن یُدعی غیر الله.) و این تصرّف در قرآن کریم و تحریف در کلمات خداست؛ زیرا قرآن کریم از خواندن و درخواست از غیر خدا نهی نکرده است، بلکه (القرآن ینهی أن یدعی غیر الله مع الله)، قرآن از خواندن و درخواست از غیر خداوند در عرض خداوند و به عنوان شریک او نهی کرده است و می فرماید:

(فَلاَ تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)

(أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَی)

(لاَّ تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ)

(فَلاَ تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ)(4).

در تمام این آیات کلمه (مع) وجود دارد و معنای این آیات این است که نباید در عرض خداوند و به طور مستقلّ از کسی دیگر پیامبران، ملائکه و

دیگران درخواست شود و برای خداوند شریک و همکار قرار داده شود. لذا اگر کسی بگوید:

1. الجنّ / 18.

2. الانعام / 19.

3. الإسراء / 22.

4. الشعراء / 213.

(یا نبیّ الله اغفر ذنبی) یا بگوید: (یا الله ویا

نبیّ الله اغفرا ذنبی)؛ این خواندن و درخواست کردن از غیر خدا در عرض خداوند و یا به همراه خداوند است و این شرک است.

و امّا درخواست شفاعت از پیامبران یا ملائکه و دیگران به معنای این است که ما از شما که دارای مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال هستید، درخواست می کنیم در قیامت، چنانچه خداوند به شما اجازه شفاعت داد، ما را همراه خود گردانید تا از عذاب جهنّم در امان بمانیم و یا نجات پیدا کنیم.

این درخواست اگر چه درخواست از بنده خداست، ولی درخواست از او در عرض خداوند نیست.

2. اگر درخواست شفاعت از دیگران موجب شرک باشد، تفاوتی میان زمانی که شفاعت کننده زنده و حاضر باشد و یا زنده و حاضر نباشد وجود ندارد؛ زیرا اگر شفاعت کننده زنده یا حاضر باشد و کسی از او درخواست شفاعت کند و مقصودش این باشد که شفاعت کننده در شفاعت استقلال دارد، این شرک است و نهی کردن شفاعت کننده از شرک، تأثیری در مشرک نبودن درخواست کننده شفاعت ندارد؛ چون شرک از اعمال قصدی است و ربطی به نهی و یا امر دیگری ندارد.

3. ایشان شرط درخواست شفاعت از ملائکه را زنده و حاضر بودن آنها دانسته است. و شکّی نیست که ملائکه زنده اند. و امّا درباره دیدن ملائکه باید خود ابن تیمیّه و پیروانش توضیح دهند.

4. بی شکّ، شهدا و پیامبران زنده هستند؛ زیرا خداوند در قرآن درباره شهدا می فرماید:

(بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)

و رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

1. آل عمران / 169.

(الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون.(1))

(پیامبران در قبرها زنده هستند و

نماز می خوانند.)

بنابراین اگر کسی به کنار قبور شهدا و پیامبران برود و از آنان درخواست شفاعت نماید طبق نظر ابن تیمیّه نیز اشکالی نخواهد داشت. شیعیان نیز با اعتقاد به زنده بودن پیامبران و شهدا بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) در کنار قبور آن بزرگواران تقاضای شفاعت در قیامت را می کنند.

5.شفیع قرار دادن افراد، در حقیقت همراه قرار دادن آنان با شفاعت کننده است؛ نه همراه قرار دادن آنان با کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود. و این معنا را در گذشته با استناد به سخنان مفسّران اهل سنّت توضیح دادیم. پس ابن تیمیّه معنای شفیع را وارونه فهمیده است.

دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است

ابن تیمیّه درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه را در حالی که زنده یا حاضر نباشند، بدعت می داند. وی گفته است:

(الاستشفاع بهم من الدین الّذی لم یشرّعه الله، ولا ابتعث به رسولاً، ولا انزل به کتاباً، ولیس هو واجباً ولا مستحبّاً. ومن تعبّد بعباده لیست واجبه ولا مستحبّه وهو یعتقدها واجبه أو مستحبّه فهو ضالّ مبتدع بدعه سیّئه.(2))

(درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه درحالی که زنده یا حاضر نیستند از اعتقاداتی است که خداوند آنها را مشروع نکرده و هیچ پیامبری را برای ابلاغ آنها مبعوث ننموده و هیچ کتاب آسمانی درباره آنها نازل نکرده است، نه واجب است و نه مستحب. و هر کسی که خود را ملتزم به عبادتی کند که واجب یا مستحبّ نیست و معتقد به وجوب یا استحباب آنها باشد، گمراه وبدعت گذار است.)

1. مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج8، ص211؛ مسند أبی یعلی، ج6، ص147؛ السیف الصقیل (السبکی)، ص182؛ تاریخ بغداد، ج5، ص157.

2. مجموع

الفتاوی، ج1، ص160.

پاسخ

با اندکی تأمّل در خواهیم یافت که بدعت گذار حقیقی کسی جز ابن تیمیّه و پیروان وهّابی او نیست؛ زیرا بدعت به معنای جعل حکم واِسناد آن به خداوند است؛ هرکسی که آنچه را مستحبّ یا مکروه یا واجب و یا حرام نیست، مستحب یا مکروه یا واجب و یا حرام بداند، بدعت گذار است. خود ابن تیمیّه در کتاب (منهاج السنّه) می نویسد:

(البدعه الشرعیّه الّتی هی ضلاله هی ما فعل بغیر دلیل شرعیّ، کاستحباب مالم یحبّه الله وایجاب مالم یوجبه الله وتحریم مالم یحرّمه الله(1)

(بدعت شرعی که گمراهی و خروج از دین است، عبارت است از آنچه بدون دلیل شرعی انجام گیرد؛ مثلاً حکم شود به استحباب آنچه خداوند دوست ندارد، یا حکم شود به وجوب آنچه که خداوند واجب نکرده و یا حکم شود به حرام بودن آنچه که خداوند حرام نکرده است.)

شیعه استشفاع (درخواست شفاعت) را واجب یا مستحبّ نمی داند، بلکه درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران را عملی جایز و پسندیده می داند؛ به این دلیل که در قرآن کریم و روایات، هیچ جمله ای که بیانگر حرمت استشفاع باشد وجود ندارد و هر عملی که در اسلام حکم به حرمت آن نشده باشد، حلال و جایز است.

ابن حزم اندلسی در کتاب (الإحکام) برای اثبات حلال و مباح بودن هر عملی که در اسلام از آن نهی نشده است، به این آیات استناد می کند:

(خَلَقَ لَكُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا)

(وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّاحَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّمَااضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ)

1. منهاج السنه، ج8، ص308.

2. البقره / 29.

3. الأنعام / 119.

(يَأَيُّهَا الّذِينَ ءَامَنُواْ لاَتُحَرِّمُواْ طَيِّبَتِ مَآأَحَلّ اللّهُ لَكُمْ وَلاَتَعْتَدُواْ إِنَّ

اللَّهَ لاَيُحِبُّ ا لْمُعْتَدِينَ).

و سپس می گوید:

(فبيّن الله تعالى أنّ كلّ شىء حلال لنا إلاّ ما نصّ على تحريمه ونهانا عن اعتداء ما أمرنا به، فمن حرّم شيئاً لم ينصّ الله تعالى ولا رسوله صلى الله عليه وآله على تحريمه والنهى عنه ولا اجمع على تحريمه فقد اعتدى وعصى الله تعالى. ثمّ زادنا تعالى بياناً فقال: (هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا)فصحّ بنصّ هذه الآيه صحّه لا مريّه فيها أنّ كلّ مالم يأت النهى فيه باسمه من عندالله تعالى على لسان رسوله صلى الله عليه وآله فهو حلال، لا يحلّ لأحد أن يشهد بتحريمه.(3)

(خداوند متعال فرموده كه هر چيزى براى مسلمانان حلال است مگر اينكه تصريح به حرمت آن شود. و نيز خداوند متعال ما را از طغيانگرى و تجاوز از آنچه به ما امر كرده، نهى مى كند. از اين رو هركسى كه حكم به حرمت چيزى كند كه خداوند يا رسولش تصريح به حرمت آن نكرده و مسلمانان نيز در حرمت آن اجماع ندارند، طغيانگرى و معصيت كرده است.

و خداوند در آيه اى ديگر مى فرمايد: كسانى را كه گواهى مى دادند بر اينكه خداوند اين چيز را حرام كرده است حاضر گردانيد... و اين آيه به طور قطع دلالت دارد بر اينكه هر آنچه درباره او از طرف پروردگار و از زبان پيامبرش نهى نشده، حلال است و جايز نيست كسى گواهى به حرام بودن آن بدهد.)

اكنون از ابن تيميّه و پيروانش مى پرسيم: در كدام آيه از آيات قرآن كريم از درخواستِ شفاعت از اولياى الهى نهى شده است؟ و در كدام روايت از روايات نبوى

1. المائده / 87.

2.

الأنعام / 150.

3. الإحكام فی اصول الأحکام (ابن حزم)، ج8، ص1058 1059.

درخواست شفاعت از اولیای الهی حرام شده است؟ آیا حکم به حرمتِ درخواست شفاعت بدون هیچ دلیل قرآنی و روایی، بدعت و طغیانگری و تجاوز از دین نیست؟

بنابراین بدعت گذار حقیقی ابن تیمیّه و پیروانش هستند؛ زیرا به اعتراف خود ابن تیمیّه تحریم آنچه را خداوند حرام نکرده، بدعت است.

دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسّط دیگران انجام نگرفته است

ابن تیمیّه در قسمتی از سخنانش می گوید:

(ولا فَعَله أحدٌ من الصحابه والتابعین لهم باحسان ولا أمر به إمام من أئمّه المسلمین(1).)

(درخواستِ شفاعت توسّط هیچ یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته و هیچ یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده اند.)

پاسخ

1. در علم اصول انجام یک عمل توسّط متشرّعه و مسلمانان به عنوان دلیل بر جواز آن عمل ذکر شده است. ولی انجام نگرفتن یک عمل توسّط مسلمانان به عنوان دلیل بر جایز نبودن آن عمل ذکر نشده است؛ بنابراین انجام نگرفتن درخواست شفاعت توسّط صحابه و تابعین، دلیل بر جایز نبودن آن نخواهد بود.

2. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث اعرابی، از درخواست شفاعت خداوند به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله منع می کند، ولی از درخواست شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد خداوند منع نکرده و این حدیث دلالت دارد بر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و جواز آن.

بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت به نقل از جبیر ابن مطعم نوشته اند:(مردی صحرانشین نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ای رسول خدا ! ما

1. مجمع الفتاوی، ج1، ص159 160.

صحرانشینان، از پا درآمده، خانواده های ما گرسنه شده اند و اموال ما نابود شده است. از پروردگارت برای ما درخواست باران کن، ما درخواست شفاعتِ خداوند به نزد تو و درخواست شفاعتِ تو به نزد خداوند را داریم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سبحان الله ! سبحان الله ! این جمله را آنقدر تکرار کرد که اثر آن در چهره اصحاب نمایان گشت ،

و آنگاه فرمود: واى برتو! آيا خداوند را مى شناسى؟! جايگاه خداوند بالاتر از آن است و كسى نمى تواند درخواست شفاعت خداوند به نزد كسى را داشته باشد.)

اين حديث بر دو مطلب دلالت دارد:

الف) پيامبر مكرّم اسلام از درخواست شفاعتِ خداوند به نزد كسى ديگر نهى كرده است، پس كسى نمى تواند بگويد: (استشفع بالله إلى محمّد صلى الله عليه وآله) يا (استشفع بالله إلى الملائكه)؛ زيرا خداوند متعال پناهگاه تمام بندگان و همراه كنندگان است.

ب) آن حضرت از اينكه اعرابى شفاعتِ پيامبر صلى الله عليه وآله به نزد پروردگار را درخواست نمود نهى نمى كند، بلكه با سكوت خود آن را تأييد مى كند، لذا اشكالى ندارد كه كسى بگويد: (يا رسول الله! استشفع بك إلى الله)، (يا ايّتها الملائكه المقرّبون استشفع بكم إلى الله) و (يا أولياء الله استشفعت بكم إلى الله.) و اين دقيقاً همان چيزى است كه شيعيان در زمانها و مكانهاى مورد احترام به عنوان دعاى توسّل انجام مى دهند كه متأسّفانه توسّط وهّابيون متّهم به كفر و شرك و بدعت مى شوند!

بعضى سعى در مخدوش دانستن سند اين حديث دارند. ولى ابن تيميّه در كتاب (بيان تلبيس الجهميّه) مى گويد: (اين حديث از گذشته در ميان اهل علم پذيرفته شده

1. سنن أبى داود (السجستانى)، ج2، ص418؛ تفسير روح المعانى، ج16، ص153؛ الدر المنثور، ج1، ص34؛ تاريخ بغداد، ج4، ص260؛ تهذيب الكمال، ج4، ص505؛ البدايه والنهايه، ج1، ص11؛ اصول الايمان (محمّد بن عبدالوهّاب)، ج1، ص67؛ عون المعبود، ج13، ص 8 10؛ كتاب العرش (ابن أبى شيبه)، ص 56 57؛ إثبات صفه العلو، ج1، ص60؛ العظمه، ج2، ص555؛ رساله التوحيد

(الدهلوی)، ج1، ص137؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج1، ص280؛ التوحید (ابن خزیمه)، ج1، ص239.

است و دو شخصیّت مهمّ به آن استناد کرده اند: 1. ابن خزیمه در کتاب (التوحید). ایشان در این کتاب شرط کرده است که جز به احادیثی که دارای راویان ثقه و پی در پی باشد استناد نکند. 2. ابو محمّد بن حزم در مسئله استداره الأفلاک. و ابن حزم فقط به احادیثی استناد می کند که به نظر خودش از نظر سند صحیح باشد.(1)

3. احمد بن حنبل در کتاب (مسند) و ترمذی در کتاب (سنن) از انس بن مالک نقل کرده اند:

(سألت النبیّ أن یشفع لی یوم القیامه، فقال: أنا فاعل. قلت یا رسول الله! فأین أطلبک؟ قال: اطلبنی أوّل ما تطلبنی علی الصراط...(2)

(از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست نمودم که در روز قیامت درباره من شفاعت کند. او فرمود: من این کار را انجام می دهم. به پیامبر عرض کردم: آنجا شما را در کجا بیابم؟ فرمود: نخستین جایی که می توانی مرا دریابی در کنار [پل] صراط است.)

4. مصعب اسلمی نقل می کند: نوجوانی از ما به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و به او گفت: من از تو چیزی می خواهم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آن چیست؟

او گفت: (أسألک أن تجعلنی ممّن تشفع له یوم القیامه؛ من از تو می خواهم که مرا از کسانی قرار دهی که در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنی.)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

او گفت: هیچ کس، من خودم به این فکر افتادم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

تو از کسانی هستی که من در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنم) (3).

1. بیان تلبیس الجهميّه، ج1، ص569 571.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج3، ص178؛ سنن الترمذی، ج4، ص42؛ الدرّ المنثور، ج3، ص70؛ تهذيب الكمال، ج5، ص537.

3. مجمع الزوائد، ج10، ص369؛ أسد الغابه، ج4، ص368؛ المعجم الكبير، ج20، ص365.

هیثمی پس از ذکر این حدیث می گوید: (این حدیث را طبرانی روایت کرده است، و سند آن صحیح است)(1).

5.نضر بن انس از انس نقل می کند: در یکی از جنگها وقتی شب شد و پیامبر صلی الله علیه وآله خوابید، در کنار او انس و ابوطلحه و دو نفر دیگر نیز خوابیدند. پاسی از شب گذشت و آنها بیدار شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله در آنجا نبود. همگی به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله را یافتند، گفتند: کجا بودی؟ ما وقتی تو را در جایگاه خویش ندیدیم، نگران شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل به دیدار من آمد و گفت: ای محمّد! خداوند مرا به نزد تو فرستاد تا تو را مخيّر کنم میان اینکه [خدا] نصف امّت تو را به بهشت ببرد و یا تو از شفاعت آنان در قیامت برخوردار شوی. و من شفاعت را انتخاب کردم.

آن چهار نفر گفتند: (یا نبی الله! اجعلنا ممن تشفع لهم) ای پیامبر خدا! ما را از کسانی قرار ده که درباره آنان شفاعت می کنی.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(شفاعت برای شما لازم شد.(2))

6. سواد بن قارب از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله در محضر آن حضرت اشعاری را سروده و می

گويد:

وكن لى شفيعاً يوم لا ذوشفاعه سواک بمغن عن سواد بن قارب

(اى پيامبر خدا ! در روز قيامت شفيع من باش، روزى كه شفاعت كسى جز شفاعت تو سواد بن قارب را بى نياز نگرداند.)

از آنچه ذكر شد، واهى بودن ادّعاى ابن تيميّه كاملاً روشن مى شود.

1. مجمع الزوائد، ج10، ص369.

2. المعجم الأوسط، ج2، ص105؛ مجمع الزوائد، ج10، ص370؛ كتاب السنّه، ص377.

3. تفسير ابن كثير، ج4، ص181؛ مستدرک الصحيحين، ج3، ص610؛ مجمع الزوائد، ج8، ص250؛ الأحاديث الطوال، ص85؛ دلائل النبوّه، ص32؛ الإصابه، ج3، ص182.

دليل چهارم: شفاعت اوليا از نوع استغفار ملائكه است

ابن تيميّه ادّعا مى كند شفاعت اولياى الهى در قيامت همانند استغفار ملائكه براى مؤمنان در دنياست، يعنى ملائكه براى مؤمنان دعا و طلب آمرزش مى كنند، بدون اينكه كسى از آنان درخواست دعا و استغفار نمايد؛ زيرا در قرآن كريم مى فرمايد:

(وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ)

رواياتى كه درباره شفاعت پيامبران و صلحا وارد شده، از همين قبيل است. يعنى پيامبران و اوليا پس از اينكه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، بدون اينكه كسى از آنان درخواست شفاعت نمايد، شفاعت مى كنند.

وى اينگونه نتيجه مى گيرد: (وإذا لم يشرع دعاء الملائكه لم يشرع دعاء من مات من الأنبياء والصالحين، ولا أن نطلب منهم الدعاء والشفاعه(2)؛ وقتى درخواست دعا از ملائكه مشروع نباشد، درخواست دعا و شفاعت از پيامبران و اشخاص صالح نيز مشروع نيست.)

پاسخ

1. دعا و طلب آمرزش توسّط ملائکه برای دیگران بدون درخواست آنان، هیچ منافاتی با دعا و طلبِ آمرزش آنان پس از درخواست دیگران ندارد. همچنین شفاعتِ اولیای الهی بدون درخواست دیگران منافاتی با شفاعت آنان پس از درخواستِ از آنان ندارد.

2. روایاتی که درباره شفاعتِ اولیای الهی (پیامبران، ملائکه و دیگران) و بخصوص روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و رسول مکرّم اسلام وارد شده است، بیانگر درخواست شفاعت توسّط گناهکاران است؛ همانطور که در حدیث شفاعت گذشت.

1. الغافر / 7.

2. مجموع الفتاوی، ج1، ص180.

و جالب این که خود ابن تیمیّه در مواردی، درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله را توسّط مردم در قیامت مطلبی مورد اتّفاق میان مسلمانان می داند و می گوید:

(قد اتّفق المسلمون علی أنّ نبیّنا شفیع یوم القیامه وأنّ الخلق یطلبون منه الشفاعه.(1)

(به اتّفاق همه

مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز قیامت شفاعت می کند و مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می نمایند.)

(انّه یشفع فی الخلائق یوم القیامه وأنّ الناس یستشفعون به یطلبون منه أن یشفع لهم إلی ربّهم.(2)

(به اتّفاق امّت اسلام، پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت از مردم شفاعت می کند و مردم از او درخواست شفاعت کرده، می خواهند که همراه آنان به سوی پروردگار باشد.)

(إنّ الخلائق یوم القیامه یأتون إلیه یطلبون منه أن یشفع إلی الله

(مردم در روز قیامت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، از او درخواست شفاعت به نزد خداوند را دارند.)

نتیجه

هر مسلمان با انصافی، با مراجعه به قرآن کریم و کتابهای تفسیری، حدیثی، فقهی و رجالی اهل سنّت صرف نظر از روایات و کتابهای شیعه در خواهد یافت که آنچه شیعیان در موضوع شفاعت به آن اعتقاد دارند، مطابق با آموزه های شریعت اسلامی است و سخنان وهّابیون، چیزی جز فتنه ای بزرگ برای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمان نیست.

1. همان، ص104.

2. همان.

3. همان، ج 27، ص154.

مصحف علی وفاطمه علیهما السلام

شبهه

از ابتدای قرن چهارم بعضی از عالمان اهل سنّت اعتقاد به تحریف قرآن را به بعضی از شیعیان نسبت داده اند(1). ولی این موضوع در سالهای اخیر

بیش از گذشته مطرح شده و دست آویزی تبلیغاتی برای وهّابیون، در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است.

آنان اعتقاد تمام شیعیان به تحریف قرآن کریم را در میان مسلمانان بخصوص اهل سنّت به طور گسترده و بی سابقه در سخنرانیها و مقالات خویش تبلیغ نموده، موجب بدبینی نسبت به شیعه شده اند؛ به طوری که یکی از پیشگامان ایجاد تفرقه میان مسلمانان و یکی از دشمنان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به نام (ابراهیم سلیمان جبهان) در نامه ای به شیخ الأزهر می نویسد:

(علی أیّ شیء نتّفق ونتّحد یا سیدی؟! علی کتاب الله الّذی یدّعی الشیعه أ نّه حُرِّف وبدّل وأنّ القرآن الّذی نسیر علی هدیه غیر القرآن الّذی نزل علی محمّد صلی الله علیه وآله...(2)

(بر چه چیزی با شیعه اتّفاق واتّحاد داشته باشیم؟! آیا بر کتاب خدا با آنها اتّحاد داشته

1. مقالات الإسلامیّین، ج1، ص47؛ شرح الأُصول الخمسه، ص601؛ الانتصار، ص240 241؛ الفصل (ابن حزم)، ج4، ص 115 و 139.

2. به نقل

از کتاب (الشیخ الزنجانی والوحده الاسلامیّه) ص105.

باشیم در حالی که شیعه ادّعا می کند قرآن کریم تحریف و جابه جا شده است وقرآنی که هم اکنون در دسترس ما و راهنمای ماست، غیر از قرآنی است که بر محمّد صلی الله علیه وآله نازل شده است؟ !...)

و برخی دیگر از مؤلّفان اهل سنّت مانند قفازی می کوشند با تکیه بر عنوان (مصحف امام علی) و (مصحف فاطمه) اعتقاد به تحریف قرآن کریم را به عنوان یک اصل مسلّم به شیعه نسبت دهند(1).

این اشخاص در تبلیغات مسموم خویش روی سه نکته تأکید دارند:

1. تمام شیعیان اعتقاد به تحریف قرآن دارند.

2. اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن کتابهای زیادی نوشته اند.

3. شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود با نام (مصحف علی) یا (مصحف فاطمه) دارند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه و دفاع از اعتقادات شیعه، لازم است مطالب خود را جهت جواب از سه پرسش مرتّب کنیم:

1. اعتقاد شیعه پیرامون تحریف یا عدم تحریف قرآن چیست؟

2. فعّالیّتهای علمی اندیشمندان شیعه، در جهت اثبات تحریف قرآن بوده است یا در راستای اثبات عدم تحریف قرآن؟

3. دیدگاه شیعه درباره مصحف علی و فاطمه علیهما السلام چیست؟

1. شیعه معتقد به عدم تحریف قرآن است

از نظر شیعه، قرآن تنها کتاب آسمانی است که بدون هیچ گونه کاستی و یا افزونی و به همان صورت اوّلیه در اختیار انسانهای جهان قرار دارد.

1. اصول مذهب الشیعه الامامیّه، ج1، ص202.

کلمات امامان معصوم (علیهم السلام) و اظهارات عالمان بزرگ شیعه گویای باور شیعه به عدم تحریف قرآن است.

الف) امام حسن علیه السلام در گفتوگویی با معاویه، نظریه کاسته شدن و از میان رفتن بخش زیادی

از قرآن را ردّ كرده و مى فرمايد:

(فمن قال يا معاويه انّه ضاع من القرآن شىء فقد كذّب هو عند أهله مجموع.(1)

(اى معاويه ! كسى كه مى گويد: بخش عظيم قرآن تباه شده است، در نزد تمام خويشانش دروغ گفته است.)

ب) امام باقر عليه السلام در پاسخ به شايعه تحريف الفاظ قرآن توسّط حكومت، مى فرمايد:

(أقاموا حروفه وحرّفوا حدوده.(2)

(آنان حروف و الفاظ قرآن را پابرجا نگه داشته اند، فقط در معانى قرآن تحريف كرده اند.)

ج) ابن شاذان (م 260) بر اهل سنّت به دليل اعتقاد به تحريف قرآن كريم ايراد گرفته است(3).

د) شيخ صدوق (م 381) مى گويد: (اعتقاد ما اين است: قرآنى را كه خداوند بر پيامبر صلى الله عليه وآله نازل كرده، همان است كه اكنون ميان جلد و در اختيار مردم قرار دارد، قرآن كريم بيش از آنچه موجود است نمى باشد و هركسى افزون بودن آن را به ما نسبت دهد، دروغگو است)(4).

ه) شيخ مفيد (م 413) مى گويد: (گروهى از اماميّه مى گويند: هيچ كلمه و آيه و

1. كتاب سليم بن قيس، ص369.

2. تفسير نور الثقلين، ج1، ص106.

3. الإيضاح، ص210 222.

4. الاعتقادات، ص59.

سوره ای از قرآن کریم حذف نشده است. ولی مطالبی که در قرآنِ امیرمؤمنان وجود داشت و همگی مربوط به تفسیر معانی قرآن بود و از کلام الله به شمار نمی رفت، حذف شده است. و این سخن در نزد من به حق نزدیک تر است تا سخن کسانی که ادّعا می کنند کلماتی از خود قرآن حذف شده است)(1).

و) سیّد مرتضی (م 436) می گوید: (یقین به صحّت قرآن مانند یقین به وجود شهرها و حوادث بزرگ و

کتابهای مشهور است. قرآن معجزه پیامبر صلی الله علیه وآله و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است. قرآن همواره تدریس می شده و تمام آن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله حفظ می شد. گروهی از صحابه مانند: عبدالله بن مسعود و ابیّ بن کعب و دیگران قرآن را چند بار برای پیامبر صلی الله علیه وآله از ابتدا تا آخر خوانده اند. تمام این امور حکایت از آن دارد که قرآن کریم در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد آوری شده و کاستی و پراکندگی ندارد)(2).

ز) شیخ طوسی (م 460) نیز می گوید: (فزونی در قرآن به اتّفاق تمام مسلمانان باطل است. و کاهش قرآن نیز بر خلاف مذهب مسلمانان می باشد. و همین مذهب ماست)(3).

ح) طبرسی (م 560) نیز در تفسیر مجمع البیان اعتقاد به عدم تحریف قرآن را مذهب اصحاب امامیّه می داند(4).

ط) آیه الله خویی نیز می گوید: (مشهور میان علما و محقّقین شیعه و بلکه مورد اتّفاق تمام آنان عدم تحریف قرآن است)(5).

و بسیاری دیگر از متکلّمین، مفسّران و فقهای شیعه اعتقاد به عدم تحریف قرآن

1. أوائل المقالات، ص81.

2. به نقل از الاحتجاج، ج1، ص378.

3. التبیان، ج1، ص3.

4. مجمع البیان، ج1، ص42 و 43.

5.البیان، ص201.

کریم را از باورهای مسلّم شیعه دانسته اند.

و از این رو بعضی از دانشمندان اهل سنّت نیز شیعه را از اتّهام تحریف قرآن مبرّا دانسته اند(1).

2. فعّالیّتهای علمی شیعیان در اثبات عدم تحریف

در دوره های اخیر کتابی توسّط محدّث نوری در اثبات تحریف قرآن با نام (فصل الخطاب) نوشته شد. ولی بی شکّ نگارش یک کتاب توسّط یکی از اندیشمندان شیعه در

اثبات تحریف قرآن، دلیل بر اعتقاد شیعه به تحریف قرآن نیست. چنانکه ابن الخطیب مصری نیز کتاب (الفرقان فی تحریف القرآن) را نگاشته و دلیل بر اعتقاد اهل سنّت به تحریف قرآن نمی باشد.

علاوه بر آن وقتی کتاب (فصل الخطاب) چاپ شد، از سوی اندیشمندان بزرگ شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و بسیاری از عالمان شیعه کتابهای متعدّدی در ردّ آن نوشتند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1. (کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب)؛ به قلم شیخ محمود ابوالقاسم معروف به معرّب طهرانی، م. 1313.

2. (حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف)؛ از علاّمه سید محمّد حسین شهرستانی، م. 1315.

3. (تفسیر آلاء الرحمن.) در این کتاب علاّمه بلاغی (م. 1352) در یک فصل، مطالب کتاب فصل الخطاب را مورد نقد قرار داده است.

همچنین کتابهای متعدّدی به صورت مستقل و مقالاتی در ضمن بعضی کتابهای تفسیری در إثبات عدم تحریف قرآن نوشته شده است، مانند کتاب (صیانه القرآن عن التحریف)(2).

1. إظهار الحقّ (دهلوی)، ج2، ص128؛ مع الصادقین، ص 201.

2. این کتاب تألیف آیه الله معرفت، از اندیشمندان معاصر است.

بنابراین فعّالیّتهای علمی دانشمندان شیعه در جهت اثبات عدم تحریف قرآن متمرکز بوده است.

3. مصحف امام علی علیه السلام چیست؟

کلمه (مصحف) اگر چه ابتدا به معنای کتاب و یا دفترِ مجلّد بوده است، ولی به مرور زمان بر خصوص قرآن کریم اطلاق می شده است.

هر یک از صحابه که قرآن کریم را می نوشتند، آن قرآن به عنوان مصحف فلانی شناخته می شد؛ مانند: مصحف عبدالله بن عباس، مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف سالم و مصحف اُبیّ بن کعب.

مصحف امام علی علیه

السلام یکی از آن مصحف هاست. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که طول این مصحف هفتاد ذراع بوده است.

بنابراین مصحف امام علی علیه السلام چیزی نیست جز همین آیات و سوره هایی از قرآن کریم که در دسترس ماست، با این تفاوت که برای این مصحف دو خصوصیّت ذکر شده است:

1. در این مصحف افزودنیهایی غیر از آیات قرآن وجود داشته است. و این افزودنیها، تفسیر و توضیح آیات و بیان مصادیق آنها بوده است. لذا ادّعای وجود سوره یا آیاتی از سنخ قرآن کریم در این مصحف، سخنی باطل است.

شیخ مفید می فرماید:

(لکن حُذِف ما کان مثبتاً فی مصحف أمیرالمؤمنین علیه السلام من تأویله وتفسیر معانیه علی حقیقه تنزیله. وذلک کان ثابتا منزلاً، وإن لم یکن من جمله کلام الله الّذی هو القرآن المعجز...(1))

(ولی آن مقدار از تفسیر و توضیح معانی قرآن که در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام به ترتیب نزول سوره ها وجود داشت، حذف شده است. و آن مقدار از توضیحاتی که در مصحف

1. أوائل المقالات، ص81.

امام علی علیه السلام ثابت بود و توسّط جبرئیل علیه السلام نازل شده بود، اگر چه از جنس کلام خدا و قرآن نبود.)

2. این مصحف بر اساس نزول سوره های قرآن تنظیم شده بود.

جلال الدین سیوطی می گوید:

(منهم من رتّبها علی النزول، وهو مصحف علی علیه السلام ، کان أوّله (إقرأ) ثمّ (المدثّر) ثمّ (ن) ثمّ (المزمّل) ثمّ (تبّت) ثمّ (التکویر) وهکذا إلی آخر المکّی والمدنی. وکان أوّل مصحف ابن مسعود (البقره) ثمّ (النساء) ثمّ (آل عمران)، وکذا مصحف اُبی وغیره.(1))

(بعضی از صحابه سوره های قرآن را به ترتیب نزول تنظیم کردند؛ مصحف

على عليه السلام چنین است. یعنی ابتدا سوره اقرأ و سپس مدثّر و مزمّل و تبّت و تکویر و... می باشد. و ابتدای مصحف ابن مسعود سوره بقره و سپس نساء و آل عمران است. مصحف اُبیّ بن کعب و دیگران نیز همینطور است.)

این مصحف اگر چه الآن در دسترس نیست، ولی بی شکّ وجود چنین مصحفی هیچ منافاتی با عدم تحریف قرآن ندارد.

ناگفته نماند که على علیه السلام دو اثر دیگر به نام (کتاب على علیه السلام) و (صحیفه على علیه السلام) دارد که مربوط به حلال و حرام و احکام است.

4. مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟

همانطور که در گذشته اشاره شد، کلمه (مصحف) در لغت به معنای کتاب و دفترچه است. وقتی اوراق پراکنده ای در داخل جلد گردآوری می شود، به آن مصحف می گویند. با این وجود بیشترین مورد استعمال کلمه (مصحف) قرآن کریم بوده است، طوری که اگر این کلمه مطلق ذکر شود، انصراف به قرآن کریم دارد و اگر اضافه به شخصی شود، به معنای قرآنی است که شخص آن را نوشته است، مانند:

1. الإتقان، ج1، ص171.

مصحف ابن مسعود، مصحف عبدالله بن عباس، مصحف على علیه السلام و...

در روایات معصومین (علیهم السلام) از وجود مصحف فاطمه (علیها السلام) پرده برداشته شده است. و از آنجا که کلمه (مصحف) انصراف به قرآن کریم داشته است و از طرفی مصحف فاطمه (علیها السلام) کتابی غیر از قرآن بوده است، امامان معصوم (علیهم السلام) حقیقت این مصحف را به دیگران معرّفی کرده اند تا دستاویزی برای دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در راستای تخریب چهره مذهب امامیّه قرار نگیرد. با

این وجود، در حال حاضر وهّابیّون مصحف فاطمه (علیها السلام) را قرآن شیعه در مقابل قرآن موجود معرّفی کرده، شیعه را متّهم به اعتقاد به تحریف قرآن موجود می کنند.

اکنون روایاتی که از امامان معصوم شیعه در تعریف مصحف فاطمه (علیها السلام) وارد شده را ذکر می کنیم تا فتنه طرّاحی شده توسّط وهّابیّون خنثی گردد.

1. عن أبی عبیده عن أبی عبدالله علیه السلام : (إنّ فاطمه مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله خمسه وسبعین یوماً، وکان دَخَلَها حزنٌ شدید علی أبیها، وکان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاءها علی أبیها، ویطیب نفسها ویخبرها عن أبیها ومکانه، ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریّتها، وکان علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه (علیها السلام).(1))

(فاطمه (علیها السلام) پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد و پنج روز زنده بود و در غم از دست دادن پدر بزرگوارش بسیار محزون بود. جبرئیل در این مدّت نزد فاطمه (علیها السلام) می آمد و ضمن تسلیت گفتن، با خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه وآله و جایگاه او، فاطمه را خوشحال می نمود. و نیز فاطمه (علیها السلام) را از حوادث آینده درباره ذریّه اش با خبر می کرد. علی علیه السلام تمام این خبرها را می نوشت. و این نوشته، مصحف فاطمه (علیها السلام) است.)

2. عن أبی حمزه عن أبی عبدالله علیه السلام قال: (مصحف فاطمه ما فیه شیء من کتاب الله، وانّما هو شیء اُلقی إلیها بعد موت أبیها.(2))

1. الکافی، ج1، ص241.

2. بصائر الدرجات، ص179.

(در مصحف فاطمه (علیها السلام) هیچ آیه ای از آیات قرآن نیست، بلکه در این مصحف مطالبی است که پس

از مرگ پدرش به او القا شد.)

3. عن محمّد بن عبدالملک عن أبی عبدالله علیه السلام : (وعندنا مصحف فاطمه (علیها السلام)، أما والله ما هو بالقرآن.(1)

(مصحف فاطمه (علیها السلام) نزد ماست. آگاه باشید که به خدا سوگند این مصحف، قرآن نیست.)

4. علیّ بن ابی حمزه از امام علیه السلام نقل کرده است:

(عندی مصحف فاطمه (علیها السلام)، ما فیه شیء من القرآن.(2)

(مصحف فاطمه (علیها السلام) نزد من است، هیچ آیه ای از آیات قرآن در آن نیست.)

5.ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: (در این مصحف مانند قرآن شماست.) این جمله را سه بار تکرار کرد، و سپس فرمود: (به خدا سوگند! در این مصحف یک حرف از قرآن شما نیست)(3).

شاید منظور امام علیه السلام از اینکه می فرماید: (در این مصحف مانند قرآن شماست) این باشد که اندازه ورقه های این مصحف به اندازه ورقه های قرآن است.

6. حمّاد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: (وقتی خداوند پیامبرش را قبض روح نمود، فاطمه (علیها السلام) در غمِ وفات پدرش به اندازه ای غمگین شد که فقط خدا می داند. خداوند فرشته ای را فرستاد تا به او تسلیت گفته، با او سخن بگوید. فاطمه (علیها السلام) امیرمؤمنان را از این موضوع آگاه ساخت و علی علیه السلام فرمود: هرگاه احساس کردی آن فرشته به دیدارت می آید و صدایش را شنیدی، مرا آگاه کن. فاطمه (علیها السلام) چنین کرد و امیرمؤمنان هر آنچه را از آن فرشته می شنید، می نوشت. تمام آن مطالب تبدیل به یک

مصحف گردید، ولی در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه تنها گزارشاتی از آینده است.)

1. همان، 171.

2. همان، 174.

3. الکافی، ج1، ص239.

4. همان، ص240.

از مجموع این روایات چهار نکته درباره مصحف فاطمه (علیها السلام) استفاده می شود:

1. این مصحف، نسخه ای از قرآن کریم نیست.

2. در این مصحف، احکام شرعی نیست.

3. در این مصحف گزارشهایی از حوادث آینده است.

4. مطالب موجود در این مصحف توسّط جبرئیل یا فرشته ای دیگر به فاطمه (علیها السلام) منتقل می شده و علی علیه السلام پس از شنیدن، آنها را می نوشته است. لذا فاطمه (علیها السلام) محدَّثه است، یعنی فرشته با او حدیث می گفته است.

یک شبهه و پاسخ آن

شبهه: بعضی نکته چهارم را دستاویزی برای تبلیغات مسموم خود قرار داده، می گویند: بنابراین شما شیعیان معتقد به ارتباط ملائکه و سخن گفتن آنان با فاطمه و علی علیهما السلام هستید. در حالی که ملائکه فقط با پیامبران سخن می گویند. در واقع شما آنچه را که فقط برای پیامبران ثابت است، برای علی و فاطمه علیهما السلام ثابت کردید(1).

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان محدَّث بودن و نبوّت وجود ندارد. همواره افرادی در میان مسلمانان بوده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند و

سخن آنان را شنیده اند. سخن گفتن ملائکه با حضرت مریم و همسر ابراهیم علیه السلام گواهی بر این مطلب است(2).

بخاری نیز در مناقب عمر بن خطاب، حدیثی را درباره محدَّث بودن او نقل می کند(3).

(میّت با گریه بستگانش در عذاب می افتد.)

ابن تیمیّه می گوید:

(الصواب أ نّه یتأذّی بالبکاء علیه، کما نطقت به الأحادیث الصحیحه عن النبیّ صلی الله علیه وآله، أ نّه

قال: (إنّ الميّت يعذّب ببكاء أهله علیه) وفی لفظ (من ینح علیه یعذّب لما نیح علیه)...(2)

1. الصراع بین الإسلام والوثنیّه (عبدالله القصیمی)، ج2، ص35.

2. ر.ک: سوره آل عمران / 42 و هود / 69 73.

3. صحیح البخاری، ج4، ص200.

4. البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج8، ص66؛ عون المعبود، ج2، ص340.

5.المنتظم (ابن الجوزی)، ج9، ص136.

6. همان، ج6، ص8.

کرده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند.

بنابر این هیچ ملازمه ای میان سخن گفتن ملائکه با اشخاص و نبوّت آنان نیست.

و ما معتقدیم تمام امامان دوزاده گانه شیعه، محدَّث اند؛ زیرا روایات معتبری در این باره وارد شده است. و نیز خود این روایاتی که نقل شد، بیانگر محدّثه بودن فاطمه، سیّده نساء العالمین است.

15)

گریه کردن در فراق عزیزان

شبهه

یکی دیگر از موضوعاتی که در قالب یک شبهه و در جهت تحقیر و مذمّت شیعیان مطرح می شود، گریه و نوحه سرایی و عزاداری آنان در فراق از دست دادن عزیزان و دوستانشان است.

آنان در هنگام رویارویی با شیعیان بخصوص درایّام برگزاری مناسک حج و عمره گریه، نوحه سرایی و عزاداری برای اموات را عملی مخالف با سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله معرّفی می کنند.

دستاویز آنان برای نهی از گریه و نوحه سرایی و عزاداری عبارت است از:

1. پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده اند:

(إنّ الميّت يعذَّب ببكاء أهله.(1)

1. صحیح البخاری، ج2، ص85؛ صحیح مسلم، ج3، ص41 44؛ مسند أحمد بن حنبل، ج1، ص41 و45.

2. مجموع الفتاوی، ج24، ص369.

(حق این است که میّت با گریه بستگانش بر او اذیّت می شود، همانطور که در حدیثهایی با سندهای صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: (میّت با گریه بستگانش

بر او، در عذاب می افتد) یا (کسی که برای او نوحه سرایی می شود به خاطر این نوحه سرایی عذاب می شود...)

2. پیامبر صلی الله علیه وآله به عیادت عبدالله بن ثابت رفت و او را خاموش دید، صدایش کرد ولی جواب نداد، آنگاه فرمود: (انا لله وانا إلیه راجعون.) زنانی که آنجا بودند با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه وآله بلند گریه می کردند. ابن عتیک خواست آنان را ساکت کند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(دعهنّ فإذا وجب فلا تبکین باکیه

(آنان را به حال خود واگذار، ولی هنگامی که وجوب پیدا کرد هیچ زنی گریه نکند.)

از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیدند: وجوب چیست؟

آن حضرت فرمود: مرگ است(1).

3. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از اُحد برگشت، شنید زنانی از قبیله بنی عبدالأشهل بر کُشته شدگان خویش گریه می کنند. آنگاه فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.

زنان انصار آمدند و در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه گریه کردند.

پیامبر صلی الله علیه وآله با شنیدن گریه زنان از خواب بیدار شد و فرمود:

(ویحهنّ، أتین هاهنا یبکین حتّی الآن، مروهنّ فلیرجعن ولا یبکین علی هالک بعد الیوم.(2))

(وای بر آنان! آمده اند در اینجا و تا این زمان گریه می کنند! آنها را ببرید و برگردانید، و از این پس بر هیچ کُشته ای نگریید.)

1. کتاب المسند، ص362؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج2، ص60؛ سنن السنائی، ج4، ص13؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص352؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص70؛ شرح معانی الآثار، ج4، ص291.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص93.

پاسخ شبهه

بی شکّ گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا

بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و هیچ یک از روایاتی که ذکر شد، دلالت بر حرام بودن و یا مکروه بودن گریه ندارد.

و شایسته است برای بررسی حکم این موضوع در سه جهت سخن بگوییم:

الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین

روایت اوّل:

این روایت به سه دلیل قابل استناد نیست:

1. این روایت توسّط عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است. ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلّی انکار می کند و آن دو را خطاکار و فراموش کار معرّفی می کند.

در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است:

(قال ابن عباس: فلمّا مات عمر ذکرتُ ذلک لعائشه، فقالت: یرحم الله عمر، والله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وآله (أنّ الله لیعذّب المؤمن ببکاء أهله)، لکن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: (انّ الله لیزید الکافر عذاباً ببکاء أهله علیه)...(1)

(ابن عباس می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت، حدیثی را که او از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده بود برای عایشه خواندم. عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر را، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه وآله نفرموده که خداوند مؤمن را به گریه بستگانش عذاب می کند، بلکه آن حضرت فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه بستگانش بر او زیاد می کند...)

و در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام بن عروه عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه قول ابن عمر: (المیّت یعذَّب

1. صحیح البخاری، ج2، ص8؛ صحیح مسلم، ج3، ص43؛ صحیح ابن حبّان، ج7، ص405؛ کنزالعمال، ج15، ص610.

ببكاء أهله عليه)، فقالت: رحم الله أباعبدالرحمن، سمع شيئاَ فلم يحفظه، إنّما مرّت على رسول الله صلى الله عليه

وآله جنازه یهودی وهم یبکون علیه، فقال: أنتم تبکون وأ نّه لیعذّب.(1))

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: سخن ابن عمر که می گوید: (المیّت یعذّب...) برای عایشه نقل شد. عایشه گفت:

خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، چیزی از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده، ولی آن را خوب حفظ نکرده است. واقع این است که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله از کنار جنازه ای یهودی گذشت، در حالی که همراهانش بر او گریه می کردند، آنگاه فرمود: شما گریه می کنید در حالی که او عذاب می کشد.)

در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه أنّ ابن عمر یرفع إلی النبی صلی الله علیه وآله أنّ المیت یعذّب فی قبره ببکاء اهله. فقالت: وهل إنّما قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنّه لیعذّب بخطیئته أو بذنبه وأنّ أهله لیبکون علیه الآن.(2)

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: به عایشه گفتند: عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است که میّت در قبرش با گریه بستگانش عذاب می شود. عایشه گفت: آیا جز این است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: میّت به خاطر گناهانش عذاب می شود، و اکنون بستگانش بر او می گریند؟ !.)

ترمذی و دیگران از عمرو بن حزم و او از پدرش از عمره نقل کرده اند:

(أنّها أخبرتْه أ نّها سمعَتْ عائشه وذکر لها أنّ ابن عمر یقول: إنّ المیت لیعذّب ببکاء الحی. فقالت عائشه: غفر الله لأبی عبدالرحمن، أما أ نّه لم یکذب ولکنّه نسی أو أخطأ، إنّما مرّ رسول الله صلی الله علیه وآله علی یهودیّه یبکی علیها

1.

صحیح مسلم، ج3، ص43.

2. صحیح مسلم، ج3، ص44؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص72.

أهلها، فقال: انّهم لیبکون علیها وانّها لتعذّب فی قبرها.(1)

(عمره می گوید: از عایشه در حالی که به او گفته شد: ابن عمر می گوید: (انّ المیّت لیعذّب...) شنیدم که می گوید: خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، او دروغ نمی گفت، ولی گاهی فراموش و یا اشتباه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله از کنار جنازه یک زن یهودی گذشت در حالی که بستگانش بر او می گریستند، آنگاه فرمود: آنان بر او می گریند، و او در قبرش عذاب خواهد شد.)

بنابراین صدور این روایت با این عبارت از پیامبر صلی الله علیه وآله نامعلوم است.

2. در بعضی روایات، عایشه دلیل درست نبودن روایت عمر بن خطاب و فرزندش را تعارض آن با قرآن کریم دانسته و می گوید:(حسبکم القرآن: (وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی)...

(کافی است مراجعه کنید به قرآن که می فرماید: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد...)

امام شافعی در تأیید عایشه می گوید:

(آنچه را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده، از آنچه ابن عمر روایت کرده، بیشتر به کلام پیامبر صلی الله علیه وآله شباهت دارد. به این دلیل که روایت عایشه مطابق با قرآن و سنّت است.

اگر بگویید: دلیل شما از قرآن چیست؟

می گوییم: دلیل ما این آیات است:

(وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی)

(أَن لَّیْسَ لِلاِْنسَنِ إِلاَّ مَا سَعَی)

1. مسند أحمد، ج6، ص107؛ صحيح مسلم، ج3، ص45؛ سنن الترمذى، ج2، ص236؛ سنن النسائى، ج4، ص18؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج4، ص72؛ مسند الحميدى، ج1، ص108؛ السنن الكبرى (النسائى)، ج1، ص609؛ إثبات عذاب القبر،

ص73.

2. کتاب المسند (شافعی)، ص182؛ صحیح البخاری، ج2، ص81؛ صحیح مسلم، ج3، ص43؛ السنن الکبری، ج4، ص73.

3. الفاطر / 18.

4. النجم / 39.

(فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَیْرًا یَرَهُو) * (وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرًّا یَرَهُ)

(لِتُجْزَی کُلُّ نَفْس بِمَا تَسْعَی)(2).

و اگر بگویید: دلیل شما از سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله چیست؟

می گوییم: رسول خدا صلی الله علیه وآله از مردی پرسید: آیا این شخص پسر تواست؟ او پاسخ داد: آری. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: أما أ نّه لا یجنی علیک ولا تجنی علیه؛ او نباید تو را آزار دهد و تو نیز نباید او را آزار دهی.

پیامبر صلی الله علیه وآله با ذکر این جمله مطلبی را یادآوری می کند که خداوند در قرآن تذکّر می دهد، یعنی اینکه خوبی و بدی هرکسی برای خود اوست نه برای دیگری)(3).

بنابراین نتیجه می گیریم روایتی که عمربن خطاب و فرزندش نقل کرده اند، بی اساس است.

3. این روایت از عمر بن خطاب و فرزندش با تعبیرهای گوناگون و متضادّ نقل شده است. عبارتهایی که درباره این روایت نقل شده عبارتند از:

(انّ المیّت لیعذّب ببکاء أهله علیه.(4)

(میّت به گریه بستگانش بر او عذاب خواهد شد.)

(انّ المیّت یعذّب ببعض بکاء أهله علیه.(5))

میّت به بعضی از گریه های بستگانش در عذاب می افتد.)

(انّ الميّت يعذّب ببكاء الحى.(6))

ميّت به گريه افراد زنده در عذاب می افتد.)

(انّ الميّت يعذّب فى قبره بما نيح عليه.(7))

1. الزلزله / 7 و8.

2. طه / 15.

3. اختلاف الحديث، ص537.

4. ر.ک: به صفحات گذشته.

5.صحيح البخارى، ج2، ص79 و81؛ صحيح مسلم، ج3، ص43؛ سنن النسائى، ج4، ص 18.

6. صحيح البخارى، ج2، ص81؛ السنن الكبرى، ج4، ص71

72؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج3، ص561.

7.صحیح البخاری، ج2، ص81 و 82؛ صحیح مسلم، ج3، ص41؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص508.

میّت در قبرش با نوحه سرایی بر او عذاب می شود.)

(من یبک علیه یعذّب.(1))

(هر کسی که بر میّت گریه کند عذاب می شود.)

هریک از این تعبیرها معنای بخصوصی دارد.

تعبیر اوّل از مشهورترین تعبیرها است، ولی مضمون آن با آیات قرآن مخالفت دارد.

تعبیر دوم نیز علاوه بر اینکه با قرآن کریم تعارض دارد، فقط بعضی از گریه ها را موجب عذاب دانسته است.

تعبیر سوم نیز مشکل تعبیر اوّل را دارد.

تعبیر چهارم درباره نوحه سرایی است و ربطی به موضوع ندارد.

و تعبیر پنجم اگر چه دلالت بر نهی از گریه دارد، ولی در هیچ یک از صحاح و سنن و مسانید أئمه حدیث نقل نشده است، تنها ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری آن را نقل کرده است.

از این رو فقها و عالمان اهل سنّت درباره استناد به این روایات دو گروه شده اند؛ گروهی آن را انکار کرده اند. و گروهی متوسّل به توجیهاتی نامعقول و یا خلاف ظاهر شده اند(2).

روایت دوم:

1. این روایت درخصوص گریه زنان وارد شده است و قسمت نخست آن (دعهنّ) دلالت دارد بر اینکه گریه بر میّت، فی نفسه اشکالی ندارد. و قسمت دوم آن (فلا تبکینَّ...) هیچ دلالتی بر حرام بودن گریه ندارد.

1. الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج3، ص362.

2. فتح الباری، ج3، ص 122 124؛ کشف الخفاء، ج1، ص257؛ عون المعبود، ص278؛ شرح صحیح مسلم(نووی)، ج6، ص228.

محیی الدین نووی می گوید:

(قال الشافعی والأصحاب البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده، ولکن قبله أولی، لحدیث جابر بن عتیک.(1)

(شافعی و اصحاب گفته اند: گریه

بر میّت قبل از مردن یا بعد از مردن جایز است، ولی گریه بر او قبل از مُردن بهتر است به دلیل حدیث جابر بن عتیک.)

شوکانی می گوید:

(هو محمول علی الأولویّه. والمراد لا ترفع صوتها.(2)

(این روایت حمل می شود بر بهتر بودن ترک گریه پس از مُردن شخص. و منظور از (لا تبکین باکیه) این است که زنان صدایشان را بلند نکنند.)

ابن عبدالبر می گوید:

(قوله صلی الله علیه وآله: (فإذا وجب فلاتبکینّ باکیه) یعنی بالوجوب الموت، فإنّ المعنی والله أعلم : أنّ الصیاح والنیاح لا یجوز شیء منه بعد الموت. وأمّا دمع العین وحزن القلب فالسنّه ثابته بإباحته، وعلیه جماعه العلماء.(3)

(منظور از وجوب در این حدیث مرگ است و معنای روایت این است: جیغ کشیدن و نوحه سرایی پس از مرگ شخص جایز نیست. و امّا اشک آلود شدن چشم و غمگین شدن قلب چیزی است که مباح بودن آن در سنّت رسول الله صلی الله علیه وآله ثابت شده و علما پذیرفته اند.)

2. این روایت بر فرضی که دلالت بر حرام بودن گریه زنان بر میّت بکند با روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، تعارض دارد.

روایت شده که وقتی زینب، دختر رسول الله صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، زنان گرد هم آمده، بر او گریه کردند. عمر بن خطاب آنان را از این کار نهی کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

1. المجموع، ج5، ص307.

2. نیل الأوطار، ج4، ص135.

3. الاستذکار، ج3، ص67.

(دعهنّ یا عمر! فإنّ العین تدمع والقلب مصاب والعهد قریب.(1)

(ای عمر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و قلب سوگوار و عهد

نزدیک است.)

روایت سوم

سیاق این روایت به گونه ای است که دو مطلب از آن استفاده می شود:

1. گریه زنان بر اموات جایز و پسندیده است، زیرا فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله: (ولکن حمزه لا بواکی له) ظهور دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله مشتاق گریه کردن بر حمزه علیه السلام بود، ولذا زنان عبدالأشهل به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفته، تا مدّتی بر حمزه علیه السلام گریه کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را از این کار منع نکرد.

2. در این روایت عباراتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است و بیانگر آن است که زنان عبدالأشهل به مدّت یک شبانه روز، خانه و کاشانه خویش را ترک کرده، پی درپی بر حمزه علیه السلام گریه می کردند. و با توجّه به اینکه پیش از آن بر کشته های خویش گریه کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه وآله برای برگرداندن آنان به زندگی خویش از ادامه گریه و شیونِ گروهی آنان بر کشته های اُحد منع کرد. به عبارات ذیل توجّه کنید:

(أتین هاهنا تبکین حتّی الآن.(2)

(آنان اینجا آمده و تا الآن گریه می کنند!)

(ویحهن! ما انقلَبن بعد!.(3)

(وای بر آنان! هنوز بر نگشته اند!.)

(ویحهن! ما زلن یبکین منذ الیوم!.(4)

(وای برآنان! امروز هم گریه آنان ادامه دارد!.)

1. سنن النسائی، ج4، ص19؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص70؛ صحیح ابن حبّان، ج7، ص429؛ الجامع الصغیر، ج1، ص649.

2. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص92.

3. سنن ابن ماجه، ج1، ص507.

4. مستدرک الصحیحین، ج1، ص381؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص70.

بنابراین روایت مذکور دلالت بر حرام بودن گریه بر اموات ندارد.

و

شوکانی می گوید:

(ذلک یعارض ما فی الأحادیث المذکوره فی الباب من الإذن بمطلق البکاء بعد الموت.(1)

(این روایت در ظاهر معارض است با روایاتی که دلالت بر جواز گریه پس از مرگ افراد دارد.)

ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان

سیره پیامبران، صحابه و تابعین بهترین دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان و دوستان است. اینک برخی از رفتارهای بزرگان دین را در فراق عزیزان خویش نقل می کنیم:

1. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام ، سالها گریه کرد، طوری که بر اثر گریه چشمان آن حضرت، سفید (نابینا) گشت.

در قرآن کریم می فرماید:

(قَالَ یَأَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ)

(یعقوب گفت: ای دریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد، و او خشم خویش را فرو می خورد.)

شوکانی، ابن کثیر، آلوسی و بسیاری از عالمان و مفسّران اهل سنّت در تفسیر آیه شریفه: (وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) گفته اند: منظور آن است که چشمان یعقوب به خاطر زیاد گریستن سفید شد.

1. نیل الأوطار، ج4، ص153.

2. یوسف / 84.

3. فتح القدیر،ج3، ص48؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج1، ص247؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج1، ص346؛ تفسیر البیضاوی، ج1، ص493؛ تفسیر الجلالین، ج1، ص316؛ الوجیز (الواحدی)، ج1، ص557؛ تفسیر أبی

السعود، ج4، ص301؛ تفسیر النسفی، ج2، ص201؛ روح المعانی، ج13، ص40؛ عمده القاری، ج5، ص252.

2. جابر بن عبدالله می گوید: در جنگ اُحد کنار جنازه پدرم رفتم و در حالی که گریه می کردم، جامه را از روی صورتش برداشتم. مردم مرا از گریه نهی می کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی نکرد. عمّه ام فاطمه را بر بالین جنازه آوردم

و او نیز می گریست. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: در سوگ او بگریید یا نگریید، تا زمانی که او را از زمین بلند نکرده اید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده اند.

3. أسماء بنت یزید می گوید: وقتی ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله فوت کرد، آن حضرت بر او گریست.

ابوبکر یا عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: شما برترین کسی هستید که حقّ خداوند را پاس می دارید! (چرا گریه می کنید؟!).

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(تدمع العین، ویحزن القلب، ولا نقول ما یُسخط الربّ، لو لا أ نّه وعد صادق وموعد جامع وأنّ الآخر تابع للأوّل، لوجدنا علیک أفضل ما وجدنا، وأنّا بک لمحزونون.(2)

(چشم می گرید و قلب غمگین می شود و آنچه خشم خداوند را موجب گردد بر زبان نرانیم. اگر نبود که مرگ وعده ای صادق و جایگاهی است که همه باید بروند، دلدادگی ما به تو بیشتر از این دلدادگی بود، و ما در فراق تو در اندوه هستیم.)

4. عایشه می گوید: وقتی سعد بن معاذ فوت کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه ابوبکر و عمر بر بالین او حاضر شدند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! من در حالی که در داخل خانه ام بودم، صدای گریه ابوبکر را از گریه عمر تشخیص می دادم.

1. صحیح مسلم، ج7، ص152؛ صحیح البخاری، ج2، ص71.

2. سنن ابن ماجه، ج1، ص506 507.

3. مسند أحمد بن حنبل،ج6،ص142؛مجمع الزوائد،ج6،ص138؛المصنَّف (ابن أبی شیبه)،ج3،ص267؛ مسند ابن راهویه،ج2،ص548؛ صحیح ابن حبّان، ج15، ص501؛ المعجم الکبیر (الطبرانی)، ج6، ص9؛ تفسیر ابن کثیر، ج3، ص488؛ الدرّ

المنثور، ج6، ص82؛ الطبقات الکبری، ج3، ص423؛ اُسد الغابه، ج2، ص297؛ تاریخ الطبری، ج2، ص253؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج4، ص142؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج3، ص238.

5.ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه ای شرکت داشت، عمر نیز در تشییع جنازه حضور داشت و متوجّه زنانی شد که در تشییع جنازه گریه می کنند، بر سر آنها فریاد زد و آنها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (ای عمر! آنها را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و دل مصیبت دیده و عهد قریب است. (1)

6. أنس بن مالک می گوید: در یکی از جنگها زید پرچم را به دست گرفت و پس از مدّتی شهید شد، پس از او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و او نیز شهید شد، آنگاه جعفر پرچم را گرفت و شهید شد. در این حال از دو چشمان رسول خدا صلی الله علیه وآله اشک جاری شد.

7.ابن عبّاس می گوید: رقیّه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت. زنان بر او گریه می کردند. عمر بن خطّاب با تازیانه اش به آنها می زد و آنان را از این کار باز می داشت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به عمر فرمود: (آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند.)

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به زنان فرمود: (از گریه به صورت صدای شیطان (به صورت لغو و لقلقه) بر حذر باشید.) و سپس فرمود:

(مهما یکون من العین والقلب فمن الله والرحمه، وما یکون من اللسان والید فمن الشیطان.)

(کاری که مربوط به چشم

و قلب است (گریه کردن) از طرف خداوند و از باب رحمت و عطوفت است. و کاری که مربوط به زبان و دست می باشد (صدای نغمه لهوآمیز و یا خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان) از طرف شیطان است.)

1. مسند أحمد بن حنبل، ج2، ص110 و273؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص560؛ سنن النسائی، ج4، ص19؛ المستدرک، ج1، ص381.

2. صحیح البخاری، ج2، ص72 و ج4، ص218؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج8، ص154؛ مسند أبی یعلی، ج7، ص201؛ تاریخ مدینه دمشق، ج2، ص18؛ تهذیب الکمال، ج1، ص38؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج4، ص279؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج3، ص463.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبر رقیّه نشست، فاطمه (علیها السلام) نیز در کنار او گریه می کرد. در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله اشکهای فاطمه (علیها السلام) را با جامه (یا دست) پاک می نمود.

شوکانی پس از ذکر این حدیث می گوید: (این حدیث دلالت دارد بر جواز گریه کردنی که به همراهش کارهای نامشروع انجام نگیرد، نظیر کارهایی که با دست انجام می گیرد، مانند: گریبان پاره کردن و سیلی زدن به صورت، و یا کارهایی نامشروع که با زبان انجام می گیرد، مانند: نعره زدن و نفرین کردن.)

8.پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقّاص و عبدالله بن سعود به عیادت سعد بن عباده رفتند. وقتی وارد خانه شدند او را بیهوش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: فوت کرده است؟

گفتند: خیر. (و در بعضی کتابها نوشته شده است: به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کردند که سعد بن عباده فوت کرده

است).

در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کرد و دیگران نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ألا تسمعون أنّ الله لا یعذّب بدمع العین ولا بحزن القلب؟! ولکن یعذّب بهذا أشار إلی لسانه أو یرحم.)

(آیا همه می شنوید؟! به راستی که خداوند اشخاص را به اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه به این اشاره کرد به زبانش عذاب می کند و یا می بخشد)(3).

9. پیامبر صلی الله علیه وآله در مرگ أمیمه، دختر دخترش زینب، گریه می کرد. سعد بن عباده

1. السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص 70 و 71.

2. نیل الأوطار، ج4، ص150.

3. صحیح البخاری، ج2، ص85؛ صحیح مسلم، ج3، ص40؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص69؛ صحیح ابن حبّان، ج7، ص431؛ کنزالعمّال، ج5، ص611؛ إرواء الغلیل، ج3، ص221؛ مشکاه المصابیح، ج1، ص388؛ عمده القاری، ج4، ص104؛ شعب الایمان، ج6، ص242؛ تفسیر الثعالبی، ج3، ص346.

به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنید؟ آیا خود شما نبودید که زینب را از این کار نهی کردید؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (این گریه رحمتی است که خداوند آن را در قلبهای بندگانش قرار داده است، خداوند رحم می کند به بندگانی که رحم کنند.)

10. هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله در حال احتضار بود، آن حضرت وارد خانه شد و ابراهیم را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامان خود خوابانید و فرمود:

(یا إبراهیم انّا لن نُغنی عنک من الله شیئاً ثمّ ذرفت عیناه وقال: إنّا بک یا إبراهیم لمحزونون،

تبکی العین ویحزن القلب ولا نقول ما یُسخط الربّ، ولو لا أ نّه أمر حقّ ووعْد صدق وأ نّها سبیل مأتیّه، لحزّنا علیک حزناً شدیداً أشدّ من هذا.)

(ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست. سپس چشمان آن حضرت پر از اشک شد و فرمود: ما در فراق تو اندوهگین هستیم، چشم، گریان است و قلب سوزان، و آنچه خشم خداوند را موجب شود بر زبان نرانیم. و اگر نبود که مرگ حقّ است و وعده ای صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این بود.)

در این هنگام عبدالرحمان بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما از گریه بر اموات نهی نکردید؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (خیر! بلکه من از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده ام:

یکی داد و فریاد به هنگام مصیبت، خراش دادن صورت، پاره کردن گریبان و پیچش صدا که کار شیطان است.

دیگری صدای نغمه لهوآمیز. امّا این گریه من از جهت رحمت و عطوفت است و کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود.)

1. فقه السنّه، ج1؛ ص505.

2. مستدرک الصحیحین، ج4، ص40؛ سیره ابن اسحاق، ج1، ص251؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص69؛ مجمع الزوائد، ج3، ص17؛ نصب الرایه، ج5، ص89؛ الطبقات الکبری، ج1، ص138؛ السیر الکبیر، ج1، ص109؛ سنن الترمذی، ج2، ص237.

11. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله وقتی به زیارت قبر مادرش رفت، در کنار قبرش بر او گریست و همراهان او نیز گریه کردند.

12. هنگامی که عثمان بن مظعون یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله بر جنازه او

بوسه زد و گریست، به گونه ای که اشک آن حضرت بر گونه های مبارکش جاری شد.

13. حضرت زهرا (علیها السلام) پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: (ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را لبّیک گفتی. پدرجان! اینک بهشت فردوس مأوای توست.)

14. ابوبکر خلیفه اوّل پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله او را بوسید و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت.

15.هنگامی که ولید بن ولید از دنیا رفت، امّ سلمه بر او گریست و اشعاری را در سوگ او خواند و پیامبر صلی الله علیه وآله او را از گریه کردن نهی نکرد.

16. وقتی خالد بن ولید فوت کرد، زنان بنی مغیره در خانه او اجتماع کردند و بر او گریستند.

1. صحیح مسلم، ج3، ص65؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص501؛ مسند أحمد، ج2، ص441؛ سنن النسائی، ج4، ص9؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص257؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص70.

2. کنزالعمّال، ج13، ص525؛ تفسیر الثعالبی، ج2، ص414؛ التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج3، ص120؛ العاقبه فی ذکر الموتی، ج1، ص169؛ کشف القناع، ج2، ص99؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج2، ص343.

3. الطبقات الکبری، ج2، ص312؛ سنن الدارمی، ج1، ص41؛ صحیح البخاری، ج5، ص144؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص552؛ مستدرک الصحیحین، ج1، ص382؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص71؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص197؛ صحیح ابن حبّان، ج14، ص592؛ المعجم الکبیر، ج22، ص416.

4. صحیح البخاری، ج2، ص70 و ج5، ص143؛ مسند أحمد، ج6، ص117؛ سنن النسائی، ج4، ص11؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج3، ص407.

5.الدرّ المنثور، ج6، ص105.

برخی به عمر بن خطاب گفتند: کسی را به نزد آنان بفرست

تا آنها را از گریه کردن باز دارد.

عمر بن خطاب گفت: بر زنان بنی مغیره باکی نیست که بر ابوسلیمان (خالد بن ولید) گریه کنند، مگر آنکه جیغ بکشند(1)، و یا داد و فریاد کنند(2).

(گریه بر میّت قبل از بیرون رفتن روح از بدنش و پس از آن جایز است.)

نووی می گوید:

(قال الشافعی والأصحاب: البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده ولکن

1. در این روایت جمله (ما لم یکن نقع ولقلقه) وجود دارد. و در معنای کلمه (نَقْع) اختلاف است. فراهیدی می گوید: (منظور از نَقْع صدایی است که وقتی از زدن گونه ها ایجاد می شود.) کتاب العین، ج1، ص173.

ابن أبی الحدید می گوید: (گفته اند: منظور از نَقْع در اینجا غذایی است که در مجلس عزا داده می شود. ولی بهتر آن است که به معنای بلند کردن صدا باشد.) شرح نهج البلاغه، ج12، ص133.

ابن سلام، ابن اثیر، ابن منظور و زبیدی این کلمه را به معنای بلند کردن صدا دانسته اند. غریب الحدیث (ابن سلام)،ج3،ص274؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج5، ص109؛ لسان العرب، ج8، ص363؛ تاج العروس، ج5، ص528.

2. السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص71؛ المصنّف (الصنعانی)، ج3، ص559؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج3، ص175؛ کنز العمّال، ج15، ص730؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج7، ص131.

نمونه های دیگری نیز در کتابهای اهل سنّت درباره گریه بزرگان و صحابه در فراق عزیزان و دوستان خود وجود دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که گریه کردن در فراق عزیزان برای تمام مردان و زنان جایز است.

ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنّت در تأیید نظر شیعه

دیدگاه بسیاری از فقهای اهل سنّت موافق با دیدگاه شیعه است؛ یعنی گریه در فراق عزیزان را برای تمام مردان و زنان

جایز می دانند.

عبدالکریم رافعی می گوید:

(البکاء علی المیّت جائز قبل زهوق الروح وبعده(3).)

3. فتح العزیز، ج5، ص254.

قبله أولی(1)

(شافعی و اصحاب گفته اند: گریه بر میّت، قبل از مرگ و بعد از مرگ جایز است، لکن قبل از مرگ بهتر است.)

ابن قدامه می گوید: (گریه بر میّت جایز است و نیز کسی که عزادار است، می تواند جامه ای را بر روی سرش اندازد تا معلوم شود که او عزادار است و گریه کردن بدون نوحه سرایی اصلاً کراهت ندارد.)

ابن حزم می گوید: (گریه کردن بر میّت چنانچه همراه با نوحه نباشد جایز است.)

بهوتی می نویسد:

(ولا یکره البکاء علی المیّت قبل الموت وبعده، لکثره الأخبار بذلک... وذکر الشیخ تقی الدین فی التحفه العراقیّه؛ البکاء علی المیّت علی وجه الرحمه حَسَنُ مستحبٌّ(4)

(گریه بر میّت، قبل از مرگ و پس از آن، مکروه نیست؛ زیرا روایاتی که دلالت بر جواز آن دارد بسیار است... و شیخ تقی الدین در کتاب التحفه العراقیّه می گوید: گریه بر میّت چنانچه از باب ترحّم و عطوفت باشد، نیکو و مستحب است.)

ابن قیّم جوزی نیز می نویسد:

(الباکی قبل الموت یبکی حزناً، وحزنه بعد الموت أشدّ، فهو أولی برخصه البکاء من الحاله الّذی یرجی فیها. وقد أشار النبی صلی الله علیه وآله إلی ذلک بقوله: تدمع العین ویحزن القلب، ولا نقول مایُسخط الربّ، وأ نّا بک یا إبراهیم لمحزونون.(5)

1. المجموع، ج5، ص307؛ روضه الطالبين، ج1، ص665.

2. الشرح الكبير، ج2، ص429.

3. المحلّى، ج5، ص146.

4. كشف القناع، ج2، ص 188 و 189.

5.عدّه الصابرين، ص83.

(کسی که قبل از مرگ عزیزش (در حال احتضار) بر او می گرید، به خاطر اندوه و ناراحتی گریه می کند؛ پس

از مرگ او، غم و اندوهش فزونتر می گردد. از این رو جواز گریه کردن برای او در این حالت نسبت به حالتِ قبل از مرگ اولویّت دارد. و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به این مطلب اشاره نموده و می فرماید: چشم گریان است و قلب غمگین؛ ما آنچه را که موجب خشم خدا گردد، بر زبان جاری نمی سازیم، و ای ابراهیم! ما در فراق از دست دادن تو اندوهگین هستیم.)

سیّد سابق نیز می گوید: (چنانچه گریه بر میّت بدون جیغ زدن و نوحه سرایی باشد، به اتّفاق تمام علما جایز است.)

نتیجه: اگر کسی با رعایت انصاف و بدون تعصّب، منابع روایی، فقهی و تاریخی اهل سنّت را بررسی کند، نتیجه می گیرد که دیدگاه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در جواز گریه بر فراق عزیزان چه برای مردان و چه برای زنان در صورتی که مقرون به عدم رضایت به خواست خدا نباشد ، بر حق است.

1. فقه السنّه، ج1، ص505.

عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان

شبهه

نوحه سرایی و عزاداری شیعیان در فراق عزیزان و نزدیکان یکی از محورهایی است که وهّابیون همواره در تبلیغات تخریبی خویش، از آن به عنوان دستاویزی برای شبهه افکنی در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می کنند.

آنان شیعیان را در برگزاری مراسم عزاداری سرزنش نموده، بعضی از کارهای آنان را حرام می دانند و نوحه سرایی را به طور مطلق برای مردان و زنان کاری حرام معرّفی می کنند.

ابن تیمیّه می گوید: (نوحه سرایی بر مردان و زنان حرام است. واین فتوای پیشوایان معروف اهل سنّت است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر

صلی الله علیه وآله نقل شده که: زنانی که نوحه سرایی می کنند، چنانچه قبل از مرگ توبه نکنند، در قیامت مبتلا به مرض پیسی شده، بدن آنها با جامه ای از قیر پوشانده می شود. و در سنن نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنان نوحه خوان و زنانی را که نوحه آنان را گوش می کنند نفرین کرده است. و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: از ما نیست کسی که گونه های خویش را مجروح کرده، گریبان پاره کرده و آنچه را در زمان جاهلیت می خواندند، بخواند.

و کسانی که آنان را از این کارها نهی نکنند، در گناه آنان شریک اند، بخصوص نوحه سرایی زنان در کنار قبرها؛ زیرا این کار معصیت است و خدا و رسولش از آن ناراحت هستند.)

پاسخ شبهه

کارهایی که عزاداران در فراق عزیزان خویش انجام می دهند، به دو گروه تقسیم می شود:

1. کارهای ناپسندی که به اتّفاق تمام مسلمانان حرام است، مانند: خراشیدن صورت، سیلی زدن به صورت خود، کندن یا قیچی کردن مو. تمام فقهای شیعه انجام این امور را در مراسم عزاداری حرام می دانند(2)، همانطور که فقهای اهل سنّت نیز آن را حرام می دانند(3).

و از این رو، این کارها از افراد متدیّن و آگاه صادر نمی شود، اگر چه بعضی از افراد جاهل ممکن است انجام دهند.

2. کارهایی که از دیدگاه اجتهادی بعضی از فقهای شیعه و اهل سنّت حرام و از دیدگاه بعضی دیگر از فقهای شیعه و اهل سنّت جایز است، مانند: نوحه سرایی، طعام دادن

به دیگران و برپایی مراسم فاتحه و موعظه.

شایسته است حکم این کارها، جداگانه بررسی شود:

1. نوحه سرایی

از فقهای شیعه مانند شیخ طوسی و ابن حمزه حرام است(1)، و به نظر بعضی از فقهای اهل سنّت مانند بعضی از فقهای مالکیّه جایز است(2).

البتّه اگر نوحه سرایی همراه با کارهای نامشروع مانند: خواندن نوحه با حالت غنا، یا استفاده از کلمات باطل و کذب، خراشیدن صورت و... باشد به اتّفاق همه فقهای شیعه و اهل سنّت حرام است.

بنابراین مسئله نوحه سرایی باید توسّط اندیشمندان مذاهب اسلامی بررسی شود و درباره حکم آنها به صورت اجتهادی نظر خویش را اعلام کنند و مقلّدان از آنها پیروی نمایند. مذمّت و سرزنش پیروان یک مذهب در چنین مسئله اجتهادی و اختلافی، کاری ناپسند و غیر اخلاقی است. همانطور که اظهار نظر درباره این موضوع بدون تحقیق و اعمال فنّ اجتهاد چنانکه ابن تیمیّه اظهار نظر کرد کاری جاهلانه و غیر منطقی است.

اکنون برای روشن شدن این موضوع لازم است ابتدا دلیلهای فقهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی ذکر شود و سپس ضعف و یا قوّت این دلیلها بررسی گردد. آنگاه دلیلهای ما شیعیان بر جواز نوحه سرایی در صورتی که همراه با مفاسد نباشد بیان شود و اندیشمندان را به قضاوت دعوت کنیم.

الف) دلیلهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی

فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به چند روایت استناد کرده اند. تمام این روایات به سه گروه تقسیم می شود:

1. روایاتی که نوحه سرایی را موجب عذاب شدن میّت می دانند. مانند روایت

1. مجموع الفتاوی، ج24، ص382.

2. المبسوط، ج1، ص189؛ السرائر، ج1، ص173؛ تحرير الأحكام، ج1، ص21؛ البيان، ص31؛ جواهر الكلام، ج4، ص367؛

العروه الوثقی، ج1، ص448؛ تحریر الوسیله، ج1، ص93.

3. فتح العزیز، ج5، ص259؛ المجموع، ج5، ص307؛ الإقناع، ج1، ص193؛ الثمر الدانی، ص266؛ المغنی (ابن قدامه)، ج2، ص411.

4. فتح العزیز، ج5، ص259؛ روضه الطالبین، ج1، ص630؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج2، ص430؛ کشف القناع، ج2، ص189؛ سبل السلام، ج2، ص115.

5.المعتبر، ج1، ص344؛ مجمع الفائده، ج2، ص508؛ مختلف الشیعه، ج2، ص323؛ العروه الوثقی، ج1، ص448؛ تحریرالوسیله، ج1، ص93؛ منهاج الصالحین، ج2، ص9.

1. المبسوط، ج1، ص189؛ الوسیله، ص99.

2. عمده القاری، ج19، ص232.

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرماید:

(المیت یعذّب فی قبره بما نیح علیه.(1)

(میّت بر اثر نوحه سرایی، در قبرش عذاب می شود.)

2. روایاتی که نوحه سرایی را یکی از کارهای دوران جاهلیّت معرّفی می کند.

ربعی بن ابراهیم از عبدالرحمن بن اسحاق، از سعد مقبری، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ثلاث من عمل الجاهلیّه، لا یترکهنّ أهل الإسلام: النیاحه والاستسقاء بالأنواء والتعایر.(2))

(سه چیز از کارهای دوران جاهلیّت است و مسلمانان ترک نکرده اند: نوحه سرایی و طلب باران به ستارگان و نکوهش دیگران.)

و در بعضی روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در یکی از خطبه های خویش فرمود:

(والنیاحه من عمل الجاهلیّه.(3)

(نوحه سرایی از کارهای دوران جاهلیت است.)

3. روایاتی که پیرامون نوحه سرایی زنان وارد شده است.

ابوسعید خدری گفته است:

(لعن رسول الله النائحه والمستمعه.(4)

(خداوند زنان نوحه خوان و کسانی را که صدای آنان را گوش می کنند نفرین کرده است.)

1. مسند أحمد، ج1، ص50؛ صحیح البخاری، ج2، ص81؛ صحیح مسلم، ج3، ص41؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص508.

2. صحیح ابن حبّان 7: 410، موارد الظمآن:

.189

3. مسند الشهاب، ج1، ص66؛ الأمثال فی الحدیث، ج1، ص295؛ کتاب الزهد (هنّاد)، ج1، ص286؛ کنز العمّال، ج15، ص920؛ الجامع الصغیر، ج1، ص245؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج4، ص24.

4. مسند أحمد، ج3، ص65؛ سنن أبی داود السجستانی، ج2، ص65؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص63.

این حدیث ازطریق ابن عبّاس(1) و ابن عمر(2) و ابوهریره(3) نیز نقل شده است.

(زن نوحه خوان در صورتی که پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالتی برانگیخته می شود که به بدنش جامه ای از قیر پوشانده شده و مبتلا به مرض پیسی است.)

ام عطیّه می گوید: (أخذ علینا فی البیعه أن لا ننوح(5)؛ زمانی که خواستیم با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کنیم، آن حضرت از ما تعهّد گرفت که نوحه سرایی نکنیم.)

بسیاری از فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق یعنی چه نوحه خوان مرد باشد و چه زن، مشتمل بر کلام باطل و دروغ باشد یا نباشد به این روایات استناد کرده اند.

ب) پاسخ دلیلهای مذکور

اگر کسی با نگاهی دقیق و اجتهادی این روایات را مطالعه کند، درمی یابد که این روایات دلالت بر مدّعای اهل سنّت مبنی بر حرام بودن هر گونه نوحه سرایی، ندارد. پیش از نقد و بررسی این روایات شایسته است به معنای کلمه (النیاحه) و (النوح) اشاره کنیم.

اندیشمندان اهل سنّت درباره معنای این دو کلمه دیدگاه روشنی ارائه نکرده اند.

1. مجمع الزوائد، ج3، ص13.

2. مجمع الزوائد، ج3، ص14.

3. الکامل (ابن عدی)، ج7، ص29؛ میزان الاعتدال، ج3، ص231؛ لسان المیزان، ج4، ص340.

ابومالک اشعری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است:

(النائحه إذا لم تتب قبل موتها تقام

يوم القيامه عليها سرابيل من قطران ودرع من جرب.(4))

4. صحيح مسلم، ج3، ص45؛ مسند أحمد، ج5، ص344؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج4، ص63؛ المفاريد عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ص88.

5.صحيح البخارى، ج2، ص86؛ سنن النسائى، ج7، ص149؛ المعجم الكبير، ج24، ص58.

بهوتى گفته است: (نياحه عبارت است از بلند كردن صدا با قلقله و پيچش) (1).

محمّد بن اسماعيل كحلانى مى گويد: (معناى كلمه (النوح) عبارت است از بلند كردن صدا به همراه برشمردن خصوصيّات و خوبيهاى ميّت)(2).

شروانى مى گويد: (معناى كلمه (النوح) مركّب است از بلند كردن صدا و گريه و زارى)(3).

علاء الدين بن عابدين مى گويد: (نوحه سرايى زن عبارت است از اينكه او بر ميّت گريه كند و خوبيها و امتيازات او را ذكر نمايد)(4).

مناوى در تعريف نوحه سرايى كه در روايات از كارهاى جاهليّت معرفى شده، مى گويد: (نوحه سرايى بر ميّت با گفتن: (واكهفاه واجبلاه) از عادتهاى جاهليت است)(5).

بنابر اين براى كلمه (النياحه) و (النوح) در روايات معناى روشنى ذكر نشده است. و اين كلمه در نظر اهل سنّت اجمال دارد.

همانطور كه خوانديد، فقهاى اهل سنّت براى اثبات حرام بودن نوحه سرايى به طور مطلق، به سه گروه از روايات استناد كرده اند. ولى دقّت در اين روايات بيانگر ضعف استدلال به آنهاست.

پاسخ گروه اوّل

روايت (الميّت يعذّب فى قبره بما نيح عليه) به طور كلّى قابل استدلال نيست؛ زيرا مفهوم اين روايت با آيات قرآن كريم منافات دارد. خداوند متعال مى فرمايد:

1. كشف القناع، ج2، ص189.

2. سبل السلام، ج2، ص115 و ج6، ص231.

3. حواشی الشروانی، ج3، ص180.

4. تكمله حاشيه ردّ المختار، ج1، ص557.

5.فيض القدير، ج2، ص222.

(وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)

(أَن لَّيْسَ لِلاِْنسَنِ

إِلاَّ مَا سَعَى)

(فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَيْرًا يَرَهُ) * (وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرًّا يَرَهُ)

این آیات، عقاب و ثواب را نتیجه عمل خود اشخاص می داند و عذاب شدن شخصی را به معصیت دیگران نفی می کند. در حالی که در روایت عبدالله بن عمر نتیجه نوحه خوانی دیگران در فرضی که گناه باشد عذاب شدن میّت دانسته شده است. بنابراین استدلال به این روایت کاملاً بی اساس است.

پاسخ گروه دوم

روایاتی که نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت می دانند، در واقع دو روایت اند: یکی از طریق ابوهریره نقل شده و دیگری از طریق ابومالک اشعری.

این دو روایت به چند دلیل قابل استناد برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، نیست:

1. روایت ابوهریره از لحاظ متن، هیچ استقامت و استحکامی ندراد.

در بعضی کتابها کلمه (یترکهنّ) به جای کلمه (لا یترکهنّ) ذکر شده است(4).

و در بعضی دیگر از کتابها این روایت چنین نقل شده است:

(لایترکهنّ الناس أبداً: الطعن فی النسب والنیاحه علی المیّت و الاستمطار بالنجوم)(5).

و در بعضی دیگر از کتابها چنین نقل شده است:

1. الفاطر / 18.

2. النجم / 39.

3. الزلزال / 7 و8.

4. مسند أحمد، ج2، ص262.

5.کنزالعمّال، ج16، ص55.

(أربع من الجاهليّه لن يدعها الناس: النياحه والتعاير...(1)

2. در این روایات نوحه سرایی در کنار چند موضوع دیگر به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده است، ولی در آنها از انجام این کار نهی نشده است. پس دلالت بر حرمت ندارند.

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه وآله نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت دانسته، آیا همین در اثبات حرام بودن آن کافی نیست؟ !

در پاسخ می گوییم: اگر

ثابت شود هر كارى كه از كارهاى دوران جاهليّت شمرده مى شود، در اسلام حرام شده، آنگاه ممكن بود بگوييم كه اين روايات نوحه سرايى را از كارهاى دوران جاهليّت شمرده اند، پس حرام است.

اما در هيچ آيه و يا روايتى چنين مطالبى ثابت نشده است، بلكه كارهاى دوران جاهليّت در اسلام احكام گوناگونى دارند.

بعضى از كارها به عنوان كارهاى دوران جاهليّت معرّفى شده است و در اسلام حرام است، مانند ربا، خال كوبى، نكاح شغار(2) و مانند آنها.

و بعضى از كارها در دوران جاهليّت رايج بوده است، و در اسلام نيز جايز است. مانند: سعى ميان صفا و مروه، بردن قربانى براى حج، عقيقه و چند امر ديگر.

بسيارى از محدّثان و مفسّران در شأن نزول آيه (إِنَّ الصَّفَا وَا لْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللَّهِ...)(3) گفته اند: اصحاب پيامبر صلى الله عليه وآله مى گفتند: سعى ميان صفا و مروه و بردن قربانى براى حج از كارها و شعائر جاهليّت است. و به همين جهت انجام آن را خوش نداشتند. خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسيدند و درباره حكم آن پرسيدند. خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود و اين عمل را از شعائر خداوند دانست(4).

1. صحيح ابن حبّان، ج7، ص412.

2. نكاح شغار عبارت است از اينكه كسى دختر يا خواهرش را به ازدواج كسى درآورد، در مقابل اينكه او دختر يا خواهرش را به ازدواج او درآورد.

3. البقره / 158.

4. تفسير الطبرى، ج2، ص63؛ زاد المسير (ابن الجوزى)، ج1، ص147؛ تفسير القرطبى، ج2، ص178؛ تفسير ابن كثير، ج1، ص204؛ الدرّ المنثور، ج1، ص159؛ تفسير مجاهد، ج1، ص92 و184؛ الاتقان، ج1، ص89؛ مناهل العرفان،

ج1، ص79؛ السنن الکبری (النسائی)، ج2، ص410 411؛ مسند أحمد، ج6، ص144؛ صحیح البخاری، ج2، ص169؛ صحیح مسلم، ج4، ص68 80؛ سنن أبی داود السجستانی، ج1، ص426؛ صحیح ابن خزیمه، ج4، ص234.

ابن دمیاطی می گوید: (ابوحنیفه گفته است: عقیقه از کارهای دوران جاهلیّت است. همه می دانند که عقیقه در شریعت ابراهیم علیه السلام وجود داشته و این کار در دوران جاهلیّت استمرار پیدا کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله مبعوث شد و مردم را به انجام آن امر نمود و ما اکنون به آن عمل می کنیم. و بعضی کارها مانند قربانی از کارهای دوران جاهلیّت است و پیامبر صلی الله علیه وآله می داند که در شریعت ابراهیم صلی الله علیه وآله نبوده است)(1).

و بعضی از کارها در دوران جاهلیّت رواج داشته و فقهای اهل سنّت انجام آنها را مکروه دانسته اند. حنبلی در کتاب (فقه العبادات) می نویسد:

(یکره لطخ رأس الصبی بعد الأضحیه، لأ نّه تنجیس له وهو من عمل الجاهلیّه.(2))

(آغشته نمودن سر بچه به خون قربانی کراهت دارد، زیرا موجب نجس شدن سر می شود و این کار از کارهای دوران جاهلیّت است.)

و محیی الدین نووی می گوید: (آغشته کردن سر بچه به خون عقیقه مکروه است، زیرا عایشه روایت کرده است که در دوران جاهلیّت مردم پنبه ای را آغشته به خون عقیقه می کردند و روی سر نوزاد می گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه وآله به مردم دستور داد که به جای خون، خلوق نوعی عطر را جایگزین کنند.)

حصفکی می گوید: (کراهت دارد وقتی هلال ماه را دیدید به آن اشاره کنید، چون این کار از کارهای

دوران جاهليّت است.)

1. المستفاد من ذيل تاريخ بغداد، ج2، ص88.

2. فقه العبادات حنبلى، ص493.

3. المجموع، ج8، ص427.

4. الدرّ المختار، ج2، ص433.

بنابراين روشن مى شود هيچ كارى از كارهاى جاهليّت محكوم به حرمت نيست، مگر آنكه در شرع مقدّس اسلام از آن نهى شده باشد. و در اين روايات از نوحه سرايى به عنوان يكى از كارهاى باقيمانده از دوران جاهليّت ياد شده است ولى از آن نهى نشده است.

3. پيامبر صلى الله عليه وآله در اين روايات مى فرمايد: (ثلاثٌ من عمل الجاهليّه) يا (أربع من عمل الجاهليّه.) بنابراين، موضوع، در اين روايات خصوص اين امور به گونه اى است كه در دوران جاهليّت مرسوم بوده و اگر فرضاً بپذيريم كه كلمه (لا يتركونهنّ) دلالت بر حرمت يا كراهت دارد، يقيناً متعلّق آن خصوص اين امور است به گونه اى كه در دوران جاهليّت مرسوم بوده است، از اين رو دلالت بر حرمت يا كراهت هرگونه نوحه سرايى ندارد.

جالب است كه اعلام فوت اشخاص در بعضى از روايات به عنوان يكى از كارهاى دوران جاهليّت معرّفى و از انجام آن نهى شده است. پيامبر صلى الله عليه وآله مى فرمايد: (إيّاكم والنعى، فإنّ النعى من عمل الجاهليّه(1)؛ از اعلام فوت اشخاص برحذر باشيد، زيرا اعلام فوت از كارهاى جاهليّت است.) و در اينجا اكثر فقهاى اهل سنّت به قرينه (من عمل الجاهليّه) حكم به حرمت يا كراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه اى كه در دوران جاهليّت مرسوم بوده است، و اعلام فوت به صورتهاى ديگر را جايز مى دانند.

محيى الدين نووى مى گويد: (تنها اعلام فوت به گونه

مرسوم در دوران جاهلیّت نهی شده است. و احادیثی که ذکر کردیم، ثابت می کند که اعلام فوت اشخاص به کسانی که از فوت او اطلاع ندارند مکروه نسیت، بلکه اگر منظور از اعلام فوت این باشد که جمعیّت نمازگزار بیشتر شود، اعلام فوت مستحب است. تنها چیزی که کراهت دارد، این است که گروهی به میان مردم رفته، با ذکر آثار و افتخارات میّت در حال چرخش باشند، این اعلام به گونه مرسوم در جاهلیّت است.)

1. الجامع الصغیر، ج1، ص449؛ کنز العمّال، ج15، ص614؛ سنن الترمذی، ج2، ص228.

2. المجموع، ج5، ص216.

نووی در شرح صحیح مسلم نیز همین سخنان را تکرار کرده است.

ومناوی(7) حکم به کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است.

اکنون از فقهای اهل سنّت امروزی می پرسیم: چه تفاوتی میان (نعی)؛ اعلام فوت، و(نوح)؛ نوحه سرایی، وجود دارد؟ چگونه شما کلمه (نعی) را در روایات نهی از اعلام فوت، به قرینه (من عمل الجاهلیّه) حمل بر اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت می کنید، ولی کلمه (نیاحه) و(نوح) را در این گروه از روایات به قرینه (من عمل الجاهلیّه)، حملِ بر خصوص نوحه سرایی دوران جاهلیّت نمی کنید، بلکه می گویید: مراد از (نیاحه) و (نوح) هرگونه نوحه سرایی است؟!

4. از بعضی روایات استفاده می شود مراد از نوحه سرایی که از آن نهی شده، خصوص نوحه سرایی مشتمل بر دروغ است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است:

(انّما نهی الناس عن النیاحه وأن یندب الرجل بما لیس فیه.(8)

(ما مردم را فقط از نوحه سرایی

و یادآوری مرد به آنچه در او نیست، نهی کرده ایم.)

بنابراین نتیجه می گیریم که این گروه از روایات دلالت بر حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق ندارد، زیرا:

1. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج7، ص21.

2. فتح الوهاب، ج1، ص162.

3. مغنی المحتاج، ج1، ص357.

4. حاشیه ردّ المختار، ج2، ص259.

5.أحکام الجنائز، ص32.

6. حاشیه السندی علی النسائی، ج4، ص26.

7.فیض القدیر، ج6، ص420.

8.الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج1، ص138؛ کنز العمّال، ج5، ص625.

اوّلاً: استقامت متن ندارد.

ثانیاً: در آنها نهی از نوحه سرایی نشده است، بلکه فقط به عنوان کاری باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده است.

ثالثاً: به قرینه (من عمل الجاهلیّه) این روایات فقط شامل نوحه سرایی به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت می شود.

رابعاً: به قرینه بعضی روایات، حمل می شوند بر نوحه سرایی که مشتمل بر دروغ باشد.

پاسخ گروه سوم

در گروه سوم از روایات، سه روایت نقل شد. تمام این سه روایت قابل نقد و پاسخ هستند:

1. موضوع تمام این روایات زنان نوحه خوان است. و اگر فرض کنیم سند این روایات هیچ مشکلی ندارد و دلالت آنها نیز کامل است و از آنها حرمتِ نوحه سرایی استفاده می شود، فقط شامل زنان نوحه خوان می گردد و شامل مردان نوحه خوان نمی شود. در حالی که فقهای اهل سنّت این روایات را دلیل بر حرام بودن مطلق نوحه سرایی برای زنان و مردان ذکر کرده اند!

2. روایت (لعن رسول الله صلی الله علیه وآله النائحه والمستمعه) از طریق ابوسعید خدری وابن عمر و ابن عبّاس و ابوهریره نقل شده است و تمام این سندها ضعیف اند.

محمد ناصر البانی درباره این حدیث می گوید: (در صحیح مسلم

روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وآله زنان نوحه خوان و کسانی را که نوحه های آنان را می شنوند، نفرین کرده است. این حدیث ضعیف است و آن را به صحیح مسلم نسبت داده اند. البتّه نمی دانم به چه جهت این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است.

این حدیث از طریق ابو سعید خدری و ابن عمر و ابن عبّاس و ابو هریره روایت شده است.

امّا حدیث ابوسعید: این حدیث را محمّد بن حسن بن عطیّه از پدرش و او از جدّش روایت کرده است. ابو داود و بیهقی و احمد این حدیث را با این سند نقل کرده اند. ولی این سند ضعیف است؛ زیرا زنجیره ای از راویان ضعیف در سند آن وجود دارد همچون عطیه عوفی، پسر و نوه اش.

و امّا حدیث ابن عمر: این حدیث را بقیه بن ولید از ابو عائذ (عفیر بن معدان) از ابو رباح روایت می کند که نزد ابن عمر بود و او چنین گفت.

این حدیث را بیهقی نقل می کند. وعفیر بن معدان جدّاً ضعیف است.

طبرانی نیز در کتاب (المعجم الکبیر) از طریق ابن عمر این حدیث را نقل کرده است چنانکه در مجمع الزوائد هست و گفته است: در سند این حدیث، حسن بن عطیّه ضعیف است.

در چند سطر قبل عرض کردیم که حسن بن عطیّه همین حدیث را از طریق پدرش از ابو سعید روایت کرده است؛ معلوم می شود حسن بن عطیّه این حدیث را یک مرتبه از پدرش از أبو سعید روایت کرده و یک مرتبه از ابن عمر. و این دلالت بر ضعف او دارد.

و امّا

حدیث ابن عباس: این حدیث را بزار و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر نقل کرده اند. در سند این حدیث مصباح ابو عبدالله وجود دارد و هیثمی گفته: من ندیده ام کسی از او در کتابهای رجالی یاد کند.

و امّا حدیث ابو هریره: این حدیث را عمر بن یزید مدائنی روایت کرده و گفته است: (حسن بن ابی حسن سری از ابوهریره روایت کرده است. ابن عدی این حدیث را ذکر می کند و می گوید: این حدیث به یاد من نمی آید و عمر بن یزید کسی است که حدیثش نزد علما قابل پذیرش نیست.)

و انس بن مالک می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت، از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند. زنان گفتند: ای رسول خدا! زنانی در زمان جاهلیّت با ما در نوحه سرایی برای عزیزانمان کمک و همراهی کردند، آیا اجازه می دهید که ما نیز آنان را در این جهت کمک و همراهی کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در اسلام کمک و همراهی در نوحه سرایی وجود ندارد.)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله به زنان اجازه نوحه سرایی پس از بیعت را داده است.

1. إرواء الغلیل، ج3، ص222.

2. تهذیب التهذیب، ج2، ص255.

3. تلخیص الحبیر، ج5، ص260.

بودن سند این روایت تصریح کرده است.

بنابر این، استدلال به این روایت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، مخدوش و مردود است.

3. روایت ابو مالک اشعری: (النائحه إذا لم تتب...) با روایاتی که در باره جواز نوحه خوانی زنان ذکر می شود، تعارض دارد، لذا حمل می شود بر نوحه

خوانی بگونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است، و یا نوحه ای که مشتمل بر دروغ و همراه با گناه باشد.

4. روایت امّ عطیّه نیز ادّعای فقهای اهل سنّت را ثابت نمی کند؛ زیرا روایاتی که در خصوص بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان وارد شده، سه گروه اند:

در بعضی از روایات تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهّد گرفت نوحه سرایی را ترک کنند. این روایات مطلق است و هرگونه نوحه سرایی زنان را شامل می شود.

امّ عطیّه می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت کردن زنان با او، از ما تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنیم.)

1. مسند أحمد، ج5، ص85؛ صحیح البخاری، ج2، ص86؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص62؛ مسند ابن راهویه، ج5، ص214؛ السنن الکبری (النسائی)، ج4، ص428.

2. سنن النسائی، ج4، ص16؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج4، ص62؛ المصنّف (الصنعانی)، ج6، ص8.

عبد بن حمید از ضحّاک نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند، یکی از آنها گفت: ما ناچار به نوحه سرایی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ان کنتنّ لابدّ فاعلات فلا تخمشن وجهاً، ولا تخرقن ثوباً، ولا تحلقن شعراً، ولا تدعون بالویل، ولا تقلن هجراً، ولا تقلن إلاّ حقّاً.(1)

(اگر از انجام نوحه سرایی چاره ای ندارید، پس صورتهای خود را خراش ندهید وجامه خود را پاره نکنید و موهای خود را نتراشید و نفرین ننمایید و سخنان زشت بر زبان نرانید و چیزی جز سخن حقّ نگویید.)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه

وآله از زنان تعهّد می گیرد نوحه سرایی زمان جاهلیّت را ترک کنند. این روایات مقیّد است و فقط نوحه سرایی دوران جاهلیّت را ممنوع کرده است.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده اند: آیه شریفه (إِذَا جَآءَکَ ا لْمُؤْمِنَتُ یُبَایِعْنَکَ... وَلاَ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوف) نازل شد و مراد از نافرمانی نکردن در معروف، دو چیز بود: یکی این که زنان با مردان نامحرم در یک مکان خلوت نکنند و دیگر این که نوحه را به صورتی که در دروان جاهلیّت انجام می گرفت، ترک کنند.

تنها راه جمع میان این روایات این است که بگوییم اطلاق گروه اوّل و اطلاق گروه دوم به وسیله گروه سوم تقیید می خورد و نتیجه می گیریم که اگر نوحه سرایی زنان از قبیل نوحه سرایی دوران جاهلیت باشد (همراه با سخنان زشت و دروغ، به صورت متقابل و همراه با گناه باشد) حرام است. و اگر نوحه سرایی آنان از این قبیل نباشد جایز است.

و این همان فتوایی است که بعضی از فقهای مالکیّه و اکثر فقهای شیعه صادر کرده اند.

1. الدرّ المنثور، ج6، ص211.

2. الدرّ المنثور، ج6، ص211؛ فتح الباری، ج8، ص490.

ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی

اکثر فقهای شیعه نوحه سرایی در عزاداریها را برای مردان و زنان در صورتی که همراه با مفسده ای نباشد، جایز می دانند.

دلیل ما بر جواز نوحه سرایی این است:

اوّلاً: هیچ آیه و روایتی که دلالت بر ممنوعیت نوحه سرایی داشته باشد وجود ندارد. و تمام روایاتی که فقهای اهل سنّت به آن استدلال کرده اند مخدوش است.

ثانیاً: نقل شده است: واثله بن اسقع و ابو وائل از اصحاب پیامبر صلی الله

علیه وآله به نوحه سرایی گوش می کردند و گریه می نمودند.

ثالثاً: حضرت زهرا (علیها السلام)، پس از رحلت رسول صلی الله علیه وآله این گونه نوحه سرایی کرد: (یا ابتاه، أجاب ربّاً دعاه، یا أبتاه من جنّه الفردوس مأواه؛ ای پدر! تو دعوت پروردگارت را اجابت نمودی. پدر جان! اینک، بهشت فردوس جایگاه توست.)

رابعاً: نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارکش نشست و لبهایش را میان دو چشمان آن حضرت و دستهایش را بر روی شقیقه های او گذاشت و گفت: (وا نبیّاه، واخلیلاه، واصفیّاه؛ ای پیامبر خدا! ای خلیل خدا! ای صفیّ خدا!.)

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند: بدرالدین عینی و کرمانی با رعایت انصاف تصریح کرده اند که نوحه سرایی حضرت زهرا (علیها السلام) و ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیّت نباشد (همراه با دروغ و سیلی زدن به صورت و سایر مفاسد نباشد) جایز است.

1. الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج2، ص43.

2. همان و المغنی (ابن قدامه)، ج2، ص411.

3. تیسیر العزیر الحمید، ص456.

4. عمده القاری، ج18، ص75؛ نیل الأوطار، ج4، ص161.

و بعضی دیگر مانند شوکانی با کمال بی انصافی گفته اند: نوحه سرایی حضرت زهرا علیه السلام و ابوبکر دلیلی برای جواز نوحه سرایی نیست، بلکه توجیه صدور این عمل از آنان این است که آنان هنگامی این عمل را انجام داده اند که هنوز روایات نهی از نوحه سرایی به آنان نرسیده بود.

از شوکانی باید پرسید: چگونه ممکن است روایاتی که در ظاهر بعضی از آنها هنگام بیعت با پیامبر صلی الله علیه وآله

صادر شده، به اشخاصی مانند حضرت زهرا (علیها السلام) وابوبکر نرسیده باشد؟!

2. طعام خوردن در عزاداریها

نظر تمام فقهای شیعه این است که اهل مصیبت به شرکت کنندگان در عزا و خوردن شرکت کنندگان در خانه صاحب عزا استحباب ندارد، بلکه بسیاری از آنها این عمل را مکروه می دانند(2)؛ به دلیل فرمایش امام صادق علیه السلام (الأکل عند أهل المصیبه من عمل الجاهلیّه؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از کارهای دوران جاهلیّت است.)

فقهای اهل سنّت نیز در این جهت با فقهای شیعه توافق دارند.

و برعکس طعام دادن به صاحب عزا و اهل مصیبت تا سه روز استحباب دارد، به این دلیل که وقتی جعفر بن ابیطالب کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت زهرا (علیها السلام) و در روایتی به زنان دستور داد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا ببرد.

لذا شایسته است مبلّغان محترم این موضوع را در سخنرانیها تذکّر دهند و مردم را نسبت به این مطلب آگاه سازند. البتّه انجام آن شرعاً ممنوع نیست، ولی از آنجا که این عمل استحباب ندارد، شایسته است مردم را به انجام کارهایی که دارای ثواب برای خود و میّت است، تشویق نمایند.

1. نیل الأوطار، ج4، ص161 162.

2. جامع المقاصد، ج1، ص466؛ مجمع الفائده، ج2، ص509.

3. مواهب الجلیل، ج3، ص37؛ نیل الأوطار، ج4، ص148؛ فقه السنّه، ج1، ص508.

4. وسائل الشیعه، ج2، ص888 889؛ مسند أحمد، ج1، ص205؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص514؛ سنن أبی داود السجستانی، ج2، ص65.

3. برپایی مراسم عزا

تعزیه یعنی تسلیت گفتن و دلداری دادن اهل مصیبت و دعا برای میّت با حضور در خانه و مکان عزاداری به اتّفاق تمام مسلمانان، سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و استحباب دارد. و شیعیان همواره این

سنّت را در طول تاریخ پاس داشته اند.

روایات استحباب برگزاری مراسم عزا بسیار فراوان است و نیازی به ذکر نیست؛ کافی است به کتابهای فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنّت مراجعه شود.

1. الکافی (الحلبی)، ص240؛ السرائر، ج1، ص171؛ شرائع الإسلام، ج1، ص36؛ المعتبر، ج1، ص341؛ تذکره الفقهاء، ج2، ص123؛ جامع المقاصد، ج1، ص445؛ العروه الوثقی، ج2، ص124؛ تحریر الوسیله، ج1، ص95.

گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

شبهه

یکی دیگر از دستاویزهای وهّابیون برای تخریب چهره شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت (علیهم السلام) برای امام حسین علیه السلام و یاران او در عاشوراست.

آنان در تبلیغات خویش، حقیقت سوگواری و عزاداری در تاسوعا و عاشورای حسینی را واژگون و به صورتی انحرافی بازگو می کنند و شیعه را متّهم به انجام کارهای نامشروع در ایام محرّم می کنند.

ابن تیمیّه می گوید:

(شیطان به سبب شهادت حسین بن علی علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد:

یکی بدعت اندوه و نوحه سرایی در روز عاشوراست. در این روز مردم به سر و صورت می زنند، نعره و فریاد می کنند، گریه می کنند، تشنگی را تحمّل می کنند، مرثیه خوانی می کنند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می گویند و آنان را نفرین می کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی تقصیر بوده اند، با کسانی که تقصیر داشته اند، یکی کرده، حتّی صحابه و تابعین را دشنام می دهند؛ آنان حکایتهایی را بازگو می کنند که بسیاری از آنها دروغ است. و مقصود کسانی که این کارها را ترویج می کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان امتّ اسلامی است. این کارها

به اتّفاق مسلمانان نه واجب است و نه مستحبّ؛ بلکه برگزاری مراسم ناله و فغان و نوحه سرایی برای مصیبتهای گذشته، از بزرگترین اموری است که خداوند و پیامبرش آن را حرام کرده اند. و بدعت اظهار خوشحالی و سرور نیز چنین است.(1)

امروزه وهّابیون در راستای ترویج افکار و عقاید بی اساس ابن تیمیّه و با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عاشورای حسینی را با ارائه گزارشهایی از بعضی کارهای ناپسندی که توسّط بعضی افراد جاهل و در بعضی از مناطق انجام می گیرد، وارونه معرّفی می کنند و اهل سنّت را به فاصله گرفتن از شیعیان تحریک می نمایند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به پرسشها و شبهاتی که درباره سوگواری در عاشورای حسینی مطرح می شود و در راستای معرّفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتّهامهای بی اساس، لازم است در محور سه موضوع بحث شود:

1. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدّت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می کنند؟

2. اهداف شیعیان از برگزاری مراسم عزاداری به صورت گسترده برای امام حسین علیه السلام و یارانش چیست؟ و آیا این اهداف مورد تأیید قرآن و سنّت نبوی است؟

3. شیعیان در سوگواری امام حسین علیه السلام از چه شیوه هایی استفاده می کنند؟ آیا تمام کارهایی که شیعیان به عنوان مراسم عزاداری انجام می دهند مطابق با شریعت اسلام است؟

پاسخ به این سه پرسش، پاسخی جامع به اشخاصی معاند مانند: ابن تیمیّه، و راهنمایی برای برادران اهل سنّت خواهد بود.

الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنّت

برای شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت امتیازاتی

1. منهاج السنّه، ج 4، ص 554.

ذکر شده که برای هیچ شخصیّتی ذکر نشده است؛ اکنون ما به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

1. گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام

از نضره الأزدیّه با سند صحیح نقل شده است:

(لَمّا قتل الحسین بن علیّ مطرت السماء دماً.(1)

(وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، آسمان خون بارید.)

و ابن عساکر از قرّه بن خالد نقل کرده است:

(ما بکت السماء علی أحد إلاّ علی یحیی بن زکریّا والحسین بن علی، وحمرتها بکاؤها.(2)

(آسمان فقط بر مرگ دو نفر گریه کرده است: 1. یحیی فرزند زکریّا. 2. حسین بن علی علیه السلام . و گریه آسمان، قرمزی آن است.)

و در روایات گوناگونی نقل شده است:

(لَمّا

قتل الحسين بن علی أحمرت آفاق السماء.(3)

(هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، اُفق های آسمان قرمز شد.)

2. گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بر شهادت حسین علیه السلام

در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده است که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) داد و آن حضرت بر اوگریه کرد.

1. الثقات (ابن حبان)، ج 4، ص 329؛ ج 5، ص 487؛ تهذیب الکمال، ج 6، ص 433؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 227؛ لسان المیزان، ج 3، ص 113؛ سیر اعلام النبلاء ج 3، 312.

2. تاریخ مدینه دمشق، ج 64، ص 217.ر. ک: الدرّ المنثور، ج 4، ص 264؛ تفسیر القرطبی، ج 16، ص 141.

3. الدرّ المنثور ج 6، ص 31؛ الصواعق المحرقه ج2، ص 570؛ تاریخ مدینه دمشق ج 14، ص 227.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

(دخلتُ علی النبیّ(صلی الله علیه وآله وسلم) ذات یوم وإذاً عیناه تذرفان.

قلت: یا نبیّ الله ! أغضبک أحدٌ، ما شأن عینیک تفیضان؟

قال: بل قام من عندی جبرئیل علیه السلام قبل، فحدّثنی: أنّ الحسین یقتل بشطّ الفرات.

قال: فقال: هل لک أن أشمّک من تربته؟ قلت: نعم.

قال: فمدّ یده، فقبض قبضته من تراب، فاعطانیها، فلم أملک عینی أن فاضتا.(1)

(روزی خدمت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم، چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا ! آیا کسی شما را

ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟ فرمود: آری! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: حسین در شطّ فرات کشته می شود. آیا دوست

داری تربتش را استشمام کنی؟ گفتم: آری.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک را گرفت و به من داد. از آن وقت از چشمانم بی اختیار اشک می آید.)

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث، می گوید:

(این حدیث را احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی روایت کرده اند و راویان آن ثقه هستند.(2)

روایات گوناگونی با سندهای مختلف و معتبر با همین مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است.

1. مسند أحمد ج1، ص85؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج8، ص632؛ مسند أبی یعلی، ج 1، ص 298؛ المعجم الکبیر، ج3، ص106؛ کنز العمّال، ج3، ص 655؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 300؛ تهذیب الکمال، ج2، ص429.

2. مجمع الزوائد، ج 9، ص 187.

3. مسند أحمد، ج 6، ص 294؛ المعجم الکبیر، ج 3، ص 107؛ کنز العمّال، ج 12، ص 123؛ أعلام النبوّه (الماوردی)، ص 153.

3. گریه اُمّ سلمه بر حسین علیه السلام

سلمی می گوید:

(به خدمت اُمّ سلمه رسیدم در حالی که گریه می کرد. عرض کردم: چرا گریه می کنی؟. گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)را در عالم خواب دیدم که سر و محاسن مبارکش خاک آلود است، از آن حضرت پرسیدم: تو را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: پیش از این شاهد کشته شدن حسین بودم.(1)

4.خاکی که در شهادت حسین علیه السلام خون شد

اُمّ سلمه می گوید:

روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مشتی از خاک قرمز به من داد و فرمود: این خاک مقداری از خاکی است که حسین در آنجا به شهادت می رسد. هرگاه این خاک

تبدیل به خون شد، بدان که حسین کشته شده است. این خاک را من در داخل شیشه ای کوچک گذاشتم، و در روز شهادت حسین علیه السلام دیدم آن خاک تبدیل به خون شده است.

5.شهادت حسین علیه السلام آزمایش عمومی

خالد بن عرفطه در روز شهادت امام حسین علیه السلام به عماره بن یحیی بن خالد می گوید: از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرماید:

(شما امّت من به زودی درباره رفتار خویش با اهل بیت من آزموده خواهید شد.(3))

هیثمی این روایت را نقل می کند و می گوید:

(طبرانی و بزار این روایت را نقل کرده اند. و راویانی که در سند طبرانی وجود دارند،

1. سنن الترمذی، ج 5، ص 323؛ المعجم الکبیر، ج 23، ص 337؛ التاریخ الکبیر (البخاری)، ج 3، ص 324؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 238؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج 8، ص 219؛ تهذیب الکمال، ج 6، ص 439، اُسد الغابه، ج 2، ص 22؛ سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 306؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 307.

2. الصواعق المحرقه، ج 2، ص 565.

3. المعجم الکبیر، ج 4، ص 192؛ الجامع الصغیر، ج 1، ص 388؛ کنز العمّال، ج 11، ص 124.

غیر از عماره، راویان صحیح هستند و ابن حبّان عماره را ثقه می داند.(1))

6 گریه جنّ بر امام حسین علیه السلام

اُمّ سلمه می گوید: (شنیدم که جنّ بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کنند.(2))

و هیثمی راویان این حدیث را صحیح می داند(3).

و ابن کثیر نیز می گوید: (این روایت صحیح است)(4).

و شگفتا از کسی مانند ابن کثیر که با وجود این همه روایتهای صحیح الاسناد

در کتابهای معتبر اهل سنّت با کمال بی انصافی می گوید:

(ظاهراً این روایات از روایتهای بی اساس شیعه است. آنان این روایات دروغین را ساخته اند تا موضوع شهادت حسین علیه السلام را بزرگ کنند. و شکّی نیست که شهادت حسین علیه السلام یک مسئله بزرگی است، ولی هیچ یک از این قضایایی که آنها به دروغ ساخته اند واقع نشده است؛ زیرا وقایع مهمتری قبل از شهادت حسین علیه السلام رخ داده است مانند شهادت پدرش علی علیه السلام و رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و... ولی هیچ یک از این قضایا اتّفاق نیفتاده است...(5)

اکنون از ابن کثیر می پرسیم:

آیا شایسته است روایاتی را که با سندهای صحیح در کتابهای معتبر اهل سنّت از اشخاصی مانند طبرانی نقل می شود و کسانی مانند هیثمی بر آنها مُهر تأیید می زنند، روایاتی ساختگی و دروغین شمرده شود؟ !

شما چگونه شهادت حسین بن علی علیه السلام را با آن همه ظلم و ستمی که بر او و اهل

1. مجمع الزوائد، ج 9، ص 194.

2. المعجم الکبیر، ج 3، ص 121 122؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 239، تهذیب التهذیب، ج 2، ص 306؛ الأصابه 2: 72.

3. مجمع الزوائد 9: 199.

4. البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج 6، ص 259.

5.همان.

بیت او روا داشتند، با شهادت علی علیه السلام و رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و فرزندش ابراهیم مقایسه می کنید؟ سخن در عظمت و بزرگی اشخاص نیست، بلکه سخن در عظمت و چگونگی شهادت است.

از ابن کثیر مفسّر بزرگ قرآن کریم شگفت که چشمان خود را بر روی واقعیتهای موجود ببندد و بدون ارائه یک دلیل

منطقی روایاتی را که توسّط بزرگان از محدّثین اهل سنّت با سندهای معتبر نقل شده، با یک کلمه (ظاهراً) مردود بداند.

روایات دیگری نیز در خصوص امتیازات شهادت حسین بن علی علیه السلام در کتابهای اهل سنّت وجود دارد که ما به خاطر ضعیف بودن سندهای آنها نقل نکردیم. البتّه بسیاری از آن روایات با سندهای معتبری در کتابهای ما شیعیان نقل شده است.

بنابر این نتیجه می گیریم که شهادت حسین بن علی علیه السلام مصیبت بزرگی در نزد خدا و پیامبرش است. ابن عبّاس می گوید:

(مصیبه عظیمه عند الله نحتسبها

(مصیبت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مصیبتی بزرگ در نزد خداوند متعال می دانیم.)

ویژگیهایی که برای شهادت حسین بن علی علیه السلام ذکر شد، برای هیچ یک از اولیای الهی ذکر نشده است. و این پاسخی است به کسانی که شیعه را متّهم به بزرگ نمایی شهادت حسین بن علی علیه السلام می کنند. شهادت حسین بن علی علیه السلام در نزد خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، اهل بیت و صحابه پیامبر و حتی زمین و آسمان بزرگ است و نیازی به بزرگ نمایی ندارد.

ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام

اهدافی که شیعیان در برپایی عزاداری حسین بن علی علیهما السلام دنبال می کنند، اهدافی بسیار مقدّس و مطابق با سنّت نبوی است. و اکنون به چند نمونه از این اهداف اشاره می کنیم:

1. تهذیب الکمال، ج6، ص440.

1. نهی از منکرات

هر انسانی که به بررسی تاریخ قیام عاشورا بپردازد، درمی یابد که آنچه یزید بن معاویه و یارانش با امام حسین علیه السلام و یارانش انجام دادند، چیزی جز منکرات و فساد نبود. آنان حرمت اهل

بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را هتک کردند، ظلم و ستم درباره آنان را به نهایت رسانیدند، شخصیتهای محترم و مسلمان را با بدترین شیوه شهید کردند و از اذیّت و آزار فرزندان و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دریغ نکردند.

اینها منکراتی است که همواره در جوامع بشری توسّط عدّه ای ممکن است انجام بگیرد؛ چنانکه اکنون شاهد بی حرمتی به پیامبر عظیم الشان اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی کشورها هستیم.

نهی از چنین منکراتی در همه عصرها بر همه مسلمانان واجب و لازم است، و پایین ترین مرتبه نهی از منکر، آن است که اشخاص نسبت به آن منکر انزجار قلبی داشته، این انزجار را با انجام کاری ابراز نمایند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

(من رأی منکم منکراً فلیغیّره بیده، فإن لم یستطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه، وذلک أضعف الایمان.(1)

(اگر کسی از شما شاهد انجام منکر بود، باید اگر ممکن است با دست آن منکر را تغییر دهد و اگر توان آن را ندارد با زبانش، و اگر آن هم ممکن نبود با قلبش. و این پایین ترین مرتبه ایمان است.)

شیعه با برپائی مراسم عزاداری حسین بن علی علیه السلام یادآور منکراتی می شود که در آن زمان انجام شد و اکنون نیز دیگران انجام می دهند، و در این مراسم با تشکیل مراسم سخنرانی و نوحه سرایی و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام انزجار قلبی خویش را نسبت به این منکرات اعلان می دارد و سخنرانان با زبان خویش دیگران را از انجام این منکرات نهی می کنند.

1. صحیح مسلم، ج1، ص50؛ مسند أحمد،

ج3، ص92؛ سنن ابن ماجه، ج2، ص1330؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج6، ص95.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا اگر این کار توسّط تمام مسلمانان انجام می گرفت و مردم دنیا متوجّه احترام پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت او در نزد مسلمانان می شدند، اکنون شاهد بی احترامی به پیامبر مکرّم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم؟

آیا چنین کاری نمی توانست نقطه عطف و زاویه ای برای ایجاد انسجام اسلامی باشد؟ چرا بعضی معاندان مانند ابن تیمیّه از برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به عنوان نقطه افتراق و مرکز اختلاف میان مسلمانان یاد می کنند؟!

آیا نهی از منکر بر همه مسلمانان واجب نیست؟ آیا آنچه یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام انجام داد، منکر نبود؟ آیا در اسلام برای ابراز انزجار قلبی نسبت به منکرات، مسیر مشخّصی تعیین نشده است؟ و آیا منصفانه است تعدادی از مسلمانان که به شیوه ای مخصوص اظهار نفرت نسبت به منکرات می کنند، متّهم به بدعت شوند؟

2. عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان

برگزاری مراسم عاشورا به هدف عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان انجام می گیرد؛ زیرا فتنه وتوطئه توسّط دشمنان اسلام در هر زمانی با شیوه مخصوص به آن زمان طرّاحی می شود و دشمنان با اغفال مسلمانان به اسلام ضربه می زنند.

در آن زمان عدّه ای با طرح خارجی بودن امام حسین علیه السلام و یارانش مسلمانان را فریب دادند و در این زمان با طرح رافضی بودن شیعیان، در صدد فریب مسلمانان اند.

3. احیای مکتب جهاد و دفاع

در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام آموزه های عاشورا به مسلمانان یادآوری

می شود. درس ایثار و فداکاری، درس شهادت و شهامت، درس آزادی و سربلندی، درسهایی هستند که در عزاداری حسین بن علی علیه السلام به مسلمانان تعلیم داده می شود. و نتیجه آن را در عرصه های مختلف جهاد و فداکاری شاهد هستیم.

همه مسلمانان جهان شاهد بودند که تعدادی از جوانان سلحشور مکتب عاشورا در جنوب لبنان با تمسّک به امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل صهیونیسم و دشمنِ همه مسلمانان، با سربلندی تمام پیروز شدند و به تمام مسلمانان عزّت بخشیدند.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا کسانی که با برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و یادآوری این واقعه عظیم و مصیبت بزرگ، درس عدالتخواهی، شهادت، شهامت، آزادی و سربلندی را تکرار می کنند، شایسته اتهاماتی مانند کفر وبدعت و شرک اند؟ !

4. اظهار محبّت به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)

یکی دیگر از اهداف شیعیان از برگزاری با شکوه مراسم عاشورا اظهار محبّت و مودّت به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان اوست.

شکّی نیست که در این مصیبت بزرگ، پیش از هر کسی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)و امیرالمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا (علیها السلام) عزادار و مصیبت دیده اند و اظهار عزاداری برای امام حسین علیه السلام ، نمونه ای بارز از اظهار محبّت به اهل بیت (علیهم السلام) است.

البتّه این اظهار محبّت نباید آلوده به کارهای نامشروع و بی اساس شود.

سخنی با اهل سنّت

در خاتمه به برادران اهل سنّت و جوانان و روشنفکران مسلمان توصیه می کنیم درباره مذهب شیعه و اعتقادات آنان بیش از پیش تحقیق کنند و فریب تبلیغات وهّابیون را

نخورند، زیرا تبلیغات آنان، چیزی جز فتنه و عاملی جز برای تفرقه میان مسلمانان وتخریب چهره شیعیان نیست.

حدیث غدیر ودلالت آن بر امامت علی علیه السلام

شبهه

مسلمانان در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، یکپارچه کلمه شهادتین را اظهار می کردند و آن حضرت را سرپرست و حاکم خود می دانستند.

پس از رحلت آن حضرت، اتّحاد مسلمانان در این جهت از هم گسیخت و در موضوع امامت و خلافت با همدیگر اختلاف پیدا کردند.

در همین راستا دو دیدگاه اساسی درباره موضوع امامت در میان مسلمانان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد:

1. مسئله امامت یک مسئله فرعی و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است و چون اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وجود امام دارد، وجود امام لازم است. و امام در جامعه اسلامی به یکی از این شیوه های زیر تعیین می شود:

الف) عقلا و اندیشمندان و بزرگان و مردم جامعه با کسی بیعت کنند. این بیعت به امامت آن شخص مشروعیت می دهد.

ب) کسی که در جامعه اسلامی امام و خلیفه است، جانشین خود را به مردم معرّفی می نماید.

ج) کسی که امام جامعه است شورایی از شخصیّتهای بزرگ را برای تعیین امام پس از خود تشکیل دهد.

د) کسی با قهر و غلبه بر مردم، جانشین امام گردد.

از این رو، امام جامعه اسلامی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از رحلت او، ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عثمان و آنگاه علی علیه السلام است. ابوبکر و علی علیه السلام به شیوه اوّل به عنوان امام و خلیفه رسول خدا صلی

الله علیه وآله انتخاب شدند و عمر به شیوه دوم، و عثمان به شیوه سوم و دیگران به شیوه چهارم.

این دیدگاه اهل سنّت در موضوع امامت و خلافت است.

2. مسئله امامت یکی از اصول اعتقادات اسلامی است. امامت یک مقام الهی است و در این جهت هیچ تفاوتی با نبوّت ندارد. و لذا تنها راه مشروعیّت آن، نصب از طرف خداوند متعال است. در واقع هر کسی را که خداوند متعال به عنوان جانشین پیامبر اسلام معرّفی کرده باشد، امام، امیر و حاکم مسلمانان است.

خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله علیّ بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان نخستین امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به جامعه اسلامی معرّفی کرد. به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه وآله در اجتماع با شکوه مردم در آخرین سال زندگی خویش و در غدیرخم خطاب به مردم فرمود: (ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟؛ آیا من از خود مؤمنان به آنها برتر نیستم؟.) همه مردم گفتند: (آری! تو بر همه ما برتری و دارای ولایت هستی.) و آنگاه دست علیّ بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هرکسی که من ولیّ و سرپرست او هستم، علی نیز ولیّ و سرپرست اوست.)

این دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد.

استدلال به حدیث غدیر خم همواره توسّط اندیشمندان اهل سنّت با ایجاد شبهه و اشکال تضعیف شده و در حال حاضر نیز این شبهات توسّط بعضی دیگر تکرار می شود. ما در اینجا مجموعه ای از شبهاتی را که در باره حدیث غدیر مطرح شده

است ذکر نموده، پاسخ می دهیم.

شبهات و پاسخ آن

شبهاتی که از گذشته تا کنون درباره حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت مطرح شده است، به پنج شبهه اساسی برمی گردد:

شبهه اوّل: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

بعضی صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را در روز غدیرخم ردّ کرده اند. دلیل آنها بر این مطلب این است:

اوّلاً: این حدیث با یکی دیگر از احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده تعارض دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

(مُزَیْنه وجهیْنه وغِفار وأسلم مُوالیّ دون الناس کلّهم، لیس لَهم مولی دون الله ورسوله.(1)

(قبیله مُزیْنه و جُهیْنه و غِفار و اسلم یاران من هستند، نه همه مردم. آقا و مولای آنان کسی جز خداوند و رسولش نیست.)

با وجود این حدیث، اگر پیامبر صلی الله علیه وآله بفرماید: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) لازم می آید که یکی از این دو حدیث دروغ باشد؛ زیرا حدیث اوّل مولا بودن علی علیه السلام و دیگران را نفی می کند و حدیث دوم مولا بودن علی علیه السلام را ثابت می کند.

این دلیل به ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی نسبت داده شده است.

ثانیاً: حدیث غدیر با واقعیّات تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا علی علیه السلام در روز غدیر خم همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله نبود، بلکه به یمن رفته بود. با این وجود چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که علی علیه السلام در غدیرخم نبوده، خطاب به مردم فرموده است: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه)؟!

1. صحیح البخاری، ج4، ص157؛ صحیح مسلم، ج7، ص178؛ مسند أحمد، ج2، ص291.

2. المواقف، ج3، ص602.

3. تفسير القرطبی، ج1، ص267.

پاسخ شبهه

1. حدیث اوّل هیچ منافاتی با حدیث دوم ندارد؛ زیرا کلمه (مُوالیّ) و (مولی) در حدیث اوّل از نظر معنا با کلمه (مولی) در حدیث غدیر بیگانه است. کلمه (موالیّ) و

(مولی) در حدیث اوّل به معنای یاران و یاور است؛ زیرا این حدیث همانطور که از کلمات ابن حجر و دیگران استفاده می شود در مقام بیان یک فضیلت برای این قبایل است و از آنجا که این قبایل در صدر اسلام نخستین قبایل عرب بودند که بدون جنگ و خونریزی به یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله شتافتند، پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله به عنوان امتیازی برای آنان می فرماید: (این قبایل یاران من در صدر اسلام بودند، نه تمام مردم؛ و آنان نیز در صدر اسلام یاوری جز خداوند متعال و رسولش نداشتند.)

و امّا کلمه (مولی) در حدیث غدیر به دلیل قرائن مختلفی که عرض خواهیم کرد، به معنای ولیّ و سرپرست تمام مسلمانان است.

و از اینجا درمی یابیم که ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی کلمه (مولی) در حدیث غدیر را به معنای ولیّ و سرپرست مسلمانان دانسته اند؛ از این رو به گمان اینکه کلمه (موالیّ) و (مولی) در حدیث اوّل نیز به معنای ولیّ و سرپرست می باشد آن را معارض با حدیث اوّل می دانند.

2. هیچ دلیل محکمی بر عدم حضور علی علیه السلام در روز غدیرخم وجود ندارد، بلکه بسیاری از روایات حضور آن حضرت را در روز غدیر خم تأیید می کند؛ زیرا در این روایات وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وآله دست مبارک حضرت علی علیه السلام را گرفت و آنگاه فرمود: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه.)

3. عدم حضور امام علی علیه السلام در روز غدیر خم هیچ منافاتی ندارد با اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به مردم ولایت و

امامت او را ابلاغ کند و بفرماید: (من کنت مولاه فعلی مولاه.)

4. انکار صدور حدیث غدیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نتیجه ای جز دروغگو دانستن بسیاری از صحابه و تابعین ندارد. و بی شکّ هر شخصی که به کتابهای حدیثی اهل سنّت مراجعه کند، پی به صدور قطعی حدیث غدیر می برد.

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

(انّه حدیث صحیح، لا مریّه فیه، وقد أخرجه جماعه کالترمذی والنسائی وأحمد، وطرقه کثیره جدًّا. ومن ثمّ رواه ستّه عشر صحابیاً. وفی روایه لأحمد أ نّه سمعه من النبی ثلاثون صحابیّاً وشهدوا به لعلیّ لَمّا نوزع أیّام خلافته، کما مرّ وسیأتی. وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان. ولا التفات لمن قدح فی صحّته، ولا لمن ردّه بأنّ علیًّا کان بالیمن، لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحجّ مع النبیّ.(1)

(حدیث غدیر حدیث صحیحی است و هیچ شکّی در صدور آن نیست. این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث مانند ترمذی و نسائی واحمد روایت کرده اند و سندهای بسیار زیادی دارد. این حدیث را شانزده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند. و احمد بن حنبل در روایتی نقل می کند: زمانی که بعضی درگیریها در هنگام خلافت امام علی علیه السلام روی داد، سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله گواهی دادند که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده اند. و بسیاری از سندهای این حدیث، صحیح و نیکوست. از این رو به اشکال بعضی در صدور این حدیث هیچ توجّهی نمی شود. همچنین اشکال بعضی دیگر مبنی بر عدم حضور امام علی علیه السلام

در غدیر خم بی مورد است؛ زیرا ثابت شده که علی علیه السلام از یمن برگشت و به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله مناسک حج را انجام داد.)

در تأیید کلام ابن حجر و اثبات صدور قطعی حدیث غدیر، اسامی راویانی را که اندیشمندان اهل سنّت حدیث غدیر را از آنان نقل کرده اند، به طور گزارش گونه ذکر می کنیم.

راویان حدیث غدیر در کتابهای معتبر حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت عبارتند از: امیرالمؤمنان علی علیه السلام ، ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، براء بن عازب، بریده بن حصیب، جابر بن سمره، عمیر بن سعید، جریر بجلی، زید بن

1. الصواعق المحرقه، ج1، ص106.

یثیع، عبدالرحمن بن ابی لیلا، زاذان ابی عمیر (بن عمر)، ابن عباس، بریده اسلمی، ریاح بن حارث، حذیفه بن اسید غفاری، ابوایّوب انصاری، ابوعبدالله شیبانی، زیاد بن ابی زیاد، سعد بن ابی وقّاص، حمید بن عماره، عمره بنت سعد، عمّار بن یاسر، عایشه بنت سعد، عبدالله بن یامیل، اصبغ بن نباته، عبد خیر، طلحه بن عبیدالله، عبدالله بن مسعود، سمره بن جندب، شریط بن انس، ابوهریره، عمر بن خطّاب، انس بن مالک، جریر بن عبدالله، ابوبسطام.

در موارد گوناگونی اندیشمندان اهل سنّت پس از ذکر حدیث غدیر از طریق یکی از راویانی که ذکر شده تصریح به صحیح بودن حدیث و ثقه بودن راویان آن کرده اند. برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت مراجعه شود.

شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

گروهی دیگر از اندیشمندان اهل سنّت با پذیرش صدور قطعی حدیث غدیر، در دلالت آن شبهه کرده اند و می گویند: این حدیث در صورتی دلالت

بر امامتِ علی علیه السلام دارد که کلمه (مولی) در این حدیث به معنای (حاکم و اولی به تصرّف) باشد، در حالی که این کلمه به طور قطع به معنای حاکمیت بر جان و مال مردم نیست؛ زیرا کلمه (مولی) بر وزن (مَفْعل) است و مَفْعل هرگز در لغت عرب به جای افْعل استعمال نمی شود.

1. مسند أحمد بن حنبل،ج1،ص84 و118و119 و152 و ج4،ص281 و368 و370 و 372 و366 و370. سنن ابن ماجه، ج1، ص45؛ سنن الترمذی، ج5، ص297؛ مستدرک الصحیحین، ج3، ص109 و110 و116 و371؛ مجمع الزوائد، ج9، ص 104 108؛ المصنَّف (ابن أبی شیبه)، ج7، ص495 499؛ السنن الکبری، ج5، ص45 و131 136؛ خصائص امیرالمؤمنین (النسائی)، ص50 و94 100؛ مسند أبی یعلی، ج1،ص429؛صحیح ابن حبان،ج15،ص376؛المعجم الصغیر،ج1،ص65و71؛المعجم الأوسط،ج1، ص112؛ ج2، ص24 و275 و324 و369؛ المعجم الکبیر، ج3، ص179 و180؛ ج4، ص173 174؛ج5، ص170 175، موارد الظمآان، ص543 544؛الجامع الصغیر،ج2،ص177 و642؛کنزالعمال،ج11،ص603 610؛ ج13، ص131 137 و155 171.

2. المواقف، ج3، ص602.

پاسخ شبهه

1. کلمه (مولی) به معنای (اولی) استعمال شده است. در قرآن کریم می فرماید: (مَأْواکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلاکُم)(1) و بسیاری از مفسّران اهل سنّت در تفسیر کلمه (مولاکم) گفته اند: معنای مولاکم عبارتست از (اولی بکم.)

بخاری به نقل از مجاهد طبری، بیضاوی، سیوطی، شوکانی، ابن کثیر، واحدی، ثعالبی و ابن حجر، کلمه (مولاکم) را به معنای (اولی بکم) تفسیر کرده اند.

2. شکّی نیست که کلمه (مولی) در معانی گوناگون استعمال شده است، مانند یاور، دوست، همسایه وشریک. و یکی از موارد استعمال آن مالک امر (کسی که بر دیگران ولایت دارد) است؛ از این رو استعمال این کلمه در یکی از معانی مذکور نیازمند ذکر

قرینه ای خواهد بود. در حدیث غدیر دو قرینه مهم بر استعمال کلمه (مولی) در معنای اولی به تصرّف بودن وجود دارد.

(هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت بر او ولایت داشته باشم. اگر خواستید آیه (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) را قرائت کنید. لذا هر مؤمنی که از دنیا برود و اموالی را در دنیا بگذارد، خویشاوندان او ارث می برند و اگر قرض یا خانواده بی سرپرستی را ترک گفته باشد، به نزد من بیایند زیرا من مولای او هستم.)

در این حدیث کلمه (مولی) به طور قطع در (اولی به تصرّف) و (سرپرستی) استعمال شده است.

شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست

گروهی دیگر از اهل سنّت گفته اند: به اعتقاد شیعه تنها روایاتی در مباحث مربوط به امامت قابل استدلال است که متواتر باشند. حدیث غدیر متواتر نیست؛ زیرا کسانی مانند: ابوحاتم رازی و ابوداود سجستانی صدور این حدیث راقبول ندارند و کسانی مانند: مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند. بنابراین حدیث غدیر طبق نظر خود شیعیان قابل استدلال نخواهد بود.

پاسخ شبهه

1. این حدیث نزد خود شیعیان متواتر است؛ زیرا راویانِ این حدیث بیش از سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند و اتّفاق همگی آنان بر چیزی که اساسی نداشته باشد، ممکن نیست.

2. متواتر بودن این حدیث بنابر تمام مبانی اهل سنّت درباره معنای حدیث متواتر، ثابت و قطعی است.

مبنای ابن حزم در حدیث متواتر این است که چهار نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله آن

1. الحدید / 15.

2. صحیح بخاری، ج6، ص57؛ تفسیرالبیضاوی، ج1، ص300؛ تفسیرالجلالین، ص721؛ فتح القدیر، ج5، ص171؛ الوجیز، ج1، ص1068؛

تفسیر الثعالبی، ج5، ص385؛ تفسیر ابن کثیر، ج4، ص332؛ فتح الباری، ج8، ص482.

3. المائده / 67.

4.تفسیر الکبیر، ج2، ص49 50؛ تفسیر المنار، ج6، ص464؛ تفسیر روح المعانی، ج6، ص193.

در چه صورت پیام (من کنت مولاه فعلی مولاه) می تواند بسیار با اهمیّت و فوق العاده شود و دیگران را متعجّب سازد و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم باشد؟

بدون شک اگر معنای این پیام دوست داشتن علی علیه السلام باشد، باعث تعجّب دیگران نمی شود و پذیرش آن برای مردم خیلی سخت نیست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در گذشته بارها مردم را به دوست داشتن علی علیه السلام

توصیه نموده و بسیاری از مردم آن حضرت را دوست داشتند. و اگر معنای این پیام، یاری نمودن علی علیه السلام باشد نیز باعث تعجّب دیگران نمی شود. ولی اگر معنای این پیام این باشد که علی علیه السلام برتمام کسانی حاکمیت دارد که من بر آنان حاکمیت داشتم و اطاعت از او بر تمام کسانی واجب است که اطاعت از من را واجب می دانستند، این پیام برای بسیاری از مردم ناگهانی و تعجّب آور می شود و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم خواهد شد، زیرا گمان می کنند پیامبر صلی الله علیه وآله خودش، پسر عمو و دامادش علیّ بن ابیطالب علیه السلام را برای جانشینی خود برگزیده است و این دستور خداوند نیست. چنانکه نعمان بن حارث فهری چنین پنداشته بود. پس بهترین قرینه بر اینکه منظور از کلمه (مولی) حاکمیت و خلافت علی علیه السلام می باشد، اهمیّت این پیام و دستور خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله برای ابلاغ آن است.

ب) در بسیاری از روایاتی که ذکر شده است، ابتدا رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به مردم می فرماید: (ألست أولی بأنفسکم) یا (ألست أولی بالمؤمنین من انفسهم؟) و مردم می گویند: آری! شما برجان ما حاکم هستی. و سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: (من کنت مولاه فعلی مولاه.) و این جمله در ابتدای فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) قرینه است بر اینکه منظور از کلمه (مولی) در اینجا اولی به تصرّف و حاکمیت است. و در واقع پیامبر صلی الله علیه وآله با طرح آن سئوال می خواهد به

مردم بفهماند که علی علیه السلام نیز بر آنان حاکمیت دارد.

و این تنها موردی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله کلمه ی (مولی) را در معنای اولی به تصرّف و سرپرست به کاربرده است، بلکه آن حضرت در مورد اشخاصی که از دنیا می روند و خانواده و بدهی خود را ترک می کنند، می فرماید:

(ما من مؤمن إلاّ وأنا أولی به فی الدنیا والآخره، اقرؤا إن شئتم: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)فأیّما مؤمن هلک وترک مالاً فلیرثه عصبته من کانوا، ومن ترک دَیْناً أو ضیاعاً فلیأتنی، فإنّی مولاه فأنا مولاه .(1)

1. صحیح البخاری، ج3، ص84 و ج6، ص22؛ مسند أحمد، ج2، ص334 335؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج6، ص238؛ تفسیر الثعالبی، ج4، ص336؛ الدر المنثور، ج5، ص182؛ تفسیر ابن کثیر، ج3، ص476.

حدیث را روایت کنند و با همین مبنا متواتر بودن بسیاری از احادیث را قطعی دانسته است(1). از این رو حدیث غدیر طبق مبنای ابن حزم به طور قطع متواتر است.

مبنای جلال الدین سیوطی در تواتر حدیث این است که ده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله آن حدیث را روایت کنند و با همین مبنا بسیاری از احادیث را متواتر دانسته است(2). پس طبق مبنای سیوطی نیز حدیث غدیر متواتر است.

مبنای مشهور در تواتر حدیث این است که یک حدیث را گروهی نقل کنند که سازش آنان بر دروغ گفتن متصوّر نیست(3). طبق این مبنا نیز حدیث غدیر متواتر است؛ زیرا همانطور که گفته شد، حدیث غدیر را بیش از سی نفر از راویان و صحابه نقل کرده اند و سازش آنان بر دروغ گفتن در این موضوع محال

است.

3. مخالفت ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی یا وجود نداشتن این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری، دلیلی بر عدم تواتر حدیث غدیر نخواهد بود؛ زیرا در گذشته روشن شد که ابوداود و ابوحاتم در فهم احادیث دچار اشتباه شده اند و با این وجود تصریح به دروغ بودن حدیث غدیر نکرده اند، بلکه این حدیث را با حدیث دیگر معارض دانسته اند و دروغ بودن یکی از آن دو را ثابت کرده اند.

علاوه بر آن، مخالفت نکردن دو یا چند نفر با صدور یک حدیث به عنوان شرط متواتر بودن حدیث مطرح نشده است.

بسیاری از احادیث، حدیث متواتر شناخته شده اند، در حالی که در صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل نشده اند.

حدیث (لا وصیه لوارث إلاّ أن یجیز الورثه) را شافعی متواتر می داند،(4) در حالی که در صحاح و سُنن ذکر نشده است.

1. المحلّی، ج2، ص213 و ج8، ص453 و ج9، ص7.

2. ر.ک: المجموع، ج19، ص232.

3. المحصول، ج4، ص227؛ إعانه الطالبین، ج4، ص244؛ الإحکام (الآمدی)، ج2، ص12.

4.الاُمّ، ج4، ص104 و ر.ک: المجموع، ج15، ص421.

و نیز حدیث (إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه) به عنوان حدیث متواتر شناخته شده است،(1) در حالی که در صحاح نیامده است.

و حدیث (نضر الله امراً سمع مقالتی) نیز حدیث متواتر شناخته شده است،(2) ولی در صحیح مسلم و صحیح بخاری نقل نشده است.

شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست

اگر حدیث غدیر دلالت بر ولایت و امامت علیّ بن ابیطالب علیه السلام نماید، لازم می آید در یک زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و ولایت علی علیه السلام با همدیگر اجتماع کنند، و این قابل تصوّر نیست.

پاسخ شبهه

شکی نیست که ولایت علی علیه السلام در طول ولایتِ پیامبر صلی الله علیه وآله است، همانطور که ولایت او در طول ولایتِ خداوند متعال است. و اجتماع چند ولایت در طول یکدیگر قابل تصوّر و ممکن است.

شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند

اگر حدیث غدیر خم صحیح بود و دلالت بر امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام داشت، چرا همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن چشم پوشی نموده، با ابوبکر بیعت کردند؟!

معقول نیست که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در چنین امری مرتکب چنین خطای بزرگی شده باشند. و چرا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و در دفاع از ولایت مبارزه ننمود؟

1. فیض القدیر 6: 373.

2. مسند ابن راهویه، ج1، ص7.

پاسخ شبهه

1. در جریان سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر، همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور نداشتند، بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام و بنی هاشم مشغول برگزاری مراسم عزاداری رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند. و تعدادی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نیز در مدینه نبودند. همانطور که عمر بن خطّاب گفته است: (کانت بیعه أبی بکر فلته(1)؛ بیعت با ابوبکر ناگهانی و اشتباه بود.) عمر از مردم برای خلافت ابوبکر بیعت گرفت و سپس خلافت ابوبکر را تمام شده معرّفی نمود. و هنگامی که ابوبکر متوجّه اشتباه خود شد و خواست خلافت را ترک کند، عمر بن خطّاب ادامه خلافت ابوبکر را تنها راه نجات دین اسلام

معرّفی نمود و موجب شد ولایت و خلافت از مسیر اصلی خویش انحراف پیدا کند و تمام سفارش های پیامبر صلی الله علیه وآله کنار گذاشته شود.

2. چگونه کاری که مردم به پیروی از بعضی صحابه انجام دادند نامعقول و بعید است؛ در حالی که نظیر آن درباره هارون و موسی علیهما السلام اتّفاق افتاد و امّت

حضرت موسی علیه السلام پس از رفتن آن حضرت به کوه طور، هارون علیه السلام را که جانشین او بود تنها گذاشتند.

3. علی علیه السلام تامدّتی با ابوبکر بیعت ننمود و پس از شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) فقط برای حفاظت از کیان اسلام و جلوگیری ازخونریزی و تفرقه میان مسلمانان در ظاهر با ابوبکر بیعت نمود. کسانی که اهل دقّت نظر هستند، پس از مطالعه آنچه در سقیفه بنی ساعده گذشت، درمی یابند که برای امیرالمؤمنان علی علیه السلام در برابر جریان سقیفه سه گزینه بیشتر وجود نداشت:

الف) علی علیه السلام به طور آشکار در برابر آنچه در سقیفه گذشت، قیام کند و یاران خود را به جنگ با ابوبکر و پیروانش دعوت کند. بدون شک نتیجه این گزینه چیزی جز خونریزی و تفرقه میان نمی شد؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام این راه را انتخاب ننمود.

1. المعیار والموازنه، ص38؛ تاریخ الیعقوبی، ج2، ص158.

ب) آن حضرت از حکومت کناره گیری نموده، کنج عزلت گزیند و در برابر حکومت و آنچه انجام می شود هیچ واکنشی نداشته باشد. نتیجه این گزینه چیزی جز پایمال شدن قوانین اسلام و احکام الهی نبود؛ زیرا ابوبکر و عمر بن خطاب با قوانین الهی و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله آشنایی کامل نداشتند، و گواه بر این مطلب این است که در موارد گوناگونی خلاف احکام الهی رای صادر کردند و با دخالت علی علیه السلام از اجرای آنها جلوگیری به عمل آمد. لذا آن حضرت این گزینه را نیز انتخاب ننمود.

ج) علی علیه السلام در ظاهر با ابوبکر بیعت کند و در ضمن

از کیان اسلام هر اندازه ممکن باشد محافظت نماید. این گزینه بهترین و بلکه تنها گزینه ای بود که انتخاب آن در آن موقعیّت به مصلحت اسلام و مسلمانان بود و به همین جهت علی علیه السلام این گزینه را به خاطر حفاظت از قوانین الهی و مصلحت مسلمانان انتخاب نمود.

بنابر این بیعت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر مشروعیت خلافت ابوبکر نداشت.

4. آن حضرت را تهدید به قتل کردند و عمر بن خطّاب به علی علیه السلام هشدار داد که اگر با ابوبکر بیعت نکند، کشته می شود. و بی شک امام علی علیه السلام اسدالله است و از کشته شدن باکی نداشت، ولی کشته شدن او در چنین موقعیّتی دارای هیچ نتیجه ای جز خاموش شدن چراغ دین اسلام در پی نداشت.

برای اثبات آنچه گفتیم کافی است چگونگی بیعت کردن علی علیه السلام را از قلم ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه نقل کنیم.

ابن قتیبه می گوید:

(وإن أبابکر(رضی الله عنه) تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علی کرّم الله وجهه، فبعث إلیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والّذی نفس عمر بیده! لتخرجنّ أو لأحرقنها علی من فیها.

فقیل له: یا أبا حفص! إن فیها فاطمه؟ فقال: وإن.فخرجوا فبایعوا إلا علیّاً، فإنّه زعم أ نّه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبی علی عاتقی حتی أجمع القرآن.

فوقفت فاطمه رضی الله عنها علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله جنازةً بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تزدوا لنا حقّاً.

فأتی عمر أبابکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلّف

عنک بالبیعه؟

فقال أبوبکر لقنفذ وهو مولی له : اذهب فادع لی علیّاً.

فذهب إلی علی، فقال له: ما حاجتک؟

فقال: یدعوک خلیفه رسول الله.

فقال علی: لسریع ما کذبتم علی رسول الله.

فرجع فأبلغ الرساله، قال: فبکی أبو بکر طویلاً.

فقال عمر الثانیه: لا تمهّل هذا المتخلّف عنک بالبیعه.

فقال أبو بکر(رضی الله عنه) لقنفذ: عد إلیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبایع.

فجاءه قنفذ، فأدی ما أمر به، فرفع علیّ صوته فقال: سبحان الله؟! لقد ادّعی ما لیس له.

فرجع قنفذ، فأبلغ الرساله، فبکی أبو بکر طویلاً.

ثمّ قام عمر، فمشی معه جماعه، حتّی أتوا باب فاطمه، فدقّوا الباب، فلمّا سمعَتْ أصواتهم نادَتْ بأعلی صوتها: یا أبت! یا رسول الله! ماذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب وابن أبی قحافه.

فلمّا سمع القوم صوتها وبکاءها، انصرفوا باکین، وکادت قلوبهم تنصدع، وأکبادهم تنفطر، وبقی عمر ومعه قوم، فأخرجوا علیّاً، فمضوا به إلی أبی بکر، فقالوا: له بایع.

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذاً والله الّذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقک.

فقال: إذاً تقتلون عبد الله وأخا رسوله.

قال عمر: أمّا عبد الله فنعم، وأمّا أخو رسوله فلا. وأبوبکر ساکت لا یتکلّم.

فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک؟

فقال: لا أكرهه على شىء ما كانت فاطمه إلى جنبه.

فلحق على بقبر رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم) يصيح ويبكى، وينادى: يابن عمّ إنّ القوم استضعفونى وكادوا يقتلونى.

فقال عمر لأبى بكر رضى الله عنهما، انطلق بنا إلى فاطمه، فأنّا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا عليّاً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلمّا قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلّما عليها، فلم ترد عليهما السلام .

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله ! والله إن قرابه رسول الله أحبّ

إلىّ من قرابتى، وإنّک لأحبّ إلىّ من عائشه ابنتى، ولوددتُ يوم مات أبوک أنّى مت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرفک وأعرف فضلک وشرفک وأمنعک حقّک وميراثک من رسول الله إلاّ أنّى سمعت أباک رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا نوّرث، ما ترکنا فهو صدقه.

فقالت: أرأيتکما إن حدّثتکما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمه من رضاى، وسخط فاطمه من سخطى، فمن أحبّ فاطمه ابنتى فقد أحبّنى، ومن أرضى فاطمه فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنى؟

قالا: نعم سمعناه من رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم).

قالت: فإنّى أشهد الله وملائکته أ نّکما أسخطتمانى وما أرضيتمانى، ولئن لقيت النبى لأشکونکما إليه.

فقال أبو بکر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطک يا فاطمه.

ثمّ انتحب أبو بکر يبکى حتّى کادت نفسه أن تزهق، وهى تقول: والله لأدعونّ الله عليک فى کل صلاه أصليها.

ثمّ خرج باکياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: يبيت کلّ رجل منکم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وترکتمونى وما أنا فيه، لا حاجه لى فى بيعتکم، أقيلونى بيعتى.

قالوا: يا خليفه رسول الله ! إنّ هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلک، إنّه إن کان هذا لم يقم لله دين.

فقال: والله لولا ذلک وما أخافه من رخاوه هذه العروه ما بتّ ليله ولى فى عنق مسلم بيعه، بعد ما سمعت ورأيت من فاطمه.

فلم يبايع على کرم الله وجهه حتّى ماتت فاطمه رضى الله عنها، ولم تمکث بعد أبيها إلاّ خمساً وسبعين ليله.

فلمّا توفّيت أرسل على إلى أبى بكر: أن أقبل إلينا.

فأقبل أبو بكر حتّى دخل على علىٍّ وعنده بنو هاشم، فحمد الله وأثنى عليه،

ثمّ قال: أمّا بعد یا أبا بکر! فإنّه لم یمنعنا أن نبایعک إنکاراً لفضیلتک، ولا نفاسةً علیک، ولکنّا کنّا نری أنّ لنا فی هذا الأمر حقّاً، فاستبددتَ علینا)(1).

(گروهی از اصحاب نزد علی علیه السلام جمع شده، با ابوبکر بیعت نکردند. ابوبکر از بیعت نکردن آنان مطّلع شد و عمر بن خطّاب را پیش آنها فرستاد.

عمر بن خطّاب نزد آنان رفت و همه را که در خانه علی علیه السلام بودند فرا خواند. ولی هیچ کس از خانه بیرون نیامد.

عمر دستور داد مقداری هیزم بیاورند، آنگاه آنان را تهدید به آتش زدن خانه نمود و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا خانه را با آنچه در آن است آتش می زنم.

بعضی از اصحاب به عمر گفتند: ای ابا حفص! اگر فاطمه (علیها السلام) نیز در این خانه باشد، آن را آتش می زنی؟!

عمر گفت: اگر فاطمه (علیها السلام) نیز باشد، آن خانه را آتش می زنم.

در این لحظه اصحاب از خانه خارج شده، بیعت کردند، ولی علی علیه السلام خارج نشد.

عمر پنداشت علی علیه السلام فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم از خانه خارج نشده، جامه ام را بر شانه نیندازم.

ولی فاطمه (علیها السلام) در کنار درِ خانه ایستاد و فرمود: برای من با شما کسانی که در بدترین اجتماع حاضر شدید، هیچ عهد و پیمانی نیست. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در پیش روی ما گذاشتید و در میان خویش به خواسته خود حکم کردید. شما به سخن ما گوش نداده، حقّ ما

را به ما برنمی گردانید.

عمر بن خطّاب نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا این کسی را (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می کند بازداشت نمی کنی؟

ابوبکر به قنفذ (عبد خودش) گفت: نزد علی علیه السلام برو و او را به اینجا دعوت کن.

قنفذ نزد علی علیه السلام رفت.

علی علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟

قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله شما را به نزد خود می خواند.

علی علیه السلام فرمود: خیلی زود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ بستید.

قنفذ بعد از شنیدن این سخن، نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ نمود.

ابوبکر پس از شنیدن جواب علی علیه السلام مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب دوباره به ابوبکر گفت: به این کسی (علی علیه السلام) که از بیعت باتو سرپیچی می کند، مهلت نده.

ابوبکر دوباره [تحت تاثیر حرفهای عمر بن خطاب قرار گرفت و] به قنفذ گفت: به نزد علی علیه السلام رفته، بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را برای بیعت به نزد خود می خواند.

قنفذ به نزد علی علیه السلام رفت و آنچه را به او امر شده بود، به علی علیه السلام رسانید.

علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان الله ! ابوبکر مقام و منصبی را ادّعا می کند که حقّ او

نیست؟ !

قنفذ به نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ کرد.

ابوبکر با شنیدن این جواب مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطّاب همراه با گروهی به خانه فاطمه (علیها السلام) آمدند و اجازه ورود خواستند [درب کوبه خانه

را به صدا درآوردند] .

وقتی فاطمه (علیها السلام) صدای آنها را شنید، با صدای بلند فرمود: یا أبه ! یا رسول الله ! ببین ابن خطّاب (عمر) و ابن ابی قحافه (ابوبکر) بعد از تو با ما چگونه برخورد کردند !

وقتی همراهان عمر صدای فاطمه (علیها السلام) و گریه های او را شنیدند، همگی گریه کنان و در حالی که قلبهایشان در حال انفجار و جگرشان در حال متلاشی شدن بود، برگشتند. فقط عمر با عدّه ای دیگر باقی ماندند و علی علیه السلام را از خانه خارج نموده، نزد ابوبکر بردند.

در آنجا به علی علیه السلام گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، اگر بیعت نکنی گردن تو را می زنیم.

علی علیه السلام فرمود: کار شما به جایی رسیده است که بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله را می کشید؟

عمر گفت: امّا اینکه گفتی: (بنده خدا) درست است، امّا اینکه گفتی: (برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله) درست نیست.

ابوبکر ساکت بود. عمر به او گفت: آیا به امر خویش به علی علیه السلام امر نمی کنی که بیعت کند؟

ابوبکر گفت: من علی علیه السلام را در حالی که فاطمه (علیها السلام) در کنارش نیست، مجبور به بیعت نمی کنم.

علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت؛ در آنجا ناله و گریه می کرد و می فرمود: ای رسول خدا ! می بینی این قوم مرا ضعیف نموده، قصد کشتن مرا کرده اند؟ !

عمر بن خطّاب (پس از مدّتی) به ابوبکر گفت: بیا با هم

به نزد فاطمه (علیها السلام) رویم؛ زیرا ما او را ناراحت کردیم.

عمر و ابوبکر با هم نزد فاطمه (علیها السلام) رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه (علیها السلام) به آنها اجازه ورود نداد. به نزد علی (علیها السلام) آمده، با او در این زمینه صحبت کردند [تا فاطمه (علیها السلام) را راضی کند].

علی علیه السلام آنها را به نزد فاطمه (علیها السلام) برد. وقتی آنها وارد خانه شده، در مقابل فاطمه (علیها السلام) نشستند، فاطمه (علیها السلام) از آنان روی برگردانید و صورتش را به سمت دیوار نمود.

ابوبکر و عمر به فاطمه (علیها السلام) سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند.

ابوبکر خطاب به فاطمه (علیها السلام) گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند که نزدیکان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من، از نزدیکان خودم محبوب تراند، و تو در نزد من از عایشه محبوب تر هستی. روزی که پدرت رحلت کرد، آرزو کردم که من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو می پنداری که من فضل و شرف تو را می دانم و حقّ تو و میراثت از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی دهم؟! من از پدرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی شود و صدقه است.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا خوشبین باشم که حدیثی را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای شما نقل کنم و شما آن را شناخته و بدان عمل کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا از رسول خدا(صلی الله علیه

وآله وسلم)نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و ناراحتی او ناراحتی من؟! هر کسی که فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی که فاطمه را خوشنود سازد مرا خوشنود کرده و هر که فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟!

ابوبکر و عمر گفتند: آری، شنیده ایم.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما مرا اذیّت و ناراحت کردید و خوشنودم ننمودید. هرگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان، گفت: ای فاطمه! من از ناراحت کردن تو و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به خداوند پناه می برم.آنگاه ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود نفسش بند آید.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد؛ ابوبکر گریه کنان از خانه فاطمه (علیها السلام) خارج شد. مردم اطراف ابوبکر جمع شدند. او خطاب به مردم گفت: هر مردی از شما شبها را با راحتی کنار همسرش می خوابد و با خانواده اش شاد است؛ بروید و به من کاری نداشته باشید، من نیازی به بیعت شما ندارم و اکنون بیعت خویش را از شما برمی دارم.

عدّه ای گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این کار درست نیست و تو از ما بهتر می دانی که در این صورت دینی برای خداوند باقی نخواهد ماند.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند! اگر چنین نبود و از سُست شدن این ریسمان نمی هراسیدم، بعد از آنچه که از فاطمه (علیها السلام) شنیدم و دیدم یک شب حاضر نبودم که

بر مسلمانان بیعتی داشته باشم.

علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه (علیها السلام) زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و او بعد از پدرش فقط هفتاد و پنج روز زندگی کرد.

وقتی فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت، علی علیه السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد در حالی که بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند. آنگاه علی علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای ابوبکر! انکار فضیلت تو موجب نشد که ما با تو بیعت نکنیم، بلکه ما برای خود در این امر حقّی داشتیم که تو با استبداد و زورگویی گرفتی...)

کسانی که این قضیه را در کتاب ابن قتیبه دینوری (م 276) مطالعه کنند بسیاری از حقایق را خواهند فهمید. و متأسّفانه بعضی از ناشرین کتاب الامامه والسیاسه قسمتهای مهم این قضیه را با زیرکی حذف کرده اند.

در این روایت که ابن قتیبه نقل کرده است نکات بسیار تلخی وجود دارد که خلاصه آنها را ذکر می کنیم:

1. الإمامه والسیاسه، ج1، ص19 21.

1. عمر بن خطاب بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و جگر گوشه آن حضرت را تهدید به آتش زدن کرده است و هیچ ارزشی برای آنان قائل نبوده است.

2. علی علیه السلام به تهدید عمر بن خطاب توجّه نکرد و با شجاعت کامل در خانه ماند و از خانه خارج نشد، اگر چه عمر پنداشت که آن حضرت فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم، از خانه خارج نشوم.

3. از نظر علی علیه السلام ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود

و خود را به دروغ و حیله به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله معرّفی کرد.

4. ابوبکر پس از سخنان فاطمه زهرا (علیها السلام) دریافت که خلافت حقّ او نیست، ولی وسوسه های عمر بن خطّاب او را بر کرسی غصب خلافت ماندگار نمود.

5.عمر بن خطّاب در مرتبه دوم که نزد علی علیه السلام رفت، آن حضرت را مجبور به خروج از خانه نمود و به نزد ابوبکر برد.

6. ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که فاطمه (علیها السلام) را اذیّت و آزار دادند و به سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نکردند.

7.ابوبکر و عمر نخستین کسانی اند که مورد نفرین فاطمه زهرا (علیها السلام) در هر نمازش قرار گرفته اند و آن حضرت شکایت آنان را به پیامبر صلی الله علیه وآله کرده است.

دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

یکی از آیات قرآن کریم که از دیدگاه شیعه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آیه 55 سوره مائده است.

خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَا كِعُونَ)

(ولیّ و سرپرست شما، خداوند متعال و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده، در حال رکوع صدقه می دهند.)

این آیه به اتّفاق تمام مفسّران شیعه در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و منظور از (الَّذِينَ ءَامَنُواْ... وَهُمْ رَا كِعُونَ) آن حضرت است. لذا دلالت این آیه بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام قطعی و مسلّم است.

درباره دلالت این آیه بر امامت امام علی علیه السلام ، شبهاتی توسّط اهل سنّت مطرح شده که

باید به آنها پاسخ دهیم.

شبهه اوّل: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست

دلیل محکم و استواری بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام وجود ندارد، بلکه دقّت در این آیه بیانگر این است که این آیه درباره تمامی مؤمنان نازل شده است؛ زیرا

خداوند متعال در این آیه از الفاظی با صیغه جمع استفاده کرده و اگر مقصود خداوند از این آیه، خصوص علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود، از صیغه مفرد استفاده می نمود و می فرمود: (والذی آمن الّذی یقیم...)

پاسخ شبهه

1. این آیه به اعتراف بسیاری از مفسّران اهل سنّت و با استناد به روایات گوناگون در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

فخر رازی در کتاب التفسیر الکبیر سه روایت از ابن عباس و عبدالله بن سلام و ابوذر در تأیید نزول این آیه در شأن علی علیه السلام نقل کرده است؛ بدون اینکه اشاره ای به ضعیف بودن این روایات کرده باشد.

ایشان می گوید: از ابوذر چنین روایت شده: در یکی از روزها مشغول اقامه نماز ظهر بودیم که مستمندی وارد مسجد شد و تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او کمک نکرد. در این هنگام، شخص مستمند دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله از مردم کمک خواستم ولی هیچ کس به من کمک نکرد.

علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راستش که انگشتر داشت به آن فقیر اشاره کرد و او به نزد علی علیه السلام آمد و انگشتر را از انگشت آن حضرت بیرون آورد.

این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه

وآله مشاهده نمود و فرمود: (پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که سینه اش را بگشایی و کسی را وزیر و کمک او قرار دهی. و تو در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام فرمودی: برادرت را پشتوانه تو قرار خواهم داد. پروردگارا! من محمّد پیامبر تو هستم و از تو درخواست می کنم که سینه ام را بگشایی و مشکلاتم را آسان گردانی و علی علیه السلام را که از اهل بیت من است، وزیر من قرار دهی و پشتوانه من را با وزارت او محکم گردانی.)

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز درخواست پیامبر صلی الله علیه وآله تمام نشده بود که جبرئیل صلی الله علیه وآله نازل شد و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) را به پیامبر صلی الله علیه وآله وحی فرمود.

بیضاوی می گوید:

(انّها نزلت فی علی علیه السلام حین سأله سائل وهو راکع فی صلاته، فطرح له خاتمه.(2))

(این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است؛ آنگاه که مستمندی از علی علیه السلام که در رکوع بود تقاضای کمک کرد و علی علیه السلام انگشترش را به او داد.)

جصّاص در کتاب احکام القرآن به نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اعتراف می کند.

و در تفسیر قرطبی نیز شأن نزول این آیه علیّ بن ابی طالب علیه السلام دانسته شده است.

سیوطی در کتاب الدر المنثور ده روایت با سندهای گوناگون نقل می کند که نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام تأیید می کند.

2. زمخشری، از مفسّران اهل سنّت، در پاسخ این شبهه می گوید: اگر چه این آیه دریک مرد (علی علیه

السلام) نازل شده است، ولی با لفظ جمع آورده شده تا مردم را به چنین عمل پسندیده ای ترغیب نماید و آرزوی ثواب آن را نمایند.

بیضاوی نیز در تفسیرش چنین جوابی را مطرح کرده است(7).

3. پاسخ دیگری که به این شبهه داده می شود، این است که در موارد گوناگونی برای یک فرد از صیغه جمع استفاده می شود تا از آن فرد به بزرگی یاد شود.

1. التفسر الکبیر، ج12، ص26.

2. تفسیر البیضاوی، ج1، ص338.

3. أحکام القرآن (الجصاص)، ج2، ص558.

4.تفسیر القرطبی، ج6، ص221.

5.الدر المنثور، ج1، ص141 و ج2، ص293 294.

6. تفسیر الکشاف، ج1، ص649.

7.تفسیرالبیضاوی، ج1، ص338.

شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

کلمه (ولیّ) دارای معانی گوناگونی است و هیچ دلیل محکم و استواری وجود ندارد که ثابت کند کلمه (ولیّ) در این آیه شریفه، به معنای سرپرست و اولی به تصرّف می باشد.

پاسخ شبهه

کلمه (ولیّ) مشترک لفظی است و به معنای سرپرست، دوست و یاور آمده است. در آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ...) به طور قطع معنای (ولیّ)، سرپرست و اولی به تصرّف است؛ زیرا در این آیه، ولایت با کلمه (انّما) همراه شده است و این کلمه دلالت بر انحصار دارد؛ از این رو کلمه (ولیّ) به معنایی است که فقط در خصوص خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه

وآله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله قابل تصوّر است. بدون شک ولایت به معنای دوستی و یاور، اختصاص به خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد، بلکه همه مؤمنان دوست و یاور همدیگر هستند. تنها معنایی که در خصوص خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام (در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله) تصوّر می شود، ولایت به معنای سرپرستی و اولی به تصرّف است. در واقع معنای آیه شریفه این است:

(در مرتبه اول تنها خداوند متعال ولیّ و سرپرست شماست، در مرتبه بعد فقط پیامبر صلی الله علیه وآله ولیّ و سرپرست شماست و در مرتبه بعد، فقط علی علیه السلام ولیّ و سرپرست شما می باشد.)

شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله با ولایت علی علیه السلام

اگر این آیه شریفه دلالت بر امامت و ولایت علی علیه السلام داشته باشد. لازم می آید علی علیه السلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله زنده بودند، امامت و ولایت داشته باشد؛ و این با ولایت و امامت پیامبر صلی الله علیه وآله در تعارض است.

پاسخ شبهه

ظاهر آیه شریفه همزمانی ولایت علی علیه السلام با ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد. و شکّی نیست که ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان در طول ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد؛ همانطور که ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله در طول ولایت خداوند است. بنابراین استفاده از حقّ ولایت و اجرای احکام ولایی توسّط امیرالمؤمنان علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله، مشروط به اجازه رسول خدا صلی الله علیه وآله ست. بنابراین هیچ منافاتی میان ولایت امام علی علیه السلام و ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد.

شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر

اگر کلمه (انّما) در آیه شریفه، دلالت بر حصر داشته باشد و کلمه (ولیّ) به معنای سرپرست باشد، این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ولیّ و

سرپرست مسلمانان کسی جز خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام نیست، در نتیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر کسانی که امامان شیعه معرّفی شده اند، ولایت و امامت نخواهند داشت.

پاسخ شبهه

مورد حصر در این آیه شریفه، ولایت به طور مطلق نیست؛ بلکه مورد حصر عبارت است از ولایت علی علیه السلام در زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله نیز ولایت دارد، اگر چه ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. در واقع این آیه شریفه، ولایت هر کس دیگری غیر از علی علیه السلام در زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله را نفی می کند. و شکّی نیست که وقتی علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله و در طول ولایت او دارای ولایت و امامت باشد، پس از رحلت او، به طریق اولی صاحب ولایت و امامت است، مگر اینکه خداوند یا رسولش ولایت و امامت را از آن حضرت بگیرند.

بنابراین، آیه شریفه هیچ منافاتی با ثبوت ولایت و امامت برای امامان معصوم دیگر در غیر از زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد.

نبودن نام امامان در قرآن

شبهه

یکی دیگر از شگردهای تبلیغاتی وهّابیون برای سست کردن باورهای اعتقادی شیعیان این است که می گویند: چگونه ممکن است کسانی از طرف خداوند متعال به عنوان امامان مردم تعیین شوند، ولی خداوند در قرآن کریم که هدایتگر مسلمانان است نام آنان را نیاورد؟ آیا نبودن نام امامان دوازده گانه در قرآن کریم دلیلی بر بی اساسی مذهب اثنا عشری نیست؟

پاسخ شبهه

قرآن کریم اصول کلّی اسلام را بیان کرده و تبیین جزئیّات و مصادیق را بر عهده پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشته است. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(وَأنزَلْنَآ إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَانُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

(قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، روشن سازی شاید آنان بیندیشند.)

خداوند متعال در قرآن کریم موضوع نماز، روزه، خمس و زکات و بسیاری دیگر از موضوعات دینی را یادآور شده است، ولی درباره تعداد رکعات نماز، تعدات مفطرات روزه و تعداد اموالی که خمس و زکات به آنها تعلّق می گیرد، سخن نگفته است.

1. النحل / 55.

قرآن کریم در آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ...)(1) اصل کلّی امامت و ولایت را در طول ولایت خدا و رسولش بیان کرده است و با نزول آن در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله را با ذکر شخصیّت و صفات او به مسلمانان معرّفی نموده ولی بیان خصوصیّات و مصادیق را به عهده پیامبر مکرّم اسلام گذاشته است. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به طور صریح نام علی علیه السلام را به عنوان نخستین سرپرست مسلمانان بر زبان جاری

می کند و در روز غدیر و آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم می فرماید:

(کأنّی قد دعیت، فأجبت، أنّی قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله تعالی وعترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فإنّهما لم یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، الله تعالی مولای، وانا ولیّ کلّ مؤمن. ثمّ أخذ بید علی علیه السلام فقال: من کنت مولاه فهذا ولیّه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه. (2)

(خداوند متعال مرا به سوی خود خوانده است ومن پذیرفتم. اکنون دو گوهر گرانبها را در میان شما می گذارم؛ قرآن و عترت من که اهل بیت من هستند . بیندیشید که چگونه پس از من با آنان رفتار کنید. قرآن و عترت من هرگز از همدیگر جدا نمی شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند مولای من است و من ولیّ هر مؤمنی هستم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکسی که من مولای او هستم، علی نیز ولیّ اوست. پروردگارا! هر کسی را که علی را دوست دارد دوست بدار و هرکسی را که با علی دشمن است دشمن بدار.)

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر مریضی احساس می کند که ولایت و امامت ممکن است از مسیر حقیقی خارج و به دست نااهلان سپرده شود؛ از این رو امام علی علیه السلام را در کنار قرآن و قرآن را در کنار علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود معرّفی می کند. ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

1. المائده / 55.

2. مستدرک الصحیحین، ج3، ص109.

(در روایتی نقل شده است که رسول خدا صلی

الله علیه وآله در بستر بیماری و قبل از فوت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! به همین زودی و به سرعت از میان شما به دیار باقی خواهم رفت، اکنون به نزد شما آمدم تا حجّت را بر شما تمام کنم، آگاه باشید و بدانید که کتاب پروردگارم را به همراه عترت خویش (اهل بیت من) در میان شما به جانشینی می گذارم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و خطاب به مردم فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی! آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من از آنان درباره موضوع جانشینی خواهم پرسید.)

حدیث ثقلین با سندهای معتبر در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت آمده است. در بعضی از روایات این حدیث با لفظ (ثقلین) و در بعضی با لفظ (خلیفتین) و در بعضی دیگر با لفظ (آمرین) نقل شده است. و در بسیاری از روایات جمله (لن تضلّوا إن اتّبعتموهما) یا (إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابداً) وجود دارد.

بنابراین نتیجه می گیریم: خداوند متعال اصل امامت را به طور کلّی در قرآن کریم مطرح کرده و بیان ویژگی ها و تعداد امامان و نام آنها را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه وآله گذاشته است. و پیامبر صلی الله علیه وآله نام نخستین امام مسلمین را برای آنان یادآور می شود. وقتی نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله مشخّص شد، برای تعیین نام امام بعدی به امام هر زمان رجوع می شود، همانطور که شیعه معتقد است امامِ هر

زمانی امام بعد از خود را به دیگران معرّفی می نمود.

اکنون به برادران اهل سنّت و بخصوص روشنفکران و جوانان توصیه می کنیم با چشمانی باز و بدون تعصّب کورکورانه، به متن روایات و احادیث و تاریخ مراجعه کنند و از خود بپرسند که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر با برکت خویش، در

1. الصواعق المحرقه، ج2، ص368.

2. مسند أحمد، ج3، ص14 و17 و24 و59؛ ج5، ص182، سنن الترمذی، ج5، ص328؛ مستدرک الصحیحین، ج3، ص109؛ مجمع الزوائد، ج1، ص88؛ ج9، ص163 165؛ مسند ابن الجعد، ص397؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج7، ص418؛ مسند أبی یعلی، ج2، ص297 و376؛ المعجم الصغیر، ج1، ص131؛ المعجم الأوسط، ج4، ص33؛ المعجم الکبیر، ج5، ص 154 و182 و186؛ کنز العمال، ج1، ص173 189.

اجتماعات گوناگون روز عرفه، مسجد خیف، خطبه غدیر و در بستر بیماری مردم را به تبعیّت از دو حجّت متلازم توصیه می کند؟ آیا خبر دادن از جانشینی کتاب خدا و عترت معنایی جز لزوم اطاعت از فرمانها و دستورهای قرآن و عترت دارد؟ آیا کسی می تواند بگوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله از سفارش مردم به قرآن و عترت فقط اظهار محبّت و دوستی نسبت به قرآن و عترت بوده است؟! و آیا خبردادن از جانشینی عترت و علی علیه السلام به همراه قرآن و جدا ناپذیری آنان می تواند معنایی جز لزوم اطاعت از دستورهای عترت و علی علیه السلام داشته باشد؟! و آیا لزوم اطاعت از دستور کسی بدون ثبوت مقام ولایت و امامت برای او قابل تصوّر است؟!

فهرست منابع و مآخذ

1 قرآن کریم.

(الف)

2 (الابهاج فی شرح المنهاج)، علی بن عبدالکافی

السبکی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1404.

3 (الاتقان فی علوم القرآن)، عبدالرحمن بن الکمال جلال الدین السیوطی.

4 (اثبات صفه العلو)، أبومحمد عبدالله بن أحمدبن قدامه المقدسی، دارالسلفیّه، کویت، 1406.

5 (اثبات عذاب القبر)، احمدبن الحسین البیهقی، دارالفرقان، عمان، 1405.

6 (الاحادیث الطوال)، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1412.

7 (الاحتجاج)، ابومنصور احمدبن علی الطبرسی، دارالنعمان، نجف، 1386.

8 (الإحکام فی اصول الأحکام)، علی بن محمد الآمدی، المکتب الاسلامی، دمشق، 1402.

9 (الإحکام فی اصول الأحکام)، ابو محمد علی بن احمدبن حزم الاندلسی، دارالحدیث، قاهره، 1404.

10 (الاحکام الجنائز)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، 1406.

11 (احکام القرآن)، ابوبکر احمدبن علی الرازی الجصّاص، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415.

12 (احکام القرآن)، ابوبکر محمدبن عبدالله (ابن العربی) دارالکتب العلمیه، بیروت.

13 (الاخبار الطوال)، ابوحنیفه احمدبن داود الدینوری، داراحیاء الکتب العربیه، بیروت، 1960 م.

14 (الاذکار النوویّه)، یحیی بن شرف النووی الدمشقی، دارالفکر، بیروت، 1414.

15 (الارشاد السارى على صحيح البخارى)، ابوالعباس احمد القسطلانى، داراحياءالتراث العربى، بيروت.

16 (ارشاد الفحول)، محمدبن على بن محمد الشوكانى، دارالمعرفه، بيروت، 1399.

17 (الاربعين البلدانيه)، ابوالقاسم على بن الحسن بن هبه الله ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، 1413.

18 (إرغام المبتدع الغبى بجواز التوسل بالنبى)، عبدالله بن محمدبن الصديق الغمارى، دارالامام النووى، عمان، 1412ه.ق.

19 (ارواءالغليل فى تخريج احاديث منار السبيل)، محمد ناصرالدين الألبانى، المكتب الاسلامى، بيروت، 1405.

20 (اسدالغابه فى معرفه الصحابه)، ابن الاثير، ابوالحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمدبن عبدالكريم بن عبدالواحد الشيبانى، انتشارات اسماعيليان، تهران.

21 (الاستذكار)، ابن عبدالبر، أبوعمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمرى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1421ه.ق.

22 (الإصابه فى تمييز الصحابه)، احمدبن على بن حجر العسقلانى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1415ه.ق.

23 (اصول السرخسى)، محمدبن احمدبن ابى سهل السرخسى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1414ه.ق.

24

(اصول الكافى)، الكلينى، ابوجعفر محمدبن يعقوب بن اسحاق الكلينى الرازى، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

25 (اصول مذهب الشيعه الاماميه)، ناصربن عبدالله بن على قفقازى، جامعه محمدبن سعود، 1415ه.ق.

26 (اظهار الحق)، رحمه الله الهندى الدهلوى، دارالجيل، بيروت.

27 (اعانه الطالبين)، السيد البكوى، ابن السيد محمد شطا الدمياطى، دارالفكر، بيروت، 1418ه.ق.

28 (الاعتصام)، ابواسحاق الشاطبى، دارالمعرفه، بيروت.

29 (الاعتقادات فى مذهب الاماميه)، الشيخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن على بن الحسين بن بابويه القمى، قم، 1412ه.ق.

30 (اغاثه اللهفان من مصائد الشيطان)، ابن القيم، محمدبن ابوبكر ايّوب الزرعى، دارالمعرفه، بيروت، 1395ه.ق.

31 (اقتضاء الصراط)، ابن تيميّه، ابوالعباس احمدبن عبدالحليم بن تيميّه الحرّانى، مطبعه السنّه المحمديه، قاهره.

32 (الإقناع فى حلّ ألفاظ أبى شجاع)، شمس الدين محمدبن احمد الشربينى الخطيب، دارالمعرفه، بيروت.

33 (الأمّ)، الإمام الشافعى، دارالفكر، بيروت، 1403ه.ق.

34 (الأمالى)، محمدبن الحسن الطوسى، دارالثقافه، قم، 1414ه.ق.

35 (الإمامه و السياسه)، ابن قتيبه، ابو محمد عبدالله بن سلام بن قتيبه الدينورى، موسسه الحلبى، قاهره،

1413ه.ق.

36 (أمثال الحديث)، ابن خلاد الرامهرمزى، دارالسلفيّه، بومياى هند، 1987 م.

37 (الانتصار)، عبدالرحيم بن محمد الخياط المعتزلى، دارالكتب المصريّه، قاهره.

38 (أوائل المقالات)، الشيخ المفيد، محمدبن محمدبن النعمان العكبرى، دارالمفيد، بيروت، 1414ه.ق.

39 (الايضاح)، الفضل بن شاذان الازدى، تحقيق السيد جلال الدين الحسينى الارموى.

40 (الايمان)، ابن منده، محمدبن اسحاق بن يحيى بن منده، موسسه الرساله، بيروت، 1406ه.ق.

(ب)

41 (بحارالأنوار)، المجلسى، محمد باقر المجلسى، موسسه الوفاء، بيروت، 1403ه.ق.

42 (البحر الرائق)، ابن نجيم المصرى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1418ه.ق.

43 (بدايه المجتهد و نهايه المقتصد)، ابن رشد، محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن رشد القرطبى، دارالفكر للطباعه، بيروت، 1415ه.ق.

44 (البدايه والنهايه)، ابن كثير، اسماعيل بن كثير الدمشقى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، 1408.

45 (بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع)، علاءالدين ابوبكربن مسعود الكاسانى الحنفى، مكتبه الحبيبيه، پاكستان، 1409ه.ق.

46

(البرهان فى اصول الفقه)، ابوالمعالى الجوينى، عبدالملک بن عبدالله بن يوسف الجوينى، موسسه الوفاء، مصر، 1418.

47 (بصائر الدرجات)، صفار، محمدبن الحسن بن فروخ الصفار، موسسه اعلمى، تهران، 1362ش.

48 (البيان)، الشهيد الاول، محمدبن جمال الدين العاملى، مجمع الذخائر الاسلاميه، قم.

49 (بيان تليبس الجهميّه)، ابن تيميّه، احمدبن عبدالحليم بن تيميّه الحرّانى، مطبعه الحكومه، مكه المكرمه، 1392ه.ق.

50 (البيان فى تفسير القرآن)، السيد ابوالقاسم الخويى، دارالزهراء، بيروت، 1413.

(ت)

51 (تاج العروس)، محمد مرتضى الزبيدى، مكتبه الحياه، بيروت.

52 (تاريخ ابن معين)، ابن معين، يحيى بن معين بن عون الغطفانى، دارالمأمون للتراث، دمشق.

53 (تاريخ أسماء الثقات)، ابن شاهين، أبوحفص عمربن شاهين، دارالسلفيّه، هند، 1404ه.ق.

54 (تاريخ بغداد)، ابوبكر احمدبن على الخطيب البغدادى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1417ه.ق.

55 (تاريخ جرجان)، حمزه بن يوسف ابوالقاسم الجرجانى، عالم الكتب، بيروت، 1401ه.ق.

56 (التاريخ الصغير)، البخارى، ابوعبدالله اسماعيل بن ابراهيم الجعفى البخارى، دارالمعرفه، بيروت، 1406ه.ق.

57 (تاريخ الطبرى)، ابوجعفر محمدبن جرير الطبرى، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.

58 (التاريخ الكبير)، البخارى، ابوعبدالله اسماعيل بن ابراهيم الجعفى البخارى، المكتبه الاسلاميه، ديار بكر.

59 (تاريخ مدينه دمشق)، ابن عساكر، ابوالقاسم على بن الحسين بن هبه الله بن عبدالله الشافعى، دارالفكر، بيروت، 1417.

60 (تاريخ اليعقوبى)، احمدبن أبى يعقوب بن جعفربن وهب بن واضح، دار صادر، بيروت.

61 (تبديد الظلام و تنبيه النيام)، ابراهيم سليمان الجبهان، الطبعه الثالثه، السعوديه، 1408ه.ق.

62 (التبيان فى تفسير القرآن)، شيخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسى، داراحياء التراث العربى، 1409ه.ق.

63 (التبيين لأسماء المدلّسين)، سبط بن العجمى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1406ه.ق.

64 (تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه)، العلامه الحلّى، مكتبه التوحيد، قم، 1420ه.ق.

65 (تحرير الوسيله)، السيد الامام، روح الله الخمينى، مطبعه الادب، النجف الاشرف.

66 (تحفه الاحوزى)، ابوالعلاء محمدبن عبدالرحمن بن عبدالرحيم المباركفورى، دارالكتب العلميه، بيروت،

1410ه.ق.

67 (التذکره)، القرطبی، ابوعبدالله محمدبن أحمد الانصاری القرطبی.

68 (تذکره الحفاظ)، الذهبی، ابوعبدالله شمس الدین الذهبی، مکتبه الحرم المکّی، مکّه.

69 (تذکره الفقهاء)، العلامه الحلّی، حسن بن یوسف بن المطهر الحلّی، موسسه آل البیت، قم، 1414ه.ق.

70 (تعظیم قدر الصلاه)، محمدبن نصر الحجاج المروزی، مکتبه الدار، مدینه منوره، 1406ه.ق.

71 (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القرشی، دارالمعرفه، بیروت، 1412ه.ق.

72 (تفسیر أبی السعود)، ابوالسعود، محمدبن محمد العمادی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

73 (تفسیر البغوی)، (معالم التنزیل)، ابو محمد حسین مسعود الفراء البغوی، دارالمعرفه، بیروت.

74 (تفسیر البیضاوی)، (أنوار التنزیل و أسرار التأویل)، البیضاوی، ابو سعید عبدالله بن عمربن محمد الشیرازی البیضاوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1408ه.ق.

75 (تفسیر الثعالبی)، (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)، عبدالرحمن بن محمدبن مخلوف أبو زید

الثعالبی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، 1418ه.ق.

76 (تفسیر الجلالین)، جلال الدین المحلی و جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه، بیروت.

77 (تفسیر روح المعانی)، الآلوسی، أبوالفضل محمود الآلوسی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

78 (التفسير الكبير)، الفخر الرازى، محمدبن عمربن الحسين بن على الرازى، مكتب الاعلام الاسلامى، 1411ه.ق.

79 (تفسير القرطبى)، (الجامع لاحكام القرآن)، ابوعبدالله محمدبن احمد الانصارى القرطبى، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1405ه.ق.

80 (تفسير مجاهد)، ابن المصباح مجاهدبن جبر، مجمع البحوث الاسلاميه، اسلام آباد.

81 (تفسير النسفى)، (مدارک التنزيل و حقائق التأويل)، ابراهيم بن معقل النسفى الحنفى.

82 (تفسير نور الثقلين)، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى، موسسه اسماعيليان، قم، 1412ه.ق.

83 (تقريب التهذيب)، ابن حجر العسقلانى، احمدبن على بن حجر العسقلانى، دارلكتب العلميه، بيروت، 1415ه.ق.

84 (تكمله حاشيه ردّ المختار)، محمد علاء الدين أفندى، دارالفكر للطباعه، بيروت، 1415ه.ق.

85 (تلخيص الحبير)، احمدبن على بن حجر العسقلانى، دارالفكر، بيروت.

86 (تمام المنّه فى التعليق على فقه السنّه)، محمد ناصرالدين الالبانى، المكتبه الاسلاميه، دارالرايه، 1409ه.ق.

87 (التمهيد

فی تخریج الفروع علی الاصول)، عبدالرحیم بن الحسن الآسنوی، موسسه الرساله، بیروت، 1400ه.ق.

88 (التمهید لما فی الموطأ من المعانی و المسانید)، ابن عبدالبرّ، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمری، وزاره عموم الاوقاف و الشئون الاسلامیه، مغرب، 1387.

89 (تنویر الحوالک)، السیوطی، جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

90 (التوسل)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت.

91 (التوصل الی حقیقه التوسل)، الشیخ نسیب الرفاعی.

92 (التوحید)، ابن خزیمه، ابوبکر محمد ابن اسحاق بن خزیمه، مکتبه الرشید، ریاض، 1994 م.

93 (التهذیب)، (تهذیب الاحکام)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365ش.

94 (تهذیب التهذیب)، ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر للطباعه، بیروت، 1404ه.ق.

95 (تهذیب الکمال)، جمال الدین ابوالحجاج یوسف المزی، موسسه الرساله، بیروت، 1413ه.ق.

96 (تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید)، سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مکتبه الریاض، الحدیثه، ریاض.

(ث)

97 (الثقات) ابن حبان، محمدبن حبان بن احمد ابوحاتم التمیمی، مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد، 1393ه.ق.

98 (الثمر الدانی)، (شرح رساله ابن أبی زید)، صالح عبد السمیع الآبی الأزهری، المکتبه الثقافیّه، بیروت.

(ج)

99 (جامع البيان عن تأويل آی القرآن)، ابوجعفر محمدبن جرير الطبری، دارالفكر للطباعه، بيروت، 1415ه.ق.

100 (الجامع الصغير فی احاديث البشير النذير)، السيوطی، جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر السيوطی، دارالفكر، بيروت، 1401ه.ق.

101 (الجرح والتعديل)، ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، داراحياءالتراث العربی، بيروت، 1371ه.ق.

102 (جواهرالكلام فی شرح شرايع الاسلام)، الشيخ محمد حسن النجفی، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1367ش.

103 (جواهر المطالب فی مناقب الامام علی7)، محمدبن احمد الدمشقی الشافعی، مجمع احياءالثقافه الاسلاميه، قم، 1415ه.ق.

104 (جامع المقاصد فی شرح القواعد)، المحقق الثانی، علی بن الحسين الكركی، موسسه آل البيت، قم، 1408ه.ق.

105 (الجواهر النقی)، الماردينی، علاءالدين بن

على بن عثمان الماردينى (ابن التركمانى)، دارالفكر، بيروت.

(ح)

106 (حاشيه ردّ المختار على الدرّ المختار)، ابن عابدين، محمد امين، دارالفكر للطباعه والنشر، بيروت، 1415ه.ق.

107 (حاشيه السندى على النسائى)، نورالدين عبدالهادى، دارالكتب العربيه، بيروت، 1406ه.ق.

108 (حاشيه الطحطاوى على مراقى الفلاح)، احمدبن محمدبن اسماعيل الطحطاوى.

109 (حديث خيثمه)، خيثمه بن سليمان بن حيدره، دارالكتاب العربى، بيروت، 1400ه.ق.

110 (حواشى الشروانى و العبادى على تحفه المحتاج)، عبدالحميد الشروانى و احمدبن قاسم العبادى، داراحياء التراث العربى، بيروت.

(خ)

111 (خصائص اميرالمومنين)، النسائى، ابوعبدالرحمان احمدبن شعيب النسائى، مكتبه نينوى الحديثه.

(د)

112 (الدرّالمختار، شرح تنوير الابصار)، ابن عابدين، محمد امين، دارالفكر للطباعه والنشر، بيروت، 1415ه.ق.

113 (الدرّ المنثور فى التفسير المأثور)، جلال الدين السيوطى، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بيروت، 1365ه.ق.

114 (الدر النضيد فى اخلاص كلمه التوحيد)، محمدبن على بن محمد الشوكانى، مطبعه المنار، بيروت.

115 (دفع الشبه عن الرسول)، ابوبكربن محمد بن عبدالمومن تقى الدين الحصنى، داراحياءالكتاب العربى، قاهره، 1418ه.ق.

116 (دفاع عن العقیده والشریعه)، محمد الغزالی، دارالکتب الحدیثه، قاهره، 1975 م.

117 (دلائل النبوه)، اسماعیل بن محمدبن الفضل التیمی الاصفهانی، دارطیبه، ریاض، 1409ه.ق.

118 (الدیباج علی مسلم)، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارابن عفان، ریاض، 1416ه.ق.

(ر)

119 (الردّ علی المنطقیین)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت.

120 (رسائل الشریف المرتضی)، السید المرتضی، ابوالقاسم علی بن الحسین الشریف المرتضی، دارالقرآن الکریم، قم، 1405ه.ق.

121 (رساله ابن أبی زید)، ابن أبی زید القیروانی، المکتبه الثقافیه، بیروت.

122 (رساله التوحید)، الدهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی الدهلوی، ط نامعلوم.

123 (رفع المناره لتخریج أحادیث التوسل و الزیاره)، محمود سعید ممدوح، دارالامام النووی، عمان،

1416ه.ق.

124 (روضه الطالبین)، یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

125 (روضه الناظر و جنّه المناظر)، ابن قدامه، عبدالله بن احمدبن قدامه المقدسی، جامعه محمدبن

سعود، ریاض، 1399ه.ق.

126 (ریاض الصالحین من حدیث سید المرسلین)، یحیی بن شرف النووی، دارالفکر المعاصر، بیروت، 1411ه.ق.

127 (ریاض المسائل)، السید علی الطباطبایی، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1412ه.ق.

(ز)

128 (زادالمعاد)، ابن القیم الجوزیّه، موسسه الرساله، بیروت، 1407ه.ق.

(س)

129 (سبُل السلام)، محمدبن اسماعیل الکحلانی، شرکه مکتبه مصطفی البابی الحلبی و أولاده، مصر، 1379ه.ق.

130 (سبُل الهدی والرشاد)، محمدبن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1414ه.ق.

131 (السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی)، ابن ادریس، أبوجعفر محمدبن منصوربن احمدبن ادریس الحلّی، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1410ه.ق.

132 (السلسله الصحیحه)، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

133 (سنن ابن ماجه)، ابن ماجه، محمدبن یزید القزوینی، دارالفکر، بیروت.

134 (سنن أبی داود السجستانی)، ابوداود سلیمان بن الاشعث السجستانی، دارالفکر، بیروت، 1410ه.ق.

135 (سنن التِرمِذی)، الترمذی، ابو عیسی محمدبن عیسی سوره الترمذی، دارالفکر، بیروت، 1403ه.ق.

136 (سنن الدارمی)، عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، مطبعه الاعتدال، دمشق.

137 (السنن الكبرى)، احمدبن شعیب النسائی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1411ه.ق.

138 (السنن الکبری)، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دارالفکر، بیروت.

139 (سنن النسائی)، احمدبن شعیب النسائی، دارالفکر، بیروت، 1348ه.ق.

140 (سیر أعلام النبلاء)، الذهبی، محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، موسسه الرساله، بیروت، 1413ه.ق.

141 (سیره ابن اسحاق)، احمدبن اسحاق بن یسار، نشر دارالفکر، بیروت، 1398ه.

142 (السیف الصقیل فی الردّ علی ابن زفیل)، السُبکی الکبیر، ابوالحسن تقی الدین علی بن عبدالکافی السبکی، مکتبه زهران، قاهره.

(ش)

143 (شرح الاصول الخمسه)، القاضی عبدالجبار، قاهره.

144 (شرح تجرید العقاید)، علاءالدین علی بن محمد القوشجی، منشورات الرضی، قم.

145 (شرح الرضی علی الکافیه)، رضی الدین محمدبن الحسن الاسترآبادی، موسسه الصادق، تهران.

146 (شرح سنن النسائی)، جلال الدین السیوطی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، 1406ه.ق.

147 (شرح صحیح مسلم)، النووی، ابوزکریا محیی الدین بن شرف النووی، دارالکتاب العربی، بیروت، 1407ه.ق.

148 (شرح العقیده

الطحاویه)، ابن ابی العزّ الحنفی، المکتب الاسلامی، بیروت، 1391ه.ق.

149 (الشرح الکبیر عل متن المقنع)، ابوالفرج عبدالرحمن بن أبی عمر محمدبن احمدبن قدامه المقدسی، دارالکتاب العربی، بیروت.

150 (شرح موطأ مالک)، اللکنوی، دارالقلم، دمشق، 1413ه.ق.

151 (شرح مسند أبی حنیفه)، ملا علی القاری، دارالکتب العلمیه، بیروت.

152 (شرح معانی الآثار)، احمدبن محمدبن سلامه بن عبدالملک بن سلمه الازدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1416ه.ق.

153 (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی، قم، 1404ه.ق.

154 (الشریعه)، ابوبکر محمدبن الحسین بن عبدالله الآجری.

155 (شعب الایمان)، البیهقی، ابوبکر احمدبن الحسین البیهقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1410ه.ق.

156 (شواهد التنزیل لقواعد التنزیل)، الحاکم الحسکانی، عبیدالله بن احمد، مجمع احیاءالثقافه، تهران.

157 (الشیخ الزنجانی و الوحده الاسلامیه)، مجمع التقریب بین المذاهب، تهران.

(ص)

158 (الصارم المسلول)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دار ابن حزم، بیروت، 1417ه.ق.

159 (الصحاح)، اسماعیل بن حماد الجوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، 1407ه.

160 (صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان)، ابن حبان، علاءالدین علی بن بلبان الفارسی، محمدبن محمدبن احمد، موسسه الرساله، بیروت، 1414ه.ق.

161 (صحیح ابن خزیمه)، ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمه السلمی، المکتب الاسلامی، بیروت،

1412ه.ق.

162 (صحیح البخاری)، محمدبن اسماعیل البخاری، دارالفکر، بیروت، 1401ه.

163 (صحیح الترغیب و الترهیب)، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

164 (صحیح مسلم)، مسلم بن الحجاج النیشابوری، دارالفکر، بیروت.

165 (الصراع بین الاسلام و الوثنیه)، عبدالله علی القصیمی، قاهره.

166 (الصفدیّه)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، الطبعه الثانیه، 1406ه.ق.

167 (الصواعق المحرقه)، ابن حجر، ابوالعباس احمدبن محمدبن محمدبن علی بن الحجر الهیثمی، موسسه الرساله، بیروت، 1997 م.

(ض)

168 (ضعفاء العقیلی)، محمدبن عمروبن موسی بن حماد العقیلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1418ه.ق.

(ط)

169 (الطبقات الکبری)، ابن سعد، دار صادر، بیروت.

(ظ)

170 (ظلال الجنّه)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی،

بیروت، 1413ه.ق.

(ع)

171 (العاقبه فی ذکر الموتی)، عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله الاشبیلی، مکتبه دارالاقصی، کویت، 1406.

172 (عجائب الآثار)، عبدالرحمن بن حسن الجبرتی، دارالجیل

173 (عدّه الصابرین)، ابن القیم الجوزیه، محمدبن ابوبکر ایوب الزرعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

174 (العروه الوثقی)، السید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1419ه.ق.

175 (العظمه)، عبدالله بن محمدبن جعفربن حبان الاصفهانی، دارالعاصمه، ریاض، 1408ه.ق.

176 (العلل)، الامام احمدبن حنبل، المکتب الاسلامی، بیروت.

177 (علل الدار قطنی)، (العلل الوارده فی الاحادیث النبویّه)، ابوالحسن علی بن عمربن احمدبن مهدی الدار قطنی، دارطیبه، 1405ه.ق.

178 (عمده القاری فی شرح صحیح البخاری)، بدرالدین العینی، دارالفکر، بیروت.

179 (عمل الیوم و اللیله)، احمدبن شعیب علی النسائی، موسسه الرساله، بیروت، 1406ه.ق.

180 (عون المعبود)، محمد شمس الدین الحق العظیم آبادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ه.ق.

(غ)

181 (غریب الحدیث)، ابن سلام، أبوعبیده قاسم بن سلام الهروی، دارالکتاب العربی، بیروت، 1396ه.ق.

(ف)

182 (فتاوی مهمّه)،بن باز، عبدالعزیزبن عبدالله بن باز، دارالعاصمه، ریاض، 1413ه.ق.

183 (الفتاوی الکبری)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت، 1386ه.ق.

184 (فتح الباری شرح صحیح البخاری)، شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بیروت.

185 (فتح العزیز فی شرح الوجیز)، عبدالرحیم بن محمد الرافعی، دارالفکر، بیروت.

186 (فتح القدیر)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، عالم الکتب، بیروت.

187 (فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب)، زکریابن محمدبن احمدبن زکریا الانصاری، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1418ه.ق.

188 (الفصول فی الاصول)، احمدبن علی الرازی الجصاص، احیاءالتراث الاسلامی، بیروت، 1405ه.ق.

189 (الفصل فی الملل و الأهواء و النحل)، علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری، مکتبه الخانجی، قاهره.

190 (فضائل الصحابه)، احمدبن حنبل، ابوعبدالله الشیبانی، موسسه الرساله، بیروت، 1403ه.ق.

191 (فقه السنّه)، السید سابق، دارالکتاب العربی، بیروت.

192 (الفقه علی المذاهب الاربعه)، عبدالرحمن الجزیری، دار احیاء التراث العربی،

بیروت.

193 (فیض القدیر)، محمد عبدالرؤف المناوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ه.ق.

(ق)

194 (القاموس المحیط)، محمدبن یعقوب الفیروز آبادی.

195 (قصص الانبیاء)، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، مطبعه دارالتألیف، دارالکتب الحدیثه، مصر، 1388ه.ق.

196 (قطف الثمر)، محمد صدیق حسن خان القنوجی، عالم الکتب، بیروت، 1984 م.

(ک)

197 (الکافی)، الکلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب اسحاق الکلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1388ه.ق.

198 (الکافی فی فقه ابن حنبل)، عبدالله بن قدامه المقدسی، المکتب الاسلامی، بیروت، 1408ه.ق.

199 (الکامل فی ضعفاء الرجال)، ابن عدی، ابواحمد عبدالله بن عدی، دارالفکر، بیروت، 1409ه.ق.

200 (کتاب حیاه عمربن خطاب)، عبدالرحمن احمد بکری، مکتبه الارشاد، بیروت.

201 (کتاب الدعاء)، الطبرانی، سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1413ه.ق.

202 (کتاب الزهد)، هنّادبن السری الکوفی، دارالخلفاء للکتاب الاسلامی، کویت، 1406ه.ق.

203 (کتاب السنّه)، عمروبن أبی عاصم الضحّاک، المکتب الاسلامی، بیروت، 1413ه.ق.

204 (كتاب سليم بن قيس)، أبو صادق سليم بن قيس الهلالى، تحقيق محمد باقر الانصارى الشيرازى.

205 (كتاب الضعفاء و المتروكين)، النسائى، احمدبن على بن شعيب النسائى، دارالمعرفه، بيروت، 1406ه.ق.

206 (كتاب العرش)، ابن أبى شيبه، محمدبن عثمان بن ابى شيبه العبسى، مكتبه المعلا، كويت، 1406ه.ق.

207 (كتاب العين)، ابوعبدالرحمن الخليل بن احمد الفراهيدى، موسسه دارالهجره، تهران، 1409ه.ق.

208 (كتاب المجروحين)، ابن حبّان، محمدبن حبّان بن احمد التميمى، تحقيق محمود ابراهيم زايد.

209 (كتاب المسند)، الامام الشافعى، ابوعبدالله محمدبن ادريس الشافعى، دارالكتب العلميه، بيروت.

210 (كرامات الاولياء)، هبه الله بن الحسن الطبرى، دار طيبه، رياض، 1412ه.ق.

211 (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل)، محمودبن عمر الزمخشرى، دارالكتاب العربى، بيروت، 1407ه.ق.

212 (كشف الخفاء و مزيل الالباس)، اسماعيل بن محمد العجلونى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1408ه.ق.

213 (كشف القناع عن متن الاقناع)، منصوربن يونس البهوتى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1418ه.ق.

214 (كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال)، علاءالدين المتقى الهندى،

موسسه الرساله، بیروت، 1409ه.ق.

(ل)

215 (لسان العرب)، ابن منظور، محمدبن مکرم بن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، 1405ه.ق.

216 (لسان المیزان)، ابن حجر، احمدبن علی بن الحجر العسقلانی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1390ه.ق.

(م)

217 (مؤلفات ابن عبدالوهاب)، محمدبن عبدالوهاب، جامعه محمدبن سعود، ریاض.

218 (المبسوط)، السرخسی، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفه، بیروت، 1406ه.ق.

219 (المبسوط)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، المکتبه الرضویه، تهران، 1387ه.ق.

220 (مجمع البحرین)، فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، 1408ه.ق.

221 (مجمع البیان)، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1415ه.ق.

222 (مجمع الزوائد)، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1408ه.ق.

223 (مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان)، المولی أحمد الاردبیلی، النشر الاسلامی، قم، 1403ه.ق.

224 (المجموع)، محیی الدین بن شرف النووی، دارالفکر، بیروت.

225 (مجموع الفتاوی)، ابن تیمیّه، محمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، ریاض.

226 (المحاسن)، احمدبن محمدبن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

227 (المحاسن والمساوی)، البیهقی، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دار صادر، بیروت.

228 (المحصول فی علم اصول الفقه)، فخرالدین محمدبن عمربن الحسین الرازی، موسسه الرساله، بیروت، 1412ه.ق.

229 (المحلّی)، ابن حزم، ابو محمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم، دارالفکر، بیروت.

230 (مختار الصحاح)، محمدبن ابی بکربن عبدالقادر الرازی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ه.ق.

231 (مختصر المزنی)، اسماعیل بن یحیی المزنی، دارالمعرفه، بیروت.

232 (مختلف الشیعه)، العلامه الحلّی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1412ه.ق.

233 (مراقی الفلاح یا مداد الفتاح)، حسن بن عماربن علی الشرنبلانی الحنفی.

234 (مروج الذهب)، المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، دارالاندلس، بیروت.

235 (المستدرک علی الصحیحین)، ابوعبدالله الحاکم النیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، 1406ه.ق.

236 (المستصفی)، الغزالی، ابوحامد محمدبن محمدبن محمد الغزالی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1417ه.ق.

237 (المستطرف)، شهاب الدین محمدبن احمد ابوالفتح الابشیهی، دارالکتب العلمیه، بیروت،

1986 م.

238 (المستفاد من ذيل تاريخ بغداد)، محمدبن محمودبن الحسن بن هبه الله بن محاسن (ابن النجار البغدادى)؛ دارالكتب العلميه، بيروت، 1417ه.ق.

239 (مسند احمدبن حنبل)، الامام احمدبن حنبل، دار صادر، بيروت.

240 (مسند ابن راهويه)، اسحاق بن ابراهيم بن مخلّد الحنطلى المروزى، مكتبه الايمان، مدينه، 1412ه.ق.

241 (مسند ابن المبارک)، عبدالله بن المبارک، مکتبه المعارف، رياض.

242 (مسند ابن الجعد)، على بن الجعدبن عبيد، دارالكتب العلميه، بيروت.

243 (مسند ابى داود الطيالسى)، ابوداودالطيالسى، سليمان بن داودبن الجارود، دارالحديث، بيروت.

244 (مسند ابى يعلى)، ابو يعلى الموصلى، احمدبن على بن المثنّى التميمى، دارالمأمون للتراث، بيروت، 1407ه.ق.

245 (مسند الحميدى)، ابوبكر عبدالله بن الزبير الحميدى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1409ه.ق.

246 (مسندالشاميين)، سليمان بن احمد الطبرانى، موسسه الرساله، بيروت، 1416ه.ق.

247 (مسندالشهاب)، محمدبن سلامه القضاعى، موسسه الرساله، بيروت، 1405.

248 (مشكاه المصابيح)، محمدبن عبدالله الخطيب التبريزى، المكتب الاسلامى، بيروت، 1405ه.ق.

249 (المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير)، احمدبن محمدبن على المقرى الفيّومى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1372ش.

250 (المصنّف)، ابن ابى شيبه، محمدبن أبى شيبه، دارالفكر، بيروت، 1409ه.ق.

251 (المصنّف)، الصنعانى، ابوبكر عبدالرزاق بن هما الصنعانى، المجلس العلمى.

252 (معارج القبول)، حافظ بن احمد حكمى، دار ابن القيم، دمّام، 1410ه.ق.

253 (المعتبر فى شرح المختصر)، المحقق الحلّى، ابوالقاسم جعفربن الحسن، موسسه سيدالشهداء، قم، 1364ش.

254 (المعتمد فى اصول الفقه)، ابوالحسين البصرى، محمدبن على بن الطيب البصرى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1403.

255 (المعجم الاوسط)، الطبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، دارالحرمين.

256 (المعجم الصغير)، الطبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، دارالكتب العلميه، بيروت.

257 (المعجم الكبير)، الطبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، مكتبه ابن تيميّه، قاهره.

258 (معرفه الثقات)، العجلى، احمدبن عبدالله العجلى، مكتب الدار، مدينه، 1405ه.ق.

259 (مع الصادقين)، محمد المدينى، قاهره.

260 (المعيار و الموازنه)، ابو جعفر محمدبن عبدالله

الاسكافى المعتزلى، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودى، الطبعه الاولى.

261 (المغنى)، ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمدبن قدامه، دارالكتاب العربى، بيروت.

262 (مغنى اللبيب)، جمال الدين بن هشام الانصارى، مكتبه آيه الله المرعشى، قم، 1405ه.ق.

263 (مغنى المحتاج الى معرفه معانى الفاظ المنهاج)، محمد الشربينى، داراحياءالتراث العربى، بيروت، 1377ه.ق.

264 (المفاريد عن رسول الله9)، احمدبن على بن المثنّى التميمى، مكتبه دارالاقصى، كويت، 1405ه.ق.

265 (المفردات فى غريب القرآن)، الراغب الاصفهانى، ابوالقاسم حسين بن محمد الفضل، دفتر نشر الكتاب، 1404ه.ق.

266 (مقالات الاسلاميين)، ابوالحسن الاشعرى، على بن اسماعيل الاشعرى، داراحياء التراث العربى، بيروت.

267 (مقدمه ابن الصلاج)، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهروزى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1416ه.ق.

268 (المناقب)، الخوارزمى، الموفق بن احمدبن محمد المكى الخوارزمى، موسسه النشر الاسلامى، قم، 1411ه.ق.

269 (مناهل العرفان فى علوم القرآن)، محمد عبدالعظيم الزرقانى، دارالفكر، بيروت، 1996 م.

270 (المنتظم)، ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن محمدبن الجوزى، دار صادر، بيروت.

271 (منتهى المطلب فى تحقيق المذهب)، العلامه الحلّى، مجمع البحوث الاسلاميه، مشهد، 1415ه.ق.

272 (من لا يحضره الفقيه)، الشيخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن على بن الحسين بن بابويه القمى، النشر الاسلامى، قم، 1404ه.ق.

273 (منهاج السنّه)، ابن تيميّه، احمدبن عبدالحليم بن تيميّه الحرّانى، موسسه قرطبه، 1406ه.ق.

274 (منهاج الصالحين)، السيد ابوالقاسم الموسوى الخويى، مدينه العلم، قم، 1410ه.ق.

275 (موارد الظمآن الى زوائد ابن حبان)، الهيثمى، على بن ابى بكر الهيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت.

276 (المواقف)، عضدالدين عبدالرحمن بن احمد الايجى، دارالجيل، بيروت، 1997 م.

277 (مواهب الجليل لشرح مختصر خليل)، الحطاب الرعينى، ابوعبدالله محمدبن محمدبن عبدالرحمن المغربى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1416ه.ق.

278 (المواهب اللدنيّه بالمنح المحمديه)، ابوالعباس شهاب الدين بن حجر العسقلانى.

279 (الموضوعات)، ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن الجوزى، المكتبه السلفيّه، مدينه، 1386ه.ق.

280 (الموطأ)، الامام مالک

بن انس، داراحياالتراث العربی، بيروت، 1406ه.ق.

281 (ميزان الاعتدال فی نقد الرجال)، الذهبی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، دارالمعرفه، بيروت.

(ن)

282 (الناسخ و المنسوخ)، ابن حزم الاندلسی، دارالکتب العلميه، بيروت.

283 (نصب الرايه لاحاديث الهدايه)، جمال الدين الزيعلی، دارالحديث، قاهره، 1415ه.ق.

284 (نواسخ القرآن)، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن الجوزی، دارالکتب العلميه، بيروت.

285 (النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوی)، شيخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالاندلس، بيروت.

286 (النهايه فی غريب الحديث والأثر)، ابن الاثير، المبارک بن محمد الجزری، موسسه اسماعيليان، قم،

1364ش.

287 (نيل الأوطار من أحاديث سيد الاخيار)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، دارالجيل، بيروت.

(و)

288 (الوجيز فی تفسير الکتاب العزيز)، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی.

289 (وسائل الشيعه)، محمدبن الحسن الحرّ العاملی، مکتبه الاسلاميه، تهران.

290 (الوسيله)، ابن حمزه، ابو جعفر محمدبن علی الطوسی، مکتبه آيه الله المرعشی، قم، 1408ه.ق.

(ی)

291 (ینابیع المودّه)، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، دارالاسوه، قم، 1416ه.ق.

پرتوی از اسرار حج

مقدمه ناشر

عباسعلی زارعی

بسمه تعالی مراسم شکوهمند حّج اگر بر اساس برنامه الهی انجام پذیرد - چونان عبادات دیگر - نتایج و بهره های فراوانی نصیب امت اسلامی خواهد نمود.

در توضیح این مطلب باید دانست که حّج، مراسمی عبادی - سیاسی است و از ابعاد گوناگونی برخوردار می باشد و هر بعد آن دریچه ای از کمالات را در برابر انسان می گشاید.

- حّج، سبب تقویت پیوندهای الهی گردیده و انسان را از تاریکیهای گناه بیرون آورده و به سوی آینده ای روشن و مملو از امید رهنمون می سازد.

- حّج، ایثرگریها، رشادتها و دلاوریهای پیشوایان بزرگ الهی را در برابر چشمان انسان به تصویر می کشد که انسان با الگو گرفتن از راه و رسم آنان تولدی دوباره می یابد.

- حّج، اگر با تمام

ابعادش انجام پذیرد هم ((لبیک)) باشد و هم ((برائت)) عامل مهم وحدت مسلمانان شده و فریاد مظلومانه آنان، سراسر گیتی را می لرزاند و نابودی نظامهای سلطه و استکباری را به دنبال می آورد.

- حّج، یکی از مؤ ثرترین عوامل تبادل اندیشه ها و مایه استواری فرهنگ دینی مسلمانان به شمار می آید.

- حّج، به اقتصاد کشورهای اسلامی استحکام بخشیده و سبب می گردد آنان روی پای خود ایستاده و در برابر بیگانگان و دشمنان سر تعظیم فرود نیاوردند.

و در یک کلام به فرمایش امیر مومنان علی علیه السلام حّج برای تقویت آیین اسلام تشریع شده است.(1)

بنابراین، حّج در عبادات اسلامی از جایگاهی بلند برخوردار است و حّج کامل، حّجی است که با آشنایی به ابعاد اسرار آن انجام پذیرد. البته واضح است که بررسی ابعاد و اسرار در چهارچوبی صحیح هرگز با تعبدی بودن مساله حّج منافات ندارد.

کتابی که اکنون در اختیار شما خواننده گرامی قرار گرفته در همین زمینه از سوی مؤ لف محترم به رشته تحریر درآمده و در آن گوشه ای از اسرار حّج با استفاده از روایات اهل بیت علیه السلام مورد بررسی قرار گرفته است، بدان امید که مسلمانان دوراندیش با شناختی بیشتر این عبادات الهی - سیاسی را به انجام رسانده و از ثمرات آن بهره مند شوند.

این دفتر پس از بررسی و ویرایش، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار علاقمه مندان قرار میدهد امیدواریم مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

در خاتمه از محققان و دانش پژوهان عزیز می خواهیم که اگر انتقاد یا پیشنهادی دارند به آدرس: قم - دفتر انتشارات اسلامی - صندوق پستی

749 - بخش فارسی، ارسال دارند.

با تشکر فراوان دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بِسْمِ اللّهِ الْرَحْمنِ الْرَحیم ((الحمد للّه رب العالمین الصلوه والسلام علی سید الا نبیاء والمرسلین محمدبن عبداللّه وآله الطاهرین)) ((انسان))، موجودی است کمالجو و به طور فطری، به سعادت واقعی و ابدی تمایل دارد، ولی بعضی در مصداق ((سعادت))، اشتباه می کنند برخی از مردم، ((ثروت و اموال زیاد)) را منشاء سعادت می دانند و بعضی ((مقام و شهرت)) را تضمین کننده سعادت انسانی می دانند و عده ای هم معتقدند ((داشتن فرزندان زیاد)) سعادت انسان را تضمین می کند.

لکن پس از اندکی تاءمّل روشن می شود که این امور، نه تنها سعادت ابدی و واقعی را تضمین نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد، برای انسان ضرر آفرین است.

پس تنها چیزی که می تواند سعادت انسانی را هم در این دنیا و هم در جهان دیگر به طور ابدی تضمین کند، ((ایمان)) است.(2)

((ایمان)) عبارت است از تصدیق ثابت و مطمئن قلبی به وجود خدا و صفات او و تصدیق رسالت پیامبران و معاد و امامت علیهم السّلام

مهمترین و اصیل ترین اصل در ایمان، اعتقاد به خداوند است. انسان وقتی خداوند را به عنوان کاملترین ذات، با کاملترین صفات و منزّه از هرگونه نقصی شناخت او را آفریننده و نگهدارنده خود و جهان آفرینش دانست، قطعاً در برابر او خضوع کرده و او را عبادت می کند.

و خداوند نیز فلسفه وجودی بشر را عبادت خویش قرار داده است و می فرماید:

(وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاءنسَ اِلاّ لَیَعْبُدُونِ)(3)

یعنی: جن و انسان را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند.

اکنون

باید دو مطلب روشن شود:

1- منظور از عبادت در کلام خداوند، چگونه عبادتی است؟ و عبادت حقیقی چیست؟

2- چگونه عبادت حقیقی، انجام می پذیرد؟

1- عبادت حقیقی چیست؟

((عبادت)) یعنی: پرستش و ستایش خداوند. عبادت بر سه قسم است:

الف عبادت لفظی: و آن عبارت است از اظهار بعضی از ذکرهایی که در مقام پرستش خداوند با زبان می گوییم؛ مانند خواندن دعای کمیل، دعای توسل و سایر ادعیه،

ب عبادت عملی: و آن عبارت است از یک سلسله اعمال و حرکاتی که بدون استفاده از ذکر و یا لفظی، در مقام اطاعت از خداوند انجام می گیرد؛ مانند پرداختن خمس، زکات، و طواف در حج، رمی جمره و...

ج عبادت لفظی و عملی: و آن عبارت است از عبادت و پرستشی که از یک سلسله ذکرها و کلماتی همراه با صدور حرکات و اعمال خاصی تشکیل شده است؛ مانند نماز و نماز طواف هریک از این سه قسم، یا ظاهری است و یا حقیقی:

الف عبادت ظاهری: گاهی انسان اعمال و یا الفاظی را که خداوند به وسیله پیامبرانش به ما آموخته، به صورت ظاهری انجام می دهد، یعنی هیچ توجهی به مضمون و مفاد آن عمل یا لفظ ندارد؛ مثلاً نماز می خواند ولی هیچ توجهی به معانی و مفاهیم و اسرار الفاظ و اعمال نماز ندارد. و یا اعمال و مناسک حج را انجام می دهد و تنها به صورت ظاهری این اعمال می نگرد بدون اینکه به معنا و مفهوم آن اعمال، عنایتی داشته باشد. صدور اعمال و الفاظ عبادی از چنین افرادی یا به صورت عادت است و یا از روی ترس از عقاب خداوند و یا بخاطر

گرفتن مزد و ثواب می باشد. در اینگونه عبادات، سپاسگزاری و ستایشگری وجود دارد، ولی کامل نیست. در واقع انسان با انجام این اعمال با این خصوصیات، البته تکلیف را از خود ساقط می کند، ولی اعمال او کامل نبوده و از روح عبادت برخوردار نیست.

ب عبادت حقیقی: عبادت حقیقی عبارت است از اینکه انسان در هنگام عبادت، به مضمون و مفاد اعمال و الفاظی که از او صادر می شود، توجه داشته باشد از تمام آنچه غیر خداست چشم پوشی کرده و خود را به عنوان بنده حاضر و خاضع در نزد خدا ببیند، خداوند را معشوق خود دانسته و با عشق با او صحبت کند و با محبّت به او اعمال را انجام دهد و عبادت را فقط به خاطر اینکه بنده و عاشق خدا هست، انجام دهد. اینگونه عبادت، فلسفه خلقت و غایت وجود و زینت بخش هستی و عرضی خداوند است. این عبادت، ((عبادت احرار)) است، چنانکه در حدیث شریف آمده است:

((عَنْ ابى عَبْدِاللّه علیه السلام قالَ: الْعِبادَهُ ثَلاثَهٌ: قَوْمٌ عَبَدُواللّه عَزَّوَجَلَّ خَوْفاً، فَتِلْکَ عِبادَهُ العَبید. وَقَوْمٌ عَبَدُوااللّه تَبَارکَ وَتَعالی طَلَبَ الثَّوابِ، فَتِلْکَ عِبادَهُ الاجَرا. وَقَوْمٌ عَبَدُواللّه عَزَّوَجَلَّ حَبًّا لَهُ، فَتِلْکَ عِبادَهُ الا حْرار وَهِیَ اءَفْضَلُ العِبادَهَ)).(4)

یعنی: ((امام صادق علیه السلام فرمود: عبادت بر سه گونه است: گروهی خداوند عزّوجلّ را از ترس می پرستند که آن عبادت بردگان است. و گروهی به منظور رسیدن به پاداش، خدا را عبادت می کنند، و این عبادتِ مزدوران است. و گروهی خدا را از روی محبّت به او عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است)).

و ((عبادت احرار))

نیز دارای درجات گوناگونی است که به لحاظ شناختهای افراد، فرق می کند؛ زیرا اگرچه شناخت خداوند امری فطری است و هر انسانی فطرتاً خداوند را قبول دارد، ولی تدبّر و تعقّل در آیات و نشانه های خداوند، انسانها را به درجه بالاتری ا شناخت می رساند. و هر اندازه شناخت انسانها نسبت به خداوند بیشتر شود، به همان میزان یقین قلبی و نور ایمان در آنان افزونی می یابد و در نتیجه، عبادت شان به درجه بالاتری می رسد. و بالاترین درجه عبادت، درجه ای است که عابد در هنگام عبادت، فقط خداوند را می بیند و به هیچ چیز دیگری توجه ندارد. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله مه انسانها را به چنین عبادتی سفارش نموده است و می فرماید:

((اُعْبُدُاللّه کَاءَنَّکَ تَراهُ فَإِ ن لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَاِنَّهُ یَراکَ)).(5)

یعنی: ((خداوند را طوری عبادت کن که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او او را می بیند)).

و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((جاءَ خَبرٌ اءلی اءمیرِالمُؤ مِنین صلوات اللّه علیه وآله فَقَالَ: یا اءَمِیرَالمُؤ مِنین! هَلْ رَاءَیْتَ رَبَّکَ حینَ عَبَدْتَه؟ قالَ فَقالَ: وَیْلَکَ ماکُنْتُ اءَعْبُدُ رَبّاً لَمْ اَرِه...)).(6)

یعنی: دانشمند، خدمت امیرالمؤ منین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤ منین! آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده ای؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم پرستش نمی کنم...)).

دیدن خداوند، ندیدن دیگران است؛ یعنی وقتی کسی خدا را با قلب و چشم بصیرت ببیند، هیچ چیز دیگری را با چشم بصیرت نمی بیند؛ همانگونه که حضرت امیرالمؤ

منین علیه السلام می فرماید:

((طُوبى لِمَنْ اَخْلَصَ للّه اِلعِبادَةَ وَالدُّعاءَ، وَلَمْ يَشْغِلْ قَلْبَهُ بِما تَرى عَيْناهُ، وَلَمْ يَنْسِ ذِكْرَ اللّه بِما تَسْمِعِ اُذُناهُ، وَلَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِما اُعْطِىَ غَيْرُهُ)).(7)

یعنی: خوشا به حال آن کس که عبادت و دعا را برای خدا خالص گردانیده و قلب او به آنچه چشم او می بیند، مشغول نشود و به آنچه گوشش می شنود، ذکر خدا را فراموش نکند و به آنچه به غیر او عطا شود، محزون نگردد)).

پس عبادت حقیقی ((عبادت احرار)) است و عبادت احرار عبادتی است که از روی شناخت و با توجه به الفاظ، اعمال و خلوص انجام گیرد.

2- چگونه عبادت حقیقی انجام می پذیرد؟

پس از روشن شدن معنای عبادت حقیقی و درجات آن، اکنون باید راه وصول به چنین عبادتی را جستجو نمود. برای روشن شدن این مطلب، ذکر دو مقدمه لازم است:

الف: هر ظاهری را باطنی و هر صورتی را معنایی و هر بیرونی را درونی و هر قشری را لُبّی و هر مجازی را حقیقتی و هر حکمی را حکمتی و خلاصه هر وجودی را سرّی هست. در این عالم هرچه هست، مخلوق خداوند است و ممکن نیست در خلقت خدا و افعال او، هیچ حکمت و سرّی نباشد، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالاَرْضَ وَمابَيْنَهُما باطِلاً).(8)

و نیز می فرماید: (وَما خَلَقْناالسَّمواتَ وَالاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُما لاعِبينَ).(9)

پس هرچه در ظاهر هست دارای باطنی می باشد. و کتاب خداوند نیز دارای ظاهری و باطنی است؛ چنانکه امام محمد باقرعلیه السّلام می فرماید:

(اِنَّ لِكِتابِ اللّه ظاهِراً وَباطِناً...).(10)

پس احکامی که در این کتاب هست نیز، دارای باطنی است.

ب: آشنایی با رمز و راز

اعمال و درک ماهیت و حقیقت آنها، انسان را به بهره مندی کافی از آنها نزدیک می کند. اطاعت از اوامر و نواهی خداوند بدون چون و چرا، لذّتبخش است ولی اطاعت از اوامر و نواهی او با فهم اسرار و معانی آنها، بسیار لذّتبخش تر است.

با توجه به این دو مقدمه، درمی یابیم که ((عبادت احرار)) یعنی عبادتی که از روی محبّت و عشق به خدا و بالذّت انجام می گیرد. و عبادت، زمانی از روی عشق و محبت و خلوص انجام پذیر است که عابد از ماهیت عبادت و اسرار نهفته در آن اطلاع پیدا کند. هراندازه معرفت و شناخت انسان از اسرار عبادت و مفاهیم آن بیشتر شود، عبادت او لذّت بیشتری داشته و به حقیقت عبودیّت نزدیکتر می شود. پس برای رسیدن به عبادت حقیقی لازم است قبل از هر اقدامی با اسرار عبادات آشنایی پیدا کنیم.

کلید آشنایی با اسرار عبادات و باطن احکام الهی در دست اولیای خداوند است؛ زیرا قرآن کتابی است که: (لایَمَسُّهُ إِلاّ المُطَهَّر ونَ).(11) و در خود قرآن فرموده است::؛

(یُریدُ اللّه لِیذهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ اءَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)(12) این اهلبیت عصمت و طهارت هستند که پاک و مطهَّر هستند و فقط آنان می توانند قرآن را مس کنند و دست روی نکات و اسرار قرآن بگذارند. پس ما باید با استفاده از بیانات معصومین علیهم السّلام که راهنمای بیرونی و عقل که راهنمای درونی ماست، از اسرار عبادات پرده برداریم.

اکنون که به لطف پروردگار متعال، پرچم اسلام در سرزمین مابرافراشته شده و به برکت جمهوری اسلامی، شرایط تعلیم و تعلّم احکام الهی، فراهم گشته و به

ویژه در هر سال، هزاران مسلمان در کنگره عظیم حج، شرکت نموده و به زیارت خانه خدا می روند، لازم است زایران خانه خدا قبل از مشّرف شدن به حج، احکام فقهی آن را آموخته و نسبت به حقیقت و ماهیت حج نیز آشنا شوند.

حقیقت حج، هنگامی برای زایران حرم الهی، روشنتر می شود که به اندازه توان از رمز و توان از رمز و راز اعمال و مناسک حج بیشتر آگاهی یابند، لذا این جانب بر خود لازم دانستم کتابی راجع به گوشه ای از ((اسرار حج)) بنویسم تا ان شاءاللّه زایران خانه خدا، هنگام انجام مراسم حج، با شناخت کافی نسبت به اعمال و مناسک آن، حقّ عبودیت را آنگونه که شایسته است، ادا کنند.

این کتاب، در چند بخش نوشته شده است:

1-مکّه و اسرار آن.

2-کعبه و اسرار آن.

3-مسجد الحرام و اسرار آن.

4-حج و عمره.

5-اسرار مناسک حج.

والسلام عباسعلی زارعی سبزواری قم حوزه علمیه 20/10/1375-

بخش اوّل: مکّه و اسرار آن

شهر مکّه و نامهای آن

شهر ((مکّه)) از مهمترین شهرهای حجاز است. این شهر، در سرزمین قدس و طهارت است. شهری است که کسانی چون محمدبن عبداللّه صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام در او متولد شده اند. شهری است که جبرئیل بر آن فرود آمده. شهر مکّه، شهر ابراهیم علیه السلام و هاجر است، شهر آدم علیه السلام و حواست.

این شهر در قرآن و روایات، نامهای مختلفی دارد و در نامگذاری آن به هریک از این نامها، سرّی وجود دارد که ذکر می کنیم.

1-مکّه

یکی از نامهای معروف این شهر، ((مکّه)) است. و درباره علّت نامگذاری آن به ((مکّه))، چند مناسبت وجود دارد:

الف: کلمه ((مکّه)) مشتق از ((المک)) یعنی ((نابود کردن)) است. ((مَکّ الشی ء؛ یعنی آن شی ء را نابود کرد)). پس کلمه ((مکّه)) در واقع به معنای نابود کردن است. و این شهر را ((مکه)) نامیده اند چون گناهان را نابود می سازد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((لایَدْخُلُ مَکَّةَ رَجُلٌ بِسَکینَةٍ إ لاّ غَفَرَ لَهُ))(13).

یعنی: ((هر فردی که با متانت وارد شهر مکه بشود، خداوند گناهان او را می آمرزد)).

ب: کلمه ((مکه)) به معنای ((نابود کردن)) است،. و علت نامگذاری این شهر به ((مکه)) این است که هر کسی به قصد ظلم و ستم به مکه برود، خداوند او را نابود می سازد، همانطور که اصحاب فیل نابود شدند.

ج: کلمه ((مکّه)) از ((مکایمکو مُکاءَ) مشتق است. و ((مُکاء)) به معنای ((سوت زدن)) است. از بعضی از روایات استفاده می شود که علت نامگذاری می آمدند و در کنار خانه کعبه به جای نماز، سوت و دست می زدند. امام رضاعلیه السّلام می فرماید:

((سُمّیَتْ

مَکَّهُ مَکَّه لاَنَّ النّاسَ کانُوا یَمُکُونَ فیها...)).(14)

یعنی: ((مکه را از آن جهت مکه نامیدند که مردم در آنجا سوت می زدند)).

ظاهراً این عمل تا زمان پیامبر اسلام و ابتدای ظهور اسلام ادامه داشته است. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: ((روایت شده است که هرگاه پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله ر مسجدالحرام نماز می خواندند، دو مرد از طایفه بنی عبدالدار در سمت راست او سوت می زدند و دو مرد دیگر در سمت چپ آن حضرت دست می زدند تا نمازش را بر او پریشان سازند، و خداوند تمام آنان را در جنگ بدر به هلاکت رسانید)).(15)

د: واژه ((مُکّاء)) نام پرنده ای است در سرزمین حجاز که هنگام پرواز، سوت شدیدی از او صادر می شود. ممکن است علّت نامگذاری مکّه، وجود این پرنده باشد.

2-بکّه

یکی دیگر از نامهای شهر مکه، ((بکّه)) است. این نام در قرآن کریم نیز ذکر شده است. در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ اءَوَّلَ یَبْتٍ لِلنّاسِ لِلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ)(16)

یعنی: ((نخستین خانه ای که برای پرستش مردم نهاده شد، همان است که در بکّه است، آنجا با برکت و راهنمایی برای جهانیان است)).

واژه ((بکّه)) در اصل ((البکّ)) است و معنای آن ((مزاحم شدن)) است. وقتی عده ای از مردم در مکانی ازدحام می کنند، می گویند: ((یباکّ الناس)).

در روایات منقوله از معصومین علیهم السّلام علّت نامگذاری مکه به ((بکه))، ((ازدحام مردم در کنار خانه خدا)) معرفی شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام سؤ ال کرده اند چرا ((مکه)) را ((بکّه)) نامیدند؟ امام علیه السلام رمود:

((لاَنَّ النّاسَ يَبُکّ بَعْضَهُمْ بَعْضاَ فيهَا بِالاَيْدىِ))(17)

يعنى: ((چون مردم

در آنجا با دستان خویش مزاحم بعضی می شوند)).

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

((عَنْ مُعاوِیَهِ بنَ عَمّار قالَ: قُلْتُ لا بی عَبْدُاللّه علیه السلام اءَقْوُمُ اصَلّی بِمَکَّهَ وَالمَراءَهَ بَیْنَ یَدَیَّ جالِسَهٌ اءوْ مارَّهٌ؟ فَقالَ: لابَاءسَ، اِنَّما سُمِّیَتْ بَکَّهً لا نَّها تَبُکُّ فیها الرِّجالُ وَالنّساءُ)).(18)

یعنی: ((معاویه بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مکه می خواهم نماز بخوانم در حالی که رو به روی من زنی نشسته یا در حال عبور است، این چه حکمی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد، مکه را از آن جهت بکّه نامیدند که در آنجا مردان و زنان ازدحام می کنند)).

و ممکن است علّت نامگذاری این شهر به نام ((بکّه)) این باشد که کلمه ((البک)) به معنای ((گردن زدن)) نیز آمده است. و شهر مکه را ((بکّه)) نامیده اند چون هر ظالم و ستمگری که در این شهر مرتکب ظلم و ستم شود، گردن او را می زنند. در روایتی نقل شده است:

((کانَتْ تُسَمّی بَکَّهَ لاَنَّها تُبَکُّ اءعْناقُ الباغینَ إ ذا بَغَوا فیها))(19)

یعنی: ((شهر مکه را ((بکه)) نامیده اند چون هر جنایتکاری را که در آنجا جنایت کند، گردن می زنند)).

و در روایت دیگری که در تفسیر صافی نقل شده،(20) علت نامگذاری آن را ((گریه کردن مردم در مکه)) دانسته است؛ زیرا لفظ ((بکاء)) به معنای گریه کردن است.

در بعضی روایات گفته شده: ((مکه)) به تمام شهر گفته می شود و ((بکّه)) به مکانی که خانه خدا در آنجا قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((مَوْضِعُ البَیْتِ بَکَّهُ وَالقِرْیَهُ مَکَّه))،(21)

یعنی: ((مکانی که خانه خدا آنجا واقع

شده، بکّه و تمام شهر، مکه نام دارد)).

3-اُمّ القُری

یکی دیگر از نامهای مکه، ((امّ القری)) است. در قرآن کریم می فرماید:

(وَکَذلِکَ اءَوْحَیْنا إ لَیْکَ قُراناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ اُمَّ القُری وَمَنْ حَوْلَها)(22)

یعنی: ((و این چنین قرآنی عربی به تو وحی کردیم تا مردم شهر مکه و اطراف آن را انذار بدهی)).

و اما علت نامگذاری این شهر به ((امّ القری)) چیست؟ در روایات راجع به علت نامگذاری آن به ((ام القری)) سخن گفته نشده است. و شاید از آن جهت که از خود این نام، علت نامگذاری آن روشن هست کسی از ائمه علیه السلام راجع به آن سؤ ال نکرده است. ((امّالقری)) یعنی ریشه شهرها. ((مکه))، ریشه تمام شهرهاست، زیرا اولین نقطه ای است که در روی زمین ظاهر شد. علاوه بر اینکه از نظر عظمت و شکوه نیز بر همه شهرها شرف دارد؛ چون نهال اسلام در آنجا رویید و بر سایر سرزمینها و مملکتها سایه افکند.

4-البلد الا مین

((البلدالا مین)) یکی دیگر از نامهای مکه است. در قرآن کریم می فرمیاد:

(وَهَذا البَلَدُ الاَمِینَ)(23) و همه مفسّرین اتفاق دارند بر اینکه منظور از ((البلدالا مین))، ((مکّه مکرمه)) است.

جمله ((بلدالا مین)) یعنی شهر کسی که امنیت دارد در علّت نامگذاری شهر مکه به ((البلدالا مین)) دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل: شهر مکه حرم خداست. و هر کسی که در حرم بمیرد، خداوند او را در روز قیامت از وحشت و ترس در آن روز، در امان قرار می دهد. از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وایت شده است که به ((اءبوذر)) فرمود:

(وَمَنْ ماتَ فی حَرَمِ اللّه آمَنَهُ اللّه مِنَ الفَزَعِ الا کْبَرِ وَادْخَلَهُ الجَنَّةَ).(24)

یعنی: کسی که در حرم خدا بمیرد، خداوند او را از

وحشت بزرگ در امان می دارد و او را داخل بهشت می کند)).

و در روايت ديگرى فرموده است: ((مَنْ ماتَ فى اءَحَدِ {هذَيْنِ} الحَرَمَيْنِ حَرَمُ اللّه وَحَرَمُ رَسُولِهِ بَعَثَهُ اللّه تَعالى مِنَ الا مِنين))(25)

يعنى: ((كسى كه در يكى از اين دو حرم حرم خدا و حرم رسول او بميرد، خداوند او را در قيامت جزء كسانى كه امنيت دارند برمى گزيند)).

احتمال دوّم: مكه جزء حرم خداست. و هر كسى كه در حرم خدا وارد شود، امنيت دارد و لذا مكه را ((البلد الا مين)) ناميده اند. در قرآن كريم مى فرمايد:

وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً)(26)

يعنى: ((هر كسى كه داخل حرم شود، امنيت دارد)).

هم در زمان جاهليّت و هم بعد از اسلام، هر كسى كه به حرم خدا پناهى مى برده، امنيت داشته است.

((عبداللّه بن سنان)) از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه از آن حضرت درباره تفسير آيه (وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ امناً) سؤ ال شد، آن حضرت فرمودند: ((كسى كه داخل حرم شود و به آن پناه ببرد، از غضب خداوند در امان است. و هر حيوان وحشى يا پرنده اى كه داخل حرم شود تا زمانى كه از حرم خارج نشده، از خشم و اذيت كسى، در امان است)).(27)

5-و6-البساسه واُمّ رُحِمْ

يكى ديگر از نامهاى مكه ((بساسه)) است. كلمه ((بساسه)) به معناى ((راندن)) است. و مكه را از آن جهت ((بساسه)) ناميده اند كه در مكه هر كسى كه به ديگران ظلم و ستم مى كرد، او را از شهر خارج مى كردند و به هلاكت مى رساندند.

يكى ديگر از نامهاى مكه ((اُمّ رُحِمْ)) است. در وجه نامگذارى شهر مكه به ((بساسه)) و اُمّ رُحم))

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((اَسْماءُ مَكَّهَ خَمْسَهٌ: اُمّ القُرى وَمَكَّهَ وَبَكَّه وَالبَساسَهُ كانُوا إ ذا ظَلَمُوا بِها، بَسَّتْهُمْ اَىْ اَخْرَجْتُهُمْ وَاَهْلَكْتَهُمْ وَاُمٌّ رُحِم كانُوا إ ذا لَزِمُوها رُحِمُوا)).(28)

یعنی: ((مکه پنج نام است، امّالقری، مکه، بکه و بساسه؛ چون هرگاه کسی در مکّه ظلم می کرد، او را بساسه می کردند، یعنی او را از شهر خارج نموده و به هلاکت می رسانیدند. و نام دیگر مکه، ((امّرحم)) است؛ چون هرگاه کسی خانه نشین می شد، به او رَحْم می کردند)).

و مانند همین روایت را شیخ صدوق در کتاب ((من لایحضره الفقیه)) نقل کرده است.(29)

عظمت شهر مکّه

شهر ((مکّه)) از عظمت خاصی برخوردار است. و عظمن آن از جهت گوناگون، قابل بررسی است.

اوّلاً: نقطه ای که شهر مکه در آنجا واقع شده، نخستین نقطه ای است که در سطح زمین به صورت خشکی پدیدار گردید، زیرا خانه کعبه که در آنجا واقع شده، اولین نقطه از سطح زمین است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(اِنَّ اَوَّلَ بَیتِ وُضِعَ لِلنَّاسِ الذّی بِبَكَّه مُباركاً...)(30)

و در روایتی امام باقرعلیه السّلام می فرماید: ((وقتی خداوند اراده نمود زمین را بیافریند، به بادها و دستور داد تا به آب زنند، آنگاه موجی پدید آمد و بر اثر این موج، مجموعه ای از کف به وجود آمد. خداوند آن مجموعه را در مکان کنونی خانه کعبه، گردآوری نموده و کوهی از کف را تشکیل داد. آنگاه زمین از زیر آن کوه گسترش پیدا کرد. و آیه: (اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذى بِبَكَّهِ مُبارَكاً) اشاره به همین مطلب دارد. پس نخستین نقطه ای که در روی زمین پدیدار شد، کعبه است و سایر سرزمینها

از این نقطه گسترش یافت)).(31)

ثانیاً: مکه، شهری است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آنجا متولد شد و در آنجا از طرف خداوند به پیامبری مبعوث گشت. و نیز از آنجا دعوت مردم به اسلام را شروع کرد، لذا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله این شهر را به شدت دوست داشت. و زمانی که مجبور به ترک مکه شد، بسیار محزون و غمگین بود.

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که آن حضرت درباره مکه فرمودند:

((مااَطْیَبُکَ مِنْ بَلَدٍوَمااَحِبُّکَ إِلَیَّ وَلَولا اءنَّ قَوْمی اَخْرِجُونی مِنْکَ ماسَکَنْتُ غَیْرَکَ))(32)

یعنی: هیچ شهری پاکتر از تو نیست و هیچ شهری نزد من از تو بهتر نیست. و اگر قوم من مرا از تو خارج نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای سکونت انتخاب نمی کردم)).

و در روایت دیگری نیز از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که هنگام خروج از مکه به مدینه، خطاب به شهر مکه فرمود:

((خدا می داند که من تو را دوست دارم. و اگر مردم تو من را از تو بیرون نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای زندگی انتخاب نمی کردم و هیچ شهری را به جای تو آرزو نمی نمودم. و اکنون برای جدا شدن از تو، غمگین هستم...)).(33)

شدت علاقه رسول خداصلّی اللّه علیه و آله حکایت از عظمت و معنویت این شهر دارد. و روشن است که علاقه رسول خدا به این شهر، بخاطر زندگی دنیوی نبوده است؛ زیرا شهر مکه از نظر آب و هوا، برای زندگی مناسب نیست، بلکه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه

و آله ه خاطر عظمت معنوی و قداست این شهر، هنگام خارج شدن از آن، غمگین و محزون می شود.

ثالثاً: مکه، شهری است که از امنیت دنیوی و اخروی برخوردار می باشد. در روایات مختلفی،(34) معصومین علیهم السّلام فرموده اند:

((کسی که در مکه بمیرد، در روز قیامت امنیت دارد و خداوند او را داخل بهشت می کند. علاوه بر اینکه قبل از مرگ نیز هر موجودی در شهر مکه امنیت دارد. و این امر از ویژگیهای شهر مکه است که خداوند تنها به این شهر، موهبت فرموده است)).

رابعاً: شهر مکه تنها شهری است که جزء حرم خدا می باشد. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ر روز فتح مکه فرمود:

((اِنَّ اللّه حَرَّمَ مَکَّهَ یَوْمَ خُلِقَ السَّماواتَ وَالاَرْضَ وَهِیَ حَرامٌ اِلی اءَنْ تَقُومَ السّاعَهُ...)).(35)

یعنی: ((روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، مکه را حرام کرده و حرمت این شهر تا روز قیامت ادامه خواهد داشت...)).

عظمت شهر مکه به کسی اجازه صید و قطع نمودن درختی را نمی دهد؛ زیرا جزء حرم خداوند است و محدوده حرم به پاس حرمت کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است.

خامساً: اجر و ثواب عبادت در شهر مکه، بیشتر از اجر و ثواب آنها در سایر شهرهاست؛ چنانکه کیفر گناه و معصیت در این شهر نیز بیشتر از شهرهای دیگر است. خداوند قرآن و ختم آن در شهر مکه، از پاداش ویژه ای برخودار است. امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((مَنْ خَتَمَ القُرْآنَ بِمَکَّهَ مِنْ جُمُعَهٍ إ لی جُمُعَهٍ وَاءقَلّ مِنْ ذلِکَ وَاءکْثَرُ وَخَتَمَهُ فی یَوْمِ الجُمُعَهِ کَتَبَ اللّه لَهُ مِنَ الا جْرِ وَالحَسَناتِ مِنْ اَوَّلِ جُمُعَهٍ کانَتْ فی الدُنیا إِلَی

آخَرِ جُمُعَهٍ تَكُونُ فيها وَاِنْ خَتَمْهُ فی سايِرِ الاَيّامِ فَكَذلِکَ))(36)

يعنی: ((هر كسی كه قرآن را در مكه از جمعه ای تا جمعه ديگر و يا كمتر يا بيشتر از آن بخواند و در روز جمعه آن را ختم كند، خداوند از نخستين جمعه ای كه در دنيا بوده تا آخرين جمعه ای كه در دنيا هست، برای او ثواب و پاداش می نويسد. و اگر قرآن را در روزهای ديگر ختم كند، باز همين پاداش را دارد)).

و در روايت ديگری نيز از امام باقرعليه السّلام نقل شده است كه آن حضرت عليه السلام می فرمايد:

((مَنْ خَتَمَالقُرانَ بِمَكَّه لَمْ يَمُتْ حَتّی يَری رَسُولَاللّه صلّی اللّه عليه و آله وَيَری مَنْزِلَهُ فيِالجَنَّهِ))(37)

يعنی: ((هر كسی كه در مكه قرآن را از ابتدا تا پايان آن تلاوت كند، نمی ميرد مگر اينكه قبل از مرگ، رسول خداصلّی اللّه عليه و آله و منزل خودش را در بهشت می بيند)).

در شهر مكه راه يافتن نيز عبادت است؛ چنانكه امام زين العابدين عليه السلام فرموده است:

((وَالماشی بِمَكَّهَ فی عِبادَهِ اللّه عزوجلّ)).(38)

يعنی: ((كسی كه در مكه راه می رود، در حال عبادت خداست)).

روزه گرفتن در شهر مكه، اجر و پاداش زيادی دارد. رسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله ی فرمايد:

((مَنْ اَدْرَکَ شَهْرُ رَمِضان بِمَكَّهَ مِنْ اءَوَّلِهِ إ لی آخَرِهِ صِيامَهُ وَقيامَهُ كَتَبَ اللّه لَهُ ماءَئهَ اءَلْف شَهر رَمَضان فی غَيرِ مَكَّه))(39)

يعنی: كسی كه ماه رمضان را از اول تا آخر آن در مكه روزه بگيرد، خداوند برای او ثواب هزار ماه رمضان در غير مكه را می نويسد)).

نماز خواندن در مكه و صدقه دادن در آن نيز ثواب ويژه ای دارد؛

چنانکه گناه و معصیت در این شهر، دارای کیفیت ویژه ای است. و این امر حکایت از عظمت و قداست مکّه دارد. و از جمله عظمتهای شهر مکه این است که بدون احرام، نمی شود وارد آن شد.

چگونه وارد مکّه شویم

شهر مکه، شهر عظمت و شوکت و شهر رحمت و برکت است. شهر آمرزش و مغفرت است. و لذا از احترام و حرمت ویژه ای برخوردار می باشد.

ورود به شهر مکه، وارد شدن به شهر خدا و رسول اوست، وارد شدن به شهر صفا و مروه، وارد شدن به ((ام القری)) است، لذا ائمه معصومین علیهم السّلام در زمینه ورود به شهر مکه، دستورات و سفارشاتی دارند که شایسته است حجاج محترم آنها را رعایت کنند.

یکی از آداب در هنگام وارد شدن به شهر مکه، ((تواضع و فروتنی حجاج)) است. انسان، هنگام ورود به این شهر باید بداند که وارد شهری می شود که خانه خداوند در آنجاست. خداوند که هر شب و روز در برابر او و به سمت خانه او پیشانی خود را برخاک می گذاریم. تکبّر و تفاخر در شهر مکه، هیچ ثمره ای ندارد. آنجا همه بندگان خدا هستند و همه در برابر خدا و مهمان او می باشند. اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

((لایَدْخُلُ مَکَّهَ رَجُلٌ بِسَکِینَهٍ إِلا غَفَرَ لَهُ، قُلْتُ: مَاالسَّکینَه؟ قالَ یَتَوُاضَعُ)). (40)

یعنی: ((مردی نیست که با سکینه وارد مکه شود مگر اینکه خداوند گناهان او را می بخشد، من به امام علیه السلام عرض کردم: سکینه چیست؟ فرمود: سکینه این است که مرد در برابر خداوند تواضع و فروتنی کند)).

یکی دیگر از آداب ورود به شهر

مکه این است که قبل از ورود، حمام نموده و با بدنی تمیز و پاکیزه وارد شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ فِی کِتابِهِ: (... وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطائفینَ وَالعاکِفینَ والرُّکَّعِ السُجُودِ(41) فَیَنْبَغِی لِلْعَبْدِ اٴَنْ لایَدْخُلَ مَکَّةَ إِلاّ وَهُو طاهِرٌ قَدْ غَسَلَ عَرَقَهُ وَالا ذْیَ وَتَطَهَّرَ).(42)

یعنی: ((خداوند در قرآن کریم به ابراهیم فرموده است: ((و خانه مرا پاک گردان برای طوف کنندگان، بپای ایستادگان، رکوع کنندگان و سجود کنندگان، پس شایسته است بنده خدا وارد مکه نشود مگر اینکه پاک و تمیز باشد و عرق بدنش را شستشو بدهد و پاک کند)).

اقامت در شهر مکه

در روایات زیادی، اقامت در شهر مکه را برای حجاج مکروه دانسته اند و چنانچه کسی بخواهد از شهر و کشور خودش هجرت نموده و در مکه سکونت کند، مکروه است. فلسفه و سرّ کراهت داشتن اقامت در مکه آنگونه که از فرمایشات ائمه معصومین علیهم السّلام استفاده می شود سه امر است:

1- چنانچه قبلاً ذکر کردیم، عظمت و احترام شهر مکّه در حدّی است که ثواب و پاداش اعمالی که در آنجا انجام پذیرد، بیشتر از پاداش آنها در غیر شهر مکه است. همینطور کیفر گناه و معصیت کسی که در شهر مکه مرتکب شود، چندین برابر کیفر آن گناه در غیر شهر مکه است. و علّت اینکه اقامت در شهر مکه مکروه دانسته شده این است که انسان وقتی در این شهر اقامت کند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شود و حرمت شهر مکه را هتک نماید.

((ابوالصحاح کنانی)) می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه مبارکه:

(... وَمَنْ یَرِدُ فیه بِإِلْحادٍ نَذِقْهُ مِنْ

عَذابٍ اءليم)(43) پرسیدم؛ آن حضرت علیه السلام فرمود: ((كُلُّ ظُلمُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَكَّه مِنْ سِرْقَهٍ اءَوْ ظُلْم اءَحَدٍ اءَوْ شَی ءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَاِنّی اءراه اِلحاداً وَلِذلِکَ کانَ یَنهی اءنْ یَسْكُنَ الحَرَمَ))(44)

یعنی: ((هر ظلمی را که مردی در مکه روا دارد، از قبیل دزدی، یا ستم به کسی، یا هر نوع ظلمی، من آن را الحاد می دانم و لذا نهی شده است از اینکه در حرم خدا سکونت کنند)).

2- شهر مکّه و خانه خدا از احترام ویژه ای برخوردار است. و چنانچه انسان در آنجا اقامت کند و سکنی گزیند، ممکن است با گذشت زمان، نسبت به شهر مکّه و خانه خدا انس پیدا کرده و به آنها اهمیّتی ندهد. در نتیجه باعث می شود احترامی که شایسته مکّه و خانه خدا هست مورد توجه او قرار نگیرد و در واقع به آنها احترامی کند. و به تعبیر دیگر: اقامت در شهر مکّه موجب می شود انسان نسبت به مکه و خانه خدا سنگدل و بی عاطفه شود.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

((اِذا قَضی اَحَدُكُمْ نُسُكَهُ فَلْيَرْكَبُ راحِلَتَهُ وَلْيَلْحَقُ بِاءَهْلِهِ فِاِنَّ المَقامَ بِمَكَّه يَسقِى القَلْبَ))(45)

یعنی: ((هرگاه یکی از شما مناسک حج را انجام داد، سوار بر راحله اش شود و به خانواده اش ملحق گردد؛ زیرا اقامت در مکه، قلب را بی عاطفه می کند)).

3- اقامت در شهر مکه باعث بی رغبتی به زیارت خانه خدا و دوری از مکه، موجب شوق بسیار به زیارت بیت اللّه الحرام می شود، لذا اقامت در شهر مکه مکروه است.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

(اِذا فَرَغْتَ مِنْ نُسُلِکَ فَارْجَعْ فَاِنّهُ اءَشْوَقَ لَکَ إ لی الرُّجُوعِ).(46)

یعنی: ((هرگاه

از انجام مناسک حج فارغ شدی، برگرد؛ زیرا این امر تو را به برگشتن (به سوی خانه خدا) تشویق می کند)).

اینجا ممکن است کسی بگوید: مکروه بودن اقامت در مکه با عظمت و شوکت آن منافات دارد؛ زیرا چگونه ممکن است مکانی دارای عظمت و نورانیت باشد ولی ایستادن در آن مکان کراهت داشته باشد؟ به دست آوردن و استفاده کردن از عظمت و معنویت چنین مکانی، متوقف بر بودن و ایستادن در آن مکان است.

در پاسخ می گوییم: مکروه بودن اقامت در مکانی، دو حیثیت دارد:

1- گاهی بودن در یک مکان و انجام عبادتی در آنجا از آن جهت مکروه است که آن مکان گنجایش و قابلیت پذیرش آن عبادت را ندارد و در واقع آن مکان، یک مکان پستی است که با عظمت عبادت، سازگار نیست؛ مانند خواندن نماز در حمام.

2- اما گاهی مکان عبادت فی نفسه بسیار باعظمت است و عبادت در آن مکان نیز بسیار مهم است، ولی کسانی که در آن مکان هستند، ضعیف می باشند و نمي توانند حق آن مکان را آنچنانکه شایسته اش هست رعایت کنند، پس علّت کراهت، امامت در مکّه، عظمت احترام مکه و ضعف افراد در رعایت حق آن است.

وداع با مکه

وقتی که وداع با مکه فرا می رسد، کمتر کسی است که به این شهر برود و هنگام خروج از آن خوشحال باشد. کسانی که عظمت و شکوه این شهر را درک کنند و عاشق آن شوند، پیوسته در آروزی دیدار دوباره آن هستند.

آروزی برگشتن به شهر مکه، موجب طولانی شدن عمر می گردد و لذا در روایات، سفارش شده است که هنگام خداحافظی

با شهر مکه، نیت کنند که دوباره برگردید. و کسانی که در هنگام وداع با مکه نیت برگشتن به مکه را ندارند، مرگشان نزدیک می شود. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((مَنْ اَرادَ دُنیا وَآخَرَهَ فَلْیَؤْمِ هذا البَیْت وَمَنْ رَجَعَ مِنْ مَکَّه وَهُوَ یَنْوی الحَجَّ مِنْ قابِلٍ زیدَ فی عُمْرِهِ وَمَنْ خَرَجَ مِنْ مَکَّه وَهُوَ لایَنْوی العَوْدَ إِلَیْها فَقَدْ قَرُبَ اَجَلُهُ وَدناعَذابُهُ))(47)

یعنی: ((هرکسی که دنیا و آخرت بخواهد باید این خانه را قصد کند. و کسی که از مکه برگردد و نیت کند در سال آینده هم حج انجام دهد، عمر او فزونی می یابد و کسی که از مکّه برگردد ولی نیت برگشتن به آن را نکند، مرگ و عذاب او نزدیک خواهد شد)).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام به کسانی که همراه او بودند فرمود:

((این ((کوه ثافل)) را می بیند؟ یزیدبن معاویه هنگامی که از حج برگشت و قصد رفتن به شام را کرد، شعری سرود و گفت:

اذا انزلنا ثافلاً(48) یمیناًفلن نعود بعدَه سنیناً

للحجّ والعمره مابقینا

یعنی:

((وقتی از این کوه ثافل که در سمت راست ما هست بگذریم تا زمانی که زنده هستیم، هرگز برای حج و عمره برنمی گردیم.

((یزید پس از اینکه به شام رسید، قبل از اینکه مرگ (طبیعی) او فرا رسد، از دنیا رفت)).(49)

امام رضاعلیه السّلام درباره آداب خروج از مکه، رعایت چند امر را سفارش کرده اند:

1- هفت بار طواف خانه خدا که این طواف را ((طواف وداع)) می نامند.

2- استلام حجرالاسود و ارکان خانه خدا در هر هفت بار از طواف.

3- از خدا بخواهد که این زیارت را آخرین

زیارت او قرار ندهد.

4- خواندن دعا و گفتن جمله: ((آئِبونَ تائِبُونَ لِرَبِّنا حامِدُون وَإ لی اللّه راغِبُون وَإ لَیهِ راجِعُونَ)).

5- خارج شدن از درب حنّاطین.

6- سجده کردن در درب مسجدالحرام.(50)

یکی دیگر از اموری که در هنگام وداع با مکه، بسیار سفارش شده است، ((دادن صدقه)) می باشد. امام رضاعلیه السّلام فرموده است:

((اِذا فَرَغْتَ مِنَ المَناسِکِ کُلِّها وَاءَرَدْتَ الخُرُوجَ تُصَدِّقُ بِدَرْهَمْ تَمْراً. حَتّی تَکُونَ کَفّارَةً لِمادَخَلَ عَلَیْکَ فی اِحرامِکَ مِنَ الخَلَلِ وَالنُقْصانِ وَاءنتَ لاتَعْلَمُ)).(51)

یعنی: هرگاه تمام مناسک حج را انجام دادی و خواستی از مکّه خارج شوی، یک درهم خرما خریداری کن و صدقه بده. تا این صدقه کفّاره ای باشد برای امور ناقصی که گاه در هنگام احرام از تو صادر شده است ولی تو آنها را نمی دانی)).

مانند همین روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.(52)

بخش دوّم: کعبه و اسرار آن

قداست خانه کعبه

خانه کعبه نخستین و برترین خانه در روی زمین است. این خانه در جایگاهی بسیار مقدس واقع شده است و مورد احترام خاص پروردگار می باشد. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ی فرماید:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ اَخْتارَ مِنْ کُلِّ شَیءٍ شَیْئاً، اَخْتارَ مِنَ الا رْضِ مَکَّةَ وَاخْتارَ مِنْ مَکَّه المَسْجِدَ وَاخْتارَ مِنَ المَسْجِدِ المَوْضِعَ الَّذِی فیهِ الکَعْبَه)).(53)

یعنی: ((خداوند (عزّوجل) از هر چیزی، یکی را به عنوان بهترین برمی گزیند، از زمین، مکه را و از مکه، مسجد را و از مسجد، محلّ کعبه را برگزیده است)).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ اَخْتارَ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ شَیئاً، اَخْتارَ مِنَ الاَرْضِ مَوْضِعَ الکَعْبَهِ))(54)

یعنی: ((خداوند (عزوجل) از هر چیزی یکی را به عنوان دیگری نیز از

امام صادق علیه السلام قل شده است که آن حضرت در حالی که به کعبه اشاره می نمود فرمود:

((خداوند در روی زمین هیچ خانه ای نیافریده است که محبوبتر و ارجمندتر از کعبه در نزد خودش باشد. خداوند به احترام کعبه، ماههای حرام را حرمت بخشیده است)).(55)

پس خانه کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است و هتک حرمت آن جایز نیست. لذا خداوند بیرون نمودن کسی را که به آنجا پناه برده، حرام کرده است. ((کعبه))، ستون دین و اساس پایداری شریعت است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لایَزالُ الدّین قائِماً ماقامَتْ الکَعْبَهُ)).(56)

یعنی: ((تا هنگامی که کعبه برپاست دین نیز پایدار می باشد)).

سیر پیدایش خانه کعبه

سخن درباره چگونگی پیدایش و بنای خانه کعبه است. بعضی از روایات بیانگر این مطلب است که خانه خدا و بیت اللّه الحرام به امر خداوند و به وسیله ملائکه ساخته شده است و پس از طوفان نوح، آن خانه به آسمان برده شد و هر روز هفتاد هزار فرشته آن را طواف می کنند. و سپس حضرت ابراهیم علیه السلام دوباره آن را در زمین، تجدید بنا نمود.

امام باقرعلیه السّلام فرموده است: ((خداوند در زیر عرش، چهار اسطوانه ساخت و آن را ((ضرّاح)) نامید و او ((بیت المعمور)) است. سپس به ملائکه فرمود: آن را طواف کنید. و سپس ملائکه را برانگیخت و به آنان فرمود: در زمین خانه ای بنا کنید مانند بیت المعمور. و بعد به کسانی که در زمین بودند امر نمود که آن خانه را طواف نمایند. و وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت به زمین هبوط کرد، خداوند به

او فرمود: ((من به همراه تو خانه ای را فرستادم تا پیرامون آن طواف کنی آنچنانکه ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند و کنار آن خانه نماز بخوانی آنگونه که در کنار عرش خوانده می شود. و وقتی زمان طوفان نوح فرا رسید، این خانه به آسمان برده شد و پیامبران علیهم السّلام مناسک حج را انجام می دادند بدون اینکه از مکان آن خانه اطلاعی داشته باشند، تا هنگامی که خداوند آنجا را برای ابراهیم علیه السلام سکنی قرار داد و جایگاه خانه را به او نشان داد و ابراهیم علیه السلام آن خانه را از سنگها پنج کوه تجدید بنا کرد:

1- کوه حرا.

2- کوه ثبیر.

3- کوه لبنان.

4- کوه طور.

5- و کوه حمر)).(57)

روایات دیگری نیز وجود دارد که مضمن روایت مذکور را دلالت دارند.

و از بعضی روایات استفاده می شود که نخستین سازنده خانه کعبه حضرت آدم علیه السلام وده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((إ نّ آدَمَعلیه السّلام هُوَ الَّذی بَنی البَیْتَ وَوَضَعَ اَساسَهُ...))(58)

یعنی: ((حضرت آدم علیه السلام خانه کعبه را ساخت و آن را پایه گذاری نمود...)).

اگرچه پیدایش ابتدایی و سازنده اوّلی خانه خدا قدری نامعلوم است، ولی تجدید بنای خانه خدا به وسیله حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام امری روشن و معلوم است؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

(وَاِذْ یَرْفَعُ اِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیْتِ وَاِسماعِیلُ...)(59)

یعنی: ((آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل، پایه های خانه کعبه را بالا بردند)).

در تفسیر قمی، روایتی را از امام صادق علیه السلام پیرامون آمدن حضرت ابراهیم به سرزمین مکّه و ساختن خانه کعبه نقل می کند. در این روایت، امام صادق علیه السلام فرموده

است:

((وقتی اسماعیل به سن مردان رسید، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را بنا کند، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! در کدام مکان آن را بنا کنم؟ خداوند فرمود: در همان مکانی که قبّه (بهشتی) بر حضرت آدم علیه السلام فرود آمد و حرم خدا به وسیله آن قبله، نورانی شد. قبه ای که خداوند بر حضرت آدم علیه السلام نازل فرموده بود تا روزگار طوفان نوح علیه السلام ثابت و استوار بود. وقتی با طوفان تمام دنیا در آب غرق شد، خداوند آن قبه را به آسمان برد و تمام دنیا جز محدوده خانه خدا غرق شده بود. و لذا آن را ((بیت عتیق)) نامیده اند؛ چون از غرق شدن رهایی یافت. وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را دوباره بسازد، او نمی دانست در چه مکانی آن را بسازد، لذا جبرائیل علیه السلام ظاهر شد و محلّ خانه خدا را مشخص کرد. و سپس خداوند ستونهای خانه را از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام فرستاد. سنگی که خداوند برای حضرت آدم علیه السلام فرستاد از برف سفیدتر بود، ولی چون کفار آن را لمس کردند، سیاه شد و حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنانهاد...)).(60)

فلسفه و آثار وجود کعبه

در ابتدای کتاب گفتیم که هر وجودی را سرّی است، خانه کعبه، ظاهر و باطنی دارد. این خانه در ظاهر مانند سایر خانه های زمینی، درب و دیوار و سقفی دارد، ولی در واقع، سرزمین آن الهی و دیوارهای آن بهشتی و فضای آن ملکوتی است. پس در خلقت خانه خدا حکمتی است؛ چنانکه در

خلقت سایر موجودات نیز سرّ و حکمتی وجود دارد. مراجعه به منابع و روایت اسلامی، بیانگر این واقعیت است که در خلقت و پیدایش خانه کعبه، اسرار گوناگونی وجود دارد:

1- یکی از اسرار وجودی کعبه این است که کعبه، محلّ آمرزش گناهان قرارداده شده است. از آنجا که فلسفه خلقت بشر، عبادت و رسیدن به سعادت ابدی هست و شیطان همیشه در راه رسیدن بشر به سعادت ابدی مزاحمت ایجاد نموده و پیوسته موانعی را برای بشر به وجود می آورد، به طوری که گاه بر انسانها غلبه پیدا نموده و آنان را غافل می کند و آنان نیز مرتکب گناه می شوند، خداوند مهربان کعبه را خلق نمود تا بتوانند در کنار آن استغفار نموده و از خداوند آمرزش گناهانشان را بخواهند تا خداوند آنان را ببخشد.

از امام محمد باقرعلیه السّلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه:

(إ نّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَةً قالُوا اءَتَجْعَلَ فیها مَنْ یَفْسِدَ فیها وَیَسْفِکُ الدَّماءَ وَنَحْنُ نُسَّبِحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ...)(61)

فرمود: ((ملائکه با این سخن خواستند بر خداوند منّت بگذارند. و این سخن را بعضی از ملائکه گفتند چون نسبت به گذشته کسانی که قبلاص در زمین بودند، آگاهی داشتند. وقتی اینان چنین گفتند، خداوند از آنان روی گردان شد و آدم را خلق کرد و تمام اسماء را به او آموخت.

پس آن اسماء را از ملائکه پرسید. آنان گفتند: (لاعِلْمَ لَنا اِلاّ عَلَّمْتَنا)(62)

خداوند به آدم علیه السلام فرمود:

(یا آدَمُ اَنْبِئهُمْ بِاءَسْمائِهِمْ)

یعنی: ((ای آدم ! نامهای ملائکه را به آنان اطلاع بده)).

وقتی نامهای آنان را گفت، خداوند به ملائکه فرمود: (اُسْجُدُوا لا دَمَ)(63) آنان سجده

کردند و در حال سجده با خود می گفتند:

((ما فکر نمی کردیم که خداوند کسی بزرگوارتر از ما را بیافریند در حالی که ما همسایگان او نزدیکترن خلق به او هستیم)).

وقتی ملائکه سجده نموده و سرهایشان را بلند کردند، خداوند فرمود:

(اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ...)(64) آنگاه ملائکه فهمیدند که اشتباه کرده اند، لذا به عرش خداوند پناهنده شدند و پیرامون آن طواف می کردند و از خداوند طالب عفو و رضایت می نمودند. خداوند از آنان راضی شد و به ملائکه امر نمود در روی زمین خانه ای بسازند تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام مرتکب گناهی شد همانطور که ملائکه پیرامون عرش و طواف می کنند، او نیز پیرامون آن خانه طواف کند تا خداوند از او راضی شود؛ چنانکه از ملائکه راضی شده...)).(65)

در ادامه این روایت، امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((وقتی حضرت آدم علیه السلام به سوی خانه کعبه رفت و همانطور که ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد ((مستجاد)) توقف نمود و فریاد زد: (ربّ اغفرلی). در پاسخ ندا آمد: (یا آدَمُ قَدْ غَفَرُاللّه لَکَ). و حضرت آدم علیه السلام فرمود: (یارَبِّ ! وَلِذُرِیَّتی).

یعنی: ((خداوندا ! اولاد من را نیز ببخش)).

در پاسخ ندا آمد:

((یا آدَمُ ! مَنْ باءَ بِذَنْبِهِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ حَیْثُ بُؤْتَ اءَنْتَ بِذَنْبِکَ هاهُنا غَفَرَاللّه لَهُ)).

یعنی: ای آدم ! هر فردی از فرزندان که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می بخشد)).(66)

در تفسیر عیاشی (67) مانند همین حدیث از امام سجادعلیه السّلام با کمی تغییر روایت شده است.

پس خانه کعبه ((خانه مغفرت))

است و هر کسی که با حفظ تمام شرایط و اخلاص در کنار خانه کعبه آمرزش گناهان را از خداوند بخواهد، خداوند او را می آمرزد. و در واقع این یک فرصت دیگری برای پاک ساختن درون و نزدیک شدن به سعادت ابدی است.

2- خداوند کعبه را محلی برای آزمودن انسانها قرار داد؛ زیرا کعبه را در بیابانی بدون آب و در میان کوههایی ناهموار و دور از آبادی، با گرمایی سوزان قرار داد و به آنان دستور داد برای عبادت خویش به آنجا رفتهو به راز و نیاز بپردازند. امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((اءلا تَرَوْنَ اءنّ اللّه اخْتَبَرَ الا وَّلینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلیَ الاخِرینَ مِنْ هذَا العالَمِ بِاءحجارٍ لاتَضُرُّ وَلاتَنْفَعُ وَلاتُبْصِرُوا وَلاتَسْمَعُ، فَجَعَلَها بَیْتَهُ الحَرامَ الَّذِی جَعَلَهُ اللّه لِلنّاسِ قِیاماً...))(68)

یعنی: ((آیا نمی بینید که خداوند سبحان پیشینان از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر از این جهان را به وسیله سنگهایی که (در ظاهر) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می بیند و نه می شنود، آزموده است، سپس آن سنگها را بیت الحرام خود قرار داد، خانه ای که آن را برای مردم برپا گردانید...)).

3- یکی دیگر از اسرار وجود خانه خدا این است که این خانه پیام آور توحید محض است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَإ ذْ بَوَّاءْنا لاِبْراهِیمَ مَکانَ البَیْتَ اءَنْ لا تُشْرِکْ بی شَیْئاً)

یعنی: و یاد کن آنگاه که جای آن خانه را برای ابراهیم مکان عبادت ساختیم [و گفتیم] که هیچ چیزی را با من شریک مگیر)).

خانه کعبه به همان علت آفریده شد که ((بیت المعمور)) برای فرشتگان آفریده شد. ((بیت

المعمور)) برای عبادت یکتا وجود مطلق و یگانه پروردگار جهان توسط فرشتگان عالم قدس آفریده شد. پس ((بیت اللّه)) و ((کعبه)) نیز برای عبادت خداوند یگانه توسط حضرت آدم علیه السلام فرزندانش آفریده شد. پس غرض از آفرینش خانه کعبه این است که اهل زمین با اهل ملکوت هماواز شده و خدای واحد، و احد را بخوانند.

نامهای خانه خدا

در قرآن کریم و روایات اسلامی، از خانه خدا با نامهای متفاوتی تعبیر شده است. و قطعاً در هر یک از این نامها و نامگذاری خانه خدا به آنها سرّی و حکمتی است.

1 کعبه

قرآن کریم در دو مورد از خانه خدا با نام ((کعبه)) تعبیر کرده است.

(یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ماقَتْلَ مِنَ النَّعَمْ یَحْکُمُ بِهِ ذُوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الکَعْبَهِ...).(69)

(جَعَلَ اللّه الکَعْبَهَ الْبَیْتَ الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ...).(70)

از روایات، استفاده می شود که علّت نامگذاری خانه خدا به ((کعبه)) این است که این خانه به شکل مربع است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خانه کعبه، کعبه نامیده شده است؟ آن حضرت علیه السلام رمود: زیرا این خانه به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا به صورت مربع آفریده شده؟ امام علیه السلام فرمود: چون خانه کعبه در برابر بیت المعمور قرار دارد و بیت المعمور به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا بیت المعمور به شکل مربع آفریده شد؟ فرمود: چون بیت المعمور در برابر عرش قار گرفته است و عرش به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا عرش به شکل مربع آفریده شد؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا کلماتی که اسلام بر آنها پایه ریزی شده، چهار کلمه است و آنها

عبارتند از: ((سبحان اللّه والحمدللّه ولااله الاّ اللّه واللّه اكبر)).(71)

2 بكّه

در قرآن كريم مى فرمايد: (انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لِلَّذى بِبَكَّهِ...).(72)

از بعضى روايات استفاده مى شود كه كلمه ((بكّه)) به محلّى كه خانه خدا آنجا واقع شده اطلاق مى شود، و كلمه ((مكّه)) به تمام شهر يا حرم اطلاق مى شود.

از امام باقرعليه السّلام روايت شده است كه آن حضرت عليه السلام فرمود:

((اِنَّ بَكَّهَ مَوْضِعُ البَيْتِ وَاِنَّ مَكَّةً جَمِيعُ مااكْتَنَفَهُ الحَرَمُ))(73)

يعنى: ((بكّه محلى است كه خانه خدا در آنجا واقع شده و مكه تمام جاهايى است كه حرم، آن را فرا

مى گيرد)).

و از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه آن حضرت فرمود:

((مَوْضِعُ البَيْتِ بَكَّهُ وَالقِرْيَهُ مَكَّه)).(74)

يعنى: ((مكان خانه، بكّه و خود شهر، مكه است)).

و اما فلسفه نامگذارى خانه خدا به اين نام چيست؟ عبداللّه بن سنان مى گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم چرا ((كعبه)) را ((بكّه)) ناميده اند؟ امام عليه السلام فرمود:

((لبكاء الناس حولها وفيها))(75)

يعنى: ((چون مردم پيرامون خانه كعبه و در درون آن گريه نموده و اشك مى ريزند)).

3 البيت العتيق

يكى ديگر از نامهاى خانه خدا ((البيت العتيق)) است. و در قرآن كريم نيز از خانه خدا به اين نام تعبير شده است. در قرآن مى فرمايد:

(ثُمَّ ليَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُرَهُمْ وَلْيَطَوَّفُوا بِالبِيْتِ العَتِيقِ).(76)

و نيز مى فرمايد: (لَكُمْ مَنافِعُ اِلى اَجَلٍ مُسَمّى ثُمَّ مَحِلُّها اِلى البَيْتِ العَتيقِ).(77)

در اين دو آيه شريفه از خانه كعبه به عنوان ((البيت العتيق)) نام برده شده است. و سرّ نامگذارى خانه خدا به اين نام، يكى از اين سه امر است:

1 كلمه ((عتيق)) به معناى ((آزاد شده)) است؛ يعنى كسى ادعاى ملكيت آن را ندارد. ((العبد العتيق؛ يعنى بنده اى كه آزاد شده است)) و چون خانه كعبه از قيد مملوكيت آزاد خست و كسى ادعاى ملكيت آن را ندارد لذا خانه كعبه را ((البيت العتيق))، يعنى: خانه آزاد)) ناميده اند.

((ابوحمزه ثمالى)) مى گويد: از امام محمد باقرعليه السّلام در مسجدالحرام پرسيدم: چرا خداوند خانه كعبه را ((العتيق)) ناميده است؟

آن حضرت پاسخ داد: ((هیچ خانه ای در روی زمین وجود ندارد که خداوند آن را آفریده باشد مگر اینکه دارای آقا و کسانی باشد که در آن می نشینند، فقط خانه کعبه است که کسی در

آن سکونت ندارد و کسی جز خداوند، آقای آن نیست، پس خانه کعبه آزاد است)).(78)

2- کلمه ((عتیق)) به معنای ((قدیمی)) هم آمده است. و ممکن است علت نامگذاری خانه کعبه به ((البیت العتیق)) این باشد که خانه کعبه، قدیمیترین و نخستین خانه ای است که در روی زمین بنا نهاده شده است. در ادامه روایت قبلی نیز امام باقرعلیه السّلام به همین مطلب اشاره نموده و می فرماید:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الاَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ...))(79)

یعنی: ((خداوند خانه کعبه را قبل از زمین آفرید و سپس زمین را خلق کرد)).

3- در بحث سیر پیدایش خانه کعبه گفتیم: روایات اسلامی بیانگر این واقعیت است که خداوند، خانه کعبه را توسط ملائکه با حضرت آدم علیه السلام بنا نهاد. و این خانه تا مدتها در همین مکان کنونی بود، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام که تمام زمین را آب فراگرفت، خداوند باری تعالی آن خانه را از مکان کنونی برداشته و به آسمان و عالم قدس منتقل نمود. و در واقع خانه کعبه را از غرق شدن نجات داد. و علت نامگذاری خانه کعبه به ((البیت العتیق)) این است که این خانه در آن زمان از غرق شدن نجات پیدا کرده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((اِنَّما سُمِّیَ البَیْتَ العَتیقَ لاَنَّهُ اُعْتِقَ مِنَ الفَرْضِ...))(80)

یعنی: ((خانه کعبه را ((البیت العتیق)) نامیده اند چون از غرق شدن نجات داده شد)).

4 بیت الحرام

در قرآن کریم، خداوند کلمه ((بیت)) را در چند مورد به ذات اقدسش اضافه نموده است؛ مانند آیه 125 از سوره بقره و آیه 26 از سوره حج، ولی

از خانه کعبه ((بیت اللّه الحرام)) نام نبرده است.

اما در روایات در موارد زیادی از خانه کعبه با این عنوان نام برده شده است. و از امام صادق علیه السلام که راجع به فلسفه نامگذاری خانه کعبه به این نام پرسیده اند، آن حضرت فرموده است:

((لاَنَّهُ حُرِمَ عَلَی المُشْرِکینَ اءَنْ یَدْخُلُوه)).(81)

یعنی: ((خانه کعبه را ((بیت اللّه الحرام)) نامیده اند؛ چون بر مشرکین حرام شده است که داخل کعبه روند)).

عظمت و حرمت کعبه

((خانه کعبه)) از حرمت ویژه ای برخوردار است. خداوند باری تعالی به این خانه نظر خاصی دارد. و هیچ کس جراءت جسارت و بی احترامی به این خانه را ندارد؛ زیرا کسی که به خانه کعبه بی احترامی کند و حرمت آن را هتک نماید، قطعاً مورد عقوبت دنیوی و اخروی خداوند قرار خواهد گرفت. در زمانهای گذشته و قبل از ظهور اسلام، بعضی از قبائل، قصد هتک حرمت و انهدام خانه کعبه را نمودند، ولی خداوند از عملی شدن قصد آنان جلوگیری نمود و بر آنان عذاب نازل کرد. همانطور که در داستان اصحاب فیل و ابرهه، گویای این واقعیت است، خداوند در قرآن کریم درباره این مطلب، سوره ای را نازل کرده و می فرماید:

(اءَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحابِ الفیل اءَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضلیل وَاءَرسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً اَبابِیل تَرمْیهِمْ بِحِجارَهٍ مِنْ سِجِّیل فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَاءَکُولٍ)(82)

یعنی: ((یا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا نیرنگ آنان را تباه نساخت؟ وبر آنان پرندگانی را گروه گروه فرستاد که انسان را سنگی از گل می انداختند و سپس آنان را مانند کاهبرگهای خورده شده گردانید)).

داستان ابرهه و اصحاب فیل به صورت مفصّل در

بعضی از کتب حدیثی و تاریخی نقل شده است.(83)

ساختمان کعبه و اجزای آن

ساختمان خانه کعبه متشکل از چند جزء است:

1 داخل کعبه

گویند داخل خانه کعبه با سنگ مرمر سفید و سیاه، فرش شده و در وسط خانه، سه ستون چوبی منبت کاری شده وجود دارد. دیوارها و سقف آن نیز با پارچه حریر قرمز رنگی پوشیده شده است و روی آن پارچه ها اسامی خداوند و جملاتی مانند ((لااله الاّاللّه و محمد رسول اللّه)) نوشته شده است. در داخل خانه کعبه، لوحهایی از اسامی هدیه کنندگان وجود دارد.

2- ارکان کعبه

خانه کعبه دارای چهار رکن است:

الف ((رکن اسود)): و آن عبارت است از زاویه شرقی خانه کعبه و جایی که ((حجرالاسود)) نصب گردیده است.

ب ((رکن شامی)): و آن عبارت است از زاویه شمالی خانه کعبه که در سمت حجر اسماعیل قرار گرفته است.

ج ((رکن غربی)): و آن زاویه غربی خانه کعبه است که در سمت دیگر حجر اسماعیل می باشد.

د ((رکن یمانی)): و آن زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است

3 - شاذروان

به برآمدگی که در اطراف خانه کعبه برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه ایجاد شده ((شاذروان)) می گویند؛ چنانکه از بعضی احادیث استفاده می شود که خانه کعبه بارها دچار حادثه شده و در معرض تخریب قرار گرفته و دوباره تجدید بنا گشته است.

در زمان عبدالملک بن مروان لشکری به سرپرستی حجاج بن یوسف برای دستگیری عبداللّه بن زبیر به مکه اعزام شد. طبق روایتی که در فروع کافی نقل شده،(84) وقتی حجاج خانه کعبه را خراب کرد و ابن زبیر را کُشت، مردم به خانه کعبه هجوم آورده و خاک آن را بردند. و هنگامی که تصمیم گرفتند خانه کعبه را مجدداً بسازند، مار بزرگی ظاهر و مانع

از ساختن خانه گردید. این خبر را به حجاج رسانیدند. او از مردم چاره جویی کرد. پیرمردی، علی بن الحسین علیه السلام را برای چاره جویی معرفی کرد. از امام علیه السلام چاره جویی کردند و آن حضرت فرمود:

((باید تمام خاکهایی که مردم برده اند برگردد)).

حجاج دستور داد تا مردم تمام خاکها را برگردانند، وقتی تمام خاکها را برگرداندند، خانه کعبه دوباره تجدید بنا شد.

در این تجدید بنا، حجاج دستور داد هر چهار قسمت خانه کعبه را به یک میزان به سمت داخل خانه برده و بسازند. و برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه، اطراف آن را به ارتفاع حدود 25 سانتی متر بالا بردند و آن ((شاذروان)) است. و در واقع جزء خانه کعبه محسوب می شود که زایران باید خارج از آن حد طواف کنند.

4 و 5 درب و ناودان

((درب خانه کعبه)) در ضلع شرقی خانه کعبه قرار دارد و ((ناودان)) آن که از جنس طلا می باشد، بین رکن شمالی و غربی بر بالای بام خانه قرار گرفته است.

6 پرده کعبه

خانه کعبه را با پارچه ای می پوشانند. و این کار را ((پرده داری یا کسوت خانه خدا)) می گویند. طبق بعضی از روایات، اولی کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت آدم علیه السلام بوده است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: ((اولین کسی که خانه خدا را با مو پوشانید حضرت آدم علیه السلام بوده است)).(85)

و در ((من لایحضره الفقیه)) روایت کرده است نخستین کسی که خانه خدا را با پارچه پوشانید، حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است.(86)

و طبق بعضی دیگر از روایات، اولین کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است.(87)

7 مستجار

مکانی که در نزدیکی رکن یمانی، پشت خانه کعبه و در موازات درب خانه کعبه است، ((مستجار)) نام دارد. نام دیگر مستجار، ((ملتزم)) یا ((منفوذ)) است.

دعا نزد خانه کعبه

کنار خانه کعبه، بهترین مکان برای دعا و راز و نیاز با خداوند است؛ زیرا قداست و عظمت این مکان ایجاب می کند تا در آنجا دعا زودتر اجابت شود. و لذا باید از این فرصت نورانی و مکان ملکوتی استفاده کافی ببریم. و بهترین و کاملترین راه برای دعا نزد خانه خدا این است که سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام ا پیروی کنیم و دعاهایی را که آنان نزد خانه خدا می خوانده اند ما نیز به پیروی از آنان بر زبان جاری نماییم. پس شایسته است در اینجا ادعیه ای را که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ائمه اطهارعلیهم السّلام نزد خانه خدا می خوانده اند، ذکر کنیم.

دعای پیامبرصلّی اللّه علیه و آله

در حدیثی نقل شده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خانه کعبه را طواف می کرد و به رکن یمانی می رسید، سرش را به سوی کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((اَلْحَمْدُللّه الَّذِی شَرَّفَکَ وَعَظَّمَکَ وَالحَمْدُللّه الَّذی بَعَثَنی وَجَعَلَ عَلِیّاً إ ماماً، اللّهُمَّ اهْدِ لَدُ خِیارَ خَلْقِکَ وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ)).(88)

دعای ائمه اطهارعلیهم السّلام

امام حسن علیه السلام در کنار رکن ایستاد و فرمود:

((اِلهی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَمْ تَجِدْنی شاکِراً وَابْتَلَیْتَنی فَلَمْ تَجِدْنی صابِراً، فَلااَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَةَ بِتَرْکِ الشُّکْرِ وَلااَدَمْتَ الشِّدَّةَ بِتَرْکِ الصَّبْرِ، اِلهی مایَکُونُ مِنَ الکَریمِ اِلاّ الکَرَم)).(89)

و امام سجادعلیه السّلام در کنار خانه خدا فرمود:

((سَیِّدی ! سَیِّدی ! هذِهِ یَدایَ قَدْ مَدَدْتُها إ لَیْکَ بِالذُّنوبِ مَمْلَوَّةٌ وَعَیْنایَ بِالرِجاءِ مَمْدُودَةٌ وَحَقٌّ لِمَنْ دَعاکَ بِالنَدْمِ تَذَلُّلاً اءنْ تُحیبَهُ بِالکَرَمِ تَفَضُّلاً.

سَیِّدی ! اءَمِنْ اءهْلِ الشِّقاءِ خَلَقْتَنی فَاءَطیلُ بُکائی؟ اءَمْ مِنْ اءهْلِ السَّعادَهِ خَلَقْتَنی فَاءَبْشِرُ رَجائی؟

سَیِّدی ! اءلِضَرْبِ المَقامِعِ خَلَقْتَ اءعْضایی اءمْ لِشُرْبِ الحَمیم خَلَقْتَ امْعائی؟

سَیِّدی ! لَوْ اءَنَّ عَبُداً اسْتَطاعَ الهَرْبَ مِنْ مَوُلاهُ لَکُنْتُ اءوَّلَ الهارِبینَ مِنْکَ، لکِنّی اَعْلَمُ انّی لااءَفوُتُکَ.

سَیِّدی ! لَو اءنَّ عَذابی مِمّا یَزیدُ فی مُلْکِکَ لَسَاءَلْتُکَ الصَّبْرَ عَلَیْهِ، غَیْرَ اءنِّی اَعْلَمُ اءنَّهُ لایَزیدُ فی مُلْکِکَ طاعَهُ المُطیعینَ وَلایَنْقُصُ مِنْهُ مَعْصِیَهُ العاصین.

سَیِّدی ! مَا اءَنَا وَماخَطَری، هَبْ لی بِفَضْلِکَ وَجَلِّلْنی بِسِتْرِکَ وَاعْفِ عَنْ تَوبیخی بِکَرَمِ وَجْهِکَ.

إ لهی وَسَیِّدی ! ارْحَمْنی مَصْرُوعاً عَلَی الفَراشِ تَقَلُّبَنی اءَیْدی اَحِبَّتی وَارْحَمْنی مَطْرُوحاً عَلَی المُفتَصِلِ یَغْسِلُنی صالِحَ جِیرَتی وَارْحَمْنی مَحْمُولاً قَد تَناوَلَ الاَقْرَباءُ اءَطْرافُ جنازَتی وَارْحَمْ فی ذلِکَ البَیْتِ المُظْلِکَ وَحْشَتی وَوَحْدَتی وَغُرْبَتی)).(90)

یعنی: ((آقای من ! آقای من ! این دستهای من است که پر از گناه به سوی تو دراز می کنم و چشمانم به امید تو دوخته شده است. و شایسته است کسی را که

با پشیمانی و در حالت خواری تو را بخواند، با فضل و کرم خویش به او پاسخ دهی.

آقای من! آیا مرا از اهل شقاوت آفریدی تا گریه ام را طولانی کنم یا از اهل سعادت آفریدی تا امیدوار باشم؟

آقای من! آیا اعضا و جوارح مرا برای زدن و سرکوبی آفریده ای، یا روده هایم را برای آشامیدن آب جوشان خلق کرده ای؟

آقای من! اگر عبدی باشد که بتواند به سوی مولایش بکریزد، من اولین کس هستم که به سوی تو می گریزم، ولی می دانم که من تو را ترک نمی کنم (تا دوباره به سوی تو بگریزم)

آقای من! اگر در تحت فرمانروایی تو عذاب من زیاد شده است، پس از تو صبر بر آن را می خواهم، ولی من یقین داردم که اطاعت کسانی که تو را اطاعت می کنند، بر ملک و فرمانروایی تو چیزی اضافه نمی کند معصیت کسانی که تو را معصیت می نمایند، از آن چیزی کم نمی کند.

آقای من! چه کنم که بیم دارم، به فضل خود بر من ببخش و با پوشش خود، مرا بپوشان. و با گرم خویش، از توبیخ من درگذر.

خدای من! و مولای من! لطف و مرحمت خود را شامل من گردان، آنگاه که زمینگیر شدم، دوستانم به کمک من بیایند و آنگاه که در غسّالخانه هستم، بهترین همسایه ام مرا غسل دهد و آنگاه که مرا در تابوت حمل می کنند، نزدیکانم پیرامون جنازه ام باشند. و در آن قبر تاریک، بر وحشت و تنهایی و بی کسی من ترّحم کن)).

این دعا بسیار پرمحتوا و عالی است، خداوند به همه ما توفیق دهد که

بتوانیم این دعا را با توجه و اخلاص کامل در کنار خانه خدا بخوانیم و فیض ببریم.

سایر ائمه اطهارعلیهم السّلام نیز در کنار خانه خدا به گونه ای با خدا راز و نیاز می کرده اند که گویا جز او کسی را در پیش روی خود نمی دیده اند. و ما همیشه باید دعا کنیم و از خداوند بخواهیم تا توفیق دعای با اخلاص را در کنار خانه خودش به ما عنایت کند؛ زیرا اگر دعا در کنار خانه خدا با اخلاص باشد بدون شک اجابت می شود؛ چون فلسفه وجودی خانه کعبه این است که بندگان خدا پیرامون این خانه طواف می کنند و از خداوند بخواهند تا گناهانشان را ببخشد.

لذت دعا نزد خانه خدا و نتیجه اخروی و معنوی آن را کسانی درک می کنند که به مقام و منزلت این مکان قدسی آشنا باشند. و اگر کسی به مقام و منزلت این مکان و ملکوتی بودن آن آشنا باشد، هیچگاه از عبادت و راز و نیاز به درگاه حضرت حق باری تعالی در کنار خانه کعبه، خسته نمی شود.

((طاووس فقیه)) می گوید: ((امام چهارم، سید الساجدین علیه السلام را در کنار خانه کعبه دیدم که شب تا صبح طواف و عبادت می کرد. وقتی کنار خانه کعبه خلوت شد و دیگر کسی را در کنار خانه ندید، به آسمان نگریست و فرمود:

((الهی ! غارَتْ نُجُومُ سَماواتِکَ وَهَجَعَتْ عُیُونُ آنامِکَ وَاءبْوابُکَ مُفْتَحاتٌ لِلسّائلِین، جِْئْتُکَ وتَرحَمْنی وَتَرینی وَجْهَ جَدّی مُحَمَّدصلّی اللّه علیه و آله فی عَرَصاتِ القِیامَهِ))

یعنی: ((پروردگارا ! اکنون ستارگان آسمانهاست خاموش شده و همه افراد خوابیده اند. و درهای رحمت تو برای گداها مفتوح

است. من اکنون به نزد تو آمده ام تا مرا ببخشی و مورد رحمت قرار دهی و در روز قیامت، مرا در صورت جدّم محمدصلّی اللّه علیه و آله بینی)).

سپس امام سجادعلیه السّلام گریست و فرمود:

((وَعِزَّتِکَ ! وَجَلالِکَ ! مااءَرَدْتُ بِمَعْصِیَتی مُخالِفَتَکَ وَماعَصَیْتُکَ اِذْ عَصَیْتُکَ وَاَنَابِکَ شاکٌّ وَلابِنِکالِکَ جاهِل وَلالِعُقوبَتِکَ مُتَعَرِّض وَلکِنْ سَوَّلَتْ لی نَفسی وَاَعانَنی عَلی ذلِکَ سَتْرُکَ المُرضی بِهِ عَلَیَّ، فَاءَنا الا نُ مِنْ عَذابِکَ مَنْ یَستنقِذُنی وَبِحَبْلِ مَنْ اعْتَصِمُ إ نْ قَطَعْتَ حَبْلَکَ عَنّی، فَواسَوْاءَتاهُ غَداً مِنَ الوُقُوفِ بَینَ یَدَیْکَ إ ذا قیلَ لِلْمُخّفینَ جُوزوا وَلِلْمُثْقِلینَ حُطّوا، اءَمَعَ المُخْفین اءَجُوزُ اءَوْمَعَ المُثْقِلینَ اءَحْطُّ؟ وَیْلی کُلَّما طالَ عُمری کَثَرْتُ خَطایایَ وَلَمْ اءَتُبْ، اءما آنٌ لی اءَنْ اسْتَحی مِنْ رَبِّی؟)).

یعنی: ((به عزت و جلالت سوگند می خورم که با گناه خویش قصد مخالفت تو را ننموده ام. و اگر معصیتی را مرتکب شده ام به خاطر این نبوده است که به تو شک دارم، یا به تنبیه تو، جاهل باشم و یا عقوبت تو را نادیده گرفته باشم، بلکه هوای نفس، مرا به وسوسه انداخت و اینکه تو آن گناه را می پوشانی نیز مرا به انجام آن وادار نمود. اکنون با خود می گویم چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد؟ و اگر تو ریسمانت را از من بُبّری، به ریسمان چه کسی چنگ بزنم. وای بر فردا ! آنگاه که روبه روی تو به سبکبالان گفته می شود: ((بروید)). و به سنگین بالان گفته می شود: ((توقّف کنید)). آیا من با سبکبالان هستم یا با سنگین بالان هستم تا بمانم؟ وای بر من ! که هر اندازه از عمرم می گذارد، خطاهایم بیشتر می

شود در حالی که توبه نکرده ام. آیا وقت آن نرسیده است که از پروردگارم خجالت بکشم؟)).

و سپس امام علیه السلام گریست و این شعر را سرود:

اءَتَحْرُقَنی بِالنّارِ یاغایَهُ المُنی

فَاءَیْنَ رَجائی ثُمَّ اءَیْنَ مُحِبَّتی

اءَتَیْتُ بِاءعْمالٍ قَباحٍ رَدِیَّهٍ

وَمافِی الوَری خَلْقٌ جَنی کَجِنایَتی

یعنی: ((ای هدف آرزومندان! آیا مرا با آتش می سوزانی! پس امید و محبّت من به کجا رفته؟ من با اعمالی زشت و پست، نزد تو آمده ام و در جهان، هیچ کس نیست که مثل من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

پس از سرودن این شعر،گریست و فرمود:

((سُبْحانَکَ تَعْصی کَاءَنَّکَ لاتَری، وَتَحْلِمُ کَاءَنَّکَ لَمْ تُعصی، تَتَوَدَّدُ إ لی خَلْقِکَ بِحُسْنِ الصَّنیع کَاءَنَّ بِکَ لِحاجَهٍ إ لَیْهِمْ وَاءنْتَ یاسَیِّدیَّ! الغِنی عَنْهُمْ)).

پس از این کلمات، به حالت سجده بر روی زمین افتاد.

در این هنگام من نزدیک رفتم و سر مبارک آن حضرت را آهسته گرفتم و روی زانوهایم گذاشتم و گریستم به طوری که اشکهایم جاری شد و روی صورت آن حضرت ریخت.

آن حضرت حرکت کرد و نشست و فرمود: ((چه کسی من را از ذکر پروردگارم بازداشت؟)).

گفتم: من ((طاووس)) هستم. (سپس پرسیدم) این چه بی لیاقتی و ترسی است که در تو می بینم؟ این کار را ما که گناهکار هستیم باید انجام دهیم! نه شما که پدرت حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا و جدّت رسول خداست.

آن حضرت فرمود: ((هرگز! هرگز ای طاووس! پدر و مادر و جدّم را واگذار؛ زیرا خداوند بهشت را خلق کرده است برای کسی که او را اطاعت نموده و کار نیک انجام دهد هرچند بنده ای حبشی باشد. و آتش را آفریده است

برای کسی که او را معصیت کند هرچند از طایفه قریش باشد. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

(فَاِذا نُفِخَ فیِ الصُورِ فَلاانْساب بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلایَتَساءَلُون).(91)

به خدا سوگند فردا هیچ کس تو را یاری نمی کند مگر عمل شایسته ای که پیش فرستاده باشی)).(92)

این حدیث، بیانگر اهمیت دعا و راز و نیاز در کنار خانه کعبه است.

امام صادق علیه السلام نیز در کنار خانه کعبه، چنین دعا می کند:

((اللّهم من قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالفَرَجُ وَالعاقِبَهُ، اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لی وَاغْفِرلی مَااطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنّی وَخَفی علی خَلْقِکَ وَتَسْتَجِیرُ مِنَ النّارِ)).(93)

و طبق حدیث دیگری از امام رضاعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت وقتی رو به روی ((رکن یمانی)) قرار می گرفت، دستهای خود را به سوی آسمان بلند می کرد و می فرمود:

((یا اَللّه ! یا وَلِیُّ الصافِیَهِ ! وَ یاخالِقُ العافِیَهِ ! و یا رازِقُ العافِیَهِ ! وَالمُنْعِمُ بِالافِیَهِ وَالمَنّانُ بِالعافِیَهِ وَالمُتفضّلُ بِالعافِیَهِ عَلَیَّ وَعَلی جَمیعِ خَلْقِکَ، یا رَحْمانُ الدُّنیا وَالا خِرَهِ وَرَحیمُهَما ! صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقنا العافِیَهَ وَدَوامَ العافِیَهِ وَتَمامَ العافِیَهِ وَشُکْرَ العافِیَهِ فی الدُّنیا وَالا خِرَهِ یا اَرْحَمُ الرّاحِمین)).(94)

وداع با کعبه

درباره چگونگی و آداب وداع با خانه خدا نیز از ائمه اطهارعلیهم السّلام دستوراتی وارد شده است. در حدیثی ((معاویه بن عمّار)) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام رمود:

((هرگاه خواستی از مکه خارج شده و نزد خانواده ات برگردی، با خانه خدا وداع و خداحافظی کن. ابتدا هفت مرتبه پیرامون کعبه طواف کن و اگر توانستی در هر مرتبه، حجرالاسود و رکن یمانی را با دستهای خود بگیر، و اگر نتوانستی، طواف را از حجرالاسود شروع و

در رکن یمانی ختم کن. و اگر این را هم نتوانستی، هر طور که مقدور است انجام بده. و سپس به رکن مستجار آمده و مانند اولین روزی که به مکه آمدی، عمل کن و هر دعایی که خواستی بخوان. و سپس از آن، حجرالاسود را در بغل گرفته و شکم خود را به دیوار کعبه چسبانیده و یک دست را بر روی حجرالاسود و دست دیگر را بر دیوار نزدیک به درب کعبه بگذار و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و سپس بگو:

((الّلهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَاءَمِینِکَ و جَیبِکَ وَنَجیِّکَ وَخَیِرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ.

الّلهُمَّ ! کَمابَلَّغَ رِسالاتَکَ وَجاهَدَ فی سَبیلِکَ وَصَدَّعَ بِاءمْرِکَ وَاُوذِیَ فی جَنْبِکَ وَعَبَدَکَ حَتی اَتاهُ الیَقین.

الّلهُمَّ ! اقِلبْنی مُفْلیً مُنْبِحاً مُسْتَجاباً لی بِاءفْضَلِ مایَرْجَعُ بِهِ اءحدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ المَغْفِرَهِ وَالبَرَکَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضْوانِ وَالعافِیَه.

الّلهُمَّ ! إ نْ اءمتَّنی فَاغْفِرلی وَإ نْ اَحْیَیْتَنی فَارْزُقْنیه مِنْ قابِلٍ.

الّلهُمَّ ! لاتَجْعَلُهُ آخِرُّ العَهْدِ مِنْ بَیْتِکَ.

الّلهُمَّ ! إ نّی عَبْدُکَ وَابنُ عَبْدِکَ وَابنُ اَمَتِکَ، حَمَلْتَنی عَلی دَوابِکَ وَسیَّرْتَنی فی بِلادِکَ حَتّی اءَقْدَمْتَنی حَرَمَکَ وَاءَمْنَکَ وَقَدْ کانَ فی حُسْنِ ظَنّی بِکَ اءَنْ تَغْفِرَلی ذُنُوبِی فَإ نْ کُنتَ قَدْ غَفَرْتَ لی ذُنُوبی فَازُدُدْ عَنّی وَقَرِّبْنی إ لَیْکَ زُلْفی وَلاتُباعِدْنی وَإ ن کُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلی فَمِنَ الا نِ فَاغْفِرلی قَبْلَ اءَنْ تَناءی عَنْ بَیْتِکَ داری، فَهذا اءَوانُ انْصِرافی إِنْ کُنتَ اءَذْنْتَ لی غَیرُ راغِبٍ عَنْکَ وَلاعَنْ بَیْتِکَ وَلامُسْتَبْدِل بِکَ وَلابِهِ.

الّلهُمَّ ! احْفَظْنی مِنْ بَیْنَ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفی وَعَنْ یَمینی وَسَمْن شِمافی حَتّی تُبَلِّغْنی اءَهْلی فَإ ذا بَلَّغْتَنی اءَهْلی فَاکْفنی مَؤْونَهَ عِبادَکَ وَعَیالِی فَاِنَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَمِنّی)).

پس از خواندن این دعا

به کنار چاه زمزم آمده و از آب آن بیاشام. و پس از آن به بیرون رفته و بگو:

((آئبون تائبون عابدون لربّنا حامدون إ لی ربنا راغبون إ لی اللّه راجعون إ ن شإ اللّه)).

((معاویه بن عمّار)) می گوید: ((خود امام صادق علیه السلام وقتی خانه کعبه را وداع گفت و خواست از مسجدالحرام خارج شود، در کنار درب مسجد تا مدت زیادی به سجده رفت و سپس حرکت کرد و از مسجد خارج شد)).(95)

بخش سوّم: مسجد الحرام و اسرار آن

حدود مسجدالحرام

((مسجدالحرام)) از قدیمیترین مساجد است. عظمت و قداست این مسجد، از همه مساجد بیشتر است. ((مسجدالحرام)) تنها مسجدی است که در قرآن کریم از آن به عظمت و شوکت نام برده شده است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(یا اَیُّهاالَّذینَ امَنُوا اِنَّما المُشْرِکُونض نَجِسٌ فَلایَقْرِبُوا المَسْجِدِالحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا...).(96)

و نیز می فرماید: (لَقَدْ صَدَقَ اللّه رَسُولَهُ الرُّءْیا بِالحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ المسجدالحرام...)(97)

و لازم است قبل از هر موضوعی، حدود مسجدالحرام مشخص شود.

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهماالسّلام سجدالحرام را از طرف مشرق به صفا و مروه محدود کرده اند.(98)

پس از تحقیق و تفحّص راجع به این موضوع، نتیجه می گیریم که مسجدالحرام ابتدا دارای محدوده و فضای مشخصی بوده است. و دلیل روشن آن این است که در قرآن کریم فرموده است:

(فلا يقربوا المسجدالحرام)؛ یعنی: ((مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند)).

و یا می فرماید: ((لتدخلنّ المسجدالحرام)؛ یعنی: ((تا داخل در مسجدالحرام شوند)).

امر نمودن خداوند به اینکه مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و همچنین داخل شدن رسول خدا و همراهان او به مسجدالحرام، مستلزم این است که محدوده مسجدالحرام مشخص بوده باشد. پس مسجدالحرام در

ابتدا دارای حدود مشخصی بوده است هرچند اکنون آن محدوده اصلی، نامشخص است.

برای مسجدالحرام پس از ظهور اسلام و بخصوص در زمان خلیفه دوم، فضای معیّنی در نظرگرفته شد و پیرامون آن دیوار کشیدند. همچنین بعد از خلیفه دوّم، در زمان خلیفه سوم و سپس در دوران حکومت عباسیان، در فضا مساحت مسجدالحرام تغییراتی انجام گرفت و مسجد را بزرگتر بنا کردند. این تغییرات ادامه پیدا کرد تاکنون که آل سعود مساحت مسجد را به بیش از 356 هزار متر مربع افزایش داده اند.

جایگاه معنوی مسجدالحرام

عظمت و قداست و شوکت مسجدالحرام در حدّی بالاست که هیچ مسجدی با او همتراز نمی باشد؛ زیرا خداوند برای این مسجد، ویژگیهایی قرار داده است که برای هیچ مسجدی قرار نداده است. و آن ویژگیها عبارتند از:

1 تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام

در قرآن کریم صراحتاً از داخل شدن مشرکین به مسجدالحرام نهی شده است، خداوند می فرماید:

(یا اَیُّهَا الَذِینَ آمَنُوا اِنَّما المُشْرِکُونَ نَجِسٌ فَلایَقْرِبُوا المَسْجِدُالحَرام بَعْدَ عامِهِمْ هذا...)(99)

((ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکین نجس هستند و پس از این نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند)).

در این آیه از نزدیک شدن مشرکین به مسجدالحرام ممانعت شده است؛ زیرا قداست و پاکیزگی و عظمت این مکان با نزدیک شدن کسی که نجس است، هیچ سازگاری ندارد. این مکان، مورد نظر خدا و جایگاه عاشقان اوست، پس هر کس که پاک و منزّه از شرکت و نجاست درونی باشد، اجازه ورود به آن را دارد و هر کس که آلوده به شرک و نجاست درونی باشد، حق ورود به آنجا را ندارد.

2 امن بودن مسجدالحرام

از ویژگیهای مسجدالحرام، امنیت آن است. کسی که به داخل مسجدالحرام پناه ببرد، امنیت پیدا کند و کسی حق آزار و اذیت او را ندارد، زیرا مسجدالحرام جزء حرم خداست و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد؛ همانطور که خداوند می فرماید:

(وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ امِناً)(100) یعنی: ((و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد)).

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا منظور از این آیه که می فرماید: ((هرکسی که داخل آن شود، امنیت دارد))، خانه کعبه است یا حرم خدا؟

آن حضرت فرمودند: هر کسی که در حرم داخل شود و به آنجا پناه ببرد از غضب خداوند در امان است. و هر حیوان وحشی و پرنده ای که داخل حرم شود، از اذیت و آزار دیگران در امان است تا هنگامی که از حرم خارج شود)).

از این روایت و سایر روایات استفاده

می شود که اذیت و آزار رساندن به دیگران در مسجدالحرام که جزء حرم خدا می باشد، حرام است.

شاید فلسفه نامگذاری این مسجد به ((المسجدالحرام)) این باشد که گشتن و یا اذیت و آزار رساندن به هر موجود زنده ای در آن حرام است.

و ممکن است علت نامگذاری آن به ((مسجدالحرام)) احترام ویژه ای باشد که این مسجد نزد خداوند دارد؛ زیرا بعضی از روایات بیانگر این مطلب است که محدوده مسجدالحرام مکانی است که میخ خیمه بهشتی در آنجا کوبیده شده. در روایتی از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود:

((وقتی که آدم و حواعلیهماالسّلام به زمین هبوط کردند، مدتی دور از هم و در تنهایی می زیستند و برای رسیدن به همدیگر، به درگاه خداوند تضرّع و گریه کردند تا خداوند بر آنان ترحّم نمود و به جبرئیل دستور داد خیمه ای از خیمه های بهشتی را به زمین برده و آدم و حوا را در آن خیمه جمع کرد. این خیمه دارای ستوتی بسیار نورانی و از جنس یاقوت سرخ بود، تا هر جا نور این ستون امتداد داشت، خداوند به احترام ستون و خیمه بهشتی آن را جزء حرم خود قرار داد)).

و در همین روایت می فرماید: ((این خیمه دارای طنابهایی بود که میخ آنها در محدوده مسجدالحرام کوبیده می شد)).(101) لذا ممکن است فلسفه نامگذاری مسجدالحرام، احترام ویژه ای باشد که این مکان به لحاظ آن خیمه و ستون بهشتی دارد.

3 نماز و دعا در مسجدالحرام

یکی دیگر از ویژگیهای مسجدالحرام این است که نماز و دعا در مسجدالحرام، در مقایسه با نماز و دعا در سایر مساجد از بیشترین اجر

و ثواب برخوردار است. فقها و علما در رساله های علمّیه به این مطلب تصریح کرده اند. و روایات زیادی نیز در این رابطه وارد شده است.

در بعضی از روایات، یک نماز در مسجدالحرام را معادل با صد هزار نماز دانسته اند.(102)

و در بعضی از روایات، نماز فرادا در مسجدالحرام از نماز جماعت در منزل، افضل دانسته شده است.(103)

حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السلام فرموده است:

((النافِلَةُ فی المَسْجِدِالحَرامِ الأعْظَمِ تَعْدِلُ عُمْرَةً مَبْرُورَةً وَصَلاةُ الفَریضَهِ تَعْدِلُ حَجَّةً مُتَقَبَّلَه))(104)

یعنی: ((نماز نافله در مسجدالحرام برابر با عمره مبرور و نماز واجب در آن برابر با حج مقبول است)).

دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند نیز در مسجدالحرام از منزلت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در این مسجد، خانه خدا که خانه رحمت و مغفرت هست قرار دارد، و خود این مسجد در شهر مکه که شهر ((اُمُّ رُحْم)) هست، قرار گرفته است. پس اگر کسی با اخلاص و فروتنی کامل وارد مسجدالحرام شود و به درگاه خداوند مناجات کند، خداوند دعای او را اجابت خواهد کرد.

ائمه اطهارعلیهم السّلام در این مسجد، نمازهای زیادی با سجده های طولانی اقامه می کرده اند و این گویای اهمیت نماز و دعا در مسجدالحرام است.

مکانهای معنوی مسجدالحرام

در مسجدالحرام، مکانها و جایگاههای بسیار مقدس و با عظمتی وجود دارد که در واقع وجود این جایگاهها به مسجدالحرام، عزّت و قداست ویژه ای بخشیده است.

1 کعبه

((کعبه)) مهمترین جایگاه در مسجدالحرام است. و راجع به اهمیّت و فلسفه وجود آن، درگذشته مطالبی را مرقوم داشتیم.

2- حجرالاسود

((حجرالاسود)) همانطور که از اسم آن پیداست، سنگ سیاهی است که در رکن شرقی با ارتفاع یک متر و نیم از زمین قرار دارد. این سنگ به شکل بیضی و در قابی از نقره قرار گرفته است. در اینجا باید چند نکته را پیرامون حجرالاسود تذکر دهیم:

الف ماهیت حجرالاسود:

حجرالاسود، یاقوت سفید از یاقوتهای بهشت بوده است که خداوند آن را در کوه ((ابوقبیس)) قرار داد و به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام وحی کرد تا آن را از کوه ابوقبیس، استخراج نمایند و به همین شکل که اکنون هست، در کعبه جاسازی نمایند.

و از حضرت علی علیه السلام نقل گردیده است که پیش از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام خداوند این سنگ را از بهشت همراه حضرت آدم علیه السلام به زمین فرستاد و آن حضرت سنگ را در همین مکان کنونی قرار داد، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام از طریق وحی، آن را از کوه ابوقبیس استخراج نمودند.(105)

این سنگ که ابتدا یاقوت بسیار سفید و نورانی بود، بر اثر تماس کفّار و مشرکین با آن و معصیت گناهکاران، رنگ آن تغییر پیدا کرد و سیاه شد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر عایشه که در حال طواف بود فرمود: ((اگر چنین بود که خداوند این سنگ را بر اثر پلیدی و نجاسات دوران جاهلیت متاءثّار سازد، اکنون هر دردی با آن شفا پیدا می کرد و این سنگ به همان شکلی بود که در اوّل، خداوند آن را با آن شکل به زمین فرستاد و خداوند آن را به همان حالت اوّلی که داشت، ظاهر می کرد.

این سنگ، ابتدا یاقوتی سفید از یاقوتهای بهشت بود، ولی خداوند زیبایی آن را بر اثر معصیت گناهکاران، تغییر داد...)).(106)

و در روایت دیگری از امیرالمؤ منین علی علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: ((حجرالاسود در ابتدا سنگی بود که سفیدی آن مانند سفیدی مروارید و درخشش آن مانند یاقوت بود، سپس دستهای کفّار آن را سیاه کرد...)).(107)

ب استلام حجرالاسود:

((استلام)) یعنی ((دست کشیدن)) استلام حجرالاسود، یکی از اعمال مستحبی است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام انجام دادن آن را بسیار سفارش کرده اند. و در بسیاری از روایات، استلام حجرالاسود به عنوان سنّت رسول خدا معرفی شده است.

البته در استلام حجرالاسود لازم است رعایت دیگران بشود و چنانچه موجب اذیت و آزار دیگران شود، بهتر است از دور به آن اشاره کنیم.

از امام رضاعلیه السّلام پرسیدند: آیا در استلام حجرالاسود، وقتی مردم زیاد شدند و ازدحام کردند کسی حق دارد برای استلام آن، ضارعه کند؟

آن حضرت فرمود: ((در این صورت با دست خود به حجرالاسود اشاره کن)).(108)

و در روایت دیگری نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا حجرالاسود را استلام نمی کنی؟

آن حضرت فرمود: ((اءکرِهُ اءن اُوذیَ ضعیفاً اءو اءتاءذّی)).(109)

یعنی: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده باشم یا خود، اذیت شوم)).

نقل شده است که در مکّه مردی از کارگزاران بنی امیّه زندگی می کرد که به او ((ابن ابی عوانه)) می گفتند. این شخص با اهل بیت پیامبرعلیهم السّلام دشمنی داشت و هرگاه امام صادق علیه السلام ا یکی از بزرگان اهل بیت علیهم السّلام وارد مکه می شد، آن مرد او

را به بازیچه می گرفت. روزی نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت در طواف بود، به او عرض کرد: نظر شما درباره استلام حجرالاسود چیست؟

آن حضرت فرمود: ((رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را استلام می کرد)).

او عرض کرد: من ندیده ام شما آن را استلام کنی.

آن حضرت فرمود: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده یا خود اذیت شوم.

آن مرد به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من گمان می کردم که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ن را استلام می کرد ((یعنی به اذیت دیگران یا خودش کاری نداشت))؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را استلام می کرد ولی مردم وقتی پیامبرصلّی اللّه علیه و آله را می دیدند، حقّش را ادا می کردند و راه را برای او باز می نمودند ولکن حقّ مرا را ادا نمی کنند)).(110)

ج بوسیدن حجرالاسود:

یکی دیگر از عملهای مستحب، بوسیدن حجرالاسود است. البته سفارش شده است که بوسیدن حجرالاسود نباید موجب اذیت و آزار دیگران شود. ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم مکه برای شما بد می دانند که حجرالاسود را نبوسی در حالی که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را بوسیده است.

امام صادق صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((إ نَّ رَسُولَ اللّه صلّی اللّه علیه و آله کانَ إ ذا إ نتَهی إ لی الحَجَرِ یَغْرِجُوا لَهُ وَ اءَنَا لایَفْرِجُونَ لی)).(111)

یعنی: ((هرگاه رسول خداصلّی اللّه علیه و آله به سمت حجرالاسود می رفت، مردم راه را برای او باز می کردند، ولی برای من راه را باز

نمی کنند)).

د فلسفه استلام و بوسیدن حجرالاسود:

طبق آنچه از احادیث استفاده می شود، سفارش به استلام و بوسیدن حجرالاسود، سرّ و حکمتی دارد. در قرآن کریم تصریح شده است که خداوند در عالم ذر، تمام فرزندان آدم را حاضر نمود و خطاب به آنان فرمود: (اءَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟)(112)

یعنی: ((آیا من پروردگار شما نیستم؟)).

((قالُوا: بَلی))؛(113)

یعنی: ((همگی گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی)).

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام نقل شده است که وقتی خداوند فرزندان آدم را حاضر نمود، از آنان میثاق و اقرار گرفت، حجرالاسود را نیز فراخواند و به آن امر کرد که میثاق فرزندان آدم را در خود حفظ و نگهداری کن. و استلام حجرالاسود در واقع تجدید میثاق و بیعت است و هر کسی که آن را استلام کند، در روز قیامت، حجرالاسود شهادت می دهد که او دوباره تجدید میثاق و بیعت کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ((عمربن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت و گفت: ای سنگ ! به خدا سوگند ! ما می دانیم تو سنگی هستی که هیچ ضرر و نفعی نداری، فقط می دانیم که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله تو را دوست داشت، و به همین جهت ما نیز تو را دوست داریم)).

امیرالمؤ منین علی علیه السلام به عمربن خطاب فرمود: ((ای پسر خطاب ! به خدا سوگند ! خداوند این سنگ را در روز قیامت حاضر می کند در حالی که یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که تجدید میثاق کرده اند شهادت می دهد...)).(114)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: ((خداوند حجرالاسود را آفرید و سپس از

بندگانش میثاق گرفت و به این سنگ دستور داد: این میثاق را حفظ کن و مؤ منین با او تجدید میثاق می کنند)).(115)

در مرفوعه ((ابن ابی عمیر)) آمده است که از امام صادق علیه السلام یا امام باقرعلیه السّلام پیرامون علت بوسیدن حجرالاسود سؤ ال شد، آن حضرت فرمود: ((این سنگ در بهشت یک گوهر بسیار سفیدی بود و حضرت آدم علیه السلام آن را می دید، وقتی خداوند این سنگ را به زمین فرستاد، حضرت آدم علیه السلام با آن برخورد کرد و فوراً آن را بوسید، از این پس، خداوند بوسیدن این سنگ را یک سنّت قرار داد)).(116)

ه - دعا در کنار حجرالاسود:

دعا در کنار حجرالاسود از آداب ویژه ای برخوردار است. امام صادق علیه السلام فرموده است: ((هرگاه نزدیک حجرالاسود رسیدی، دو دست خود را به طرف آسمان بلند کرده و حمد و ثنای پروردگار را انجام بده و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و از خداوند درخواست کن تا از تو قبول کند. سپس حجرالاسود را استلام نموده و ببوس، چنانچه نتوانستی آن را ببوسی فقط استلام کن، و اگر نتوانستی استلام کنی، فقط به آن اشاره کن و بگو:

((اَللّهُمَّ ! اءَماتَتی اءَدَّیْتُها وَمیثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لی بِالمُوافاهِ، اَللّهُمَّ ! تَصْدیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبیکَ اَشْهَدُ اءَنْ لاإِلهَ اِلا اللّه وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَاءنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرسُولُهُ امَنْتُ بِاللّه وَکَفَرْتُ بِالجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالعُزّی وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ وَعِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یُدَّعی مِنْ دُونِ اللّه)).

و اگر نتوانستی همه آن را بگویی، فقط قسمتی از آن را بخوان و بگو:

((اَللّهُمَّ ! إِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدی وَفیها عِنْدِکَ عَظَمْتُ رِغْبَتی فَاقْبَلْ سیحَتی وَاغْفِرلی وَارْحَمنی،

اللّهُمَّ ! إِنّى اَعُوذُ بِکَ مِنَ الکُفِرُ وَالفَقْرِ وَمَواقِفِ الخَزْىِ فىِ الدُّنیا وَالا خِرَهِ)).(117)

3 رکن یمانی:

همانگونه که قبلاً ذکر شد، خانه کعبه دارای چهار رکن است.

1 رکن اسود یا رکن شرقی.

2 رکن شامی.

3 رکن غربی.

4 رکن یمانی.

در بین ارکان کعبه، رکن یمانی از موقعیت معنوی ویژه ای برخوردار است و لذا ما، در اینجا آن را جداگانه مطرح کردیم.

((رکن یمانی))، زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است. در بعضی روایات، رکن یمانی به عنوان ((یَمْینُ اللّه فی اءَرْضِهِ)) مطرح گردیده است. و سفارش شده است که رکن یمانی را استلام کنید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((طُوفُوا بِالبَیْتِ وَاسْتَلِمُوا الرّکْنَ فَاِنَّهُ یَمینُ اللّه فی اءَرْضِهِ یُصافِحُ بِها خَلْقُهُ مُصافِحَه العَبْدِ اءَوْ الرَّحیلِ یَشهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَّهُ بِالمُوافاتِ)).(118)

یعنی: ((به دور خانه کعبه طواف کنید و رکن یمانی را استلام نمایید، زیرا رکن یمانی، یمین اللّه در زمین سات و خداوند به وسیله آن با بندگانش مصافحه می کند، چنانکه یک عبد با مولایش مصافحه می کند و رکن یمانی برای کسانی که آن را استلام کنند، روز قیامت شهادت می دهد که اینها وفای به عهد کردند)).

شیخ صدوق (ره) فرموده است: معنای ((یمین اللّه)) راهی است که خداوند از آن راه، مؤ منین را به بهشت وارد می کند.(119)

دعا در کنار رکن یمانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در بعضی از روایات، رکن یمانی به عنوان دربی از دربهای بهشت معرفی شده است.(120) و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند در کنار رکن یمانی، فرشته ای را موکّل ساخته تا به دعای شما آمین بگوید.(121)

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت خانه کعبه را طواف

می کرد تا به رکن یمانی می رسید، آنگاه سرش را به سمت کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((اَلْحَمْدُ للّه الذی شَرَّفَکَ وَعَظَّمَکَ وَالحَمْدُللّه الَّذی بَعَثَنی نَبِیّاً وَجَعَلَ عَلِیّاً اِماماً، اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خَلْقِکَ وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ)).(122)

در بعضی روایات، از ((مستجار)) با نام ((ملتزم)) تعبیر شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: ((حضرت آدم علیه السلام در حال طواف خانه کعبه بود، وقتی به ملتزم رسید، جبرئیل به او فرمود: در این مکان برای پروردگارت اقرار به گناه خود کن. حضرت آدم علیه السلام ایستاد و فرمود: ای پروردگارا هر کسی که کاری انجام دهد، اجری دارد، من عمل کردم پس اجر من چیست؟ خداوند به او وحی کرد: هر کس از فرزندان تو که به این مکان آید و در آنجا به گناهانش اقرار کند، من او را می بخشم)).(123)

و در روایت دیگری نیز آن حضرت فرموده است:

((فَاِنَّ هذا مَکانٌ لَمْ یَقِرُّ عَبْدٌ لِرَبِّهِ بِذُنُوبِهِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَاللّه اِلاّ غَفَرَ اللّه لَهُ)) (124)

یعنی: ((ملتزم، مکانی است که هیچ عبدی نیست که در این مکان به گناه خود نزد خداوندش اقرار کرده و استغفار کند، مگر اینکه خداوند او را آفریده باشد)).

4 مستجار

((مستجار)) محلّی است نزدیک رکن یمانی، پشت کعبه و موازی با درب کعبه. و این مکان نیز از فضیلت و موقعیت ویژه ای برخوردار است؛ جایی که گناهکاران به آنجا پناه می برند. امام صادق علیه السلام می فرماید: در کنار مستجار بگو: ((اَللّهُمَّ ! البَیْتُ بَیْتُکَ وَالعَبْدُ عَبْدُکَ وَهذا مَکانُ العائِذ بِکَ مِنَ النّارِ)).(125)

5 حجر اسماعیل

((حِجْر اسماعیل)) فضای دیواری است به شکل نیمدایره و به ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر که در سمت دیوار شمالی خانه کعبه قرار دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((الحِجْرِ بَیْتُ اسْماعِیلَ وَفیهِ قَبْرُ هاجَرِ وَقَبْرُ اِسْماعِیلَ)).(126)

یعنی: ((حجر، خانه اسماعیل است و قبر هاجر و اسماعیل در آن قرار دارد)).

((حجر اسماعیل)) محل دفن بسیاری از پیامبران، نیز هست. و دعا و نماز در آنجا مستحب می باشد.

6 مقام ابراهیم

((مقام ابراهیم)) در محلی نزدیک خانه کعبه و دارای گنبدی کوچک است که با دیواره ای از شیشه احاطه شده است.

در قرآن کریم می فرماید:

(وَفیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ اِبْراهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ امِناً).(127)

در این آیه از مقام ابراهیم به عنوان یکی از نشانه های آشکار یاد کرده است. و در آیه دیگری نماز خواندن در کنار مقام ابراهیم را مورد سفارش قرار داده و می فرماید:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ مَقامِ اِبْراهِیمَ مُصَلّی)؛(128)

یعنی: ((مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید)).

((مقام ابراهیم)) سنگ سیاه رنگی است که رد پای حضرت ابراهیم علیه السلام در آن نمایان است. این مقام در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام متصل به دیوار کعبه بود و پس از ایشان که مردم برای طواف پیرامون کعبه ازدحام می کردند، آن را به این مکان کنونی انتقال دادند، و حضرت رسول اکرم اسلام صلّی اللّه علیه و آله دوباره آن را به مکان اصلی برگردانید، ولی در زمان خلیفه اوّل ابتدای خلافت خلیفه دوّم، به مکان کنونی برگردانیده شد.(129)

امام صادق علیه السلام می فرماید: ((وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی کرد: (اءذّن فی النّاس بالحج)، آن حضرت این سنگی را که اکنون اثر دوپایآن بزرگوار بر آن

نمایان هست و مقام ابراهیم نام دارد، برداشت و در کنار خانه کعبه متصل به آن گذاشت و سپس روی آن رفته و با صدای بلند آنچه را خداوند امر کرده بود به گوش دیگران رسانید. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام صحبت می کرد و پیام خدا را به دیگران می رسانید، این سنگ که زیر پای او بود، نتوانست او را تحمل کند و پاهای آن بزرگوار در سنگ فرو رفت و ابراهیم علیه السلام پاهای خود را از سنگ جدا کرد...)).(130)

7 چاه زمزم

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را در بیابان خشک و سوزان مکّه به امر خداوند رها کرد و نزد ساره بازگشت، ذخیره آب آنان تمام شد و هر لحظه بر اثر شدت گرما و تشنگی، سختی هاجر و طفل شیرخوارش، بیشتر می گشت، هاجر چند بار فاصله بین کوه صفا و مروه را برای جستجوی آب، پیمود در آخرین بار که هاجر برای دیدن اسماعیل آمد، اسماعیل با پاهای کوچک خود زمین را گود می کرد، در این هنگام به امر خداوند از زیر پای اسماعیل چشمه ای جوشید و نام آن ((چشمه زمزم)) است.

((چاه زمزم))، در طول تاریخ، بارها بر اثر حوادث، خراب شده و دوباره آن را مرمّت کرده اند. نامهای این چاه، علاوه بر ((چاه زمزم)) عبارتند از: ((رکضه جبرائیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبدالمطلب، برّه، المضمونه، الرداء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء شقم)).(131)

آشامیدن ((آب زمزم)) بعد از نماز طواف، مستحب است و سرّ آن را بعداً ذکر خواهیم کرد.

آب زمرم، بسیار مورد توجه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است. و گاهی در مدینه

آب زمزم را درخواست می فرمودند.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

((ماء زمزم شفاء لما شرب له))(132)

یعنی: ((آب زمزم برای هر کسی که آن را بیاشامد، شفاست)).

روایت شده است که وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو: ((اَللَّهُمَّ اْجعَلْهُ نافِعاً وَرِزقْاًواسِعاً وَشِفاءً مِنْ كُلِّ راءٍ وَسُقْمٍ)).(133)

چگونه وارد مسجدالحرام شویم؟

وارد شدن به مسجدالحرام، آداب ویژه ای را می طلبد. امام صادق علیه السلام پیرامون آداب وارد شدن به مسجدالحرام فرموده است: ((هرگاه خواستی به مسجدالحرام وارد شوی پابرهنه و با آرامش و متانت و خشوع وارد آن شوید)).(134)

((ابن ابی عمیر)) می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ((هرکسی که با خشوع وارد مسجدالحرام شود، خداوند او را می آمرزد))

من عرض کردم: خشوع چیست؟

آن حضرت فرمود: ((خشوع یعنی متانت، با غرور وارد مسجدالحرام نشوی و هرگاه به درب مسجدالحرام رسیدی، توقّف کن و بگو: السلام علیک اءیّها النبی ورحمه اللّه وبرکاته)).(135)

انسان وقتی با وارد شدن به مسجدالحرام، وارد منطقه امن الهی می شود و آنجا بسیاری از نشانه های خداوند را مشاهده می کند، باید خشوع کرده و در برابر عظمت خداوند فروتنی نماید.

بخش چهارم: حج و عمره

تعریف حج

((حج)) در لغت به معنای ((قصد)) است. و در اصطلاح به معنای ((انجام دادن مناسک مخصوص در ایام حج می باشد)). ولی چنانکه قبلاً گفتیم، هر ظاهری را باطنی و هر صورتی را معنایی است. حج در ظاهر، انجام دادن اعمال و مناسک مخصوصی است که در شرع مقدس اسلام مشخص شده است. اما در واقع و باطن، بریدن از خلق و روی آوردن به حق است.

((حج)) یعنی نزدیک شدن به خدا و دور شدن از غیر او. انسان با رفتن به حج، با نشانه ها و جایگاههای معنوی و ملکوتی، ماءنوس می شود و از مظاهر دنیوی و اهل و عیال و خانه و زندگی فاصله می گیرد. و در واقع حج، رهبانیت مشروع است؛ زیرا راهب شدن و ترک زن و فرزند و مال کردن، اگرچه در اسلام مورد

مذّمت واقع شده است ولکن ترک وطن و اهل و عیال و غیر اینها برای انجام حج، مشروع می باشد. از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وایت شده است که آن حضرت به ((ابن امّ عبد)) فرمود:

((اءتَدْرِی مارَهْبانِیَّهُ اُمَّتی؟))

یعنی: ((آیا می دانی رهبانیت امت من، چیست؟)).

او گفت: خدا و رسولش بهتر می داند.

رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((الهِجْرَهُ وَالجَهادُ وَالصَّلاهُ وَالصُّوْمُ وَالحَجُّ وَالعُمْرَهُ)).(136)

((حج)) فرار از غیر خدا به سوی خداوند است. امام باقر در تفسیر آیه: (فَفَرُّوا اِلَی اللّه اِنّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبینٌ)(137)

می فرماید: یعنی: ((مردم به حج بروند)).(138)

((حج))، نزد سالک الی اللّه، منزلی از منازل قرب و وصول است. او با ظاهر به باطن و با پوسته به درون نظر دارد، و شریعت و انجام تکلیفهای الهی را راهی برای رسیدن به حقیقت می بیند.

در واقع، حج راه رستگاری و سعادت است و هر کسی حج را آن گونه که واقعیت و حقیقت آن می طلبد، انجام دهد، رستگار شده است. و شاید علت نامگذاری حج این باشد که این اعمال و مناسک، راهنمای انسان به خدا و رستگاری می باشد. از امام باقرعلیه السّلام ؤ ال شد: چرا حج را حج نامیده اند؟ امام باقرعلیه السّلام فرمود:

((حَجَّ فَلانٌ اءیْ اءَفْلَحَ فَلانٌ))(139)

یعنی: ((فلانی حج کرد؛ یعنی رستگار شد)).

حج، پذیرش عملی دعوت خداوند است. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه:

(اءَذِّنْ فی النّاسِ بِالحَجِّ یَاءْتُوکَ رِجالاً وَعلی کُلِّ ضامِرٍ یَاءْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ)،(140)

روایتیَ را نقل نموده و می گوید: ((وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام ساختمان خانه کعبه را تمام کرد، خداوند به او امر کرد تا مردم را به

حج دعوت کند. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! صدای من به همه مردم نمی رسد.

خداوند فرمود: تو بانگ بزن و مردم را دعوت کن، رساندن آن به مردم با ماست.

حضرت ابراهیم علیه السلام بالای ((مقام))(141) که آن زمان به خانه کعبه متصل بود، رفت، مقام را بالا برد تا از کوهها بلندتر شود. در بالای مقام، انگشتانش را در گوشهایش کرد و به سمت شرق و غرب با صدای بلند گفت:

ای مردم! خداوند حج را بر شما واجب کرده است، سپس دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.

تمام انسانها این ندا را شنیده و تمام کسانی که در دریاها یا مشرق و مغرب و یا گوشه ای از زمین بودند و تمام کسانی که هنوز متولد نشده و در صُلب مردان یا رحم زنان بودند، این دعوت را اجابت نموده و گفتند: لبیّک! اللّهم لبّیک!))(142)

پس در آن زمان تمام بندگان خدا دعوت خداوند را با سخن و کلام پذیرفتند و اکنون که به حج می روند، سخن و کلامشان را با عمل، همراه نموده و به میهمانی خداوند می روند.

طلب نمودن حج از خداوند

حج با معنا را فقط باید از خداوند باری تعالی طلب کرد؛ زیرا انسان اگرچه به میهمانی خداوند دعوت شده است، ولی حضور در این میهمانی، اسباب ویژه ای می طلبد و آن اسباب را نیز باید از خداوند بخواهیم تا فراهم سازد.

البته منظور ما حج واقعی است که انسان با انجام آن مرحله ای از مراحل کمال را پیموده و به منزلی از منازل قرب و وصول الی اللّه رسیده است. این حج، توفیق الهی می خواهد و باید دعا کرد تا خداوند آن را

به ما موهبت كند.

راوى مى گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: من چند چيز به خداوند بدهكار هستم در حالى كه زن و فرزند دارم و نمى توانم عمل حج را انجام دهم، براى من دعايى بياموز تا با خواندن آن از عهده بدهكاريهايم برآيم. امام صادق عليه السلام فرمود: بعد از هر نمازى بگو:

((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِمُحَمَّدٍ وَاقْضِ عَنّى دَيْنَ الدُّنْيا وَدَيْنَ الا خِرَهِ)).

عرض كردم: دَيْن دنيا را مى دانم چيست، ولى دَين آخرت چيست؟ امام عليه السلام فرمود: ((دَين آخرت حج است)).(143)

دَين دنيا همين بدهى و قرضهاى دنيوى است، ولى دين آخرت، حج است. پس حج مربوط به آخرت است و چنانكه خواهد آمد، فلسفه وجوب حج، بهره ورى از نعمات معنوى و الطاف خفيّه خداوند و استغفار از گناهان است. حج، قصد به سوى خدا و چشم پوشى از غير خداوند است. با رفتن به حج براى كسب عنوان ((حاجى)) و يا براى تجارت و بهره ورى از مظاهر دنيوى، دَيْن آخرت پرداخت نخواهد شد.

اءبوبصير به امام باقرعليه السّلام عرض كرد: در حج امساق چقدر حاجى زياد و ناله ها بلند است!

امام باقرعليه السّلام فرمود: ((بلكه چقدر ناله ها زياد و حاجى كم است! آيا مى خواهى به حقيقت و راستى آنچه گفتيم آگاه شده و با چشمانت ببينى؟)).

امام باقرعليه السّلام با دست خويش، چشمان ابوبصير را مسح كرد و دعايى خواند پرده حجاب از پيش روى او برداشته شد. سپس به ابوبصير فرمود: ((چشمانت را باز كن و به حاجيها نگاه كن)).

ابوبصير نگاه كرد، ديد اكثر مردم به شكل ميمون و خوک مى باشند و اما عده ديگرى

که مؤ من هستند مانند ستاره ای درخشان در آسمانی تاریکند که میان آنان می درخشند.

ابوبصیر عرض کرد: مولای من ! راست گفتی، چقدر حاجی کم و ناله ها زیاد است)).(144)

باید از خداوند بخواهیم تا حج واقعی را به ما موهبت کند و نام ما را در دفتر حجبج ثبت نماید و از دفتر ضحجیج محو کند.

اینجاست که می فهمیم از حج ظاهری تا حج واقعی، فاصله بسیار است و چه بسیار کسانی که به ظاهر اعمال و مناسک حج را انجام می دهند و بعد خواهند فهمید که نامشان در دفتر حج ثبت نشده است. و چه بسیار کسانی که بارها حج می روند، ولی از فیض حج و نایل شدن به سرمنزل حقیقت و استفاده بردن از چنین موقعیت مهمّی، محروم هستند، لذا باید دعا نموده و بگوییم: پروردگارا ! آنگاه حج و زیارت خانه ات را به ما موهبت فرما که بتوانیم از فیض و برکت آن بهره برده و با انجام مناسک آن، قدمی به سوی تو برداریم.

حج واقعی را باید از خدا خواست و تنها با استطاعت مالی و بدنی، انجام حج معنوی میسّر نخواهد شد، لذا ائمه اطهارعلیهم السّلام همواره سفارش می کنند که برای رفتن به حج، باید از امور معنوی و الهی کمک گرفت. چه بسیار کسانی هستند که بر قلّه های ثروت، نشسته اند ولیکن موفق به انجام حج واقعی نمی شوند.

در بعضی روایات سفارش شده است که برای موفق شدن به انجام حج واقعی و رفتن به زیارت خانه خدا، ((سوره حج)) را هر سه روز، یک بار و سوره ((عمّ یتساءلون)) را در هر روز بخوانید.(145)

کسی که به حج می رود، دعوت شده خداوند است، پس او به میهمانی می رود و خداوند، میزبان اوست، تا میزبان اجازه ورود ندهد، رفتن به میهمانی ممکن نیست. میزبان، میهمانان خود را می شناسد، و می داند از چه طبقه و با چه ویژگیهایی هستند، پس باید کسی که به میهمانی می رود، آن ویژگهای میهمان خداوند را داشته باشیم و به دست آوردن این ویژگیها جز از طریق دعا و رعایت دستورات ائمه اطهارعلیهم السّلام مکن نیست. چنانچه انسان به میهمانی کسی برود، غالباً میزبان به میهمانانش می گوید: باز هم تشریف بیاورید. و اگر میهمان از او بخواهد که دوباره بتواند به این مهمانی بیاید، قطعاً میزبان نیز قبول می کند. ما باید رفتن به میهمانی خدا را وقتی بخواهیم که میهمان او هستیم؛ مثلاً در ماه مبارک رمضان که سفره رحمت خداوند برای ما گسترده شده است، از او بخواهیم که حج را نصیب ما گرداند. و لذا امام صادق و امام باقرعلیهماالسّلام فرموده اند: در ماه مبارک رمضان، بعد از هر نماز، این دعا را بخوانید:

((اَللّهُمَّ ! ارْزُقنْی حَجَّ بَیْتِکَ الحَرام، فی عامی هذا وَفی کُلِّ عامٍ مااَبْقَیْتَنی فی یُسْرٍ مِنْکَ وَعافِیَهِ وَسِعَهِ رِزْقٍ وَلاتُخْلِنی مِنْ تِلْکَ المَواقِفِ الکَریمَهِ وَالمَشاهِدِ الشَّریفَهِ وَزِیارَهِ قَبْرِ لَبیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَالِدِ وَفی جَمیعِ حَوائِجِ الدُّنیا وَالا خِرَهِ فَکُنْ لی.

اَللّهُمَّ ! اِنّی اَسْئَلُکَ فیها تَقضی وَتُقَدِّرُ مِنَ الاَمْرِ المَحْتُومِ فی لَیْلَهِ القَدْرِ مِنَ القَضاءِ الَّذِی لایُردُّ وَلایُبَدَّلُ اءَنْ تَکْتُبَنی مِنْ حُجّاجِ بَیْتِکَ الحَرامِ المَبْرُورِ حَجُّهُمْ المَشْکُورِ سَعْیُهُمْ المَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ المُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیِّئاتُهُمْ وَاْجْعَلْ فیما تَقضی وَتُقَدِّرُ اءَنْ تُطیلَ عُمری وفی طاعَتِکَ وَتُوَسِّعَ عَلَیَّ رِزْقی وَتُؤَدِّیَ عَنّی

اَمانَتى وَدَيْنى امِينَ رَبِّ العالَمين)).

فلسفه تشريع حج

در قرآن كريم: (للّه عَلَى النّاسِ حَجُّ البَيْتِ مَنْ إ سْتَكاعَ إ لَيْهِ سَبيلاً)(146)

يعنى: ((براى خداوند است بر مردم كه آن خانه را زيارت كنند، هر كه تواند به آن راهى ببرد)).

پس خداوند حج را بر همه كسانى كه استطاعت و توان رفتن به آن را دارند، واجب نموده است و در اين مطلب، هيچ شک و شبهه اى وجود ندارد. نكته مهم و قابل بررسى، فلسفه تشريع حج است؛ زيرا خداوند بارى تعالى حكيم است و هيچ فعلى از افعال او بدون حكمت نيست. پس تشريع حج نيز بدون فلسفعه و حكمت نمى باشد. درباره فلسفه تشريع حج چند مطلب قابل توجه است:

الف حج، عبوديت است

فلسفه خلقت بشر عبادت و شناخت خداوند بارى تعالى و رسيدن به كمال مطلوب است:

(مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلاّ لَيَعْبُدُونِ).(147)

يعنى: ((جن و انسانها را نيافريدم جز براى اينكه من را عبادت كنند)).

حج، يک نوع از انواع عبوديت و نمونه اى از نمونه هاى كامل آن است. پس يكى از حكمتهاى تشريع حج، عبادت سات كه فلسفه خلقت بشر مى باشد. در روايتى از امام صادق و امام باقرعليهماالسّلام نقل شده است:

((اَحَبَّ اللّه تَبارَکَ وَتَعالى اءَنْ يُعْبَدَ بِتِلْکَ العِبادَه فَخَلَقَ اللّه البَيْتَ فى الاَرْضِ وَجَعَلَ عَلى العِبادِ الطَّوافَ حَوْلَهُ وَخَلَقَ البَيْتَ المَعْمُورَ فى السَّماءِ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ اءَلف مَلَكٍ لايَعُودُنَ إ لَيْهِ اِلى يَوْمِ القِيامَهِ))(148)

يعنى: ((خداوند دوست داشت او را اينگونه عبادت كنند، لذا خانه كعبه را در زمين آفريد و بر بندگانش طواف پيرامون آن را واجب نمود. و بيت

المعمور را در آسمان آفرید که هر روز هفتاد هزار ملائکه بر آن وارد می شوند و تا روز قیامت

از حالت طواف پیرامون آن، بیرون نمی روند)).

حج را خداوند واجب کردچون نمونه کامل عبودیت و تسلیم است.

ب حج، عفو گناهکاران است

انسان هر لحظه در خطر است و هر زمان ممکن است مغلوب وسوسه شیطان قرارگیرد، لذا خداوند به انسان فرصتهای مناسبی داده است تا بتواند به درگاه خداوند توبه نموده و طلب بخشش کند. در بین شب و روزها، شب و روز جمعه را و در بین ماهها، ماه مبارک رمضان را و در بین سالها و طول عمر، سفر به حج را قرار داد تا بندگانش چنانچه گول شیطان را خورده و مغلوب هموای نفس واقع شدند، به درگاه خداوند پناه آورده و طلب بخشش کنند.

امیرالمؤ منین علیه السلام در وصف حج و عمره می فرماید:

((وَيَرْحَضانِ الذَّنْبَ))؛(149) یعنی: ((حج و عمره، گناه را پاک می سازد)).

ج حج، نشانه عظمت خداوند است

انسان وقتی به سفر حج می رود با نشانه های عظیم خداوند بیشتر آشنا می شود. و همین امر باعث می شود که بندگان خدا بیش از پیش در برابر عظمت خداوند تواضع نمایند. امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((جَعَلَهُ سُبْحانَهُ عَلامَةً لِتَواضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ))(150)

یعنی: ((خداوند حج را نشانه ای برای تواضع مردم در برابر عظمت خداوند قرار داد)).

د حج، آزمون انسانهاست

در بعضی روایات، فلسفه تشریع حج را آزمایش بندگان خدا معرفی کرده اند. خداوند با تشریع حج، پایبندی انسانها را به امر خودش می آزماید. حضور در این سرزمین گرم و پوشیدن لباس مخصوص و استفاده نکردن از سایه بان و ترک شکار و نزدیکی با همسر و دهها چیز دیگر، همه برای امتحان و آزمایش است. امام صادق علیه السلام ی فرماید:

((هذا بَیْتٌ اِسْتَعْبَدَ اللّه تَعالی بِهِ خَلْقَهُ لِیَخْتَبِرَ بِهِ طاعَتَهُمْ فی اِتْیانِهِ)).(151)

یعنی: ((خانه کعبه، خانه ای است که خداوند از بندگانش خواسته است تا نزد آن آمده و خدا را عبادت کنند. و می خواهد با این عمل، آنان را در انجام وظایف و طاعات، آزمایش کند)).

ه - حج، تجدید خاطره رسولخدا است

وقتی انسان به حج می رود و وارد مکه و مدینه می شود، نزول جبرئیل و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فداکاریها و پیکارهای مسلمانان، بنای مکه توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل، اسلام آوردن علی علیه السلام و خدیجه علیه السلام مقاومت مسلمانان در شعب ابی طالب و صدها واقعه و جریانات معنوی را در ذهن خود مجسم می سازد. و این امر باعث می شود تمام آن جریانات در طول تاریخ زنده بماند. و زنده ماندن این جریانات باعث تقویت اسلام و مسلمین می شود. پس یکی از حکمتهای تشریع حج در اسلام تجدید خاطره دوران رسول خدا است. امام صادق علیه السلام نیز درباره علت و فلسفه تشریع حج می فرماید:

(وَلِتُعْرَفُ آثارٍ رَسُولِ اللّه صلّی اللّه علیه و آله وَتُعْرَفُ اَخْبارُهُ وَیُذَکَرُ وَلایُنْسی)).(152)

یعنی: ((حج تشریع شده است تا آثار رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و اخبار او شناخته و

یادآوری شود و فراموش نگردد)).

و حج، تقویت دین اسلام است

حج پایگاه عظیم مسلمانان است. و حضور یکپارچه مسلمانان از سراسر دنیا موجب تقویت دین می شود. مسلمانان در موسم حج، پیروی از آیین اسلام و پایبندی به احکام الهی را به نمایش می گذارند و قدرت و توانایی خویش را به سایر ملّتها معرفی می کنند.

امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((وَالحَجَّ تَقْوِیَهٌ لِلدّینِ))(153)

یعنی: حج تقویت دین اسلام است)).

و فاطمه زهرا3 نیز می فرماید:

((وَالحَجُّ تَشْییداً لِلدّینِ))(154)

یعنی: ((حج، نمایش و اقامه دین است)).

پس فلسفه تشریع حج این است که مسلمانان با حضور گسترده خویش در مراسم حج، قدرت واقعی خویش و قوّت دین را در معرض نمایش بگذارند، لذا مراسم حج هرچه باشکوه و عظمت بیشتری برگزار شود، بهتر است.

ز حج، پایگاه تبلیغات احکام اسلام است

در حج، مردم از همه نقاط جهان شرکت می کنند، لذا بهترین پایگاه برای تبلیغ و تعلیم احکام شرع مقدس اسلام است. و یکی از حکمتهای مهم تشریع حج این است که در این موسم، کسانی که نسبت به مسایل اسلام و احکام شرع، کمتر آشنا هستند، از کسانی که آنها را می دانند، بیاموزند و پس از مراجعت به کشور و شهر خود نیز آنچه را یاد گرفته اند، نشر داده و به دیگران تعلیم دهند.

اميرالمؤ منين عليه السلام در نامه اى به ((قُثَمْ بن عباس)) كه از جانب آن بزرگوار بر مكه حكمفرما بود، مى فرمايد:

((فَاءَقِمْ لِلنّاسِ الحَجَّ وَذَكِّرهُمْ بِاَيّامِ اللّه وَاجْلِسْ لَهُمْ العَصْرَينِ فَاءَفْتِ المُسْتَفْتى وَعَلِّمِ الجاهِلَ وَذاكِرِ العالِمَ...))(155)

يعنى: ((با مردم، حج را بر پا دار و آنان را به روزهاى خدا يادآورى كن، در صبح و عصر با آنان بنشين و به كسانى كه از تو حكمى از احكام دين را

پرسیدند، پاسخ بده و نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن...)).

((فضل بن شاذان)) نیز از امام رضاعلیه السّلام نقل می کند که آن حضرت راجع به فلسفه تشریع حج فرمود:

((... مَعَ مافیهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَنَقْلِ اَخْبارِ الاَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلامِ إِلی کُلِّ صُقْعٍ وَناحِیَهِ، کَما قالَ اللّه تَعالی: فَلَوْلا نَفَرٌ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لَیَتَفَقَّهُوا فی الدّینِ وَلِیَنْذُرُوا قَوْمَهُمْ إِ ذا رَجَعُوا اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُون...)).(156)(157)

علما و اندیشمندان اسلامی باید از این فرصت استثنایی استفاده کنند و مردم مسلمان را با مسایل اجتماعی، معنوی، اقتصادی و سیاسی اسلام آشنا نمایند. باید مردم مسلمان را با سیره رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهماالسّلام آشنا سازند. باید آنان را نسبت به گرفتاریهای مسلمین و نقشه های شوم دشمنان اسلام آگاه نمایند. در این زمینه توصیه می کنم برادران و خواهران گرامی، پیام عرفانی و سیاسی حضرت امام خمینی (ره) به کسانی که به حج مشرّف شده اند را مطالعه نمایند. در خرازی از این پیام آمده است:

((روحانیون و مسؤ ولین محترم کاروانها و حج با توجه به مسؤ ولیت خطیری که در اداره و توجیه زایران محترم پذیرفته اند و با درنظر گرفتن شرایط استثنایی کشور جمهوری اسلامی ایران باید تمام همّت و تلاش خود را در برگزاری صحیح و منظم حج به کار گیرند و با سعه صدر و به دور از هر گونه توقع و منّتی زایران محترم بیت اللّه را در آموزش و تعلیم مناسک و مسائل حج همراهی نمایند و متناسب با حضور قشرهای مختلف اعم از بی سواد و باسواد برای آنان برنامه ریزی کنند و از نقش

سازنده خود و تاءثیر بزرگی که حج برای همیشه در سرنوشت انسان می گذارد، غافل نشوند، چرا که در آن فضا و شرایط معنوی، همه دلها برای تحول و پذیرفتن حق آماده است...)).(158)

در این موسم، می توان مسایل مهم اسلام را به مسلمانان جهان رسانید. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله ارها در موسم حج خطبه های طولانی برای مردم خواند، در ((صفا و منی)) بارها مردم را با مسایل اسلام آشنا می کرد و در روز غدیر، پیام مهم سیاسی الهی را برای مردم ابلاغ نمود.

ح حج، نمونه اجتماع و وحدت مسلمین است

در موسم حجّ از همه اقشار و گروهها و ملتهای مسلمان حضور دارند. همه آنان با هم لبّیک می گویند و مناسک حج را انجام می دهند. در حج مسلمانان با همدیگر آشنا می شوند و گرفتاریها و نیازهای همدیگر را مطرح می کنند و منافع عمومی مسلمانان را بررسی می نمایند و در نتیجه، وحدت و همبستگی آنان بیشتر می شود. در قرآن کریم می فرماید:

(وَاءذِّنْ فی النّاسِ بِالحَجِّ یَاءتُوکُ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَاءتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ لَیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اِسْمَ اللّه فی اَیّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی مارَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَهِ الا نْعامِ، فَکُلُوا مِنْها وَاطْعمُوا البائِسَ الفَقیرَ).(159)

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خداوند بندگان را مکلّف به انجام حج و طواف خانه کعبه گردانید؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

((... فَجَعَلَ فیهِ الاِجْتِماعَ مِنَ المَشْرِقَ وَالمَغْرِبِ لِیَتَعارَفُوا وَلِیَتَرَبَّح کُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجاراتِ مِنْ بَلَدٍ اِلی بَلَدٍ...))(160)

یعنی: ((در حج، مسلمانان از مشرق و مغرب در یک مکان اجتماع می کنند و همدیکر را می شناسند و هر گروهی از آنان از راه تجارت سود می

برند)).

حج واجب و فلسفه وجوب آن

((حج)) یا واجب است و یا مستحب. و حج واجب چند صورت دارد:

1 ((حجه الاسلام)).

و این حج را خداوند بر همه کسانی که استطاعت داشته باشند، واجب کرده است. (وَللّه عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيْتِ مَنْ اِسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً).(161)

2 ((حج استیجاری)).

3 ((حجی که به نذر و قسم و غیر اینها بر انسان واجب می شود)).

((حجه الاسلام)) در تمام عمر، فقط یکبار واجب است. ((ابن عباس)) می گوید: ((وقتی رسول خداصلّی اللّه علیه و آله مشغول خواندن خطبه ای پیرامون حج بود، اءقرع بن حابس نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: آیا در هر سال باید حج برویم؟ رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود: خیر...)).(162)

حجه الاسلام و تنها یکبار در تمام عمر واجب است، و چنانچه انسان مستطیع باشد، مستحب است، تکرار شود. و سرّ این مطلب روشن است؛ زیرا خداوند، رحمان و رحیم است و همواره در تکلیف بندگانش آسانترین آن را واجب کرده است. علاوه بر اینکه دین اسلام دین رحمتاست و هیچ گونه مشقت و سختی را بر امّت اسلام تحمیل نمی کند. و خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(يُريدُ اللّه بِكُمْ اليُسْرَ وَلايُريدُ بِكُمُ العُسْرَ)(163)

یعنی: ((خداوند، برای شما آسانی را می خواهد نه سختی را)).

لذا در مسافرت روزه را برداشت و رکعتهای نماز را کمتر کرده است. و حج نیز در تمام عمر فقط یکبار واجب شده است تا مسلمانان گرفتار عُسر و حرج نشوند. اگر حج در هر سال واجب بود، بندگان خدا قادر به انجام آن

نبودند و لازم می آمد خداوند متعال انسانها را به بیشتر از میزان توانایی و استعدادشان تکلیف کرده باشد، در حالی که می فرماید:

(لایُکَلِّفُ اللّه نَفْسا اِلاّ وُسْعَها).(164)

یعنی: ((خداوند هیچ انسان را مگر به میزان توانایی و استعدادش تکلیف نمی کند)).

در روایات نیز فلسفه یکبار واجب بودن حج، مطرح گردیده است. امام

رضاعلیه السّلام نیز می فرماید:

((اِنّما اُمِرُوا بِحَجَّهِ واحِدَهٍ لااَکْثَرُ مِنْ ذلِکَ لا نَّ اللّه وَضَعَ الفَرائِضَ عَلی اءَدْنی القُوَّهِ))(165)

یعنی: ((بر مسلمانان یک حج واجب شده است؛ زیرا خداوند واجبات را با توجه به پایین ترین نیرو، وضع کرده است)).

سفر به حج

رفتن به حج، ثواب ویژه ای دارد، کسی که به حج می رود خداوند بهشت را به او وعده داده است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((الحَجَّهُ ثَوابُها الجَنَّهُ))؛(166)

((یعنی: ثواب حج بهشت است)).

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((الحَجُّ وَالعُمْرَهُ سُوقانِ مِنْ اءَسْواقِ الا خِرَهِ وَالعامِلُ بِهِما فی جَوارِ اللّهِ، اِنْ اءَدَرَکَ مایَاءْمُلُ غَفَرَاللّه لَهُ وَاِنْ قَصَرَ بِهِ اءَجَلُهُ وَقَعَ اءَجْرُهُ عَلَی اللّه)).(167)

یعنی: ((حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرت است. هر کسی که در این دو بازار کار کند در حمایت خداوند است. اگر آنچه را خواسته بود به دست آورد، خداوند او را می آمرزد و اگر عمر او کوتاه بود و نتواند آنچه را خواسته بود به دست آورد، خداوند پاداشش را می دهد)).

در بعضی روایات وارد شده است: ((با هر قدم که زایر خانه خدا برمی دارد، برای او یک ثواب نوشته می شود و یک گناه از او کم می گردد)).(168)

در شرع مقدس اسلام وارد شده است: ((مستحب است کسی که می خواهد به زیارت خانه خدا برود، رفتن پیاده را بر رفتن سواه ترجیح دهد و رفتن با پای برهنه را بر رفتن با کفش برگزیند)).

از امام صادق علیه السلام با سندهای مختلف نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((ماعُبِدَ اللّه بِشَی ءٍ اءَفْضَلُ مِنَ المَشيِ إِلی بَيْتِهِ))(169)

یعنی: ((خداوند به چیزی

بهتر از پیاده رفتن به خانه اش، عبادت نشده است)).

و از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله روایت شده است:

((مَنْ حَجَّ بَیْتَ اللّه ماشِیاً کَتَبَ اللّه لَهُ سَبْعَهَ آلاف حَسَنَهٍ مِنْ حَسَناتِ الحَرَم. قیلَ: یا رسُولَ اللّه وَماحَسَناتُ الحَرَمِ؟ قالَ: حَسَنَهُ اَءلْفِ اَءلْفِ حَسَنَهٍ)) (170)

یعنی: ((هرکسی که پیاده به خانه خدا برود، خداوند هفت هزار خیرات از خیراتهای حرم را برای او می نویسد. از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله پرسیدند: خیراتهای حرم چیست؟ فرمود: خیرات هزار هزار خیرات)).

و نقل شده است که: ((هر گاه امام حسن علیه السلام به حج می رفت، پیاده و گاه پا برهنه بود)).(171)

نکته قابل توجه این است که چرا و به چه علت پیاده رفتن به حج بهتر از سواره رفتن و پابرهنه رفتن، بهتر از با کفش رفتن است؟ و به عبارت دیگر: فلسفه و سرّ این مطلب چیست؟

به نظر می رسد انسان در این سفر به دیار معشوق می رودو رسیدن به معشوق هرچه مشکلاتش بیشتر باشد، بیشتر نیز است. علاوه بر اینکه پیاده رفتن و یا پابرهنه رفتن نزد کسی، علامت خضوع و فروتنی در برابر آن کس می باشد. و عبادت خداوند هر اندازه از خضوع و فروتنی بیشتری برخوردار باشد، به حقیقت عبودیت نزدیکتر است.

در سه مورد، سواره رفتن به حج بهتر از پیاده رفتن است:

1 در صورتی که پیاده رفتن به حج موجب شود انسان در انجام مناسک حج و عبادت خدا ضعیف و ناتوان گردد، سواره رفتن بهتر است.(172)

2 در صورتی که انسان در ناز و نعمت باشد و تنها به خاطر اینکه کمتر خرج کند، پیاده به حج برود سواره رفتن

بهتر است.(173)

3 اگر پیاده رفتن به حج سبب شود که انسان در رفتن به مکه از دیگران عقب بماند، سواره رفتن بهتر است.(174)

فلسفه این احکام با کمی دقت روشن می شود:

اما در صورت اول، سواره رفتن به حج بهتر است؛ زریا رفتن به حج و پیمودن مسافت، از مقدمات حج است و فی نفسه مطلوب نمی باشد، ولی خود حج یک عمل واجب و مستقلی است و فی نفسه مطلوب می باشد. پس باید مقدمه را طوری انجام داد که به ذی المقدّمه نقصی وارد نگردد.

و اما در صورت دوّم نیز سواره رفتن بهتر است، زیرا در چنین پیاده روی قصد قربت نشده است و تنها ثمره آن تحمّل مشقّت است، پس چه بهتر که انسان سواره به حج برود و بدون احساس خستگی، مشغول دعا و عبادت شود.

و اما در صورت سوم نیز بهتر است انسان سواره به حج برود؛ زیرا هر اندازه در مکّه بیشتر حضور داشته باشد از فیض و برکات آن بهتر می تواند استفاده کند. واللّه العالم.

حج از ارکان دین اسلام است

حج از ارکان و ستونهای دین اسلام است، لذا اسلام و مسلمانی بدون حج تحقق پیدا نمی کند و اگر کسی بتواند به حج برود و از انجام آن سرپیچی کند، یکی از ارکان اسلام را ترک کرده است. امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((بُنِیَ الاِسْلامُ عَلی خَمْسٍ: عَلیَ الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالحَجِّ والوِلایَهِ وَلَمْ یُنادَ بِشَی ءٍ کَما نُودِیَ بِالوِلاَیَهِ)).(175)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((اَلْحَجُّ جَهادُ الضُّعَفاءِ))(176)

یعنی: ((حج جهاد ضعفاست)).

سپس امام صادق علیه السلام دستش را روی سینه اش گذاشت و فرمود: ((ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم)).

امام موسی کاظم علیه السلام نیز می فرماید:

((اَلْحَجُّ جَهادُ الضُّعَفاءِ وَهُمْ شیعَتِنا))(177)

یعنی: ((حج جهاد ضعفاست و ضعفا، شیعه ما هستند)).

از این روایات استفاده می شود که پیکار با دشمنان دین به دو صورت ممکن است:

1- پیکار و مبارزه با سلاحهای جنگی در میدان نبرد: اینگونه پیکار، شرایط ویژه ای دارد. باید انسان قدرت سلاح به دست گرفتن را داشته باشد، تشکّل و حکومت در دست او باشد، سربازان و جنگجویان در اختیار او باشند.

2- پیکار و مبارزه با سلاح تبلیغات: در این گونه پیکار نیازی به سلاح جنگی نیست، بلکه چنانچه سلاح جنگی نبود یا حکومت در دست دیگران بود و سربازانی در اختیار ما نبود، می توانیم با سلاح تبلیغات و نشر معارف الهی و راهنمایی مردم، با دشمنان دین پیکار کنیم. موسم حج، مهمترین زمان و بهترین مکان برای تبلیغ

معارف الهی و تبیین حقایق قرآنی و ترویج مسایل اسلامی است، لذا امام صادق علیه السلام پس از نقل حدیث نبوی ((الحج جهاد الضعفا)) می فرماید: ((ضعفا ما هستیم)).

و امام کاظم علیه السلام نیز می فرماید: ((ضعفا، شیعه ما هستند)).

شاید مراد این دو بزرگوار این باشد که اکنون حکومت در دست مخالفین ماست و برای پیکار و مبارزه آشکار و با سلاحهای جنگی، ضعیف هستیم، لذا باید به حج برویم تا از این راه بتوانیم معارف الهی را برای دیگران بیان کنیم.

شخصی خدمت امام سجادعلیه السّلام آمد و گفت: ((شما حج را بر جهاد ترجیح دادید درحالی که خداوند عزّوجلّ فرموده است:

(اِنَّ اللّه اشْتَری مِنَ المُؤ مِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَاءَمْوالَهُمْ بِاءَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ...).(178)

امام سجادعلیه السّلام فرمود: ادامه آیه را هم بخوان که درباره اوصاف مجاهدین فرموده است:

(التّائبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ...).(179)

هرگاه چنین رزمندگانی با این اوصاف پیدا کردم، جهاد با آنان بهتر از حج است.(180)

حج و برائت از مشرکین

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَاذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلَی النّاسِ یَوْمَ الحَجِّ الاَکْبَرِ اءنّ اللّه بَری ءٌ مِنَ المُشْرِکینَ وَرَسُولُهُ).(181)

یعنی: ((و این اعلامی است از خدا و پیامبرش برای مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکین بیزارند)).

اینجا لازم است پیرامون دو مطلب تحقیق کنیم:

1- معنای حج اکبر و اصغر.

2- فریاد برائت از مشرکین.

معنای حج اکبر و حج اصغر

مفسّران قرآن در تفسیر جمله (یوم الحج الاکبر) اختلاف کرده اند. درباره ((حج اصغر)) گفته اند: حج اصغر، عمره است. ولی درباره حج اکبر آرا و نظریات گوناگونی وجود دارد، مهمترین آنها سه نظریه است:

1 ((روز حج اکبر))، روز عرفه است. این قول به عمر، سعیدبن مسیّب، عطا، طاووس، مجاهد، ابوحنیفه و ابن زبیر نسبت داده شده است.(182)

2 ((روز حج اکبر)) تمامی روزهای حج است، همانگونه که ((جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ بعاث)) را که روزها طول کشید، ((روز صفین، روز جمل و روز بعاث)) می نامند، اینجا نیز منظور از ((روز حج اکبر))، تمامی ایّام حج است. این نظریه به ((مجاهد و شعبه)) نسبت داده شده است.(183)

3 ((روز حج اکبر))، روز عید قربان است. این نظریه را بسیاری از محدثان و مفسران قرآن کریم برگزیده اند و روایات زیادی نیز آن را تاءیید می کند.

فضیل بن عیاض می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون حج اکبر پرسیدم که چه روزی است؟ آن حضرت فرمود: مگر درباره حج اکبر، مطلب خاصی داری؟ عرض کردم: بله، ابن عباس می گوید: حج اکبر، روز عرفه است... امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤ منین علی علیه السلام فرموده است: حج اکبر، روز عید قربان است، آنگاه به فرموده خداوند عزّوجّل: (فسبّحُوا فی الاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ)(184) استدلال کرده

و می فرمود: این چهار ماه که به مشرکین مهلت داده شد، عبارت است از بیست روز از ماه ذیحجه، ماه محرم، صفر و ربیع الاوّل با ده روز از ماه ربیع الا خر. و اگر حج اکبر، روز عرفه باشد، مهلت داده شده، چهار ماه و یک روز خواهد شد)).(185)

در ادامه، همین روایت، فضیل بن عیاض می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای حج اکبر چیست؟

آن حضرت فرمود: این روز را حج اکبر نامیده اند؛ چون در آن سال بود که مسلمانان و مشرکان اجتماع کرده و هر دو طایفه حج را انجام دادند و پس از آن سال، هیچ مشرکی حج انجام نداد)).(186)

علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان نیز همین نظریه را برگزیده است و می فرماید:

((این نظریه مورد تاءید روایاتی است که از ائمه اطهارعلیهماالسّلام رسیده و با معنای اعلان برائت، مناسب تر، و با عقل نیز سازگار است؛ زیرا آن روز، بزرگترین روزی بود که مسلمانان و عموم مشرکین به حج آمده و در مِنی جمع شده بودند...)).(187)

اعلان برائت از مشرکین

خداوند در قرآن می فرماید:

(بَراءَةٌ مِنَ اللّه وِرَسُولِهِ اِلی الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ المُشْرِکینَ فَسیحُوا فی الاَرْضِ اءَرْبَعَةَ اءَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا اءَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّه وَاءَنَّ اللّه مُخْزِی الکافِرِینَ وَاذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلی النّاسِ یَوْمَ الحَجِّ الاَکْبَرِ اءَنَّ اللّه بَری ءٌ مِنَ المُشْرِکینَ وَرَسُولُهُ فَاِ نْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّکُمْ غَیْرَ مُعْجِزِی اللّه وَبَشِّر الَّذینَ کَفَروا بِعَذابٍ اءلیمٍ).(188)

یعنی: ((این اعلامِ بیزاری است از طرف خدا و پیامبرش به سوی مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید. پس ای مشرکان! چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما ناتوان

کننده خداوند نیستید و خدا خوارکننده کافران است. و این هشداری است از طرف خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند، پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید. و کسانی را که کافر شده اند، به عذابی دردناک مژده بده)).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(وقتی رسول خداصلّی اللّه علیه و آله مکّه را فتح کرد، از انجام مراسم حج توسط مشرکین جلوگیری ننمود. یکی از سنّتهای اعراب جاهلی در حج این بود که وقتی کسی وارد مکّه می شد و با لباس خود طواف می کرد، پس از طواف، دیگر نمی بایست آن لباس را نگه داشته و از آن استفاده کند، لذا آنان پس از طواف، لباس خود را به دیگری صدقه می دادند و یا از آن استفاده نمی کردند. بر این اساس، کسی که به مکه می آمد، لباسی را از کس دیگری عاریه می گرفت و پس از طواف به او برمی گرداند و اگر لباس عاریه ای پیدا نمی کرد، لباسی را کرایه می کرد و کسی که قدرت کرایه کردن لباس را نداشت و برایش یک لباس نیز بیشتر نبود، آن را از بدن بیرون آورده و عریان طواف می کرد. روزی زنی زیبا و خوبروی از زنان عرب، برای طواف به مسجدالحوام آمد و از دیگران درخواست کرد لباسی را به صورت عاریه یا کرایه به او بدهند، ولی کسی به او لباس نداد. به او گفتند: اگر با لباس

خود طواف کنی باید آن را صدقه بدهی، آن زن گفت: این تنها لباس من است، چطور آن را صدقه بدهم؟ لذا برهنه مشغول طواف شد، مردم به تماشای او ایستادند... پس از پایان طواف، عده ای از او خواستگاری کردند، آن زن گفت: من شوهر دارم. سیره رسول خداصلّی اللّه علیه و آله قبل از نزول سوره برائت این بود که با هیچ کس نجنگد مگر اینکه او جنگ را شروع کند.

وقتی این آیات از اوّل سوره برائت نازل شد، پیامبر آنان را به ابابکر داده و به او امر فرمودند تا به مکه برود و آیات را در منی و روز عید قربان برای مردم بخواند. همینکه ابابکر رفت، جبرئیلبر رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: یا محمد الایؤ دّی عنک الاّ رجل منک، این پیام را باید مردی از خاندان خودت ابلاغ کند. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله امیرالمؤ منین علی علیه السلام را به دنبال ابابکر فرستاد. علی علیه السلام در منطقه ((روحاء))(189) به ابابکر رسید و آیات را از او گرفت. ابابکر خدمت رسول خداصلّی اللّه علیه و آله برگشت و گفت: آیا درباره من آیه ای نازل شده است که تصمیم خود را عوض کردی؟ پیامبرصلّی اللّه علیه و آله فرمود: خیر، خداوند به من امر فرمود که این پیام توسط خود من یا مردی از خانواده ام ابلاغ گردد...)).(190)

درباره مفاد این پیام، طبرسی در مجمع البیان از زیدبن نضیع نقل می کند که او گفته است: از علی علیه السلام سؤ ال کردم: ماءموریت شما در ذیحجه چه بود؟

آن حضرت فرمود: ((من

براى ابلاغ چهار چيز ماءمور شدم:

1 فقط افراد مؤ من مى توانند داخل كعبه شوند.

2 كسى حق ندارد برهنه طواف كند.

3 از اين سال به بعد، هيچ كافرى حق ندارد با افراد مؤ من در مسجدالحرام اجتماع كند.

4 اگر بين پيامبرصلّى اللّه عليه و آله و كسانى از مردم، پيمانى هست كه زمان آن مشخص است، آن پيمان تا آن زمان باقى است و اگر بين پيامبرصلّى اللّه عليه و آله و كسانى از مردم پيمانى نيست تا زمان باقى مانده از ماههاى حرام (چهار ماه) فرصت دارد)).(191)

نكته اوّل: علّت اينكه پيامبرصلّى اللّه عليه و آله على عليه السلام را براى ابلاغ اين پيام ماءمور كرد، فقط دستور خداوند بارى تعالى بود. و اين از فضايل بزرگ اميرالمؤ منين على عليه السلام است. پيام خداوند بخصوص چنين پيام مهمى را فقط خود رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يا كسى كه در مقام و قرب الهى نزديک به او باشد، مى تواند ابلاغ كند.

و جاى تاءسف است كه عده اى از مفسرين اهل سنت براى انكار اين فضيلت مهم، از ظاهر كلام اينكه رسول خداصلّى اللّه عليه و آله على صلّى اللّه عليه و آله را براى ابلاغ اين پيام ماءمور كرد، اين بود كه در گذشته اعراب، پيمانهاى خود را نقص نمى كردند مگر با حضور كسى كه آن پيمان را بسته بود، يا مردى از آن خاندان باشد، لذا پيامبرصلّى اللّه عليه و آله ى خواست بهانه را از دست مشركان بگيرد و على عليه السلام را كه از اهل خود بود، به سوى مكه فرستاد!!!(192)

اين سخن صحيح نيست؛ زيرا از مفسرين

اهل سنّت سؤ ال می کنیم آیا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ودش و بدون اینکه جبرئیل به او امر کند، علی علیه السلام را برای گرفتن پیام از ابابکر و ابلاغ آن به مردم فرستاد یا آن حضرت پس از نزول جبرئیل و امر به اینکه ((لا یؤ دی عنک الا رجل منک)) اقدام به فرستادن علی علیه السلام به دنبال ابابکر و گرفتن پیام از او نمود؟

در صورت اوّل ممکن است بگوییم: پیامبرصلّی اللّه علیه و آله فقط به خاطر رعایت سنّت دیرینه اعراب، اقدام به این کار کرده است، ولی جای این سؤ ال باقی است که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله قبل از دادن پیام به ابابکر نیز به این رسوم اعراب آگاه بود، پس چرا از همان ابتدا این پیام را ب علی علیه السلام نداد تا برای مردم ابلاغ کند؟

و در صورت دوم ممکن نیست بگوییم: اقدام پیامبرصلّی اللّه علیه و آله برای فرستادن علی علیه السلام فقط طبق رسوم اعراب جاهلی بوده است؛ زیرا نزول جبرئیل برای چنین امری بخصوص، پس از دادن این پیام به ابابکر، حکایت از یک انتخاب الهی دارد و ممکن نیست خداوند جبرئیل را فقط برای پاسخگویی به یک سنّت غلط و رسم جاهلی، به سوی پیامبرصلّی اللّه علیه و آله بفرستد.

نکته دوّم: کعبه به منزله قلب مسجدالحرام است؛ چنانکه مسجدالحرام قلب حرم خدا و حرم خدا قلب جوامع اسلامی است. و همانطور که کعبه و مسجدالحرام جایگاه مسلمین است و باید از وجود مشرکین و بت پرستان پاک شود، جوامع اسلامی نیز باید از وجود مشرکین و بت پرستان پاک

گردد. خدا و رسولش از مشرکین بیزارند و این پیام به صورت آشکار در روز عید قربان توسط علی علیه السلام اعلان شد. چرا پیامبرصلّی اللّه علیه و آله ماءمور به ابلاغ و اعلان این پیام در جمع تمام مسلمانان و مشرکان شد؟ آیا غرض خداوند فقط نیامدن مشرکان به حرم خدا بود؟ اگر چنین باشد، پیامبرصلّی اللّه علیه و آله ی توانست با نوشتن نامه و پیغام دادن به قبایل مشرکین، این پیام را به آنان برساند. پس هدف، تنها نیامدن به حرم خدا نبود، بلکه هدف خداوند، اعلان انزجار و کوچک کردن مشرکان بود. هدف خداوند این بود که تمام مسلمانان از این امر آگاه شوند، لذا فرمود:

(اذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلىَ النّاسِ). و نفرمود: ((اذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلَى المُشْرِكينَ)).

هدف این بود که اعلان برائت از مشرکین به صورت یک سنّت در میان مسلمین پایدار بماند و مسلمانان در هر کجا که هستند و بخصوص در کنار خانه کعبه، بساط انواع شرک را برچینند. مسلمانان باید در همه زمانها شرک را در هر لباسی بشناسند و از آن اعلان برائت کنند. شرک در هر زمانی با لباس مخصوص آن زمان جلوه می کند. در گذشته در لباس لات و منات و عزّی جلوه می کرد و اکنون در لباس فحشا و فساد و استکبار و استعمار جهانی، جلوه کرده است. پس مسلمانان باید در چنین اجتماع بزرگی، فریاد برائت از زورگویی و استکبار را به گوش زورگویان و مستکبرین جهان برسانند، لذا امام خمینی (ره) آن عارف آگاه می فرماید:

((اعلان برائت از مشرکان که از ارکان توحیدی و واجبات سیاسی حج است،

باید در ایام حج به صورت تظاهر است و راهپیمایی با صلابت و شکوه هرچه بیشتر و بهتر، برگزار شود)).(193)

توصیه می کنم هر یک از زایران بیت اللّه الحرام قبل از سفر، پیام فریاد برائت امام خمینی (ره) را مطالعه کرده و رهنمودهای مقام معظم رهبری، حضرت آیت اللّه خامنه ای دامه ظله را که راهگشای زایران حج ابراهیمی است، ملاحظه نمایند.

آثار و منافع حج

حج علاوه بر آثار معنوی و اخروی، دارای منافع دنیوی نیز هست. در قرآن کریم می فرماید:

(وَاَذِّنْ فی النّاسِ بِالحَجِّ یَاْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَاْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ)(194)

یعنی: ((و در میان مردم به حج آواز ده، پیاده و سوازه بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند)).

در این آیه، جمله ((لیشهدوا منافع لهم)) اطلاق دارد و منافع دنیوی و اخروی را شامل می شود.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می فرماید: ((کلمه منافع، در این آیه اطلاق دارد و مقیّد به منافع دنیوی یا اخروی نشده است)).(195)

((ربیع بن خیثم)) از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را درخواست کرد، امام در پاسخ فرمود: ((منافع دنیا و آخرت را شامل می شود)).(196)

تحقیق و تفحص در روایات، بیانگر این واقعیت است که منافع دنیوی و اخروی حج، عبارتند از:

1 رفتن به حج موجب سلامتی بدن می شود؛ زیرا بدن انسان با سعی بین صفا و مروه، طواف، حضور در صحرای عرفات و... در تحرّک است و به گونه ای ورزش می کند.

2 حج، موجب زیاد شدن رزق می شود و فقر را می زداید.

3 حج، موجب بخشیده شدن

گناهان می گردد.

4 حج، انسان را وارد بهت کرده و از آتش جهنم محفوظ می دارد.

امام صادق علیه السلام از امام سجادعلیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((حَجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحُّ اَبْدانُکُمْ وَتَتَّسِعُ اَرْزاقُکُمْ وَیَصْلِحُ ایمانکم وَتَکْفَوُامَؤُونَه النّاسِ وَمَؤُونَهَ عَیالاتِکُمْ))

یعنی: ((به حج و عمره بروید تا بدنهای شما سلامت باشد و رزق و روزی شما زیاد شود و مخارج خانواده تان فراهم گردد)).

امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه می فرماید:

((وَحَجُّ البَیْتِ وَاعْتِمارِهِ فَإِنَّهُما یَنْفِیانِ الفَقْرَ وَیْرخَضانِ الذَّنْبَ))(197)

یعنی: ((یکی از بهترین راههای تقرّب به خداوند، حج و عمره است؛ زیرا حج و عمره فقر را می زدایند و گناه را پاک می سازند)).

((هشام بن حکم)) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((کسانی که به حج می روند سه گروه هستند: گروهی از آتش جهنم نجات پیدا می کنند و گروهی بی گناه می شوند مانند روزی که از مادر متولد شده اند و گروهی خانواده و اموالشان حفظ می شود و این کمترین فردی است که به حاجی می رسد)).(198)

حضور امام زمان (عج) در موسم حج

شکی نیست که خداوند باری تعالی این اجتماع عظیم و کنگره جهانی اسلام را بدون امام و پیشوا نمی گذارد. و امام زمان عج در تمام سالها در مراسم حج شرکت می کنند.

((عبید بن زراره)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

((یَفْقَدَ النّاسِ اِمامَهُمْ فَیَشْهِدُ المَوْسِمَ فَیَراهُمْ وَلایَرَوْنَهُ))(199)

یعنی: ((مردم امام خود را نمی بینند، آن حضرت در هنگام حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند)).

و از ((محمد بن عثمان عمری)) که یکی از کسانی است

که از سوی امام به نیابت منصوب شده بود، نقل شده است که او می گوید:

((واللّه انَّ صاحِبَ هذا الاَمر لَیَحْضُر المُوسِمَ کُلَّ سِنَهٍ یَری النّاسَ وَیَعْرِفَهُمْ وَلایَعْرِفُونَهُ))

((یعنی: به خدا سوگند! صاحب این امر هر سال در این موسم شرکت کرده و مردم را می بیند و آنان را می شناسد، ولی مردم، آن حضرت را نمی شناسند)).

((عبداللّه بن جعفر حمیری)) می گوید: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب الا مر را دیده ای؟

او گفت: بله، آخرین بار در کنار خانه خدا آن حضرت را زیارت کردم و او می فرمود:

((الّلهُمَّ اَنْجِزْ لی ما وَعَدْتَنی)).

شرایط قبول شدن حج

هر عبادتی، زمانی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت گردد؛ مثلاً نماز در صورتی قبول می شود که نمازگزار در مکان غصبی نباشد، لباس یا بدنش نجس نباشد، طهارت داشته باشد، حج نیز در صورتی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت شود. شرایط قبول شدن حج سه چیز است:

1 مخارج حج از مال حلال باشد

مالی که انسان صرف حج می کند باید حلال باشد؛ زیرا این سفر یک سفر الهی و مقصود از آن، رسیدن به کمالات معنوی است و چنین مقصودی با مال حرام، تحقق پیدا نمی کند.

از ائمه معصومین روایت شده:

((هر کسی که با مال حرام به حج برود، هنگامی که در حال احرام کلمه ((لبّیک)) را بر زبان جاری می کند، خطاب می رسد ما تو را نمی پذیریم)).

(200)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

((إذا اِكْتَسَبَ الرَّجُلُ مالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبّی، نُودِیَ لالَبَّیکَ وَلاسَعْدَیْکَ وَإِنْ کانَ مِنْ حَلِّهِ فَلَبّی، نُودِیَ: لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ))(201)

یعنی: ((اگر کسی مال حرامی کسب کند و با آن به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لبیّک))، خطاب می رسد: ما تو را نمی پذیریم. و اگر مال حلالی کسب کند و به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لبیّک))، خطاب می رسد: ما تو را می پذیریم)).

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در آخرین خطبه ای که قبل از رحلت بیان کردند، فرمود:

((وَمَنْ اِكْتَسَبَ مالاً حَراماً لَمْ یَقْبِلِ اللّه مِنْهُ صَدِقَةً وَلاعِتْقاً وَلاحَجّاً وَلااعتِماراً)).(202)

یعنی: ((هر کسی که مال حرامی کسب کند، خداوند صدقه و آزاد کردن بنده و حج و عمره اش را قبول نمی کند)).

2 قصد قربت و اخلاص

قصد قربت، شرط قبولی هر عبادتی است. و هیچ عبادتی بدون قصد قربت و اخلاص، مقبول درگاه خداوند نمی شود. و هر چه مرتبه اخلاص بالاتر و کاملتر باشد، عابد به حقیقت عبادت، نزدیکتر شده و عبادتش مقبول درگاه احدیت می شود.

در حج نیز قصد قربت و اخلاص شرط است. اگر کسی حج برود صرفاً برای اینکه به

او ((حاجی)) بگویند، و یا برای اینکه مورد طعن دیگران واقع نگردد و یا برای اینکه تجارت کند و یا برای اینکه تفریح کند، حج او مقبول درگاه خداوند نیست؛ زیرا حقیقت حج عبارت است از روی آوردن به سوی خداوند و بریدن از هر چه غیر اوست.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((یَاْتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَکُونُ فیهِ حُجُّ المُلُوکِ نَزْهَةً وَحَجُّ الاَغنِیاءِ تَجارَةً وَحَجُّ المَساکِینَ مَسْاَءَلَةً))(203)

یعنی: ((زمانی می رسد که پادشاهان به حج می روند تا تفریح کنند و ثروتمندان به حج می روند تا تجارت کنند و فقرا به حج می روند تا نیاز خود را برآورده سازند)).

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

((مَنْ حَجَّ یَریدُ بِهِ اللّه وَلایُریدُ بِهِ رِیاءً وَلاسُمْعَةً غَفَرَ اللّه لَهُ اَلْبَتَّةَ))(204)

یعنی: ((کسی که به حج برود فقط برای خدا، نه برای خودنمایی و کسب عنوان، خداوند او را می آمرزد)).

و در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

((اَلْحَجُّ حَجّانِ: حَجُّ للّه وَحَجُّ لِلنّاسِ، فَمَنْ حَجَّ للّه کانَ ثَوابُهُ عَلَی اللّه الجَنَّةَ وَمَنْ حَجَّ لِلنّاسِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی النّاسِ یَوْمَ القِیامَهِ)).(205)

یعنی: ((حج دو نوع است: حج برای خدا و حج برای مردم؛ کسی که برای خدا حج کند، پاداش او بهشت است و کسی که برای مردم حج برود، در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد)).

3 ولایت

((ولایت)) ائمه اطهارعلیهم السّلام یکی از اساسی ترین شرایط قبولی حج است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَاللّه ! لَوْ اَنَّ عَبْداً عَبَدَاللّه اءَلْف عام حَتّى يَنْقَطِعُ عَلْباؤُهُ هِوَماً ثُمَّ اءَتى اللّه بِبُغْضِفا اَهْلَ البَيْتِ لَرَدَّ اللّه عَلَيْهِ عَمَلَهُ))(206)

يعنى: ((به خدا سوگند ! اگر بنده اى خداوند را هزار

سال عبادت کند به اندازه ای که رگ گردن او فرتوت گردد، ولی با کینه ما اهل بیت بمیرد، خداوند تمام اعمال او را به خودش برمی گرداند)).

و از امام سجادعلیه السّلام نیز نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّ اَفْضَلَ البَقاعِ مابَیْنَ الرُّکْنِ وَالمَقامِ وَلَوْ اَنَّ رَجُلاً عَمَّرَ ماعَمَّرَ نُوحٌ7 فی قَوْمِهِ، یَصُومُ النَّهارَ وَیَقُومُ الَّلیلَ فی ذلِکَ المَقام ثُمَّ لَقَی اللّه عَزَّوَجَلَّ بَغَیْرِ وِلایَتِنا لَمْ یَنْتَفِعْ بِذلِکَ شَیْئاً)).(207)

یعنی: ((بهترین مکان برای عبادتو بین رکن و مقام ابراهیم است، ولی اگر کسی غمر نوح را داشته باشد و در تمام عمر، روزه نگیرد و میان رکن و مقام ابراهیم، شبها را تا صبح نماز بخواند، اما بدون ولایت ما خداوند را ملاقات کند، هیچ ارزشی برای او ندارد)).

حج بدون ولایت، حج مردمی است که در زمان جاهلیت زندگی می کردند. از امام باقرعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت در حالی که می دید مردم به اطراف خانه کعبه طواف می کنند، فرمود:

((مردم در دوران جاهلیت اینطور طواف می کردند، ولی خداوند به مردم فرمان حج داد تا پس از طواف، به سراغ ما بیایند و پایداری خودشان را نسبت به اطاعت ما و دوستی و محبتشان را نسبت به ما و قدرتشان را برای یاری ما عرضه نمایند.(208)

این روایات، بیانگر این واقعیت است که انجام مناسک حج بدون ولایت، همان حج مردم زمان جاهلیت است. و حج کامل و صحیح آن است که انسان مناسک حج را به گونه ای که ائمه اطهارعلیهم السّلام دستور داده اند، انجام دهد.

در بعضی از روایات، ((ولایت)) به عنوان یکی از ارکان دین مطرح گردیده؛ چنانکه

حج نیز یکی از ارکان شمرده شده است.

امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((بُنِیَ الاِسْلامُ عَلی خَمْسٍ: عَلیَ الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالحَجِّ والوِلایَهِ وَلَمْ یُنادَ بِشَی ءٍ کَما نُودِیَ بِالوِلَایَهِ)).(209)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

این روایات نیز حکایت از این مطلب دارد که حج، بدون ولایت، حج کامل و صحیح نیست.

اقسام حج و عمره

اینجا لازم است قبل از پرداختن به عمره و اهمیت آن، خلاصه اقسام حج و عمره را بیان کنیم و تفصیل آن بعداً خواهد آمد. فریضه حج سه نوع است:

1- حج تمتّع

این نوع از حج بر کسانی واجب است که مستطیع بوده و فاصله مسکن او با مکّه شانزده فرسخ (96 کیلومتر) یا بیشتر باشد.

((حج تمتع، دارای سیزده عمل است: احرام در مکه، وقوف در عرفات، وقوف در مشعرالحرام، رمی جمره عقبه، قربانی در منی، تراشیدن سر یا تقصیر در منی، طواف حج تمتع، نماز طواف، سعی بین صفا و مروده، طواف نساء، نماز طواف نساء، ماندن در منی، در شب یازدهم و دوازدهم ذیحجه، رمی سه جمره در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه.

علّت نامگذاری این نوع از حج را به ((حج تمتع)) این است که کلمه ((تمتّع)) به معنای لذت بردن و بهره مند شدن است. و در فاصله میان عمره تمتع و حج تمتّع، چیزهایی که به واسطه احرام، حرام شده بود، حلال می شود و می توان از آنها بهره مند شد، فقط تراشیدن سر در میان عمره و حج تمتّع به حرمت خود باقی است.

2- حج افراد

این نوع از حج در سه صورت واجب می شود:

الف: کسی که مستطیع است و منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (96 کیلومتر) فاصله داشته باشد.

ب: کسی که حج تمتع بر او واجب است ولی به خاطر تنگی وقت و دیر رسیدن به مکه نتواند تمام اعمال عمره تمتع را به جا آورد، در این صورت، چنین اشخاصی باید نیت خود را از احرام عمره تمتع به احرام حج افراد، تغییر دهند، و به عرفات رفته و سپس به مشعر بروند و سایر اعمال حج را انجام دهند و بعداً عمره مفرده ای به جا آورند.

ج: زنی که به واسطه عادت ماهیانه نتواند وارد مسجدالحرام

شود و از انجام اعمال عمره تمتع باز بماند؛ چنانچه این حالت تا روز نهم ذیحجه موقع وقوف در عرفات هست، ادامه پیدا کند، باید نیت خود را از حج تمتع به حج افراد تغییر دهد و پس از انجام اعمال حج، عمرهغ مفرده ای انجام دهد.

علت نامگذاری این نوع از حجبه حج افراد این است که انسان در این حج، منفرداً و بدون قربانی به حج می رود.

3 حج قران

این حج نیز مخصوص کسانی است که مستطیع هستند و فاصله منزل آنها تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (96 کیلومتر) است.

در حج افراد لازم است هنگام بستن احرام، تلبیه گفته شود، ولی در حج قران انسان می تواند در هنگام احرام، تلبیه بگوید و یا حیوانی را برای قربانی همراه خود ببرد. و علت نامگذاری این نوع از حج به حج قران، این است که انسان در این حج گاهی با خود قربانی را همراه و مقرون می نماید.

((عمره)) نیز دو قسم است:

1 عمره تمتّع

عمره تمتّع قبل از حج تمتّع انجام می گیرد و اعمال آن عبارتند از: احرام در میقات، طواف کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، تقصیر. عمره تمتّع و حج تمتّع مربوط به همدیگر هستند، طوری که هر دو یک عمل محسوب می شوند.

2 عمره مفرده

عمره مفرده، دارای هفت واجب است: احرام، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، حلق یا تقصیره، طواف نساء، نماز طواف نساء، عمره مفرده فقط در چند مورد واجب است:

الف: کسی که منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ فاصله داشته باشد. این شخص اگر استطاعت حج و عمره را داشته باشد، هر دو بر او واجب

است. و اگر استطاعت حج تنها یا عمره مفرده تنها را داشته باشد، فقط همان حج یا عمره بر او واجب می باشد.

ب، ج: در آن دو مورد دیگری که در حج افراد ذکر شد.

د: در موردی که عمره مفرده متعلّق نذر یا عهد یا قسم قرار گیرد.

در غیر این موارد، عمره مفرده در تمام ماههای سال و بخصوص در ماه رجب، مستحب است.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((اَلْحَجَّةُ ثَوابُها الَجَنّةُ وَالعُمْرَةُ کَفّارَةُ کُلِّ ذَنْبٍ)).(210)

یعنی: ((پاداش حج، بهشت می باشد و عمره، کفاره هر گناهی است)).

عمره مفرده در ماه رجب از عمره مفرده در سایر ماهها افضل است. امام صادق علیه السلام ی فرماید:

((اَلْمُعْتَمَرُ یَعْتَمِرُ فی اءَیِّ شُهُورِ السَّنَهِ شاءَ وَاءَفْضَلُ العُمْرَهِ عُمْرَةُ رَجَبٍ)).(211)

یعنی: ((کسی که می خواهد عمره برود، در هر یک از ماههای سال که بخواهد می تواند، ولی بهترین عمره، عمره ماه رجب است)).

پاداش کسی که به حج و عمره می رود

((حج))، یک عبادت بسیار

با فضیلتی است. و برای کسی که توفیق یابد به حج یا عمره برود، خداوند پاداش ویژه ای را اختصاص داده است.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: ((حاجی، هنگامی که آماده رفتن به حج می شود، خداوند در برابر هر چیزی که بردارد و بگذارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او برمی دارد، و ده درجه او را بالا می برد. و نیز وقتی سوار بر شترش می شود، در برابر هر قدمی که شتر برمی دارد همین پاداش برای حاجی ثبت می شود...)).(212)

امام باقرعلیه السّلام نیز فرموده است: ((کسی که به حج می رود، وقتی لوازم سفر را آماده می کند، خداوند در برابر هر قدمی که برای آماده کردن لوازم سفر برمی دارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او می زداید و ده درجه او را بالا می برد. و هنگامی که لوازم سفر را آماده نمود و به کاروان پیوست، خداوند در برابر هر قدمی که به زمین بگذارد و بردارد، همان پاداش قبلی را به او می دهد و وقتی تمام مناسک حج را انجام دهد، خداوند گناهانش را می بخشد...)).

حج انسان را از گناهان بیمه می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَلاتَکْتُبُ عَلَیْهِ الذُّنُوبُ اءَرْبَعَهُ اءَشْهُرٍ وَتَکْتُبُ لَهُ الحَسَناتُ اِلاّ اءَنْ یَاءتی بِکَبیرَهٍ)).(213)

یعنی: ((کسی که به حج برود تا مدت چهار ماه، گناهان او (که از روی سهل انگاری انجام می دهد) نوشته نمی شود و فقط کارهای نیک و شایسته اش ثبت می شود، مگر اینکه گناه کبیره انجام دهد)).

اگر حاجی در سفر

حج بمیرد، خداوند او را از وحشت روز قیامت در امان می دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

((مَنْ ماتَ فی طَریقِ مَکَّه ذاهِباً اءَوْجائِیاً اءَمِنَ مِنَ الفَزَعِ الاکْبَرِ یَوْمَ القِیامَهِ)).(214)

یعنی: ((هر کسی که در راه رفتن به مکه یا آمدن از مکه بمیرد، از وحشت بزرگ در روز قیامت در امان است)).

پاداش دیگر حاجی این است که در طول مسافرتو بر خداوند وارد می شود و مهمان اوست لذا هر حاجت مشروع و ممکنی را که از خداوند بخواهد، او برآورده می سازد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((الحَجّاجُ وَالعُمّارُ وَفْدُ اللّه یُعْطبهِمْ ماسَاءَلُوا وَیَسْتَجیبُ دُعائَهُمْ وَیَخْلِفُ نَفَقاتَهُمْ)).(215)

یعنی: ((کسانی که به حج و عمره می روند، بر خداوند وارد شده اند و هرچه از خداوند بخواهند به آنان می دهد و دعای آنان را مستجاب می کند و مخارج آنان را می پردازد)).

و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّ ضَیْفَ اللّه عَزَّوَجَلَّ رَجُلٌ حَجَّ وَاعْتَمَرَ، فَهُوَ ضَیْفُ اللّه حَتیّ یَرْجِعَ اِلی مَنْزِلِهِ))(216)

یعنی: ((مهمان خداوند مردی است که حج و عمره می رود، او تا هنگامی که به خانه اش برگردد، مهمان خداوند است)).

یکی دیگر از پاداشهای کسی که به حج و عمره برود این است که تمام گناهانش پاک می شود و مانند روزی که از مادر متولد شده، هیچ گناهی ندارد. از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله قل شده است که آن حضرت فرمود:

((مَنْ حَجَّ هذا البَیْتِ فَلَمْ یَرْفَثْ وَلَمْ یَفْسِقْ، خَرُجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیَومٍ وَلَدَتْهُ اَمُّهُ)).(217)

یعنی: ((هر کسی که خانه خدا را طواف نموده و اعمال حج را انجام دهد
و)

در آن هنگام) آمیزش، و نافرمانی خدا نکند، از گناهانش بیرون می رود مانند روزی که مادرش او را زاییده است)).(218)

پاداش کسی که به حاجی کمک کند

کمک کردن به کسی که قصد مسافرت به حج را دارد، پاداش ویژه ای دارد. امام سجادعلیه السّلام فرموده است:

((مَنْ خَلَفَ حاجّاً فی اَهْلِهِ وَمالِهِ کانَ لَهُ کَاَءَجْرِهِ حَتّی کَاَءَنَّهُ یَسْتَلِمُ الاَحْجارَ)).(219)

یعنی: ((کسی که سرپرستی خانواده و اموال حاجی را بر عهده بگیرد، پاداش او مانند پاداش حاجی است و گویا خود او سنگهای خانه کعبه را استلام می نماید)).

آداب سفر حج و عمره

سفر حج و عمره از جهات گوناگونی با سایر مسافرتها فرق دارد. و در واقع سفر حج یک سفر الهی است. در این سفر، انسان به دیدار دوست و معشوق حقیقی خویش می رود. و لذا در طول سفر، رعایت چند نکته لازم است:

1 صدقه بدهد

هرگاه انسان بخواهد مسافرتی برود، مستحب است در ابتدای سفر، صدقه بدهد؛ زیرا صدقه، بلا را دفع می کند. در بعضی از روایات، سفارش شده است که در روز چهارشنبه یا در حالی که قمر در برج عقرب هست، به مسافرت نروید، زیرا مسافرت در این روزها عاقبت و نتیجه خوبی ندارد، ولی انسان می تواند با دادن صدقه در همین روزها نیز به مسافرت برود.

((حماد بن عثمان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسافرت در روزهای نحس مانند روز چهارشنبه و غیر آن، مکروه است؟

آن حضرت فرمود: ((در ابتدا سفر صدقه بده و هرگاه خواستی به مسافرت بروی آیه الکرسی را هر شب قرائت کن)).(220)

2 دعای سفر را بخواند

مستحب است انسان هنگام رفتن به حج دعای سفر حج را بخواند. از امام صادق علیه السلام قل شده است که آن حضرت درباره دعای سفر حج و عمره، فرموده است: هر گاه خواستی از خانه بیرون آمده و به حج و عمره بروی دعای فرج را بخوان و بگو:

((لااِلهَ اِلاّ اللّه الحَلیمُ الکَریمُ، لااِلهَ اِلاّ اللّه العَلِیُّ العَظِیمُ، سُبْحانَ اللّه رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الاَرْضینَ السَّبْعِ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِیمِ وَالحَمْدُللّه رَبِّ العالَمین)).

سپس بگو: ((اءَللّهُمَّ کُنْ لی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَمِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ)).

سپس بگو: ((بِسْمِ اللّه دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللّه خَرَجْتُ وَفی سَبیلِ اللّه، اءَللّهُمَّ إِنّی اُقَدِّمُ بَینَ یَدَی نِسْیانی وَعَجِلَتی بِسْمِ اللّه وَمَا شاءَ اللّه فی سَفَری هَذا ذَکَرْتُهُ اءَوْ نَسَیْتُهُ، اءَللّهُمَّ اءَنْتَ المُسْتَعانُ عَلَی الاُمُورِ کُلِّها وَاءَنْتَ الصّاحِبُ فی السَّفَرِ وَالخَلیفَهُ فی الاَهْلِ، اءَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطوِلَنا الاَرْضَ وَسَیِّرْنا فیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ، اءَللّهُمَّ اصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فیها رزَقْتَنا

وَقِنا عَذابَ النّارِ، اَللّهُمَّ إِنّى اَعُوذُبِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلِبِ وَسُوءِ الْمُنْظِرِ فى الاَهْلِ وَالمالِ وَالوَلَدِ، اَللّهُمَّ اَنْتَ عُضُدى وَناصِرى، بِکَ اَحِلُّ وَبِکَ اَسِيرُ، اَللّهُمَّ إِنّى اَسْئَلُکَ فى سَفَرى هَذا السَّرُورُ وَالعَمَلُ بِما يُرضيکَ عَنّى، اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنّى بُعْدَهُ وَمَشِقَّتَهُ وَاصْبِحْنى فيهِ وَاخْلِفْنى فى اَهْلى بَخَيْرٍ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّه، اَللّهُمَّ إِنّى عَبْدُکَ وَهذا حَمْلانُکَ وَالوَجْهُ وَجْهُکَ وَالسَّفَرُ إِلَيْکَ وَقَدْ اطَلَعْتَ عَلى مالَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ اَحَدٌ، فَاجْعَلْ سَفَرى هذا کَفّارَهٌ لِما قَبِلَهُ مِنْ ذُنُوبى وَکُنْ عَوْناً لى عَلَيْهِ وَاکْفِنى وَعْثَهُ وَمَشِقَّتَهُ وَلَقِّنّى مِنَ القَوْلِ وَالعَمَلث رِضاکَ فَإِنَّما اَنَا عَبْدُکَ وَبِکَ وَلَکَ)).

و وقتى پاى خود را در وسيله اى که براى رفتن به حج مهيّا شده گذاشتى، بگو:

((بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، بِسْمِاللّه وَاللّه اَکْبَرُ)).

و هنگامى که سوار آن وسيله شدى و لوازم خود را برداشتى، بگو:

((اَلْحَمْدُللّه الَّذى هَدانا لِلا سلامِ وَعَلَّمْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ، سُبْحانَ اللّه سُبْحانَ الَّذِى سَخَّرَلَنا هذا وَماکُنّا لَهُ مُقْرِنينَ وَاَنا إ لى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَالحَمْدُللّه رَبِّ العالَمين، اَللّهُمَّ اَنْتَ الحامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالمُسْتَعانُ عَلَى الاَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغُنا بِلاغاً يَبْلُغُ إِلى خَيْرٍ، بَلاغاً يَبْلُغُ إِلى مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ، اَللّهُمَّ لاطَيْرَ اِلاّ طَيْرُکَ وَلاخَيْرَ إ لاّ جيْرُکَ وَلاحافِظَ غَيْرُکَ)).(221)

3 وصيت بکند

سفر حج بخصوص براى مسافرانى که از نقاط مختلف جهان به حج تمتّع و عمره مفرده مى روند، سفرى طولانى است و ممکن است از اين سفر برنگردند و قبل از برگشتن از دنيا بروند، لذا اهل بيت اطهارعليهم السّلام سفارش کرده اند که انسان قبل از هر مسافرتى، به ويژه مسافرت حج، وصيّت کند و ديگران را نسبت به حقوق واجبه و پرداخت ديون خويش آگاه سازد. از امام رضاعليه السّلام

نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِذا اءَرَدْتَ الخُرُوجَ إِلَى الحَجِّ وَدَّعْتَ اءَهْلَکَ وَاءَوْصَیْتَ وَقَضَیْتَ ماعَلَیْکَ ماعَلَیْکَ مِنَ الَّدینِ)).(222)

یعنى: ((هرگاه خواستى به حج بروى با خانواده ات خداحافظى کن و وصیت نما و قرض خویش را پرداخت کن)).

4- خانواده خود را جمع کند

مستحب است قبل از شروع به سفر حج خانواده خود را جمع کرده و با همه آنان خداحافظى نماید. شیخ صدوق در کتاب ((المقنع فى الفقه)) مى گوید: ((هرگاه خواستى به سفر حج بروى، خانواده خود را جمع کن)).(223)

در کتاب ((فقه الرضا))(224) نیز به این امر، سفارش شده است.

و سرّ این امر شاید این باشد که انسان وقتى خویشان و خانواده اش را جمع کند، در حضور خود آنان حلالیت مى طلبد و در واقع با خاطرى آسوده به دیار دوست سفر مى کند. بدیهى است در این سفر الهى، هنگامى انسان موفق به انجام آن و به مطلوب نایل مى گردد که هیچکس از او ناراضى نباشد.

5 دو رکعت نماز بخواند

در کتاب ((فقه الرضا)) فرموده است: هرگاه خواستى به سفر حج بروى، خانواده خود را جمع کن و دو رکعت نماز بخوان و خداوند را تمجید کن و بر پیامبر اکرم صلّى اللّه علیه و آله لوات بفرست و آنگاه دو دست خویش را به سوى خداوند بلند کن و بگو:

((اءَللَّهُمَّ إِنى اءَسْتَوْدِعُکَ الیَوْمَ دینى وَمالى وَنَفسى وَاءَهْلِى وَوَلَدى وَجَمِیعَ جَیْرانى وَاءَخْوانَنَا المُؤ مِنینَ الشّاهِدَ مِنّا وَالغائِبَ عَنّا)).(225)

6 تنها به مسافرت نرود

در روایات زیادی سفارش شده است که تنها به مسافرت نروید. امیرالمؤ منین علی علیه السلام ه امام حسن وصیت می کند که:

((سَئِلْ عَنِ الرَّفیقِ قَبْلَ الطَّریقِ)).(226)

یعنی: ((قبل از مسافرت، جویای رفیق باش)).

((لقمان)) نیز به پسرش سفارش کرده است که:

((یابُنَی ! اَلرَّفیقُ ثُمَّ الطَّریقُ))(227)

یعنی: ((ای پسرم ! ابتدا رفیق پیدا کن و سپس به مسافرت برو)).

امام صادق علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ((آیا می خواهید برترین مردم را به شما معرفی کنم؟))

اصحاب گفتند: بله.

آن حضرت فرمود: ((کسی که تنها مسافرت کند و کسی که از کمک به دیگران خودداری نماید و کسی که خدمتکارش را بزند)).(228)

7 در مسافرت اخلاق نیکو داشته باشد

امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((مایَعْبَؤُ مَنْ یَسْلِکُ هَذا الطَّریقَ إِذا لَمْ یَکُنْ فیهِ ثَلاثٍ خِصالِ: وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعاصِی اللّه وَحِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الصُّحْبَهِ لِمَنْ صَحِبَهُ)).(229)

یعنی: ((اعتنایی نیست به کسی که این راه (حج) را بپیماید ولی سه خصلت در او نباشد: 1- پاکدامنی که او را از گناه بازدارد. 2- بردباری که بر خشمش چیره شود. 3- برخورد خوب با رفیقش)).

8 به همسفر خود کمک کند

لازم است در مسافرت به همراهان کمک کرده و احتیاجات دیگران به ویژه کسانی که ضعیف هستند را برآورده سازد)). رسول خداعلیه السّلام

فرموده است:

((مَنْ اَعانَ مُؤْمِناً مُسافِراً نَفَّسَ اللّه عَنْهُ ثَلاثاً وَسَبْعينَ كُرْبَةً وَاَجارَهُ فى الدُّنيا وَالا خِرَةِمِنَ الغَمِّ وَالهَمِّ. وَنَفَّسَ عَنْهُ كَرْبَهُ العَظِيمَ يَوْمَ يَغُصُّ النّاسُ بِاَنْفاسِهِمْ)).(230)

یعنی: ((هر کسی که مسافر مؤ منی را کمک کند، خداوند 73 گرفتاری را برای او برطرف می کند و او را در دنیا و آخرت از نگرانی و اندوه پناه می دهد و آن گره بزرگ را روزی که مردم نفسهایشان در گلو حبس می شود، برای او می گشاید)).

گزیده مناسک حج و عمره

همانطور که قبلاً اشاره شد، حج سه نوع است:

1- حج تمتّع.

2- حج قِران.

3- حج اِفراد.

عمره نیز بر دو نوع است:

1- عمره تمتّع.

2- عمره مفرده.

((عمره تمتّع)) در واقع یک عمل مستقلّی نیست، بلکه مربوط به حج تمتّع می باشد و باید قبل از اعمال حج تمتّع، اعمال و مناسک عمره تمتع انجام گیرد.

مهمترین نوع از انواع حج، حج تمتّع است؛ زیرا حج تمتّع جامع تمام مناسک و اعمال حج قران و افراد و عمره مفرده هست، ولی این انواع جامع تمام مناسک حج تمتّع نمی باشند. و لذا ما ابتدا مناسک حج تمتع را توضیح می دهیم و سپس سایر انواع را ذکر خواهیم کرد.

حج تمتّع

((حج تمتع)) بر کسانی واجب است که فاصله منزل آنان با مکّه شانزده فرسخ (96 کیلومتر) یا بیشتر باشد مانند حجاج ایرانی. اعمال و مناسک حج برای این افراد از دو قسمت تشکیل یافته است.

1 عمره تمتع

حجاج ایرانی و کسانی که وظیفه آنان انجام حج تمتّع می باشد، باید قبل از اعمال و مناسک حج، ((عمره تمتّع)) به جا آورند. آنان فرصت دارند از اول ماه شوّال تا ظهر روز نهم ذیحجه، اعمال و مناسک عمره تمتع را به جا آورند و سپس آماده انجام مناسک حج بشوند. اعمال و مناسک عمره تمتع عبارتند از:الف

احرام

اوّلین عمل عمره تمتّع، ((احرام)) است؛ یعنی مردان باید دو تکّه پارچه غیر دوخته که یکی را لنگ و دیگری را روی شانه می اندازند،(231) بر تن انداخته و با نیّت احرام عمره تمتّع، تلبیه بگویند. بانوان نیز همین عمل را می توانند انجام بدهند هرچند می توانند لباس دوخته نیز بپوشند.

((تلبیه)) عبارت است از گفتن:

((لَبَّیْکَ اءللّٰهُمَّ لَبَّیْک ! لَبَّیْکَ لاشَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ !(232) إِنَّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالمُلْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْک !)).

این عمل را زایرین خانه خدا باید در یکی از میقاتهایی که در مسیر راه آنان هست انجام دهند.

میقاتهایی که برای احرام تعیین شده، پنج نقطه است:

1 مسجد شجره (ذوالحلیفه):

((مسجد شجره)) در هشت کیلومتری غرب شهر مدینه واقع شده است. افرادی که از مدینه و اطراف آن عازم مکه می باشند، در این میقات احرام می بندند.

2 وادی عقیق:

این محل در 94 کیلومتری شمال شرقی مکه قرار دارد. افرادی که از راه عراق و نجد می خواهند به مکه مشرّف شوند، در این محل مُحرم می شوند.

3 جُحفه:

((جُحفه)) در 156 کیلومتری شمال غربی مکه واقع شده است. و کسانی که از شام و کشورهای مجاور آن عازم مکه هستند، در این محل مُحرم می شوند.

4 یَلَمْلَم:

((یَلَمْلَم)) نام کوهی است که در 84کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع شده است. افرادی که از سمت یمن وارد مکه می گردند، آنجا مُحرم می شوند.

5 قرن المنازل:

این محل در 94 کیلومتری شرق مکه قرار دارد. و کسانی که از طائف عازم مکه هستند، آنجا مُحرم می شوند.

پس از پوشیدن لباس احرام به نیت احرام عمره تمتع و گفتن تلبیه، افراد، مُحرم می شوند. و در حالت احرام از اتکاب و انجام چند امر باید اجتناب شود:

1 شکار کردن حیوان.

2 جماع کردن.

3 عقد کردن.

4 استمنا.

5 استعمال عطریات.

6 سرمه کشیدن.

7 نگاه کردن در آینه.

8 فسوق.(233)

9 جدال.(234)

10 کشتن جانورانی که در بدن هستند.

11 انگشتر به دست کردن برای زینت.

12 روغن مالیدن به بدن.

13 زدودن مو از بدن.

14 بیرون آوردن خون از بدن.

15 ناخن گرفتن.

16 کندن دندان هرچند خون نیاید.

17 کندن گیاه یا درختی که در محدوده حرم روییده باشد.

18 همراه داشتن سلاح.

این موارد بین زن و مرد مشترک است. علاوه بر اینها، چهار امر دیگر بر مردان حرام است:

1 پوشیدن جامه دوخته

2 پوشیدن چیزی که تمام روی پا را بگیرد

3 پوشاندن سر.

4 سایه قرار دادن بالا سر. و دو امر دیگر نیز بر زنان حرام است:

1 پوشیدن زیور برای زینت.

2 پوشاندن روی خود با نقاب و روبند.

ب طواف کعبه

زایر خانه خدا پس از احرام وارد مکه می شود و باید به نیّت طواف، هفت مرتبه به دور خانه کعبه دور بزند.

طواف را باید از مکانی که حجرالا سود در آنجا قرار دارد شروع کند و در همان جا به پایان ببرد.

1 نیّت طواف کند.

2 اگر طواف کننده مرد است ختنه شده باشد.

3 عورتین پوشیده باشد.

رعایت چند نکته در حال طواف لازم است:

4 در حال طواف باید با طهارت باشد و بدن و لباسش نجس نباشد.

5 خانه کعبه در حال طواف باید در سمت چپ طواف

کننده باشد.

6 طواف کننده باید خارج از حجر اسماعیل طواف کند.

7 فاصله طواف کننده از خانه کعبه بیش از 5/26 ذراع حدود سیزده متر، نباشد. البته از طرف حجر اسماعیل این فاصله کم می شود و 5/6 ذراع می گردد.(235)

ج نماز طواف

پس از پایان یافتن طواف، باید دو رکعت نماز به نیّت نماز طواف نزد مقام ابراهیم بخواند.

د سعی بین صفا و مروه

چهارمین عمل از اعمال عمره تمتع این است که پس از انجام نماز طواف، باید هفت مرتبه فاصله بین کوه صفا و مروه را بپیماید، البته نقطه شروع سعی، کوه صفا و ختم آن در کوه مروه می باشد.

ه - تقصیر

بعد از سعی، باید تقصیر کند؛ یعنی مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت را کوتاه کند. پس از تقصیر، تمام اموری که بعد از احرام بر مُحرم حرام بود، بجز تراشیدن سر، حلال می شود.

2- حج تمتّع

پس از اتمام اعمال عمره تمتّع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتّع، بماند. اعمال و مناسک حج تمتّع عبارتند از:

الف احرام

اوّلین عمل از اعمال حج، احرام است. و کیفیت آن مانند احرام عمره تمتّع می باشد با این تفاوت که در اینجا باید نیت احرام حج تمتّع کند. این عمل

باید در مکه و زمانی انجام شود که بتواند به وقوف در عرفات که ظهر روز نهم ذیحجه شروع می شود، برسد.(236)

ب وقوف در عرفات

پس از احرام در مکّه، باید برای وقوف در عرفات به صحرای عرفات رفت و از ظهر روز نهم ذیحجه تا مغرب همان روز، در آنجا ماند.

ج وقوف در مشعر

بعد از وقوف در عرفات و پس از مغرب روز نهم ذیحجه باید به طرف مشعرالحرام حرکت کرده و شب دهم را از اذان صبح تا طلوع آفتاب در آنجا بماند.

د- رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفاب در روز دهم ذیحجه باید به منی رفت. در منی چند عمل باید انجام گیرد، اولین عمل واجب در منی، زدن هفت عدد سنگ به ستونی به نام ((جمره عَقبه))(237) است.

ه - قربانی:

پس از سنگ زدن به جمره عقبه، باید به قربانگاه رفته و یک شتر یا گاو و یا گوسفند، قربانی کرد. حیوانی که قربانی می شود، باید این شرایط را داشته باشد:

1 مریض نباشد.

2 خیلی پیر نباشد.

3 ناقص العضو نباشد.

4 کوری یا لنگی واضح نداشته باشد.

5 دُم بریده نباشد.

6 گوش بریده نباشد.

7 شاخش شکسته نباشد.

8 لاغر نباشد.

9 بیضه هایش را نکشیده باشند.

و حلق یا تقصیر

ششمین عمل حج، حلق یا تقصیر است؛ یعنی باید سر را بتراشد و یا مقداری از ناخن یا موی خود را بچیند.(238) با انجام این عمل، تمام محرّمات احرام بر شخص حلال می شود بجز بوی خوش و زن.

ز طواف حج

پس از انجام اعمال منی، باید افراد به مکّه برگردند و در آنجا هفت مرتبه به همان ترتیبی که در طواف عمره ذکر شد به دور خانه کعبه دور بزنند، البته باید نیت طواف حج بنمایند.

ح نماز طواف حج

پس از طواف حج باید دو رکعت نماز به نیت نماز طواف حج خوانده شود.

ط سعی بین صفا و مروه

بعد از نماز طواف باید هفت مرتبه بین کوه صفا و مروه را بپیماید. پس از سعی بین صفا و مروه استعمال بوی خوش حلال می شود.

ی طواف نساء

پس از سعی بین صفا و مروه، باید هفت مرتبه به دور خانه کعبه با نیت طواف نساء دور بزنند.

ک نماز طواف نساء

یازدهمین عمل حج این است که باید پس از طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء خوانده شود. با انجام این اعمال، زن بر مرد و مرد بر زن حلال می شود.

ل بیتوته در منی

دوازدهمین عمل حج این است که شب یازدهم ذیحجه و شب دوازدهم را از غروب تا نیمه شب با قصد قربت در منی باشند.

م رمی جمرات

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه باید به هر یک از سه ستون سنگی،ابتدا ((جمره اولی)) و بعد ((جمره وسطی)) و سپس ((جمره عقبه)) را سنگ بزنند.

در روز دوازدهم ذیحجه بعد از ظهر شرعی، حاجی می تواند از منی خارج شود. و اگر روز دوازدهم از منی خارج نشود و تا غروب آفتاب بماند، باید شب سیزدهم را در منی بماند و روز سیزدهم، جمرات سه گانه را سنگ بزند و بعد، از منی خارج شود.

حج قران و حج افراد

((حج قران و حج افراد)) بر کسانی واجب است که فاصله منزل آنان تا مکّه کمتر از شانزده فرسخ باشد. تفاوت حج قران با حج افراد در این است که در حج افراد، باید با گفتن تلبیه، لباس احرام را پوشید و محرم شد، ولی در حج قران، انسان می تواند با گفتن تلبیه محرم شود و می تواند یک حیوانی برای قربانی به همراه خود بیاورد. و تفاوت این دو با حج تمتع در این است که اولاً: عمره لازم نیست و ثانیاً از منزل خود مُحرم می شوند.

عمره مفرده

در عمره مفرده، علاوه بر اعمالی که در عمره تمتّع ذکر شد، باید طواف نساء و نماز طواف نساء نیز انجام گیرد.

انواع حجهای واجب

حجهای واجب سه نوع است:

1 ((حجه الاسلام))؛

یعنی حج تمتّع، حج قران و حج افراد.

2 ((حج نذری))؛

اگر انسان نذر کند یا عهد کند و یا قسم بخورد که به حج برود، به وسیله نذر و عهد و قسم، حج واجب می شود.

3 ((حج نیابتی))؛

اگر انسان از طرف انسان دیگری اجیر شود که به حج برود، باید برای کسی که از طرف او اجیر شده، حج به جا آورد.

شرایط وجوب حجه الاسلام

((حجه الاسلام))، در تمام عمر، یک مرتبه بر کسی که دارای شرایط ذیل می باشد، واجب می شود:

1 بالغ باشد.

2 عاقل باشد.

3 آزاد باشد؛ یعنی بنده نباشد.

4 با رفتن به حج، مجبور به انجام حرام و یا ترک واجب مهمتری نشود.

5 مستطیع باشد. و استطاعت در صورتی حاصل می شود که:

اولاً: توشه راه و سفر را دارا باشد.

ثانیاً: توان رفتن یا تهیه کردن سواری را داشته باشد.

ثالثاً: در راه، مانع از رفتن نباشد.

6- به اندازه انجام دادن اعمال حج، وقت داشته باشد.

7- مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است (مثل زن و بچه) داشته باشد.

8- بعد از مراجعت از حج، کسب، زراعت و یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد.

علامت قبول شدن حج

در روایتی امیرالمؤ منین علی علیه السلام از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((اءیَهُ قَبولِ الحَجَّ تَرْکُ ماکانَ عَلَیْهِ العَبْدُ مُقیماً مِنَ الذُّنُبِ))(239)

یعنی: ((نشانه قبول شدن حج این است که حاجی پس از حج، گناهانی را که قبل از حج انجام می داده، ترک کند.))

همانطور که قبلاً اشاره شد، یکی از آثار حج این است که انسان را از گناهان پاک می کند. و کسی که از گناهان پاک شود، نباید دوباره مرتکب آنها شود.

بخش پنجم: اسرار مناسک حج

اشاره

در بخشهای گذشته، پیرامون اسرار مکّه و کعبه، مسجدالحرام، حج و عمره نکاتی بررسی و ذکر گردید، اکنون درباره اسرار مناسک حج و فلسفه تشریع آنها مطالبی را ذکر می کنیم.

این بخش از کتاب دارای اهمیت ویژه ای است؛ زیرا حج و هر عبادت دیکری، زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک شده و مقدمه ای برای رسیدن به معبود می شود که عابد رمز و راز اجزای آن را بفهمد و نسبت به حقیقت هر یک از اعمال و چگونگی انجام آنها آشنا باشد.

ترتیب در هر عبادتی، دلیل روشنی است بر اینکه اعمال و اجزای آن عبادت در طول همدیگر هستند و درک حقیقت هر یک از اجزای عبادت و انجام صحیح آن، متوقّف بر درک حقیقت و انجام صحیح جزء قبلی آنهاست. کسی که نماز می خواند، هنگامی مقام و مرتبه و حقیقت تکبیره الاحرام را

درک خواهد کرد که حقیقت و مرتبه نیّت را درک کرده و انجام دهد. و نیز زمانی به حقیقت قرائت و مفاد آن می رسد که تکبیره الاحرام را نیز آن گونه که شایسته آن هست انجام

دهد و درک مقام والای رکوع و انجام صحیح آن نیز متوقف بر شناختن مرتبه و حقیقت قرائت است. و همینطور سجده را زمانی می توان درک کرد و به حقیقت آن رسید که رکوع را درک کرده باشیم و سایر اعمال و اجزای نماز نیز چنین است.

در حج نیز ترتیب ویژه ای برای اعمال و مناسک آن مشخص شده است. و حج زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک می شود که اعمال و مناسک آن را با شناختن حقیقت و فهمیدن فلسفه و اسرار آنها به همان ترتیب که در شرع مقدس اسلام ذکر شده، انجام دهیم.

در بسیاری از روایات چنانکه خواهد آمد انجام حج بدون توجه به اسرار و حقیقت اعمال حج، تنها انجام ظاهری مناسک حج است و انجام ظاهری مناسک حج در واقع رفتن به میهمانی بدون استفاده از سفره میهمانی است.

ما در اینجا به ترتیب، مناسک حج را ذکر کرده و به فلسفه تشریع و اسرار نهفته آنها اشاره خواهیم کرد، اگرچه اسرار، منحصر به آنچه ما ذکر می کنیم نیست، ولی در حدّ مکان اسرار اعمال حج را ذکر می کنیم:

1 إ حرام

احرام در ظاهر پوشیدن دو تکّه لباس غیردوخته (پارچه) پس از بیرون آوردن لباسهای دوخته است، ولی هر ظاهری را باطنی است و ممکن نیست مقصود از تشریع احرام، فقط بیرون آوردن لباسها و پوشیدن دو تکّه لباس غیردوخته باشد؛ زیرا خداوند، حکیم است و تمام دستورات او دارای حکمت و فلسفه می باشد، لذا اینجا این سؤ ال مطرح می شود که ((سرّ احرام)) چیست؟ و به عبارت دیگر: حقیقت و ماهیت این عمل و هدف از تشریع

آن چیست؟

حقیقت این است که احرام اشاره به چند امر دارد:

1 بیرون آوردن لباسهای رنگین، اشاره دارد به اینکه اگر انسان تاکنون مرتکب گناه و معصیت خداوند شده است، از این لحظه باید لباس گناه و معصیت را از نفس خویش بیرون کند. و پوشیدن لباس احرام نیز اشاره دارد به اینکه از این لحظه، باید لباس اطاعت و فرمانبرداری از خداوند را بپوشد و به میهمانی او برود.

وقتی امام سجّادعلیه السّلام از سفر حج برگشت، ((شبلی)) به استقبال آن حضرت آمد. امام سجادعلیه السّلام به ((شبلی)) فرمود: ((آیا تو به حج رفته ای؟))

شبلی گفت: بلی.

امام سجّادعلیه السّلام به او فرمود: آیا در سفر حج، به میقات رفتی و لباسهای دوخته را از بدون بیرون آوردی و غسل کردی؟)).

او گفت: بلی.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وتی به میقات (برای احرام) رفتی، نیت کردی که لباس معصیت را از بدن بیرون آورده و لباس اطاعت از خدا را بپوشی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی لباسهای دوخته را از بدن بیرون آوردی، نیت کردی که نفس خویش را از ریا و نفاق و مرتکب شدن شبهات، خالی کنی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی غسل کردی، نیت نمودی که خود را از خطاها و گناهان پاک کنی؟))

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((در این صورت تو در واقع به میقات نرفته و لباسهای دوخته را از بدن بیرون ننموده و غسل نکرده ای)).(240)

2- لباس احرام، دو تکّه پارچه ساده است و انسان با پوشیدن لباس احرام، خود را با ظاهری ساده و بدون آلایش در برابر عظمت پروردگار احساس می کند.

3- پوشیدن لباس احرام

یادآور پوشیدن کفن پس از مرگ می باشد. و یادآوری مرگ و قبر و معاد بهترین وسیله برای اخلاص در عمل است و در میهمانی خداوند اخلاص در عمل و عشق رسیدن به قرب الهی لازم است.

راز تلبیه

وقتی انسان لباس احرام را پوشید، لازم است بگوید:

((لَبَّیْکَ اَللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إ نّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالمُلْکَ، لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ)).

((لبّیک یعنی: گوش به فرمان ت هستم)). این کلمه در واقع، هنگامی استعمال می شود که کسی را برای امری دعوت کنند و آن کس جواب مثبت داده و می گوید: ((لبیک))؛ یعنی: دعوت تو را پذیرفتم)).

((تلبیه)) هنگام احرام نیز پاسخ مثبتی است که زایران، به دعوت خداوند می دهند. گویا خداوند همه آنان را برای زیارت خانه خودش دعوت نموده است و آنان اکنون در عمل به دعوت خداوند خویش، ((لبّیک)) می گویند.

روایات، بیانگر این واقعیت است که وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که همه مردم را برای انجام مناسک حج دعوت کند، حضرت ابراهیم علیه السلام تمام انسانها را برای حج فراخواند، تمام کسانی که در روی زمین زندگی می کردند و نیز تمام کسانی که در آینده زاده می شوند و در صلب مردان و رحم زنان بودند، ندای ابراهیم علیه السلام ا شنیدند و لبیک گفتند. اکنون که به حج می روند، دوباره لبّیک گفته و عملاً دعوت خداوند را اجابت می کنند. از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لَمّا نادی اِبْراهِیمُعلیه السّلام بِالحَجِّ لَبّی الخَلْقُ فَمَنْ لَبّی تَلْبِیَةً واحِدَةً حَجَّ واحِدَةً وَمَن لَبّی مَرَّتَیْنِ حَجَّ حَجَّتَینِ وَمَنْ زادَ فَبِحَسابِ

ذلِکَ))(241)

یعنی: ((وقتی ابراهیم علیه السلام مردم را به حج فراخواند، تمام آنان اجابت کردند، هر کسی که یک مرتبه اجابت کرد، اکنون یک مرتبه به حج می رود و کسانی که دو مرتبه اجابت کردند، اکنون دو مرتبه به حج می روند و کسانی که بیشتر اجابت کردند، بیشتر به حج می روند)).

باید دانست که هنگامی می توانیم به دعوت خداوند پاسخ صحیح بدهیم که شرایط حج را اجابت کرده باشیم. و انسان هنگام تلبیه باید امیدوار به پذیرش و قبولی لبّیک باشد در حالی که می ترسد خداوند بفرماید: ((لالبّیک ولاسعدیک))؛ یعنی: خداوند لبیک او را نادیده بگیرد. و روشن است که لبّیک گفتن، اولین قدم و در واقع کلید ورود در اعمال حج است و چنانچه تلبیه پذیرفته نشود، سایر اعمال نیز پذیرفته نمی شود.

در حالات امام سجادعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت وقتی لباس احرام می پوشید، رنگ صورتش زرد شده و لرزه بر اندامش می افتاد، طوری که نمی توانست تلبیه بگوید: در این حال کسی از او پرسید: چرا لبیک نمی گویی؟ آن حضرت فرمود: ((می ترسم پروردگارم بفرماید: ((لالبّیک ولاسعدیک)).

مستحب است مردها تلبیه را بلند بگویند. سرّش این است که بلند گفتن تلبیه، یک نوع اعلام برای دین خداست، علاوه بر اینکه انسان هنگام تلبیه گفتن، در مقام راه یافتن به درگاه ربوبی و وصول به دروازه رحمت الهی است، لذا هرچه بلندتر و باشکوه تر اعلان اجابت کند با این مقام سازگارتر است و اما وقتی به درگاه ربوبی راه یافت و مکّه و ظهر عرفه را درک کرد، باید تلبیه را تمام نموده و با

متانت و بردباری در درگاه خداوند متعال حضور یابد.

مستحبات احرام

در احرام رعایت چند امر مستحب است:

1 گرفتن ناخن و شارب.

2 از بین بردن موی زیر بغل و عانه با نوره.

3 پاکیزه نمودن بدن خود قبل از احرام.

4 رها نمودن موی سر و ریش از اوّل ذیقعده.

5 غسل نمودن پیش از احرام.

این پنج امر، حکایت از لزوم نظافت دارد؛ زیرا انسان در این هنگام به میهمانی خداوند می رود و کسی که به میهمانی می رود، باید نظافت و پاکیزگی را رعایت کند.

6 دو جامه احرام از پنبه باشد.

7 بعد از نماز ظهر محرم شود.

مکروهات احرام

1 احرام در جامه سیاه

بهترین پارچه برای احرام، پارچه سفید است؛ زیرا پارچه سفید یادآور مرگ، قبر و کفن است و این امر موجب می شود انسان در آن حال، بیشتر به یاد آخرت باشد. علاوه بر اینکه انسان هرچه در میهمانی خداوند، پاکیزه تر باشد بهتر است و بهترین لباس برای پاکیزه ماندن، لباس سفید است؛ زیرا زود متوجه کثیفی آن می شود.

2 احرام بستن در جامه چرکین.

سرّ کراهت این امر نیز این است حضور در درگاه حضرت احدیت و رفتن به میهمانی خداوند با جامه کثیف و چرکین، شایسته نیست.

3 احرام بستن در جامه راه راه

4 استعمال حنا پیش از احرام در صورتی که اثر آن تا به حال احرام باقی بماند.

سرّ کراهت این دو امر این است که جامه رنگین و راه راه و همچنین استعمال حنا و زینت با مظاهر دنیوی سازش دارد، در حج، انسان به میهمانی خداوند می رود و باید تا ممکن هست از مظاهر دنیوی و متعلّقات فریبنده آن پرهیز نماید.

5 لبیک گفتن در پاسخ کسی که او را صدا می زند.

کلمه

((لبیک)) در حال احرام، پاسخی است که فقط دعوت خداوند را باید با آن پاسخ داد و اگر کسی ما را صدا بزند و در پاسخ او کلمه ((لبیک)) را استعمال نماییم در واقع او را شریک خداوند در این جهت قرار داده ایم.

6 حمام رفتن در حال احرام

محرمات احرام

محرمات احرام را قبلاً ذکر کردیم، و سرّ حرمت آنها این است که تمام آن امور به گونه ای با مظاهر دنیوی مربوط می شود و اشتغال به آنها انسان را از ذکر خداوند و اخلاص در عمل، غافل می کند.

2 طواف

علت تشریع طواف

طواف یعنی دور زدن به اطراف خانه کعبه. و این عمل اگرچه در ظاهر، دور زدن به اطراف یک خانه است، ولی در آن اسراری نهفته است که بر صاحبان بصیرت، پوشیده نیست. ابتدا باید علت و فلسفه تشریع طواف را جستجو کرده و ببینیم چرا خداوند متعال برای بندگانش دستور طواف در اطراف خانه کعبه را صادر کرده است؟

تحقیق و تفحّص در روایات و بیانات ائمه اطهارعلیهم السّلام بیانگر این واقعیت است که فلسفه و علت تشریع طواف، رحمانیّت و رحیمیّت خداوند متعال است؛ زیرا خداوند بندگانش را دوست دارد و چون همه بندگان قابلیت پذیرش ملکه عصمت را ندارند، گاه مرتکب گناه شده و معصیت خداوند را می کنند، لذا خداوند طواف به اطراف خانه کعبه را تشریع نمود تا از این راه به درگاه خداوند آمده و نسبت به گناهی که مرتکب شده اند، طلب مغفرت کنند تا خداوند آنها را ببخشد.

((محمد بن مروان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: با پدرم در حجر اسماعیل بودیم، پدرم مشغول نماز بود که مردی آمد و کنار او نشست، آن مرد پس از اینکه پدرم نمازش را تمام کرد به او سلام کرد و گفت: ((من از تو سه سؤ ال دارم که پاسخ آن را جز تو و یک مرد دیگر نمی داند. پدرم فرمود: آن

سه سؤ ال چیست؟ او گفت: به من بگو علّت طواف در اطراف این خانه چیست؟

پدرم فرمود: هنگامی که خداوند به ملائکه دستور داد تا بر آدم سجده کنند، بعضی اعتراض نموده و گفتند:

(اءَتَجْعَلُ فیها مَنْ یَفْسِدُ فیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ وَنَحْنٍ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ...)

خداوند متعال فرمود: (... إ نّیِ اءعْلَمُ مالاتَعْلَمُونَ). سپس بر ملائکه خشم کرد و از آنان خواست نسبت به این اعتراض توبه کنند و به آنان امر نمود که برای توبه باید به اطراف بیت المعمور طواف نمایند، ملائکه هفتاد سال به اطراف بیت المعمور طواف نموده و نسبت به آنچه گفته بودند استغفار و طلب بخشش می کردند، پس از هفتاد سال طواف و استغفار، خداوند آنان را بخشید. سپس خداوند خانه کعبه را روی زمین موازی با ((ضرّاح)) (242) آفرید تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام که مرتکب گناه شود، به اطراف او طواف نموده و توبه کند تا خداوند او را بخشیده و از گناه پاک نماید.(243)

در بعضی روایات فرموده اند: ((ملائکه هفت هزار سال به کنار عرش خداوند پناهنده شدند تا خداوند آنان را بخشید)).(244)

پس طواف، بهترین نوع استغفار و توبه به درگاه خداوند است، لذا در هنگام طوافباید انسان حضور قلب داشته و میان خوف و رجا با اخلاص کامل به اطراف خانه کعبه دور بزند. و باید توجه داشته باشد که در این هنگام خود را با ملائکه تشبیه نموده و می خواهد مانند آنان نزد خداوند آمده و استغفار کند.

و نیز باید توجه داشت که خانه کعبه، مثل ظاهر در عالم مُلک برای حضرت باری تعالی بوده و موازی با بیت المعمور در

عالم ملکوت است؛ چنانکه بدن قالبی ظاهری در عالم شهادت برای قلب در عالم غیب است و لذا در حال طواف باید به ظاهر کعبه در عالم مُلک که مربوط ب بدن در عالم شهادت است توجه نکرد و به حقیقت کعبه و موازات آن با بیت المعمور در عالم ملکوت که مربوط به قلب در عالم غیب هست توجه نمود، پس طواف واقعی، طواف قلب است نه طواف بدن.

و به عبارت دیگر، طواف بر دو قسم است:

1 طواف صوری:

و آن عبارت است از طواف بدن و حرکت صوری در اطراف ظاهر خانه کعبه. پس در اطراف صوری، طواف کننده جسم و بدن است و طواف شده، ظاهر خانه کعبه است.

2 طواف معنوی:

و آن عبارت است از طواف قلب در اطراف حقیقت کعبه. در اینجا انسان به ظاهر خانه کعبه توجه ندارد بلکه کعبه را نمودی و نشانه ای از او و موازی با بیت المعمور در عالم ملکوت دانسته و مقصودش پروردگار کعبه است نه خود کعبه. این طواف، طواف واقعی است، و برای انجام آن باید اراده و شوق تام و صفای قلب و بریدن از خلق و طلبیدن حضرت حق در درون انسان جمع شود.

چرا طواف هفت شوط است؟

از بعضی روایات (245) استفاده می شود که ملائکه پس از اعتراضی که به خلقت آدم علیه السلام ردند و بعد متوجه اشتباه خود شدند، هفت هزار سال به عرش خداوند پناهنده شده و استغفار کردند، آنگاه خداوند گناه و اشتباه آنان را بخشید، ولی انسانها چون قدرت چنین عملی را ندارند، خداوند اجازه داده است برای توبه و استغفار، به موازات هر هزار سال یک مرتبه

به اطراف خانه کعبه طواف کنند.

حجرالاسود، ابتدا و انتهای طواف

واجب است طواف از ((حجرالاسود)) شروع و به آن ختم شود. و سرّش این است که ((حجرالاسود)) در روز قیامت حضور یافته و برای کسانی که در آن مکان رفته و طواف کرده اند شهادت می دهد. پس ((حجرالاسود)) تمام اعمال و کیفیّت و کمیّت طواف را مشاهده می کند و در قیامت نیز شهادت می دهد و در واقع شروع طواف و پایان آن را ضبط نموده و روز قیامت گواهی می دهد.

3 سعی بین صفا و مروه

یکی دیگر از واجبات حج، ((سعی بین صفا و مروه)) است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(انَّ الصَّفا وَالمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ البَیْتَ اءَوْاِعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ اءَنْ یَطَوَّفَ بِهِما وَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَاِنَّ اللّه شاکِرٌ عَلیمٌ).(246)

یعنی: ((صفا و مروه از نشانه های خداوند است، پس هر که، حجِّ خانه کند یا عمره برود، بر او باکی نیست که به گرد آن دو بگردد و هر کس که کار نیکی انجام دهد، خداوند سپاس داشته و می داند)).

((صفا و مروه))، نام دو کوه معروف در مکه است. امام صادق علیه السلام پیرامون علّت نامگذاری این دو کوه، به ((کوه صفا و مروه)) می فرماید:

((کوه صفا را صفا نامیده اند؛ زیرا حضرت آدم علیه السلام مصطفی علیه السلام از بهشت بر روی این کوه فرود آمد، لذا نامی از نامهای آدم علیه السلام (یعنی صفا که خلاصه کلمه مصطفی است) بر آن نهاده شد، همانطور که خداوند می فرماید: ان اللّه اصطفی آدم و... و حضرت حوا نیز بر روی کوه مروه، فرود آمد و چون مراءه (زن حضرت آدم) بر روی آن فرود آمده، نام آن را کوه مروه

نامیدند)).(247)

سعی بین صفا و مروه، در ظاهر پیمودن مسافت بین کوه صفا و مروه است، ولی در واقع و حقیقت، پیمودن مسافت بین رجا و خوف است. انسان با رفتن به کوه صفا با امید به رحمت خداوند به سوی کوه مروه حرکت می کند و با ترس از عذاب او در روز قیامت برمی گردد.

امام سجّادعلیه السّلام به ((شبلی)) فرمود: ((آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دادی و مسافت میان آنها را پیمودی؟

شبلی گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا در حالت سعی نیت کردی که اکنون میان خوف و رجا سپری می کنی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((پس در واقع تو سعی نکرده و مسافت بین صفا و مروه را پیموده ای)).(248)

سعی بین صفا و مروه مهلت دیگری است برای استغفار و اصلاح انسانها؛ زیرا در این حال، انسان مهمان خداست و باید با متانت و خضوع از این مهمانی استفاده نمود.

مستحب است قبل از انجام سعی، نزد چاه زمزم رفته و مقداری از آن را بیاشامد؛ زیرا آب زمزم اگرچه در ظاهر آب است ولی در حقیقت ((علم)) است. سالک الی اللّه و کسی که در راه رسیدن به خداوند سعی می کند، برای طلبیدن عین الیقین، ابتدا باید علم الیقین را طلبیده و درک کند تا پس از عین الیقین به حق الیقین برسد.

و نیز مستحب است که قبل از سعی؛ نزد حجرالاسود رفته و آن را استلام کند تا حجرالاسود از نیت او برای انجام سعی اطلاع یافته و نام او را در ردیف کسانی که سعی بین صفا و مروه می کنند ثبت نمود و روز قیامت

شهادت دهد.

آثار و برکات سعی بین صفا و مروه زیاد است و ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد، از گناهان پاک می شود.(249)

2- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، پاداش کسی را دارد که پیاده از شهر خودش به مکه برای انجام حج برود و پاداش کسی را دارد که هفتاد کنیز مومنه را آزاد کند.(250)

3- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، ملائکه او را شفاعت می کنند.(251)

و این مطلب باقی می ماند که چرا سعی بین صفا و مروه هفت مرتبه قرار داده است؟ از ابن عباس نقل شده است که وقتی گروهی را در حال سعی بین صفا و مروه دید، به آنان گفت:

((این کار را مادر شما یعنی مادر اسماعیل به ارث گذاشت؛ زیرا مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد و لذا به بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه، دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد، ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود، و خداوند سعی بین صفا و مروه را هفت مرتبه واجب کرد)).(252)

4 تقصیر

((تقصیر))؛ یعنی کوتاه نمودن مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت در قرآن کریم می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللّه رَسُولَهُ الرُّؤ یا بِالحَقِّ لِتَدْخُلُنَّ المَسْجِدَالحَرامَ اِنْ شاءَ اللّه امِنینَ مُحَلِّقینَ رُؤُسَکُمْ وَمُقَصِّرینَ...).(253)

پس از انجام سعی و طواف، در واقع انسان از مسافرت به دیار معشوق برگشته و بدن او

که قبل از احرام و تلبیه بدنی ظلمانی و غرق در معصیت بود، به بدنی نورانی و خالی از هر گناه تبدیل شده است. پس این بدن کنونی غیر از بدن قبلی است؛ زیرا او به میهمانی خداوند رفته است، با کوله باری از گناه رفته وبا کوله باری از حسنات برگشته است. خداوند علامت و نشانهغ این تغییر و تبدیل در بدن و تحصیل نورانیت را تقصیر قرار داده است.

پس از انجام عمل تقصیر، تمام آنچه با احرام بر مُحرم حرام شده بود، حلال می شود، جز عمل حلق یعنی سرتراشیدن. و سرّش این است که انسان وقتی موفق به انجام عمره و حج می شود و برای تولّدی دوباره به نزد خداوند پناه می برد، پس از احرام و تلبیه با وجودی ظلمانی وارد درگاه ربوبی می شود و خداوند او را از تصرّف در ملک خویش و استفاده از نعمات خود محروم می کند و پس از انجام طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه، دوباره به وجودی نورانی تبدیل شده و با کسب علامت و نشانهغ نورانیت یعنی تقصیر، مجوّز استفاده از نعمات خویش را برای او صادر می کند.

5 احرام برای حج

پس از اعمال و مناسک عمره تمتّع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتع، بماند.

اوّلین عمل حج، احرام است. اسرار احرام را قبلاً ذکر کردیم و امّا سرّ تکرار آن برای حج تمتّع این است که انسان دوباره به میهمانی خداوند می رود و در واقع، اعمال عمره مقدمه و تمرینی برای عمل اجتماعی و گروهی حج است و گویا

انسان در عمره تمتع پس از کسب علم الیقین به مرحله عین الیقین می رسد و رسیدن به مرحله عین الیقین، مقدمه برای رسیدن و درک حق الیقین است.

حجاج روز هشتم ذیحجه برای شروع در اعمال حج تمتع، از خود مکه مُحرم می شوند، و پس از احرام، تمام آنچه قبلاً ذکر شد، بر محرم حرام می شود.

روز هشتم ذیحجه، ((یوم الترویه)) نام دارد. از امام صادق علیه السلام پیرامون علّت نامگذاری این روز به ((یوم الترویه)) پرسیدند، آن حضرت فرمود: ((در آن زمان، آب در صحرای عرفات نبود، مردم در روز هشتم برای آب دادن به مردم از مکه آب می بردند و لذا بعضی از آنان به بعضی دیگر می گفتند: ((تَرَوَّیْتَمْ مِنَ المَاءِ))؛ یعنی: سیراب شدید)) و لذا نام آن روز را ((یوم الترویه)) نامیدند)).(254)

6 وقوف در عرفات

پس از احرام در مکه، حجاج باید به صحرای عرفات رفته و از ظهر روز نهم تا مغرب آن روز در آنجا بمانند.

علت نامگذاری عرفات

چرا صحرای عرفات با این نام، نامگذاری شده است؟ معاویه بن عمار می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا صحرا عرفات را عرفات نامیده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ((جبرائیل علیه السلام در این روز بر ابراهیم علیه السلام نازل شد و هنگام غروب خورشید به او فرمود: ای ابراهیم! به گناه خود اعتراف کن (255) و مناسک حج را بیاموز. و همچنین به خاطر اینکه جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام فرمود: اِعْتَرِف؛ اعتراف کن، این صحرا، صحرای عرفات نامیده شد)).(256)

اسرار وقوف در عرفات

روز عرفه، روزی بسیار با عظمت و باشکوه است. و در این روز و حضور در صحرای عرفات اسراری نهفته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1 روز عرفه نموداری از روز قیامت است؛ زیرا در روز عرفه همه حجاج با رنگها و شغلها و مقامهای گوناگون در یک مکان اجتماع کرده و به راز و نیاز خداوند می پردازند. انسان وقتی آن جمعیت عظیم را در صحرای عرفات می بیند، به یاد صحرای محشر روز قیامت می افتد.

2 حجاج پس از اعمال عمره تمتع، در فاصله زمانی که با اعمال حج دارند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شده باشند. و نیز کسانی که حج قران و افراد انجام می دهند ممکن است در گذشته آلوده به گناه شده باشند، لذا خداوند به آنان فرصتی داده است تا پس از احرام حج، به صحرای عرفات آمده و استغفار نمایند تا آنان را ببخشد. پس روز عرفه، روز استغفار و تضرّع به درگاه خداوند است.

شیخ صدوق در کتاب ((اءمالی))، روایتی را از امام حسن علیه السلام نقل

می کند که آن حضرت فرموده است: شخصی یهودی خدمت رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آمد. این یهودی که داناترین افراد یهود بود، به رسول خداصلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: ای محمد! من پیرامون ده کلمه از تو می پرسم...رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((بپرس))او چند سؤ ال را مطرح می کند و درباره سؤ ال نهم می گوید: چرا خداوند به بندگانش امر نمود تا بعد از ظهر در صحرای عرفات وقوف نمایند؟

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((بعد از ظهر، ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت، مرتکب معصیت (ترک اولی) شد. و خداوند بر امّت من واجب گردانید تا در بهترین مکانها وقوف نموده و نزد او تضرّع و دعا نمایند تا بهشت را در اختیار آنان قرار دهد. و آن ساعتی که مردم از عرفه می روند (یعنی مغرب) ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت از خداوند خویش سخنانی را فراگرفت و خداوند با رحمت خود بر او بازگشت و توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است)).و سپس پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((سوگند به پروردگاری که مرا به پیامبری برگزید، خداوند برای آسمان دنیا در بی قرار داده است و نام آن، درب رحمت، توبه، حاجات، تفضّل، احسان، بخشش، کرم و عفو است، و تمام کسانی که در عرفات اجتماع می کنند، شایسته این صفات هستند. خداوند در آنجا صد هزار فرشته دارد که هر یک از آنان 120 هزار فرشته در خدمت دارند. و نیز خداوند برای کسانی

که در عرفات هستند، رحمت ویژه ای اختصاص داده است که بر آنان نازل می کند و هنگامی که می خواهند از صحرای عرفه خارج شوند، خداوند ملائکه اش را گواه می گیرد که همه آنان را از آتش جهنم نجات دادیم و بهشت را برای آنان واجب گردانیدم و در این هنگام، فرشته ای بانگ می زند: از عرفه بروید در حالی که بخشیده شدید و شما مرا راضی کردید و من نیز از شما راضی شدم)).(257)

صحرای عرفات و روز عرفه، مهلتی دیگر برای گناهکاران است. در این روز نباید از رحمت خداوند غافل شد. و اگر کسی در این روز، گمان کند خداوند او را نمی بخشد، گناه کرده است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:((اَعْظَمُ اَهْلِ عَرَفات جُرماً مَنْ اِنْصَرَفَ وَهُوَ یَظُنُّ اَنَّهُ لَمْ یَغْفِرُ لَهُ))(258)

یعنی: ((در میان کسانی که به عرفات رفته اند، بزرگترین گناه را کسی مرتکب شده است که از عرفات برود و گمان کند خداوند او را نبخشیده است)).

3 در این اجتماع پرشکوه، همه افراد یکسان هستند؛ ثروتمندان بدون هستند و با فقیر در یک مکان جمع گشته اند، فرمانروایان با فرمانبردارها، رئیسها با مرئوسها اجتماع کرده اند. و این حکایت از مساوات و برابری انسانها در برابر خداوند دارد.

در این مکان، ثروت، شهرت، ریاست و قدرت هیچ معنایی نداشته و فضیلت محسوب نمی شود؛ زیرا همه افراد در برابر مالک اصلی، قادر علی الاطلاق و پروردگار جهان، قرار گرفته اند و آنچه آنان داشته و دارند مانند عدم است زیرا اکنون از آنها جدا شده اند، بلکه تنها تقوا و پرهیزگاری است که برای افراد،

فضیلت می آورد.

4 وقوف در عرفات، مکانی برای طهارت باطنی انسانها و مقدمه ای برای رفتن درباره بد حریم حرم امن الهی است؛ زیرا عرفات از محدوده حرم خارج است و بعد از وقوف در عرفات، باید به مشعرالحرام که در محدوده حرم قرار دارد رفت و باید برای رفتن به حرم امن الهی و ورود به میهمانی خداوند نفس را از هرگونه آلودگی پاکیزه نمود و بهترین مکان برای طهارت نفس، ((صحرای عرفات)) است.

7 وقوف در مشعرالحرام

پس از مغرب روز نهم ذیحجه، حجاج باید از عرفات خارج شده و به مشعرالحرام رفته و تا طلوع آفتاب در آنجا بمانند. در قرآن کریم خداوند می فرماید:

(فَإِ ذا اءَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فاذْکُرُوا اللّه عِنْدَالمَشْعَرِ الحَرامِ).(259)

یعنی: ((هنگامی که از عرفات کوچ کردید، در مشعرالحرام خداوند را یاد کنید)).

فلسفه نامگذاری مشعر و وقوف در آن

((مشعرالحرام)) که در فاصله بین عرفات و منی واقع شده است، دارای چند نام است:

1 مشعرالحرام:

واژه ((مشعر؛ یعنی محل درک و شعور)). و وقوف در مشعر، به معنای وقوف و دقت در محل شعور است. و ممکن است اشاره به مشاعر و قواهای نفس و ترتیب مراتب کمال باشد؛ زیرا مراتب کمال عبارتند از: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فناء.

((تجلیه))؛ یعنی جلا بخشیدن نفس با پذیرش دین مبین اسلام و رعایت حلال و حرام.

((تخلیه))؛ یعنی زدودن هرگونه گناه و صفت رذیله از نفس.

((تحلیه))؛ یعنی جایگزینی صفات نیک و پسندیده در نفس.

((وقوف در عرفات)) اشاره به مرتبه تخلیه دارد؛ زیرا انسان در آنجا باید با دعا و استغفار، نفس خویش را از هر گونه آلودگی پاکسازی نماید. و ((وقوف در مشعر)) اشاره دارد به مرتبه تحلیه؛ زیرا در این مکان، انسان تمام مشاعر و قواهای نفس را باید در خدمت خدا گرفته و آنها را با فضیلتهای نفسانی و رحمتهای خداوند آشنا نماید.

و علت نامگذاری مشعر به ((مشعرالحرام)) این است که این مکان، جزء حرم می باشد.

2 مزدلفه:

در علت نامگذاری مشعر به ((مزدلفه)) چند احتمال وجود دارد:

الف: واژه ((مزدلفه)) از ((ازدلاف)) مشتق گرفته شده است و ((ازدلاف)) به معنای تقدّم است. و چون مشعرالحرام مکانی مقدّم بر منی است، نام آن را ((مزدلفه)) گذاشته اند.

ب: ((ازدلاف)) یعنی ((تقرّب))، و چون در این مکان، مردم به خداوند تقرّب می جویند لذا ((مزدلفه)) نامیده شده است.

س: ((إ زدلاف)) یعنی ((اجتماع)). و به خاطر اینکه مردم در آنجا اجتماع می کنند، ((مزدلفه)) نامیده شده است.

3 جمع:

گفته شده علت نامگذاری آن به ((جمع)) این است که حضرت آدم و حواعلیهماالسّلام ر این مکان با هم ملاقات کرده و اجتماع کردند.

حرکت به سوی منی

در روز دهم ذیحجه پس از طلوع آفتاب، حجاج از مشعرالحرام خارج شده و برای انجام اعمال منی روانه آنجا می شوند.

علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) این بوده است که در این مکان، جبرائیل علیه السلام ر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و به او

فرمود: (تَمَنِّ یا اِبْراهِیم)؛ یعنی: ای ابراهیم! هر آرزویی داری از خداوند درخواست کن)).

از امام رضاعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت درباره علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) فرموده است:

((اِنَّ جِبْرائیلَعلیه السّلام قالَ هُناکَ: یا اِبْراهِیمُ! تَمَنِّ عَلی رَبِّکَ ماشِئْتَ، فَتَمَنّی اِبْراهِیمَ فی نَفْسِهِ اءَنْ یَجْعَلَ اللّه مَکانَ ابنِهِ اِسماعیلَ کَبْشاً یَاءْمُرُهُ بِذِبْحِهِ فِداءً لَهُ فَاَعْطی مُناهُ)).(260)

یعنی: جبرئیل علیه السلام در آن مکان به ابراهیم علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! هر آرزویی که داری از خداوند خویش درخواست کن. ابراهیم در قلب خویش آرزو کرد که ای کاش! خداوند دستور می داد یک گوسفندی (قوچی) را به جای اسماعیل ذبح کند. خداوند آرزویش را برآورده ساخت)).

((منی)) سرزمین آرزوهاست و باید در آنجا فقط برآورده شدن آرزوها را از خداوند خواست؛ زیرا در آنجا همه مهمان خداوند هستند. اعمال منی عبارتند از:

1 رمی جمره عقبه.

2 قربانی کردن.

3 حلق یا تقصیر.

8 رمی جمره

در منی سه ستون سنگی وجود دارد که وقتی انسان از مشعر به منی می رود، آنها را در آخر منی می بیند. ستون اوّل از طرف مشعر، ((جمره اولی)) و ستون دوم ((جمره وسطی)) و ستون سوّم ((جمره عقبه)) نام دارد.

در روز دهم ذیحجه باید حجاج هفت عدد سنگ به ((جمره عقبه)) بزنند. و در روز یازدهم و دوازدهم باید ابتدا ((جمره اولی))، سپس

((جمره وسطی)) و بعد ((جمره عقبه)) را سنگ ((ریگ)) بزنند.

معنا و حقیقت رمی جمره

درباره فلسفه و سرّ این عمل و در واقع معنا و حقیقت رمی جمرات می گوییم: هر یک از این ستونها به منزله شیطان می باشند و انسان با زدن سنگ به هر یک از این ستونها شیطان را از نفس خویش دور و منکوب می سازد. نفس انسانی سه قسم است:

1 نفس امّاره:

نفس امّاره از نظر خداوند مذموم است؛ زیرا همیشه انسان را به انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه، وسوسه می کند و لذا باید برای رسیدن به کمال، با نفس امّاره ستیز نموده و با اطاعت خداوند و ترک معاصی، آن را کشت و نابود کرد. در قرآن می فرماید:

(وَمَا اُبَرِّی ءُ نَفْسِی إِنَّ النَّفسَ لاَمّارَهٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبّی إ نَّ رَبّی غَفُورٌ رَحِیمٌ).(261)

رمی جمره اولی اشاره به ستیز و مقابله با شیطان و غلبه بر نفس امّاره دارد؛ زیرا اولین دشمن انسان در رسیدن به کمال و قرب به خداوند، نفس امّاره است ولذا باید از رمی جمره اولی شروع نموده و گام به گام با نیت خالص به سوی خداوند رفت.

2 نفس لوّامه:

نفس لوّامه انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت و سرزنش می کند و به تجدید نظر وادار می سازد. در قرآن کریم خداوند فرموده است:

(وَلا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ)(262) یعنی: ((و سوگند به نفس ملامتگر)).

در واقع، نفس لوّامه انسان را هنگامی که مردّد بین انجام عمل خلاف و انجام ندادن آن هست، بر انجام آن سرزنش می کند. و در رمی جمره وسطی، انسان دوباره به شیطان سنگ می زند تا به او

نزدیک نشده و در هنگام تردید بین ارتکاب عمل خلاف و عدم ارتکاب آن، او را گول نزند و نفس لوّامه را بی اثر نسازد. پس با رمی جمره وسطی شیطان را از نفس لوامه دور کرده تا نفس لوّامه به سرزنش خود بر انجام عمل خلاف، ادامه دهد.

3 نفس مطمئنه:

وقتی انسان نفس اماره را بکشد و نفس لوّامه او را از ارتکاب اعمال خلاف باز دارد و نسبت به انجام گناهان از او مراقبت نماید، به نفس مطمئنه که در پرتو ایمان به خداوند و انس با اخلاق حمیده و صفات نیک حاصل شده، می رسد. و رمی جمره عقبه اشاره به دور کردن شیطان از نفس مطمئنه دارد؛ زیرا دو بار به شیطان سنگ زد تا چنین مرحله ای را کسب کند و اکنون که آن را کسب نموده، ممکن است شیطان برای از میان بردن آن تلاش نماید و لذا جمره عقبه را سنگ می زند. پس از تحصیل نفس مطمئنه، خداوند می فرماید:

(یا اءَیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّهُ اِرْجِعِی إِلی رَبِّکَ راضِیَهً مَرْضِیَّهً).(263)

و ممکن است فلسفه رمی جمره عقبه پس از مشعر و رمی جمرات، پس از اعمال مکه این باشد که انسان با حضور در عرفات و دعا و مناجات به درگاه خداوند، در مشعرالحرام نفس امّاره را کشته و شیطان را از نفس لوامه دور کرده و نفس مطمئنه را کسب نموده و اکنون آماده برای رفتن به درگاه ربوبی است و برای حفاظت از نفس مطمئنه (264) لازم است جمره عقبه را سنگ بزنند. و پس از اعمال مکه تمام این ستونها را سنگ می زند تا برای همیشه پس

از اعمال حج، شیطان را از خود دور کرده باشد.

زدن هفت ریگ

در روایتی وارد شده است که شیطان، سه بار (یک بار در محل جمره اولی و بار دوم در محل جمره وسطی و بار سوم در محل جمره عقبه) بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و در هر بار جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا به شیطان سنگ بزند. حضرت ابراهیم در هر مرتبه، هفت ریگ به شیطان زد.(265)

9 قربانی

یکی دیگر از اعمال، منی، ((قربانی)) است، لذا انسان پس از رمی جمره عقبه به قربانگاه رفته و ریگ شتر یا گاو و یا گوسفندی را قربانی می کند.

اسرار قربانی

قربانی در ظاهر، کشتن و ذبح یک حیوان در منی است، ولی در واقع و حقیقت، دارای اسراری است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 قربانی حیوان اشاره به قربانی و ذبح حیوانیت انسان دارد؛ یعنی به انسان می آموزد که باید برای رسیدن به کمال انسانی، نفس حیوانی خویش را در همینجا بکشد و قصد کند که دنبال هوا و هوس نفس نرود و در قیامت خود را از آتش جهنم نجات بدهد. امام سجّادعلیه السّلام فرموده است:

((اِذا ذَبَحَ الحاجُّ کانَ فِداهُ مِنَ النّارِ))(266)

یعنی: ((هرگاه حاجی حیوانی را ذبح کند از آتش نجات می یابد)).

در واقع، قربانی درسی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند برای انسانها به یادگار گذاشت. ابراهیم علیه السلام وقتی به ذبح اسماعیل ماءمور شد بدون هیچ تردیدی به جانب خداوند رفت و از پیروی هوا و هوس پرهیز نمود و جگر گوشه خودش را برای تقدیم به خداوند، آماده قربانی کرد.

امام سجّادعلیه السّلام به ((شبلی)) می فرماید: ((آیا هنگام قربانی، نیت کردی که حنجره طمع را ذبح می کنی؟ و آیا نیت کردی که با این عمل از سنّت ابراهیم علیه السلام پیروی می کنی که پسرش و میوه قلبش و گُل سرسبدش را برای خداوند قربانی نمود؟))

او گفت: نه.

امام سجّادعلیه السّلام فرمود: ((پس تو قربانی نکرده ای)).(267)

2 قربانی، نموداری از انفاق و دستگیری مساکین است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((إِنّما جَعَلَ

اللّه هذَا الا ضْحى لِتَتَّسِعَ مَساكِينَكُمْ مِنَ اللَحْمِ فَاطْعِمُوهُمْ))(268)

یعنی: ((خداوند قربانی را تشریع نموده است تا تهیدستان مسلمان دسترسی به گوشت داشته باشند، لذا شما قربانی خود را به نیازمندان بدهید)).

3 قربانی، فدیه ای برای رهایی از گناهان است. از امام صادق علیه السلام سؤ ال شد: فلسفه تشریع قربانی چیست؟ آن حضرت فرمود:

((اءَنَّهُ یَغْفِرُ لِصاحِبِها عِنْدَ اءَوَّلَ قَطْرَهٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِها إ لی الاَرْضِ))(269)

یعنی: ((کسی که قربانی می کند، هنگامی که اولین قطره از خون قربانی به زمین برسد، گناهانش بخشیده می شود)).

10 حلق یا تقصیر

پس از قربانی، باید سر را تراشید و یا مقداری از ناخن یا موی خود را گرفت.(270) و با انجام این عمل، تمام محرمات احرام بر محرم حلال می شود، بجز بوی خوش و زن.

در گذشته سرّ ((تقصیر)) را بیان کردیم و در اینجا دوباره آن را یادآوری می کنیم. سرّ عمل حلق و یا تقصیر این است که وقتی انسان موفق به انجام حج می شود و برای توّلدی دوباره و کسب روحی خالی از هر گناه به نزد خداوند پناه می آورد، ابتدا با وجودی ظلمانی بر خداوند وارد می شود و خداوند در این مدت، او را از استفاده بعضی نعمات محروم می کند. پس از انجام اعمال حج، آن وجود ظلمانی، تبدیل به وجود نورانی می شود و به تعبیر دیگر، قبل از اعمال حج، نفس انسانی در خدمت شیطان و مهمان او بود، ولی پس از انجام اعمال حج نفس او مهمان خداوند شده و تبدیل به وجودی نورانی می شود. حلق و یا تقصیر، علامت آن تبدیل و میهمانی خداوند است.

11 حرکت به سوی مکّه

پس از انجام اعمال منی در روز عید قربان، باید دوباره به مکه برگردد و پنج عمل را انجام دهد:

1 طواف حج.

2 نماز طواف حج.

3 سعی بین صفا و مروه.

4 طواف نساء.

5 نماز طواف نساء.

سرّ طواف و سعی بین صفا و مروه را قبلاً ذکر کردیم. اکنون فقط به اسرار تکرار این اعمال اشاره می کنیم. بدون شک، تکرار این اعمال، بی هدف و بدون غایت و ثمره نیست بلکه تکرار آنها دارای اسراری است که عبارتند از:

1 تکرار این اعمال اشاره دارد به اینکه اگر انسان نتواند

بار اوّل آنگونه که شایسته این اعمال هست آنها را به انجام برساند، در این مرتبه دوم سعی کند که آنها را به انجام برساند.

2 انسان این اعمال را تکرار می کند تا چنانچه در مرتبه اوّل، مقبول واقع نشده است، در مرتبه دوّم مورد قبول خداوند قرار گیرد.

3 تکرار این اعمال، اشاره دارد به اینکه اگر در مرتبه اول به حقیقت این اعمال توجه نداشته و از اسرار آنها آگاه نبوده است، اکنون به حقیقت آنها توجه نموده و با آشنایی به اسرار آنها، انجام دهد.

12 بیتوته در منی

در شب یازدهم و دوازدهم باید در منی بیتوته کرد؛ یعنی در منی مانده و به تضرّع و شب زنده داری پرداخت؛ زیرا در این حال، انسان از گناه پاک شده و نفس او آماده بندگی تام خداوند را دارد.

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه باید به هر یک از سه ستون: ((جمره اولی، جمره وسطی، جمره عقبه)) هفت عدد سنگ زده شود. و سرّ آن را در گذشته توضیح دادیم.

البته خداوند به اسرار این اعمال و مناسک آگاه است و آنچه ما ذکر کردیم، ذرّه ای از واقعیات و اسرار این اعمال است که با استفاده از کلام معصومین علیه السلام و راهنمایی عقل و پیامبر درونی، بیان کردیم.

فهرست منابع

1 الاحتجاج: چاپ بیروت، مؤ سسه الاعلمی، 1403 ه.

2 الاختصاص: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی، 1402 ه.

3 اصول کافی: چاپ ایران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام

4 بحارالا نوار: چاپ بیروت، مؤ سسه الوفاء، 1403 ه.

5 التهذیب (تهذیب الا حکام):: چاپ بیروت، دار صعب دارالتعارف، 1401ه.

6 ثواب الا عمال (ترجمه): چاپ تهران، کتابفروشی صدوق.

7 الخصال: چاپ بیروت، دارالتعارف، 1389 ه.

8 تفسیر مجمع البیان: چاپ بیروت. دارالمعرفه، 1408 ه.

9 تفسیر الصافی: چاپ ایران، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

10 تفسیر المیزان: چاپ ایران، قم، دارالکتاب الاسلامی.

11 تفسیر التبیان: چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

12 تفسیر القمی: چاپ ایران، قم مؤ سسه دارالکتاب.

13 تفسیر العیاشی: چاپ ایران، قم، چاپخانه علمیه قم.

14 فروع کافی: چاپ بیرون، دارصعب دارالتعارف، 1401 ه.

15 معانی الاخبار: چاپ بیروت، دارالمعرفه، 1399ه.

16 من لایحضره الفقیه: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی للمطبوعات، 1406 ه.

17 مستدرک الوسائل: چاپ بیروت، مؤ سسه آل البیت، 1408 ه.

18 المحاسن: چاپ

ایران، قم، المجمع العالمی لا هل البیت علیهم السّلام 1413 ه.

19 المناقب (مناقب آل ابی طالب): چاپ بیروت، دارالا ضواء.

20 عیون اخبار الرضا: چاپ ایران، قم، دارالعلم.

21 علل الشرایع: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.

22 سلسله الینابیع الفقهیه: چاپ بیروت، الدارالاسلامیه، 1410 ه.

23 جواهر الکلام: چاپ ایران، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

24 فقه الرضا: در مجموعه ((سلسله الینابیع الفقهیه)) چاپ شده است.

25 وسائل الشیعه: چاپ بیروت، دارإ حیاء التراث العربی، 1403 ه.

26 مستمسک العروه الوثقی: چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

27 نهج البلاغه (فیض الاسلام):

28 اءمالی الصدوق: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی.

29 اءمالی الطوسی: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.

30 صحیفه نور: چاپ ایران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

31 الجعفریات: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

32 امالی شیخ مفید: چاپ تهران، قم، مؤ سسه النشرالاسلامی، 1412 ه.

33 دعائم الاسلام: چاپ قاهره، دارالمعارف، 1383 ه.

34 تفسیر البیضاوی: چاپ بیروت، دارالکتب الاسلامیه، 1408 ه.

35 تفسیر المنار: چاپ بیروت، دارالمعرفه.

36 قرب الا سناد: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

پاورقی ها

1- ((الحّج تقویه للدین))، (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 252)

2- بحث از ایمان و آثار آن و کیفیت سعادت آفرین بودن آن، بسیار مفصّل است که اکنون از موضوع این کتاب خارج است.

3- ذاریات /56.

4- وسائل الشیعه، ج 1، ص 45.

5- بحارالانوار، ج 74، ص 74.

6- اصول کافی، ج 1، ص 136.

7- وسایل الشیعه، ج 1، ص 43.

8- ص /27.

9- دخان /38.

10- المحاسن، ج 1، ص 421.

11- واقعه /79.

12- احزاب /33.

13- فروع کافی، ج 4، ص 401.

14- علل الشرایع، ج 2، ص 397.

15- مجمع البیان، ج 4، ص 831.

16- آل عمران /96.

17- علل الشرایع، ج 2، ص 398.

18- المحاسن، ج 2، ص 66.

19- فروع كافى،

ج 4، ص 211.

20- تفسير الصافى، ج 1، ص 278.

21- علل الشرايع، ج 2، ص 397.

22- شورى /7.

23- تين /3.

24- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 363.

25- من لايحضره الفقيه، ج 2. ص 151.

26- آل عمران /97.

27- فروع الكافى، ج 4، ص 226. و من لايحضره الفيه، ج 2، ص 168.

28- خصال، ج 1، ص 278.

29- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 171.

30- آل عمران /96.

31- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 160.

32- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 334.

33- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 345.

34- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 363، 362، 364. و من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 168 و 151.

35- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 164، ح 2314، فروع الكافى، ج 4، ص 226.

36- ثوال الا عمال، ص 225، اصول كافى، ج 4، ص 415.

37- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 150،ح 2257. المحاسن، ج 1، ص 144.

38- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 150، ح 2259.

39- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 364، ح 11089.

40- فروع الکافی، ج 4، ص 401.

41- حج /26.

42- وسائل الشیعه، ج 9، ص 318.

43- حج /25.

44- علل الشرایع، ج 2، ص 445.

45- علل الشرایع، ج 2، ص 446.

46- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 170، فروع کافی، ج 4، ص 230.

47- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 145.

48- ((ثافل)) نام کوهی است بین مکه و شام که وقتی کسی از مکه برگردد، این کوه در سمت راست او قرار می گیرد.

49- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 145. التهذیب، ج 5، ص 444.

50- فقه الرضا، سلسله الینابیع الفقهیه، ج 7، ص 15.

51- فقه الرضا، سلسله الینابیع الفقهیه،

ج 7، ص 14.

52- فروع کافی، ج 4، ص 5333، و وسائل الشیعه، ج 10، ص 235.

53- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 347.

54- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 162.

55- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 162.

56- فروع کافی، ح 4، ص 271.

57- مستدرک وسائل الشیعه، ج 9، ص 328، ح 11016.

58- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 157، ح 2286.

59- بقره /127.

60- تفسیر القمی. ج 1، ص 6162.

61- بقره /30.

62- بقره /32.

63- بقره /34.

64- بقره /33.

65- دعائم الاسلام، ج 1، ص 291.

66- دعائم الاسلام، ج 1، ص 292.

67- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 31.

68- نهج البلاغه، ج 4، ص 794.

69- مائده /95.

70- مائده /97.

71- علل الشرایع، ج 2، ص 398.

72- آل عمران /96.

73- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 187.

74- علل الشرایع، ج 2، ص 397.

75- علل الشرایع، ج 2، ص 397.

76- حج /29.

77- حج /33.

78- فروع کافی، ج 4، ص 189.

79- فروع کافی، ج 4، ص 189.

80- علل الشرایع، ج 2، ص 399

81- علل الشرایع، ج 2، ص 398.

82- سوره فیل /1،2،3،4،5.

83- فروع کافی، ج 4، ص 212215، اءمالی، شیخ طوسی، ج 1، ص 7880، وامالی، شیخ مفید، 312315.

84- فروع کافی، ج 4، ص 222.

85- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 157.

86- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 153.

87- جامع الاحادیث، ج 10، ص 74.

88- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 160، ح 2295.

89- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 160، ح 2295.

90- امالى، الصدوق، ص 182.

91- مؤ منون /101.

92- المناقب، ج 4، ص 151.

93- وسائل الشيعه، ج 9، ص 424، ح 17914.

94- وسايل الشيعه، ج 9، ص 417، ح 17884.

95- فروع كافى، ج

4، ص 531.

96- توبه /28.

97- فتح /27.

98- فروع کافی، ج 4، ص 209.

99- توبه /28.

100- آل عمران /97.

101- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 3639.

102- فروع کافی، ج، ص.

103- فروع کافی، ج، ص 527.

104- الجعفریات، ص 72.

105- امالی، طوسی، ج 2، ص 91.

106- علل الشرایع، ج 2، ص 427.

107- امالی، طوسی، ج 2، ص 91.

108- فروع کافی، ج 4، ص 405.

109- فروع کافی، ج 4، ص 409.

110- فروع کافی، ج 4، ص 409.

111- التهذیب، ج 5، ص 104.

112- اعراف /172.

113- اعراف /172.

114- علل الشرایع، ج 2، ص 426.

115- علل الشرایع، ج 2، ص 425.

116- المحاسن، ج 2، ص 67.

117- فروع کافی، ج 4، ص 403.

118- علل الشرایع، ج 2، ص

119- علل الشرایع، ج 2، ص 424.

120- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 391، ح 11152.

121- فروع کافی، ج 4، ص 408.

122- فروع کافی، ج 4، ص 410.

123- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 393، ح 11155.

124- فروع کافی، ج 4، ص 411.

125- فروع کافی، ج 4، ص 411.

126- فروع کافی، ج 4، ص 210.

127- بقره /125.

128- آل عمران /97.

129- علل الشرایع، ج 2، ص 423.

130- علل الشرایع، ج 2، ص 423.

131- علل الشرایع، ج 2، ص 423.

132- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 347، ح 11050.

133- وسائل الشیعه، ج 5، ص 352، ح 17667.

134- فروع کافی، ج 4، ص 401.

135- فروع کافی، ج 4، ص 401.

136- بحارالانوار، ج 14، ص 277، مجمع البیان، ج، ص 366.

137- الذاریات /50.

138- فروع کافی، ج 4، ص 258، بحار، 96/6.

139- علل الشرایع، ج 2، ص 411.

140- حج /27.

141- یعنی مقام ابراهیم که اکنون مقداری از خانه کعبه فاصله دارد.

142- تفسیر قمی، ج 2،

ص 83.

143- معانی الاخبار، ص 175.

144- المناقب، ج 4، ص 184.

145- ثواب الاعمال، ص 244 و 273.

146- آل عمران /97.

147- علل الشرایع، ج 2، ص 402.

148- زاریات /56.

149- نهج البلاغه، خطبه 109، ص 338.

150- نهج البلاغه، خطبه 1، ص 40.

151- علل الشرایع، ج 2، ص 404.

152- علل الشرایع، ج 2، ص 405.

153- نهج البلاغه، حکمت 244، ص 1197.

154- الاحتجاج، ح 1، ص 99.

155- نهج البلاغه، نامه 67، ص 1063.

156- توبه /122.

157- توبه /122.

158- صحیفه نور، ج 2، ص 124.

159- الحج /2728.

160- علل الشرایع، ج 2، ص 405.

161- آل عمران /97.

162- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 14، ح 8939.

163- بقره /185.

164- بقره /286.

165- وسائل الشیعه، ج 8، ص 12، عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 90.

166- فروع کافی، ج 4، ص 253.

167- فروع کافی، ج 4، ص 26.

168- فروع کافی، ج 4، ص 261.

169- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 29.

170- المحاسن، ج 1، ص 146.

171- وسائل الشیعه، ج 8، ص 56.

172- فروع کافی، ج 4، ص 456. وسائل الشیعه، ج 8، ص 58.

173- وسائل الشیعه، ج 8، ص 59. فروع کافی، ج 4، ص 456.

174- وسائل الشیعه، ج 8، ص 57.

175- اصول کافی، ج 3، ص 30.

176- فروع کافی، ج 4، ص 259.

177- ثواب الاعمال، ص 115.

178- توبه /111.

179- توبه /112.

180- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 145.

181- التوبه /3.

182- تفسير مجمع البيان، ج 5، ص 9، التبيان، ج 5، ص 171.

183- مجمع البيان، ج 9، التبيان، ج 5، ص 171.

184- توبه /2.

185- معانى الاخبار، ص 296.

186- معانى الاخبار، ص 296.

187- تفسير الميزان، ج 9، ص 149.

188- توبه /13.

189- ((روحاء))، منطقه اى است بين مكه و

مدینه که فاصله آن تا مدینه، حدود سی مایل است.

190- تفسیر قمی، ج 1، ص 281282.

191- تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 7.

192- تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 395. تفسیر المنار، ج 10، ص 155.

193- صحیفه نور، ج 20، ص 111.

194- حج /2728.

195- تفسیر المیزان، ج 14، ص 369.

196- تفسیر المیزان به نقل از کافی، ج 14، ص 377.

197- نهج البلاغه، خطبه 109، ص 338.

198- فروع کافی، ج 4، ص 262. و همین روایت را معاویه بن عمار نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

199- وسائل الشیعه، ج 8، ص 96.

200- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 214.

201- التهذیب، ج 6، ص 368.

202- وسائل الشیعه، ج 8، ص 103.

203- تهذیب، ج 5، ص 463.

204- ثواب الاعمال، ص 108،116.

205- ثواب الاعمال، ص 116.

206- المحاسن، ج 1، ص 271.

207- امالی، طوسی، ج 1، ص 131.

208- اصول کافی، ج 2، ص 238.

209- اصول کافی، ج 3، ص 3.

210- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 146.

211- فروع کافی، ج 4، ص 536.

212- ثواب الاعمال، ص 109.

213- تهذیب، ج 5، ص 20.

214- فروع کافی، ج 4، ص 263.

215- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 41.

216- خصال، ج 1، ص 127.

217- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 41.

218- البته گناهانی که حقّ اللّه باشند نه حقّ الناس.

219- المحاسن، ج 1، ص 147.

220- فروع کافی، ج 4، ص 283.

221- فروع کافی، ج 4، ص 284285.

222- بحارالانوار، ج 99، ص 333.

223- سلسله الينابيع الفقهيه، ج 7، ص 19 و 4.

224- سلسله الينابيع الفقهيه، ج 7، ص 19 و 4.

225- سلسله الينابيع الفقهيه، ج 7، ص 4.

226- نهج البلاغه، ج 5، ص 936.

227- الاختصاص،

ص 337.

228- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 186.

229- فروع کافی، ج 4، ص 286.

230- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 199.

231- پارچه احرام باید تمام شرایط لباس نمازگزار را دارا باشد، از قبیل پاک بودن، غصبی نبودن و سایر شرایط.

232- به نظر مبارک امام خمینی (ره) همین مقدار از لبیک ها واجب است و بقیه مستحب می باشد.

233- یعنی دروغ گفتن، فحش دادن و فخر فروشی.

234- یعنی قسم خوردن به نام اللّه ((بلی واللّه)) و((ولاواللّه)).

235- این نظر مبارک امام (ره) و بعضی دیگر از فقهاست، ولی عده ای دیگر از فقها فرموده ان: ((فاصله او از طرف حجر اسماعیل نیز اگر 5/26 زراع بیشتر نباشد، کافی است)). آیت اللّه خوئی نیز فرموده اند: ((طواف در فاصله دورتر از مسافت 5/26 ذراع کافی است)).

236- به فتوای امام و برخی دیگر از مراجع، مکه هر چند محلّه های جدید آن می تواند جای محرم شدن به احرام تمتع باشد. و به فتوای آیت اللّه خوئی، باید از مکه قدیم محر

237- در منی سه ستون سنگی هست که وقتی انسان از مشعرالحرام به منی می آید، اولین ستون، ((جمره اولی)) و دوّمی ((جمره وسطی)) و سومی ((جمره عقبه)) نام دارد.

238- البته کسی که سال اوّل حج اوست، باید سر را بتراشد و زنان باید تقصیر کنند، و این فتوای امام (ره) و اکثر فقهاست، ولی به فتوای آیت اللّه خوئی، مرد بین حلق و تقصیر مخیّر بوده و سرتراشیدن افضل است.

239- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 165، ح 11766.

240- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 166، ح 11770.

241- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 176، ح 10601.

242- یعنی بیت

المعمور.

243- فروع کافی، ج 4، ص 188.

244- علل الشرایع، ج 2، ص 407.

245- علل الشرایع، ج 2، ص 407.

246- بقره /158.

247- علل الشرایع، ج 2، ص 432.

248- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 169، ح 11770.

249- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 138.

250- المحاسن، ج 1، ص 139.

251- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 138.

252- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 452، ح 11315.

253- فتح /27.

254- علل الشرایع، ج 2، ص 435.

255- اعتراف به گناه با عصمت انبیا منافات دارد، لذا ممکن است منظور از ((اعتَرِفْ بِذَنْبِکَ)) اعتراف به گناه امت خویش باشد؛ چنانکه در تفسیر آیه دوّم از سوره فتح: ((لیغفر لک اللّه ماتقدّم من ذنبک)) گفته اند: منظور از ((ذنبک)) گناه امّت پیامبر (یعنی مشرکین که پیامبر را از مکه خارج کردند) است (مجمع البحرین، ج 2، ص 59، تفسیر المیزان، ج 18، ص 254.

256- علل الشرایع، ج 2، ص 436.

257- اءمالی الصدوق، ص 862.

258- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 29، ح 11379.

259- بقره /197.

260- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 91.

261- یوسف /53.

262- قیامه /2.

263- فجر/27 و 28.

264- در فاصله زمانی، بنی وقوف در مشعرالحرام و اعمال مکه.

265- قرب الاسناد، ص 105.

266- المحاسن، ج 1، ص 67.

267- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 171.

268- علل الشرایع، ج 2، ص 437.

269- علل الشرایع، ج 2، ص 438.

270- برای کسانی که سفر اولشان است، ((حلق)) معیّن است.

مناسبتهای ذی الحجه

اول ذی الحجه

ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام

پژوهش: حجه الاسلام و المسلمین علی غزالی اصفهانی

علی بن ابی طالب علیه السلام به سن 25 تا 26 سالگی رسیده است و بنابر امر الهی و سنت حسنه اسلامی باید با همسری که از نظر ایمان و تقوا و دانش

و بینش و نجابت و اصالت همشأن او باشد،ازدواج کند تا به کشتی زندگی خود سکون و آرامش بخشد.چنین همسری جز دختر رسول خدا«فاطمه زهرا»که به همه خصوصیات او و از هنگام تولد تا آن زمان کاملا آشنایی داشت،کسی دیگری وجود نداشت.از طرف دیگر،فاطمه زهرا علیها السلام به نه سالگی رسیده بود و در ضمن این که در این سن به رشد جسمانی مناسب رسیده بود،از رشد و کمال عقلانی وافری نیز بهره مند بود و با وجود کمی سن از جهت رشد فکری و عقلانی از دیگران ممتاز بود،و خدای عز و جل ذهنی وقاد و هوشی سرشار به او عطا کرده بود.از جمال و زیبایی نیز بهره وافری داشت.این فضایل،وی را از دختران دیگر ممتاز می کرد.از همه مهمتر این که او در دانشگاه بزرگ وحی و رسالت از علوم و دانش اسلامی بهره فراوانی برده بود،از این رو فاطمه علیها السلام از هر جهت به حد کمال رسیده بود.همین فضایل و کمالات او بود که بسیاری از ثروتمندان و صحابی معروف رسول خداهمچون ابوبکر،عمر،عثمان،عبد الرحمان بن عوف و دیگرانبه خواستگاری وی می آمدند،اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ کدام پاسخ مثبت نمی داد و این جملات را در پاسخ آنها می گفت:«إن أمرها إلی ربها،إن شاء أن یزوجها زوجها،ازدواج فاطمه به دست خداست.و اگر خدا بخواهد او را به زوجیت کسی در آورد،در می آورد. (1) هنوز زمان ازدواج او نرسیده است.» (2)

فاطمه علیها السلام به تقدیر الهی باید با شخصیتی ازدواج کند که او همچون از فضایل و کمالات بی شماری برخوردار باشد و آن شخصیت غیر از«علی بن ابی طالب علیه السلام »کس دیگری

نخواهد بود.

خواستگاران کوته نظر

برخی از کوته نظران خیال می کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون آنها همه مسائل را از دریچه پول و مادیات می نگرد.اگر کسانی که به خواستگاری دخترش می روند،پاسخ مثبت به آنان نمی دهد،منتظر شخص ثروتمند و شناخته شده تری است.آنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درست نشناخته بودند و در فکر بودند به صورتی خود را با مال و ثروت خویش به حضرت نزدیک سازند،در حالی که بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله،و سلم،برای مبارزه با این افکار غلط بود و اسلام آمده بود تا این افتخارات موهوم و بی اساس را کنار بزند و معیارها را بر اساس فضایل و کمالات معنوی استوار سازد.این روش پیامبر اسلام در ازدواج دخترش نیز جریان داشت،لذا فاطمه علیها السلام را که نور چشم و میوه دلش بود به ازدواج علی علیه السلام در آورد که از نظر مادی و مال و منال دنیا چیزی نداشت،کابین و صداقی که برای این ازدواج قرار داده شد این حقیقت را بخوبی اثبات می کند.

پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر

انس بن مالک نقل می کند که ابوبکر روزی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در مقابل آن حضرت نشست و عرض کرد:«ای رسول خدا !سبقت مرا در اسلام و دلسوزی و خیرخواهی مرا برای اسلام می دانید و من چنین و چنان کرده ام...»حضرت هدف او را از بیان این سخنان سؤال کرد.ابوبکر گفت:«فاطمه علیها السلام را به ازدواج من درآور... (3)»پیامبر سکوت کرد و یا از وی روبرگرداند. (4) ابوبکر پس از بازگشت از نزد حضرت،به عمر گفت:«هلاک شدم»،عمر پرسید:«مگر چه شده؟»گفت:«فاطمه را خواستگاری کردم،ولی پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم از من روی برگرداند!»عمر گفت:«همین جا باش تا من بروم و آنچه را تو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستی من هم بخواهم.»

سپس به نزد رسول خدا آمد و در مقابل او نشست و عرض کرد:«ای پیامبر خدا!

پیشگامی مرا در قبول اسلام و نیز خیرخواهیم را برای اسلام می دانی و نیز می دانی که من چنین و چنان بوده ام.»حضرت،هدف او را از بیان این سخنان جویا شد،عمر گفت:«فاطمه علیها السلام را به من ازدواج نما.»حضرت از او روی برگرداند و با وی سخنی نگفت.عمر به سوی ابوبکر بازگشت،و گفت:«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فاطمه منتظر فرمان خدا است.» (5)

از هیثمی در مجمع الزوائد نقل شده که ابوبکر و عمر هر یک به دختر خود گفتند:فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کنند،و حضرت در پاسخ به هر کدام می فرمود:«منتظر فرمان خداوند هستم.» (6)

ظاهرا رسول خدا نمی خواسته اند با صراحت به آنها بگوید،شما در شأن و هم کفو دخترم فاطمه نیستید،لذا با جملاتی که نقل شد یا با روی برگرداندن از آنها،پاسخ منفی می داد.

در خصائص نسائی و دیگر کتب اهل سنت،هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود:«إنها صغیره،فخطبها علی علیه السلام فزوجها منه،او کوچک است،اما وقتی علی علیه السلام خواستگاری کرد فاطمه علیها السلام را به تزویج او در آورد.» (7)

علی علیه السلام هم کفو فاطمه سلام الله علیها

درست است که در آیین اسلام هر مرد مسلمانی کفو مسلمان دیگر است و همین طور هر زنی که در عقد مرد مسلمانی در می آید با او هم شأن است،ولی اگر به جنبه های روحی

و فکری افراد توجه شود برخی از زنان هم شأن بعضی مردان و یا بعضی از مردان در شأن بعضی زنان نیستند،مردانی که دارای افکاری بلند و سجایای اخلاقی عالی و بینش وسیع اسلامی هستند،باید با زنانی پیمان زناشویی ببندند که از نظر فکری و اخلاقی با آنان هم سطح باشند،و بدون رعایت این مسأله به هدف عمده ازدواج که سکونت و آرامش خاطر در زندگانی است،نخواهند رسید.با توجه به این نکته حقیقت کلام خدا (8) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روشن می شود که فرمود:

«لو لم أخلق علیا لما کان لفاطمه إبنتک کفو علی وجه الأرض،آدم فمن دونه،اگر علی را نمی آفریدم،برای دخترت فاطمه،در روی زمین هم شأنی نبود،از آدم گرفته تا دیگران.» (9)

همچنین از رسول خدا نقل شده است:«لو لم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو،اگر خدای تعالی،علی را خلق نکرده بود،برای فاطمه کفو و هم شأنی نمی بود.» (10)

در حدیث دیگری می فرماید:«لو لا أن الله تعالی خلق امیر المؤمنین لم یکن لفاطمه کفو علی وجه الأرض آدم فمن دونه،اگر خدای تعالی امیر المؤمنین را برای همسری فاطمه خلق نمی کرد،برای آن بانوی بزرگ کفو و همسری در روی زمین وجود نداشت،نه از آدم و نه دیگران.» (11) بی تردید مقصود از این هم سویی و هم شأنی،جنبه روحی و معنوی است.

پی نوشتها:

1.بحار الانوار،ج 43،ص 125،در کتب اهل سنت تعبیری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده چنین است:«أنتظر بها القضاء،لم ینزل القضاء،حتی ینزل القضاء»،ر.ک:احقاق الحق،ج 10،ص 326.333

2.مناقب ابن شهر آشوب،ج 2،ص 182 و ج 3،ص 343،احقاق الحق،ج 331.،10

3.از رسومات عرب که اکنون نیز مرسوم است این است که

ازدواج مکرر امری عادی است و قبحی ندارد،حتی ممکن است چند همسر در یک خانه با شوهرشان زندگی کنند و هیچ گونه اختلاف و نزاعی هم در میان نباشد.تعدد ازدواج از سنتهای حسنه اسلام است این عمل در جامعه امروز ما ناشایست به نظر می رسد و آن را قبیح می شمرند.

4.در طبقات ابن سعد،ج 8،ص 19،چنین نقل شده است:پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ او و عمر فرمود: «در این باره منتظر فرمان الهی هستم.»

5.احقاق الحق،ج 10،ص 326 به نقل از مجمع الزوائد،ج 9،ص.205

6.همان مدرک.

7.احقاق الحق،ج 10،ص 33 به نقل از خصائص،ص 31،مشکاه المصابیح،خطیب تبریزی،ج 3،ص.246

8.این کلمات که به خدا نسبت داده می شود،غیر از وحی است و به حدیث قدسی معروف است.

9.بحار الانوار،ج 43،ص.92

10.کنوز الحقایق،مناوی،ص.124

11.بحار الانوار،ج 43،ص.107

مظهر ولایت ص 246

اصغر ناظم زاده قمی

هفتم ذی الحجه

شهادت امام محمد باقر

پرتوی از سیره و سیمای امام محمّد باقر علیه السلام

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام اوّل ماه رجب، یا سوم صفر سال 57 هجری قمری در مدینه متولّد گردید.

پدر بزرگوارش، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام ، و مادر مکرّمه اش، فاطمه معروف به «امّ عبدالله» دختر امام حسن مجتبی می باشد.

از این رو، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر به بنی هاشم منسوب است.شهادت امام باقر علیه السلام در روز دوشنبه 7 ذیحجّه سال 114 هجری قمری در 57 سالگی، به دستور هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، به وسیله خوراندن سمّ، اتّفاق افتاد و مزار شریفش در مدینه در قبرستان بقیع میباشد.

آن حضرت یکی از اطفال اسیر فاجعه کربلا می باشد که در آن وقت سه سال و شش ماه و ده روز از

سنّ مبارکش گذشته بود.

حضرت باقر علیه السلام به علم و دانش و فضیلت و تقوا معروف بود و پیوسته مرجع حلّ مشکلات علمی مسلمانان به شمار می رفت.

وجود امام محمّد باقر علیه السلام مقدّمه ای بود برای اقدام به وظایف دگرگون سازی امّت.

زیرا مردم، او را نشانه های فرزند کسانی می شناختند که جان خود را فدا کردند تا موج انحراف که نزدیک بود نشانه های اسلام را از میان ببرد متوقّف گردد.آنان از این رو قربانی شدند تا مسلمانان بدانند که حکّامی که به نام اسلام حکومت میکنند، از تطبیق اسلام با واقعیت آن به اندازه ای دوراند که مفاهیم کتاب خدا و سنّت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در یک طرف قرار دارد و آن حاکمان منحرف در طرف دیگر.

امام باقر علیه السلام بر آن شد تا انحراف حاکمان و دوری آنان از حقایق اسلام را به مردم بفهماند و برای مسلمانان آشکار سازد که چنان اموری تحقّق یافته است.

هشام بن عبدالملک خلیفه نابکار اموی وقتی به امام علیه السلام اشارت می کند و می پرسد که این شخص کیست؟ به او میگویند او کسی است که مردم کوفه شیفته و مفتون اویند.

این شخص، امام عراق است. در موسم حجّ، از عراق و خراسان و دیگر شهرها، هزاران مسلمان از او فتوا میخواستند و از هرباب از معارف اسلام از او می پرسیدند.

این امر اندازه نفوذ وسیع او را در قلوب توده های مردم نشان می داد.از سوی فقیهان بزرگ که وابسته به حوزه های فکری و علمی بودند، مسائل دشوار در محضر او مطرح میشد و گفتگوهای بسیار با امام به

عمل میآمد، از او پاسخ میخواستند تا امام را در تنگنا قرار دهند و در مقابل مردم او را به خاموشی وادارند، ولی آن حضرت با پاسخ های قانع کننده و مستدلّ و محکم خود آنان را به اعجاب وامیداشت.

حوزه علمی او برای صدها دانشمند و محدّث که تربیت کرده بود پایگاهی مهّم به شمار میآمد.

جابر جعفی گوید: «ابوجعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد.» و محمّد بن مسلم گوید: «هر مسئله که در نظرم دشوار مینمود از ابوجعفر علیه السلام میپرسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از او سؤال کردم.»امام باقر علیه السلام شیعیان خود را چنین وصف میکند:«همانا شیعه ما، شیعه علی، با دست و دل گشاده و از سر گشاده دستی و بیریایی از ما طرفداری میکنند و برای زنده نگاه داشتن دین، متّحد و پشتیبان ما هستند. اگر خشمگین گردند، ستم نمیکنند و اگر خرسند باشند از اندازه نمیگذرند. برای آن کس که همسایه آنان باشد برکت دارند و با هر کس که با آنان مخالف باشد طریق مسالمت پیش میگیرند. و شیعه ما اطاعت خدا میکند.»

امام باقر علیه السلام و خلفای جور

امام باقر علیه السلام با پنج خلیفه از خلفای بنیامیّه معاصر بود که عبارتند از:1 ولید بن عبدالملک 2 سلیمان بن عبدالملک 3 عمر بن عبدالعزیز 4 یزید بن عبدالملک 5 هشام بن عبدالملک.

و همه آنان جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری و استبداد و خودکامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و پیوسته برای امام باقر علیه السلام مشکلاتی فراهم مینمودند.

ولی در عین حال، او از طریق تعلیم و تربیت، جنبشی علمی به وجود آورد و مقدّمات تأسیس یک مرکز علمی

اسلامی را در دوران امامت خود پیریزی کرد که در زمان فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام به نتیجه کامل رسید.

روش کار پیشوایان ما به ویژه امام سجّاد و امام باقر(علیهم السلام) که در اوضاع فشار و خفقان به سر میبردند به شیوه مخفی و زیرزمینی بود، شیوه ای که موجب میشد کسی از کارهای آنان مطّلع نشود.

همین کارهای پنهانی، گاهی که آشکار میشد، خلفا را سخت عصبانی مینمود در نتیجه، وسایل تبعید و زندانی آنها فراهم میشد.

سرانجام، امام باقر علیه السلام که پیوسته مورد خشم و غضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی او مسموم شد و در سال 114 هجری به شهادت رسید. جنازه آن بزرگوار، کنار قبر پدر بزرگوارش، در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

فضل و دانش امام باقر علیه السلام

امام محمّدباقر علیه السلام در دوران امامت خود، به نشر و پخش معارف دین به ویژه فقه و احکام اسلامی پرداخت و ضمن حلّ مشکلات علمی به تعلیم و تربیت شاگردانی فاضل و آگاه مانند: محمّدبن مسلم، زرارهبن اعین، ابونصیر، هشام بن سالم و جابربن یزید و حمران بن اعین و بُریدبن معاویه عجلی، همّت گماشت.

آن حضرت در فضل و فضیلت، زهد و تقوا، اخلاف و معاشرت، سر آمد بزرگان بنی هاشم در عصر خود بود.

آوازه علوم و دانش او چنان اطراف و اکناف پیچیده بود که ملقّب به باقرالعلوم؛ یعنی شکافنده دانش ها گردید.

یکی از علمای بزرگ سنّی به نام ابن حجر هیتمی درباره او مینویسد:«محمّد باقر به اندازه ای گنج های پنهان معارف و دانش ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت ها و لطایف دانشها را بیان نموده

که جز بر عناصر بی بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده اند.»عبدالله بن عطا یکی از شخصیّت های علمی زمان امام، میگوید:«من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمّد بن علی علیه السلام از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم.»امام باقر علیه السلام در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن کریم استناد مینموده و از کلام خدا شاهد میآورده و فرموده است: «هر مطلبی را گفتم، از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرّفی کنم.»

امام و مسابقه تیراندازی

هشام بن عبدالملک تصمیم گرفت امام باقر را به مسابقه تیراندازی فرا خواند تا به واسطه شکست او در مسابقه، امام را در نظر مردم حقیر و کوچک جلوه دهد! به همین جهت پیش از ورود امام علیه السلام به قصر خلافت، عدّه ای از درباریان را واداشت نشانه ای نصب کرده مشغول تیراندازی گردند.

امام باقر وارد مجلس شد و اندکی نشست.

ناگهان هشام رو به امام کرد و گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازیام گذشته است، مرا معذور دار.

هشام که خیال می کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر را با شکست مواجه ساخته است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیّه اشاره کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام علیه السلام دست برد و کمان را گرفت و تیری در

چلّه کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلبِ هدف زد! آن گاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب نُه تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبه تیرِ قبلی خورد!این عمل شگفت انگیز، حاضران را به شدّت تحت تأثیر قرار داده، اعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حساب هایش غلط از آب درآمده و نقشه اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سر آمد تیر اندازان عرب و عجم هستی، چگونه میگفتی پیر شده ام؟! آن گاه سر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت.

سپس امام باقر و فرزند برومندش امام صادق علیه السلام را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است.

این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدّتی آن را فرا گرفته ای؟ حضرت فرمود: میدانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایّام جوانی مدّتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: آیا جعفر نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، اکمال دین و اتمام نعمت را که در آیه

«أَلْيَوْمَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ» آمده از یکدیگر به ارث میبریم و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمیماند.

اینک در میان سخنان اخلاقی و تربیتی آن امام معصوم، چهل حدیث برگزیده راکه هر کدام رهنمودی پربها در جهت تعالی اخلاق و نزدیک شدنِ به خداست به جویندگانِ مکتبِ آن امامِ هُمام تقدیم می دارم.

* * *

چهل حدیث

1-نافرجام و خوش انجام

«فَلَرُبَّ حَریص عَلی أَمْر مِنْ أُمُورِ الدُّنْیا قَدْ نالَهُ، فَلَمّا نالَهُ کانَ عَلَیْهِ وَبالاً وَشَقِیَ بِهِ وَلَرُبَّ کارِه لاَِمْر مِنْأُمُورِاَلاْخِرَهِ قَدْنالَهُ فَسَعِدَبِهِ.»:چه بسا حریصی بر امری از امور دنیا دست یافته و چون بدان رسیده باعث نافرجامی و بدبختی او گردیده است، و چه بسا کسی که برای امری از امور آخرت کراهت داشته و بدان رسیده، ولی به وسیله آن سعادتمند گردیده است.

2-بهترین فضیلت و برترین جهاد

«لا فَضیلَهَ کَالْجِهادِ، وَ لا جِهادَ کَمُجاهَدَهِ الْهَوی.»:

فضیلتی چون جهاد نیست، و جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

3- استقامت بزرگ

«أُوصیکَ بِخَمْس: إِنْ ظُلِمْتَ فَلا تَظْلِمْ وَ إِنْ خانُوکَ فَلا تَخُنْ، وَ إِنْ کُذِّبْتَ فَلا تَغْضَبْ، وَ إِنْ مُدِحْتَ فَلا تَفْرَحْ وَ إِنْ ذُمِمْتَ فَلا تَجْزَعْ.»: تو را به پنج چیز سفارش میکنم:1 اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن،2 اگر به تو خیانت کردند، خیانت مکن،3 اگر تکذیبت کردند، خشمگین مشو،4 اگر مدحت کنند، شاد مشو،5 و اگر نکوهشت کنند بیتابی مکن.

4- پذیرش سخن پاک

«خُذُوا الْکَلِمَهَ الطَّیِّبَهَ مِمَّنْ قالَها وَ إِنْ لَمْ یَعْمَلْ بِها.»:

سخن طیّب و پاکیزه را از هر که گفت بگیرید، اگرچه او خود، بدان عمل نکند.

5- زیبایی حلمِ با علم«ماشیبَ شَیْءٌ بِشَیْء أَحْسَنَ مِنْ حِلْم بِعِلْم.»: چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم

باشد.

6- کمالِ جامع انسانی«أَلْکَمالُ کُلُّ الْکَمالِ أَلتَّفَقُهُ فِی الدّینِ وَ الصَّبْرُ عَلَی النّائِبَهِ وَ تَقْدیرُ الْمَعیشَهِ.»:

همه کمال در سه چیز است: 1 فهم عمیق در دین، 2 صبر بر مصیبت و ناگواری، 3 و اندازه گیری خرج زندگانی.

7- سه خصلت نیکو

«ثَلاثَهٌ مِنْ مَکارِمِ الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ: أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ، وَ تَحْلُمَ إِذا جُهِلَ عَلَیْکَ.»:

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است:1 گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده است،2 بپیوندی به کسی که از تو بریده است،3 و بردباری ورزی در وقتی که با تو به نادانی برخورد شود.

8- اصرار در دعا

«إِنَّ اللّهَ کَرِهَ إِلْحاحَ النّاسِ بَعْضِهِمْ عَلی بَعْض فِی الْمَسْأَلَهِ وَ أَحَبَّ ذلِکَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ یُحِبُّ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ ما عِنْدَهُ.»:

خدا را بد آید که مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار را در سؤال از خودش دوست دارد، همانا خداوند که یادش بزرگ است دوست دارد که از او سؤال شود و آنچه نزد اوست طلب گردد.

9- فضیلت عالم بر عابد

«عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعینَ أَلْفَ عابِد.»:دانشمندی که از علمش استفاده شود، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

10- دو خصلت عالم

«لا یَکُونُ الْعَبْدُ عالِمًا حَتّی لا یَکُونَ حاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لا مُحَقِّرًا لِمَنْ دُونَهُ.»:

هیچ بنده ای عالم نباشد تا این که به بالا دست خود حسد نبرد و زیر دست خود را خوار نشمارد.

11- سه پاداش

«مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَكا عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زيدَ فى رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِهِ زيدَ فى عُمْرِهِ.»:

هر كه زبانش راست است كردارش پاک است،و هر كه خوش نيّت است روزياش

فزون است، و هر که با اهلش نیکی میکند به عمرش افزوده شود.

12- پرهیز از کسالت

«إِیّاکَ وَ الْکَسَلَ وَ الضَّجْرَ فَإِنَّهُما مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ، مَنْ کَسِلَ لَمْ یُؤَدِّ حَقًّا وَ مَنْ ضَجِرَ لَمْ یَصْبِرْ عَلی حَقٍّ.»:

از کسالت و تنگدلی بپرهیز که این دو کلید هر بدی باشند، هر که کسالت ورزد حقّی را نپردازد، و هر که تنگدل شود بر حقّ شکیبا نَبُوَد.

13- بدترین حسرت در روز قیامت

«إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَةً یَوْمَ الْقِیمَهِ عَبْدٌ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خالَفَهُ إِلی غَیْرِهِ.»:

پر حسرتترین مردم در روز قیامت، بنده ای است که عدلی را وصف کند و خودش خلاف آن را عمل کند.

14- نتایج صله رحم

«صِلَهُ الاْرْحامِ تُزَکِّی الاْعْمالَ وَ تُنْمِی الاْمْوالَ وَ تَدْفَعُ الْبَلْوی وَ تُیَسِّرُ الْحِسابَ وَ تُنْسِیءُ فِی الاْجَلِ.»:

صله ارحام، اعمال را پاکیزه گرداند و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را به تأخیر اندازد.

15- نیکو گفتاری با دیگران

«قُولُوا لِلنّاسِ أَحْسَنَ ما تُحِبُّونَ أَنْ یُقالَ لَکُمْ.»به مردم بگویید بهتر از آن چیزی که خواهید به شما بگویند.

16- هدیّه الهی

«إِنَّ اللّهَ یَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلاءِ کَما یَتَعَهَّدُ الْغائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدِیَّهِ وَ یَحْمیهِ عَنِ الدُّنْیا کَما یَحْمِی الطَّبیبُ الْمَریضَ.»:

همانا خداوند بنده مؤمنش را با بلا مورد لطف قرار دهد، چنان که سفر کرده ای برای خانواده خود هدیّه بفرستد، و او را از دنیا پرهیز دهد، چنان

که طبیب مریض را پرهیز دهد.

17- راستگویی و ادای امانت

«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الاِجْتَهادِ وَ صِدْقِ الْحَديثِ وَ أَداءِ الأمانَهِ إِلى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْها بَرًّا كانَ أَوْ فاجِرًا، فَلَوْ أَنَّ قاتِلَ عَلِىِّ بْنِ أَبى طالِب عليه السلام إِئْتَمَنَنى عَلى أمانَه لاَدَّيْتُها إِلَيْهِ.»:بر شما

باد پارسایی و کوشش و راستگویی و پرداخت امانت به کسی که شما را امین بر آن دانسته، نیک باشد یابد. و اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام به من امانتی سپرد، هر آینه آن را به او برخواهم گرداند.

18- تعریف غیبت و بهتان

«مِنَ الْغیبَهِ أَنْ تَقُولَ فی أَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ، وَ أَنَّ الْبُهْتانَ أَنْ تَقُولَ فی أَخیکَ ما لَیْسَ فیهِ.»:

غیبت آن است که درباره برادرت چیزی را بگویی که خداوند بر او پوشیده و مستور داشته است. و بهتان آن است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی.

19- دشنام گو، مبغوض خداست

«إِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.»:خداوند، دشنام گوی بی‌آبرو را دشمن دارد.

20- نشانه های تواضع

«أَلتَّواضُعُ أَلرِّضا بِالْمجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ، وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقیتَ وَ أَنْ تَتْرُکَ الْمِراءَ وَ إِنْ کُنْتَ مُحِقًّا.»:

تواضع و فروتنی آن است که (آدمی) به نشستن در آنجا که فروتر از شأن اوست راضی باشد، و این که به هر کس رسیدی سلام کنی، و جدال را وانهی گرچه بر حقّ باشی.

21- پاکدامنی، بهترین عبادت

«أَفْضَلُ الْعِبادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ.»:بالاترین عبادت، عفّت شکم و شهوت است.

22- نشانه شیعه واقعی

«ما شیعَتُنا إِلاّ مَنِ اتَّقَی اللّهَ وَ أَطاعَهُ.»:

شیعه ما نیست، مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و خدا را فرمان بَرَد.

23- ریشه گناه، نشناختن خداست

«ما عَرَفَ اللّهَ مَنْ عَصاهُ.»:خدا را نشناخته آن که نافرمانیاش کند.

24- عقل، بهترین مخلوق الهی

«لَمّا خَلَقَ اللّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قالَ: وَ عِزَّتی وَ جَلالی ما خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْکَ وَ لا أَکْمَلْتُکَ إِلاّ فیمَنْ أُحِبُّ، أَما إِنّی

إِیّاکَ آمُرُ وَ إِیّاکَ أَنْهی وَ إِیّاکَ أُعاقِبُ وَ إِیّاکَ أُثیبُ.»:

چون خداوند، عقل را آفرید از او بازپرسی کرد، به او گفت: پیش آی ! پیش آمد. گفت: بازگرد. بازگشت. فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، مخلوقی را که از تو به پیشم محبوبتر باشد نیافریدم. و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجّه توست.

25- بر اساس عقل

«إِنَّما یُداقُّ اللّهُ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیمَهِ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیا.»:

خداوند در روز قیامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقّت و باریک بینی میکند.

26- مزدِ معلّم و متعلّم

«إِنَّ الَّذی یُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَیْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَهِ الْعِلْمِ وَ عَلِّمُوهُ إِخْوانَکُمْ کَما عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَماءُ.»:

آن که از شما به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجوست و از او هم بیشتر.

از دانشمندان دانش فراگیرید و آن را به برادران دینی خود بیاموزید، چنان که دانشمندان به شما آموختند.

27- گناهِ فتوا دهنده بی دانش

«مَنْ أَفْتَی النّاسَ بِغَیْرِ عِلْم وَ لا هُدًی لَعَنَتْهُ مَلائِکَهُ الرَّحْمَهِ وَ مَلائِکَهُ الْعَذابِ وَ لَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْیاهُ.»:

هر که بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آن که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

28- عالمان دوزخی

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُباهِىَ بِهِ الْعُلَماءَ، أوْ يُمارِىَ بِهِ السُّفَهاءَ أوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ إِنَّ الرِّئاسَةَ لاتَصْلُحُ إِلاّ لِاَهْلِها.»:

هر كه علم و دانش را جويد براى

آن كه بر علما ببالد يا با سفها بستيزد يا مردم را متوجّه خود كند، بايد آتش دوزخ را جاى نشستن خود گيرد؛ همانا رياست جز براى اهلش شايسته نيست.

29- سرنگونان جهنّمى

«فى قَوْلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَكُبْكِبُوا فيها هُمْ وَ الْغاوُنَ» قالَ: هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خالَفُوهُ إِلى غَيْرِهِ.»:

درباره آيه شريفه «فَكُبْكِبُوا فيها هُمْ وَ الْغاوُنَ»؛ يعنى: «اينها و گمراهان در دوزخ سرنگون گردند.»، فرمود: ايشان گروهى باشند كه عدالت را به زبان بستايند، امّا در عمل با آن مخالفت ورزند!

30- غير خدا را تكيهگاه نگيريد

«لا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَليجَةً فَلا تَكُونُوا مُؤْمِنينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَب وَنَسَب وَقَرابَه وَوَليجَه وَبِدْعَه وَشُبْهَه مُنْقَطِعٌ إِلاّ ما أَثْبَتَهُ الْقُرآنُ.»:

غير خدا را براى خود تكيهگاه و محرم راز مگيريد كه در آن صورت مؤمن نيستيد، زيرا هر وسيله و پيوند و خويشى و محرم راز و هرگونه بدعت و شبهتى، نزد خدا، بريده و بياثر است جز آنچه را كه قرآن، اثبات كرده است.

[و آن ايمان و عمل صالح است.]

31- نشانه هاى فقيهِ پارسا

«إِنَّ الْفَقيهَ حَقَّ الْفقيهِ أَلزّاهِدُ فِى الدُّنْيا، أَلرّاغِبُ فِى الاْخِرَهِ أَلْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّهِ النَّبِىِّ(صلى الله عليه وآله وسلم).»:

فقيه حقيقى، زاهد در دنيا، مايل به آخرت و چنگ زننده به سنّت پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) است.

32- شوخيِ بدون فحش

«إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمُلاعِبَ فِى الْجَماعَهِ بِلا رَفَث.»:

خدای عزّوَجلّ آن کس را که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوست دارد، در صورتی که فحشی در میان نباشد.

33- عذاب زودرسِ سه خصلت

«ثَلاثُ خِصال لا یَمُوتُ صاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتّی یَری وَ بالَهُنَّ: أَلْبَغْیُ، وَ قَطیعَهُ الرَّحِمِ وَ الْیمینُ الْکاذِبَهُ یُبارِزُ اللّهَ بِها.»:

سه خصلت است که

مرتکبشان نمیرد تا وبالشان را بیند: ستمکاری و از خویشان بریدن و قسم دروغ که نبرد با خداست.

34- مطلوبِ خدا

«ما مِنْ شَیْء أَفْضَلُ عِنْدَاللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ مِمّا عِنْدَهُ.»:

چیزی نزد خداوند عزَّوجَلّ بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود.

35- پافشاری در دعا

«وَ اللّهِ لا یُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فی حاجَتِهِ إِلاّ قَضاها لَهُ.»:

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزّوجلّ نکند، جز این که حاجتش را برآورد.

36- دعا کردن در سحر

«إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ کُلَّ عَبْد دَعّاء فَعَلَیْکُمْ بِالدُّعاءِ فِی السَّحَرِ إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّها ساعَهٌ تُفْتَحُ فیها أَبْوابُ السَّماءِ، وَ تُقْسَمُ فیهَا الأَرْزاقُ، وَ تُقْضی فیهَا الْحَوائِجُ الْعِظامُ.»:

همانا خداوند عزّوجلّ از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد دعا در هنگام سحر تا طلوع آفتاب، زیرا آن ساعتی است که درهای آسمان در آن هنگام بازگردد و روزی ها در آن تقسیم گردد و حاجت های بزرگ برآورده شود.

37- دعا برای دیگران

«أَوْشَکُ دَعْوَهً وَ أَسْرَعُ إِجابَهً دُعاءُ الْمَرْءِ لاَِخیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ.»:

دعایی که بیشتر امید اجابت آن میرود و زودتر به اجابت میرسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سرِ او.

38- چشم هایی که نمی گریند

«كُلّ عَيْن باكِيَهٌ يَوْمَ الْقِيمهِ غَيْرُ ثَلاث: عَيْن سَهِرَتْ فى سَبيلِ اللّهِ وَ عَيْن فاضَتْ مِنْ خَشْيَهِ اللّهِ، وَ عَيْنِ غُضَّتْ عَنْ مَحارِمِ اللّهِ.»:

هر چشمى روز قيامت گريان است، جز سه چشم:1 چشمى كه در راه خدا شب را بيدار باشد،2 چشمى كه از ترس

خدا گریان شود،3 و چشمی که از محرّمات الهی بسته شود.

39- حریص همچون کرم ابریشم

«مَثَلُ الْحَرِیصِ عَلَی الدُّنْیا مَثَلُ دُودَهِ الْقَزِّ، کُلَّما ازْدادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلی نَفْسِها لَفًّا کانَ أَبْعَدَ لَها مِنَ الْخُرُوجِ حَتّی تَمُوتَ غَمًّا.»:

شخص حریص به دنیا، مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بستهتر می گردد، تا این که از غم و اندوه بمیرد.

40- دو رویی و دو زبانی

«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ یَکُونُ ذاوَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ، یُطْری أَخاهُ شاهِدًا وَ یَأْکُلُهُ غائِبًا، إِنْ أُعْطِیَ حَسَدَهُ وَ إِنابْتُلِیَ خَذَلَهُ.»:

بد بندهای است آن بندهای که دو رو و دو زبان باشد، در حضورِ برادرش او را ستایش کند، و در پشت سر، او را بخورد! اگر دارا شود بر او حسد برد و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.

امام باقر (ع) پس از عمری تلاش در میدان بندگی خدا و احیای دین و ترویج علم و خدمات اجتماعی به جامعه اسلامی، در روز هفتم ماه ذو الحجه سال 114 (1) رحلت کرد.

در سال رحلت و شهادت آن حضرت آرای دیگری نیز وجود دارد.دسته ای از مورخان سال 117 (2) و بعضی سال 118 (3) و گروه اندکی سالهای 116 (4) و 113 (5) و 115 (6) و 111 (7) را یاد کرده اند، اما بیشترین منابع تاریخی سال 114 (8) را متذکر شده اند.

منابع روایی و تاریخی علت وفات آن حضرت را مسمومیت دانسته اند، مسمومیتی که دستهای حکومت امویان در آن دخیل بوده است. (9)

از برخی روایات استفاده می شود که مسمومیت امام باقر (ع) به وسیله زین آغشته به سم، صورت گرفته است، به گونه ای که

بدن آن گرامی از شدت تأثیر سم بسرعت متورم گردید و سبب شهادت آن حضرت شد. (10)

در این که چه فرد یا افرادی در این ماجرای خائنانه دست داشته اند، نقلهای روایی و تاریخی از اشخاص مختلفی نام برده اند.

بعضی از منابع، شخص هشام بن عبد الملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته اند. (11)

بخشی دیگر، ابراهیم بن ولید را وسیله مسمومیت معرفی کرده اند. (12)

برخی از روایات نیز زید بن حسن را که از دیر زمان کینه های عمیق نسبت به امام باقر (ع) داشت، مجری این توطئه به شمار آورده اند. (13)

به طور مسلم وفات امام باقر (ع) در دوران خلافت هشام بن عبد الملک رخ داده است، (14) زیرا خلافت هشام از سال 105 تا سال 125 هجری استمرار داشته، و آخرین سالی که مورخان در وفات امام باقر (ع) نقل کرده اند 118 هجری می باشد. (15)

با این که نقلها بظاهر مختلف است، اما با اندکی تأمل در منابع روایی و تاریخ، بعید نمی نماید که همه آنها به گونه ای صحیح باشد زیرا عامل شهادت آن حضرت لازم نیست یک نفر باشد بلکه ممکن است افراد متعددی در شهادت امام باقر (ع) دست داشته اند که هر روایت و نقل، به یکی از آنان اشاره کرده است.

با توجه به برخوردهای خشن و قهر آمیز هشام با امام باقر (ع) و عداوت انکار ناپذیر بنی امیه با خاندان علی (ع) شک نیست که او در از میان بردن امام باقر (ع) اما بشکلی غیر علنی انگیزه ای قوی داشته است.

بدیهی است که هشام برای عملی ساختن توطئه خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جوید، از این رو ابراهیم بن ولید (16) را که عنصری

اموی و دشمن اهل بیت (ع) است به استخدام می گیرد و او امکانات لازم را در اختیار فردی که از اعضای داخلی خاندان علی (ع) بشمار می آید و می تواند در محیط زندگی امام باقر (ع) بدون مانع راه یابد و کسی مانع او نشود، قرار دهد، تا به وسیله او برنامه خائنانه هشام عملی گردد و امام به شهادت رسد.

امام باقر (ع) این چنین به شهادت رسید و به ملاقات الهی شتافت و در بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن بن علی (ع) مدفون گشت. (17)

پی نوشت ها:

1 فرق الشیعه 61، اعلام الوری به جای ماه ذو الحجه، ماه ربیع الاول را یاد کرده است.ر ک: ص.259

2 تاریخ یعقوبی 2/320، تذکره الخواص 306، الفصول المهمه 220، اخبار الدول و آثار الاول 11، اسعاف الراغبین 195، نور الابصار، مازندرانی 66 و...در بسیاری از این منابع، مطلب به صورت «قیل» یاد شده است.

3 کشف الغمه 2/322، وفیات الاعیان 4/174، تاریخ ابی الفداء 1/248، تتمه المختصر 1/248، اعیان الشیعه 650./1

4 المختصر فی اخبار البشر 1/203، تتمه المختصر 248./1

5 مرآه الجنان 247./1

6 کامل ابن اثیر 180./5

7 مآثر الانافه فی معالم الخلافه 152./1

8 طبقات الکبیر 5/238، اصول کافی 2/372، تاریخ قم 197، ارشاد مفید 2/156، دلائل الامامه 94، تاج المواليد 118، مناقب 4/210، سیر اعلام النبلاء 4/409، الانوار البهیه 126، تاریخ ابن خلدون 2/23، عمده الطالب 137، شذرات الذهب 1/149، و...

9 الصواعق المحرقه 210، احقاق الحق 12/154، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 254، مثير الاحزان، جواهری.244

10 الخرائج و الجرائح، راوندی 2/604، مدینه المعاجز 349، بحار 46/329، مستدرک الوسائل 2/.211

11 مآثر الانافه فی معالم الخلافه 1/152،

مصباح کفعمی.522

12 سبائک الذهب 74، دلائل الامامه 94، مناقب ابن شهر آشوب 4/210، الفصول المهمه 220، الانوار البهیه.126

13 منابع یاد شده در پاورقی شماره.1

14 تاریخ یعقوبی 2/320، مروج الذهب 3/219، الانوار البهیه 126، اعیان الشیعه 650./1

15 در کتاب اخبار الدول و آثار الاول ص 111 شهادت امام باقر (ع) در خلافت ابراهیم بن ولید دانسته شده است، ولی چنان که توضیح داده شد وفات آن حضرت در خلافت هشام بوده و ابراهیم بن ولید می توانسته است از مجریان نقشه هشام به شمار آید.

16 ابراهیم بن ولید بن عبد الملک، بعدها در سال 129، به خلافت رسید، ولی خلافتش دیری نپایید و پس از هفتاد روز کشته شد.ر ک: تاریخ الخلفاء، سیوطی.254

17 فرق الشیعه 61، اصول کافی 2/372، ارشاد مفید 2/156، دلائل الامامه 94، اعلام الوری 259، کشف الغمه 2/327، تذکره الخواص 306، مصباح کفعمی 522، شذرات الذهب 1/149 و...

از برخی منابع استفاده می شود که آن حضرت، هنگام رحلت در شهر مدینه نبوده است، بلکه در محلی به نام حمیمه از روستاهای نواحی مکه یا شام بوده، پس از شهادت، آن گرامی را به مدینه منتقل کرده اند.

ر ک: وفیات الاعیان 4/174، المختصر فی اخبار البشر 1/203، احقاق الحق 152./12

نهم ذی الحجه

شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

چرا مسلم

روح بزرگ انسانهای خود ساخته و پاک به دیگران هم، پاکی و ایمان می آموزد. صداقت و فداکاری ایثارگران در راه خدا الهام بخش تعهد و فداکاری است. حماسه های جهاد و شهادت مردان بزرگ اسلام، مجاهد ساز و شهید پرور است. عظمت انسانی چهره های پرفروغ تاریخ خونبار ما اسوه همه کسانی است که در زندگی به هدفهایی والاتر از خوردن و خوابیدن اعتقاد دارند و ارزشهای متعالی را

می جویند. انسانهای نمونه از نظر ایمان، اخلاق، شهامت، جوانمردی و استقامت، همیشه زینت تاریخ بوده و هستند.

«مسلم بن عقیل » یکی از این چهره هاست. شنیدن نام این انسان والا و سرباز فداکار راه حق، یاد آور همه خوبیها، رشادتها و جوانمردیهاست؛و خواندن زندگینامه این سردار رشید اسلام، درس آموز و الهام بخش و سازنده است. حماسه مسلم بن عقیل در کوفه، پیش درآمدی بر نهضت عظیم عاشورا بود؛ و خود مسلم، پیشاهنگ نهضت سیدالشهدا -علیه السلام و سفیر انقلاب کربلا و پیشمرگ حماسه تاریخ ساز و جاویدان عاشورا بود.

درباره مسلم، چه می توان گفت، جز بیان صداقت و رشادت و ایمانش؟ و چه می توان نوشت، جز فداکاری و حماسه وآزادگی اش، و چه می توان شنید جز عمل به وظیفه و اطاعت از امام و جهاد در راه حق تا مرز شهادت. و مسلم بن عقیل کیست؟ تجسمی از ارزشهای والای مکتب؛ الگو و اسوه ای از یک جوانمرد سلحشور و انقلابی پاکباخته و دل به راه خدا داده و سر به راه دوست سپرده و قدم در راه حق نهاده و با شهادت به معراج قرب پروردگار رسیده. پس، با هم با چهره این شخصیت بزرگ،آشنا شویم.

مسلم بن عقیل کیست؟

در میان جوانان برومند «بنی هاشم » مسلم، فرزند عقیل یکی از چهره های تابناک و شخصیتهای بارز، به شمار می رفت. «عقیل » برادر حضرت علی(ع) و دومین فرزند ابوطالب بود. در ترسیم زیر رابطه نسبی مسلم، آشکارتر است:

ابوطالب: - طالب - عقیل - مسلم - جعفر - علی - حسین بن علی

مسلم بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عموی حسین بن علی بود. دودمانی که مسلم در آن رشد یافت، دودمان علم و فضیلت و شرف بود و خاندانی که شخصیت انسانی و اسلامی مسلم در

آن شکل گرفت، بهترین زمینه را برای تربیت و تکامل معنوی و حماسی مسلم فراهم کرد. از آغاز کودکی، در میان جوانان بنی هاشم بخصوص در کنار امام حسن و امام حسین -علیهما السلام بزرگ شد و کمالات اخلاقی و بنیان ولایت و درسهای حماسه و ایثار و شجاعت را بخوبی فرا گرفت. اجداد مسلم کسانی، چون «ابوطالب » و «فاطمه بنت اسد» بودند که در فرزندان خویش، شجاعت و ایمان و دلاوری را به ارث می گذاشتند و مسلم، شاخه ای پربار از این اصل و تبار بود؛و بنا به اصل وراثت،خصلتهای برجسته را از نیاکان خود به ارث برده بود. (1)

مسلم در زمان حضرت امیر(ع) نوجوانی رشید و پاک بود که به افتخار دامادی آن حضرت نایل شد و با یکی از دختران امام به نام «رقیه » ازدواج کرد. این وصلت بر میزان فضیلتهای مسلم افزود و او را بیشتر در محور «حق » و در خدمت نظام الهی آن حضرت در دوران خلافتش قرار داد.

به نقل مورخان، در زمان حکومت آن حضرت (بین سالهای 36 تا 40 هجری) از جانب آن امام، متصدی برخی از منصبهای نظامی در لشگر بوده است، از جمله در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین(ع) لشگر خود را صف آرایی می کرد، امام حسن و امام حسین(ع) و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را بر جناح راست سپاه، مامور کرد و بر جناح چپ لشگر، محمدبن حنفیه و محمدبن ابی بکر و هاشم بن عتبه (مرقال) را گماشت و مسؤولیت قلب لشگر را به عبدالله بن عباس و عباس بن ربیعه و مالک اشتر سپرد (2).

پس از شهادت حضرت علی(ع)

شناسنامه مسلم را، پیش از آن که از نیاکان و سرزمین وقبیله جستجو کنیم، باید

در فکر، عمل و زندگانی اش بیابیم؛ این بهترین معرف مسلم است. مسلم، در دوران خلافت علی(ع) در خدمت آن حضرت، مدافع حق بود و پس از شهادت آن امام، هرگز از حق که در خاندان او و امامت دو فرزندش، حسنین -علیهما السلام تجسم پیدا کرده بود جدا نشد و عاقبت هم، جان پاکش را بر این آستان فدا کرد.

در دوران امامت دهساله امام حسن مجتبی(ع) که از سخت ترین دوره های تاریخ اسلام نسبت به پیروان اهل بیت و طرفداران حق بود،مسلم با خلوص هر چه تمام در مسیر حق بود و از باوفاترین یاران و از خواص اصحاب امام حسن محسوب می شد. پس از شهادت امام مجتبی(ع) که امامت به حسین بن علی(ع) رسید تا مرگ معاویه که یک دوره دهساله بود؛باز مسلم را در کنار امام حسین(ع) می بینیم. در این دوره بیست ساله -یعنی از شهادت علی(ع) تا حادثه کربلا بسیاری از کسان یا مرعوب تهدیدها شدند یا مجذوب زر و سیم و فریفته دنیا و صحنه حق را رها کردند و یا به معاویه پیوستند و یا انزوای بی دردسر را برگزیدند، ولی آنان که قلبی سرشار از ایمان و دلی سوخته در راه حق داشتند و مسلمانی را در صبر و مقاومت و مبارزه در شرایط دشوار می دانستند، امامان حق را تنها نگذاشتند و با زبان و مال و جان و فرزند، به فداکاری در راه خدا و جهاد فی سبیل الله پرداختند. ارزش و فضیلت پیروان حق در آن دوره، بخصوص وقتی آشکارتر می شود که به شرایط دشوار دینداری و حق پرستی در روزگار سلطه امویان آگاه باشیم.

ارجمندی و فضیلت ومقام مسلم، در این جاست که برای ما روشنتر می گردد، و

همچنان که در فصلهای آینده خواهیم دید، مسلم بن عقیل دست از محبت و ولایت و حمایت امام زمان خویش -حسین بن علی(ع)- بر نداشت تا این که به عنوان پیشاهنگ نهضت کربلا در کوفه به شهادت رسید و افتخار اولین شهید کاروان عاشورا را به خود اختصاص داد و اولین شهید از اصحاب امام حسین بود. از اولاد عقیل که به همراهی حسین بن علی(ع) و در رکاب او قیام کردند، تعداد 9 نفر، به شهادت رسیدند،که مسلم شجاع ترین آنان بود. این فضیلت بزرگ، از زبان پیامبر اسلام هم بیان شده است. حضرت علی(ع) از پیامبر اسلام حدیثی را در مدح «عقیل » نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «من او را (عقیل را) به دو جهت دوست دارم: یکی، به خاطر خودش، و یکی هم به خاطر این که پدرش ابوطالب او را دوست می داشت.» و در آخر، خطاب به علی(ع) فرمود:

«فرزند او -مسلم کشته راه محبت فرزند تو خواهد شد. چشم مؤمنان بر او اشک می ریزد و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می فرستند.» آن گاه پیامبر اسلام گریست تا آن که اشکهایش بر سینه اش ریخت و فرمود: «به سوی خدا شکایت می برم، از آنچه که خاندانم پس از من می بینند.» (3)

حمایتهای این خانواده از اهل حق موقعیت و اعتباری خاص برای آنان فراهم کرده بود و فضایلشان همواره مورد تقدیر امامان(ع) قرار داشت. امام سجاد -علیه السلام نسبت به خاندان عقیل عطوفت و محبت بیشتری از دیگران نشان می داد و می فرمود: من هر گاه خاطره آن روزی را که اینان با حسین -علیه السلام بودند به یاد می آورم، اندوهگین می شوم.

خانواده شهیدپرور

قبلا هم اشاره شد که از فرزندان عقیل

9 نفر قربانی راه حسین(ع) که راه خدا بود شدند و مسلم تابنده ترین این چهره ها بود. این خاندان با استقبال از شهادت در راه قرآن افتخار ویژه ای برای خود کسب کردند و فرزندان مسلم هم در ادامه خط سرخ پدر شهیدشان در صحنه کربلا حضور یافتند تا وفاداری خویش را به خاندان پیامبر که تعهد اسلامی هر مؤمن راستین به حساب می آمد نشان دهند.

صحنه شورانگیز شب عاشورا سند زنده ای بر این وفا و تعهد و اخلاص است. در آن شب شگفت و عظیم، که سالار شهیدان، حسین بن علی(ع) با اهل بیت و بستگان و یاران خویش، از ماجراهای فردای خونین سخن می گفت و وفاداری اصحابش را می ستود و از نیکی و حقشناسی اهل بیت خویش تقدیر می کرد و از خدا برای همه، پاداش نیک می طلبید، آری در آن شب که بیعت را از یاران خود برداشت تا هر که می خواهد برود خطاب به عموزادگانش؛ یعنی فرزندان عقیل کرده و فرمود: شما شهید داده اید، شهادت مسلم شما را بس است، اجازه می دهم که شما بروید. در پاسخ گفتند: اگر ما، بزرگ و سرور و پسر عموی والا مقام خود را رها کنیم و در رکابش نه تیری بیندازیم و نه شمشیر و نیزه ای بزنیم،آن گاه مردم چه خواهند گفت و جواب مردم را چه خواهیم داد؟ نه! به خدا سوگند،ما نخواهیم رفت و جان و مال و خانواده خویش را فدای تو می کنیم و در کنار تو می مانیم و می جنگیم تا با تو وارد بهشت شویم؛ زشت و ناگوار باد، زنده ماندن پس از تو!» (4) و این گونه فرزندان مسلم و اولاد عقیل، در کنار امام حسین ماندند و

از حق دفاع کردند. در ماجرای کربلا دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر در کربلا به اسارت نیروهای دشمن درآمدند که آنها را به کوفه برده و تحویل «ابن زیاد» دادند. نزدیک به یک سال در زندان بودند که پس از فرار به شهادت رسیدند. (در این باره، توضیحی خواهیم داشت).

این اجمالی بود از خانواده مسلم، نیاکانش، فرزندانش و شهادت طلبی این دودمان پاک و وفاداری شان نسبت به اهل بیت پیامبر و خط امامت و ولایت و دفاعشان از حق و ستیزشان با باطل پس از آن که مولا امیرالمؤمنین(ع) به شهادت رسید و جبهه حق و عدل، یارانی مخلصتر و سربازانی فداکارتر می طلبید. قسمت عمده تلاش و جهاد «مسلم بن عقیل » در دوره امامت حسین بن علی(ع) و زمینه سازی برای نهضت آن امام شهید، در کوفه بود، که در فصل آینده، آن را می خوانیم.

سفیر انقلاب کربلا

می دانیم که «مسلم بن عقیل » پیشاهنگ نهضت کربلا و سفیر امام حسین به سوی مردم کوفه بود. برای آشنایی با پیوستگی حوادث کوفه و کربلا لازم است که خیلی کوتاه و فشرده به حوادث مقدماتی اعزام مسلم به کوفه جهت گرفتن بیعت به نفع امام حسین(ع) اشاره کنیم:

معاویه، پس از بیست سال سلطنت استبدادی مرد. یزید، پس از معاویه بر سر کار آمد و با تهدید و تطمیع بر اوضاع مسلط شد. می خواست اباعبدالله الحسین(ع) را هم به بیعت وادار کند،که سیدالشهدا، نپذیرفت و به طور مخفیانه، همراه با جمعی از خانواده خود، شبانه از مدینه بیرون آمد و به حرم خدا در مکه پناهنده شد، تا در ضمن آن، از فرصت مناسب ایام حج در جهت آگاهانیدن مردم، بهره برداری کند.

سال شصت

هجری بود. اقامت چهار ماهه امام حسین(ع) در مکه و برخورد با مردم و تشکیل اجتماعات و گفتگوها، مردم را با انگیزه و اهداف امام، از امتناع از بیعت با یزید، آشنا کرد؛بخصوص مردم کوفه از اقدام انقلابی امام حسین(ع) خوشحال و امید وار شدند. مردم کوفه، خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند و در این شهر، شخصیتهای برجسته و چهره های درخشانی از مسلمانان متعهد و یاران اهل بیت بودند. از این رو نامه ها و طومارهای مفصلی با امضای چهره های معروف شیعه در کوفه و بصره به امام حسین(ع) نوشتند، که تعداد این نامه ها به هزاران می رسید. کوفیان،گروهی را هم به نمایندگی از طرف خود به سرکردگی «ابوعبدالله جدلی » به نزد آن حضرت فرستادند و نامه هایی همراه آنان ارسال کردند.

در میان نامه ها و امضاها، نام شخصیتهای بزرگی از کوفه همچون «شبث بن ربعی » و «سلیمان بن صرد» و «مسیب بن نجبه » و... به چشم می خورد که از آن حضرت می خواستند مردم را به بیعت با خود دعوت کند و به کوفه بیاید و یزید را از خلافت خلع کند. (5)

امام، تصمیم گرفت در مقابل اصرار و دعوتهای مکرر مردم کوفه، عکس العمل نشان داده و اقدامی کند. برای ارزیابی دقیق اوضاع کوفه و میزان علاقه و استقبال مردم و تهیه مقدمات لازم و شناسایی و سازماندهی و تشکل نیروهای انقلابی، ضروری بود که کسی قبلا به کوفه رفته و این ماموریت را انجام دهد و گزارشی دقیق از وضعیت شهر و مردم، به او بدهد.

حضرت حسین بن علی(ع) مناسبترین فرد برای این ماموریت محرمانه را «مسلم بن عقیل » دید، که هم آگاهی سیاسی و درایت کافی داشت،و هم تقوا و دیانت،و هم خویشاوند نزدیک امام

بود. به نمایندگانی که از کوفه آمده بودند، فرمود:من، برادر و پسر عمویم (مسلم) را با شما به کوفه می فرستم، اگر مردم با او بیعت کردند؛من نیز خواهم آمد. این که امام از مسلم به عنوان «برادرم » و «فرد مورد اعتمادم » نام می برد، میزان اعتبار و لیاقت و کفایت مسلم بن عقیل را می رساند. آن گاه مسلم را طلبید و به او فرمود: به کوفه می روی، اگر دیدی که دل وزبان مردم یکی است و آنچنان که در این نامه ها نوشته اند متفقند و می توان به وسیله آنان اقدامی کرد،نظر خودت را بر من بنویس و مسلم را وصیت و سفارش کرد، به این که:

پرهیزکار و با تقوا باش؛نرمش و مهربانی به کار ببر؛ فعالیتهای خود را پوشیده دار؛ اگر مردم، یکدل و یکجان بودند و در میانشان اختلافی نبود، مرا خبر کن. (6)

امام حسین(ع) طی نامه و پیامی جداگانه که خطاب به مردم کوفه نوشت، تکلیف مردم و ماموریت مسلم را روشن ساخت. متن نامه امام چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی، به جماعت مؤمنان و مسلمانان؛

اما بعد،

سعید و هانی، با نامه هایتان نزد من آمدند. آنان آخرین کسانی بودند از فرستادگانتان که نزد من آمدند. من تمام مقصود و هدفی را که ذکر کرده بودید فهمیدم. بیشتر سخن شما این بود که: ما را امام و پیشوایی نیست، پس بشتاب! شاید خدا ما را به واسطه تو بر هدایت، هماهنگ و مجتمع کند. اینک، من برادرم،عموزاده ام و شخص مورد اعتمادم از خانواده خویش «مسلم بن عقیل » را به سوی شما فرستادم و او را مامور کردم که از حال شما و از کار و نظرتان به من

گزارش بفرستد. اگر به من چنین گزارش دهد که رای بزرگان و صاحبان فضل و خرد شما،همانند چیزی است که قاصدان شما گفتند و در نامه های شما نوشته شده است به خواست خدا بزودی به سویتان خواهم آمد.

به جانم سوگند پیشوا و امام، تنها و تنها کسی است که به کتاب خدا حکم و عمل کند و به قسط رفتار نماید و به حق، گردن بنهد و خود را وقف و پایبند فرمان خدا سازد، والسلام.» (7)

اعزام مسلم و فرستادن این پیام به کوفه، پاسخی به همه نامه ها و دعوتها و طومارها بود. محتوای پیام امام، در این چند محور، خلاصه می شود:

1 - تایید کامل از مسلم به عنوان برادر، پسر عمو و نماینده ای مورد اطمینان.

2 - محدوده مسؤولیت مسلم در کوفه نسبت به ارزیابی وحدت کلمه و صداقت مردم.

3 - پاسخی به دعوتهای مکرر، به عنوان اتمام حجت.

4 - درخواست از مردم برای حمایت و اطاعت از مسلم.

مسلم با گرفتن دو راهنما از مکه به سوی کوفه حرکت کرد. روزهای متوالی راه طی کرد. آن دو راهنما در راه، از تشنگی جان سپردند. مسلم، همراه با «قیس بن مسهر صیداوی » و «عماره بن عبدالله ارحبی » با تحمل مشقتهای توانفرسای راه، پس از بیست روز، خود را به کوفه رساند و مسافت سی روزه را با همه سختیها در بیست روز پشت سرگذاشت. (8)

اینک، مسلم، با شهری رو به روست، حادثه خیز و پرماجرا و با گرایشهای مختلف؛ شهری با افکار گوناگون که اگر چه بظاهر آرام است،اما آرامش قبل از طوفان را می گذراند.

مسلم، وارد کوفه شد و به خانه مختار ثقفی، که از شیعیان خالص حضرت علی(ع) وعلاقه مندان به اهل بیت بود، رفت. (9)

مسلم، در کوفه

فلق

با تیغ آذر،خیمه شب را زهم بدرید و... شب، دامان خود برچید خبر در گوشهای کوفیان پیچید که مسلم، افسر جانباز و پیشاهنگ این نهضت پیام انقلاب عدل را با خویش آورده است. و مشتاقان،بسان موج خشم آلود اما طالب و مشتاق به سوی خانه مسلم، روان گشتند. درون چشمهاشان اشگهای شوق و جانها، تشنه آزادی و دلها پر از شادی هزاران دست گرم شیعیان در دست مسلم بود و بیعت تا غروب، آن روز بر پا بود. طرفداران حق، چون حلقه، پیرامون این رهبر شعور و شور، اندر سینه و در سر و گاهی دیدگان از اشگ شوق یاوران، تر بود.

شیعیان، دسته دسته به خانه مختار می آمدند و با مسلم دیدار و بیعت می کردند و مسلم هم نامه امام حسین(ع) را خطاب به مؤمنان و مسلمانان کوفه برای هر جماعتی از آنان می خواند.

در یکی از همین دیدارها «عابس بن شبیب شاکری » برخاست و پس از ستایش خداوند، خطاب به مسلم گفت:

«من از مردم چیزی نمی گویم و نمی دانم که در دلها چه دارند و تو را به آنها مغرور نمی کنم. من از خود و آمادگی خودم به تو خبر می دهم. به خدا سوگند ! اگر بخوانید، شما را اجابت می کنم و در رکابتان با دشمنانتان می ستیزم و در راه شما با شمشیرم کارزار می کنم تا با شهادت، خدا را ملاقات کنم؛ و از این کار،فقط پاداش الهی را می طلبم.»

پس از او دلیر مردی دیگر، کهنسال و جوان دل برخاست، به نام «حبیب بن مظاهر» و گفت: (خطاب به عابس)

«رحمت خدا بر تو باد ! آنچه را در دل داشتی با سخنی کوتاه و گویا بیان کردی. به خدای یکتا

سوگند، عقیده و موضع من نیز همچون تو است.» (10) و کسان دیگر هم برخاسته و اعلام وفاداری و آمادگی برای فداکاری کردند.

«از آن پس، دست بود و دست که پیمان با سخنگوی «حسین بن علی » می بست.»

روز به روز بر تعداد هواداران امام حسین(ع) که با نماینده اش مسلم،بیعت می کردند افزوده می شد تا این که پس از چند روز، به هزاران نفر می رسید. (11)

با وجود این همه بیعتگران جان بر کف و انقلابیهای آماده برای هرگونه فداکاری در راه حمایت حسین(ع) و بر انداختن کومت یزید، مسلم بن عقیل، طی نامه ای اوضاع را به امام گزارش داد و با بیان شرایط و زمینه مساعد برای نهضت از امام خواست که به سوی کوفه بشتابد. در نامه ای که به امام نوشت،چنین بیان کرد:

«نامه های فرستاده شده، راست بوده و سخن فرستادگان هم درست است. مردم کوفه آماده جهاد و جانبازی در راه خدایند. هم اکنون هیجده هزار نفر، با من بیعت کرده اند و آماده فداکاری در رکاب تو هستند. هر چه زودتر به سوی کوفه حرکت کن !»این نامه را که مسلم،بیست و هفت روز پیش از شهادتش به امام حسین(ع) نوشت، توسط «عابس بن شبیب شاکری » برای آن حضرت فرستاد. همراه او،نامه های دیگری هم کوفیان به امام نوشتند و با گزارش این که صدهزار شمشیر برای یاری تو آماده است،از آن حضرت خواستند که در آمدن به کوفه شتاب کند. (12)

کنون مسلم، نگینی در میان حلقه انبوه یاران است حضورش مایه دلگرمی امیدواران است شکوه و هیبتی دارد، میان کوفیان جایی و محبوبیتی دارد، و هر شب، صحبت از جنگ است، سخن از شستشوی لکه های ذلت و ننگ است کلام از شور جانسوز حقیقتهاست، ز «رفتن » ها

و «ماندن » هاست. ولی دوران آن کم بود و کم پایید، تمام شعله ها ناگه فرو خوابید...

والی کوفه «نعمان بن بشیر» بود که از جانب معاویه و پس از او از سوی یزید به این سمت،گماشته شده بود. وقتی از تجمع مردم کوفه، پیرامون مسلم و بیعت با او آگاه شد، در یک سخنرانی مردم را تهدید کرد و آنها را از رفت وآمد پیش مسلم بن عقیل و شنیدن حرفهایش اکیدا نهی کرد؛ اما انقلابیون کوفه که دل به مهر حسین(ع) سپرده و دست بیعت با نماینده اش مسلم داده بودند برای سخنان تهدیدآمیز او ارزشی قائل نشدند.

یکی از هم پیمانان بنی امیه به نام عبدالله بن مسلم بن ربیعه حضرمی پس از او برخاست و با سخنانی خواستار آن شد که با مخالفان با شدت عمل بیشتری برخورد کند، چرا که برخوردی این گونه که از موضع ناتوانی و ضعف است فتنه مسلم را نمی تواند بخواباند. با اوجگیری نهضت نیمه مخفی مسلم در کوفه گزارشهای تندی به شام و نزد «یزید» فرستاده می شد. از جمله همان عبدالله حضرمی، که از او یاد شد،طی نامه ای برای یزید این گونه نوشت: «مسلم بن عقیل به کوفه آمده و شیعه به نفع حسین بن علی با او بیعت کرده اند. اگر به کوفه نیاز داری، مرد نیرومندی برای سرکوبی شورشیان و اجرای فرمانت بفرست، چرا که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است یا خود را ضعیف می نمایاند...»

یزید برای حفظ سلطه و حاکمیت بر کوفه عنصر ناپاک و سفاک و خشنی همچون «عبیدالله بن زیاد» را که حاکم بصره بود، انتخاب کرد. «ابن زیاد» با حفظ سمت، والی کوفه نیز شد. ماموریت ابن زیاد آن بود که به کوفه برود و مسلم را دستگیر کند و سپس او

را محبوس یا تبعید کند، یا به قتل برساند. (13)

ابن زیاد،با اجازه و اختیارهای نامحدودی برای قلع وقمع و کشتار و فرونشاندن آتش مبارزات، مخفیانه و با قیافه ای مبدل و نقابدار به هنگام شب وارد کوفه شد و مراکز قدرت را، با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.

ابن زیاد قبل از آمدن به کوفه در بصره سخنرانی کرد و برای این که در غیاب او هیچ گونه حادثه و شورشی پیش نیاید،ضمن تهدیداتی که نسبت به مردم نمود، برادر خودش را که عثمان نام داشت، به جای خود گماشت و خود به کوفه رفت. (14)

مردمی که با مسلم بیعت کرده و در انتظار آمدن حسین بن علی(ع) به کوفه بودند، با ورود ابن زیاد به کوفه، وضعی دیگر پیدا کردند. فردا صبح که مردم برای نماز جماعت به مسجد آمدند،ابن زیاد از دارالاماره بیرون آمد و در سخنان خود، خطاب به مردم گفت: «... امیرالمؤمنین یزید، مرا فرمانروای شهر و این مرز و بوم و حاکم بر شما و بیت المال قرار داده است و به من دستور داده که با ستمدیدگان،انصاف و با محرومان بخشش داشته باشم و به فرمانبرداران نیکی کنم و با متهمان به مخالفت و نافرمانی با شدت و با شمشیر و تازیانه رفتار کنم. پس هر کس باید بر خویش بترسد. راستی گفتارم هنگام عمل روشن می شود؛ به آن مرد هاشمی (مسلم بن عقیل) هم برسانید که از خشم و غضب من بترسد.» (15)

از این پس، مجرای بسیاری از حوادث، دگرگون شد و اوضاع برگشت. ابن زیاد، رؤسای قبایل و محله ها را طلبید و برایشان صحبتهای تهدیدآمیز کرد و از آنان خواست که نام مخالفان یزید را به او گزارش

دهند،و گرنه خون و مال و جانشان به هدر خواهد رفت. (16)

حزب اموی، که می رفت بساطش نابود و برچیده گردد،دیگر بار، جان گرفت و آن تهدیدها و تطمیع ها و فریبکاریها و تبلیغهای دامنه دار، تاثیر خود را بخشید و والی جدید، توانست با قدرت و قوت و با تمام امکانات جاسوسی و خبرگیری و خبررسانی، جوی از وحشت و ارعاب را فراهم آورد. با دستگیریها و خشونتها و برخوردهای تندی که انجام داد، بر اوضاع مسلط شد و ورق برگشت.

دوران اختفا

مسلم بن عقیل، در خانه «مختار» بود که صحنه حوادث به صورتی که یاد شد، پیش آمد. از آن جا که ابن زیاد، برای سرکوبی انقلابیها به دنبال رهبر این نهضت؛ یعنی مسلم می گشت، مسلم می بایست جای امنتر و مطمئنتری انتخاب کند. این بود که مقر و مخفیگاه خود را تغییر داد و به خانه «هانی » رفت.

هانی بن عروه،از بزرگان کوفه و چهره های معروف و پرنفوذ شیعه در این شهر بود که هواداران و نیروهای مسلح و سواره ای که تعدادشان به هزاران نفر می رسید در اختیار داشت. هانی، در آن هنگام حدود نود سال داشت و افتخار حضور پیامبر را هم درک کرده بود و در زمان امیرالمؤمنین(ع) هم در جنگهای جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب آن حضرت بود و از اخلاصی والا و وفایی شایسته در حق اهل بیت پیامبر برخوردار بود. (17) اینک، بار دیگر موقعیتی پیش آمده بود که هانی، صداقت و ایمان و تعهد خویش را نسبت به حق نشان دهد و در این شرایط خطرناک و اوضاع بحرانی، پذیرای «مسلم » گردد که در راس نیروهای شیعی است و تحت تعقیب از سوی حاکم کوفه.

هانی، مسلم

را در خانه خود در موقعیتی مطمئن جا داد. از آن پس، شیعیان دوباره رفت وآمدهای پنهانی خود را به خانه هانی شروع کردند و دیدارها با مسلم، در آن جا انجام می گرفت و هنوز «عبیدالله زیاد» از مخفیگاه جدید مسلم بی اطلاع بود. (18)

یکی از وقایع مربوط به دوران مخفی بودن مسلم در خانه هانی نقشه ترور «ابن زیاد» است که انجام نشد. قضیه از این قرار بود:

یکی از بزرگان بصره، که از شیعیان خالص امیرالمؤمنین(ع) محسوب می شد، «شریک بن اعور» بود. شریک از کسانی بود که در رکاب علی(ع) و همراه عمار یاسر، در جنگ صفین با معاویه جنگیده بود. هنگام آمدن «عبیدالله زیاد» به کوفه او هم همراه جمعی اجبارا از بصره به طرف کوفه می آمد که در راه، از قافله عقب ماند و چون بیمار هم شده بود، پس از رسیدن به کوفه به خانه «هانی » وارد شد. ابن زیاد که از بیماری شریک مطلع شد، تصمیم گرفت برای عیادت او به خانه هانی برود.

به پیشنهاد شریک، تصمیم بر آن شد که «مسلم » در پستوی خانه و پشت پرده، کمین کند و در وقت حضور ابن زیاد با علامتی که به مسلم می دهند (آب خواستن شریک) بیرون آمده و او را به قتل برساند. طبق برخی از نقلها، در اجرای این طرح، بنا بود که سی تن از شیعیان هم حضرت مسلم را یاری کنند.

«ابن زیاد» آمد و نشست و صحبتهایی کردند، ولی وقتی شریک، آب طلبید، مسلم برای اجرای طرح، بیرون نیامد و با تکرار علامت، باز هم از مسلم خبری نشد. ابن زیاد که احتمال خطری می داد، از هانی پرسید: او چه می گوید؟ گفتند: تب کرده و هذیان

می گوید. اما عبیدالله زیاد، زود از آن جا رفت.

پس از رفتن او از مسلم پرسیدند چرا نقشه را عملی نکردی؟ گفت: به دو جهت، یکی به خاطر سخنی که علی(ع) از پیامبر اسلام(ص) نقل کرده که: «ایمان، مانع کشتن غافلگیرانه است » دیگری به خاطر اصرار همراه با گریه همسر هانی که از من خواست در خانه او چنین کاری نکنم. هانی گفت: وای بر آن زن که هم خودش و هم مرا از بین برد و از آنچه که می ترسید، در آن واقع شد. شریک گفت: اگر او را کشته بودی،فاسق فاجر و مکاری را از بین برده بودی (19).

نفوذ دشمن به تشکیلات نهضت

نهضت مسلم و هوادارانش، صورت مخفیتری گرفت و ارتباطها پنهانتر انجام می شد. با تغییر شرایط،کوفه به کانون خطری برای انقلابیهای شیعه تبدیل شده بود که با کمترین غفلتی ممکن بود خطرات بزرگی پیش بیاید. سیاست کلی «ابن زیاد» نابودی مسلم و شکست این نهضت بود و برای این کار، دو نقشه کلی را در دست اجرا داشت:

1 - جستجو و تعقیب مسلم و طرفدارانش.

2 - خریدن سران شهر و چهره های با نفوذ.

برای پی بردن به مخفیگاه مسلم و اطلاع از قرارها و برنامه ها و شناختن عوامل مؤثر در نهضت مسلم، راهی که از سوی ابن زیاد پیش گرفته شد، استفاده از یک عامل نفوذی بود که با جاسوسی، اخبار نهضت مسلم را به حکومت برساند. این عامل نفوذی ابن زیاد کسی جز «معقل » نبود. معقل که از سرسپردگان حکومت بود، با دریافت سه هزار درهم، ماموریت یافت که به عنوان یک هوادار مسلم و طرفدار نهضت با طرفداران مسلم تماس بگیرد و به عنوان یک انقلابی،که می خواهد این پولها را برای صرف در راه انقلاب و تهیه سلاح

و امکانات مبارزه به مسلم تحویل دهد، کم کم به پیش مسلم راه یافته و از خانه او و تشکیلات و افراد مؤثر، گزارش تهیه کرده و به ابن زیاد خبر دهد.

معقل، به مسجد آمد و نماز خواند و با عده ای صحبت کرد تا این که او را به «مسلم بن عوسجه » راهنمایی کردند، که مردی شریف و از شخصیتهای بارز شیعه در تشکیلات مسلم بن عقیل بود. معقل صبر کرد تا نماز «مسلم بن عوسجه » تمام شد. آن گاه پیش رفت و طبق برنامه از پیش دیکته شده،خود را چنین معرفی کرد: مردی از اهل شام و از قبیله «ذی الکلاع » هستم که خداوند، نعمت محبت و دوستی اهل بیت را به من عطا کرده است. شنیده ام که مردی از این خاندان به کوفه آمده و مردم را به یاری پسردختر پیامبر دعوت کرده و از آنان بیعت می گیرد. پولی دارم که می خواهم به او برسانم و نیز دوست دارم که او را از نزدیک دیدار کنم. مردم تو را به من معرفی کرده اند. این پولها را از من بگیر و مرا نزد آن مرد ببر تا با او بیعت کنم.

مسلم بن عوسجه که سخنان او را باور کرده بود،ضمن ابراز خوشحالی از دیدن آن مرد که خود را دوستدار خاندان پیامبر معرفی کرده بود،از «معقل » قولها و پیمانهای استوار گرفت که قدمی از راه خیرخواهی فراتر نگذارد و جریان را پوشیده نگه دارد. معقل هم هر قول و پیمانی را که وی می خواست به او داد.

مسلم بن عوسجه که به سخنان او اطمینان پیدا کرده بود، به او گفت: چند روزی به خانه من بیا، تا من مقدمات و اجازه دیدار تو را با

آن مرد که در جستجوی او هستی فراهم کنم.

به این صورت، کم کم این جاسوس ابن زیاد، به خانه هانی هم که پناهگاه مسلم بن عقیل بود راه پیدا کرد و با مسلم ملاقات نمود و پولها را به او تحویل داد و بتدریج خود را یکی از طرفداران نهضت، جا زد. صبحها زودتر از همه می آمد و دیرتر از همه می رفت و اخبار درونی نهضت را به عبیدالله زیاد،گزارش می داد. (20)

این از یکسو، اخبار نهضت را به دشمن انتقال داده بود و از سوی دیگر، نامه ای را که مسلم بن عقیل توسط «عبدالله یقطر» (21) برای حسین بن علی(ع) نوشته و از اوضاع جاری به امام گزارش داده بود، به دست گشتیهای عبیدالله زیاد افتاد. حامل نامه را پیش عبیدالله زیاد بردند. (22) وقتی که آن مرد، حاضر نشد نویسنده نامه را معرفی کند و مقاومت کرد، به دست ماموران و به دستور ابن زیاد، به شهادت رسید اما خیانت نکرد.

با پی بردن به مخفیگاه مسلم و مرکزیت نهضت و افراد مؤثر در جریان مبارزه، ابن زیاد، بیشتر احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که هر چه زودتر دست به کار شود و انقلاب را قبل از آن که به مرحله غیرقابل کنترلی برسد، درهم شکسته و سران نهضت و مقاومت انقلابیها را درهم شکند. این بود که نقشه حمله گسترده به نهضت و پیشگامان آن و چهره های سرشناس تشکیلات مسلم کشیده شد و اولین گام،دستگیری «هانی » بود.

نهضت در خطر

نقش «هانی » در نهضت، بسیار بود؛ از این رو والی کوفه به فکر دستگیری هانی افتاد تا از این طریق به مسلم هم دسترسی پیدا کند، زیرا می دانست تا وقتی که هانی، در محل

خود مستقر باشد، بازداشت مسلم بن عقیل عملی نیست و نیروهای زیادی که در اختیار و در فرمان هانی هستند،مقاومت و دفاع خواهند کرد. پس باید با نقشه ای پای هانی را به «دارالاماره » بکشد و او را در همان جا زندانی کند تا بین او و مسلم جدایی بیفتد.

هانی به بهانه مریضی پیش «عبیدالله زیاد» نمی رفت، تا این که ابن زیاد، چند نفر را در پی او فرستاد و با این بهانه که والی کوفه می خواهد تو را ببیند، او را به دارالاماره بردند. (23)

«عبیدالله بن زیاد» والی کوفه در اولین برخورد، سخنان تندی به او گفت، از جمله این که هنگام ورود هانی گفت: «خیانتکار، با پای خود آمد !»

سخنان نیشدار ابن زیاد و گوشه و کنایه های او سبب شد که هانی بپرسد: مگر چه شده است؟

ابن زیاد گفت: این چه غوغایی است که در خانه خود،علیه امیرالمؤمنین یزید،بر پا کرده ای؟ ! مسلم را در خانه خود جا داده و برای او افراد جنگی و سلاح، جمع می کنی و گمان کرده ای که اینها بر من پوشیده است؟

هانی انکار کرد، اما ابن زیاد، هانی را با «معقل » روبه رو کرد. این جا بود که هانی فهمید که معقل،جاسوس ابن زیاد بوده است (24) و خود را به عنوان یک انقلابی هوادار اهل بیت و بیعت کننده با مسلم به نفع حسین بن علی(ع) در درون تشکیلات نهضت، جا زده است.

آن دیدار به جر و بحث کشیده شد و پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد،ابن زیاد عصای غلام خویش (مهران) را گرفت،و در حالی که مهران، از موهای سر هانی گرفته بود،با عصا آن قدر بر سر و صورت او زد تا این که

دماغ و پیشانی هانی شکست. در این لحظه هانی دست برد تا شمشیر نگهبانی را که نزدیکش بود بکشد و... که جلوی دستش را گرفتند، و به فرمان عبیدالله زیاد او را به زندان انداختند. (25)

دستگیری هانی، که برای حکومت، یک موفقیت به حساب می آمد و از این طریق ابن زیاد توانسته بود مانعی بزرگ را از پیش پای خود بردارد، در وضع روحی بعضی از انقلابیها تاثیر منفی گذاشت.

انفجار پیش از موعد

هانی در بازداشت «عبیدالله بن زیاد» بود. سربازان والی در اندیشه حمله به خانه هانی و مسلم، در فکر دفاع و مقابله بود. برنامه انقلاب، به صورتی که از پیش طرح ریزی شده بود، عملی نبود، مسلم تصمیم گرفت وقت حمله را جلو بیندازد.

عده ای زیاد از نیروها که در خارج شهر بودند و انتظار رسیدن وقت موعود را می کشیدند،از تصمیم جدید، بی خبر بودند. مسلم به یکی از یاران خود دستور داد تا رمز حمله و شروع نهضت حق طلبانه را در قالب درگیری با نیروهای دشمن در شهر اعلام کند. شعار پرشور و حماسی «یامنصور، امت » (26) طنین افکند. دلها به هم پیوست و پنجه ها بر قبضه شمشیرها فشرده شد و پیروان حق و سربازان دین و بیعت کنندگان با مسلم از هر سو برای یاری او گرد آمدند. قلب تپنده این حرکت، خانه هانی بود که مسلم را در خود جای داده بود. در خانه های اطراف هم، حدود چهارهزار نفر، نیروی مسلح برای کارهای ضروری و برنامه های پیش بینی نشده، به عنوان ذخیره، آماده بودند. نیروهای موجود، می بایست به شکلی سازماندهی می شدند تا با سپاه مهاجم دشمن، مقابله کنند. گرچه نیروها خیلی زیاد نبودند، اما مسلم بن عقیل، همین تعداد را هم به صورت زیر،

جناح بندی و سازماندهی کرد:

«عبدالرحمن بن عزیز کندی » و امیر «ربیعه » و فرمانده سوارکاران و گروه پیشاهنگ.

«مسلم بن عوسجه » امیر قبایل مذحج و بنی اسد و فرمانده نیروهای پیاده.

«ابو ثمامه صاعدی » امیر قبیله تمیم و همدان.

«عباس بن جعده جدلی » فرمانروای نیروهای مدینه.

با این آرایش نظامی دستور حمله به طرف قصر و مرکز فرماندهی «عبیدالله زیاد» را صادر کرد. (27)

در این لحظه ها مسلم بن عقیل، فقط به «حق » می اندیشید و به مظلومیت همیشگی پیروان حق. مبارزه با ستم و مجسمه های فسق و ظلم را وظیفه ای مقدس و مسؤولیتی عظیم و الهی می دید. عمل به وظیفه سبب شده بود که مسلم، «خود» را فراموش کند و به «خدا» بیندیشد.

آمده بود، تا صدای حق را جایگزین همه همهمه ها و هیاهوهای عربده جویان دنیاخواه و زرپرست و قدرت طلب قرار دهد؛ آمده بود تا اراده ها و بازوها و شمشیرهای آزادگان مؤمن را در راه خدا و در خط رهبری حسین بن علی(ع) متحد و منسجم سازد، و اینک در شرایط دشواری که پیش آمده است، جهادی عظیم و فداکاری خونرنگ و حماسه ای جاوید و ماندگار و لازم است؛ و... مسلم،قدم در این میدان گذاشت.

ابن زیاد که به دنبال دستگیر کردن «هانی » احساس خطر می کرد، برای پیشگیری از بروز هرگونه عکس العمل تند مردم، در مسجد، مشغول سخنرانی برای مردم بود و کسانی را که در مقام مخالفت با حکومت باشند، تهدید می کرد... که خبر دادند،مسلم و هوادارانش قیام را آغاز کرده اند. از منبر فرود آمد و بسرعت به قصر رفت و دستور داد درها را ببندند و خود در قصر، پناهنده شد. چیزی نگذشت که قصر در محاصره نیروهای طرفدار مسلم قرار گرفت و مسجد کوفه از یاران مسلم پر

شد و هر ساعت بر تعدادشان افزوده می گشت. (28)

عبیدالله، برای نجات از این بحران از شیوه به کارگیری مزدوران خود فروخته استفاده کرد. از سویی جمعی را به بیرون فرستاد تا ضمن تشکیل یک گروه مقاومت برای مبارزه با یاران مسلم از طریق پخش شایعات، در صفوف سربازان مسلم دودستگی ایجاد کنند، و از طرفی هم،کسانی را مامور ساخت که با گفته های خود،مردم را از اطراف مسلم بن عقیل متفرق سازند تا به این طریق، هم حلقه محاصره قصر، شکسته شود و هم مسلم تنها بماند.

خائنانی خودفروخته حاضر شدند برای رضای خاطر عبیدالله که در داخل قصر محاصره شده و چیزی به نابودی اش نمانده بود،به میان جمع مردم آیند و از آنان بخواهند که پراکنده شوند و جان خود و سرنوشت خانواده خویش را به خطر نیندازند. کثیربن شهاب یکی از این مزدوران بود که خطاب به مردم گفت:

«شتاب نکنید! به سوی خانه و خانواده خود برگردید و خود را به کشتن ندهید. هم اکنون سپاه مجهز یزید از شام فرا می رسد...

امیر شما عبیدالله تصمیم گرفته است که:هر یک از شما، تا شب به خانه خود نرود و مقاومت کند، حقوقش قطع شود و جنگجویانتان را نیز بدون حقوق به جنگ در مرز شام بفرستد و بی گناهان را به جای گناهکاران،و حاضران را به جای غایبان بگیرد و در بند کشد،تا احدی از شما نماند...»

این سخن و امثال آن، باعث شد که وحشتی در دلها پیدا شود جمعی از سست ایمانان بتدریج از اطراف مسلم پراکنده شدند (29) ؛ طایفه و عشیره مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر نیز برای حفاظت آنان، آنها را گرفته و در جائی حبس کردند. (30)

شروع

پیش از موعد مقرر عملیات که به مسلم بن عقیل تحمیل شد،از یکسو،و تبلیغات مسموم و شایعه پراکنیها و تهدیدها و ارعابهای دشمنان و منافقان از سوی دیگر و عدم آمادگی همه نیروهای مسلم برای برنامه طرح ریزی شده از طرف دیگر، امکان موفقیت مسلم را ضعیف کرده بود.فقط چهارهزار نیرو، از جمع سی هزار نفری بیعت کننده، حضور داشتند و مسلم نمی توانست با این تعداد از افراد، هم محاصره را داشته باشد و هم در جبهه دیگری که به دنبال این تبلیغات و تهدیدها، پدید آمده بود به مبارزه بپردازد، زیرا شهر بزرگ کوفه شاهد صحنه های درگیری متعددی بود که بین هواداران دو جناح به وجود آمده بود.

مسلم، در این اوضاع وخیم همراه نیروهای تحت فرمان خود با قلبی سرشار از ایمان به خدا و حقانیت راه و جهاد خویش دلاورانه می جنگید. مسلم،آن روز، کربلایی در درون کوفه به وجود آورد! تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز پس از آن همه درگیری و جنگ،مجروح شده بود. (31) آن روز به پایان رسید. سختی مبارزه، عده ای را به خانه های خود کشاند. تهدیدهای حکومت، عده ای دیگر را از میدان جهاد و تعهدات «بیعت » به خانه و زندگی آسوده کشاند. تبلیغات گسترده هم در روحیه عده ای دیگر تزلزل و ضعف پدید آورد. در نتیجه، شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی نفر اقامه کرد. پس از نماز،آن عده کمتر شده بودند (ده نفر) از مسجد که بیرون آمد،حتی یک نفر هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند. (32)

تمام آن هزاران مرد که با او عهدها بستند به هنگام «بلا» هنگامه سختی

شگفتا! عهد بشکستند. یکی از قطع نان ترسید یکی مرعوب قدرت بود یکی مجذوب زر، مغلوب درهم، عاشق دینار چه شد آن عهدهای سخت؟ چه شد آن دستهای گرم بیعتگر؟ کجا ماندند؟... کجا رفتند؟... که مسلم ماند و شهری بی وفا مردم؟...

غربت مظلومانه مسلم

کوفه که به خاطر نهضت برای مسلم «وطن» شده بود، اینک به غربت تبدیل شده است و مسلم، غریبی در وطن! مسلم برای یافتن خانه ای که شب را به روز آورد و در پناه آن، مصون بماند، در کوچه ها غریبانه می گشت و نمی دانست به کجا می رود.

سر از محله «بنی بجیله» درآورد. همه درها بسته بود و هر کس، سودای سلامت و آسایش خویش را در سر داشت.

زنی به نام «طوعه»، جلوی خانه اش ایستاده، نگران و منتظر پسرش بود. طوعه شیعه و هوادار مسلم بود، اما این غریب را نمی شناخت. مسلم، جلو رفت و سلام داد و آب خواست...

زن آب آورد. مسلم نوشید و ظرف را به طوعه باز پس داد. زن ظرف را در خانه گذاشت و برگشت. دید که این مرد،همچنان ایستاده است. زن پرسید:

- مگر آب نخوردی؟

- چرا.

- پس به خانه ات و نزد خانواده خودت برو!

-...

- گفتم برخیز و به خانه خویش برو! بودن تو در این جا برای من خوب نیست،من راضی نیستم.

- من که در این شهر خانه و کسی را ندارم!

- مگر تو کیستی و از کجایی و...؟

- من مسلم بن عقیلم... آیا ممکن است نیکی کنی؟ شاید روزی بتوانم جبران کنم! «طوعه » وقتی مسلم را شناخت، او را به درون منزل دعوت کرد و با نهایت احترام و خضوع،از او پذیرایی کرد. (33)

این زن فداکار، که به مردان پیمان شکن و سست عنصر و

ترسو درس شهامت و وفا می آموزد، دین خویش را به مکتب و راه حسین(ع) ادا کرد و به وظیفه اش در قبال سفیر و نماینده آن حضرت در نهضت، عمل نمود و در خدمتگزاری مسلم از هیچ چیز کوتاهی نکرد. اما مسلم، شوری دیگر در سر داشت. از سویی به بی وفایی مردم می اندیشید و از سویی به نامه و گزارشی فکر می کرد که به حسین بن علی(ع) فرستاده و از وی خواسته بود که بسرعت،خود را به کوفه برساند که زمینه از هر جهت آماده است، و از دیگر سو سرنوشت خویش را در «شهادت » می یافت و در اندیشه پایان کار و سرانجام این نهضت و فردای حوادث بود.

و... غذا نخورد. شب را به عبادت و تهجد پرداخت و نخوابید. فقط سحرگاهان اندکی خواب چشمانش را فرا گرفت و امیرالمؤمنین را دید و خواب شهادت را و مهمان علی شدن را. (34)

لحظه های آن شب برای مسلم معنای دیگری داشت. شب قدر بود. شب آخر بود. انتظار آن را می کشید که در همان جا به سراغش بیایند تا دستگیرش کنند.

پسر طوعه، بر خلاف مادرش از هواداران «ابن زیاد» بود. شب که به خانه آمد، از حرکات و رفتار مادر، متوجه اوضاع غیرعادی شد. با کنجکاوی فراوان بالاخره فهمید که مهمان خانه شان کسی جز مسلم بن عقیل نیست. بسیار خوشحال شد، که اگر به والی شهر خبر دهد، جایزه خواهد گرفت. گرچه به مادرش قول داد و تعهد سپرد که به کسی نگوید (35)، ولی صبح زود،خبر را به وابستگان عبیدالله بن زیاد رسانده بود. این به دنبال حوادث همان شب در کوفه و مسجد بود.

آن شب، خانه گردی وسیع در کوفه

شروع شد. راههای خروجی شهر زیر کنترل قرار گرفت و عده ای هم دستگیر شدند. عبیدالله، مطمئن شد که کسی از یاران مسلم نمانده و مراکز مقاومت نهضت،درهم شکسته است. همان شب، اعلام کرد که همه در مسجد جامع، جمع شوند. مسجد پر از جمعیت شد.

ابن زیاد، با جوش و خروش، برای مردم، سخنانی تهدیدآمیز، همراه با تطمیع، بیان کرد. قساوت و خشونت از گفتارش می بارید. بیشترین تهدید، نسبت به کسانی بود که به مسلم پناه دهند و مژده جایزه به کسی داد که مسلم را -یا خبری از او را نزد او بیاورد. به «حصین بن نمیر»،رئیس پلیس شهر، دستور اکید داد تا شهر را دقیقا زیر نظر و کنترل خود بگیرد و برای یافتن مسلم، خانه ها را بگردد. پس از این سخنان، از منبر به زیر آمد و به قصر بازگشت. (36)

فردای آن شب، ابن زیاد، دیدار عمومی داشت. محمدبن اشعث (37) را هم در مجلس، کنار خود نشانده بود و از خدماتش تعریف می کرد و دیگران هم حاضر بودند. پسر طوعه،که از بودن مسلم در خانه خودشان، خبر داشت، ماجرای شب گذشته را به پسر محمدبن اشعث نقل کرد. او هم خبر را آهسته در گوش محمدبن اشعث گفت. وقتی ابن زیاد،از ماجرا مطلع شد، به او ماموریت داد که مسلم را نزد وی حاضر سازد. (38)

اما دستگیری مسلم و آوردنش پیش عبیدالله زیاد، کار آسانی نبود. از این رو ابن زیاد، شصت، هفتاد نفر از قبیله قیس را، همراه و تحت فرمان محمد اشعث قرارداد تا برای گرفتن و آوردن مسلم به خانه طوعه بروند.

کربلایی درون کوفه

سپاه آل سفیان، در پی آیینه دار آفتاب عدل تمام خانه ها را سخت می گردید. نگهبانان شهر

شب طرفداران قصر ظلم روان در جستجوی مسلم از هر سوی، می رفتند و باطل در پی حق بود «غسق » در جستجوی فجر سیاهی در پی خورشید !

صدای پای اسبها،خبر از تهاجم ماموران ابن زیاد می داد. هدف،خانه طوعه بود و نقشه، دستگیری مسلم. مسلم که پرورده سایه سلاح و بزرگ شده صحنه های کارزار بود، از شجاعت خویش برای درهم شکستن حلقه محاصره استفاده کرد و پس از به پایان رساندن عبادت خویش، زره پوشید و سلاح برگرفت و بر مهاجمان حمله کرد و آنان را از خانه بیرون راند. (39)

برای این که خانه آن شیر زن متعهد، در این میان، آسیب نبیند، مبارزه را به بیرون از خانه کشید و با دیدن انبوه ماموران مهاجم که آماده آتش زدن و سنگباران کردن خانه بودند،گفت:

این همه سر و صدا برای کشتن فرزند عقیل است؟

ای نفس !

به سوی مرگی که از آن، گریزی نیست، بیرون شو ! (40)

شمشیری آخته بر کف، اراده ای استوار در سر، قوتی کم نظیر در دل و بازو، خون شرف و غیرت در رگها، بی هراس و ترس، بر آنان تاخت و برای دومین مرحله، آنان را پراکنده ساخت.

مسلم نایب و نماینده حسین بود. نسخه ای برابر با اصل. تصمیم گرفته بود کربلایی در کوفه بر پا سازد، و حماسه ای به یاد ماندنی و درسی عظیم از قدرت رزمی و روحی یک «مؤمن » در تاریخ، بر جای بگذارد. یک تنه در برابر انبوهی از سپاهیان ابن زیاد ایستاده بود و دلیرانه مقاومت و جنگ می کرد. هر هجومی را با شمشیر دفع می کرد و هر مهاجمی را ضربتی کاری می زد.

عاشورایی بود و نبرد حق و باطل در رزم مسلم بن عقیل با آن گروه، تجلی یافته

بود. نیروهای حکومت که خود را از مقابله با آن قهرمان، ناتوان دیدند، عده ای به پشت بامها رفته و بر سرش سنگ و آتش ریختند،ولی حماسه مسلم،همچنان جریان داشت و آن بزدلان بی ایمان از مقابل حمله هایش می گریختند. (41)

و در هنگام حمله رجز می خواند (43) و می گفت: (خطاب به خود)

«این مرگ است، هر چه می خواهی بکن!

بی شک،جام مرگ را خواهی نوشید.

برای فرمان خدا شکیبا باش!

که حکم خدا در میان بندگان،جاری است.» (44)

گرچه والی کوفه نمی خواست خود را تسلیم این واقعیت کند که مسلم، شجاع است و مامورانش حریف رزم او نیستند، ولی تلفات سنگین نیروهایش به دست مسلم بن عقیل گویاتر از هر گزارش و سندی بود که می توانست به آن، اعتماد کند.

و... مسلم، همچنان درگیر با سپاه ابن زیاد بود و این حماسه را بر لب داشت که:

«سوگند خورده ام که جز آزاد مرد، کشته نشوم، هر چند که مرگ را چیز ناخوشایندی ببینم.

بیم از آن دارم که به من دروغ گفته، یا فریبم داده باشند. بالاخره این آب خنک با آب گرم دریای تلخ، آمیخته می شود.

پراکندگی خاطر را بزدای و با تمرکز و استقرار بجنگ! هر کس، روزی بدی را ملاقات خواهد کرد.» (45)

گرچه قوای کمکی به تعداد 500 نفر به سربازان ابن زیاد پیوستند، ولی مسلم،این حماسه آفرین شجاع، همچنان به تنهایی به جنگ با آنان مشغول بود و از آنان می کشت. (46) تلاش محمد اشعث و نیروهایش برای زنده دستگیر کردن مسلم بود و چون درگیریها به طول انجامید و به این هدف

نرسیدند، ابن زیاد،از این تاخیر بسیار در دستگیری یک نفر ناراحت شد و به محمد اشعث، پیغام فرستاد.

او، در جواب ابن زیاد گفت: «ای امیر» خیال می کنی که مرا به سراغ

یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای؟! تو مرا به مقابله با شمشیری از شمشیرهای محمدبن عبدالله فرستاده ای!...» سپس، باز هم برایش نیروی امدادی فرستاد. (47)

ابن زیاد، پیغام داد که به مسلم، امان بدهند. می خواست که از این طریق، مسلم را به تسلیم وادارد، ولی مسلم بن عقیل،امان آن عهدشکنان را باور نمی کرد و زیر بار آن نمی رفت. این بود که به مبارزه ادامه داد.

آن قدر ضربه و جراحت بر او وارد شده بود که به دیواری تکیه داد و گفت:

«چرا سنگبارانم می کنید؟ کاری که با کافران می کنند،در حالی که من از خاندان پیامبران و ابرارم. آیا حق پیامبر(ص) را درباره خاندان و عترتش مراعات نمی کنید؟» (48)

جنگ طولانی و سخت با آن همه دشمن،او را به شدت مجروح و ناتوان و تشنه کرده بود. پیکر و چهره خون گرفته اش شاهد جهاد عظیم او بود. مسلم، تصمیم داشت که تا آخرین قطره خون و تا واپسین دم و تا شهادت بجنگد، اما اطرافش را گرفتند و در یک حلقه محاصره از پشت سر، نیزه ای بر او زده و او را به زمین افکندند و بدین گونه، اسیرش کردند. (49) طبق برخی از نقلها سر راهش گودالی کندند و مسلم در آن افتاد و اسیر شد.

مسلم را گرفتند؛ آزاده ای که در اندیشه نجات آن اسیران بود، خود، در دست آنان گرفتار شد. او را به سوی دارالاماره بردند و ورقی دیگر از حماسه در پیش دیدگان تاریخ، نمودار شد.

اسیر آزاد

قهرمان، گرفتار دشمن شد و به سوی قصر والی روان گردید. زخمهای جانکاه،خستگی شدید،خونهای سر و صورت، مسلم قهرمان را از توان و قدرت انداخته بود. شهادت را بروشنی احساس می کرد و از آن

خرسند بود. گویا با خود می گفت:

من،امروز، از خم خون، می چشم شهد شهادت را ولی خرسند و خشنودم که مرگم جز به راه حق و قرآن نیست. از این مردن سرافرازم که پیش باطل و بیداد نیاوردم فرود، این سر نکردم سجده بر دینار نسودم لحظه ای پیشانی ام،بر زر کنون در چنگ این دشمن، شرافتمند می میرم نگرید مادرم بر من نریزد خواهرم در سوگ من، اشکی زجام دیده بر دامن بگوییدش که من، مردانه جنگیدم و بر مرگ دلیران و جوانمردان نمی بایست گرییدن.

ولی... مسلم را گریه فرا گرفت،و گفت: «انا لله وانا الیه راجعون » یکی از سران سپاه ابن زیاد، از روی طعنه، گفت: کسی که در پی این کارها باشد، بر این پیشامدها نباید گریه کند. مسلم گفت: «به خدا سوگند! گریه ام برای خویش و به خاطر ترس از مرگ نیست، بلکه گریه من برای خانواده ام و برای حسین بن علی و خانواده اوست، که به سوی شما می آیند.» (50)

سواران بسیار او را به قصر آوردند. تشنگی زیاد و خونریزیهای شدید، ضعف فراوانی در مسلم پدید آورده بود،بحدی که به دیوار تکیه داد. با دیدن ظرف آبی در آن جا،آب طلبید. یکی از وابستگان پست و فرومایه، علاوه بر این که به مسلم گفت به تو آب نخواهیم داد،زخم زبان هم بر او زد و مسلم،از این همه پستی و سنگدلی و بی عاطفگی آن مرد،تعجب کرد و او را نفرین نمود. (51)

یکی از حاضران به نام عماره بن عقبه، با دیدن این صحنه از ناجوانمردی دلش سوخت و به غلامش گفت که برای مسلم آب بیاورد. آب را در ظرفی ریختند،همین که مسلم آن را به لبهای خویش نزدیک

کرد که بیاشامد، ظرف آب، از خون، رنگین شد و نیاشامید. بار دیگر هم همین صحنه تکرار شد.

مرتبه سوم کاسه را پر از آب کردند. این بار که خواست بنوشد، دندانهای جلوی مسلم در کاسه ریخت. مسلم از نوشیدن آب، صرف نظر کرد و گفت:

الحمد لله!

اگر این آب، قسمتم بود، می خوردم! (52)

در زیر برق سرنیزه ها،آن اسیر آزاد، و آن آزاده گرفتار را نگهداشته بودند. هم به سرنوشت افتخارآمیز خویش می اندیشید و هم به فکر کاروانی بود که به سوی همین کوفه در حرکت بود و سالار آن قافله، کسی جز اباعبدالله الحسین(ع) نبود.

مسلم، هنگام ورود بر ابن زیاد سلام نکرده بود و همین، سبب خشم و ناراحتی او و اطرافیانش شده بود. گفتگوهای خشونت آمیزی بینشان رد و بدل شد.

او را تهدید به مرگ کردند. مرگی که مسلم از آن نمی هراسید، بلکه به آن افتخار می کرد. معلوم بود که او را خواهند کشت. از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد. سه موضوع را در وصیتهای خود،مطرح کرد: «قرضهایم را در کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز! جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار! کسی را پیش حسین بن علی(ع) بفرست تا به کوفه نیاید!» (53)

گرچه مسلم از او قول گرفته بود که وصیتهایش به عنوان راز، نزد او پنهان بماند، ولی عمر سعد که خبث و خیانت با وجودش آمیخته بود، در همان مجلس، خیانت کرد و وصیتهای سه گانه مسلم را، برای ابن زیاد،فاش ساخت و در واقع، ماهیت پلید خود را آشکار نمود.

از جمله گفتگوهای ابن زیاد و مسلم بن عقیل این بود که آن ناپاک، به مسلم گفت:

ای فرزند عقیل! آمدی تا اتحاد مردم را بر

هم بزنی. از کار مردم تفتیش کردی و جمعشان را متفرق ساختی و بعضی را بر ضدبرخی دیگر شوراندی.

مسلم: خیر، هرگز چنین نکردم، بلکه مردم این شهر دیدند که پدرت نیکان را کشت و خونها ریخت و همچون سلاطین ایران و روم پادشاهی کرد. ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر کنیم و به قانون خدا دعوت نماییم. ابن زیاد: تو را به این کارها چه کار؟! ای فاسق،آیا در آن هنگام که تو در مدینه،شراب می خوردی، ما کار نیک و عمل به کتاب خدا نمی کردیم؟

مسلم: آیا من شراب می خوردم؟! خدا می داند که تو دروغ می گویی و بدون آگاهی، سخن می گویی. من آن گونه که گفتی نیستم. شراب خوردن برای کسی رواست که خون بی گناهان را می خورد و به ناحق، خون می ریزد و براساس خشم و دشمنی و سوءظن، انسان می کشد و در عین حال،از این کار زشت خرم و شاداب است،گویی که کاری نکرده است!

ابن زیاد: گویا می پنداری که برای شما هم در امرحکومت، بهره ای است!

مسلم:به خدا سوگند! گمان نیست، بلکه یقین است.

ابن زیاد: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آن هم کشتنی که در اسلام، کسی را آن گونه نکشته اند.

مسلم: آری، تو به ایجاد بدعت در میان مسلمانان و مثله کردن و بدطینتی سزاوارتری! (54)

جوابهای کوبنده و منطقی و دندان شکن مسلم، ابن زیاد را به ستوه آورد،تا آن جا که آن خائن، به علی(ع) و حسین(ع) و عقیل، ناسزا گفت. راستی، چه شگفت است که ستم، به محاکمه عدالت بپردازد!

مسلم، که صبرش تمام شده بود،گفت: ای دشمن خدا! هر چه می خواهی بکن! (55) ابن زیاد هم دستور کشتن «مسلم بن عقیل » را داد.

تنها اسلحه دشمنان

حق، کشتن است؛ و اگر یک انسان حق پرست و با ایمان،شهادت طلب باشد و از مرگ نترسد، در واقع، دشمن را خلع سلاح کرده است. مسلم نیز، آرزویش شهادت در راه خدا به دست شقی ترین افراد است. و... طبیعی است که مسلم، به عبیدالله بن زیاد بگوید:

«چه باک از کشته شدن؛

بدتر از تو،بهتر از مرا کشته است...»

فرمان قتل مسلم برای او که آرزومند این سرنوشت مقدس و مبارک است،بشارتی است و این لحظه های آخر پیش از شهادت، عزیزترین لحظه ها و پربارترین دقایق، و زیباترین حالات روح را داراست. اشتیاق قبل از دیدار است.

مرگ سرخ

کشتن مسلم را به «بکربن حمران احمری » سپردند، کسی که در درگیریها از ناحیه سر و شانه با شمشیر مسلم بن عقیل مجروح شده بود. مامور شد که مسلم را به بام «دارالاماره » ببرد و گردنش را بزند و پیکرش را بر زمین اندازد.

مسلم را به بالای دارالاماره می بردند، در حالی که نام خدا بر زبانش بود، تکبیر می گفت، خدا را تسبیح می کرد و بر پیامبر خدا و فرشتگان الهی درود می فرستاد و می گفت: خدایا ! تو خود میان ما و این فریبکاران نیرنگ باز که دست از یاری ما کشیدند، حکم کن !

جمعیتی فراوان، بیرون کاخ، در انتظار فرجام این برنامه بودند. مسلم، چون کوهی استوار،مصمم و مطمئن، دریا دل و شکیبا، بر فرار قصر خیانت و ستم بود. نگاهش به افق حقیقت بود، و به راه پاک و خونینی که هزاران شهید، جان خود را در آن راه به خداوند هدیه کرده اند.

شکوه و عظمت مسلم در آن اوج و بر فراز آن سکوی شهادت و معراج، دیدنی بود. گرچه آنان، این قهرمان اسیر و دست بسته را با

تحقیر و توهین برای کشتن به آن بالا برده بودند، لیکن عزت مرگ شرافتمندانه در راه حق، چیز دیگری است که دیده های بصیر و دلهای آگاه، شکوهش را می یابند. مسلم را رو به بازار کفاشان نشاندند. با ضربت شمشیر، سر از بدنش جدا کردند، و... پیکر خونین این شهید آزاده و شجاع را از آن بالا به پایین انداختند و مردم نیز هلهله و سروصدای زیادی به پا کردند. (56)

پس از شهادت

مسلم، شهید شد و به ابدیت و ملکوت پیوست.

چند صفحه ای هم از حوادث پس از شهادتش و قضایای مربوط به آن را یادآوری کنیم:

قاتل مسلم پس از آن جنایت، پایین آمد و پیش ابن زیاد رفت. ابن زیاد پرسید: وقتی که مسلم را از پله های قصر، به بالا می بردید چه عکس العملی داشت و چه می گفت؟

گفت: خدا را مرتب، تسبیح می گفت و از او مغفرت و بخشش می طلبید... (57)

وقتی پیکر مطهر آن شهید را از فراز دارالاماره به پایین و به میان مردم انداختند، دستور داده شد تا بر آن بدن، طناب بسته و سرطناب را بکشند. و... چنان کردند، تا آن که بدن بی سر را برده و به دار کشیدند.

پس از شهادت مسلم، به سراغ «هانی » رفتند.

هانی در زندان بود. دستهایش را از پشت بسته بودند که برای کشتن آوردند. هانی هنگام آمدن، هواداران خود از قبیله مذحج را به یاری می طلبید، ولی کسی او را یاری نکرد. با قدرت،دست خود را کشید و از بند،بیرون آورد و در پی سلاح و ابزاری می گشت که به دست گرفته و بر آنان حمله کند،که ماموران دوباره گرفتند و دستانش را محکم از عقب بستند و با دو ضربت، سر این انسان

والا و حامی بزرگ مسلم را از بدن،جدا کردند.

هانی، در زیر ضربات جلاد می گفت: «بازگشت به سوی خداست. خدایا مرا به سوی رحمت و رضوان خویش ببر!» (58)

آن فرومایگان،بدن هانی را هم به طنابی بستند و در کوچه ها و گذرها بر خاک کشیدند. خبر این بی حرمتی به مذحجیان رسید. اسب سوارانشان حمله کردند و پس از درگیری با نیروهای ابن زیاد بدن هانی و مسلم را گرفتند و غسل دادند و بر آنها نماز خواندند و دفن کردند، در حالی که جسد مسلم، بی سر بود. (59) آن روز، تنی چند از سرداران اسلام هم دستگیر شده و به شهادت رسیدند و اجساد مطهرشان در کنار آن دو قهرمان رشید به خاک سپرده شد و در روز نهم ذیحجه،کربلای کوچکی در کوفه بر پا شد و یادشان به جاودانگی پیوست.

از صدای سخن عشق، ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت قصه ماست که بر هر سر بازار بماند

در پی این شهادتها که وضع کوفه این گونه بحرانی و اوضاع نامساعد بود، کاروان امام حسین(ع) هم که از مکه به سوی کوفه حرکت کرده بود به سوی این شهر می آمد.

حسین بن علی(ع) در یکی از منازل میان راه، خبر شهادت این سه یار وفادار خویش را شنید. شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله یقطر، امام را ناراحت کرد و امام فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون » و اشک در چشمانش حلقه زد.و چندین بار، برای مسلم و هانی از خداوند رحمت طلبید و گفت: «خدایا برای ما و پیروانمان منزلتی والا قرار بده و ما را در قرارگاه رحمت خویش جمع

گردان، که تو بر هر چیز، توانایی !»آن گاه نامه ای را که محتوایش گزارش شهادت آنان و دگرگونی اوضاع کوفه بود بیرون آورد و برای همراهان خود،خواند و گفت: هر کس از شما می خواهد برگردد، برگردد، از جانب ما بر عهده او پیمان و عهدی نیست. (60)

سخنان امام حسین(ع) پس از شهادت آن بزرگان،نشانه موقعیت والا و وظیفه شناسی و عمل به تعهد و رسالت از سوی مسلم بود. درباره مسلم،فرمود:

خدا مسلم را رحمت کند که او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا نمود و آنچه که به دوش ماست مانده است.» (61)

امام، آن گاه خبر شهادت مسلم را به زنان کاروان خویش هم داد و دختر کوچک مسلم بن عقیل را طلبید و دست محبت بر سرش کشید. دختر متوجه شهادت پدر شد. امام فرمود:

من به جای پدرت... دختر گریست، زنان گریستند. امام هم اشک در چشمانش حلقه زد. (62) پس از شهادت اینان وقتی بعضی از رهگذران که از اوضاع کوفه به امام گزارش می دادند و از آن حضرت می خواستند که برگردد و به کوفه نرود، امام جواب می داد: «بعد از آنان در زندگی خیری نیست.» و به همه می فهماند که تصمیم به رفتن دارد. (63)

فرزندان مسلم بن عقیل

قبلا گفتیم که تنی چند از فرزندان مسلم در واقعه عاشورا در رکاب سالار شهیدان جنگیدند و به شهادت رسیدند. دو فرزند کوچک دیگر او که در کاروان اسرای اهل بیت بودند، به دستور عبیدالله زیاد، زندانی شدند. در زندان به آن دو کودک، سخت می گرفتند. یک سال در زندان ماندند. عاقبت، خود را به پیرمردی که متصدی زندانشان بود، معرفی کردند. پیرمرد که از علاقه مندان به اهل بیت

پیامبر بود به شدت متاسف شد و در زندان را به روی آنان گشود. آن دو کودک از زندان گریختند. شب، خود را به منزلی رسانده و مهمان پیرزنی شدند که خود را علاقه مند به خاندان رسول معرفی می کرد.

داماد نابکار آن زن، که از هواداران ابن زیاد بود و برای دریافت جایزه برای پیدا کردن این دو زندانی فراری، بسیار گشته و خسته شده بود، آن شب عبورش به خانه زن افتاد و پس از سخنهای بسیار، تصمیم گرفت که شب را همان جا بخوابد. نیمه شب، متوجه حضور آن دو کودک در خانه شد،برخاست و جستجو کرد. وقتی شناخت که آن دو فراری اززندان،همین هایند، با بی رحمی تمام، دستهایشان را بست و سحرگاه به همراه غلامش آن دو کودک را برداشت و به کنار فرات برد. نه غلام و نه پسر آن مرد،هیچ یک حاضر نشدند فرمان او را در کشتن این دو کودک بی گناه مسلم بن عقیل اجرا کنند و خود را به آب زدند و شناکنان از چنگ او گریختند. اما این دو فرزند معصوم ماندند و آن سنگدل زرپرست و دنیا زده.

کودکان برخاستند و به درگاه خدا چهار رکعت نماز خواندند و با پروردگار مناجات کردند و گفتند:«یاحی یا حکیم. یا احکم الحاکمین. احکم بیننا و بینه بالحق » آن جلاد، سر آن کودکان را برید و بدنشان را در فرات انداخت و سرهای مطهرشان را برای گرفتن جایزه نزد عبیدالله زیاد برد. (64) آری،وقتی دنیا و ثروت، چشم دنیاخواهان را کور کند، برای درهم و دینار و مقام و قدرت، غیرانسانی ترین کارها را هم انجام می دهند.

سلام خدا و فرشتگان و پاکان بر روح

بلند «مسلم بن عقیل » باد، که شرط وفا و جوانمردی را ادا نمود و جان خویش را فدای رهبر و مولایش سیدالشهدا«ع » کرد.

و... درود بر همه ادامه دهندگان راه او، که راه «حق » و «آزادی » است.

(پایان)

منابع:

1. ابن شهر آشوب،مناقب آل ابی طالب، چهار جلد، انتشارات علامه، تهران.

2. ابن اثیر، الکامل، انتشارات دار صادر، بیروت 1396ق.

3. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات صدوق، قمر 1390.

4. خوارزمی، مقتل الحسین(ع)، مکتبه المفید، قم 1383.

5. السماوی، محمد، ابصار العین فی انصار الحسین، مکتبه بصیرتی، قم.

6. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران.

7. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه شعرانی، انتشارات اسلامیه، تهران 1374.

8. مفید، ابوعبدالله، محمدبن محمدبن نعمان، ارشاد، دو جلد، کنگره شیخ مفید، قم 1413 ق.

9. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، شش جلد، انتشارات لیدن.

10. المقرم، عبدالرزاق، الشهید مسلم بن عقیل، بی تا، بی نا.

11. المقرم، مقتل الحسین(ع)، مکتبه بصیرتی، قم 1367.

12. مجلسی، محمد باقر،بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت 1403.

پی نوشتها:

1. اشاره است به سخن پیامبر اسلام(ص) در فتح مکه -سال 8 هجری که فرمودند: «اگر همه مردم از نسل ابوطالب بودند، همه شجاع می بودند.»

2. در بحار، ج 8، طبع قدیم،در مورد وقایع صفین و در بعضی از کتب تاریخ از جمله در «فتوح الشام » واقدی از حضور مسلم بن عقیل در فتوحات مصر و آفریقا و ارض صعید و فتح شهری به نام «بهنساء» که در زمان خلیفه دوم انجام شده،سخن به میان آمده است و از شجاعتها و رزم آوریهای مسلم در آن جنگها فراوان نقل شده است، ولی چون خیلی قابل اعتماد نیست از نقل آنها خودداری می شود.

3. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، ص 214.

4. تاریخ طبری، ج 6، ص 238؛ مقرم، مقتل الحسین، ص 258.

5.

شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 36.

6. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 39.

7. شیخ مفید، ارشاد، ص 204.

8. آغاز سفر در نیمه ماه رمضان و رسیدن به کوفه در 25 شوال بود. (مقتل الحسین مقرم، ص 166).

9. شیخ مفید،ارشاد، ج 2، ص 205. بعضی هم نقل می کنند که به خانه «مسلم بن عوسجه » وارد شد.

10. تاریخ طبری،ج 6، ص 199.

11. در کتابهای تاریخ، دوازده هزار، هجده هزار، بیست و پنجهزار تا چهل هزار نفر هم نقل شده است.

12. مقرم، مقتل الحسین،ص 168.

13. نفس المهموم، ص 39.

14. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 23.

15. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 45.

16. مقرم، مقتل الحسین، ص 172.

17. همان، ص 173.

18. شیخ مفید،ارشاد، ج 2، ص 45.

19. مقتل الحسین،مقرم ص 175.

20. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 46.

21. برادر رضاعی (شیری) امام حسین -علیه السلام.

22. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 92.

23. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 47.

24. همان.

25. مقرم، مقتل الحسین، ص 178.

26. این جمله، شعار مسلمانان صدر اسلام به هنگام جهاد بود؛یعنی «ای یاری شده و نصرت یافته! بمیران و جانش را بگیر...»

27. کامل ابن اثیر، ج 4،ص 30.

28. خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1، ص 206.

29. بحارالانوار،ج 44، ص 349.

30. اعیان الشیعه، ده جلد، ج 4، ص 554؛ ابصار العین،ص 57.

31. خوارزمی، مقتل الحسین،ج 1، ص 207.

32. بحار الانوار، ج 44، ص 350.

33. شیخ مفید، ارشاد،ج 2، ص 55.

34. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 50.

35. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 31.

36. همان، ص 32.

37. یکی از مهره های کثیف و سرسپرده به ابن زیاد.

38. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 32.

39. بحارالانوار، ج 44، ص 352.

40. نفس المهموم،ص 51.

41. شیخ مفید،ارشاد ج 2، ص 56.

42. بحارالانوار، ج 44،ص 354؛ نفس المهموم، ص 57.

43. رجز، شعرهای حماسی و شعارهایی بود که رزمندگان در میدان نبرد می خواندند.

44. هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکاس الموت لا شک جارع فصبرا لامر الله جل جلاله فحکم قضاء الله فی الخلق ذایع

«الشهید مسلم بن عقیل، مقرم ص 164.»

45.

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه، ص 103.

46. نفس المهموم، ص 51.

47. مقرم،مقتل الحسین، ص 183.

48. نفس المهموم، ص 52.

49. مقرم، مقتل الحسین، ص 186.

50. نفس المهموم، ص 52.

51. بحارالانوار،ج 44، ص 355.

52. نفس المهموم، ص 53.

53. شیخ مفید،ارشاد، ج 2، ص 61.

54. همان، ج 2،ص 63.

55. مقرم، مقتل الحسین، ص 189، به نقل از لهوف.

56. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 64.

57. نفس المهموم، ص 54.

58. الی الله المعاد، اللهم الی رحمتک و رضوانک. «مقرم، مقتل الحسین » ص 190.»

59. مقرم، مقتل الحسین، ص 190.

61. شیخ مفید، ارشاد،ج 2، ص 75. 1. رحم الله مسلما فلقد صار الی روح الله وریحانه و رضوانه اما انه قدقضی ما علیه وبقی ما علینا. «سید عبدالله شبر، جلاء العیون، ج 2، ص 52.»

62. منتهی الامال، ج 1، ص 398.

63. نفس المهموم، ص 91.

64. نقل به اختصار از «منتهی ال آمال » شیخ عباس قمی، ص 76 - 78.

روز عرفه

«شرح فرازهایی از دعای عرفه»

مطالب این نوشتار، برگرفته از اثری است تحت عنوان: «شرح گزیده ای از دعای عرفه» از عارف نامور، حضرت آیت الله جوادی آملی، که اکنون مراحل تحقیق را، جهت تکمیل و انتشار، طی می کند تا به فضل الهی از سوی مؤسسه تحقیقاتی اِسراء منتشر شود و تشنگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) را سیراب نماید.

بدیهی است احاطه استاد محترم به تفسیر قرآن کریم و مبانی حکمتی و عرفانی، این شرح را امتیاز خاصی بخشیده و درک مضامین بلند کلمات امام حسین علیه السلام را در پیشگاه با عظمت الهی، که بدون آشنایی با مبانی یاد شده امکان پذیر نیست، بر علاقمندان مقدور ساخته است.

چند نکته مقدماتی

دعای عرفه سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام یکی از دعاهای مأثوری است که از مضامین بلند و معارف عمیق برخوردار است. شرح تفصیلیِ همه فقره های آن، به چندین جلد کتاب نیازمند است.

قبل از شرح دعا، در این اثر، نکاتی به عنوان مقدمه مورد توجه قرار گرفته، از آن جمله:

دعا، عبادت و مراتب آن ها، طولانی بودن درجات، شیوه ای نو در تفسیر متون وحیانی، ائمه(علیهم السلام) مرجع تفسیر معارف، ویژگی ها و آثار موجودات زمانی و مکانی، تعلّق مشهود به زمان و مکان، اهمیت عرفه در امت های گذشته، فضیلت عرفات، مأذون بودن انسان کامل برای دعا، گوناگونی معارف دعای عرفه و انتساب بخش پایانی دعای عرفه به امام حسین علیه السلام .

در توضیح نکته اخیر آمده است:

«قسمت نخست دعای شریف عرفه را همه نقل کرده اند، اما بخش پایانی آن را برخی مانند علاّمه مجلسی(رحمهم الله) نقل نکرده است. از این رو،

بعضی احتمال داده اند که از امام حسین علیه السلام نباشد. لیکن قرائن و شواهدی بر صدور آن از سالار شهیدان گواهی می دهد.

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم است؛ یعنی یک حدیث پژوه باید اطمینان یابد که محتوای مورد نظرِ وی، از معصوم علیه السلام صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقت راوی به دست می آید، گاهی از راه بلندی محتوا و اتقان متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه طریقیت دارد».

سپس در ادامه چند شاهد و قرینه ذکر شده و آمده است:

1 سید بن طاووس(قدس سره) که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب قیّم اقبال الأعمال نقل کرده ودرنقل او هیچ خدشه ای نیست. گرچه بر اثر شهود نسیان برخی ازنسخه نویسان در برخی نسخ دست نویس اقبال، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار مرحوم علامه شعرانی نوشته اند:

در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه ای قدیمی و معتبر از اقبال الاعمال برخوردم که ذیل دعا در آن آمده است.

2 محتوای بلند این دعای نورانی نشانه صدور این متن از زبان معصوم علیه السلام است.

3 بخش آغازین دعای شریف عرفه محتوای عمومی دارد، مسألت کردن از خدا، در میان گذاشتن مشکلات با ذات اقدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواستن و... این ها در سایر دعاها نیز هست، لیکن

سلطان مباحث دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگر امام حسین علیه السلام دارد.

در ذیل یکی دیگر از نکات یاد شده، استاد معظم در تبیین تفاوت اولیای الهی با دیگران، اظهار نموده اند:

«اولیای الهی زمانی لب به دعا می گشایند و دست نیاز به سوی بی نیاز دراز می کنند که به تجربه درونی دریابند. برخی مقامات جز با دعا به دست نمی آید؛ یعنی با توجه به آگاهی آنان از سرّ قدر و اسباب نزول مقدّرات الهی، هنگامی که دانستند سبب دستیابی به آن مقام والا فقط دعاست، دست به دعا بلند می کنند، چنان که برای امام حسین علیه السلام ، مقامی بود که جز با شهادت به آن نمی رسید و در حقیقت تنها سبب نیل به آن فیض و فوز عظیم، شهادت بود و چون رسیدن به آن مقامات بلند مطلوب خدای سبحان است، اسباب منحصر آن نیز مطلوب اوست. این همین اذن و امر الهی به شمار می رود».

در یک نکته دیگر از مباحث مقدماتی، دعای شریف عرفه مانند هر سوره قرآن کریم که آیات فراوانی داشته و مطالب گوناگونی را در بر دارد، حاوی مطالب متنوع شمرده شده است.

ادب دعا

در نخستین فراز شرح دعای عرفه، ضمن اشاره به «استحباب ستودن خداوند به صفات جمال و جلال»، پیش از بیان حاجات خویش یادآور شده که امام علیه السلام نیز این ادب دعا را مراعات نموده و در این بخش از دعا نکاتی را مطرح فرموده است: همه جهان هستی فعل خداست، حاکمِ مطلقِ نظامِ هستی، ذات اقدس الهی است، حکومت

خدا گاهی به صورت قضا و گاهی به صورت عطا ظهور می کند، قدرت الهی نامحدود است و هیچ موجودی توان جلوگیری از قضا و عطای او را ندارد.

شارح محترم با استناد به آیات قرآن کریم، هر یک از نکات چهارگانه فوق در کلام امام را تفسیر نموده است.

در تبیین و تحلیل «مانع نداشتن عطای الهی» آمده است:

«مانع عطای خداوندی یا بیرون از ذات اقدس پروردگار است یا درون او؛ یعنی از ناحیه خود خداست، یا از سوی غیر او. مانع بیرونی با توجه به بیان صحیح قضای الهی فرض صحیحی ندارد؛ یعنی نمی توان تصور کرد در نظام هستی که سراسر آن قضا و قدر خداست، چیزی باشد که در برابر عطای او مانع تراشی کند. مانع درونی نیز ندارد؛ زیرا آن، چیزی جز جهل و عجز و بخل نیست. یعنی اگر مشکل دیگران را حل نکردن از آن جهت است که فرد راه حلّ مشکل را نمی داند یا توانایی آن را ندارد یا بخل میورزد، هیچ یک از این سه، در باره خدا فرض ندارد؛ زیرا همگی جزو صفات سلبیّه آن جمیل مطلق و کامل بی همتاست.»

لزوم قدرشناسی و سپاسگزاری

امام حسین علیه السلام در یکی از فرازهای دعای عرفه می فرمایند:

«لَمْ تُخْرِجْنِی لِرَأْفَتِکَ بِی وَ لُطْفِکَ لِی] بِی [وَ إِحْسَانِکَ إِلَیَّ فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ الَّذِینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَ کَذَّبُوا رُسُلَکَ لَکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی] وَأْفَهً مِنْکَ وَ تَحَنُّنا عَلَیَّ [لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدَی الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی وَ فِیهِ أَنْشَأْتَنِی...»

استاد این جمله را در حقیقت قدرشناسی از یک نظام الهی و اسلامی شمرده و با استناد به آیات قرآن کریم که از نبوت

و رسالت و ولایت و امامت و هدایت و ایمان به عظمت یاد شده، آن ها را منّت های الهی بر بندگانش دانسته اند. آنگاه با اشاره به فرازی از دعای عرفه امام سجاد علیه السلام که وجود امام عادل و حاکمیت او را مایه احیای آثار دین دانسته «اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أَوَان بِإِمَام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِکَ،... وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِینَ مُطِیعِینَ»، افزوده اند:

«آن حضرت نیز مانند امام حسین علیه السلام تولّد خود را در دوران حاکمیت اسلام و رخت بربستن جاهلیت را نعمت مشکور می داند؛ زیرا حکومت اسلامی یکی از پاک ترین میوه های شجره طیّبه دین الهی است که مایه حفظ دین و تباه نشدن حق می گردد و حاکم دینی مجری احکام اوست. بنابراین، به دنیا آمدن و همچنین زندگی کردن در سایه نظام اسلامی نعمتی است که شکر آن لازم است، چنان که زوال جاهلیت و ظلم که ظهور قهر الهی است، شکر گزاری می طلبد. {فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ }(1) امام حسین علیه السلام با اشاره به همین نعمت، شکر می کند که درحاکمیت کفر و رواج بت پرستی به دنیا نیامد؛ زیرا گر چه با نورانیت غیبی حق را می دید، اما توان زنده کردن حق و احیای جامعه بر محور حق را نداشت. حتی اگر زمانی به دنیا می آمد که عمرش در عصر معاویه به پایان می رسید، باز هم آن توفیق بزرگ نصیبش نمی شد. چون معاویه با مکر خویش از پیدایش حماسه جاوید عاشورا می توانست جلوگیری کند و حسین بن علی علیهما السلام را مانند

برادرش مسموم سازد و زمام قدرت را به دست گیرد، اما خامی و ناپختگیِ خمّاری همانند یزید، زمینه ایثار و نثار را برای امام حسین علیه السلام فراهم ساخت تا احیاگر نظام اسلامی باشد.»

ناتوانی ستایش خدا

استاد در شرح این جمله امام حسین علیه السلام : «لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَی الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ لَوْ عُمِّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّیَ شُکْرَ وَاحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِکَ إِلا بِمَنِّکَ الْمُوجَبِ عَلَیَّ بِهِ شُکْرُکَ أَبَدا جَدِیدا وَ ثَنَاءً طَارِفا عَتِیداً»، با تبیین ناتوانی انسان از ستایش خدا و این که بهترین راه ستایش خدا اظهار ناتوانی است، چنان که توجه به عجز از معرفت، معرفت خداست اظهار داشته اند:

«امام حسین علیه السلام در این قسمت از دعا با حقیقت ایمان، با عهد و پیمان قلبی، با توحید خالص، با باطن نادیدنی خود و... شهادت می دهد که اگر عمر طولانی به او دهند و او در این مدت با کوشش فراوان شکر یکی از نعمت های خدا را بخواهد به جا آورد، هرگز نمی تواند؛ زیرا توفیق شکر هر یک از نعمت های خدا، نعمت جدید است که نیاز به شکر تازه دارد و این شکر جدید نیز نعمت تازه ای است... و این سلسله تا بی نهایت و در حقیقت این نعمت های نو از لوازم آن نعمت اصلی است. بنابراین، شکر یک نعمت با تمام لوازم آن توان فرساست.»

حکیم متأله، آیت الله جوادی آملی در تشریح فراز دیگری از سخنان امام مبنی بر این که «وجود شریک در فرمانروایی خدا موجب می شود در آفرینش به ناسازگاری با وی برخیزد» به تشریح بی همتایی خداوند پرداخته و به

تفصیل آیه مبارکه {لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا} را تفسیر کرده و پرسش های پیرامون آن را پاسخ گفته اند.

درخواست بی نیازی از دیگران

استاد در شرح این جمله دعا «اَللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَایَ فِی نَفْسِی» ضمن بیان غنی مطلق بودن خدا و فقیر مطلق بودن غیرخدا، با استناد به آیات قرآن، انسان ها را در برخورداری از مواهب طبیعت سه گروه شمرده:

1 فقیری که چیزی ندارد.

2 گداخویی که مال دارد ولی در اندرون خود گرفتار بخل است و به بیان دیگر مستغنی است؛ یعنی نیازمندی است که با دارایی هایش نیاز خود را می تواند برآورده سازد.

3 بی نیازی که اساساً به چیزی احتیاج ندارد.

در این میان تنها گروه سوم به اندازه غنای خود، آیت خدای سبحان هستند و مهم همین بی نیازی است نه استغنا؛ زیرا بی نیازی نه زحمتی به دنبال دارد و نه سبب گناه می شود. ولی رسیدن به چیزی و استغنا به وسیله آن غالباً با رنج همراه است و چه بسا مایه عصیان و طغیان می شود.

امام حسین علیه السلام مظهر عزت خدا

در شرح این جمله دعا «یَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالشُّمُوخِ وَ الرِّفْعَهِ فَأَوْلِیَاؤُهُ بِعِزِّهِ یَتَعَزَّزُونَ وَ یَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّهِ عَلَی أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ» با تشریح عزّت خدا، رسول خدا و مؤمنان، در جمع میان عزت خدا و عزت غیرخدا سه راه حل ارائه شده است:

1 خدای سبحان اولاً و اصالتاً عزیز است و دیگران ثانیاً و تبعاً از عزت برخوردارند.

بنابراین، احتمال عزت خدا اصلی و به خود او انتساب دارد، اما عزت رسول خدا و مؤمنان برگرفته از انتساب و ارتباط آنان با خداست.

2 خدای

سبحان اولاً و بالذات عزیز است ولی دیگران ثانیاً و بالعرض از عزّت برخوردارند.

در این دو قسم، اسنادِ عزّت به غیرخدا، اسناد الی ما هو له است، لیکن به جهت تبعیت و عرضی.

3 خداوند حقیقتاً عزیز است و دیگران مجازاً عزیزند.

سپس در مقام قضاوت فرموده اند:

«مقتضای بینش توحیدی آن است که هر کمالی ویژه ذات اقدس الهی است، از این رر عزت نیز مختص اوست و دیگران اصلاً عزتی ندارند، پس اگر بخواهند از عزّت یا سایر کمالات بهره مند شوند، در سایه خلافت الهی و آیت حق بودن، شدنی است.»

در این قسم اصطلاحاً، اسناد عزّت به غیر خدا اسناد الی غیر ما هو له است.

سپس افزوده اند:

«جمله امام حسین علیه السلام به یکی از سه راهِ پیش گفته تفسیر می شود، هر که ولیّ خداست به یکی از راه های سه گانه، از عزّت برخوردار است و امام حسین علیه السلام از نوادر اولیای الهی و مظهر عزّت خداست و دیگران نیز بر اثر ارتباط با او و دیگر معصومان(علیهم السلام) این ارتباط به صورت پیروی از خدا ظهور می کند به عزّت می رسند. اما اگر سرکشی و گناه کنند، نه تنها عزّت اصلی و ذاتی و حقیقی ندارند، بلکه از عزّت تبعی و عرضی و مجازی نیز بی بهره اند. از این رو، در مقابل سرفرازی مجازی انبیا و اولیای الهی، جبابره و سلاطین ستم پیشه هیچ عزّتی، حتی عزّت مجازی ندارند. سربلندی ادعایی آن ها درونی و غلط و پنداری و برگرفته از گناه است. و بر اثر طغیان و عصیان، خودشان را عزیز می پندارند... از این رو، امام حسین

علیه السلام عرضه می دارد: تنها اولیای خدا بر اثر پیوند با او عزیز می شوند، اما سلاطین و عزیزان خیالی که چنین ارتباطی با خداوند ندارند، یوغ ذلّت بر گردن خویش نهاده اند.»

کرامت و بزرگواری در عفو

استاد محقق در شرح این فراز از دعا که امام خدای سبحان را توصیف می کند: «وَ أَکْرَمُ مَنْ عَفَا»، به تشریح کرامت و بزرگواری خداوند در عفو و بخشش انسان ها پرداخته اند. چون عفو و گذشت انسان ها مراتب مختلفی دارد؛ بعضی پس از مدتی اعتذار و التماس می بخشند، برخی در برابر دریافت دیه و جریمه می بخشند و... و کریم ترین بخشنده ها بدون هیچ توقعی می بخشند، اما ناخودآگاه نشانه های انتقام در گفتار یا کردارشان ظهور می کند و در مقابل انسان بخشوده شده، احساس خجلت زدگی می کند. و هر چه بخشش بیشتر و کریمانه تر باشد، حس شرمندگی انسان بیشتر می شود. هیچ کریمی انفعال درونی انسان را که عذاب دردناکی است، نمی تواند برطرف کند. خدای سبحان تنها بخشنده ای است که نه تنها زشتی ها را می پوشاند و زیبایی ها را آشکار می سازد، بلکه بر صفحه نفس و ذهن انسان سلطه دارد و گناه انسان را از یاد او می برد و با عفو خویش شرمساری درونی انسان را می تواند با فراموشاندن نابود سازد. لذا در بهشت هیچگونه خجلت زدگی نیست.

منشأ ظهور هستی

شارح محترم در تفسیر جملات عارفانه دعای عرفه «أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ...» به بحث «منشأ ظهور هستی» می پردازد و با نفی استقلال در آثار و صفات

غیرخدا، ابتدا تفسیری عمومی از کلام امام ارائه می کند و در ادامه می افزاید:

«برداشت دقیق تر و لطیف تر آن است که نه تنها ظهور تو کمتر از ظهور دیگران نیست و تو برای آشکار شدن به دیگران نیازمند نیستی و نه تنها ظهور آنان برگرفته از توست و از خود چیزی ندارند، بلکه معنایش این است که هرگونه خودنمایی و ظهوری که دیگران دارند، از آنِ تو و مال توست و چیز دیگری نیست. در نتیجه این جلوه ها پیش از آن که دیگران را بنماید، تو را نشان می دهد. چگونه از ظهور دیگران تو را می توان روشن کرد؟...

به بیان دیگر، سخن او این نیست که دیگران توان راهنمایی به سوی تو را ندارند، بلکه سخن او این است که تو از چنان جلوه ای برخورداری که به راهنمایی به سوی تو نیازی نیست؛ زیرا اگر بخواهیم وجود یا مفهوم واقعی چیزی را با علم حصولی یا شهودی برهانی کنیم، باید از ظاهر به باطن، از حاضر به غایب و از نزدیک به دور پی ببریم. درحالی که ظهور، حضور و نزدیکی خدای سبحان نه تنها کمتر از ظهور، حضور و نزدیکی دیگران نیست، بلکه برخورداری دیگران از این صفات به برکت افاضه ذات اقدس الهی است؛ چون او این خصال را به صورت نامحدود داراست و اگر چیزی از جهتی نامحدود است، جای خالی نمی گذارد تا دیگران آن را پر کنند. در نتیجه هر ظهور، حضور و قربی که در جهان هست، از آن خداست.

بنابراین، نمی توان تصور کرد که دیگران ظهوری داشته باشند که خدای سبحان از آن

برخوردار نباشد.»

سلوک شیفتگان ناب

استاد در شرح فراز دیگری از دعا، که امام از خدای سبحان درخواست می کند: «إِلَهِی حَقِّقْنِی بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ»، سالکان کوی الهی را چهار گروه معرفی می کنند:

1 سالکان مطلق که همواره با استدلال علمی و سلوک عملی، آرام آرام طی طریق می کنند. این گروه تا آخر عمر در راهند.

2 شیفتگان ناب که از آغاز تا پایان با جذبه الهی می نگرند و پیش می روند، نه با استدلال علمی و نه با سلوک عملی.

3 سالکان مجذوب که ابتدا با استدلال علمی و سلوک عملی پیش می روند، ولی در پایان راه لطف خدا آن ها را در بر می گیرد و بقیه راه را با جذبه و کشش راه می پیمایند.

4 مجذوبان سالک که در آغاز جذبه ای حرکتشان می دهد ولی در میانه راه به حال عادی بر می گردند و باقیمانده راه را با استدلال علمی و سلوک عملی می پیمایند.

امام حسین علیه السلام در این جمله از خداوند می خواهد که سلوک شیفتگان ناب را نصیب او گرداند تا عشق برای او ملکه شود و در پرتو آن تمام کارهایش فقط با جاذبه الهی انجام گیرد. آنان بندگان مقرّب الهی و فرشتگان و انسان های کاملند.

فراز و نشیب در دعای عرفه

در پایان این معرفی اجمالی، به دو مطلب مهم دیگر که در شرح این دعا تذکر داده شده، اشاره می شود.

نخست آن که، انسان کامل چون جلوه های مختلف دارد، گاهی در اوج از خدا چیزی می طلبد و گاهی در حضیض و فرودستی مطلبی را می خواهد، این فراز و

نشیب در دعای عرفه نیز مشهود است. امام گاهی خواستار مقام احسان از خداست «اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشَاکَ کَأَنِّی أَرَاکَ» و گاهی مسائل جزئی دنیایی می طلبد و می گوید: «وَ انْصُرْنِی عَلَی مَنْ ظَلَمَنِی وَ أَرِنِی فِیهِ ثَارِی وَ مَآرِبِی وَ أَقِرَّ بِذَلِکَ عَیْنِی».

استاد در تشریح علت این فراز و فرود در دعا می گویند:

«سرّ این فراز و نشیب آن است که خواسته های مادی، امور دنیای محض نیست، بلکه در باطن آن ها مسائل معنوی و اخروی نیز نهفته است. زیرا ظلم به آن حضرت، شخصی نیست بلکه کسی که به دین مقدس اسلام و شخصیت حقوقی وی که همان امامت است، ستم روا می دارد، به آن حضرت جفا می کند».

سپس با استناد به آیاتی که وعده حتمی و قطعی الهی را تبیین می کند، خواسته امام را وعده ضمنی برای یاری دین خدا می شمارند که برای رسیدن به آن مقام و تحقق بخشیدن به این وعده از خدا می خواهد که قله های کمال دنیا و آخرت یعنی شهامت و شجاعت و جهاد فی سبیل الله و شهادت را بهره او سازد «وَ اجْعَلْ لِی یَا إِلَهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْیَا فِی الْآخِرَهِ وَ الْأُولَی».

ادب ورود به حرم الهی

مطلب دوم آن که چون هر مهمانی آداب و شرایطی دارد که مهمان باید آنرا بیاموزد، و طهارت درونی و آمادگی روحی شرط اصلی ورود به میهمانی خداست. از این رو به هر زائر بیت الله دستور داده اند که برای انجام مناسک حج و میهمان شدن خدا، نخست از حرم بیرون آید و در صحرای عرفات با زمزمه دعاهای روح انگیز و مناجات های معرفت آمیز روح

خود را صفا بخشد تا پاکیزه شود و لیاقت ورود به حرم را پیدا کند. آنگاه در صحرای مشعر از هر گونه علقه ای و علاقه ای بریده، به یاد خدا باشد {... فَاذْکُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ... }(2) سپس در سرزمین منا، نماد ابلیس را با انگیزه رجم شیطان درون سنگ باران کند و پس از راندن وی، تمام امیال و خواسته هی درونی را سر ببرد و سرانجام با تراشیدن موی سر، تمام جمال و زیبایی را زیر پای محبوب قربانی کند و آنگاه آهنگ خانه خدا و پرداختن به مناسک حج را پیدا کند.

دعای امام در سرزمین عرفه را نیز بر همین اساس باید ارزیابی کرد:

«همه تضرع و ناله های امام حسین علیه السلام در بیرون حرم برای آن است که شایستگی ورود به حرم و ضیافت الهی به چنگ آید».

عرفان عرفه

آنچه در این مقاله و مقالات بعد با عنوان «عرفان عرفه» می آید، قطراتی است از دریای بی کران معارف الهی که از زبان اولیای خدا جاری شده است. انسان وقتی به نیایش های ائمه اطهار (علیهم السلام) رجوع می کند، خود را در کنار اقیانوسی بی کران می بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی پایانی آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می سازد.

نه چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنان حیران که محو روی دوست

زیرا:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

نیایش انسان های کامل جوشش عشق ناب است که موجب گشایش نطق بلبل طبع عاشقی در حضور معشوق می شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می زند و دریای

ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می آورد.

اولم این جزر و مد از تو رسید ورنه ساکن بود این بحر ای مجید

هم از آنجا کاین تردّد دادی ام بی تردد کن هم از روی کرم

حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهما السلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.

پسر شرح دعای پدر می دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می کند.

ما نیز که دستی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل کاریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که:

به سدر و جنّت و طوبی چه نازها دارد هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند

آنچه از خودشان یاد گیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم.

مقالات عرفان عرفه، تفسیر موضوعیِ دعای عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است، که تقدیم اهل معنی می شود.

این مقالات پیرو مقالات سال های گذشته است که با عنوان «اسرار و عرفان حج» آوردیم.

لازم می دانم که از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید علی قاضی عسکر تشکر و قدردانی کنم که با تشویق و پی گیری خود، ما را به تقریر این مطالب واداشتند.

امام حسین

علیه السلام

«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا فَیَکُونَ مَوْرُوثاً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی مُلْکِهِ فَیُضَادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ وَ لا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ تَفَطَّرَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الاْحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ لَیْسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ وَ لا فَوْقَکَ قَدِیرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ یَا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الاْسِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا عِصْمَهَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ یَا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَ لا وَزِیرَ».

سپاس مخصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدّیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می زاید و کسی همانند او نیست.

و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»

امام حسین علیه السلام

«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، الْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ...

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ... الدَّائِمُ الاْدْوَمُ.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَد، وَ الاْخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَد.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الدَّانِی فِی عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِی فِی دُنُوِّهِ.

أَنْتَ الَّذِی لَمْ یُعِنْکَ عَلَی خَلْقِکَ شَرِیکٌ، وَ لَمْ یُوَازِرْکَ

فِی أَمْرِکَ وَزِیرٌ، وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ مُشَاهِدٌ وَ لا نَظِیرٌ.

أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً، وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجُوداً، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً.

أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...

فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِیدَکَ وَ نَفْیَ الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْکَ».

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی همتا، تنهای بی مانند.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی همانند و عظیم بی مانند. بزرگ و بزرگوار.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز.

تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین ترین چیز در عین بلندی و عالی ترین چیز در عین نزدیکی.

تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را درکارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری.

تویی خدا که در حدود نگنجی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحیدت را با نفی اضداد و انداد و اشباهت به پیشگاهت عرضه می کنم.

خداوند رکن اصلی همه نیایش ها، بهویژه نیایش های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می گردد.

شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن

عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش های عرفانی شده است.

انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می یابد می ستاید و آن چنان وی را سجود می کند که شهود می کند. بنابراین معرفتِ داعی هر قدر قوی تر و جامع تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی تر می گردد. از آنجایی که معرفت انسان های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود.

تنوّع جهات در ادعیه حضرات معصوم (علیهم السلام) بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می پردازند.

در این مقال به نمونه هایی از آن جهات گوناگون به قدر امکان اشاره می کنیم:

توحید باری تعالی

اشاره

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی خداوند را به صفاتی متصف بداند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد.

امام سجاد علیه السلام از این حالت با عبارت های: «الأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ» تعبیر می کند.

یعنی خداوند واحدی است که وحدانیّتش مخصوص او است و هیچ واحدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست.

فردیّت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین تفرّدی بهره مند نیست.

در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی است که ثانی ندارد؛

یعنی یکتای همه است که هیچ تایی ندارد. از

این، رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می کند:

{قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ * اللهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ * وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ }.

بگو تنها خداوند یکی است و بی نیاز است، که نه زاید و نه زاییده شود و احدی مانند او نیست.

احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم

نه فراوان نه اندکی باشد یکی اندر یکی یکی باشد

در دویی جز بدو سقط نبود هرگز اندر یکی غلط نبود

احدیت در کلام امام حسین علیه السلام چنین بیان می شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ... الْوَاحِدِ الاْحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ».

«حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود و کسی مانند او نیست.»

امام سجاد علیه السلام نیز به خدا عرض می کند:

«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ الاْوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَد، وَ الاْخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَد».

«تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اوّلی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای

ذاتی وجود محض، بی نهایت بودنِ اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد،] که ماهیات، حدود و رسومِ وجودند [لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنینیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجودِ بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:

{فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ } ؛ (1) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبرویید و خدا همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ } ؛ (2) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْء عَلِیمٌ } ؛ (3) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور

دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَاَتْ] غَلَبَتْ [أَرْکَانَ کُلِّ شَیْء»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِی لا یَحْوِیکَ مَکَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی زتو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزه از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَی فِی الْأَمَاکِنِ مَکَانَکَ».

«پاک پروردگار را ! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اَللّٰهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُکَ وَ عَلا مَکانُکَ» ؛ «بار الها ! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را

باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجلّ از مکان بوده است. همانطور که مفسّران گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی } (4) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محیی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علوّ دارد. علوّ مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علوّ مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلَی } ؛ (5) «روشن است که در این آیه، مراد از علوّ، علو مکانتی است».

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَ تَوَلَّنِی بِمَا تَتَوَلَّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزُّلْفَی لَدَیْکَ وَ الْمَکَانَهِ مِنْکَ».

«و ولیّ من باش آن گونه که ولیّ بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه

خالق آن است. این نسبت، نسبتِ ارزشی و حبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. {وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الأَرْضِ إِلَهٌ }.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

نبینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانیِ اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو

را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثمّ وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیاء است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتاً

کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علّت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائلِ درگاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ } ؛(6) «شما فقیران به سوی خدایید و تنها خدا غنیّ پسندیده است.»

{یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالأرْضِ کُلَّ یَوْم هُوَ فِی شَأْن } ؛ (7) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبیّن بما تقدّم أنّ الواجب لذاته تمام کلّ شیء. و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء».

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسیط حقیقی همه اشیاء است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملاّ صدرا نیز می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلّق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم

و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی نهایت بودنِ اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد،] که ماهیات، حدود و رسومِ وجودند [لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنینیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجودِ بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:

{فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ } ؛ (1) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبرویید و خدا

همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ } ؛ (2) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْء عَلِیمٌ } ؛ (3) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأَتْ] غَلَبَتْ [أَرْکَانَ کُلِّ شَیْء»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِی لا یَحْوِیکَ مَکَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی زتو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزه از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش

های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَی فِی الْأَمَاکِنِ مَکَانَکَ».

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُکَ وَ عَلا مَکانُکَ» ؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجلّ از مکان بوده است. همانطور که مفسّران گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی } (4) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محیی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علوّ دارد. علوّ مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علوّ مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی } ؛ (5) «روشن است که در این آیه، مراد از علوّ، علو مکانتی است».

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَ تَوَلَّنِی بِمَا تَتَوَلَّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزُّلْفَی لَدَیْکَ وَ الْمَکَانَهِ مِنْکَ».

«و ولیّ من باش آن گونه که ولیّ بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود

برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسبت، نسبتِ ارزشی و حبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. {وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الأَرْضِ إِلَهٌ }.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام

و نهایت

نبینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانیِ اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثمّ وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر

در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیاء است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتاً کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علّت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائلِ درگاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ } ؛(6) «شما فقیران به سوی خدایید و تنها خدا غنیّ پسندیده است.»

{یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ کُلَّ یَوْم هُوَ فِی شَأْن } ؛ (7) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبیّن بما تقدّم أنّ الواجب لذاته تمام کلّ شیء. و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء».

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسیط حقیقی همه اشیاء است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملاّ صدرا نیز

می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلّق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

ضد نداشتن خدا

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدّی دارد یا در درون. چون خدا ضدّی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدّی داشت با او به معارضه و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می نمود.

شایدبتوان گفت چون خدا بی نهایت است، واحد است ووحدانیّت بامثلوضد داشتن نمی سازد؛ یعنی می توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حدّ و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری تعالی است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«... وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فی مُلْکِهِ فَیُضادَّهُ فِیها ابْتَدَعَ».

«و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضه پردازد.»

امام زین

العابدین علیه السلام نیز عرضه می دارد:

«أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...»

«تو آن خدایی که برایت ضدّی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرافرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضه برخیزد.»

با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه های شناخت است؛ مثلا انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می شناسد، که هر کدام از این اضداد معرّف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته اند: «تُعْرَفُ الأشیاءُ بِاَضْدادِها» ؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می شود.»

چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود وآن شه بی مثل را ضدی نبود

پس نهایتها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود

که نظر بر نور بود آنگه به رنگ ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ

پس به ضدّ نور دانستی تو نور ضد، ضد را می نماید در صدور

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود

پس هلاک نار نور مؤمن است زانکه بی ضد دفع ضد لا یمکن است

زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود بر سپیدی آن سیه رسوا شود

قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالَم است؛ زیرا اگر

خداوند ضدّی داشت، با خدا به معارضه پرداخته و نتیجه معارضه دو منشأ قدرت و علّت تامّه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود ندارد، پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشگر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد.

{لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا } ؛ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای واحد بودند، هر دو به فساد کشیده می شدند.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می کند:

«فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهً اِلاَّ اللهَ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا».

«پاک و منزّه است خدایی که اگر در زمین و آسمان خدایانی بودند، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسیخته می شد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرماید:

«فَلَیْسَ لَهُ فیما خَلَقَ ضِدٌّ وَ لا فِیما مَلَکَ نِدٌّ وَلَمْ یُشْرِکُ فی مُلکِهِ اَحَدٌ».

«در میان آنچه آفریده، ضدّی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشته و در ملک خداوندی کسی با او شریک نیست.»

مثل نداشتن خدا

لازمه وحدانیت الهی، بی مثل و مانند بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سبحان هر موجودی مثل و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می فرماید:

{وَمِنْ کُلِّ الثَّمراتِ جَعَلَ فِیها زُوْجَیْنِ اثْنَیْنِ }.

«و از هر میوه ای در میانشان زوج قرار داد.»

{وَمِنْ کُلِّ شَیء خَلَقْنا زَوجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرون }.

«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکّر گردید.»

{سُبْحانَ الّذی خَلَقَ الأزواجَ کُلّها مِمّا تُنْبِتُ الأرضُ وَمِنْ أنفُسِهِمْ وَمِمّا لا یَعْلَمُونَ }.

«پاک پروردگاری که همه جفت ها را آفرید

از آنچه در زمین می روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی دانید.»

{وَخَلَقْناكُمْ اَزواجاً }(8)؛ «و شما را زوج آفریدیم.»

هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ }.(9) «چیزی همانند او نیست.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

«فَلا اِلهَ غَيْرُهُ وَلا شَیءَ يَعدِلُهُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ».

«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»

چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیّت خداوند اقتضا می کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.

معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می آورد. عشق و عبادت و اطاعت هر خداشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به گونه ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.

دلم خلوت سرای اوست غیری در نمی گنجد که غیر او نمی زیبد در این خلوت سرای دل

نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبریایی وی است و جز او همه چیز لا شیء است.

هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش

مولوی

بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ» ؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤول نیست.»

آنچه ما از خدا می خواهیم، مخصوص اوست

و از غیر خدا آن گونه مسألت نمی کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می توان آمرزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطیِ همه.

{یَسْئَلْهُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالأَرضِ کُلَّ یَوْم هُوَ فِی شأْن }.

«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»

پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.

امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ لا یَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیء»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»

«أَنتَ الَّذی لا تَمُدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجوداً».

«تو آن خدایی که حدّ بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی گیری تا مخلوق شوی.»

مثل گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه اش محدود بودن نیز هست. پس بی نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی مثال بودن او جلّ شأنه بوده و بی مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.

هر چه هست و بود و خواهد بود نیز مثل دارد جز خداوند عزیز

هر چه را جویی جز او یابی نذیر اوست دایم بی نظیر و ناگزیر

شیخ محمود شبستری می گوید:

ظهور جمله اشیاء به ضد است ولی حق را

نه مانند و نه نِدّ است

چو نبود ذات حق را شبه و همتا ندانم تا چگونه داند او را

ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه داندش آخر چگونه

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

البته منظور از نفی مِثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامّه است؛ نه نفی سنخیت تامّه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست». میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همتا است، که با این نفی، توحید اثبات می شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیّت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده ایم.

خداوند علّت تامّه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤون علت تامّه خویش است. بحث سنخیّت نیز یکی دیگر از بحث های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیّت میان علّت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن ها را به همدیگر نسبت داد.

عرفا نیز جهان را تجلّی اسماء و صفات الهی می دانند. پس باید بین «مَجْلی» و «مُتَجَلّی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرّف حضرت حق بوده و عالَم با همه اجزایش شأنی از شؤون

بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می شود.

همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.

از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجوديِ حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.

مسأله مثلیّت که در روایات و ادعیه مأثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم.

در روایتی آمده است که خداوند می فرماید: «عَبْدی اَطِعْنی حَتّی اَجْعَلَکَ مِثْلی» ؛ «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه ترین موجود به خدا و از میان انسان ها، انسان کامل را اشبه از همه می دانند.

شیخ محمود شبستری می گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است

در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می خورد که خدا می فرماید:

«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می رسد که او دست من می شود که با آن کار می کنم و چشم من می شود که با آن می بینم

و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می رسد که من دست او می شوم که کار می کند و چشم او می شوم که می بیند و گوش او می شوم که می شنود.»

میزان و معیار تشابه به خداوند، تزکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک ترین و کامل ترین موجود است، شبیه ترین موجود به خدا نیز خواهد بود.

حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی دام ظلّه در تفسیر آیه شریفه {لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ } می فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست.

با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می شود که منظور از نفی مثلیّت از خدا، مثلیّت در الوهیت و ربوبیّت است، نه مثلیّت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره ای از دریای بی پایان حضرت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبیَّهِ فَقُولُوا فِینا ما شِئْتُمْ»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیّت پایین بیاورید، پس هر چه در علوّ مقام ما می خواهید بگویید.»

زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آیینه تمام نمای خدایند. پس جز الوهیّت و ربوبیّت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.

بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلّی است که همان تشبیه در ربوبیّت است، نه تشبیه جزئی که تشبیه در مرآتیّت و صفات و صفا است.

ولی تشبیه کلّی نیست ممکن ز جست و جوی او می باش ساکن

پاورقی

1. بقره: 115

2. زخرف: 84

3. حدید: 3

4. طه: 5

5. اعلی، 1

6. فاطر، 15

7. رحمن، 29

8. نبأ: 8.

9. شوری: 11.

دهم ذی الحجه

عید قربان

روز دهم ماه ذی حجه (دوازدهمین ماه قمری) عید قربان است و از اعیاد مهم و رسمی مسلمانان به شمار می رود. " عید اضحی" نام دیگر این روز است. از سنتهای اسلامی قربانی کردن گوسفند و تقسیم آن بین مستمندان در این روز است. کسانی که به سفر حج می روند. در چنین روزی در صحرای "منا" قربانی می کنند و حاجی می شوند. قربانی کردن، یکی از واجبات حج است. گرامیداشت این روز، احیای خاطره قربانی کردن اسماعیل (ع) توسط حضرت ابراهیم (ع) به فرمان خداوند است.روزه گرفتن در عید قربان حرام است.

احکام نماز عید فطر وقربان

۱۵۱۶ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و بایدبه ماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است مستحب می باشد. و احتیاط واجب آن است که آن را به جماعت نخوانند، ولی به قصد رجاء مانع ندارد. و چنانچه ولی فقیه یا ماذون از طرف او اقامه جماعت نماید،اشکال ندارد.

۱۵۱۷ وقت نماز عید قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

۱۵۱۸ مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند بعد از نماز عید را بخوانند.

۱۵۱۹ نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعداز قنوت پنجم تکبیری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم

چهار مرتبه تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

۱۵۲۰ در قنوت نماز عید قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است ولی بهتر است این دعا را به قصد امید ثواب بخوانند: "اللهم اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمه و اهل التقوی و المغفره اسالک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامه و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسالک خیر ما سالک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون".

۱۵۲۱ مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

۱۵۲۲ نماز عید سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره"شمس" سوره و در رکعت دوم سوره "کاشیه" سوره را بخوانند، یا در رکعت اول سوره "سبح اسم" سوره و در رکعت دوم سوره "شمس" را بخوانند.

۱۵۲۳ مستحب است در روز عید فطر قبل از نماز عید به خرما افطار کند،و در عید قربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد.

۱۵۲٤ مستحب است پیش از نماز عید غسل کند، و دعاهایی که پیش از نماز و بعد از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخواند.

۱۵۲۵

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

۱۵۲۶ بعد از نماز مغرب و عشای شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگویند: "الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا".

۱۵۲۷ مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مساله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: "الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا" ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعداز پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

۱۵۲۸ کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخواند.

۱۵۲۹ اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوتهای آن، اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنابر اقل بگذارد، و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده اشکال ندارد.

۱۵۳۰ اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوتها را فراموش کند و بجا نیاورد، نمازش صحیح است.

۱۵۳۱ اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیره الاحرام را فراموش کند، نمازش باطل می شود.

۱۵۳۲ اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را رجاءا بجا آورد، و اگر کاری کند

که برای آن،سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز رجاءا دو سجده سهو برای آن نماز بنماید.

پانزدهم ذی الحجه

ولادت امام علی الهادی علیه السلام

پیشگفتار

الحمد للّٰه رب العالمین، والسلام علی النبیّین والصدّیقین، و صلوات اللّٰه وبرکاته علی خاتم المرسلین محمّد و آله الهداه المیامین.

گاه پیش خود می اندیشم که آیا همین شناخت جزئی به نامهای ائمه وتاریخ ولادت و شهادت آنها برای ارتباط ما با این بزرگواران کفایت می کند؟وآیا فقط همین شناخت ما را پیرو آنان و آنها را امام ما می گرداند؟ در این صورت نشانه اقتدای به آنها چیست؟ اگر یکی از ما را در پیشگاه پروردگارحاضر کنند و خداوند از او بپرسند: پیشوا و یا پیشوایان تو کیانند؟ و او درپاسخ نام پیشوایانش را بر زبان آورد بدون آنکه ویژگیها و کردارها و تعالیم آنان را شناخته باشد، و ائمه علیهم السلام نه تنها اورا نشناسند که حتی منکر شیعه بودنش شوند، آیا در این صورت او عذری پذیرفتنی در نزد خدا دارد؟ من در این باره تردید می کنم و احتمال می دهم که بر دوستداران اهل بیت که مدعی هوا خواهی خاندان پیغمبر و پیروی از راه و روش این بزرگوارنند،واجب است که آنان را به گونه ای مورد شناخت قرار دهند که یمان آنها و ائمه ارتباط تام و کامل بر قرار کند والبته این شناختی است که از حد و مرز اسماوالقاب بسیار فُراتر می رود و دست کم به شناخت شیوه کلی آنان در زندگی وقسمتی از آنچه که آنان به اجرای آن دستور داده اند، می انجامد.

اگر چنین احتمالی صواب باشد، بر یک فرد شیعه واجب است که دربرنامه مطالعتی و پژهشی خود، شناخت تاریخ ائمه علیهم السلام را ولو بطور خلاصه،بگنجاند.

هر چند

که شناخت بیشتر سیما و زندگی این رهبران و غور و تأمل در گفتار آنان، بر درجات انسان در پیشگاه پروردگار می افزاید و بهای کردارصالح او را افزونی می بخشد.

آنچه در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت در واقع بضاعت مزجاتی است که به پیشگاه ائمه علیهم السلام به تحفه می بریم به این امید که خداوند متعال به فضل و کرم خویش آن را از ما به نیکویی قبول کند. محمّدتقی مدرّسی

زندگانی حضرت

نام: علی پدر و مادر: امام جواد و سمانه شهرت: هادی، نقی کنیه: ابو الحسن سوّم زمان و محلّ تولّد: 15 ذیحجّه سال 213 هجری در مدینه.

زمان و محلّ شهادت: سوّم رجب سال 254 در سنّ 41 سالگی در شهر "سامراء" بر اثر زهری که با دسیسه "معتزّ")سیزدهمین خلیفه عبّاسی(توسط معتمد عبّاسی، به آن حضرت خوراندند، به شهادت رسید.

مرقد شریف: شهر سامره، واقع در عراق.

دوران زندگی: در سه بخش: 8 - 1 سال قبل از امامت)از سال 212 تا220ه.

ق(2 - دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکّل 12 سال)از سال 220 تا 232 ه.

ق(.

3 - دوران امامت در سخت ترین شرائط، در زمان خلافت چهارده ساله دیکتاتوری متوکّل)دهمین خلیفه عبّاسی(و سپس خلفای بعدی.

نقطه عطف جنبش مکتبی از هنگامی که آدم ابو البشرعلیه السلام به زمین فتنه ها و بلایا هبوط کرد،وتا زمان بر پایی قیامت، همواره میان نیکان که در جستجوی خشنودی خدایند و گمراهان که از دسیسه های شیطان پیروی کردند، مبارزه و ستیزبر قرار بود و هست.

با این حال زمین هیچ گاه و در هیچ برهه ای از وجود باقیماندگان تبارپیامبران و پیروانشان که از فساد و تباهی در زمین جلوگیری و حجّتِ خدای را بر مردمان، اقامه می کرده اند، تهی نبوده است.

پروردگار سبحان در اشاره

به همین حقیقت می فرماید:)فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ(1)).

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری درزمین نهی کنند.

" او می فرماید این "بقیه صالحه"، پیامبران مرسل یا جانشینان پیامبرو یا علمای ربّانی بوده اند که درفش دعوت به سوی خدا و قیام به فرمان اورا به میراث برده بودند.

امام هادی علیه السلام این رهبریِ خردمندانه را از پدر بزرگوارش، امام جواد،به ارث برده بود که میراث رسول خداصلی الله علیه وآله، خاتم پیامبران که بر تمام مکاتب الهی برتری و هیمنه داشت، بدو منتهی می شد، به ارث برده بود.

بندگان برگزیده خدا، امامت ربّانی را به میراث بردند و علمای ربّانی وزاهدان و صالحان شیعه، حق و پیروی از خط مشی پیامبران را میراث خویش گرفتند.

هدف این خط مبارک، تحقّق بخشیدن به همان آرمانهایی بود که پیامبران وصالحان در طول تاریخ برای تحقّق بخشیدن آنها کوشیدند و به عبارتی به همان آرمانهایی که خداوند متعال در این آیه آنها را به اختصاربیان کرده است، جامه تحقّق پوشاندند:)لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ(2)).

"همانا که ما پیامبران خویش را با نشانیها فرستادیم و با ایشان کتاب وترازو فرو فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرو فرستادیم که درآن نیرویی است سخت و سودهایی برای مردم تا خدا شناسد آن را که اووفرستادگانش را به غیب یاری می کند که خداوند توانا و عزّتمند است.

" آنچه در دیگر آیات قرآنی و نیز در این آیه بدان اشارت رفته، اهداف والای بعثت پیامبران به شمار می آیند

که عبارتند از: الف - دعوت به خدا با دلایل آشکار)بیّنات(.

این نکته در این فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام بروشنی بیان شده است: "پس خداوند هر چند گاه پیامبرانی فرستاده و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق را ادا کنند و نعمت فراموش شده را یادآرند و نهفته های خرد را آشکار سازند".

بابیدار کردن عقل و برانگیختن وجدان از زیر ابرهای غفلت و پالایش فطرت از آلودگیها و موانع و حجب، حجّت خدا بر بندگانش، از راه بعثت پیامبران تمام می شود! ب - تلاوت کتاب خدا که در آن تمام نیازمندیهای مردم تبیین شده است.

از طریق تلاوت کتاب و آیات آن، پیامبران علیهم السلام به تزکیه و تعلیم مردم همّت می گماشتند.

خداوند در این باره می فرماید:)هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ(3)).

"او)خدا(است که آن که در بی سوادان، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر ایشان آیات خدا را بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت بیاموزدشان وگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

" ج - فراهم آوردن میزان به این معنی که ولّیِ امر)حاکم(کسی است که میان مردم به عدل و داد فرمان می راند.

خداوند در این باره فرماید:)فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً(4)).

"نه چنین است، به پروردگارت سوگند که ایمان به تو نیاورند مگر آنکه تورا به داوری بگیرند آنچه میانشان روی داده است سپس در دل خود از آنچه توقضاوت کرده ای چاره ای نیابند و کاملاً تسلیم شوند.

" پس هر که عهده دار منصب خلافت الهی شد میزان حق و فرقان و نورمی گردد تا اگر شیوه ها

به یکدیگر مشتبه شد و نظریات و آرا با یکدیگرتفاوت یافتند آنها به مردم بیاموزند که کدامین راه و کدامین شیوه آنانرا به سوی پروردگار و جلب خشنودی خالق رهنمون می شود.

د - والاترین هدف از همه این آرمانهای برتر، تحقّق یافتن بالاترین درجات عدالت در بین مردم یعنی "قسط" است که جز با ایمانِ مردم به پیامبران وپیروی آنها از کتاب خداوند و تسلیم در برابر میزان، صورت نخواهد پذیرفت و هم از این روست که خداوند می فرماید:)لِیَقُومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ(.

بدیهی است که تحقّق کامل این قسط، جز با اتکابه نیروی مادّی و بازدارنده ای که در آهن متجلّی است و فرو فرستاده از جانب خداست و درآن قوّتی است سخت، میّسر نخواهد بود.

آهن نیز به سهم خود، اگر در دستان دلیر مردانِ از جان گذشته در راه خدا وبرای یاری دین و پیامبران او نباشد، مفهومی نخواهد داشت.

اگر این دلاوران، آهن را برای دفاع از وحی خدا و خط مشی پیامبران خدا به کار برند، یاری خدا نیز بر آنان فرود آید که خداوند بسیار تواناوعزّتمند است وخود فرموده است:)وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌ عَزِیزٌ (5)).

"و خدا البته یاری کند آن را که به یاری او برخاسته که خداوند تواناوعزّتمند است.

" این آرمانها، خط و حرکت مکتبی بود که امام هادی علیه السلام در روزگارخویش زمام آنرا را به دست داشت.

اینک باید پرسید که نقاط عطف این خط از هنگام تشکّل آن در عصر امام علی علیه السلام تا زمان امام هادی چه چیزهایی بوده است؟ پس از پیوستن پیامبرصلی الله علیه وآله به "رفیق اعلی"، امّت تازه بنیاد اسلام به پیشوایی نیاز داشت که از میراث آن حضرت پاسداری کند و از خط اصیل وی که از

چپ وراست اماج حملات عدّه ای قرار می گرفت، دفاع کندوارزشهای والایی را که توسط وحی فرود آمده بود، در میان امّت استواری بخشد.

امیرمؤمنان به بهترین شکل به این وظیفه همّت گمارد و گروهی ازبرگزیدگان و پاکان امّت، که جزو همان "بقیه صالحه" بودند به گرد اوجمع آمدند و به دفاع از خط اصیل رسالت الهی مشغول شدند.

با وقوع جنگ صفین، شکاف میان این خط با سایر خطوط، وضوح بیشتری به خود گرفت و ابرار که بقیه سلف صالح پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در میان آنان بودند، کلاً به سوی امام علی گرایش یافتند و این خط برغم وحشت ایجاد شده از طرف حزب حاکم اموی، همچنان برجستگی و برتری خویش را حفظ کرد.

امّا آوازه این خط در دنیا نپیچید مگر پس از آنکه رنگ خون به خود گرفت و حرارت فاجعه را پس از واقعه طف لمس کرد.

بنابر این اگر بگوییم این خط در روز صفین متبلور شد، باید بگوییم که رشد و تکامل آن در روز عاشورا به وقوع پیوست.

در زمان امام زین العابدین این صبغه الهی دو چندان شد و در روزگارامامت امام باقر خط مشی توحیدی تبلور یافت.

چرا که در اوج آن عقل نیِّر با وحی منزل تلاقی پیدا کرد.

در دوران پیشوایی امام صادق ونیزجزئیّات این خط در احکام و اخلاق و آداب و مواعظ بصورتی کامل ترسیم شد.

در دوره امام کاظم این خط رنگی سیاسی یافت زیرا مسأله طرح ریزی انقلابی مردمی در کار بود.

امّا در دوران ائمه بعدی یعنی امام رضا و سه فرزندش علیهم السلام خط مکتبی به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی و نفوذیافته در هیأت حاکمه که در تصمیم گیریها و اشراف بر حیات دینیِ جامعه نیز بی تأثیر نبودند، تجلّی

پیدا کرد.

دوران امام هادی، به تجلّی قدرت خط مکتبی در تمام زمینه هامتمایز بود.

اگر چه نظام عبّاسی همواره و بویژه در دوران متوکّل عبّاسی به قدرت سرکوب خویش متمایز بود.

شاید بتوان از برخی از شواهد تاریخی زیر، به اوضاع و احوال شیعیان در دوران امامت امام هادی پی برد:

اوضاع و احوال شیعیان در دوران امام هادی

1 - در حدیث مفصلی که شیخ کلینی در مورد آنچه که پس از وفات امام جوادعلیه السلام رخ داد روایت کرده، آمده است: "چون ابو جعفر)امام جواد(درگذشت از خانه ام بیرون نیامدم تاآنکه دانستم سران طایفه)شیعه(نزد محمّد بن فرج الرخجی که ازاصحاب موثق امام رضا و امام جواد و وکیل امام هادی بود گرد آمده درباره امر)امامت(به رایزنی می پردازند".

(6) این روایت بیانگر آن است که شیعیان در آن روزگار مجالسی داشتندکه در آنها در باره امور بسیار مهم به گفتگو و رایزنی می نشستند.

یکی ازاین امور مهم، شناخت امام و بیعت با او و پذیرفتن دستوراتش بوده است.

آنان پس از وفات امام جوادعلیه السلام، به خاطر وجود اخبار صحیحی که در دست داشتند، بر امامت امام هادی اجماع کردند.

در پایان این روایت آمده است: همه کسانی که در آن مجلس بودند به امامت امام هادی تسلیم شدند.

شیخ مفید همچنین می افزاید: "اخبار در این باره بسیار فراوان است بطوری که اگر بخواهیم همه این اخبار را در اینجا بیان کنیم کتاب طولانی شود.

همین که شیعیان پس از امام جواد بر امامت امام هادی اجماع کرده اند و کسی در آن زمان جز خود آن حضرت ادعای امامت نکرد، ما رااز ایراد اخبار و نصوص صریح بر امامت آن حضرت بی نیاز می سازد".

(7) بنابر این می بینید که شیخ مفید، امامت امام هادی را به اجماع سران شیعه مربوط می داند.

چرا که آنان برگزیدگان امّت و

از فقهاى بزرگ بودند و معرفت آنان به امامى كه با وى و پدر و جدّ بزرگوارش زيسته بودند، راهى عقلانى براى شناخت امام به حساب مى آيد.

سخن شيخ مفيد و حديثى كه او روايت كرده، فقط بيانگر اوضاع واحوال طايفه شيعه در آن دوران است.

2 - فتح بن خاقان وزير متوكّل بود امّا به امام هادى مهر مى ورزيدوعلّت اين مهر ورزى يا گرايش شخصى او بود و يا اينكه وى در حقيقت يكى از ياران نفوذى آن حضرت در دستگاه حاكمه به شمار مى آمد.

امّا درروايت آمده است كه آن حضرت به خاطر حفظ جان فتح بن خاقان او رامورد نكوهش قرار داده است.

اجازه دهيد به حديث زير كه بيانگرگوشه اى از كرامات امام هادى و در عين حال نمودار بخشى از اوضاع واحوال شيعه در آن دوران است، گوش بسپاريم: روزى نزد امام عليه السلام رفته عرض كردم: سرورم! اين مرد مرا طرد كرده وروزى ام را بريده و ملولم ساخته است و نزد او به چيزى متّهم نيستم مگر به اين جرم كه ملازم شمايم و اگر شما چيزى از او درخواست كنيدقبول آنرا از شما لازم مى داند، بنابر اين بر من منّت نهيد و از او درخواست كنيد.

امام فرمود: اگر خدا خواهد كفايت شوى.

چون شب فرا رسيد، پيغام رسانان متوكّل يكى پس از ديگرى نزد من آمدند.

من نزد متوكّل رفتم.

فتح بن خاقان كه بر در ايستاده بود، پرسيد:اى مرد شبانه در خانه ات چه چيزى نهان داشته اى، اين مرد از بس كه تورا طلبيده مرا به ستوه آورده است! درون رفتم و متوكّل را ديدم كه بر بسترش نشسته است.

پرسيد: اى ابوموسى! ما از تو غافليم و تو نيز ما را به فراموشى سپرده اى، چه چيزى ازتو

پیش من است؟ گفتم: فلان انعام و فلان رزق و چیزهایی نام بردم و اودستور داد آنها را دو برابر به من دادند.

سپس از فتح پرسیدم: آیا امام هادی علیه السلام بدین جا آمد.

پاسخ داد: نه.

گفتم: یادداشتی نوشته بود؟ پاسخ داد: نه.

آنگاه من بازگشتم.

فتح مرا دنبال کرد و به من گفت: شک ندارم که تو از او خواستی برایت دعا کند.

پس از ایشان برای من نیز دعایی خواهش کن.

چون نزد امام رفتم، به من گفت: ای ابو موسی! این آبروی رضاست.

عرض کردم: به برکت شما سرورم! امّا به من گفتند که شما نه پیش متوکّل رفتید و نه از او درخواستی کردید.

فرمود: خداوند می داند که ما در امور مهم جز بدو پناه نمی بریم و درکارهای دشوار جز بر او توکّل نمی کنیم و ما را عادت داد که چون از اودرخواست کنیم، اجابتمان کند و می ترسیم از این شیوه منحرف شویم که او نیز از ما روی گرداند.

عرض کردم: فتح وزیر متوکل به من چنین و چنان گفت.

امام فرمود:او به ظاهر، ما را دوست دارد و در باطن از ما کناره می گیرد.

دعا برای کسی است که پروردگارش را می خواند: چون در طاعت خدا خود راخالص کردی و به رسول خداصلی الله علیه وآله و به حقّ ما اهل بیت اعتراف نمودی واز خدا چیزی در خواست کردی، تو را بی بهره نگذارد.

(8) 3 - امام هادی در سامرّا که مرکز خلافت بود سکونت داشت و نزدمتوکّل می رفت.

راویان در باره نحوه ورود آن حضرت بر متوکّل گفته اند: زمانی که امام هادی به کاخ متوکل نزدیک می شد هیچ یک از کسانی که بر در کاخ متوکل منتظر ایستاده بودند، از هیبت و جلال امام چاره ای جز پیاده شدن از مرکبهای

خویش نداشتند.

.محمّد فرزند حسن فرزنداشتر علوی، یکی از این صحنه ها را چنین نقل می کند: با پدرم بر در کاخ متوکّل بودیم.

در آن هنگام من بچه بودم و در میان عدّه ای از خاندان ابو طالب وبنی عبّاس و سپاهیان قرار داشتم.

چون امام هادی علیه السلام وارد شد همه مردم از مرکبهای خود پیاده شدند تا آن حضرت به درون رفت.

یکی از حاضران به دیگران گفت: چرا به خاطر این بچّه پیاده شویم در حالی که او نه شریفتر از ما و نه بزرگتر و سالخورده ترودانا‌تر از ما است؟ آن عدّه گفتند: به خدا سوگند برای او پیاده نمی شویم.

ابو هاشم به آنها گفت: به خدا قسم چون او را ببینید به خاطرش باحقارت و ذلّت از مرکبهایتان پیاده می شوید.

مدّتی نگذشته بود که امام به طرف آن جمع آمد و تا چشم حاضران به او افتاد همگی از مرکبهای خودفرود آمدند.

سپس ابو هاشم از آنها پرسید: مگر ادعا نمی کردید که به خاطر او فرود نخواهید آمد؟ آنها پاسخ دادند: به خدا قسم ما اختیار دارخویش نبودیم که فرود آمدیم.

(9) هر گاه امام هادی بر متوکّل وارد می شد، پرده ها را برایش کنارمی زدند و با تمام وقار آن حضرت را مورد احترام قرار می دادند.

درروایت آمده است: یکی از اشرار، روزی به متوکّل گفت: هیچ کسی با توبیشتر از آن نمی کند که تو با هادی می کنی.

در خانه کسی نمی ماند جز آن که او را خدمت می کند وزحمت بالا زدن پرده و باز کردن درب را بعهده می گیرند حال آنکه اگر مردم این مسائل را بفهمند خواهند گفت: اگرخلیفه از شایستگی وی برای خلافت بی خبر نبود بااو چنین رفتار نمی کرد.

(10) از این حدیث مفصّل که گوشه ای به بحث ما مرتبط بود نقل کردیم، برمی آید که

آن حضرت حتّی در کاخ ستمگرترین خلیفه عبّاسی در عصرخودش یعنی متوکّل، از چه شکوه و جلالی برخوردار بوده است.

آن حضرت چون بر خلیفه وارد می شد، با وی به حق به موضع گیری وگفتگو می پرداخت.

به عنوان مثال روزی آن حضرت نزد متوکّل رفت.

متوکّل از او پرسید: ای ابو الحسن! از میان مردم چه کسی در شاعری تواناتر است؟ امام در پاسخ، نام شاعری علوی را ذکر کرد و فرمود: چون این ابیات را سروده است: لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط خدود و امتداد اصابع(11) فلما تنازعنا القضاء قضی لنا علیه بما فاهوا نداء الصوامع(12) متوکّل پرسید: نداء الصوامع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً.

جدّ من یاجدّ شما است.

متوکّل از این سخن بسیار خندید و گفت: او جدّ توست و ما تو را از اونمی رانیم.

(13) یک بار دیگر متوکّل، امام را به مجلس باده نوشی خویش داخل کردواز او خواست که وی را در آنچه بدان مشغول بود، همراهی کند.

ولی امام او را موعظتی بلیغ فرمود.

اجازه دهید این ماجرا را آنچنان که مسعودی در تاریخ خود آورده است، نقل کنیم.

وی گوید: از امام هادی پیش متوکّل بدگویی کرده و گفته بودند در خانه اش نامه ها وسلاحهایی از پیروان قمی اش دارد و بر این قصد است که به حکومت دست یابد.

متوکّل عدّه ای از ترکها را به خانه آن حضرت روانه کرد.

آنها شبانه به خانه حضرت یورش بردند امّا چیزی در آنجا نیافتند وخود آن حضرت رادر اتاقی در بسته پیدا کردند، او جامه ای پشمین بر تن داشت و

روی ریگ و خاک نشسته و توجهش به خدای تعالی معطوف بود و آیاتی از قرآن رامی خواند.

مأموران او را در همان حال نزد متوکّل برده گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم

و او را دیدیم که رو به روی قبله نشسته است و قرآن می خواند.

متوکّل آن لحظه در مجلس باده گساری نشسته و جام شراب به دستش بود.

امام علیه السلام را نزد او بردند.

چون متوکّل چشمش به امام افتادهیبت وبزرگی امام در وی کارگر شد.

او را در کنارش نشاند و جامی راکه در دست داشت، به طرف آن حضرت گرفت.

امام فرمود: به خدا گوشت و خون من هرگز خمر ننوشیده اند، مرا عفوکن.

متوکّل آن حضرت را معاف کرد و آنگاه گفت: برایم شعری بخوان.

امام پاسخ داد: من اندکی شعر می دانم.

متوکّل گفت: گریزی نیست.

امام که در کنار متوکل نشسته بود، آغازبه خواندن اشعار زیر کرد: باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل(14) و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و اسکنوا حفرا یابئسما نزلوا(15) ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الأساور و التیجان و الحلل(16) این الوجوه التی کانت منعمه من دونها تضرب الأستار والکلل(17) فافصح القبر عنهم حین ساءلهم تلک الوجوه علیها الدود تنتقل(18) قد طال ما اکلوا دهراً و ما شربوا و اصبحوا الیوم بعدالأکل قد اکلوا(19) متوکّل از شنیدن این ابیات چنان گریست که محاسنش به آب دیدگانش تَر شد، حاضران نیز.

گریستند.

آنگاه چهار هزار دینار به امام هادی علیه السلام داد و او را در کمال احترام به خانه اش باز گرداند.

(20) بنابر آنچه که در منابع تاریخی می خوانیم بسیاری از نزدیکان ومحرمان اسرار خلیفه، پیرو امام هادی بودند.

البته ممکن است این پیروی حقیقی بوده و یا به این خاطر بوده است که شیعه را وزنه ای سیاسی می دانستند.

به عنوان نمونه فتح بن خاقان که یکی از بزرگترین وزیران متوکّل بود و به هنگام کودتای ترکها علیه خلیفه با او کشته شد، پیوسته می کوشید به امام تقرّب جوید و

از برخی روایات هم پیداست که متوکّل او را متّهم به شیعی گری می کرد که این امر خود نشانگر آن است که متوکّل تا حدودی به وضع او پی برده بود.

(21) در باره فتح آمده است که متوکّل به او گفت: ای فتح این)امام هادی(دوست توست و در صورت فتح خندید، و فتح هم در چهره خلیفه خندید.

همچنین از داستان زیر آشکار می شود که برخی از فرماندهان سپاه نظام، مهر آن امام و چه بسا ولایت او را در دل نهان داشتند.

از طرفی این ماجرا گوشه ای از انتشار دوستی امام و احترام او در بین عموم مردم،بخصوص در حرمین شریفین)مکّه و مدینه(، پرده بر می دارد.

از یحیی بن هرثمه، فرمانده سپاه عبّاسی، نقل می کنند که گفت:متوکّل مرا به مدینه فرستاد تا امام هادی را به خاطر مطلبی که در باره اوشنیده بود، به نزدش ببرم.

چون به مدینه رفتم، مردم آنجا چنان بنای بانگ و شیون نهادند که تا آن هنگام همانند آن را نشنیده بودم.

من شروع به تسکین دادن آنها کردم وسوگند خوردم که در باره وی به انجام کارناپسندی مأمور نشده ام، آنگاه به بازرسی منزلش پرداختم و در آنجاچیزی جز قرآن و دعا و همانند اینها نیافتم.

سپس او را حرکت دادم وخودعهده دار خدمتش شدم و با وی خوشرفتاری کردم.

یکی از روزها در حالی که آسمان صاف بود و خورشید هم می درخشید، بر مرکبش سوار شد در حالی که بارانی در بر کرده و دم مرکبش را گره زده بود، من از کار او در شگفت شدم امّا دیری نپائید که ابری در آسمان پیدا شد و بارانی تند با ریدن گرفت و کار ما بسیار دشوارگشت.

در این هنگام امام هادی رو به من کرد و گفت:

من می دانم آنچه راکه دیدی)بستن دم مرکب(غریب شمردی و پیش خود پنداشتی که من دراین کارها از تو داناترم.

امّا این گونه نبود که تو گمان کردی بلکه من درصحرا پرورش یافته ام و بادهایی را که دنبال خود باران دارند، بهترمی شناسم از این رو خود را برای بارش باران آماده کردم.

چون به مدینه السلام رسیدم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود، رفتم.

او گفت: ای یحیی! این مرد زاده رسول خداصلی الله علیه وآله است ومتوکّل هم همان کسی است که او را می شناسی اگر او را علیه این مرد بر انگیزی او را خواهد کشت و آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله خصم تو خواهدبود.

به او پاسخ دادم: به خدا سوگند از او جز کردار نکو ندیدم.

آنگاه به سمت سامرّاء روانه شدم و در آغاز نزد وصیف ترکی که ازیاران او بودم، رفتم وصیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک مو از سراین مرد)امام هادی(کم شود با من طرفی! من از گفتار این دو)اسحاق ووصیف(تعجب کردم.

آنگاه از آنچه از امام هادی دیده بودم، متوکّل را آگاه کردم و او رابسیار تمجید گفتم.

متوکّل نیز پاداش خوبی به امام هادی داد و به وی بسیار احترام گذاشت و خوبی کرد.

(22) روزگار امام هادی علیه السلام به واسطه وجود تحولات سیاسی، دوره ممتازی بود.

چرا که در این دوره، بازگشت ترکان به کاخ عبّاسی فزونی گرفت و هر یک از فرماندهان آنان به طرف یکی از نامزدهای خلافت گراییده بودند و در پی فرصت می گشتند تا نامزد مورد نظر خود را به حکومت بنشانند و با خلیفه نامیدن او و به نام وی امور و مصالح کشور راهر طور که خواهند به بازی بگیرند.

پس

از وفات معتصم، فرزندش الواثق باللّٰه عهده دار حکومت شدوابن الزیات را به وزارت خویش برگزید و بر برادر خود جعفر خشم گرفت.

امّا حکومت او دیری نپایید که با مرگ وی پایان پذیرفت ومتوکّل جانشین او شد وابن الزیات را کشت.

دوران حکومت متوکّل تا حدودی روی ثبات و آرامش به خود دید.

اندکی پیش از مرگ واثق از وی در باره جانشینش پرسید و او پاسخ داد: خدا مرا نبیند که خلافت را زنده و مرده به گردن خویش بندم! از این سخن معلوم می شود که خلافت در عصر او حاوی چه مفهومی بوده است.

آیا مگر این واژه بجز سرکوب و فریب و توطئه و غوطه وری درشهوتها مفهومی دیگری هم داشت؟ بعلاوه مگر او خود برادرش متوکّل راپس از آنکه اِمارت حج را بدو سپرد، به این خاطر که پی برد او بر سرخلافت با وی به رقابت پرداخته، روانه زندان نکرد و شفاعت هیچ کس را هم در باره او پذیرا نشد؟ پس از وفات الواثق باللّٰه، متوکّل به حکومت رسید و چنان که گفتیم عصر او تا حدودی شاهد ثبات و آرامش بود.

امّا این آرامش و ثبات برپایه ظلم و گمراه سازی مردم استوار گشته بود.

برجسته ترین نمودهای سیاستِ وحشت آفرین او، در اقدامات وی درقبال علوی ها تجلّی می یابد.

او دستور داد قبر سید الشهداءعلیه السلام را به همراه خانه های اطرافش ویران کنند و به جای آن زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری کنند که تمام آثار آن محو شود و مردم هم از زیارت آن قبر منع شوند و ندا داد هر که پس از سه روز در اطراف قبر دیده شود گرفتار و به زندان "مطبق" سپرده خواهد شد.

مردم هم از ترس اینکه مبادا

دستگیر شوند، گریختند، در واقع متوکّل با پیش گرفتن این سیاست حمیّت و خشم مسلمانان و بویژه بغدادیان را که به سب علویها در مساجد و خیابانها اعتراض کرده بودند، برانگیخت.

(23) همچنین در دوران خلافت متوکّل خشکسالی وحشتناکی در عراق روی داد و بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند.

در این اثنا رومیان، با دیدن ضعف حکومت عبّاسی در بلاد اسلام طمع کردند و از نو حملات خود را به شهر قالیقلا واقع در جنوب آسیای صغیر،آغاز کردند و مردم آنجا را شکست سختی دادند.

احادیث گهربار منتخب

قالَ الا مامُ اءبو الحسن، علیّ الهادی صلوات اللّه و سلامه علیه:

1 مَنِ اتَّقىَ اللّهَ یُتَّقى، وَمَنْ اءطاعَ اللّهَ یُطاعُ، وَ مَنْ اءطاعَ الْخالِقَ لَمْ یُبالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقینَ، وَمَنْ اءسْخَطَ الْخالِقَ فَقَمِنٌ اءنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقینَ.(62)

ترجمه:

فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقرّرات الهی باشد، دیگران مطیع او می شوند.

و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان ها نخواهد داشت؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان ها قرار گیرد.

2 قالَ علیه السلام : مَنْ اءنِسَ بِاللّهِ اسْتَوحَشَ مِنَ النّاسِ، وَعَلامَةُ الاُْنْسِ بِاللّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النّاسِ.(63)

ترجمه:

فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را اءنیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می کند.

و علامت و نشانه اٴنس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن.

3 قالَ علیه السلام :السَّهَرَ اٴُلَذُّ الْمَنامِ، وَالْجُوعُ یَزیدُ فی طیبِ الطَّعامِ.(64)

ترجمه:

فرمود: شب زنده داری، خواب بعد از آن

را لذیذ می گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می برد و هر چه کم خوراک باشد مزّه غذا گواراتر خواهد بود.

4 قالَ علیه السلام : لا تَطْلُبِ الصَّفا مِمَّنْ کَدِرْتَ عَلَیْهِ، وَلاَ النُّصْحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنِّکَ إ لَیْهِ، فَإ نَّما قَلْبُ غَیْرِکَ کَقَلْبِکَ لَهُ.(65)

ترجمه:

فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری، صمیّمیت و محبّت مجوی.

همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و موعظه طلب نکن، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آن ها می باشد.

5 قالَ علیه السلام : الْحَسَدُ ماحِقُ الْحَسَناتِ، وَالزَّهْوُ جالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ داعٍ إ لَی الْغَمْطِ وَالْجَهْلِ، وَالبُخْلُ اءذَمُّ الاْ خْلاقِ، وَالطَّمَعُ سَجیَّهٌ سَیِّئَهٌ.(66)

ترجمه:

فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد.

تکبّر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد.

عُجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پَستی و نادانی نگه می دارد.

بخیل بودن بدترین اخلاق است؛ و نیز طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد.

6 قالَ علیه السلام : الْهَزْلُ فکاهَهُ السُّفَهاءِ، وَ صَناعَهُ الْجُهّالِ.(67)

ترجمه:

فرمود: مسخره کردن و شوخی های - بی مورد - از بی خردی است و کار انسان های نادان می باشد.

7 قالَ علیه السلام : الدُّنْیا سُوقٌ رَبِحَ فیها قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ.(68)

ترجمه:

فرمود: دنیا همانند بازاری است که عدّه ای در آن برای آخرت سود می برند و عدّه ای دیگر ضرر و خسارت متحمّل می شوند.

8 قالَ علیه السلام : النّاسُ فِی الدُّنْیا

بِالاْ مْوالِ وَ فِی الأَْخِرَهِ بِالاْ عْمالِ.(69)

ترجمه:

فرمود: مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجمّلات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد.

9 قالَ علیه السلام : مُخالَطَهُ الاْ شْرارِ تَدُلُّ عَلی شِرارِ مَنْ یُخالِطُهُمْ.(70)

ترجمه:

فرمود: همنشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود.

10 قالَ علیه السلام : أ هْلُ قُمْ وَ أ هْلُ آبَهِ مَغْفُورٌلَهُمْ، لِزِیارَتِهِمْ لِجَدّی عَلیّ ابْنِ مُوسَی الرِّضا علیه السلام بِطُوس، اءلا وَ مَنْ زارَهُ فَأ صابَهُ فی طَریقِهِ قَطْرَهٌ مِنَ السَّماءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ.(71)

ترجمه:

فرمود: اءهالی قم و اءهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدّم امام رضا علیه السلام را در شهر طوس زیارت می کنند.

و سپس حضرت افزود: هر که جدّم امام رضا علیه السلام را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمّل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند.

11 عَنْ یَعْقُوبِ بْنِ السِّکیتْ، قالَ: سَاءلْتُ أ بَاالْحَسَنِ الْهادی علیه السلام : ما بالُ الْقُرْآنِ لا یَزْدادُ عَلَی النَّشْرِ وَالدَّرْسِ إ لاّ غَضاضَه؟

قالَ علیه السلام : إ نَّ اللّهَ تَعالی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمانٍ دُونَ زَمانٍ، وَلالِناسٍ دُونَ ناسٍ، فَهُوَ فی کُلِّ زَمانٍ جَدیدٌ وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إ لی یَوْمِ الْقِیامَهِ.(72)

ترجمه:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سِکیّت گوید: از امام هادی علیه السلام سؤ ال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟

مام علیه السلام فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان

خاصّی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

12 قالَ علیه السلام :الْغَضَبُ عَلی مَنْ لا تَمْلِکُ عَجْزٌ، وَ عَلی مَنْ تَمْلِکُ لُؤْمٌ.(73)

ترجمه:

فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است.

13 قالَ علیه السلام : یَأْتی عَلماءُ شیعَتِنا الْقَوّامُونَ بِضُعَفاءِ مُحِبّینا وَ اءهْلِ وِلایَتِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَالاْ نْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تیجانِهِمْ.(74)

ترجمه:

فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آن ها می درخشد.

14 قالَ علیه السلام : لِبَعْضِ قَهارِمَتِهِ: اسْتَکْثِرُوا لَنا مِنَ الْباذِنْجانِ، فَإ نَّهُ حارُّ فی وَقْتِ الْحَرارَهِ، بارِدٌ فی وَقْتِ الْبُرُودَهِ، مُعْتَدِلٌ فِی الاْ وقاتِ کُلِّها، جَیِّدٌ عَلی کلِّ حالٍ.(75)

ترجمه:

به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است.

و در تمام دوران سال معتدل می باشد و در هر حال مفید است.

15 قالَ علیه السلام : التَّسْریحُ بِمِشْطِ الْعاجِ یُنْبُتُ الشَّعْرَ فِی الرَّأ سِ، وَ یَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّماغِ، وَ یُطْفِی ءُ الْمِرارَ، وَ یَتَّقِی اللِّثهَ وَ الْعَمُورَ.(76)

ترجمه:

فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج، سبب روئیدن و افزایش مو

می باشد، همچنین سبب نابودی کرم های درون سر و مُخ خواهد شد و موجب سلامتی فکّ و لثه ها می گردد.

16 قالَ علیه السلام : اُذکُرْ مَصْرَعَکَ بَیْنَ یَدَیْ اءهْلِکَ لا طَبیبٌ یَمْنَعُکَ، وَ لا حَبیبٌ یَنْفَعُکَ.(77)

ترجمه:

فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می گیری و لحظات آخر عمرت سپری می شود و هیچ پزشکی و دوستی و ثروتی نمی تواند تو را از آن حالت نجات دهد.

17 قالَ علیه السلام : إ نَّ الْحَرامَ لایَنْمی، وَإ نْ نَمی لا یُبارَکُ فیهِ، وَما اءنْفَقَهُ لَمْ یُؤْجَرْ عَلَیْهِ، وَ ما خَلَّفَهُ کانَ زادَهُ إ لَی النّارِ.(78)

ترجمه:

فرمود: همانا اموال حرام، رشد و نموّ ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد.

و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اءجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

18 قالَ علیه السلام : اَلْحِکْمَهُ لا تَنْجَعُ فِی الطِّباعِ الْفاسِدَهِ.(79)

ترجمه:

فرمود: حکمت اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد.

19 قالَ علیه السلام : مَنْ رَضِیَ عَنْ نَفْسِهِ کَثُرَ السّاخِطُونَ عَلَیْهِ.(80)

ترجمه:

فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد.

20 قالَ علیه السلام : اَلّمُصیبَهُ لِلصّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلّجازِعِ اِثْنَتان.(81)

ترجمه:

فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمّل نماید، تنها یک ناراحتی است؛ ولی چنانچه فریاد بزند و جزع کند دو ناراحتی خواهد داشت.

21 قالَ علیه السلام : اِنّ لِلّهِ بِقاعاً یُحِبُّ اءنْ یُدْعی فیها

فَیَسْتَجیبُ لِمَنْ دَعاهُ، وَالْحیرُ مِنْها.(82)

ترجمه:

فرمود: برای خداوند بقعه ها و مکان هائی است که دوست دارد در آن ها خدا خوانده شود تا آن که دعاها را مستجاب گرداند که یکی از بُقْعه ها حائر و حرم امام حسین علیه السلام خواهد بود.

22 قالَ علیه السلام : اِنّ اللّهَ هُوَ الْمُثیبُ وَالْمُعاقِبُ وَالْمُجازی بِالاْعْمالِ عاجِلاً وَآجِلاً.(83)

ترجمه:

فرمود: همانا تنها کسی که ثواب می دهد و عِقاب می کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می دهد، خداوند خواهد بود.

23 قالَ علیه السلام : مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَاءمَنْ شَرَّهُ.(84)

ترجمه:

فرمود: هرکس به خویشتن إ هانت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شرّ او در اءمان ندان.

24 قالَ علیه السلام : اَلتَّواضُعُ اءنْ تُعْطَیَ النّاسَ ما تُحِبُّ اءنْ تُعْطاهُ.(85)

ترجمه:

فرمود: تواضع و فروتنی چنان است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو آن کنند.

25 قالَ علیه السلام : اِنّ الْجِسْمَ مُحْدَثٌ وَاللّهُ مُحْدِثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ.(86)

ترجمه:

فرمود: همانا اجسام، جدید و پدیده هستند و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسّم بخش آن ها است.

26 قالَ علیه السلام : لَمْ یَزَلِ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَیْئیٌ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الاْشْیاءَ بَدیعاً، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ اءحْسَنَ الاْ سْماء.(87)

ترجمه:

فرمود: خداوند از اءزَل، تنها بود و چیزی با او نبود، تمام موجودات را با قدرت خود آفریده، و بهترین نام ها را برای خود برگزید.

27 قالَ علیه السلام : إذا قامَ الْقائِمُ یَقْضی بَیْنَ النّاسِ بِعِلْمِهِ کَقَضاءِ داوُد علیه السلام وَ لا یَسْئَلُ الْبَیِّنَهَ.(88)

ترجمه:

فرمود: زمانی که حضرت حجّت (عجّ) قیام نماید در بین مردم به علم خویش قضاوت می نماید؛ همانند حضرت داود علیه السلام

که از دلیل و شاهد سؤ ال نمی فرماید.

28 قالَ علیه السلام : مَنْ اَطاعَ الْخالِقَ لَمْ یُبالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقینَ وَ مَنْ اءسْخَطَ الْخالِقَ فَقَمِنٌ اءنْ یَحِلَّ بِهِ الْمَخْلُوقینَ.(89)

ترجمه:

فرمود: هرکس مطیع و پیرو خدا باشد از قهر و کارشکنی دیگران باکی نخواهد داشت.

29 قالَ علیه السلام : اَلْعِلْمُ وِراثَهٌ کَریمَهٌ وَالاْ دَبُ حُلَلٌ حِسانٌ، وَالْفِکْرَهُ مِرْآتٌ صافَیهٌ.(90)

ترجمه:

فرمود: علم و دانش بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است، ادب زیباترین نیکی ها است و فکر و اندیشه آئینه صاف و تزیین کننده اعمال و برنامه ها است.

30 قالَ علیه السلام : الْعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، داعٍ إ لیَ الْغَمْطِ وَ الْجَهْلِ.(91)

ترجمه:

فرمود: خودبینی و غرور، انسان را از تحصیل علوم باز می دارد و به سمت حقارت و نادانی می کشاند.

31 قالَ علیه السلام : لا تُخَیِّبْ راجیکَ فَیَمْقُتَکَ اللّهُ وَ یُعادیکَ.(92)

ترجمه:

فرمود: کسی که به تو امید بسته است ناامیدش مگردان، وگرنه مورد غضب خداوند قرار خواهی گرفت.

32 قالَ علیه السلام : مَا اسْتَراحَ ذُو الْحِرْصِ.(93)

ترجمه:

فرمود: شخص طمّاع و حریص نسبت به اموال و تجمّلات دنیا هیچگاه آسایش و استراحت نخواهد داشت.

33 قالَ علیه السلام : الْعِتابُ مِفْتاحُ التَّقالی، وَالعِتابُ خَیْرٌ مِنَ الْحِقْدِ.(94)

ترجمه:

فرمود: (مواظب باش که) عتاب و پرخاش گری، مقدّمه و کلید غضب است، ولی در هر حال پرخاش گری نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است (چون کینه، ضررهای خطرناک تری را در بردارد).

34 قالَ علیه السلام : الْغِنیٰ قِلَّهُ تَمَنّیکَ، وَالرّضا بِما یَکْفیکَ، وَ الْفَقْرُ شَرَهُ النّفْسِ وَ شِدَّهُ القُنُوطِ، وَالدِّقَّهُ إتّباعُ الْیَسیرِ وَالنَّظَرُ فِی الْحَقیرِ.(95)

پاورقی ها

1) سوره هود، آیه 116.

2) سوره حدید، آیه 25.

3) سوره جمعه، آیه 2.

4) سوره نساء،

آیه 65.

5) سوره حج، آیه 40.

6) چنان که گفته شد این حدیث مفصل است و ما تنها به نقل قسمتی که در اینجاضروری می نمود پرداختیم.

بحار الانوار، ج 50، ص 120.

7) بحارالانوار، ج 50، ص 121 به نقل از ارشاد مفید، ص 308.

8) بحارالانوار، ج 50، ص 127.

9) بحارالانوار، ج 50،ص 137.

10) همان مأخذ، ص 128.

11) گروهی از قریش با بر چیدن ابروها)از روی تکبر(و دراز گردانیدن انگشتان با مابه مفاخره برخاستند.

12) چون با یکدیگر منازعه کردیم، قضا به نفع ما و بر زیان ایشان حکم داد بدانچه بانگ صومعه ها گفتند.

13) بحار الانوار، ج 50، ص 129.

14) بر فراز قلّه های کوههایی که آنان را نگاهبانی می کرد خفتند و مغلوب شدند و قله هاآنها را سودی نرساند.

15) پس از دوره ای از عزّت و سر فرازی از دژهایشان پایین کشیده شدند و در گودالی مسکن گرفتند ای وای که درچه جای بدی فرود آمدند! 16) بانگ دهنده ای پس از دفن آنها فریاد زد: کجا رفت آن دستبندها و تاجها وجامه های فاخر ابریشمین؟ 17) کجا شد آن چهره های به ناز پرورده که در برابر آنها پرده ها می زدند و سایبانها؟ 18) پس قبر، چهره آنان را نشان دهد هنگامی که بدشان آید: این است چهره هایی که کرمها)برای خوردن آنها(بر روی چهره شان رفت و آمد می کنند.

19) دیر زمانی کامرانی و عیش و نوش کردند و امروز چنان شده اند که پس از آن همه خوردن و کامروایی کردن، خورده می شوند.

20) بحارالانوار، ج 50، ص 212 - 211.

21) بحارالانوار، ج 50، ص 196، حدیث هشتم.

22) بحارالانوار، ج 50، ص 208 - 207.

23) تاریخ الإسلام السیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج 3، ص 5.

24) تاریخ الإسلام السیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج 3، ص 5.

25) بحارالانوار، ج 50، ص 214 - 213.

26) همان مأخذ به نقل از ابن اثیر، ج 7، ص 29.

27) بحارالانوار، ج 50، ص 8

به نقل از ابن اثیر، ج 7، ص 61 - 60.

28) همان مأخذ، ص 10.

29) بحارالانوار، ج 50، ص 9.

30) بحارالانوار، ج 50، ص 123.

31) همان مأخذ، ص 176.

32) بحارالانوار، ج 301.

50.

33) بحارالانوار، ج 50، ص 301.

34) بحارالانوار، ج 50، ص 133.

35) همان مأخذ، ص 130.

36) بحارالانوار، ج 50، ص 168.

37) بحارالانوار، ج 50، ص 194.

38) سوره توبه، آیه 25.

39) بحارالانوار، ج 50، ص 163 - 162.

40) سوره هود، آیه 65.

41) بحارالانوار، ج 50، ص 204.

42) بحارالانوار، ج 50، ص 200 - 199.

43) بحارالانوار، ج 50، ص 125 - 124.

44) بحارالانوار، ج 50، ص 120 45) بحارالانوار، ج 50، ص 223.

46) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج 4، ص 183.

47) همان مأخذ، ص 183.

48) بحار الانوار، ج 50، ص 114.

49) سوره حج، آیه 40.

50) سوره طلاق، آیه 3.

51) بحارالانوار، ج 50، ص 126.

52) همان مأخذ، ص 140.

53) بحارالانوار، ج 50، ص 129.

54) همان مأخذ، ص 155.

55) بحارالانوار، ج 142 - 141.

50.

56) بحارالانوار، ج 160 - 158.

50.

57) بحارالانوار، ج 50، ص 179.

58) سوره حجر، آیه 75.

59) بحارالانوار، ج 50، ص 151.

60) بحارالانوار، ج 50، ص 151.

61) همان مأخذ، ص 144 - 142.

62) بحارالانوار، ج 50، ص 183.

63) بحارالانوار، ج 50، ص 183.

64) بحارالانوار، ج 50، ص 156 - 155.

65) همان مأخذ، ص 173.

66) بحارالانوار، ج 50، ص 157.

67) زیارت جامعه از کتاب "الانوار اللّامعه فی شرح زیاره الجامعه"، عبد اللَّه شبّر،ص 123.

68) بحارالانوار، ج 50، ص 178 - 177.

69) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج 4، ص 180.

70) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج 4، ص 181.

چهاردهم ذی الحجه

شق القمر معجزه ای از معجزات پیامبر(ص)

1-تاریخ وقوع این معجزه

در اینکه این معجزه در زمان رسول خدا(ص)و در مکه انجام شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله اجماعی است،ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایات و کتابها بچشم می خورد.

از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (1) ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که این ماجرا در

سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد (2) و در یک جای آن از پاره ای روایات نقل کرده که:

این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج سال قبل ازهجرت اتفاق افتاد.و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.

2-چگونگی ماجرا

در روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت ازابن عباس و انس بن مالک و دیگران نقل شده عموما گفته اند:

این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانندابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد،بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزدرسول خدا(ص)آمده و گفتند:اگر در ادعای نبوت خود راستگو وصادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود !رسول خدا(ص)

بدانها گفت:اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟

گفتند:آری،و آنحضرت از خدای خود درخواست این معجزه راکرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید،و رسول خدا(ص) دوبار فرمود:

«اشهدوا،اشهدوا»یعنی گواه باشید و بنگرید !

مشرکین که این منظره را دیدند بجای آنکه به آنحضرت ایمان آورند گفتند !«سحرنا محمد»محمد ما را جادو کرد،و یاآنکه گفتند:«سحر القمر،سحر القمر»ماه را جادو کرد !

برخی از آنها گفتند:اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده !از آنها بپرسید،و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند (3).

و در پاره ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتادولی برخی از شارحین حدیث گفته اند:منظور از دو بار همان دوقسمت شدن ماه است

نه اینکه این جریان دو

بار اتفاق افتاده باشد. (4) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی ودیگران نقل شده.

3-گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره

عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه ازرسول خدا(ص)ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:

«المسلمین اجمعوا علی ذلک فلا یعتد بخلاف من خالف فیه...» (5) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از اینرو بگفتار مخالف اعتنائی نیست.

و ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

«اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله «اقتربت الساعه...»انه اجتمع المشرکون.و آنگاه داستان را نقل کرده » (6).

و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب درتفسیر سوره قمر گوید:

«المفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر حصل فیه الانشقاق...» (7).

مفسران همگی بر این عقیده اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...

و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می کند.

و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته:

«اجمع المفسرون و اهل السنه علی وقوع الانشقاق ». (8) چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید:

«و قد اجمع المسلمون على وقوع ذلک فی زمنه علیه الصلاه و السلام و جاءت بذلک الاحادیث المتواتره من طرق متعدده تفید القطع عند من احاط بها و نظر فیها» (9).

-مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته ودر آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد.

و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و

مفسران معاصر نیزفرموده:

«آیه شق القمر بید النبی(ص)بمکه قبل الهجره باقتراح من المشرکین مما تسلمها المسلمون بلا ارتیاب منهم ».

-معجزه شق القمر بدست رسول خدا(ص)در مکه پیش از هجرت بنابدرخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده اند.

و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی نویسنده کتاب فقه السیره در اینباره گوید:

«و هذا امر متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی(ص)و انه کان احدی المعجزات » (10).

-و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا(ص)اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست.

و این بود نمونه هائی از گفتار علماء و محدثین شیعه واهل سنت در اینباره،و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته های مخالفان صرفنظر کرده و بدنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شبهات آنها پاسخ خواهیم داد.

4-دلیلی از قرآن کریم

بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد:عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته اند: آیه مبارکه:

«اقتربت الساعه و انشق القمر،و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحرمستمر».

-قیامت نزدیک شد و ماه شکافت،و اگر معجزه ای ببینند روی بگردانند وگویند جادوئی است مستمر.

درباره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان رابازگو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه ای کردند و چون به وقوع پیوست

روی گردانده و گفتند:جادوئی است مانندجادوهای دیگر.

تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته اند:«انشق »در اینجا بمعنای «سینشق »است یعنی بزودی در قیامت ماه دونیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده بخاطر اینکه محققا واقع خواهد شد،ولی این تفسیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیاربی پایه است و دلالت آیه بعدی که می فرماید:«و ان یرو

آیه یعرضوا،و یقولوا سحر مستمر»آنرا رد می کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن ترین شاهد است بر اینکه منظور از«آیت »معجزه بقول مطلق است،که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود،یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم،و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست،روزیست که همه حقایق ظهور می کند،و در آنروز همه در بدر دنبال معرفت می گردند،تا بآن پناهنده شوند.و معنا ندارد درچنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر»باز بگویند این سحری است مستمر،پس هیچ چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمرآیت و معجزه ای بوده،که واقع شده،تا مردم را بسوی حق وصدق دلالت کند،و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند وبگویند سحر است.

نظیر تفسیر بالا در بی پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته اند:کلمه «آیت »اشاره است بآن مطلبی که ریاضی دانان این عصر بآن پی برده اند،و آن اینستکه کره ماه از زمین جداشده،همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده،پس جمله «و انشق القمر»اشاره است بیک حقیقت علمی،که در عصرنزول آیه کشف نشده بود،بعد از صدها قرن کشف شد.

وجه بی پایگی این تفسیر اینستکه در صورتی که گفتارریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می فرماید:«و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر»با آن نمی سازد،برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر.

علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است،و آنچه درآیه شریفه آمده انشقاق است،و انشقاق را جز بپاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن اطلاق نمی کنند،و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی گویند.

و نظیر وجه بالا در بی پایگی این وجه است که بعضی اختیارکرده گفته اند:انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت شب هنگام طلوع آن است،و

نیز اینکه بعضی دیگر گفته اند:انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق.

البته این آیه خالی از این اشاره نیست،که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است.

5-پاسخ از چند اشکال

یکی از اشکالهائی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا(ص)نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این،روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می دانستند کرده اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می پنداشتند که همانند ورقه های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت،یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می کرد،و روی این نظریه می گفتندخرق و التیام-یعنی شکسته و بسته شدن-در آنها محال است،و چون شق القمر-دو نیم شدن ماه-و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آنرامنکر شده و یا دست به تاویل و توجیه در آنها می زدند،غافل ازآنکه قرنها قبل از جا افتادن این نظریه غلط،قرآن کریم آنرامردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است،آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید:«و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم،و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم،لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون ».

(سوره یس آیه 38-40)

که اولا حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت میدهد،و ثانیا«فلک »را مدار آنها دانسته و ثالثا حرکت آنها رادر این مدار بصورت «شنا»و شناوری بیان فرموده،و فضای آسمان بی انتها

را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند.و علم وکشفیات و اختراعات جدید و سفینه های فضائی و موشکها وآپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید،و برهیئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت(آیه 11)آمده که می فرماید:

«ثم استوی الی السماء و هی دخان »که آسمان را همانند دودی دانسته،و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.

اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده اند اینستکه اگراینطور که میگویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیادیده باشند،و رصد بندان شرق و غرب عالم این حادثه را دررصدخانه خود ضبط کرده باشند،چون این از عجیب ترین آیات آسمانی است،و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می کندنظیری برای آن سراغ ندارد،و قطعا اگر چنین حادثه ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکارمی بردند،و می بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه درکتب علمی اثری از آن دیده می شود؟

پاسخی که از این اعتراض داده اند خلاصه اش این است که گفته اند:اولا ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده باشند،زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می دهد که مردم از آن غافلند،و اینطور نیست که هر حادثه ای رخ دهد مردم بفهمند،و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته،پشت به پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.

و ثانیا سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب غیره رصدخانه ای نداشتند،تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه هائی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد در شرق درهند،و

در مغرب در روم و یونان و غیره بوده،در حالیکه تاریخ ازوجود چنین رصدخانه هائی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده دراوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده.

علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل داشته اند(البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند)بامکه اختلاف افق داشته اند،اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشدآن بلاد جریان را نبینند،چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده،و در حوالی غروب خورشیدو اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده،و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است،ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده اند که اتصال یافته بوده.

از اینهم که بگذریم،ملت های غیر مسلمان یعنی اهل کلیساو بتخانه را در امور دینی و مخصوصا حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض می دانیم،و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیده گرفته و نقل نکرده اند.

اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره ای از آیات کریمه قرآنی کرده اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آنمرحوم مراجعه نماید.

و بطور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات بایدبگوئیم:

ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب »ایمان آورده ومعجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی ماند،مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (11)،و با کدام حساب ظاهری حاضرکردن تخت بلقیس در

یک چشم برهم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است (12)،و با کدام وسیله ای-جز معجزه-میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ «ثعبان مبین »تبدیل نمود (13)،و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنراشکافت،و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (14) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده وروایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آنجمله است معجزه معراج جسمانی و«شق القمر»و در برابر آنها نمی توان باتئوریها و فرضیه هائی همچون «محال بودن خرق و التیام درافلاک »و هیئت بطلمیوسی که سالها و قرنها بعنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و بصورت مضحکه ای در آمده دست بتاویل و توجیه این آیات و روایات زد،چنانچه برخی در گذشته و یا امروزمتاسفانه اینکار را کرده اند.

و اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهرا اینان معنای صحیح «نبوت »و«وحی »و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته اند با فکرمادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند،و قدرت لا یزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده اند و گرنه بگفته «ویلیم جونز» (15):

-آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!

و بگفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعیدبوطی » (16) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیداکرده ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می دانیم

درصورتیکه در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت انگیزاست.

مگر این ستارگان بی شمار،و حرکت این افلاک،و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر،و حرکت ماه و خورشید،و این نظم دقیق و حساب شده،و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان-که آن دانشمندان بزرگ او را موجودناشناخته نامیده-و گردش خون در بدن،مسئله روح،و مسئله مرگ و حیات،و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که دروجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر بکار رفته وموجود است معجزه نیست!

با اندکی تامل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میداند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده ایم.

یک تذکر پایانی

همانگونه که گفتیم:در مسئله معراج و شق القمر هر چه رابرای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می پذیریم،و اما پاره ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شاذ»ی را که درکتابها دیده می شود،مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دونیم شد و بگریبان رسولخدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آنحضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و بیکدیگر چسبید.نمی پذیریم و بلکه اینگونه نقلهارا مجعول می دانیم.و بگفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت ندارد (17).

و یا پاره ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج ومشاهدات رسولخدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت ودوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آنرا تایید نکرده مانمی پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

پی نوشتها:

1.بحار الانوار-ج 17-ص 354 و 357.

2.المیزان-ج 19-ص 69 و

.72

3.بحار الانوار-ج 17-ص 347-363،سیره ابن کثیر-ج 2-ص 113-121.

4.به صفحه 350 از جلد 17 بحار و پاورقی آن مراجعه شود.

5.مجمع البیان-ج 9-ص 186.

6.بحار الانوار-ج 17-ص 357.

7.مفاتیح الغیب-ج 29-ص 28.

8.بحار الانوار-ج 17-ص 349.

9.سیره النبویه-ج 2-ص 114.

10.فقه السیره-ص 150.

11.«و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان اضرب بعصاک الحجر،فانبجست منه اثنتا عشره عینا...»(سوره اعراف-آیه 160).

12.«قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک...»(سوره نمل-آیه 40).

13.«فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین »(سوره شعرا-آیه 32).

14.به آیات مبارکه سوره بقره-آیه 50 و سوره طه-آیه 77 و سوره شعرا-آیه 63 و سوره دخان-آیه 24 مراجعه شود.

15.و 16.فقه السیره-ص 150-151.

17.سیره النبویه ابن کثیر-ج 2-ص 120-121.

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام جلد 3 صفحه 247

رسولی محلاتی

هجدهم ذی الحجه

عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی

مسند احمد ج 4 ص 281

عبدالله... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند سپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب ! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

اسد الغابه ج 4 ص 28

ابو الفضل ابن ابی عبیدالله... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت می کند: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه می فرماید: مردم شما را به خدا کدامیک از شما شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گوید: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

مثل همین روایت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی علیه

السلام) گفت: ای پسر ابوطالب امروز ولی و پیشوای هر مؤمن گشتی.

الروضه المختاره ص 79

غدیر خم محلی است بین مکه و مدینه. در این محل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. عمر گفت: خوشا به سعادتت یا علی که مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.

المعیار و الموازنه ص 213

خطیب و حافظ حسکانی و ابن عساکر و ابن کثیر و خوارزمی و ابن مغازلی با سندهای مختلفی از ابو هریره روایت می کنند: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، شصت ماه روزه برای او نوشته می شود. روز هیجدهم ذی الحجه روز غدیر خم است که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود و فرمود: آیا من ولی و سرپرست مؤمنین نیستم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: هر که را من مولای اویم پس علی مولای اوست (من کنت مولاه فعلی مولاه) عمر بن خطاب به آن حضرت عرض کرد: به به! ای پسر ابو طالب! مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود " الیوم اکملت لکم دینکم " (امروز دین شما را کامل کردم)

کنز العمال ج 13 ص 333 ح 36420

براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند. سپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد

و زن مؤمن شدی

البدایه و النهایه ج 5 ص 227

رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از حجه الوداع در محلی بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه بنام غدیر خم خطبه خواند و در آن فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را بیان فرمود و شکایت کسانی را که از آن حضرت شاکی بودند، بیمورد دانست، زیرا آنچه را که آنان بخل و جور تصور می کردند جز عدالت و صواب نبوده است. در همان سال در همان محل در روز یکشنبه هیجدهم ذی الحجه در زیر درخت خطبه ای عظیم خواند و در آن فضیلت و امانتداری و عدالت و قرب و منزلت او (علی علیه السلام) را نسبت به خود بیان فرمود بطوریکه هر کس ناراحتی از او به دل داشت آنرا فراموش کرد. ما در اینجا احادیث ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ را که در دو جلد آنها را از ضعیف و صحیح جمع آوری کرده نقل می نمائیم همچنین احادیث حافظ کبیر ابو القاسم بن عساکر را که بسیار در این مورد روایاتی را آورده، می نویسیم. ما عین روایات را با همان الفاظ نقل می کنیم. اما شیعیان باید بدانند که نمی توانند به آن روایت بر حقانیت خود استدلال نمایند که در آینده دلیل آنرا خواهیم گفت.

محمد بن اسحاق... از یزید بن طلحه بن یزید بن رکانه روایت می کند: هنگامی که علی علیه السلام از یمن بازمی گشت عجله داشت که زودتر در مکه خود را به رسول خدا صلی الله علیه وآله برساند. لذا یکی از اصحاب را به جای خود قرار داد. این شخص

لباسهائی را که (بعنوان زکات یا غنیمت) همراه داشت بین افراد تقسیم کرد و همه پوشیدند. هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی علیه السلام بدیدن آنها رفت. دید همه لباسها را پوشیده اند. پرسید: برای چه اینکار را کردند؟ گفت: می خواستم وقتی به میان مردم می رسند با لباسهای زیبا باشند. حضرت فرمود: فورا آنها را درآورید. قبل از آنکه به رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم برسیم. لباسها را درآوردند اما وقتی به خدمت حضرت رسیدند شروع به شکایت نمودند.

ابن اسحاق... از ابو سعید روایت می کند: مردم از علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شکایت کردند. حضرت خطبه خواند و فرمود: مردم از علی علیه السلام شکایت نکنید. او درباره خدا و راه خدا بسیار خشن و سختگیر است و هیچ کس حق شکایت از او را ندارد.

احمد... از بریده روایت می کند: همراه علی علیه السلام در یمن برای جهاد بودیم. از آن حضرت سختیهائی دیدیم. هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم برگشتیم از او (علی علیه السلام) شکایت کرده و عیبهائی از او ذکر کردم. دیدم رنگ صورت حضرت تغییر کرد. فرمود: بریده! آیا من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستم؟ عرض کردم: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

نسائی در سنن... از زید بن ارقم روایت می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع برگشت در محل غدیر خم پیاده شد و دستور داد محلی را از خار و درختان پاک کرده، سپس فرمود: گویا اجل

من نزدیک است. من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم. کتاب خدا و عترتم را، ببینم چگونه آنها را حفظ می کنید. این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. خدا مولای من است و من مولای هر مؤمن. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (هر کس را که من مولای اویم پس این علی مولای اوست. خدایا دوستش

را دوست بدار و دشمنش را دشمن......)

ابن ماجه... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا وآله) و سلم از حجه الوداع برمی گشتیم. در راه پیاده شد و دستورصلی الله علیه داد همه جمع شوند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من از مؤمنین به خودشان اولی و سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من از مؤمن بخودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: پس این (علی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم. خدایا دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار.

حافظ ابویعلی موصلی... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند. سپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست

علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی

علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب ! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

احمد... از زاذان از ابن عمر روایت می کند: شنیدم علی علیه السلام در میدان کوفه فرمود: مردم شما را به خدا کدامیک از شما حاضر است شهادت بدهد که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم چه فرمود: دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

عبدالله بن احمد در مسند پدرش... از سعید بن وهب و زید بن یثیغ روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که کدامیک از آنان حرفهای رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم را در غدیر خم شنیده است؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز غدیر خم فرمود: آیا خدا سزاوارتر از مؤمنین به خود آنها نیست؟ گفتند: بله. فرمود: خدایا هر کس را که من مولای اویم علی هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و در روایت دیگر است: و انصر من نصره و اخذل من خذله •

نسائی در کتاب خصائص علی علیه السلام ... از سعید بن وهب روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که آیا شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه

(وآله) و سلم در روز غدير خم فرمود: خداوند ولی مؤمنين است و هر کس را که من مولای اويم پس اين (علی) هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره...

نسائی از حديث اسرائيل از ابو اسحاق از عمرو ذی امر روايت می کند: علی عليه السلام در ميدان کوفه مردم را قسم داد. عده ای برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله عليه وآله در روز غدير خم شنيدند که فرمود: من کنت مولاه فان عليا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره.

عبدالله بن احمد... از عبدالرحمان بن ابی ليلی روايت می کند: ديدم علی عليه السلام در ميدان کوفه می فرمايد: مردم شما را به خدا کداميک از شما شنيديد که رسول خدا صلی الله عليه (وآله) و سلم در غدير خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گويد: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدير خم شنيديم رسول خدا صلی الله عليه (وآله) و سلم فرمود: آيا من نسبت به مؤمنين سزاوارتر از خودشان نيستم و آيا زنان من مادران مؤمنين نيستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. مثل همين روايت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی عليه السلام) گفت: ای پسر ابوطالب! امروز ولی و پيشوای هر مؤمن گشتی.

عبدالله بن احمد... از عبيد بن

ولید قیسی روایت می کند: نزد عبدالرحمان بن ابی لیلی بودم. گفت: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد کدامیک حاضرند شهادت بدهند که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز غدیر خم چه فرمود؟ دوازده نفر برخاستندوگفتند:ما دیدیم و شنیدیم که فرمود: خدایا دوست بدار هر که او (علی علیه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد. یارش را یار باش و مخالفش را تنها بگذار و خوار کن. سه نفر که در غدیر خم بودند و شنیده بودند حاضر نشدند شهادت بدهند. حضرت آنها را نفرین کرد که نفرین آنها را گرفت.

ابن جریر... از محمد بن عمر از پدرش از علی روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در کنار درخت در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

اسماعیل بن عمرو بجلی... از عمیره بن سعد روایت می کند: علی علیه السلام بر روی منبر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را قسم داد که آیا شنیدند که آنحضرت در غدیر خم چه فرمود؟ دوازده تن من جمله ابو هریره و ابو سعید و انس بن مالک برخاستند و شهادت دادند که ما آنروز شاهد بودیم که حضرت فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

احمد... از ابو طفیل روایت می کند: علی علیه السلام در میدان مسجد کوفه مردم را قسم داد که آیا حاضرند شهادت بدهند که شنیدند رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز غدیر خم چه فرمود: عده زیادی برخاستندوشهادت دادندکه آنروزحضرت

دست او(علی علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیامی دانید که من نسبت به مؤمنین از خودآنها سزاوارترم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ابو طفیل می گوید: در دلم تردیدی بوجود آمد. پیش زید بن ارقم رفتم و قضیه را تعریف کردم. گفت: چرا قبول نمی کنی؟ منهم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم آنروز چنین فرمود.

ترمذی... از ابو سریحه یا زید بن ارقم روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

احمد... از زید بن ارقم روایت می کند: با رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در محلی بنام غدیر خم پیاده شده و در آفتاب نماز خواندیم. سپس حضرت خطبه خواند و فرمود: آیا نمی دانید و یا آیا شهادت نمی دهید که من از مؤمن بخودش اولی ترم؟ گفتند: بله. فرمود: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

احمد... از رباح بن حارث روایت می کند: گروهی در میدان کوفه نزد علی علیه السلام رسیده عرض کردند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود: چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند: ما خود از رسول خدا صلی الله علیه(وآله) و سلم در غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه. هر کس را که من مولای اویم پس این (علی علیه السلام) هم مولای اوست. رباح بن حارث می گوید: آنها که رفتند پرسیدم: اینها که بودند؟ گفتند: گروهی از انصارکه ابو

ایوب انصاری هم جزو آنهاست.

ابن جریر... از عائشه دختر سعد از پدرش روایت می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز جحفه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا من ولی و مولای شمایم؟ گفتند: بله، حضرت دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: این ولی من و کسی است که حقوق مرا ادا خواهد کرد. خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد و مولا بداند و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد.

مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله روایت می کند: در جحفه در غدیر خم بودیم که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از خیمه بیرون آمد ودست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

ذهبی می گوید: این حدیث خوبی است.

احمد... از یحیی بن آدم که در حجه الوداع حاضر بود روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: علی از من است و من از علی. هیچکس حق مرا ادا نمی کند مگر خودم یا علی. یعنی هیچکس قرض های مرا نخواهد داد مگر خودم یا علی ....

حافظ ابویعلی... از پدر ابو یزید اودی روایت می کند: ابو هریره وارد مسجد شد. مردم دورش را گرفتند. جوانی از او پرسید: ترا بخدا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ گفت: بله.

شرح واقعه

شاید بتوان ادعا نمود واقعه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در تاریخ

اسلام از ابتدا تا انتها اتفاق افتاده است اگرچه عده ای از علمای سنی همیشه در پی آن بوده اند که به نوعی آنرا انکار کرده و یا شأن نزول آیات آن را تغییر داده و یا معانی خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن روز تحریف و یا تأویل نابجا نمایند اما به هر تقدیر نتوانستند این حقیقت بزرگ تاریخ اسلام را بپوشانند و چنانکه در بالا ملاحظه شد به طور اعجاب انگیز منابع و مسانید و سنن آنها مملو از روایات غدیر خم است آنقدر که خود آنها هم شگفت زده شده اند!

اگر کسی از روی عدل و انصاف کتب تاریخی و روایی و تفسیری و رجالی علمای سنی را بررسی کند در می یابد واقعه غدیر خم نتیجه تمامی فضائلی است که در طول بیست و سه سال پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امام علی علیه السلام فرموده است.

برای آنکه تحقیق مسأله خالی از دلیل و برهان نباشد به انواع روایاتی که در کتب و مسانید و سنن و صحاح سنی ها در باره فضائل علی علیه السلام وارد شده است اجمالا اشاره می گردد تا روشن شود واقعه غدیر خم حقیقتی بود که باید صورت می گرفت و چاره ای از وقوع آن نبود.

قبل از ذکر روایات سزاوار است این مطلب تذکر داده شود که آنچه از روایات ذکر می شود تماما از منابع خود سنی هاست و حتی یک روایت هم از شیعه نقل نخواهد شد.

البته ناگفته نماند بسیاری از آن روایات را نیز منابع شیعیان نقل کرده اند ولی ما فقط به اسناد سنی ها بسنده می کنیم تا راه هرگونه اعتراضی

مسدود گردد.

همچنین ما به روایات معروف استناد کرده و از ذکر سندها به علت کثرت آنها چشم پوشی می نماییم.

عبد الله بن عباس شخصیتی است که علمای سنی شدیدا به او اعتماد کرده و روایاتش را پذیرفته اند. از او پرسیدند: آیا فضائل علی علیه السلام به سه هزار می رسد؟ جواب داد: به سی هزار نزدیک تر است.

این روایت که از روایات معروف سنی هاست به وضوح می رساند کسی که دارای قریب سی هزار فضیلت است امامت و ولایت او بر امت مسلمان نه تنها دور از انتظار نیست بلکه اصلا جز آن انتظاری نیست.

روایات سنی ها در باب فضائل امام علی علیه السلام بقدری متنوع و گوناگون است که مشکل بتوان آنها را دسته بندی نمود اما یک دسته از آن روایات به گونه ای است که می توان گفت تماما یک حقیقت را بیان می کند که این دسته هم از روایات مشهوره است و هم بعضی از آنها به قدری سند دارد که به حد تواتر می رسد لذا برای اثبات آنها نیاز به هیچ دلیل و مدرکی نیست.

این دسته از روایات گویای این است که حقیقت امام علی علیه السلام با حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله اتحاد حقیقی دارد به گونه ای که دلالت دارد آنها یک روح در دو بدن هستند. در این صورت طبیعی است که بهترین فرد برای خلافت و امامت غیر از امام علی علیه السلام شخص دیگری نخواهد نبود زیرا اوست که ثانی و بدل حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنانکه با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله شخص دیگری صلاحیت برای امامت و ریاست

امت ندارد با وجود امام علی علیه السلام نیز همین گونه است.

این دسته از روایات ناشی از قرآن و کلام خداوند هستند. به بیان دیگر می توان گفت: این روایات تفسیر واقعی و معنای حقیقی قرآن هستند. این ادعای ما گزاف و بی دلیل نیست زیرا تمامی منابع تفسیری و حدیثی سنی ها مملو از آن است به طوری که شاید بتوان گفت که فوق حد تواتر است و یک مراجعه جزئی به کتب معتبر تفسیری آنها به احسن وجه ادعای ما را اثبات می نماید.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: " فمن حاجک فیه من بعد ما جاء ک من العلم فقل تعالوا ندع ابناء نا و ابناء کم و نساء نا و نساء کم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین " آل عمران: 61 (چنانچه کسی پس از آنچه که از علم بر تو نازل گردید، مناظره کرد پس بگو: بیایید پسران مان و پسران تان و زنان مان و زنان تان و خودمان و خودتان را بیاوریم سپس مباهله کرده و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم)

این آیه شریفه در باره مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با نصارای نجران (مسیحیان) نازل گردید. تمامی تفاسیر و کتب حدیثی سنی ها اقرار و اعتراف دارند که مراد از پسران مان امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مراد از زنان مان حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و مراد از انفسنا " خودمان " علی علیه السلام است. به عبارت دیگر علی علیه السلام را آورد تا خودش را آورده باشد و به بیان واضح تر در آنجا علی علیه السلام خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و

از آنجا که معقول

نیست دو نفر در یک جا یک حقیقت باشند و در جای دیگر نباشند اثبات می گردد که علی علیه السلام به اقرار و اعتراف تمامی علمای سنی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به طور طبیعی نتیجه ای را می دهد که در غدیر خم اتفاق افتاد. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله اولای از هر مؤمنی به خودش و ولی و امام هر مسلمانی می باشد علی علیه السلام هم خواهد بود چرا که او غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری نبود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم کلمه " أنفسنا " را در آیه شریفه مباهله در سوره آل عمران تفسیر نمود و تجزیه کرد.

همچنین هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد

نتیجه ای که حاصل می گردد این است که چنانچه امر دائر گردد بین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و امام باشد یا ابوبکر، کدام یک سزاوار خلافت و امامت خواهد بود؟ !

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام نیازی به استدلال برای اثبات اولویت خود برای امر خلافت و امامت نداشت چرا که او بدل حقیقی و ثانی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله به امر الهی رئیس امت و امام و ولی هر مسلمانی بود، بالطبع علی علیه السلام هم امام و ولی هر مسلمانی به امر الهی

می گردید.

روایت دیگری که در کتب و منابع روایی سنی ها از کثرت به فوق حد استفاضه رسیده و شاید بتوان ادعای تواتر آنرا نمود، حدیث نور است.

حدیث شریف نور دارای الفاظ گوناگون است که حکایت از آن دارد که به دفعات مختلف و مناسبت های متعدد از لسان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده است.

معروف ترین جمله آن که تقریبا در تمامی روایات مشترک می باشد این جمله است: " کنت أنا و علی نورا واحدا بین یدی الله عز و جل " رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی یک نور واحد در مقابل خداوند عز و جل بودیم.

این حدیث به قدری در میان علمای سنی مشهور است که احتیاج به هیچ بحث و استدلالی ندارد. مرحوم میر حامد حسین هندی از علمای شیعه اسناد این روایت و الفاظ مختلف آنرا از کتب و منابع سنی ها استخراج کرده که کتابی قطور و بزرگ گردیده است.

این حدیث شریف نیز به نوبه خود تفسیر دیگر آیه شریفه " انفسنا " است. شاید بتوان گفت: آیه شریفه " انفسنا " حاکی از اتحاد نزولی آنها و حدیث شریف نور حاکی از اتحاد صعودی و ملکوتی آنهاست.

این حدیث شریف اتحاد حقیقی روحی و نفسی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام را به صراحت بیان می دارد و دیگر جای هیچ سخنی را در امر امامت و ولایت امام علی علیه السلام باقی نمی گذارد. جایی که روح علی علیه السلام روح رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد طبیعتا نفس آن دو نیز یکی می گردد. هنگامی

که نفس آن دو یکی شد حکم یک دیگر را پیدا می کنند. این اتحاد به فرمایش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت تخصیص خورده و استثناء شده است اما در امامت و ولایت و اولویت در حکم خود باقی مانده است چنانکه در غدیر خم بیان فرمود.

بنابراین ابوبکر برای اشغال مسند خلافت نه تنها دلیلی نداشت بلکه صریحا به حق پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز نمود چرا که وجود علی علیه السلام حاکی از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پر واضح است که با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ حقی برای ابوبکر در امر ریاست و امامت و خلافت محفوظ نیست.

عطار نیشابوری سنی شاعر و عارف پرآوازه ایرانی حدیث شریف نور را به نظم کشیده و می گوید:

تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا اسرار گردد بر تو آسان

با توجه به حدیث شریف نور روشن می گردد که در غدیر خم حقیقتی بیان شد که قبلا با الفاظ دیگر بیان شده بود اگرچه برای آنها که به حقیقت عارف به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمایشات ایشان بودند اتفاق تازه ای رخ نداد بلکه نتیجه ای صورت گرفت که در طول بیست و سه سال تدریجا به عنوان فضائل علی علیه السلام صادر شده بود.

حدیث مشهور دیگری در کتب علمای سنی نظیر حدیث شریف نور وجود دارد که آن هم به نوبه خود تفسیر دیگر کلمه مقدسه " انفسنا " در آیه شریفه مباهله در سوره آل عمران است. آن حدیث شریف دیگر که آنهم الفاظ مختلفی دارد حدیث

شجره است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

" الناس من شجره شتی و أنا و علی من شجره واحده "

مردم از درخت های گوناگونی هستند اما من و علی از یک درخت هستیم

این روایت شریفه هم با بیانی زیبا و رسا و صریح اتحاد حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را اعلام می دارد. قطعا نتیجه این اتحاد همان غدیر خم می گردد. هنگامیکه درخت وجود علی علیه السلام همان درخت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ریشه و شاخ و برگ های آنها هم که همان احکام وجودی آنهاست یکی می گردد. لذا امامت و ولایت علی علیه السلام همان امامت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است بنابراین با وجود چنین ولایتی دیگر نوبت به امثال

ابوبکر و عمر و... نمی رسید که بخواهند در میدان خلافت جولان دهند!

روایت معروف و مشهور دیگری که منابع روایی سنی ها فراوان آنرا نقل کرده اند این حدیث شریف است:

" قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: علی منی و أنا من علی "

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی از من است و من از علی

این حدیث شریف به قدری در معنای خود صراحت دارد که بهتر آن است که برای تفسیر آن چیزی گفته نشود. جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام باشد و وجودش وابسته به آن چگونه می توان به امثال ابوبکر اجازه سخن گفتن داد.

حدیث معروف دیگری که منابع سنی ها به وفور ناقل آن است جمله ای است که پیامبر صلی الله علیه و

آله در ضمن فرمایشات دیگر فرموده است و آن این است:

" علی خود من است "

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به نص صریح قرآن " ما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی " تماما وحی است و هرگز آن حضرت از روی هوای نفس و خواهش دل چیزی نمی گوید. بنابراین هنگامی که ایشان بفرماید: " علی خود من است " این بیان شوخی و تعارف نیست بلکه در واقع و نفس الامر حقیقتا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و این بیان حاکی از این است حضرت بر اساس وحی چنین می گوید و از آنجا که وحی مختص ذات احدیت " الله " است اثبات می گردد که خداوند متعال علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را یک نفس و یک شخص قرار داده

است. لذا در دوران امر بین علی علیه السلام و ابوبکر و عمر، حکم دوران امر بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر جاری می گردد. هر حکمی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شود همان حکم هم بدون کمترین تفاوتی برای علی علیه السلام خواهد بود.

بسیار عجیب است که علمای سنی با داشتن چنین روایات محکم و مشهور و معتبری در منابع و مسانید خود باز هم ابوبکر و عمر و عثمان را از علی علیه السلام برتر می دانند و خلافت را حق آنان می خوانند. در حقیقت ابوبکر و عمر و عثمان را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند چرا که به نص صریح فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و

آله علی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود!!

اگر این روایات را که به حقیقت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر گرفته از قرآن مجید است، تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام ادعا می کردند علمای سنی می توانستند بدان ملتزم نشوند. اما سخن اینجاستکه این روایات تماما از روایات مشهوره و معتبره خود آنهاست و شیعیان دستی در آنها نداشته اند!

خود را اهل سنت می نامند یعنی آنانند که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنند. حال آیا نباید از آنها پرسید: آیا این فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله که مؤید به تأیید قرآن است، سنت نیست؟!!

روایت دیگری که در نزد علمای سنی به شهرت روایات فوق نیست ولی از روایات معتبره آنهاست این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

" علی منی بمنزله رأسی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند سر من نسبت به بدن من است

این روایت شریفه به صراحت اعلام می دارد که علی علیه السلام مهمترین جزء بدن پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنانکه سر نسبت به سایر اجزاء بدن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

پر واضح است که سر بدون بدن و بدن بدون سر به هیچ دردی نمی خورد و صدق انسان بر آن نمی شود، به دلیل این روایت شریفه علی علیه السلام بدون پیامبر صلی الله علیه و آله کامل نیست و ناقص است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدون علی علیه السلام ناقص و غیر کامل است و به بیان دیگر آندو مکمل و متمم یکدیگرند.

این حدیث شریف به بیان دیگری اتحاد

وجودی امام علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند.

روایت دیگری که در منابع و مسانید علمای سنی در فضیلت امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در شهرت از روایت قبل کمتر نیست روایتی است که راوی آن شخص ابوبکر خلیفه اول سنی هاست که می گوید: خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

" علی منی بمنزله روحی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند روح من است نسبت به بدن من

این روایت شریفه هم مانند روایت قبل صراحت دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مکمل و متمم یکدیگرند همچنانکه روح و بدن کامل کننده یکدیگر می باشند و نیز صراحت دارد در اینکه همچنانکه روح و بدن بانضمام هم یک موجودند، علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله منضم به یکدیگرند و با هم یکی هستند.

نتیجه تدبر در این روایات شریفه که کتب و منابع معتبر علمای سنی مملو از آنهاست این است که واقعه غدیر خم اتفاق جدیدی در اسلام نبود بلکه ثمره و میوه بیست و سه سال نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم عملا آیات قرآن را تفسیر نمود و سنتی را که سالهای متمادی قولا بنیان نهاده بود عملا مجسم کرد و از مردم بیعت گرفت که علی علیه السلام را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم و خلافت و ولایت و اولویت او را بر مسلمانان همان حکم و خلافت و ولایت و اولویت پیامبر صلی الله

علیه و آله بدانند.

بنابراین غدیر خم به امر خداوند تأکید عملی بر تمام آیات و سنتی بود که طی بیست و سه سال بیان گردیده بود و اتمام حجتی بود برای آنانیکه با نقشه های قبلی در پی اشغال مسند خلافتی بودند که نه حق آنها بود و نه شأن آنها !!

اینها روایاتی بود که اتحاد وجودی امام علی علیه السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می کرد. اما علمای سنی روایات بسیاری در نص بر خلافت و امامت امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارند که بسیاری از آنها متواتر و بسیاری دیگر در حد استفاضه هستند که مجموعا خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می نمایند.

یکی از روایاتی که نزد علمای سنی و جمیع علمای اسلامی بسیار معروف و مشهور است و اسناد فراوان و معتبری دارد " حدیث دار " است. در این حدیث شریف که در ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول آیه شریفه " و أنذز عشیرتک الاقربین " از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله صادر گردیده است تصریح به خلافت و وصایت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله گردیده است.

زمانیکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود: اسلام را علنی کرده و ابتدا از فامیل و عشیره خود شروع کن در همان مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که امروز به من ایمان بیاورد همان بعد از من وصی و

خلیفه و جانشین من خواهد بود و آن روز تنها کسی که اظهار ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد امام علی علیه السلام بود و بس. این حدیث شریف نزد تمامی علمای سنی معروف و مشهور و معتبر است ولی بخاطر مضمون و صراحتی که در امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، آنرا متروک و مسکوت گذاشته و از آن پریده و سخنی به میان نمی آورند.

حدیث شریف دار چنان معنا و مضمون صریحی دارد که هیچ یک از علمای سنی حاضر به بحث در باره آن نیستند و هر یک به نوعی از بحث و تحقیق در باره آن فرار می کنند.

این ظلمی است که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که یکی از بهترین و شریف ترین سخنان آن حضرت را مخفی کرده و عوام و جوانان خود را از آن بی خبر نگه می دارند!!

روایت شریفه دیگری که نص بر خلافت و وصایت بلا فصل امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد حدیث شریف " منزلت " است. این حدیث شریف که چند بار از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است این است که به امام علی علیه السلام فرمود:

" أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی "

تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست

حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام سه نسبت و خصوصیت داشت. اولا: برادر موسی علیه السلام بود. ثانیا: وصی و خلیفه و جانشین موسی

علیه السلام بود. ثالثا: خودش هم پیامبر بود "

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی یعنی هر نسبتی که هارون به موسی داشته است، تو هم داری. او برادری داشت تو هم داری. او وصایت و خلافت و جانشینی داشت تو هم داری.

اگر تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم نبوت پس از خود نبود به مقتضای روایت شریفه منزلت می گفتیم که علی علیه السلام نبوت هم داشته است اما از آنجا که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبوت پس از خود را نفی کرده است ما نیز معتقد به عدم نبوت امام علی علیه السلام می باشیم. اما آن دو منصب قبلی به جای خود باقی است.

به اقرار و اعتراف کلیه علمای سنی اعم از مفسرین و محدثین و مورخین و غیره و جمیع علمای اسلام از تمامی فرق و مذاهب پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود کرد و با هم عقد اخوت بستند و این مسأله لااقل دوبار در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. وصایت و خلافت و جانشینی هم به مقتضای حدیث منزلت واقع گردید. بنابراین با وجود حدیث منزلت هیچ تردیدی در خلافت و جانشینی بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند و از آنجا که حدیث منزلت از کثرت روایت و طرق و اسناد به حد تواتر می رسد از دلائل قطعیه خلافت بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله

علیه و آله می باشد.

با توجه به حدیث دار و حدیث منزلت که نص صریح بر خلافت امام علی علیه السلام می باشند اثبات می گردد که واقعه شریفه غدیر خم تجسم عملی تمامی نصوصی بود که در طول نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدا تا انتها صادر گردیده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست بیعت بر آن نصوص باضافه خود غدیر خم بگیرد تا اتمام حجتی شود برای تمامی کسانی که در فکر اشغال منصب خلافت و ولایت پس از ایشان بودند. ولی متأسفانه چه سود که تمامی تلاش آن حضرت بی نتیجه ماند و کردند آنچه را کردند که بر آنها باد آنچه باید بر آنها باد!!

در منابع و مسانید و سنن و صحاح سنی ها روایات و اخبار فراوانی در باره خلافت و وصایت بلافصل امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در بعضی از آنها لفظ وصی و در بعضی لفظ خلیفه و در بعضی لفظ امام بکار رفته است که اگر مجموع آنها را بر روی گذاشته و کنار هم بچینیم مجموعه ای از دلائل قطعیه بر خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می گردد که به اصطلاح علمی هم تواتر معنوی و هم تواتر اجمالی بر خلافت و امامت بلافصل علی علیه السلام دارند.

در یکی از همین روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: " إن الله عهد إلي فی علی أنه رایه الهدی و إمام أولیائی و نور من أطاعنی و هو کلمه التی ألزمتها المتقین " (خداوند در

باره علی علیه السلام از من پیمان گرفته است که او پرچم هدایت و امام دوستان من و نور کسانی است که مرا اطاعت می کنند و او کلمه ای است که بر متقین لازم کرده ام)

هر یک از صفات مذکوره در این روایت شریفه را تفسیر کنیم منتهی به امامت امام علی علیه السلام می گردد مضافا بر اینکه لفظ امام و پیشوا در آن بکار رفته است که هیچ معنایی جز امام و خلیفه بلافصل پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نهج البلاغه خود روایتی از عمر و ابن عباس نقل می کند که سابقا آنرا اجمالا ذکر کرده که در اینجا به مناسبت آنرا دوباره تکرار می نماییم باشد که انشاء الله موجب ارشاد و هدایت و مزید اطلاع برای اهل حق و پیروان حقیقت گردد:

ابن عباس می گوید: روزی نزد عمر رفتم... تا آنجا که می گوید: عمر از من پرسید: نظرت در باره خلافت علی علیه السلام چیست؟ گفتم: به نظر من حق با اوست. از پدرم عباس هم پرسیدم، گفت: حق با علی است. عمر گفت: إن رسول الله صلی الله علیه و سلم اراد ان یذکره للامر فی مرضه فصددته عنه (همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد داشت در بیماریش به خلافت علی علیه السلام وصیت کند که من نگذاشتم)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 114

مسأله خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از اساسی ترین اموری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدای نبوتش به امر الهی بدان همت گمارده بود و در غدیر خم

آنرا عملی نمود و در لحظات آخرین عمر شریفش قصد داشت آنرا مسجل و مکتوب نماید تا به عنوان سند رسمی نوشته شده باقی بماند تا کسی نتواند آنرا انکار کند که عمر به اعتراف خودش مانع آن گردید و نگذاشت آن سند تحقق یابد.

به هر تقدیر کتب تفسیر و حدیث و تاریخ سنی ها چنان مملو از اسناد خلافت بلافصل علی علیه السلام است که مجموعه آنها با اسناد و طرقی که دارند ده ها و شاید صدها کتاب گردد. ولی متاسفانه علمای سنی چشم های خود را بر روی آنها بسته و آن حقایق بیشمار و ارزشمند را از مردم خود پنهان داشته اند !! فالله یحکم بینهم

یکی از مطالبی که در روایات غدیر خم از جمله روایات فوق آمده است این است که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و مولویت امام علی علیه السلام را اعلام می فرماید و مردم بر امر ولایت با ایشان بیعت می نمایند عمر هنگام بیعت جمله ای می گوید که از معروف ترین سخنان اوست. البته بعضی از الفاظ آن مختلف است ولی در مجموع همه یک معنا را می رسانند. به امام علی علیه السلام عرض می کند: " هنیئا لک یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه " (عمده الاخبار فی مدینه المختار ص 219 و 220) مبارک باشد ای پسر ابی طالب که مولای هر مرد مومن و زن مومنه گشتی •

در بعضی از روایات دیگر آمده است: " بخ بخ لک یا علی ! اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه " (کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین ص

517 چاپ پاکستان)

به به یا علی ! که مولای من و هر مرد و زن مؤمنی شدی

در بعضی دیگر آمده است: " بخ بخ لک یابن ابی طالب ! اصبحت مولای و مولی کل مسلم " (تاریخ بغداد ج 8 ص 290) به به ای پسر ابی طالب ! که مولای من و هر مسلمانی شدی.

ناگفته نماند که این تنها جایی نیست که عمر به امام علی علیه السلام مولا خطاب کرده است. موارد دیگری را نیز منابع سنی ها نقل کرده اند که عمر در آنها امام علی علیه السلام را مولا نامیده است که ذیلا به آنها اشاره می گردد:

مورد اول: محب طبری روایت می کند: دو نفر عرب که با یکدیگر نزاع داشتند نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام عرض کرد: یا ابا الحسن ! بین آنها حکم کن. یکی از آن دو گفت: او بین ما حکم کند؟ عمر از جا پرید و موهای او را گرفت و گفت: وای بر تو ! او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس که او مولایش نباشد مؤمن نخواهد بود (ذخائر العقبی: ص 68)

مورد دوم: یک بار علی علیه السلام بر علیه مردی اعرابی حکم کرد اما او راضی نشد. عمر یقه او را گرفت و گفت: وای بر تو! او مولای تو و هر مرد و زن مؤمنی است. (الفتوحات الاسلامیه ج 2 ص 470)

مورد سوم: طبرانی می گوید: به عمر گفتند: چنان با احترام در باره علی علیه السلام رفتار می کنی که با هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان نمی کنی ! جواب داد: بخاطر آنکه او

مولای من است. (الفتوحات الاسلامیه ج 2 ص 470)

مطالعه کتب و منابع علمای سنی هر محقق منصفی را که طالب حق باشد به احسن وجه بر حقانیت و امامت و ولایت امام علی علیه السلام واقف می گرداند و نیاز به هیچ بحث و استدلالی نیست. فضائل امام علی علیه السلام به حدی کتابهای علمای سنی را پر ساخته است که انسان را به حیرت وا می دارد که چگونه با این همه روایت باز هم معتقد به ولایت و امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نمی گردند و چگونه جواب خداوند را خواهند داد؟!

به هر تقدیر واقعه شریفه غدیر خم قطعی ترین دلیل و برهان بر خلافت و امامت مطلقه امام امیرالمومنین علی علیه السلام است که از نظر روایی از طریق خود راویان سنی متواتر می باشد که مرحوم علامه امینی از علمای شیعه تمامی آن اسناد را در یازده جلد بنام " الغدیر " جمع آوری کرده است بگونه ای که خود علمای سنی از آن تقدیر کرده اند.

بعضی از علمای سنی که نتوانستند واقعه غدیر را انکار کنند از روی تعصبی که داشتند در صدد برآمدند معنای حدیث غدیر را تحریف نمایند به این صورت که لفظ " مولا " را که چند بار در روایت آمده است به معنای دوست بگیرند یعنی معنای روایت چنین شود: هر که را که من دوست اویم علی هم دوست اوست. ولی هر عاقل ذی شعوری می داند که چنین معنایی با الفاظ صریح روایت نمی سازد زیرا قبل از آن پیامبر صلی الله علیه و آله از همه

اقرار گرفت که آیا من نسبت به شما اولای از خودتان نیستم؟ پس از آنکه مردم جواب دادند: بلی، حضرت بلافاصله فرمود: پس هر که را که من مولای اویم یعنی اولای از خودش به اویم پس علی هم مولا و اولای از او به خودش است. این معنا بقدری صریح بود که حتی عمر هم نتوانست در برابر آن مقاومت کند و مجبور شد به اولویت و مولویت امام علی علیه السلام اقرار و اعتراف کرده و بدان مناسبت به آن حضرت تبریک بگوید!

این بود گذری اجمالی بر واقعه شریفه غدیر خم. علاقمندان می توانند برای اطلاع بیشتر از این حقیقت مظلوم تاریخ به کتابهایی که در این باره نوشته شده است مراجعه نمایند.

نکته ای دیگر در باره واقعه شریفه غدیر خم که بسیار قابل دقت و تأمل است!!

در روز غدیر خم رنگ عمر و ابوبکر پرید

لسان المیزان ج 1 ص 387

ابن الموفق بن محمد بن یحیی ابوالفضل واعظ... در فرهنگ ادبیات بسیار کارکشته و خبره بود. فقه شافعی می خواند و ادعای تشیع داشت و بسیار متواضع و عابد بود و زیاد قرآن می خواند. عده ای از عدول بغداد از او روایت می کنند که در مجلس درسی که در کوفه داشت می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، رنگ ابوبکر و عمر تغییر کرد و این آیه نازل شد " فلما رأوه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا " (هنگامی که مقام و منزلت او (علی علیه السلام) را دیدند رنگ صورت کافران از ناراحتی زشت شد.

واقعه ای که در سقیفه بنی ساعده روی داد و کار

به خلافت ابوبکر خاتمه یافت مسأله ای نبود که یکباره اتفاق افتاده باشد بلکه نقشه ای بود از پیش تعیین شده و توافق های پنهانی بین احزاب و گروه هایی که در این واقعه ذی نفع بودند.

هر محققی که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام و جریانات سیاسی در سال آخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد بخوبی می داند قضیه خلافت پس از آن حضرت ریشه در وقایع قبل از رحلت آن حضرت داشته است و امکان ندارد اتفاقی به آن مهمی یکباره و ناگهانی صورت بگیرد بی آنکه نقشه و موافقت هایی قبل از آن بعمل آمده باشد.

انشاء الله به زودی خواهد آمد که به محض آشکار شدن آثار مرگ در پیامبر صلی الله علیه و آله اجرای نقشه آنانیکه در پی اشغال مسند خلافت بودند نمایان شد. تا آن هنگام هر نقشه و جریانی بود زیر زمینی و پنهانی بود. اما از آن هنگام به بعد علنی و آشکار گردید.

اولین چشمه نقشه آنها امتناع ابوبکر و عمر از رفتن با سپاه اسامه بود. با تمام تأکیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتن آندو با سپاه اسامه داشت و حتی به اعتراف روایات سنی ها آن حضرت هر کسی را که از رفتن با سپاه اسامه خودداری کند لعنت نمود باز هم ابوبکر و عمر حاضر به همراهی با سپاه نشدند. به بهانه آنکه نگران حال پیامبر صلی الله علیه و آله هستند در مدینه ماندند و این اولین اجرای علنی نقشه آنها بود.

دومین چشمه نقشه و مخالفت علنی آنها هنگام وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آنجا که حضرت فرمود: قلم

و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر بی رحمانه بر آن حضرت تاخت و با کمال گستاخی و بی ادبی که نشان از کمال بی ایمانی به مقام قدسی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: این مرد هذیان می گوید. کتاب خدا در بین ماست. همان ما را بس است. همین جمله عمر باعث اختلاف بین حاضرین شد. عده ای مخالف عمر و عده ای موافق او. آنهایی که با عمر هم صدا شدند همانهایی بودند که از قبل با هم توافق کرده بودند. وگرنه چگونه

امکان داشت مسلمانانی که در طول سالیان دراز آنهمه علم و حکمت و معجزه از آن حضرت دیده بودند و ایمان به نبوت و رسالت ایشان از جانب خداوند داشتند به عمر اعتراض نکنند و او را از مجلس بیرون نیندازند

سومین چشمه نقشه آنها این بود که عمر به محض آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از دنیا فرو بست شمشیر بدست گرفت و اعلام کرد آن حضرت نمرده است. هر کس بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است او را خواهم کشت. آن لحظه ابوبکر آنجا نبود. عمر آنقدر این بازی را ادامه داد تا آنکه ابوبکر آمد. ابوبکر که گفت: بله پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، عمر

پذیرفت و ساکت شد. آن شمشیر کشیدن و این ساکت شدن کاملا روشن می ساخت که تمامی این برنامه ها از پیش تعیین شده و مطابق موافقت های قبلی اجرا می گردد.

چهارمین چشمه نقشه آنها هم این بود که بلافاصله جنازه مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده و

به سقیفه بنی ساعده رفته و بالاخره کار را به نفع ابوبکر خاتمه دادند.

با توجه به نکاتی که ذکر گردید کاملا مشخص می گردد ابوبکر و عمر از قبل در تدارک برنامه هایی برای اشغال مسند خلافت بوده اند. بنابراین بسیار طبیعی است که هر جریانی که مخالف برنامه های آنها رخ می داد آنها را به وحشت می انداخت. پیش آمد جریان غدیر خم که برای امثال ابوبکر و عمر بسیار ناگهانی و کوبنده بود پرواضح است که آنها را بهت زده کرده و رنگ آنها را می پراند! چرا که اصلا انتظار چنین چیزی را نداشتند و تا آنجا را حساب نکرده بودند که ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله با اقدامی تازه تمامی نقشه های آنها را برهم زند. بدین خاطر از شدت شگفتی و ناراحتی رنگ صورت آنها تغییر کرد و از شدت عصبانیت سرخ و سیاه شدند.

در روایت مورد بحث که در فوق ذکر گردید راوی شخصی است که عدول و متدینین بغداد از او روایت نقل می کرده اند. بدین خاطر نمی توان گفت: چنین شخصی اهل دروغ و جعل حدیث باشد خصوصا بر علیه مذهب و خلفای خود! لذا با شواهد و قرائن تاریخی که ذکر گردید صدق روایت بیشتر و واضح تر می گردد.

با تفصیلی که گذشت روشن می گردد که آیه شریفه ای که در روایت آمده است تا چه حد گویا بوده و صراحت دارد. آیه شریفه دو دسته را معرفی می کند:

دسته اول: شخصیتی که قرآن مجید از مقام قرب او به حضرت حق سخن می گوید و از آنجا که واقعه غدیر خم در شأن مبارک امام علی

علیه السلام صورت گرفت معنای آیه شریفه چنین می گردد: هنگامی که مقام قرب و منزلت امام علی علیه السلام را دیدند.

دسته دوم: کسانی که قرآن کریم از آنان به کافران تعبیر می نماید. یعنی هنگامی که مقام قرب امام علی علیه السلام را دیدند رنگ صورت آنان که کافر شده بودند از ناراحتی و عصبانیت زشت گردید و از آنجا که در روایت تصریح شده است که رنگ صورت ابوبکر و عمر پرید معلوم می گردد مراد قرآن از کسانی که کافر شده بودند چه کسانی هستند!!

مطلب دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که خداوند صیغه ماضی را در کلمه کفر بکار می برد و می فرماید: " سیئت وجوه الذین کفروا " زشت گردید صورت کسانی که کافر شده بودند. بکار بردن صیغه ماضی نشان می دهد که آنها از قبل مخالف خلافت امام علی علیه السلام بوده و در صدد کنار زدن آن حضرت از منصب امامت بوده اند و این تعبیر قرآن کاملا نقشه آنها را از قبل برملا می سازد.

نکته دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که هر کسی که از مقام امامت و مولویت و ولایت امام علی علیه السلام ناخشنود و ناراضی باشد کافر است. زیرا حکم امامت و ولایت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند است. بنابراین هر کس این حکم را نپذیرد در حقیقت حکم خداوند را انکار کرده است و به ضرورت تمامی مذاهب اسلامی انکار حکم حتمی خداوند متعال کفر است!!

حمله عمر و معاویه برای دور کردن آیه (الیوم اکملت...) از روز غدیر

بخاری ج 1 ص 16

حسن بن صباح... از

طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر بن خطاب گفت: آیه ای در قرآن شماست که اگر بر ما یهودیان نازل شده بود ما آنروز را عید می گرفتیم. عمر پرسید: کدام آیه؟ گفت: " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " (امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و به دیانت اسلام برای شما راضی شدم) عمر گفت: بله ما می دانیم کی و کجا نازل شده است. روز عرفه و روز جمعه بر پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم در حال قیام نازل شد.

و بخاری ج 5 ص 127 و سنن نسایی ج 8 ص 114

مسلم ج 8 ص 238

ابوبکر بن ابی شیبه... از طارق بن شهاب روایت می کند: یهودیان به عمر گفتند: اگر روزی را که آیه " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " بر ما نازل شده بود حتما آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: من آنروز و آن ساعتی را که آیه نازل شد می دانم و نیز می دانم رسول خدا صلی الله علیه در کجا بود. این آیه در شب مشعر الحرام در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد و ما هم همراه آن حضرت بودیم.

نسائی می گوید: آیه " اکملت... " در عرفه روز پنجشنبه نازل شده است

سنن نسائی ج 5 ص 251

اسحاق بن ابراهیم... از طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " بر ما یهودیان نازل شده بود آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: می دانم در چه روز و شبی نازل شد. شب جمعه در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد که ما هم در کنارش بودیم.

سنن نسائی ج 1 ص 290

ابراهیم بن هارون... از جابر بن عبدالله روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) به عرفه آمد. برایش چادری در، نمره، زده بودند. در آنجا بیتوته کرد تا ظهر شد. سپس سوار بر ناقه خود، قصواء، شده به بطن الوادی رفته و در آنجا خطبه خواند. سپس بلال اذان گفت و حضرت نماز ظهر و عصر را پشت سر هم خواند.

واقدی شهادت می دهد: روز عرفه جمعه نبوده است

واقدی ج 2 ص 1101

عمر ضمری می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه روز ترویه (هشتم ذی الحجه) و روز عرفه (روز نهم) هنگام ظهر بر روی مرکب خود قبل از نماز و روز قربانی بعد از ظهر خطبه خواند. گفته شده روز ترویه (هشتم ذی الحجه) روز جمعه بوده است.

چنانکه عرض شد واقعه شریفه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در اسلام اتفاق افتاده است. روزی است که دین کامل گردید و خداوند متعال به دین اسلام راضی شد.یعنی تا قبل از آن واقعه خداوند هنوز از اسلام راضی نبود زیرا تکمیل نگردیده و ناقص بود. آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم..." دارای چنان معنا و مفهوم بلندی است که حتی یهودیان هم بدان غبطه می خوردند چنانکه می گفتند: اگر این آیه بر ما نازل شده بود آنروز را عید اعلام کرده و جشن می گرفتیم.

از آنجا که آیه شریفه اکمال دین در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه بمناسبت اعلام خلافت و ولایت و مولویت امام علی علیه السلام نازل گردید لذا این آیه شریفه هیچ مدلولی جز امامت و خلافت امام علی علیه السلام ندارد. به همین خاطر مخالفین خلافت امام

علی علیه السلام برای آنکه ارتباط این آیه شریفه را با امامت آن حضرت قطع کنند در صدد برآمدند روز نزول آیه را تحریف کرده و تغییر دهند.

اولین کسانی که اقدام به این کار کردند عمر و معاویه بودند. اگرچه این عمل آنها چندان نتیجه مهمی به همراه نداشت زیرا آنها علی رغم تمامی تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت امام علی علیه السلام مسند خلافت را اشغال کرده و دیگر کسی را همت و غیرت آن نبود که بخواهد حکومت را از آنان پس بگیرد ولی به هر تقدیر هر عملی در جهت خلاف امامت امام علی علیه السلام مطلوب و محبوب آنها بود و از آن استقبال می کردند خصوصا بنی امیه که حقیقتا دشمنی آنها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کینه توزانه و از سر خونخواهی بود. مسائل بسیاری در آیه شریفه اکمال دین مطرح است که باید یک به یک به آنها رسیدگی نمود:

مسأله اول: آنکه سه دسته روایت در باره روز عرفه در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع سنی ها وجود دارد:

دسته اول: روایاتی است که راوی آن عمر و معاویه هستند که می گویند: روز عرفه جمعه بوده است.

دسته دوم: روایتی است که باز راوی آن عمر است و در سنن نسایی آمده است که می گوید: روز عرفه پنجشنبه بوده است.

دسته سوم: روایتی که می گوید: روز عرفه شنبه بوده است.

هر سه دسته روایت را در فوق ذکر کردیم. با توجه به اختلاف روایات از ناحیه خود راویان سنی نمی توان اثبات کرد که روز عرفه چه روزی

بوده است. مضافا بر اینکه روایات متعارض بوده و تساقط کرده و از حجیت و اعتبار ساقط می گردند.

بنابراین با اختلاف در روز عرفه و مجهول شدن آن زمان نزول آیه شریفه اکمال دین هم به حسب روایات فوق نامعلوم می گردد.

مسأله دوم: در مورد آیه شریفه اکمال دین نیز دو اختلاف و احتمال مهم در روایات سنی هاست:

اول: آنکه روز نزول آیه شریفه اکمال دین " الیوم اکملت لکم دینکم..." در عرفه یعنی نهم ذی الحجه و روز جمعه بوده است.

دوم: آنکه روز نزول آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجه و روز غدیر خم بوده است.

احتمال اول به دلائل و قرائن و شواهد قطعیه و گوناگونی ساقط است:

دلیل اول: چنانکه عرض شد روایات روز عرفه در کتب فقهی و روایی و تاریخی خود سنی ها متعارض است لذا استدلال به آنها از نظر علمی باطل می باشد.

دلیل دوم: به اتفاق جمیع علمای مذاهب اسلامی در روز عرفه هیچ اتفاق مهمی روی نداد تا آیه نازل شود که امروز دین شما را کامل کردم و به اسلام راضی شدم. مگر قبل از روز عرفه اسلام چه مشکلی داشت که ناقص بود و خداوند بدان راضی نبود؟

اگر واقعا قبل از روز عرفه اسلام مشکل داشته و ناقص بوده است پس باید در روز عرفه آن مشکل برطرف و آن نقص اصلاح شده باشد در حالیکه تمام علما متفق القول اند که در روز عرفه که مدعی اند روز جمعه بوده است هیچ اتفاقی نیفتاد و بطور عادی آن روز سپری شد. بنابراین هیچ دلیلی برای نزول آیه شریفه اکمال دین در عرفه وجود ندارد.

دلیل سوم: اگر روز عرفه روز نزول آیه شریفه

اکمال دین بوده است با وجود حاجیان بسیاری که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه و برای انجام اعمال حج آمده بودند باید راویان بسیاری واقعه مهم روز اکمال دین را نقل می کردند در حالی که فقط راوی آن عمر است و بس و هیچ کس دیگری آنرا روایت نکرده است!! این خود از مهم ترین دلائلی است که اثبات می کند روز نزول آیه شریفه اکمال دین روز عرفه نبوده است. روایات تصریح دارند که از هفتاد هزار تا یکصد و بیست هزار نفر در حجه الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام حج آمده بودند. حال چگونه امکان دارد روز عرفه، روز جمعه بوده و در آن روز آیه شریفه اکمال دین با آن اهمیت نازل گردد و اتمام دین را اعلام نماید ولی از آن همه جمعیت فقط یک نفر یعنی عمر مدعی شود که روز عرفه و روز نزول آیه شریفه اکمال دین جمعه بوده است؟!

دلیل چهارم: بر طبق روایات معتبره ای که منابع سنی نقل کرده اند سیره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است که معمولا روز پنجشنبه را روز آغاز سفر قرار می داده است چنانکه در صحیح بخاری ج 4 ص 6 و سنن ابی داود ج 1 ص 586 آمده است.

و در عیون الاثر ج 2 ص 341 تصریح کرده است که آغاز سفر آن حضرت در حجه الوداع از مدینه روز پنجشنبه بوده است.

از طرف دیگر روایات گویای این هستند که سفر آن حضرت از مدینه تا مکه هشت روز بیشتر طول نکشیده است.

همچنین روایات صراحت دارند در اینکه

آن حضرت چهار روز مانده به ذی الحجه از مدینه حرکت کرده است. با این حساب آن حضرت روز پنجشنبه بیست و ششم یا بیست و هفتم ذی القعده از مدینه خارج شده و هشت روز بعد یعنی چهارم ذی الحجه روز پنجشنبه هفته بعد به مکه رسیده است. بنابراین روز عرفه پنج روز بعد از پنجشنبه یعنی روز سه شنبه هفته آینده می شود.

حال چگونه عمر ادعا می کند که روز عرفه روز جمعه بوده است در حالیکه هیچ تأییدی حتی بر مذهب خود علمای سنی برای این ادعا وجود ندارد؟!

دلیل پنجم: علما و راویان سنی بر طبق روایات بسیاری که دارند معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد روز پس از نزول آیه شریفه اکمال دین وفات یافت و از طرف دیگر روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را روز دوازدهم ربیع الاول می دانند. حال اگر روز نزول آیه شریفه اکمال دین روز عرفه بوده باشد تا زمان وفات آن حضرت بیش از نود روز می گردد. بنابراین معلوم می گردد روز عرفه روز نزول آیه شریفه مزبور نبوده است!!

سیوطی در الدر المنثور ج 2 ص 259 و ابن حجر در تلخیص الحبیر در پاورقی مجموع نووی ج 7 ص 3 و طبری در تفسیر خود ج 4 ص 106 و قرطبی در تفسیر خود ج 20 ص 223 تماما نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه شریفه اکمال دین هشتاد یا هشتاد و یک روز بیشتر زندگی نکرد. با این حساب باز هم ادعای عمر کذب و دروغ می گردد.

دلیل ششم: در روایات عمر که در

بالا هم ذکر شد آمده است: عمر در جواب آن یهودی گفت: ما هم روز اکمال دین را عید می دانیم زیرا آیه شریفه اکمال دین روز عرفه و روز جمعه نازل شده است و این دو الحمد لله عید است در حالی که به اعتقاد تمامی مسلمانان از شیعه و سنی روز عرفه عید نیست و هیچ مسلمانی نیست که روز عرفه را عید بداند! این هم دلیل قطعی دیگری است که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب می باشد.

دلیل هفتم: چنانکه در گذشته گفتیم ابن عباس شخصیتی است که تمامی علمای سنی وی را معتبر و محترم و از علمای بزرگ و یگانه عالم اسلام می دانند.

منابع و مسانید سنی ها به طرق مختلف و معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به دنیا آمد و در روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و در روز دوشنبه از مکه خارج گردید و در روز دوشنبه مکه فتح شد و در روز دوشنبه سوره مائده و آیه " الیوم أکملت لکم دینکم " نازل گردید و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه از دنیا رحلت فرمود.

مراجعه شود به: دلائل بیهقی ج 7 ص 233 و مجمع الزوائد هیثمی ج 1 ص 196 و سیره ابن کثیر ج 1 ص 198

چنانکه در این روایت ملاحظه می شود ابن عباس تصریح می کند که آیه شریفه اکمال دین در روز دوشنبه نازل گردید. بنابراین این روایت معروف و معتبر هم به صراحت ادعای عمر را تکذیب می نماید که آیه مزبور روز

جمعه نازل گردید.

دلیل هشتم: اثبات احتمال دوم است یعنی اینکه اثبات نماییم آیه شریفه اکمال دین در روز هجدهم ذی الحجه روز غدیر خم نازل شده است.

چنانکه در گذشته هم گفتیم غدیر خم از طریق سنی ها بقدری سند و روایت دارد که روایات آن به حد تواتر می رسد. در این روایات تصریح شده است که آیه " الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " در روز غدیر خم و بمناسبت اعلام ولایت امام علی علیه السلام نازل شده است.

چنانچه یک محقق منصف و بی غرض تاریخ را مطالعه کرده و به دقت نکات دقیق آنرا بررسی نماید شواهد و قرائن دیگری نیز می یابد که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب بوده و سعی در تحریف شأن نزول آیه شریفه اکمال دین دارد.

تلاش ذهبی برای توجیه عمر

البدایه و النهایه ج 5 ص 233

روایت ضمره از ابن شوذب از مطر الوراق از شهر بن حوشب از ابو هریره که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، آنگاه این آیه نازل شد " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی " ابو هریره می گوید: روز غدیر خم هیجدهم ذی الحجه را هر که روزه بگیرد شصت ماه روزه برایش حساب می شود، این روایات همه دروغ است. لذا در صحیح بخاری و مسلم بطور صحیح ثابت شده که عمر گفته است: آیه " الیوم اکملت لکم دینکم... " روز جمعه و روز عرفه نازل شده است. همچنین روایت روزه هیجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر

خم نیز دروغ است. زیرا در روایات صحیح آمده که روزه تمام ماه رمضان مطابق با ده ماه روزه است، چگونه ممکن است روزه یک روز معادل شصت ماه روزه باشد؟!

حافظ ابو عبدالله ذهبی بعد از نقل این روایت می گوید: این روایت دروغ است. روایت این روزه صحیح نیست و بخدا قسم این آیه هم قبل از غدیر خم در روز عرفه نازل شده است.

ابو هریره کسی است که سنی ها او را از راویان مهم و معتبر می شناسند. شاید در منابع و مسانید علمای سنی هزاران روایت از ابو هریره نقل شده باشد که علما و فقهای سنی مذهب بدانها عمل می نمایند. حال چگونه شده است در اینجا که روایت ابو هریره به نفع امام علی علیه السلام می باشد روایت او دروغ می گردد؟!

روایت ابو هریره را اکثریت قاطع راویان و علمای سنی نقل کرده اند که بسیاری از اسناد آن بر طبق مذهب خود آنها صحیح و معتبر است و روایت او نیز از مشهورترین روایات است اما به خاطر آنکه روایت او مخالف نظر عمر و موافق ولایت امام علی علیه السلام است. می خواهند روایت او را تکذیب کرده و انکار نمایند در حالیکه تمامی شواهد و قرائن تاریخی نیز مؤید روایت ابو هریره است و مخالف روایت عمر!!

آنچه که بسیار جالب است این است که علمای سنی بر اساس قاعده عدالت صحابه که مهمترین اصل مذهب آنهاست تمامی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را عادل دانسته و هر گونه اعتراضی را به آنها حرام می دانند اما در اینجا این اصل را در باره ابو هریره

جاری نمی کنند زیرا روایت او مخالف روایت عمر است حال آنکه هم عمر از صحابه است و هم ابو هریره!! چرا روایت عمر را تکذیب نمی کنند که مخالف روایت ابو هریره است؟!

علمای سنی اصل عدالت صحابه را هر جا که صلاح بدانند و به نفع شان باشد جاری می کنند وگرنه چه دلیلی دارد که روایت عمر را می پذیرند و روایت ابو هریره را رد می کنند؟!

ابو هریره در باره روز هجدهم ذی الحجه دو روایت دارد. در یک روایت می گوید: در روز هجدهم ذی الحجه در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خود منصوب نمود که این آیه نازل گردید " الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " و در روایت دوم می گوید: هر کس روز هجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر خم را روزه بگیرد معادل شصت ماه روزه حساب می گردد و به عبارت دیگر ثواب شصت ماه روزه را به او می دهند.

روایت اول روایتی است تاریخی با دهها دلیل و شاهد و قرینه و مطابق با صدها روایت از راویان دیگر که به تواتر اثبات می کند در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به امامت و ولایت و جانشینی خود منصوب فرمود. حال به چه دلیل باید این روایت را که این همه دلیل و برهان و شاهد دارد را به خاطر آنکه مخالف نظر عمر است، رد کنیم و روایت عمر را که هیچ دلیلی

ندارد بپذیریم؟ !

روایت دوم یک امر عبادی را نقل می کند که این روایت هم به طریق و اسناد مختلف و معتبر و صحیح بر طبق مذهب سنی ها در کتب و منابع معتبر آنها ذکر گردیده است حال اگر ثواب روزه آن روز با عقل ما انسانها درک نمی شود آیا باید آنرا رد کرده و تکذیب نماییم؟ !

ذهبی که هر دو روایت ابو هریره را تکذیب کرده و قسم می خورد که آن دو روایت دروغ است زیرا مخالف نظر عمر است چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد و چگونه می خواهد محققین منصف را قانع نماید؟ !

آیا به صرف اینکه ذهبی قسم بخورد که روایات ابو هریره دروغ است وجدان علمی علما و محققین راضی می شود و باور می کنند که حدیث غدیر خم و نزول آیه شریفه اکمال دین در آن روز با آنهمه روایت مستفیضه و متواتره دروغ است و تنها روایت عمر راست است؟ !

حتما قسم خوردن هم یکی از دلائل علمی نزد ذهبی و امثال اوست !!

صاحب تفسیر المنار بدون دلیل نزول آیه را در روز غدیر خم نفی می کند

تفسیر المنار: هر روایتی بگوید: آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در غدیر خم نازل شده است ضعیف است.

تفسیر المنار ج 6 ص 116

سوره مائده پنجمین سوره و آیات آن نزد قراء کوفه صد و بیست آیه و نزد حجازیها و شامی ها صد و بیست و دو آیه و نزد بصریها صد و بیست و سه آیه می باشد. این سوره مدنی است بنابر آنکه مدنی سوره هائی باشد که بعد از هجرت نازل شده هر چند در مکه باشد. در روایت

صحیح از عمر نقل شده که آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " جمعه شب در عرفه و در حجه الوداع نازل شده است و از ابن مردویه از ابو سعید روایت شده که در روز غدیر خم نازل گشته و ابو هریره می گوید روز هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع نازل شده است.

ولی هر دوی این روایات غیر صحیح می باشند. بیهقی در شعب الایمان می گوید: اول سوره مائده در منی و در حجه الوداع نازل شده و از عبید از محمد بن کعب روایت می کند: تمام سوره مائده در حجه الوداع در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است.

چنانکه ملاحظه می شود صاحب تفسیر المنار بدون هیچ دلیلی روایات غدیر خم را ناصحیح و روایت عمر را صحیح می شمرد در حالیکه همچنانکه خود او آورده است روایات غدیر خم بیشتر راوی و سند دارد و نیز تصریح می کند که تمام سوره مائده که آیه اکمال دین هم جزء آن است در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است ولی نام آن محل را ذکر نمی کند. تمامی این اعمال و رفتار غیر علمی و مخالف منطق و وجدان آنها بخاطر این است که عمر گفته است که آیه اکمال دین در روز عرفه نازل شده است و از آنجا که تعصب سنی گری به آنها اجازه نمی دهد بر خلاف خلیفه خود سخن بگویند لذا تمام روایات غدیر خم را بدون دلیل و مدرک ناصحیح می شمرند ولی روایت خلیفه خود عمر را با آنکه هیچ دلیل

و مدرکی هم ندارد صحیح می خوانند!!

این رفتار غیر علمی آنها خود یکی از بهترین دلائل محکومیت آنهاست و باید بدانند که آفتاب حق زیر ابر باطل نمی ماند و آنکس را که خداوند متعال توفیق هدایت و رستگاری روزیش نماید با تمام این مخفی کاری و تزویرها باز هم حق را یافته و از زیر ابر باطل خارجش می نماید. همچنین امثال ذهبی و رشید رضاها (صاحب تفسیر المنار) هم باید بدانند روزی در محضر عدل الهی باید حاضر شده و پاسخ گوی تمامی این ظلم هایی باشند که در حق اهل بیت پیامبر علیهم السلام روا داشته اند و نیز باید جواب گوی جاهلانی باشند که بواسطه مخفی کاری آنها در جهل و گمراهی باقی ماندند!!

تلاش معاویه و بنی امیه برای اثبات نزول

آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در روز جمعه و عرفه

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه " الیوم أکملت لکم دینکم "

ابن جریر... از عمرو بن قیس سکونی روایت می کند: شنیدم معاویه بن ابی سفیان آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " را تا آخر خواند و گفت: روز عرفه و روز جمعه نازل شد.

ابن مردویه... از سمره روایت می کند: آیه " اکملت لکم دینکم " روز عرفه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم ایستاده بود، نازل شد.

تمامی مورخین و محققین مسلمان یا غیر مسلمان که با تاریخ اسلام آشنایی دارند بخوبی از دشمنی کینه توزانه بنی امیه به سرپرستی معاویه با اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصا امام علی علیه السلام مطلع اند. تاریخ اسلام مملو از دشمنی های معاویه و دستگاه حکومت او با امام علی علیه السلام است. هر کجا فتنه ای بر

علیه امام علی علیه السلام بر پا گردید آثار دست معاویه در آن هویدا بود.

دشمنی معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت علیهم السلام از سر انتقام و خونخواهی بود. عده بسیاری از بستگان معاویه در جنگ های بدر و احد به دست امام علی علیه السلام کشته شدند.

بزرگترین رهبر کفار قریش و مکه پدر معاویه، ابو سفیان بود که تا آخرین لحظاتی که توانست در مقابل اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادگی و مقاومت کرد و تا آنجا که قدرت داشت به اسلام ضربه وارد کرد تا آنکه در فتح مکه هنگامی که تیزی شمشیر را بالای سر خود دید منافقانه مسلمان شد تا بتواند از این راه دشمنی خود را با اسلام ادامه دهد.

تمامی تواریخ از شیعه و سنی نوشته اند: هنگامی که عثمان به خلافت رسید در مجلسی که حاضرین آن تماما از بنی امیه یعنی طایفه ابوسفیان بودند، ابوسفیان خطاب به آنها گفت: حال که حکومت به دست شما افتاده است نگذارید از دستتان خارج شود و آنرا مانند توپ به یکدیگر پاس دهید. این حرف در آن لحظه و موقعیت چنان خطرناک بود که عثمان دستور داد او را از مجلس اخراج کردند.

معاویه تمامی این دشمنی ها و کینه ورزی ها را از پدرش آموخت و به ارث برد و آنها را ضمیمه حیله گری و دغل بازی هایش کرد و از زمان ابوبکر و عمر که حاکم شام گردید، ریشه دوانیدن را در شام و دیگر مناطق زیر سلطه اش آغاز کرد و کم کم زمینه یک پادشاهی و امپراطوری را فراهم نمود.

تا زمانی که ابوبکر و عمر و عثمان بر

سر کار بودند او مزاحمی نداشت و آزادانه هر چه می خواست می کرد بی آنکه کسی او را مورد بازخواست قرار دهد. این مدت که بیش از بیست سال بطول انجامید زمان کمی نبود و برای فردی مانند معاویه که در سیاست بازی های مزورانه کم نظیر بود کافی بود تا بتواند با پول و رشوه دنیا طلبان و با ارعاب و تهدید دیگران را مطیع خود گرداند و پایه های قدرتش را مستحکم کند.

معاویه یکی از بدنام ترین افراد در تاریخ اسلام است. او کسی است پیامبر صلی الله علیه و آله او را لعنت و نفرین کرده است.

مورخین و محدثین اسلامی اعم از شیعه و سنی نوشته اند: روزی ابوسفیان سوار بر اسب می رفت. افسار اسب او در دست پسرش معاویه بود و دیگر پسرش یزید اسب را از عقب می راند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را که دید، فرمود: خداوند هر سه آنها را لعنت کند. هم آنرا که سوار بر اسب است و هم آنکه او را می کشد و هم آنکه او را می راند.

و نیز شیعه و سنی متفق اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.

و باز شیعه و سنی نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد که خدا شکمش را سیر نگرداند. این نفرین مستجاب شد چنانکه معاویه هر چه می خورد سیر نمی شد تا آنکه از خستگی کنار می رفت لذا معاویه را جزو پرخوران عالم شمرده اند.

با تمام مطاعن و رذالت هایی که معاویه در تاریخ اسلام دارد ولی نزد علمای سنی

معتبر است و حدیث او را پذیرفته اند.

علمای سنی امام علی علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند و خلافت آن حضرت را مشروع می دانند ولی عجیب این جاست که از طعن و اعتراض بر معاویه طفره می روند.

فقهای سنی مذهب خروج و شورش بر علیه ولی امر و امام و خلیفه مشروع را حرام می دانند و فرد خروج کننده و شورشی را واجب القتل و مهدور الدم می شمرند اما در مورد معاویه و طلحه و زبیر که اقدام به جنگ بر علیه امام امیر المومنین علی علیه السلام کردند، استثناء قائل شده و از اینکه آنها را شورشی و واجب القتل بخوانند امتناع می ورزند!!

آنچه که بسیار جای تعجب و شگفتی است این است که علمای سنی تمامی صحابه یعنی همه کسانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده اند، عادل دانسته و اعتراض به آنها را حرام می شمرند در حالی که بسیاری از صحابه بدست دیگر صحابه کشته شده و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

اعتراض به معاویه را حرام می دانند چرا که او را از صحابه می دانند حال آنکه معاویه بر علیه ولی امر شرعی خود قیام و شورش کرد و جنگ صفین را به راه انداخت و بر طبق حکم شرعی باید او را مهدور الدم و واجب القتل بخوانند بر عکس او را عادل دانسته و اعتراض به او را حرام می شمرند!!

تمامی محدثین سنی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره عمار بن یاسر فرمود: عمار تقتله فئه الباغیه (عمار بدست گروه یاغیان کشته خواهد شد.

این

روایت را تمامی علمای سنی پذیرفته اند و نیز تماما قبول دارند که عمار در جنگ صفین بدست لشکر معاویه به شهادت می رسد اما باز هم از اعتراض به معاویه خودداری می کنند با آنکه به صراحت فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه و یاران او گروه یاغیان اند !!

حال چگونه می توان معاویه را عادل خطاب کرد بلکه بالاتر علمای سنی او را ولی امر شرعی نیز می خوانند و خروج بر علیه او را حرام می شمرند.

معاویه دستور داد امام امیر المومنین علی علیه السلام را بر روی منابر و در خطبه ها و سخنرانی ها (العیاذ بالله) لعن کرده و دشنام دهند و این جریان بیش از پنجاه سال ادامه داشت. حال چگونه می توان حدیث او را بر علیه امام علی علیه السلام قبول کرد؟! این ظلم را باید به کجا برد که صدها حدیث از افراد معتبر و موثق را در باره نزول آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم..." در روز غدیر خم که روز اعلام امامت و ولایت امام علی علیه السلام است، رد کنیم و تنها به صرف اینکه عمر و معاویه گفته اند که در عرفه نازل شده است را بپذیریم؟!

عدل و انصاف حکم می کند از آنجا که شخصی مثل معاویه مدعی است که آیه شریفه اکمال دین در عرفه نازل شده است، در اصل و اساس این ادعا تردید شود حتی اگر روایتی دیگر در باره نزول آیه شریفه در غدیر خم نباشد !!

علمای سنی از معاویه اظهار رضایت و ترضی می کنند در حالی که خود از عبدالله بن حنظله روایت می کنند: روزی از نزد معاویه

می آمد. از او پرسیدند: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد کافرترین مردم. پرسیدند: کافرترین مردم کیست؟ جواب داد: معاویه. علت را جویا شدند، گفت: به معاویه گفتم: به اسلام و احکام آن عمل کنید، جواب داد: ابوبکر به اسلام عمل کرد عاقبت مرد و نام آن مرد (مراد او پیامبر صلی الله علیه و آله است) بر فراز گلدسته های مساجد برده می شود و نیز عمر هم به اسلام عمل کرد تا آنکه مرد و هنوز نام آن مرد بلند است. من دیگر چنین نخواهم کرد!!

از این روایت بخوبی استفاده می گردد که معاویه از اساس مسلمان نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان رسول و فرستاده خدا ایمان نداشت. حال چگونه علمای سنی از او اظهار رضایت کرده و برایش آمرزش می طلبند؟!

همچنین علمای سنی و دیگر مورخین و محدثین اسلامی روایت کرده اند: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام به منبر رفت و صلح نامه را زیر پایش گذاشت و گفت: من نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید. من فقط می خواهم بر شما حکومت کنم!!

آری معاویه این است و شخصیت او چنین است. اما از آنجا که معاویه حاکم منصوب از طرف عمر بوده و طرفدار دستگاه خلافت خلفای سه گانه و مخالف خلافت امام امیر المومنین علی علیه السلام مورد رضایت علمای سنی واقع گردیده است و او را مسلمان دو آتشه و ولی امر شرعی می خوانند و حدیثش را خصوصا بر علیه امام علی علیه السلام بر دیگر احادیث مقدم می دارند!!

این است راه و رسم علم و تحقیق و

عدل و انصاف نزد علمای سنی !!

ناگفته نماند که عده ای از علمای سنی که قدری نور حق بر دلشان تابیده متوجه حقیقت شده و معاویه و پسرش یزید را طعن و لعن کرده و آن دو را از جرگه مسلمین بیرون شمرده اند. اما تعداد این عالمان بسیار کم و انگشت شمار است اگرچه طرفداران حق همیشه چنین بوده اند !!

یکی از دلائل علمای سنی برای نزول آیه شریفه اکمال دین در عرفه حدیث معاویه است. با تعریفی که از معاویه شد دیگر هیچ احتیاجی به رد و بحث در باره حدیث او نیست. شخصیت معاویه معرف سخن اوست و صحت و سقم سخن او از سیره و مرامش پیداست. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !!

تلاش ابن کثیر برای اثبات نزول آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

در روز عرفه و جمعه بدون هیچ دلیل و برهانی !!

تفسیر به رأی ابن کثیر برای ادعای بی دلیل !!

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم "

.... اما روایت ابن جریر .... از ابن عباس که پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم روز دوشنبه به دنیا آمد و مهاجرت آن حضرت از مکه و ورودش به مدینه و فتح جنگ بدر و نزول سوره مائده و آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " و بالا رفتن ذکر و بلند شدن نام رسول خدا صلی الله علیه وآله طبق آیه شریفه " و رفعنا لک ذکرک " همه در روز دوشنبه اتفاق افتاده است، حدیث ناشناخته و ضعیف می باشد.

احمد بن حنبل... از ابن عباس روایت می کند: تولد پیامبر صلی الله علیه (و آله) و سلم و بعثت آن حضرت و مهاجرتش از مکه

و ورودش به مدینه و وفاتش و نصب حجر الاسود همه در روز دوشنبه بوده است. اما چیزی درباره نزول سوره مائده در روز دوشنبه نمی گوید: شاید مراد ابن عباس از دوشنبه دو عید بوده، یعنی سوره مائده در روزی که دو عید بوده نازل شده است و راوی تصور کرده که مراد از " اثنین " دوشنبه بوده، در حالی که، اثنین، یعنی، عیدین اثنین، دو عید. بعضی ها گفته اند: روز نزول سوره مائده مجهول و نامعلوم است و کسی آنرا نمی داند. سپس

از طریق عوفی از ابن عباس روایت می کند: روز نزول آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " نزد مردم معلوم نیست.

بعضی ها می گویند: این آیه در راه حجه الوداع بر حضرت رسول صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد و همین روایت را از طریق ابوجعفر رازی از ربیع بن انس نقل می کند.

ابن مردویه از طریق ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری روایت می کند: این آیه در روز غدیر خم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: " من کنت مولاه فعلی مولاه " نازل شد. سپس از ابو هریره روایت می کند: آنروز (روز غدیر خم) هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت آن حضرت علیه السلام از حجه الوداع بود. ولی نه این روایت درست است و نه آن روایت، بلکه بدون هیچ شکی و شبهه ای آن آیه روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

ابن کثیر از مفسرین و مورخین بنام سنی هاست ولی از آنجا که تعصب سنی گری او بر علم و تحقیق او غالب گشته است بجای

آنکه مطالب و وقایع و افراد را با میزان حق بشناسد، وقایع و افراد را میزان حق قرار داده است.

خود در کلام فوق که در تفسیرش آورده است روایات بسیاری نقل کرده که آیه شریفه اکمال دین در بین راه مکه و مدینه و در غدیر خم و در روز دوشنبه نازل گردیده است اما بی هیچ دلیلی تمام روایات را رد کرده و می گوید: هیچ یک از این روایات صحیح نیست و بدون هیچ شک و شبهه ای آیه اکمال دین در روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

روایت معروف ابن عباس را که در شرح روایات قبل هم به آن اشاره شد از جهت معنا تحریف کرده و می گوید: مراد ابن عباس از اینکه آیه اکمال دین در روز " اثنین " نازل شده است، روز دوشنبه نیست بلکه مراد او از " اثنین " دو عید است یعنی آیه شریفه مزبور در دو عید نازل شده است و آن دو عید روز عرفه و روز جمعه است.

سخن این مفسر سنی به دلائل مختلفی مردود می باشد:

دلیل اول: در بحث های گذشته روشن گردید که هیچ یک از مسلمانان حتی خود سنی ها روز عرفه را عید نمی دانند. بنابراین چگونه می توان بر گردن ابن عباس گذاشت که او روز عرفه را عید می دانسته است؟!

دلیل دوم: در هیچ کجا تا کنون کلمه " اثنین " را هنگامیکه بدون قید و شرط می آید در غیر روز دوشنبه بکار نمی برند. هر گاه عرب کلمه " اثنین " را مطلق بکار می برد مراد او روز دوشنبه است.

اگر مراد ابن عباس واقعا

از کلمه " اثنین " دو عید بود چه مانعی داشت که کلمه عید را بکار می برد و بجای اثنین، عیدین (دو عید) می گفت؟ !

دلیل سوم: ابن عباس وقوع چندین واقعه را در روز دوشنبه یعنی " اثنین " نام می برد که در ردیف آنها نزول آیه اکمال دین در روز اثنین یعنی دوشنبه است.

همچنانکه مراد او از اثنین در واقعه های دیگر روز دوشنبه است مراد او از اثنین در نزول آیه شریفه اکمال دین هم روز دوشنبه است و به عبارت دیگر همچنانکه کلمه اثنین در موارد قبلی در روز دوشنبه بکار رفته است در آیه اکمال دین هم چنین می باشد.

دلیل چهارم: عرب به روز دوشنبه " اثنین " می گوید و اگر بخواهد معنای دیگری را قصد کند برای آن قرینه ای می آورد. اگر ابن عباس هم می خواست از کلمه " اثنین " چیزی غیر از روز دوشنبه را قصد کند حتما برای آن قرینه ای قرار می داد در حالیکه در کلام او هیچ قرینه ای وجود ندارد. بنابراین سخن ابن کثیر هیچ دلیلی ندارد و او صرفا از روی تعصب سنی گری و بدون دلیل و مدرک کلمه اثنین را در غیر روز دوشنبه معنا می کند و این تفسیر به رأی است که نزد تمامی علما و محققین باطل و مردود است !!

با توجه به جهات فوق و مطالبی که در گذشته ذکر گردید یک محقق منصف و بی غرض نیک در می یابد که علمای سنی از جمله ابن کثیر تا چه حد در تلاش اند واقعه غدیر و آیات و روایات مربوط به آنرا تحریف کرده و از اعتبار بیندازند

ولی آنانکه اهل حق و پیرو حقایق دینی آنچنان که هست، هستند از لابلای این تحریفات حق را در می یابند و بدان تمسک می جویند هر چند که علمای سنی را خوش نیاید !!

گویا آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

ابتدا آیه مستقلی بوده سپس آنرا جزء آیه دیگر کردند !

ظلم به قرآن مظلوم !

یا ایها الذین آمنوا اوفوابالعقود احلت لکم بهیمه الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید و انتم حرم ان الله یحکم ما یرید یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا و لا یجرمنکم شنئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقه و الموقوذه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله سریع الحساب الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب

حل لکم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی اخدان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هم فی الآخره من الخاسرین " سوره مائده: 1 5

ترجمه:

(ای کسانی که ایمان آورده اید به عقدهای خود وفا کنید. دامها و چهارپایانتان برای شما حلال شده مگر آنها را که در حال احرام شکار کرده اید. خدا آنچه را بخواهد حکم خواهد کرد. ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خداوند و ماه حرام و قربانی و شتران قلاده دار (را در حج) و لبیک گویان و حجاج بیت الله الحرام را که برای بدست آوردن فضل و رضوان پروردگارشان عازم شده اند کوچک و پست نشمارید و هنگامیکه از احرام بیرون آمدید می توانید صید کنید و دشمنی با قوم و گروهی که راه زیارت مسجد الحرام را بر شما بستند شما را وادار نسازد که از حق و عدالت تجاوز کنید و یک دیگر را بر خیر و نیکی و تقوی یاری کرده و از تعاون بر گناه و معصیت و دشمنی بپرهیزید و تقوی پیشه کنید. همانا خداوند کیفرکننده ای سخت می باشد. میته و خون و گوشت خوک و آنچه که برای غیر خدا سر بریده شده و حیوانی که خفه شده یا با پرتاب سنگ و مانند آن کشته شده یا از جائی پرتاب شده و مرده است و یا در اثر شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و آنچه را که درندگان دریده است و آنچه که برای بت ها ذبح شده و آنچه را که با تیر تقسیم می

کنید همه بر شما حرام است مگر آنچه را که تذکیه می کنید. امروز روزی است که کفار از شما ناامید شده پس از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نموده و راضی به دین اسلام برای شما شدم. چنانچه کسی در قحطی و گرسنگی ناچار شود که از چنین حیواناتی بخورد و قصد معصیت هم نداشته باشد خداوند آمرزنده مهربان است. از تو می پرسند چه چیزی برایشان حلال است؟ بگو آنچه که طیب و طاهر است و آنچه که سگهای شکاری که آموزش داده اید و برای شما شکار کرده اند اسم خدا را ببرید و از خدا بترسید خداوند سریع الحساب است. امروز غذاهای پاکیزه و غذای کسانی که دارای کتاب هستند برای شما حلال است وغذای شما هم برای آنان حلال می باشد. زنان مؤمنه و زنان اهل کتاب قبل از شما اگر مزد آنان را (مهریه) دادید حلال هستند بشرط آنکه زناکار و رفیق گیری نباشد. هر کس بعد از ایمان کافر شود تمامی اعمال او از بین رفته و در آخرت از زیان کاران خواهد بود.)

یکی از مسائلی که بسیار مورد بحث و تحقیق واقع گردیده و شدیدا مورد اختلاف است مسأله تدوین و جمع آوری قرآن مجید است. در باره جمع آوری قرآن شریف انشاء الله در آینده در بحث عمر و قرآن تحقیق مبسوطی خواهد آمد اما آنچه در اینجا اجمالا و فهرست وار باید به آن اشاره گردد چند نکته است:

نکته اول: اینکه قرآنی که هم اکنون در دست ماست و در جمیع ممالک اسلامی تمامی مسلمانان با آن سر و کار

دارند همان قرآنی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده و یک حرف نه به آن اضافه شده و نه کم گردیده است و ترتیبی که بین آیات و سوره های آن وجود دارد همان ترتیبی است که خداوند قرآن را بدان گونه نازل کرده است. این نظریه در بین تمامی محققین اعم از شیعه و سنی چندان طرف داری ندارد اگرچه عموم مسلمانان معتقد به این امر هستند و هر کس خلاف آنرا بگوید او را طرد کرده و محکوم می نمایند.

نکته دوم: بعضی ها قائل به این هستند که قرآن مورد دستبرد واقع شده و هم از آن کم گردیده و هم بدان اضافه شده است. این نظریه هم طرفداران محکمی ندارد اگرچه اول کسی که قائل به این نظریه گردید و تا آخر بدان پایبند بود عمر خلیفه دوم سنی هاست که در بحث عمر و قرآن بحث آن خواهد آمد.

نکته سوم: عده زیادی از محققین و مفسرین قائل به این هستند که قرآن موجود که در تمامی ممالک اسلامی وجود دارد تماما از طرف خداوند است و هیچ حرف یا کلمه ای به آن اضافه نگردیده است اما از قرآن آیه یا آیاتی کم شده و هم ترتیب بین آیات و سوره های آن ترتیب واقعی نیست بلکه هنگام جمع آوری قرآن هم آیاتی از قرآن را حذف نموده و هم آنکه ترتیب آیات و سوره ها را به هم زدند. این نظریه بیشترین طرف داران را در بین محققین و مفسرین و محدثین دارد.

صاحبان این نظریه دلائل مختلفی از تاریخ و حدیث و حتی خود قرآن دارند. از آنجا که تحقیق و بررسی دلائل آنها

خارج از موضوع کتاب ماست لذا فقط به مطلبی اشاره می نماییم که با بحث ما رابطه مستقیم دارد

یکی از دلائلی محکمی که طرف داران نظریه مزبور اقامه می نمایند آیات شریفه اول سوره مائده می باشد که در بالا ذکر گردید. چنانکه از ظاهر و سیاق آیات شریفه مورد بحث پیداست صدر و ذیل آیات همگی با هم در ارتباط بوده و به بیان احکام می پردازند جز وسط آیات که یکباره ارتباط آیات قطع شده و مطلبی خارج از احکام و شدیدا بیگانه با آنها به میان آمده سپس دوباره آیات به بیان احکام برگشته و همان رشته قبلی ادامه می یابد.

آنچه که واقعا تردید برانگیز است این است که آیه شریفه ای که آیه اکمال دین جزء آن قرار داده شده است ابتدای آن در باره گوشتهای حرام می باشد. وسط آن متعرض اکمال و اتمام دین گردیده و آخر آن نیز دوباره به بیان همان گوشتهای حرام می پردازد که در چه شرائطی یک مسلمان می تواند از آن گوشتها بخورد و پس از آن هم آیات دیگری در باره دیگر احکام عنوان شده است. حال چند مطلب در اینجا جدا قابل توجه می باشد:

مطلب اول: آنکه چه ربطی آیه اکمال دین و اتمام نعمت با گوشتهای حرام دارد که باید مسأله اکمال دین در وسط آیه گوشتهای حرام بیاید؟! این سؤالی است که هنوز هیچ مفسر و محققی نتوانسته است بدان پاسخ بگوید!!

مطلب دوم: آنکه احکام بسیار مهم تر و ممتازتر از احکام گوشتهای حرام در قرآن مجید وجود دارد که مرز بین کفر و اسلام می باشد مانند نماز، حج و جهاد

که آیات قرآن مملو از احکام آنها می باشد و نیز از اعتقادیات نظیر توحید، نبوت و معاد که کمتر آیه ای از قرآن مجید است که خالی از آنها باشد. حال چگونه شده است که آیه اکمال دین و اتمام نعمت در آیات این همه احکام مهم عملی و اعتقادی نیامده ولی در میان آیه گوشتهای حرام قرار داده شده است؟!

مطلب سوم: آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت صریحا اعلام می دارد که دین کامل گردید و اسلام به اتمام رسید. بنابراین بر طبق مضمون صریح آیه شریفه دیگر نباید پس از آن حکمی نازل گردد زیرا دین تمام شده و اسلام به اتمام رسیده است، در حالی که با کمال تعجب می بینیم پس از آیه اکمال دین باز هم حکم و بلکه احکامی نازل گردیده است!!

مطلب چهارم: چنانکه از مضمون صریح آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت بدست می آید قاعدتا می بایست آیه شریفه مزبور به صورت یک آیه مستقل در قرآن قرار داده می شد نه آنکه جزء آیه دیگر قرار گیرد آنهم آیه ای که هیچ ارتباط منطقی بین آنها وجود ندارد!!

با توجه به نکات و مطالب فوق هر محقق بصیر و منصفی اعم از شیعه و سنی قطعا از وجود آیه اکمال دین در میان احکام گوشتهای حرام این سؤال و تردید برایش پیش می آید که هیچ ارتباط منطقی بین این دو آیه وجود ندارد که سبب گردد آیه اکمال دین در بین آیه گوشتهای حرام قرار داده شود! بدین خاطر چند احتمال بسیار قوی در اینجا شکل می گیرد:

احتمال اول: آنکه آیه شریفه اکمال دین به

صورت یک آیه مستقل بوده است که بعدا هنگام جمع آوری قرآن بنا به مصالح سیاسی و حکومتی آنرا از استقلال خارج کرده و در ضمن آیه ای قرار دادند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند تا حقیقت معنای آیه برای مردم روشن نگردد!!

احتمال دوم: آنکه آیه شریفه اکمال دین به صورت یک آیه مستقل بوده و محل آنهم جای دیگری از قرآن بوده است که هنگام تدوین و جمع آوری قرآن جای آن را تغییر داده و در جای فعلی قرار دادند!!

احتمال سوم: که عده ای از محققین و مفسرین قائل به آن هستند این است که آیه شریفه اکمال دین آیه مستقلی بوده و قبل و بعد از این آیه آیات دیگری بوده است که رابطه منطقی با این آیه شریفه داشته که هنگام جمع آوری قرآن حذف گردیده است.

با توجه به مطالب فوق شخص محقق دیگر اعتمادی به محل فعلی آیه شریفه اکمال دین برایش باقی نمی ماند اما از آنجا که قرآن موجود به همین کیفیت در دست تمامی مسلمانان است لذا هیچکس بدان اعتراض ننموده و به همین صورت فعلی قراء ت می گردد.

البته ناگفته نماند آیه شریفه اکمال دین با همین کیفیت فعلی به کمک روایات قطعی الصدور و صحیح السند شیعه و سنی اثبات می نماید که آیه شریفه مزبور در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه در سال حجه الوداع و در باب خلافت بلافصل امام امیرالمومنین علی علیه السلام نازل گردیده است اما به هر حال این مقدار محقق منصف و دقیق را نسبت به محل فعلی آیه شریفه اکمال دین قانع نمی گرداند

متن خطبه غدیر

اشارت

ممکن است افراد بسیاری در طول تاریخ از

حادثه غدیر و اهمیت آن سخن گفته و از آن تعاریفی ارائه داده باشند، اما هیچ یک از این سخنان نمی توانند بیانگر عظمت و شکوه غدیر باشد، زیرا تنها کسانی می توانندتعریف جامع از وقایع و حوادث عرضه نمایند که خود پدید آورنده آن باشند. تنها زیبنده خدا، پیامبر(ص) و علی(ع) است که غدیر را به بهترین شکل معرفی نمایند.

پیامبر به دستور خداوند سبحان حادثه غدیر را در میان دو نزول قرآنی قرارداد: ابتدا فرمود: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و افزود: وان لم تفعل فما بلغت رسالته(مائده،67) و پس از معرفی علی(ع) به وسیله پیامبر(ع) با جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه، خدا نیز فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً(مائده،3)؛ یعنی واقعه غدیر، اکمال دین، اتمام نعمت و موجب رضایت و خوشنودی خداست و روز غدیر ظرف زمانی این ارزشها معرفی کرد.

علی(ع) نیز در خطبه عید غدیر خود که خوب است آن را خطبه غدیریه بنامیم به تفسیر و تحلیل این رویداد عظیم تاریخ پرداخت. معرفی این خطبه که در گوشه و کنار برخی از کتابهای ادعیه و روایت در غربت به سر می برد و بررسی سند و کتابشناسی آن و شرح پاره هایی از آن، موضوع این جستار است.

متن خطبه غدیریه

الحمدللّه الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوتیته وصمدانیته وربانیته وفردانیته، و سبباً الی المزید من رحمته ومحجةً للطالب من فضله و کمنّ فی ابطان اللفظ حقیقه الاعتراف له، بانه المنعم علی کل حمد باللفظ وان عظم واشهد ان لااله الا اللّه وحده لاشریک له،

شهادةً نُزِعت عن اخلاص الطوى و نطق اللسان بها عباره عن صدق خفّى، انه الخالق البارئ المصور، له الاسماء الحسنى، ليس كمثله شيئ، اذ كان الشيئ من مشيته، فكان لايشبهه مكوّنه. واشهد ان محمّداً عبده ورسوله استخلصه فى القِدَم على سائر الامم على علم منه، انفرد عن التشاكل والتماثل من ابناء الجنس، وانتجبه آمراً وناهياً عنه، اقامه فى سائر عالمه فى الاداء مقامه اذ كان لاتدركه الابصار ولاتحويه خواطر الافكار ولاتمثله غوامض الظنن [الظنون] فى الاسرار لااله الا هو الملک الجبّار.

قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتيته واختصه من تكرمته بما لم يلحقه فيه احد من بريّته، فهو اهل ذلک بخاصّته وخلّته، اذ لايختص من يشوبه التغيير ولايخالل من يلحقه التظنين وامر بالصلاه عليه مزيداً فى تكرمته وطريقاً للداعى الى اجابته، فصلى اللّه عليه و كرّم وشرّف و عظّم مزيداً لايلحقه التنفيد ولاينقطع على التأبيد. وان اللّه تعالى اختص لنفسه بعد نبيّه(ص) من بريته خاصةً علاهم بتعليته وسمّاهم الى رتبته وجعلهم الدعاه بالحق اليه والادلاء بالارشاد عليه لقرن قرنٍ وزمن زمنٍ، انشأهم فى القِدم قبل كل مَذْرَوٍّ و مَبْرُوٍّ انواراً انطقها بتحميده والهمها شكره و تمجيده وجعلها الحجج على كل معترف له بملكه الربوبيه وسلطان العبوديه واستنطق بها الخرسات بانواع اللغات بخوعاً له، فانه فاطر الارضين والسماوات، واشهدهم خلقه، وولاّهم ما شاء من امره، جعلهم تراجم مشيته والسن ارادته عبيداً لايسبقونه بالقول وهم بامره يعملون، يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولايشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون، يحكمون باحكامه ويستنّون بسنته ويعتمدون حدوده ويودّون فرضه ولم يدع الخلق فى بُهم صُمّاً ولافى عمياء بكماء، بل جعل لهم عقولاً مازجّت شواهدهم وتفرقت فى هياكلهم وحقّقها فى

نفوسهم واستعبدلها حواسهم فقرر بها على اسماع ونواظر وافكار وخواطر، الزمهم بها حجته واراهم بها محجته وانطقهم عما شهد [تشهد] به بالسن ذَرِبه بما قام فيها من قدرته وحكمته وبين عندهم بها ليهلک من هلک عن بيّنه ويحيى من حىّ عن بيّنه وان اللّه لسميع عليم[انقال، 42] بصير شاهد خبير.

ثم ان اللّه تعالى جمع لكم معشر المؤمنين فى هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين، لايقوم احدهما الا بصاحبه، ليكمل عندكم جميل ضعه [ضيعته] ويقفكم على طريق رشده ويقفو بكم آثار المستضيئين بنور هدايته ويشملكم منهاج قصده و يوفر عليكم هنياً رفده، فجعل الجمعه مجمعاً ندب اليه لتطهير ما كان قبله وغسل ما كان اوقعته مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمؤمنين وتبيان خشيه المتقين ووهب من ثواب الاعمال فيه اضعاف ما وهب لاهل طاعته فى الايام قبله وجعله لايتم الا بالايتمار لما امر به، والانتهاء عما نهى عنه، والبخوع بطاعته فيما حثّ عليه وندب اليه فلا يقبل ديناً الا بولايه من امر بولايته ولاتنتظم اسباب طاعته الا بالتمسک بعصمه وعصم اهل ولايته.

فانزل على نبيه(ص) فى يوم الدوح ما بيّن به عن ارادته فى خلصائه وذوى اجتبائه وامره بالبلاغ و ترک الحفل باهل الزيغ والنفاق وضمن له عصمته منهم، وكشف من خبايا اهل الريب وضمائر اهل الارتداد ما رمز فيه، فعقله المؤمن والمنافق، فاعزّ معزّ وثبت على الحق ثابت، وازداد جهله المنافق وحميه المارق ووقع العَض على النواجد والغمز على السواعد. ونطق ناطق و نعق ناعق ونشق ناشق و استمر على مارقيته، ووقع الادغان من طائفه باللسان دون حقائق الايمان ومن طائفه باللسان وصدق الايمان، وكمّل اللّه دينه واقر عين نبيه(ص) والمؤمنين والمتابعين، وكان ما

قد شهده بعضكم وبلغ بعضكم وتمت كلمه اللّه الحسنى على الصابرين ودمّر اللّه ما صنع فرعون وهامان وقارون وجنوده [هم] وما كانوا يعرشون ويقيت حثاله من الضلال لايألون الناس خبالاً يقصدهم اللّه فى ديارهم ويمحو اللّه آثارهم ويبيد معالمهم ويعقبهم عن قرب الحسرات ويلحقهم بمن بسط اكفهم ومد اعناقهم ومكنهم من دين اللّه حتى بدلوه ومن حكمه حتى غيّروه وسيأتى نصراللّه على عدوّه لحينه واللّه لطيف خبير وفى دون ما سمعتم كفايه وبلاغ. فتاملوا رحمكم اللّه ما ندبكم اللّه اليه وحثّكم عليه واقصدوا شرعه واسلكوا نهجه ولاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله.

ان هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج، ورفعت الدرج، ووضحت الحجج وهو يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح ويوم كمال الدين و يوم العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود ويوم تبيان العقود عن النفاق والجحود، ويوم البيان عن حقائق الايمان، ويوم دحر الشيطان، ويوم البرهان، هذا يوم الفصل الذى كنتم توعدون، هذا يوم الملاء الاعلى الذى انتم عنه معرضون، هذا يوم الارشاد، ويوم محسنه العباد، ويوم الدليل على الرّداد، هذا يوم ابدى خفايا الصدور ومضمرات الامور، هذا يوم النصوص على اهل الخصوص، هذا يوم شيت، هذا يوم ادريس، هذا يوم يوشع، هذا يوم شمعون، هذا يوم الأمن والمأمون، هذا يوم اظهار المصون من المكنون، هذا يوم ابلاء السرائر، فلم يزل عليه السلام يقول: هذا يوم هذا يوم، فراقبوا اللّه عزّ وجلّ واتقوه واسمعوا له واطيعوه، واحذروا المكر ولاتخادعوه وفتّشوا ضمائركم ولاتواربوه، و تقربوا الى اللّه تعالى بتوحيده، وطاعه من امركم ان تطيعوه ولاتمسكوا الكوافر، ولايجنح بكم الغى فتضلوا عن سبيل الرشاد باتباع اولئک الذين ضلّوا واضلّوا، قال اللّه عزّ من قائل فى طائفه ذكرهم

بالذم فى كتابه: «انا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعناً كبيراً» [احزاب،67و68] ،وقال اللّه تعالى: «واذ يتحاجون فى النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعاً فهل انتم مغنون عنّا من عذاب اللّه من شئ قالوا لو هدانا اللّه لهديناكم»1.

افتدرون الاستكبار ماهو؟ هو ترک الطاعهلمن امروا بطاعته، والترفع على من ندبوا الى متابعته والقرآن ينطق من هذا عن كثير، ان تدبّره متدبّر، زجره ووعظه، واعلموا ايها المؤمنون انّ اللّه عزّ وجلّ قال: «ان اللّه يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً كانهم بنيان مرصوص» [صفّ،4] ، اتدرون ما سبيل اللّه ومن سبيله؟ ومن صراط اللّه؟ ومن طريقه؟ أنا صراط اللّه الذى من لم يسلكه بطاعه اللّه فيه هوى به الى النار، وأنا سبيله الذى نصبنى للاتباع بعد نبيه(ص) أنا قسيم الجنه والنار، وأنا حجه اللّه على الفجار والابرار وأنا نور الانوار، فانتبهوا من رقدهِ الغفله وبادروا بالعمل قبل حلول الأجل وسابقوا الى مغفره من ربكم قبل ان ليضرب بالسور بباطن الرحمه وظاهر العذاب. فتنادون فلا يسمع نداءكم وتضجّون فلا يحفل بضجيجكم وقبل ان تستغيثوا فلا ثغاثوا.

سارعوا الى الطاعات قبل فوت الاوقات، فكان قد جاءكم هادم اللذات فلا مناص نجاءٍ ولامحيص تخليص. عودّوا رحمكم اللّه بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعه على عيالكم والبرّ باخوانكم والشكر للّه عزّ وجلّ على ما منحكم واجمعوا يجمع اللّه شملكم وتبارّوا يصل اللّه الفتكم، وتهادوا نعم اللّه كما مناكم [وتهانوا نعمه اللّه كما هناكم] بالتواب فيه على اضعاف الاعياد قبله او بعده الاّ فى مثله والبرّ فيه يثمر المال ويزيد فى العمر والتعاطف فيه يقتضى رحمه اللّه وعطفه وهيّوا لاخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد من جودكم

وبما تناله القدره من استطاعتكم واظهر البشر فيما بينكم والسرور فی ملاقاتكم والحمدللّه علی ما منحكم وعودوا بالمزيد من الخير علی اهل التأميل لكم وساروا بكم ضعفاءكم فی ماكلكم وماتناله القدره من استطاعتكم وعلی حسب امكانكم. فالدرهم فيه بمأه الف درهم والمزيد من اللّه عزّ وجلّ.

وصوم هذا اليوم مما ندب اللّه تعالی اليه وجعل الجزاء العظيم كفاله عنه حتّی لو تعبّد له عبدٍ من العبيد فی الشبيبه من ابتداء الدنيا الی تقضيها، صائماً نهارها، قائماً ليلها، اذا اخلص المخلص فی صومه لقصرت اليه الدنيا عن كفايه، ومن اسعف اخاه مبتدءً وبرّه راغباً فله كاجرِ من صام هذا اليوم وقام نهاره. ومن فطر مؤمناً فی ليلته فكانما فطر فئاماً وفئاماً يعده ها بيده عشره.فنهض ناهض وقال: و ما الفئام؟

قال: مأه الف نبی و صديق و شهيد،فكيف بمن تكفّل عدداً من المؤمنين والمؤمنات، وأنا ضمينه علی اللّه تعالی الأمان من الكفر والفقر، وان مات فی ليلته او يومه او بعده الی مثله من غير ارتكاب كبيره فاجره علی اللّه تعالی، ومن استدان لاخوانه واعانهم، فأنا الضامن علی اللّه ان بقاه قضاه وان قبضه حمله عنه واذا تلاقيتم فتصافحوا بالتسليم وتهانوا النعمه فی هذا اليوم وليبلغ الحاضر الغايب والشاهد البائن وليعد الغنی علی الفقير، والقوی علی الضعيف، امر فی رسول اللّه(ص) بذلک، ثم اخذ صلی الله عليه وآله [عليه السلام] فی خطبه الجمعه وجعل صلاه جمعته صلاه عيده وانصرف بولده وسيعتد الی منزل ابی محمّد الحسن بن علی(ع) بما اعدله من طعام وانصرف غنيهم وفقيرهم برفده الی عياله.2

نگاهی گذرا به مفاد خطبه به عنوان سند جهانی اسلام

امام اميرالمؤمنين(ع) در يكی از روزهای جمعه كه مصادف با روز عيد غدير بوده است، خطبه ای ايراد می كند

که با حمد و ثنای الهی و با کلمات و جملاتی پر معنا و شهادت به وحدانیت ذات اقدس اله و بیان برخی از صفات ثبوتیه و سلبیه او، شروع می شود، و پس از تشریح اهمیت نبوت و رسالت، و بیان این که گواهی به نبوت، قرین اعتراف به لاهوتیت خداست، به بیان مسئله امامت و مقام امامان(ع) می پردازد و درباره جایگاه واقعی ائمه، خلقت و نشأت وجودی آنها و دیگر ویژگی هایشان سخن می گوید.

در ادامه به نقش پراهمیت خود می پردازد و در کنار حجت ظاهر، شاهدی دیگر را بر حقانیّت خود مطرح می فرماید. پس از آن، اهمیت روز جمعه و عید غدیر را خاطر نشان می سازد و فلسفه روز جمعه و اعمال مستحب آن را بیان می نماید. آنگاه به ارتباط توحید، نبوت و ولایت و دین با یکدیگر اشارت می کنند و آثار و ثمرات معرفی ولیّ، در واقعه غدیر را به تفصیل بیان کرده و با تعابیری بلند به تفسیر آن می پردازد. پس از آن نصایح و پندهای ارزشمندی می دهد و با استناد به آیات قرآن مردم را به اطاعت خدا و رعایت تقوا و دوری از گناه تشویق می نماید. سپس در بیان معنای استکبار، استکبار را سرپیچی از پیروی کسی که می بایست اطاعت شود می داند و به تفسیر «طریق»، «صراط» و «سبیل اللّه» می پردازد و می فرماید: صراط منم، سبیل اللّه منم، نورالانوار منم و....

در پایان خطبه بار دیگر مردم را به اخلاق فردی، اجتماعی، مالی و... سفارش می کند و استحباب روزه روز غدیر و پاداش بس عظیم

آن را یادآور می شود.

گوینده این سخنان کسی است که همه ملل اسلام به علم، فضل، کمال، مقام والا و عدالت و تقوایش اعتراف دارند؛ از این روی جای دارد همگان به این خطبه به عنوان «سند جهانی اسلام» بنگرند و بدان احتجاج کنند، و به برکت آن، شبهه های اعتقادی خود را رفع کنند و مرزبندی های ساختگی میان فرقه ها را بردارند، پیوند وثیق میان توحید، نبوت، رسالت و امامت را درک کنند و براساس آن عقاید، احکام و معارف را از باب حکمت و علم نبی دریافت دارند.

خطبه غدیریه در منابع روایی

این خطبه اگرچه در کتب اربعه اول یافت نمی شود، اما در دیگر منابع معتبر وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم.

1 مصباح المتهجد وسلاح المتعبد: به حسب ظاهر مرجع اصلی این روایت «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» تألیف شیخ طوسی، مؤلف کتابهای «استبصار» و «تهذیب الاحکام»، از کتب اربعه است، که نویسنده مقاله نیز روایت را از تصویر نسخه خطی آن نقل می کند.3

2 منابع دیگر: پس از شیخ طوسی، دیگر نویسندگان، مؤلفان جوامع روایی و ادعیه، این روایت را با واسطه و یا بی واسطه از شیخ طوسی و «مصباح المتهجد» نقل کرده اند، که برخی از آنها تمام خطبه را نقل کرده اند و بعضی تنها به نقل پاره هایی از آن بسنده کرده اند.

الف: منابعی که همه خطبه را نقل کرده اند

1. اقبال الاعمال: رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس (متوفای664)، تمام این خطبه را در کتاب «اقبال الاعمال» نقل کرده است، یادآوری می کنیم ابن طاووس این روایت را به سند خود از شیخ طوسی

و با همان سند شیخ با اندک تفاوتی در بعضی از کلمات نقل می کند.4

2. مصباح کفعمی:شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی ابن الحسن ... الکفعمی (متوفای905)، این خطبه را از «مصباح المتهجد»، در کتاب خود به نام «جنه الامان الواقیه وجنه الایمان الباقیه» معروف به «مصباح کفعمی» با کمی تفاوت آورده است.5

3. بحارالانوار: علامه ملا محمّد باقر مجلسی، این خطبه را از «مصباح الزائر»، تألیف سید ابن طاووس، صاحب «اقبال الاعمال»، و به طور کامل در «بحارالانوار» نقل کرده است، لکن با نسخه «مصباح المتهجد» اندکی تفاوت دارد.6

4. مصباح الزائر: از آنجا که علامه مجلسی این خطبه را از «مصباح الزائر» نقل می کند بی شک این کتاب نیز از جمله منابعی است که خطبه را به طور کامل ذکر کرده است، ولی باید توجه داشت که چون مؤلف «اقبال الاعمال»، «مصباح الزائر» یک نفر است و کتاب اخیر اولین تألیف سید ابن طاووس است، ممکن است این دانشمند آنچه را که در «اقبال الاعمال»، نقل کرده است همان باشد که در «مصباح المتهجد» بیان داشته است.

5. مسند الامام الرضا(ع): مؤلف این اثر، متن کامل خطبه را از کتاب «مصباح المتهجد» نقل کرده است.7

ب: منابعی که تنها به نقل پاره هایی از خطبه بسنده کرده اند

1. مناقب ابن شهر آشوب: رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای588)، بخش کمی از این خطبه را در کتاب خود به نام «مناقب آل ابی طالب» نقل کرده است.8

2. وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی بخشهایی از این روایت را که در ارتباط با استحباب روزه عید غدیر است از کتاب «مصباح المتهجد»، در کتاب الصوم

«وسائل الشیعه» با ذکر سند نقل کرده است.9

3. تفسیر نورالثقلین: محدث مفسر عبدعلی حویزی، پاره هایی از این خطبه که در اهمیت عقل و خرد و کارایی آن است و مشتمل بر آیه شریفه لیهلک من هلک عن بیّنه...(انفال،42) است، ذیل همین آیه، و بخشی دیگر را به مناسبت آیه لاتمسکوا بعصم الکوافر...(ممتحنه،10) را در جای دیگر آورده است.10

4. جامع احادیث الشیعه: در این مجموعه که زیر نظر آیه اللّه العظمی بروجردی، تدوین گردیده است، به مناسبت استحباب روزه در روز هجدهم ذو الحجه، بخشی از خطبه را که مربوط به روزه و صدقه است، نقل شده است.11

5. الغدیر:

علامه امینی در کتاب «الغدیر» به ذکر بخشهایی از این خطبه که مشتمل بر واژه «عید» است به مناسبت «عید الغدیر العتره» پرداخته است.12 علامه امینی اگرچه خود تصریح نمی کند که خطبه را از کدام منبع نقل کرده است، ولی از قراین و شواهد و بویژه از پاورقی کتاب بخوبی معلوم می شود که آن را از «مصباح المتهجد» نقل کرده است.

پژوهشی در سند خطبه

شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» زیر عنوان «خطبه امیرالمؤمنین یوم الغدیر» می نویسد:

...اخبرنا جماعه عن ابی محمّد هارون بن موسی التلعکبری، قال حدثنا ابوالحسن علی بن احمد الخراسانی الحاجب فی شهر رمضان سنه سبع وثلاثین وثلاث مأه، قال حدثنا سعید بن هارون ابو عمرو المروزی وقد زاد علی الثمانین سنه، قال حدثنا الفیاض بن محمّد بن عمر الطوسی بطوس سنه تسع وخمسین ومأتین وقد بلغ التسعین، انه شهد ابا الحسن علی بن موسی الرضا(ع) فی یوم الغدیر و بحضرته جماعه من خاصته وقد احتبسهم للافطار... وهو یذکر فضل الیوم وقِدمه فکان

من قوله(ع) حدثنی الهادی [الکاظم(ع)] ابی، قال حدثنی جدّی الصادق(ع) قال حدثنی الباقر(ع)، قال حدثنی سید العابدین(ع) قال حدثنی ابی الحسین(ع) قال: اتفق فی بعض سنتی امیرالمؤمنین الجمعه والغدیر فصعد المنبر علی خمس ساعات من نهار ذلک الیوم فحمد اللّه واثنی علیه حمداً لم یسمع مثله....

شیخ طوسی آنگاه خطبه غدیریه را تا پایان نقل می کند.13

1 بررسی رجال و سند روایت

سلسله سند این روایت از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آن سلسله ذهبیه است که از امام هشتم، علی بن موسی الرضا(ع) شروع و با واسطه ائمه معصومین(ع) به امام امیرالمؤمنین(ع) منتهی می شود که تنها به جهت تبرک و تیمن، نام مبارک آنها ذکر شد. اما بخش دوم سند از شیخ طوسی و کتاب «مصباح المتهجد» آغاز و به «فیاض بن محمّد» منتهی می شود که محور پژوهش در این بخش از مقاله است.

2 اهمال در روایت

این حدیث از نظر علم رجال و علم درایت، از روایتهای «مهمل» به شمار می رود، چرا که تعریف روایت مهمل به طور کامل بر این روایت منطبق است.

علمای رجال و درایت، در تعریف خبر مهمل گفته اند:مهمل، روایتی است که برخی از رجال سند آن در کتابهای رجالی ذکر نشده باشد و یا اگر ذکر شده وصفی از آن نشده باشد.14

ارباب رجال درباره رجال سند این روایت به جز «هارون بن موسی» که مدح و توثیق شده و با تعابیری چون، وجه، ثقه، معتمد، جلیل القدر، عظیم المنزله وعدیم النظیر یاد شده است،15 از دیگران ذکری به میان نیاورده اند و وصفی چه مدح و چه ذم و قدح درباره آنها نگفته اند. مراجعه به

جوامع رجالی و سخن علامه نمازی شاهرودی گواه بر این گفته است. وی تصریح دارد که علمای رجال از علی بن احمد، سعید بن هارون و فیاض بن محمّد طوسی سخنی به میان نیاورده اند.16 بنابراین، روایت مهمل است اما این باعث آن نمی شود که دست از روایت شسته و بدان توجهی نکنیم، چرا که میان دانشمندان علم رجال و درایت گفتار یکسان و هماهنگی وجود ندارد، و اتفاق و اجماعی بر میزان اعتبار روایت مهمل در بین نیست و در این باره دست کم سه نظریه وجود دارد.

آراء دانشمندان درباره روایت مهمل

1 روایت مهمل بسان روایت مجهول: این سخنی است که به شهید ثانی، مجلسی و ممقانی نسبت می دهند که گفته اند: مجهول اعم از روایتی است که تصریح به مجهول بودن آن شده باشد و روایتی که مدحی و قدحی درباره آن ذکر نشده باشد.17

ممقانی ضمن این که روایت مهمل و مجهول را جزء اقسام خبر ضعیف می شمارد می افزاید: در «لب اللباب»18 نیز این قسم از روایات در حکم ضعیف دانسته شده است.19

2 مهمل، مجهول لغوی است: این گفته محمّدباقر استرآبادی در «رواشح» است، که معتقد است مجهول بر دو قسم است: مجهول اصطلاحی، یعنی روایتی که پیشوایان رجال نسبت به یکی از راویان آن حکم به جهالت نموده باشد، و مجهول لغوی یعنی روایتی که از راوی آن در کتابهای رجالی نام برده نشده است. در قسم اول مسلماً روایت ضعیف است ولی در قسم دوم نمی توان حکم به ضعف و صحت نمود.20

3 روایت مهمل جزء روایت ممدوح است: این عقیده علامه حلی و ابن داود (محمّد بن احمد بن

داود) و گذشتگان از رجالیان است. مولف «قاموس الرجال» می نویسد:

علامه، مهمل را اصلاً عنوان نکرده و ابن داود نیز آن را در جزء اول کتاب و در شمار روایتهای ممدوح ذکر کرده است.

مفهوم این کار این است که به روایت مهمل عمل می کرده اند همانند عمل به خبر ممدوح.

مؤلف«قاموس الرجال» با تعبیر «هو الحق الحقیق بالاتباع و علیه عمل الاصحاب» آن را تایید می کند.21

در نتیجه باید گفت، از آنجا که نسبت به رجال روایت مهمل تصریحی بر جهل و قدح نشده است و میان دانشمندان نیز سخن یکسانی در بی ارزشی روایت مهمل وجود ندارد، و از سوی دیگر علامه مجلسی با فرض بی اعتباری و ضعف روایت مهمل، این خطبه را در «بحارالانوار» نقل کرده است می توان آن را تلقی به قبول کرد، بویژه اینکه بزرگانی چون شیخ طوسی، ابن طاووس، کفعمی، حرّ عاملی و امینی این خطبه را نقل کرده اند.

شکوه غدیر در نگاه علی علیه السلام

در این بخش به پاره های از خطبه غدیریه که درباره معرفی روز غدیر و بیان عظمت و شکوه آن است، اشارت می شود.

1 روز غدیر، عید بزرگ:

«ان اللّه جمع لکم معشر المؤمنین، فی هذا الیوم عیدین عظمین کبیرین». آن گونه که پیش از این نیز یادآوری شد، هنگامی که امام(ع) این خطبه را ایراد فرمود، روز غدیر مصادف با روز جمعه بوده است، به همین دلیل تعبیر به «عیدین» کرده و هر دو را به عظمت و بزرگی یاد کرده است. این خود بهترین دلیل بر «تعیّد» روز هجدهم ذو الحجه و برگزاری مراسم جشن و سرور و بزرگداشت آن است.

در عید بودن روز غدیر، روایات متعددی

از پیامبر(ص) و امامان شیعه(ع) به ما رسیده است، از جمله در روایتی از پیامبر(ص) می خوانیم که فرمود:

یوم غدیرخم افضل اعیاد امتی.22

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود:

نه یوم عید و فرح و سرور.23

و یا می فرماید:

اشرف و اعظم اعیاد است.24

نویسنده «الغدیر»، از برخی بزرگان از دانشمندان اسلام چون ابو ریحان بیرونی، ابن طلحه شافعی و ابن خلکان نقل می کند که از این روز با نام «عید» یاد کرده اند.25

2 روز بیان اراده خدا و روز بلاغ:

«فانزل اللّه علی نبیه فی یوم الدوح ما بیّن به عن ارادته فی خلصائه وذوی اجتبائه وامره بالبلاغ...». «واژه دوح»، جمع «دوحه» به معنای درختان بزرگ و تنومند است،26 این بخش از خطبه در حقیقت بیانگر موقعیت جغرافیای تاریخی غدیر است. امام(ع) می فرماید، آن روز زیر درختان تنومند، آیاتی نازل شد که مبیّن اراده خدا برای بندگان خالص، مخلص و برگزیده اوست.

در آن روز که هجدهم ذو الحجه بود جبرئیل فرود آمد و آیه یا ایها الرسول بلغ... را بر پیامبر(ص) نازل کرد، و آن حضرت را مأمور به تبلیغ امری کرد که بین خدا وپیامبر(ص) وجود داشت وآن ولایت علی(ع) است.27

از جمله بلغ ما انزل الیک بخوبی روشن می شود که پیش از آن ولیّ امر تعیین شده بود و آن روز تنها برای معرفی و ابلاغ بوده است.

3 غدیر روز بزرگ، روز گشایش، روز تکامل ...:

«ان هذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج ورفعت الدرج ووضحت الحجج». عظمت این روز بدان جهت است که ظرف ظهور اراده الهی و زمان ابلاغ

پیام الهی و آثار مترتب بر آن است؛ روزی است که

گشایش و فرج حاصل شد، چرا که نگرانی امت اسلام نسبت به زمان پس از پیامبر را برطرف کرد و بدانها امید بخشید؛ روزی که نردبان تکامل افراشته شد و با طرح مسئله امامت و معرفی امام، دین به کمال لازم خود رسید، روزی که حجت ها آشکار شد و بر همگان اتمام حجت گردید.

4 روز پرده برداری از مقام امامت:

«هذا یوم الایضاح والافصاح عن المقام الصراح». «افصاح» به معنای اظهار کردن و مرادف با «ایضاح» است، و صراحت به معنای خالص بودن چیزی از تعلقات است، و سخن صریح از همین باب است بدان جهت که اظهار و تأویل ندارد.28 اما مقام صراح یعنی جایگاه پاکی، پیراستگی، و منظور از آن مقام عصمت و امامت است که در روز غدیر از آن پرده برداری شد و امام برای همگان مشخص شد تا دیگر بهانه ای برای منافقان و دو رویان نباشد که پیامبر(ص) به صراحت کسی را معرفی نکرده است.

5 روز کامل شدن دین:

«ویوم کمال الدین ...»، روزی است که دین خداوند کامل شد. کاری که در روز غدیر صورت گرفت آنچنان از اهمیت برخوردار بود که حق تعالی در شأن آن فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم، کاری که اگر صورت نمی گرفت، نه تنها دین به مرحله کمال خود نمی رسید که در حقیقت اصل رسالت نیز ابلاغ نشده بود، فان لم تفعل فما بلغت رسالته از این روی علی(ع) نیز خود فرمود: وکمل اللّه دینه....

6 روز پیمان بستن:

«ویوم العهد المعهود»، روز پیمانِ بسته شده است، پیمانی که پیامبر(ص) پس از گرفتن اقرار و اعتراف از مردم مبنی بر اینکه پیامبر حتی از

خود مردم نسبت به خودشان، بر آنها اختیار و حق دارد و مردم نیز آن را تأیید کردند.

ایها الناس من اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: اللّه ورسوله اعلم. قال: ان اللّه مولای وانا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلی مولاه.29

ممکن است عهد معهود اشاره به عهدی باشد که در آغاز خلقت از انسان گرفته شد، واذ اخذ ربک من بنی آدم...(اعراف،172)، چرا که در دعای غدیر می خوانیم که علی(ع) فرمود: «وجددت لنا عهدک و ذکرتنا میثاقک المأخوذ منا فی ابتداء خلقک ایانا».30

7 روز شهود و حضور:

«ویوم الشاهد والمشهود». این تعبیری است که قرآن درباره قیامت به کار برده است،31 به این معنا که شاهدْ پیامبر و مشهود، قیامت است، شاهدْ انسانها و مشهود، اعمال آنان است، شاهد ملائکه و مشهود، قرآن است و شاهدْ پیامبر و مشهود، علی(ع) است.

به کار بردن این تعبیر درباره روز غدیر، مفید همین معناست که پیامبر، شاهد و علی، مشهود است. پیامبر(ص) شهادت به ولایت علی(ع) داد و انسانها و فرشتگان بر این امر گواهی دادند. تاریخ نیز گواهی داد که گروهی به دلیل نیل به مقام ولایت به علی(ع) تبریک و تهنیت گفتند، لکن پس از چندی و در ظرف تنها چند ماه آن را زیرپا گذاشتند.

8 روز نمایش قرارها از دورویی ها:

«یوم تبیان العقود عن النفاق والجحود». روزی که خط حق از جریان نفاق مشخص شد، روزی که باعث شد حامیان واقعی از مدعیان دروغین جدا شوند؛ آنان که حقایق را آگاهانه انکار کردند و نفاق خود را در عمل آشکار ساختند، علی(ع) در متن خطبه فرمود: «وکشف خبایا اهل الریب

وضمائر اهل الارتداد، وقع الاذعان من طائفه باللسان دون حقائق الایمان و من طائفه باللسان وصدق الایمان».

9 روز بیان حقایق:

«ویوم البیان عن حقائق الایمان». روزی که خط ایمان از دیگر خطوط ممتاز شد، کسانی که تا آن روز ادعای ایمان به خدا و اطاعت از پیامبر را داشتند، در آن روز درونشان آشکار شد. در آن روز همه دانستند که اگر واقعاً معتقد به اطیعوا اللّه واطیعوا الرسول هستند باید از اوامر خدا و پیامبر و از جمله ولی امر، علی بن ابی طالب(ع) که مصداق بارز و اَتم اطاعت از خدا و رسول است نیز پیروی کنند.

اینجا بود که با نصب علی(ع) و نقش بر آب شدن نقشه ها و برباد رفتن خواب و خیالها، حقایق را انکار کردند و مصداق قل لم تؤمنوا(حجرات،14) شدند، چرا که ایمان فقط گفتن شهادتین نیست، بلکه پذیرش ولایت، حقیقت آن است که باید در قلب تجلی و در عمل جلوه نماید.

10 روز راندن شیطان:

«یوم دحر الشیطان». «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن است.32 در روز غدیر با کامل شدن دین، شیطان نیز برای دومین بار رانده شد، شیطان که از دین کامل و حقیقت ایمان دل خوشی ندارد، دوست می داشت دین، ناتمام و ابتر بماند و به کفار وعده می داد که با مرگ پیامبر(ص) نفس راحتی می کشند، با واقعه غدیر، وسوسه ها، توطئه ها و نقشه ها، نقش بر آب شد و همان گونه که کافران مأیوس و نومید شدند (الیوم یأس الذین کفروا من دینکم مائده،5)، شیطان نیز مأیوس و رانده درگاه الهی شد؛ همو که راضی به خلافت انسان برای خدا

نبود و با سجده نکردن طرد و رجم شد، راضی به خلافت علی(ع) برای پیامبر(ص) نیز نبود و از این رو مدحور گردید. از این روست که در حدیثی از امام رضا(ع) می خوانیم که فرمود:یوم مرغمه الشیطان.33

11 روز برهان:

«یوم البرهان». قرآن کریم، یهود و نصارا را که مدعی انحصار بهشت بودند و می گفتند جز ما کسی به بهشت نمی رود (وقالوا لن یدخل الجنه الامن کان هوداً او نصاری بقره،112)، محکوم می کند و آنان را به استدلال فرا می خواند و می فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین(بقره،112). روز غدیر دلیل حقانیت اهل ولایت و رهروان امام و ولی اللّٰه الاعظم و منصوب الهی است، و دلیل و برهانی است که تاریخ، حدیث و تفسیر گواه آن است. دیگران اگر مدعی هستند باید اقامه دلیل کنند و برهان بیاورند.

12 روز داوری:

«هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون»، روز غدیر روز جدایی حق از باطل است و این عبارت امام(ع) در حقیقت تشبیهی از غدیر به قیامت است و یا به عبارت صحیح تر تاویل به آن است، که قرآن فرمود: هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون(صافات،2) و نیز فرمود: وهذا یومکم الذی کنتم توعدون(انبیاء،103).

در این تشبیه و تأویل دو نکته وجود دارد: اوّل این که آن گونه که روز قیامت حق از باطل جدا می شود و اهل حقیقت و ایمان روانه بهشت می شوند و گروه باطل به سوی دوزخ برده می شوند، روز غدیر نیز فرقه ناجیه، مؤمنان به ولایت هستند و در صراط مستقیم که همان امام مفترض الطاعه است (انا سبیله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیّه) قرار

دارند، و جز آنها که از حق و ولایت اعراض کرده اند، دوزخی اند.

دوم این که کفار و مشرکان انتظار وقوع قیامت را نداشتند و می پنداشتند که واقعیت ندارد؛ دشمنان ولایت نیز انتظار چنین روزی را نداشتند و نمی پنداشتند که خداوند وصی و جانشینی برای پیامبر(ص) تعیین و نصب کنند، اما با حیرت تمام مشاهده کردند که خداوند خود داوری کرد و امام و ولی را تعیین نمود و پیامبر(ص) را مأمور به ابلاغ آن فرمود.

13 روز فرشتگان:

«هذا یوم الملاء الاعلی الذی انتم عنه معرضون»، غدیر روز فرشتگان والامقام در عالم بالاست. این فقره از خطبه، برگرفته از کلام الهی است که فرمود: لایسمعون الی الملأ الاعلی(صافات،8). به کار بردن این تعبیر بیانگر آن است که در این روز فرشتگان به امر الهی فرود آمده و چنین مأموریتی را برای پیامبر(ص) آوردند، پس از، آن نیز طبق روایت رضوی در عالم فرشتگان محفل انس برگزار می شود که فرمود:

وهو الیوم الذی یامر جبرئیل ان ینصب کرسی کرامه بازاء بین المعمور ویصعده جبرئیل وتجتمع الیه الملائکه من جمیع السموات.34

و نیز می فرماید:ان یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض.35

اما معاندان نمی توانند و یا نمی خواهند این معنا را درک کنند، از این روی امر مهم الهی را از صقع ربوبی و ملأ اعلی تنزل داده و به یک امر بشری تبدیل کردند.

14 روز رهنمون:

«هذا یوم الارشاد». غدیر، روزی است که خداوند به وسیله پیامبر(ص) مردم را به مسیر آینده شان راهنمایی کرد، حقایق را گفت، ولیّ امر را معرفی کرد، و با بدرقه کردن آن با دعای معروف اللّهمّ وال من والاه

وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه36 راه ولایت و مسیر عداوت، طریق حب و بغض مردم را مشخص فرمود. پیامبر(ص) ارشاد کرد و رهنمون داد، مسیر آینده را روشن کرد، اما امت چه کرد؟

15 روز آزمون:

«ویوم محنه العباد»، «محنت» به معنای آزمودن است و «امتحان» نیز از همین باب است. روز غدیر روز آزمایش بندگان بود، روزی که خداوند، ولی و پذیرش ولایتش را وسیله آزمودن انسانها قرار داد، هر که آن را پذیرفت و بدان پای بند بود، سرفراز از بوته آزمایش درآمد، و هر که آن را رفض کرد هر چند در آن هنگام تبریک گفت در این امتحان پذیرفته نشد، چرا که نفی ولایت در حقیقت رها کردن رسالت و ترک توحید است.

16 روز پیشاهنگان:

«یوم الدلیل علی الرواد». «رواد» جمع «راید» به معنای پیش قراول است، این عبارت ممکن است بدین معنا باشد که علی(ع) که خود از پیشگامان ایمان و اسلام است (اول من آمن به، اول من اسلم37) و گوی سبقت را در این میدان از دیگران ربوده است (که فرمود «والسابقون السابقون اولئک المقربون واقعه،10و11)38،به این روز و واقعه غدیر بر فضایل خود استدلال می کند و می گوید: روز غدیر که روز ولایت و معرفی ولی است دلیلی است بر شناخت پیشگامان و پیشاهنگان. پیشگام در ایمانِ به رسالت، پیشاهنگِ در امامت و صدر الائمه است.

17 روز هویدا شدن نهانها:

«هذا یوم ابدی خفایا الصدور ومضمران الامور». در این بخش از خطبه دو احتمال وجود دارد.یکی گوشزد کردن مجدد جریان نفاق و دورویيهای مذموم که پیش از این بدان اشارت فرمود.

دیگر، آشکار شدن اسرار ممدوح؛ یعنی

روزی که خداوند، راز بین خود و رسولش را آشکار کرد، در آن روز پیامبر(ص) سرّی را که خداوند در درونش به ودیعت نهاده بود و پیامبر از افشای آن در هراس بود، با تضمین بر تأمین آن را آشکار کرد. (بلغ ما انزل الیک من ربک ... واللّه یعصمک من الناس). شاید ترکیب «مضمرات الامور» مؤید همین معنا باشد.

18 روز شناسایی خاصان:

«هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص». پیامبر مکرم(ص) از آغاز بعثت تا حجه البلاغ، بارها به اشاره و کنایه به معرفی علی(ع) پرداخته بود، در حدیث «یوم الانذار»، در حدیث منزلت و ... اما در جریان غدیر بدون هیچ پرده پوشی و به دور از هر گونه کنایه و اشاره و با صراحت تمام به معرفی علی(ع) به عنوان ولی امر مسلمین پرداخت و راه هرگونه توجیه را مسدود کرد زیرا که فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». از این روست که امام می فرماید: غدیر روز تنصیص است روز معرفی خاصان (علی) با سخن صریح است.

19 روز اوصیا و انبیا:

«هذا یوم شیث، هذا یوم ادریس، هذا یوم یوشع، هذا یوم شمعون». در این بخش از خطبه امام به تعلق روز غدیر به برخی از انبیا و اوصیا چون ادریس، شیث، یوشع و شمعون اشارت می کند، قرآن کریم درباره ادریس می فرماید: واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً(مریم،56).

شیث، به حسب تاریخ، وصی حضرت آدم بوده است؛ یوشع نیز جانشین حضرت موسی(ع)،39 و شمعون جانشین حضرت عیسی(ع) بوده است.40 در ادامه روایت می خوانیم که روز غدیر به آدم (قبول توبه)، ابراهیم (نجات از آتش)، هارون (جانشینی از موسی) و عیسی(ع)

تعلّق دارد.41

گویا روز غدیر یادآور نقاط حساس در نبوت و وصایت است که بسیاری از انبیا از جمله پیامبر اسلام(ص) در آن تعیین جانشین کرده اند.

20 روز آسایش و آسودگی:

«هذا یوم الامن و المأمون». قبل از واقعه غدیر، نگرانیهایی نسبت به آینده اسلام وجود داشت و حتی از پیامبر(ص) نیز چنین نگرانی یی ابراز می شد، چرا که در حدیث ثقلین و خطبه حجه الوداع فرمود: «فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین» اما پس از جریان غدیر می بینیم این نگرانی به سرور و شادی مبدل می شود که فرمود:

اللّه اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمه ورضی الرب برسالتی والولایه لعلی من بعدی.42

علی(ع) نیز در همین خطبه فرمود: «واقر عین نبیه والمؤمنین والتابعین»، افزون بر این که خداوند برای پیامبر(ص) نسبت به پیامدهای غدیر، امنیت و آسایش را تضمین کرد: «وضمن له عصمته منهم» که از این جهت نیز غدیر روز آسودگی است.

21 روز گنج پنهان:

«هذا یوم اظهار المصون من المکنون». غدیر روزی است که آنچه در نهان نگهداری می شد، علنی گردید، و این همان امر مهم ولایت است. تعبیر به «المصون من المکنون» بیانگر آن است که حادثه غدیر برنامه ای نبوده است که خلق الساعه پدید آمده باشد، بلکه پیش از فرا رسیدن این برهه از زمان در مکنون (صندوقچه) حفظ شده علم الهی و سینه پیامبر(ص) وجود داشته است و روز غدیر تنها ظرف اعلان آن است.

22 روز آشکار شدن رازها:

«هذا یوم ابلاء السرائر». این قسمت از خطبه تعبیر دیگری از بیانی است که قبلاً بیان شده بود، در حقیقت امام با توجه به اهمیت این اعلان، آن را به چند گونه

بیان کرده است. یک بار فرمود: «یوم الایضاح»، بار دیگر گفت: «یوم ابدی خفایا الصدور و مضمرات الامور»، و در مرتبه بعد فرمود: «اظهار المصون» و بالاخره در آخر فرمود: «ابلاء السرائر»؛ روزی که اسرار درون اعم از کفر و ایمان، بغض و حب، شر و خیر، ریا و اخلاص و... آشکار شد.

تعبیر اخیر برگرفته از وصف قیامت است که قرآن بدان اشارت دارد و می فرماید: یوم تبلی السرائر(طارق،9). تشبیه روز غدیر به روز قیامت می تواند بیانگر این نکته باشد که آن گونه که روز قیامت اعلان نهایی پایان دوره ای از حیات و آغاز حیاتی دیگر است، غدیر نیز به نوبه خود اعلان پایان دوره ای از هدایت و ارشاد (به صورت نبوت) وآغاز دوره ای دیگر در شکل امامت است و ویژگی جاودانگی دین را تضمین می کند.

نکته پایانی

از آنچه گذشت، روشن شد که جریان غدیر، تنها رخدادی تاریخی و یا گذرگاهی جغرافیایی و یا بحثی روایی و یا مسئله ای سیاسی نیست و حتی به رغم تصور عموم، حدّ فاصل میان شیعه و سنی در مسئله امامت نیست؛ زیرا اختلاف نظر میان این دو فرقه بر سر وقوع حادثه تاریخی غدیر، یا صدور روایت آن و یا لزوم وجود امام و رهبر نیست، که همگان بر آن ها اتفاق نظر دارند؛ آنچه در این رهگذر مورد نقض و ابرام فریقین است، لزوم تنصیصی بودن نصب امام و ولیّ به همان وجه که در نبوت و رسالت است، می باشد.

بنابراین، غدیر، نه تاریخ است، نه جغرافیا، نه روایت است و بحث درایت، و نه سیاست و حکومت، بلکه ولایت است و

ولایت.

به عبارت دیگر غدیر سر فصل عقیده ای است که سرچشمه همه طاعتها و نمود همه رسالتها و نبوت همه انبیا است.

غدیر کلمه ای است که پیشوندش لاهوت و رسالت، و پسوند آن امامت و ولایت است. غدیر جمله ای است که مبتدای آن توحید، خبرش معاد و قیامت و ربطش ولایت است پس بر ماست که با درک ربط بین توحید و نبوت و ولایت همه عقاید، اخلاقیات و اعمال خود را با ولیّ (صراط مستقیم مجسم) بسنجیم و بر وفق آن گام برداریم.

پی نوشت ها

1. این قسمت، ترکیبی است از آیه 21 سوره ابراهیم وآیه 47 سوره غافر.

2. آنچه بین کروشه قرار گرفته است، به استثنای مورد اخیر ونشانی آیات، همگی برگرفته از نسخه خطی مصباح المتهجد است.

3. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، شیخ طوسی، به تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، ص694، نسخه ای از این کتاب، در کتابخانه مدرسه امام حسین(ع) مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم وجود دارد.

4. اقبال الاعمال، ص461

5. مصباح کفعمی، ص695

6. بحارالانوار، ج97،ص112

7. مسند الامام الرضا(ع)، عزیز اللّه عطاردی، ج2، ص11

8. مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص43

9.وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب41) ح11

10. تفسیر نورالثقلین، ج2، ص160 و ج5، ص305

11. جامع احاديث الشيعه، ج11، ص666

12. الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب، ج1، ص284و 287

13. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ص694

14. ر.ک: مقباس الهدايه، ص70؛ درايه الحديث، شانه چى، ص88؛ کليات فى علم الرجال، جعفر سبحانى، ص122

15. ر.ک: رجال النجاشى، ج2، ص407؛ جامع الرواه، ج2، ص308؛ معجم الرجال، ج19، ص235

16. ر. ک: مستدرک علم رجال الحديث،ج5، ص291؛ ج4، ص85 و ج6، ص328

17. ر. ک: کليات علم الرجال، ص122

18. تأليف

مولی محمّد جعفر شریعتمدار استرآبادی(م.1263). ر.ک: الذریعه، ج18، ص283

19. ر. ک: مقباس الهدایه، ص7172

20. ر. ک: درایه الحدیث، ص89

21. ر. ک: قاموس الرجال، ج1، ص31

22. ر. ک: بحار الانوار، ج97، ص110

23. بحارالانوار، ج98، ص298

24. ر. ک: وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب14) ح1،2،4،6،7،9 و10

25. الغدیر، ج1، ص267 و 268

26. ر.ک: المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «دوح»

27. ر. ک: الغدیر، ج1، ص961

28. المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «صرح» و «نصح»

29. الغدیر، ج1 ص11

30. مصباح المتهجد، ص294

31. سوره بروج، آیه3

32.صحاح اللغه، مادّه «دهر»

33. مسندالامام الرضا(ع)، ج2، ص18

34. مسند الامام الرضا(ع)، ج2، ص18

35. همان، ص20

36. الغدیر، ج1، ص11

37. فضایل الخمسه من الصحاح السته، ج1، ص178 و187

38. ر. ک: الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج8، ص6

39. مجمع البحرین: مادّه های «شیث»، «یوشع»؛ تاریخ یعقوبی، ج1، ص8 و46

40. وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(باب14) ح12

41. همان.

42. الغدیر، ج1، ص11

بیست و چهارم ذی الحجه

روز مباهله پیامبر با مسیحیان نجران

نویسنده: رسولی محلاتی

از جمله هیئتهایی که در این سال به مدینه آمدند هیئت نصارای نجران بودند که به دنبال نامه ای که پیغمبر اسلام به کشیش بزرگ آنجا نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود آنها به مدینه آمدند تا از حال آن حضرت از نزدیک تحقیق کنند.

و داستان ورود هیئت مزبور را به مدینه محدثین سنی و شیعه به اجمال و تفصیل در کتابهای سیره و تاریخ و حدیث نقل کرده اند که شاید جامعترین و در عین حال فشرده ترین نقلها نقل مرحوم طبرسی در اعلام الوری است که ما عینا با تلخیص مختصری برای شما ترجمه می کنیم.

هیئت نجران که شامل گروهی بیش از ده نفر از بزرگان آنها بود به ریاست و سرپرستی سه نفر یعنی عاقب، سید

و ابو حارثه به مدینه آمدند.

عاقب که نامش عبد المسیح بود، سمت ریاست آنها را داشت که بدون نظر و رای او کاری نمی کردند. سید که نامش ایهم بود ملجا و تکیه گاه آنها در کارها بود و ابو حارثه کشیش بزرگ و اسقف اعظم ایشان بود که پادشاهان روم کلیساها به نام او ساخته بودند.

هنگامی که به سوی مدینه حرکت کردند ابو حارثه در کنار خود - در کجاوه - برادرش کرز یا بشر را سوار کرد و در راه که می آمدند قاطر آنها به زمین خورد و هم کجاوه او چون می دید این رنج سفر را برای دیدار پیغمبر اسلام متحمل شده اند، به صورت کنایه گفت: نابودی بر این مرد دور از خیر و سعادت باد - و منظورش پیغمبر(ص)بود - ابو حارثه که این حرف را شنید با ناراحتی بدو گفت:

نابودی بر خودت باد !

وی گفت: برای چه برادر؟ !

ابو حارثه پاسخ داد: برای آنکه به خدا سوگند او همان پیغمبری است که ما چشم به راه آمدن او هستیم.

وی با تعجب گفت: پس چرا پیرویش نمی کنی؟

ابو حارثه گفت: این مقام و منصبی که این مردم به ما داده اند مانع از آن است که من پیرو او گردم و تازه اگر من هم پیرو او شوم اینان از من پیروی نمی کنند و سرانجام هم وقتی به مدینه آمد به دست پیغمبر اسلام مسلمان شد.

و به هر صورت آنها هنگام عصر بود که به شهر مدینه آمدند و با جامه های فاخر و زربفت که به تن کرده و انگشترهای طلا که در دست داشتند با تجملات و وضعی که تا به آن روز شهر مدینه به خود

ندیده بود وارد شهر شدند، اما وقتی پیش پیغمبر اسلام رفتند و سلام کردند دیدند آن حضرت رو از ایشان گرداند و پاسخ سلامشان را نیز نداد و سخنی با آنها نگفت. (2)

هیئت مزبور که با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف سابقه آشنایی داشتند به نزد آن دو رفته گفتند: پیغمبر شما برای ما نامه ای نوشته بود و چون ما به نزد او آمده ایم پاسخ سلام ما را نداده و با ما سخن نمی گوید، چاره چیست؟

آن دو نفر برای تحقیق مطلب و راه چاره به نزد علی بن ابیطالب(ع)آمده گفتند: ای ابو الحسن به نظر شما چه باید کرد؟علی(ع)فرمود: به نظر من اگر اینها این جامه ها را از تن بیرون کرده و این انگشترهای طلا را از انگشتان خود بیرون آورند، پیغمبر آنها را می پذیرد و همین طور هم شد که چون جامه ها و انگشترهای طلا را بیرون کردند و به نزد آن حضرت رفتند پیغمبر اسلام پاسخ سلامشان را داد و آنها را پذیرفت، و آن گاه فرمود: سوگند بدانکه مرا به حق مبعوث فرموده اینان بار اول که پیش من آمدند شیطان همراهشان بود.

سپس برای تحقیق حال، سؤالاتی از آن حضرت کردند که از آن جمله سید پرسید: ای محمد درباره مسیح چه می گویی؟

فرمود: او بنده و رسول خدا بود. ولی سید سخن آن حضرت را نپذیرفته و بنای ردو ایراد را گذارد تا اینکه آیات سوره آل عمران - از نخستین آیه تا حدود 70 آیه - در این باره بر پیغمبر نازل شد که از آن جمله این آیه در پاسخ همین گفتارشان بود که خدا فرموده:

«ان مثل

عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب...» (3)

[همانا حکایت عیسی در نزد خدا حکایت آدم است که او را از خاک آفرید...]

و در ضمن همین آیات دستور«مباهله »با آنها را نیز به پیغمبر داد که فرمود:

«فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین » (4)

[و هر کس با وجود این دانش که برای تو آمده باز هم درباره عیسی با تو مجادله کند به آنها بگو: بیایید تا ما پسران خود را بیاوریم و شما هم پسرانتان را و ما زنانمان را و شما نیز زنانتان را و ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را، آن گاه تضرع و لابه کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.]

و بدین ترتیب پیغمبر اسلام به امر خدای تعالی نصارای نجران را به مباهله دعوت کرد و آنها نیز پذیرفته و گفتند: فردا برای مباهله می آییم.

سپس ابو حارثه به همراهان خود گفت: فردا که شد بنگرید اگر محمد با فرزندان و خاندان خود به مباهله آمد از مباهله با او خودداری کنید و اگر با اصحاب و پیروانش آمد به مباهله اش بروید.

و چون روز دیگر شد رسول خدا(ص)در حالی که دست حسن و حسین را در دست داشت و فاطمه(س)نیز دنبالش بود و علی(ع)از پیش رویش می رفت برای مباهله حاضر شد.

عاقب و سید هم نزد ابو حارثه آمدند و چون رسول خدا(ص)را دیدند ابو حارثه پرسید: اینها که همراه محمد هستند کیان اند؟

بدو گفتند: آن یک برادر زاده و داماد اوست، و آن دو کودک

پسران دخترش هستند و آن زن نیز دختر او و عزیزترین و نزدیکترین افراد نزد او می باشد.

رسول خدا(ص)همچنان آمد و در جای مباهله دو زانو روی زمین نشست.(5)

ابو حارثه که آن منظره را دید گفت:

به خدا سوگند محمد به همان گونه که پیمبران برای مباهله روی زمین می نشینند نشسته است و از این رو از مباهله با پیغمبر اسلام خودداری کرده و سرباز زد و گفت: من مردی را می بینم که با تمام جدیت آماده مباهله است و ترس آن را دارم که در ادعای خود راستگو باشد و یک سال بر ما نگذرد که در دنیا نصرانی مذهبی به جای نماند و همگی هلاک شوند و به دنبال آن به نزد رسول خدا(ص)آمده گفتند:

ای ابا القاسم ما با تو مباهله نمی کنیم و حاضر به مصالحه و پرداخت جزیه هستیم، و رسول خدا(ص)برای آنها قراردادی نوشت که هر ساله دو هزار جامه که قیمت هر جامه چهل درهم خالص باشد بپردازند.

مرحوم طبرسی دنباله گفتار بالا نقل کرده که ابو حارثه در آخرین روز توقف در مدینه به دست آن حضرت مسلمان شد.

و در تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید و کتابهای دیگر متن قرارداد را با تفصیل بیشتری نقل کرده و از جمله نوشته اند که از جمله مواد و شروطی که در قرارداد مزبور ذکر شد این بود که نصارای نجران متعهد شدند هرگاه در ناحیه یمن میان مسلمانان و مردم آنجا جنگی درگیر شد تعداد سی عدد زره، و سی راس اسب، و سی راس شتر به عنوان عاریه مضمونه در اختیار سربازان اسلام بگذارند، و دیگر آنکه نصارای مزبور از آن پس دیگر ربا

نخورند و گرنه پیغمبر اسلام تعهدی در برابر آنها نخواهد داشت.

این بود داستان مباهله که با مختصر اختلافی مورخین و علمای اهل سنت مانند ابن اثیر و زمخشری و فخر رازی و سیوطی و ابن بطریق و دیگران نقل کرده اند، و چنانکه خواندید معلوم شد که منظور از«ابناءنا»در این آیه: حسن و حسین و از«نساءنا»فاطمه(س)و از«انفسنا»علی بن ابیطالب(ع)بوده است چنانکه واحدی یکی از نویسندگان و دانشمندان ایشان در کتاب اسباب النزول عین همین مطلب را از شعبی روایت کرده است و زمخشری و دیگران نیز همانند او روایاتی نقل کرده اند و بدین ترتیب بزرگان اهل سنت یکی از بزرگترین فضیلت خاندان اهل بیت و بخصوص علی بن ابیطالب و همسر بزرگوارش فاطمه(س)را ذکر کرده و با این نقل معتبر، سند برتری علی(ع)را پس از رسول خدا(ص)بر تمام امت بلکه همه مردم عالم و رهبری آن بزرگوار را بر امت اسلام پس از رحلت پیغمبر امضا کرده اند، زیرا با این بیان علی(ع)به منزله نفس رسول خدا(ص)است و بجز مقام نبوت و لوازم آن که به صریح قرآن کریم و دلیلهای قطعی دیگر مخصوص به رسول خدا است مقامهای دیگر آن حضرت برای امیر المؤمنین(ع)ثابت می شود که چون بحث در این باره از طرز تدوین و تالیف کتاب تاریخی خارج است شما را به کتابهای کلامی و استدلالی که در این باره نوشته شده است ارجاع داده و از ادامه بحث در این باره خودداری می کنیم و تنها به ذکر یک روایت که زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک در ذیل داستان «مباهله »نقل کرده اند اکتفا نموده به دنباله حوادث سال نهم باز می گردیم:

اینان از عایشه روایت کرده اند

که در روز مباهله رسول خدا(ص)چهار تن همراهان خود را در زیر عبای مویی و مشکی رنگ خود گرد آورد و این آیه را تلاوت نمود:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (6)

پی نوشت ها:

1. نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکیهای مرز یمن قرار داشته و شامل بیش از پنجاه دهکده بود و سالها پیش از ظهور اسلام به دین نصرانیت درآمده بودند.

2. در برخی از تواریخ آمده که هدایایی هم برای آن حضرت آورده بودند که پیغمبر در ابتدا قبول نکرد و بعدا از ایشان پذیرفت.

3. آیه 59.

4. آیه 61.

5. در بسیاری از تواریخ آمده که رسول خدا جایی را در خارج شهر مدینه برای مباهله تعیین کرده بود و گروه زیادی از مهاجر و انصار برای مشاهده جریان مباهله بدانجا آمده بودند.

6. سوره الاحزاب، آیه 33.

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109